

شیخ صدوق علیه السلام

عِلَلُ الشَّرَائِعِ

ترجمہ و تحقیق

سید محمد جواد ذہبی تهرانی

جلد اول



فہرست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کاپویر علوم اسلامی

عَلَّامُ الشَّرَاحِ

تألیف: شیخ صدوق رحمته



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جلد اول

ترجمه و تحقیق: سید محمد جواد ذہنی تهرانی

ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ ق.
 [علل الشرایع و الاسلام، فارسی - عربی]
 علل الشرایع / مولف شیخ صدوق، ترجمه و تحقیق
 محمد جواد ذهنی تهرانی، - قم: مؤمنین، ۱۳۸۰.
 ج ۲

ISBN 964-6815-24-3 (دوره) / ۷۵۰۰۰ ریال: (دوره)
 ISBN 964-6815-28-6 (ج. ۱) - (ج. ۲) 964-6815-27-8
 (ج.)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 کتابنامه.

۱. احادیث شیعه - - قرن ۳ ق. الف. ذهنی تهرانی.
 محمد جواد، ۱۳۲۶ - ، مترجم. ب. عنوان.
 ج. عنوان: علل الشرایع و الاسلام، فارسی - عربی.

۸۰۴۱ ع ۲ الف / ۱۲۹ BP ۲۹۷/۲۱۲
 ۱۳۸۰

۸۰ - ۲۶۰۴۱

کتابخانه ملی ایران



انتشارات مؤمنین

۰۲۰۴۷۶

شماره ثبت:

تاریخ ثبت:

نام کتاب: علل الشرایع / جلد اول
 مؤلف: شیخ صدوق ^{رحمۃ اللہ علیہ}
 ترجمه و تحقیق: سید محمد جواد ذهنی تهرانی
 ناشر: انتشارات مؤمنین
 صفحه پرداز: کامپیوتر کلمه
 شمارگان: ۳۰۰۰
 نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۰
 لیتوگرافی و چاپ: اعتماد
 قیمت دوره: ۷۵۰۰ تومان
 شابک: ۹۶۴-۶۸۱۵-۲۷-۸

فهرست

۲۴	مقدمه ناشر
۲۶	مقدمه مترجم
	باب اوّل
۲۹	جهت نامیدن آسمان، به آسمان و دنیا به دنیا و آخرت به.....
	باب دوّم
۳۵	سرّ پرستیده شدن آتش.....
	باب سوّم
۳۷	سرّ پرستیده شدن بُت‌ها
	باب چهارم
۳۹	سرّ نامیده شدن عود به خلاف.....
	باب پنجم
۳۹	سرّ فراری و وحشی شدن حیوانات وحشی.....
	باب ششم
۴۱	سرّ پیدا شدن بهتر از فرشتگان و.....
	باب هفتم
۴۱	سرّ برتر شدن انبیاء و رسولان و حجج صلوات‌الله علیهم از فرشتگان.....
	باب هشتم
۵۱	منحصر بودن جعل احکام در وجود مصالح و حکم
	باب نهم
۵۳	سرّ آفرینش مخلوقات و اختلاف حالاتشان.....
	باب دهم
۶۹	سرّ نامیده شدن جناب آدم به آدم.....
	باب یازدهم
۷۱	سرّ نامیده شدن انسان به انسان

باب دوازدهم

سرّ خلقت آدم بدون پدر و مادر و آفرینش عیسی ... ۷۱

باب سیزدهم

سرّ این که چرا خداوند عزّوجلّ ارواح را که ۷۳

باب چهاردهم

سرّ نامیده شدن حوّا به حوّا ۷۵

باب پانزدهم

سرّ نامیدن مرثه (زن) به مرثه ۷۷

باب شانزدهم

سرّ نامیدن نساء (زنان) به نساء ۷۷

باب هفدهم

سرّ کیفیت پیدایش نسل ۷۷

باب هیجدهم

مقاله محمد بن بحر شیبانی علیه الرحمه معروف به زُهنی ... ۸۵

باب نوزدهم

سرّ نامیدن ادریس علیه السلام را به ادریس ۱۱۳

باب بیستم

سرّ نامیدن نوح علیه السلام را به نوح ۱۱۷

باب بیست و یکم

سرّ نامیدن حضرت نوح علیه السلام را به عبد شکور ۱۱۹

باب بیست و دوم

سرّ نامیدن طوفان به طوفان و جهت پیدایش قوس ۱۱۹

باب بیست و سوم

سرّ غرق نمودن خداوند عزّوجلّ دنیا را در زمان نوح علیه السلام ۱۲۱

باب بیست و چهارم

سرّ نامیدن قریه حضرت نوح به قریه ثمانین ۱۲۳

باب بیست و پنجم

سرّ این که خداوند عزّوجلّ درباره فرزند نوح علیه السلام فرمود ۱۲۳

باب بیست و ششم

سرّ نامیدن نجف به نجف ۱۲۵

باب بیست و هفتم

سرّ گفتار نوح علیه السلام: إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ ۱۲۷

باب بیست و هشتم

سرّ این که در بین مردم گروههای سودان و ترک و سقالبه ۱۲۹

باب بیست و نهم

سرّ این که خداوند عزّوجلّ دوست دارد انبیائش کشاورز ۱۲۹

باب سی ام

سرّ نامیدن بادی که خدا با آن قوم عاد را هلاک کرد ۱۳۱

باب سی و یکم

سرّ نامیدن ابراهیم علیه السلام به ابراهیم ۱۳۵

باب سی و دوم

سرّ به دوستی برگزیدن حقّ تعالی ابراهیم علیه السلام را ۱۳۵

باب سی و سوم

سرّ این که خدای عزّوجلّ فرمود: و ابراهیم الذی وَفَى ۱۴۵

باب سی و چهارم

سرّ این که اسماعیل علیه السلام مادرش را در حجر دفن نمود ۱۴۷

باب سی و پنجم

سرّ این که به اسبها «جیاد» یعنی نیکوها گفته می شود ۱۴۷

باب سی و ششم

سرّ این که ابراهیم علیه السلام آرزوی مرگ نمود بعد از آن که از ۱۴۹

باب سی و هفتم

سرّ نامیدن ذوالقرنین به ذوالقرنین ۱۵۵

باب سی و هشتم

سرّ نامیده شدن اصحاب رسّ به اصحاب رسّ ۱۵۷

باب سی و نهم

سرّ نامیدن حضرت یعقوب علیه السلام به یعقوب و ۱۶۵

باب چهل

سرّ این که انبیاء و مؤمنین به گرفتاری‌ها مبتلا می‌شوند ۱۶۹

باب چهل و یکم

سرّ امتحانی که خدای عزّوجلّ یعقوب علیه السلام را نمود و وی را ۱۷۱

باب چهل و دوم

سرّ گفتار برادران حضرت یوسف علیه السلام به حضرتش: ۱۸۷

باب چهل و سوم

سرّ گفتار منادی در کاروانی که برادران یوسف بودند ۱۹۱

باب چهل و چهارم

سرّ گفتار یعقوب علیه السلام به فرزندانش ۱۹۵

باب چهل و پنجم

سرّ این که یعقوب علیه السلام بوی یوسف را از فاصله ۱۹۷

باب چهل و ششم

سرّ گفتار یوسف به برادرانش: لا تریب علیکم الیوم ۱۹۹

باب چهل و هفتم

سرّ خارج نشدن پیامبر از صلب یوسف علیه السلام ۲۰۳

باب چهل و هشتم

سرّ ازدواج جناب یوسف علیه السلام با زلیخا ۲۰۵

باب چهل و نهم

سرّ نامیدن جناب موسی علیه السلام به موسی ۲۰۷

باب پنجاهم

سرّ برگزیدن حقّ تعالی جناب موسی علیه السلام را برای ۲۰۹

باب پنجاه و یکم

سرّ این که خداوند عزّوجلّ موسی را خادم شعیب علیه السلام قرار داد ۲۱۱

باب پنجاه و دوم

سرّ این که فرعون وقتی گفت: ذرونی اقلّ موسی ۲۱۳

باب پنجاه و سوم

سرّ این که خدای عزّوجلّ فرعون را غرق فرمود ۲۱۳

باب پنجاه و چهارم

سرّ نامیدن خضر علیه السلام به خضر و ذکر آن حضرت علل افعال ۲۱۹

- باب پنجاه و پنجم
 سرگفتار حق تبارک و تعالی در هنگام سخن گفتن با موسی به ۲۴۳
- باب پنجاه و ششم
 سر این که حق عزوجل به موسی و هارون فرمود: اذهب الی ۲۴۵
- باب پنجاه و هفتم
 سر نامیده شدن کوهی که جناب موسی علیه السلام هنگام سخن گفتن ۲۴۷
- باب پنجاه و هشتم
 سر این که چرا هارون به موسی علیه السلام گفت: یابن ام لا تأخذ ۲۴۷
- باب پنجاه و نهم
 سر حرام شدن صید در روز شنبه بر یهودیان ۲۵۳
- باب شصتم
 سر نامیده شدن فرعون به «ذااللاتاد» ۲۵۳
- باب شصت و یکم
 سر آرزوی مرگ نمودن موسی علیه السلام و معلوم نبودن قبرش ۲۵۳
- باب شصت و دوم
 سرگفتار سلیمان علیه السلام: رب اغفر لی و هب لی ۲۵۷
- باب شصت و سوم
 سر زیاد بودن حروف اسم سلیمان از اسم پدرش داود علیه السلام ۲۶۱
- باب شصت و چهارم
 سر یافت شدن آب و گل در هر کجا که موریانه باشد ۲۶۳
- باب شصت و پنجم
 سر مبتلا شدن ایوب پیغمبر علیه السلام ۲۶۹
- باب شصت و ششم
 سر برگرداندن خداوند عزوجل عذابی را که تا ۲۷۵
- باب شصت و هفتم
 سر نامیده شدن اسماعیل بن حزقیل به صادق الوعد ۲۷۷
- باب شصت و هشتم
 سر بیشتر بودن ناس (مردم) از بنی آدم ۲۷۹

باب شصت و نهم

سرّ این که نصرانی ها شب میلاد مسیح علیه السلام آتش افروخته و با... ۲۸۱

باب هفتادم

سرّ این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام متولّد شدن همچون... ۲۸۱

باب هفتاد و یکم

سرّ کشتن کفار جناب زکریا علیه السلام را... ۲۸۳

باب هفتاد و دوّم

سرّ این که حواریون را حواریون و نصاری را نصاری خوانده اند... ۲۸۵

باب هفتاد و سوّم

سرّ این که کودکان را به خاطر گریه نمودن نمی توان زد... ۲۸۷

باب هفتاد و چهارم

سرّ خشک شدن اشک چشمان و سختی دلها و از یاد بردن... ۲۸۷

باب هفتاد و پنجم

سرّ زشتی زشت رویان... ۲۸۹

باب هفتاد و ششم

سرّ این که آفات در اهل حاجت و فقراء بیشتر می باشد... ۲۸۹

باب هفتاد و هفتم

سرّ تولّد مؤمن از کافر و تولّد کافر از مؤمن و علت کار... ۲۹۱

باب هفتاد و هشتم

سرّ وقوع گناه و علت توبه و قبول آن... ۲۹۵

باب هفتاد و نهم

سرّ وقوع توافق و اختلاف بین مردم... ۲۹۵

باب هشتادم

سرّ این که در مؤمنین تندی و تیزی است و در مخالفین... ۲۹۹

باب هشتاد و یکم

سرّ بودن تلخی در گوش ها و شیرینی در لبها و شوری... ۳۰۱

باب هشتاد و دوّم

سرّ این که مردم عقل داشته ولی علم ندارند... ۳۲۳

باب هشتاد و سوم

سرّ فراخ بودن روزی احمقان و ابلهان ۳۲۵

باب هشتاد و چهارم

سرّ غمگین و محزون شدن و شاد و مسرور گشتن ۳۲۵

باب هشتاد و پنجم

سرّ عروض نسیان و حصول ذکر و سبب شیهه بودن ۳۲۹

باب هشتاد و ششم

سرّ این که در بسیاری از مردم عقل یکی می باشد ۳۴۱

باب هشتاد و هفتم

اسرار آفرینش اعضاء و جوارح در انسان ۳۴۳

باب هشتاد و هشتم

سرّ این که مبعوض ترین موجودات نزد خدا شخص احمق می باشد ۳۵۳

باب هشتاد و نهم

سرّ این که موی در کف دست نبوده ولی در پشت دست می روید ۳۵۵

باب نودم

سرّ معمول شدن تحیت بین مردم به عبارت ۳۵۷

باب نود و یکم

سرّ تیز و کند بودن فهم ۳۵۷

باب نود و دوم

سرّ خُسن و سوء خلق ۳۵۹

باب نود و سوم

سرّ این که جایز نیست شخص در حقّ فرزندش بگوید وی به ۳۶۱

باب نود و چهارم

سرّ این که پدران از ناحیه فرزندان چیزی را می یابند ۳۶۱

باب نود و پنجم

سرّ و سبب پیری و آغاز آن ۳۶۱

باب نود و ششم

سرّ پیدایش طبایع و شهوات و محبت ها ۳۶۳

باب نود و هفتم

۴۰۷ سرّ پیدایش معرفت و انکار

باب نود و هشتم

۴۱۱ سرّ محجوب بودن حقّ جلّ جلاله از مخلوقاتش

باب نود و نهم

۴۱۳ سرّ اثبات انبیاء علیهم السّلام و اختلاف دلائل ایشان

باب صد

۴۲۱ سرّ معجزه داشتن انبیاء علیهم السّلام

باب صد و یکم

۴۲۱ سرّ نامیدن پیامبران اولوالعزم به این نام

باب صد و دوّم

۴۲۳ سرّ این که حقّ تعالی امر به اطاعت رسولان...

باب صد و سوّم

۴۲۵ سرّ احتیاج به پیامبر و امام علیه السلام

باب صد و چهارم

۴۲۷ سرّ این که نبی اکرم صلی الله علیه و آله افضل انبیاء علیهم السّلام می باشد

باب صد و پنجم

۴۲۷ سرّ نامیده شدن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به لقب «امّی»

باب صد و ششم

۴۳۳ سرّ نامیده شدن نبی اکرم صلی الله علیه و آله به محمّد و احمد و ابوالقاسم...

باب صد و هفتم

۴۳۹ سرّ این که خداوند عزّوجلّ به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود...

باب صد و هشتم

۴۴۳ سرّ سلام کردن نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر کودکان

باب صد و نهم

۴۴۵ سرّ نامیدن نبی اکرم صلی الله علیه و آله به یتیم

باب صد و دهم

۴۴۷ سرّ این که حقّ تعالی نبی اکرم صلی الله علیه و آله را یتیم نمود

باب صد و یازدهم

سرّ این که برای رسول خدا ﷺ فرزند پسر باقی نماند ۴۴۷

باب صد و دوازدهم

سرّ معراج پیامبر اکرم ﷺ ۴۴۷

باب صد و سیزدهم

سرّ این که پیامبر اکرم ﷺ از پروردگار عزّوجلّ تقاضا نکرد ۴۵۱

باب صد و چهاردهم

سرّ این که نبی اکرم ﷺ نسبت به عقیل بن ابی طالب دو ۴۵۵

باب صد و پانزدهم

سرّ این که رسول خدا ﷺ تناول از کتف گوسفند را از سایر ۴۵۵

باب صد و شانزدهم

سرّ نامیده شده عزیزان حقّ تبارک و تعالی به محمّد ۴۵۷

باب صد و هفدهم

سرّ وجوب محبّت داشتن بندگان به خدا و رسولش و ۴۶۹

باب صد و هیجدهم

سرّ محبّت باطل ۴۷۳

باب صد و نوزدهم

سرّ واجب بودن دوستی و دشمنی در راه خدا و لزوم موالات ۴۷۳

باب صد و بیستم

سرّ دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام پاکی ولادت و سبب ۴۷۵

باب صد و بیست و یکم

سرّ این که چرا مردم علی علیه السلام را ترک کرده و تابع غیر ۴۸۵

باب صد و بیست و دوم

سرّ این که امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل خلاف ستیز و جنگ نفرمود ۴۸۹

باب صد و بیست و سوم

سرّ این که امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل بصره مقاتله ۵۱۳

باب صد و بیست و چهارم

سرّ این که امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام ولایت و خلافتشان چرا ۵۱۵

باب صد و بیست و پنجم

سرّ این که رسول خدا ﷺ کنیه امیرالمؤمنین ﷺ را ابوتراب قرارداد... ۵۱۷

باب صد و بیست و ششم

سرّ این که امیرالمؤمنین ﷺ چهار انگشتر به دست می نمودند ۵۲۳

باب صد و بیست و هفتم

سرّ این که امیرالمؤمنین ﷺ انگشتر را به دست راست می کردند ۵۲۵

باب صد و بیست و هشتم

سرّ این که جلوس مبارک امیرالمؤمنین ﷺ مو نداشت و جهت ۵۲۷

باب صد و بیست و نهم

سرّ این که علی بن ابی طالب ﷺ به امیرالمؤمنین و شمشیر ۵۲۹

باب صد و سی ام

سرّ این که علی بن ابی طالب ﷺ تقسیم کننده بهشت و دوزخ گردیده ۵۳۳

باب صد و سی و یکم

سرّ این که رسول خدا ﷺ علی ﷺ را وصی خود قرار داده نه دیگری را... ۵۴۹

باب صد و سی و دوم

سرّ تربیت و پرورش دادن نبی اکرم ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ را ۵۵۷

باب صد و سی و سوم

سرّ این که فقط علی بن ابی طالب ﷺ از رسول خدا ﷺ ارث برد ۵۵۷

باب صد و سی و چهارم

سرّ داخل شدن امیرالمؤمنین ﷺ در شوری ۵۶۱

باب صد و سی و پنجم

سرّ این که بعضی از ائمه علیهم السلام با شمشیر خروج نموده و... ۵۶۳

باب صد و سی و ششم

سرّ این که نبی اکرم ﷺ از غنائم جنگی دو سهم به علی ﷺ ۵۶۵

باب صد و سی و هفتم

سرّ این که علی بن ابی طالب اولین نفری است ۵۶۷

باب صد و سی و هشتم

سرّ خضاب نکردن امیرالمؤمنین ﷺ ۵۶۷

باب صد و سی و نهم

سرّ این که امیرالمؤمنین علیه السلام طاقت نیاورد رسول خدا صلی الله علیه و آله ۵۶۹

باب صد و چهلم

سرّ فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: کسی که مرا به خروج برج ۵۷۷

باب صد و چهل و یکم

سرّ فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: آسمان سبز سایه نیانداخته ۵۷۹

باب صد و چهل و دوم

سرّ نامیده شدن علیا مخدّره فاطمه سلام الله علیها به فاطمه ۵۸۳

باب صد و چهل و سوم

سرّ نامیده شدن فاطمه زهراء سلام الله علیها به زهراء ۵۸۷

باب صد و چهل و چهارم

سرّ این که حضرت فاطمه و مریم علیهما السلام به بتول نامیده شده اند ۵۹۱

باب صد و چهل و پنجم

سرّ این که حضرت فاطمه علیها السلام برای دیگران نه برای خویش دعاء می فرمودند ۵۹۳

باب صد و چهل و ششم

سرّ نامیده شدن حضرت فاطمه علیها السلام به محدّثه ۵۹۵

باب صد و چهل و هفتم

سرّ این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را بسیار می بوسیدند ۵۹۷

باب صد و چهل و هشتم

سرّ این که امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه سلام الله علیها را ۶۰۱

باب صد و چهل و نهم

به چه سبب فاطمه علیها السلام شب دفن شد و روز دفن نشد؟ ۶۰۱

باب صد و پنجاهم

سرّ برگرداندن نبی اکرم صلی الله علیه و آله کسی را که به وی سوره براءت ۶۱۵

باب صد و پنجاه و یکم

سرّ مأمور شدن خالد بن ولید برای کشتن امیرالمؤمنین علیه السلام ۶۱۹

باب صد و پنجاه و دوم

سرّ اثبات ائمه علیهم صلوات الله ۶۲۵

باب صد و پنجاه و سوم

سرّ این که زمین از حجت خدا بر خلایق خالی نباید باشد ۶۳۵

باب صد و پنجاه و چهارم

سرّ این که رسول خدا ﷺ در ب تمام منازل را به مسجد بستند ۶۵۳

باب صد و پنجاه و پنجم

سرّ این که واجب است امام از نظر قبیله و جنس و نسب و ۶۵۵

باب صد و پنجاه و ششم

سرّ قرار داده شدن امامت در اولاد حضرت امام حسین ۶۶۳

باب صد و پنجاه و هفتم

سرّ این که چرا بر امت معرفت ائمه بعد از پیامبر واجب ۶۷۹

باب صد و پنجاه و هشتم

سرّ این که چرا سیره امیرالمؤمنین ﷺ بین اسراء چنین بود ۶۸۱

باب صد و پنجاه و نهم

سرّ این که حضرت امام حسن صلوات الله علیه با ۶۸۱

باب صد و شصتم

سرّ صلح نمودن امام حسن ﷺ با معاویه علیه الهاویه و ۷۱۷

باب صد و شصت و یکم

سرّ دفن نشدن حضرت حسن بن علی بن ابی طالب ﷺ ۷۳۱

باب صد و شصت و دوم

سرّ این که روز عاشوراء از نظر مصیبت بزرگترین روزها می باشد ۷۳۱

باب صد و شصت و سوم

سرّ اقدام اصحاب امام حسین ﷺ بر کشته شدن ۷۳۹

باب صد و شصت و چهارم

سرّ این که حضرت قائم ﷺ فرزندان قاتلین امام حسین ﷺ ۷۴۱

باب صد و شصت و پنجم

سرّ این که حضرت علی بن الحسین ﷺ زین العابدین نامیده شدند ۷۴۳

باب صد و شصت و ششم

سرّ نامیده شدن علی بن الحسین ﷺ به سجّاد ۷۴۹

باب صد و شصت و هفتم

سرّ نامیده شدن علی بن الحسین علیه السلام به ذوالثقات ۷۵۱

باب صد و شصت و هشتم

سرّ نامیده شدن ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام به باقر ۷۵۱

باب صد و شصت و نهم

سرّ نامیده شدن ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام به صادق ۷۵۳

باب صد و هفتادم

سرّ نامیده شدن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به کاظم ۷۵۷

باب صد و هفتاد و یکم

سرّ پدید آمدن مسلک وقف بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ۷۵۷

باب صد و هفتاد و دوم

سرّ نامیده شدن علی بن موسی علیه السلام به رضا ۷۵۹

باب صد و هفتاد و سوم

سرّ این که امام رضا علیه السلام ولایت عهدی را از مأمون پذیرفت ۷۶۱

باب صد و هفتاد و چهارم

سرّ این که مأمون حضرت رضا علیه السلام را با سمّ به قتل رساند ۷۶۷

باب صد و هفتاد و پنجم

سرّ نامیده شدن حضرت محمد بن علی بن موسی علیه السلام ۷۷۳

باب صد و هفتاد و ششم

سرّ نامیده شدن حضرت علی بن محمد و حسن بن علی ۷۷۳

باب صد و هفتاد و هفتم

سرّ این که حقّ تعالی انبیاء و ائمه علیهم السّلام را در ۷۷۵

باب صد و هفتاد و هشتم

سرّ عداوت بنی امیه با بنی هاشم ۷۷۹

باب صد و هفتاد و نهم

سرّ و علّت غیبت ۷۷۹

باب صد و هشتادم

سرّ دفاع حقّ عزّوجلّ از اهل گناه ۷۸۷

باب صد و هشتاد و یکم

سرّ پدید آمدن زمستان و تابستان ۷۸۹

باب صد و هشتاد و دوم

اسرار و علل شرایع و احکام و اصول اسلام ۷۹۱

باب صد و هشتاد و سوم

سرّ پدید آمدن غائط در انسان و علت تعفن آن ۸۶۹

باب صد و هشتاد و چهارم

سرّ این که انسان در وقت تغوط و تخلی به پائین خود می نگرد ۸۷۱

باب صد و هشتاد و پنجم

سرّ نهی شدن از تغوط در زیر درختان میوه دار و جهت ۸۷۵

باب صد و هشتاد و ششم

سرّ اجتناب از ادرار ۸۷۹

باب صد و هشتاد و هفتم

سرّ مکروه بودن زیاد نشستن برای تخلی ۸۷۹

باب صد و هشتاد و هشتم

سرّ مکروه بودن ریختن دیگری آب وضوء را بر وضوء گیرنده ۸۷۹

باب صد و هشتاد و نهم

سرّ جعل و تشریع شدن وضوء ۸۸۱

باب صد و نودم

سرّ این که مسح به جزیی از سر و پاها می باشد ۸۸۱

باب صد و نود و یکم

سرّ وضوء دادن فقط جوارح چهارگانه ۸۸۳

باب صد و نود و دوم

سرّ مستحب بودن گشودن چشم ها هنگام وضوء ۸۸۷

باب صد و نود و سوم

سرّ مستحب بودن زدن آب به صورت در وضوء ۸۸۷

باب صد و نود و چهارم

سرّ مکروه بودن استعمال آبی که آفتاب آن را گرم کرده ۸۸۷

باب صد و نود و پنجم

سرّ این که جنابت موجب غسل است نه ادرار و غائط ۸۸۹

باب صد و نود و ششم

سرّ این که وقتی شخص از خواب بیدار شد جایز نیست ۸۹۱

باب صد و نود و هفتم

سرّ وجوب وضوء برای آنچه از بدن خارج می شود و عدم ۸۹۱

باب صد و نود و هشتم

سرّ مستحب بودن وضوء پیش از طعام و بعد از آن ۸۹۳

باب صد و نود و نهم

سرّ شستن چربی خارج دهان را با چوبک و نشستن ۸۹۳

باب دویستم

سرّ نهی نمودن از ادرار کردن در آب را کد ۸۹۳

باب دویست و یکم

سرّ جایز نبودن تکلم و سخن گفتن در حال تخلی ۸۹۵

باب دویست و دوم

سرّ جواز حکایت کردن اذان و ذکر خدا گفتن برای ۸۹۵

باب دویست و سوم

سرّ وجوب غسل روز جمعه ۸۹۹

باب دویست و چهارم

سرّ این که به زنان اجازه داده اند در سفر غسل جمعه را ترک کنند ۹۰۱

باب دویست و پنجم

سرّ این که مردم با سه سنگ مخرج غائط را تطهیر و ۹۰۱

باب دویست و ششم

سرّ مضمضه و استنشاق نمودن و جزء وضوء نبودن آنها ۹۰۳

باب دویست و هفتم

سرّ واجب نبودن شستن و آب کشیدن جامه ای که در آب استنجا افتاده ۹۰۵

باب دویست و هشتم

سرّ واجب نبودن مضمضه و استنشاق در غسل جنابت ۹۰۵

باب دویست و نهم

سرّ این که مرد اگر پیش از ادرار نمودن غسل کند و ۹۰۷

باب دویست و دهم

سرّ این که بر حائض و جنب جائز است در مسجد عبور کنند و ۹۰۷

باب دویست و یازدهم

سرّ فرق بین آبی که از شخص صحیح و سالم خارج شده و ۹۰۹

باب دویست و دوازدهم

نراد ۹۱۱

باب دویست و سیزدهم

سرّ این که هنگام وضوء واجب است نام حقّ تعالی برده شود و ۹۱۱

باب دویست و چهاردهم

سرّ این که وضوء گیرنده وقتی فراموش کرد ذراع و سر را بشوید و ۹۱۳

باب دویست و پانزدهم

علّت پیدایش حیض در زنان ۹۱۳

باب دویست و شانزدهم

سرّ آغاز کردن صاحب خانه و ابتدائش به وضوء پیش ۹۱۵

باب دویست و هفدهم

سرّ این که زن نفساء هیجده روز ایام ناپاکی او است و ۹۱۷

باب دویست و هیجدهم

سرّ این که جایز نیست زن حائض خضاب کند و ۹۱۷

باب دویست و نوزدهم

سرّ این که زن حامل حیض نمی شود و ۹۱۹

باب دویست و بیستم

آداب حمّام ۹۱۹

باب دویست و یکم

سرّ این که رسول خدا ﷺ امر به مسواک با هر نمازی فرمودند و ۹۲۱

باب دویست و دوم

سرّ این که در وقت بلند شدن برای نماز شب مسواک و ۹۲۳

باب دویست و بیست و سوم

سرّ این که زنان نبی اکرم صلی الله علیه و آله وقتی غسل جنابت می کردند ۹۲۳

باب دویست و بیست و چهارم

سرّ این که زن حائض روزه را قضا نموده ولی نماز را قضا نمی کند ۹۲۳

باب دویست و بیست و پنجم

سرّ این که جامه ای را که با شیر و ادرار دختر بچه ملاقات ۹۲۵

باب دویست و بیست و ششم

سرّ این که بعد از بیرون آمدن خون از بینی داخل آن شستن ۹۲۷

باب دویست و بیست و هفتم

سرّ این که طائفه آرد از همه مردم شیرین زبان تر هستند ۹۲۷

باب دویست و بیست و هشتم

سرّ این که امام صادق علیه السلام مدت دو سال مسواک کردن را ترک کردند ۹۲۷

باب دویست و بیست و نهم

سرّ این که تمام بدن حائض پاک است مگر موضع و مکان ۹۲۹

باب دویست و سی ام

سرّ این که مستحب است انسان در تمام احوال با وضوء باشد ۹۲۹

باب دویست و سی و یکم

سرّ این که مذی و وُذی ناقض وضوء نیستند ۹۳۱

باب دویست و سی و دوم

سرّ این که اهل کتاب مردگانشان را به شام حمل می کنند ۹۳۱

باب دویست و سی و سوم

سرّ این که تب یک شب کفاره گناه یک سال می باشد ۹۳۳

باب دویست و سی و چهارم

سرّ رو به قبله نمودن میت ۹۳۵

باب دویست و سی و پنجم

سرّ آسان و سخت جان دادن مؤمن و کافر ۹۳۵

باب دویست و سی و ششم

سرّ این که جایز نیست جنب و حائض موقع تلقین میت ۹۳۹

باب دویست و سی و هفتم

سرّ بر گرفتن جسد بعد از خروج روح و سبب پیدا شدن ۹۳۹

باب دویست و سی و هشتم

سرّ غسل دادن میت و علت غسل نمودن کسی که میت ۹۴۱

باب دویست و سی و نهم

سرّ این که میت را موقع دفن به طرف قبله متوجّه می سازند ۹۴۵

باب دویست و چهلم

سرّ این که شایسته است اولیاء میت به برادران دینی مرگ ۹۴۷

باب دویست و چهل و یکم

سرّ این که مستحب است برای اموات کفن نیکو انتخاب کنند ۹۴۷

باب دویست و چهل و دوم

سرّ این که وزن سیزده درهم و ثلث درهم کافور برای ۹۴۹

باب دویست و چهل و سوم

سرّ این که برای میت جریده و چوب می گذارند ۹۴۹

باب دویست و چهل و چهارم

سرّ این که در نماز میت پنج تکبیر بر آن گفته می شود ۹۴۹

باب دویست و چهل و پنجم

سرّ این که مخالفین بر میت چهار تکبیر می گویند ۹۵۳

باب دویست و چهل و ششم

سرّ این که مکروه است جلو جنازه مخالفین حرکت نمود ۹۵۵

باب دویست و چهل و هفتم

سرّ این که از ریختن خاک در قبور ارحام نهی وارد شده است ۹۵۷

باب دویست و چهل و هشتم

سرّ این که قبر را چهار گوش درست می کنند ۹۵۷

باب دویست و چهل و نهم

سرّ این که با کفش داخل قبر شدن مکروه است ۹۵۷

باب دویست و پنجاهم

سرّ این که وقتی میت با جنب اجتماع کردند و آب برای هر دو ۹۵۹

باب دویست و پنجاه و یکم

سرّ این که نباید ناگهان میت را وارد قبر نمود ۹۶۱

باب دویست و پنجاه و دوم

سرّ این که بهترین صف‌ها در نمازهای یومیه صف مقدم ۹۶۱

باب دویست و پنجاه و سوم

سرّ اشگی آمدن از چشم انسان هنگام مرگ ۹۶۳

باب دویست و پنجاه و چهارم

سرّ این که شایسته است صاحب مصیبت عبا نپوشد ۹۶۳

باب دویست و پنجاه و پنجم

سرّ آب پاشیدن بر روی قبر ۹۶۵

باب دویست و پنجاه و ششم

سرّ این که جایز نیست میت را تنها بگذارند ۹۶۵

باب دویست و پنجاه و هفتم

سرّ این که مستحب است ولی میت بعد از رفتن مردم از سر قبر ۹۶۵

باب دویست و پنجاه و هشتم

سرّ این که نباید کفن اموات را بخور داده و مردگان ۹۶۷

باب دویست و پنجاه و نهم

سرّ این که انسان چرا در سرزمینی متولد شده و در جای ۹۶۷

باب دویست و شصتم

سرّ این که نباید مرگ مؤمن را کتمان نمود ۹۶۹

باب دویست و شصت و یکم

سرّ این که وقتی روح از بدن خارج می‌شود انسان درد حس ۹۶۹

باب دویست و شصت و دوم

سرّ عذاب در قبر برای اموات ۹۶۹

مقدمه ناشر

همانگونه که در حدیث ثقلین آمده، رسول گرامی اسلام ﷺ مسلمانان را به تمسک بر دامن قرآن و اهل بیت خود فرمان داده و با تأکید فراوان از امت اسلامی خواسته است که هرگز از این دو امانت گرانقدر جدا نشوند. این بدان جهت است که قرآن، فراگیر مبانی و احکام اسلام است و اهل بیت علیهم السلام مفسر و شارح آن می باشند و بیان و تفصیل آنچه در قرآن به صورت کلی ذکر شده، بر عهده اهل بیت و امامان معصوم علیهم السلام است و خوشبختانه احادیث بسیار و روایات فراوانی از اهل بیت به دست ما رسیده که ثروتی گرانبهاست و ما میراثدار این گنج بی پایان هستیم. محدثان و مؤلفان شیعه در طول تاریخ، زحمتهای فراوانی در جهت نقل و جمع آوری و تنظیم و تبویب این احادیث متحمل شده اند و حقی بزرگ برگردن نسل های بعدی دارند. در میان آنان ثقة المحدثین محمد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق رحمته الله (متوفی ۳۸۱ هـ.ق) در نشر احادیث و احیای علوم آل محمد علیهم السلام نقشی برجسته و سهمی وافردارد و کتاب های حدیثی متعددی از خود بر جای گذاشته است که هر کدام در جای خود چون ستاره ای می درخشند.

یکی از کتاب های حدیثی شیخ صدوق رحمته الله که با سبک و سلیقه خاصی نوشته شده، کتاب گرانقدر «علل الشرایع» است که در آن به علت های معارف و فلسفه احکام پرداخته شده و توضیحاتی را که ائمه معصومین (ع) درباره برخی از موضوعات سؤال برانگیز داده اند، جمع آوری شده است و از این جهت کتابی بسیار سودمند و جذاب است.

انتشارات مؤمنین که همواره سعی در نشر علوم اهل بیت دارد، تصمیم گرفت که این کتاب ارزشمند را برای اولین بار با ترجمه کامل و روان همراه با متن عربی آن چاپ و منتشر نماید تا هموطنان عزیز و فارسی زبانان نیز از مطالب ارزشمند آن استفاده کنند. به همین جهت از دانشمند محترم حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای سید محمد جواد ذهنی تهرانی درخواست نمود که این کتاب را ترجمه نمایند و معظم له با وجود مشغله علمی فراوان این درخواست را قبول کرده و با صبر و حوصله این کتاب شریف را به فارسی ترجمه کردند که اینک تقدیم دوستداران علم و فضیلت می شود.

در اینجا، از کلیه کسانی که در مراحل مختلف چاپ این اثر زحمت کشیده اند بخصوص از مسئول محترم کامپیوتر کلمه که صفحه آرایی آن را بر عهده داشتند صمیمانه تشکر می کنیم و امیدواریم خداوند متعال همه ما را از پیروان راه قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت قرار بدهد.

انتشارات مؤمنین

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مقدمه مترجم

حمد و ثناء زیبنده خالق موجودات و شایسته آفریننده هستی‌ها است، پدیدآورنده‌ای که در هر پدیده‌اش اسرار و رموزی نهفته که جز خود و حاملان علومش دّیاری به آن آگاه نبوده و آحدی به آن راه نمی‌برد.

و بهترین و خالص‌ترین درود و تهنیت ما بر سرور کائنات و تاج الانبیاء حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که حامل بهترین و کامل‌ترین شرایع یعنی شریعت اسلام می‌باشد و گرمترین و باشورترین سلام ما بر افضل اوصیاء و اشرف اصفیاء حضرت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین سلام الله و صلواته علیه و اولاد طیبین و طاهرینش که جملگی حاملان اسرار و کاشفان رموز عالم آفرینش و امینان وحی الهی هستند.

بر ارباب دانش و محققان این نکته مخفی و پنهان نیست که در بین تمام شرایع و ادیان الهی شریعتی کامل‌تر و جامع‌تر از شریعت غرّاء اسلام نبوده و اساساً تمام مذاهب و مسالک آسمانی مقدمه و پیش‌تازان این مکتب خدائی بوده‌اند و این سخن در حدّ ادّعاء و مجرّد ایراد کلام نبوده بلکه مبرهن و مدلل است زیرا هم شارع این شریعت افضل از شارعین شرایع بوده و هم خلفاء و اوصیانش اشرف خلفاء و اوصیاء انبیاء می‌باشند و شاهد بر این ادّعاء آن است که هیچ‌یک از حاملان وحی و اوصیاء آنها همچون نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین به شرح و رموز و اسرار آفرینش و بیان مصالح در حکم احکام نپرداخته و پرده از امور نهانی و خبیّات عالم هستی برنداشته‌اند منتهی جای تأسف و تأثر است که در عصر حضور این ذوات مقدّسه و زمانی که به ایشان دسترسی بود ضعف مقتضیّات و قوّت موانع به حدّی بود که تشنگان علم و دانش نتوانستند از اقیانوس پهناور بلکه بی‌پایان علوم این اعاجیب عالم خلقت سیراب

شوند و آنچه از ناحیه این سروران تراوش نموده قطره‌ای از بحر لایتناهای علوم ایشان بوده که فعلاً در دست ما است که مع الاسف پاره‌ای از آنها به واسطه دخالت جعّالین و دسّاسین بر ما مشتبه و مختلط بوده به طوری که یقین به صدور آنها از منبع وحی نداریم ولی در عین حال از پاره‌ای دیگر که انصافاً مقدار قابل توجهی است کمال استفاده و بهره را می‌بریم، باری علماء امامیه کثر الله امثالهم در سایه سعی و کوشش و بذل جهد توانسته‌اند این کلمات دُرّبار را در مجموعه‌هائی جمع‌آوری کرده و به انحاء و اطوار گوناگون منظم نموده و در اختیار طالبین قرار دهند و از جمله ایشان مرحوم ثقة‌المحدّثین عالم بزرگوار شیخ جلیل ابوجعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه است، ایشان که از فحول محدّثین و علماء بزرگ امامیه می‌باشند تألیفات عدیده‌ای داشته که یکی از آنها کتاب شریف «علل الشرایع» است که کتاب حاضر می‌باشد، مؤلف گرانمایه در این کتاب احادیث و اخباری را گردآوری نموده که به اسرار و رموز عالم پرداخته‌اند و چون اغلب فارسی‌زبانان از بهره‌مند شدن از این کتاب محروم بودند لاجرم حقیر حسب پیشنهاد مدیران محترم انتشارات مؤمنین آقایان محمد تقی جعفری و مهدی فخیم حفظهما الله به ترجمه این کتاب پرداختم. امید است که مقبول درگاه حق افتد و طالبین از آن بهره کافی برده و مترجم و ناشر و تمام کسانی که در تنظیم و به ثمر رساندن این اثر سهیم بوده همچون حروفچین و لیتوگراف و مدیر مطبعه و دیگران را از دعاء خیر فراموش ننمایند.

قم - سید محمد جواد ذهنی تهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين، و سلم تسليماً.

قال الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه الفقيه القمي رحمته الله و أرضاه و جعل الجنة منقلبه و مثواه.

باب ١

العلّة التي من أجلها سُميت السماء سماء
والدنيا دنيا، والآخرة آخرة والعلّة التي من أجلها
سُمي آدم آدم، وحواء حواء والذرههم درهماً،
والدينار ديناراً والعلّة التي من أجلها قيل
للفرس: إجد، وللبغلة عذ والعلّة التي
من أجلها قيل للحمار: حرّ

١- حدّثنا علي بن أحمد بن محمد رحمته الله، قال: حدّثنا محمد بن يعقوب عن
علي بن محمد بإسناده رفعه قال:
أتني علي بن أبي طالب رحمته الله يهودي فقال: يا أمير المؤمنين إني أسألك عن
أشياء إن أنت أخبرتني بها أسلمت.
قال علي رحمته الله: سلني يا يهودي عما بدا لك فإنك لا تصيب أحداً أعلم منّا
أهل البيت.

فقال له اليهودي:

أخبرني عن قرار هذه الأرض على ما هو و عن شبه الولد أعمامه و أخواله، و
عن أي التّطنتين يكون الشعر والدّم واللّحم والعظم والعصب، و لِمَ سُميت السماء سماءً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است، و رحمتش بر سرور ما حضرت محمد ﷺ و دودمان و فرزندان پاک و پاکیزه‌اش و سلام و تهنیت بر او و بر آنها باد. شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه فقیه قمی که خدا از او خشنود بوده و وی را نیز از خویش خشنود گردانده و بهشت را جایگاه و مکانش قرار دهد می‌گوید:

باب اول

جهت نامیدن آسمان، به آسمان و دنیا به دنیا و آخرت به آخرت و وجه نامگذاری حضرت آدم به آدم و حواء به حواء و درهم به درهم و دینار به دینار و سز این که به اسب «اجد» و به قاطر «عد» و به درازگوش «حر» می‌گویند

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله می‌گوید: محمد بن یعقوب از علی بن محمد نقل نموده که وی با سندش حدیث ذیل را مرفوعاً^(۱) نقل کرده: شخصی یهودی محضر علی بن ابی طالب رحمته الله رسید و عرض کرد: چند سؤال از شما می‌نمایم در صورتی که جواب آنها را بدهید اسلام می‌آورم. علی رحمته الله فرمودند: آنچه خواهی پرس و محققاً کسی را داناتر از ما اهل بیت نخواهی یافت.

یهودی عرضه داشت:

الف: کره زمین بر چه استوار می‌باشد؟

ب: چرا فرزند گاهی به عموها و زمانی به دایی‌ها شباهت دارد؟

ج: منشأ پیدایش مو و خون و گوشت و استخوان و رگ آیا نطفه مرد بوده یا نطفه زن می‌باشد؟

د: چرا آسمان را آسمان نامیده‌اند؟

۱. حدیث مرفوعه در اصطلاح درایه خبری است که سند آن از وسط قطع شده باشد چه یکی از وسائط را نیاورند و چه بیشتر مشروط به این که تصریح به رفع بنمایند مانند حدیث مذکور و این قسم از خبر را داخل در حدیث مرسل به معنای اعم می‌دانند.

وَلَمْ تُسَمَّيْتِ الدُّنْيَا دُنْيَا، وَلَمْ تُسَمَّيْتِ الْآخِرَةُ آخِرَةً، وَلَمْ يُسَمَّيْ آدَمُ آدَمَ،
وَلَمْ تُسَمَّيْتِ حَوَاءَ حَوَاءَ، وَلَمْ يُسَمَّيْ الدَّرْهَمُ دِرْهَمًا، وَلَمْ يُسَمَّيْ الدِّينَارُ
دِينَارًا، وَلَمْ يَقِيلْ لِلْفَرَسِ أَجْدٌ، وَلَمْ يَقِيلْ لِلْبَغْلِ عَيْدٌ، وَلَمْ يَقِيلْ لِلسَّحْمَارِ
حَرْ؟

فَقَالَ ﷺ: أَمَّا قَرَارُ هَذِهِ الْأَرْضِ لَا يَكُونُ إِلَّا عَلَى عَاتِقِ مَلَكٍ، وَ
تَدْمَا ذَلِكَ الْمَلَكُ عَلَى صَخْرَةٍ، وَالصَّخْرَةُ عَلَى قَرْنِ ثَوْرٍ، وَالثَّوْرُ
قَوَائِمُهُ عَلَى ظَهْرِ الْحَوْتِ فِي الْيَمِّ الْأَسْفَلِ، وَالْيَمُّ عَلَى الظُّلْمَةِ،
وَالظُّلْمَةُ عَلَى الْعَقِيمِ، وَالْعَقِيمُ عَلَى الثَّرَى، وَمَا يَعْلَمُ تَحْتَ الثَّرَى إِلَّا
اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.

وَأَمَّا شَبْهُ الْوَلَدِ أَعْمَامِهِ وَأَخْوَالِهِ فَإِذَا سَبَقَ نَظْفَةُ الرَّجُلِ نَظْفَةُ
الْمَرْأَةِ إِلَى الرَّجْمِ خَرَجَ شَبْهُ الْوَلَدِ إِلَى أَعْمَامِهِ، وَمِنْ نَظْفَةِ الرَّجُلِ
يَكُونُ الْعَظْمُ وَالْعَصَبُ وَإِذَا سَبَقَ نَظْفَةُ الْمَرْأَةِ نَظْفَةُ الرَّجُلِ إِلَى الرَّجْمِ
خَرَجَ شَبْهُ الْوَلَدِ إِلَى أَخْوَالِهِ، وَمِنْ نَظْفَتِهَا يَكُونُ الشَّعْرُ وَالْجِلْدُ
وَاللَّحْمُ؛ لِأَنَّهَا صَفَرَاءُ رَقِيقَةٍ، وَتُسَمَّيْتِ السَّمَاءُ سَمَاءً؛ لِأَنَّهَا وَشَمُ الْمَاءِ
يَعْنِي مَعْدِنَ الْمَاءِ، وَإِنَّمَا تُسَمَّيْتِ الدُّنْيَا دُنْيَا:

لِأَنَّهَا أَدْنَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَتُسَمَّيْتِ الْآخِرَةُ آخِرَةً:

لِأَنَّ فِيهَا الْجَزَاءَ وَالثَّوَابَ وَتُسَمَّيْتِ آدَمُ آدَمَ:

لِأَنَّهُ خَلَقَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ جِبْرِئِيلَ ﷺ

ه: چرا دنیا را دنیا خوانده‌اند؟

و: برای چه آخرت را آخرت می‌گویند؟

ز: وجه نامیدن حضرت آدم به آدم و حوا به حوا چیست؟

ح: چرا به درهم، درهم گفته شده و دینار به این نام موسوم شده است؟

ط: چرا به اسب «إِجْد»^(۱) و به قاطر «عِذْ»^(۲) و به درازگوش «حَرَّ»^(۳) گفته‌اند؟

علی علیه السلام در جواب فرمودند:

الف: کره زمین روی دوش فرشته‌ای است و دو پای آن فرشته روی سنگی و سنگ بر شاخ گاوی بوده و چهار دست و پای گاو بر پشت ماهی که در دریای اسفل می‌باشد قرار دارد و دریا روی ظلمت و تاریکی بر عقیق و عقیق بر ثری استوار است و کسی غیر از خداوند عزوجل از زیر ثری مطلع نیست.

ب و ج: هرگاه نطفه مرد زودتر از نطفه زن خارج شده و در رحم قرار گیرد البته فرزند به عمر و عمه‌ها شبیه می‌گردد و منشأ پیدایش استخوان و رگ همین نطفه می‌باشد و در صورتیکه نطفه زن پیش از نطفه مرد بیرون آمده و زودتر در رحم وارد گردد فرزند به دایی و خاله‌ها شبیه می‌شود و منشأ پیدایش موی و پوست و گوشت این نطفه می‌باشد چه آن‌که نطفه زن زرد و رقیق است.

د: و آسمان را از این جهت آسمان نامیده‌اند که چون وسم^(۴) و معدن آب می‌باشد.

ه: و دنیا را به خاطر آن دنیا گفته‌اند که از هر چیزی پست‌تر می‌باشد.

و: و آخرت را، آخرت خوانند زیرا در آن پاداش و ثواب می‌باشد.^(۵)

ز: و جهت نامیدن آدم، به آدم این است که آن جناب از صفحه روی زمین آفریده شده و شرح و توضیح آن چنین است:

حق تعالی جبرئیل علیه السلام را برانگیخت، ابتداء او را مأمور ساخت که از روی زمین

۱- إِجْد، به کسر همزه و جیم

۲- عِذْ، به کسر عین و سکون دال

۳- حَرَّ، به فتح حاء و تشدید راء مکسوره

۴- وسم، به فتح واو و سکون سین در این روایت به معنای مَوسِم که اسم مکان است بوده و قرینه بر آن تفسیرش به معدن می‌باشد و مقصود از آن محل گردآمدن می‌باشد چنانچه در اقرب‌الموارد این معنا را برای آن ذکر کرده است.

۵- چون پاداش و اجرت را معمولاً در پایان کار می‌دهند و حق تعالی نیز ثواب و اجر بندگان را در جهان باقی می‌دهد از این رو این جهان را عالم آخرت نامیده‌اند.

وأمره أن يأتيه من أديم الأرض بأربع طينات:

طينة بيضاء و طينة حمراء، و طينة غبراء، و طينة سوداء.

وذلك من سهلها و حزنها ثم أمره أن يأتيه بأربع مياه:

ماء عذب، و ماء ملح، و ماء مَرٍّ، و ماء مُنْتِن، ثُمَّ أمره أن يفرغَ الماء في الطين و أَدَمَهُ اللهُ بيده فلم يفضل شيء من الطين يحتاج إلى الماء، ولا من الماء شيء يحتاج إلى الطين، فجعل الماء العذب في حلقه، و جعل الماء المالح في عينيه، و جعل الماء المَرَّ في أذنيه، و جعل الماء المُنْتِن في أنفه.

و إنما سُمِّيَتْ حَوَاءٌ حواء؛ لأنها خُلِقَتْ من الحيوان.

و إنما قيل للفرس إجد؛ لأنَّ أوَّلَ مَنْ رَكِبَ الخَيْلَ قابيل يَوْمَ قَتَلَ أخاه هابيل، و أنشأ يقول:

أَجِدُ الْيَوْمَ وَمَا تَرَكَ النَّاسُ دَمًا

فَقِيلَ للفرس إجد لذلك.

و إنما قيل للبغل عِدْ، لأنَّ أوَّلَ مَنْ رَكِبَ البغل آدم ﷺ و ذلك:

كان له ابن يقال له: مَعِدْ، و كان عَشِيقاً للدوابِّ، و كان يسوق بآدم ﷺ فإذا تقاعس البغل نادى يا مَعِدْ سُقِّهَا فَأَلْفَتْ البَغْلَةُ اسم مَعِدْ، فترك الناس «ميم» مَعِدْ و قالوا: عِدْ.

چه نواحی نرمش و چه مواضع ضخیم و درشت آن چهار نمونه خاک (خاک سفید و سرخ و تیره و سیاه) بیاورد و سپس فرمانش داد به آوردن چهار نوع آب (آب شیرین و شور و تلخ و بدبوی) بعد به او امر نمود که آب را در خاک بریزد آنگاه حق تعالی با قدرت کامله اش آب را با خاک درآمیخت و آن را گل ساخت و چنان آیند و با هم ممزوج شدند که نه از خاک چیزی زائد آمد که آب بخواهد و نه از آب مقداری ماند که خاک نیاز داشته باشد و گل ساخته شده جثه آدم بود و قادر متعال هنگام آمیختن آنها با خاک چنان نمود که آب شیرین در حلق آن هیکل و آب شور در دو چشمش و آب تلخ در دو گوشش و آب بدبو در بینی او قرار گرفت.

و اما حوّا را از این رو به این نام خوانده شده که منشأ آفرینشش حیوان بوده است^(۱)

ط: و اما این که به اسب چرا «اجد» گفته اند، جهتش آنست که اولین کسی که روی اسب نشست قابیل بود که در روز کشتن برادرش هابیل سوار آن شد و این بیت را انشاء کرد:

اجد^(۲) الیوم وما ترک الناس دما

یعنی: می یابم که مردم در امروز، خونی را که ریخته ام نادیده نگرفته و به دنبال من می آیند

و چون هنگام دواندن اسب بیتی را که با کلمه «اجد» آغاز شده خواند لاجرم به اسب «اجد» گفته اند و به قاطر به خاطر آن «عد» گفته اند که: اولین کسی که بر قاطر نشست حضرت آدم علیه السلام بود و شرح آن اینست که:

حضرت آدم فرزندی داشت به نام «معد» که به چهارپایان شوق وافر داشت و پیوسته در معیت جناب آدم آنها را می راند و هرگاه قاطر از رفتار می ماند آدم علیه السلام با صدای بلند می فرمود: معد آنرا بران در نتیجه قاطر با اسم معد الفت و انس پیدا کرد به حدی که وقتی اسم معد را می گفتند قاطر به ذهن می آمد و بدین ترتیب این اسم برای آن حیوان گذارده شد و بعدها مردم «میم» را حذف کردند و به قاطر «عد» اطلاق نمودند.

۱- شاید مقصود از «حیوان» موجود جاندار باشد که همان حضرت آدم است چه آنکه مطابق برخی از روایات حوّا از آدم آفریده شده است.

۲- کلمه «اجد» به صیغه متکلم وحده، فعل مضارع است از ماده وجدان یعنی می یابم و بفرموده مرحوم مجلسی ممکنست از ماده اجاده باشد یعنی نیکو سعی می کنم و فرار می نمایم.

وإنما قيل: للحمّار حرٌّ؛ لأنَّ أوَّل من رَكِبَ الحمّار حَوّاءَ، وذلك أنَّه كان لها حمّارةٌ وكانت تركبها لزيارة قبر وَلَدِها هايل فكانت تقول في مسيرها: واحترّاه فإذا قالت هذه الكلمات سارت الحمّارةُ وإذا سكّنت تقاعست فترك الناس ذلك وقالوا: حرٌّ.

وإنما سُمِّي الدرهم درهمًا؛ لأنَّه دارُهُم، مَنْ جَمَعَهُ وَلَمْ يُنْفِقْهُ فِي طاعةِ الله أَوْرَثَهُ النَّارَ.

وإنما سُمِّي الدِّينار دينارًا، لأنَّه دارُ النَّارِ، من جمعه ولم ينْفقه في طاعةِ الله فأَوْرَثَهُ النَّارَ.

فقال اليهودي: صَدَقْتَ يا أمير المؤمنين، إنَّا لَنَجِدُ جميعَ ما وصفت في التَّوراة فأسلم على يده و لَازَمَهُ حتَّى قُتِلَ يومَ صِفِّينَ.

باب ٢

العلّة التي من أجلها عبدت النيران

١- أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن

أبي الخطاب وأحمد بن محمد بن عيسى جميعاً قال:

حدَّثنا محمد بن سنان عن اسماعيل بن جابر و كرام بن عمرو عن

عبد الحميد بن أبي الدّيلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّ قابيل لما رأى النَّارَ قد قَبِلَتْ قربانَ هايل قال له إبليس:

و اما این که به درازگوش «حَرَّ» گفته اند جهتش آنستکه: اولین کسی که بر درازگوش نشست حوّا بود، وی درازگوشی داشت که برای زیارت نمودن قبر فرزندش هابیل بر آن سوار می شد و در اثناء راه مکرّر می گفت: واحرّاه و هر وقت این عبارت را ادا می نمود حیوان راه می رفت و در وقتی که ساکت می شد حیوان نیز از رفتن باز می ماند، پس گویا این کلمه نام این حیوان است که وقتی آن را می شنود به وجد آمده و حرکت می کند، بعداً مردم در آن تصرّف کرده و کلمه «واحرّاه» را «حَرَّ» گفتند.

ح: و اما وجه تسمیه «درهم» به این نام آنستکه، درهم دارِ هم^(۱) و حزن است، کسی که آن را جمع نموده و در طاعت خدا صرف نکند حقّ تعالی در آتش واردش می نماید.

و وجه تسمیه «دینار» به این اسم آنستکه دینار دار نار و آتش است، کسی که آن را گرد نماید و در طاعت حقّ خرج نکند خداوند او را در آتش می برد.

یهودی پس از استماع این جوابها عرضه داشت:

ای امیرمؤمنان راست و صحیح فرمودی، آنچه را که ایراد کردی در تورات یافته ایم، پس از آن به دست حضرت اسلام آورد و ملازم آن جناب بود تا در جنگ صفّین کشته شد.

باب دوم

سز پرستیده شدن آتش

مرکز تحقیقات حدیث (۱) اسلامی

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن محمد بن عیسی نقل نمود که ایشان گفتند: محمد بن سنان از اسماعیل بن جابر و کرام بن عمرو و این دو از عبدالحمید بن ابی دیلم نقل کردند که وی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل نمود که آن حضرت فرمودند: هنگامی که قبایل دید آتش، قربانی^(۲) هابیل را پذیرفت و قربانی او را اعتناء نکرد شیطان به وی گفت:

۱. مرحوم مجلسی در کتاب بحارالانوار ج (۱۰) ص (۱۴) می فرماید: شاید کلمه «درهم» در اصل «دارهم» یعنی خانه حزن و اندوه بوده پس در اثر کثرت استعمال به «درهم» مبدّل گردیده.

۲. مقصود از «قربانی» چیزی است که با آن به حقّ تعالی تقرب جویند اعم از ذبیحه یا غیر آن. در تفسیر شریف لاهیجی می نویسد: آورده اند که هابیل صاحب گوسفندان بود، برّه ای فرجه و خوب که به غایت آن

إِنَّ هَابِيلَ كَانَ يَعْبُدُ تِلْكَ النَّارَ.

فَقَالَ قَابِيلُ: لَا أَعْبُدُ النَّارَ الَّتِي عِبَدَهَا هَابِيلُ وَلَكِنْ أَعْبُدُ نَاراً أُخْرَى وَ أَقْرَبَ قَرْبَاناً لَهَا، فَتَقَبَّلَ قَرْبَانِي، فَبَنَيْ بَيْتَ النَّارِ فَقَرَّبَ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُ عِلْمٌ بِرَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَلَمْ يَرِثْ مِنْهُ وَلَدُهُ إِلَّا عِبَادَةَ النَّارِ.

بَاب ٣

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا عُبِدَتِ الْأَصْنَامُ

١- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ قَالَ:

حَدَّثَنِي حَمَّادُ بْنُ عِيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:

(وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا) ^(١)

قَالَ: كَانُوا يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَمَاتُوا، فَضَجَّ قَوْمُهُمْ وَ شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فَجَاءَهُمْ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُمْ:

اتَّخِذْ لَكُمْ أَصْنَاماً عَلَى صُورِهِمْ فَتَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ وَ تَنْسَوْنَ بِهِمْ وَ تَعْبُدُونَ اللَّهَ فَأَعَدَّ لَهُمْ أَصْنَاماً عَلَى مِثَالِهِمْ فَكَانُوا يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ يَنْظُرُونَ إِلَى تِلْكَ الْأَصْنَامِ،

علت پذیرفته شدن قربانی هابیل آنستکه او این آتش را می پرستد پس تو نیز آن را عبادت کن.

قابیل در جواب شیطان گفت: آتشی را که هابیل پرستیده عبادت نمی کنم ولی نسبت به آتش دیگر حرفی ندارم و قربانی برایش می برم. این بار آتش جدید قربانی وی را پذیرفت از این رو قابیل آتش خانه ای بنا کرد و در آن آتش افروخت و به آن تقرب می جست و عبادتش می کرد و بدین ترتیب از پرودگار عزوجل به طور کلی غافل گردید و همین سبب شد که آتش پرستی در دودمانش به میراث باقی ماند.

باب سوم

سز پرستیده شدن بت ها

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله گفت احمد بن محمد بن محمد بن عیسی برایم نقل نمود که محمد بن خالد برقی چنین گفت: حماد بن عیسی از حریر بن عبدالله سجستانی برایم نقل نمود که حضرت جعفر بن محمد علیه السلام در ذیل فرموده حق تعالی «وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا» فرمودند: صلحای ^(۱) قوم پیوسته خداوند عزوجل را می پرستیدند و نزد مردم معزز و محبوب بودند تا آنکه جملگی فوت شدند، فقدان ایشان بر مردم گران و سخت آمد و آنها را به شیون و افغان آورد، در این وقت ابلیس ملعون فرصت غنیمت شمرد و نزدشان آمد و اظهار نمود:

نگران نباشید، در نظر گرفتم سنگهایی را به صورت و مثال ایشان تعبیه نموده تا به آنها نگریسته و انس پیدا کرده و خدا را عبادت نمایید، پس با این حيله بت هایی چند به صورت و مثال آن مردان آماده کرد و در اختیار ایشان نهاد، مردم به آن بت ها نظر کرده و یاد آن مردان صالح را تازه نموده و با نشاط خداوند عزوجل را عبادت

(دنباله پاورقی صفحه فارسی قبل)

را دوست می داشت آورد و به سرکوهی نهاد، قابیل صاحب زرع بود، دسته ای گندم کم دانه را آورده و در همان موضع قرار داد، پس قربانی هابیل قبول شد به این نحو که آتش سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد ولی به قربانی قابیل التئانی نکرد و از آن درگذشت....
- طبق آنچه در تفسیر شریف لاهیجی آمده صلحای قوم پنج نفر بودند

فلَمَّا جاءهم الشَّتَاءُ والأمطارُ أدخلوا الأصنام البيوت، فلم يزالوا يعبدون الله عزَّ وجلَّ حتَّى هلك ذلك القرن ونشأ أولادهم فقالوا:
 إِنَّ آبَاءنا كانوا يعبدون هؤلاء فعبدوهم من دون الله عزَّ وجلَّ فذلك قول الله تبارك وتعالى:
 (وَلَا تَذَرْنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا) ^(١) الآية.

باب ٤

العلّة التي من أجلها سُمّي العود خلافاً

١- أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الثَّعْمَانِ عن بريد بن معاوية العجلي قال: قال أبو جعفر عليه السلام إنما سُمّي العودُ خلافاً، لأنَّ إبليس عمل صورة سواع من العود على خلاف صورة ودّ فسُمّي العود خلافاً، وهذا في حديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة.

باب ٥

العلّة التي من أجلها تنافرت الحيوان من

الوحوش والطّير والسباع وغيرها

١- حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكّل عليه السلام قال: حدَّثنا محمد بن يحيى المطار عن الحسين بن الحسن بن أبان عن محمد بن أورمة عن عبد الله بن محمد

می کردند آن زمان گذشت و فصل زمستان و بارندگی فرا رسید مردم بت ها را به داخل خانه ها آوردند و در آنجا مستقر کردند، پس از آن پیوسته خداوند عزوجل را پرستش می کردند تا عصرشان منقضی شد و تمامشان از دنیا رفتند، نوبت به اولاد ایشان که رسید گفتند:

پدران ما این بت ها را می پرستیدند لاجرم ایشان نیز به عبادت همان بت ها پرداخته و سفارش می کردند که عبادت این معبودان را وامگذارید و معنای آیه شریفه: «وَلَا تَدْرُونَ وِدَّاءَ وَلَا سُوءَاعَا» همین است.

باب چهارم

سز نامیده شدن عود به خلاف

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از نعمان، از برید بن معاویه عجللی برای ما نقل کرد که حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمودند:

علت نامیده شدن عود که همان درخت معهود است به «خلاف» آن است که ابلیس از این درخت برخلاف هیئت «ود»^(۱) صورت سواع را درست نمود این مضمون در ضمن حدیث طولانی بوده که ما محل نیاز و مورد حاجت را از آن برداشتیم.

مرکز تحقیقات کامیون علوم اسلامی
باب پنجم

سز فراری و وحشی شدن حیوانات وحشی

و پرندگان و درندگان و جانداران دیگر

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام برای ما حدیث نمود و گفت: محمد بن یحیی عطار از حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه^(۲)، از عبدالله بن محمد،

۱- پنج بت بود که آن قوم می پرستیدند به نامهای: ود، سواع، یفوث، یموق و نسر
۲- جماعتی از شیوخ اهل قم از ابن ولید نقل کرده اند که وی او را اهل غلو می داند و مرحوم علامه در خلاصة الرجال فرموده: ابن غضائری می گوید: قمیون او را متهم کرده اند و حدیثی نقلی بوده و فساد در آن نیست و می فرماید: به نظر من در حدیثش توقف باید نمود.

عن حماد بن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كانت الوحوش و الطير و السباع و كل شيء خلق الله عز وجل مختلطاً
بعضه ببعض فلما قتل ابن آدم أخاه نفرت و فزعت فذهب كل شيء إلى شكله.

باب ٦

العلّة التي من أجلها صار في الناس من هو خيرٌ من

الملائكة و صار فيهم من هو شرٌ من البهائم

١- أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن

عيسى عن علي بن الحكم عن عبد الله بن سنان قال:

سألت أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام فقلت: الملائكة أفضل أم

بنو آدم؟

فقال: قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام:

إن الله عز وجل ركب في الملائكة عقلاً بلا شهوة، و ركب في البهائم

شهوةً بلا عقل، و ركب في بني آدم كليهما، فمن غلب عقله شهوته فهو خيرٌ

من الملائكة، و من غلبت شهوته عقله فهو شرٌ من البهائم.

باب ٧

العلّة التي من أجلها صارت الأنبياء و الرسل

و الحجج صلوات الله عليهم أفضل من الملائكة

١- حدّثنا الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي قال: حدّثنا فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي

از حماد بن عثمان از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام نقل کرد که آن حضرت فرمودند: در بدو امر حیوانات وحشی و پرندگان و درندگان و تمام مخلوقات حق عزوجل با هم مختلط^(۱) بوده به طوری که از یکدیگر ممتاز نبودند ولی پس از آنکه فرزند آدم برادرش را به قتل رساند حیوانات از یکدیگر بیم و هراس پیدا نمودند پس هر کدام به شکل خود درآمدند.

باب ششم

سز پیدا شدن بهتر از فرشتگان و

بدتر از چهارپایان بین مردم

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبداللہ از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از عبداللہ بن سنان^(۲) نقل کرد که گفت: از حضرت اباعبداللہ جعفر بن محمد الصادق علیہ السلام سؤال کرده: آیا فرشتگان برتر بوده یا فرزندان آدم؟

حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیہ السلام فرمودند: خداوند عزوجل در فرشتگان عقل را بدون شهوت و در چهارپایان شهوت را بدون عقل و در فرزندان آدم هر دو را قرار داد، حال کسی که عقلش بر شهوتش غالب گردد به یقین از فرشتگان

بوده و آنکه شهوتش بر عقلش غالب شود حتماً از چهارپایان بدتر می باشد.

باب هفتم

سز برتر شدن انبیاء و رسولان و حجج صلوات الله علیهم از فرشتگان

حدیث (۱)

حسن بن محمد بن سعید هاشمی از فرات^(۳) بن ابراهیم بن فرات کوفی

۱- شاید مراد از «اختلاط» در این جا این باشد که در بدو خلقت وحش و طیور و سباع و مخلوقات دیگر همه به یک شکل بوده و امتیازی از یکدیگر نداشتند.

۲- عبداللہ بن سنان بن طریف که به او مولی بنی ابیطالب و مولی بنی العباس نیز گویند کوفی بوده و از ثقات امامیه محسوب شده و هیچ طعنی در او نمی باشد.

۳- وی از مشایخ ابوالحسن علی بن بابویه قمی است و تفسیری از وی یجا مانده که در عداد تفاسیر روانی بشمار می رود و از کثرت روایت مرحوم صدوق از وی و همچنین مرحوم شیخ حرّ و علامه مجلسی علیهما السلام این طور برمی آید که به وی اعتماد کامل داشته اند و مرحوم صفائی در رجال فرموده: وی در اعلی درجات حسن بوده است.

قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ:

قال رسول الله ﷺ: ما خلق الله خلقاً أفضل مني ولا أكرم عليه مني،

قال: عليٌّ عليه السلام، فقلت:

يا رسول الله فأنت أفضل أم جبرئيل؟

فقال: يا علي، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيٍّ وَلِلْأُمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَخُدَّامُ مُحِبِّينَا يَا عَلِيٍّ، الَّذِينَ ^(١) يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوَلَايَتِنَا، يَا عَلِيٍّ:

لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَلَا حَوَاءَ، وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ، وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ، فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَقَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَتَسْبِيحِهِ وَتَهْلِيلِهِ وَتَقْدِيسِهِ؛ لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقْنَا بِتَوْحِيدِهِ وَتَحْمِيدِهِ.

ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا أرواحنا نوراً واحداً استعظموا أمرنا فسبَّحنا لتعلم الملائكة إِنَّا خَلَقُ مَخْلُوقُونَ، وَأَنَّهُ مَنْزَعٌ عَنْ صِفَاتِنَا، فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا وَنَزَّهَتُهُ عَنْ صِفَاتِنَا، فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا، لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّا عِبِيدٌ وَلِسْنَا بِإِلَهِةٍ يَجِبُ أَنْ نَعْبُدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ، فَقَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ،

از محمد بن احمد بن علی همدانی از ابوالفضل العباس بن عبداللّه بخاری، از محمد بن قاسم بن ابراهیم بن محمد بن عبداللّه بن قاسم بن محمد بن ابی بکر، از عبدالسلام^(۱) بن صالح الهروی، از حضرت علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب علیهم السلام آن حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند:

خداوند متعال موجودی را برتر و عزیزتر از من نیافریده.

علی علیه السلام فرمودند:

عرضه داشتم: شما برتر هستید یا جبرئیل؟

پیامبر فرمودند: یا علی حق تبارک و تعالی انبیاء را بر فرشتگان مقرر نمود و من را بر تمام انبیاء تفضیل داد و برتری بعد از من برای تو و امامان بعد از تو است، فرشتگان خدمتکاران ما و دوستان ما هستند، یا علی این فرشتگان کسانی هستند که عرش باعظمت الهی را بر دوش گرفته و آنان که اطراف عرشند به تسبیح و ستایش حق مشغولند و برای آنان که به ولایت ما ایمان دارند از خدا آمرزش می طلبند، یا علی ما اگر نبودیم خداوند آدم و حوّا را نمی آفرید، بهشت و دوزخ را ایجاد نمی کرد آسمان و زمین را پدید نمی آورد، با این وصف چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که پیش از ایشان به پروردگارمان معرفت پیدا کرده و به تسبیح و تهلیل و تقدیسش پرداخته ایم زیرا اوّل موجودی که پروردگار عالمیان آفرید ارواح ما بود، پس از آفریدن، آن را به توحید و تحمیدش گویا ساخت سپس فرشتگان را آفرید، ایشان وقتی مشاهده کردند که ارواح ما یک نور است امر ما را بزرگ شمردند و ما برای این که فرشتگان بدانند مخلوق حضرت جلال هستیم و او از صفات ما مخلوقات مبرا است حضرتش را تسبیح و تنزیه نمودیم، فرشتگان که چنین دیدند آنها نیز با تسبیح ما به تسبیح حق پرداخته و حضرتش را از صفات ما منزّه نمودند. و نیز چون شأن ما را باعظمت دیدند رای این که بدانند معبودی غیر از حق - جلّت عظمت - نیست و ما بندگان او بوده و آفریدگار نیستیم به تهلیل آن حضرت پرداخته و هر معبودی غیر از او را نفی نمودیم و وقتی فرشتگان چنین دیدند آنان نیز به گفتن

۱- عبدالسلام بن صالح ابوالصلت الهروی به فرموده مرحوم علامه در خلاصة الرجال ثقه و صحیح الحدیث می باشد.

فلما شاهدوا كِبَرَّ مَحَلَّنَا كَبَرْنَا لِتَعْلَمَ الملائكةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يَنَالَ عِظَمَ المحلِّ إِلَآ به، فلما شاهدوا ما جعله الله لنا من العزِّ والقوة قلنا: لا حول ولا قوة إلآ بالله لتعلم الملائكة أن لا حول لنا ولا قوة إلآ بالله، فلما شاهدوا ما أنعم الله به علينا و أوجبه لنا من فرض الطاعة قلنا: الحمد لله لِتَعْلَمَ الملائكة ما يَحِقُّ لِلَّهِ تعالى ذكره علينا من الحمد على نعمته، فقالت الملائكة: الحمد لله فبنا اهتدوا إلى معرفة توحيد الله و تسبيحه و تهليله و تحميده و تمجيده.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تبارك و تعالى خَلَقَ آدَمَ فَأَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَأَمَرَ الملائكة بالسجود له تعظيماً لنا و إكراماً و كان سجودهم لله عزَّ وجلَّ عبوديةً ولآدم إكراماً و طاعةً لكوننا في صُلْبِهِ، فكيف لا نكون أفضل من الملائكة و قد سجدوا لآدم كُلُّهُمْ أجمعون، و أَنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بي إِلَى السَّمَاءِ أَذَّنَ جبرئيلُ مثنى، مثنى و أقام مثنى، مثنى.

ثُمَّ قَالَ لي: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ لَهُ:

يَا جبرئيلُ أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ؟

فَقَالَ: نَعَمْ، لِأَنَّ اللَّهَ تبارك و تعالى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ عَلَى ملائكته أجمعين، و فضلك خاصة. فَتَقَدَّمْتُ فَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَلَا فخر، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى حُجُبِ النُّورِ قَالَ لي جبرئيلُ: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ وَ تَخَلَّفْ عَنِّي.

فَقُلْتُ: يَا جبرئيلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تَفَارِقُنِي؟

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ انْتِهَاءَ حَدِّي الَّذِي وَضَعَنِي اللَّهُ عزَّ وجلَّ فِيهِ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ، فَإِنَّ تَجَاوُزَهُ احْتَرَقَتْ أَجْنَحَتِي بِتَعْدِّي حَدُودَ رَبِّي جَلَّ جلاله، فَزَخَّ بي فِي النُّورِ زَخَّةً حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى حَيْثُ مَآشَاءَ اللَّهُ مِنْ عُلُوِّ مَلَكِهِ فَنُودِيتُ يَا مُحَمَّدُ.

لا اله الا الله مبادرت ورزیدند و نیز وقتی عظمت موقعیت و محل ما را مشاهده کردند جهت آگاه نمودن ایشان که حق تعالی بزرگتر از هر چیزی است و عظمت محل و موقعیت ما صرفاً به واسطه او است به تکبیر پرداخته و حضرتش را به بزرگی یاد نمودیم.

و چون عزت و قوت ما را مشاهده کردند برای این که بدانند هیچ عزت و قوتی نیست مگر از ناحیه افاضه باری تعالی گفتیم: لاحول ولا قوة الا بالله.

و وقتی نعمت های وافر باری تعالی بر ما را مشاهده کرده و یافتند که طاعت ما فرض و واجب است برای این که بدانند در مقابل این نعمت ها شایسته است او را ستودن، گفتیم:

الحمد لله و فرشتگان نیز به دنبال آن گفتند: الحمد لله.

پس فرشتگان به واسطه ما به یکتاپرستی و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید نمودن باری تعالی ارشاد و راهنمایی شدند.

پس از خلقت ارواح ما حق تبارک و تعالی حضرت آدم را آفرید و ما را به رسم ودیعه در پشتش قرار داد و به منظور بزرگداشت و اکرام ما به فرشتگان امر نمود که به آدم سجده کنند و این سجده در واقع عبادت حق عزوجل و اکرام آدم و چون ما در پشت و صلب او بودیم طاعت ما بود، پس با این وصف چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که جملگی آنها در مقابل آدم سجده نمودند.

و بیان دیگر برای برتر بودن ما از فرشتگان این است که وقتی مرا به آسمان بردند، جبرئیل علیه السلام دو فصل، دو فصل، اذان و اقامه گفت.

سپس به من گفت: ای محمد پیش بیفت.

به او گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی بگیرم؟

گفت: آری، زیرا خداوند متعال انبیائش را عموماً و تو را بخصوص بر تمام فرشتگان برتری داده است، پس جلو برو و با فرشتگان نماز بگذار و این افتخاری نیست، من جلو رفته و وقتی به حجاب های نور رسیدم جبرئیل گفت: ای محمد پیش رو و از من جدا شو.

گفتم: ای جبرئیل در چنین جایی مرا تنها می گذاری؟

عرضه داشت: آخرین حدی که حق عزوجل برای من قرار داده همین جا است، اگر از آن تجاوز کنم بالهایم می سوزد، پس مرا در نور پرتاب نمود و در آن به جلو رفتم تا جایی که خدا خواست سپس ندایی به گوشم رسید یا محمد.

فقلت: لبيك ربّي و سعديك تباركت و تعاليت، فنوديت يا محمّد أنت عبدي و أنا ربك فأياي فاعبد و عليّ فتوكّل، فإنك نوري في عبادي و رسولي إلى خلقي و حجّتي على بريّتي، لك و لمن اتّبعك خلقت جنتي، و لمن خالفك خلقت ناري، ولأوصيائك أوجبّت كرامتي ولشيعتهم أوجبّت ثوابي.

فقلت: يا ربّ! و من أوصيائي؟ فنوديت:

يا محمّد: أوصياؤك المكتوبون على ساق عرشي، فنظرت و أنا بين يدي ربّي جلّ جلاله إلى ساق العرش فرأيت اثني عشر نوراً، في كلّ نور سطر أخضر عليه اسم وصيّ من أوصيائي، أولهم:

عليّ بن أبي طالب، و آخرهم مهدي أمّتي، فقلت: يا ربّ هؤلاء أوصيائي من بعدي؟ فنوديت:

يا محمّد هؤلاء أوليائي و أحبائي و أصفيائي و حجّجي بعدك على بريّتي و هم أوصياؤك و خلفاؤك و خير خلقي بعدك، و عزّتي و جلالتي، لأظهرنّ بهم ديني

و لأعليّن بهم كلمتي ولأظهرنّ الأرض بآخرهم من أعدائي، ولأمكننّه مشارق الأرض و مغاربها، ولأسخرنّ له الرياح، ولأذلّلنّ له السحاب الصعاب، ولأرقينّه في الأسباب، ولأنصرنّه بجندي ولأمدنّه بملائكتي حتّى تلعو دعوتي و يجتمع الخلق على توحيدتي، ثم لأديننّ ملكه، ولأداوّلنّ الأيام بين أوليائي إلى يوم القيامة.

٢- حدّثنا عليّ بن أحمد بن عبد الله البرقي قال: حدّثني أبي، عن جدّه أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه عن محمّد بن أبي عمير، عن عمرو بن جميع عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان جبرئيل إذا أتى النبي ﷺ قعد بين يديه قعدة العبد، و كان لا يدخل حتّى يستأذنه.

٣- حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني ٢ قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم

عرضه داشتم: بلی پروردگارم.

نداء رسید: ای محمد تو بنده من بوده و من پروردگار تو می باشم، تنها مرا پرست و فقط توکلت بر من باشد تو در بین بندگانم نور و به سوی خلق رسول و بر آفریدگانم حجت من می باشی، بهشتم را برای تو و پیروانت آفریده و جهنم را برای مخالفینت ایجاد نموده ام به جانشینانت عزت و به شیعیانانت اجر و ثواب خواهم داد.

عرضه داشتم: پروردگارا! جانشینانم کیانند؟

نداء رسید: ای محمد اسامی ایشان بر عمود عرش نوشته شده، پس در حالی که مقابل پروردگار جل جلاله ایستاده بودم به عمود عرش نگریستم، دوازده نور دیدم در هر نوری خطی سبز بود که بر آن اسم یکی از اوصیاء و جانشینانم به چشم می خورد، اول ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام و آخر آنها نام مهدی امتم بود.

عرضه داشتم: پروردگارا، اینان جانشینان بعد از من هستند؟

نداء رسید: ای محمد ایشان والیان و محبوبان و برگزیدگان و حجت های من بعد از تو بر مردم مانند و ایشان جانشینان تو و بهترین مخلوقات من بعد از تو می باشند به عزت و بزرگی خود قسم که البته به وسیله ایشان دین خود را آشکار کرده و آیین خویش را برپا نموده و با آخرین ایشان زمین را از دشمنانم پاک خواهم کرد و او را بر مشارق و مغارب کره زمین مسلط نموده، با دها را مسخرش کرده و ابرهای سخت را رامش قرار داده و اسباب و ابزار را در اختیارش نهاده و با لشگریانم کمکش نموده و با فرشتگانم یاریش خواهم کرد تا دعوت من بر فراز کره زمین مستقر گشته و خلق بر یکتاپرستی من اجتماع کنند و سپس ملک و سلطنتش را گسترانیده و پیوسته روزگار را بین دوستانم سپری نموده تا روز قیامت فرا رسد.

حدیث (۲)

علی بن احمد بن عبدالله برقی می گوید: پدرم از جدش احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از عمرو بن جمیع، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل نمود که آن حضرت فرمودند:

هرگاه جبرئیل محضر نبی اکرم صلی الله علیه و آله مشرف می شد در مقابل آن حضرت همچون بندگان می نشست و بدون اذن هرگز بر آن جناب داخل نمی شد.

حدیث (۳)

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمته الله می گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم،

عن أبيه عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي و محمد بن أبي عمير جميعاً
عن أبان بن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لما كان يوم أحد انهزم أصحاب رسول الله حتى لم يبق معه إلا علي بن
أبي طالب عليه السلام و أبودجانة سمالك بن خرشة، فقال له النبي عليه السلام:
يا أبادجانة: أما ترى قومك؟

قال: بلى.

قال: ألحق بقومك.

قال: ما علي هذا بايعت الله و رسوله.

قال: أنت في حل.

قال: والله لا تتحدث قريش بأنني خذلتك و فررت حتى أذوق ما تذوق
فجزاه النبي خيراً و كان علي عليه السلام كلما حملت طائفة على رسول الله
استقبلهم و ردّهم حتى أكثر فيهم القتل و الجراحات حتى انكسر سيفه
فجاء إلى النبي عليه السلام فقال:

يا رسول الله إن الرجل يقاتل بسلّاحه و قد انكسر سيفي فأعطاه عليه السلام
سيفه ذا الفقار، فما زال يدفع به عن رسول الله عليه السلام حتى أثّر و انكسر فنزل
عليه جبرئيل و قال:

يا محمد، إن هذه لهيّ المواساة من عليّ لك.

فقال النبي عليه السلام: إنه منّي و أنا منه.

فقال جبرئيل: و أنا منكما و سمعوا دويّاً من السماء لاسيف إلا ذوالفقار
ولا فتى إلا علي.

قال: مصنّف هذا الكتاب رحمه الله، قول جبرئيل: و أنا
منكما، تمنّي منه لأن يكون منهما فلو كان أفضل منهما لم يقل ذلك.

از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و محمد بن ابی عمیر جملگی از ابان بن عثمان، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: در روز جنگ اُحُد اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله از صحنه کارزار گریختند و با آن حضرت غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام و ابودجانه سماک بن خرشه احدی باقی نماند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای ابادجانه، آیا قوم خود را نمی بینی؟ عرضه داشت: آری.

حضرت فرمودند: به قوم خود ملحق شو. عرض کرد: با خدا و رسولش این طور بیعت نکرده ام. حضرت فرمودند: تو را حلال نموده و اجازه ات دادم بروی. عرض کرد: به خدا سوگند نمی گذارم که قریش بگویند من تو را رها کرده و فرار نمودم بلکه می ایستم تا به چشم آنچه تو می چشی، پیامبر او را دعا نمود فرمود: خدا به تو جزای خیر دهد.

باری علی علیه السلام در مقابل رسول خدا ایستاده و هرگاه گروهی از دشمن به آن جناب حمله می آوردند با ایشان مقابله می کرد و آنها را برمی گرداند و کار به جایی رسید که آن حضرت یک تنه بسیاری از آنها را کشته و گروه زیادی را مجروح ساخت به حدی که شمشیر آن صفدر شکست.

پس محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرضه داشت: یا رسول الله این مرد (مقصود ابودجانه است) با سلاح می جنگد ولی شمشیر من شکسته است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شمشیر خودشان یعنی ذوالفقار را به علی علیه السلام دادند و پیوسته آن حضرت با ذوالفقار دشمنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفع می نمودند تا آنها را پراکنده کردند در این هنگام جبرئیل نازل شد و عرضه داشت یا محمد، این عمل و ایثار از علی علیه السلام مواساتی است در حق تو.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: علی از من و من از علی هستم جبرئیل عرض کرد: و من هم از شما دو نفر هستم. و همگی صدایی را از آسمان شنیدند که به این عبارت طنین انداز بود: لاسیف إلا ذوالفقار ولافتی إلا علی

مصنّف این کتاب (محمد بن علی بن الحسین) رحمة الله علیه می گوید: این گفته جبرئیل یعنی: (وَأَنَا مِنْكُمْ) حاکی است از آرزوی وی که از آن دو بزرگوار (رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام) باشد پس اگر از آن دو برتر می بود نباید این سخن

ولم يتمن أن ينحط عن درجته إلى أن يكون ممن دونه، وإنما قال:
و أنا منكما ليصير ممن هو أفضل منه فيزداد محلاً إلى محله، و فضلاً إلى
فضله.

٤- حدثنا عبدالواحد بن محمد بن عبدوس العطار النيسابوري
رحمه الله، قال: حدثنا علي بن محمد بن قتيبة قال: حدثنا الفضل بن شاذان.
عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:
لما أسرى برسول الله ﷺ و حضرت الصلاة أذن جبرئيل و أقام الصلاة،
فقال: يا محمد تقدّم، فقال له رسول الله ﷺ:
تقدّم يا جبرئيل، فقال له: إنا لانتقدّم على آدميين منذ أمرنا بالسجود
لآدم.

٥- حدثنا عبدالواحد بن محمد بن عبد الوهاب القرشي قال: أخبرنا
أحمد بن الفضل قال: حدثنا منصور بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن عبد الله
قال: حدثنا الحسن بن مهزيار قال: حدثنا أحمد بن إبراهيم العوفي قال:
حدثنا أحمد بن الحكم البراجمي قال: حدثنا شريك بن عبد الله، عن أبي
وقاص العامري عن محمد بن عمار بن ياسر، عن أبيه قال:
سمعت النبي ﷺ يقول: إن حافضي علي بن أبي طالب ليفتخران على
جميع الحفظة لكينونتهما مع علي عليه السلام و ذلك أنهما لم يصعدا إلى الله تعالى
بشيء منه يسخط الله تبارك و تعالى.

باب ٨

في أنه لم يجعل شيء إلا لشيء

١- قال أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي القمي مصنف

را می‌گفت و تمنا و آرزو کند که از مقام و درجه‌اش تنزل کند بنابراین به خوبی می‌توان دریافت که ایراد جمله «انا منکما» به این منظور بوده که از موقعیت و درجه پایین به محل بالا ارتقاء پیدا کند و فضلی بر فضلش افزوده شود.

حدیث (۴)

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری رحمه الله علیه می‌گوید: علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم^(۱)، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: وقتی رسول خدا ﷺ را سیر داده و به معراج بردند و هنگام نماز فرا رسید جبرئیل اذان و اقامه گفت و سپس عرضه داشت: یا محمد جلو بایست. پیامبر خدا ﷺ فرمودند: ای جبرئیل تو جلو بایست. جبرئیل عرض کرد: از هنگامی که فرمان رسید به آدم سجده کنیم ما و فرشتگان بر انسانها مقدم نمی‌ایستیم.

حدیث (۵)

عبدالواحد بن محمد بن عبد الوهاب قرشی می‌گوید: احمد بن فضل به ما خبر داد که منصور بن عبدالله، از محمد بن عبدالله، از حسن بن مهزیار از احمد بن ابراهیم عوفی، از احمد بن حکم براجمی، از شریک بن عبدالله، از ابی وقاص عامری از محمد بن عمار بن یاسر^(۲)، از پدرش نقل کرد که وی گفت: شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: دو فرشته‌ای که نگهبان علی بن ابی طالب هستند بر تمام فرشتگان نگهبان افتخار کرده و به واسطه بودن و مصاحبتشان با آن حضرت به خود می‌بالند زیرا عمل و کرداری از آن جناب به محضر ربوبی ارائه نداده‌اند که موجب سخط و ناخشنودی حق تبارک و تعالی شده باشد.

باب هشتم

منحصر بودن جعل احکام در وجود مصالح و جگم

ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه مصنف این

۱. مرحوم علامه در خلاصه می‌فرماید: وی از حضرت ابو عبد الله و ابوالحسن علیهما السلام روایت می‌نماید و شخصی است ثقة.

۲. محمد بن عمار بن یاسر مغزومی از کوفیان بوده و در مرضی که به آن مبتلا شده بود رسول خدا ﷺ به عبادت وی آمدند.

هذا الكتاب رحمة الله عليه: حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنهما قالا: حدثنا سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن أبي عمير، عن جميل بن دراج عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سأل عن شيء من الحلال والحرام؟

فقال: إنه لم يجعل شيء إلا لشيء.

باب ٩

علة خلق الخلق واختلاف أحوالهم

١- حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن الحسين بن عبيد الله عن الحسن بن علي بن أبي عثمان عن عبد الكريم بن عبيد الله عن سلمة بن عطا عن أبي عبد الله عليه السلام قال: خرج الحسين بن علي عليه السلام على أصحابه فقال: أيها الناس، إن الله جلّ ذكره ما خلق العباد إلا ليعرفوه فإذا عرفوه عبدوه فإذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه.

فقال له رجل: يا بن رسول الله بأبي أنت وأمي فما معرفة الله؟

قال: معرفة أهل كل زمان إمامهم الذي يجب عليهم طاعته.

قال: مصنف هذا الكتاب - يعني بذلك - أن يعلم أهل كل زمان أن الله

هو الذي لا يخلّيهم في كل زمان من إمام معصوم، فمن عبد رباً لم يقم لهم الحجة

کتاب رحمة الله عليه می گوید: پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج^(۱)، از حضرت ابو عبدالله^(ع) راجع به مسائل حلال و حرام می پرسد؟ حضرت می فرمایند: هیچ چیزی جعل نشده مگر به خاطر چیز دیگر^(۲)

باب نهم

سر آفرینش مخلوقات و اختلاف حالاتشان

حدیث (۱)

پدرم^(ع) فرمود:

احمد بن ادریس، از حسین بن عبیدالله، از حسن بن علی بن ابی عثمان، از عبدالکریم بن عبیدالله، از سلمة بن عطاء، از حضرت ابی عبدالله^(ع)، حضرت فرمودند:

حضرت حسین بن علی^(ع) از جمع یارانشان بیرون آمده و خطاب به آنها فرمودند:

ای مردم، حق - جلّ ذکره - بندگان را نیافریده مگر برای آنکه او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند عبادتش می کنند و زمانی که او را عبادت کردند از پرستش غیر او بی نیاز می گردند.

مردی در بین یاران عرضه داشت: ای پسر رسول خدا^(ص): پدر و مادرم به فدای تو باد معرفت و شناخت خدا چیست؟ حضرت فرمودند: آنستکه اهل هر عصر و زمانی امامی را که اطاعتش بر آنها واجب است بشناسند.

مصنّف این کتاب می گوید: مقصود امام^(ع) آنستکه: اهل هر عصری بدانند که خداوند عزّوجلّ هیچ زمانی را خالی از امام معصوم نگذاشته است. بنابراین اگر کسی رُبی را بدون داشتن حجّت بر آن عبادت کند

۱- مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی از وجوه طائفه امامیه بوده و برادری داشت به نام نوح بن درّاج که او نیز از اصحاب امامیه محسوب می شود و جمیل برادر بزرگتر وی در آخر عمر نابینا شد و در زمان حضرت ثامن الحجج^(ع) از دنیا رفت.

۲- مرحوم مجلسی در بحار فرموده: مقصود از این عبارت «أنّه لم يجعل شیء الاّ لشیء» آنستکه حق تعالی هیچ حکمی از احکام را مشروع نفرموده مگر آنکه حکمتی از حکم در آن می باشد بنابراین حلال را به خاطر حسنش حلال و حرام را به خاطر قبحش حرام نموده است.

فإنما عبد غير الله عز وجل.

۲- حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رحمته الله قال: حدثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي قال: حدثنا محمد بن زكريا الجوهري قال: حدثنا جعفر بن محمد بن عمارة عن أبيه قال:

سألت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فقلت له: لم خلق الله الخلق؟ فقال: إن الله تبارك و تعالى لم يخلق خلقه عبثاً ولم يتركهم سُدىً،^(۱) بل خلقهم لإظهار قدرته وليكلفهم طاعته فيستوجبوا بذلك رضوانه، و ما خلقهم لي جلب منهم منفعة ولا ليدفع بهم مضرة بل خلقهم لينفعهم و يوصلهم إلى نعيم الأبد.

۳- حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمته الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن سهل بن زياد، عن محمد بن اسماعيل بن بزيع، عن محمد بن زيد قال: جئت إلى الرضا عليه السلام أسأله عن التوحيد؟

فأملئ علي: الحمد لله فاطر الأشياء إنشاءً و مبتدعها إبتداءً بقدرته و حكمته، لا من شيء فيبطل الاختراع، ولا لعلة فلا يصح الابتداع، خلق ما شاء كيف شاء

محققاً غیر خداوند عزوجل را عبادت کرده است.

حدیث (۲)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله می گوید: عبدالعزیز بن یحیی جلودی از محمد بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت جعفر بن محمد رحمته الله پرسیدم: خداوند متعال برای چه مخلوقات را آفرید؟

حضرت فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی مخلوقات را بیهوده نیافرید و آنها را باز چه قرار نداد بلکه آفریدشان تا:

الف: اظهار قدرت کرده باشد.

ب: آنها را به اطاعت خویش مکلف نموده تا بدین ترتیب مستحق رضوانش شوند.

و خلقتشان نکرد تا نفعی عائدش شده یا ضرری از خود دفع نماید بلکه ایجادشان نمود تا به آنها نفع رسانده و بدین وسیله به نعمت جاویدشان برساند.

حدیث (۳)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله می گوید: محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن زید نقل کرده که وی گفت: از حضرت رضا رحمته الله راجع به توحید پرسیدم: حضرت در جواب این سؤال عبارات ذیل را بر من املاء^(۱) فرمود: حمد و سپاس مختص ذاتی است که پدید آورنده اشیاء است، با قدرت کامله و حکمت بالغه اش تمام موجودات را ابتداء و از هیچ، ابداع نمود نه از چیزی لاجرم آفرینش ابتداء^(۲) بوده نه اختراع^(۳) و نه به خاطر علتی، پس صحیح نیست به انشاء و خلقتش ابتداء^(۴) اطلاق نمود، آنچه را که خواست و به هر کیفیتی که دلخواهش بود

۱- املاء آن است که شخصی بگوید و دیگری عین گفته های او را بنویسد.

۲- ابتداء آفریدن و ایجاد نمودن چیزی است از عدم و به عبارت دیگر شیی را از لاشیی پدید آوردن.

۳- از فرموده امام رحمته الله استفاده می شود که «اختراع» در مقابل «ابتداء» است یعنی شیی را از شیی دیگر آفریدن بدون این که مماثلی داشته باشد و فلاسفه نیز گفته اند:

اختراع عبارت است از ایجاد غیر مسبوق به مدّت و در کلام برخی از ایشان تصریح شده به این که موجود مخترع، موجودی است که وجودش با نمونه نبوده و قبل از آن مانندی نداشته باشد.

۴- از فرموده امام رحمته الله به دست می آید که ابتداء یعنی آفریدن و ایجاد نمودن به خاطر علت و سبب.

متوحداً بذلك لإظهار حكمته و حقيقة ربوبيته، لا تضبطه العقول ولا تبلغه الأوهام ولا تدركه الأبصار ولا يُحيط به مقدار قد عجزت دونه العبارة، وكلّت دونه الأبصار، وضلّ فيه تصاريف الصفات، احتجب بغير حجاب محجوب، واستتر بغير ستر مستور، عُرف بغير رؤية، ووُصف بغير صورة، و نعت بغير جسم، لا إله إلا هو الكبير المتعال.

٤- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب، و حدّثنا أبي عليه السلام قال:

حدّثني سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن حبيب السجستاني قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول:

إنّ الله عزّ وجلّ لما أخرج ذريّة آدم عليه السلام من ظهره ليأخذ عليهم الميثاق له بالربوبية، و بالنبوة لكلّ نبيّ، كان أوّل من أخذ عليهم الميثاق نبوة محمّد بن عبد الله عليه السلام ثم قال الله جلّ جلاله لآدم:

انظر ماذا ترى، قال: فنظر آدم إلى ذريّته و هم (ذرّ) قد ملؤا السّماء، فقال آدم يا ربّ ما أكثر ذريّتي ولأمر ما خلقتهم؟ فما تريد منهم بأخذك الميثاق عليهم؟

قال الله عزّ وجلّ: يعبدونني ولا يشركون بي شيئاً، و يؤمنون برسلي و يتّبعونهم.

قال آدم: يا ربّ، فمالي أرى بعض الذرّ أعظم من بعض و بعضهم له نور كثير

خود به تنهایی آفریده و بدین ترتیب حکمت و حقیقت ربّ بودن خویش را آشکار نمود.

عقل‌ها به او احاطه نداشتند و وهم‌ها به او نرسیده و دیده‌ها او را ندیده و به مقدار در نخواهد آمد، الفاظ و عبارات در مقام توضیح و تفسیرش نارسا بوده و چشم‌ها از رؤیتش وامانده‌اند و انتزاع صفات و اشتقاقشان از ذات ربوبی آن طور که شاید و باید بیانگر واقع نمی‌باشد، بدون حجاب محجوب و مخفی است و بدون پوششی، پوشیده است، بدون این که دیده شود شناخته شده و با این که جسم نیست ستوده می‌شود، معبودی نیست مگر او که بزرگ و متعالی است.

حدیث (۴)

محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رحمته الله می‌گوید: محمّد بن الحسن الصّفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب و نیز پدرم رحمته الله می‌فرماید: سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی^(۱) نقل کرده که وی گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: زمانی که حقّ تعالی بمنظور اخذ میثاق از ذریّه آدم علیه السلام و شهادت و اقرارشان به ربوبیت حقّ عزّوجلّ و نبوّت تمام انبیاء ایشان را از پشت آدم بیرون آورد اولین میثاقی که از ایشان گرفت اقرار به نبوّت حضرت محمّد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بود، سپس حضرت حقّ جلّ و علی به آدم فرمود:

بنگر، چه می‌بینی؟

حضرت فرمودند: پس جناب آدم علیه السلام به ذریّه خود در حالی که به صورت مورچگان بوده و آسمان را پر کرده بودند نگریست و گفت: پروردگارا چقدر زیاد هستند، برای چه ایشان را آفریده‌ای؟ از گرفتن میثاق و بستن پیمان برایشان چه اراده کرده‌ای؟

خداوند عزّوجلّ فرمود: دو چیز را خواهانم:

الف: مرا پرستیده، و برایم شریک نیاورند.

ب: به فرستادگانم ایمان آورده و از ایشان پیروی نمایند.

آدم علیه السلام عرضه داشت: پروردگارا چرا بعضی بزرگتر و برخی نور زیاد و پاره‌ای

۱- از محمّد بن مسعود منقول است که حبیب در ابتداء از خوارج بوده و سپس مستبصر شد و در عداد اصحاب صادقین علیهم السلام قرار گرفت.

و بعضهم له نور قليل و بعضهم ليس له نور؟

قال الله عزوجل: كذلك خلقتهم لأبلوهم في كل حالاتهم.

قال آدم: يا رب أفتأذن لي في الكلام فأتكلم؟

قال الله عزوجل:

تَكَلَّمْ فَإِنَّ رُوحَكَ مِنْ رُوحِي وَ طَبِيعَتَكَ مِنْ خِلَافِ كَيْنُونَتِي.

قال آدم: يا رب، لَوْ كُنْتُ خَلَقْتَهُمْ عَلَى مِثَالِي وَاحِدٍ وَ قَدِيرٍ وَاحِدٍ وَ طَبِيعَةٍ وَاحِدَةٍ وَ جِبِلَّةٍ وَاحِدَةٍ وَ أَلْوَانٍ وَاحِدَةٍ وَ أَعْمَارٍ وَاحِدَةٍ وَ أَرْزَاقٍ سَوَاءٍ، لَمْ يَتَّبِعْ بعضهم على بعض ولم يكن بينهم تحاسد ولا تباغض ولا اختلاف في شيء من الأشياء؟

قال الله جلَّ جلاله: يا آدم، بروحي نطقت و بضعفِ طبعك تكلفتُ مالا علم لك به، و أنا الله الخالق العليم، بعلمي خالفتُ بين خلقهم و بمشيئتي أمضي فيهم أمري، و ألى تدبيري و تقديري هم صائرون لا تبديل لخليقي، و إنما خلقتُ الجنَّ و الانسَ ليعبدوني، و خلقتُ الجنةَ لِمَنْ عِبَدَنِي و أطاعني منهم، و اتَّبَعَ رِسْلي و لا أبالي، و خلقتُ النارَ مَنْ كَفَرْبي و عصاني، و لم يَتَّبِعْ رِسْلي و لا أبالي، و خلقتُكَ و خلقتُ ذُرِّيَّتَكَ مِنْ غَيْرِ فَاقَةٍ لِي إِلَيْكَ و إِلَيْهِمْ، و إنما خلقتُكَ و خلقتهم لأبلوك و أبلوهم أَيْكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا فِي دَارِ الدُّنْيَا فِي حَيَاتِكُمْ وَ قَبْلَ مَمَاتِكُمْ، و كذلك خلقتُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ وَ الْحَيَاةَ وَ الْمَوْتَ وَ الطَّاعَةَ وَ الْمَعْصِيَةَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ، و كذلك أردتُ فِي تَقْدِيرِي وَ تَدْبِيرِي و بعلمي التَّافِذِ فِيهِمْ خالفتُ بَيْنَ صُورِهِمْ وَ أَجْسَامِهِمْ وَ أَلْوَانِهِمْ وَ أَعْمَارِهِمْ وَ أَرْزَاقِهِمْ وَ طَاعَتِهِمْ وَ مَعْصِيَتِهِمْ،

نور کم داشته و جمعی بی نور می باشند؟
خداوند عزوجل فرمود: این گونه ایشان را آفریدم تا در تمام حالات آنها را
بیازمایم.

آدم علیه السلام عرضه داشت: پروردگارا اذن می دهی سخن بگویم؟
خداوند عزوجل فرمود:

سخن بگو، روح تو از روح من است ولی طبیعت ناشی از خلاف و ماهیت من
می باشد (۱) آدم علیه السلام عرضه داشت: پروردگارا آیا اگر ایشان را متفاوت نمی آفریدی
بلکه از نظر صورت و اندازه و طبیعت و فطرت و رنگ و عمر و رزق و روزی یکسان
خلق می نمودی این طور نبود که بعضی بر برخی ستم نکرده و بینشان حسادت و
کینه واقع نشده و در هیچ موضوعی با هم اختلاف پیدا نمی کردند؟

خداوند عزوجل فرمود: ای آدم اصل نطق و سخن گفتن ناشی از انشعاب
روح از روح من است ولی ناتوانی طبیعت تو را به تکلف انداخت و از چیزی که
علم به آن نداری پیگیری کردی، من آفریننده دانا هستم که با علم و آگاهی بین
آفرینش مخلوقات اختلاف انداخته و با مشیت و خواسته ام در بین آنها امر خود را
می گذرانم و ایشان با تدبیر و تقدیر من می گردند، هیچ تغییری در خلقت و آفرینش
من نمی باشد، جن و انس را آفریدم تا مرا عبادت کنند، و بهشت را ایجاد کردم برای
آنان که مرا پرستیده و اطاعت نموده و از فرستادگانم پیروی کنند و دیگر التفاتی
نکرده و باکی ندارم و آتش را تعبیه کردم برای کسانی که به من کفر ورزیده و از فرمانم
سرپیچی کرده و از فرستادگانم پیروی نکنند و دیگر التفاتی نداشته و باکی ندارم و تو
و ذریه تو را آفریدم بدون این که به تو و ایشان نیازی داشته باشم فقط ایجادتان کردم
تا جملگی را آزموده و آشکار شود که در دنیا در دوران زندگانی و قبل از مردن
کدام یک از حیث کردار بهتر هستید و همچنین دنیا و آخرت، حیات و ممات،
طاعت و عصیان، بهشت و دوزخ را آفریدم تا هر کس کدام را اختیار نماید و در
تقدیر و تدبیرم نیز چنین اراده ای را نموده ام و با علم و آگاهی بین صور و اجسام و
الوان و عمرها و ارزاق و طاعت و معصیتشان اختلاف و تفاوت انداختم در نتیجه

۱- مقصود از «روح من» یعنی روحی را که برگزیدم و آن روحی است که از عالم مجزئات یا عالم قدس
می باشد چنانچه منظور از «طبیعت» طبیعتی است که از عالم خلق و جسمانیات یا از معدن شهوات و جهالات
می باشد لذا جناب آدم به طبیعتی که از عالم جسمانیات است سزاوارده و این شرح و توضیح از مرحوم
مجلسی در بحارالانوار می باشد.

فجعلت منهم السعيد والشقي، والبصير والأعمى، والقصير والطويل،
والجميل والذميم، والعالم والجاهل، والغني والفقر، والمطيع والعاصي،
والصحيح والسقيم، و من به الزمانة و من لاعاهة به، فينظر الصحيح إلى
الذي به العاهة فيحمدني على عافيته، و ينظر الذي به العاهة إلى الصحيح
فيدعوني و يسألني أن أعافيه و يصبر على بلائي فأثيبه جزيل عطائي، و
ينظر الغني إلى الفقير فيحمدني و يشكرني، و ينظر الفقير إلى الغني فيدعوني
و يسألني، و ينظر المؤمن إلى الكافر فيحمدني على ما هدّيته فلذلك
خلقتهم لأبْلَوْهم في السراء والضراء، و فيما عافيتهم و فيما ابتليتهم و فيما
أعطيتهم و فيما أمنعهم، و أنا الله الملك القادر، ولي أن أمضي جميع ما
قدرت على ما دبرت ولي أن أغير من ذلك ما شئت ألى ما شئت فأقدم من
ذلك ما أخّرت و أؤخر ما قدّمت، و أنا الله الفعّال لما أريد لا أسأل عما
أفعل و أنا أسأل خلقي عما هم فاعلون.

٥- حدّثنا أبي رحمه الله قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن
هارون بن مسلم، عن مسعدة بن زياد قال:

قال رجل لجعفر بن محمد: يا أبا عبد الله، إنا خلّقنا للعجب؟

قال: و ما ذاك؟ لله أنت.

قال: خلّقنا للفناء؟

فقال: مه يا بن أسخ، خلّقنا للبقاء.

و كيف تفنّى جنة لا تبید و نار لا تخمد و لكن قل: إنّما نتحرّك من دار

إلى دار.

برخی از ایشان را سعید و بعضی را شقی، دسته‌ای را بینا و گروهی را نابینا، جمعی را کوتاه و نفراتی را بلند، تعدادی را زیبا و جمیل و عددی را زشت و ذمیم، جمله‌ای را عالم و فرقه‌ای را جاهل، تنی چند را غنی و قومی را فقیر، جماعتی را مطیع و طایفه‌ای را عاصی و مجموعی را سالم و صحیح و معدودی را بیمار و سقیم، صفی را مبتلا به زمین‌گیری و ردیفی را مبرا از آفات قرار دادیم و سرّ این اختلاف بین مخلوقات آن است که:

شخص سالم و صحیح به کسی که مبتلا به آفت است می‌نگرد آنگاه در مقابل عافیت و سلامتش مرا حمد و شکر می‌کند و در مقابل آن کس که به آفت مبتلا است به شخص صحیح نظر نموده مرا خوانده و درخواست می‌کند که وی را عافیت دهم و پیوسته بر این بلایی که به او داده‌ام صبر کرده در نتیجه به او ثواب جزیل و عطاء کثیر می‌دهم، غنی به فقیر نگریسته مرا سپاس و شکر می‌نماید و فقیر به غنی نظر نموده مرا خوانده و درخواست می‌کند که وی را از فقر برهانم، مؤمن به کافر می‌نگرد در قبال هدایتی که او را کرده‌ام حمد مرا بجا می‌آورد، باری مخلوقات را بدینگونه و با این اختلاف آفریدم تا در خوشحالی و بدحالی، سلامتی و بیماری، دارایی و نداری ایشان را بیازمایم.

توجه داشته باش که من معبود و سلطانی قادر بوده و تمام مقدرات را براساس تدبیر قرار داده‌ام و می‌توانم آنچه را که بخواهم تغییر دهم مثلاً مؤخرات را مقدم نموده و مقدمات را مؤخر نمایم، من آنچه را اراده کنم به مرحله فعل آورده و هرگز کسی حق سؤال از افعال من را نداشته ولی من از فعل و کردار مخلوقاتم می‌پرسم.

حدیث (۵)

پدرم رحمه‌الله علیه فرموده: عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم، از مسعدة بن زیاد نقل کرده، وی گفت: مردی محضر امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عرض کرد:

ای ابا عبدالله: آیا ما برای خودبینی آفریده شده‌ایم؟

حضرت فرمودند: خودبینی چیست؟ برای خدابینی تو آفریده شده‌ای عرض کرد: برای فناء و نابودی خلق شده‌ایم؟

حضرت فرمودند: ساکت باش برادرزاده، ما برای بقاء آفریده شده‌ایم نه فناء. و چگونه فانی می‌شود بهشتی که زوال نداشته و دوزخی که خاموش نمی‌شود، پس بگو: ما از خانه‌ای به خانه دیگر منتقل می‌شویم.

ع- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمته الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن علي الوشاء، عمن ذكره، عن بعضهم قال: ما من يوم إلا وملك ينادي من المشرق: لو يعلم الخلق لماذا خلقوا.
قال: فيجيبه ملك آخر من المغرب: لَعَمِلُوا لَنَا خُلُقُوا.

٧- أخبرني أبو الحسن طاهر بن محمد بن يونس بن حياة الفقيه فيما أجاز له لي يبلغ قال: حدثنا محمد بن عثمان الهروي قال: حدثنا أبو محمد الحسن بن مهاجر قال: حدثنا هشام بن خالد قال: حدثنا الحسن بن يحيى قال: حدثنا صدقة بن عبد الله، عن هشام، عن أنس، عن النبي صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عليه السلام قال، قال الله تبارك وتعالى:

من أهان لي ولياً فقد بارزني بالمحاربة، وما ترددت في شيء أنا فاعله مثل ترددي في قبض نفس المؤمن، يكره الموت وأكره مساءته ولا بد له منه، وما يتقرب إليّ عبدي بمثل أداء ما افترضت عليه، ولا يزال عبدي يتنهل إليّ حتى أحبه و من أحببته كنت له سمعاً وبصراً و يداً و مَوْتلاً إن دعاني أجبته و إن سألتني أعطيته، و إن من عبادي المؤمنين لمن يريد الباب من العبادة فأكفّه عنه؛ لئلا يدخله عجب فيفسده، و إن من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح إيمانه إلا بالفقر ولو أغنيته لأفسده ذلك، و إن من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح إيمانه إلا بالغنى ولو أفقرته لأفسده ذلك، و إن من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح إيمانه إلا بالسقم ولو صححت جسمه

حدیث (۶)

محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رحمۃ اللہ علیہ می فرماید: احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی الوشاء، از کسیکه ذکرش نموده، از برخی روایت که او گفت: روزی نیست مگر آنکه فرشته‌ای از مشرق ندا می‌کند: اگر خلائق می‌دانستند برای چه آفریده شده‌اند، راوی گفت: فرشته‌ای دیگر از مغرب جوابش را داده و می‌گوید:

هر آینه عمل می‌کردند برای آنچه به منظورش خلق گردیده‌اند.

حدیث (۷)

ابوالحسن طاهر بن محمد بن یونس بن حیات که مرد فقیهی است در اجازه‌ای که به من در بلخ داد فرمود: محمد بن عثمان هروی، از ابو محمد حسن بن مهاجر از هشام بن خالد، از حسن بن یحیی، از صدقه بن عبدالله از هشام، از انس، از نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نقل کرده که آن حضرت نیز از جبرئیل علیه السلام حکایت کردند که وی گفت: خداوند تبارک و تعالی فرمود: کسی که به دوست و ولی من اهانت کند به محاربه با من برخاسته است و اگر تردد در حق من راه می‌داشت در هیچ فعلی تردد نداشتم مثل ترددی که در قبض روح مؤمن برایم حادث می‌شد^(۱) زیرا مؤمن از مرگ کراحت دارد و من هم از کاری که مورد کراحت مؤمن است، بیزارم ولی در عین حال چاره‌ای از مرگ و مردن او نمی‌باشد، و بنده من با هیچ عمل و کرداری به اندازه انجام آنچه را که بر او واجب کرده‌ام به من نزدیک نمی‌شود و پیوسته بنده‌ام به درگاه من زاری می‌کند تا محبوبم واقع شود و وقتی محبوبم قرار گرفت گوش و چشم و دست و پناهگاهش می‌گردم، اگر مرا بخواند اجابتش کرده و اگر از من درخواست کند به او عطا خواهم نمود، برخی از بندگان مؤمن هستند که می‌خواهند عبادتی را انجام دهند ولی منصرفشان می‌کنم تا خودبینی به ایشان راه نیابد و بدین ترتیب حالشان فاسد گردد چنانچه پاره‌ای از بندگان مؤمن سلامتی ایمانشان صرفاً با فقر است به طوری که اگر غنی شوند ایمانشان فاسد می‌شود یا بعضی دیگر هستند که سلامتی ایمان آنها فقط با ابتلاء به بیماری تأمین گشته لذا اگر جسمشان سالم شود

۱- در متن حدیث محذوف در تقدیر است و بفرموده مرحوم مجلسی در بحار تقدیر چنین می‌باشد:

لوجاز علی التردد ما ترددت فی شیء... چنانچه ما در ترجمه براساس همین تقدیر عبارت را برگردان نمودیم البته تقدیر دیگری نیز گفته‌اند که به جهت عدم اطاله کلام از ذکرشان صرف نظر کردیم.

لأفسده ذلك، وإن من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح إيمانه إلا بالصحة ولو أسقمته لأفسده ذلك، إني أدبر عبادي بعلمي بقلوبهم فإني عليم خبير.

٨- حدثنا محمد بن أحمد الشيباني رحمته الله قال: حدثنا محمد بن هارون الصوفي قال: حدثنا عبد الله بن موسى الحبال الطبري قال: حدثنا محمد بن الحسين الخشاب قال: حدثنا محمد بن محسن عن يونس بن ظبيان قال: قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام:

إن الناس يعبدون الله عز وجل على ثلاثة أوجه: فطبقة يعبدونه رغبة في ثوابه فتلك عبادة الحرصاء وهو الطمع، وآخرون يعبدونه خوفاً من النار فتلك عبادة العبيد وهي رهبة، ولكني أعبدته حباً له عز وجل فتلك عبادة الكرام، وهو الأمن لقوله عز وجل:

(وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ^(١) قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ)^(٢) فمن أحب الله عز وجل أحبه الله، ومن أحبه الله عز وجل كان من الآمين.

٩- حدثنا الحسين بن يحيى بن ضريس البجلي قال: حدثنا أبي قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن عمارة السكري السرياني قال: حدثنا إبراهيم بن عاصم بقزوين قال: حدثنا عبد الله بن هارون الكرخي قال: حدثنا أبو جعفر أحمد بن عبد الله بن يزيد بن سلام بن عبد الله مولى رسول الله ﷺ قال: حدثني عبد الله بن يزيد قال: حدثني أبي يزيد بن سلام عن أبيه سلام بن عبد الله أخيه عبد الله بن سلام عن عبد الله بن سلام مولى رسول الله ﷺ

فاسدالایمان می شوند و به عکس جمعی از اهل ایمان می باشند که تنها در صورت صحیح المزاج بودن ایمانشان سالم می ماند از این رو اگر آنها را مبتلا به بیماری کنم ایمانشان فاسد می گردد، بنابراین با علم به قلوب و دلهای بندگان بین ایشان تدبیر می کنم چه آن که من عالم و خبیر هستم.

حدیث (۸)

محمد بن احمد شیبانی رحمته الله می گوید: محمد بن هارون صوفی از عبداللّه بن موسی الحبال الطبری از محمد بن الحسین الخشاب، از محمد بن محسن، از یونس بن ظبیان نقل کرده که وی گفت: حضرت صادق جعفر بن محمد رحمته الله فرمودند:

مردم به سه نحو خداوند عزوجل را پرستش می کنند: گروهی به جهت میل به اجر و پاداش او را می پرستند که این پرستیدن حریصان و آزمندان است، دسته ای دیگر چون از آتش دوزخ هراس دارند حضرتش را عبادت می نمایند که این عبادت بندگان بوده و در واقع ترس و وحشت است نه پرستش ولی من خدای عزوجل را دوست دارم و همین دوست داشتن مرا بر عبادت و پرستش وادار نموده.

این عبادت، عبادت جوانمردان و صاحبان مروّت است که از هر وحشت و دهشتی در امان هستند به دلیل فرموده حقّ تبارک و تعالی: وَ هُمْ مِنْ قَرَعِ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ^(۱) و در جای دیگر به همین نوع از عبادت اشاره نموده و فرموده:

إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ^(۲)

بنابراین کسی که خدا را دوست دارد خداوند عزوجل متقابلاً او را دوست داشته و کسی که خدا او را دوست ندارد در زمره آمینین و آنهاپی است که از هر نوع گزند و آسیبی در قیامت مصون و محفوظ می باشد.

حدیث (۹)

حسین بن یحیی بن ضریس بجلی از پدرش از ابو جعفر محمد بن عماره السکری السّریانی از ابراهیم بن عاصم در قزوین حدیثی را به این شرح نقل نمود:

عبداللّه بن هارون کرخی از ابو جعفر احمد بن عبداللّه بن یزید بن سلام بن عبداللّه (آزاد کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله) گفت: عبداللّه بن یزید از ابی یزید بن سلام، از پدرش سلام بن عبداللّه یعنی برادر عبداللّه بن سلام از عبداللّه بن سلام نقل کرد که وی

۱- سورة نمل آیه (۸۹)

۲- سورة آل عمران آیه (۳۱)

قال: في صحف موسى بن عمران عليه السلام يا عبادي:

إني لم أخلق لأستكثر بهم من قلة، ولا لأتس بهم من وحشة، ولا لأستعين بهم على شيء عجزت عنه، ولا لأجرّ منفعة، ولا لدفع مضرة، ولو أن جميع خلقي من أهل السموات والأرض اجتمعوا على طاعتي وعبادتي لا يفترون عن ذلك ليلاً ولا نهاراً ما زاد ذلك في ملكي شيئاً سبحانه وتعالى عن ذلك.

١٠- حدثنا محمد بن أحمد الشيباني رحمته الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن علي بن سالم عن أبيه عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؟

قال: خلقهم ليأمرهم بالعبادة.

قال: وسألته عن قول الله عز وجل:

(وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ) ولذا خلقهم؟

قال: خلقهم ليفعلوا ما يستوجبون به رحمته فيرحمهم.

١١- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمته الله قال: حدثني محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن عبد الله بن أحمد التهيكي عن علي بن الحسن الطاطري قال: حدثنا درست بن أبي منصور عن جميل بن دراج قال:

گفت: خداوند عزوجل در صحف موسی بن عمران علیه السلام فرموده: ای بندگان من، شما را نیا فریدم تا بدین وسیله از تنهایی و کمی درآمد و صاحب یاور و جماعت زیادی شوم و نه با شما انس گرفته تا به واسطه آن وحشت نکنم و نه به کمک شما عجز خود را ترمیم نمایم و نیز آفرینش شما نه به خاطر جلب منفعت یا دفع ضرر از خودم باشد و همین قدر بدانید که اگر تمام مخلوقات من در آسمان و زمین پشت به هم داده و اطاعت و عبادت مرا نموده و شب و روز بدون کوچکترین سستی من را پرستش کنند به سلطنت و قدرتم چیزی افزوده نمی شود چه آن که ساحت ربوبی من والاتر از آن بوده و از این نواقص مبرا است.

حدیث (۱۰)

محمد بن احمد شیبانی رحمته الله می گوید: محمد بن ابی عبدالله کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از پدرش، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت:

راجع به فرموده حق تعالی «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

حضرت فرمودند: مقصود اینست که: حق تعالی جن و انس را آفرید تا ایشان را به عبادت امر فرماید.

سپس ابوبصیر می گوید: و نیز از آن جناب راجع به معنای کلام حق عزوجل «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّجِمَ رَبُّكَ»^(۲) سؤال کرده و عرضه داشتم: برای چه خداوند ایشان را آفرید؟

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

حضرت فرمودند:

خداوند آنها را آفرید تا عملی را که با انجامش مستوجب رحمتش می شوند بجا آورده و بدین ترتیب مشمول رحمت و اسعاهش قرار گیرند.

حدیث (۱۱)

محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمته الله می گوید: محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از عبدالله بن احمد نهیکی از علی بن حسن طاطری از درست بن ابی منصور از جمیل بن دُرّاج نقل کرده که وی گفت: به امام صادق علیه السلام

۱- سورة ذاریات آیه (۵۶)

۲- سورة هود آیه (۱۱۹ و ۱۱۸)

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك ما معنى قول الله عز وجل:
(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؟
فقال: خلقهم للعبادة.

١٢- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدثنا علي بن الحسين
السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن الحسن بن علي بن فضال
عن ثعلبة بن ميمون عن جميل بن دراج عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن
قول الله عز وجل:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؟

قال: خلقهم للعبادة.

قلت: خاصة أم عامة؟

قال: لا، بل عامة.

١٣- حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني عليه السلام قال: حدثنا
أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي عن علي بن الحسن بن علي بن فضال عن
أبيه عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

قلت له: لِمَ خلق الله سبحانه وتعالى الخلق على أنواع شتى؟ ولم
يخلقهم نوعاً واحداً؟

فقال: لئلا يقع في الأوهام أنه عاجز ولا يقع صورة في وهم ملحد إلا
وقد خلق الله عز وجل عليها خلقاً لئلا يقول قائل:

هل يقدر الله عز وجل على أن يخلق صورة كذا وكذا؟

لأنه لا يقول من ذلك شيئاً إلا وهو موجود في خلقه تبارك وتعالى،
فيعلم بالنظر إلى أنواع خلقه أنه على كل شيء قدير.

باب ١٥

العلّة التي من أجلها سمي آدم آدم

عرضه داشتم:

فدایت شوم: معنای وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ الخ چیست؟
حضرت فرمودند: خداوند متعال جنّ و انس را فقط برای عبادت آفریده.

حدیث (۱۲)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله می گوید: علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از حسن بن علی بن فضال از ثعلبه بن میمون از جمیل بن درّاج نقل می کند که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام راجع به معنای فرموده حق تعالی «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» سؤال کردم.
حضرت فرمودند: مقصود این است که خداوند جنّ و انس را برای عبادت آفریده.

عرضه داشتم: گروه خاصی را یا عموم را؟
فرمودند: خیر، بلکه عموم را به منظور عبادت خود آفریده است.

حدیث (۱۳)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله می گوید: احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن فضال از پدرش از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام حدیثی را به این شرح نقل کرده، وی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: چرا خداوند سبحان مخلوقات را به انواع مختلف آفرید و همه را یک نوع خلق نکرد؟
امام علیه السلام فرمودند: برای این که توهم نشود که او عاجز است و دروهم کسی نیاید که ناتوان بوده و قدرتش محدود می باشد و اساساً دروهم هیچ ملحد و کافری صورتی نقش نمی بندد مگر آن که خداوند عزوجل موجودی را به آن هیئت و صورت آفریده و این به خاطر آن است که کسی نگوید: آیا خدا قادر است که فلان صورت را خلق کند؟

و همان طوری که اشاره شد جایی برای این سؤال نیست چون هر صورت و هیئتی که از آن سؤال شود در بین مخلوقات حق تبارک و تعالی موجود است، در نتیجه با نگرستن و چشم انداختن به انواع مخلوقات و مصنوعات باری تعالی علم و قطع پیدا می کنیم که حضرتش بر تمام اشیاء قادر می باشد.

باب دهم

سرّ نامیده شدن جناب آدم به آدم

١- حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن ابان بن عثمان، عن محمد الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:
 إنما سمي آدم آدم؛ لأنه خلق من أديم الأرض.
 قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: اسم الأرض الرابعة أديم، وخلق آدم منها، فلذلك قيل: خلق من أديم الأرض.

باب ١١

العلة التي من أجلها سمي الإنسان إنساناً

١- حدثنا علي بن أحمد بن محمد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن معاوية بن حكيم، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:
 سمي الإنسان إنساناً؛ لأنه ينسى، وقال الله عز وجل:
 (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ) (١)

باب ١٢

العلة التي من أجلها خلق الله عز وجل آدم من غير أب وأم، وخلق عيسى من غير أب، وخلق سائر الخلق من الآباء والأمهات

١- حدثنا علي بن أحمد بن محمد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود: عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از محمد حلبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: به خاطر این آدم را آدم نامیدند که از ادیم آفریده شده است. مصنف این کتاب علیه الرحمه می گوید: نام زمین چهارم ادیم بوده و جناب آدم علیه السلام از آن آفریده شده و به همین جهت گفته شده که آدم علیه السلام از ادیم الارض خلق گردیده (۱)

باب یازدهم

سز نامیده شدن انسان به انسان

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد علیه السلام می گوید: محمد بن ابی عبدالله کوفی از معاویه بن حکیم (۲)، از ابن ابی عمیر، از برخی اصحاب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: به خاطر این انسان را انسان نامیده اند که نسیان و فراموشی دارد، خداوند عزوجل می فرماید: وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ (ما قبلاً با آدم عهده بستیم، پس او آن را فراموش کرد)

باب دوازدهم

سز خلقت آدم بدون پدر و مادر و آفرینش عیسی

بدون پدر و ایجاد ساترین از پدر و مادر

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد علیه السلام می گوید: محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن

۱- کلمه «ادیم» به معنای ظاهر و روی می باشد لذا ادیم السّماء یعنی ظاهر آسمان و ادیم الارض یعنی روی زمین ولی از ظاهر عبارت مصنف علیه الرحمه این طور استفاده می شود که معنای مزبور مراد نیست بلکه مقصود از آن زمین چهارم است که به این نام موسوم می باشد چه آنکه به اعتقاد قدماء در مقابل هفت آسمان، هفت زمین نیز وجود داشته که هر کدام به نامی معروف می باشند.

۲- در رجال کشی آمده است: معاویه بن حکیم فطحی است ولی عدل و عالم بوده است و نجاشی فرموده: وی فقه و در بین اصحاب ثامن الحجج علیه السلام جلیل القدر بوده است.

بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد التوفلي عن علي بن سالم عن أبيه عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

لأي علة خلق الله عز وجل آدم من غير أب وأم؟، وخلق عيسى عليه السلام من غير أب، وخلق سائر الناس من الآباء والأمهات؟

فقال: ليعلم الناس تمام قدرته وكمالها، ويعلموا أنه قادر على أن يخلق خلقاً من أنثى من غير ذكر، كما هو قادر على أن يخلقه من غير ذكر ولا أنثى وأنه عز وجل فعل ذلك ليعلم أنه على كل شيء قدير.

باب ١٣

العلة التي من أجلها جعل الله عز وجل الأرواح

في الأبدان، بعد أن كانت مجردة عنها في أرفع محل

١- حدثنا علي بن أحمد عن محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن اسماعيل البرمكي قال: حدثنا جعفر بن سليمان بن أيوب الخزاز قال: حدثنا عبد الله بن الفضل الهاشمي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لأي علة جعل الله عز وجل الأرواح في الأبدان بعد كونها في ملكوته الأعلى في أرفع محل؟

فقال عليه السلام: إن الله تبارك وتعالى علّم أن الأرواح في شرفها وعلوها متى ما تركت على حالها نزع أكثرها إلى دعوى الربوبية دونه عز وجل فجعلها بقدرته في الأبدان التي قدر لها في ابتداء التقدير نظرأها ورحمة بها وأحوج بعضها إلى بعض وعلق بعضها على بعض ورفع بعضها على بعض في الدنيا ورفع بعضها فوق بعض درجات في الآخرة،

عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم^(۱)، از پدرش، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی عبدالله^{علیه السلام} عرضه داشتیم: چرا خداوند عزوجل آدم^{علیه السلام} را بدون پدر و مادر و عیسی^{علیه السلام} را بدون پدر و سایر مردمان را از پدران و مادران آفرید؟ امام^{علیه السلام} فرمودند:

تا مردم به تمام قدرت و کمال توانایی او پی برده و بدانند که حق تعالی می تواند مخلوقی را از مادر به تنهایی بدون پدر بیافریند چنانچه قادر است موجودی را بدون وجود پدر و مادر ایجاد نماید و اقدام به آن نمود تا مردم بدانند که حضرتش به هر چیزی قادر و توانا است.

باب سیزدهم

سز این که چرا خداوند عزوجل ارواح را که
مجرد و در محلی رفیع بودند در ابدان قرار داد
حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل برمکی نقل کرده که وی گفت: جعفر بن سلیمان بن ایوب خزاز از عبدالله بن فضل هاشمی نقل کرد که گفت:

محضر حضرت ابی عبدالله^{علیه السلام} عرض کردم:
چرا خداوند عزوجل ارواح را که در ملکوت اعلی و در محلی رفیع بودند در ابدان قرار داد؟ امام^{علیه السلام} فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی می داند ارواح با این علو و شرافتی که دارند اگر به حال خود واگذارده شوند اکثر آنها ادعای ربوبیت کرده و هر کدام نداء (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) سر می دادند لذا به قدرت کامله اش آنها را در ابدان مادی که از ابتداء بر ایشان تقدیر کرده بود قرار داد و بدین ترتیب رحمتش را شاملشان نمود و به همین منظور بعضی را به برخی محتاج و دسته ای را بر گروهی معلق و جمعی را در دنیا بر جماعتی برتر و درجه تعدادی را بر عددی در آخرت متفوق ساخت و همچنین به واسطه بعضی

۱- مرحوم مفاتیح در رجال فرموده: وی امامی و مجهول الحال می باشد.

و كفى بعضها ببعض، و بعث إليهم رسله، و اتخذ عليهم حججه مبشرين و منذرين، يأمرون بتعاطي العبودية و التواضع لمعبودهم بالأنواع التي تعبدهم بها، و نصب لهم عقوبات في العاجل، و عقوبات في الآجل، و مثوبات في العاجل، و مثوبات في الآجل، ليرغبهم بذلك في الخير، و يزيدهم في الشر، وليدللهم بطلب المعاش و المكاسب، فيعملوا بذلك، أنهم بها مربوبون و عباد مخلوقون، و يقبلوا على عبادته فيستحقوا بذلك نعيم الأبد و جنة الخلد و يأمنوا من الفرع إلي ما ليس لهم بحق.

ثم قال ﷺ: يا بن الفضل، إن الله تبارك و تعالى أحسن نظراً لعباده منهم لأنفسهم، ألا ترى أنك لا ترى فيهم إلا محبباً للعلو على غيره، حتى يكون منهم لمن قد نزع إلى دعوى الربوبية، و منهم من قد نزع إلى دعوى النبوة بغير حقها.

و منهم من قد نزع إلى دعوى الإمامة بغير حقها، و ذلك مع ما يرون في أنفسهم من النقص والعجز والضعف والمهانة والحاجة والفقر والآلام والمناوبة عليهم والموت الغالب لهم والقاهر لجمعهم، يا بن الفضل: إن الله تبارك و تعالى لا يفعل لعباده إلا الأصلاح لهم ولا يظلم الناس شيئاً، ولكن الناس أنفسهم يظلمون.

مركز تحقيقات كاتوليتر علوم راسدي
باب ١٤

العلّة التي من أجلها سميت حواء حواء

١- حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن محمد بن محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله ﷺ قال: سميت حواء حواء؛ لأنها خلقت من حي، قال الله عز وجل: (خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا) (١).

برخی دیگر را کفایت نمود و رسل و سفرائش را بر ایشان مبعوث داشت و نمایندگان و حجّت‌هایش را با بشارت و انداز بر آنها گمارد تا آنها ایشان را بر انجام مراسم عبودیت و خاکساری در مقابل معبودشان امر نموده و به انواع و اقسام تعبدات راهنمایی کنند، و همچنین در دنیا و آخرت بر آنها عقوبت و پاداش قرار داد تا بدین وسیله ایشان را در انجام کارهای شایسته راغب و از کارهای ناپسند بازدارد و نیز بدین طریق آنها را به طلب معاش و تجارت دلالت نمود و نتیجه این همه الطاف و عنایات این شد که ارواح دانستند رب نبوده بلکه مربوب هستند و بندگانی بوده که آفریده حضرت خالق می‌باشند از این رو به عبادت باری تعالی روی آوردند و بدین ترتیب مستحق نعیم ابدی و فردوس جاودانی شده و از وحشت در امان ماندند.

سپس حضرت فرمودند: ای پسر فضل خداوند تبارک و تعالی نظرش به بندگان بهتر است از نظر آنها به خودشان، آیا نمی‌بینی برخی از ایشان طالب تفوق بر غیر بوده به حدّی که این معنا ایشان را به سرحدّ دعوای ربوبیت کشانده و بعضی دیگر از ایشان حبّ جاه و بزرگی باعث شده که ادّعای پیامبری کنند بدون این که استحقاقش را داشته باشند و گروهی دیگر ادّعای امامت نموده در حالی که لایق آن نبوده و علاوه بر آن نقص و عجز و سستی و فقر و درد و استحقاق عقوبت را در خود احساس نموده و می‌دانند که مرگ بر ایشان غالب بوده و اجتماعشان را متفرق می‌سازد.

ای پسر فضل، خداوند تنها آنچه را که برای بندگان صلاح است پیش آورده و کوچکترین ظلمی به ایشان نمی‌کند ولی خودشان به خود ستم می‌نمایند.

باب چهاردهم

سرّ نامیده شدن حوّا به حوّا

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله می‌گوید: محمد بن ابی عبداللّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبداللّه رحمته الله نقل نموده که آن حضرت فرمودند: به خاطر این حوّا را حوّا نامیده‌اند که از حی و زنده آفریده شده، خداوند عزّوجلّ در قرآن فرموده: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا (خداوند متعال شما را از یک نفس

باب ١٥

العلّة التي من أجلها سُمّيت المرأة امرأة

١- حدّثنا علي بن أحمد بن محمّد رحمته الله قال: حدّثني محمّد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي، عن عمّه الحسين بن يزيد التوفلي، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله رحمته الله قال: سُمّيت المرأة امرأة؛ لأنّها خُلِقَتْ من المرء يعني خُلِقَتْ حواء من آدم.

باب ١٦

العلّة التي من أجلها سُمّيت النساء نساء

١- أبي رحمته الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن خالد عن أبيه، عن محمّد بن سنان، عن اسماعيل بن جابر و عبد الكريم بن عمرو، عن عبد الحميد بن أبي الديلم، عن أبي عبد الله رحمته الله في حديث طويل قال: سُمّي النساء نساء؛ لأنّه لم يكن لآدم رحمته الله أنس غير حواء.

باب ١٧

علّة كيفية بدء النسل

١- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمته الله قال: حدّثنا أحمد بن إدريس و محمّد بن يحيى الطّار جميعاً قالوا: حدّثنا محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري^(١) قال: حدّثنا أحمد بن الحسن بن علي بن فضال، عن أحمد بن إبراهيم بن عمّار قال: حدّثنا ابن نويه رواه، عن زرارة قال: سئل أبو عبد الله رحمته الله كيف بدؤ النسل من ذريّة آدم رحمته الله

١- وفي نسخة: أحمد بن محمّد بن يحيى بن عثمان الأشعري

آفرید و از آن همسرش را خلق نمود).

باب پانزدهم

سز نامیدن مرثه (زن) به مرثه

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله می گوید: محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمرویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از ابی عبدالله رحمته الله نقل نموده که آن حضرت فرمودند: به خاطر این مرثه (زن) را مرثه خوانده اند که از (مرء) آفریده شده یعنی حواء از آدم ایجاد گردیده.

باب شانزدهم

سز نامیدن نساء (زنان) به نساء

حدیث (۱)

پدرم رحمته الله می فرماید: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی الدیلم، از حضرت ابی عبدالله رحمته الله در ضمن حدیث طولانی فرمودند: نساء (زنان) را از این جهت نساء خوانده اند که برای آدم رحمته الله مونسی غیر از حواء نبود. مترجم گوید: از فرموده امام رحمته الله استفاده می شود که ماده کلمه نساء بمعنای انس می باشد.

باب هفدهم

سز کیفیت پیدایش نسل

حدیث (۱)

محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمته الله می گوید: احمد بن ادريس و محمد بن یحیی عطار جمیعاً نقل کرده و گفته اند: محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از احمد بن حسن بن علی بن فضال، از احمد بن ابراهیم بن عمار از ابن نویه از زراره حکایت کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبدالله رحمته الله راجع به کیفیت پیدایش نسل و تکثیر ذریه جناب آدم رحمته الله سؤال شد، سائل عرضه داشت: گروهی از مردم

فإن عندنا أناس يقولون: إن الله تبارك وتعالى أوحى إلى آدم ﷺ أن يزوج بناته من بنيه وإن هذا الخلق كله أصله من الأخوة والأخوات؟ قال أبو عبد الله: سبحان الله وتعالى عن ذلك علواً كبيراً، يقول من يقول هذا إن الله عز وجل جعل أصل صفوة خلقه وأحبائه وأنبيائه ورسله وحججه والمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات من حرام، ولم يكن له من القدرة ما يخلقهم من الحلال وقد أخذ ميثاقهم على الحلال والطهر الطاهر الطيب والله لقد نبأت: أن بعض البهائم تنكرت له أخته فلما نزل عليها ونزل كشف له عنها و علم أنها أخته، أخرج غرموله ثم قبض عليه بأسنانه، ثم قلعه، ثم خرّ ميتاً.

قال زرارة: ثم سئل ﷺ عن خلق حواء وقيل له: إن أناساً عندنا يقولون: إن الله عز وجل خلق حواء من ضلع آدم الأيسر الأقصى؟ قال: سبحان الله وتعالى عن ذلك علواً كبيراً، أيقول من يقول هذا إن الله تبارك وتعالى لم يكن له من القدرة ما يخلق لآدم زوجته من غير ضلعه، و جعل لمتكلم من أهل التشنيع سبيلاً إلى الكلام، يقول: إن آدم كان ينكح بعضه بعضاً إذا كانت من ضلعه ما لهؤلاء حكم الله بيننا وبينهم.

ثم قال: إن الله تبارك وتعالى لما خلق آدم من الطين وأمر الملائكة فسجدوا له ألقى عليه السُّبُات، ثم ابتدع له خلقاً، ثم جعلها في موضع النُّقْرة التي بين رُكْبَيْهِ وذلك لكي تكون المرأة تبعاً للرجل، فأقبلت تتحرك فانتبه لتحركها فلما انتبه نُودِيََتْ أَنْ تَنْحِي عَنْهُ، فلما نظرت إليها نظرت إلى خلق حسن تشبه صورته غير أنها أنثى فكلّمها فكلّمته بلُغْتِهِ، فقال لها: مَنْ أَنْتِ؟

معتقدند خداوند تبارک و تعالی به حضرت آدم علیه السلام وحی نمود که دخترانش را به کابین پسران خود درآورد و بدین ترتیب نسل حضرتش تکثیر شد لذا تمام انسانها در اصل از خواهر و برادر می باشند، آیا این اعتقاد صحیح است؟

حضرت فرمودند: خداوند منزّه است از این گفتار، آنان که اعتقادشان این است در واقع معتقدند که حقّ عزّوجلّ خلقت و آفرینش احباب و انبیاء و سفراء و حجج و مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را از حرام اختیار نموده و قدرت نداشت که آنها را از حلال ایجاد نماید در حالیکه عهد و پیمان بسته که خلق را از راه حلال ایجاد نموده و ایشان را پاک و پاکیزه و طیب و منزّه از هر آلودگی بیافریند.

به خدا سوگند برایم نقل کردند که یکی از چهارپایان اشتهاها روی خواهرش جست و بعد از آن که پایین آمد و معلوم شد که آن ماچه خواهرش بوده ذکر خود را بیرون آورد و سپس با دندانهایش آن را گرفت و کند و بعد افتاد و مرد.

زراره می گوید: سپس از آن جناب راجع به خلقت حواء سؤال شد، سائل عرضه داشت:

گروهی نزد ما هستند که می گویند خداوند عزّوجلّ حوا را از آخرین دنده های چپ آدم علیه السلام آفریده، آیا این گفتار صحیح است؟

حضرت فرمودند: خدا منزّه است از این گفتار، گویندگان این کلام آیا معتقدند خدا قدرت نداشت همسر آدم را از غیر دنده او بیافریند؟ این قائلین با کلامشان راه را برای سخن گفتن اهل تشنیع باز و هموار نموده و در واقع با این سخنان می گویند: جزئی از آدم با جزء دیگرش ازدواج نموده، چه شده ایشان را که چنین می گویند، خدا میان ما و آنان حکم کند.

سپس حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی وقتی آدم را از گِل آفرید و فرشتگان را فرمان داد به او سجده کنند و آنها هم اطاعت کرده و سجده اش کردند خواب را بروی غالب نمود و در این حال انسانی (حوا) را جهت او آفرید و وی را در گودی بین دو کفل آدم قرار داد و بدین ترتیب مقدر فرمود که زنان تابع و پیرو مردان باشند باری حوا به جنب و جوش و حرکت درآمد و از حرکتش آدم از خواب بیدار شد در این وقت به حوا نداء آمد که از آدم دور شود، آدم نظرش به او افتاد، آفریده ای زیبا و انسانی خوش منظر که شباهت به صورت خودش داشت را دید منتهی با این فرق که او زن بود و آدم مرد، با وی سخن گفت، حوا نیز متقابلاً به زبان آدم با وی تکلم کرد، آدم گفت: تو کیستی؟

فَقَالَتْ: خَلَقَ خَلَقَنِي اللَّهُ كَمَا تَرَى.

فَقَالَ آدَمُ عِنْدَ ذَلِكَ: يَا رَبِّ مَنْ هَذَا الْخَلْقُ الْحَسَنُ الَّذِي قَدْ آتَسْنِي قَرْبَهُ وَالنَّظَرَ إِلَيْهِ؟

فَقَالَ اللَّهُ: هَذِهِ أُمَّتِي حَوَّاءُ أَفْتُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مَعَكَ فَتَوْنِسْكَ وَتَحْدُثْكَ وَتَأْتِمِرَ لِأَمْرِكَ؟

قَالَ: نَعَمْ يَا رَبِّ، وَلَكِ بِذَلِكَ الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ مَا بَقِيَتْ.

فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

فَاخْطِبْهَا إِلَيَّ فَإِنَّهَا أُمَّتِي وَقَدْ تَصْلَحُ أَيْضاً لِلشَّهْوَةِ، وَأَلْقَى اللَّهُ عَلَيْهِ الشَّهْوَةَ وَقَدْ عَلَّمَهُ قَبْلَ ذَلِكَ الْمَعْرِفَةَ.

فَقَالَ: يَا رَبِّ فَإِنِّي أَخْطِبُهَا إِلَيْكَ فَمَا رِضَاكَ لَذَلِكَ؟

فَقَالَ: رِضَائِي أَنْ تَعَلِّمَهَا مَعَالِمَ دِينِي.

فَقَالَ: ذَلِكَ لَكَ يَا رَبِّ إِنَّ شِئْتَ ذَلِكَ.

قَالَ: قَدْ شِئْتَ ذَلِكَ وَقَدْ زَوَّجْتُكَهَا فَضَمِّهَا إِلَيْكَ.

فَقَالَ: أَقْبَلِي.

فَقَالَتْ: بَلْ أَنْتَ فَاقْبَلِ إِلَيَّ، فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ أَنْ يَقُومَ إِلَيْهَا فِقَامَ،

وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ النِّسَاءُ هُنَّ يَذْهَبْنَ إِلَى الرِّجَالِ حَتَّى يَخْطُبْنَ عَلَى أَنْفُسِهِنَّ،

فَهَذِهِ قِصَّةُ حَوَّاءَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا.

٢- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ

الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ، عَنِ النُّوفَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ دَاوُدَ الْيَعْقُوبِيِّ

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مِقَاتِلَ، عَمَّنْ سَمِعَ زُرَّارَةَ يَقُولُ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ بَدْءِ

النَّسْلِ مِنْ آدَمَ كَيْفَ كَانَ؟ وَعَنْ بَدْءِ النَّسْلِ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ؟ فَإِنَّ أَنَسًا عِنْدَنَا يَقُولُونَ:

حوّا اظهار داشت: آفریده‌ای هستم که خداوند متعال مرا به این هیئت که می‌بینی خلق نموده.

آدم به درگاه جلال عرضه داشت: پروردگارا، این انسان خوش منظری که آفریده‌ای و همدم و مونس من قرار داده‌ای کیست؟

حقّ تبارک و تعالی فرمود: این کنیز من حوّا است، آیا دوست داری با تو بوده و مونس باشد و با تو سخن گفته و فرمانت را اطاعت کند؟

آدم عرضه داشت: آری دوست دارم و تا مادامی که باشم شکر و سپاس تو را بر این نعمت به جای آورم.

خداوند تبارک و تعالی فرمود: او را از من خواستگاری کن زیرا کنیز من بوده و جهت تمایلات غریزی و شهوی مناسب است.

ناگفته نماند که قبلاً خداوند منان در جناب آدم این نیرو و قوّه شهوت را قرار داده و وی را به مقتضیات آن آگاه ساخته بود.

باری آدم عرض کرد اگر او را از تو خواستگاری کنم خشنودی تو به چیست؟ حقّ عزّوجلّ فرمود: به این است که معالم و احکام دین من را به او تعلیم کنی.

آدم عرض کرد: اگر به این راضی هستی، پس چنان خواهم نمود. حقّ تعالی فرمود: همین را خواستارم و او را به تزویج تو در آورده و همسرت قرار

دادم پس او را در آغوش بگیر. پس از آن آدم به حوّا فرمود: پیش بیا.

حوّا عرضه داشت: بلکه تو باید پیش بیایی، پس خداوند عزّوجلّ به آدم امر نمود که تو به نزد او برو، آدم نیز چنین کرد و اگر حقّ تعالی چنین فرمانی به آدم نمی‌داد می‌بایست زنان به سوی مردان رفته تا خواستگاری خود را به این نحو کرده باشند، این است قصّه و حکایت حوّا صلوات الله علیها.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه می‌فرماید: محمد بن یحیی عطار از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از نوفلی از علی بن داود یعقوبی، از حسن بن مقاتل از کسی که از زراره شنید و او گفت:

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که پیدایش نسل از آدم علیهما السلام چگونه بود و نیز کیفیت تولید نسل از ذریّه حضرت آدم علیهما السلام به چه نحو صورت گرفته؟

سپس سائل گفت: دسته‌ای از مردم پیش ما هستند که می‌گویند: خداوند

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَى آدَمَ أَنْ يَزْوَجَ بَنَاتِهِ بَيْنِيهِ وَأَنَّ هَذَا الْخَلْقَ كُلَّهُ أَصْلُهُ مِنَ الْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا، يَقُولُ مَنْ قَالَ هَذَا بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ صَفْوَةَ خَلْقِهِ وَأَحَبَّائِهِ وَأَنْبِيَائِهِ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ مِنْ حَرَامٍ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْقُدْرَةِ مَا يَخْلِفُهُمْ مِنْ حَلَالٍ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى الْحَلَالِ الطَّهَرِ الطَّاهِرِ الطَّيِّبِ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ تَبَيَّنَتْ أَنَّ بَعْضَ الْبَهَائِمِ تَنَكَّرَتْ لَهُ أُخْتُهُ، فَلَمَّا نَزَلَ عَلَيْهَا وَنَزَلَ كَشَفَ لَهُ عَنْهَا، فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهَا أُخْتُهُ أَخْرَجَ غُرْمُولَهُ ثُمَّ قَبَضَ عَلَيْهِ بِأَسْنَانِهِ حَتَّى قَطَعَهُ فَخَرَّ مَيِّتًا، وَآخِرُ تَنَكَّرَتْ لَهُ أُمُّهُ فَقَعَلَ هَذَا بَعِينَهُ فَكَيْفَ الْإِنْسَانُ فِي أُنْسِيَّتِهِ وَفَضْلِهِ وَعِلْمِهِ، غَيْرَ أَنْ جَيْلًا مِنْ هَذَا الْخَلْقِ الَّذِي تَرُونَ رَغَبُوا عَنْ عِلْمِ أَهْلِ بَيُوتَاتِ أَنْبِيَائِهِمْ، وَأَخَذُوا مِنْ حَيْثُ لَمْ يُؤْمَرُوا بِأَخْذِهِ، فَصَارُوا إِلَى مَا قَدْ تَرُونَ مِنَ الضَّلَالِ وَالْجَهْلِ بِالْعِلْمِ، كَيْفَ كَانَتْ الْأَشْيَاءُ الْمَاضِيَةِ مِنْ بَدْءِ أَنْ خَلَقَ اللَّهُ مَا خَلَقَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ أَبَدًا، ثُمَّ قَالَ: وَيَحْ هَؤُلَاءِ أَتَيْنَ هُمْ عَمَّا لَمْ يَخْتَلَفْ فِيهِ فَقَهَاءُ أَهْلِ الْحِجَازِ وَلَا فَقَهَاءُ أَهْلِ الْعِرَاقِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ الْقَلَمَ فَجَرَى عَلَى اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ بِالْفِي عامٍ، وَإِنْ كَتَبَ اللَّهُ كُلَّهَا فِيمَا جَرَى فِيهِ الْقَلَمُ فِي كُلِّهَا تَحْرِيمَ الْأَخَوَاتِ عَلَى الْإِخْوَةِ مَعَ مَا حَرَّمَ وَهَذَا نَحْنُ قَدْ نَرَى مِنْهَا هَذِهِ الْكُتُبُ الْأَرْبَعَةُ الْمَشْهُورَةُ فِي هَذَا الْعَالَمِ: التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَالزَّبُورُ وَالْفِرْقَانِ، أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَنِ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ عَلَى رَسُولِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، مِنْهَا التَّوْرَةُ عَلَى مُوسَى عليه السلام، وَالزَّبُورُ عَلَى دَاوُدَ عليه السلام، وَالْإِنْجِيلُ عَلَى عِيسَى عليه السلام، وَالْقُرْآنُ عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام وَعَلَى النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَلَيْسَ فِيهَا تَحْلِيلُ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ

عزوجلّ به آدم وحی فرمود که دخترانش را به نکاح پسران خود درآورد و این همه مخلوقات در اصل از ازدواج خواهران و برادران می‌باشند آیا این سخن صحیح است یا نه؟

حضرت فرمودند: خدا منزّه و مبرا از این گفتار است، کسی که این سخن را می‌گوید در واقع قائل است به این که حقّ عزوجلّ برگزیدگان از مخلوقات و احباب و انبیاء و سفراء و مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را از حرام آفریده و قدرت نداشته که آنها را از حلال خلق کند با این که عهد و پیمان بسته و براساس آن ملتزم شده که خلق را از راه حلال ایجاد نموده و ایشان را پاک و پاکیزه و طیب و منزّه از هر آلودگی بیافریند، به خدا سوگند برایم نقل کردند که چهارپایی اشتباهاً روی خواهرش جست و بعد از آن که پایین آمد و معلوم شد که آن ماچه خواهرش بوده ذگر خود را بیرون آورد و سپس با دندانهایش آن را گرفت و فشرد تا قطع نمود و سپس افتاد و مرد و از چهارپای دیگری بمن خبر دادند که اشتباهاً با مادرش جمع شده و پس از معلوم شدن، آن حیوان نیز همان کرد که چهارپای مذکور انجام داده بود و وقتی حیوانات چنین باشند انسان که واجد فضایل و علم و کمال است این طور نیست؟! منتهی همان طوری که استثناء در همه موارد هست در این جا نیز چنانچه می‌بینی گروهی از مردم روی از علم و دانش تافته و به کارهایی که امر نشده‌اند پرداخته و با ارتکاب آنها به ضلالت و گمراهی کشیده می‌شوند و با انجام اعمال شنیع و قبیح به انحطاط می‌گرایند و این گونه از حرکات ناموزون و ناهنجار از بدو پیدایش مخلوقات تا الآن ادامه داشته و تا ابد خواهد بود سپس حضرت فرمودند:

وای بر این گروهی که اعتقادشان چنین است و گفتار مزبور را می‌گویند، ایشان چقدر بی‌خبرند از آنچه را که فقهاء حجاز و عراق با هم در آن متفق بوده و اختلافی ندارند، حقّ تبارک و تعالی دو هزار سال قبل از آفرینش آدم علیه السلام به قلم امر فرمود و آن بر لوح محفوظ جاری شد و حکم تحریم خواهران بر برادران و محرمات دیگر را تا روز قیامت ثبت و ضبط نمود.

ما مشاهده می‌کنیم این کتب چهارگانه آسمانی مشهور در این عالم را که عبارت باشند از: تورات و انجیل و زبور و فرقان، خداوند متعال مطالب لوح محفوظ را در این کتب نهاد و آنها را بر انبیاء و رسلش - صلوات الله علیهم اجمعین - نازل فرمود، تورات را بر موسی علیه السلام و زبور را بر داود علیه السلام و انجیل را بر عیسی علیه السلام و قرآن را بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و در هیچیک از این کتب آنچه را که در لوح محفوظ حرام

حقاً أقول ما أراد من يقول هذا و شبهه إلا تقوية حجج المجوس، فما لهم قاتلهم الله، ثم أنشأ يحدثنا كيف كان بدء النسل من آدم وكيف كان بدء النسل من ذريته.

فقال: إنَّ آدم ﷺ ولد له سبعون بطناً في كلِّ بطن غلام و جارية إلى أن قُتِلَ هابيل، فلَمَّا قَتَلَ قابيلُ هابيلَ جَزَعَ آدم على هابيل جزعاً قطعهُ عن إتيان النساء فبقى لا يستطيع أن يغشى حواء خمسمائة عام، ثم تخلَّى ما به من الجزع عليه فغشى حواء فوهب الله له شيئاً وحده ليس معه ثان، واسم شيت هبة الله و هو أول من أوصى إليه من الآدميين في الأرض، ثم ولد له من بعد شيت يافت ليس معه ثان فلَمَّا أدركا و أراد الله عزَّوجلَّ أن يبلغ بالنسل ما ترون و أن يكون ما قد جرى به القلم من تحريم ما حرَّم الله عزَّوجلَّ من الأخوات على الإخوة أنزل بعد العصر في يوم الخميس حوراء من الجنة اسمها (نزلة) فأمر الله عزَّوجلَّ آدم أن يزوجه من شيت فزوجها منه،

ثم أنزل بعد العصر من الغد حوراء من الجنة اسمها (منزلة) فأمر الله تعالى آدم أن يزوجه من يافت فزوجها منه فولد لشيت غلام و ولدت ليافت جارية فأمر الله عزَّوجلَّ آدم حين أدركا أن يزوجه بنت يافت من ابن شيت ففعل فولد الصَّفوة من التبيين والمرسلين من نسلهما و معاذ الله أن يكون ذلك على ما قالوا من الإخوة والأخوات.

باب ١٨

ما ذكره محمَّد بن بحر الشيباني المعروف

بالزُّهني رحمه الله

نموده حلال قرار نداده است، شایسته و سزاوار است بگویم:
کسی که این مقاله و اشباه آن را ایراد کرده صرفاً قصدش تقویت حجج و براهین
مجوس می باشد، خدا هلاک کند ایشان را.

سپس امام علی^{علیه السلام} پرداختند به بیان کیفیت پیدایش نسل از جناب آدم^{علیه السلام} و
تکثیرش از ذریه آن حضرت و فرمودند: برای آدم هفتاد پشت متولد شد که در هر
پشتی یک پسر و یک دختر بود تا وقتی که هابیل به دست قابیل کشته شد پس از وقوع
این حادثه آدم سخت به جزع آمد و از فراغ هابیل بسیار گریست به طوری که تا
پانصد سال توان تماس گرفتن و نزدیکی نمودن با حوا را نداشت^(۱) و بعد از سپری
شدن این دوران با حوا مقاربت نمود خداوند متعال برخلاف هر بار تنها شیث را به
او عنایت فرمود و با وی دومی نبود، اسم شیث هبة الله بوده و اولین کسی می باشد
که در زمین به عنوان وصی تعیین گردید و بعد از شیث خداوند متعال تنها یافت را
به وی عنایت نمود و با او نیز دومی نبود و وقتی هر دو به سن بلوغ و ادراک رسیدند
و حق عزوجل اراده کرد با رعایت نمودن آنچه قلم بر صفحه لوح محفوظ ثبت و
ضبط کرده و نکاح خواهر با برادر را حرام اعلام نموده، لذا بدین منظور روز پنجشنبه
بعد از عصر فرشته ای از بهشت به نام «نزله» به زمین فرو فرستاد و به جانب آدم امر
فرمود که او را به تزویج شیث درآورد و آدم نیز چنین نمود

سپس بعد از عصر فردای آن روز فرشته ای دیگر به نام «منزله» از بهشت به زمین
فرستاد و به آدم فرمان داد او را به تزویج یافت درآورد و آدم اطاعت امر نمود از
ازدواج شیث با حوریه پسری و از تزویج یافت با فرشته دختری متولد شد و پس از
به بلوغ رسیدن این پسر و دختر حق تبارک و تعالی دستور داد دختر یافت با پسر
شیث ازدواج کند و پس از این ازدواج انبیاء و سفراء از نسل ایندو به عرصه وجود
آمدند و پناه به خدا باید برد از آنچه که این گروه گفته و معتقدند که نسل انبیاء از
تزویج خواهر و برادر بوده.

باب هیجدهم

مقاله محمد بن بحر شیبانی علیه الرحمه معروف به زُهنی^(۲)

۱- در برخی از روایات آمده است که پس از قتل هابیل چهل صباح آدم گریست و در بعضی دیگر چهل صباح و
مساء وارد شده و به نظر می آید که مضمون این دو روایت اقرب به صواب و واقع باشد.

۲- مرحوم مامقانی در رجال فرموده: زُهنی با راه مهمله مضموم و هاء ساکنه و نون و یاء مشدّد منسوب است به
«رهنة» که قریه ای است در کرمان و این داود از نسخه ای نقل کرده که ضبط آن یا دال به جای راه می باشد.

في كتابه: من قول مفضلوا

الأنبياء والرسل والأئمة والحجج صلوات الله

عليهم أجمعين على الملائكة

١- قال مفضلوا الأنبياء والرسل والحجج والأئمة على الملائكة، إننا نظرنا إلى جميع ما خلق الله عز وجل من شيء علواً طبعاً واختياراً أو على به قسراً واضطراباً، أو ما سفل شيء طبعاً واختياراً، أو سفل به قهراً واضطراباً، فإذا هي ثلاثة أشياء بالإجماع: حيوان ونام وجماد وأفلاك سائرة، وبالطبع الذي طبعها عليه صانعها دائرة، وفيما دونها عن إرادة خالقها مؤثرة، وأنهم نظروا في الأنواع الثلاثة وفي الأشياء التي هي أجناس منقسمة إلى جنس الأجناس، الذي هو شيء إذ يعطي كل شيء اسمه، قالوا:

ونظرنا - أي الثلاثة - وهو نوع لما فوقه وجنس لما تحته أنفع وأرفع وأرفعها أدون وأوضع - فوجدنا أرفع الثلاثة الحيوان، وذلك بحق الحياة التي بان بها النامي والجماد، وإنما رفعة الحيوان عندنا في حكمة الصانع و ترتيبها:

إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، جَعَلَ النَّامِيَ لَهُ غِذَاءً وَ جَعَلَ لَهُ عِنْدَ كُلِّ دَاءٍ دَوَاءً، وَفِي مَا قَدَّرَ لَهُ صِحَّةً وَ شِفَاءً

در کتابش و سخن کسانی که انبیاء و رسل و ائمه و حجج
صلوات الله علیهم اجمعین را بر فرشتگان تفضیل و
برتری می دهند

حدیث (۱)

محمد بن بحر شیبانی می گوید: کسانی که انبیاء و سفراء و حجج و ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را بر فرشتگان برتری می دهند می گویند:
ما تمام مخلوقات خداوند عزوجل را زیر نظر گرفته و همه آنها چه موجوداتی که
به طبع و اختیار یا به جبر و قسر به مقام عالی رسیده اند و چه مخلوقاتی که طبعاً و
اختیاراً یا قهراً و اضطراراً به انحطاط و نزول کشانده شده اند را ملاحظه نموده و
بررسی کرده ایم چنین یافته ایم که موجودات به سه دسته تقسیم می شوند:

الف: حیوان و نامی

ب: جماد

ج: افلاک سیار و متحرک که به مقتضای طبیعی که باری تعالی و صانع قادر در آنها
آفریده در مدار خود دور زده و به اراده خالقشان در موجودات سفلی و عالم پایین
تأثیر می گذارند.

شیبانی رضی الله عنه می گوید:

این قائلین در این انواع سه گانه (حیوان، جماد، افلاک) و نیز در اشیایی که
اجناس بوده و به جنس الأجناس که «شیء» باشد منتهی شده نظر افکنده و گفته اند:
ما به اقسام سه گانه مذکور (حیوان، جماد، افلاک) که نسبت به مافوق خود نوع و
به مادون جنس محسوب می شوند نظر نموده و ملاحظه کردیم که کدام یک از این
سه نافع تر و رفیع تر و کدام پست تر و نازل تر می باشند پس این طور یافتیم که حیوان
از همه موجودات و مخلوقات ارفع می باشد و آن به خاطر ثبوت حیات است که
به واسطه اش نامی و جماد از هم ممتاز و مبین می گردند.

تقریر و توضیح رفیع بودن حیوان

شرح و توضیح رفیع بودن حیوان از نظر حکمت صانع متعال و ترتیب آن
اینست که می گوئیم:

خداوند - تقدست اسمائه - موجود نامی را ایجاد نمود و برایش غذاء قرار داد و
جهت هر دردی که به آن مبتلاء می شود دوائی تعبیه فرمود و صحت و سلامتی و
شفاء برای وی مقدر کرد.

فسبحانه ما أحسن ما دبّره في ترتيب حكمته، إذا الحيوان الرفيع، فما دونه يغذو، ومنه لوقاية الحرّ والبرّد يكسو، وعليه أيّام حياته ينشؤ، وجعل الجماد له مركزاً ومكدياً فامتّهنته له امتهاناً، وجعل له مشرحاً وأكثاناً ومجامع وبلداناً، ومصانع وأوطاناً، وجعل له حزنّاً محتاجاً إليه وسهلاً محتاجاً إليه وعلوّاً ينتفع بعلوّه وسفلاً ينتفع به، وبمكاسبه برّاً وبحراً، فالحيوان مستمتع فيستمتع بما جعل له فيه من وجوه المنفعة والزيادة، والذبول عند الزبول، ويتخذ المركز عند التجسيم والتأليف من الجسم المؤلف تبارك الله ربّ العالمين.

قالوا: ثم نظرنا فإذا الله عزّ وجلّ قد جعل المتخذ بالروح والنمو والجسم، أعلى وأرفع ممّا يتخذ بالنمو والجسم، والتأليف والتّصريف، ثم جعل الحيّ الذي هو حيّ بالحياة التي هي غيره نوعين: ناطقاً وأعجم.

ثم أبان الناطق من الأعجم بالنطق والبيان اللذين جعلهما له

حقّ سبحانه و تعالی در ترتیب حکمتش چه تدبیر پسندیده و نیکویی را به خرج داده!!

شرح حسن تدبیر حقّ تعالی در مقام ترتیب دادن حکمتش

خداوند عزّوجلّ حیوان بزرگ و کوچک را این طور آفرید که برای استمرار حیانش غذاء بخورد و به منظور محفوظ ماندن از سرما و گرما لباس پوشیده و خود را مستور نماید و مادامی که زنده است و حیات دارد رشد و نمو کند، برای جماد مرکز و محل کار قرار داد و آن را رام او نمود، برایش چراگاه و سرا و خانه و مراکز اجتماع و شهرها و قصور و بناهای رفیع و اوطان و اماکن سکونت تعبیه فرمود و جهت نیاز و احتیاجش قلّه و تپّه ها و اراضی مسطح و هموار را آفرید، مواضعی بلند ایجاد نمود تا از بلندی آنها استفاده نماید چنانچه بمنظور انتفاع و بهره بردنش سرزمین هایی را پست و گود قرار داد، جهت رفع نیازمندی هایش در دریا و خشکی اسباب تجارت و مکاسب برایش مقدّر فرمود و بدین ترتیب قادر متعال و صانع حکیم آفرینش حیوان را براساس استمتاع و بهره بردن از اشیاء قرار داده است. لاجرم این موجود از تمام چیزهایی که برایش آفریده شده استمتاع برده و از همه منافع و نعمت ها بهره می برد و در نتیجه باطراوت و بانشاط می باشد چنانچه در هنگام زوال نعم و خزان منافع حالش به ذبول و پژمردگی می گراید و چون جسم است و مرکب از اجزاء جسمی به ناچار محل و مرکزی را اتخاذ می نماید... فتبارک الله ربّ العالمین.

این حضرات در ادامه سخنانشان فرموده اند:
سپس نیک و بادقت نگرستیم و دیدیم خداوند عزّوجلّ مخلوقی را که دارای روح و نمو و جسم است اعلی و بلند مرتبه تر از آفریده ای که جسم است و صاحب نمو قرار داده.

تقسیم حیوان به ناطق و غیر ناطق
و امتیاز و شرافت ناطق از غیرش
خداوند قادر مخلوقاتی را که حیات داده به دو نوع آفریده:

الف: ناطق

ب: اعجم (غیر ناطق)

صانع حکیم به واسطه نطق و بیانی که به حیوان ناطق داده وی را از غیر ناطق

فجعله أعلى منه لفضيلة النطق والبيان، ثم جعل الناطق نوعين: حجة و محجوجاً، فجعل الحجة أعلى من المحجوج؛ لإبانة الله عز وجل الحجة و اختصاصه إياه بعلم علويّ يخصّه له دون المحجوجين، فجعله معلماً من جهته باختصاصه إياه و علماً بأمره إياه أن يعلم بأن الله عز وجل معلّم الحجة دون أن يكله إلى أحد من خلقه فهو متعال به، و بعضهم يتعالى على بعض بعلم يصل إلى المحجوجين من جهة الحجة، قالوا:

ثم رأينا أصل الشيء الذي هو آدم ﷺ فوجدناه قد جعله على كلّ روحاني خلقه قبله و جسماني ذراه و براه منه فعلمه علماً خصّه به لم يعلمهم قبل ولا بعد، و فهمه فهماً لم يفهمهم قبل ولا بعد، ثم جعل ذلك العلم الذي علمه ميراثاً فيه لإقامة الحجج من نسله على نسله، ثم جعل آدم ﷺ لرفعة قدره و علوّ أمره للملائكة الروحانيين قبلةً و أقامه لهم حجةً فابتلاهم بالسجود إليه فجعل لا محالة من سجد له أعلاً و أفضل ممّن أسجدهم، لأنّ من جعل بلويّ و حجةً أفضل ممّن حجّهم به

ممتاز و بر آن برتری داده زیرا نطق فضیلتی است که دارنده اش بر فاقد آن ترجیح و شرافت دارد.

تقسیم ناطق به حجت و محجوج و امتیاز و شرافت حجت بر محجوج

خداوند قادر حیوان ناطق را به دو نوع نموده:

الف: حجت

ب: محجوج

حجت را از محجوج اعلی و اشرف قرار داد چه آن که وی را اختصاص به علم علوی داد و محجوج را از آن محروم نمود و بدین ترتیب حجت را به واسطه داشتن علم مزبور از محجوج ممتاز نمود و او را علم و شاخص قرار داد و به منظور اظهار شاخص بودنش به او امر فرمود که اعلام کند معطی علم و معلم او تنها خداوند عز و جل بوده بدون این که بر احدی از خلائق گل و بار باشد در نتیجه با داشتن چنین علمی که از منبع وحی به او اعطاء شده بر تمام اغیار علو و برتری دارد و در میان محجوجین پاره ای بر بعضی اشرف و اعلی بوده و آنها کسانی هستند که علم را از حجت گرفته اند و بدین وسیله ایشان نیز به منبع وحی متصل می گردند منتهی به وسیله حجت و با وساطت او.

این قائلین در ادامه سخنانشان گفته اند: پس از دقت و ملاحظه این معانی به اصل شیء و ابتداء مخلوقات یعنی جناب آدم علیه السلام نظر افکنده و مشاهده نمودیم که خداوند عز و جل او را بر هر روحانی که پیش از وی آفریده و هر جسمانی که از او بوجود آورده و خلق کرده برتری داده پس علمی را تعلیمش نموده که اختصاص به خودش داشته و به احدی قبلاً و بعداً نداده و فهم و ادراکی به او داده که به هیچ موجودی سابقاً و لاحقاً عنایت نکرده و این علم را به عنوان میراث او قرار داد زیرا حجج و انبیاء را خلفاً عن سلف در نسل و ذریه آن جناب قرار داد، باری حق تبارک و تعالی به خاطر رفعت قدر و علو مرتبه جناب آدم علیه السلام بر فرشتگان او را قبله ساخت و به عنوان حجت برایشان قرار داد سپس فرشتگان را مکلف ساخت که به او سجده کنند، به ناچار کسی را که مسجود قرار داد اعلا و افضل از سجده کنندگان به حساب آورده است و دلیل بر افضلیت جناب آدم علیه السلام بر فرشتگان دو چیز است: الف: حق تعالی آن حضرت را حجت بر فرشتگان قرار داد، واضح است کسی که حجت قرار داده شده از محجوج افضل و برتر است.

ولأنَّ إسجاده جلَّ و عزَّ إِيَّاهم للخضوع ألزَمهم الاتِّضاع منهم له،
والمأمورين بالاتِّضاع بالخضوع والخشوع والاستكانة دون من
أمرهم بالخضوع له، ألا ترى إلى من أبى الائتِمار لذلك الخضوع
ولتلك الاستكانة فأبى واستكبر ولم يخضع لمن أمره له بالخضوع
كيف يُعينَ و طُرِدَ عَنِ الولاية، و أدخل في العداوة فلا يُزجى له من
كَبوتِه إلَّا قاله (إلى) آخر الأبد فرأينا السَّبب الَّذي أوجب الله
عزَّ وجلَّ لآدم ﷺ عليهم فضلاً فإذا هو العلم الذي خصَّه الله عزَّ وجلَّ
دونهم فعَلَّمه الأسماء و بيَّن له الأشياء فعَلَّمهم علماً لا يعلم،
ثم أمره جلَّ و عزَّ أن يسألهم سؤالَ تنبيه لا سؤالَ تكليفٍ عمَّا عَلَّمه
بتعليم الله عزَّ وجلَّ إِيَّاهم ممَّا لم يكن علمهم ليريههم جلَّ و عزَّ علوَّ
منزلة العلم و رفعة قدره كيف خصَّ العلم محلاً و موضعاً اختاره له و
أبان ذلك المحل عنهم بالرفعة والفضل.

ثُمَّ عَلَّمْنَا أَنَّ سؤَالَ آدَمَ ﷺ إِيَّاهم عمَّا سألهم عنه ممَّا ليس في وسعهم و
طاقاتهم، الجواب عنه سؤالَ تنبيه لا سؤالَ تكليف؛ لأنَّه جلَّ و عزَّ لا يكلف
ما ليس في وسع المكلف القيام به، فلَمَّا لم يطبقوا الجواب عمَّا سألوه علمنا
أَنَّ السَّوَال كان كالتقرير منه و لهم يقرر به إنصياحهم بالجهالة عمَّا
عَلَّمه إِيَّاه، و علوَّ خطره باختصاصه إِيَّاه بعلمٍ لم يخصَّهم به،

ب: حق تبارک و تعالی امر فرمود که فرشتگان در مقابل جناب آدم علیه السلام خضوع کرده و او را سجده نمایند بدیهی است حکیم علیم با این فرمان فرشتگان را ملزم نمود که خود را در مقابل جناب آدم و ضعیف و خاضع قرار دهند و این خود نشانه افضل بودن آن حضرت بر فرشتگان می باشد و شاهد بر این گفتار آن است که شیطان وقتی از اطاعت این امر سر باز زد و از خضوع و خشوع نمودن در قبال جناب آدم علیه السلام اباء نمود از ولایت خدا مطرود و ملعون شده و در عداوت و دشمنی حق جل و علا داخل گردید لذا هیچ امیدی برای او نبود که از سقوطی که به آن مبتلا شده بود نجات و رهایی یابد بلکه الی الابد در آن باقی خواهد ماند نتیجتاً برای ما محرز و معلوم می شود که سبب برتری جناب آدم علیه السلام بر فرشتگان علمی بوده که صانع متعال آن را به وی اختصاص داده و دیگران را از آن محروم نمود و آن علم این بود که جناب اقدس الهی تمام اسماء را به آن حضرت تعلیم کرد و کل اشیاء را برایش مبین و روشن نمود و بدین وسیله او که واجد چنین علمی بود بر کسانی که فاقد آن بودند تفوق و برتری یافت سپس خداوند عزوجل به آدم علیه السلام فرمان داد که از فرشتگان سؤال تنبیه^(۱) کند نه سؤال تکلیف^(۲) یعنی از آنها جويا شود از موضوعاتی که حق تعالی به او تعلیم فرموده و به آنها بهره ای نرسانده تا بدین ترتیب به ایشان علو منزلت علم و رفعت قدر آن حضرت را نشان داده و بالعیان مشاهده کنند چگونه حق عزوجل علم را به محل و موضعی اختصاص داده و آن محل را رفعت و فضیلت و برتری بخشیده.

تذکر

می دانیم که سؤال آدم علیه السلام از فرشتگان اولاً سؤال تنبیه بوده نه سؤال تکلیف زیرا حق عزوجل به هیچ مکلفی آنچه را که در طاقت او نیست تکلیف نمی کند. ثانیاً مورد سؤال چیزی بوده که فرشتگان از آن اطلاع نداشته و اساساً در وسع و طاقتشان نبود که از آن جواب بدهند و با توجه به این نکته قطع و یقین پیدا می کنیم که سؤال جناب آدم علیه السلام که به امر حق تبارک و تعالی صورت گرفت به منزله تقریر و گرفتن اقرار بود از فرشتگان به جهل به آنچه آدم به آن عالم و آگاه بود و فرشتگان نیز پس از سؤال اقرار به جهل کرده و اذعان نمودند که این علم مختص به آدم علیه السلام بوده

۱- مقصود از سؤال تنبیه آن است که پرسش آدم علیه السلام به این منظور بوده که فرشتگان را هشدار دهد و متنبه سازد به جهلشان و مطلع نبودن از آنچه حضرت آدم آگاه به آن بوده.

۲- منظور از سؤال تکلیف آن است که سائل مشول عنه را مکلف نماید به جواب از مورد سؤال.

فالتزموا الجواب أن قالوا: لا علم لنا إلا ما علمتنا، ثم جعل الله عز وجل آدم ﷺ معلّم الملائكة بقوله: أنبئهم؛ لأنّ الإنباء من النبأ تعليم والأمر بالإنباء من الأمر تكليف يقتضي طاعة و عصياناً، والإصغاء من الملائكة عليهم السلام للتعليم والتوقيف والتفهم والتعريف تكليف يقتضي طاعة و عصياناً، فمن ذهب منكم إلى فضل المتعلّم على المعلم والموقف على الموقف والمعرّف على المعرّف كان في تفضيله عكس لحكمة الله عز وجل وقلب لترتيبها التي رتبها الله عز وجل فإنّه على قياس مذهبه أن تكون الأرض التي هي المركز أعلى من النّامي الذي هو عليها الذي فضله الله عز وجل بالنمو، والنّامي أفضل و أعلى من الحيوان الذي فضله الله جلّ جلاله بالحياة والنمو والروح، والحيوان الأعجم الخارج عن التكليف، والأمر والزجر أعلاّ وأفضل من الحيوان الناطق المكلف للأمر والزجر والحيوان الذي هو محجوج أعلاّ من الحجة التي هي حجة الله عز وجل فيها، والمعلّم أعلاّ من المعلم وقد جعل الله عز وجل آدم حجة على كلّ من خلق من روحاني و جسماني إلاّ من جعل له أوليّة الحجة.

و آنان هیچ بهره‌ای از آن نداشتند و بدین ترتیب به علو مقام و ارتفاع شأن آن حضرت نسبت به خودشان اعتراف کردند.

باری فرشتگان در مقام جواب سؤال حضرت آدم علیه السلام ملتزم شدند بگویند: بارخدا یا غیر از آنچه به ما تعلیم نموده‌ای علم دیگری نداشته و از معلومات آدم بی‌بهره هستیم، پس از این اقرار و اعتراف حق عزوجل جناب آدم علیه السلام را معلم فرشتگان قرار داد و به او خطاب نمود: **أَنْبِئْهُمْ** (به ایشان خبر بده) چه آن‌که «انباء» از ماده «نبا» بوده و به معنای تعلیم است و امر به «انباء» از امر تکلیفی است که مقتضی طاعت و عصیان می‌باشد یعنی اگر مأمور امتثال کند اطاعت امر کرده و در صورت مخالفت عصیان آن را نموده است چنانچه فرشتگان مأمور به اصغاء و موظف بودند به انباء آدم علیه السلام که به منظور تعلیم و توقیف و تفهیم و تعریف صورت گرفت، گوش فرادهند و این تکلیف نیز مقتضی طاعت و عصیان می‌باشد یعنی اگر فرشتگان استماع می‌کردند اطاعت امر کرده و در صورت عدم استماع عصیان نموده بودند.

با توجه به آنچه گفته شد می‌گوییم:

اگر کسی معتقد باشد که متعلم بر معلم و موقوف بر موقوف و معرف بر معرف افضل و برتر است برخلاف و برعکس حکمت خدای عزوجل اعتقاد داشته و ترتیبی را که خداوند تنظیم نموده منقلب کرده است و طبق مذهب و اعتقاد وی می‌باید زمین که مرکز است از نامی که بر روی زمین بوده و خداوند عزوجل به واسطه نمو و رشد آن را بر زمین فضیلت و شرافت داده برتر باشد و همچنین می‌باید نامی از حیوان که حق جل و علی به واسطه حیات و نمو و روح آن را بر نامی تفضیل داده اعلی باشد و نیز وی باید بپذیرد که حیوان اعجم و غیرناطق که از تکلیف خارج است و امر و زجر به او متوجه نیست اعلی و افضل است از حیوان ناطق که مکلف بوده و امر و نهی به او متوجه می‌باشد و باز این قائل باید ملتزم شود حیوان ناطقی که محجوج می‌باشد از حجّت یعنی حجّت خداوند عزوجل بر خلائق برتر است و نیز متعلم از معلم اشرف می‌باشد در حالی که امر چنین نیست و خداوند عزوجل جناب آدم علیه السلام را بر تمام مخلوقات چه روحانی و چه جسمانی حجّت و برتر از تمام قرار داده مگر کسانی که اولیّت حجّت و اقدمیت ولایت از آنها است و ایشان ذوات مقدّسه محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشند به دلیل روایت ذیل:

فقد رَوَى لنا عن حبيب بن مظاهر الأسدي بِبَيَضِ اللَّهِ وَجْهَهُ أَنَّهُ قَالَ
لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: أَيُّ شَيْءٍ كُنْتُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
آدَمَ عليه السلام؟

قال: كُنَّا أَشْبَاحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ فَتَعَلَّمُ الْمَلَائِكَةُ التَّسْبِيحَ
وَالْتَهْلِيلَ وَالتَّحْمِيدَ، وَلِهَذَا تَأْوِيلُ دَقِيقٍ لَيْسَ هَذَا مَكَانَ شَرْحِهِ وَقَدْ بَيَّنَّاهُ فِي
غَيْرِهِ.

قال مفضلوا الملائكة: إِنَّ مَدَارَ الْخَلْقِ رُوحَانِيًّا كَانَ أَوْ جَسْمَانِيًّا
عَلَى الدُّنْوَى مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالرَّفْعَةِ وَالْعُلُوِّ وَالزُّلْفَةِ وَالسُّمُوِّ، وَقَدْ
وَصَفَّ اللَّهُ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ الْمَلَائِكَةُ مِنْ ذَلِكَ بِمَا لَمْ يَصِفْ بِهِ غَيْرَهُمْ، ثُمَّ
وَصَفَّهُمُ بِالطَّاعَةِ الَّتِي عَلَيْهَا مَوْضِعُ الْأَمْرِ وَالزَّجْرِ وَالثَّوَابِ وَالْعِقَابِ
فَقَالَ جَلَّ وَعَزَّ:

(لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَبِأَمْرِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ) ^(١) ثُمَّ جَعَلَ
مَحَلَّهُمُ الْمَلَائِكَةَ الْأَعْلَى فَبَرَّاهِنَهُمْ عَلَى تَوْحِيدِهِ أَكْثَرَ وَأَدْلَتَهُمْ
عَلَيْهِ أَوْفَرَ، وَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ كَانَ حَظُّهُمْ مِنَ الزُّلْفَةِ أَجَلًّا، وَ
مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِالصَّانِعِ أَفْضَلَ، قَالُوا: ثُمَّ رَأَيْنَا الذُّنُوبَ وَالْعُيُوبَ
الْمُورِدَةَ النَّارَ وَدَارَ الْبَوَارِ كُلَّهَا مِنَ الْجَنَسِ الَّذِي فَضَّلْتُمُوهُ عَلَى مَنْ
قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي نِعَتِهِمْ لَمَّا نَعَتَهُمْ وَوَصَفَهُمْ بِالطَّاعَةِ لَمَّا وَصَفَهُمْ:

از حبیب بن مظاهر اسدی - بیض الله - وجهه روایت شده که او محضر حضرت حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام عرضه داشت: پیش از آنکه خداوند عزوجل آدم علیه السلام را بیافریند شما چه بودید و کجا بودید؟

حضرت فرمودند: ما شبع های نوری بودیم که اطراف عرش خالق رحمن دور می زدیم و به فرشتگان تسبیح (سبحان الله) گفتن و تهلیل (لا اله الا الله گفتن) و تحمید (الحمد لله گفتن) را تعلیم می دادیم.

این روایت تأویل دقیقی دارد که این جا محل شرح و توضیح آن نیست و در جای دیگر آن را بیان کرده ایم.

مقاله کسانی که فرشتگان را بر انبیاء و رسل و ائمه و حجج

صلوات الله عليهم اجمعین تفضیل و برتری می دهند

ایشان می گویند: دلیل ما بر برتری داشتن فرشتگان دو چیز است:

الف: ملاک فضیلت مخلوقات اعم از روحانی یا جسمانی قرب به خدای عزوجل و پیدا نمودن رفعت و علو مقام در درگاهش می باشد و با سه تقریر قرب فرشتگان به حضرت باری تعالی و علو مقام ایشان را می توان تشریح نمود:

۱- حق جلّت عظمت فرشتگان را به نحوی توصیف کرده که احدی را آن طور وصف نستوده.

۲- خدا فرشتگان را ستوده و فرموده: ایشان مخلوقات مطیع هستند، بدیهی است تحقق طاعت در مورد امر و نهی و ترتب ثواب و عقاب می باشد و شاهد ما بر این گفتار فرموده خداوند است که می فرماید:

(لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) یعنی فرشتگان عصیان امر حق تعالی را نکرده و آنچه به ایشان فرمان داده شده را بجا می آورند.

۳- مکان و محل فرشتگان را باری تعالی ملکوت اعلی قرار داده و این مختص به ایشان بوده و دیگران از آن بهره ای ندارند و این معنا شاهد است بر این که پراهمین فرشتگان بر توحید حق اکثر و ادله شان بر آن بیشتر و فراوان تر می باشد.

و با توجه به این سه تقریر به خوبی می توان دریافت که بهره ایشان از قرب به ذات ربوبی از دیگران بیشتر و معرفتشان به صانع متعال زیادتر از غیرشان می باشد.

ب: ذنوب و عیوبی که موجب ورود به دوزخ می باشند به طور کلی از جنسی صادر می شوند که بر فرشتگان تفضیل داده شده اند و این ذنوب ابدأً از ملایک سر نمی زند چه آن که حق تعالی در نعت و وصف آنها در قرآن فرموده:

(لَا يَغْضُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) ثم جعل محلهم الملكوت الأعلى فبراهينهم على توحيده أكثر وأدلتهم عليه أوفر، وإذا كان ذلك كذلك كان حظهم من الزلفة أجل، ومن المعرفة بالصانع أفضل، قالوا: ثم رأينا الذنوب والعيوب الموردة النار ودار البوار كلها من الجنس الذي فضلتهموهُ على من قال الله عز وجل في نعتهم لما نعتهم و وصفهم بالطاعة لما وصفهم: (لَا يَغْضُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) قالوا: كيف يجوز فضل جنس فيهم كُلُّ عَيْبٍ وَلَهُمْ كُلُّ ذَنْبٍ عَلَى مَنْ لَا عَيْبَ فِيهِمْ وَلَا ذَنْبَ مِنْهُمْ صَغَائِرٌ وَلَا كِبَائِرٌ؟

والجواب: أَنَّ مَفْضِلِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْحَجَجِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالُوا: إِنَّا لَا نَفْضِلُ هَهُنَا الْجِنْسَ عَلَى الْجِنْسِ وَلَكِنَّا فَضَّلْنَا النَّوْعَ عَلَى النَّوْعِ مِنَ الْجِنْسِ. كَمَا أَنَّ الْمَلَائِكَةَ كُلَّهُمْ لَيْسُوا كِبَائِلِسَ وَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَلَمْ يَكُنِ الْبَشَرُ كُلُّهُمْ كَفِرْعَوْنَ الْقِرَاعِنَةَ، وَ كَشَاطِطِينَ الْإِنْسِ الْمُرْتَكِبِينَ الْمُحَارِمَ وَالْمَقْدَمِينَ عَلَى الْمَآثِمِ. وَأَمَّا قَوْلُكُمْ فِي الزَّلْفَةِ وَالْقَرَبَةِ:

فَإِنَّكُمْ إِنِّ أَرَدْتُمْ زَلْفَةَ الْمَسَافَاتِ وَ قَرَبَةَ الْمَدَانَةِ فَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَجَلٌّ وَمِمَّا تَوْهَّمْتُمُوهُ أَنْزَهُ

(لَا يَغْضُوبُ اللَّهُ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ).

و با این وصف چگونه جنسی را که تمام عیوب و کُلّ ذنوب در آن است بر جنسی که نه واجد عیب بوده و نه فاعل ذنب و گناه، نه صغیره مرتکب می شود و نه کبیره تفضیل داد.

جواب کسانی که انبیاء و رسل و حجج صلوات الله علیهم را بر فرشتگان تفضیل و برتری می دهند

ایشان فرموده اند: ما جنس حیوان ناطق را بر جنس فرشتگان تفضیل نداده بلکه نوع را بر نوع برتری می دهیم و شما خود قبول دارید که تمام فرشتگان همچون ابلیس و هاروت و ماروت^(۱) نبوده همان طوری که همه انسان ها مانند فرعون یا شیاطین انسی که مرتکب محارم شده و بر جرایم و گناهان اقدام می کنند نفی باشند. و اما این که گفتید ملاک شرافت به قرب و نزدیکی به باری تعالی است.

در جواب می گوئیم: اگر مرادتان قرب مسافت است قطعاً حقّ عزّوجلّ از این کلام مبّرّا بوده و اثبات این قرب در حقّ خداوند معنایش تشبیه نمودن او به مخلوقات می باشد، و اگر منظور قرب معنوی است به طور یقین در میان انبیاء و

۱. هاروت و ماروت دو فرشته اند که در بابل (از توابع کوفه است) آنها را عذاب می کنند و سپس آن است که فرشتگان آسمان، انسانها را به ارتکاب گناه سرزنش می کردند حقّ تعالی فرمود: اگر هوای نفس و شهوت که در آدمیان نهاده ام در شما نیز می گذارم از شما هم گناه صادر می شد جهت اثبات این معنا سه فرشته برگزیده شدند که به زمین رفته و به صورت انسان در میان اهل زمین باشند آن سه عبارت بودند از: عَزَا، عَزَا یا و عَزَازِل، خدای تعالی آنها را به طبع آدمیان گردانید و به زمین فرستاد تا میان ایشان حکم کنند، عزازیل چون دانست که نمی تواند خود را نگاه دارد و مرتکب عصیان می گردد استعفاء خواست و بدین ترتیب به آسمان برگشت ولی آن دو در میان مردم روزها حکم می کردند و شب ها به برکت یکی از اسماء اعظم الهی به آسمان می رفتند، چندی گذشت، روزی زنی از فرزندان نوح علیه السلام که نامش به تازی «زهره» و به فارسی «بیدخت و تاهید» بود به تظلم از شوهرش نزد ایشان آمد، آن زن جمالی به غایت داشت عزا و عزایا که چشمانش بر وی افتاد مفتون و گرفتارش شدند، گفتند: ما تو را از شوهر جدا می کنیم به شرطی که به حکم ما شوی. گفت: قبول کردم.

ایشان حکم بناحق کرده و وی را از شوهر جدا ساختند، زن با ایشان وعده کرد که به جای خلوتی روند، ایشان چون قصد وی کردند، گفت من هنوز از این شوهر ایمن نیستم تا وی را هلاک کنبد، آنها شوهر را بقتل رساندند، زن گفت: یک کار دیگر مانده است، من بت پرستم شما نیز باید بت پرستید تا من از آن شما باشم، ایشان گفتند: معاذ الله که ما بت پرستیم، زن گفت: پس خمر بخورید، ایشان بر هوای آن زن خمر خورده، مست شدند، آن زن خود را آراسته بدیشان نمود چون قصد وی کردند، گفت: نام اعظم را که می دانید به من آموزید، به وی آموختند، زهره آن اسم بگفت و به آسمان رفت ایشان چون به هوش آمدند خویش را تنها دیده درحالی که هم حکم بناحق نموده و هم خمر خورده و هم نفسی را کشته و هم قصد حرام نموده بودند و در ضمن اسم اعظم را نیز از دست داده بودند متحیر فروماندند نزد عابدی آمده و از وی چاره خواستند، وی پس از یک شب عبادت آوازی شنید که گفت به آن مجرمان بگو شما مستوجب عذاب خدا گشته اید.

و في الأنبياء والحجج من هو أقرب إلى قربه بالصالحات والقربات الحسانات و بالنيّات الطاهرات من كلّ خلق خلقهم، والقرب والبعد من الله عزّ وجلّ بالمسافة والمدى تشبيه له بخلقه و هو من ذلك نزيه.

و أمّا قولهم في الذنوب والعيوب: فإنّ الله جلّت أسماؤه جعل الأمر والزجر أسباباً و عللاً، والذنوب والمعاصي وجوهاً فأتباً جلّ جلاله و جعل الذي هو قاعدة الذنوب من جميع المذنبين من الأوّلين والآخرين إبليس و هو من حزب الملائكة و ممّن كان في صفوفهم و هو رأس الأبالسة و هو الدّاعي إلى عصيان الصانع والمؤسّوس والمزّين لكلّ من تبعه و قبل منه و ركن إليه الطّغيان، وقد أمهل الملعون لبلوى أهل البلوى في دار الابتلاء فكم من ذريّة نبية و في طاعة الله عزّ وجلّ و جبهة و عن معصيته بعيدة قد أقصأ إبليس و أقصاه و زجره و نفاه، فلمّ يلوله على أمر إذا أمر ولا إنتهى عن زجر إذا زجر له لمّات في قلوب الخلق مكافي من المعاصي فلمّات الرّحمن دافعة للمّات و وسوسته و خطراته ولو كانت المحنة بالملعون واقعة بالملائكة والابتلاء به قائماً كما قام في البشر و دائماً كما دام لكثرت من الملائكة المعاصي و قلّت فيهم الطاعات إذا تمّت فيهم الآلات.

فقد رأينا المبتلا من صنوف الملائكة بالأمر والزجر مع آلات الشهوات، كيف انخدع بحيث دنا من طاعته، و كيف بعد ممّا لم يتبعه منه الأنبياء والحجج الذين اختارهم الله على علم على العالمين، إذا ليست هفوات البشر كهفوة إبليس في الاستكبار،

حجج صلوات الله علیهم کسانی هستند که به واسطه اعمال صالحه و حسنات مقرب و نیات پاک از تمام مخلوقات به حق نزدیک تر می باشند حتی از جمیع ملائکه و فرشتگان.

و اما گفتار شما در باب ذنوب و عیوب:

جواب این است که خداوند - جلّت اسمائه - امر و نهی را سبب برای اطاعت و عصیان و ذنوب و معاصی را گوناگون قرار داده و سپس خبر داده که اساس گناهان تمام گناهکاران از ابتداء خلقت عالم تا انقراض آن ابلیس بوده که آن از حزب فرشتگان می باشد، او رئیس شیاطین بوده و کسی است که همگان را به نافرمانی صانع متعال دعوت نموده و در خلاق و سوسه کرده و مطلوبات خود را برای آنان که او را تبعیت می کنند مزین می نماید و خداوند متعال جهت آزمایش شدن اهل امتحان به این رانده شده از درگاهش در دنیا و دار امتحان مهلت داده است فلذا پسا کسانی که از فرزندان انبیاء عظام بوده و در طاعت و عبادت حق - جلّت عظمته - ساعی و از نافرمانیش به دور می باشند ولی ابلیس آنها را خوار نموده و از قرب درگاه باعظمتش دور کرده است به طوریکه پس از اغواء ابلیس نه به امر و فرمان حق عزوجل اقبالی داشته و نه از نهی و زجرش منتهی می گردند، ابلیس در دل ها و قلوب مخلوقات و سوسه هایی داشته که این وسوس با نغمه های رحمانی که در این دل ها طنین انداز بوده و همواره صاحب دلان را به طاعت خدا ترغیب می کنند معارض می باشد، نغمه های رحمانی این وسوس ابلیسیّه را دفع می نمایند.

باری اگر فرشتگان همچون بشر مبتلاء به ابلیس ملعون می شدند و اسباب گناه برایشان فراهم می گشت معاصی در آنها زیاد و طاعات از ایشان کم می گردید.

و شاهد بر این گفتار آن است که اصناف و انواعی از فرشتگان را سراغ داریم که با فراهم بودن آلات و اسباب شهوات و ارتکاب معاصی وقتی مبتلا به امر و نهی شدند چگونه مفتون و فریفته گشتند با این که باندازه ای به طاعت حق عزوجل نزدیک و از عصیان دور بودند که هرگز انبیاء و حجج الهی این موقعیت را نداشتند ولی مع ذلک آنها فریفته و مبتلا به گناه نشده اما فرشتگان مرتکب لغزش و گناه گردیدند فلذا است که حق تبارک و تعالی انبیاء و حجج را از میان تمام مخلوقات از روی علم و آگاهی که به آنها داشت اختیار نمود و بر تمام موجودات عالم آفرینش برگزید و اساساً لغزشها و مخالفت هایی که از بشر صادر می شود هرگز به عظمت و بزرگی گناه و مخالفتی که ابلیس نمود نمی باشد چنانچه هیچ انجام گناه و فعل

وفعل هاروت وماروت في ارتكاب المزجور.

قال مفضلوا الملائكة عليهم السلام: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جلاله وضع الخضوع والخشوع والتضرع والخنوع حلية، فجعل مداها و غايتها آدم ﷺ فقارب الملائكة في هذه الحلية، وأخذ منها بنصيب الفضل والسبق، فجعل للطاعة فأطاعوا الله فيه، ولو كان هناك بنو آدم لما أطاعوه فيما أمر وزجر كما لم يُطِعه قابيل فصار إمام كل قاتل.

الجواب: مُفَضِّلُوا الْأَنْبِيَاءَ وَالْحَجَجِ عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامُ قَالُوا:
إِنَّ الْإِبْتِلَاءَ الَّذِي ابْتَلَا بِهِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْمَلَائِكَةَ مِنَ الْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ
لَأَدَمَ ﷺ عَنْ غَيْرِ شَيْطَانٍ مُغْوٍ، عَدُوٍّ، مُطْغِي فَأَضَلَّ بِغَوَايَتِهِ بَيْنَ الطَّائِعِينَ
وَالْعَاصِيِينَ وَالْمُقِيمِينَ عَلَى الْإِسْتِقَامَةِ عَنِ الْمِيلِ وَ عَنْ غَيْرِ آلَاتِ الْمَعَاصِي
الَّتِي هِيَ الشَّهَوَاتِ الْمَرْكَبَاتِ فِي عِبَادَةِ الْمُبْتَلِينَ، وَقَدْ ابْتَلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَنْ
ابْتَلَى، فَلَمْ يَعْتَصِمْ بِعَصْمَةِ اللَّهِ الْوَثْقَى بَلِ اسْتَرْسَلَ لِلْخُشُوعِ الَّذِي كَانَ أضعف
منها.

وقد روينا عن أبي عبد الله ﷺ أنه قال: *بدرى*

إِنَّ فِي الْمَلَائِكَةِ مِنْ بَاقَّةٍ بَقُلٍ خَيْرٌ مِنْهُ، وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْحَجَجِ يَعْلَمُونَ ذَلِكَ
لَهُمْ وَفِيهِمْ مَا جَهِلْنَا، وَقَدْ أَقَرَّ مُفَضِّلُوا الْمَلَائِكَةَ بِالتَّفَاضُلِ بَيْنَهُمْ،

قبیحی که از انسان‌ها سر می‌زند در استکبار و بزرگی همچون فعل منهی و انجام کار قبیحی که هاروت و ماروت به آن مبادرت ورزیدند نخواهد بود.

مقاله کسانی که فرشتگان را بر

انبیاء و حجج صلوات‌الله علیهم برتری می‌دهند

ایشان گفته‌اند: خداوند جل جلاله فروتنی و خاکساری و تضرع و انابه به درگاهش را زیور و زینت مخلوقات قرار داده و جناب آدم علیه السلام نهایت و غایت آنرا در بین انسانها بجا آورده است اما فرشتگان در آراسته شدن به این زیور و زینت نصیب بیشتری را به دست آورده و گوی سبقت را از تمام مخلوقات حتی از جناب آدم علیه السلام ربوده‌اند به حدی که اساساً حق تعالی ایشان را برای صرف اطاعت و انقیاد آفریده و ایشان نیز صرفاً اطاعت نموده و مرتکب نافرمانی نشده‌اند در حالی که اگر بنی آدم را جای ایشان می‌نهادند اطاعت امر نکرده و از منهی منتهی نمی‌شدند چنانچه قابیل اطاعت نکرد بلکه امام و پیشوای هر قاتلی گردید.

جواب از مقاله مذکور

کسانی که انبیاء و حجج علیهم صلوات‌الله را بر فرشتگان برتر می‌دانند در جواب مقاله مذکور فرموده‌اند:

ابتلاء و آزمایشی که خداوند عزوجل فرشتگان را نمود عبارت بود از فروتنی و خاکساری در مقابل آدم مشروط به این که شیطان اغواء کننده و طاغی و یاغی در آن دست نداشته باشد و نیز آلات معاصی که شهوات و خواسته‌های نامشروع بوده با آن آمیخته نباشد ولی شیطان با اغواء خود بین مطیعین و عاصین و آنها که بر امر الهی استقامت داشتند ایجاد ضلالت و گمراهی نمود و از فرشتگان دسته‌ای را مبتلاء ساخت و منحرف نمود در نتیجه آنان به ریسمان محکم الهی چنگ نزدند و خضوع و خشوع را رها کردند

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

در میان فرشتگان کسانی هستند که یک دسته سبزی ارزشمندتر از ایشان است و انبیاء و حجج صلوات‌الله علیهم به این معنا واقف بوده و به آنچه ما در فرشتگان آگاه نیستیم^(۱) ایشان مطلع و از آن باخبر هستند و حضراتی که قائل به افضلیت فرشتگان بر انبیاء و رسل هستند اقرار دارند که بین ملائکه تفاضل و تفاوت بوده،

۱. مقصود عدم اطلاع غیر حجت خدا که انسانهای معمولی است می‌باشد.

كَمَا أَقَرَّ بِالْتَّفَاضُلِ بَيْنِ ذَوِي الْفَضْلِ مِنَ الْبَشَرِ، وَ مِنْ قَالَ: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ جَنْسٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَلَّ فِيهِمُ الْعُصَاةُ، كَهَارُوتَ وَ مَارُوتَ، وَ كَابِلِيسَ اللَّعِينِ إِذَا الْإِبْتِلَاءُ فِيهِمْ قَلِيلٌ، فَلَيْسَ ذَلِكَ بِمَوْجِبٍ أَنْ يَكُونَ فَاضِلُهُمْ أَفْضَلَ مِنْ فَاضِلِ الْبَشَرِ الَّذِينَ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْمَلَائِكَةَ خَدَمَهُمْ إِذَا صَارُوا إِلَى دَارِ الْمَقَامَةِ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا حُزْنٌ وَلَا هَمٌّ وَلَا نَصَبٌ وَلَا سُقْمٌ وَلَا فَقْرٌ.

قَالَ مُفَضَّلُوا الْمَلَائِكَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ يَقُولُ: إِنَّ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ عَلِيجَانِ مِنْ أَهْلِ بَابِلَ، وَ أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَا مُلْكَيْنِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَلَمْ تَغْتَرِضَا عَلَيْنَا بِالْحُجَّةِ بِهِمَا وَ بِإِبْلِيسَ فَتَحْتَجَّجُونَ عَلَيْنَا بِحُجَّتِي فِيهِ.

قَالَ مُفَضَّلُوا الْأَنْبِيَاءَ وَ الْحُجَجَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: لَيْسَ شَذُوذُ قَوْلِ الْحَسَنِ عَنْ جَمِيعِ الْمَفْسِّرِينَ مِنَ الْأُمَّةِ بِمَوْجِبٍ أَنْ يَكُونَ مَا يَقُولُ كَمَا يَقُولُ، وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الشَّيْءَ لَا يَسْتَتْنِي إِلَّا مِنْ جَنْسِهِ.

و تَعْلَمُونَ أَنَّ الْجِنَّ سُمُّوا جِنَّاً لِاجْتِنَانِهِمْ عَنِ الرَّؤْيَةِ إِلَّا إِذَا أَرَادُوا التَّرَائِيَّ بِمَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِمْ مِنَ الْقُدْرَةِ عَلَى ذَلِكَ، وَ إِنَّ إِبْلِيسَ مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ وَ غَيْرِ جَائِزٍ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ جَاءَتْ الْإِبِلُ كُلُّهَا إِلَّا حَمَاراً،

برخی از بعضی برتر هستند چنانچه به تفاضل و تفاوت بین صاحبان فضل از بشر نیز اعتراف دارند.

و آنان که ملائکه و فرشتگان را جنسی از مخلوقات حقّ عزّوجلّ دانسته و گفته‌اند:

در این جنس کمتر عاصی یافت شده و به‌طور نادر برخی اهل طغیان و سرکشی شده‌اند همچون هاروت و ماروت و یا ابلیس ملعون چه آن‌که ابتلاء و آزمایش بین افراد این جنس کمتر صورت گرفته است:

این گفتار سبب نمی‌شود که فاضل از این جنس را از فاضل بشر افضل و برتر بدانیم با این‌که می‌دانیم خداوند عزّوجلّ فرشتگان را در بهشت جاودان که در آن حزن و غم و بیماری و مرض و فقر نمی‌باشد خادمین انسان‌ها قرار داده است.

مقاله قائلین به افضلیت فرشتگان

ایشان گفته‌اند: اساساً هیچ فرشته‌ای را سراغ نداریم که اهل عصیان و طغیان باشد و اما راجع به هاروت و ماروت و ابلیس جواب این است که:

حسن بصری می‌گوید: هاروت و ماروت دو مرد درشت و سختی بودند از اهل بابل و اساساً از جنس فرشته نبودند.

و اما ابلیس: وی از طائفه جنّ بوده نه ملک و بدین ترتیب این استدلال نیز مثبت مدّعا نمی‌باشد.

مقاله قائلین به افضلیت انبیاء و حجج علیهم‌السلام

ایشان فرموده‌اند: قول حسن بصری نادر و برخلاف کلام تمام مفسرین اسلام بوده و موجب آن نیست که واقع بر طبق نظریه او باشد و این نکته معلوم است که مستثنی باید از جنس مستثنی منه باشد لذا استثناء ابلیس از فرشتگان در آیه شریفه «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ» دلیل است بر این‌که ابلیس از جنس فرشتگان می‌باشد.

و نیز واضح و روشن است که جنّ را به این جهت جنّ نامیده‌اند که به چشم نمی‌آید مگر در وقتی که بخواهد قدرتی را که حقّ تعالی به او داده در معرض نمایش بگذارد، باری ابلیس از صفوف ملائکه و از جنس آنها است و به همین ملاحظه از آنها استثناء شده و الا در کلام عرب و از نظر قواعد ادب صحیح نیست کسی بگوید: جائت الابل کلها الا حماراً (تمام شتران آمدند مگر درازگوش) و وجه عدم صحّت آن همین است که «حمار» در صف «ابل» داخل نمی‌باشد و نیز نمی‌توان گفت:

ووردت البقر كلها إلا فرساً، فأبليس من جنس ما استثنى.
وقول الحسن: في هاروت وماروت، بأنهما عُلجان من أهل بابل شذوذ
شذبه عن جميع أهل التفسير، وقول الله عز وجل يكذبه إذ قال:
(و ما أنزل على الملكين)^(١) بفتح اللام - ببابل هاروت وماروت
فليس في قولكم عن قول الحسن فرج لكم فدعوا ما لا فائدة فيه من علة،
ولا عائدة من حجة.

قال مفضلوا الملائكة عليهم السلام: قد علمتم ما للملائكة في كتاب الله
تعالى من المدح والثناء مما بانوا به عن خلق الله جلّ وعلا إذ لو لم يكن فيه
إلا قوله:

(بل هم عباد مكرمون، لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون)^(٢)
لكفى.

قال مفضلوا الأنبياء والحجج عليهم السلام: إنا لو استقصينا أي القرآن
في تفضيل الأنبياء والحجج صلوات الله عليهم أجمعين لاحتجنا لذلك إلى
التطويل والإكثار وترك الإيجاز والاختصار،

و فيما جئنا به من الحجج النظرية التي تزيع العلل
من الجميع مقنع إذ ذكرنا ترتيب الله عز وجل خلقه،

وَزَدَتْ الْبَقَرُ كُلُّهَا الْآ فَرَساً (گاوها تمام داخل شدند مگر اسب)، در نتیجه باید پذیرفت که ابلیس از جنس مستثنی منه یعنی «ملائکه» می باشد.

و اما این که حسن بصری گفت: هاروت و ماروت فرشته نبوده بلکه دو مرد درشت و سختی بوده از اهل بابل، کلامی نادر و همان طوری که گفته شد با نظریه تمام مفسرین مخالف می باشد، از این گذشته فرموده حق تعالی در قرآن شریف که فرموده: وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ (با فتح لام) پِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ (و آنچه به دو فرشته یعنی هاروت و ماروت در بابل نازل شد....) کلام حسن بصری را تکذیب می نماید.

بنابراین مقاله حسن بصری هیچ نفعی به حال شما نداشته و می باید آنچه را که بی فایده است و حجّتی محسوب نشده ترک و رها نمایید، زیرا در این آیه تصریح شده است به این که هاروت و ماروت دو فرشته بودند نه دو انسان پس کلام حسن بصری در مقابل قرآن که کلام الهی است بی اعتبار بلکه محکوم به کذب است.

مقاله قائلین به افضلیت فرشتگان

ایشان گفته اند: مدح و ثنائی که حق عزوجل در قرآن کریم از فرشتگان نموده بر همگان معلوم و روشن است و ستایش خداوند از فرشتگان در حدّ و مرتبه ای است که ایشان را از سایر مخلوقات منهاض و اعلی قرار داده است و اگر نبود مگر همین یک آیه که در ذیل نقل می شود همانا کافی بود و با آن تفضیل فرشتگان بر انبیاء و حجج صلوات الله علیهم ثابت می گشت و آن آیه این است:

بَلْ هُمْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ، لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (بلکه ایشان جملگی بندگان مقرب خدا بوده که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند نمود و هرچه کنند به فرمان او نمایند).

مقاله قائلین به افضلیت انبیاء و حجج علیهم صلوات الله

ایشان فرموده اند: ما اگر بخواهیم آیات قرآنی را که دلالت دارند بر افضلیت انبیاء و حجج علیهم صلوات الله بر جمیع مخلوقات استقصاء و ذکر نماییم کلام به درازا می کشد و ایجاز و اختصار ترک می گردد و به نظر می رسد که حجج و براهین نظریه ای که اقامه کردیم و با آنها دردها شفا می یابد و اشکالات برطرف می شود کافی و شافی باشد.

زیرا قبلاً مراتب مخلوقات به حسب ترتیبی که خدای عزوجل بین آنها قرار داده است را بیان کرده و گفتیم:

فَجَعَلَ الأرض دون النامي، والنامي أعلا وأفضل من الأرض، وَجَعَلَ النامي دون الحيوان، والحيوان أعلى وأرفع من النامي، وَجَعَلَ الحيوان الأعجم دون الحيوان الناطق، وَجَعَلَ الحيوان الناطق أفضل من الحيوان الأعجم، وَجَعَلَ الحيوان الجاهل الناطق دون الحيوان العالم الناطق، وَجَعَلَ الحيوان العالم الناطق المحجوج دون الحيوان العالم الحجة. و يجب على هذا الترتيب أن الْمُعْرِب المبين أفضل من الأعجم غير الفصيح و يكون المأمور المزجور مع تمام الشهوات و ما فيهم من طباع حُبِّ اللذات، و منع النفس من الطَّلَبات و البَغْيَات، و مع البُلُوْى بعد، و يمهل و يمتحن بمعصيته إِيَّاه و هو يزيئها له محسناً بوسوسته في قلبه و عينه أفضل من المأمور المزجور مع فقد آلة الشهوات، و عدم مُعَادَاة هذا المتوصِّل له بتزيين المعاصي والوسوسة إليه.

ثُمَّ هذا الجنس نوعان:

حُجَّة و محجوج، والحجة أفضل من المحجوج ولم يُحَجِّجْ آدم الَّذي هو أصل البشر، بواحد من الملائكة، تفضيلاً من الله عزَّ وجلَّ إِيَّاه عليهم وَحُجِّجَ جماهيرُ الملائكة بآدم ﷺ فَجَعَلَهُ الْعَالِمَ بِمَا لَمْ يُعَلِّمُوا، وَ خَصَّهُ بِالتَّعْلِيمِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّ الْمَخْصُوصَ بِمَا خَصَّهُ بِهِ، مِمَّا لَمْ يَخُصَّهُمْ أَفْضَلُ مِنْ غَيْرِ الْمَخْصُوصِ بِمَا لَمْ يَخُصَّهُ بِهِ.

صانع حکیم زمین را پایین تر و پست تر از نامی و نامی را اعلا و افضل از زمین قرار داده و نیز نامی را پست تر از حیوان و حیوان را اعلی و ارفع از نامی آفریده و همچنین حیوان غیرناطق را پست تر از ناطق و ناطق را افضل از غیرناطق خلق کرده چنانچه حیوان ناطق جاهل را پست تر از ناطق عالم قرار داد و حیوان عالم ناطقی را که محجوج است از حیوان عالم ناطقی که حجّت می باشد پست تر نمود و طبق این ترتیب لازم است ناطق فصیح برتر و افضل از غیرفصیح بوده و نیز مخلوقی که به مطلوبات امر شده، اتیان نموده و از مکروهات نهی گردیده، دوری جسته درحالی که اولاً: شهوات و تمایلات در او تام و کامل بوده.

ثانیاً: آلت و وسیله شهوترانی در او موجود و فراهم بوده و آن عبارت است از این که طبعش طالب لذات و مشتهیات نفسانی و مایل به آنها می باشد.

ثالثاً: در معرض ابتلاء و امتحان واقع بوده تا معلوم شود به واسطه تبعیّت از نفس و اعمال شهوات آیا مرتکب معصیت می شود یا نه؟

رابعاً: ابلیس ملعون در قلب و دیده اش وسوسه کرده و معاصی را زینت داده و زیبا و خوش منظر جلوه گر نموده تا بدین وسیله مرتکب آن گردد ولی با وجود تمام اینها و فراهم بودن آلت و وسیله شهوات و عداوت نمودن ابلیس وی نفس را از خواسته ها و مشتهیات بازداشته و گرد عصیان و طغیان نمی گردد لذا چنین مخلوقی افضل و برتر است از مخلوقی که امر و زجر داشته ولی آلت شهوات در او مفقود بوده و از طرفی ابلیس در مقام عداوت با وی نبوده و معاصی را برایش مزین ننموده و در وی وسوسه نمی کند.

مرکز تحقیقات کامیون علوم اسلامی
برتر بودن حجّت از محجوج

مخلوق اخیر که مأمور و منهی است و با وجود وسیله و آلت شهوات گرد عصیان نمی گردد دو نوع است: حجّت و محجوج

حجّت از محجوج برتر است، با توجه به این نکته می گوئیم:

جناب آدم علیه السلام که اصل بشر است چون برتر و افضل از فرشتگان می باشد حقّ تبارک و تعالی او را محجوج و فرشتگان را حجّت بر او قرار نداده بلکه آدم را برای کلّ فرشتگان حجّت نموده لذا او را عالم نموده به اموری که ابداً فرشتگان را از آن امور مطلع نکرده و این تخصیص به این خاطر بوده تا بدین وسیله به فرشتگان بفهماند آدم مخصوص است به مختصّاتی که فرشتگان فاقد آن می باشند و پرواضح است مخصوص به خصوصیات راجحه برتر است بر فاقد آن خصوصیات.

وهذا الترتيب حكمة الله عز وجل، فمن ذهب يروم إفسادها ظهر منه عناد من مذهبه وإلحاد في طلبه، فانتهى الفضل إلى محمد ﷺ لأنه ورث آدم وجميع الأنبياء عليهم السلام، ولأنه اصطفاه الذي ذكره الله عز وجل فقال: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ)^(١).

فمحمد الصفوة والخالص نجيب النجباء من آل إبراهيم، فصار خير آل إبراهيم، بقوله ذرية بعضها من بعضها^(٢)، و اصطفى الله جل جلاله آدم ممّن اصطفاه عليهم، من روحانيّ و جسمانيّ، والحمد لله ربّ العالمين و صلّى الله على محمد وآله و حسبنا الله و نعم الوكيل.

قال مصنّف هذا الكتاب: إنّما أردت أن تكون هذه الحكاية في هذا الكتاب، و ليس قولي في إبليس أنّه كان من الملائكة، بل كان من الجن، إلاّ أنّه كان يعبد الله بين الملائكة، و هاروت و ماروت ملكان، و ليس قولي فيهما قول أهل الحشو، بل كانا عندى معصومين و معنى هذه الآية: (وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا

این ترتیب بین مخلوقات با شرح و توضیحی که دادیم حکمت خداوند عزوجل است لاجرم کسی که قصدش افساد آن باشد معلوم می شود که عناد داشته و طالب الحاد و کفر می باشد، باری فضل و شرافت منتهی به وجود مطهر حضرت محمد ﷺ شده و نهایت برتری و غایت والایی از آن حضرتش می باشد چه آن که جنابش صلوات الله علیه از حضرت آدم و جمیع انبیاء علیهم السلام ارث برده و آنچه جملگی داشته اند به آن وجود مطهر رسیده است مضافاً به این که آن سرور بهترین مخلوقات بوده فلذا از میان تمام کائنات و موجودات حق عزوجل او را برگزیده است چنانچه در قرآن کریم آمده:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) ^(۱) یعنی خداوند عزوجل آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر تمام مخلوقات برگزید. پس حضرت محمد ﷺ که از آل و دودمان حضرت ابراهیم است به دلیل فرموده حق تبارک و تعالی: ذَرِيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ ^(۲) یعنی فرزندی هستند برخی از نسل برخی دیگر، برگزیده و خالص و نجیب النجباء از این خاندان و دودمان می باشد در نتیجه بهترین آنها است.

باری حق عزوجل جناب آدم و نوح و انبیاء را از میان تمام مخلوقات اعم از روحانی و جسمانی برگزید و حجت و شاخص بر آنها قرار داد پس از آنها افضل و برتر می باشند، والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله و حسبنا الله و نعم الوکیل.

مقاله مرحوم مصنف کتاب

مصنف کتاب (مرحوم صدوق) می فرماید: خواستم این مقاله و گفتار و حکایت را در این کتاب آورده باشم اگرچه معتقد نیستم که ابلیس از جنس فرشتگان است بلکه او از جنّ بوده منتهی در بین فرشتگان عبادت خداوند را می نموده و اما هاروت و ماروت به عقیده من دو فرشته بوده و قول اهل حشو ^(۳) را قبول ندارم بلکه از نظر من این دو معصوم و بی گناه بودند و معنای آیه شریفه: وَاتَّبِعُوا مَا تُتْلُوا

۱- سوره آل عمران آیه (۳۳)

۲- سوره آل عمران آیه (۳۴)

۳- اهل حشو همان مجسمه هستند که قائل به جسم بودن حق تعالی بوده و آیات قرآن را حمل بر ظاهر می کنند و از معتقدات این گروه این است که هاروت و ماروت فرشته نبوده بلکه دو تن از رجال درشت و ضخیم بابل بودند

الشياطين على ملك سيدن^(١) إنما هو، واتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان، و على ما أنزل على الملكين بيابل هاروت و ماروت، وقد أخرجت في ذلك خبراً مسنداً في كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام.

باب ١٩

العلّة التي من أجلها سمي

إدريس إدريساً عليه السلام

١- أخبرنا أبو عبد الله محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان البرواذي قال: حدثنا أبو علي محمد بن محمد بن الحرث بن سفيان الحافظ السمرقندي قال: حدثنا صالح بن سعيد الترمذي، عن عبد المنعم بن إدريس، عن أبيه، عن وهب بن منبه:

أن إدريس عليه السلام كان رجلاً طويلاً، ضخم البطن، عريض الصدر، قليل شعر الجسد، كثير شعر الرأس، وكانت إحدى أذنيه أعظم من الأخرى، وكان رقيق الصدر،

الشَّيَاطِينِ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ عِبَارَت است از: وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينِ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ عَلَىٰ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مُارُوتَ یعنی: چون رسول خدا به نزد ایشان آمد گروهی از اهل کتاب، کتاب الهی را بر پشت سر انداخته و به دنبال آنچه شیاطین و دیوان در عهد سلیمان می خواندند (یعنی سحر و نیرنجات) رفته و از آنها و نیز از آنچه هاروت و ماروت جهت آزمایش به مردم تعلیم می کردند پیروی نمودند.

و در همین زمینه روایتی با سند در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل نموده ام.^(۱)

باب نوزدهم

سؤ نمایندن ادریس علیه السلام را به ادریس

حدیث (۱)

ابو عبد الله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می گوید: ابو علی محمد بن محمد بن حرث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس از پدرش، از وهب بن منبه نقل نموده که حضرت ادریس علیه السلام مردی بلند قامت بوده که شکمش درشت و سینه اش فراخ و جسدش کم مو ولی سرش موی انبوه داشت، یکی از دو گوشش بزرگتر از دیگری و سینه اش نازک و

۱- این روایت را مرحوم صدوق درج (۱) باب (۲۷) از کتاب عیون اخبار الرضا ص (۲۶۶) طبع انتشارات جهان به این شرح نقل نموده: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُتَقَرِّبِ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْجَرَجَانِيُّ علیه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا يَوْسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ زِيَادٌ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ سَيَّارٌ عَنْ أَبِيهِمَا، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ الْقَاصِدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينِ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانَ. قَالَ: اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا كُفْرَةَ الشَّيَاطِينِ مِنَ السَّحَرِ وَ النَّبْرِ نَجَاتٍ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ سُلَيْمَانَ بِهِ مُلْكٌ وَ نَحْنُ أَيْضاً بِهِ، فَظَهَرَ الْعَجَائِبُ حَتَّىٰ يَنْقَادَ لَنَا النَّاسُ وَ قَالُوا: كَانَ سُلَيْمَانَ كَافِراً سَاحِراً مَاهِراً بِسَحَرِهِ مُلْكٌ مَامْلُوكٌ وَ قَدَرٌ مَاقْدَرٌ، فَزَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانَ وَ لَا اسْتَعْمَلَ السَّحَرَ الَّذِي نَسَبُوهُ إِلَىٰ سُلَيْمَانَ وَ إِلَىٰ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مُارُوتَ.

وَ كَانَ بَعْدَ نُوحٍ عليه السلام، قَدْ كَثُرَ السَّحَرَةُ وَ الْمُتَوَهُّونَ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مُلَكَيْنِ إِلَىٰ ذَلِكَ الزَّمَانِ يَذْكُرُ مَا تَسْحَرُ بِهِ السَّحَرَةُ وَ ذَكَرَ مَا يَبْطُلُ بِهِ سَحَرُهُمْ وَ يَرُدُّ بِهِ كَيْدَهُمْ، فَتَلَقَّاهُ النَّبِيُّ عليه السلام، عَنْ الْمَلَكَيْنِ وَ آدَاهُ إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَقِفُوا بِهِ عَلَى السَّحَرِ وَ أَنْ يَبْطُلُوهُ وَ نَهَاهُمْ أَنْ يَسْحَرُوا بِهِ النَّاسَ. وَ هَذَا كَمَا يَدُلُّ عَلَى السِّمِّ مَاهِرٍ وَ عَلَى مَا يَدْفَعُ بِهِ غَائِلَةَ السِّمِّ....

مترجم گوید: ترجمه این حدیث را مرحوم لاهیجی در تفسیر شریف ذیل آیه مبارکه آورده طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند.

رقيق المنطق، قريب الخطي إذا مشى، وإنما سمي إدريس لكثرة ما كان يدرس من حكم الله عز وجل، وسُنن الإسلام، وهو بين أظهر قومه، ثم إنه فكّر في عظمة الله جلّ جلاله، فقال:

إنّ لهذه السموات، و لهذه الأرضين، و لهذا الخلق العظيم، والشمس والقمر، والنجوم والسحاب والمطر، و هذه الأشياء التي تكون لربّنا يدبرها، و يصلحها بقدرته، فكيف لي بهذا الرّب فأعبده حقّ عبادته؟

فخلا بطائفة من قومه، فجعل يعظهم و يذكرهم و يُخوّفهم و يدعوهم إلى عبادة خالق هذه الأشياء، فلا يزال يُجيبه واحد بعد واحد، حتّى صاروا سبعة، ثم سبعين إلى أن صاروا سبعمائة، ثم بلغوا ألفاً، فلما بلغوا ألفاً، قال لهم:

تعالوا نختَر من خيارنا مائة رجلٍ، فاختاروا من خيارهم مائة رجلٍ، و اختاروا من المائة سبعين رجلاً، ثم اختاروا من السبعين عشرة (من خيارهم) ثم اختاروا من العشرة سبعة، ثم قال لهم:

تعالوا فليدع هؤلاء السبعة، فليؤمن بقيتنا، فلعلّ هذا الرّب جلّ جلاله يدلّنا على عبادته، فوضعوا أيديهم على الأرض ودعوا طويلاً، فلم يتبيّن لهم شيء، ثم رفعوا أيديهم إلى السماء، فأوحى الله عز وجلّ إلى إدريس عليه السلام و تبأه، و دلّه على عبادته، و من آمن معه فلم يزالوا يعبدون الله عز وجلّ لا يشركون به شيئاً، حتّى رفع الله عز وجلّ إدريس إلى السماء و أنقّض من تابعه

صدایش ظریف و قدم‌هایش در وقت راه رفتن کوچک و نزدیک هم بود^(۱).
و سرّ نامیدنش به ادریس این بود که بسیار حکمت‌های الهی و سنن و احکام
دینی و اسلامی را تدریس نمود.

او بارزترین و شاخص‌ترین افراد طائفه‌اش محسوب می‌شود، وی در عظمت
خدای عزّوجلّ اندیشید و سپس فرمود: این آسمان‌ها و زمین‌ها و مخلوقات بزرگ و
خورشید و ماه و ستارگان و ابر و باران و این همه اشیاء دیگر که موجود می‌باشند
پروردگاری داشته که تدبیر آنها به دست با کفایت او بوده و با قدرتش آنها را اصلاح
می‌فرماید، پس مرا با او چه کار و چطور حقّ عبادتش را ادا کنم؟
پس با قومش به خلوت نشست و آنها را موعظه کرده و متذکر ساخت و همواره
ایشان را تهدید و تخویف نموده و به عبادت و گُرنش در مقابل خالق این مخلوقات
خواند.

پیوسته دعوت‌شدگان او را اجابت کرده تا این که تعدادشان به هفت و سپس به
هفتاد و بعد به هفتصد و بالاخره به هزار نفر رسید.

و وقتی عدد آنها به هزار تن رسید جناب ادریس علیه السلام به ایشان فرمود:

بیاید از بین آخیار و خوبان خود صد نفر را برگزینیم.

پس از بین نیکان صد تن انتخاب کرده و از میان صد نفر هفتاد مرد جدا کرده و
سپس از بین هفتاد نفر، ده تن و از میان آنها هفت نفر را برگزیدند آنگاه جناب
ادریس علیه السلام به ایشان فرمودند:

بیاید تا این هفت نفر دعاء کرده ما آمین بگوییم شاید پروردگار ما را بر عبادت و
پرستش خود راهنمایی فرماید.

پس آن هفت نفر دست‌ها بر زمین نهاده و دعاء طولانی نمودند ولی بر ایشان
امری واضح و مطلبی روشن نشد، سپس دست‌ها به طرف آسمان بالا بردند،
خداوند عزّوجلّ به حضرت ادریس علیه السلام وحی نمود و او را خبر داد

و وی و آنان که با حضرتش آمین می‌گفتند را بر عبادتش راهنمایی نمود، ایشان
پیوسته خدای را پرستش کرده و ابداً برای ذات باجلالش شریکی نمی‌آوردند تا
وقتی که حقّ تعالی ادریس را به آسمان برد و تابعین او و کسانی که از دینش پیروی

۱- چنین به نظر می‌رسد که روایت مذکور ضعیف باشد زیرا به اعتقاد ما انبیاء نباید عیب خلقی و جسمی داشته
باشند و به نظر می‌رسد که خصوصیت مزبور عیب محسوب شود و همین معنا موجب وهن در روایت و عدم
اعتماد بر آن می‌گردد.

على دينه إلا قليلاً، ثم إنهم اختلفوا بعد ذلك و أحدثوا الأحداث، و
أبدعوا البدع حتى كان زمان نوح عليه السلام.

باب ٢٠

العلّة التي من أجلها

سُمّي نوح عليه السلام نوحاً

١- حدّثنا أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن أحمد بن الحسن الميثمي عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال:
كان اسم نوح عليه السلام عبد الغفار، وإنما سُمّي نوحاً؛ لأنّه كان ينوح على نفسه.

٢- حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن سعيد بن جناح، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:
كان اسم نوح عبد الملك، وإنما سُمّي نوحاً؛ لأنّه بكى خمسمائة سنة.

٣- حدّثنا أبي ٢ قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن محمد بن أورمة، عمّن ذكره، عن سعيد بن جناح، عن رجل،

می کردند منقرض شده مگر قلبی که باقی مانده بودند، پس از آن بین آنها اختلاف شد و حادثه ها آفریده و بدعت ها بوجود آوردند تا زمان نوح علیه السلام فرارسید

باب بیستم

سز نامیدن نوح علیه السلام را به نوح

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود: سعد بن عبدالله ^(۱) از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف ^(۲)، از علی بن مهزیار ^(۳) از احمد بن حسن میثمی از کسی که نامش را برده ^(۴) از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، آن جناب فرمودند:
اسم نوح علیه السلام عبدالغفار بود و از این جهت به نوح نامیده شد که بر نفس خویش نوحه و زاری می نمود.

حدیث (۲)

محمد بن حسن بن احمد بن ولید علیه السلام می گوید: محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی، از عبدالرحمن بن ابی نجران ^(۵) از سعید بن جناح ^(۶)، از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، فرمودند:
اسم نوح علیه السلام عبدالملک بود و از این جهت او را نوح خواندند که پانصد سال گریست.

حدیث (۳)

پدرم علیه السلام فرمود: محمد بن یحیی عطّار ^(۷)، از حسین بن حسن بن ابان ^(۸)، از محمد بن اورمه ^(۹)، از کسی که یادش کرده، از سعید بن جناح، از مردی، از حضرت

۱- سعد بن عبدالله قمی اشعری، جلیل القدر، واسع الاخبار، کثیر التصانیف و ثقة می باشد.

۲- عباس بن معروف قمی، صحیح و ثقة می باشد.

۳- علی بن مهزیار اهوازی، ثقة و صحیح و جلیل القدر، واسع الزوایة بوده و سی و سه کتاب دارد.

۴- چون تصریح به اسم راوی مزبور نشده حدیث را اصطلاحاً مرسل خوانند.

۵- عبدالرحمن بن ابی نجران کوفی از حضرت ثامن الحجج علیه السلام روایت می کند و ثقة و معتمد می باشد.

۶- اصلش کوفی است ولی در بغداد می زیسته و در آنجا از دنیا رفته، وی از حضرت ابی الحسن و ثامن الحجج علیه السلام روایت می کند و ثقة می باشد.

۷- محمد بن یحیی ابوجعفر العطّار قمی، وی از بزرگان و شیوخ امامیه است، ثقة و عین و کثیر الحدیث می باشد.

۸- حسین بن حسن بن ابان امام عسکری علیه السلام را درک ولی از آن حضرت روایت نکرده، مرحوم علامه وی را توثیق نموده است.

۹- نجاشی درباره اش فرموده: ابن ولید او را غالی توصیف کرده و به متفردانش اعتمادی نیست.

عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان اسم نوح عبداً لأعلى، وإِنَّمَا سَمِّيَ نُوحاً؛ لِأَنَّهُ بَكَى خَمْسَ مِائَةِ عَامٍ.
قال مصنف هذا الكتاب: الأخبار في اسم نوح عليه السلام كلها متفقة، غير مختلفة
تثبت له التسمية بالعبودية، وهو عبد الغفار، والملك، والأعلى.

باب ٢١

العلّة التي من أجلها سَمِّيَ نُوحٌ عبداً شكوراً

١- حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البرزطي، عن أبان بن عثمان، عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إِنَّ نُوحاً إِذَا سَمِّيَ عبداً شكوراً؛ لِأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ إِذَا أَمْسَى وَأَصْبَحَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّهُ مَا أَمْسَى وَأَصْبَحَ بِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافِيَةٍ فِي دِينٍ، أَوْ دُنْيَا فَمَنْكَ وَحَدَّكَ لِأَشْرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ حَتَّى تَرْضَى، وَبَعْدَ الرِّضَا إِلَهَنَا.

مركز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

باب ٢٢

العلّة التي من أجلها سَمِّيَ

الطوفان طوفاناً، وعلّة القوس

١- أخبرنا أبو عبد الله محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان البرواذي قال: حدثنا أبو علي محمد بن محمد بن الحرث بن سفيان الحافظ السمرقندي قال: حدثنا صالح بن سعيد الترمذي،

ابی عبدالله علیه السلام، فرمودند: اسم نوح علیه السلام عبدالاعلی بود و از این جهت نوح خوانده شد که پانصد سال گریست.

مصنف این کتاب (مرحوم صدوق) می گوید: اخبار و احادیث راجع به نام حضرت نوح علیه السلام با هم متفق بوده و اختلافی بینشان نیست در این که جملگی ابتداء اسم آن حضرت را کلمه «عبد» ثبت کرده و بدین ترتیب عبدالغفار، عبدالملک و عبدالاعلی معرفی نموده اند.

باب بیست و یکم

سر نامیدن حضرت نوح علیه السلام را به عبد شکور

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرموده: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی ^(۱)، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی ^(۲)، از ابان بن عثمان ^(۳)، از محمد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، منقول است که فرمودند: به این جهت حضرت نوح علیه السلام را عبد شکور نامیدند که هرگاه شب و صبح می نمود به درگاه خداوند عزوجل عرض می کرد: بار خدایا تو را شاهد قرار می دهم که هر نعمت یا عافیتی در دین یا دنیا شب و روز به من می رسد فقط از ناحیه تو است که شریکی نداری، و در مقابل این نعمت و عافیت که به من داده ای سپاس و شکر را بجا آورده تا از من راضی شوی و بعد از رضا نیز پروردگارا باز تو را می ستایم و شکر می نمایم.

مرکز تحقیقات کامیون علوم اسلامی

باب بیست و دوم

سر نامیدن طوفان به طوفان و جهت پیدایش قوس

حدیث (۱)

ابو عبدالله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می گوید: ابوعلی محمد بن محمد بن الحرث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی، از

۱. احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک بن الاحوص الاشعری، وی از مشایخ قمیین بوده و ثقه می باشد، مرحوم شیخ در فهرست و علامه در خلاصه فرموده اند: وی حضرت رضا و امام جواد و حضرت هادی علیهم السلام را ملاقات کرده است.

۲. وی حضرت ثامن الحجج علیه السلام را ملاقات کرده و ثقه و جلیل القدر می باشد.

۳. ابان بن عثمان الاحمر البجلی از امام صادق و حضرت کاظم علیه السلام روایت می کند کشی علیه السلام می فرماید: وی از اصحاب اجماع است اگرچه از ناووسیه و فاسد المذهب می باشد.

عن عبد المنعم بن ادريس، عن أبيه، عن وهب بن منبه، قال: إن أهل الكتابين يقولون:

إن إيليس عمر زمان الفرق كله في الجو الأعلى، يطير بين السماء والأرض بالذي أعطاه الله تبارك وتعالى من القوة، والحلية و عمرت جنوده في ذلك الزمان، فطفوا فوق الماء.

و تحولت الجن أرواحاً، تهب فوق الماء، و بذلك توصف خلقتها أنها تهوى هوى الريح، و إنما سمي الطوفان طوفاناً؛ لأن الماء طفا فوق كل شيء، فلما هبط نوح عليه السلام من السفينة أوحى الله عز وجل إليه يا نوح إني خلقت خلقي لعبادتي، و أمرتهم بطاعتي، فقد عصوني، و عبدوا غيري، واستوجبوا بذلك غضبي ففرقتهم، و إني قد جعلت قوسي أماناً لعبادي و بلادتي، و موثقاً مني بيني و بين خلقي، يأمنون به إلى يوم القيامة من الفرق، و من أوفى بعهده مني، ففرح نوح عليه السلام بذلك، و تباشر و كانت القوس فيها سهم و وتر، فنزع الله عز وجل السهم والوتر من القوس و جعلها أماناً لعباده و بلاده من الفرق.

باب ٢٣

العلّة التي من أجلها أغرق الله عز وجل

الدنيا كلها في زمن نوح عليه السلام

١- حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني ٢ قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم،

عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن مُنبه وی می‌گوید: اهل کتاب گفته‌اند:

در زمانی که آب کره زمین را در خود فرو برد و آن را غرق نمود، ابلیس در فضای بالای زمین می‌زیست و به واسطه نیروی اعطایی حق تعالی و چاره‌اندیشی که پروردگار متّان تعلیمش فرموده بود بین زمین و آسمان حرکت می‌کرد و عساکر و لشکریان‌ش نیز بالای آب در تردّد و سیر بودند، جنّ‌ها به هیئت باد درآمد و بالای آب می‌وزیدند و به همین جهت است که وقتی خلقت جنّ را می‌خواهند توصیف کنند می‌گویند: مانند باد و سرعت آن حرکت می‌کند.

و سرّ نامیدن طوفان^(۱) به این نام آن است که آب تمام اشیاء را در خود فرو برده و بالای آنها قرار می‌گیرد و زمانی که جناب حضرت نوح علیّه السلام از کشتی پیاده شد حق عزّوجلّ به او وحی نمود که ای نوح مخلوقات را برای عبادت خود آفریده و امرشان نمودم تا اطاعت من کنند ولی نافرمانی کرده و غیر من را پرستیدند و به همین جهت مستوجب غضب من شده لذا ایشان را غرق کردم ولی جهت امان بندگان و آنان که مرا عبادت می‌کنند نه دیگری را و نیز به منظور حفظ بلاد و شهرهای ایشان و همچنین به خاطر آن دسته از مخلوقاتی که به عهدشان وفاء کرده و غیر من را اتخاذ نکردند کمان را قرار داده و آن را بین خود و بندگان مطیعم محکم و استوار نمودم تا به واسطه آن تا روز قیامت از غرق شدن مصون مانند.

نوح از این خبر مسرت بخش خوشحال شد و این خبر را به عنوان مژده به گوش بندگان رسانید.

البته کمان در آن وقت دارای تیر و زه بود ولی بعداً حق عزّوجلّ تیر و زه را از آن کند و خود کمان را جهت بندگان مطیعش و حفظ بلاد ایشان امان از غرق شدن قرارداد.

باب بیست و سوم

سرّ غرق نمودن خداوند عزّوجلّ دنیا را در زمان نوح علیّه السلام

حدیث (۱)

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمته الله می‌گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از

۱- کلمه «طوفان» یعنی آب زیادی که به آنچه رسد آن را در خود حل و غرق نماید و بالایش قرار گیرد و نیز به هر باد یا آتش شدید و زیادی که اشیاء را طعمه خود قرار دهد گفته می‌شود.

عن أبيه، عن عبدالسلام بن صالح الهروي، عن الرضا عليه السلام قال:
قلت له: لأي علة أغرق الله عز وجل الدنيا كلها في زمن
نوح عليه السلام و فيهم الأطفال و من لا ذنب له؟
فقال: ما كان فيهم الأطفال؛ لأن الله عز وجل أعقم أصلاب
قوم نوح و أرحام نسائهم أربعين عاماً، فانقطع نسلهم فغرقوا
ولا طفل فيهم، ما كان الله تعالى ليهلك بعذابه من لا ذنب له، و
أما الباقون من قوم نوح عليه السلام فأغرقوا لتكذيبهم لنبي الله نوح عليه السلام
و سائرهم أغرقوا برضاهم تكذيب المكذبين، و من غاب عن
أمر فرضي به كان كمن شاهده و أتاه.

باب ٢٤

العلة التي من أجلها سميت قرية نوح

قرية الثمانين

١- حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني عليه السلام قال: حدثنا علي بن
إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبدالسلام بن صالح الهروي قال:
قال الرضا عليه السلام: لما هبط نوح عليه السلام إلى الأرض كان هو و ولده و من تبعه
ثمانين نفساً فبنى حيث نزل قرية فسمّاها قرية الثمانين؛ لأنهم كانوا ثمانين.

باب ٢٥

العلة التي من أجلها قال الله عز وجل لنوح في شأن ابنه:

پدرش، از عبدالسلام بن صالح هروی نقل می‌کند که وی گفت: محضر حضرت رضا علیه السلام عرضه داشتیم: چرا خداوند عزوجل در زمان حضرت نوح علیه السلام تمام دنیا را در آب غرق نمود با این که در میان مردم اطفال و کسانی که بی‌گناه بودند وجود داشتند؟

حضرت فرمودند: در میان غرق شدگان نه اطفال بود و نه بی‌گناه. اما اطفال نبود زیرا حق عزوجل چهل سال قبل از غرق نمودن دنیا صلب مردان و رحم زنان قوم نوح را عقیم نمود لذا در هنگام غرق طفلی وجود نداشت. و اما بی‌گناه در آنها نبود زیرا هیچ‌گاه قادر متعال کسی را که گناه ندارد با عذاب خود هلاک نکرده است و افراد غرق شده دو دسته بودند: الف: آنان که پیامبر خدا یعنی نوح علیه السلام را تکذیب نمودند. ب: کسانی که راضی به تکذیب دسته اول بودند اگرچه به ظاهر تکذیب نمی‌کردند.

بدون تردید هر دو دسته گناهکار محسوب می‌شوند. لازم به تذکر است کسانی که داخل و حاضر در مجلس تکذیب نبوده ولی وقتی خبر تکذیب مکذبین را شنیدند به آن راضی و خشنود شدند مانند کسانی هستند که در آن مجلس حاضر بوده و پیامبر را تکذیب نمودند.

باب بیست و چهارم

سز نامیدن قریه حضرت نوح به قریه ثمانین

حدیث (۱)

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمته الله می‌گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، از عبدالسلام بن صالح هروی نقل نموده که او گفت: حضرت رضا علیه السلام فرمودند: هنگامی که نوح علیه السلام به زمین فرود آمد او و فرزند و پیروانش جملگی هشتاد نفر بودند پس قریه‌ای را بنا نمود که به آن قریه ثمانین گفتند زیرا ساکنین آن که نوح و فرزند و پیروانش بودند هشتاد تن بشمار می‌آمدند.

باب بیست و پنجم

سز این که خداوند عزوجل درباره فرزند نوح علیه السلام فرمود

إنه ليس من أهلك

١- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِيِّ عَنِ الرِّضَاءِيِّ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتَهُ يَقُولُ: قَالَ أَبِي عليه السلام: قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ لَنُوحٍ: (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ) ^(١) لِأَنَّهُ كَانَ مُخَالَفًا لَهُ وَجَعَلَ مَنْ اتَّبَعَهُ مِنْ أَهْلِهِ. قَالَ: وَسَأَلَنِي كَيْفَ تَقْرَأُونَ هَذِهِ الْآيَةَ فِي ابْنِ نُوحٍ؟ فَقُلْتُ: يَقْرَأُهَا النَّاسُ عَلَى وَجْهَيْنِ، إِنَّهُ عَمِلَ غَيْرَ صَالِحٍ، وَأَنَّهُ عَمِلَ غَيْرُ صَالِحٍ.

فَقَالَ: كَذَبُوا هُوَ ابْنُهُ، وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ نَفَاهُ عَنْهُ حِينَ خَالَفَهُ فِي دِينِهِ.

باب ٢٦

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سُمِّيَ النَّجْفُ نَجَفًا

١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخْعِيِّ، عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ يَزِيدَ التَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي نَعِيمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

او از اهل تو نیست

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی الوشاء^(۱)، نقل کرده که وی گفت:
از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمودند: پدرم علیه السلام فرمود:
حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند:
خداوند عزوجل به نوح علیه السلام فرمود: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ^(۲) (فرزندت از اهل تو نیست) زیرا مخالفت پدرش را نمود و در مقابل کسانی که از او پیروی نمودند از اهل او قرار داد.

حسن بن علی الوشاء می گوید: امام علیه السلام (حضرت رضا علیه السلام) از من پرسیدند:
این آیه را که در شأن فرزند نوح علیه السلام است چگونه قرائت می کنند؟
عرض کردم: مردم به دو نحو آن را می خوانند:
الف: أَنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ^(۳)
ب: أَنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ^(۴)

طبق قرائت دوم قائلین معتقدند که آن شخص فرزند نوح نبوده است.
امام علیه السلام فرمودند: ایشان دروغ می گویند، او فرزند نوح علیه السلام بوده منتهی وقتی در دین نوح با او مخالفت نمود حق عزوجل وی را از جناب نوح علیه السلام نفی فرمود.

باب بیست و ششم

سر نامیدن نجف به نجف

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد علیه السلام می گوید:
محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمرو بن حسن بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابی نعیم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن

۱- حسن بن علی بن زیاد الوشاء، وی کوفی است و به گفته کشی در رجال از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده و از وجوه طائفه امامیه می باشد.

۲- مودة هود آیه (۴۶).

۳- کلمه «عمل» به صیغه ماضی و «غیر» منصوب است تا مفعول آن باشد.

۴- کلمه «عمل» با تنوین رفع و «غیر» با ضمه و «عمل» به معنای معمول است یعنی «مولود» و مراد از «غیر صالح» زنا می باشد و حاصل معنا این است که: آن مولود من زنا فلذا حق تعالی فرموده: انه لیس من اهلك.

إِنَّ النَّجْفَ كَانَ جَبَلًا وَهُوَ الَّذِي قَالَ ابْنُ نُوحٍ:

(سَأَوِي إِلَى جَبَلٍ يَنْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ)^(١) ولم يكن على وجه الأرض جبل أعظم منه، فأوحى الله عز وجل إليه يا جبل أيعتصم بك مني فتقطع قطعاً قطعاً إلى بلاد الشام، وصار زملاً دقيقاً، وصار بعد ذلك بحراً عظيماً وكان يسمى ذلك البحر بحر (في) ثم (جف) بعد ذلك فقليل نى جف فسُمي بنجف ثم صار الناس بعد ذلك يسمونه نجف؛ لأنه كان أخف على ألسنتهم.

باب ٢٧

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا قَالَ نُوحٌ:

إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا

يَلِدُوا إِلَّا فَاَجِرًا كُفَّارًا

١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّقَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَنَّانِ بْنِ سُدَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ رحمته الله، أَرَأَيْتَ نُوحًا عليه السلام حِينَ دَعَا عَلَى قَوْمِهِ فَقَالَ:

(رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذِيَّارًا * إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجِرًا كُفَّارًا)^(٢)

قَالَ عليه السلام: عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَنْجِبُ مِنْ بَيْنِهِمْ أَحَدٌ، قَالَ قُلْتُ:

وَكَيْفَ عَلِمَ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا يُؤْمِنُ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ، فَعِنْدَ هَذَا دَعَا عَلَيْهِمْ بِهَذَا الدُّعَاءِ.

جناب فرمودند:

نجف همان کوهی بود که پسر نوح گفت: سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَغِيصُنِي مِنَ الْمَاءِ^(۱) (به زودی بالای کوهی خواهم رفت که من را از غرق شدن در آب حفظ می کند) و روی زمین کوهی بزرگ تر و مرتفع تر از آن نبود، باری حَقَّ عَزَّوَجَلَّ به کوه خطاب فرمود: ای کوه، آیا از من به تو باید پناه برده شود؟ پس کوه بلافاصله نگه تکه گردید و به طرف بلاد و سرزمین های شام پرتاب و به ریگ های ریز و کوچکی مبدل گشت و بعد از آن به صورت دریایی عظیم درآمد و به دریای «نی» نامیدنش سپس خشک شد و به آن نی جف گفتند بعد از آن مردم آن سرزمین را «نجف» خواندند زیرا اداء آن بر زبان شان سهل تر و آسان تر بود.

باب بیست و هفتم

سَرَّگفتار نوح عليه السلام: إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ

وَلَا يَلْدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن الولید رحمته الله می گوید: محمد بن الحسن بن الصَّغَر، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل از حنان بن سدید، از پدرش نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی جعفر عليه السلام عرض کردم: جهت این که جناب نوح عليه السلام قومش را نفرین کرد و به درگاه پروردگار عرض کرد: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا، إِنَّ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلْدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا (پروردگارا این کفار را هلاک کن و از آنها احدی را روی زمین باقی مگذار، اگر تو از آنها هر که را باقی گذاری بندگان پاک با ایمان را گمراه می کنند و از آنها فرزندی جز بدکار و کافر به ظهور نمی رسد) به نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: جهتش آن است که نوح عليه السلام می دانست در میان ایشان احدی نجات ندارد.

راوی می گوید: عرضه داشتیم: چگونه نوح این معنا را دانست؟ حضرت فرمود: خداوند به او وحی نموده بود که از قوم تو احدی ایمان نخواهند آورد مگر همان هایی که قبلاً ایمان آورده اند در این وقت بود که نوح آنها را نفرین کرد.

باب ٢٨

العلّة التي من أجلها صار في الناس
السودان والتّرك والسّقالبة وياجوج وماجوج

١- حدّثنا علي بن أحمد بن محمّد عليه السلام قال:

حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدّثنا سهل بن زياد الآدمي
قال: حدّثنا العظيم بن عبد الله الحسني قال: سمعتُ علي بن محمّد
العسكري عليه السلام يقول:

عاش نوح عليه السلام ألفين و خمسمائة سنة، وكان يوماً في السّفينة نائماً، فهبّت
ريح فكشفت عن عورته فضحك حام و يافث، فزجرهما سام عليه السلام ونهاهما
عن الضّحك، وكان كلّما غطى سام شيئاً تكشفه الريح كشفه حام و يافث،
فانتبه نوح عليه السلام فرآهم وهم يضحكون فقال: ما هذا؟ فأخبره سام بما كان،
فرفع نوح عليه السلام يده إلى السماء يدعو ويقول: اللهم غيّر ماء صلب حام، حتّى
لا يولد له إلاّ السّودان، اللهم غيّر ماء صلب يافث فغيّر الله ماء صلبهما،
فجميع السّودان حيث كانوا من حام و جميع التّرك والسّقالبة و ياجوج و
ماجوج والصّين من يافث حيث كانوا، و جميع البيض سواهم من سام.
وقال نوح عليه السلام لحام و يافث:

جعل الله ذريّتكما خولاً لذريّة سام إلى يوم القيامة، لأنّه برّبي و
عقّقتماني، فلا زالت سيّمة عقوقكما لي في ذريّتكما ظاهرة وسيّمة البرّبي في
ذريّة سام ظاهرة ما بقيت الدّنيا.

باب ٢٩

العلّة التي من أجلها أحبّ الله عزّ وجلّ لأنبيائه عليهم السّلام الحرث

باب بیست و هشتم

سز این که در بین مردم گروههای سودان و ترک و سقالبه

و یاجوج و ماجوج پدید آمدند

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله می گوید:

محمد بن ابی عبدالله کوفی از سهل بن زیاد آدمی، از عظیم بن عبدالله الحسینی نقل می کند که وی گفت:

از علی بن محمد العسکری علیه السلام شنیدم که می فرمودند: نوح علیه السلام دوهزار و پانصد سال زندگی نمود، روزی در کشتی خواب بود و باد می وزید و در اثر آن عورتش نمایان شد حام و یافت از آن منظره بخندیدند، سام علیه السلام ایشان را نهی کرد و از خندیدن بازداشت و آنچه را که باد نمایان نموده بود وی پوشاند ولی حام و یافت دوباره آن را ظاهر کردند و پیوسته سام علیه السلام آن را می پوشاند و آن دو مکشوف می نمودند، در این اثناء نوح علیه السلام از خواب بیدار شد دید که ایشان می خندند، فرمود: سبب چیست؟

سام واقعه را بیان کرد، نوح علیه السلام دست به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا نطفه حام را دگرگون کن تا غیر از سودان فرزندی از او به ظهور نرسد، خدایا نطفه یافت را نیز تغییر بده حق تبارک و تعالی نطفه این دو را تغییر داد، پس تمام سودان که بوجود آمدند از حام بوده و آنچه ترک و سقالبه و یاجوج و ماجوج و چینی ها بوده از نسل یافت می باشند و جمیع سفیدپوستانی که غیر این گروه هستند از سام علیه السلام بوجود آمدند بعد نوح علیه السلام به حام و یافت فرمود:

خدا ذریه و فرزندان شما را تا روز قیامت بردگان اولاد و ذراری سام قرار دهد زیرا سام به من نیکی نمود و شما دو مرا آزار دادید، پس پیوسته علامت ایذاء شما به من در فرزندانان ظاهر و نشانه نیکی و احسان سام به من در نسل او الی الابد نمایان باشد.

باب بیست و نهم

سز این که خداوند عزوجل دوست دارد انبیایش کشاورز

و چوپان باشند

والرعي

١- حدثنا أبي عليه السلام قال:

حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن سنان، عن محمد بن عطية قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَحَبُّ لَأَنْبِيَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَقُولُ:

مِنَ الْأَعْمَالِ الْحَرثُ وَالرَّعْيُ، لِثَلَاثٍ يُكْرَهُوا شَيْئًا مِنْ قَطْرِ السَّمَاءِ.

٢- حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن

عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن مروان بن مسلم، عن عقبة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّى يَسْتَرْعِيَهُ الْغَنَمُ، يَعْلَمُهُ بِذَلِكَ رَعِيَّةُ النَّاسِ.

باب ٣٠

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَمِيَّتِ الرِّيحُ الَّتِي أَهْلَكَ
اللَّهُ بِهَا عَادَ الرِّيحِ الْعَقِيمِ، وَالْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا
كَثُرَ الرَّمْلُ فِي بِلَادِ عَادَ وَالْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا
لَا تَرَى فِي ذَلِكَ الرَّمْلِ جِبِلَّ وَالْعَلَّةُ الَّتِي
مِنْ أَجْلِهَا سَمِيَّتِ عَادَ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ

١- أخبرنا أبو عبد الله محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان

البرواذي قال:

حدثنا أبو علي محمد بن محمد بن الحارث بن سفيان الحافظ

السمرقندي قال: حدثنا صالح بن سعيد الترمذي، عن

عبد المنعم بن إدريس، عن أبيه، عن وهب بن منبه:

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود: سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب^(۱)، از محمد بن سنان^(۲)، از محمد بن عطیه نقل کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عزوجل از میان کارها و شغل‌ها کشاورزی و چوپانی را برای انبیائش دوست دارد تا ایشان هیچ‌گاه از بارش آسمان کراحت نداشته باشند.^(۳)

حدیث (۲)

پدرم علیه السلام فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از مروان بن مسلم، از عقبه، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

خداوند عزوجل هیچ پیامبری را برای مردم نفرستاده مگر آن‌که قبلاً از او خواست تا چوپانی گوسفندان را نماید و بدین وسیله نگاهداری مردم را فراگیرد.

باب سی‌ام

سر نامیدن بادی که خدا با آن قوم عاد را هلاک کرد
به «ریح عقیم» و علت زیاد شدن ریگ در شهرهای
قوم عاد و جهت دیده نشدن کوه و توده در آن
ریگ‌ها و جهت نامیده شدن قوم عاد به «ارم ذات‌العماد»

حدیث (۱)

ابو عبدالله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می‌گوید:
ابوعلی محمد بن محمد بن حارث بن سفیان لحافظ سمرقندی، از صالح بن سعید
ترمذی، از عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش از وهب بن منبه این طور نقل کرده:

۱- محمد بن الحسین بن ابی الخطاب الزیّات الهمدانی، مرحوم علامه در خلاصة الرجال فرموده است: وی مردی جلیل و از اصحاب امامیه و عظیم‌القدر و کثیرالزّوایه و ثقه و عین بوده و تصانیف پسندیده و نیکو داشته است.
۲- محمد بن الحسن بن سنان وی در طفولیت پدرش را از دست داد و جدش سنان متکفل او گردید لذا او را به جدّ منسوب می‌کنند باری برخی از اهل رجال او را غالی توصیف کرده و بعضی ضعیف و مرحوم اردبیلی در جامع الزّوایه می‌فرماید: از نظر من در روایات او باید توقف نمود.
۳- زیرا به وسیله باران امر کشاورزی و گله‌داری رونق می‌یابد و این معنا هم مطلوب کشاورزان بوده و هم مرضی چوپداران و گله‌داران است.

إِنَّ الرِّيحَ الْعَقِيمَ تَحْتَ هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي نَحْنُ عَلَيْهَا، قَدْ رُمِّتَ بِسَبْعِينَ
أَلْفَ زَمَامٍ مِنْ حَدِيدٍ، قَدْ وَكَّلَ بِكُلِّ زَمَامٍ، سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ فَلَمَّا سَلَّطَهَا اللَّهُ
عَزَّوَجَلَّ عَلَى عَادَ، اسْتَأْذَنْتْ خِزْنَةُ الرِّيحِ رَبَّهَا عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَخْرِجَ مِنْهَا فِي
مِثْلِ مَنْخَرِي الثَّوْرِ، وَلَوْ أَذِنَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهَا مَا تَرَكْتَ شَيْئاً عَلَى ظَهْرِ
الْأَرْضِ إِلَّا أَحْرَقْتَهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى خِزْنَةِ الرِّيحِ، أَنْ أَخْرِجُوا مِنْهَا
مِثْلَ ثَقَبِ الْخَاتَمِ فَأَهْلَكُوا بِهَا، وَبِهَا يَنْسِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْجِبَالَ نَسْفًا،
وَالْتَّلَالَ وَالْأَكَامَ وَالْمَدَائِنَ وَالْقُصُورَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا
صَفْصَفًا، لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا)^(١)

وَالْقَاعُ الَّذِي لَانْبَات فِيهِ، وَالصَّفْصَفُ الَّذِي لَا عِوَجَ فِيهِ، وَالْأَمْتُ الْمُرْتَفِعُ،
وَإِنَّمَا سَمَّيْتُ الْعَقِيمَ؛ لِأَنَّهَا تَلْقَحَتْ بِالْعَذَابِ وَتَعْقَمَتْ عَنِ الرَّحْمَةِ كَتَعْقَمَ
الرَّجُلُ إِذَا كَانَ عَقِيمًا لَا يُولِدُ لَهُ، وَطَحْنَتْ تِلْكَ الْقُصُورَ وَالْمَدَائِنَ وَالْمَصَانِعَ،
حَتَّى عَادَ ذَلِكَ كُلُّهُ رَمْلًا رَقِيقًا تَسْفِيهِ الرِّيحُ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ:
(مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ)^(٢).

وَإِنَّمَا كَثُرَ الرَّمْلُ فِي تِلْكَ الْبِلَادِ، لِأَنَّ الرِّيحَ طَحْنَتْ تِلْكَ
الْبِلَادَ وَعَصَفَتْ عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا
فَسَتَرَى الْقُومَ فِيهَا صَرَغِي كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ،

باد عقیم در زیرزمینی که ما بر رویش قرار گرفته‌ایم با هفتاد هزار مهار آهنی کنترل شده، بر هر مهاری هفتاد هزار فرشته موکلند، زمانی که پروردگار عزوجل این باد را بر قوم عاد مسلط نمود، نگهبانان باد از حق تعالی اذن خواستند که از زمین همچون جریان هوا در دو لوله بینی گاو خارج شوند واقع این است که اگر باری عزاسمه چنین اذنی می‌داد چیزی در زمین نبود مگر آن‌که طعمه حریق می‌شد لذا خدای عزوجل به نگهبانان باد وحی نمود که از زمین بسان خروج از منفذ انگشتی بیرون روند و پس از اجراء شدن این فرمان قوم عاد به واسطه باد هلاک شده و نابود گشتند و حق عزوجل در روز قیامت با همین باد کوهها را از بیخ کنده و تله‌ها و پشته‌ها را زیرورو نموده و شهرها و قصرها را ویران می‌فرماید و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق عزوجل در قرآن کریم: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ، فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا، الْخ. قَاعٌ** زمینی است که در آن گیاه نمی‌باشد و «صفصف» زمینی است که پستی و بلندی و اعوجاجی نداشته بلکه هموار و مسطح می‌باشد و «امت» یعنی زمینی مرتفع و بلند، بنابراین معنای آیه چنین است:

ای پیامبر، از تو می‌پرسند روز قیامت کوهها چه می‌شوند؟ جواب بده: خدای من چنان آنها را از بنیاد برکند که خاک شده و خاکش بر باد دهد، سپس پستی و بلندیهای زمین را چنان هموار کند که در آن کسی هیچ بلندی و پستی نبیند. و اما سرنامیدن این باد به «ریح عقیم»:

جهتش آن است که باد یاد شده آبستن است به عذاب و منقطع می‌باشد از رحمت نظیر منقطع بودن شخص از فرزند.

باد مزبور قصرها و شهرها و بناهای محکم (مانند قلعه‌ها) را چنان درهم کوفته و خورد می‌کند که تمام به هیئت قبل یعنی ریگ‌ها و کلوخ‌های بسیار ریز درآمده و با وزش باد به اطراف پراکنده می‌شوند و فرموده حق عزوجل در قرآن شریف که می‌فرماید:

مَّا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالْزَمِيمِ

یعنی: آن باد مهلک به چیزی نمی‌گذشت مگر آن‌که او را مانند استخوان پوسیده می‌گرداند، اشاره به همین معنا دارد.

و اما سر زیاد شدن ریگ در این شهرها آن بود که باد ساختمان‌های واقع در آنها را خورد نمود و هفت شب و هشت روز متوالی بر عادیان وزید پس میدیدی ایشان را مردگانی که گویا تنه‌های درخت خرما بوده که تو خالی هستند و با وزیدن باد بر

والحسوم الدائمة، و يقال المتتابعة الدائمة. و كانت ترفع الرجال والنساء فتهب بهم صعداً، ثم ترمي بهم من الجوّ، فيقعون على رؤوسهم منكسين، تقلع الرجال والنساء من تحت أرجلهم، ثم ترفعهم، فذلك قوله عز وجل: (تنزع الناس كأنهم أعجاز نخل منقعة)^(١) والنزع:

القلع، و كانت الريح تقصف الجبل كما تعصب المساكن فتطحنها، ثم تعود رملاً رقيقاً، فمن هناك لا يرى في الرمل جبل، و إنما سمّيت عاد إرم ذات العماد، من أجل أنّهم كانوا يسلكون العمدة من الجبال فيجعلون طول العمدة مثل طول الجبل الذي يسلكونه من أسفله إلى أعلاه، ثم ينقلون تلك العمدة فينصبونها، ثم يبنون القصور عليها فسمّيت ذات العماد لذلك.

باب ٣١

العلّة التي من أجلها سُمّي إبراهيم ٧

إبراهيم

١- سمعتُ بعضَ المشايخ من أهل العلم يقول: إنّهُ سُمّي إبراهيم إبراهيم؛ لأنّه هَمَّ فَبَرَّ، و قد قيل: إنّهُ هَمَّ بِالْآخِرَةِ وَ بَرَّ مِنَ الدُّنْيَا.

باب ٣٢

العلّة التي من أجلها

اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إبراهيم خليلاً

١- حدَّثنا محمَّد بن موسى بن المتوكِّل رحمته الله قال: حدَّثنا علي بن الحسين السَّعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن مَنْ ذكره

آنها به زمین می افتند، کلمه «حسوم» یعنی دائم و متوالی باری این باد مردان و زنان را از زمین به هوا می برد و سپس از بالا به زمین پرتاب می کرد و آنها وارونه و معکوس بر سر دیگران می افتادند و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی در قرآن کریم:

تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ

یعنی: آن باد مردم را از جا برمی کند گویا تنه درختی بوده که از ریشه کنده شده است.

کلمه «نزع» یعنی قلع و کندن، باری باد مزبور کوهها را خورد می کرد همان طوری که مساکن و منازل را درهم می کوبید و نرم و آرد می نمود و سپس به صورت شن و ریگهای بسیار ریزی که اول بودند برمی گرداند و به همین خاطر بود که در رمل و شن کوه و توده دیده نمی شد و اما این که به قوم عاد «ارم ذات عماد» گفته شده جهتش آن است که ایشان پایه های کوه را از پایین درمی آورده و روی هم می گذاردند تا جایی که طول و ارتفاع آن باندازه طول کوه می شد سپس این پایه ها را نصب نموده و روی آن قصور بنا می کردند

باب سی و یکم

سز نامیدن ابراهیم علیّه السلام به ابراهیم

حدیث (۱)

از برخی مشایخ و اساتید اهل دانش شنیدم که می فرمود: جناب ابراهیم را به خاطر این ابراهیم گفتند که حضرتش اراده و قصد نمود و بلافاصله احسان و نیکی کرد.

بعضی گفته اند: جهت نامیدنش به این نام آن است که حضرتش به آخرت روی آورد و از دنیا دوری نمود.

باب سی و دوم

سز به دوستی برگزیدن حق تعالی ابراهیم علیّه السلام را

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله می گوید: علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبداللّه برقی از پدرش، از ابن ابی عمیر، از کسی که یادش نموده نقل کرده که او

قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

لِمَ اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا؟

قال: لكثرة سجوده على الأرض.

٢- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ

إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْدُثُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا؛ لِأَنَّهُ لَمْ يُرِدْ أَحَدًا وَلَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا غَيْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

٣- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّيْبَانِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ

الْأَسَدِيُّ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْآدَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، لِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا

أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَارِجِ الْأَصَمِ الْبَسْتِيُّ بِهَا فِي مَسْجِدِ طَيْبَةِ قَالَ:

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجَنِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ عَمْرٍو بْنُ

سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ زَاهِرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَرِيزٌ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَطِيَّةِ

الْعُوفِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا

اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، إِلَّا لِإِطْعَامِهِ الطَّعَامَ، وَصَلَاتِهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسِ نِيَامَ.

٥- حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ،

گفت: محضر حضرت ابی عبداللہ علیه السلام عرضه داشتیم: چرا حق عزوجل جناب ابراهیم علیه السلام را خلیل و دوست خود برگزید؟
حضرت فرمودند: زیرا وی بسیار بر زمین سجده می کرد.

حدیث (۲)

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللہ عنہ می گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم ^(۱)، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

شنیدم حضرت ابی عبداللہ علیه السلام از پدر بزرگوارشان نقل کردند که فرمودند: خداوند عزوجل به خاطر این ابراهیم علیه السلام را خلیل و دوست خود برگزید که حضرتش آخدی غیر از حق تبارک و تعالی را اراده نکرد و از کسی غیر از او درخواست ننمود.

حدیث (۳)

احمد بن محمد شیبانی رضی اللہ عنہ می گوید: محمد بن احمد اسدی کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبدالعظیم بن عبداللہ الحسنی نقل کرده که وی فرمود: از حضرت علی بن محمد العسکری علیه السلام شنیدم که می فرمودند: خداوند عزوجل حضرت ابراهیم را به خاطر این که زیاد بر محمد و اهل بیتش صلوات اللہ علیهم درود و صلوات می فرستاد خلیل و دوست خود قرار داد.

حدیث (۴)

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بصری می گوید: ابواحمد محمد بن ابراهیم بن خارج اصم، از ابوالحسن محمد بن عبداللہ بن جنید، از ابوبکر عمرو بن سعید، از علی بن زاهر، از حریز، از اعمش، از عطیه عوفی، از جابر بن عبداللہ انصاری، وی می گوید: از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شنیدم که می فرمودند: خداوند متعال جناب ابراهیم علیه السلام را خلیل خود نکرد مگر به خاطر اطعام نمودنش و نیز به واسطه نماز شب خواندنش در هنگامی که مردم خواب بودند.

حدیث (۵)

پدرم رضی اللہ عنہ می فرماید: سعد بن عبداللہ، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر،

۱- علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، مرحوم علامه در خلاصه می فرماید: وی ثقة و معتد و صحیح المذهب بوده و کتب زیادی تصنیف نموده است.

عن أبان بن عثمان، عن محمد بن مروان، عمن رواه عن أبي جعفر عليه السلام قال:
لَمَّا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، أَتَاهُ بِبَشَارَةِ الْخَلَّةِ مَلِكُ الْمَوْتِ
فِي صُورَةِ شَابٍّ أَيْضُ عَلَيْهِ ثَوْبَانِ أَيْضَانِ يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءٌ وَ
دِهْنًا فَدَخَلَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام الدَّارَ فَاسْتَقْبَلَهُ خَارِجًا مِنَ الدَّارِ، وَكَانَ
إِبْرَاهِيمَ رَجُلًا غَيُورًا وَكَانَ إِذَا خَرَجَ فِي حَاجَةٍ أَغْلَقَ بَابَهُ وَ
أَخَذَ مِفْتَاحَهُ، فَخَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي حَاجَةٍ وَغَلَقَ بَابَهُ، ثُمَّ رَجَعَ
فَفَتَحَ بَابَهُ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ كَأَحْسَنِ مَا يَكُونُ مِنَ الرِّجَالِ
فَأَخَذَتْهُ الْغِيْرَةُ وَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا أَدْخَلَكَ دَارِي؟
فَقَالَ: رَبِّي أَدْخَلَنِيهَا.

فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: رَبِّي أَحَقُّ بِهَا مِنِّي، فَمَنْ أَنْتَ؟

قَالَ: أَنَا مَلِكُ الْمَوْتِ!

قَالَ: فَفَزِعَ إِبْرَاهِيمُ وَقَالَ:

جِئْتَنِي لِتَسْلُبَنِي رُوحِي؟

فَقَالَ: لَا، وَلَكِنْ اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدًا خَلِيلًا فَجِئْتُ بِبَشَارَتِهِ، فَقَالَ

إِبْرَاهِيمُ: فَمَنْ هَذَا الْعَبْدُ لَعَلِّي أَخْدُمُهُ حَتَّى أَمُوتَ؟

قَالَ: أَنْتَ هُوَ.

قَالَ: فَدَخَلَ عَلَى سَارَةٍ فَقَالَ:

إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَنِي خَلِيلًا.

٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى

الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

أَوْرَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ،

از ابان بن عثمان از محمد بن مروان، از کسی که از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که خداوند ابراهیم علیه السلام را به عنوان خلیل برگزید ملک الموت در هیئت جوانی سفیدرو که دو جامه سفید به تن نموده و از سرش آب روغن می چکید نمایان شد و مقام خلّت را به جناب ابراهیم علیه السلام بشارت داد، پس جناب ابراهیم علیه السلام وارد منزل گردید و ملک الموت در حالی که خارج از منزل بود ابراهیم علیه السلام را استقبال نمود.

حضرت ابراهیم مردی غیور بود و هرگاه جهت حاجتی از منزل خارج می شد درب منزل را قفل می کرد و کلیدش را با خود می برد، روزی به منظور حاجتی از خانه خارج شد و درب را بست و پس از رفع نیاز به منزل بازگشت، درب را گشود ناگهان درون خانه مردی را دید بسیار خوش منظر و زیباروی که ایستاده، غیرت بر او می زد و وی را بر آن داشت که بپرسد:

ای بنده خدا چه کسی تو را به خانه من داخل نمود؟

آن شخص گفت، صاحب این خانه مرا به آن وارد نمود.

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: صاحب و ربّ این خانه از من به آن سزاوارتر است، تو کیستی؟

آن شخص گفت: من ملک الموت هستم!

حضرت ابراهیم به فغان آمد و فرمود: آیا آمده ای مرا قبض روح کنی؟

ملک الموت عرضه داشت: خیر، حقّ عزّوجلّ بنده ای را خلیل و دوست خود قرار داده آمدم به او بشارت دهم.

حضرت ابراهیم فرمود: آن بنده کیست که من تا زنده هستم خدمتش را بجا آورم؟

ملک الموت گفت: او تو می باشی.

ابراهیم به نزد ساره همسرش رفت و به او فرمود: خداوند متعال مرا خلیل و دوست خودش قرار داده است.

حدیث (۶)

محمد بن الحسن می گوید: محمد بن یحیی عطار فرموده: حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از عبد الله بن محمد، از داود بن ابی یزید ^(۱)،

۱- داود بن ابی یزید کوفی عطار، وی ثقه بوده و از حضرت امام صادق علیه السلام و حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت می کند.

عن عبد الله بن هلال، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَّا جَاءَ الْمُرْسَلُونَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام جَاءَهُمْ بِالْعَجْلِ، فَقَالَ: كُلُوا.

فَقَالُوا: لَا نَأْكُلُ حَتَّى تُخْبِرَنَا مَا تُمْنَهُ؟

فَقَالَ: إِذَا أَكَلْتُمْ فَقُولُوا:

بِسْمِ اللَّهِ، وَإِذَا فَرَعْتُمْ فَقُولُوا:

الْحَمْدُ لِلَّهِ.

قال: فالتفت جبرئيل إلى أصحابه وكانوا أربعة و جبرئيل رئيسهم، فقال:

حَقَّ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ هَذَا خَلِيلًا.

قال أبو عبد الله عليه السلام: لَمَّا أُلْقِيَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فِي النَّارِ تَلَقَّاهُ جِبْرِئِيلُ عليه السلام

فِي الْهَوَاءِ، وَهُوَ يَهْوِي، فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟

فَقَالَ: أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا.

٧- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ بَعْضِ

أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا أُلْقِيَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فِي النَّارِ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهَا: وَعَزَّتِي وَجَلَالِي

لَنْ أَذِيتَهُ لِأَعَذِّبَنَّكَ، وَقَالَ: لَمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:

(يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ) ^(١) مَا انْتَفَعَ أَحَدُهَا ثَلَاثَةَ

أَيَّامٍ وَمَا سَخَنْتَ مَاءَهُمْ.

٨- وَسَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَيْفُورٍ يَقُولُ،

از عبدالله بن هلال^(۱)، از حضرت ابی عبدالله علیّه نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

وقتی فرستادگان پروردگار متعال نزد ابراهیم علیّه آمدند، حضرت گوساله‌ای بریان شده برایشان حاضر کرد و فرمود: از آن بخورید.

عرضه داشتند: از آن نمی‌خوریم تا ثمن و قیمتش را به ما بگویی. حضرت فرمود: وقتی تناول کردید بگویید: بسم الله و پس از فراغت از آن بگویید الحمد لله.

امام علیّه فرمودند: جبرئیل ملتفت اصحاب و همراهانش که چهار تن بودند و او رئیس ایشان بود شد و به آنها فرمود: سزاوار است خداوند متعال او را خلیل و دوست خود قرار دهد.

حضرت امام صادق علیّه فرمودند: زمانی که جناب ابراهیم علیّه را در آتش انداختند، جبرئیل علیّه او را در فضا در حالی که به زمین می‌آمد ملاقات کرد و عرضه داشت: ای ابراهیم، آیا حاجتی داری؟ حضرت فرمود: اما به تو، حاجتی ندارم.

حدیث (۷)

و به اسناد حدیث گذشته (حدیث ۶) از محمد بن اورمه، از حسین بن علی، از برخی اصحاب از حضرت ابو عبدالله علیّه منقول است که آن جناب فرمودند: زمانی که حضرت ابراهیم علیّه در آتش انداخته شد حق عزوجل به آتش وحی نمود: به عزت و جلال خود سوگند اگر او را آزار دهی تو را عذاب خواهم نمود. و نیز امام علیّه فرمودند: وقتی خداوند فرمود:

يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ^(۲) (ای آتش بر ابراهیم سرد و سالم باش) چنان آتش خنک و سرد شد که تا سه روز احدی نتوانست از آن استفاده ببرد آب ایشان را در این مدت گرم ننمود.

حدیث (۸)

از محمد بن عبدالله بن محمد بن طیفور شنیدم که در ذیل فرموده حق متعال که از

۱- عبدالله بن هلال بن خاقان، در بعضی از نسخ آنرا عبدالله بن جابان (یا باء به جای قاف) ضبط کرده‌اند، مرحوم شیخ او را از اصحاب امام صادق علیّه دانسته و فرموده معنایی مجهول الحال می‌باشد.

۲- سورة انبیاء آیه (۶۹)

في قول إبراهيم ﷺ:

(ربّ أرني كيف تحيي الموتى) ^(١) الآية، إنّ الله عزّ وجلّ أمر إبراهيم أن يزور عبداً من عباده الصالحين، فزاره فلما كلمه قال له:

إنّ لله تبارك و تعالى في الدّنيا عبداً يقال له إبراهيم اتّخذه خليلاً.

قال إبراهيم: وما علامة ذلك العبد؟

قال: يحيي له الموتى، فوقع لإبراهيم أنّه هو فسأله أن يحيي له الموتى؟ قال: أولم تؤمن.

قال: بلى، ولكن ليطمئنّ قلبي، يعني على الخلّة.

و يقال: إنّّه أراد أن تكون له في ذلك معجزة كما كانت للرّسل.

و إنّ إبراهيم سأل ربّه عزّ وجلّ أن يحيي له الميّت فأمره الله عزّ وجلّ أن يميت لأجله الحي سواء بسواء و هو لما أمره بذبح ابنه اسماعيل، و أنّ الله عزّ وجلّ أمر إبراهيم ﷺ بذبح أربعة من الطّير، طاووساً و نسرأ و ديكأ و بطأ، فالطاووس يريد به زينة الدّنيا، والنسر يريد به الأمل الطويل، والبطّ يريد به الحرص، والديك يريد به الشهوة، يقول الله عزّ وجلّ:

إنّ أحبّيت أن يحيى قلبك و يطمئنّ معي فاخرج عن هذه الأشياء الأربعة، فإذا كانت هذه الأشياء في قلب (عبدى) فإنّه لا يطمئنّ معي.

قول ابراهیم علیه السلام نقل نموده رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى (۱).... گفت: خداوند عزوجل به ابراهیم علیه السلام فرمان داد که بنده‌ای از بندگان صالحش را زیارت کند، پس جناب ابراهیم علیه السلام چنین کرد و وقتی آن بنده با حضرت به سخن گفتن پرداخت محضرش عرض کرد:

خداوند تبارک و تعالی در دنیا بنده‌ای دارد که به او ابراهیم می‌گویند حق عزوجل وی را برای خود خلیل و دوست قرار داده.

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود نشانه او بر خلیل بودن چیست؟
آن شخص عرض کرد: خداوند متعال مردگان را برای او زنده می‌کند.
پس در خاطر شریف ابراهیم گذشت که شاید آن بنده من باشم لذا از خدا درخواست نمود که مردگان را برایش زنده کند.

خداوند عزوجل فرمود: مگر تو ایمان نداری که من بر احیاء مردگان قادرم؟
عرض کرد: چرا ولی برای اطمینان قلب این سؤال را نمودم یعنی برای این که اطمینان پیدا کنم من خلیل تو هستم.

و این طور گفته شده که ابراهیم منظورش از سؤال مزبور این بود که احیاء مردگان معجزه او باشد همان طوری که پیامبران هر کدام معجزه‌ای دارند.

و نیز در شرح احیاء مرده گفته‌اند: مقصود اینست که جناب ابراهیم علیه السلام از پروردگار عزوجل درخواست کرد مرده را برایش زنده کند، پس خدای عزوجل به او فرمان داد که به خاطرش و در راه دوستیش زنده‌ای را بمیراند و آن قصه فرمان حق به ذبح فرزند ابراهیم یعنی اسماعیل است که وقتی اسماعیل محکوم به مرگ شد خداوند وی را از مرگ رهاند و نگذارد که قربانی شود پس می‌توان گفت نجات اسماعیل از مرگ مصداق احیاء میت می‌باشد.

و نیز در شرح احیاء مردگان گفته شده: خداوند عزوجل به ابراهیم علیه السلام امر فرمود چهار پرنده (طاووس، کرکس، خروس و مرغابی) را ذبح کند، مقصود از «طاووس» زینت دنیا و از «کرکس» آرزوی طولانی و از «مرغابی» حرص و از «خروس» شهوت است در واقع خدای عزوجل به ابراهیم فرموده:

اگر دوست داری قلبت را زنده گردانی و با من استوار باشی باید از این چهار چیز بیرون آیی زیرا تا مادامی که اینها در قلب بنده من باشد، با من استوار نیست.

و سألته كيف قال: أولم تؤمن مع علمه بسرّه و حاله؟
فقال: إنه لما قال:

ربّ أرني كيف تحيي الموتى؟

كان ظاهر هذه اللفظة يوهم أنّه لم يكن ييقن فقرّره الله عزّ وجلّ بسؤاله عنه، إسقاطاً للّهمة عنه و تنزيهاً له من الشكّ.

٩- حدثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا محمّد بن هارون الصوفي، عن أبي بكر عبد الله بن موسى قال: حدثنا محمّد بن الحسين الخشاب قال: حدثنا محمّد بن محسن، عن يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: لما أراد الله عزّ وجلّ قبض روح إبراهيم عليه السلام هبط إليه ملك الموت فقال: السلام عليك يا إبراهيم: فقال و عليك السلام يا ملك الموت، أداع أم ناع؟
قال: بل ناع يا إبراهيم فأجب، فقال إبراهيم: هل رأيت خليلاً يميت خليله؟ قال: فرجع ملك الموت، حتّى وقف بين يدي الله جلّ جلاله فقال: إلهي قد سمعت ما قال خليلك إبراهيم، فقال الله عزّ وجلّ: يا ملك الموت اذهب إليه فقل له: هل رأيت حبيباً يكره لقاء حبيبه: إنّ الحبيب يحبّ لقاء حبيبه.

باب ٣٣

العلّة التي من أجلها

قال الله عزّ وجلّ: وإبراهيم الذي وفى

مرحوم مصنف می فرماید: از محمد بن عبدالله بن محمد بن طیفور پرسیدم: چطور خداوند از جناب ابراهیم علیه السلام پرسید: آیا به من ایمان نداری؟ با این که حق تبارک و تعالی از سر و حال آن حضرت مطلع بود لذا این سؤال را با وجود علم چگونه می توان توجیه کرد؟

ایشان فرمود: وقتی جناب ابراهیم علیه السلام به درگاه الهی عرضه داشت: پروردگارا، به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟ ظاهر این عبارات و الفاظ به توهم می اندازد که ابراهیم علیه السلام نسبت به احیاء مردگان یقین نداشت از این رو حق عزوجل با سؤال مزبور که در واقع استفهام انکاری است عدم ایمان ابراهیم را انکار و نفی و یقین را در او تقریر می فرماید و بدین ترتیب اتهام عدم ایمان و فقدان یقین در آن حضرت ساقط شده و جنابش از شک و تردید منزّه و مبرا می گردد.

حدیث (۹)

علی بن احمد رحمه الله علیه می گوید: محمد بن هارون صوفی از ابی بکر عبدالله بن موسی از محمد بن حسین خضاب از محمد بن محسن، از یونس بن ظبیان، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هنگامی که خدای عزوجل اراده قبض روح ابراهیم علیه السلام را نمود ملک الموت به او نازل شد و عرضه داشت: سلام بر تو ای ابراهیم. ابراهیم فرمود: و بر تو سلام ای ملک الموت، آیا خوش خبری یا خبر مرگ آورده ای؟

گفت: ای ابراهیم برای قبض روح تو آمده ام پس دعوت مرا اجابت کن. ابراهیم علیه السلام فرمود: آیا دیده ای دوست، دوستش را بمیراند؟ امام علیه السلام فرمودند: ملک الموت برگشت تا در مقابل حق جل جلاله ایستاد و عرضه داشت: بار خدایا شنیدی خلیلت ابراهیم چه گفت؟ حق عزوجل فرمود: ای ملک الموت نزد او برو بگو: آیا دوست از ملاقات دوست کراحت دارد، حبیب ملاقات محبوب را دوست می دارد.

باب سی و سوم

سر این که خدای عزوجل فرمود: و ابراهیم الذی وفی

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن حفص بن البختري، عن أبي عبد الله عليه السلام: في قول الله عز وجل: (و إبراهيم الذي وفي) ^(١) قال: إنه يقول إذا أصبح و أمسى، أصبحت و ربّي محمود، أصبحت لا أشرك بالله شيئاً، ولا أدعو مع الله إلهاً آخر ولا أتخذ من دونه ولياً، فسَمّي بذلك عبداً شكوراً.

باب ٣٤

العلّة التي من أجلها

دفن اسماعيل أمّه في الحجر

١- حدثنا محمد بن الحسن الصفّار، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد، عن علي بن النعمان، عن سيف بن عميرة، عن أبي بكر الحضرمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن إسماعيل دفن أمّه في الحجر، وجعله عالياً، وجعل عليها حائطاً لئلا يوطأ قبرها.

مركز تحقيق كتاب توير علوم اسلامی

باب ٣٥

العلّة التي من أجلها سُمّي الأفراس جياذ

١- حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن

حدیث (۱)

پدرم علیه الرحمه می فرماید: سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از حفص بن بختری از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حق عزوجل که می فرماید: وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى فرمودند: جناب ابراهیم علیه السلام وقتی صبح و شام می کرد می گفت: أَصْبَحْتُ وَرَبِّي مَحْمُود (صبح کردم در حالی که پروردگارم ستوده شده است) أَصْبَحْتُ لَا أَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئاً (صبح کردم در حالی که اصلاً برای خدا شریک قائل نیستم) وَلَا أَدْعُو مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ (و با خدا معبود دیگری نمی خوانم) وَلَا اتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا (و غیر از خدا ولی دیگری اخذ نمی کنم) فلذا به واسطه آن به عبد شکور موسوم گردید.

باب سی و چهارم

سز این که اسماعیل علیه السلام مادرش را در حجر^(۱) دفن نمود

حدیث (۱)

محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف^(۲)، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از علی بن نعمان از سیف بن عمیره^(۳)، از ابی بکر حضرمی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: اسماعیل علیه السلام مادرش را در حجر دفن کرد و قبرش را مرتفع قرار داد و بر روی آن دیواری بنا نمود تا زیر پا لگد مال نشود.

باب سی و پنجم

سز این که به اسبها «جیاد» یعنی نیکوها گفته می شود

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه^(۴)، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن

۱- کلمه «حجر» به کسر حاء و سکون جیم مکانی است در نزدیکی کعبه و حاجی ها در موقع طواف باید آنرا در طواف خود داخل کنند یعنی از پشت آن دور بزنند.

۲- عباس بن معروف، قمی ثقة و صحیح الحدیث می باشد.

۳- سیف بن عمیره نخعی، کوفی و ثقة است و از امام صادق علیه السلام روایت می کند و از اصحاب امام کاظم علیه السلام محسوب می شود، درباره اش گفته اند واقفی مذهب بوده.

۴- محمد بن علی ماجیلویه قمی، از کلام مرحوم علامه استفاده می شود که وی ثقة است چنانچه مرحوم فاضل جزائری نیز ایشان را توثیق کرده و مرحوم مصنف (صدوق) بدون واسطه از وی زیاد نقل حدیث نموده است و به فرموده ممقانی در رجال وی از مشایخ اجازه صدوق بوده و همین معنا را از توثیق مستغنی می سازد.

أبي عبد الله، عن البرزنطي عن ابان بن عثمان، عمن ذكره، عن مجاهد،
عن ابن عباس قال:

كانت الخيل العرب وحوشاً بأرض العرب، فلما رفع إبراهيم و
إسماعيل القواعد من البيت، قال: إني قد أعطيتك كنزاً لم أعطه أحداً
كان قبلك

قال: فخرج إبراهيم وإسماعيل حتى صعدا جياداً، فقالا ألا هلاً
ألا هلم فلم يبق في أرض العرب فرس إلا أتاه و تذلل له و أعطت
بنواصيها، و إنما سُميت جياداً لهذا، فما زالت الخيل بعدُ تدعوا الله
أن يحببها إلى أربابها، فلم تزل الخيل حتى اتخذها سليمان، فلما
ألهمته، أمر بها أن تمسح أعناقها، و سوقها حتى بقي أربعون فرساً.

باب ٣٦

العله التي من أجلها تمنى

إبراهيم الموت بعد كراهته له

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى،

باب سی و ششم..... ۱۴۹

ابی عبد الله، از بنی نضلی، از ابان بن عثمان^(۱) از کسی که ذکرش نموده، از مجاهد^(۲)، از ابن عباس، وی می گوید:

اسب های عربی در سرزمین های عرب وحشی و رمنده بودند و زمانی که جناب ابراهیم و اسماعیل علیه السلام پایه های خانه خدا را بنا نهاده و بالا بردند حق عزوجل خطاب به ابراهیم فرمود:

من گنجی را به تو داده ام که به آخدی پیش از تو نداده ام.
ابن عباس می گوید:

حضرت ابراهیم و اسماعیل هر دو از بیت خارج شده تا بالای کوه جیاد^(۳) برآمدند و سپس فرمودند:

ألا، هَلَا أَلَا، هَلَمْ پس از طنین این صدا در فضاء هیچ اسبی در سرزمین عرب نبود مگر آن که بحضور جناب ابراهیم علیه السلام رسیده و در مقابل آن جناب فروتنی و خضوع کرده و سر بر زمین نهاد و به همین جهت اسب ها را عرب جیاد نامید و پیوسته اسب ها آنجا بودند تا حق تعالی آنها را خواند که به نزد صاحبانشان برگردند و وضع به همین منوال بود تا زمان سلیمان فرا رسید و آن حضرت اسب ها را اتخاذ نمود و وقتی آن حیوانات حضرت را به خود مشغول نمودند آن جناب امر فرمود:
که ساق ها و گردن آنها را با شمشیر زدند و پیوسته از آنها گردن می زدند و پی می کردند تا چهل اسب باقی ماند.^(۴)

باب سی و ششم

سز این که ابراهیم علیه السلام آرزوی مرگ نمود بعد از آن که از

آن کراحت داشت

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی، از

۱- ابان بن عثمان الاحمر البجلی، کشی می گوید او از ناووسیه است ولی در عین حال از اصحاب اجماع می باشد

۲- مجاهد بن العلاء الکوفی، وی به فرموده محقانی در رجال امامی و مجهول الحال می باشد

۳- جیاد بکسر جیم که ضبط دیگر آن «أجیاد» بفتح همزه و سکون جیم است جمع «جبد» بمعنای گردن می باشد و آن کوهی است در مکه

۴- در من لا یحضره الفقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که روزی وقت عصر حضرت سلیمان مشغول عرض اسبان گردید تا آفتاب فرو رفت و فضیلت نماز عصر از سلیمان فوت شد پس سلیمان امر کرد

عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن إبراهيم لما قضى مناسكه رجع إلى الشام فهلك، و كان سبب هلاكه أن ملك الموت أتاه ليقبضه، فكره إبراهيم الموت، فرجع ملك الموت إلى ربه عز وجل فقال:

إن إبراهيم كره الموت، فقال: دع إبراهيم فإنه يحب أن يعبدني.

قال: حتى رأى إبراهيم شيخاً كبيراً يأكل و يخرج منه ما يأكله، فكره الحياة و أحب الموت، فبلغنا أن إبراهيم أتى داره، فإذا فيها أحسن صورة ما رآها قط، قال: من أنت؟

قال: أنا ملك الموت.

قال: سبحان الله من الذي يكره قربك و زيارتك و أنت بهذه الصورة.

فقال: يا خليل الرحمن إن الله تبارك و تعالى إذا أراد بعبد خيراً بعثني إليه في هذه الصورة، و إذا أراد بعبد شراً بعثني إليه في غير هذه الصورة، فقبض صلى الله عليه بالشام. و توفي اسماعيل بعده و هو ابن ثلاثين و مائة سنة

احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان از ابوبصیر^(۱)، از حضرت ابوجعفر و ابوعبداللّه^(ع) نقل کرده که آن دو امام همام فرمودند:

پس از آن که جناب ابراهیم^(ع) مناسک خود را بجا آورد برگشت به شام و در آنجا رحلت نمود و سبب فوتش این بود که ملک الموت نزدش آمد تا او را قبض روح نماید، ابراهیم از مرگ کراحت نشان داد ملک الموت به نزد پروردگار برگشت و عرضه داشت: ابراهیم از مرگ کراحت دارد حقّ عزّوجلّ فرمود:

او را به خود واگذار زیرا دوست دارد عبادت مرا بجا آورد. امام^(ع) فرمودند: ابراهیم بود تا روزی پیرمرد کهن سالی را دید آنچه را که می خورد از او خارج می گردد پس از زندگانی دنیا منزجر شد و دوستدار مرگ گردید و خبر به ما رسید که جناب ابراهیم به منزلش رفت پس در آن شخصی را با صورتی بسیار زیبا که تا به حال چنین هیبتی ندیده بود مشاهده کرد، فرمود: تو کیستی؟ عرضه داشت: من ملک الموت هستم.

ابراهیم فرمود: عجب چه کسی از نزدیکی و مصاحبت و زیارت تو با چنین صورت و منظری که داری کراحت دارد!

ملک الموت عرضه داشت: ای خلیل رحمن خداوند تبارک و تعالی وقتی نسبت به بنده ای خبر را اراده کند من را با این صورت نزدش می فرستد و هرگاه به بنده ای شرّ را قصد نماید مرا با صورتی غیر از این پیش او گسیل می دارد.

سپس ملک الموت روح آن حضرت^(ع) را در شام قبض نمود و اسماعیل فرزند آن بزرگوار که صد و سی سال داشت بعد از آن حضرت رحلت فرمود و وی را در

(دنباله پاورقی صفحه فارسی قبل)

فرشتگان موکل آفتاب آنرا برگردانند و پس از ردّ شمس سلیمان وضو ساخت و نمازش را اداء نمود و حاصل این روایت آن است که در زمان سلیمان وقت نماز عصر محتمل بود به طوری که بعد از غروب آفتاب نیز می توانستند آنرا اداء نمایند اما قبل از غروب وقت فضیلت آن بود و بعد از غروب وقت اضطراری آن محسوب می شد و سرگرم شدن جناب سلیمان به دیدن اسبان او را از دریافت فضیلت نماز عصر بازداشت لذا ردّ شمس نمود تا فضیلت آنرا درک کند.

علی بن ابراهیم در تفسیر فرموده: جناب سلیمان اسب را بسیار دوست می داشت و همیشه می فرمود که اسبان را از نظر او بگذرانند روزی اسبان از نظرش گذشتند و وی چنان مشغول دیدن آنها گردید که آفتاب به حجاب شب فرو رفت و نماز عصر او فوت گردید از این جهت قرین غم و الم گردید و از حقّ سبحانه استدعای ردّ شمس نمود تا نماز عصر را به وقت خود بخواند و بعد از آن اسبان را طلبید و از غصه ای که داشت برخی را بی کرد و بعضی را گردن زد چنانچه حقّ تبارک و تعالی می فرماید: (فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ).

۱. ابوبصیر لیث بن البختری المرادی، جمیل بن دراج از حضرت امام صادق^(ع) نقل کرده که آن جناب فرمودند: اوتاد الارض و اعلام الدّین اربعة: محمد بن مسلم و برید بن معویه و لیث بن البختری المرادی و زرار بن اعین.

فدفن في الحجر مع أمه.

٢- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن محمد بن القاسم وغيره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: **إِنَّ سَارَةَ قَالَتْ لِإِبْرَاهِيمَ: يَا إِبْرَاهِيمَ، قَدْ كَبُرَتْ. فَلَوْ دَعَوْتَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَكَ وَلَدًا تَقَرَّ أَعَيْنَا بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ اتَّخَذَكَ خَلِيلًا وَهُوَ مُجِيبُ لَدَعْوَتِكَ إِنْ شَاءَ.**

قال: فسأل إبراهيم ربه أن يرزقه غلاماً عليماً، فأوحى الله عز وجل إليه: **إِنِّي وَاهِبُ لَكَ غُلَامًا عَلِيمًا. ثُمَّ أَبْلُوكَ بِالطَّاعَةِ لِي.**
قال أبو عبد الله عليه السلام: **فَمَكَثَ إِبْرَاهِيمَ بَعْدَ الْبَشَارَةِ ثَلَاثَ سِنِينَ، ثُمَّ جَاءَتْهُ الْبَشَارَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَإِنَّ سَارَةَ قَالَتْ لِإِبْرَاهِيمَ: إِنَّكَ قَدْ كَبُرْتَ وَقَرُبَ أَجْلُكَ، فَلَوْ دَعَوْتَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُنْسِيَ فِي أَجْلِكَ وَأَنْ يَمُدَّ لَكَ فِي الْعُمْرِ فَسْتَعِيشَ مَعَنَا وَتَقَرَّ أَعَيْنَا.**

قال: فسأل إبراهيم ربه ذلك، قال: **فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ سَلْ مِنْ زِيَادَةِ الْعُمْرِ مَا أَحْبَبْتَ تَعْطُهُ،** قال: فأخبر إبراهيم سارة بذلك، فقالت له: **سَلْ اللَّهَ أَنْ لَا يَمِيتَكَ حَتَّى تَكُونَ أَنْتَ الَّذِي تَسْأَلُهُ الْمَوْتَ،** قال: فسأل إبراهيم ربه ذلك، فأوحى الله عز وجل إليه ذلك لك.

قال: فأخبر إبراهيم سارة بما أوحى الله عز وجل إليه في ذلك. فقالت سارة لإبراهيم: **أَشْكُرُ اللَّهَ وَاعْمَلْ طَعَامًا وَادْعُ عَلَيْهِ الْفُقَرَاءَ وَأَهْلَ الْحَاجَةِ.**

قال: ففعل ذلك إبراهيم ودعا إليه الناس، فكان فيمن أتى رجل كبير ضعيف مكفوف معه قائد له

حجر نزد مادرش دفن نمودند.

حدیث (۲)

محمد بن موسی بن متوکل می گوید: عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از محمد بن قاسم و غیرش، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

ساره به حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد: ای ابراهیم سن تو بالا رفته کاش از خداوند عزوجل می خواستی فرزندی به تو دهد که چشم ما به آن روشن گردد چه آن که حق تبارک و تعالی تو را خلیل خود قرار داده و او دعاء تو را اگر بخواهد مستجاب می گرداند.

حضرت فرمودند: جناب ابراهیم از پروردگارش خواست که به او فرزندی دانا روزی کند، پس خدای عزوجل به او وحی کرد:

من غلام و پسری دانا به تو ارزانی داشتم و سپس به واسطه اطاعتت از من مورد امتحان و آزمایش قرار می دهم.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: جناب ابراهیم علیه السلام بعد از این بشارت سه سال صبر کردند سپس از جانب خدای عزوجل بشارت آمد، ساره به آن حضرت عرض کرد: سن تو زیاد شده و مرگت نزدیک گشته کاش خدا را می خواندی و از درگاهش می طلبیدی که اجلت را تأخیر انداخته و عمرت را طولانی می کرد و بدین ترتیب با ما زندگی می کردی و چشمان را روشن می نمودی.

حضرت فرمودند: ابراهیم علیه السلام از پروردگارش آن را درخواست نمود و خدای عزوجل به او وحی کرد راجع به طول عمر هرچه خواستی از من سؤال کن به تو اعطا می کنم.

امام علیه السلام فرمودند: ابراهیم این خبر را به ساره داد و ساره به او عرض کرد: از خدا بخواه تا تو را نمیراند تا وقتی که خودت از او درخواست مرگ نمایی، پس ابراهیم علیه السلام همین خواهش را از خدا نمود و خدا به او وحی نمود که دعایت را اجابت کرده و مطابق خواسته ات قرار دادم.

ابراهیم این خبر را به ساره داد و وی را از وحی خدای عزوجل مخبر ساخت، ساره عرض کرد: شکر خدای را بجا آور و طعامی درست کن و فقراء و نیازمندان را دعوت نما تا از آن تناول کنند، پس ابراهیم چنان کرد، طعامی پخت و مردم را بر آن خواند و در میان دعوت شدگان پیرمرد ضعیف و نابینایی که عصاکشی داشت به

فأجلسه على مائدته.

قال: فمدّ الأعمى يده فتناول لقمة و أقبل بها نحو فيه، فجعلت تذهب يميناً و شمالاً من ضعفه، ثم أهوى بيده إلى جبهته فتناول قائده يده فجاء بها إلى فمه، ثم تناول المكفوف لقمة فضرب بها عينه.

قال: و إبراهيم عليه السلام ينظر إلى المكفوف و إلى ما يصنع.

قال: فتعجب إبراهيم من ذلك و سأل قائده عن ذلك؟

فقال له القائد: هذا الذي ترى من الضعف.

فقال إبراهيم في نفسه: أليس إذا كبرت أصير مثل هذا؟

ثم إن إبراهيم سأل الله عزّ وجلّ حيث رأى من الشيخ ما رأى، فقال: اللهم توفني في الأجل الذي كتبت لي، فلا حاجة لي في الزيادة في العمر بعد الذي رأيت.



باب ٣٧

العله التي من أجلها سُمّي ذوالقرنين ذا القرنين

١- أبي رحمه الله قال: حدّثني محمّدين يحيى العطار، عن الحسين بن الحسن بن أبان عن محمّدين أورمة قال: حدّثني القاسم بن عروة، عن بريد العجلي عن الأصبغ بن نباتة قال: قام ابن الكواء إلى علي عليه السلام و هو على المنبر فقال: يا أمير المؤمنين أخبرني عن ذي القرنين، أنبيأ كان أم ملكاً؟

و أخبرني عن قرنه أمن ذهب كان أم من فضّة؟

فقال له: لم يكن نبياً

چشم می خورد، ابراهیم علیه السلام او را بر سر سفره نشاند.
 ۳ امام علیه السلام فرمودند: آن پیرمرد نابینا دست دراز نمود و لقمه‌ای برداشت و به طرف دهانش برد ولی ضعف مفرط دست او را به راست و چپ می برد سپس دست به طرف پیشانی رفت در این وقت آن عصاکش دست وی را گرفت و به طرف دهانش برد، پس از آن پیرمرد اعمی لقمه‌ای دیگر برداشت و آن را به چشم خود زد. امام علیه السلام فرمودند:

ابراهیم علیه السلام به نابینا و حرکاتی که می کرد می نگریست و از آن تعجب می کرد لذا از آن شخص عصاکش پرسید و جهت آن را خواستار شد، عصاکش گفت: آنچه از این پیرمرد نابینا می بینی منشأ آن ضعف و ناتوانی است.

ابراهیم علیه السلام حدیث نفس کرد و پیش خود گفت: یعنی من نیز وقتی به سن کهولت رسیدم مثل این شخص می گردم؟

سپس بعد از آنچه از آن پیرمرد دیده بود خدا را مورد خطاب قرار داد و عرضه داشت: بار خدایا مرا در همان اجلی که برایم مقدر کرده بودی از دنیا ببر، پروردگارا بعد از آنچه دیدم دیگر خود را به دراز شدن عمر نیازمند نمی بینم.

باب سی و هفتم

سز نامیدن ذوالقرنین به ذوالقرنین

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه فرموده: محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از قاسم بن عروه ^(۱)، از برید بن عجل ^(۲)، از اصبع بن نباته، وی می گوید:

در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر بودند ابن کواء در مقابل آن حضرت ایستاد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین از ذوالقرنین به من خبر ده آیا پیغمبر بود یا سلطان؟ و نیز به من خبر ده که فرق او از طلا بود یا از نقره؟ حضرت به او فرمودند: ذوالقرنین نه پیامبر بود و نه سلطان و دو فرقی نه از طلا

۱- قاسم بن عروه، ابو محمد مولی ابی ایوب الخوزی، مرحوم صفحانی می فرماید: علی الاقوی وی حسن محسوب می شود.

۲- برید بن معویه بن المجلی، وی از امام باقر و امام صادق علیه السلام نقل می کند، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: برید وجه من و جوه اصحابنا، فقیه و ثقة می باشد.

ولا ملكاً، ولم يكن قرنائه من ذهب ولا فضة و لكنّه كان عبداً أحبّ الله فأحبّه الله و نصّح لله فنصحه الله.

وإنما سُمّي ذا القرنين؛ لأنّه دعا قومه إلى الله عزّ وجلّ فضربوه على قرنه فغاب عنهم حيناً ثمّ عاد إليهم فضرب على قرنه الآخر، و فيكم مثله.

باب ٣٨

العلّة التي من أجلها

سُمّي أصحاب الرّس أصحاب الرّس

والعلّة التي من أجلها سمّت العجم شهورها

بأبّان ماه و آذرماه، وغيرها إلى آخرها

١- حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رحمته الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه قال: حدّثنا أبو الصّلت عبد السلام بن صالح الهروي قال: حدّثنا علي بن موسى الرضا رحمته الله عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي عليهم السّلام قال:

أتى علي بن أبي طالب قبل مقتله بثلاثة أيّام رجلاً من أشرف بني تميم، يقال له عمرو.

بود و نه از نقره بلکه او بنده‌ای بود که حق تعالی را دوست می‌داشت و خدای عزوجل نیز او را دوست می‌داشت، برای خدا خیرخواهی کرد و خدای عزوجل نیز خیرخواهی او را نمود. (۱)

و اما سرّ این که به او ذوالقرنین گفتند اینست که وی قوم خود را به حق عزوجل دعوت نمود ولی آنها بر فرقه کوبیده و او را زدند، پس برای زمانی از ایشان غایب شد و سپس بسوی ایشان بازگشت و دوباره آنها را دعوت کرد و آنها این بار بر فرق دیگرش کوبیده و بدین وسیله او را مضروب ساختند.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: و در میان شما مثل او می‌باشد (۲)

باب سی و هشتم

سرّ نامیده شدن اصحاب ریش به اصحاب ریش
و جهت نامیدن عجم ماههای خود را به ابان و اذر و غیر ایندو

حدیث (۱)

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه می‌گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی، از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر بزرگوارشان موسی بن جعفر از پدرشان جعفر بن محمد، از پدرشان محمد بن علی، از پدرشان علی بن الحسین، از پدرشان حسین بن علی علیهم السلام، حضرت فرمودند: سه روز قبل از شهادت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام مردی از اشراف بنی تمیم که به او عمرو می‌گفتند محضر امام علیه السلام

۱. مقصود از خیرخواهی ذوالقرنین برای خدا همان دعوت او است مردم را به سوی حضرت سبحان و مراد از خیرخواهی حق جلّ ثناته برای او شاید مضمون حدیثی است که مرحوم مجلسی عطّر الله مرقده در کتاب بحار ج (۱۲) ص (۱۹۸) ح (۲۹) نقل کرده و آن این است که:

اصبغ بن نباته می‌گوید: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به ذوالقرنین سؤال شد، آن جناب فرمودند: ذوالقرنین بنده صالح خدا بود موسوم به عبّاش حق تبارک و تعالی او را برگزید و پس از طوفان نوح وی را به سوی مردم مغرب مبعوث داشت، او مردم را دعوت به حق کرد ولی مردم بر فرق راستش کوبیده و او را از پای درآوردند سپس حق عزوجل او را بعد از صد سال دیگر زنده کرد و این بار او را به سوی مردم مشرق فرستاد، باز مردم وی را تکذیب کرده و بر فرق چپش کوبیده و او را مقتول ساختند، حق تعالی پس از صد سال دیگر او را زنده کرد و به عوض دو ضربه‌ای که به او رسیده بود جای ضربتین دو شاخ مجوّف قرار داد.

۲. مقصود از «مثل ذوالقرنین» وجود مبارک خود امیرالمؤمنین علیه السلام است که از جهت وارد شدن دو ضربت بر فرق آن بزرگوار خود را مثل ذوالقرنین معرفی فرمود و آن دو ضربت عبارت بود از: الف: ضربتی که روز خندق از عمرو بن عبّود بر فرق نازنینش وارد گردید. ب: ضربتی که شب نوزدهم ماه مبارک رمضان ابن ملجم ملعون به حضرت زد.

فقال: يا أمير المؤمنين أخبرني عن أصحاب الرس في أي عصر كانوا؟ و أين كانت منازلهم؟ و من كان ملكهم؟ و هل بعث الله عز وجل إليهم رسولا أم لا؟ و بماذا أهلكوا؟ فأني لا أجد في كتاب الله عز وجل ذكرهم ولا أجد خبرهم؟.

فقال له علي عليه السلام: لقد سألت من حديث ما سألتني عنه أحد قبلك ولا يحدثك به أحد بعدي، و ما في كتاب الله عز وجل آية:

إلا أنا أعرف تفسيرها، و في أي مكان نزلت من سهل أو جبل، و في أي وقت نزلت من ليل أو نهار، و أن ههنا لعلما جعما - و أشار إلى صدره - و لكن طلابه يسيرة و عن قليل يندمون لو (قد) يفقدوني، و كان من قصصهم يا أبا تميم، أنهم كانوا قوماً يعبدون شجرة صنوبر يقال لها: شاه درخت. و كان يافث بن نوح غرسها على شفير عين يقال لها: روشاب. كانت أنبت لنوح عليه السلام بعد الطوفان، و إنما سُموا أصحاب الرس، لأنهم رَسُوا نبيهم في الأرض، و ذلك بعد سليمان بن داود عليه السلام.

و كانت لهم اثنتا عشرة قرية على شاطئ نهر يقال له (الرس) من بلاد المشرق.

و بهم سُمي ذلك النهر، و لم يكن يومئذ في الأرض نهر أغزر ولا أعذب منه ولا أقوى، ولا قرى أكثر ولا أعمر، منها تُسمى أحديهن: أبان، و الثانية: آذر، و الثالثة: دي، و الرابعة: بهمن، و الخامسة: اسفنديار، و السادسة: برز دین، و السابعة: أردي بهشت، و الثامنة: أرداد، و التاسعة: مرداد، و العاشرة: تير، و الحادية عشرة: مهر، و الثانية عشر شهر يور.

و كانت أعظم مداينهم اسفنديار، و هي التي ينزلها ملكهم، و كان يُسمى تركوذ بن غابور بن يارش بن سازن بن نمرود بن كنعان - فرعون إبراهيم عليه السلام، و بها العين والصنوبر،

مشرف شد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین خبر به من دهید که اصحاب رس در چه عصری بوده و منازل و خانه‌هایشان در کجا و سلطان‌شان چه کسی بوده است؟ آیا حق عزوجل پیامبری به سوی آنها فرستاده یا نه؟ و بیان فرمایید به واسطه چه هلاک شدند چه آن‌که در کتاب خدای عزوجل ذکرشان به میان نیامده و در هیچ کجا خبری از آنها نیافته‌ام.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: سؤالی کردی که قبلاً احدی آنرا نکرده و بعد از من کسی شرح و توضیح آنرا برایت نخواهد داد و هیچ آیه‌ای در قرآن شریف نیست مگر آن‌که من به تفسیرش واقف و آگاه بوده و می‌دانم در چه مکانی، صحرا یا کوه و در چه زمانی، شب یا روز نازل شده است و در حالی که به سینه مبارک اشاره می‌نمود فرمود: در این جا علم بسیار و زیادی می‌باشد ولی طالبین آن کم بوده و وقتی مرا از دست دادند انگشت ندامت به دندان می‌گزند.

ای برادر تمیمی قصه و حکایت اصحاب رس چنین است: ایشان گروهی بودند که درخت صنوبر را می‌پرستیدند، به این درخت، شاه‌درخت گفته و یافث بن نوح آنرا کنار چشمه‌ای موسوم به روشاب کاشته بود که این چشمه بعد از طوفان برای نوح جوشید.

و اما ایشان را به این جهت اصحاب رس نامیدند که پیامبرشان را در زمین پنهان کردند و این قضیه بعد از جناب سلیمان بن داود علیه السلام بود.

دوازده روستا و قریه داشتند که در کنار نهری به نام رس قرار داشته و از بلاد مشرق زمین محسوب می‌شدند و این گروه به نام رود موسوم شده بودند و در آن روز روی کره زمین رودی بزرگ‌تر و پرآب‌تر و شیرین‌تر و قوی‌تر از آن وجود نداشت چنانچه روستا و قریه‌ای زیاده‌تر و آبادتر از این دوازده روستا وجود نداشت نام یکی: ابان و دیگری: آذر و سوم: دی و چهارمی بهمن و پنجمی اسفندیار و ششمی بروردین و هفتمی اردی‌بهشت و هشتمی آرداد و نهمی مرداد و دهمی تیر و یازدهمی مهر و دوازدهمی شهریور بود.

و بزرگ‌ترین شهرهای ایشان، اسفندیار یعنی همان شهری بود که سلطان‌شان در آن مستقر شده بود سلطان ایشان موسوم به ترکوذ بن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود بن کنعان بود (نمرود بن کنعان همان فرعون معاصر با حضرت ابراهیم علیه السلام است).

چشمه مزبور و درخت صنوبر در همین شهر بوده و در هر یک از آن روستاها و

وقد غرسوا في كل قرية منها حبة من طلع تلك الصنوبرة فنبتت الحبة و صارت شجرة عظيمة و أجروا إليها نهراً من العين التي عند الصنوبرة فنبتت الصنوبرة و صارت شجرة عظيمة و حرّموا ماء العين والأنهار فلا يشربون منها ولا أنعامهم، و من فعل ذلك قتلوه، و يقولون هو حياة آلهتنا، فلا ينبغي لأحد أن ينقص من حياتها، و يشربون هم و أنعامهم من نهر الرّسّ الذي عليه قراهم، و قد جعلوا في كل شهر من السنة في كل قرية عيداً يجتمع إليه أهلها، فيضربون على الشجرة التي بها:

كِلَّةٌ من حرير فيها من أنواع الصور، ثم يأتون بشاة و بقر فيذبحونها قرباناً للشجرة، و يشعلون فيها النيران بالحطب، فإذا سطع دخان تلك الذبائح و قُتارها في الهواء و حال بينهم و بين النظر إلى السماء خرّوا للشجرة سُجّداً من دون الله عز وجلّ، يكون و يتضرّعون إليها أن ترضى عنهم، فكان الشيطان يجيء و يُحرّك أغصانها و يصيح من ساقها صياح الصبي:

إني قد رضيت عنكم عبادي، فطيبوا أنفساً و قرّوا عينا، فيرفعون رؤوسهم عند ذلك و يشربون الخمر و يضربون بالمعازف و يأخذون الدستبند، فيكونون على ذلك يومهم وليلتهم، ثم ينصرفون.

و إنّما سمّيت العجم شهورها بأبّان ماء و آذرماه و غيرها، اشتقاقاً من أسماء تلك القرى؛ لقول أهلها بعضهم لبعضٍ هذا عيد قرية كذا حتّى إذا كان عيد قريتهم العظمى اجتمع إليها صغيرهم و كبيرهم، فضربوا عند الصنوبرة والعين سرادقاً من ديباج عليه أنواع الصور، و جعلوا له اثني عشر باباً كل باب لأهل قرية منهم، فيسجدون للصنوبرة خارجاً من السرادق و يقربون لها الذبائح أصناف ما قربوا للشجرة التي في قراهم فيجىء إيليس عند ذلك فيحرّك الصنوبرة تحريكاً شديداً، و يتكلّم من جوفها كلاماً جهورياً و يعدّهم

قریه‌های دیگر دانه‌ای از شکوفه آن درخت را کاشتند، دانه‌ها روید و به درختی عظیم تبدیل گشت و از چشمه‌ای که در جنب درخت صنوبر بود نهرهایی به طرف هر یک از آن درختان جاری کردند، آب چشمه و نهرهای منشعب از آن را بر خود و چهارپایان حرام کرده و از آن نه خود و نه حیواناتشان نمی‌آشامیدند حتی اگر کسی از آن استفاده می‌کرد وی را کشته و می‌گفتند این آب حیات پروردگار ما است، پس احدی نباید از حیات او بکاهد، ایشان و چهارپایانشان از نهر رس که در قریه‌های آنها جاری بود می‌آشامیدند ایشان در هر ماه از سال در هر قریه‌ای عیدی می‌گرفتند که اهل آن قریه اجتماع می‌کردند و درختی را که نزدیک ده و قریه ایشان بود آراسته و به انواع حلل و جواهر و حریر مزین می‌کردند سپس گوسفند و گاو بسیار آورده و نزد آن درخت قربانی می‌کردند و هیمه و هیزم جمع کرده و با آن آتش افروخته و آن قربانی‌ها را در آن می‌افکندند و چون دود آن بر هوا بلند می‌شد و آسمان را می‌پوشاند درخت را سجده می‌کردند نه حق عزوجل را و گریسته و تضرع می‌نمودند و از درخت می‌خواستند که از آنها راضی شود، شیطان می‌آمد و شاخه‌های آن درخت را می‌جنباند و از ساق درخت آوازی همچون آواز کودک بلند می‌شد که: ای بندگان من از شما خشنود شدم، پس نفس خود را پاک و منزّه نموده و چشمه‌ایتان را روشن بدارید ایشان پس از اجتماع این صدا سرها را بالا کرده و از فرط خوشحالی و سرور به شرب خمر و نواختن ساز مشغول می‌شدند و دستبند به دستها می‌کردند و آن روز و آن شب را در آنجا به لهر و لعب سر کرده و سپس به منازلشان برمی‌گشتند.

عجم ماههای خود را که به ابان‌ماه و آذرماه و دیگر اسمی نامیده‌اند به خاطر آن است که این نامها را از اسماء این قریه‌ها و روستاها مشتق کرده‌اند چه آنکه برخی از آنها به بعضی دیگر می‌گفتند: امروز عید فلان قریه است (مثلاً قریه تیر یا قریه مهر....) حتی وقتی عید زوستای بزرگشان (روستای اسفندیار) فرامی‌رسید کوچک و بزرگشان در آنجا اجتماع کرده و سراپرده‌ای از حریر که بر آن انواع صور و تماثيل منقوش بود در جنب درخت صنوبر و آن چشمه برپا می‌کردند و دوازده درب بر آن نصب کرده که هر دربی تعلق به یکی از اهالی فرا و ده‌ها داشت، سپس در خارج سراپرده، مقابل درخت صنوبر سجده کرده و قربانی‌های خود را نزدیک درخت می‌آوردند و ابلیس در این هنگام می‌آمد و درخت صنوبر را سخت می‌جنباند و از جوف درخت صدایی آشکار و رسا بلند می‌شد و به آنها وعده‌ها می‌داد و بیش از

و يُمَتِّهِمْ بِأَكْثَرِ مِمَّا وَعَدْتَهُمْ وَ مِنْتَهُمُ الشَّيَاطِينُ فِي تِلْكَ الشَّجَرَاتِ الْآخِرِ لِلْبَقَاءِ، فَيَرْفَعُونَ رُؤُوسَهُمْ مِنَ السَّجُودِ وَ بِهِمْ مِنَ الْفَرَحِ النِّشَاطُ مَا لَا يَفِيقُونَ وَلَا يَتَكَلَّمُونَ مِنَ الشَّرْبِ وَالْعِزْفِ، فَيَكُونُونَ عَلَى ذَلِكَ اثْنَيْ عَشَرَ يَوْمًا، وَ لِيَالِهَا بَعْدَ أَعْيَادِهِمْ سَائِرُ السَّنَةِ، ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ.

فَلَمَّا طَالَ كُفْرُهُمْ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِبَادَتُهُمْ غَيْرَهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ وَلَدِ يَهُودَا بْنِ يَعْقُوبَ، فَلَبِثَ فِيهِمْ زَمَانًا طَوِيلًا يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَعْرِفَةِ رَبُّوبِيَّتِهِ فَلَا يَتَّبِعُونَهُ، فَلَمَّا رَأَى شِدَّةَ تَمَادِيهِمْ فِي الْغَيِّ بِهِ وَالضَّلَالِ وَ تَرْكَهُمْ قَبُولَ مَا دَعَاهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الرَّشْدِ وَالنَّجَاحِ وَ حَضَرَ عِيدَ قَرِيَّتِهِمُ الْعُظْمَى.

قال: يَا رَبِّ:

إِنَّ عِبَادَكَ أَبَوَا إِلَّا أَنْ تَكْذِيبِي وَالْكَفْرَ بِكَ وَ غَدُوا يَعْبُدُونَ شَجَرَةً لَا تَنْفَعُ وَلَا تَضُرُّ فَأَيُّ شَجَرِهِمْ أَجْمَعُ وَ أَرِهِمْ قُدْرَتَكَ وَ سُلْطَانَكَ فَأَصْبَحَ الْقَوْمُ وَقَدْ تَبَيَّنَ شَجَرُهُمْ كُلُّهَا، فَهَالَهُمْ ذَلِكَ وَ قَطَعَ بِهِمْ، وَ صَارُوا فَرِيقَيْنِ: فَرَقَةٌ قَالَتْ: سَحَرَ آلَهُتُكُمْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَيْكُمْ؛ لِيَصْرِفَ وَجُوهَكُمْ عَنْ آلِهِتِكُمْ إِلَى إِلَهِهِ، وَ فَرَقَةٌ قَالَتْ: لَا بَلْ غَضِبْتَ آلَهُتُكُمْ حِينَ رَأَتْ هَذَا الرَّجُلَ يَعْبُدُهَا وَ يَقَعُ فِيهَا وَ يَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ غَيْرِهَا، فَحَجَبْتَ حَسَنَهَا وَ بَهَانَهَا لِكِي تَغْضَبُوا لَهَا فَتَنْتَصِرُوا مِنْهُ، فَاجْتَمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى قَتْلِهِ، فَاتَّخَذُوا أَنَا يَيْبَ طُوالاً مِنْ رِصَاصٍ وَاسِعَةِ الْأَفْوَاحِ، ثُمَّ أَرْسَلُوهَا فِي قَرَارِ الْعَيْنِ إِلَى أَعْلَى الْمَاءِ وَاحِدَةً فَوْقَ الْآخَرِ مِثْلَ الْبَرَابِخِ، وَ نَزَحُوا مَا فِيهَا مِنَ الْمَاءِ، ثُمَّ حَفَرُوا فِي قَرَارِهَا مِنَ الْأَرْضِ بُشْرًا عَمِيقَةً ضَيِّقَةً الْمَدْخَلِ.

آنچه شیاطین مستقر در درخت‌های قریه‌های دیگر اهالی را آرزومند و امیدوار به بقاء می‌ساختند این درخت جمعیت را امیدوار می‌ساخت پس مردم سرها را از سجده برداشته و چنان مسرور و بانشاط به نظر می‌رسیدند که هیچ‌گاه این‌طور مشاهده نمی‌شدند پس به شرب خمر و نواختن سازها می‌پرداختند و مدت دوازده روز و دوازده شب که عدد اعیاد سالانه آنها بود در آنجا به عیش و عشرت می‌ماندند و پس از آن به منازلشان برمی‌گشتند.

و وقتی زمان کفرشان به خدای عزوجل طولانی شد و مدت عبادتشان غیر باری تعالی را، به درازا کشید، خداوند متعال پیامبری از بنی اسرائیل که از فرزندان یهودا بن یعقوب بود به سوی ایشان مبعوث داشت، این پیغمبر مدت طولانی در بین ایشان بود و همواره آنها را به پرستش خدای یگانه و معرفت پیدا نمودن به ساحت ربوبی او دعوت کرد ولی آنها از او پیروی نکرده و دعوتش را اجابت نکردند و وقتی وی شدت گمراهی آنها و نپذیرفتن شان رشد و رستگاری را دید، هنگامی که عید روستا بزرگ فرارسید به درگاه الهی عرض کرد:

پروردگارا، بندگان از اطاعت من اباء نموده و مرا تکذیب کرده و به تو کفر ورزیده و درختی را که نفع و ضرری برای ایشان نداشته می‌پرستند، پس درختشان را خشک کن و قدرت و سلطنت را به ایشان بنما.

روز بعد در برآمدن آفتاب عالمتاب آن قوم دیدند که درختشان خشک گردیده، پس مضطرب و پریشان شده و گفتگو در میانشان افتاد و به دو فرقه شدند:

گروهی گفتند: این مرد که می‌پندارد فرستاده پروردگار آسمان و زمین است، خدایان شما را سحر کرده تا توجه شما را از معبودتان به معبود خودش برگرداند.

و دسته‌ای دیگر گفتند: این به خاطر آن است که خدایان شما بر شما خشم گرفته‌اند زیرا این مرد آنها را دشنام داده و معیوب می‌نماید و شما را به پرستش غیر آنها دعوت کرده و بدین ترتیب حسن و بهاء و مقدار خدایان شما را پنهان نموده و شما مزاحم او نمی‌شوید، پس هر دو گروه بر کشتن او اتفاق کردند و به این منظور لوله‌های سربی طولانی دهانه گشادی را تهیه کرده و آنها را داخل چشمه کرده و یکی، یکی داخل چشمه فرو بردند تا به قعر و قرار آن رسیده و یکی بعد از دیگری را روی هم سوار کردند به طوری که از ته چشمه تا بالای آب لوله‌ها روی هم قرار گرفته و نصب شدند همچون ظروف سفالی و تنبوشه‌ها که روی هم قرار داشته باشند، سپس آب داخل این لوله‌ها را کشیده و پس از آن در ته آن از زمین چاهی

و أرسلوا فيها نبيهم و ألقموا فاهها صخرة عظيمة، ثم أخرجوا الأناسيب من الماء و قالوا: نرجوا الآن أن ترضى عنا آلهتنا إذ رأيت إنا قد قتلنا من كان يقع فيها و يصدّ عن عبادتها و دفناه تحت كبيرها ليشتفي منه، فيعود لنا نورها و نضرتها كما كان، فبقوا عامة يومهم يسمعون أنين نبيهم ﷺ و هو يقول: سيدي قد ترى ضيق مكاني و شدة كربتي فارحم ضعف ركني، و قلّة حيلتي، و عجل بقبض روحي ولا تؤخر إجابة دعائي، حتى مات ﷺ.

فقال الله تبارك و تعالى لجبرئيل: يا جبرئيل أيطنّ عبادي هؤلاء الذين غرّهم حلمي، و آمنوا مكري، و عبدوا غيري و قتلوا رسلي، أن يقوموا لفضبي أو يخرجوا من سلطاني، كيف و أنا المنتقم ممّن عصاني، ولم يخش عقابي، و إني حلفت بعزّتي لأجعلنهم عبرة و نكالا للعالمين. فلم يدعهم و في عيدهم ذلك إلاّ بريح عاصف شديد الحمرة فتحيّروا فيها و ذرعوا منها و تضام بعضهم إلى بعض ثم صارت الأرض من تحتهم حجر كبريت يتوقد، و أظلمت سحابة سوداء مظلمة، فانكبت عليهم كالقبة جمرة تتلهّب فذابت أبدانهم كما يذوب الرصاص في النار، فنعود بالله من غضبه و نزول نقمته.

باب ٣٩

العلّة التي من أجلها سُمّي يعقوب يعقوب،

والعلّة التي من أجلها سُمّي إسرائيل ﷺ

عمیق و تنگ حفر کرده و پیامبرشان را داخل آن چاه فرستاده و درب چاه را با سنگی خارا مسدود نمودند و بعداً لوله‌ها را از آب بیرون آورده و گفتند: امیدواریم وقتی خدایان ما ببینند ما کسی را که آنها را معیوب می‌ساخت و ما بندگان را از عبادتشان باز می‌داشت کشته و در زیر چشمه بزرگ دفن کرده‌ایم تشقی برایشان حاصل شده و از ما راضی می‌شوند و دوباره نور و درخشندگی آنها برگشته و همچون سابق موقعیتشان بین ما بندگان ثابت می‌ماند.

یک سال گذشت و روزها ناله پیامبرشان را می‌شنیدند که می‌گفت: ای سرور من تو تنگی جا و شدت گرفتاری مرا می‌بینی پس بر ضعف و ناتوانی من رحم کن و بر بیچارگی من ترحم نما و در قبض روحم تعجیل فرما، امید دارم که استجابت دعایم را به تأخیر میاندازی و آنقدر ناله کرد تا به لقاء الله پیوست.

حق تبارک و تعالی به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل آیا بندگان که حلم من آنها را مغرور ساخته و از مکر من در امان بوده و غیر من را پرستش کرده و پیامبران و رسولان مرا کشته‌اند می‌پندارند در مقابل غضب من می‌توانند مقاومت کرده یا گمان دارند که قادرند از تحت سلطه من بگریزند؟ چگونه این امر ممکن باشد و حال آن‌که من از تمام کسانی که عصیان و نافرمانی مرا کرده‌اند انتقام خواهم گرفت و به عزت خود سوگند خورده‌ام ایشان را وسیله عبرت برای عالمیان قرار دهم، باری در یکی از ایام که مصادف با عید آنها بوده و به برگزاری مراسم عید مشغول بودند حق تبارک و تعالی بادی سرخ فرستاد که ایشان را در خود گرفت و متحیر و سراسیمه به این سو و آن سو می‌دویدند و از وحشت بعضی به برخی دیگر پناه می‌بردند، در این هنگام به امر حق تبارک و تعالی زمین زیر پای آنها مبدل به سنگ گوگرد شد که شعله‌های آتش از آن زبانه می‌کشید و از بالا ابری سخت سیاه کم‌کم ظاهر شد تا جایی که همچون قبه‌ای از آتش گداخته شعله‌ور بر سرشان چتر زد پس از پایین و بالا آتش بر ایشان سخت گرفت تا آن‌که بدنهایشان همچون سرب ذوب گردید پس پناه به او می‌بریم از غضب و نزول نعمت و عذابش.

باب سی و نهم

سر نامیدن حضرت یعقوب علی‌ه السلام به یعقوب و

جهت نام‌گذاری اسرائیل به اسرائیل

١- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السَّكْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمْرًا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

كَانَ يَعْقُوبُ وَ عِصَى ثَوَّامَيْنِ، فَوُلِدَ عِصَى، ثُمَّ وَلَدَ يَعْقُوبُ، فَسُمِّيَ يَعْقُوبُ؛ لِأَنَّهُ خَرَجَ بِعَقْبِ أَخِيهِ عِصَى، وَ يَعْقُوبُ هُوَ إِسْرَائِيلُ وَ مَعْنَى إِسْرَائِيلَ عَبْدُ اللَّهِ؛ لِأَنَّهُ أَسْرَأَ هُوَ عَبْدٌ، وَ أَيْلٌ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

٢- وَرَوَى فِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّ اسْرَأَ هُوَ الْقُوَّةُ، وَ أَيْلٌ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَعْنَى إِسْرَائِيلَ: قُوَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

٣- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَامِدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو صَالِحٍ خَلْفُ بْنُ مُحَمَّدٍ إِسْمَاعِيلُ الْخِيَامِيُّ الْبَخَارِيُّ بِيخَارًا فِيمَا قُرِئَتْ عَلَيْهِ فَأَقَرَّ بِهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَمْزَةَ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّمَشَقِيُّ دَحِيمٌ قَالَ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ بَكْرٍ النَّفِيسِيُّ عَنْ أَبِي بَكْرٍ أَبِي مَرْيَمَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ: إِنَّمَا سُمِّيَ إِسْرَائِيلُ إِسْرَائِيلَ عليه السلام؛ لِأَنَّهُ يَعْقُوبُ كَانَ يَخْدُمُ بَيْتَ الْمَقْدَسِ، وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ وَ آخِرَ مَنْ يَخْرُجُ، وَ كَانَ يُسْرِجُ الْقَنَادِيلَ، وَ كَانَ إِذَا كَانَ بِالْفِدَاةِ رَأَاهَا مَطْفَأَةً، قَالَ: فَبَاتَ لَيْلَةً فِي مَسْجِدِ بَيْتِ الْمَقْدَسِ فَإِذَا بِجَنَّتِي يَطْفِئُهَا فَأَخَذَهُ فَأَسْرَهُ إِلَى سَارِيَةِ فِي الْمَسْجِدِ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا رَأَوْهُ أَسِيرًا، وَ كَانَ اسْمُ الْجَنِيِّ (أَيْل) فَسُمِّيَ إِسْرَائِيلَ لِذَلِكَ وَ الْحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ وَ قَدْ أَخْرَجْتَهُ بِتَمَامِهِ وَ بَطُولِهِ فِي كِتَابِ النُّبُوَّةِ.

حدیث (۱)

احمد بن حسین قطان می گوید: حسن بن علی سکری از محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد بن عمارة از پدرش، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

یعقوب و عیص دو قلو بودند، ابتداء عیص و سپس یعقوب متولد شد لذا یعقوب به این نام موسوم شد چون به عقب و دنبال برادرش عیص از رحم مادر خارج گردید.

یعقوب همان اسرائیل بود و معنای اسرائیل عبد الله است زیرا کلمه «اسرا» یعنی عبد و «ایل» یعنی الله عزوجل.

حدیث (۲)

در خبر دیگر آمده «اسرا» یعنی قوت و «ایل» یعنی الله عزوجل پس معنای «اسرائیل» قوت الله عزوجل می باشد

حدیث (۳)

ابو محمد عبد الله بن حامد می گوید: ابو صالح خلف بن محمد بن اسماعیل الخیام البخاری به گفته خودش حدیث را در بخارا بر وی قرائت کردند و او شنید و اقرار به آن کرد وی گفت: ابو عبد الله محمد بن علی بن حمزه انصاری از عبد الرحمن بن ابراهیم دمشقی دحیم از بشر بن بکر نفیسی، از ابی بکر بن ابی مریم، از سعید بن عمرو انصاری از پدرش، از کعب الأخبار حدیث طویلی را نقل کرده که در ضمن آن می گوید:

اسرائیل را به خاطر این اسرائیل الله نامیدند که یعقوب در بیت المقدس به خدمت مشغول بود و اولین کسی بود که به آن داخل شده و آخرین نفری بود که از آن بیرون می رفت، وی قنادیل و چراغ های بیت را روشن می کرد و صبح مشاهده می کرد که چراغ ها خاموش شده اند، شبی در مسجد بیت المقدس ماند و چراغ ها را زیر نظر داشت تا ببیند چطور خاموش می شوند، ناگهان جنی را دید که چراغ ها را خاموش می کند، یعقوب او را گرفت و اسیر نمود و به یکی از ستونهای مسجد بست در بامداد که هوا روشن شد مردم جنی را دیدند که اسیر یعقوب گردیده و چون نام جنی «ایل» بود از این رو به یعقوب اسرائیل گفتند.

این حدیث طولانی است و ما مورد احتیاج از آن را در این جا نقل کردیم و تمام آن را در کتاب نبوت آورده ایم.

باب ٤٠

العلّة التي من أجلها يتلى النبيون والمؤمنون

١- حدّثنا أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن الحسن بن محبوب، عن سماعة بن مهران، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ في كتاب علي عليه السلام أنّ أشدّ الناس بلاء النبيون ثمّ الوصيّون ثمّ الأمثل فالأمثل، وإنّما يتلى المؤمن على قدر أعماله الحسنة، فمن صحّ دينه و صحّ عمله اشتدّ بلاؤه، وذلك أنّ الله عزّ وجلّ لم يجعل الدّنيا ثواباً لمؤمن ولا عقوبة لكافر، ومن سخط دينه و ضعف عمله قلّ بلاؤه، والبلاء أسرع إلى المؤمن المتقي من المطر إلى قرار الأرض.

٢- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل عليه السلام قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبي عبد الله الجاموراني، عن الحسن بن أبي حمزة، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لو أنّ مؤمناً كان في قلّة جبل لبعث الله عزّ وجلّ إليه من يؤذيه ليأجره على ذلك.

٣- حدّثنا حمزة بن محمّد بن أحمد العلوي عليه السلام قال: أخبرنا أحمد بن محمّد الكوفي قال: حدّثنا عبيد الله بن حمدون قال: حدّثنا الحسين بن نصير، قال: حدّثنا خالد، عن حصين، عن يحيى بن عبد الله بن الحسن، عن أبيه، عن علي بن الحسين، عن أبيه عليه السلام قال:

باب چهارم

سز این که انبیاء و مؤمنین به گرفتاری‌ها مبتلا می‌شوند

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود: علی بن الحسن سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله هرقی، از حسن بن محبوب از سماعة بن مهران، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: سخت‌ترین مردم از نظر بلا و گرفتاری انبیاء و سپس اوصیاء و بعد اشخاص شریف و بعد از آن افراد شریف‌تر از دیگران می‌باشند و اساساً مؤمن به مقدار اعمال نیکی که انجام داده مبتلا می‌شود بنابراین کسی که دین و کردارش صحیح است ابتلاش شدید و سخت است زیرا حق عزوجل دنیا را اجر و پاداش برای مؤمن و عقوبت برای کافر قرار نداده است و کسی که دینش سخیف و عملش ضعیف باشد ابتلاش کمتر است و بلا و گرفتاری نسبت به مؤمن از ریزش باران به سطح زمین سریع‌تر می‌باشد.

حدیث (۲)

محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام می‌گوید: عبدالله بن جعفر حمیری^(۱)، از احمد بن محمد بن خالد، از ابی عبدالله جامورانی^(۲)، از حسن بن ابی حمزه^(۳)، از پدرش، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

اگر مؤمنی در قلعه کوهی باشد هر آینه خدای عزوجل کسی را به آنجا می‌فرستد تا او را آزار و اذیت کند و مؤمن را بر اذیت شدن و صبر، اجر دهد.

حدیث (۳)

حمزه بن محمد بن احمد علوی علیه السلام می‌گوید: احمد بن محمد کوفی از عبیدالله بن حمدون، از حسین بن نصیر از خالد، از حصین، از یحیی بن عبدالله بن الحسن، از پدرش، از حضرت علی بن الحسین از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

۱- عبدالله بن جعفر حمیری قمی، وی مردی ثقه می‌باشد.
 ۲- ابو عبدالله جامورانی رازی، مرحوم علامه در خلاصه وی را ضعیف تلقی کرده است.
 ۳- ظاهراً حسین بن ابی حمزه صحیح می‌باشد چنانچه مرحوم اردبیلی در رجال فرموده و به فرموده مرحوم محقق خویی در معجم مقصود از «ابی حمزه» ابو حمزه ثمالی است.

قال رسول الله ﷺ: ما زلتُ أنا و مَنْ كان قبلي من النبيين والمؤمنين مبتلين بمن يؤذينا، ولو كان المؤمن على رأس جبل لَقَيَّضَ اللَّهُ عزَّوجلَّ له من يؤذيه ليأجره على ذلك.

و (قال) أمير المؤمنين عليه السلام:

ما زلت مظلوماً منذ ولدتنى أمي حتى ان كان عقيل ليصيبه رمد، فيقول: لا تذروني حتى تذروا علياً، فيذروني و ما بي من رمد.

باب ٤١

العلّة التي من أجلها امتحن الله عزَّوجلَّ
يعقوب و ابتلاه بالرؤيا التي رآها يوسف حتى
جرى من أمره ما جرى

١- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل عليه السلام قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن الثمالي قال: صلّيت مع عليّ بن الحسين عليه السلام الفجر بالمدينة يوم الجمعة فلمّا فرغ من صلاته و سبّحته نهض إلى منزله و أنا معه، فدعا مولاة له تسمّى سكينه فقال لها: لا يعبر عليّ بابي سائل إلاّ أطعموه، فإنّ اليوم يوم الجمعة.

قلت له: ليس كلّ من يسأل مستحقّاً؟

فقال: يا ثابت، أخاف أن يكون بعض من يسألنا محقّاً فلا نطعمه و نردّه فينزل بنا أهل البيت ما نزل بيعقوب و آلّه، أطعموهم أطعموهم، إنّ يعقوب كان يذبح كلّ يوم كبشاً، فيتصدّق منه و يأكل هو و عياله منه، و إنّ سائلاً مؤمناً صوّماً محقّاً له عند الله منزلة، و كان مجتازاً غريباً اعتر على باب يعقوب عشية جمعة عند أوان إفطاره يهتف على باب، أطعموا السائل المجتاز الغريب الجائع من فضل طعامكم،

رسول خدا ﷺ فرمودند: من و انبیاء قبل از من و مؤمنین پیوسته مبتلا به کسی شده و می شویم که آزارمان می دهد و اگر مؤمن بالای کوهی باشد محققاً حق تعالی برای او شخصی را آماده می کند که آزارش دهد تا بدین وسیله اجر و ثواب ببرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیّه می فرمایند:

از زمانی که مادر مرا زایید پیوسته من مظلوم بودم حتی زمانی پیش می آمد که چشم درد به عقیل عارض می شد و وی به دیگران می گفت: مرا ترک نکنید و وانگذارید مگر آن که علی را ترک کنید، پس مرا ترک کرده و تنها می گذاردند، با این که رمد و چشم دردی در من نبود.

باب چهل و یکم

سزا امتحانی که خدای عزوجل یعقوب علیّه را نمود و وی را مبتلا ساخت به آنچه یوسف در خواب دید

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته می گوید: عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب از مالک بن عطیة، از ثمالی، وی می گوید:

نماز صبح روز جمعه را در مدینه با حضرت علی بن الحسین علیهما السلام خواندم و وقتی آن حضرت از نماز و تسبیحات فارغ شدند از جا برخاسته و به اتفاق به طرف منزل آن جناب رفتیم، به درب منزل حضرت که رسیدیم کنیز خود به نام سکینه را صدا زده و به او فرمودند: هر سائلی که از درب منزل من عبور کرد حتماً به او طعام بدهید چه آن که امروز، روز جمعه می باشد.

کنیز عرضه داشت: هر سائلی که مستحق نیست؟

حضرت فرمودند: می ترسم برخی از سائلین مستحق بوده و ما به آنها طعام نداده ردشان کنیم پس آنچه به یعقوب نازل شد به ما اهل بیت نیز نازل گردد، بنابراین به هر سائلی اطعام کنید و حتماً او را بهره مند نمایید، جناب یعقوب هر روز قوچی را سر می برید و از آن تصدق می نمود و خود و عیالش نیز از آن تناول می کردند، شب جمعه ای هنگام غروب در وقتی که حضرت یعقوب می خواستند افطار کنند سائلی مؤمن که روزه دار و مستحق بود به خانه آن حضرت عبور کرد و فریاد زد: سائل غریب و گرسنه را از زیادی طعام خود بدهید.

يهتف بذلك على بابه مراراً وهم يسمعون، وقد جهلوا حقه ولم يصدقوا قوله، فلما ينس أن يطعموه، وغشيه الليل استرجع واستعبر وشكا جوعه إلى الله عز وجل، وبات طاوياً وأصبح صائماً جائعاً صابراً حامداً لله و بات يعقوب و آل يعقوب شباعاً بطاناً، وأصبحوا و عندهم فضلة من طعامهم قال:

فأوحى الله عز وجل إلى يعقوب: في صبيحة تلك الليلة: لقد أذلت يا يعقوب عبدي ذلة استجرت بها غضبي، واستوجبت بها أدبي، ونزول عقوبتي، و بلواي عليك و على ولدك، يا يعقوب:

إن أحب أنبيائي إليّ، وأكرمهم عليّ من رحم مساكين عبادي وقربهم إليه وأطعمهم، وكان لهم مأوى وملجأ، يا يعقوب: أما رحمت ذمىال عبدي المجتهد في عبادتي القانع باليسير من ظاهر الدنيا، عشاء أمس، لما اعترى ببابك عند أوان إفطاره، وهتف بكم أطعموا السائل الغريب المجتاز القانع، فلم تطعموه شيئاً، فاسترجع واستعبر وشكا ما به إليّ، و بات طاوياً حامداً لي، وأصبح لي صائماً، وأنت يا يعقوب و ولدك شباع، وأصبحت و عندكم فضلة من طعامكم، أو ما علمت يا يعقوب: أن العقوبة والبلوى إلى أوليائي أسرع منها إلى أعدائي، وذلك حسن النظر مني لأوليائي واستدراج مني لأعدائي أما و عزتي لأنزل عليك بلواي، ولأجعلنك و ولدك عرضاً لمصابي، ولأذينك بعقوبتي، فاستعدوا لبلواي، و ارضوا بقضائي، و اصبروا للمصائب، فقلت لعلي بن الحسين عليه السلام: جعلت فداك متى رأى يوسف الرؤيا؟

فقال: في تلك الليلة التي بات فيها يعقوب و آل يعقوب شباعاً، و بات فيها ذمىال طاوياً جائعاً.

مکرر این نداء را داد و جناب یعقوب و اهل خانه اش آن را می شنیدند و چون بااستحقاقش واقف نبودند کلامش را تصدیق نمی کردند، سائل چون از احسان آنها مأیوس شد و شب فرارسید کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد و اشک ریخت و از گرسنگی خود شکایت به حق تعالی نمود و آن شب را با گرسنگی به صبح رساند و روز بعد را با گرسنگی روزه داشت در حالی که حمد خدا را بجای می آورد.

و از آن طرف یعقوب و اهل بیتش سیر و با شکم پر شب را به صبح رسانده در حالی که طعام زیادی نزدشان بود خداوند عزوجل در صبح آن شب به یعقوب وحی نمود: ای یعقوب بنده مرا خوار و ذلیل نمودی و بدین وسیله غضب مرا فراهم کرده و خود و فرزندان مستوجب عقوبت و تنبیه من شدید، ای یعقوب محبوب ترین انبیاء و مکرم ترین آنها نزد من آن است که به مساکین از بندگانم ترحم کرده و آنها را به خود نزدیک نموده و طعامشان بدهد و مکان و منزل جهت آنها فراهم کند، چرا شب گذشته به بنده ما ذمیا که در پرستش و عبادت ما سخت کوشا بوده و از ظاهر دنیا به اندکی بسنده نموده وقتی هنگام افطار توبه در منزلت رسید و فریاد زد: به سائل غریب و بنده قانع ترحم کرده طعام دهید، طعام ندادی و به او رحم ننمودی؟ او پس از آنکه مأیوس از درب خانه تو رد شد کلمه استرجاع (گفتن اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) بر زبان جاری کرد و اشک ریخت و سپس شکایت حالش را نزد من نمود، شب را با گرسنگی در حالی که حمد و ستایش مرا بجای می آورد به سر برد و صبح نمود در حالی که روزه دارد بود و تو ای یعقوب با فرزندان سیر خوابیدید و صبح نمودید و حال آنکه از زیادی طعام شب نزدتان مانده بود، آیا نمی دانی که عقوبت و مواخذه من نسبت به دوستانم سریع تر و زودتر از تنبیه و عقوبت دشمنانم می باشد؟

و این نیست مگر حسن نظر من به دوستان و در استدراج قرار دادن دشمنان. به عزت و جلال خود قسم، بر تو گرفتاری نازل خواهم نمود، تو و فرزندان را در معرض مصیبت قرار داده و با عقوبتم آزار و اذیت خواهم نمود، پس آماده بلا و سختی بوده و به قضاء من راضی و در مصائب شکبیا باشید.

راوی می گوید: محضر مبارک علی بن الحسین علیه السلام عرض کردم:

فدایت شوم؟ یوسف در چه وقت و زمانی آن خواب را دید؟

امام علیه السلام فرمودند: در همان شبی که یعقوب و اهل بیتش سیر خوابیدند و ذمیا با شکمی خالی و گرسنه شب را سپری نمود.

فلما رأى يوسف الرؤيا، وأصبح يقصّها على أبيه يعقوب، فاغتمّ يعقوب لما سمع من يوسف مع ما أوحى الله عزّ وجلّ إليه أن استعدّ للبلاء، فقال يعقوب ليوسف:

لا تقصص رؤياك هذه على إخوتك، فإني أخاف أن يكرهوا لك كيداً فلم يكره يوسف رؤياه وقصّها على إخوته.

قال علي بن الحسين عليه السلام: وكانت أول بلوى نزلت بيعقوب و آل يعقوب الحسد ليوسف لما سمعوا منه الرؤيا، قال: فاشتدّت رقة يعقوب على يوسف وخاف أن يكون ما أوحى الله عزّ وجلّ إليه من الاستعداد للبلاء هو في يوسف خاصّة، فاشتدّت رفته عليه من بين ولده، فلما رأى أخوة يوسف ما يصنع يعقوب بيوسف و تكرمه إيّاه وإشاره إيّاه عليهم، اشتد ذلك عليهم وبدأ البلاء فيهم فتوأمروا فيما بينهم، وقالوا:

(لْيُؤْسِفْ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَ نَخْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ) ^(١) أي تتوبون - فعند ذلك قالوا:
(يا أَبَانَا مَا لَكَ لَآتَا مَنَا عَلَى يُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ، أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَزْتَعْ) الآية.

فقال يعقوب:

(إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّئْبُ.)

فانتزع حذراً عليه من أن تكون البلوى من الله عزّ وجلّ على يعقوب في يوسف خاصّة؛ لِمَوْقَعِهِ مِنْ قَلْبِهِ وَ حُبِّهِ لَهُ،

هنگامی که یوسف خواب را دید، بامداد آنرا بر پدرش یعقوب تعریف نمود، یعقوب وقتی خواب را شنید وحی سابق به نظرش آمد و مغموم و محزون گشت، به یوسف فرمود: خوابت را بر برادرانت تعریف مکن چون می ترسم برای تو مکر و حيله ای کنند، یوسف خواب را کتمان نکرده بلکه آن را برای برادرانش تعریف نمود.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند:

اولین بلایی که بر یعقوب و اهل بیتش وارد شد حسدی بود که برادران یوسف پس از استماع خواب بر او بردند، امام علیه السلام فرمودند: رقت و عطوفت یعقوب بر یوسف از آن پس زیاد شد و پیوسته بیم داشت آنچه را که حق عزوجل به او وحی نموده و وی را مستعد برای بلاگردانده موردش تنها یوسف باشد از این رو در بین فرزندان به خصوص یوسف رقت و مهربانی فوق العاده ای نشان می داد برادران یوسف وقتی آنرا از یعقوب نسبت به یوسف مشاهده کردند و دیدند که پدر چگونه یوسف را تکریم و تعظیم نموده و وی را بر ایشان برمیگزیند این معنا برایشان گران آمد و بلا و گرفتاری در بینشان پدید آمد و آن این بود که راجع به یوسف با هم به مشاوره پرداختند، گفتند: با این که ما چندین برادر هستیم پدر چنان دلبسته یوسف است که او را تنها بیش از همه ما دوست دارد و ضلالت و اشتباه او در حب یوسف نیک پدیدار است، باید یوسف را کشته یا در دیاری دور از پدر افکنده و روی پدر را یک جهت به طرف خود نموده آنگاه بعد از این عمل (کشتن یا دور کردن یوسف) توبه کرده و مردمی صالح و درستکار شویم.

در چنین وقتی فرزندان یعقوب به پدر عرض کردند:

ای پدر چرا تو بر یوسف از ما ایمن نیستی، در صورتی که ما برادران همه خیرخواه او می باشیم.

ای پدر فردا او را با ما به صحرا فرست که در چمن و مراتع بگردیم.... تا آخر آیه یعقوب فرمود: ای فرزندان من از آن ترسان و پریشان خاطریم که از او در بیابان غافل شوید و او طعمه گرگان گردد.

پس جناب یعقوب علیه السلام به خاطر آن که در خصوص یوسف - که موقعیت فوق العاده ای در قلب او داشت و محبت مفراطی نسبت به او در خودش احساس می کرد - مورد ابتلاء و آزمایش خدای عزوجل قرار نگیرد یوسف را از برادرانش گرفت و نگذارد وی را به صحراء ببرند.

قال:

فَغَلَبَتْ قُدْرَةُ اللَّهِ وَ قَضَاؤُهُ، وَ نَافَذَ أَمْرُهُ فِي يَعْقُوبَ وَ يُوسُفَ وَ أَخَوْتِهِ، فَلَمْ يَقْدِرْ يَعْقُوبُ عَلَى دَفْعِ الْبَلَاءِ عَنْ نَفْسِهِ وَ لَا عَنْ يُوسُفَ وَ وَلَدِهِ، فَدَفَعَهُ إِلَيْهِمْ وَ هُوَ لَذَلِكَ كَارِهِ مُتَوَقِّعٌ لِلْبُلُوْىِ مِنَ اللَّهِ فِي يُوسُفَ، فَلَمَّا خَرَجُوا مِنْ مَنْزِلِهِمْ لِحَقِّقِهِمْ مُسْرِعًا، فَأَنْتَزَعَهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَاعْتَنَقَهُ وَبَكَى وَدَفَعَهُ إِلَيْهِمْ فَانْطَلَقُوا بِهِ مُسْرِعِينَ مَخَافَةَ أَنْ يَأْخُذَهُ مِنْهُمْ وَ لَا يَدْفَعَهُ إِلَيْهِمْ، فَلَمَّا أَمْعَنُوا بِهِ أَتَوْا بِهِ غَيْضَةَ أَشْجَارٍ، فَقَالُوا نَذْبَحُهُ وَ نَلْقِيهِ تَحْتَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ، فَيَأْكُلُهُ الذَّنْبُ اللَّيْلَةَ، فَقَالَ كَبِيرُهُمْ:

(لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ)^(١) فانطلقوا به إلى الجُبِّ فألقوه فيه و هم يظنون أنه يغرق فيه فلما صار في قعر الجُبِّ ناداهم:

يا ولد رومين اقرءوا يعقوب مني السلام، فلما سمعوا كلامه قال بعضهم لبعض: لا تزالوا من ههنا حتى تعلموا أنه قد مات، فلم يزالوا بحضرته حتى أمسوا و رَجَعُوا إِلَى آبِيهِمْ عِشَاءً يَبْكُونَ، قَالُوا:

(يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذَّنْبُ)،^(٢) فلما سمعَ مقاتلتهم استرجع واستعبر و ذكر ما أوحى الله عز وجل إليه

امام علی^{علیه السلام} فرمودند:

قدرت خدا و قضاء مقدرش غلبه کرد و راجع به یعقوب و یوسف و برادران او مشیت الهی نافذ واقع شد لذا یعقوب نتوانست این آزمایش و بلا را از خود و یوسف و برادرانش دفع کند از این رو بدون اختیار یوسف را به ایشان داد با این که از آن کراحت داشت و منتظر آزمایش خدا درباره یوسف گردید، برادران یوسف وقتی از منزل بیرون رفتند جناب یعقوب به سرعت خود را به ایشان رساند و یوسف را از ایشان گرفت و به سینه چسبانید و به او معانقه کرد و گریست و بعد وی را به آنها سپرد.

برادران با سرعت و شتاب یوسف را با خود بردند چون بیم داشتند یعقوب او را از دستشان گرفته و به آنها ندهد.

پس چون وی را همراه خود برده و از پدر دورش نمودند به جنگلی رسیدند با هم گفتند: یوسف را در همین مکان کشته و زیر این درختان می اندازیم تا شب گرگ آمده و او را بخورد.
بزرگ آنها گفت^(۱):

یوسف را نکشید بلکه او را در قعر چاه انداخته تا برخی از کاروانیان که از آنجا عبور می کنند او را ببابند، برادران کلام او را تصدیق کرده لاجرم یوسف را بر سر چاهی برده و سپس وی را به درون چاه افکندند.

ایشان گمان داشتند که یوسف در آب چاه غرق می شود ولی وقتی یوسف به عمق چاه رسید، برادران را صدا زد و گفت: ای فرزندان رومین سلام مرا به یعقوب برسانید.

برادران وقتی سخنان یوسف را شنیدند برخی به بعضی دیگر گفتند: از این جا به جای دیگر نروید تا یقین کنید یوسف مرده است، پس از حوالی چاه مفارقت نکرده تا شب فرا رسید آنگاه در تاریکی شب گریان به طرف پدر برگشتند و وقتی به او رسیدند گفتند: ای پدر ما در صحرا برای مسابقه رفته و یوسف را بر سر متاع خود گذاردیم چون بازگشتیم یوسف را گرگ طعمه خود ساخته بود.

وقتی یعقوب گفتار و سخنان ایشان را شنید کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد و اشک ریخت و آنچه را که خدای عز و جلّ به طریق وحی به او فرموده بود به یاد آورد و

من الاستعداد للبلاء، فَصَبِرَ وَ أَذْعَنَ للبلاء، و قال لهم: بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً و ما كان الله لِيُطْعِمَ لَحْمَ يوسف للذئب من قبل أن رأى تأويل رؤياه الصادقة.

قال أبو حمزة: ثُمَّ انقطع حديث علي بن الحسين عليهما السلام عند هذا، فَلَمَّا كان مِنَ الْغَدِ غَدَوْتُ عليه، فقلت له: جُعِلَتْ فداك إنيك حدثتني أمس بحديث يعقوب و ولده، ثم قطعت ما كان من قصة أخوة يوسف و قصة يوسف بعد ذلك.

فقال: إِنَّهُمْ لما أصبحوا قالوا: انطلقوا بنا حتى ننظر ما حال يوسف أمات أم هو حي؟ فَلَمَّا انتهوا إلى الجبَّ وجدوا بحضرة الجبَّ سيّارة، وقد أرسلوا واردهم فأدلى دلوه فلما جذب دلوه، إذا هو بـغلام متعلق بدلوه، فقال لأصحابه: يا بشرى هذا غلام، فلما أخرجوه أقبل إليهم أخوة يوسف فقالوا: هذا عبدنا سقط منا أمس في هذا الجبِّ، و جئنا اليوم لنخرجه فانتزعوه من أيديهم و تنحّوا به ناحية فقالوا:

إِنَّمَا أَنْ تَقْرَئَنَا إِنَّكَ عَبْدٌ لَنَا فَنَبِيعَكَ على بعض هذه السيّارة، أو تقتلك؟ فقال لهم يوسف: لا تقتلونني واصنعوا ما شئتم، فأقبلوا به إلى السيّارة، فقالوا: أمنكم من يشتري منا هذا العبد؟

فاشتراه رجل منهم بعشرين درهماً، و كان أخوته فيه من الزّاهدين، و سار به الذي اشتراه مِنَ الْبَدْوِ حَتَّى أَدْخَلَهُ مصر فباعه الذي اشتراه من البدو من ملك مصر، و ذلك قول الله عزّ وجلّ:

(وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا) ^(١).

قال أبو حمزة: فقلتُ لعلي بن الحسين عليهما السلام:

مندگرا این فرموده حق تعالی شد که به او فرموده بود آماده برای بلا باش لاجرم صبر کرد و خود را برای بلا آماده ساخت و به فرزندان فرمود:

این طور که می‌گویید نیست، بلکه این امر زشت و قبیح را نفس در نظر شما زیبا جلوه داده، پیش از آن‌که یوسف تاویل و تحقیق یافتن خواب صادقش را ببیند ممکن نیست حق عزوجل گوشت او را طعمه گرگ نماید.

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: سخنان امام علی^{علیه السلام} به این جا که رسید دیگر آن جناب لب از گفتار فرو بست، روز بعد که خدمت آن سرور مشرف شدم عرض کردم: فدایت شوم دیروز قصه یعقوب و فرزندان را بیان فرمودید و به ماجرای یوسف و برادران او که رسیدید سخنانتان را قطع نمودید، تقاضا دارم آن را ادامه دهید.

حضرت فرمودند:

در برآمدن آفتاب عالمتاب برادران یوسف با هم گفتند: برویم ببینیم آیا یوسف زنده است یا مرده؟ وقتی به سر چاه رسیدند کاروانی آنجا رسید و سقای قافله را برای آب فرستادند، سقا دلوش را در چاه سرازیر نمود تا آب بکشد و وقتی دلو را بالا کشید دید پسری به دلو آویزان است به یاران گفت: مژده باد شما را به این پسر، وقتی یوسف را از چاه بیرون آوردند برادران وی جلو آمده و گفتند: این پسر بنده ما است که دیروز در چاه افتاد و امروز آمده ایم تا او را بیرون آوریم پس یوسف را از دست کاروانیان گرفته و او را به گوشه‌ای برده و به وی گفتند:

با اقرار کن که بنده ما هستی تا تو را به یکی از این کاروانیان بفروشیم و یا تو را خواهیم کشت؟

یوسف فرمود: من را نکشید و آنچه خواستید انجام دهید.

برادران او را نزد کاروانیان آورده و گفتند: آیا از شما کسی هست که این بنده را از ما بخرد؟

مردی از میان آنها یوسف را به بیست درهم خرید در حالی که پسران یعقوب در این فروش بی‌ رغبت بودند.

باری خریدار یوسف او را از صحرا به شهر آورد و وی را به سلطان فروخت چنانچه حق عزوجل در قرآن می‌فرماید: سلطان و عزیز مصر که یوسف را خریداری نمود به همسر خویش سفارش غلام را نمود که مقامش را بسیار گرامی دار که این غلام امید است به ما نفع بسیار بخشد یا او را به فرزندی برگزینیم.

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: محضر علی بن الحسین علی^{علیه السلام} عرض کردم: روزی که

إِنَّ كَمْ كَانَ يَوْسُفَ يَوْمَ الْقَوَاهِ فِي الْجَبِّ؟

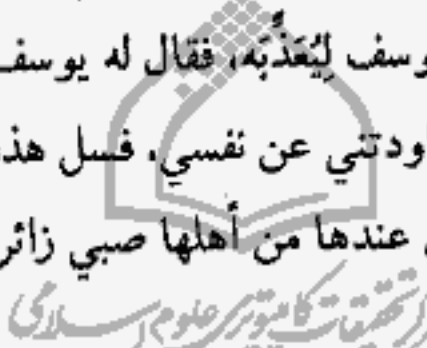
فَقَالَ: كَانَ إِنَّ تِسْعَ سِنِينَ.

فَقُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَ مَنْزِلِ يَعْقُوبَ يَوْمَئِذٍ وَبَيْنَ مِصْرَ؟

فَقَالَ: مَسِيرَةُ اثْنَيْ عَشَرَ يَوْمًا.

قَالَ: وَكَانَ يَوْسُفَ مِنْ أَجْمَلِ أَهْلِ زَمَانِهِ فَلَمَّا رَآهُ يَوْسُفَ رَاوِدَتُهُ امْرَأَةُ الْمَلِكِ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ لَهَا: مُعَاذَ اللَّهِ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ لَا يَزْنُونَ، فَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ عَلَيْهَا وَعَلَيْهِ، وَقَالَتْ: لَا تَخَفْ، وَأَلْقَتْ نَفْسَهَا عَلَيْهِ، فَأَقْلَّتْ مِنْهَا هَارِبًا إِلَى الْبَابِ فَفَتَحَهُ فَلَحَقَتْهُ فَجَذِبَتْ قَمِيصَهُ مِنْ خَلْفِهِ، فَأَخْرَجَتْهُ مِنْهُ.

فَأَقْلَّتْ يَوْسُفَ مِنْهَا فِي ثِيَابِهِ، وَلَقِيَ سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ، قَالَتْ: مَا جِزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسَجَّنَ أَوْ يُعَذَّبَ أَلِيمًا.

قَالَ: فَهَمَّ الْمَلِكُ بِيَوْسُفَ لِيُعَذِّبَهُ، فَقَالَ لَهُ يَوْسُفَ: وَإِلَهُ يَعْقُوبَ: مَا أَرَدْتُ بِأَهْلِكَ سُوءًا بَلْ هِيَ رَاوِدَتُنِي عَنْ نَفْسِي، فَسَلْ هَذَا الصَّبِيَّ أَيْنَا رَاوِدَ صَاحِبِهِ عَنْ نَفْسِهِ، قَالَ: وَكَانَ عِنْدَهَا مِنْ أَهْلِهَا صَبِيٌّ زَائِرٌ لَهَا، فَأَنْطَقَ اللَّهُ الصَّبِيَّ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ، فَقَالَ:  مَرْكَزُ تَحْقِيقَاتِ كَامِلِيَّةِ عُلُومِ رَسَدِي

أَيُّهَا الْمَلِكُ أَنْظِرْ إِلَى قَمِيصِ يَوْسُفَ فَإِنَّ كَانَ مَقْدُودًا مِنْ قُدَّامِهِ فَهُوَ الَّذِي رَاوَدَهَا، وَإِنْ كَانَ مَقْدُودًا مِنْ خَلْفِهِ فَهِيَ الَّتِي رَاوَدَتْهُ، فَلَمَّا سَمِعَ الْمَلِكُ كَلَامَ الصَّبِيِّ وَمَا اقْتَصَصَ أَفْزَعَهُ ذَلِكَ فَزَعًا شَدِيدًا فَجِيءَ بِالْقَمِيصِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَأَوْهُ مَقْدُودًا مِنْ خَلْفِهِ، قَالَ لَهَا:

إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكِنَّ، وَقَالَ لِيُوسُفَ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَلَا يَسْمَعْهُ مِنْكَ أَحَدٌ وَاکْتُمْهُ، قَالَ: فَلَمْ يَكْتُمْهُ يَوْسُفَ وَأَذَاعَهُ فِي الْمَدِينَةِ

یوسف را در چاه انداختند چند سال داشت؟

حضرت فرمود: نه سال از عمرش گذشته بود.

عرض کردم: بین منزل یعقوب در آن روز تا مصر چقدر فاصله بود؟

حضرت فرمودند: دوازده روز راه، بعد حضرت فرمود:

یوسف زیباترین مردم اهل زمان خود بود و وقتی به سن نزدیک بلوغ رسید

همسر عزیز مصر از روی هوای نفس بنای مراوده با او را گذارد، یوسف به او فرمود:

پناه می‌برم به خدا، من از اهل بی‌تی هستم که گیرد زنا نمی‌گردند.

همسر عزیز وقتی چنین دید درب‌های قصر را به روی خود و یوسف بست و

گفت وحشت نداشته باش آنگاه خود را به روی یوسف افکند، یوسف به طرف

درب قصر فرار کرد و وقتی به درب رسید آن را گشود، در این وقت همسر عزیز به او

رسید و از پشت پیراهن یوسف را چنگ زد و گرفت و آن را از بدن یوسف بیرون

آورد، یوسف از چنگالش گریخت در این هنگام هر دو با عزیز که درب قصر بود

ملاقات کردند، همسر او گفت: جزاء کسی که نسبت به اهل و ناموس تو نظر بد

داشته باشد یا زندان بوده و یا عذاب دردناک می‌باشد.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: عزیز مصر اراده کرد تا یوسف را مؤاخذه و عذاب کند،

یوسف به او فرمود: به خدای یعقوب سوگند من نسبت به ناموس تو قصد سوئی

نکرده بلکه او از روی میل و هوای نفس با من مراوده نمود و متعرض من شد و برای

این که به صدق گفته من اطمینان پیدا کنی از این کودک سؤال کن کدام یک از ما دو تا

متعرض دیگری شدیم.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: نزد آن زن کودکی از اهل و اقوامش بود که به دیدن او آمده

بود و وقتی عزیز از آن طفل استفسار واقع کرد خداوند او را به سخن آورد و گفت:

ای سلطان نگاه کن پیراهن یوسف اگر از جلو چاک خورده باشد او متعرض

همسر تو شده و اگر از پشت چاک شده است همسر تو متعرض او گردیده، عزیز

وقتی کلام طفل و قصه‌ای را که او بازگو کرد شنید سخت به فغان آمد پس پیراهن را

طلبید و به آن نگریست، و وقتی دید که پیراهن از پشت چاک خورده است به

همسرش گفت: این از مکر و حيله شما است و سپس رو به جناب یوسف نمود و

گفت:

ای پسر از این قصه درگذر و مگذار احدی آن را از تو بشنود و آن را پنهان دار.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: یوسف این راز را پنهان نداشت بلکه در شهر اشاعه داد تا

حَتَّى قُلْنَ نِسْوَءٌ مِنْهُنَّ: إِمْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ. فَبَلَغَهَا ذَلِكَ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَهَيَّاتَ لَهُنَّ طَعَاماً وَمَجْلِساً، ثُمَّ أَتَتْهُنَّ بِأَتْرُجٍ، وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّيناً، ثُمَّ قَالَتْ لِيُوسُفَ: أَخْرِجْ عَلَيْنَ، فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ مَا قُلْنَا.

فَقَالَتْ لَهُنَّ: هَذَا الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ يَعْنِي فِي حُبِّهِ.

و خرجن النسوة من عندها، فأرسلت كل واحدة منهن إلى يوسف سرّاً من صاحبها تسأله الزيارة فأبى عليهن، وقال:

أَلَا تَصْرَفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ، فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ، فَلَمَّا شَاعَ أَمْرُ يُوسُفَ وَأَمْرُ امْرَأَةِ الْعَزِيزِ وَالنِّسْوَءِ فِي مِصْرَ، بَدَأَ لِلْمَلِكِ بَعْدَ مَا سَمِعَ قَوْلَ الصَّبِيِّ لَيْسَ جَنْتُ يُوسُفَ، فَسَجَّنَهُ فِي السَّجْنِ وَدَخَلَ السَّجْنَ مَعَ يُوسُفَ فَتَيَانِ، وَكَانَ مِنْ قِصَّتِهِمَا وَاقِصَّةِ يُوسُفَ مَا قِصَّهَ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ.

قال أبو حمزة: ثم انقطع حديث علي بن الحسين صلوات الله عليه.

و سمعت محمد بن عبد الله بن محمد بن طيفور يقول في قول يوسف عليه السلام (رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ) ^(١) إِنَّ يُوسُفَ رَجَعَ إِلَى اخْتِيَارِ نَفْسِهِ فَاخْتَارَ السَّجْنَ

جایی که زنان شهر آگاه شده و گفتند: همسر عزیز قصد مراوده با غلام خویش را داشته.

این خبر به سمع همسر عزیز رسید، پی ایشان فرستاد و از آنها دعوت نمود و طعامی تهیه کرد و مجلسی بپاراست، پس از آن که زنان به مجلس درآمدند و در آنجا نشستند به هر یک ترنجی و کاردی داد سپس دستور داد که جناب یوسف وارد مجلس گردد، چون زنان مصر چشمشان به جمال دل آرای یوسف افتاد زبان به تکبیر گشوده و به جای ترنج دست های خود را بردند و گفتند آنچه را که گفتند.

همسر عزیز خطاب به ایشان کرد و گفت: این است غلامی که مرا در محبتش ملامت می کردید.

زنان از نزد همسر عزیز رفته و هر کدام به طور پنهانی پس یوسف فرستاده و از او تقاضای ملاقات کردند جناب یوسف از این خواهش امتناع ورزید و به درگاه خدا عرضه داشت:

بارخدا یا اگر تو حيله اينان را به لطف و عنایت خود از من دفع نکنی به آنها میل کرده و از اهل جهل و شقاوت خواهم شد، پس حق عزوجل حيله زنان را از او دفع فرمود.

باری پس از آن که قصه یوسف و حکایت همسر عزیز و داستان زنان در شهر شایع شد و با آن که دلایل روشن با کدามی و عصمت یوسف را عزیز مشاهده کرد باز پس از شنیدن سخنان کودک چنین صلاح دانست یوسف را چندی به زندان فرستد پس او را در زندان نمود و با جناب یوسف دو جوان دیگر زندان شدند و قصه آن دو با یوسف را حق عزوجل در قرآن کریم نقل فرموده است.

ابو حمزه ثمالی می گوید: سخنان حضرت علی بن الحسین علیه السلام به این جا که رسید حضرت لب از گفتار فرو بستند.

و از محمد بن عبدالله بن محمد بن طیفور شنیدم که در ذیل فرموده یوسف علیه السلام:
 رَبِّ السَّجْنِ احْبَبَ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ ^(۱)

فرمود: یوسف علیه السلام وقتی به نفسش مراجعه نمود یافت که داخل شدن به زندان نزدش محبوب تر است از اجابت دعوت زنان مصر از این رو زندان را اختیار کرد و

فَوَكَّلْ إِلَى اخْتِيَارِهِ.

والتجئ نبي الله محمد ﷺ إلى الخيار فتبرأ من الاختيار، ودعا
دعاء الافتقار، فقال على روية الاضطراب:

يا مقلب القلوب والأبصار، ثبت قلبي على طاعتك، فعوفي
من العلة و عصم، فاستجاب الله له، و أحسن إجابته، و هو أن الله
عصمه ظاهراً و باطناً.

و سمعته يقول في قول يعقوب: هل آمنكم عليه إلا كما آمنتكم
على أخيه من قبل، إن هذا مثل قول النبي ﷺ:

لا يلسع المؤمن من جحر مَرَّتَيْنِ، فهذا معناه و ذلك أنه سلم
يوسف إليهم فغشوه حين اعتمد على حفظهم له و انقطع في
رعايته إليهم فألقوه في غيابة الجب و باعوه، فلما انقطع إلى
الله عز وجل في الابن الثاني و سلمه و اعتمد في حفظه عليه، و
قال:

فالله خير حافظاً، أقعده على سرير المملكة و رد يوسف إليه، و
خرج القوم من المحنة و استقامت أسبايهم.

خدای عزوجل نیز امر را به اختیار او موکول فرمود^(۱) ولی پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ به خیار و صلاح در واقع ملتجی شده و بدین ترتیب از اختیار و برگزیدن دوری جسته و دعاء احتیاج و فقر نموده و بر سبیل اضطرار به درگاه خدای عزوجل عرضه داشت: یا مقلب القلوب والابصار (ای تغییر دهنده دلها و دیده‌ها) ثبت قلبی علی طاعتک (دل مرا بر طاعت خودت ثابت بدار) فعوفی من العلة والعصم (پس از هر بیماری و لغزش مصون بماند).

چون حضرت واگذار به حق تبارک و تعالی نمود، باری تعالی نیز دعایش را به احسن وجه مستجاب نمود یعنی ظاهراً و باطناً از هر لغزشی آن حضرت را محفوظ و مصون داشت.

و نیز از محمد بن عبدالله بن محمد بن طیفور شنیدم که در ذیل قول جناب یعقوب علیّه السلام: هل آمنکم علیہ الاکما امتکم علی اخیه من قبل (یعقوب گفت: آیا من همان قدر درباره این برادر به شما مطمئن و ایمن باشم که درباره یوسف بودم). فرمود: این کلام یعقوب علیّه السلام مثل فرموده نبی اکرم ﷺ است که می‌فرماید: لا یلسع المؤمن من جحر مرتین (مؤمن از یک سوراخ دوباره گزیده نمی‌شود) پس معنای کلام جناب یعقوب فرموده نبی اکرم ﷺ می‌باشد چه آنکه یعقوب راجع به یوسف وقتی اعتماد به حفاظت و رعایت برادران یوسف کرد و وی را در پناه ایشان قرار داد آنها به یعقوب خیانت کرده و یوسف را در قعر چاه انداخته و بعد که به وسیله کاروانیان از چاه بیرون آورده شد او را به آنها فروختند ولی نسبت به پسر دوم جناب یعقوب اعتماد به خدای عزوجل کرد و وی را در پناه حق تبارک و تعالی قرار داد و گفت: خدا بهترین نگهبان است در نتیجه حضرت حق جل و علا او را بر اریکه قدرت نشاند و یوسف را به او بازگرداند و مردم را از محنت رها نمود و اسباب رفاه و راحتی را برایشان فراهم کرد و اساساً نتیجه اعتماد به غیر خدا و دیگران را بر حضرتش مقدم داشتن منفی بوده و به عکس او را ملجأ و پناه قرار دادن و در تمام امور به حضرتش رجوع نمودن ثمره مطلوب و مثبتی دارد.

۱- در مقام بحث دو عنوان وجود دارد: خیار و اختیار، مقصود از خیار آن است که امری در واقع به خیر و صلاح انسان باشد و شخص بدون اعمال نظر و برگزیدن امری از خدای متان همان خیر واقعی را که خدا به صلاحش می‌داند بخواهد ولی اختیار آن است که به تحریک نفس امری را که شخص خیر می‌داند برگزیند بدون این که امر را واگذار به صلاح خدا کند و جناب یوسف درباره داخل شدن به زندان از اختیار استفاده نمود نه از خیار که اولی از اختیار است.

و سمعته يقول في قول يعقوب: يا أسفاً على يوسف إنه عرض في التأسف بيوسف وقد رأى في مفارقتة فراقاً آخر و في قطيعته قطيعة أخرى، فتلهف عليها و تأسف من أجلها كقول الصادق عليه السلام في معنى قوله عز وجل:

(وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ) ^(١) إِنَّ هَذَا فراق الأحبة في دار الدنيا ليستدلوا به على فراق المولى، فكذلك يعقوب تأسف على يوسف من خوف فراق غيره، فذكر يوسف لذلك.

باب ٤٢

العلة التي من أجلها قال اخوة يوسف

ليوسف عليه السلام إن يسرق! فقد سرق أخ له من قبل

١- حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي عليه السلام قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه قال: حدثنا أحمد بن عبيد الله العلوي قال: حدثني علي بن محمد العلوي العمري قال: حدثني اسماعيل بن همام قال:

قال الرضا عليه السلام في قول الله عز وجل:

(قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ، فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ) ^(٢)

و نیز از محمد بن عبدالله بن محمد بن طیفور شنیدم که در ذیل قول یعقوب علیه السلام:
یا اَسَفاً علی یوسف ^(۱) فرمود:

جناب یعقوب علیه السلام با این عبارت تأسّفش بر یوسف را اظهار و نمایان نمود و آن در وقتی بود که خبر مفارقتش از فرزند دیگرش را به او دادند، وی وقتی در مفارقتش از یوسف و قطع شدنش از او، مفارقت و قطع دیگری را مشاهده کرد حزن و تأسّفش بر یوسف را ابراز نمود نظیر فرموده امام صادق علیه السلام در تفسیر و شرح قول حقّ عزّوجلّ:

وَلَنذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ ^(۲)

امام علیه السلام فرمودند: مضمون این آیه خبر از فراق دوستان در دنیا داده تا با آن استدلال شود بر فراق مولی و معبود.

و همچنین جناب یعقوب علیه السلام از خوف فراق غیر یوسف (برادر دیگر) یاد یوسف افتاد و بر او تأسّف خورد ^(۳).

باب چهل و دوم

سز گفتار برادران حضرت یوسف علیه السلام به حضرتش:

ان یسرق! فقد سرق اخ له من قبل

حدیث (۱)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رحمته الله می گوید: جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از احمد بن عبیدالله علوی، از علی بن محمد علوی عمری از اسماعیل بن همام نقل کرده که وی گفت:

حضرت امام رضا علیه السلام در ذیل فرموده خدای عزّوجلّ: قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ، فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ ^(۴)

(برادران گفتند اگر این دزدی بکند برادرش یوسف نیز پیش از این دزدی کرد یوسف چون اتهام دزدی را به خود شنید باز قضیه را در دل پنهان کرد و به آنها اظهار ننمود) فرمودند:

۱- سوره یوسف آیه (۸۴)

۲- سوره سجده آیه (۲۱)

۳- خلاصه کلام آنکه برادران یوسف وقتی بنیامین را نزد عزیز مصر (یوسف) گذارده و خود بدون او نزد پدر بازگشتند و به وی خبر مفارقت فرزندش را دادند جناب یعقوب بیاد فراق یوسف افتاد و در مقام تأسّف و تحسّر فرمود: یا اَسَفاً علی یوسف.

۴- سوره یوسف آیه (۷۷)

قال: كانت لإسحاق عليه السلام منطقة يتوارثها الأنبياء الأكابر و كانت عند عمّة يوسف، وكان يوسف عندها و كانت تُحِبُّه، فَبَعَثَ إليها أبوه: ابعثيه إليّ وَ ارُدّه إليك، فبعثت إليه: دعه عندي الليلة أشعّه، ثُمَّ أَرْسَلَهُ إِلَيْكَ غُدْوَةً.

قال: فَلَمَّا أصبحت أخذت المنطقة فربطتها في حِقْوِهِ و ألبست قميصاً و بعثت به إليه، و قالت: سُرِقَتِ الْمِنْطَقَةُ فوجدت عليه، و كان إذا سَرَقَ واحدٌ في ذلك الزّمان دُفِعَ إلى صاحب السرقة فكان عبده.

٢- حدّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي عليه السلام عنه قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود، عن أبيه، عن عبد الله بن محمّد بن خالد قال: حدّثني الحسن بن علي الوشاء قال: سمعت علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول: كانت الحكومة في بني إسرائيل إذا سرق أحد شيئاً استرقّ به، و كان يوسف عليه السلام عند عمّته و هو صغير، و كانت تُحِبُّه و كانت لإسحاق عليه السلام منطقة ألبسها يعقوب عليه السلام و كانت عند ابنته، و إنّ يعقوب طلب يوسف ليأخذه من عمّته فاغتصمت لذلك و قالت له:

دعه حتى أرسله إليك فأرسلته و أخذت المنطقة فشدّتها في وسطه تحت الثياب، فلَمَّا أتى يوسف أباه جاءته و قالت: سرقت المنطقة، ففتّشته فوجدتها في وسطه، فلذلك قال اخوة يوسف، حيث جعل الصاع في وعاء أخيه:

حضرت اسحاق علیه السلام کمربندی داشتند که از انبیاء بزرگ به او ارث رسیده و آن در نزد عمّه جناب یوسف علیه السلام بود و چون این بانو محبت مفرطی به یوسف علیه السلام داشت لاجرم وی را نزد خود نگاه می داشت، روزی یعقوب علیه السلام، یوسف را از خواهر طلب نمود و فرمود: خواهر یوسف را نزد من فرست تا شب نزد من باشد و من او را ببویم بامداد وی را نزد تو می فرستم.

امام علیه السلام فرمودند:

خواهر یعقوب چون نمی خواست یوسف از او دور شود کمربند مزبور را پنهانی و بدون اطلاع کسی به کمر یوسف علیه السلام بست و روی آن پیراهنی به اندامش پوشاند و سپس او را به خدمت یعقوب فرستاد، ساعتی دیگر خود نزد یعقوب آمده و گفت کمربند اسحاق به دزدی رفته و بعد از تفحص او را بر اندام یوسف یافتند و در آن زمان مقرر بود که دزد را به صاحب مال می سپردند تا بنده وی شود و بدین ترتیب خواهر یعقوب یوسف را گرفت و پیش خود برد و مقصود برادران یوسف از «فقد سرق اخ له من قبل» اشاره به همین حکایت و واقعه می باشد.

حدیث (۲)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رحمته الله می گوید: جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از عبداللّه بن محمد بن خالد از حسن بن علی و شاء نقل کرده که وی گفت: از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

در بنی اسرائیل حکم این بود که اگر کسی سرقت می کرد او را به عنوان بنده برمی داشتند، و جناب یوسف علیه السلام در کودکی نزد عمّه اش بود و آن بانو او را بسیار دوست می داشت، کمربندی بود از حضرت اسحاق علیه السلام که یعقوب علیه السلام آن را می پوشید و آن نزد دختر اسحاق که عمّه یوسف باشد می بود.

روزی یعقوب علیه السلام یوسف را از عمّه اش طلبید، آن بانو مغموم و محزون شد و عرض کرد:

او را واگذار تا خودم وی را نزد تو بفرستم، پس کمربند را بر میان یوسف زیر لباسها بست و او را نزد پدرش آورد و بعد اظهار نمود که کمربند سرقت شده از این رو یوسف را تفتیش کرد و آن را بر میان او بسته یافت و به خاطر همین واقعه بود که برادران یوسف هنگامی که پیمانه در بار برادرشان پیدا شد گفتند:

إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ.

فقال لهم يوسف: ما جزاء من وجدنا في رحله؟

قالوا: هو جزاؤه كما جرت السنة التي تجري فيهم، فبدأ بأوعيتهم قبل وعاء أخيه، ثم استخرجها من وعاء أخيه و لذلك قال اخوة يوسف:

(إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ)^(١) يعنون المنطقة فأسرها يوسف في نفسه ولم يبدها لهم.

باب ٤٣

العلّة التي من أجلها أذن مؤذن العير التي فيها

اخوة يوسف: أيّها العير انكم لسارقون

١- حدّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي رحمته الله قال: حدّثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه قال: حدّثنا إبراهيم بن علي قال: حدّثنا إبراهيم بن إسحاق، عن يونس بن عبد الرحمن، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر رحمته الله يقول: لاخير فيمن لا تقيّة له، ولقد قال يوسف:

إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ^(۱) یعنی اگر این پیمانہ را دزدیده باشد بعدی ندارد چه آنکه قبلاً برادری داشت که او نیز مرتکب سرقت گردید.

یوسف به ایشان فرمود: جزاء کسی که پیمانہ را ما در بارش بیابیم چیست؟ در جواب گفتند: جزایش همان است که سنت و شرع دربارہ اش فرموده، پس مأمورین یوسف ابتداء بارہای برادران را بازیین کرده و سپس به واری بار برادر یوسف (بنیامین) پرداخته و پیمانہ را در آنجا یافته و بیرون آوردند و به خاطر همین جهت بود که یکی از برادران در خطاب به جناب یوسف علیہ السلام گفت: إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ.

مقصود وی از «سرقت یوسف» سرقت کمر بند بود، باری جناب یوسف پس از آنکه این کلام و اتهام را شنید امر را مستور داشت و برای برادران ابراز نکرد و شرح نداد که من یوسف هستم

باب چهل و سوم

سر گفتار منادی در کاروانی که برادران یوسف بودند

و علت این ندانشی که سر داد:

ایتها العیر انکم لسا رقون^(۲)

حدیث (۱)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رحمہ اللہ می گوید: جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از ابراهیم بن علی از ابراهیم بن اسحاق، از یونس بن عبدالرحمن^(۳)، از علی بن ابی حمزہ، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباجعفر علیہ السلام شنیدم که می فرمود:

در کسی که تقیہ نمی کند خیر نیست و تقیہ^(۴) مانند این گفتار از جناب یوسف علیہ السلام:

۱. سوره یوسف آیه (۷۷)

۲. سوره یوسف آیه (۷۵)

۳. اگرچه قمیون او را تضعیف کرده اند ولی ثقه است، چه آنکه عبدالعزیز بن المہندی که وکیل حضرت ثامن المجتہد علیہ السلام بود می گوید: از حضرت پرسیدم: در هر وقتی من نمی توانم محضر شما برسم از چه کسی معالم دین خود را یاد بگیرم؟

حضرت فرمودند: از یونس بن عبدالرحمن.

۴. تقیہ یعنی لفظی را گفتن و معنای بعید آنرا اراده کردن به طوری که معنای مزبور به ذهن مخاطب نیاید.

أَيَّتْهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ وَمَا سَرَقُوا.

٢- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلُوِّيِّ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيْسَى، عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

التَّقِيَّةُ دِينُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، قُلْتُ: مَنْ دِينُ اللَّهِ؟
قَالَ: فَقَالَ إِي وَاللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ، لَقَدْ قَالَ يُوسُفُ:
أَيَّتْهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ.
وَاللَّهُ مَا كَانُوا سَرَقُوا شَيْئاً.

٣- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ يُوسُفَ: أَيَّتْهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ.
قَالَ: مَا سَرَقُوا وَمَا كَذَبَ.

٤- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلُوِّيِّ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ التَّهَائِنْدِيِّ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي يُوسُفَ:
(أَيَّتْهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ).

قَالَ: إِنَّهُمْ سَرَقُوا يُوسُفَ مِنْ أَبِيهِ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ لَهُمْ حِينَ قَالُوا: مَاذَا تَفْقَدُونَ؟

اَيُّهَا الْعِمْرَانُكُمْ لَسَارِقُونَ (ای اهل قافله شما بی شک دزدید)
در حالی که دزدی نکرده بودند.

حدیث (۲)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رضی الله عنه می گوید: جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن ابی نصر از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: تقیه دین خدای عزوجل است. عرض کردم: تقیه از دین خدا و جزیی از آن می باشد؟ حضرت فرمودند: بلی به خدا جزیی از دین است، تقیه مانند این که یوسف فرمود:

اَيُّهَا الْعِمْرَانُكُمْ لَسَارِقُونَ (ای اهل قافله شما بی شک دزدید) به خدا قسم چیزی را آنها ندزدیده بودند

حدیث (۳)

پدرم رضی الله عنه فرمود: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل کلام حضرت یوسف علیه السلام:
اَيُّهَا الْعِمْرَانُكُمْ لَسَارِقُونَ، فرمودند: اهل کاروان در عین حالی که سرقت نکرده بودند جناب یوسف هم دروغ نگفتند.

حدیث (۴)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رضی الله عنه می گوید: جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از صالح بن سعید، از مردی ^(۱) از اصحاب، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده، راوی می گوید: راجع به مقصود از فرموده حق عزوجل: اَيُّهَا الْعِمْرَانُكُمْ لَسَارِقُونَ از امام علیه السلام پرسیدم: حضرت فرمودند: نسبت سارق به ایشان به خاطر آن بوده که حضرت یوسف را از پدرشان سرقت کردند از این رو اطلاق سارق به آنها صادق بوده نه کاذب فلذا می بینیم وقتی غلامان سلطان (یوسف) کاروانیان را متوقف ساخته و نمی گذارند حرکت کنند، آنها به غلامان می گویند مگر چه چیز از شما مفقود شده؟

۱- چون نام این راوی در حدیث ذکر نشده بدین ترتیب روایت اصطلاحاً مرسله خوانده می شود.

قالوا: نفقد صواع الملك، ولم يقولوا سرقت صواع الملك، إنما عنى أنكم سرقت يوسف من أبيه.

باب ٤٤

العلّة التي من أجلها قال يعقوب لبنيه:

يا بُنَيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ

١- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيُّ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ رحمته الله:

أَخْبِرْنِي عَنْ يَعْقُوبَ حِينَ قَالَ لِوُلَدِهِ:

إِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ، أَكَانَ عَلِيمًا أَنَّهُ حَيٌّ وَقَدْ فَارَقَهُ مِنْذَ عَشْرِينَ سَنَةً، وَذَهَبَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ؟
قَالَ: نَعَمْ. عَلِيمٌ أَنَّهُ حَيٌّ.

قلت: وكيف علم؟ في حقيقته كما في توير علوم

قَالَ: إِنَّهُ دَعَا فِي السَّحَرِ أَنْ يَهْبِطَ عَلَيْهِ مَلِكُ الْمَوْتِ، فَهَبِطَ عَلَيْهِ تِرْيَالُ فَهُوَ مَلِكُ الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُ تِرْيَالُ: مَا حَاجَتُكَ يَا يَعْقُوبُ؟
قَالَ:

أَخْبِرْنِي: عَنِ الْأَرْوَاحِ تَقْبِضُهَا مَجْتَمِعَةً أَوْ مَتَفَرِّقَةً؟
فَقَالَ: بَلْ مَتَفَرِّقَةً رُوحًا رُوحًا.

قَالَ: فَمَرْبُكُ رُوحَ يَوْسُفَ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ عَلِمَ أَنَّهُ حَيٌّ

غلامان می گویند: جام سلطان را گم کرده ایم و نمی گویند آن را شما سرقت کرده اید زیرا جام را اهل کاروان بر نداشته بودند تا اطلاق سارق به آنها صادق باشد ولی در این آیه رسماً به آنها نسبت سرقت داده می شود و آن صرفاً به این اعتبار است که ایشان یوسف علیهما السلام را از پدرشان سرقت کرده بودند.

باب چهل و چهارم

سز گفتار یعقوب علیهما السلام به فرزندانش:

یا بُنِی اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیْهِ

حدیث (۱)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی علیهما السلام می گوید: جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن ابی نصر، از احمد بن محمد، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از محمد بن اسماعیل، از حنان بن سدید، از پدرش، وی می گوید: محضر امام ابی جعفر علیهما السلام عرضه داشتم:

بفرمایید: این که جناب یعقوب علیهما السلام به فرزندانش فرمود: اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیْهِ (بروید از یوسف و برادرش بنیامین تفحص کنید) آیا وی با این که مدت بیست سال از یوسف جدا شده و از شدت حزن و گریه نور چشمانش رفته بود می دانست که وی زنده است و از دنیا نرفته که به ایشان تفحص و تجسس را تکلیف نمود؟

امام علیهما السلام فرمودند: بلی او آگاه و عالم بود که وی زنده است.

عرضه داشتم: چگونه دانست که یوسف زنده است؟

امام علیهما السلام فرمودند: در وقت سحر یعقوب علیهما السلام دعاء کرد و از خدا خواست که ملک الموت نزدش حاضر شود، پس ملک الموت (تریال) حاضر شد و عرض کرد چه حاجت داری؟

یعقوب فرمود: آیا ارواح را اجتماعاً و دسته جمعی قبض کردی یا جدا جدا و به طور علیحده؟

ملک الموت عرض کرد: هر روحی را جدا و علیحده قبض کردم.

یعقوب فرمود: آیا به روح یوسف برخورد کردی؟

ملک الموت عرض کرد: خیر.

امام علیهما السلام فرمودند: در این جا بود که یعقوب فهمید پس یوسف زنده است لذا به

فقال لولده:

إذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ.

باب ٢٥

العلّة التي من أجلها وجد

يعقوب ريح يوسف من مسيرة عشرة أيام

١- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيِّ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله قَالَ:

كَانَ الْقَمِيصُ الَّذِي أَنْزَلَ بِهِ عَلَى إِبْرَاهِيمَ مِنَ الْجَنَّةِ فِي قَصَبَةٍ مِنْ فِصَّةٍ، وَكَانَ إِذَا لَبَسَ كَانَ وَاسِعًا كَبِيرًا فَلَمَّا فَصَلُوا وَيَعْقُوبُ بِالرَّمْلَةِ، وَيُوسُفُ بِمِصْرَ، قَالَ يَعْقُوبُ:

إِنِّي لِأَجِدَ رِيحَ يُوسُفَ عَنِّي رِيحَ الْجَنَّةِ حِينَ فَصَلُوا بِالْقَمِيصِ؛ لِأَنَّهُ كَانَ مِنَ الْجَنَّةِ.

٢- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ عَنْ بَشْرِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ مِفْضَلِ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله قَالَ: سَمِعْتَهُ يَقُولُ:

أَتَدْرِي مَا كَانَ قَمِيصُ يُوسُفَ؟

قَالَ: قُلْتُ: لَا.

فرزندانش فرمود: بروید و از یوسف و برادرش تجسس و تفحص کنید.

باب چهل و پنجم

سرّ این که یعقوب علیه السلام بوی یوسف را از فاصله

ده روز سیر یافت.

حدیث (۱)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رحمته الله می گوید: جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن ابی نصر از احمد بن محمد بن عیسی از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از ابراهیم بن ابی البلاد از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: پیراهنی که از بهشت بر ابراهیم علیه السلام نازل شد درنی از نقره بود و هرگاه حضرت آن را می پوشید بر اندام مبارکش گشاد و بزرگ بود باری هنگامی که کاروان بیرون آمد و یعقوب در رمله و یوسف در مصر بود جناب یعقوب فرمود: من بوی یوسف را استشمام می کنم.

البته مقصود حضرت یعقوب از بوی یوسف، بوی بهشت بود یعنی:

هنگامی که کاروانیان پیراهن را به طرف یعقوب می آوردند حضرتش فرمود: من بوی بهشت را استشمام می کنم چه آن که آن پیراهن از بهشت بود. ^(۱)

حدیث (۲)

و با همین اسناد که در حدیث اول ذکر شد از علی بن مهزیار، از محمد بن اسماعیل سراج، از بشر بن جعفر ^(۲) از مفصل جعفری ^(۳)، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید: از حضرت شنیدم که فرمود:

آیا می دانی که پیراهن یوسف چه بود؟

عرض کردم: خیر.

۱- در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از مفصل بن عمر حدیثی نقل شده و آن اینست که: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: چون نمرودیان به منظور سوزاندن ابراهیم آتش افروختند، جبرئیل جامه ای از بهشت آورد و به ابراهیم پوشاند تا آنکه از مضرت حرارت و پروت سالام باشد و چون فوت ابراهیم نزدیک شد آن پیراهن را با نعویذ در بازوی اسحاق بست و اسحاق نیز در بازوی فرزند خود یعقوب بست و وقتی یوسف متولد شد، یعقوب آن را در بازوی یوسف بست و این همان پیراهنی است که یوسف همراه کاروان برادران برای پدر فرستاد و یعقوب استشمام بوی بهشت از این پیراهن می کرد.

۲- امامی و مجهول الحال می باشد.

۳- امامی و مجهول الحال می باشد.

قال: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا أَوْقَدَتْ لَهُ النَّارَ أَتَاهُ جِبْرِئِيلُ عليه السلام بثوب من ثياب الجنة و ألبسه إِيَّاهُ، فلم يَضُرُّهُ مَعَهُ رِيحٌ وَلَا بَرْدٌ وَلَا حَرٌّ، فَلَمَّا حَضَرَ إِبْرَاهِيمَ الْمَوْتُ جَعَلَهُ فِي تَمِيمَةٍ وَ عَلَّقَهُ عَلَى إِسْحَاقَ، وَ عَلَّقَهُ إِسْحَاقُ عَلَى يَعْقُوبَ، فَلَمَّا وَلَدَ لِيَعْقُوبَ يُوسُفَ عَلَّقَهُ عَلَيْهِ فَكَانَ فِي عِضْدِهِ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، فَلَمَّا أَخْرَجَ يُوسُفَ الْقَمِيصَ مِنَ التَّمِيمَةِ وَجَدَ يَعْقُوبَ رِيحَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى:

(إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تَفَنَّدُونَ)^(١) فهو ذلك القميص الذي أنزل به من الجنة.

قلت: جعلت فداك فإلى من صار هذا القميص؟
قال:

إلى أهله وَ كُلِّ نَبِيٍّ وَرَّثَ عِلْمًا أَوْ غَيْرَهُ فَقَدْ انْتَهَى إِلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.
٣- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ حَفْصِ أَخِي مِرَازِمَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:
فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:

(وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ:
إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تَفَنَّدُونَ)^(٢) قَالَ: وَجَدَ يَعْقُوبَ رِيحَ قَمِيصِ إِبْرَاهِيمَ حِينَ فَصَلَتِ الْعِيرُ مِنْ مِصْرَ وَ هُوَ بِفِلَسْطِينَ.

باب ٤٦

العلّة التي من أجلها قال يوسف

لأخوته: لا تثريب عليكم اليوم للوقت.^(٣)

٢- سورة يوسف آية (٩٤)

١- سورة يوسف آية (٩٤)

٣- سورة يوسف آية (٩٢)

فرمود: زمانی که آتش برای سوزاندن جناب ابراهیم افروخته شد جبرئیل علیه السلام جامه‌ای از جامه‌های بهشتی را برای حضرتش آورد و آن را به وی پوشاند و بعد از آن نه باد و نه سرما و نه گرما آن جناب را آزار نرسانید، باری پس از آن که زمان موت و رحلت آن حضرت فرارسید، جامه را در تعویذی قرار داده و بر اسحاق فرزندش آویخت و اسحاق نیز بر یعقوب آویزان نمود و پس از تولد یافتن یوسف، یعقوب آن را بر وی آویخت و آن جامه همچنان در بازوی یوسف بود تا آنچه برای او واقع شد و وقتی یوسف پیراهن را از تعویذ در آورد بوی آن را یعقوب استشمام نمود و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تبارک و تعالی:

إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْقَدُون^(۱) یعنی اگر مرا نخطئه نکنید من بوی یوسفم را استشمام می‌کنم.

پس این بو بوی همان پیراهنی بود که از بهشت برای ابراهیم آورده شد. محضر مبارک امام علیه السلام عرضه داشتیم: فدایت شوم بعداً این پیراهن به چه کسی رسید؟

حضرت فرمودند:

به دست اهلش رسید و اساساً هر پیغمبری که علم یا غیر آن را از خود بجاگذارد آن میراث بالآخره به محمد و آل محمد منتهی می‌شود.

حدیث (۳)

پدرم علیه السلام فرمود: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حفص برادر مرازم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که در ذیل فرموده خداوند عزوجل: وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْقَدُون (و چون کاروان از مصر بیرون آمد یعقوب گفت: اگر مرا تخطئه نکنید من بوی یوسفم را استشمام می‌کنم).

حضرت فرمودند: هنگامی که کاروان از مصر بیرون آمد بوی پیراهن ابراهیم به مشام یعقوب که در فلسطین بود رسید و وی آن را استشمام نمود.

باب چهل و ششم

سز گفتار یوسف به برادرانش: لا تشریب علیکم الیوم
و این که چرا یعقوب علیه السلام به آنها فرمود: سوف استغفرلکم ربی

و يعقوب قال لهم: سوف أستغفر لكم ربّي^(١)

١- حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الهمداني مولى بني هاشم قال: أخبرنا المنذر بن محمّد قال: حدّثنا اسماعيل بن إبراهيم الخزاز، عن اسماعيل بن الفضل الهاشمي قال: قلت لجعفر بن محمّد رحمه الله: أخبرني عن يعقوب رحمه الله لما قال له بنوه: يا أبانا استغفر لنا ذنوبنا إنّنا كنّا خاطئين^(٢).

قال: سوف أستغفر لكم ربّي، فأخّر الاستغفار لهم و يوسف رحمه الله لما قالوا له:

تالله لقد آثرك الله علينا و إنّ كنّا لخاطئين.

قال: لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم و هو أرحم الراحمين.
قال: لأنّ قلب الشاب أرقّ من قلب الشيخ، و كانت جناية ولد يعقوب على يوسف، و جنايتهم على يعقوب إنّما كانت بجنايتهم على يوسف، فبادر يوسف إلى العفو عن حقّه، و أخّر يعقوب العفو؛ لأنّ عفوّه إنّما كان عن حقّ غيره، فأخّرهم إلى السحر ليلة الجمعة.

و أمّا العلة التي كانت من أجلها عرف يوسف إخوته ولم يعرفوه لمّا دخلوا عليه، فإنّي سمعت محمّد بن عبد الله بن محمّد بن طيفور يقول، في قول الله عزّ وجلّ:

حدیث (۱)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله می گوید: احمد بن محمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم از منذر بن محمد از اسماعیل بن ابراهیم خزاز، از اسماعیل بن فضل هاشمی نقل کرده که وی گفت: محضر امام جعفر بن محمد رحمته الله عرض کردم: مرا خبر دهید از یعقوب رحمته الله که وقتی فرزندانش به او عرض کردند: یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئين (ای پدر برای ما طلب آمرزش کن زیرا ما خطا نموده ایم) چرا به ایشان فرمود: سوف استغفرکم ربی (به زودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش خواهم نمود) یعنی چرا طلب آمرزش را تأخیر انداخت و فی الفور آنها را نبخشید.

و نیز وقتی برادران یوسف به حضرتش عرضه داشتند: تالله لقد آثرک الله..... (به خدا سوگند حق تعالی تو را بر ما برگزید و ما خطاکار می باشیم)

چرا جناب یوسف فرمود: لا تشریب علیکم الیوم یغفرالله لکم و هو ارحم الراحمین (امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را خواهد آمرزید زیرا او مهربان تر از هر مهربانی است) پس بدون درنگ از خطاء آنها درگذشت و آنرا به تعویق نیانداخت؟

امام رحمته الله فرمودند: جهتش آن است که قلب جوان نازک تر از قلب پیر است از این رو یوسف بدون درنگ از خطاء برادرانش گذشت ولی یعقوب عفو و گذشت را به تأخیر انداخت.

و نیز برادران یوسف نسبت به یوسف مستقیماً جنایت کردند ولی در حق یعقوب جنایتشان به خاطر جنایت بر یوسف بوده لاجرم یوسف نسبت به حق خودش مبادرت به عفو نمود اما یعقوب چون گذشتش در واقع عفو از حق غیر بوده نه از حق خود به ناچار آنرا تا سحر شب جمعه تأخیر انداخت و این امر طبیعی است که انسان از حق خود به سرعت می تواند بگذرد اما راجع به حق دیگری جای تأخیر دارد.

سپس مرحوم صدوق می فرماید:

و اما علت این که یوسف برادرانش را شناخت ولی آنها وی را بجا نیوردند: از محمد بن عبدالله بن محمد بن طیفور شنیدم که در ذیل فرموده خدای عز و جل:

(و جاء إخوة يوسف فدخلوا عليه فعرفهم و هم له منكرون)^(١)
إنّ ذلك لتركهم حرمة يوسف، وقد يمتحن الله المرء بتركه
الحرمة، ألا ترى يعقوب عليه السلام حين ترك حرمة يوسف، غيّبوه من
عينه فامتنح من حيث ترك الحرمة بغيبته عن عينه لا عن قلبه
عشرين سنة، و ترك اخوة يوسف حرمة في قلوبهم حيث
عادوه و أرادوا القطيعة للحسد الذي في قلوبهم فامتنحوا في
قلوبهم، كأنهم يرونه ولا يعرفونه، و لم يكن لأخيه من أمّه
حسد مثل ما كان لإخوته، فلما دخل قال: إني أنا أخوك على
يقين فعرفه، فسلم من المحن فيه حين لم يترك حرمة و هكذا
العباد.



باب ٤٧

العلّة التي من أجلها لم

يخرج من صلب يوسف نبي

١- أبي رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن إدريس و محدّثين يحيى الطّار
عن محدّثين أحمد بن يحيى، عن يعقوب بن يزيد، عن غير واحد، رفعوه
إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

لما تلقى يوسف يعقوب ترجّل له يعقوب ولم يترجّل له يوسف، فلم ينفصلاً من العناق،

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ^(۱) (برادران یوسف در مصر نزد یوسف آمدند پس او برادران را شناخت ولی آنها او را نشناختند) فرمود: جهتش آن است که برادران حرمت یوسف را نادیده گرفته و ترک کردند و همین معنا سبب شد که وقتی با یوسف ملاقت کردند او را شناسند و این امرگاهی اتفاق می افتد که حق تعالی انسان را به واسطه ترک حرمت امتحان و آزمایش می کند چنانچه جناب یعقوب علیه السلام حرمت یوسف را ترک کرد و نتیجه اش این شد که برادران یوسف وی را از چشم پدر غایب و مخفی نمودند پس به محنت افتادن آن حضرت به خاطر ترک حرمت یوسف بود که نتیجه اش این بود که یوسف مدت بیست سال از چشم یعقوب مخفی بود نه از قلبش و نیز برادران یوسف چون در قلبشان حرمت یوسف را ترک نمودند و درصدد دشمنی با او برآمدند و حسدی که در دلشان نسبت به او داشتند آنها را وادار نمود که قطع رحم کرده و وی را در چاه بیاندازند در نتیجه در قلبشان امتحان شده و در وقت ملاقات با یوسف او را دیدند ولی وی را نشناختند.

و برادر مادری حضرت یوسف حسدی را که برادران دیگر داشتند، نداشت از این رو وقتی بر برادر وارد شد عرض کرد: من برادر تو هستم، پس جناب یوسف را شناخت و گرفتار محنت و بلا نشد زیرا حرمت برادر را ترک نکرده بود و اساساً تمام بندگان خدا چنین هستند یعنی در صورتی که حرمت کسی را که واجب الاحترام است رعایت نکرده و آن را ترک نمایند گرفتار محنت و بلا می شوند.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی باب چهل و هفتم

سز خارج نشدن پیامبر از صلب یوسف علیه السلام

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه می فرماید: احمد بن ادریس و محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی، از یعقوب بن یزید، از جماعتی که مرفوعاً از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده اند که آن جناب فرمودند:

هنگامی که یوسف با یعقوب علیه السلام ملاقات کردند جناب یعقوب به پاس احترام یوسف پیاده شد ولی یوسف پیاده نگشت و از معانقه با هم فارغ نشده بودند که

حتى أتاه جبرئيل فقال له:

يا يوسف! ترجّل لك الصديق، ولم تترجّل له، أبسط يدك، فبسطها
فخرج نور من راحته، فقال له يوسف:
ما هذا؟

قال: هذا آية لا يخرج من عقبك نبيّ عقوبة.

٢- حدّثنا محمّدين علي ماجيلويه، عن محمّدين يحيى العطار،
عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن محمّدين أورمة، عن محمّدين أبي عمير،
عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَّا أَقْبَلَ يَعْقُوبُ إِلَى مِصْرَ خَرَجَ يُوسُفُ عليه السلام لِيَسْتَقْبِلَهُ، فَلَمَّا رَأَى يُوسُفَ هَمَّ
بأن يترجّل ليعقوب، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْمَلِكِ،
فَلَمْ يَفْعَلْ، فَلَمَّا سَلَّمَ عَلَى يَعْقُوبَ نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرِئِيلُ فَقَالَ لَهُ:

يَا يُوسُفُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لَكَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَنْزِلَ إِلَى عَبْدِي
الصَّالِحِ إِلَّا مَا أَنْتَ فِيهِ، أَبْسُطْ يَدَكَ فَبَسَطَهَا فَخَرَجَ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ نُورٌ، فَقَالَ
لَهُ:

ما هذا يا جبرئيل؟

فَقَالَ هَذَا آيَةٌ لَا يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ نَبِيٌّ أَبَدًا عَقُوبَةُ لَكَ بِمَا صَنَعْتَ بِيَعْقُوبَ؛
إِذْ لَمْ تَنْزِلْ إِلَيْهِ.

باب ٤٨

العلّة التي من أجلها

تزوّج يوسف زليخا

١- أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم عن
عبد الله بن المغيرة، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:
استأذنت زليخا على يوسف، فقيل لها: إِنَّا نُكْرَهُ أَنْ نُقَدِّمَ بِكَ عَلَيْهِ؛ لَمَّا كَانَ مِنْكَ إِلَيْهِ.

جبرئیل نازل شد و به یوسف گفت:

ای یوسف صدیق (یعقوب) برای تو و به خاطر احترام به تو از مرکب پیاده شد، ولی تو پیاده نشدی.

سپس جبرئیل به یوسف گفت: دستت را باز کن، یوسف دست را باز کرد بلافاصله نوری از کف دستش خارج شد، یوسف پرسید این چه بود؟

جبرئیل اظهار داشت: این علامت آنست که از صلب تو پیامبر خارج نمی شود زیرا احترام پدر را رعایت نکردی لذا خداوند متعال عقوبت تو را همین قرار داده است.

حدیث (۲)

محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که جناب یعقوب به طرف مصر روی آورد یوسف به منظور استقبال پدر از شهر خارج گردید

و وقتی پدر را دید قصد کرد برای او پیاده شود ولی نظر به پادشاهی و مقام خویش که نمود پیاده نشد و زمانی که بر یعقوب سلام داد جبرئیل نازل شد و به او گفت: ای یوسف: خداوند تبارک و تعالی به تو می فرماید: از فرود آمدن در مقابل بنده صالح من تو را باز نداشت مگر آن مقام و پادشاهی که تو داری، دستت را بگشا، یوسف دست گشود، پس از بین انگشتانش نوری خارج شد.

یوسف پرسید: این چه بود؟

جبرئیل گفت: این علامت آن است که از صلب تو هرگز پیامبر خارج نمی شود و جهتش کاری است که تو نسبت به یعقوب نمودی و در مقابلش پیاده نشدی.

باب چهل و هشتم

سر از دواج جناب یوسف علیه السلام با زلیخا

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از عبدالله بن مغیره، از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

زلیخا خواست به ملاقات یوسف رود از این رو اذن ملاقات گرفت، به او گفتند: به خاطر آن عملی که از تو نسبت به او صادر شد خوش نداریم تو را نزد وی ببریم.

قالت: إني لا أخاف من يخاف الله، فلما دخلت قال لها:
يا زليخا، ما لي أراك قد تغير لونك؟ قالت: الحمد لله الذي جعل الملوك
بمعصيتهم عبيداً، وجعل العبيد بطاعتهم ملوكاً.
قال لها: ما الذي دعاك يا زليخا إلى ما كان منك؟
قالت: حسن وجهك يا يوسف.
فقال: كيف لو رأيت نبياً يقال له محمد يكون في آخر الزمان أحسن مني
وجهاً وأحسن مني خلقاً وأسمع مني كفاً.
قالت: صدقت.
قال: وكيف علمت إني صدقت؟
قالت: لأنك حين ذكرته وقع حُبّه في قلبي، فأوحى الله عز وجلّ إلى
يوسف أنها قد صدقت وإني قد أحببتها؛ لحبها محمداً، فأمره الله تبارك و
تعالى أن يتزوجها.

باب ٤٩

العله التي من أجلها

سمي موسى موسى عليه السلام

١- حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن اسحاق الطالقاني عليه السلام قال:
حدثنا الحسن بن علي بن زكريا بمدينة السلام قال: حدثنا أبو عبد الله
محمد بن خيلان قال: حدثني أبي، عن أبيه، عن جدّه، عن عتاب بن أسيد
قال: حدثني من سمع مقاتل بن سليمان يقول: إنّ الله تبارك وتعالى بارك
على موسى بن عمران عليه السلام وهو في بطن أمّه بثلاثمائة وستين بركة،
فالتقطه فرعون من بين الماء والشجر وهو في التابوت، فمن
ثمّ سُمّي موسى، وبلغه القبط الماء: مو، والشجر: سى

گفت: از کسی که خوف خدا دارد وحشتی ندارم، پس وقتی وارد بر یوسف شد، یوسف فرمود: ای زلیخا رنگ تو متغیر می‌بینم، چه چیز باعث آن گردیده؟ زلیخا گفت: سپاس خدای را که سلاطین را به واسطه عصیان‌شان عبد و بنده نمود و بندگان را به واسطه اطاعت و فرمانبرداری پادشاه و سلطان قرار داد. یوسف فرمود: چه چیز تو را بر آن داشت که آن عمل را نسبت به من انجام دادی؟

زلیخا گفت: ای یوسف حسن جمال و زیبایی رویت. یوسف فرمود: اگر پیامبر آخر زمان را که محمد می‌نامند و صورتش از من زیباتر و خلقتش بهتر و جود و کرمش بیشتر است ببینی چه خواهی کرد؟ زلیخا گفت: راست می‌گویی.

یوسف فرمود: چگونه دانستی من راست می‌گویم؟ زلیخا گفت: وقتی نام مبارکش را بردی محبتش در قلبم جای گرفت، خداوند عز و جل به یوسف وحی نمود، او راست می‌گوید و من به خاطر محبتش به محمد ﷺ او را دوست دارم، پس به یوسف امر و فرمان داده شد که با وی ازدواج نماید.



باب چهل و نهم

سر نامیدن جناب موسی علیه السلام به موسی
(حدیث (۱))

ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله می‌گوید: حسن بن علی بن زکریا در مدینه السلام برای ما گفت، ابو عبدالله محمد بن خیلان، از پدرش و پدرش از پدرش و او از جدش، از عتاب بن اسید از کسی که از مقاتل بن سلیمان شنید که وی می‌گفت: خداوند تبارک و تعالی زمانی که موسی در شکم مادر بود سیصد و شصت برکت به او عنایت فرمود، پس فرعون او را که در صندوقی چوبی بود از بین آب و درخت برداشت و به همین خاطر به او موسی گفتند چه آنکه لفظ «مو» به لغت قبط^(۱) به معنای آب بوده و «سی» درخت می‌باشد و چون او را از بین آب و

۱. کلمه «قبط» یکسر قاف و سکون باء طائفه‌ای از مردم بومی مصر می‌باشند و نیز به قوم فرعون قبطی می‌گفتند.

فسمّوه موسى لذلك.

باب ٥٠

العلّة التي من أجلها اصطفى

الله عزوجلّ موسى لكلامه دون خلقه

١- أبي رحمه الله قال: حدّثني سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير عن عليّ بن يقطين، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السلام قال: أوحى الله عزوجلّ إلى موسى عليه السلام أتدري لما اصطفيتك لكلامي دون خلقي؟ فقال موسى: لا يا ربّ.

فقال: يا موسى إنّي قلبت عبادي ظهرا لبطن فلم أجد فيهم أحداً أذلّ لي منك نفساً.

يا موسى إنك إذا صليت وضعت خديك على التراب.

٢- حدّثنا محمّد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمّد بن سنان، عن إسحاق بن عمار، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: *مكتبة جامعة طهران*

إنّ موسى عليه السلام: احتبس عنه الوحي أربعين أو ثلاثين صباحاً، قال فصعد على جبل بالشام يقال له: أريحا، فقال:

يا ربّ إن كنت حبست عني وحيك و كلامك لذنوب بني إسرائيل، فغفرانك القديم.

قال: فأوحى الله عزوجلّ إليه يا موسى بن عمران أتدري لم اصطفيتك لوححي و كلامي دون خلقي؟ فقال: لا علم لي يا ربّ.

درخت یافتند وی را به نام موسی خواندند.

باب پنجاهم

سز برگزیدن حق تعالی جناب موسی علیه السلام را برای
تکلم کردن با او نه مخلوقات دیگر را

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از علی بن یقطین از شخصی، از حضرت ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

خداوند عزوجل به موسی علیه السلام وحی کرد: آیا می دانی برای چه تو را برای تکلم برگزیدم نه مخلوقات دیگر را؟

موسی عرض کرد: نه پروردگارا.

فرمود: زیرا بندگانم را آزموده ام.

در میان ایشان احدی را از تو خاضع تر در مقابل خود نیافتم، ای موسی هرگاه نماز می خوانی گونه های تو را بر خاک می نهی.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه می گوید: محمد بن الحسن الصفار^(۱)، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از محمد بن سنان، از اسحاق بن عمار^(۲) نقل کرده که وی گفت از حضرت ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: چهل یا سی روز وحی بر جناب موسی نیامد، حضرتش بالای کوهی در شام به نام «اریحا» رفت و عرضه داشت: پروردگارا اگر به خاطر گناهان بنی اسرائیل وحی خود را از من بریدی غفران و آمرزش از قبل و دیرزمان شامل همه بندگان بوده است.

امام علیه السلام فرمودند: خداوند عزوجل وحی فرستاد: یا موسی بن عمران آیا می دانی که چرا تو را برای وحی و تکلم خودم اختیار کردم نه مخلوقات دیگر را؟ موسی عرضه داشت: پروردگارا نمی دانم.

۱- ثقه می باشد.

۲- اسحاق بن عمار الکوفی الصیرفی وی از شیوخ اصحاب امامیه بوده و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام می باشد.

مرحوم شیخ در فهرست فرموده: وی فطحی المذهب است.

فقال: يا موسى إني أطلعت إلى خلقي اطلاعة فلم أجد في خلقي أشدّ تواضعاً لي منك، فمن ثمّ خصّصتك بوحىي وكلامي من بين خلقي.
قال: وكان موسى ﷺ إذا صلّى لم يفتل حتى يلصق خدّه الأيمن بالأرض والأيسر.

باب ٥١

العلّة التي من أجلها جعل الله

عزّوجلّ موسى خادماً لشعيب ﷺ

١- حدّثنا محدّث بن إبراهيم بن اسحاق الطالقاني رحمه الله قال: حدّثنا أبو حفص عمر بن يوسف بن سليمان بن الرّيان قال: حدّثنا القاسم بن إبراهيم الرّقي قال: حدّثنا محدّث بن أحمد بن مهدي الرّقي قال: حدّثنا عبد الرزاق، عن معمر، عن الزهري، عن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: بكى شعيب ﷺ من حبّ الله عزّوجلّ حتى عمى، فردّ الله عزّوجلّ عليه بصره، ثم بكى حتى عمى فردّ الله عليه بصره، ثم بكى حتى عمى فردّ الله عليه بصره، فلمّا كانت الرابعة أوحى الله إليه:

يا شعيب، إلى متى يكون هذا أبداً منك، إن يكن هذا خوفاً من النار فقد أجرتك، وإن يكن شوقاً إلى الجنّة فقد أبحتك، قال: إلهي وسيدي أنت تعلم أنّي ما بكيت خوفاً من نارك ولا شوقاً إلى جنّتك، ولكن عقد حبّك على قلبي فلست أصبر أو أراك، فأوحى الله جلّ جلاله إليه:

أما إذا كان هذا هكذا فمن أجل هذا سأخدمك كليمي موسى بن عمران.
قال مصنف هذا الكتاب: والله أعلم - يعني بذلك: لا أزال أبكي أو أراك قد قبلتني حبیباً.

خدای عزوجل فرمود: ای موسی به تمام مخلوقاتم توجهی نموده احدی را در میان ایشان متواضع تر از تو در مقابل خود نیافتم از این جهت تنها تو را برای هم صحبت بودن با خود برگزیدم.

سپس امام علی^{علیه السلام} فرمودند:

حضرت موسی^{علیه السلام} هرگاه نماز می گذارد از آن منصرف نمی شد مگر آنکه گونه راست و چپش را بر خاک می نهاد و در مقابل پروردگار خود را ذلیل می نمود.

باب پنجاه و یکم

سز این که خداوند عزوجل موسی را خادم شعیب^{علیه السلام} قرار داد

حدیث (۱)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی^{رحمته الله} می گوید: ابو حفص عمر بن یوسف بن سلیمان بن ریان از قاسم بن ابراهیم رقی از محمد بن احمد بن مهدی رقی از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از انس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمودند: شعیب^{علیه السلام} از حبّ خدای عزوجل آن قدر گریست تا نابینا شد، پس حق تعالی بینایی را به او برگرداند سپس آن قدر گریست تا بینایی خود را از دست داد باز خداوند چشمانش را به او بازگرداند، پس از آن باز آن قدر گریست تا نابینا گردید، این بار نیز خدای عزوجل بینایی را به وی برگرداند، پس چون بار چهارم شد حق تعالی به او وحی نمود و فرمود:

ای شعیب تاکی این طور می کنی، اگر از خوف جهنم می گریی، تو را از آن آزاد و رها کردم و اگر به جهت شوق به بهشت گریه می کنی، بهشت را برایت مباح نمودم. شعیب عرض کرد: پروردگارا، تو می دانی که نه از خوف جهنم می گریم و نه به خاطر شوق بهشت اشک می ریزم بلکه حبّ و شوق تو قلبم را فرا گرفته به طوری که صبر نمی توانم نمود تا تو را ببینم.

خداوند جلّ جلاله وحی به او نمود و فرمود: حال که چنین است کلیم و هم سخنم موسی بن عمران را به زودی خادم تو قرار می دهم.

مصنّف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می گوید: مقصود شعیب^{علیه السلام} از این که به درگاه باری تعالی عرض کرد: نمی توانم صبر کنم تا تو را ببینم.

این می باشد: پیوسته می گریم تا ببینم تو مرا به عنوان حبیب و دوست پذیرفته ای. (والله اعلم)

باب ٥٢

العلّة التي من أجلها لم يقتل

فرعون موسى عليه السلام لما قال ذروني أقتل موسى

١- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن علي بن اسباط، عن اسماعيل بن منصور أبي زياد، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول فرعون:

ذروني أقتل موسى من كان يمنعني؟

قال: منعه رشده ولا يقتل الأنبياء وأولاد الأنبياء إلا أولاد الزنا.

باب ٥٣

العلّة التي من أجلها أحرق الله عزّ وجلّ فرعون

١- حدّثنا أبو الحسن علي بن عبد الله بن أحمد الأسواري قال: حدّثنا مكّي بن أحمد بن سعدويه البرذعي قال: أخبرنا نوح بن الحسن أبو محمّد قال: حدّثنا أحمد بن محمّد قال: حدّثنا إبراهيم قال: حدّثنا أيوب بن سويد الرملي، عن عمرو بن الحارث، عن زيد بن أبي حبيب، عن عبد الله بن عمر قال: غار النيل على عهد فرعون، فأتاه أهل مملكته فقالوا: أيّها الملك، أجز لنا النيل، قال: إني لم أرض عنكم، ثم ذهبوا فأتوه فقالوا: أيّها الملك تموت البهائم وهلك، ولأنّ لم تجر لنا النيل لتخذن إلها غيرك؟

باب پنجاه و دوم

سز این که فرعون وقتی گفت: ذرونی اقتل موسی

چرا موسی علیه السلام را نکشت

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن الولید رحمته الله می گوید: محمد بن الحسن الصفار از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از علی بن اسباط، از اسماعیل بن منصور ابی زیاد، از شخصی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام.

راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: فرعون وقتی گفت: ذرونی اقتل موسی ^(۱) (بگذارید من موسی را بکشم) چه کسی و چه چیزی او را از کشتن حضرت بازداشت؟

امام علیه السلام فرمودند: حلال زاده بودنش وی را از این کار بازداشت زیرا انبیاء و اولادشان را فقط زنازادگان می کشند.

باب پنجاه و سوم

سز این که خدای عزوجل فرعون را غرق فرمود

حدیث (۱)

ابوالحسن علی بن عبد الله بن احمد اسواری می گوید: مکی بن احمد بن سعدویه برذعی از نوح بن الحسن ابومحمد از احمد بن محمد، از محمد بن ابراهیم، از ایوب بن سوید الرملی، از عمرو بن حارث، از زید بن ابی حبیب از عبد الله بن عمر، وی می گوید: در زمان فرعون آب رود نیل به زمین فرو رفت و این رودخانه بی آب شد، مردم نزد فرعون آمده و گفتند: ای سلطان برای ما در آن آب جاری کن.

فرعون گفت: من از شما خشنود نیستم تا خواسته شما را تأمین کنم.

مردم رفتند و مدتی بعد دوباره آمده و گفتند:

ای پادشاه، چهارپایان از بی آبی هلاک شدند، اگر در رودخانه برای ما آب جاری

نمی کنی پس ما معبودی غیر از تو اختیار نماییم؟

قال: اخرجوا إلى الصعيد.

فخرجوا فتنحى عنهم حيث لا يرونه ولا يسمعون كلامه فألصق
خده بالأرض وأشار بالسبابة وقال:

اللهم إني خرجت إليك خروج العبد الذليل إلى سيده وإني أعلم
أنك تعلم أنه لا يقدر على إجرائه أحد غيرك فأجره.

قال: فجرى النيل جرياً لم يجر مثله فأتاهم فقال لهم:

إني قد أجريت لكم النيل، فخرّوا له سجّداً و عرض له جبرئيل

فقال: أيها الملك أعني على عبد لي قال: فما قصته؟

قال: إنَّ عبداً لي ملكته على عبيدي، و خولته مفاتيحي، فعاداني

وأحبّ من عاداني، و عادى من أحببت، قال:

بش العبد عبدك لو كان لي عليه سبيل لأغرقته في بحر القلزم.

قال: أيها الملك اكتب لي بذلك كتاباً.

فدعا بكتاب و دواة، فكتب ما جزاء العبد الذي يخالف سيده،

فأحبّ من عادى و عادى من أحبّ إلا أن يغرق في بحر القلزم.

قال: أيها الملك اختمه لي. قال: فختمه، ثم دفعه إليه،

فرعون گفت: بروید در راه و جاده بایستید تا مقصودتان را عملی سازم.
مردم در راه ازدحام کرده و به انتظار ایستادند، فرعون از آنها فاصله گرفت و به
جایی رفت که آنها نه او را دیده و نه صدایش را می شنیدند، آنگاه که مطمئن شد از
انظار پنهان است صورت بر خاک نهاد و با انگشت سبابه اشاره کرد و به درگاه الهی
عرضه داشت:

بار خدایا همچون عبد ذلیل در درگاه ربّ جلیل به سوی تو آمده‌ام و می دانم که
احدی بر جاری کردن آب در این رودخانه غیر از تو قادر نمی باشد، پس از تو
درخواست می کنم آب را در آن جاری فرمایی.
عبداللّه بن عمر گفت: پس از نالیدن فرعون به درگاه خدا و تقاضا نمودنش آب
فراوانی که قبلاً مانندش را کسی ندیده بود در رودخانه جاری گشت، سپس نزد مردم
آمد و به آنها گفت:

آب رودخانه را برای شما جاری ساختم، مردم در مقابلش به سجده افتادند، در
این هنگام جبرئیل به صورت مبدّل نازل شد و گفت: ای سلطان مرا کمک کن تا بر
بنده‌ام غالب شوم.

فرعون گفت: داستان تو با بنده‌ات چیست؟

جبرئیل گفت: با داشتن بندگان چند، بنده‌ای را مالک شده و تمام کلیدهای
حجرات را به او سپرده‌ام، او با من دشمنی کرد و با دشمنانم دوست شد و با
دوستانم دشمن.

فرعون گفت:

بد بنده‌ای داری، اگر من چنین بنده‌ای داشتم در دریای قلزم^(۱) غرقش می کردم.
جبرئیل گفت: ای سلطان نوشته‌ای مشتمل بر این گفتار مرقوم فرماید.

فرعون صدا زد و کتاب و دوات طلبید و نوشت: جزاء بنده‌ای که با آقای
مخالفت کرده، دشمنانش را دوست و دوستانش را دشمن دارد فقط این است که در
دریای قلزم غرق گردد.

جبرئیل گفت: ای سلطان این نامه را مهر و امضاء کنید.

فرعون آنرا مهر کرد و سپس نامه را به او سپرد.

۱. به ضم قاف و زاء نام شهری است میان مصر و مکه و دریای قلزم دریایی است برکنار این شهر که به دریای
احمر معروف است.

فلما كان يوم البحر أتاه جبرئيل بالكتاب: فقال له: خذ هذا ما استحققت به على نفسك أو هذا ما حكمت به على نفسك.

٢- حدثنا عبدالواحد محمدين عبدوس النيسابوري العطار^(١) قال: حدثنا علي بن محمدين قتيبة، عن حماد بن سليمان النيسابوري قال: حدثنا إبراهيم بن محمد الهمداني قال: قلت لأبي الحسن علي بن موسى الرضا^(٢): لأي علة أغرق الله عز وجل فرعون وقد آمن به وأقر بتوحيده؟

قال: إنه آمن عند رؤية البأس وهو غير مقبول، وذلك حكم الله تعالى ذكره في السلف والخلف، قال الله تعالى:

(فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَخَدَّهْ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا)^(٣) وقال الله عز وجل:

(يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا)^(٤) وهكذا فرعون لما أدركه الغرق

قال: آمَنْتُ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ، وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ^(٥).

٢- سورة انعام آية (١٥٨)

١- سورة غافر آية (٨٤)

٣- سورة يونس آية (٩٠)

باری روزگار گذشت و زمان غرق شدن فرعون در دریا فرارسید، جبرئیل نزد او آمد و به وی گفت: این نامه را بگیر، در آن، آنچه مستحق هستی خودت درج کرده یا به آن حکم نموده‌ای.

حدیث (۲)

عبدالواحد محمد بن عبدوس نیشابوری عطار رحمته الله می‌گوید: علی بن محمد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان نیشابوری از ابراهیم بن محمد همدانی نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام عرضه داشتیم: به چه علت خداوند عزوجل فرعون را غرق کرد با این که او به حضرتش ایمان داشت و به توحیدش اقرار نمود؟

حضرت فرمودند: هنگامی که عذاب را دید به خدا ایمان آورد و چنین ایمانی مقبول و پذیرفته نیست و این حکم خداوند است که بین اُمم سلف و خلف جاری بوده و هست، حق تعالی در قرآن می‌فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَخَدَّهْ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا^(۱) (آن گاه که شدت قهر و عقاب ما را به چشم دیدند گفتند: ما به خدای یگانه ایمان آوردیم و به همه بت‌هایی که شریک خدا قرار دادیم کافر شدیم، اما ایمانشان پس از دیدن مرگ و مشاهده عذاب هیچ سودی بایشان نبخشید).

و نیز در جای دیگر فرموده: مترجم: تکامل علم و معرفت
يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا^(۲) (روزی که بعض آیات قهر و غضب خدای تو بر آنها برسد آن روز هیچ کس را ایمان نفع نبخشد اگر از آن پیش ایمان نیاورده و یا در ایمان کسب خیر و سعادت نکرده باشند).

و همچنین فرعون چون غرق شدن را با دو چشم خود دید گفت: آمَنْتُ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (ایمان آوردم و شهادت می‌دهم که جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند خدایی نیست و من هم تسلیم فرمان او هستم)

۱- سوره غافر آیه (۸۴)

۲- سوره انعام آیه (۱۵۸)

فقليل له: الآن وقد عصيت قبل و كنت من المفسدين، فاليوم ننجيك
ببدنك لتكون لمن خلفك آية، وقد كان فرعون من قرنه إلى قدمه في الحديد
وقد لبسه على بدنه، فلمّا أغرق ألقاه الله على نجوة من الأرض ببدره ليكون
لمن بعده علامة فيرونه.

مع تثقله بالحديد على مرتفع من الأرض، و سبيل التثقل أن يرسب ولا
يرتفع فكان ذلك آية و علامة.

و لعلّة أخرى أغرق الله عزّ وجلّ فرعون و هي أنّه استغاث بموسى لما
أدركه الغرق ولم يستغث بالله فأوحى الله عزّ وجلّ إليه: يا موسى ما أغثت
فرعون؛ لأنك لم تخلقه ولو استغاث بي لأغثته.

باب ٥٤

العلّة التي من أجلها سُمّي الخضرُ

خضراً، و علّل ما أتاه ممّا يسخطه موسى عليه السلام

من خرق السفينة و قتل الغلام، و إقامة الجدار

١- حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدّثنا الحسن بن علي السكري
قال: حدّثنا محمّد بن زكريا الجوهري البصري قال: حدّثنا جعفر بن
محمّد بن عمارة عن أبيه، عن جعفر بن محمّد عليه السلام.

أنّه قال: إنّ الخضر كان نبيّاً مرسلّاً بعثه الله تبارك و
تعالى إلى قومه، فدعاهم إلى توحيدِهِ والإقرار بأنبيائه و
رسله و كتبه و كانت آيته أنّه كان لا يجلس على خشبة يابسة،
ولا أرض بيضاء إلّا أزهرت خضراً و إنّما سمي خضراً لذلك،

در حالی که فرعون غرق می‌گشت به او خطاب شد: اکنون باید ایمان بیاوری؟ و حال آن‌که پیش از این عمری را به نافرمانی سپری نمودی و از فسادکنندگان بودی، پس ما امروز بدنت را برای عبرت خلایق و بازماندگانت به ساحل نجات می‌رسانیم و این در حالی بود که فرعون از فرق تا قدم در آهن و زره فلزی بر تن استوار کرده بود، باری وقتی فرعون غرق شد حق عزوجل جثه او را از داخل آب بر زمینی مرتفع پرتاب کرد تا بر آیندگان علامتی بوده و آنرا دیده و مشاهده کنند که: با آن‌که به واسطه آهن جثه ثقیل و سنگین بوده چطور روی آب قرار داشت در صورتی که اقتضای جسم ثقیل آن است که زیر آب رود و نه بالای آب واقع شود و این خود علامت و نشانه‌ای بود.

سپس امام علی^{علیه السلام} فرمودند:

و غرق فرعون علت دیگری نیز داشت و آن این بود که وقتی در آستانه غرق شدن قرار گرفت به موسی^{علیه السلام} استغاثه کرد نه به خدای عزوجل لذا حق تبارک و تعالی به جناب موسی وحی نمود ای موسی فرعون را پناه ندهی زیرا تو او را نیافریدی، و اگر به من پناه آورده بود البته به فریادش رسیده بودم.

باب پنجاه و چهارم

سز نامیدن خضر^{علیه السلام} به خضر و ذکر آن حضرت علل افعال

سه‌گانه‌ای (شکافتن کشتی، کشتن غلام، بپا داشتن دیوار)

که جناب موسی^{علیه السلام} را به غضب آوردند

حدیث (۱)

احمد بن حسن قطان می‌گوید: حسن بن علی سکری، از محمد بن زکریا جوهری بصری از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش، از حضرت جعفر بن محمد^{علیه السلام} نقل کرده که آن جناب فرمودند:

خضر^{علیه السلام} پیامبر مرسل بود که حق تعالی او را به سوی قومش فرستاد، وی ایشان را به توحید و وحدانیت حق و اقرار به انبیاء و فرستادگان و کتب آسمانی او جل و علا دعوت نمود، از نشانه‌ها و معجزات آن حضرت این بود که هیچ‌گاه بالای چوب خشک یا زمین ساده بی‌گیاهی نمی‌نشست مگر آن‌که بلافاصله آن چوب یا خاک سبز می‌شد و به خاطر همین او را خضر نامیدند.

وكان اسمه باليابن ملكان بن عابر بن أرفخشذ بن سام بن نوح عليه السلام،
وأن موسى لما كلمه الله تكليماً، وأنزل عليه التوراة وكتب له
في الألواح من كل شيء موعظة و تفصيلاً لكل شيء، وجعل آيته
في يده وعصاه، وفي الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم و
فلق البحر، وغرق الله عز وجل فرعون وجنوده، وعملت البشرية
فيه حتى قال في نفسه: ما أرى أن الله عز وجل خلق خلقاً أعلم
منّي، فأوحى الله عز وجل إلى جبرئيل:

يا جبرئيل أدرك عبدي موسى قبل أن يهلك، وقل له:

إن عند ملتقى البحرين رجلاً عابداً فاتبعه وتعلم منه.

فهبط جبرئيل على موسى بما أمره به ربه عز وجل، فعلم موسى أن ذلك
لما حدثت به نفسه، فمضى هو وفتاه يوشع بن نون عليه السلام حتى انتهيا إلى ملتقى
البحرين فوجدا هناك الخضر عليه السلام يعبد الله عز وجل، كما قال عز وجل في
كتابه:

(فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا
عِلْمًا) ^(١)

قال له موسى:

هل اتبعك على أن تعلمني ممّا علّمت رشداً؟

قال له الخضر: إنك لن تستطيع معي صبراً لأنّي وكّلت بعلم لا تطيقه، و
وكّلت أنت بعلم لا أطيقه.

باری اسم مبارک آن حضرت بالیا بود و نسبت آن جناب به این شرح می باشد:

بالیا بن ملک بن عابر بن ارفخشذ بن سام بن نوح علیه السلام سپس امام علیه السلام کیفیت آشنا شدن جناب موسی علیه السلام با خضر را این طور شرح می دهند: هنگامی که حق تعالی با موسی علیه السلام تکلم نمود و تورات را برای او نازل کرد و در الواح که مقصود کتاب آسمانی باشد از هر موضوعی برای پند و تحقیق هر چیز برای جنابش نوشت و معجزه اش را در دست و عصایش قرار داد و به منظور حقایق و مقابله ساختن قومش آنها را به طوفان و ملخ و شپشک و قورباغه و خون شدن آب مبتلا ساخت و به جهت سرکوب نمودن دشمنش دریا را شکافت و فرعون و لشکریانش را در آن غرق نمود و آنچه لازمه کمال بشریت هست در او اعمال کرده و فراهم ساخت به طوری که در نفس آن حضرت خطور کرد و با خود گفت: نمی بینم که حق عزوجل مخلوقی اعلم و داناتر از من آفریده باشد، پس خدای عزوجل به جبرئیل وحی نمود و فرمود:

ای جبرئیل بنده من موسی را پیش از این که هلاک شود دریاب و به او بگو: در مکانی که دو دریا با هم تلاقی نموده اند مرد عابدی زندگی می کند که لازم است نزدش رفته و از او پیروی کرده و مطالبی را از او یاد بگیری.

جبرئیل بر موسی علیه السلام نازل شد و فرمان خدای عزوجل را به او رسانید.

موسی دانست که این فرمان الهی به خاطر همان تصویری است که در او پیدا شد، باری موسی و رفیق جوانمردش که خدمتکار و وصی او بود موسوم به یوشع بن نون علیه السلام حرکت کردند تا به مجمع البحرین رسیدند در آنجا خضر علیه السلام را یافتند که عبادت حق تبارک و تعالی را می نمود چنانچه خدای عزوجل در کتابش می فرماید:

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا^(۱) (موسی و یوشع بن نون بنده ای از بندگان ما را در آنجا یافتند که به او رحمت و لطف خاصی عطا کردیم و از نزد خود به وی علم لدنی آموختیم)

موسی علیه السلام به خضر گفت:

اگر پیروی تو را بکنم از آنچه می دانی به من تعلیم می کنی؟

خضر گفت: تو هرگز نمی توانی با من صبر پیشه کنی زیرا من واگذار به علمی شده ام که تو طاقت آن را نداشته و بالعکس تو نیز واگذار به علمی شده ای که من

قال موسى له: بل أستطيع معك صبراً.

فقال له الخضر: إنَّ القياس لا مجال له في علم الله و أمره، وكيف تصبر على ما لم تحط به خيراً؟

قال موسى: ستجدني إن شاء الله صابراً، ولا أعصي لك أمراً، فلما استثنى المشيئة قبله، قال: فإنَّ اتَّبعتني فلا تسألني عن شيء حتى أحدث لك منه ذكراً، فقال موسى ﷺ: لك ذلك عليّ، فانطلقا حتى إذا ركبا في السفينة خرقها الخضر ﷺ.

فقال له موسى ﷺ: أخرجتها لتغرق أهلها؟

لقد جئت شيئاً أمراً.

قال: ألم أقل لك إنك لن تستطيع معي صبراً؟

قال موسى: لا تؤاخذني بما نسيت - أي بما تركت من أمرك، ولا ترهقني من أمري عسراً فانطلقا حتى إذا لقيا غلاماً فقتله الخضر ﷺ فغضب موسى وأخذ بتليبيه وقال له: أقتلت نفساً زكية بغير نفس لقد جئت شيئاً نكراً؟

قال له الخضر: إنَّ العقول لا تحكم على أمر الله تعالى ذكره بل أمر الله يحكم عليها، فسلم لما ترى مني وأصبر عليه، فقد كنت علمت أنك لن تستطيع معي صبراً.

قال موسى: إن سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني قد بلغت من لدني عذراً.

فانطلقا حتى إذا أتيا أهل قرية - وهي الناصرة، وإليها تنسب النصارى - واستطعما أهلها فأبوا أن يضيّفوهما، فوجدا فيها جداراً يريد أن ينقض، فوضع الخضر ﷺ يده عليه فأقامه.

فقال له موسى: لو شئت لآخذت عليه أجراً.

طاقت آن را ندارم.

موسی گفت: من توان این را دارم که با تو صبر را پیشه کنم.

خضر گفت: در علم و امر خدا قیاس راه ندارد، تو چگونه می توانی با عدم احاطه

علمی صبر را پیشه کنی؟

موسی گفت: انشاء الله به زودی مرا از صابرین خواهی یافت و خواهی دید که

اصلاً نافرمانی و مخالفت تو را نخواهم نمود.

چون موسی کلمه مشیت (انشاء الله) را به کار برد خضر گفت: اگر تابع من شدی

دیگر از هرچه من انجام دادم هیچ پرسش و سوالی مکن تا وقتی که من خودم تو را از

آن راز آگاه سازم.

موسی علیه السلام گفت: خواسته ات روا است، پس هر دو با هم برفتند و در کشتی

سوار شدند، خضر کشتی را شکافت و شکست، موسی گفت: آیا کشتی را

می شکافی تا سر نشینانش را غرق کنی، بسیار عمل زشت و قبیحی مرتکب شدی.

خضر گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من صبر پیشه کنی؟

موسی گفت: مرا مؤاخذه مکن به آنچه فراموش کردم یعنی بر آنچه از امر تو

فراموش کردم مرا مورد مؤاخذه قرار مده و تکلیف سخت طاقت فرسا مفرما، پس با

هم روان شدند تا به پسری برخورد کردند، خضر پسر را بدون مقدمه کشت، موسی

عصبانی شد و یقه خضر را گرفت و گفت: آیا نفس محترمی که کسی را نکشته بود

بی گناه کشتی، محققاً کار بسیار منکر و ناپسندی نمودی.

خضر گفت: عقول بر امر خدا حاکم نبوده بلکه امر به عکس است و امر خدا بر

عقول حکومت می کند تو موظفی آنچه از من می بینی در مقابلش تسلیم بوده و صبر

کنی و من می دانم که تو هرگز توانایی صبر کردن را نداری.

موسی گفت: اگر بار دیگر از تو مؤاخذه کردم از آن پس با من رفاقت مکن که در

ترک رفاقت با من عذر داری.

باز موسی و خضر با هم روان شدند تا به قریه ای رسیدند (قریه ناصره و آن

قریه ای است که نصاری را به آن منسوب می کنند) و از اهل آن طعام خواستند،

مردم از طعام دادن و مهمانی آنها امتناع کردند، آنها هم از آن قریه به عزم خروج

حرکت کردند تا نزدیکی دروازه آن قریه به دیواری که نزدیک به انهدام بود رسیدند،

خضر علیه السلام دست روی آن دیوار نهاد و به استحکام و تعمیر آن پرداخت، موسی

گفت: آیا روا بود که تو این مشقت را به خود بدهی، جایی این تعمیر را می نمودی که

بر آن اجرتی می گرفتی تا از آن اجرت برای خود تهیه غذا می کردیم.

قال له الخضر: هذا فراق بيني وبينك، سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبراً.

فقال: أمّا السفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر فأردت أن أعيبها، وكان ورائهم ملك يأخذ كل سفينة صالحة غصباً، فأردت بما فعلت أن تبقى لهم ولا يغصبهم الملك عليها، فنسب الأمانة في هذا الفعل إلى نفسه لعلّه ذكر التعيب، لأنّه أراد أن يعيبها عند الملك إذا شاهدها فلا يغصب المساكين عليها، و أراد الله عز وجلّ صلاحهم بما أمره به من ذلك.

ثم قال: وأما الغلام فكان أبواه مؤمنين، و طلع كافراً، و علم الله تعالى ذكره إن بقي كفر أبواه و أفتنا به و ضلّلاً بإضلاله إياهما، فأمرني الله تعالى ذكره بقتله و أراد بذلك نقلهم إلى محلّ كرامته في العاقبة.

فاشترك بالأمانة بقوله:

فخشينا أن يرهقهما طغياناً و كفراً، فأردنا أن يبدلهما ربّهما خيراً منه زكاة و أقرب رحماً، و إنّما اشترك في الأمانة

خضر گفت: این عذر مفارقت بین من و تو است، من به زودی تو را بر اسرار کارهایم که بر فهم آن صبر و ظرفیتی نداشتی آگاه می سازم، پس فرمود: اما آن کشتی را که بشکستم صاحبش خانواده فقیری بود که از آن کسب و ارتزاق می کردند و چون کشتی های بی عیب را پادشاه به غصب می گرفت خواستم این کشتی را ناقص و معیوب کنم، پس قصدم با این کار آن بود که کشتی را بدین وسیله برای صاحبانش نگاه داشته و پادشاه غصبش نکند.

پس جناب خضر علیه السلام با این فعل (شکستن کشتی) امتیازی که برای کشتی مساکین پدید آمد را به خود نسبت داد نه به حق عزوجل زیرا بیان پیدا شدن امتیاز مزبور با ذکر لفظ تعییب صورت گرفته و ادب مقتضی بود آن را به خدای تعالی نسبت ندهد چه آنکه خضر خواست کشتی را معیوب کند تا سلطان با مشاهده عیب از غصبش صرف نظر کند و حق جل و علا اراده اش از فرمان مزبور به خضر صلاح مساکین بوده لاجرم ادب اقتضاء می کند که مجری فرمان پدید آوردن عیب را به حضرتش نسبت نداده بلکه آن را فعل خویش معرفی کند از این رو خضر علیه السلام فرمود: اعیبها.

و اما آن غلام: پدر و مادر او مؤمن بودند و وی کافر متولد شد و خدا می دانست که اگر باقی بماند پدر و مادر نیز به خوی او در آمده و مفتونش شده و با ضلال او گمراه خواهند شد لذا مرا امر کرد تا وی را بکشم و با این فعل حق تبارک و تعالی پدر و مادر او را به محل کرامت خویش نقل داد جناب خضر علیه السلام در اخبار از این فعل برخلاف فعل قبلی از فاعل فعل مشترکاً تعبیر آورده یعنی خود را با حق عزوجل شریک قرار داد و گفت: و اما کشتن آن پسر: پدر و مادرش مؤمن بوده و ما باک داشتیم که آن پسر آنها را به کفر و طغیان بکشد پس خواستیم تا به جای او پروردگارشان فرزندی بهتر و صالح تر از حیث ارحام پرستی به آنها عطاء کند.

سر مشترک آوردن خضر علیه السلام فاعل دو فعل را

و تعبیر به «خشینا» و «اردنا»

این که چرا جناب خضر علیه السلام گفت: خشینا و اردنا با این که مناسب تر آن بود که خشیت را به خود و اراده را به حق تبارک و تعالی نسبت دهد شرح و توضیحش آن است که: حق تعالی وقتی خضر علیه السلام را مأمور به قتل آن پسر نمود و به وی خبر داد

لأنَّه خشي الله لا يخشى: لأنَّه لا يفوته شيء ولا يمتنع عليه أحد أرادته، وإنَّما خشي الخضر، من أن يحال بينه وبين ما أمِرَ فيه فلا يُدرَك ثواب الإِمضاء فيه، ووقع في نفسه أنَّ الله تعالى ذكَّره جعله سبباً لِرَحْمَةِ أبوي الغلام فَعَمِلَ فيه وسطَ الأمر من البشريَّة مثل ما كان عمل في موسى ﷺ؛ لأنَّه صار في الوقت مُخْتَبِراً، وكليم الله موسى ﷺ مُخْبِراً ولم يكن ذلك باستحقاق للخضر ﷺ للرتبة على موسى ﷺ، وهو أفضل من الخضر بل كان لاستحقاق موسى للتبيين.

ثمَّ قال: واما الجدار فكان لغلّامين يتيمين في المدينة، و كان تحته كنز لهما، وكان أبوهما صالحاً، ولم يكن ذلك الكنز بذهب ولا فضة، ولكن كان لوحاً من ذهب فيه مكتوب:

عجب لمن أيقن بالموت كيف يفرح؟!

عجب لمن أيقن بالقدر كيف يحزن؟!

عجب لمن أيقن أنَّ البعث حقّ كيف يظلم؟!

عجب لمن يرى الدنيا و تصرف أهلها حالاً بعد حال كيف

يطمئنُّ إليها؟!

و كان أبوهما صالحاً كان بينهما وبين هذا الأب الصالح سبعون أباً

که به زودی کفرش ظاهر خواهد شد جناب خضر از وقوع بداء در امان نبوده و این بیم و هراس را داشت که بین او و آنچه به آن امر گردیده فاصله شده و مانعی پیدا شود و بدین ترتیب از امضاء و انجام مأمور به محروم شده و ثواب آن را درک نکند ولی خداوند عزوجل هراس و بیم نداشته زیرا هیچ فعلی از او فوت نشده و اساساً بین او و انجام هیچ عملی مانعی در حقش تصور نمی شود اما در عین حال در نفس جناب خضر خطور کرد که خداوند جل ذکره او را سبب برای رحمت پدر و مادر آن پسر قرار داده پس پیدا شدن این بیم و خشیت در او چون به واسطه اخبار خدای عزوجل بود از این رو در وسط کلام دو فعل «خشیت» و «اراده» را به خود حق عزوجل نسبت داد (نسبت خشیت به خود بالمباشره بوده و به خدا بالتسبیب می باشد چنانچه در اراده نسبتش به باری تعالی بالمباشره است و به خضر تبعاً صورت گرفته)

باری خضر در وسط کلام به جنبه بشری عمل نمود و خشیت را به خود و خدا نسبت داد چنانچه در برخورد و عملش با موسی علیه السلام چنین عمل کرد زیرا وی در آن هنگام مخبر و خبردهنده بود و کلیم الله مخبر و مستمع نه این که خضر مقام و رتبه اش بر موسی ترجیح داشت بلکه وی افضل از خضر بود منتهی چون موسی مستحق بود به او گفته شود که وی همه چیز را ندانسته و جاهلی است که فقط به تعلیم حق تعالی علم برایش حاصل می شود لاجرم واسطه و مأمور برای رساندن این خبر به موسی خضر گردیده بود.

سپس خضر به موسی علیه السلام گفت: اما این که چرا دیوار را تعمیر کردم: این دیوار تعلق به دو پسر یتیمی داشت که در مدینه زندگی می کرده و پدری صالح داشتند و در زیر آن گنجی از ایشان نهفته بود، این گنج طلا و نقره نبود بلکه لوحی از جنس طلا بود که در آن این جملات نوشته شده و به چشم می خورد: تعجب است از کسی که به مرگ یقین دارد و چگونه شاد و مسرور است؟! تعجب است از کسی که یقین به قدر دارد و چگونه محزون می باشد؟! تعجب است از کسی که یقین دارد به زنده شدن در روز رستاخیز و چگونه ستم می کند!؟

تعجب است از کسی که بی ثباتی و بی اعتباری دنیا را دیده و مشاهده می کند که اهل آن از حالی به حالی دیگر دگرگون می شوند ولی با این حال به آن اطمینان دارد. پدر این دو پسر مردی نیکوکار بود، بین او و این دو پسر هفتاد پدر دیگر قرار

فحفظهما الله بصلاحه.

ثم قال: فأراد ربك أن يبلغا أشدهما و يستخرجا كنزهما، فتبرأ من الأمانة في آخر القصص و نسب الإرادة كلها إلى الله تعالى ذكره في ذلك؛ لأنه لم يكن بقي شيء مما فعله فيخبر به بعد و يصير موسى عليه السلام به مخبراً و مصغياً إلى كلامه تابعاً له فتجرد من الأمانة والارادة تجرد العبد المخلص.

ثم صار متنصلاً مما أتاه من نسبة الأمانة في أول القصة، و من ادعاء الاشتراك في ثاني القصة، فقال: رحمة من ربك و ما فعلته عن أمري، ذلك تأويل ما لم تستطع عليه صبراً، ثم قال جعفر بن محمد عليه السلام إن أمر الله تعالى ذكره لا يحمل على المقاييس و من حمل أمر الله على المقاييس هلك و أهلك أن أول معصية ظهرت الأمانة عن إبليس اللعين حين أمر الله تعالى ذكره ملائكته بالسجود لآدم، فسجدوا و أبى إبليس اللعين أن يسجد، فقال عز وجل:

ما منعك ألا تسجد إذ أمرتك، قال: أنا خير منه، خلقتني من نار و خلقتك من طين، فكان أول كفره قوله:

أنا خير منه، ثم قياسه بقوله: خلقتني من نار و خلقتك من طين،

داشتند که حق تعالی با صلاح خود ایندو پسر را محافظت فرمود، سپس خضر به جناب موسی علیه السلام گفت:

پروردگار تو خواست آن دو پسر به حدّ رشد برسند تا به کمک لطفش آنها خودشان گنج را استخراج کنند و چنانچه ملاحظه می‌کنیم جناب خضر علیه السلام هنگام خبر دادن از قصّه سوّم که آخرین قصص سه گانه می‌باشد از اسناد فعل به خویش، خود را بر حذر داشت بلکه اراده را به طور کلی نسبت به حق تعالی داد چه آن که غیر از فعل اوّل و دوّم که جناب خضر اوّل را صرفاً به خود نسبت داد و دوّمی را مشترک بین خویش و حق تعالی معرفی کرد عملی دیگر باقی نماند که مستند به او و اراده اش باشد تا وی از آن خبر داده و جناب موسی هم مستمع و شنونده اش محسوب گردد از این رو در هنگام اخبار از فعل سوّم به طور کلی حضرتش خود را مجرّد از انجام آن دانست و اراده فعل را نیز از حق تعالی قرار داد بدون این که برای خودش کوچکترین دخالت و شراکتی در فعل و اراده آن قائل شود چنانچه بنده مخلص در درگاه الهی باید خود را چنین ببیند.

سپس جناب خضر علیه السلام از نسبت دادن فعل در اوّلین قصّه به خود و از ادّعای اشتراک در فعل با خدا در دوّمین قصّه به نحوی تبری جسته و پوزش طلبیده و فرموده:

پروردگار تو اراده این معنا کرده از جهت رحمت و بخششی که دارد و من این کارها را از پیش خود و به رأی خویش انجام ندادم بلکه به فرمان حق تعالی بود، این است مآل و باطن کارهایی که تو طاقت و ظرفیت دیدن آنها را نداشتی.

سپس امام جعفرین علیه السلام فرمودند: امر خدا را نباید بر قیاس و استحسان عرضه داشت و کسی که چنین کند هم هلاک شده و هم دیگران را هلاک نموده، اوّلین معصیتی که در عالم به ظهور رسید اظهار فضل و برتری از ناحیه ابلیس ملعون بود و آن در وقتی صورت گرفت که خدای عزّوجلّ تمام فرشتگان را مأمور به سجده در مقابل آدم علیه السلام نمود، جملگی سجده کردند مگر ابلیس که از سجود امتناع کرد، حقّ - جلّت عظمت - فرمود:

وَقُتِيَ بِهٖ تَوَاصِرُكَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَجَّهٌ لَّيٌّ أَوْ مُدْبِرٌ مُّسَبِّحٌ لِذِکْرِ رَبِّهِ لَا يَدَّبَّرُ شَبَابًا وَلَا تَبْهَتُهُ أَصْوَابُ سَوَاقِبِ الْأَشْجَادِ

وَقُتِيَ بِهٖ تَوَاصِرُكَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَجَّهٌ لَّيٌّ أَوْ مُدْبِرٌ مُّسَبِّحٌ لِذِکْرِ رَبِّهِ لَا يَدَّبَّرُ شَبَابًا وَلَا تَبْهَتُهُ أَصْوَابُ سَوَاقِبِ الْأَشْجَادِ

پس اوّلین کفّری را که مرتکب شد این بود که گفت: من بهتر از آدم هستم، سپس قیاسی که نمود و گفت مرا از آتش و او را از گل آفریدی دوّمین خلافتی بود که از وی

فطرده الله عز وجل عن جواره، و لعنه و سماء رجيماً و أقسم بعزته لا يقيس أحد في دينه إلا قرنه مع عدوه إبليس في أسفل درك من التار.

قال مصنف هذا الكتاب: إن موسى ﷺ مع كمال عقله و فضله و محله من الله تعالى ذكره، لم يستدرك باستنباطه و استدلاله معنى أفعال الخضر ﷺ حتى اشتبه عليه وجه الأمر فيه.

و سخط جميع ما كان يشاهده حتى أخبر بتأويله فرضي، ولو لم يخبر بتأويله لما أدركه و لو فنى في الفكر عمره فإذا لم يجز لأنبياء الله و رسله صلوات الله عليهم، القياس والاستنباط والاستخراج، كان من دونهم من الأمم أولى بأن لا يجوز لهم ذلك.

٢- و سمعت أبا جعفر محمد بن عبد الله بن طيفور الدامغاني الواعظ بفرغانة يقول في خرق الخضر ﷺ السفينة، و قتل الغلام، و إقامة الجدار إن تلك اشارات من الله تعالى لموسى ﷺ، و تعريض بها إلى ما يريد من تذكيره لمنن سابقة لله عز وجل عليه تبه عليها و على مقدارها من الفضل ذكره بخرق السفينة، أنه حفظه في الماء حين ألقت أمه في التابوت، و ألقت التابوت في اليم و هو طفل ضعيف لا قوة له، فأراد بذلك، أن الذي حفظك في التابوت الملقى في اليم هو الذي يحفظهم في السفينة،

سرزد، باری حق تعالی او را به خاطر این خلافش از درگاه خود راند و مورد لعن قرارش داد و نامش را «رجیم» یعنی رانده شده نهاد و به عزّت و جلال خودش سوگند خورد که احدی در دینش قیاس نکند مگر آن که او را با دشمنش یعنی ابلیس در پست ترین درکات جهنّم قرین قرار می دهد.

مصنّف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می گوید: با این که جناب موسی علیه السلام از نظر عقل و فضل و موقعیت نزد باری تعالی کامل بود نتوانست با فکر و استنباط خود معنای افعال خضر علیه السلام را درک کند تا جایی که امر بر او مشتبه شد.

و از تمام افعالی که خضر مرتکب شد به غضب آمد تا وقتی که خضر علیه السلام او را از باطن آنها خبر داد و وی راضی گشت و اگر او از تأویل آنها به موسی علیه السلام خبر نمی داد قطعاً جناب موسی به حقیقت امر پی نمی برد اگرچه تمام عمرش را فکر می کرد و در نتیجه باید گفت:

وقتی برای انبیاء و رسل حق تعالی صلوات الله علیهم اجمعین قیاس و استحسان جایز نبود به طریق اولی افرادی که در مادون مرتبه ایشان هستند نباید قیاس و استحسان به کار ببرند.

حدیث (۲)

از ابو جعفر محمد بن عبدالله بن طیفور دامغانی واعظ در فرغانه^(۱) شنیدم که در ذیل افعال سه گانه جناب خضر علیه السلام (شکستن کشتی، کشتن پسر و تعمیر دیوار) می گفت:

این افعال که خضر علیه السلام به فرمان خدای عزّوجلّ آنها را انجام می داد اشارات و تنبیهاتی از ناحیه خداوند متعال به جناب موسی علیه السلام بودند و بدین وسیله جناب اقدس الهی آن حضرت را متذکّر منّت های سابق که در حقش عملی ساخته بود نمود، خداوند منّان موسی علیه السلام را بر آن منّت ها و بر مقدارشان این طور تنبیه فرمود: با شکستن کشتی او را متذکّر ساخت که وقتی طفل ضعیفی بود و مادرش وی را در صندوق نهاد و صندوق را به دریا افکند در وسط آبها از غرق شدن حفظش نمود، پس مراد حق تعالی با این فعل آن بود که به موسی گوشزد کند آن کسی که تو را در صندوق وسط دریا حفظ نمود سر نشینان کشتی را نیز داخل کشتی محافظت

۱. در مرصداطلاع آمده است که فرغانه به فتح فاء و سکون راه شهری است وسیع در ماوراءالنهر نزدیک بلاد ترکستان

و أما قتل الغلام:

فإنه كان قد قتل رجلاً في الله عز وجل، وكانت تلك زلة عظيمة عند من لم يعلم أن موسى نبي، فذكره بذلك منته عليه حين دفع عنه كيد من أراد قتله به.

و أما إقامة الجدار، من غير أجر فإن الله عز وجل ذكره بذلك فضله فيما أتاه من ابنتي شعيب حين سقى لهما و هو جائع و لم يبتغ على ذلك أجراً، مع حاجته إلى الطعام، فنبتّه عز وجل على ذلك ليكون شاكراً مسروراً.

و أما قول الخضر لموسى عليه السلام: هذا فراق بيني وبينك، فإن ذلك كان من جهة موسى، حيث قال:

إن سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني.

فموسى عليه السلام هو الذي حكم بالمفارقة لما قال له:

فلا تصاحبني و إن موسى عليه السلام: اختار سبعين رجلاً من قومه لميقات ربّه، فلم يصبروا بعد سماع كلام الله عز وجل حتى تجاوزوا الحدّ، بقولهم: لن نؤمن لك حتى^(١) نرى الله جهرة فأخذتهم الصّاعقة بظلمهم فماتوا، ولو اختارهم الله عز وجل لعصمهم ولما اختار من يعلم منه تجاوز الحدّ فإذا لم يصلح موسى عليه السلام للاختيار مع فضله و محلّه،

می فرماید.

و اما کشتن آن پسر نابالغ: قبلاً موسی علیه السلام مردی را در راه خدای عزوجل به قتل رساند و این نزد کسی که نمی دانست موسی پیامبر است لغزش بزرگی تلقی می شد لذا برخی در صدد برآمدند که به خاطر آن او را بکشند که البته به این هدف نرسیده و حق تبارک و تعالی موسی را از کید و شر او حفظ کرد حال با فعل خضر علیه السلام خداوند او را متذکر آن منت نمود.

و اما تعمیر دیوار بدون اخذ اجرت: خداوند عزوجل به واسطه این کار خضر فضیلت عملی که جناب موسی علیه السلام قبلاً انجام داده بود را متذکر شد و آن این بود که:

آن حضرت با این که خودش گرسنه بود برای دو دختر شعیب از چاه آب کشید بدون این که در قبال آن اجرتی طلب کند، پس حق تعالی با فعل خضر حضرتش را متنبه ساخت و او را به یاد عمل خویش آورد تا بدین وسیله شاکر و مسرور باشد. و اما سخن خضر به موسی علیه السلام که گفت:

هذا فراق یبنی و بینک.

فراقی که حاصل شد از ناحیه خود حضرت موسی بود زیرا قبلاً اظهار نموده بود که اگر از افعال تو پرسش نمودم دیگر با من مصاحبت و رفاقت مکن، پس در واقع جناب موسی علیه السلام با جمله «فلا تصاحبنی» حکم به مفارقت و جدایی نمود.

سپس محمد بن عبدالله بن طیفور فرمود:

جناب موسی علیه السلام هفتاد تن از رجال قوم خود را به منظور رفتن به وعده گاه ملاقات پروردگار انتخاب نمود، این مردان بعد از شنیدن کلام حق درنگ نکرده و با ایراد سخنی که در حد آن نبودند سبب مرگ خود شدند، ایشان خطاب به حضرت موسی علیه السلام گفتند:

ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که خدا را آشکارا ببینیم.

به مجرد ایراد این کلام صاعقه ای پدید آمد و ایشان را گرفت و بلافاصله مردند، جای شبهه نیست اگر خدای عزوجل آنها را برمی گزید به طور قطع حفظشان می نمود و اساساً حق جل و علا کسانی را انتخاب نمی کرد که می دانست از حد تجاوز می کنند.

پس باید پذیرفت که جناب موسی با آن همه فضل و موقعیت و شانی که دارا بود برای اختیار آن مردان صلاحیت نداشت و وقتی آن حضرت صلاحیت نداشته باشد

فكيف تصلح الأمة لاختيار الإمام بآرائها؟

و كيف يصلحون لاستنباط الأحكام و استخراجها بعقولهم الناقصة و آرائهم

المتفاوتة، و همهم المتباينة، و إراداتهم المختلفة، تعالى الله عن الرضا باختيارهم علواً كبيراً.

و أفعال أمير المؤمنين صلوات الله عليه مثلها مثل أفاعيل الخضر عليه السلام و هي حكمة و صواب، و انّ جهل الناس وجه الحكمة والصواب فيها.

٣- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال:

حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن الحسين بن علوان، عن الأعمش، عن عباية الأسدي قال:

كان عبد الله بن العباس جالساً على شفير زمزم يحدث الناس، فلما فرغ من حديثه، أتاه رجل فسلم عليه ثم قال: يا عبد الله إنّي رجل من أهل الشام، فقال:

أعوان كلّ ظالم إلاّ من عصم الله منكم، سلّ عمّا بدا لك، فقال: يا عبد الله بن عباس إنّي جئتكم أسألك عنّ قتله عليّ بن أبي طالب من أهل لا إله إلاّ الله لم يكفروا بصلاة، ولا بحجّ ولا بصوم شهر رمضان، ولا بزكاة، فقال له عبد الله: ثكلتك أمّك، سلّ عمّا يعنيك ودع ما لا يعنيك.

فقال: ما جئتكم أضرب إليك من جنّص للحجّ ولا للعمرة، ولكنّي أتيتك لتشرح لي أمر عليّ بن أبي طالب وفعاله.

فقال له: ويلك إن علم العالم صعب لا تحتمله ولا تقربه القلوب الصدئة، أخبرك أنّ عليّ بن أبي طالب كان مثله في هذه الأمة كمثّل موسى والعالم عليه السلام.

چگونه مردم برای اختیار امام و پیشوا صلاحیت دارند و چگونه می توانند با عقول ناقصه خود احکام را استنباط نموده و با آراء متفاوت و نیات متباین و قصدهای مختلف آنها را استخراج نمایند، خدا منزّه است از این که به اختیار ایشان راضی و خشنود باشد.

و افعالی که از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه صادر می شد همچون افعال صادر از خضر علیّه السلام بوده که تمامش مشتمل بر حکمت و صواب است اگرچه مردم وجه حکمت و صواب را در آنها ندانند

و همان طوری که جناب موسی با آن همه عقل و درک نتوانست باطن افعال جناب خضر علیّه السلام را درک کند به طور قطع مردم مصالح و حکم منظور در افعال و اعمال صادره از حضرت امیر عوالم وجود صلوات الله و سلامه علیه را ادراک نخواهند نمود.

حدیث (۳)

محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید علیّه السلام می گوید: محمّد بن حسن صفّار از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید از حسین بن علوان، از اعمش، از عبایه الاسدی نقل کرده که وی گفت: عبدالله بن عباس کنار زمزم نشسته بود و برای مردم حدیث می گفت پس از آن که از سخن گفتن فارغ شد مردی به حضورش رسید و سلام کرد و سپس اظهار نمود: ای عبدالله من مردی از اهل شام هستم.

ابن عباس فرمود: یاران شما جملگی ستمگر بوده مگر کسی که حق تعالی او را از ظلم مصون داشته است از آنچه می خواهی سؤال کن.

آن مرد گفت: ای عبدالله بن عباس من به نزد شما آمده ام که بپرسم کسانی را که علی بن ابی طالب علیّه السلام کشت جملگی از اهل توحید بوده نه منکر نماز بودند و نه حج و نه روزه ماه رمضان و نه زکاة پس چطور حضرت آنان را به قتل رساند؟! عبدالله فرمود: مادرت به عزایت بنشیند از آنچه تو را به رنج سفر انداخته و به این جا آورده سؤال نما و غیر آن را رها کن.

آن مرد گفت: من بنزدت نیامدم و از حمص برای حج و عمره سفر نکردم بلکه آمده ام تا افعال و کارهای علی بن ابی طالب علیّه السلام را برای من تشریح کنی.

ابن عباس فرمود: وای بر تو، راه یافتن به علم عالم بسیار مشکل بوده و هرگز دلهای زنگ گرفته به آن واقف نخواهند شد و نمی توانند آن را حمل کنند، به تو خبر می دهم که مثل علی بن ابی طالب علیّه السلام در این امت همچون مثل موسی و عالم

و ذلك أن الله تبارك و تعالى قال في كتابه:

(يا موسى إني اصطفيتك على الناس برسالاتي و بكلامي فخذ ما أتيتك و كن من الشاكرين و كتبنا له في الألواح من كل شيء موعظة و تفصيلاً لكل شيء)^(١)، فكان موسى يرى أن جميع الأشياء قد أثبتت له، كما ترون أنتم أن علماءكم قد أثبتوا جميع الأشياء، فلما انتهت موسى ﷺ إلى ساحل البحر فلقى العالم، فاستنطق بموسى ليصل علمه.

ولم يحسده كما حسدتم أنتم عليّ بن أبي طالب و أنكرتم فضله، فقال له موسى ﷺ: هل أتبعك على أن تعلمني ممّا علّمت رشداً، فعلم العالم أن موسى لا يطيق بصحبته، ولا يصبر على علمه، فقال له: إنك لن تستطع معي صبراً، وكيف يصبر على ما لم تحط به خبراً؟

فقال له موسى: ستجدني إن شاء الله صابراً ولا أعصي لك أمراً. فعلم العالم أن موسى لا يصبر على علمه، فقال: فإن أتبعني فلا تسألني عن شيء حتى أحدث لك منه ذكراً.

قال: فركبا في السفينة فخرقها العالم و كان خرقها لله عزّ وجلّ رضى. و سخط ذلك موسى و لقي الغلام فقتله، فكان قتله لله عزّ وجلّ رضى، و سخط ذلك موسى و أقام الجدار فكان إقامته لله عزّ وجلّ رضى، و سخط موسى. كذلك كان عليّ بن أبي طالب ﷺ لم يقتل إلاّ

(خضر علیه السلام) می باشد و توضیح آن این است که:

خداوند تبارک و تعالی در کتابش می فرماید:

ای موسی من ترا برای این که پیغام های مرا به خلق برسانی برگزیده و به هم صحبتی خویش انتخاب کردم پس آنچه را که به تو فرستادم کاملاً فراگیر و شکر الهی را به جای آور و در الواح (تورات آسمانی) از هر موضوع برای نصایح و پند و تحقیق هر چیز به موسی نوشته و دستور دادیم.

جناب موسی علیه السلام تصوّر می کرد تمام اشیاء برای او ثابت و روشن است همان طوری که شما معتقدید علماء شما به هر چیز واقف و آگاهند، باری وقتی موسی علیه السلام به کنار دریا رسید با عالم (خضر علیه السلام) ملاقات نمود، موسی با وی سخن بسیار گفت تا به علم وی برسد ولی به وی حسد نبرد آن طوری که شما به علی بن ابی طالب حسد ورزیدید و فضلش را انکار کردید، موسی علیه السلام به خضر گفت: اگر من از تو تبعیت کرده و خدمت را بجا آورم از علم لدنی خود به من می آموزی؟

عالم (خضر) دانست که موسی طاقت هم صحبت شدن با او را نداشته و بر علم و دانستیهای وی صبر و قرار ندارد لذا به او گفت: تو هرگز ظرفیت و توانایی آن که با من صبر کنی و مرا تحمل نمایی را نداری و چگونه صبر توانی کرد بر چیزی که اصلاً آگهی از آن نداری؟

موسی اظهار داشت: به خواست خدا مرا با صبر و تحمل خواهی یافت و هرگز در هیچ امر با تو مخالفت نخواهم نمود.
عالم (خضر) دانست که موسی بر علم او صبر و تحمل نخواهد نمود، پس به او گفت: اگر تابع من شدی دیگر از آنچه نمایم سؤال مکن تا وقتی که از آن راز، تو را آگاه سازم.

ابن عباس گفت: موسی و خضر هر کشتی سوار شدند، خضر کشتی را شکست، این شکستن مورد رضایت خدای عزوجل بوده و موجب غضب و خشم موسی گردید.

و خضر با پسر که ملاقات نمود او را کشت و این کشتن مورد رضایت خدای عزوجل بوده و موجب غضب و خشم موسی گردید و دیوار را که مرمت و تعمیر نمود این تعمیر مورد خشنودی حق تعالی بوده و موجب غضب و خشم موسی گردید و همچنین است علی بن ابی طالب علیه السلام زیرا آن حضرت کسی را نکشت مگر

من كان قتله لله رضى، ولأهل الجهالة من الناس سخطاً.

اجلس حتى أخبرك أن رسول الله ﷺ تزوج زينب بنت جحش، فأولم وكانت وليمة الحيس، وكان يدعو عشرة عشرة، فكانوا إذا أصابوا أطعام رسول الله ﷺ

استأنسوا إلى حديثه واستغنموا النظر إلى وجهه، وكان رسول الله ﷺ يشتهي أن يخففوا عنه، فيخلوا له المنزل لأنه حديث عهد بعرس. وكان يكره أذى المؤمنين له، فأنزل الله عز وجل فيه: قراناً أدباً للمؤمنين، وذلك قوله عز وجل:

(يا أيها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي إلا أن يؤذن لكم إلى طعام غير ناظرين إناه، ولكن إذا دعيتم فادخلوا، فإذا طعمتم فانتشروا ولا مستأنسين لحديث إن ذلكم كان يؤذي النبي فيستحي منكم، والله لا يستحي من الحق)^(١).

فلما نزلت هذه الآية كان الناس إذا أصابوا طعام نبيهم ﷺ لم يلبثوا أن يخرجوا.

قال: فلبث رسول الله ﷺ سبعة أيام، ولياليهن عند زينب بنت جحش، ثم تحول إلى بيت أم سلمة ابنة أبي أمية، وكان ليلتها وصبيحة يومها من رسول الله ﷺ.

قال: فلما تعالى النهار انتهى علي عليه السلام إلى الباب فدقه دقاً خفيفاً له، عرف رسول الله ﷺ دقه وأنكرته أم سلمة، فقال يا أم سلمة: قومي فافتحي له الباب.

فقالت: يا رسول الله من هذا الذي يبلغ من خطره، أن أقوم له فأفتح له الباب، وقد نزل فينا بالأمس ما قد نزل من قول الله عز وجل:

آنکه آن قتل مورد رضایت و خشنودی حق تبارک و تعالی بود و موجب غضب و خشم اهل جهالت، سپس ابن عباس به آن مرد فرمود: بنشین تا خبری برایت نقل کنم:

رسول خدا ﷺ با زینب دختر جحش ازدواج نمود و شب زفاف ولیمه دادند و ولیمه اشان خوراک حییس^(۱) بود، حضرت ده نفر ده نفر مردم را دعوت به طعام نمودند مردم وقتی طعام رسول خدا ﷺ را می خوردند می نشستند و با آن جناب سخن گفته و نظر نمودن به جمال حضرتش را غنیمت می شمردند ولی رسول خدا ﷺ میل داشتند که مردم از توقف خود نزدش بکاهند و پس از تناول طعام درنگ نکرده و پراکنده شوند و منزل را برایش خالی کنند زیرا آن جناب تازه داماد بوده و از ایذاء نمودن مؤمنین حضرتش را ناخرسند و غیرخشنود بودند لذا خداوند عزوجل این آیه را به منظور تأدیب مؤمنین نازل کرد و فرمود:

ای کسانی که به خدا ایمان آوردید به خانه های پیامبر ﷺ داخل مشوید مگر آنکه به شما اذن دهد و بر سفره طعامش دعوتتان کند، در آن حال هم نباید زودتر از وقت آمده و به ظروف غذا چشم انتظار گشایید، بلکه زمانی که دعوت شده اید بیایید و چون غذا تناول کردید زود از پی کار خود متفرق شوید نه آنکه آنجا برای سرگرمی و انس به سخنرانی پردازید که این کار پیغمبر را آزار می دهد و او به شما از شرم و حیا اظهار نمی دارد ولی خدا در اظهار حق از شما هیچ خجالتی ندارد. پس از نزول این آیه رفتار مردم تغییر کرد و بعد از صرف طعام پیامبرشان ﷺ دیگر درنگ نکرده بلکه بلافاصله از منزل خارج می شدند.

ابن عباس می گوید: رسول خدا ﷺ هفت شبانه روز پیش زینب ماندند سپس به خانه ام سلمه دختر ابی امیه تشریف برده و شب هشتم و صبحش را در آنجا به سر بردند و وقتی آفتاب بالا آمد علی علیه السلام به در منزل آمده و درب را آهسته کوبیدند، پیامبر اکرم ﷺ کوبنده درب را شناخته ولی ام سلمه او را نشناخت لذا حضرت به وی فرمودند: برخیز درب را باز کن.

ام سلمه عرضه داشت: یا رسول الله، این کیست که از او در امانی و مرا مأمور می نمایی که برخاسته و درب را برایش بگشایم و حال آنکه دبروز دربارہ ما فرموده خدای عزوجل نازل شده که:

۱- کلمه «حییس» به فتح حاء و سکون باء خوراکی است که از خرما و روغن و کشک به دست می آید.

(و إذا سألتهم عن متاعاً فأسألوهن من وراء حجاب) (١) فمن هذا الذي بلغ من خطره ان استقبله بمحاسني و معاصمي.

قال: فقال لها رسول الله ﷺ كهيئة المغضب: من يطع الرسول فقد أطاع الله، قومي فافتحي له الباب، فإنَّ بالباب رجلاً ليس بالخرق ولا بالنزق ولا بالعجول في أمره، يحبُّ الله و رسوله و يحبُّه الله و رسوله، و ليس بفاتح الباب حتى يتوارى عنه الوطى.

فقامت أم سلمة: و هي لا تدري من بالباب غير أنَّها قد حفظت النعت والمدح، فمشت نحو الباب و هي تقول: يخ يخ لرجل يحبُّ الله و رسوله و يحبُّه الله و رسوله، ففتحت له الباب.

قال: فأمسك بعضادتي الباب و لم يزل قائماً حتى خفي عنه الوطى، و دخلت أم سلمة خدرها، ففتح الباب و دخل فسلم على رسول الله ﷺ. فقال رسول الله: يا أم سلمة تعرفينه؟

قالت: نعم. و هنيئاً له، هذا علي بن أبي طالب ﷺ فقال: صدقت يا أم سلمة، هذا علي بن أبي طالب ﷺ، لحمه من لحمي و دمه من دمي، و هو منِّي بمنزلة هارون من موسى إلاَّ أنَّه لا نبيَّ بعدي، يا أم سلمة:

اسمعي و اشهدي، هذا علي بن أبي طالب أمير المؤمنين، و سيّد المسلمين، و هو عيبة علمي، و بابي الذي أوتي منه، و هو الوصي بعدي على الأموات من أهل بيتي، و الخليفة على الأحياء من أمّتي، و أخي في الدنيا و الآخرة، و هو معي في السنام الأعلى،

ای مؤمنین، هرگاه چیزی را از همسران پیامبر ﷺ خواستید آن را از پشت حجاب طلب کنید.

با توجه به این آیه این کیست که من در امان باشم و با روی باز و آشکار بدون مواضع زینت با او مقابل شوم؟

ابن عباس گفت: رسول خدا ﷺ با هیئتی غضبناک به او فرمود:

کسی که اطاعت رسول را نماید در واقع خدا را اطاعت نموده، برخیز درب را باز کن، پشت درب مردی است که به کارش جهل نداشته و در آن عجز و شتابان نیست، خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، مطمئناً بدان وقتی قفل درب را باز کردی او درب را نخواهد گشود مگر وقتی که صدای قدم‌های تو را دیگر نشنود.

ام‌سلمه در حالی که نمی‌دانست پشت درب کیست ولی توصیفات و مدح پیامبر راجع به او را در خاطر داشت برخاست و به طرف درب رفت در حالی که می‌گفت: به به و خوشا به حال کسی که خدا و رسولش را دوست داشته و آنها نیز او را دوست می‌دارند درب را گشود.

ابن عباس گفت: علی علیه السلام دو لنگه درب را گرفته و پیوسته پشت درب ایستادند تا صدای پاهای ام‌سلمه دیگر شنیده نشد، ام‌سلمه به پستوی خانه داخل شد در این وقت علی علیه السلام درب خانه را گشود و داخل منزل شد و بر رسول خدا ﷺ سلام کرد.

رسول خدا ﷺ فرمودند: ای ام‌سلمه، او را می‌شناسی؟

عرضه داشت، بلی، گوارا باد بر او این مقام، او علی بن ابی طالب علیه السلام است. پیامبر ﷺ فرمود: راست گفتی، این علی بن ابی طالب است گوشتش گوشت من و خونش، خون من است، او نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی است با این فرق که پس از من پیامبری دیگر نیست، ای ام‌سلمه، بشنو و شاهد باش، این علی بن ابی طالب و امیر مؤمنان و آقای مسلمانان بوده و صندوق علم من و دربی است که از آن باید وارد شوند تا به من برسند، او وصی بعد از من بر اموات از اهل بیت و جانشین من بر احياء از ائمت می‌باشد، در دنیا و آخرت برادرم بوده و در عرش اعلی با من خواهد بود.

اشهدي يا أم سلمة واحفظي:

أنه يقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين.

فقال الشامي: فرجت عني يا عبد الله، اشهد أن علي بن أبي طالب مولاي
و مولى كل مسلم.

باب ٥٥

العلّة التي من أجلها قال الله تعالى لموسى حين

كلمه: **فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ، وَ عَلّة قول موسى:**

وَ اخْلَعْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي

١ - حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمهم الله قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصقّار قال: حدّثنا يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير، عن أبان بن عثمان، عن يعقوب بن شعيب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال الله عزّ وجلّ لموسى عليه السلام: **فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ**، لأنّها كانت من جلد حمار ميّت.

٢ - حدّثنا أبو جعفر محمّد بن علي بن نصر البخاري المقرّي قال: حدّثنا أبو عبد الله الكوفي الفقيه بفرغانة، بإسناد متصل إلى الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام أنه قال: في قول الله عزّ وجلّ لموسى عليه السلام: **(فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ)** ^(١).

قال: يعني ارفع خوفيك يعني خوفه من ضياع أهله، وقد خلفها تمخض، و خوفه من فرعون.

باب پنجاه و پنجم ۲۴۳
 ای امّ سلمه شاهد باش و حفظ کن این موضوع را که او با ناکثین^(۱) و قاسطین^(۲) و
 مارقین^(۳) می جنگد.

سخن ابن عباس که به این جا رسید، مرد شامی گفت: ای عبدالله مشکلم را حل
 نمودی، شهادت می دهم که علی بن ابی طالب آقای من و آقای هر مسلمانی است.

باب پنجاه و پنجم

سز گفتار حق تبارک و تعالی در هنگام سخن گفتن با موسی به

او: فاخلع نعلیک

و نیز سز این کلام موسی: و احل عَقْدَةَ من لسانی

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام^(۴) می گوید: محمّد بن حسن صفّار، از
 یعقوب بن یزید،^(۵) از محمّد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از یعقوب بن شعیب،^(۶)
 از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند عزّوجلّ به
 حضرت موسی علیه السلام فرمود: فاخلع نعلیک^(۷) یعنی دو کفش خود را از پا در بیاور
 زیرا کفش آن حضرت از پوست درازگوش مرده بود.

حدیث (۲)

ابوجعفر محمّد بن علی بن نصر البخاری المقرئ می گوید: ابو عبدالله کوفی فقیه
 قرغانه با اسنادی که متصل به امام صادق علیه السلام می شود نقل می کند که امام علیه السلام در
 ذیل فرموده حق عزّوجلّ به جناب موسی علیه السلام «فاخلع نعلیک» فرمودند: یعنی: دو
 خوف و هراسی را که داری از خود برطرف کن، یکی ترس از این که همسرت ضایع
 شده و آسیب ببیند (چون وقتی موسی علیه السلام به طور می رفت همسرش را که باردار
 بود و درد زاییدن گرفته بود گذارد و رفت) دیگر هراس و ترس از فرعون.

۱- مقصود از «ناکثین» اصحاب جمل هستند.

۲- مراد از «قاسطین» اصحاب صفین می باشند.

۳- منظور از «مارقین» اصحاب نهروان می باشند.

۴- محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید ابوجعفر شیخ قمیین و فقیه ایشان بوده و ثقه و عین می باشد.

۵- یعقوب بن یزید الکاتب، مرحوم علامه در خلاصه فرموده وی ثقه و صدوق بوده است.

۶- یعقوب بن شعیب بن میثم الاسدی به فرموده نجاشی و علامه در خلاصه ثقه می باشد.

۷- سوره طه آیه (۱۲)

٣- و سمعت أبا جعفر محمد بن عبد الله بن طيفور الدامغانى الواعظ يقول: في قول موسى عليه السلام:

واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي، قال: يقول: إني أستحيي أن أكلم بلساني الذي كلّمك به غيرك، فيمنعني حيائي منك عن محاورة غيرك، فصارت هذه الحال عقدة على لساني، فاحللها بفضلك، واجعل لي وزيراً من أهلي هارون أخى. معناه: أنّه سأل الله عزّ وجلّ أن يأذن له في أن يعبر عنه هارون، فلا يحتاج أن يكلم فرعون بلسان كالم الله عزّ وجلّ به.

باب ٥٦

العلقة التي من أجلها قال الله عزّ وجلّ لموسى

و هارون: اذهبا إلى فرعون إنّه طغى، فقولا له

قولاً لئنا لعله يتذكر أو يخشى

١- حدّثنا الحاكم أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان النيسابوري عليه السلام، عن عمّه أبي عبد الله محمد بن شاذان قال: حدّثنا الفضل بن شاذان، عن محمد بن أبي عمير قال: قلت لموسى بن جعفر عليه السلام:

أخبرني عن قول الله عزّ وجلّ لموسى و هارون: اذهبا إلى فرعون إنّه طغى، فقولا له قولاً لئنا لعله يتذكر أو يخشى؟

فقال: أمّا قوله: فقولا له قولاً لئنا - أي كناية و قولاً له: يا أبا مصعب، و كان اسم فرعون: أبا مصعب الوليد بن مصعب.

حدیث (۳)

و از ابو جعفر محمد بن عبدالله بن طیفور دامغانی واعظ شنیدم که در ذیل کلام موسی علیه السلام: **وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي** ^(۱) (و عقده را از زبانم بگشا تا مردم سخنم را نیک بفهمند) می گفت: جناب موسی علیه السلام می خواهد بفرماید: من شرم دارم با زبانی که با تو سخن گفته ام با دیگری تکلم نمایم لذا این شرم و حیا مرا باز می دارد از این که با غیر تو سخن بگویم و همین حالت عقده و گره بر زبانم گذارده پس بفضل خودت آن را بگشا و از اهل بیتم یکی را وزیر و معاون من قرار بده، برادرم هارون را وزیر نما.

مقصود موسی علیه السلام از این کلام آن است که: خدایا اذن بده که هارون از مقصود و منظور من تعبیر کرده و با فرعون سخن گوید و بدین ترتیب احتیاجی نباشد که من با زبانی که با تو تکلم نموده ام با فرعون سخن بگویم.

باب پنجاه و ششم

سرّ این که حق عزوجل به موسی و هارون فرمود: اذهبوا الی فرعون انه طغی، فقولا له قولاً لئنا لعله یتذکر او یخشی ^(۲)

حدیث (۱)

حاکم ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان نیشابوری رحمته الله از عمرو بن ابوعبدالله محمد بن شاذان، از فضل بن شاذان از محمد بن ابی عمیر نقل می کند که وی گفت: محضر موسی بن جعفر رحمته الله عرض کردم بفرمایید چرا حق عزوجل به موسی و هارون فرمود:

اذهبوا الی فرعون انه طغی (بروید نزد فرعون که او طغیان نموده) فقولا له قولاً لئنا (با سخنی نرم با او تکلم کنید) لعله یتذکر او یخشی (شاید او متذکر شده یا بیمناک شود).

امام علیه السلام فرمودند:

اما این که خداوند فرمود: **قُولَا لَهُ قَوْلًا لَّئِنَّا** مقصود از قول لئین، این است که او را به کنیه اش صدا زده و به او بگویید: یا ابامصعب، چه آن که اسم فرعون ابامصعب و لید بن مصعب بود.

۱- سوره طه آیه (۲۷)

۲- سوره طه آیات (۴۳) و (۴۴)

و أما قوله: لعلّه يتذكّر أو يخشى، فإنّما قال:
ليكون أحرص لموسى على الذّهاب، و قد علم الله عزّوجلّ أنّ فرعون
لا يتذكّر ولا يخشى إلّا عند رؤية البأس، ألا تسمع الله عزّوجلّ يقول:
(حقّ إذا أدركه الفرق قال: آمنت أنّه لا إله إلّا الذي آمنت به
بنو إسرائيل و أنا من المسلمين)^(١)، فلم يقبل الله إيمانه، و قال:
(الآن و قد عصيت قبل و كنت من المفسدين)^(٢).

باب ٥٧

العلّة التي من أجلها سُمّي الجبل الذي كان
عليه موسى لما كلمه الله عزّوجلّ: طور سيناء

١ - حدّثنا محدّثين علي بن بشار القزويني رحمته الله قال: حدّثنا العظفريّ أحمد أبو الفرج
القزويني قال: حدّثنا محدّثين جعفر الأسدي الكوفي قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعي، عن
عمّه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن سالم، عن سعيد بن جبير، عن عبد الله بن العباس قال:
إنّما سُمّي الجبل الذي كان عليه موسى عليه السلام طور سيناء؛ لأنّه جبل كان عليه شجرة الزيتون.
و كلّ جبل يكون عليه ما ينتفع به من الثّبات والأشجار من الجبال سُمّي
طور سيناء، و طور سينين و ما لم يكن عليه ما ينتفع به من الثّبات والأشجار
من الجبال سُمّي طور، ولا يقال طور سيناء، ولا طور سينين.

باب ٥٨

العلّة التي من أجلها قال هارون لموسى عليه السلام
يا بن أمّ، لا تأخذ بلحيتي، ولا براسي^(٣)، ولم
يقُل يا بن أبي

٢- سورة يونس، آية: ٩١

١- سورة يونس، آية: ٩٠

٣- سورة طه آية (٩٢)

و اما این که حق عزوجل فرمود: لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ او یخششی جهتش آن است که با این عبارت جناب موسی تحریر و ترغیب شد به رفتن به نزد فرعون و همین مقدار مطلوب حق تبارک و تعالی بود و الا ذات اقدسش می دانست که فرعون نه متذکر شده و نه خوف و هراس در او پیدا می شود مگر تنها هنگام دیدن عذاب و عقاب و شاهد بر این گفتار کلام حق عزوجل است که در سوره یونس آیه (۹۰) می فرماید: چون هنگام غرق فرعون فرارسید گفت: اینک من ایمان آورده و شهادت می دهم که حقاً جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند خدای دیگری نیست و من هم تسلیم فرمان او هستم. خدای متعال ایمان او را در این وقت نپذیرفت و در آیه بعد از همین سوره فرمود:

اکنون باید ایمان بیاوری؟! در حالی که عمری به کفر و نافرمانی زیستی و از مردم بدکار بودی.

باب پنجاه و هشتم

سز نامیده شدن کوهی که جناب موسی علیه السلام هنگام سخن گفتن

با خدا به آن رفت به طور سینا

حدیث (۱)

محمد بن علی بن بشار قزوینی رحمته الله می گوید: مظفر بن احمد ابوالفرج قزوینی از محمد بن جعفر اسدی کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از سعید بن جبیر، از عبدالله بن عباس نقل کرده که وی گفت: کوهی که موسی علیه السلام بر آن رفت به خاطر این به طور سینا نامیده شد که بر آن درخت زیتون بود و هر کوهی که بر آن گیاه و درخت قابل استفاده ای روییده باشد طور سینا و طور سینین نامیده می شود و کوهی را که گیاه و درخت قابل استفاده ای بر آن روییده نشده باشد طور گفته نه طور سینا و نه طور سینین.

باب پنجاه و هشتم

سز این که چرا هارون به موسی علیه السلام گفت: یابن ام لا تاخذ

بلحیتی ولا برأسی و نگفت: یابن ابی

١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ،
وَالْحُسَيْنُ بْنُ إِسْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ عليه السلام قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ الْأَسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ
الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ النَّوْفَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ
لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنْ هَارُونَ، لِمَ قَالَ لِمُوسَى عليه السلام: يَا بَنَ أُمِّ، لَا تَأْخُذْ
بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي، وَلَمْ يَقُلْ يَا بَنَ أَبِي؟ فَقَالَ: إِنَّ الْعِدَاوَاتَ بَيْنَ الْإِخْوَةِ
أَكْثَرُهَا تَكُونُ إِذَا كَانُوا بَنِي عِلَّاتٍ، وَ مَتَى كَانُوا بَنِي أُمِّ قُلْتُ الْعِدَاوَاتَ بَيْنَهُمْ،
إِلَّا أَنْ يَنْزِعَ الشَّيْطَانُ بَيْنَهُمْ فَيُطِيعُوهُ، فَقَالَ هَارُونَ لِأَخِيهِ مُوسَى: يَا أَخِي
الَّذِي وَلَدَتْهُ أُمِّي وَلَمْ تَلِدْنِي غَيْرَ أُمِّهِ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي، وَلَمْ يَقُلْ
يَا بَنَ أَبِي لِأَنَّ بَنِي الْأَبِ إِذَا كَانَتْ أُمَّهُاتُهُمْ شَتَّى لَمْ تَسْتَبْدِعِ الْعِدَاوَةُ بَيْنَهُمْ إِلَّا
مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ مِنْهُمْ، وَإِنَّمَا تَسْتَبْدِعُ الْعِدَاوَةُ بَيْنَ بَنِي أُمِّ وَاحِدَةٍ. قَالَ: قُلْتُ لَهُ:
فَلِمَ أَخَذَ بِرَأْسِهِ يَجْرَهُ إِلَيْهِ وَ بِلِحْيَتِهِ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ فِي اتِّخَاذِهِمُ الْعَجَلَ وَ
عِبَادَتَهُمْ لَهُ ذَنْبٌ؟ فَقَالَ:

إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ لِأَنَّهُ لَمْ يَفَارِقْهُمْ لَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ وَلَمْ يَلْحَقْ بِمُوسَى وَ كَانَ
إِذَا فَارِقَهُمْ يَنْزِلُ بِهِمُ الْعَذَابُ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ لَهُ مُوسَى:

يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنَ أَفْعَصَيْتَ أَمْرِي؟

قَالَ هَارُونَ:

لَوْ فَعَلْتُ ذَلِكَ لَتَفَرَّقُوا وَ إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ لِي فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ،
وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ:

أَخَذَ مُوسَى بِرَأْسِ أَخِيهِ وَلِحْيَتِهِ أَخْذَهُ بِرَأْسِ نَفْسِهِ وَلِحْيَةِ نَفْسِهِ عَلَى الْعَادَةِ الْمَتَعَاظَةِ

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد و محمد بن احمد شیبانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام رضی الله عنهم گفتند: محمد بن ابی عبد الله کوفی اسدی از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن زید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، نقل کرده که وی گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: بیان فرمایید چرا هارون به موسی علیه السلام گفت: ای پسر مادرم ریش و موهای سر مرا بگیر و نگفت: ای پسر پدرم....؟

حضرت فرمودند: غالباً دشمنی ها بین برادران وقتی است که از پدر متحد و از مادرهای متعدد باشند ولی وقتی از مادر یکی باشند دشمنی بین آنها کمتر است مگر آن که شیطان بینشان وسوسه کند و ایشان اطاعتش را نمایند، باری هارون به برادرش جناب موسی علیه السلام گفت: ای برادری که مادرم تو را زاده و از غیر او متولد نشده ای ریش و موهای سر مرا بگیر و نگفت: ای فرزند پدرم و سرش این است که فرزندان پدر وقتی مادرانشان متعدد بودند دشمنی بین ایشان تازگی ندارد بلکه امری است رائج و دارج مگر آن که خداوند ایشان را حفظ نماید، بلی خصومت و دشمنی بین برادرانی که از مادر یکی هستند البته امر نو و تازه ای به نظر می آید.

محضر مبارکش عرض کردم: چرا موسی ریش و موهای سر هارون را گرفت و او را کشید با این که در گوساله پرست شدن مردم او هیچ گناهی نداشت؟ حضرت فرمودند:

در غیاب موسی علیه السلام وقتی مردم گوساله پرست شدند هارون از میان آنها بیرون رفت و از ایشان جدا نشد و به جناب موسی ملحق نگشت لذا به خاطر این کارش موسی با او چنین کرد چه آن که اگر هارون از میان آن عاصیان بیرون می رفت عذاب الهی بر آنها نازل می گشت و شاهد بر این گفتار گفتگوی جناب موسی علیه السلام با هارون است، موسی علیه السلام به هارون فرمود:

وقتی دیدی ایشان گمراه شدند چه تو را از متابعت من بازداشت، آیا نافرمانی امر مرا نمودی؟

هارون گفت اگر من از میان ایشان بیرون می آمدم متفرق و پراکنده می شدند و من ترسیدم که مورد مؤاخذه تو واقع شده و به من بگویی چرا بین بنی اسرائیل جدایی و تفرقه انداختی و منتظر نشدی به تو دستور دهم؟

مقاله مرحوم مصنف در ذیل حدیث

مصنف این کتاب رحمة الله علیه می گوید: این که موسی موی سر و ریش برادر را گرفت در واقع موی سر و ریش خود را گرفته است چه آن که عادت معمول و

للناس إذا اغتتم أحدهم أو أصابته مصيبة عظيمة وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، وَ إِذَا ذَهَبَتْ دَاهِيَةُ عَظِيمَةٍ قَبَضَ عَلَى لَحِيَّتِهِ، فَكَأَنَّهُ أَرَادَ بِمَا قَعَلَ أَنْ يَعْلَمَ هَارُونَ أَنَّهُ وَجِبَ عَلَيْهِ الْاِغْتِمَامُ وَالْجَزَعُ بِمَا أَتَاهُ قَوْمُهُ وَ وَجِبَ أَنْ يَكُونَ فِي مَصِيبَةٍ بِمَا تَعَاطَوْهُ؛ لِأَنَّ الْأُمَّةَ مِنَ النَّبِيِّ وَالْحِجَّةَ بِمَنْزِلَةِ الْأَغْنَامِ مِنْ رَاعِيهَا

وَمَنْ أَحَقَّ بِالْاِغْتِمَامِ بِتَفْرِيقِ الْأَغْنَامِ وَهَلَاكِهَا مِنْ رَاعِيهَا، وَ قَدْ وَكَّلَ بِحِفْظِهَا وَاسْتَعْبَدَ بِإِصْلَاحِهَا وَ قَدْ وَعَدَ الثَّوَابَ عَلَى مَا يَأْتِيهِ مِنْ إِرْشَادِهَا وَ حَسَنَ رَعِيَّتِهَا، وَ أَوْعَدَ الْعِقَابَ عَلَى ضِدِّ ذَلِكَ مِنْ تَضْيِيعِهَا.

و هَكَذَا فَعَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام لَمَّا ذَكَرَ الْقَوْمَ الْمُحَارِبِينَ لَهُ بِحَرَمَاتِهِ فَلَمْ يَرْعَوْهَا قَبْضَ عَلَى لَحِيَّتِهِ وَ تَكَلَّمَ بِمَا تَكَلَّمَ بِهِ. وَ فِي الْعَادَةِ أَيْضاً أَنْ يَخَاطَبُ الْأَقْرَبَ وَ يَعَاتِبُ عَلَى مَا يَأْتِيهِ الْبَعِيدَ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَزْجَرَ لِلْبَعِيدِ عَنْ أَتْيَانِ مَا يُوجِبُ الْعِتَابَ. وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَخَيْرِ خَلْقِهِ وَأَقْرَبِهِمْ مِنْهُ عليه السلام:

لئن أشركت، ليحبطنَّ عملك ولتكوننَّ من الخاسرين، وَ قَدْ عَلِمَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ نَبِيَّهَ عليه السلام لَا يَشْرِكُ بِهِ أَبَداً وَ إِنَّمَا خَاطَبَهُ بِذَلِكَ وَ أَرَادَ بِهِ أُمَّتَهُ. وَ هَكَذَا مُوسَى، عَاتِبَ أَخَاهُ هَارُونَ وَ أَرَادَ بِذَلِكَ أُمَّتَهُ اقْتِدَاءً بِاللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ وَ اسْتِعْمَالاً لِعَادَاتِ الصَّالِحِينَ قَبْلَهُ وَ فِي وَقْتِهِ.

متعارف بین مردم این است که وقتی یکی از ایشان را غمی عارض شده یا به مصیبت بزرگی مبتلا شود دست را بر سر می‌گذارد و اگر به بلا و سختی گرفتار گردد محاسن خود را می‌گیرد در این جا نیز گویا مراد و مقصود موسی از گرفتن موی سر و ریش برادر این بود که هارون بداند بر او لازم است مغموم بوده و در قبال آنچه قوم مرتکب شده‌اند باید جزع و فزع کرده و خود را مصیبت زده بداند چه آن‌که ائمت انبیاء به منزله گله و انبیاء و حجج سلام الله علیهم به مثابه شبان می‌باشند و سزاوارترین افراد به مغموم بودن و محزون گشتن در صورتیکه گله و مواشی متفرق و هلاک شوند شبان و چوپان می‌باشد و جناب موسی هارون را در حفاظت از ائمت و نگرهبانی از آنها وکیل خود نموده و به وی وعده داده بود که در قبال ارشاد ایشان و نیک مراقبت نمودن از آنها اجر خواهد داشت و در صورت تضییع نمودن ایشان عقاب و مؤاخذة خواهد شد.

و حسین بن علی علیه السلام نیز چنین نمودند، یعنی وقتی آن گروه محارب و گرگان درنده امام علیه السلام را متذکر محترمت و پرده‌نشینان نمودند و آن حضرت نتوانستند از آنها حفاظت و مراقبت کنند در چنین وقتی محاسن شریف را به دست گرفته و سخنانی را که در مجلس مقرر است ایراد فرمودند.

و در عرف مردم نیز معمول است که شخص اقرب و نزدیک را مورد خطاب و عتاب قرار داده و به خاطر حرکت ناموزون و قبیحی که شخص بعید مرتکب شده وی را سرزنش و ملامت می‌کنند تا بدین وسیله مرتکب را از انجام این فعل ناشایست که موجب عتاب می‌گردد زجر و منع کنند.

و بر همین اساس حق عزوجل در قرآن شریف به بهترین مخلوقات و مقرب‌ترین آنها در درگاهش یعنی وجود مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

اگر مشرک شوی عمل تو را حبط کرده و از زیانکاران می‌گردد.

خداوند عزوجل می‌دانست که نبی مکرمش صلی الله علیه و آله هرگز به او شرک نخواهد آورد و با این حال چنین خطابی به آن حضرت نموده پس قطعاً مقصود ائمت آن جناب می‌باشد و در مورد بحث نیز موسی علیه السلام برادرش هارون را مورد عتاب قرار داد ولی مقصود و منظور امتش بود و در این نحو از خطاب حضرتش اقتداء به خداوند تبارک و تعالی نموده و رویه معمول و مستعمل صالحین که قبل و در عصرش می‌زیستند را اعمال نمود.

باب ٥٩

العلّة التي من أجلها

حرّم الصيد على اليهود يوم السبت

١ - حدّثنا أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبد الله بن محمد الحجال، عن علي بن عقبة، عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن اليهود أمروا بالإمساك يوم الجمعة، فتركوا يوم الجمعة وأمسكوا يوم السبت، فحرّم عليهم الصيد يوم السبت.

باب ٦٠

العلّة التي من أجلها سُمّي فرعون ذا الأوتاد

١ - حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب الرازي عليه السلام قال: حدّثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن أبان الأحمر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: وفرعون ذي الأوتاد لأيّ شيء سُمّي ذا الأوتاد؟ قال: لأنّه كان إذا عذب رجلاً بسطه على الأرض على وجهه ومدّ يديه ورجليه فأوتدها بأربعة أوتاد في الأرض، وربّما بسطه على خشب منبسط فوثدّ رجليه ويديه بأربعة أوتاد، ثمّ تركه على حاله حتّى يموت، فسماه الله عزّ وجلّ: فرعون ذا الأوتاد ^(١) لذلك.

باب ٦١

العلّة التي من أجلها تمّنّى موسى

الموت والعلّة التي من أجلها لا يعرف قبره

باب پنجاه و نهم

سز حرام شدن صید در روز شنبه بر یهودیان

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبدالله بن محمد الحجاج، از علی بن عقبه، از مردی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

یهود مأمور شدند که روز جمعه ماهی بگیرند ولی ایشان جمعه را ترک کرده و روز شنبه می گرفتند از این رو گرفتن ماهی در روز شنبه بر ایشان حرام شد.

باب شصتم

سز نامیده شدن فرعون به «ذاالاولاد»

حدیث (۱)

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب رازی علیه السلام می گوید: علی بن ابراهیم^(۱)، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابان احمر نقل کرد که وی گفت: در ذیل فرموده خدای عزوجل «و فرعون ذی الاولاد» از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا فرعون به «ذاالاولاد» نامیده شده؟

حضرت فرمودند: به خاطر آن که وقتی کسی را عذاب می کرد ابتداء او را روی زمین به صورت می خواباند و سپس دو دست و پاهایش را می کشید، بعد با چهار میخ چهار دست و پای او را به زمین می کوبید و بسا آن شخص را روی چوب پهن می خواباند و سپس دست ها و پاهایش را با چهار میخ به آن می کوبید و او را با همان حال رهايش می کرد تا بمیرد از این جهت خدا از او در قرآن به «ذی الاولاد» یاد کرده و فرموده: و فرعون ذالاولاد.

باب شصت و یکم

سز آرزوی مرگ نمودن موسی علیه السلام و معلوم نبودن قبرش

۱- علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، کنیه اش ابوالحسن است، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی ثقه و صحیح المذهب بوده.

١ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ مَلِكَ الْمَوْتِ أَتَى مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟

فَقَالَ: أَنَا مَلِكَ الْمَوْتِ.

فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟

فَقَالَ لَهُ: جِئْتُ أَقْبِضُ رُوحَكَ.

فَقَالَ لَهُ مُوسَى: مِنْ أَيْنَ تَقْبِضُ رُوحِي؟

قَالَ: مِنْ فَمِكَ.

فَقَالَ لَهُ مُوسَى: كَيْفَ وَقَدْ كَلَّمْتُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ.

فَقَالَ: مِنْ يَدَيْكَ.

فَقَالَ لَهُ مُوسَى: كَيْفَ وَقَدْ حَمَلْتُ بِهِمَا التَّوْرَةَ،

فَقَالَ: مِنْ رَجْلَيْكَ.

فَقَالَ: وَكَيْفَ وَقَدْ وَطَّئْتُ بِهِمَا طُورَ سَيْنَاءَ؟

قَالَ: وَعَدَّ أَشْيَاءَ غَيْرَ هَذَا، كَمَا فِي تَوْحِيدِ الْعُلُومِ

قَالَ: فَقَالَ لَهُ مَلِكَ الْمَوْتِ: فَإِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَتْرَكَكَ حَتَّى تَكُونَ أَنْتَ الَّذِي

تُرِيدُ ذَلِكَ، فَمَكَثَ مُوسَى عليه السلام مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ مَرَّ بِرَجُلٍ وَهُوَ يَحْفَرُ قَبْرًا، فَقَالَ

لَهُ مُوسَى: أَلَا أَعَيْنَكَ عَلَى حَفْرِ هَذَا الْقَبْرِ؟

فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: بَلَى.

قَالَ: فَأَعَانَهُ حَتَّى حَفَرَ الْقَبْرَ وَلَحِدَ اللَّحْدَ فَأَرَادَ

الرَّجُلُ أَنْ يَضْطَجِعَ فِي اللَّحْدِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ هُوَ؟ فَقَالَ لَهُ مُوسَى:

أَنَا أَضْطَجِعُ فِيهِ، فَاضْطَجِعْ مُوسَى فَرَأَى مَكَانَهُ مِنَ الْجَنَّةِ،

حدیث (۱)

پدرم می فرماید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن حکم^(۱)، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل نموده که آن جناب فرمودند: ملک الموت نزد موسی بن عمران علیه السلام آمد و بر آن جناب سلام نمود، حضرت فرمود: کیستی؟

ملک الموت گفت: من ملک الموت هستم.

موسی علیه السلام فرمود: چه حاجت داری؟

گفت: برای قبض روح آمده‌ام.

موسی علیه السلام فرمود: از کجا روحم را قبض می کنی؟

گفت: از دهانت.

موسی فرمود: چگونه از دهانم قبض روح می کنی و حال آنکه با پروردگارم

سخن گفته‌ام؟

گفت: از دو دستت.

موسی فرمود: چگونه از دستهایم قبض روح می کنی و حال آنکه با آنها تورات را

حمل کرده‌ام؟

گفت: از دو پایت.

موسی فرمود: چگونه از پاهایم قبض روح می کنی و حال آنکه با آنها به طور سینه

رفته‌ام؟

امام علیه السلام فرمودند: سپس ملک الموت اعضاء و جوارح دیگری غیر از اینها را

شمرد و از موسی جوابی شنید، بالاخره گفت: من مأمور شده‌ام که تو را رها کرده تا

خودت اراده مرگ و قبض روح را بکنی پس موسی علیه السلام مدتی درنگ کرد و سپس

به شخصی گذشت که قبری می کند، به او فرمود:

می خواهی بر کنندن این قبر تو را کمک کنم؟

آن شخص عرض کرد: بلی.

امام علیه السلام فرمودند: موسی علیه السلام وی را کمک کرد تا قبر کننده شد و لحد آماده

گشت آنگاه آن شخص خواست طاق واز در لحد بخوابد تا ببیند چطور است،

موسی علیه السلام به او فرمود: من می خوابم پس موسی علیه السلام در لحد خوابید بلافاصله

جایگاه خود را در بهشت مشاهده کرد (راوی به طور تردید مکان من الجنة یا منزله

۱- هشام بن الحکم الکندی، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی ثقة و حسن التحقيق بوده است.

أو قال: منزله من الجنة، فقال: يا ربّ أقبضني إليك فقبض ملك الموت روحه ودفنه في القبر و سوّى عليه التراب.

قال: وكان الذي يحفر القبر ملك الموت في صورة آدمي، فلذلك لا يعرف قبر موسى عليه السلام.

باب ٦٢

العلة التي من أجلها قال سليمان عليه السلام

ربّ اغفر لي وهب لي ملكاً لا ينبغي

لأحد من بعدي^(١)

١ - حدّثنا أحمد بن يحيى المكتب قال: حدّثنا أحمد بن محمد الوراق أبو الطيّب قال: حدّثنا عليّ بن هارون الحميري قال: حدّثنا علي بن محمد بن سليمان التوفلي قال: حدّثني أبي، عن علي بن يقطين قال: قلت لأبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: أيجوز أن يكون نبيّ الله عزّ وجلّ بخيلاً؟

فقال: لا، فقلت له:

فقول سليمان عليه السلام ربّ اغفر لي وهب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي، ما

وجهه و ما معناه؟

فقال: الملك مُلْكٌ،

مُلْكٌ مأخوذ بالغلبة والجور واجبار الناس، و مُلْكٌ مأخوذ من قَبِلَ الله تعالى ذكره كَمُلْكِ آل إبراهيم، و مُلْكٌ طالوت، و مُلْكٌ ذي القرنين، فقال سليمان عليه السلام هب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي أن يقول: إنّه مأخوذ بالغلبة والجور واجبار الناس، فسخر الله عزّ وجلّ له الريح تجري بأمره رخاء حيث أصاب و جعل غدوّها شهراً و رواحها شهراً، و سخر الله عزّ وجلّ له الشياطين كل بناء و غواص، و علم منطق الطير، و مكن في الأرض،

من الجنة نقل کرده) پس به درگاه پروردگار عرض کرد: پروردگارا روحم را قبض فرما پس ملک الموت روحش را قبض کرد و در قبر دفن نمود و خاک بر او ریخت، امام علی^{علیه السلام} فرمودند: شخصی که قبر را می کند ملک الموت به صورت آدمی بود و به همین خاطر قبر جناب موسی معلوم نیست.

باب شصت و دوم

سرگفتار سلیمان علی^{علیه السلام}:

رب اغفر لی و هب لی ملکاً لا ینبغی لأجد من بعدی

حدیث (۱)

احمد بن یحیی مکتب می گوید: احمد بن محمد و راق ابوالطیب از علی بن هارون حمیری از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی از پدرش، از علی بن یقظین نقل کرده که وی گفت: محضر ابی الحسن موسی بن جعفر علی^{علیه السلام} عرض کردم: آیا ممکن است پیامبر خدا عزوجل بخیل باشد؟

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: خیر

محضرش عرضه داشتم: پس معنای کلام سلیمان علی^{علیه السلام} «پروردگارا مرا ببخش و سلطنتی به من ارزانی دار که به احدی بعد از من ندهی» چیست و توجیه آن چه می باشد؟

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: ملک و سلطنت دو نوع است:

الف: سلطنتی که با قهر و غلبه و ستم و زور نمودن بر مردم به دست آمده.

ب: سلطنتی که خدا عطاء فرموده مانند سلطنت آل ابراهیم و طالوت و ذوالقرنین.

سلیمان علی^{علیه السلام} درخواستش از خدا این بود: پروردگارا سلطنتی به من عطاء کن که برای احدی بعد از من سزاوار نباشد که بگوید:

سلطنتش با قهر و غلبه و ستم و زور نمودن بر مردم بوده، لذا حق عزوجل باد را مسخرش نمود، باد به فرمان سلیمان سریعاً به هر کجا که حضرتش می خواست او را می برد، یک ماه راه را در یک بامداد و مسیر یک ماهه را در یک شام طی می نمود، خدای عزوجل جنیان ببناء که عملشان ساختن عمارت ها است و غوأس را که هنرشان تحصیل جواهر و لآلی ثمینه و گرانقیمت است و در قعر دریاها می باشند را در فرمانش قرار داد و نیز زیان طيور را به او آموخت و در زمین به او قدرت بخشید به

فَقَلِمَ النَّاسَ فِي وَقْتِهِ وَبَعْدَهُ أَنَّ مُلْكَهُ لَا يَشْبَهُ مُلْكَ الْمُلُوكِ الْمُخْتَارِينَ
مِنْ قَبْلِ النَّاسِ وَالْمَالِكِينَ بِالْغَلْبَةِ وَالْجُورِ.

قال: فقلت له:

فقول رسول الله ﷺ: رحم الله أخي سليمان بن داود ما كان أبخله!

فقال: لقوله ﷺ ما أبخله وجهان:

أحدهما: ما كان أبخله بعرضه و سوء القول فيه.

والوجه الآخر يقول: ما كان أبخله إن كان أراد ما يذهب إليه

الجهال.

ثم قال ﷺ:

قد والله أوتينا ما أوتي سليمان، و ما لم يؤت سليمان، و ما
لم يؤت أحد من الأنبياء من العالمين، قال الله عز وجل في قصة
سليمان:

(هذا عطاؤنا فأمّن أو أمسك بغير حساب)^(١) وقال عز وجل في

قصة محمد ﷺ:

(ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا)^(٢).

حدی که مردم هم عصر و آنان که بعد از او در این عالم آمدند جملگی دانستند که سلطنت آن حضرت هیچ شباهتی به سلطنت سلاطینی که از ناحیه مردم انتخاب می شدند یا مالکینی که با ستم و ظلم بر مردم غالب می گردند نداشت.

سپس علی بن یقظین می گوید: محضر مبارک امام علی علیه السلام عرض کردم: کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده اند:

خدا برادرم سلیمان بن داود را رحمت کند چقدر بخیل بود!
را چطور توجیه کرده و مقصود از آن چیست؟

امام علی علیه السلام فرمودند: جمله: چقدر بخیل بود را می توان به دو معنا حمل کرد:
الف: مراد پیامبر صلی الله علیه و آله این باشد که جناب سلیمان چقدر در مقام عرض حاجت به درگاه الهی و دعا کردن بخل ورزیده و کلام سوئی که اهل بخل به کار می برند را ایراد نموده نه آن که جنابش متصف به صفت بخل که از رذائل است باشد، بنابراین طبق این توجیه اعتراض به استعمال جمله دعایی جناب سلیمان است نه اخبار از وجود رذیله بخل در آن حضرت.

ب: مقصود حضرت صلی الله علیه و آله این باشد که اگر جناب سلیمان از جمله دعایی معنایی را که جهال اراده می کنند قصد کرده باشد جا دارد بگوییم چقدر بخیل می باشد و چون آن معنا را قصد نکرده پس بخیل هم نبوده.
سپس امام علی علیه السلام فرمودند:

به خدا سوگند آنچه به سلیمان داده شده و آنچه به وی اعطاء نشده بود را خداوند بما ارزانی داشته بلکه آنچه را که حق عزوجل به هیچ یک از انبیاء نداده به ما داده است.

بعد از آن امام علی علیه السلام در مقام مقایسه جناب سلیمان علیه السلام با وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

حق عزوجل درباره قصه سلیمان می فرماید:

هذا عطائنا فامنن او امسک بغير حساب (این نعمت سلطنت و قدرت، عطای

ما است اینک به هر که خواهی بده و از هر کس خواستی منع نما)

و درباره قصه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

ما اتاكم الرسول فخذوه و مانهاكم عنه فانتهوا (آنچه را که رسول برایتان آورده

بگیرید و آنچه را که از آن نهی نموده ترک کنید)

باب ٦٣

العلّة التي من أجلها زيد في حروف اسم

سليمان حرف من حروف اسم أبيه داود عليه السلام

والعلّة التي من أجلها سُمّي داود داود عليه السلام والعلّة

التي من أجلها سُخِّرَت الرّيح لسليمان عليه السلام والعلّة

التي من أجلها تَبَسَّمَ من قول النملة ضاحكاً

١ - حدّثنا عبد الله بن محمّد بن عبد الوهّاب القرشي قال: حدّثنا منصور بن عبد الله الأصفهاني الصّوفي قال: حدّثني علي بن مهرويه القزويني قال: حدّثنا سليمان الغازي قال: سمعت عليّ بن موسى الرضا عليه السلام يقول:

عن أبيه موسى، عن أبيه جعفر بن محمّد عليه السلام في قوله عزّ وجلّ: فتبسّم ضاحكاً من قولها. قال لمّا قالت النملة:

يا أيّها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان و جنوده، حملت الريح صوت النملة إلى سليمان وهو مارّ في الهواء والريح قد حملته فوقف وقال: عليّ بالنملة، فلمّا أتى بها قال سليمان:
يا أيّتها النملة أما علمت أنّي نبيّ وإني لا أظلم أحداً؟
قالت النملة: بلى.

قال سليمان: قَلِمَ حَدَرْتَهُمْ ظِلْمِي و قلت: يا أيّها النمل ادخلوا مساكنكم؟ قالت خشيت أن ينظروا إلى زينتك فيفتنوا بها فيعبدون غير الله تعالى ذكره، ثم قالت النملة: أنت أكبر أم أبوك؟
قال سليمان: بل أبي داود.

قالت النملة: فلم زيد في حروف اسمك حرف على حروف اسم أبيك داود عليه السلام؟

قال سليمان: ما لي بهذا علم.

باب شصت و سوم

سز زیاد بودن حروف اسم سلیمان از اسم پدرش داود علیهما السلام
و سز نامیدن داود به داود و علت مسخر شدن باد برای سلیمان
و جهت تبسم نمودن سلیمان از کلام مور و خندان شدنش

حدیث (۱)

عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب القرشی می گوید: منصور بن عبدالله اصفهانی
صوفی از علی بن مهرویه قزوینی از سلیمان الغازی، وی می گوید از علی بن
موسی الرضا علیهما السلام شنیدم که می فرمودند: پدرم موسی علیهما السلام از پدرشان جعفر بن
محمد علیهما السلام نقل کردند که در ذیل فرموده خدای عزوجل فتبسم ضاحكاً من
قولها^(۱) (سلیمان از سخن مور بخندید) فرمودند:

وقتی موری به موران دیگر گفت:

يا ايها النمل اَدْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَخْطِئَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ^(۲) (ای موران همه
به خانه های خود روید مبادا سلیمان و سپاهش ندانسته شما را پایمال کنند).

باد که حضرت سلیمان را در هوا حمل می کرد صدای مور را به آن حضرت
رساند، بلافاصله سلیمان توقف نمود و فرمود: مور را نزد من حاضر کن وقتی مور را
نزد آن جناب آوردند، حضرت فرمود: ای مور مگر نمی دانی من پیامبر بوده و به
کسی ظلم و ستم نمی کنم؟
مور گفت: چرا می دانم.

سلیمان فرمود: پس چرا موران را از ستم من بر حذر داشته و گفتی: ای موران به
منزل های خود روید؟

مور گفت: ترسیدم به آرایش و زینت دستگاه تو نظر کرده و فریفته آن شده در
نتیجه غیر خدای متعال را عبادت کنند سپس گفت: آیا تو بزرگتر بوده یا پدرت؟
سلیمان گفت: البته پدرم داود علیهما السلام.

مور گفت: پس چرا در حروف اسم تو حرفی زائد بر حروف اسم پدرت
می باشد؟

سلیمان فرمود: نمی دانم.

۱- سوره نمل آیه (۱۹)

۲- سوره نمل آیه (۱۸)

قالت النملة: لأنّ داود داوى جرحه (بوذ) فسُمي داود وأنت يا سليمان أرجو أن تلحق بأبيك، ثم قالت النملة: هل تدري لم سخرت لك الريح من بين سائر المملكة؟ قال سليمان: مالي بهذا علم قالت النملة: يعني عز وجلّ بذلك لو سخرت لك جميع المملكة كما سخرت لك هذه الريح لكان زوالها من يدك كزوال الريح، فحيثنّ تبسم ضاحكاً من قولها.

باب ٦٤

العة التي من أجلها

صار عند الأرضة حيث كانت ماء و طين

١ - حدّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي عليه السلام قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود، عن أبيه قال: حدّثنا محمّد بن نصير، عن أحمد بن محمّد، عن العباس بن معروف، عن عليّ بن مهزيار، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطي و فضالة، عن أبان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ الجنّ شكروا الأرضة ما صنعت بعضا سليمان فما تكاد تراها في مكان إلاّ و عندها ماء و طين.

٢ - حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني عليه السلام قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد عليه السلام قال: إنّ سليمان بن داود عليه السلام قال ذات يوم لأصحابه: إنّ الله تبارك و تعالى: قد وهب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي،

مور گفت: جهتش آن است که پدرت داود جراحتش را با «وَدَّ» و محبت خدا مداوا نمود پس داود نامیده شد^(۱) و امیدوارم که تو به پدرت ملحق شوی. سپس مور گفت: می دانی چرا از میان همه موجودات تحت فرمانت باد مسخر و رام تو گشت؟

سلیمان فرمود: نمی دانم.

مور گفت: خداوند عزوجل مقصودش این بود که به تو بفهماند اگر تمام مملکت مسخر تو شوند زوالشان همچون زوال و رها شدن باد از دست تو است، در این وقت بود که سلیمان از سخن مور بخندید.

باب شصت و چهارم

سز یافت شدن آب و گل در هر کجا که موریانه باشد

حدیث (۱)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رحمته الله می گوید: جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از احمد بن محمد، از عباس بن معروف از علی بن مهزیار، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و فضاله، از ابان، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمودند: طائفه جن از کاری که موریانه با عصای سلیمان علیه السلام نمود تشکر نمودند لذا موریانه را در هیچ کجا نمی بینی مگر آنکه در آنجا آب و گل یافت می شود.

حدیث (۲)

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمته الله می گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر، از پدر گرامش جعفر بن محمد علیهم السلام، حضرت فرمودند: روزی سلیمان بن داود علیه السلام به اصحابش فرمود: خداوند تبارک و تعالی به من سلطنتی داده که بعد از من زبیده احدی نیست، باد،

۱- مرحوم مجلسی در ج (۱۲) بحار ص (۹۳) برای تعلیلی که مور آورده و جوهری ذکر کرده که از بین آنها بیان ذیل را پسندیده و اختیار فرموده و آن این است که: مور به سلیمان عرض کرد: پدرت داود وقتی مرتکب ترک اولی شد قلبش مجروح گردید سپس آنرا با «وَدَّ الله تعالی» و محبت حضرتش مداوا نمود و به خاطر همین معنا به داود نامیده شد و این نام مشتق است از «الدواء بالوَدَّ» چه آنکه وی «ذووی بالوَدَّ» و تو چون هنوز مرتکب ترک اولی نشده ای به سلیمان نامیده شدی پس این دو علت برای دو اسم، علت زائد بودن اسم تو بر اسم پدرت می باشد.

سَخَّرَ لِي الرِّيحَ وَالْإِنْسَ وَالْجِنَّ وَالطَّيْرَ وَالْوَحُوشَ، وَ عَلَّمَنِي مَنْطِقَ الطَّيْرِ، وَ
آتَانِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَ مَعَ جَمِيعِ مَا أُوتِيتُ مِنَ الْمَلِكِ مَا تَمَّ سُرُورِي يَوْمَ إِلَى
اللَّيْلِ، وَ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أَدْخُلَ قَصْرِي فِي غَدٍ فَأَصْعِدَ أَعْلَاهُ وَ أَنْظُرَ إِلَى
مَمَالِكِي، فَلَا تَأْذَنُوا لِأَحَدٍ عَلَيَّ لَثَلًا يَرُدُّ عَلَيَّ مَا يَنْغُصُ عَلَيَّ يَوْمِي.

فَقَالُوا: نَعَمْ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَخَذَ عَصَاهُ بِيَدِهِ وَ صَعَدَ إِلَى أَعْلَى مَوْضِعٍ مِنْ
قَصْرِهِ، وَ وَقَفَ مَتَكِّئًا عَلَى عَصَاهُ يَنْظُرُ إِلَى مَمَالِكِهِ مَسْرُورًا بِمَا أُوتِيَ، فَرِحًا
بِمَا أُعْطِيَ، إِذْ نَظَرَ إِلَى شَابٍّ حَسَنِ الْوَجْهِ وَاللِّبَاسِ، قَدْ خَرَجَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ
زَوَايَا قَصْرِهِ، فَلَمَّا أَبْصَرَهُ سَلِيمَانُ قَالَ لَهُ: مَنْ أَدْخَلَكَ إِلَى هَذَا الْقَصْرِ وَ قَدْ
أَرَدْتَ أَنْ أَخْلُو فِيهِ الْيَوْمَ: وَ يَأْذَنُ مِنْ دَخَلْتِ؟

قَالَ الشَّابُّ: أَدْخَلَنِي هَذَا الْقَصْرَ رَبِّي، وَ يَأْذَنُهُ دَخَلْتُ.

فَقَالَ: رَبِّي أَحَقُّ بِهِ مِنِّي فَمَنْ أَنْتَ؟

قَالَ: أَنَا مَلِكُ الْمَوْتِ.

قَالَ: وَ فِيمَا جِئْتُ؟

قَالَ: جِئْتُ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ.

قَالَ: امْضُ لِمَا أَمَرْتُ بِهِ فَهَذَا يَوْمُ سُرُورِي، وَ أَبْنَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَكُونَ
لِي سُرُورٌ دُونَ لِقَائِهِ.

فَقَبِضَ مَلِكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ وَ هُوَ مَتَكِّئٌ عَلَى عَصَاهُ، فَبَقِيَ سَلِيمَانُ مَتَكِّئًا
عَلَى عَصَاهُ وَ هُوَ مَيِّتٌ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُمْ يَقْدَرُونَ أَنَّهُ حَيٌّ
فَافْتَتَنُوا فِيهِ وَ اخْتَلَفُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ: إِنَّ سَلِيمَانَ قَدْ بَقِيَ مَتَكِّئًا عَلَى عَصَاهُ
هَذِهِ الْأَيَّامَ الْكَثِيرَةَ وَلَمْ يَتْعَبْ وَلَمْ يَنْمَ وَلَمْ يَشْرَبْ وَلَمْ يَأْكُلْ، أَنَّهُ لِرَبِّنَا الَّذِي
يَجِبُ عَلَيْنَا أَنْ نَعْبُدَهُ.

وَ قَالَ قَوْمٌ: إِنَّ سَلِيمَانَ سَاحِرٌ وَ إِنَّهُ يُرِينَا أَنَّهُ وَاقِفٌ مَتَكِّئٌ عَلَى عَصَاهُ
يَسْحَرُ أَعْيُنَنَا وَ لَيْسَ كَذَلِكَ.

وَ قَالَ الْمُؤْمِنُونَ: إِنَّ سَلِيمَانَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ نَبِيُّهُ

انسان، جن، پرنندگان، وحوش را مسخر و رام من نموده، زبان پرنندگان را تعلیم کرده و از هر چیز مرا بهره‌مند نموده و علاوه بر اینها آنچه موجب فرح و سرور من از ابتداء روز تا شب می‌باشد را نیز فراهم فرموده.

اینک مایلم که فردا داخل قصر شوم و به بالاترین نقطه آن رفته و به آنچه در تحت قدرت و سلطنتم هست بنگرم از شما می‌خواهم که به احدی اجازه ندهید که نزد من آید و نشاط و سرور مرا به گرفتگی و تاری مبدل کند.

جملگی عرض کردند: به چشم.

فردا شد، سلیمان عصایش را به دست گرفت و به بلندترین مکان قصرش رفت و به عصا تکیه داد و با نشاطی تمام که ناشی از داشتن اسباب قدرت و سلطنت بود به آنچه در تحت تصرفش بود می‌نگریست ناگهان نظرش به جوانی نیکو منظر و خوش لباس افتاد که از گوشه قصر ظاهر شد، سلیمان به او گفت:

چه کسی تو را به قصر راه داد با این که من گفته بودم امروز می‌خواهم تنها باشم و تو به اذن کی داخل شدی؟

جوان گفت: صاحب این قصر مرا راه داد و به اجازه او وارد شدم.

سلیمان گفت: صاحب این قصر البته به آن اولی و سزاوارتر است، تو کیستی؟

جوان گفت: من ملک الموت هستم.

سلیمان گفت: برای چه آمده‌ای؟

جوان گفت: آمده‌ام تا روح تو را قبض کنم.

سلیمان گفت: به آنچه امر شده‌ای عمل کن، امروز، روز سرور من بود.

ولی خدای عزوجل نمی‌خواهد من بدون ملاقاتش سرور باشم، پس ملک الموت سلیمان را در حالی که به عصایش تکیه داده بود قبض روح نمود و جنازه آن حضرت با همان حال که بر عصا تکیه داده بود برای مدتی نمایان بود و مردم به آن می‌نگریستند و تصور می‌نمودند او زنده است لذا با هم به اختلاف پرداخته، برخی می‌گفتند: سلیمان در طول این چند روز به عصا تکیه داده و هیچ رنج و ناراحتی ندیده، نه خوابیده و نه آشامیده و نه غذایی تناول کرده و این تقدیر پروردگار متعال است که بر ما عبادتش لازم و واجب است.

بعضی دیگر می‌گفتند: سلیمان ساحر بوده و از راه سحر این طور بما نشان می‌دهد که ایستاده و بر عصا تکیه داده در حالی که واقعاً این طور نیست.

مؤمنین می‌گفتند: سلیمان بنده خدا و پیامبر او است و حق تعالی به آنچه

يدبر الله أمره بما شاء، فلما اختلفوا.

بعث الله عز وجل الأرضة فذبت في عصاه فلما أكلت جوفها انكسرت العصا وخر سليمان من قصره على وجهه، فشكرت الجن للأرضة صنعها، فلأجل ذلك لا توجد الأرضة. في مكان إلا وعندها ماء وطين، وذلك قول الله عز وجل:

(فلما قضينا عليه الموت ما دلهم على موته إلا دابة الأرض تأكل منسأته) يعني عصاه - فلما خر تبينت الجن أن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين.

ثم قال الصادق عليه السلام: والله ما نزلت هذه الآية هكذا وإنما نزلت: فلما خر تبينت الإنس أن الجن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين.

٣ - حدثنا أبي عليه السلام: قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه إبراهيم بن هاشم، عن ابن أبي عمير، عن ابان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام: قال: أمر سليمان بن داود الجن فصنعوا له قبة من قوارير، فبينما هو متكئ على عصاه في القبة ينظر إلى الجن كيف يعملون وهم ينظرون إليه إذ خانت منه التفاتة فإذا رجل معه في القبة، قال:

من أنت؟

قال: أنا الذي لا أقبل الرشا، ولا أهاب الملوك، أنا ملك الموت، فقبضه

مشیتش باشد امور را تدبیر می نماید.

باری کار اختلاف بین مردم وقتی بالا گرفت حقّ عزّوجلّ موریانه را فرستاد، این حیوان به درون عصا نفوذ کرد و داخل آن شد و محتویات آن را خورد عصا پس از خورده شدن داخلش شکسته شد و سلیمان از بالای قصر با صورت به زمین افتاد، طائفه جنّ در قبال این کار از موریانه تشکر کردند و به همین جهت در هیچ مکانی موریانه یافت نمی شود مگر آن که در آنجا آب و گل به چشم می خورد و به همین معنا اشاره دارد فرموده خدای عزّوجلّ در قرآن شریف: **فَلَمَّا قُضِيَنا عَلَيْهِ المَوْتُ ما دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ الا دَابَّةُ الارضِ تا کُلّ منسأته** ^(۱) تا آخر آیه شریفه.

کلمه «منسأته» یعنی عصایش (چون ما بر سلیمان مرگ را مأمور ساختیم به جز موریانه که عصای او را خورد کسی بر آن مطلع نشد، پس دیوان که از مرگ او آگاه شدند اگر از اسرار غیب باخبر بودند تا دیر زمانی در عذاب و ذلت خواری باقی نمی ماندند).

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند این آیه این طور نازل نشده بلکه چنین می باشد:

فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتْ الْاَنْسُ انَّ الْجَنَّ لو كانوا يعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المہین
یعنی: زمانی که سلیمان واژگون شد انسان ها فهمیدند که اگر جنیان علم غیب می دانستند تا دیر زمانی در عذاب و ذلت خواری باقی نمی ماندند.

حدیث (۳)

پدرم علیه السلام می فرماید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از ابن ابی عمیر، از ابان ^(۲) از ابوبصیر، از حضرت ابو جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند:

حضرت سلیمان بن داود علیه السلام دیوان را امر فرمود تا سرافرده ای از بلور برایش بسازند، در حالی که آنها سرگرم ساختن آن بودند حضرت در سراپرده بر عصای خود تکیه داده و به آنها می نگریست که چگونه آن را می سازند و دیوان نیز هنگامی که توجّه سلیمان به آنها کم می شد او را نگاه می کردند، باری ناگهان مردی در قبه ظاهر گردید، سلیمان فرمود: کیستی؟

آن مرد گفت: من کسی هستم که رشوه از کسی نمی پذیرم و از ملوک و سلاطین ترس و وحشتی ندارم، من ملک الموت هستم پس بدون درنگ در حالی که سلیمان

۱- سوره سبا آیه (۱۴)

۲- مفصود ابان بن تغلب است که ثقه و جلیل القدر می باشد.

وهو قائم متكئ على عصاه في القبة والجن ينظرون إليه.
قال: فمكثوا سنة يدأبون له حتى بعث الله عز وجل الأرضة فأكلت
منسأته - وهي العصا فلما خر تبيّنت الجن أن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا
في العذاب المهين.

قال أبو جعفر عليه السلام إن الجن يشكرون الأرضة ما صنعت بعصا سليمان عليه السلام
فما تكاد تراها في مكان إلا وعندها ماء وطين.

٤ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن الحسين بن
الحسن بن أبان، عن محمد بن أورمة، عن الحسن بن علي، عن علي بن عقبة،
عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:
لقد شكرت الشياطين الأرضة حين أكلت عصا سليمان عليه السلام حتى سقط،
وقالوا: عليك الخراب وعلينا الماء والطين، فلا تكاد تراها في موضع إلا
رأيت ماء وطينا.

باب ٦٥

العلة التي من أجلها ابتلى أيوب النبي عليه السلام

١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عليه السلام، عن عمه محمد بن أبي القاسم
عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن أبي أيوب،
عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنما كانت بليّة أيوب التي ابتلى بها
في الدنيا لنعمة أنعم الله بها عليه فأدّى شكرها، وكان إبليس في ذلك الزمان
لا يحجب دون العرش فلما صعد عمل أيوب بأداء شكر النعمة حسده
إبليس فقال: يا رب أن أيوب لم يؤد شكر هذه النعمة إلا بما أعطيته
من الدنيا فلو حلّت بينه وبين دنياه ما أدّى إليك شكر نعمة فسألني على
دنياه حتى تعلم أنه لا يؤدّي شكر نعمة. فقال: قد سلطتك على دنياه، فلم
يدع له دنيا ولا ولداً إلا أهلكه كل ذلك وهو يحمد الله تعالى.

ایستاده و بر عصایش تکیه داشت و دیوان او را می نگر بستند روحش را قبض کرد. امام علی^{علیه السلام} فرمودند: دیوان یک سال درنگ نموده و در طول این مدت برای او زحمت کشیده و خود را به تعب انداختند تا وقتی که حق عزوجل موریانه را فرستاد و آن حیوان عصای سلیمان را خورد و هنگامی که سلیمان افتاد دیوان از مرگ او آگاه شده و معلوم گشت که اگر از اسرار غیب مطلع می بودند در ذلت باقی نمی ماندند. حضرت ابو جعفر علی^{علیه السلام} در پایان فرمودند: دیوان از کار موریانه تشکر نمودند فلذا در هر کجا که موریانه دیده شود حتماً آب و گل نیز آنجا می باشد.

حدیث (۴)

پدرم ^{علیه السلام} فرمود: محمد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از حسن بن علی از علی بن عقبه، از برخی اصحاب از حضرت ابی عبدالله علی^{علیه السلام} نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که موریانه عصای سلیمان^{علیه السلام} را خورد و حضرت افتاد دیوان از موریانه تشکر کرده و گفتند: تو خراب کن و ما آب و گل حاضر می کنیم لذا موریانه را در هیچ کجا نمی بینی مگر آن که در آنجا آب و گل می باشد.

باب شصت و پنجم

سز مبتلا شدن ایوب پیغمبر علی^{علیه السلام}

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه^{علیه السلام}، از عمرو بن محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر از ابی ایوب، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبدالله علی^{علیه السلام} نقل کرده که آن حضرت فرمودند: بلیه و گرفتاری که ایوب در دنیا به آن مبتلا شد به خاطر نعمتی بود که حق تعالی آن را به وی ارزانی نمود و او شکرش را اداء کرد و در آن وقت ابلیس از حوالی عرش ممنوع نشده بود لذا وقتی عمل ایوب که اداء شکر منعم بود را بالا بردند و ابلیس دید حسد برد و به درگاه الهی عرضه داشت: پروردگارا ایوب شکر نعمتی را که به وی داده ای اداء نموده و اگر بین او و دنیایش حائل و مانع شوی دیگر شکرگذاری از او نخواهی دید پس مرا بر دنیایش مسلط کن تا بدانی که وی در این صورت شکر نخواهد نمود. حق تعالی فرمود: تو را بر دنیای او مسلط کردم، لذا دنیا را خداوند از او گرفت و نیز فرزندی به او نداد مگر آن که هلاکش کرد و در عین حال ایوب حمد الهی را به جا

ثم رجع إليه فقال: يا ربَّ إنَّ أيُّوبَ يعلم أنَّك ستردُّ إليه دنياه الَّتِي أخذتها منه، فسَلِّطني على بدنه حتَّى تعلم أنَّه لا يؤدِّي شكر نعمة.

قال عزَّ وجلَّ: قد سلَّطتك على بدنه ما عدا عينيه وقلبه ولسانه وسمعه، فقال أبو بصير: قال أبو عبد الله عليه السلام فانتقض مبادراً خشية أن تدركه رحمة الله عزَّ وجلَّ فتحول بينه وبينه فنفع في منخريه من نار السموم فصار جسده نَقْطاً نَقْطاً.

٢ - حدَّثنا أبي عليه السلام قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي الوشاء، عن درست الواسطي قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ أيُّوبَ ابتلي من غير ذنب.

٣ - و بهذا الإسناد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن فضل الأشعري، عن الحسين بن المختار عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ابتلي أيُّوب عليه السلام سبع سنين بلا ذنب.

٤ - و بهذا الإسناد عن الحسن بن علي الوشاء، عن فضل الأشعري، عن الحسن بن الربيع بن علي الربيعي عمَّن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنَّ الله تبارك و تعالى ابتلي أيُّوب عليه السلام بلا ذنب فصبر حتَّى عير وأنَّ الأنبياء لا يصبرون على التعيير.

٥ - حدَّثنا أبي عليه السلام قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن عبد الله بن يحيى البصري، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي بصير، قال:

سألت أبا الحسن الماضي عليه السلام عن بليَّة أيُّوب الَّتِي بها في الدنيا لآيَة علَّة

كانت؟

می آورد، ابلیس عرضه داشت: پروردگارا ایوب چون می داند که نعمت های گرفته شده از او به وی باز می گردد شکر می کند، پس مرا بر بدنش مسلط کن تا بدانی او شکرگذار نیست خدای عزوجل فرمود: تو را بر غیر دو چشم و قلب و زبان و گوشش مسلط کردم، ابوبصیر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: ابلیس به خاطر خوف رسیدن رحمت خدای عزوجل به ایوب به سرعت به زمین فرود آمد پس بین حق تعالی و ایوب حائل شد و از آتش مسموم در دو مجرای بینی ایوب دمید بلافاصله جسدش سوراخ سوراخ شد.

حدیث (۲)

پدرم علیه السلام فرمود: سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی الوشاء^(۱)، از درست واسطی^(۲) نقل کرده که گفت: حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: ایوب بدون گناه مبتلاء شد.

حدیث (۳)

پدرم علیه السلام با همین اسناد از حسن بن علی الوشاء، از فضل اشعری، از حسین بن مختار^(۳)، از ابی بصیر نقل کرد که وی گفت: حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: ایوب بدون گناه هفت سال مبتلاء شد.

حدیث (۴)

پدرم علیه السلام با همین اسناد از حسن بن علی الوشاء، از فضل اشعری از حسن بن ربیع بن علی الربعی از کسی که ذکرش نموده از حضرت امام صادق علیه السلام، حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی ایوب علیه السلام را بدون هیچ گناهی مبتلاء نمود، وی بر بلاء و گرفتاری ها صبر کرد تا وقتی که مورد سرزنش و ملامت قرار گرفت و انبیاء بر سرزنش و ملامت صبر نمی کنند.

حدیث (۵)

پدرم علیه السلام فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله البرقی، از پدرش، از عبدالله بن یحیی بصیری از عبدالله بن مسکان، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن ماضی (امام هفتم علیه السلام) پرسیدم: بلیه و گرفتاری ایوب ۷ درد دنیا به چه علنی بود؟

۱- حسن بن علی بن زیاد الوشاء بجلی، کوفی، وی از اصحاب حضرت ثامن الحجج علیه السلام و از وجوه طائفه امامیه محسوب می شود.

۲- درست بن ابی منصور واسطی، وی واقفی مذهب است.

۳- حسین بن مختار قلاتی کوفی، وی واقفی مذهب است.

قال: لنعمة أنعم الله عليه بها في الدنيا، فأدّى شكرها، وكان في ذلك الزمان لا يُخَجَّبُ إبليس دون العرش، فلما صعد أداء شكر نعمة أيّوب حسده إبليس فقال: يا ربّ إنّ أيّوب لم يؤدّ إليك شكر هذه النعمة إلّا بما أعطيته من الدنيا، ولو حرّمته دنياه ما أدّى إليك شكر نعمة أبداً.
قال: فقيل له: إنّني قد سلّطتك على ماله وولده.

قال: فأنحدر إبليس فلم يبق له مالا ولا ولداً إلّا أعطّبه، فلما رأى إبليس أنّه لا يصل إلى شيء من أمره قال:
يا ربّ إنّ أيّوب يعلم أنّك سترّد عليه دنياه التي أخذتها منه، فسلّطني على بدنه.

قال: فقيل له: إنّني قد سلّطتك على بدنه ما خلا قلبه ولسانه وعينه وسمعه.

قال: فأنحدر إبليس مستعجلاً مخافة أن تدركه رحمة الرّب عزّ وجلّ فتحول بينه وبين أيّوب فلما اشتدّ به البلاء، وكان في آخر بليّته جاءه أصحابه فقالوا له:
يا أيّوب ما نعلم أحداً ابتلى بمثل هذه البليّة إلّا لسريّة سوء، فعلك أسررت سوء في الذي تُبدي لنا.

قال: فعند ذلك ناجى أيّوب ربّه عزّ وجلّ، فقال: ربّ ابتليتني بهذه البليّة وأنت تعلم أنّه لم يعرض لي أمران قطّ إلّا لزمّت أخسّتهما على بدني ولم أكل أكلة قطّ إلّا وعلى خواني يتيم، فلو أنّ لي منك مقعد الخصم لأدليت بحجّتي.

قال: فعرضت له سحابة فنطق فيها ناطق فقال:
يا أيّوب ادل بحجّتك.

قال: فشدّ عليه مئزره وجثا على ركبتيه، فقال:

امام علی^{علیه السلام} فرمودند:

علتش نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به ایوب عنایت کرد و وی شکرش را بجا آورد و در آن زمان ابلیس از اطراف و نزدیک عرش ممنوع نبود و وقتی اداء شکر ایوب را بالا بردند، ابلیس حسد برد و به درگاه پروردگار عرضه داشت: ایوب شکر آنچه را که به او داده‌ای اداء نموده و اگر از نعمت دنیا محروم می‌کنی هرگز شکر هیچ نعمتی را بجا نخواهد آورد.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: به ابلیس گفته شد: من تو را بر مال و فرزند او مسلط کردم، ابلیس از بالا به زمین فرود آمد و هیچ مال و فرزندی برای ایوب باقی نگذارد ولی به مقصود خود نرسید، زیرا ایوب در این حال نیز شکر الهی را بجا می‌آورد، ابلیس وقتی دید به مقصودش نرسیده به درگاه الهی عرض کرد:

پروردگارا، ایوب می‌داند که آنچه که از وی گرفته‌ای به زودی به او بازمی‌گردانی لذا شکر تو را اداء می‌کند، مرا بر بدن او مسلط کن تا اثبات کنم او شکرگذار نیست. به او گفته شد: تو را بر بدن ایوب به استثناء قلب و زبان و دو چشم و گوشش مسلط کردیم ابلیس به خاطر ترسی که از رسیدن رحمت الهی به ایوب داشت با عجله به زمین آمد و بین او و پروردگارش حائل شد، هنگامی که بلاء و گرفتاری بر او شدید شد در پایان بلایا و سختی‌ها اصحابش نزدش آمده و گفتند: ما احدی را سراغ نداریم که به این گرفتاری مبتلا شده باشد مگر به خاطر باطن خبیث و بدی که داشته، شاید تو نیز که در ظاهر خود را خوب نشان می‌دادی باطنی بد و خبیث داشتی و ما اطلاع نداشتیم امام علی^{علیه السلام} فرمودند: امر که به این جا منتهی شد ایوب علی^{علیه السلام} به درگاه خدای عزوجل نالید و عرض کرد: پروردگارا مرا به این بلیه مبتلا ساختی، تو می‌دانی هرگز دو امری برای من پیش نیامد مگر آنکه را خشن‌تر بر بدنم بود اختیار کردم و هیچ‌گاه لقمه‌ای نخوردم مگر آنکه بر سر سفره‌ام یتیمی بود، حال اگر از ناحیه تو دشمن بخواهد مرا شمانت کند حجج و براهین خود را بیاورم که استحقاق آن را ندارم، امام علی^{علیه السلام} فرمودند:

ابری ظاهر شد و گوینده‌ای در آن به سخن آمد و گفت:

ای ایوب برهان و حجت خود را بیاور.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: ایوب لنگ را بر کمر خود محکم کرد و سپس روی دو کنده زانو قرار گرفت و عرض کرد:

ابتليتني بهذه البليّة و أنت تعلم أنّه لم يعرض لي أمران قطّ إلّا لزمّت أخشنهما على بدني، ولم أكل أكلة من طعام إلّا و على خواني يتيم، قال: فقيل له:

يا أيّوب من حبّب إليك الطاعة، قال: فأخذ كفّاً من تراب فوضعه في فيه، ثم قال: أنت يا ربّ.

باب ٦٦

العلّة التي من أجلها صرف الله عزّ وجلّ
العذاب عن قوم يونس وقد أظلمهم ولم يصرف
العذاب عن أمة قد أظلمهم غيرهم

١ - حدّثنا علي بن أحمد بن محمّد رحمتهما الله، قال حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفي، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلي عن علي بن سالم عن أبيه، عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:
لأني علّة صرف الله عزّ وجلّ العذاب عن قوم يونس، وقد أظلمهم ولم يفعل كذلك بغيرهم من الأمم؟

فقال: لأنّه كان في علم الله عزّ وجلّ أنّه سيصرفه عنهم لتوبتهم، وإنّما ترك أخبار يونس بذلك؛ لأنّه عزّ وجلّ أراد أن يفرغه لعبادته في بطن الحوت، فيستوجب بذلك ثوابه وكرامته.

٢ - حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمتهما الله، قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفار، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن علي بن فضال، عن أبي المغراء حميد بن المثنى العجلي، عن سماعة أنّه سمعه عليه السلام؛ وهو يقول:

ما ردّ الله العذاب عن قوم قد أظلمهم إلّا قوم

خدایا مرا به این بلیه مبتلا ساختی در حالی که می دانی هرگز دو امری برای من پیش نیامد مگر آنچه را بردنم خشن تر بود اختیار کردم و از طعامی لقمه ای نخوردم مگر آن که بر سر سفره ام یتیمی بود.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: به ایوب خطاب شد:

ای ایوب چه کسی طاعت و بندگی را محبوب تو قرار داد؟

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: ایوب مشتی از خاک برداشت و در دهان خویش ریخت

سپس گفت:

پروردگارا! تو بندگی را نزد من محبوب قرار دادی.

باب شصت و ششم

سز برگرداندن خداوند عزوجل عذابی را که تا

بالاسر قوم یونس آمده بود و نسبت به هیچ قومی

غیر از ایشان چنین نکرد

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد^{رحمته الله} می گوید: محمد بن ابی عبداللّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمرو بن حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم از پدرش، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق^{علیه السلام} عرضه داشتم: به چه علت خداوند عزوجل عذابی را که تا بالاسر قوم یونس آمده بود از ایشان برگرداند در حالی که نسبت به هیچ قومی غیر از ایشان چنین نکرد؟ حضرت فرمودند: علتش آن است که در علم خدای عزوجل بود که ایشان توبه می کنند و به خاطر آن نباید عذاب بشوند.

و این که جنابش این خبر را به یونس^{علیه السلام} نداد به خاطر آن بود که وی در شکم ماهی با فراغت بال عبادت خدا را نماید و بدین ترتیب ثواب و کرامت این عبادت نصیبش گردد.

حدیث (۲)

محمد بن حسن بن احمد بن ولید^{رحمته الله} می گوید: محمد بن حسن صفّار، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از حسن بن علی بن فضال، از ابی المغراء حمید بن مثنی عجلّی، از سماعه نقل کرده که وی از امام علی^{علیه السلام} شنید که فرمودند: خداوند از هیچ قومی عذاب نازل شده تا بالای سر را بر نگرداند مگر از قوم

يونس، فقلت: أكان قد أظلمهم؟

فقال: نعم. حتى نالوه بأكفهم.

قلت: فكيف كان ذلك؟

قال: كان في العلم المثبت عند الله عز وجل، الذي لم يطلع عليه أحد، إنه

سيصرفه عنهم.

باب ٦٧

العلّة التي من أجلها سُمّي

اسماعيل بن حزقيل عليه السلام صادق الوعد

١ - حدّثنا أبي عليه السلام، قال حدّثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن

علي بن أحمد بن اشيم، عن سليمان الجعفري، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام:

قال أتدري لم سُمّي اسماعيل صادق الوعد؟

قال: قلت: لا أدري.

قال: وعد رجل فجلس له حولاً ينتظره.

٢ - حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام.

قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن

أبي عمير و محمّد بن سنان، عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ اسماعيل الذي قال الله عز وجل في كتابه:

واذكر في الكتاب اسماعيل أنّه كان صادق الوعد، وكان رسولاً نبياً، لم

يكن اسماعيل بن إبراهيم، بل كان نبياً من الأنبياء بعثه الله

عز وجل إلى قومه فأخذوه فسلخوا فروة رأسه و وجهه

یونس.

راوی می‌گوید: محضرش عرضه نمودم: آیا عذاب تا بالای سر ایشان آمده بود؟ فرمودند: بلی، تا جایی که اگر دستهایشان را بالا می‌کردند به آن می‌رسید. عرض کردم: پس چطور و به چه علت این عذاب از آنها دفع شد؟ حضرت فرمودند: از علم قطعی حق عزوجل که احدی بر آن اطلاع ندارد گذشته بود که به زودی این عذاب را از آنها دفع می‌نماید.

باب شصت و هفتم

سر نامیده شدن اسماعیل بن حزقیل به صادق الوعد

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود: سعد بن عبداللّه، از یعقوب بن یزید، از علی بن احمد بن اشیم^(۱)، از سلیمان جعفری^(۲) از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: آیا می‌دانی چرا اسماعیل را صادق الوعد می‌نامند؟ عرض کردم: نمی‌دانم.

حضرت فرمودند: زیرا با مردی وعده گذاشته بود لذا یک سال در وعده گاه به انتظار آن مرد نشست.

حدیث (۲)

محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام می‌گوید: محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر و محمّد بن سنان، از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، حضرت فرمودند:

اسماعیلی که خدای عزوجل در کتابش یاد کرده و فرموده:

واذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولاً^(۳) (یاد کن در

کتاب خود شرح حال اسماعیل را که بسیار در وعده صادق و پیغمبری بزرگوار بود) اسماعیل فرزند ابراهیم نیست، بلکه پیامبری است از پیامبران که حق عزوجل او را به سوی قومش فرستاد و آنها او را گرفته و پوست سر و صورتش را کردند، در این

۱. مرحوم علامه در خلاصه فرموده: علی بن احمد بن اشیم از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و مجهول می‌باشد.

۲. سلیمان بن جعفر بن ابراهیم بن محمّد بن علی بن عبداللّه بن جعفر الطّیار ابرو محمّد الطّالبی الجعفری، وی از حضرت ثامن الحجج علیه السلام روایت می‌کند و ثقة می‌باشد.

۳. سوره مریم آیه (۵۴)

فأتاه ملك، فقال:

إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جلاله بعثني إليك فمرني بما شئت.

فقال: لي أسوة بما يصنع بالحسين عليه السلام.

٣ - حدثنا أبي عليه السلام، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن سماعة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أَنَّ إِسْمَاعِيلَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا، سَلَّطَ عَلَيْهِ قَوْمَهُ، فَقَشَرُوا جِلْدَهُ وَجْهَهُ وَفَرَوَهُ رَأْسَهُ فَأَتَاهُ رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فَقَالَ لَهُ: رَبُّكَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ، وَ يَقُولُ: قَدْ رَأَيْتَ مَا صَنَعَ بِكَ وَقَدْ أَمَرَنِي بِطَاعَتِكَ فَمَرْنِي بِمَا شِئْتَ.

فقال: يكون لي بالحسين بن علي عليه السلام أسوة.

٤ - حدثنا أبي عليه السلام، قال حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، عن محمد بن الحسين، عن موسى بن سعدان عن عبد الله بن القاسم، عن عبد الله بن سنان، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَعَدَ رَجُلًا إِلَى صَخْرَةٍ فَقَالَ: إِنِّي لَكَ هَهُنَا حَتَّى تَأْتِي، قَالَ: فَاشْتَدَّتْ الشَّمْسُ عَلَيْهِ فَقَالَ أَصْحَابُهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّكَ تَحَوَّلْتَ إِلَى الظِّلِّ.

قال: قد وعدته إلى ههنا وإن لم يجرى كان منه المحشر.

باب ٦٨

العلّة التي من أجلها صار

الناس أكثر من بني آدم

هنگام فرشته‌ای به او نازل شد و عرضه داشت:
خداوند جلّ جلاله مرا به نزد تو فرستاده آنچه می‌خواهی مرا به آن امر کن تا
برایت انجام دهم.
اسماعیل فرمود: می‌خواهم تابع حسین علیه السلام بوده و در آنچه به او انجام می‌دهند
من نیز دنباله‌رو آن حضرت باشم.

حدیث (۳)

پدرم علیه السلام فرمود: سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن سنان، از
عمار بن مروان از سماعه، از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت
فرمودند:

اسماعیل رسول و پیامبر بود، قوش بر او مسلط شد، پوست صورت و سرش را
کنندند، رسول و فرستاده‌ای از طرف پروردگار عالم به نزدش آمد و عرضه داشت:
پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید:
دیدم آنچه با تو انجام دادند و مرا امر فرموده که اطاعتت را نمایم، پس آنچه
خواهی به من فرمان بده.

اسماعیل فرمود: من در تحمل مصائب تابع حسین بن علی علیه السلام هستم.

حدیث (۴)

پدرم علیه السلام فرمود: محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران
اشعری، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان از عبدالله بن قاسم، از عبدالله بن
سنان نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با
شخصی وعده گذارد و فرمود من جنب این سنگ می‌ایستم تا تو بیایی، حضرت
ایستادند و حرارت آفتاب شدت کرد به حدّی که اصحاب آن حضرت عرض کردند:
یا رسول الله جای خود را عوض کرده به سایه تشریف بیاورید.
حضرت فرمودند:

من با آن شخص این جا را وعده گاه قرار داده‌ام و اگر نیاید تا روز محشر همین
مکان می‌ایستم.

باب شصت و هشتم

سز بیشتر بودن ناس (مردم) از بنی آدم

١ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعِطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِ، عَنْ دُرُوسْتٍ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: النَّاسُ أَكْثَرُ أَمْ بَنُو آدَمَ؟ فَقَالَ: النَّاسُ.

قيل: وكيف ذلك؟ قال: لأنك إذا قلت الناس دخل آدم فيهم، وإذا قلت بنو آدم، فقد تركت آدم، لم تدخله مع بنيه، فلذلك صار الناس أكثر من بني آدم، وادخالك إياه معهم، ولما قلت بنو آدم نقص آدم من الناس.

باب ٦٩

العلّة التي من أجلها توقد النصارى

النار ليلة الميلاد و تلعب بالجوز

١ - أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَثْمَانَ الْبَرْوَاذِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سَفْيَانَ الْحَافِظُ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ سَعِيدِ التَّرْمِذِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدِ الْمَنَعَمِ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ وَهْبِ بْنِ مَنْبُهِ الْيَمَانِيِّ، قَالَ: لَمَّا الْجَأُ الْمَخَاضُ مِنْ مَرْيَمَ عليها السلام إِلَى جَذْعِ النَّخْلَةِ اشْتَدَّ عَلَيْهَا الْبَرْدُ، فَعَمِدَ يُوسُفُ النَّجَّارُ إِلَى حَطْبٍ فَجَعَلَهُ حَوْلَهَا كَالْحَظِيرَةِ، ثُمَّ أَشْعَلَ فِيهِ النَّارَ فَأَصَابَتْهَا سَخُونَةُ الْوَقُودِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ حَتَّى دَفُتَتْ، وَكَسَرَ لَهَا سَبْعَ جُوزَاتٍ، وَجَدَّهْنَ فِي خُرْجِهِ، فَأَطْعَمَهَا، فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ تَوْقَدُ النَّصَارَى النَّارَ لَيْلَةَ الْمِيلَادِ وَ تَلْعَبُ بِالْجُوزِ.

باب ٧٠

العلّة التي من أجلها لم يتكلم النبي صلى الله عليه وآله وسلم

بالحكمة حين خرج من بطن أمّه كما تكلم عيسى عليه السلام

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود: محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن معبد، از عبید الله بن عبد الله دهقان، از دُرست، از ابو خالد نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد الله علیه السلام سؤال شد: ناس (مردم) بیشتر است یا بنو آدم (فرزندان آدم)؟
حضرت فرمودند: ناس بیشتر است.

محضرش عرض شد: چطور؟

حضرت فرمودند: زیرا وقتی می‌گویی «ناس» آدم نیز در آن داخل است اما «بنو آدم» معنای آن فقط فرزندان آدم است نه آدم، پس آدم را ترک کرده و داخل آنها ننموده‌ای.

باب شصت و نهم

سز این که نصرانی‌ها شب میلاد مسیح علیه السلام آتش افروخته و با

گردو بازی می‌کنند

حدیث (۱)

ابو عبد الله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی گفت: ابو علی محمد بن محمد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی گفته صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس از پدرش از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که: وقتی درد زاییدن مریم علیه السلام را به طرف تنه خشک خرما برد و وی در پناه آن نشست سرما شدید شد لذا یوسف نجار هیزم فراهم کرد و اطراف مریم چید همان طوری که در حظیره^(۱) هیزم قرار می‌دهند سپس هیزم‌ها را آتش زد و گرمای آنها از اطراف به مریم علیه السلام رسید و او را گرم کرد و هفت عدد گردو در خرجین یافت و آنها را شکست و به جناب مریم علیه السلام خورانید و به همین خاطر نصرانی‌ها شب میلاد مسیح آتش افروخته و با گردو بازی می‌کنند.

باب هفتم

سز این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام متولد شدن همچون

عیسی علیه السلام سخن حکمت‌آمیز فرموده

۱- جایی که خرما را در آنجا خشک می‌کنند.

١- أخبرنا أبو عبد الله محمد بن محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان البرواذي قال: حدثنا أبو علي محمد بن محمد بن الحارث بن سفيان الحافظ السمرقندي، قال: حدثنا صالح بن سعيد الترمذي، قال: حدثنا عبد المنعم بن إدريس، عن أبيه، عن وهب بن منبه اليماني، قال:

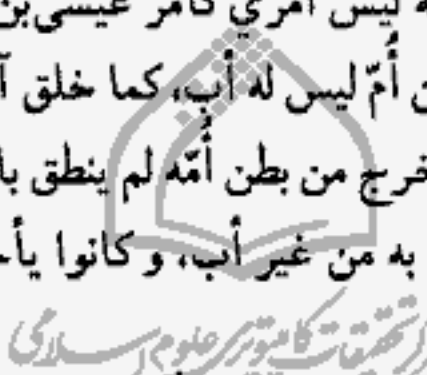
إِنَّ يَهُودِيًّا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَكُنْتَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ تَخْلُقَ؟

قال: نعم.

قال: وَ هَؤُلَاءِ أَصْحَابُكَ الْمُؤْمِنُونَ مُشْتَبُونَ مَعَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقُوا؟

قال: نعم.

قال: فَمَا شَأْنُكَ لَمْ تَتَكَلَّمْ بِالْحِكْمَةِ حِينَ خَرَجْتَ مِنْ بَطْنِ أُمِّكَ كَمَا تَكَلَّمَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَى زَعْمِكَ، وَقَدْ كُنْتَ قَبْلَ ذَلِكَ نَبِيًّا؟

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّهُ لَيْسَ أَمْرِي كَأَمْرِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أُمٍّ لَيْسَ لَهُ أَبٌ، كَمَا خَلَقَ آدَمَ ﷺ مِنْ غَيْرِ أَبٍ وَلَا أُمٍّ، وَلَوْ أَنَّ عِيسَى حِينَ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ لَمْ يَنْطِقْ بِالْحِكْمَةِ، لَمْ يَكُنْ لِأُمِّهِ عَذْرٌ عِنْدَ النَّاسِ، وَقَدْ أَتَتْ بِهِ مِنْ غَيْرِ أَبٍ، وَكَانُوا يَأْخُذُونَهَا كَمَا يَأْخُذُ بِهِ مِثْلُهَا مِنَ الْمُحْصَنَاتِ.  فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَنْطِقَهُ عَذْرًا لِأُمِّهِ.

باب ٧١

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا

قَتَلَ الْكُفَّارَ زَكْرِيَّا ﷺ

١- أخبرنا أبو عبد الله محمد بن محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان البرواذي، قال: حدثنا أبو علي محمد بن الحارث بن سفيان الحافظ السمرقندي، قال: حدثنا صالح بن سعيد الترمذي، قال: حدثنا عبد المنعم بن إدريس، عن أبيه، عن وهب بن منبه اليماني، قال:

حدیث (۱)

ابو عبد الله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می گوید:
ابو علی محمد بن محمد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید
ترمذی از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی^(۱) نقل کرده که وی
گفت:

یهودی از نبی اکرم ﷺ پرسید: آیا پیش از این که خلق شوید در لوح محفوظ
پیامبر بودید؟

حضرت فرمودند: بلی.

یهودی عرض کرد: آیا اصحاب شما پیش از خلقت با شما ثابت بودند؟

حضرت فرمودند: بلی.

یهودی عرضه داشت: چرا در هنگام تولد شدن از مادر همچون عیسی بن مریم
باعتماد خود سخن حکمت آمیز نفرمودید با این که قبلاً پیامبر بودید؟

حضرت فرمودند: موقعیت من غیر از موقعیت عیسی بن مریم بود، زیرا خداوند
عز و جلّ ایشان را از مادر بدون پدر آفرید همان طوری که آدم علیهما السلام را بدون پدر و
مادر خلق کرد، و اگر عیسی علیهما السلام هنگام متولد شدن از شکم مادر سخن حکمت آمیز
نمی فرمود مادرش نزد مردم عذری نداشت و به او همگان بدگمان می شدند زیرا
وی عیسی را بدون داشتن پدر زایید از این رو مردم او را مورد مؤاخذه قرار می دادند
همان طوری که زنان محصنه را مورد بازخواست و سؤال و جواب می آورند لذا
خدای عز و جلّ سخن عیسی و تکلم او را عذر مادرش قرار داد ولی در من چون
چنین موقعیتی نبود سخن حکمت آمیز گفتن ضرورتی نداشت.

باب هفتاد و یکم

سرکشتن کفار جناب زکریا علیه السلام را

حدیث (۱)

ابو عبد الله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی، از ابو علی محمد بن
محمد بن الحارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از
عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که وی گفت:

۱- وهب بن منبه یمانی: به فرموده مرحوم صفحانی در رجال وی یا ضعیف بوده و یا مجهول الحال می باشد.

انطلق إبليس يستقرئ مجالس بنى إسرائيل أجمع ما يكونون، و يقول في مريم: و يقذفها بذكرى الله حتى التحم الشر و شاعت الفاحشة على ذكرى الله، فلما رأى ذكرى الله ذلك هرب و اتبعه سفهاؤهم و شرارهم و سلك في واد كثير النبت حتى إذا توسطه انفرج له جذع شجرة، فدخل فيه و انطبقت عليه الشجرة، و أقبل إبليس يطلبه معهم حتى انتهى إلى الشجرة التي دخل فيها ذكرى الله، فقام لهم إبليس الشجرة من أسفلها إلى أعلاها حتى إذا وضع يده على موضع القلب من ذكرى الله أمرهم فنشروا بمنشارهم و قطعوا الشجرة و قطعوه في وسطها، ثم تفرقوا عنه و تركوه و غاب عنهم إبليس حين فرغ مما أراد، فكان آخر العهد منهم به و لم يصب ذكرى الله من ألم المنشار شيء، ثم بعث الله عز وجل الملائكة: فغسلوا ذكرى الله و صلوا عليه ثلاثة أيام، من قبل أن يدفن و كذلك الأنبياء عليهم السلام لا يتغيرون ولا يأكلهم التراب و يصلون عليهم ثلاثة أيام ثم يدفنون.

مركز تحقيقات كميته بيزنطية باب ٧٢

العلّة التي من أجلها سُمّي الحواريون الحواريين

والعلّة التي من أجلها سُميت النصارى نصارى

١ - حدّثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي، قال: حدّثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، قال: قلت لأبي الحسن الرضا رحمه الله: لم سُمّي الحواريون الحواريين؟ قال: أمّا عند الناس فإنّهم سُمّوا حواريين؛ لأنّهم كانوا قصّارين يخلصون الثياب من الوسخ بالغسل،

ابلیس به اطراف و نواحی رفته و تمام مجالس و مجامع بنی اسرائیل را استقراء نموده و افراد این مجالس را ملاقات کرده و به آنها می‌گفت: مریم و زکریا با هم رابطه پنهانی داشتند و بینشان تماس واقع شده این سخنان به حدی رسید که شایع شد جناب زکریا علیه السلام مرتکب عمل فحشاء با مریم سلام الله علیها شده، زکریا که چنین دید از بین مردم گریخت، سفهاء و اشرار او را تعقیب کردند تا به مکان پر درخت و گیاهی رسیدند وقتی زکریا علیه السلام به وسط آن مکان رسید تنه درختی شکاف خورد و از هم باز گردید، زکریا داخل تنه درخت شد و سپس شکاف هم آمد در این هنگام ابلیس و مردم که در طلب زکریا بودند به آنجا رسیدند، ابلیس پیش آمد و درخت را از پائین به طرف بالا اندازه گرفت و وجب نمود تا دستش به محاذی قلب زکریا رسید، صدا زد درخت را از این جا ببرید، آنان درخت را از همان مکان آره کرده و بردند در حالی که زکریا در وسط درخت بود، سپس زکریا را به حال خود گذارده و پراکنده شدند و ابلیس نیز بعد از رسیدن به مراد خویش از نظر آنها پنهان گردید، قابل توجه آن که زکریا کوچکترین دردی از ناحیه بریده شدن احساس نکرد، باری حق عزوجل فرشتگان را فرستاد تا بدن زکریا را غسل داده و پیش از دفن تا سه روز بر او نماز گذارند و این امر اختصاص به جناب زکریا نداشته بلکه تمام انبیاء علیهم السلام همین طور بوده که بعد از مرگ بدنشان تغییر نکرده و خاک آنها را در بر خود نگرفته (کنایه از دفن شدن می‌باشد) بلکه تا سه روز بر ایشان نماز گذارده می‌شود و سپس دفن می‌شوند.

مرکز تحقیقات کامیون علوم اسلامی
باب هفتاد و دوم

سر این که حواریون را حواریون و نصاری را نصاری خوانده‌اند

حدیث (۱)

ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله می‌گوید: احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن الحسن بن علی بن فضال، از پدرش نقل کرده که وی گفت: محضر ابی الحسن الرضا علیه السلام عرض کردم: چرا حواریون را حواریون خوانده‌اند؟ حضرت فرمودند: اما از نظر مردم: ایشان آنها را به خاطر این جهت حواریون می‌خواندند که گازر و رخت شوی بودند یعنی به واسطه شست و شو آلودگی و چرکی را از

و هو اسم مشتق من الخبز الحواري و أما عندنا: فسُمِّي الحواريون الحواريين؛ لأنَّهم كانوا مخلصين في أنفسهم، و مخلصين لغيرهم من أوساخ الذنوب بالوعظ والتذكير.

قال: فقلت له: لِمَ سُمِّي النَّصَارَى نصارى؟

قال: لأنَّهم كانوا من قرية اسمها ناصرة من بلاد الشام، نزلتها مريم و نزلها عيسى عليه السلام بعد رجوعهما من مصر.

باب ٧٣

العلة التي من أجلها

لا يجوز ضرب الأطفال على بكائهم

١ - حدَّثنا أبو أحمد القاسم بن محمَّد بن أحمد السَّراج الهمداني قال: حدَّثنا أبو القاسم جعفر بن محمَّد بن إبراهيم السَّرنديني قال: حدَّثنا أبو الحسن محمَّد بن عبد الله بن هارون الرَّشيد بحلب قال: حدَّثنا محمَّد بن آدم بن أبي أيَّاس قال: حدَّثنا ابن أبي ذيب، عن نافع، عن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ.

لا تضربوا أطفالكم على بكائهم، فإنَّ بكائهم أربعة أشهر شهادة: أن لا إله إلا الله و أربعة أشهر الصلاة على النبي ﷺ و أربعة أشهر الدعاء لوالديه.

باب ٧٤

علة جفاف الدَّموع،

وقسوة القلوب، و نسيان الذنوب

١ - حدَّثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدَّثنا أحمد بن محمَّد بن سعيد الهمداني قال: حدَّثنا علي بن الحسن بن فضال، عن أبيه، عن مروان بن مسلم، عن ثابت بن أبي صفية، عن سعد الخفاف، عن الأصمغين بن نباته، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام:

لباس می زدودند و کلمه «حواری» اسمی است که از «خبز الحواری»^(۱) مشتق شده.

و اما از نظر ما: ایشان را به خاطر این جهت حواریون می خوانند که هم نفوس خویش را از هر آلودگی خالص نموده و هم دیگران را به واسطه پند و اندرز از آلودگی گناه بر حذر داشته اند عرض کردم: نصاری را چرا نصاری خوانده اند؟ حضرت فرمودند: زیرا ایشان از قریه ای بودند به نام ناصره و آن از بلاد شام است، مریم و جناب عیسی علیهما السلام بعد از مراجعت از مصر به این شهر وارد شده و در آن نزول نمودند.

باب هفتاد و سوم

سر این که کودکان را به خاطر گریه نمودن نمی توان زد

حدیث (۱)

ابو احمد قاسم بن محمد بن احمد سراج همدانی می گوید: ابوالقاسم جعفر بن محمد بن ابراهیم سرندیبی از ابوالحسن محمد بن عبداللّه بن هارون الرشید در حلب، از محمد بن آدم بن ابی ایاس از ابن ابی ذیب، از نافع از ابن عمر نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

کودکانتان را به خاطر گریه کردن نزنید زیرا گریه آنها در چهار ماه اول شهادت به توحید و این که معبودی نیست مگر خداوند یگانه، بوده و چهار ماه دوم صلوات بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله است و چهار ماه بعد دعاء برای پدر و مادرش می باشد.

باب هفتاد و چهارم

سر خشک شدن اشک چشمان و سختی دلها و از یاد بردن

گناهان

حدیث (۱)

احمد بن حسن قطان می گوید: احمد بن محمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن فضال از پدرش، از مروان بن مسلم، از ثابت بن ابی صفیه، از سعد خفاف از اصبع بن نباته نقل کرده که وی گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: خشک شدن اشک چشم ها

۱- خبز الحواری یعنی نانی که مکرر آرد آن را غربال کرده اند.

ما جفت الدَّموع إلا لقسوة القلوب، وما قست القلوب إلا لكثرة الذنوب.
 ٢ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ
 الْمُقْرِي الْخُرَاسَانِي، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ
 جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى
 مُوسَى عليه السلام: يَا مُوسَى، لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ، وَلَا تَدْعَ ذِكْرِي عَلَى
 كُلِّ حَالٍ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تَنْسِي الذَّنُوبَ، وَإِنْ تَرَكَ ذِكْرِي
 يَقْسِي الْقُلُوبَ.

باب ٧٥

علة المشوهين في خلقهم

١ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ
 مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّةٍ، عَنْ
 ابْنِ أَبِي عِذَافٍ الصِّيرْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: تَرَى هَؤُلَاءِ
 الْمَشُوهِينَ فِي خَلْقِهِمْ؟
 قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: هُمُ الَّذِينَ يَأْتِي آبَاؤُهُمْ نِسَاءَهُمْ فِي الطَّمْثِ.

باب ٧٦

العلة التي من أجلها

صارت العاهات في أهل الحاجة أكثر

١ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ
 يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ
 الْبَخْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَتِ الْعَاهَاتُ فِي أَهْلِ
 الْحَاجَةِ لئَلَّا تَسْتَرَّ، وَلَوْ جُعِلَتْ فِي الْأَغْنِيَاءِ لَسْتَرَتْ.

به خاطر سختی دلها بوده و سختی دلها جهتش گناهان زیاد می باشد.

حدیث (۲)

پدرم علیه السلام فرمود: محمد بن یحیی عطار، از مقری خراسانی، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر، از پدرش علیهم السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند عزوجل به جناب موسی علیه السلام وحی نمود و فرمود: ای موسی به مال زیاد مسرور و شادمان نباش و در هیچ حال مرا فراموش مکن زیرا مال زیاد گناهان را از خاطر می برد و من را از یاد بردن دل را سخت می کند.

باب هفتاد و پنجم

سر زشتی زشت رویان

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن محمد، از پدرش، از حسن بن عطیه، از ابن ابی عذافر صیرفی نقل کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا زشت رویان را دیده ای که در آفرینششان چه زشتی نمایان است؟

عرض کردم: بلی.

فرمودند: ایشان کسانی بوده که پدرانشان در حال ناپاکی مادرانشان با آنها تماس گرفته اند.

باب هفتاد و ششم

سر این که آفات در اهل حاجت و فقراء بیشتر می باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از جفص بن بختری از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

آفات در اهل حاجت و مستمندان به خاطر این بیشتر می باشد که ایشان آنرا مخفی نمی نمایند و اگر در اغنیاء پدید آید پنهانش می کنند از این رو آفت در ایشان نشان داده نمی شود.

باب ٧٧

العلة في خروج المؤمن من الكافر وخروج

الكافر من المؤمن، والعلة في إصابة المؤمن

السَّيِّئَةِ، وفي إصابة الكافر الحسنة

١ - أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ: خَلَقَ مَاءً عَذْباً فَخَلَقَ مِنْهُ أَهْلَ طَاعَتِهِ، وَجَعَلَ مَاءً مُرّاً فَخَلَقَ مِنْهُ أَهْلَ مَعْصِيَةٍ، ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَاخْتَلَطَا، فَلَوْلَا ذَلِكَ مَا وَلَدَ الْمُؤْمِنُ إِلَّا مُؤْمِناً، وَلَا الْكَافِرُ إِلَّا كَافِراً.

٢ - حدَّثنا محمد بن الحسين رحمه الله قال: حدَّثني محمد بن الحسن الصفَّار عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن حماد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله بن الجارود، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام قال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ: خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ وَأَبْدَانِهِمْ، وَخَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، وَخَلَقَ الْكَافِرِينَ مِنْ طِينَةِ سَجَّينَ وَقُلُوبَهُمْ وَأَبْدَانَهُمْ.

فَخَلَطَ بَيْنَ الطِّينَتَيْنِ فَمِنْ هَذَا الَّذِي يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ، وَيَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ، وَمِنْ هَهُنَا يَصِيبُ الْمُؤْمِنُ السَّيِّئَةَ، وَيَصِيبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَةَ، فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ وَقُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ.

٣ - حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه قال: حدَّثني محمد بن يحيى العطار قال: حدَّثني الحسين بن الحسن بن أبان، عن محمد بن أورمة، عن عمرو بن عثمان، عن المنقري، عن عمرو بن ثابت، عن أبيه، عن حبة العرنى، عن علي عليه السلام قال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ: خَلَقَ آدَمَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، فَمِنْهُ السَّبَاخُ، وَمِنْهُ الْمَلَحُ، وَمِنْهُ الطَّيِّبُ، فَكَذَلِكَ فِي ذَرِّيَّتِهِ: الصَّالِحُ، وَالطَّالِحُ.

٤ - حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال:

باب هفتاد و هفتم

سز تولد مؤمن از کافر و تولد کافر از مؤمن و علت کار
زشت نمودن مؤمن و عمل نیک انجام دادن کافر

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال از برخی اصحاب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

خدای عزوجل آب شیرین را خلق کرد و از آن اهل طاعت را بیافرید و نیز آب تلخ را ایجاد کرد و از آن اهل معصیت را پدید آورد، سپس به این دو آب امر فرمود پس با هم مخلوط شدند و اگر این اختلاط نبود هرگز از مؤمن غیرمؤمن و از کافر غیرکافر متولد نمی شد.

حدیث (۲)

محمد بن الحسین رحمه الله علیه می گوید: محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از حماد بن عیسی از ربیع بن عبدالله بن جارود، از کسی که ذکرش نموده، از علی بن الحسین علیه السلام، حضرت فرمودند:

خدای عزوجل پیامبران و ابدانشان را از طینت علیین و قلوب مؤمنین را نیز از همان طینت آفرید و ابدان مؤمنین را از غیر آن خلق کرد و کافرین و قلوب و ابدان ایشان را از طینت سجین خلق فرمود پس از آن حق تعالی این دو طینت را مخلوط نمود و این باعث شد که از مؤمن کافر و از کافر، مؤمن متولد شود چنانچه سبب گردید که مؤمن مرتکب کار بد و کافر عامل عمل نیک گردد، پس دلهای هر یک از اهل ایمان و کفر به آنچه از آن آفریده شد اند مایل می باشد.

حدیث (۳)

محمد بن علی ماجیلویه می گوید: محمد بن یحیی عطار از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از عمرو بن عثمان، از منقری، از عمرو بن ثابت، از پدرش، از حبه العرنی، از حضرت علی علیه السلام، حضرت فرمودند:

خداوند عزوجل آدم علیه السلام را از سطح روی زمین آفرید، پس در او شوره و نمک و بوی خوش بود و همان طور در فرزندانش نیز صالح و طالح دیده می شود.

حدیث (۴)

محمد بن موسی بن متوکل می گوید:

حدَّثني محمد بن يحيى، عن الحسين بن الحسن، عن محمد بن أورمة، عن محمد بن سنان، عن معاوية بن شريح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ: أَجْرِي مَاءٌ فَقَالَ لَهُ:**

كُنْ بَحْرًا عَذْبًا، أَخْلَقُ مِنْكَ جَنَّتِي وَأَهْلَ طَاعَتِي، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ: أَجْرِي مَاءٌ، فَقَالَ لَهُ:
كُنْ بَحْرًا مَالِحًا أَخْلَقُ مِنْكَ نَارِي وَأَهْلَ مَعْصِيَتِي، ثُمَّ خَلَطَهُمَا جَمِيعًا،
فَمِنْ ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُؤْمِنُ مِنَ الْكَافِرِ وَيَخْرُجُ الْكَافِرُ مِنَ الْمُؤْمِنِ، وَلَوْ لَمْ
يَخْلُطَهُمَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا إِلَّا مِثْلُهُ، وَلَا مِنْ هَذَا إِلَّا مِثْلُهُ.

٥ - أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث طويل يقول في آخره:

مَهْمَا رَأَيْتَ مِنْ نَزَقٍ أَصْحَابِكَ وَخُرْقِهِمْ فَهُوَ مِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطِخِ
أَصْحَابِ الشِّمَالِ، وَمَا رَأَيْتَ مِنْ حَسَنِ شَيْءٍ مِنْ خَالِفِهِمْ وَوَقَارِهِمْ فَهُوَ مِنْ
لَطِخِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ.

٦ - حدَّثنا محمد بن الحسن قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن سنان، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: **سَأَلْتُهُ عَنْ أَوَّلِ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ؟**
قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَا خَلَقَ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ.

قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ وَمَا هُوَ؟

قَالَ: الْمَاءُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

خَلَقَ الْمَاءَ بَحْرَيْنِ، أَحَدَهُمَا: عَذْبٌ، وَالْآخَرُ مِلْحٌ، فَلَمَّا خَلَقَهُمَا نَظَرَ إِلَى
العذب، فقال: يَا بَحْرُ.

فَقَالَ: لَبَّيْكَ وَسَعْدِيكَ.

قَالَ: فِيكَ بَرَكَتِي وَرَحْمَتِي وَمِنْكَ أَخْلَقَ أَهْلَ طَاعَتِي وَجَنَّتِي.

ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الْآخَرِ فَقَالَ: يَا بَحْرُ.

محمد بن یحیی از حسین بن حسن، از محمد بن اورمه، از محمد بن سنان، از معاویه بن شریح، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: حق عزوجل آبی را جاری نمود و سپس به آن فرمود: دریایی از آب شیرین شو تا از تو بهشت و اهل طاعت را بیافرینم و نیز آبی دیگر را جاری کرد و سپس به آن امر نمود که دریایی از آب شور شو تا دوزخ و اهل معصیت را از تو ایجاد کنم، پس از خلقت هر دو آنها را با هم مخلوط و ممزوج نمود پس به همین جهت است که از کافر مؤمن و از مؤمن کافر متولد می شود و اگر این دو را با هم ممزوج نمی فرمود قطعاً از مؤمن و کافر غیر از هم مثل خود چیز دیگری خارج نمی گشت.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال از عبدالله بن سنان، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل نموده که آن جناب در آخر حدیث طولانی به من فرمودند: هرگاه سبک سری و نادانی از اصحاب خود دیدی این ناشی از آلوده شدن به قبائح و رذالت های اصحاب شمال بوده چنانچه حسن خلق و وقاری که از مخالفین مشاهده می کنی از ناحیه آلوده شدن ایشان به محاسن و کمالات اصحاب یمن می باشد.

حدیث (۶)

محمد بن الحسن می گوید: محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمد بن سنان، از عبدالله بن سنان، وی می گوید: راجع به اولین مخلوق حق عزوجل از امام صادق علیه السلام پرسیدم؟ حضرت فرمودند:

اول مخلوق خداوند موجودی است که هر موجود دیگری از آن آفریده شده. عرضه داشتم: فدایت شوم آن چیست؟

فرمودند: آب و شرح این ماجرا آن است که: خداوند تبارک و تعالی دو دریای آب آفرید، یکی از آن دو شیرین و دیگری شور بود پس از ایجاد آنها نظر به آب شیرین نمود و فرمود: ای دریا.

آب جواب داد: لبیک و سعدیک.

حق عزوجل فرمود: برکت و رحمت من در تو است و اهل طاعت و بهشت را از تو می آفرینم سپس به آب شور نظر کرده و فرمود: ای دریا.

فلم يُجِبْ قَأَاعاد عليه ثلاث مرات يا بحر! فلم يُجِبْ.
 فقال: عليك لعنتي و منك أخلق أهل معصيتي و من أسكنته ناري، ثُمَّ أمرهما فامتزجا، قال: فَمِنْ ثُمَّ يخرج المؤمن من الكافر والكافر من المؤمن.
 ٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ البزنطي، عَنْ ابان بن عثمان و أَبِي الرَّبِيعِ يَرْفَعَانَهُ، قَالَ:
 إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ مَاءً فَجَعَلَهُ عَذْبًا، فَجَعَلَ مِنْهُ أَهْلَ طَاعَتِهِ، وَ خَلَقَ مَاءً مُرًّا فَجَعَلَ مِنْهُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ، ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَاخْتَلَطَا، وَ لَوْلَا ذَلِكَ مَا وَلَدَ الْمُؤْمِنُ إِلَّا مُؤْمِنًا وَ لَا الْكَافِرُ إِلَّا كَافِرًا.

باب ٧٨

علة الذنب وقبول التوبة

١ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ الْخَرَازِيِّ، عَنْ عَمْرِ بْنِ مَصْعَبٍ، عَنْ فَرَاتِ بْنِ الْأَحْنَفِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:
 لَوْلَا أَنَّ آدَمَ أَذْنَبَ مَا أَذْنَبَ مُؤْمِنٌ أَبَدًا، وَ لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ تَابَ عَلَى آدَمَ مَا تَابَ عَلَى مُذْنِبٍ أَبَدًا.

باب ٧٩

العلة التي من أجلها

صار بين الناس الائتلاف والاختلاف

١ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ

آب جواب نداد.

حقّ دوباره بلکه تا سه مرتبه آن را مورد خطاب قرار داد ولی آن دریا جواب نداد.
حقّ تبارک و تعالی فرمود:

لعنت من بر تو باد و از تو اهل معصیت و ساکنین در دوزخ را ایجاد می‌کنم.
سپس به هر دو امر فرمود تا با هم آمیخته شوند.

سپس امام علی^{علیه السلام} فرمودند: و به خاطر همین آمیختن و امتزاج بود که مؤمن از کافر و کافر از مؤمن متولد می‌گردد.

حدیث (۷)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه فرمود: محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از ابان بن عثمان و ابی الرّبیع، ایندو به طور مرفوع حدیث را چنین نقل کرده‌اند:

فرمود: خداوند عزّوجلّ آب را آفرید و آن را شیرین قرار داد و سپس اهل طاعت را از آن ایجاد کرد و آب دیگر آفرید و آن را تلخ نمود و سپس اهل معصیت را از آن خلق کرد، سپس به هر دو امر نمود تا با هم مخلوط و ممزوج شوند، آندو با هم آمیختند و اگر این آمیختن نمی‌بود مؤمن، غیر مؤمن و کافر غیر کافر را نمی‌زایید.

باب هفتاد و هشتم

سز وقوع گناه و علت توبه و قبول آن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله از عبدالله بن محمد، از پدرش، از احمد بن نصر خسرّاز، از عمر بن مصعب، از فرات بن احنف، از حضرت ابو جعفر الباقر^{علیه السلام}، حضرت فرمودند:
اگر آدم^{علیه السلام} گناه نمی‌کرد هیچ مؤمنی گناه نمی‌نمود و اگر حقّ عزّوجلّ توبه آدم^{علیه السلام} را نمی‌پذیرفت هرگز توبه هیچ گناهکاری را قبول نمی‌کرد.

باب هفتاد و نهم

سز وقوع توافق و اختلاف بین مردم

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن

أبي الخطاب، عن جعفر بن بشير، عن الحسين بن أبي العلاء، عن حبيب قال: حدثني الثقة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الله تبارك و تعالى: أخذ ميثاق العباد و هم أظلة قبل الميلاد، فما تعارف من الأرواح ائتلف، و ما تناكر منها اختلف.

٢- و بهذا الاسناد، عن حبيب، عمن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما تقول في الأرواح إنها جنود مجتدة، فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف؟

قال: فقلت إنا نقول ذلك، فإنه كذلك: إن الله عز وجل أخذ من العباد ميثاقهم و هم أظلة قبل الميلاد و هو قوله عز وجل:

(و إذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم و أشهدهم على أنفسهم) ^(١) إلى آخر الآية.

قال: فمن أقر له يومئذ جاءت اللفة ههنا، و من أنكره يومئذ جاء خلافه ههنا.

٣- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أيوب بن نوح، عن محمد بن أبي عمير، عن عبد الأعلى مولى آل سام قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

لو يعلم الناس كيف كان أصل الخلق لم يختلف اثنان.

ابی الخطّاب، از جعفر بن بشیر، از حسین بن ابی العلاء، از حبیب، وی گفت: شخصی ثقه از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام نقل نمود که آن جناب فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی از بندگان پیش از آن که متولّد شده و به دنیا بیایند در حالی که به صورت اشباح بودند میثاق و پیمان گرفت.

پس ارواحی که به واسطه اتفاق رأی و اتحاد میثاق با هم آشنا شدند در این عالم بینشان اتفاق شد و ارواح و اشباحی که در رأی با هم متباین بوده از این رو با هم آشنایی نداشته بلکه یکدیگر را انکار نمودند در عالم دنیا بینشان اختلاف پیدا شد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه با اسناد مذکور از حبیب، از کسی که حدیث را از حضرت ابو عبداللّه علیه السلام نقل کرده روایت نمود که راوی محضر امام علیه السلام عرضه داشت: چه می فرمایید راجع به این که گفته اند:

الارواح جنود مجنّدة، فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف؟ ارواح لشگریانی هستند آراسته و مرتّب شده، پس آنها که به واسطه اتفاق رأی و اتحاد میثاق با هم آشنا شده اند در این عالم بینشان انس و الفت می باشد و آنها که متباین الرّای بودند با هم آشنایی نداشته بلکه یکدیگر را انکار نموده در نتیجه در عالم دنیا بینشان اختلاف پیدا می گردد؟

امام علیه السلام فرمودند: ما هم به همین معنا قائل هستیم چه آن که حقّ عزّوجلّ قبل از این که بندگان متولّد شوند و به دنیا بیایند در حالی که به صورت اشباح بودند از آنها میثاق و پیمان گرفت چنانچه در قرآن شریف آمده:

ای رسول بیاد آور هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذرّه آنها را برگرفت و بر خود گواهاشان ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم تا آخر.

سپس حضرت فرمودند: آنان که اقرار به ربوبیت حقّ عزّوجلّ نمودند الفت و انس بینشان برقرار گردید و کسانی که آنرا آنروز انکار نمودند در این جا به اختلاف پرداختند.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبداللّه، از ایوب بن نوح، از محمد بن ابی عمیر، از عبدالاعلی مولى آل سام نقل کرده که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

اگر مردم کیفیت اصل خلقت را می دانستند، هرگز دو نفر از آنها با هم به اختلاف نمی پرداختند.

٤ - حدثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن أبي الخير صالح بن أبي حماد، عن أحمد بن هلال، عن محمد بن أبي عمير، عن عبد المؤمن الأنصاري، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام إن قوماً يروون أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: اختلاف أمتي رحمة. فقال: صدقوا.

فقلت: إن كان اختلافهم رحمة فاجتماعهم عذاب. قال: ليس حيث تذهب وذهبوا، وإنما أراد قول الله عز وجل: (فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون)^(١). فأمرهم أن ينفروا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله ويختلفوا إليه فيتعلموا، ثم يرجعوا إلى قومهم فيعلموهم. إنما أراد اختلافهم من البلدان لا اختلافاً في دين الله إنما الدين واحد إنما الدين واحد. مركز تحقيق كتاب توير علوم اسلامی

باب ٨٥

العلة التي من أجلها تكون

في المؤمنين حدة ولا تكون في مخالفهم

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن

حدیث (۴)

علی بن احمد رحمه الله علیه می گوید: محمد بن ابی عبدالله کوفی، از ابی الخیر صالح بن ابی حماد، از احمد بن هلال، از محمد بن ابی عمیر، از عبدالؤمن انصاری نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: گروهی روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ فرمودند: اختلاف امت من با هم رحمت است، آیا این روایت صحیح است؟ حضرت فرمودند: بلی آنها درست روایت کرده اند.

عرضه داشتم: اگر اختلافشان رحمت باشد، پس اجتماعشان عذاب است. حضرت فرمودند: آن معنایی که ذهن تو و دیگران به آن رفته مراد نیست، بلکه مقصود همان معنایی است که خدای عزوجل از آیه ذیل اراده فرموده: **فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فی الدین و لينذروا قومهم اذ ارجعوا الیهم لعلهم يحذرون.**

(چرا از هر طائفه ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیا نباشند و علمی را که آموخته اند به قوم خویش بیاموزند تا قومشان نیز شاید خدا ترس شده و از نافرمانی حذر کنند).

در این آیه شریفه خداوند متعال به مردم امر نموده که کوچ کرده و محضر رسولش ﷺ تردد کرده و از آن حضرت معارف را تعلم نموده و سپس به قوم خویش برگشته و آنها را تعلیم کنند و با توجه به معنای این آیه می توان گفت: مراد و مقصود پیامبر اکرم ﷺ از اختلاف امت، اختلافشان از شهرها و رفت و آمدشان برای کسب معارف دینی است نه اختلاف و نزاع در دین و داشتن دین های متعدد چه آنکه دین یکی بیشتر نیست (و این عبارت را امام علی علیه السلام دو بار تکرار فرمودند).

باب هشتم

سز این که در مؤمنین تندى و تیزی است و در مخالفین
ایشان این معنا منتفی است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن

أبي عمير، عن ابن أذينة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كنّا عنده فذكرنا رجلاً من أصحابنا فقلنا فيه حدّة.

فقال: من علامة المؤمن أن يكون فيه حدّة.

قال، فقلنا له: إنّ عامّة أصحابنا فيهم حدّة.

فقال: إنّ الله تبارك و تعالى في وقت ما ذرّاهم أمر أصحاب اليمين و أنتم هم أن يدخلوا النار، فدخلوها فأصابهم وهجٌ، فالحدّة من ذلك الوهج و أمر أصحاب الشمال و هم مخالفوهم أن يدخلوا النار فلم يفعلوا، فمن ثمّ لهم سمّت ولهم وقار.

باب ٨١

علّة المראה في الأذنين، والعدوبة

في الشفتين، والملوحة في العينين، والبرودة

في الأنف

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن يحيى قال: حدّثنا محمد بن أحمد بن إبراهيم بن هاشم، عن أحمد بن عبد الله العقيلي القرشي، عن عيسى بن عبد الله القرشي رفع الحديث قال: دخل أبو حنيفة على أبي عبد الله عليه السلام فقال له: يا أبا حنيفة بلغني أنّك تقيس؟

قال: نعم أنا أقيس.

قال: لا تقس فإنّ أوّل من قاس إبليس حين قال: خلقتني من نار و خلقتني من طين، فقاس ما بين النار والطّين، ولو قاس نوريّة آدم بنوريّة النار عرف الفضل ما بين الثورين، و صفاء أحدهما على الآخر، ولكن قس لي رأسك، اخبرني عن أذنك ما لهما مرّتان؟ قال: لا أدري.

قال: فأنت لا تحسن أن تقيس رأسك،

ابی عمیر، از ابن اذینه نقل کرده که گفت: محضر امام صادق علیه السلام بودیم، نام یکی از اصحاب و یاران برده شد، گفتیم در وی تندی و تیزی است، امام علیه السلام فرمودند: از علائم مؤمن این که در او تیزی و تندی است.

عرضه داشتیم: در تمام اصحاب ما تندی و تیزی هست، سر آن چیست؟ حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی هنگامی که انسان را می آفرید به اصحاب یمین که شما همان گروه می باشید فرمود: داخل آتش شوید، پس اصحاب یمین داخل آتش شده، سوزش آتش به ایشان رسید، این حدّت و تیزی از اصابت همان سوزش آتش می باشد و از طرفی به اصحاب شمال که مخالفین شما هستند امر شد که آنها نیز به آتش وارد شوند ولی آنها وارد نشده قهراً سوزش آتش را لمس و حس نکردند لذا ایشان دارای وقار و سنگینی می باشند.

باب هشتاد و یکم

سر بودن تلخی در گوش ها و شیرینی در لبها و شوری

در چشم ها و رطوبت و سردی در بینی

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه می فرماید: محمد بن یحیی از محمد بن احمد بن ابراهیم بن هاشم، از احمد بن عبدالله عقیلی قرشی، از عیسی بن عبدالله قرشی، وی به طور مرفوع حدیث را چنین نقل کرده:

ابوحنیفه بر حضرت امام صادق علیه السلام وارد شد، امام علیه السلام به او فرمودند: ای ابوحنیفه این طور شنیده ام که تو قیاس می کنی؟ ابوحنیفه گفت: بلی، قیاس می کنم.

حضرت فرمودند: قیاس مکن زیرا اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود که به حق تعالی عرض کرد: مرا از آتش و آدم را از گل آفریدی چگونه من او را سجده کنم، پس ابلیس در این کلامش بین آتش و گل قیاس نمود در حالی که اگر نور بودن آدم را با نور بودن آتش قیاس می کرد به برتری بین دو نور پی می برد و تصدیق می کرد که یکی از دیگری صفاء و جلالتش بیشتر است، باری تو که ادّعاء قیاس می کنی در سر خود برای من قیاس کن و خبر ده به من از دو گوش خود که چرا ماده تلخ در آن می باشد؟ ابوحنیفه گفت: نمی دانم.

حضرت فرمودند: پس تو نمی توانی در سر خود قیاس نمایی حال چگونه در

فكيف تقيس الحلال والحرام.

قال: يا بن رسول الله أخبرني ما هو؟

قال: إن الله عز وجل جعل الأذنين مرتين؛ لئلا يدخلهما شيء إلا مات، و لولا ذلك لقتل ابن آدم الهوام، و جعل الشفتين عذبتين؛ ليجد ابن آدم طعم الحلو والمر، و جعل العينين مالحتين؛ لانهما شحمتان، و لولا ملوحتهما لذابتا، و جعل الأنف بارداً سائلاً؛ لئلا يدع في الرأس داء إلا أخرجه و لولا ذلك لثقل الدماغ و تدود.

٢- حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدثنا عبد الرحمن بن أبي حاتم قال: حدثنا أبو زرعة قال: حدثنا هشام بن عمار قال: حدثنا محمد بن عبد الله القرشي، عن ابن شبرمة قال: دخلت أنا و أبو حنيفة على جعفر بن محمد عليه السلام، فقال لأبي حنيفة: إتي الله ولا تقيس الدين برأيك، فإن أول من قاس إبليس، أمره الله عز وجل بالسجود لآدم فقال:

أنا خير منه خلقتني من نار و خلقته من طين.

ثم قال: أحسن أن تقيس رأسك من بدنك؟

قال: لا.

قال جعفر عليه السلام: فأخبرني لأي شيء جعل الله الملوحة في العينين والمرارة في الأذنين والماء المثلين في المنخرين والعذوبة في الشفتين؟ قال لا أدري.

قال جعفر عليه السلام: لأن الله تبارك و تعالى خلق العينين فجعلهما شحمتين و جعل الملوحة فيهما متاً منه على ابن آدم، و لولا ذلك لذابتا و جعل الأذنين مرتين و لولا ذلك لهجمت الدواب و أكلت دماغه، و جعل الماء في المنخرين؛ ليصعد منه النفس وينزل، و يجد منه الريح الطيبة من الخبيثة، و جعل العذوبة في الشفتين؛ ليجد ابن آدم لذة مَطْعَمِهِ و مَشْرَبِهِ.

ثم قال جعفر عليه السلام لأبي حنيفة:

أخبرني عن كلمة

حلال و حرام خدا قیاس می‌کنی؟

عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا شما از آن به من خبر دهید که چرا ماده تلخ در آن می‌باشد؟

حضرت فرمودند: خدای عزوجل به خاطر این گوشها را تلخ کرده که هیچ جنبنده‌ای در آن داخل نمی‌شود مگر آن‌که می‌میرد و اگر چنین نمی‌بود حشرات انسان را می‌کشتند و خداوند مهربان لبها را شیرین قرار داد تا بشر طعم شیرینی و تلخی را حس کند و چشم‌ها را شور گردانید به خاطر این‌که چشم‌ها پیه بوده و اگر ماده شور در آن نباشد آب می‌شوند و در بینی رطوبت روان قرار داد به خاطر این‌که هیچ درد و آفتی در سر پیدا نمی‌شود مگر آن‌که این رطوبت آن را خارج می‌کند و اگر این رطوبت نمی‌بود مغز سفت و سخت می‌شد و کرم می‌گذارد.

حدیث (۲)

احمد بن حسن قطان می‌گوید: عبدالرحمن بن ابی حاتم از ابو زرعه از هشام بن عمار، از محمد بن عبدالله قرشی از ابن شبرمه، وی می‌گوید: من و ابوحنیفه بر حضرت جعفر بن محمد علیه السلام وارد شدیم امام علیه السلام به ابوحنیفه فرمودند: از خدا بترس و با رأی خود در دین قیاس مکن زیرا اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود، خداوند به او امر فرمود که آدم را سجده کند، او در جواب گفت: من از آدم بهتر هستم چون مرا از آتش و او را از گِل آفریده‌ای.

سپس حضرت به ابوحنیفه فرمودند: آیا می‌توانی در سر خود قیاس بکنی؟

ابوحنیفه عرض کرد: خیر. حضرت فرمودند: بگو چرا حق تعالی شوری را در چشم‌ها و تلخی را در گوش‌ها و آب متعفن را در دلوله بینی و شیرینی را در دلب قرار داد؟ ابوحنیفه عرض کرد: نمی‌دانم.

حضرت فرمودند: جهت آن است که حق تعالی جنس چشم‌ها را پیه قرار داده و بر انسان منت گذارد و شوری را در آن نهاده به خاطر آن‌که اگر غیر این می‌بود چشم‌ها آب می‌شدند و در گوش‌ها ماده تلخ نهاده زیرا در غیر این صورت جنبنده‌ها و حشرات به آن هجوم می‌آورده و از راه گوش به مغز راه می‌یافتند و آن را می‌خوردند و در دلوله بینی آب قرار داده تا نفس از آن بالا و پائین رود و نیز بوی خوش از ناخوش ممتاز گردد و در دلب شیرینی نهاد تا بشر لذت مطعومات و مشروبات را بچشد، سپس امام علیه السلام فرمودند: بمن بگو آن چه کلمه‌ای است که

أولها شرك و آخرها إيمان؟

قال: لا أدري.

قال هي كلمة: لا إله إلا الله لو قال لا إله: كان شرك، ولو قال: إلا الله كان إيمان.

ثم قال جعفر عليه السلام: ويحك أيهما أعظم قتل النفس أو الزنا؟

قال: قتل النفس.

قال: فإن الله عز وجل قد قبل في قتل النفس شاهدين ولم يقبل في الزنا إلا أربعة.

ثم قال عليه السلام: أيهما أعظم الصلاة أم الصوم؟

قال: الصلاة.

قال: فما بال الحائض تقضي الصيام ولا تقضي الصلاة، فكيف يقوم لك القياس، فاتق الله ولا تقس.

٣- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن محمد بن علي، عن عيسى بن عبد الله القرشي رفعه قال:

دخل أبو حنيفة على أبي عبد الله عليه السلام فقال له: يا أبا حنيفة بلغني أنك تقيس.

قال: نعم أنا أقيس. فقال: ويلك لا تقس، إن أول من قاس إبليس.

قال: خلقتني من نار و خلقتة من طين، قاس ما بين النار والطين، ولو قاس نورية آدم بنور النار عرف فضل ما بين الثورين، و صفاء أحدهما على الآخر، ولكن قس لي رأسك من جسدك أخبرني عن أذنك مالهما ممرتان، و عن عينيك مالهما مالحتان، و عن شفتيك مالهما عذبتان، و عن أنفك ماله بارد؟

فقال: لا أدري.

ابتدائش شرک و پایانش ایمان است؟

ابوحنیفه گفت: نمی دانم.

حضرت فرمودند: آن کلمه: لا اله الا الله است زیرا اگر شخص فقط بگوید: لا اله، مرتکب شرک شده چنانچه اگر بگوید الا الله این کلمه حاکی از ایمان او است، سپس امام علی^{علیه السلام} فرمودند: وای بر تو آیا قتل نفس بزرگتر بوده یا زنا؟ ابوحنیفه گفت: قتل نفس.

حضرت فرمودند: خداوند عزوجل در قتل نفس دو شاهد را پذیرفته ولی در زنا فقط چهار شاهد باید باشند.

سپس حضرت فرمودند: آیا نماز عظیم تر است یا روزه؟

ابوحنیفه گفت: نماز.

حضرت فرمودند: پس چرا حائض روزه های زمان حیض را باید قضاء کند ولی قضاء نمازهای این ایام بر او واجب نیست، حال که موقعیت احکام چنین است چگونه قیاس می کنی، از خدا بترس و به قیاس نپرداز.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از محمد بن علی، از عیسی بن عبدالله قرشی، وی حدیث را به طور مرفوع این طور نقل نموده:

ابوحنیفه به امام صادق^{علیه السلام} وارد شد و حضرت به وی فرمود:

ای ابوحنیفه شنیده ام که قیاس می کنی؟

عرضه داشت: بلی، من قیاس می کنم.

فرمودند: وای بر تو، قیاس مکن، اولین کسی که قیاس نمود ابلیس بود، به خدا عرض کرد: من را از آتش و آدم را از گل آفریدی، پس چرا او را سجده کنم.

ابلیس در این کلام بین آتش و گل قیاس نمود و اگر نور بودن آدم را با نور بودن آتش قیاس می کرد برتری بین این دو نور را درک می نمود و با صفا بودن یکی را بر دیگری به خوبی می یافت، باری تو که ادعا و قیاس می کنی در سر خود برای من قیاس کن، خبر ده به من از دو گوش خود که چرا ماده تلخ در آن می باشد و از دو چشم خویش که چرا شور می باشند و از دو لب که چرا شیرین هستند و از بینی که چرا مرطوب است؟

ابوحنیفه گفت: نمی دانم.

فقال له: أنت لاتحسن أن تقيس رأسك فكيف تقيس الحلال والحرام؟

فقال: يا بن رسول الله أخبرني كيف ذلك؟

فقال: إن الله تبارك و تعالى جعل الأذنين مُرَتَيْن لثلاً يدخلهما شيء إلا مات و لولا ذلك لقتلت الدواب ابن آدم، و جعل العينين مالحتين؛ لأنهما شحمتان، و لولا ملوحتهما لذابتا، و جعل الشفتين عذبتين؛ ليجد ابن آدم طعم الخلو والمُرّ، و جعل الأنف بارداً سائلاً؛ لئلا يدع في الرأس داء إلا أخرجهُ و لولا ذلك لثقل الدماغ و تدود.

قال أحمد بن أبي عبد الله، و روى بعضهم؛ أنه قال في الأذنين: لامتناعهما من العلاج، و قال في موضع ذكر الشفتين:

الزَّيْق، فإنَّ عذب الزَّيْق ليميز به بين الطعام والشراب، و قال في ذكر الأنف: لولا بَرَد ما في الأنف و إمساكه الدماغ لسال الدماغ من حرارته.

٤ - و قال أحمد بن أبي عبد الله، و رواه معاذ بن عبد الله، عن بشير بن يحيى العامري، عن ابن أبي ليلى قال:

دخلتُ أنا والنَّعمان على جعفر بن محمد فرحَّب بنا و قال: يا بن أبي ليلى من هذا الرجل؟

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: تو که در سر خود نمی توانی قیاس کنی پس چطور در حلال و حرام خدا قیاس به کار میبری؟

ابوحنیفه عرض کرد: ای فرزند رسول خدا شما از کیفیت این سوالات جواب فرمایید؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی دو گوش را به خاطر این تلخ قرار داده که هیچ جنبنده و حشره ای در آن داخل نمی شود مگر آن که می میرد و اگر غیر از این می بود حشرات انسان را می کشتند.

و چشم ها را شور نمود زیرا جنس آنها از پیه بوده که در صورت شور نبودن آب می شوند

و لب ها را شیرین قرار داد تا انسان مزه شیرینی و تلخی را بیابد و در بینی رطوبت جاری نهاد تا مرض و آفتی در سر پیدا نشده مگر آن که با این رطوبت خارج گردد و اگر این رطوبت نمی بود مغز سفت و سخت می شد و کرم می گذارد.

احمد بن ابی عبدالله می گوید: برخی بعضی از فقرات این حدیث را با عباراتی دیگر روایت کرده اند از جمله در «اذنین» چنین نقل نموده:

قال علی^{علیه السلام}: جعل الاذنین مُرتین لا متناعها من العلاج یعنی حق تعالی گوش ها را تلخ نمود زیرا این عضو از معالجه شدن امتناع داشته لذا حق عزوجل مایع و رطوبت تلخ را در آن قرار داد تا بدین وسیله از ابتلاء به امراض مصون باشد. و به جای «جعل الشفتین عذبتین» روایت کرده:

وجعل الرّیق عذباً، فانّ عذب الرّیق لیمیز به بین الطّعام والشراب یعنی حق تعالی آب دهان را شیرین نمود زیرا بدین وسیله بین طعام و شراب تمیز گذارده می شود.

و در شرح حکمت قرار دادن رطوبت بینی عبارت را چنین نقل کرده: لولا برّد ما فی الانف و امساكه الدماغ لسان الدماغ من حراره یعنی اگر سردی و رطوبت در بینی نمی بود مغز از گرما جاری می شد.

حدیث (۴)

احمد بن ابی عبدالله گفته و معاذ بن عبدالله نیز از بشیر بن یحیی عامری، از ابن ابی لیلی نقل کرده وی گفت: من و نعمان بر حضرت جعفر بن محمد^{علیه السلام} وارد شدیم، آن جناب به ما مرحبا گفت و فرمود:

ای ابن لیلی این مرد کیست؟

قلت: جعلت فداك هذا رجل من أهل الكوفة له رأي ونظر ونقاد.

قال: فلعله الذي يقيس الأشياء برأيه.

ثم قال له: يا نعمان هل تحسن تقيس رأسك؟

قال: لا.

قال: فما أراك تحسن تقيس شيئاً ولا تهتدي إلا من عند غيرك فهل

عرفت ممّا الملوحة في العينين، والمرارة في الأذنين، والبرودة

في المنخرين، والعذوبة في الفم؟

قال: لا.

قال: فهل عرفت كلمة أولها كفر وآخرها إيمان؟

قال: لا، قال ابن أبي ليلى:

فقلت: جعلت فداك لا تدعنا في عمى ممّا وصفت لنا.

قال: نعم، حدّثني أبي عن آبائه، أنّ رسول الله ﷺ قال:

إنّ الله تبارك وتعالى خلق عيني ابن آدم على شحمتين، فجعل فيها

الملوحة، ولولا ذلك لذابتا ولم يقع فيهما شيء من القذى إلا أذابهما،

والملوحة تلفظ ما يقع في العينين من القذى وجعل المرارة في الأذنين

حجاباً للدماغ، فليس من دابة تقع في الأذنين إلا التمسست الخروج، ولولا

ذلك لوصلت إلى الدماغ، وجعل البرودة في المنخرين حجاباً للدماغ، و

لولا ذلك لسال الدماغ، وجعل الله العذوبة في الفم ممّا من الله على ابن آدم؛

ليجد لذة الطعام والشراب.

و أما كلمة أولها كفر وآخرها إيمان فقول: لا إله إلا الله، أولها كفر و

آخرها إيمان.

عرضه داشتم: فدایت شوم این مردی از اهل کوفه بوده که رأی و نظر و دقت دارد.

حضرت فرمودند:

شاید او همان است که اشیاء را با رأی خود قیاس می‌کند، سپس به او فرمودند: ای نعمان آیا در سر خود می‌توانی قیاس نمایی؟
نعمان عرض کرد: خیر.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: پس نمی‌بینم که در چیزی بتوانی قیاس کنی و به هیچ مقصود و مطلوبی نخواهی رسید مگر به اشاره و ارشاد دیگری، باری می‌دانی برای چه در چشم‌ها آب شور و در گوش‌ها رطوبت تلخ و در لوله‌های بینی برودت و سردی و در لب‌ها شیرینی می‌باشد؟

نعمان عرض کرد: خیر.

فرمودند: می‌دانی چه کلمه‌ای است که اولش کفر و پایانش ایمان است؟
نعمان عرض کرد: خیر.

ابن ابی لیلی گفت: محضرش عرض کردم: فدایت شوم ما را نسبت به جواب سوالاتی که فرمودید در جهل نگذارید.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: آری جواب آنها را برایتان می‌گویم، پدرم، از آباء گرامشان نقل کردند که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی دو چشم انسان را از جنس پیه آفرید و سپس در آن شوری قرار داد زیرا در غیر این صورت چشم‌ها آب می‌شدند و نیز با بودن این شوری هیچ خاشاک و تیغی در آن قرار نمی‌گیرد مگر آن‌که چشم‌ها آن را ذوب می‌کنند و اساساً هر خار و ذره‌ای که در چشم واقع شود شوری دیدگان آن را بیرون می‌اندازد، و در گوش‌ها ماده تلخ را حجاب و پوشش مغز قرار داد و هیچ جنبنده و حشره‌ای نیست که در گوش رود مگر آن‌که خودش بعد از برخورد با این ماده از آن خارج می‌گردد و اگر این ماده در گوش نباشد حشراتی که در گوش داخل می‌شوند به مغز می‌رسند، و در دو لوله بینی برودت و سردی قرار داد تا حجاب و پوشش برای مغز باشد و اگر غیر از این بود مغز جاری می‌شد و حق عزوجل بر بشر ممت نهاد و در دهان شیرینی گذارد تا لذت طعام و شراب را بیابد.

سپس امام علی^{علیه السلام} فرمودند: و اما کلمه‌ای که اولش کفر و پایانش ایمان است: آن کلمه لا اله الا الله می‌باشد چه آن‌که اولش لا اله، بوده که کفر و پایانش الا الله، است که ایمان می‌باشد.

ثم قال يا نعمان إيتاك والقياس فإن أبي حدثني، عن آبائه، أن رسول الله قال:

من قاس شيئاً من الدين برأيه قرنه الله مع إبليس في النار، فإنه أول من قاس حين قال: خلقتني من نار وخلقته من طين.

فدعوا الرأي والقياس وما قال قوم «ليس له في دين الله برهان» فإن دين الله لم يوضع بالآراء والمقاييس.

٥ - حدثنا أبي و محمد بن الحسن رحمهما الله، قال حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال: حدثنا أبوزهير بن شبيب بن أنس عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه غلام من كِنْدَةَ فاستفتاه في مسألة، فأفتاه فيها، فعرفت الغلام والمسألة فقدمت الكوفة، فدخلت على أبي حنيفة فإذا ذاك الغلام بعينه يستفتيه في تلك المسألة بعينها، فأفتاه فيها بخلاف ما أفتاه أبو عبد الله عليه السلام فقلت: ويلك يا أبا حنيفة إني كنت العام حاجاً فأتيت أبا عبد الله عليه السلام مُسَلِّماً عليه فوجدت هذا الغلام يستفتيه في هذه المسألة بعينها فأفتاه بخلاف ما أفتيته، فقال:

و ما يعلم جعفر بن محمد أنا أعلم منه، أنا لقيت الرجال و سمعت من أفواههم، و جعفر بن محمد صحفي أخذ العلم من الكتب! فقلت في نفسي: والله لأحجن ولو حبواً.

سپس امام علیه السلام فرمودند: ای نعمان از قیاس بهره‌یز زیرا پدرم از آباء گرامش علیهم السلام نقل فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که در دین با رأی خود قیاس کند حق تعالی او را در جهنم با ابلیس مقرون می‌گرداند زیرا او اولین کسی است که قیاس کرد و گفت: خلقتنی من نار و خلقتنی من طین.

پس رأی و قیاس و آنچه را که گروهی اظهار کرده و می‌گویند «در دین خدا برهان نیست» را رها کنید زیرا دین خدا با آراء و قیاسات جعل و وضع نمی‌شود.

حدیث (۵)

پدرم و محمد بن الحسن رحمه الله علیهما فرمودند: سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی، از ابوزهرین شیب بن انس، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می‌گوید:

محضر امام صادق علیه السلام بودم که جوانی از کنده^(۱) آمد و بر آن حضرت وارد شد و مسئله‌ای از امام علیه السلام پرسید و حضرت جوابش را دادند، من جوان را شناخته و مسئله‌اش را نیز دانستم پس به کوفه رفته و بر ابوحنیفه داخل شدم جوان را در آنجا دیدم که عیناً همان مسئله را از وی می‌پرسید ابوحنیفه جوابی برخلاف امام علیه السلام به وی داد، ایستادم و گفتم:

وای بر تو ای ابوحنیفه امسال برای مراسم حج به مکه رفته بودم محضر امام صادق علیه السلام رسیدم به آن جناب سلام کردم، این جوان را در مجلس حضرت دیدم که همین مسئله را از حضرتش پرسید و امام علیه السلام برخلاف جوابی که تو دادی به وی دادند.

ابوحنیفه گفت: به آنچه جعفر بن محمد دانا است من داناتر هستم، من با رجال و اساتید بسیار ملاقات کرده و از زیانشان شنیده و بهره‌ها برده‌ام ولی جعفر بن محمد ضحفی است یعنی علمش را از کتب اخذ نموده و علمی که از افواه رجال گرفته شده باشد بمراتب والاتر و بهتر است از علمی که از کتب اخذ شده!

راوی می‌گوید: با خود گفتم به خدا سوگند به حج خواهم رفت اگرچه هزینه آن را نداشته و دیگران به من ببخشند، وی می‌گوید:

قال: فكنت في طلب حجة، فجاءتني حجة فحججت، فأتيت
أبا عبد الله عليه السلام فحكيت له الكلام، فضحك ثم قال:
أما في قوله: إني رجل ضحفي فقد صدق.
قرأت صحف آبائي إبراهيم و موسى.
فقلت: و من له بمثل تلك الصحف؟

قال: فما لبثت أن طرق الباب طارق و كان عنده جماعة من أصحابه
فقال للغلام: انظر من ذا فرجع الغلام فقال أبو حنيفة.
قال: ادخله فدخل فسلم على أبي عبد الله عليه السلام فرد عليه ثم قال: أصلحك
الله أتأذن لي في القعود؟

فأقبل على أصحابه يحدثهم و لم يلتفت إليه ثم قال: الثانية والثالثة، فلم
يلتفت إليه فجلس أبو حنيفة من غير إذنه، فلما علم أنه قد جلس التفت إليه
فقال: أين أبو حنيفة؟

فقيل: هو ذا أصلحك الله.

فقال: أنت فقيه أهل العراق؟

قال: نعم.

قال: فيما تفتيهم؟

قال: بكتاب الله و سنة نبيه عليه السلام.

قال: يا أبا حنيفة تعرف كتاب الله حق معرفته و تعرف الناسخ
والمنسوخ؟

قال: نعم.

قال: يا أبا حنيفة لقد ادّعت علماً، و يلك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل
الكتاب الذين أنزل عليهم، و يلك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبيتنا عليه السلام
و ما ورثك الله من كتابه حرفاً فإن كنت كما تقول و لست كما تقول فأخبرني

پیوسته در صدد حج و طلب آن بودم، ایام حج فرارسید و من به حج رفتم
محضر امام صادق علیه السلام رسیده سخنان ابوحنیفه را برای حضرت بازگو کردم.
امام علیه السلام خندیده و سپس فرمودند: این که ابوحنیفه گفت من مرد صحنی بوده و
علم را از کتب اخذ کرده‌ام، راست گفته من صُحُف پدران خود، ابراهیم و موسی را
قرائت کرده‌ام.

عرضه داشتم: چه کسی مثل این صحف را دارد؟
سپس راوی می‌گوید: طولی نکشید و از توقفم نزد حضرت زمانی نگذشته بود که
شخصی درب منزل حضرت را کوبید و همراهش جماعتی بودند، حضرت به غلام
فرمود: بنگر، کیست، غلام رفت و برگشت، عرض کرد: ابوحنیفه است.
حضرت فرمودند: داخلش کن، پس ابوحنیفه داخل شد و سلام نمود، امام علیه السلام
جواب سلامش را دادند، ابوحنیفه عرض کرد: خدا حالتان را نیکو گرداند، اجازه
می‌فرمایید بنشینم؟

حضرت رو به اصحاب ابوحنیفه کرده و با آنها به صحبت پرداخته و توجهی به
ابوحنیفه نفرموده، سپس ابوحنیفه برای بار دوم و سوم کلامش را تکرار کرد ولی
حضرت به او عنایت و توجهی نفرموده، ابوحنیفه این بار بدون اذن امام علیه السلام
نشست، حضرت وقتی دیدند او نشست به وی توجه نموده و فرمودند: ابوحنیفه
کجا است؟

خدمتش عرض شد: خدا حالتان را نیکو گرداند او ابوحنیفه است.

حضرت فرمودند: توفقیه اهل عراق هستی؟
عرض کرد: بلی

حضرت فرمودند: برای ایشان با چه مدرکی فتوی می‌دهی؟
عرض کرد: با کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله.

حضرت فرمودند: ای ابوحنیفه، به کتاب خدا آگاه و عالم هستی و آن‌طور که باید
آگاه باشی آیا آگاه و واقف می‌باشی، آیا ناسخ و منسوخش را می‌دانی؟
عرض کرد: بلی.

حضرت فرمودند: ای ابوحنیفه ادّعی علم نمودی، وای بر تو خداوند متعال
این علم را فقط در بین اهل قرآن که آن را برایشان نازل کرده قرار داده، وای بر تو این
علم صرفاً نزد افراد خاص از ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و از آن یک حرف هم خدا به تو
تعلیم نفرموده و اگر آن‌طور که ادّعاء می‌کنی هستی که نیستی خبر ده مرا: از

عن قول الله عز وجل:

(سيروا فيها ليالي و أياماً آمنين)^(١) أين ذلك من الأرض؟

قال: أحسبه ما بين مكة والمدينة.

فالتفت أبو عبد الله ﷺ إلى أصحابه فقال: تعلمون أن الناس يقطع عليهم بين المدينة و مكة، فتؤخذ أموالهم ولا يؤمنون على أنفسهم و يقتلون. قالوا: نعم.

قال: فسكت أبو حنيفة.

فقال: يا أبا حنيفة أخبرني عن قول الله عز وجل:

(و من دخله كان آمناً)^(٢)

أين ذلك من الأرض؟

قال: الكعبة.

قال أفتعلم أن الحجاج بن يوسف حين وضع المنجنيق على ابن الزبير في الكعبة فقتله، كان آمناً فيها؟

قال: فسكت، ثم قال له يا أبا حنيفة: إذا ورد عليك شيء ليس في كتاب الله ولم تأت به الآثار والسنة كيف تصنع؟ فقال: أصلحك الله: أقيس وأعمل فيه برأيي.

قال: يا أبا حنيفة إن أول من قاس إبليس الملعون، قاس على ربنا تبارك و تعالى فقال:

(أنا خير منه خلقتني من نار و خلقتك من طين)^(٣) فسكت أبو حنيفة.

فقال: يا أبا حنيفة: أيما أرجس البول أو الجنابة؟

فقال: البول.

فقال: فما بال الناس يغتسلون من الجنابة ولا يغتسلون من البول؟

٢- سورة آل عمران، آية (٩٧)

١- سورة سبأ، آية (١٨)

٣- سورة الأعراف، آية (١٢) و سورة ص، آية (٧٦)

فرموده حقّ عزّوجلّ:

سَیْرُوا فِیْهَا لَیَالِی وَاَیَّاماً آمَنَیْن (به آنها گفتیم در این ده و شهرهای نزدیک بهم شب‌ها و روزها با ایمنی کامل مسافرت کنید).

این ده‌ها و شهرها در کدام نقطه زمین بودند؟

ابوحنیفه گفت: تصوّر می‌کنم بین مکه و مدینه بودند.

امام علیّه السلام به اصحابش نگرست و فرمود: شما می‌دانید که در بین مدینه و مکه راه امن نبوده و قُطَاعُ الطَّرِیق در این جا راه را بر مسافری می‌بستند و اموالشان را به یغما می‌بردند و آنها هیچ بر نفوس خود اطمینانی نداشتند و بسا بود که کشته می‌شدند، پس مقصود حقّ عزّوجلّ این ده و شهرها نمی‌باشد.

اصحاب عرض کردند: بلی همین طور است که شما می‌فرمایید.

راوی می‌گوید: ابوحنیفه ساکت شد.

پس از آن حضرت فرمودند: ای ابوحنیفه خبر ده مرا از فرموده حقّ عزّوجلّ: وَمَنْ دَخَلَ کَانَ آمِنًا (کسی که داخل آن مکان شود در امان می‌باشد) این مکان کدام نقطه زمین می‌باشد؟

ابوحنیفه گفت: مراد کعبه است.

امام علیّه السلام فرمودند: آیا می‌دانی حجاج بن یوسف در کعبه منجنیق قرار داد و ابن‌زبیر را کشت پس چطور ابن‌زبیر در امان قرار نگرفت؟

راوی گفت: ابوحنیفه ساکت شد، سپس امام علیّه السلام به وی فرمود: ای ابوحنیفه وقتی به موضوعی برخورد کردی که در کتاب خدا حکمش نبوده و اخبار و سنن نبوی نیز مبین آن نباشند چه خواهی کرد؟

ابوحنیفه عرض کرد: خدا حال شما را نیکو گرداند قیاس کرده و در آن به رأی خود عمل می‌نمایم.

حضرت فرمودند: ای ابوحنیفه اولین کسی که قیاس نمود ابلیس ملعون بود، وی در مقابل پروردگار متعال قیاس کرده و گفت: من از آدم بهترم زیرا مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای

ابوحنیفه ساکت شد، سپس حضرت فرمود: ای ابوحنیفه آیا ادرار نجس‌تر است یا منی؟

ابوحنیفه گفت: ادرار.

امام علیّه السلام فرمودند: پس چرا مردم برای منی غسل کرده و برای ادرار چنین

فسكت.

فقال: يا أبا حنيفة أيّما أفضل الصلاة أم الصوم؟

قال: الصلاة.

قال: فما بال الحائض تقضي صومها ولا تقضي صلاتها؟

فسكت.

فقال: يا أبا حنيفة أخبرني عن رجل كانت له أمّ ولد وله منها ابنة وكانت له حرة لاتلد فزارت الصبيّة بنت أمّ الولد أباها، فقام الرجل بعد فراغه من صلاة الفجر، فواقع أهله التي لاتلد وخرج إلى الحمام فأرادت الحرّة أن تكيد أمّ الولد وابتتها عند الرجل، فقامت إليها بحرارة ذلك الماء فوقعت عليها وهي نائمة، فعالجتها كما يعالج الرجل المرأة، فعلقت، أيّ شيء عندك فيها؟

قال: لا والله ما عندي فيها شيء.

فقال: يا أبا حنيفة أخبرني عن رجل كانت له جارية فزوّجها من مملوك له و غاب المملوك، فولد له من أهله مولود و ولد للمملوك مولود من أمّ ولد له فسقط البيت على الجاريتين و مات المولى، من الوارث؟

فقال: جعلت فداك لا والله ما عندي فيها شيء.

فقال ابو حنيفة: أصلحك الله إنّ عندنا قوماً بالكوفة يزعمون أنّك تأمرهم بالبراءة من فلان و فلان و فلان.

نمی‌کنند؟

ابوحنیفه ساکت و خاموش شد.

امام علی^(ع) فرمودند: ای ابوحنیفه نماز افضل است یا روزه؟

عرض کرد: نماز.

حضرت فرمودند: پس چرا حائض موظف است روزه را قضاء کرده ولی قضاء

نماز بر او نیست؟

ابوحنیفه ساکت و خاموش شد.

حضرت فرمودند: ای ابوحنیفه جواب این سؤال را بگو:

مردی کنیزی ام‌ولد^(۱) داشته که از او دختری دارد و نیز همسر آزادی برایش بوده که نازا می‌باشد حال در یک سحری دختر این مرد که از ام‌ولد می‌باشد به زیارت پدر آمده و مرد بعد از خواندن نماز صبح با همسر آزادش نزدیکی کرده و سپس به حمام می‌رود، زن آزاد در مقام کید و حيله با ام‌ولد و دخترش برآمده در همان گرمی که شوهر به حمام رفته برخاسته و به سراغ دختر شوهرش که از ام‌ولد هست رفته و در حالی که وی خواب می‌باشد خودش را روی او انداخته و به همان نحو که شوهر با او مواجهه نموده و آب در رحمش ریخته وی نیز همان آب را در رحم دختر می‌ریزد و دختر از همان آب حامل برمی‌دارد، حکم این حمل از نظر تو چیست؟

ابوحنیفه عرضه داشت: به خدا سوگند درباره آن هیچ نمی‌دانم.

حضرت فرمودند: ای ابوحنیفه جواب این سؤال را بگو: مردی کنیزی دارد که وی را به تزویج مملوکش درمی‌آورد و مملوک از او غائب می‌شود سپس از همسر مرد فرزندی متولد شده و از کنیز ام‌ولدی که دارد و مملوک مزبور او را حامل نموده مولودی به دنیا می‌آید و پس از آن خانه فرو می‌ریزد و مرد که مولی بوده و دوکنیز که یکی ام‌ولد بوده و دیگری کنیزی که مولی او را تزویج عبد کرده هر سه می‌میرند حال شما بگو که وارث کیست؟

ابوحنیفه عرض نمود: فدایت شوم، به خدا سوگند درباره آن هیچ نمی‌دانم.

ابوحنیفه گفت: خدا حالتان را نیکو نماید، در کوفه نزد ما جماعتی هستند که معتقدند شما ایشان را فرمان داده‌اید که از فلان و فلان و فلان^(۲) براثت و بیزاری

۱- ام‌ولد در اصطلاح فقهاء به کنیزی می‌گویند که از مولا و آفایش صاحب فرزند باشد.

۲- مقصود سه خلیفه اول و دوم و سوم می‌باشد.

فقال: ويلك يا أبا حنيفة لم يكن هذا، معاذ الله.

فقال أصلحك الله: إنهم يعظمون الأمر فيهم.

قال: فما تأمرني؟

قال: تكتب إليهم.

قال: بماذا؟

قال: تسألهم الكف عنهم.

قال: لا يطيعوني.

قال: بلى أصلحك الله، إذا كنت أنت الكاتب وأنا الرسول أطاعوني.

قال: يا أبا حنيفة أبيت إلا جهلاً كم بيني وبين الكوفة من الفراسخ؟

قال: أصلحك الله ما لا يحصى.

فقال: كم بيني وبينك؟

قال: لاشيء.

قال: أنت دخلت علي في منزلي فاستأذنت في الجلوس ثلاث مرّات فلم آذن لك، فجلست بغير إذني خلافاً علي كيف يطيعوني أولئك وهم هناك، وأنا ههنا؟

قال: فقَبِّلَ رأسه و خرج و هو يقول: أعلم الناس ولم نره عنده عالم.

فقال أبو بكر الحضرمي:

جعلت فداك الجواب في المسألتين الأوليين؟

فقال: يا أبا بكر سيروا فيها ليالي و أياماً آمنين، فقال: مع قائمنا أهل البيت،

جویند، آیا این صحیح است؟

فرمودند: وای بر تو ای ابوحنیفه، این صحیح نیست، پناه به خدا می‌برم!!
 ابوحنیفه عرضه داشت: خدا حالتان را نیکو نماید این جماعت امر را در این سه نفر خیلی بزرگ شمرده و مسئله تبرّی و بیزاری از ایشان را سخت پیگیر می‌باشند.
 حضرت فرمودند: از من چه می‌خواهی؟
 ابوحنیفه عرض کرد: نامه‌ای به ایشان مرقوم فرمایید.
 حضرت فرمودند: به چه مضمون؟

ابوحنیفه عرضه داشت: از ایشان بخواهید خود را از تبرّی جستن نسبت به این سه نفر باز دارند.

حضرت فرمودند: از من اطاعت نمی‌کنند.
 ابوحنیفه عرض کرد: چرا، خدا حالتان را نیکو نماید در صورتی که شما نامه را نوشته و من رسول و فرستاده شما باشم البته مرا اطاعت خواهند نمود.
 حضرت فرمودند: ای ابوحنیفه، این اصرار تو نیست مگر از روی نادانی، بین من و کوفه چند فرسخ فاصله می‌باشد؟

ابوحنیفه گفت: بسیار بسیار زیاد به حدّی که به‌شمار نمی‌آید.
 حضرت فرمودند: بین من و تو چقدر فاصله است؟
 ابوحنیفه عرضه داشت: هیچ فاصله‌ای نیست.
 حضرت فرمودند: تو در منزل من بر من وارد شدی و سه مرتبه اذن در نشستن گرفتی، پس به تو اذن ندادم، با این حال بدون اذن من نشستی و مخالفت مرا نمودی، چگونه آن جماعت در حالی که آن همه با من فاصله دارند و من این‌جا می‌باشم اطاعت مرا کنند؟

راوی می‌گوید: ابوحنیفه سر مبارک امام را بوسید و از نزد آن جناب خارج شد در حالی که می‌گفت: او داناترین مردمان است و حال آن‌که نزد هیچ عالمی وی را ندیده‌ایم.

ابوبکر حضرمی می‌گوید:

فدایت شوم جواب دو مسئله اوّل و دوّم چیست؟
 حضرت فرمودند: ای ابوبکر مقصود از «سیروا فیها لیالی و ایّاماً آمنین» این است که:

با قائم ما اهل بیت سیر و مسافرت کنید که در ایمنی کامل می‌باشید.

و أما قوله و من دخله كان آمناً. فمن بايعه و دخل معه و مسح على يده و دخل في عقد أصحابه كان آمناً.

٦- حدثنا الحسين بن أحمد، عن أبيه، عن محمد بن أحمد، قال: حدثنا أبو عبد الله الرازي، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن سفيان الحريري، عن معاذ بن بشر، عن يحيى العامري، عن ابن أبي ليلى قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام و معي النعمان، فقال أبو عبد الله عليه السلام: من الذي معك؟

فقلت: جعلت فداك هذا رجل من أهل الكوفة، له نظر و نقاد و رأي، يقال له النعمان.

قال: فلعل هذا الذي يقيس الأشياء برأيه.

فقلت: نعم.

قال: يا نعمان هل تحسن أن تقيس رأسك؟

فقال: لا.

فقال: ما أراك تحسن شيئاً ولا فرضك إلا من عند غيرك، فهل عرفت كلمة أولها كفر و آخرها إيمان؟ قال: لا.

قال: فهل عرفت ما الملوحة في العينين والمرارة في الأذنين والبرودة في المنخرين والعذوبة في الشفتين؟ قال: لا.

قال ابن أبي ليلى: فقلت: جعلت فداك، فسّر لنا جميع ما وصفت.

قال: حدثني أبي، عن آبائه، عن رسول الله عليه السلام: أن الله تبارك و تعالى خلق عيني ابن آدم من شحمتين فجعل فيهما الملوحة، و لولا ذلك لذهبتا، فالملوحة تلفظ ما يقع في العين من القذى و جعل المرارة في الأذنين حجاباً من الدماغ، فليس من دابة تقع فيه إلا التمسست الخروج، و لولا ذلك

و مراد از «و من دخله کان آمناً» این است که هر کس با قائم ما بیعت کرده و در حزب آن حضرت باشد و دست آن بزرگوار را مسح کند و در گروه اصحابش باشد البته از هر گزندی در امان می باشد.

حدیث (۶)

حسین بن احمد، از پدرش، از محمد بن احمد، از ابو عبد الله رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از سفیان حریری، از معاذ بن بشیر، از یحیی عامری، از ابن ابی لیلی، وی گفت: با نعمان بر امام صادق علیه السلام داخل شدیم، امام علیه السلام فرمودند: این کیست که با تو همراه می باشد؟

عرضه داشتیم: فدایت شوم، این مردی است از اهل کوفه که صاحب نظر و نقد و دقت بوده و به وی نعمان می گویند.

امام فرمودند: شاید وی همان است که اشیاء را با رأی خود قیاس می کند. عرضه داشتیم: بلی.

حضرت فرمودند: ای نعمان می توانی در سر خود قیاس را اجراء کنی؟ عرض کرد: خیر.

حضرت فرمودند: پس نمی بینم که در چیزی بتوانی قیاس کنی و دانایی و علمی داشته باشی مگر آن که آن علم از دیگری می باشد.

سپس فرمودند: آیا کلمه ای را می دانی که اولش کفر و پایانش ایمان باشد؟ عرضه داشت: خیر.

حضرت فرمودند: آیا می دانی چرا در چشم ها شوری و در گوش ها تلخی و در دلو له بینی برودت و سردی و در لب ها شیرینی می باشد؟ عرضه داشت: خیر.

ابن ابی لیلی عرض کرد: فدایت شوم آنچه را برای ما توصیف نمودی تفسیر فرمایید.

حضرت فرمودند: پدرم از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کردند که آن حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی چشمان انسان را از پیه خلق نمود و در آن شوری قرار داد و اگر غیر از این می بود چشم ها آب می شدند و شوری آنچه از خاشاک در چشم افتد را بیرون می اندازد و تلخی را در گوش ها حجاب و پوشش مغز قرار داد و هیچ حشره و جنبنده ای در گوش واقع نمی شود مگر آن که درخواست بیرون آمدن را دارد و اگر این تلخی در گوش نمی بود حشره ای که داخل گوش

لوصلت إلى الدماغ و جعلت العذوبة في الشفتين مناً من الله عز وجل على ابن آدم فيجد بذلك عذوبة الريق و طعم الطعام والشراب، و جعل البرودة في المنخرين؛ لئلا تدع في الرأس شيئاً إلا أخرجته.

قلت: فما الكلمة التي أولها كفر و آخرها إيمان؟

قال: قول الرجل: لا إله إلا الله، فأولها كفر و آخرها إيمان.

ثم قال: يا نعمان، إيتاك والقياس، فقد حدثني أبي، عن آبائه، عن رسول الله ﷺ أنه قال: من قاس شيئاً بشيء قرنه الله عز وجل مع إبليس في النار، فإنه أول من قاس على ربه، فدع الرأي والقياس فإن الدين لم يوضع بالقياس ولا بالرأي.

باب ٨٢

العلة التي من أجلها

صار الناس يعقلون ولا يعلمون

١ - حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن يعقوب بن يزيد، عن أحمد بن أبي محمد بن أبي نصر، عن ثعلبة بن ميمون، عن معمر بن يحيى، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام:

ما بال الناس يعقلون ولا يعلمون؟

قال: إن الله تبارك و تعالى حين خلق آدم جعل أجله بين عينيه و أمله خلف ظهره، فلما أصاب الخطيئة حصل أمله بين عينيه و أجله خلف ظهره، فمن ثم يعقلون ولا يعلمون.

می شد خود را به مغز می رساند و نیز حق عزوجل بر انسان منت نهاد و در لب هایش شیرینی گذارد تا به واسطه آن شیرینی آب دهان را یافته و طعم مطعومات و مشروبات را حس کند و در دو لوله بینی سردی قرار داد تا آنچه در سر پیدا می شود به واسطه این رطوبت و سردی خارج گشته و در آن باقی نماند.

عرض کردم: آن کلمه ای که اولش کفر و آخرش ایمان است چیست؟

فرمودند: کلام شخص است که می گوید: لا اله الا الله، پس اولش کفر بوده و پایانش ایمان است بعد حضرت فرمودند: ای نعمان، از قیاس بهره یز زیرا پدرم از پدرانش از رسول خدا ﷺ نقل کردند که آن حضرت فرمودند: کسی که قیاس کند خداوند او را با ابلیس در دوزخ مقرون می نماید زیرا او اول کسی است که قیاس نمود، پس تو عمل به قیاس را ترک کن زیرا اساس دین بر قیاس بنا نشده.

باب هشتاد و دوم

سز این که مردم عقل داشته ولی علم ندارند

حدیث (۱)

پدرم ﷺ فرمود: محمد بن یحیی عطار، از یعقوب بن یزید، از احمد بن ابی محمد بن ابی نصر، از ثعلبه بن میمون^(۱) از معمر بن یحیی^(۲)، وی می گوید: محضر ابی جعفر علیّه عرض کردم: چرا با این که مردم عقل داشته علم ندارند؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال هنگامی که آدم ﷺ را آفرید مرگ را بین دیدگان و آرزو را پشت سرش قرار داد و زمانی که حضرتش مرتکب آن خطیئه شد آرزو بین دیدگان و مرگ پشت سرش واقع شد و از همین جا است که فرزندان آدم عقل داشته ولی علم ندارند^(۳)

۱- ثعلبه بن میمون: وی از وجوه امامیه بوده و به ثقه و فاضل و لغوی و نحوی توصیف شده است.

۲- معمر بن یحیی بن مسافر المجلی الکوفی، وی به فرموده علامه در خلاصه ثقه بوده است.

۳- مرحوم مجلسی در ج (۱) بحار الانوار ص (۱۶۱) می فرماید: شاید مراد از این که مرگ بین دیدگان باشد این است که شخص دائم به یاد آن باشد و مقصود از این که آرزو پشت سر قرار می گیرد این است که به خاطر خطور نکرده و منسی باشد در نتیجه شخص آرزوی طولانی ندارد با توجه به این نکته مراد سائل این است که: چرا مردم با این که اهل عقل هستند نمی دانند و در تحصیل علم آن طور که شایسته است سعی نمی کنند؟

و جواب این سؤال آن است که: سبب آن حادثه ای است که برای جناب آدم ﷺ اتفاق افتاد و مرتکب ترک اولی شد و به مقتضای آن موت فراموش و آرزو طولانی گردد و این دو در اولاد آدم نیز سرایت نمود.

باب ٨٣

العلّة التي من أجلها

أوسع الله عزّ وجلّ في أرزاق الحمقى

١ - حدّثنا أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن الربيع بن محمّد المسلي، عن عبد الله بن سليمان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن الله عزّ وجلّ أوسع في أرزاق الحمقى لتعتبر العقلاء ويعلمون أن الدّنيا لا تنال بالعقل ولا بالحيلة.

باب ٨٤

العلّة التي من أجلها يغمّ الإنسان

و يحزن من غير سبب و يفرح و يسرّ

من غير سبب

١ - حدّثنا أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار، قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن يحيى قال: حدّثنا الحسن بن علي، عن ابن عباس، عن أسباط، عن أبي عبد الرحمن، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني ربّما حزنت فلا أعرف في أهل ولا مال ولا ولد، و ربّما فرحت فلا أعرف في أهل ولا مال ولا ولد، فقال: إنّه ليس من أحد إلّا و معه ملك و شيطان، فإذا كان فرحه كان من دنوّ الملك منه، فإذا كان حزنه كان من دنوّ الشيطان منه، وذلك قول الله تبارك و تعالى: (الشيطان يعدكم الفقر و يأمركم بالفحشاء والله يعدكم مغفرة منه و فضلاً والله واسع عليم) ^(١).

٢ - حدّثنا أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مالك قال: حدّثنا أحمد بن مدين من ولد مالك بن الحارث الأشتر، عن محمّد بن عمّار، عن أبيه، عن أبي بصير،

باب هشتاد و سوم

سز فراخ بودن روزی احمقان و ابلهان

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود: محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحکم، از ربیع بن محمد مسلی، از عبداللہ بن سلیمان نقل کرده کہ وی گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم کہ می فرمود: خدای عزوجل روزی احمقان و ابلهان را فراخ نموده تا عقلاء عبرت گرفته و بدانند کہ دنیا با عقل و حیلہ و چاره اندیشی بہ دست نمی آید.

باب هشتاد و چهارم

سز غمگین و محزون شدن و شاد و مسرور گشتن

انسان بدون سبب

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود: محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از حسن بن علی، از ابن عباس، از اسباط از ابی عبدالرحمن نقل کرده کہ وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: بسا من محزون یا مسرور می گردم و منشأ آن نہ اہل و نہ مال و نہ فرزند می باشد و هیچ سببی برایش نمی بینم، جهت آن چیست؟

حضرت فرمودند: سبب آن هیچ کس نبوده و جهتش صرفاً همین است کہ با انسان فرشته و شیطنانی می باشند پس ہر گاہ سرور و نشاط بر انسان عارض شود از ناحیہ نزدیک شدن فرشتہ بہ او است و ہر زمان کہ حزن و غم او را فراگیرد بہ خاطر نزدیک شدن شیطان بہ وی می باشد و دلیل بر آن فرمودہ حق تبارک و تعالی است: شیطان بہ شما وعدہ فقر و بی چیزی دادہ و وادارتان می کند بہ اعمال زشت ولی حق تبارک و تعالی بہ شما وعدہ آمرزش و احسان می دہد و او رحمت بی منتہا بودہ و بہ ہمہ امور دانا است.

حدیث (۲)

پدرم علیه السلام فرمودہ: محمد بن یحیی عطار از جعفر بن محمد بن مالک از احمد بن مدین (از فرزندان مالک بن حارث اشتر) از محمد بن عمار، از پدرش، از ابوبصیر

قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام و معي رجل من أصحابنا، فقلت له: جعلت فداك يا بن رسول الله، إني لأغتمّ و أحزن من غير أن أعرف لذلك سبباً؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام:

إنّ ذلك الحزن والفرح يصل إليكم منّا لأنّا إذا دخل علينا حزن أو سرور كان ذلك داخلاً عليكم، لأنّا وإيّاكم من نور الله عزّ وجلّ، فجعلنا وطينتنا و طينتكم واحدة، ولو تركت طينتكم كما أخذت لكنا و أنتم سواء، و لكن مزجت طينتكم بطينة أعدائكم، فلو لا ذلك ما أذنبتم ذنباً أبداً.

قال: قلت جعلت فداك أف تعود طينتنا و نورنا كما بدا؟

فقال: إي والله يا عبد الله.

أخبرني عن هذا الشعاع الزاهر من القرص إذا طلع أهو متّصل به أو باين

منه؟

فقلت له: جعلت فداك بل هو باين منه.

فقال: أفليس إذا غابت الشمس و سقط القرص عاد إليه فأتّصل به كما

بدا منه؟

فقلت له: نعم.

فقال: كذلك والله شيعتنا من نور الله خلقوا و إليه يعودون، والله إنكم لملحقون بنا يوم القيامة و إنّنا لنشفع فنشفع، و والله إنكم لتشفعون فتشفعون، و ما من رجل منكم إلّا و سترفع له نار عن شماله و جنة عن يمينه، فيدخل أحبّاءه الجنة و أعداؤه النار.

نقل کرده که وی گفت:

من با یکی از اصحاب وارد بر امام صادق علیه السلام شدیم، محضرش عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله فدایت شوم: گاهی مغموم و محزون شده بدون این که سببی برایش سراغ داشته باشم، جهت آن چیست؟
حضرت فرمودند:

حزن و سروری که به شما می رسد از ناحیه ما است زیرا هر وقت ما محزون یا مسرور شویم به واسطه آن شما نیز محزون و مسرور می گردید و جهنتش آن است که ما و شما از یک نور یعنی نور حق عزوجل می باشیم، حق جل و علی طینت ما و شما را یکی قرار داده و اگر طینت شما به حال خود واگذارده می شد به همان نحو که اخذ و برداشته شده محققاً ما و شما یکسان می بودیم ولی طینت شما با طینت دشمنان ممزوج شده و بدین ترتیب از مرحله و مرتبه تساوی با ما خارج شدید و اگر این معنا اتفاق نمی افتاد هرگز گناهی از شما سر نمی زند.

راوی می گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: فدایت شوم آیا طینت و نور ما به اصل و ابتدائش برمی گردد؟

حضرت فرمودند: آری، به خدا سوگند.
به من بگو این شعاع درخشان قرص آفتاب وقتی طلوع و ظهور پیدا می کند آیا به قرص متصل بوده یا از آن جدا می باشد؟
عرض کردم: فدایت شوم، شعاع جدا از قرص می باشد.

فرمود: وقتی قرص آفتاب غروب نمود و سقوط کرد و زیر افق رفت شعاع مگر برنگشته و به آن متصل نشده همان طوری که ابتداء و قبل از طلوع متصل به آن بود؟
عرض کردم: آری.

فرمود: به خدا سوگند شیعیان ما همین طور بوده و از نور خدا خلق شده و به همان نور باز می گردند به خدا سوگند روز قیامت شما به ما ملحق می شوید و ما به طور قطع شفاعت خواهیم نمود و شفاعتمان پذیرفته می شود.

و به خدا قسم شما نیز شفاعت کرده و شفاعتتان مقبول می گردد، و نیست احدی از شما مگر آن که از جانب چپش دوزخی و از سمت راستش بهشتی بها می گردد پس دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ داخل می کند.

باب ٨٥

علة النسيان والذكر،

و علة شبه الرجل بأعمامه وأخواله

١ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام فقلت له:

إن الرجل ربما أشبه أخواله، و ربما أشبه أباه، و ربما أشبه عمومته؟ فقال: إن نطفة الرجل بيضاء غليظة و نطفة المرأة صفراء رقيقة، فإن غلبت نطفة الرجل نطفة المرأة أشبه الرجل أباه و عمومته، و إن غلبت نطفة المرأة نطفة الرجل أشبه الرجل أخواله.

٢ - أخبرني علي بن حاتم عليه السلام، فيما كتب إلي قال: أخبرني القاسم بن محمد، عن حمدان بن الحسين، عن الحسين بن الوليد، عن ابن بكير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له، المولود يشبه أباه و عمه؟ قال: إذا سبق ماء الرجل ماء المرأة، فالولد يشبه أباه و عمه، و إذا سبق ماء المرأة ماء الرجل يشبه الرجل أمه و خاله.

٣ - حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني عليه السلام قال: حدثنا محمد بن يوسف الخلّال قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن الخليل المخزومي، قال: حدثنا عبد الله بن بكر المسمعي، قال: حدثنا حميد الطويل، عن أنس بن مالك، قال: سمع عبد الله بن سلام

باب هشتاد و پنجم

سرّ عروض نسیان و حصول ذکر و سبب شبیه بودن

شخص به عمو و عمّه ها و دایی و خاله ها

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود: سعد بن عبداللّه، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحکم، از علی بن ابی حمزه از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبداللّه علیه السلام سؤال کرده و محضرش عرض کردم:

بسا مردی شباهت به دایی و خاله هایش داشته و بسیار دیده شده که به پدر و بسا هم به عموها و عمّه ها شبیه می باشد سرّ و سبب آن چیست؟

حضرت فرمودند: نطفه مرد سفید و غلیظ بوده و نطفه زن و همسر زرد و رقیق می باشد، در صورتی که نطفه مرد بر نطفه زن غلبه کند مولود به پدر و عمو و عمّه ها شبیه می گردد و اگر نطفه زن غالب باشد فرزند به دایی و خاله ها شباهت پیدا می کند.

حدیث (۲)

علی بن حاتم علیه السلام در مکتوبی که به من نوشت گفت: قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از ابن بکیر، از عبداللّه بن سنان، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: چرا مولود شبیه پدر و عمویش می گردد؟

حضرت فرمودند: هرگاه نطفه شوهر و آب او زودتر از آب زن خارج شود مولود شبیه مرد و عموهایش می گردد و اگر آب زن زودتر از آب مرد خارج گردد مولود شبیه مادر و خاله و دایی هایش می شود.

حدیث (۳)

ابوالعبّاس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی علیه السلام می گوید: محمد بن یوسف خلّاک، از ابوجعفر محمد بن خلیل ^(۱) مخزومی ^(۲) از عبداللّه بن بکر مسمعی از حمید طویل، از انس بن مالک، وی گفت: عبداللّه بن سلام در زمینی

۱- ابن حجر در التقریب ترجمه حال وی را آورده، محمد بن الخلیل المخزومی البغدادی ابوجعفر الفلاس متوفی در سال دویست و شصت و آندی.

۲- در بعضی از نسخ «المخزومی» و در برخی «المخزومی» ضبط شده ولی صحیح «المخزومی» با خاء نقطه دارد و راء مکسوره مشدده منسوب به «مخزوم» می باشد و آن محله ای است در بغداد که برخی از فرزندان یزید بن المخزوم به آنجا وارد شدند.

بقُدوم رسول الله ﷺ وهو في أرض يحترث فأتى النبي ﷺ فقال:

إني سائلك عن ثلاث لا يعلمهن إلا نبيّ ووصي نبيّ؟

ما أوّل أشرّاط الساعة، و ما أوّل طعام أهل الجنّة، و ما ينزع الولد إلى أبيه أو إلى أمّه؟

قال ﷺ: أخبرني بهنّ جبرئيل ﷺ آنفاً.

قال: هل أخبرك جبرئيل؟

قال: نعم.

قال: ذلك عدوّ اليهود من الملائكة، قال: ثم قرأ هذه الآية:

(قل من كان عدواً لجبرئيل فإنه نزّله على قلبك بإذن الله) (١)

أمّا أوّل أشرّاط الساعة: فنار تُحشّر الناس من المشرق إلى المغرب.

و أمّا أوّل طعام يأكله أهل الجنّة، فزيادة كبد الحوت، و إذا سبق ماء الرجل ماء المرأة نزع الولد إليه.

قال: أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أنك رسول الله، إنّ اليهود قوم بُهت و إنهم إن علموا بإسلامي قبل أن تسألهم عني بهتوني، فجاءت اليهود إلى رسول الله ﷺ فقال:

أي رجل عبد الله بن سلام؟

قالوا: خيرنا و ابن خيرنا و سيّدنا و ابن سيّدنا، قال: أرايتم إن أسلم عبد الله، قالوا: أعاذه الله من ذلك، فخرج عبد الله و

به کار کشت و زرع اشتغال داشت که شنید رسول خدا ﷺ تشریف آورده‌اند، محضر مبارک حضرت رسید و عرض کرد: از سه موضوع پرسش می‌کنم که غیر از نبی و وصی نبی احدی بر جواب از آنها قادر نیست؟

الف: اولین علامت قیامت چیست؟

ب: اولین طعام اهل بهشت چیست؟

ج: چه چیز مولود را به طرف پدر یا مادر کشانده و او را شبیه به این دو می‌کند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: همین لحظه جبرئیل علیه السلام مرا به آنها خبر داد. عبدالله بن سلام عرض کرد: آیا جبرئیل به شما خبر داد؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: بلی.

عبدالله بن سلام گفت: از میان فرشتگان جبرئیل دشمن یهود است. راوی گفت: سپس پیامبر ﷺ این آیه را قرائت فرمود: قل من كان عدواً لجبريل فانه نزله على قبلك باذن الله (ای پیامبر به طائفه یهود که با جبرئیل اظهار دشمنی می‌کنند بگو هر کس با جبرئیل دشمن است با خدا دشمن می‌باشد زیرا او به فرمان خدا قرآن را به قلب پاک تو رسانید).

پس از آن فرمودند: اما اولین علامت قیامت: آتشی است که مردم از مشرق تا مغرب را جمع می‌کند.

و اما اولین طعامی که اهل بهشت تناول می‌کنند: عبارت است از قطعه‌ای که تعلق به کبد ماهی دارد و آن گواراترین و خوشمزه‌ترین قسمت ماهی است. و اما جواب سؤال سوم: هرگاه آب مرد زودتر از آب زن خارج شود مولود شبیه به مرد می‌گردد.

عبدالله بن سلام که یهودی بود پس از شنیدن این جواب‌ها عرض کرد: شهادت می‌دهم که خدایی غیر از خداوند یگانه نیست و شهادت می‌دهم که تو فرستاده خدایی، یهود جماعتی دروغ‌پرداز هستند پیش از آن‌که راجع به من از ایشان سؤال کنید اگر آنها از اسلام من مطلع شوند مرا مورد اتهام قرار می‌دهند. باری یهود خدمت رسول خدا ﷺ آمدند، حضرت فرمودند: عبدالله بن سلام چگونه مردی است؟

عرض کردند: بهترین ما و فرزندان بهترین ما و آقای ما و فرزند آقای ما است. حضرت فرمودند: اگر عبدالله اسلام بیاورد رأیتان درباره‌اش چیست؟

قال: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله ﷺ.

قالوا: شرتنا وابن شرتنا وانفضوا.

قال: فقال هذا الذي كنت أخاف منه يا رسول الله.

٤ - حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي رحمه الله قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه قال: حدثنا علي بن الحسن قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن زرارة، عن علي بن عبد الله، عن أبيه، عن جده، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال:

تعتلج النطفتان في الرحم، فأيتهما كانت أكثر جاءت تشبهها، فإن كانت نطفة المرأة أكثر جاءت تشبه أخواله، وإن كانت نطفة الرجل أكثر جاءت تشبه أعمامه.

و قال: تحوّل النطفة في الرحم أربعين يوماً فمن أراد أن يدعوا الله عز وجل في تلك الأربعين قبل أن تخلق، ثم يبعث الله ملك الأرحام فيأخذها فيصعد بها إلى الله عز وجل فيقف منه حيث يشاء الله، فيقول: يا إلهي أذكر أم أنثى؟

فيوحى الله عز وجل ما يشاء و يكتب الملك.

ثم يقول: يا إلهي أشقي أم سعيد؟

فيوحى الله عز وجل من ذلك ما يشاء، و يكتب

الملك، فيقول: إلهي كم رزقه و ما أجله؟

عرض کردند: پناه به خدا از این معنا، پس عبدالله ظاهر شد و گفت:
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله ﷺ (شهادت می‌دهم
 معبودی غیر از حق تبارک و تعالی نبوده و شهادت می‌دهم که محمد رسول خدا
 است).

یهودیان که این را شنیدند گفتند:
 عبدالله بن سلام بدترین ما و فرزند بدترین ما می‌باشد، این را گفته و از اطراف
 پیامبر ﷺ پراکنده شدند.

عبدالله عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ از همین اتفاق و واقعه می‌ترسیدم.

حدیث (۴)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رحمته الله می‌گوید: جعفر بن محمد بن مسعود، از
 پدرش، از علی بن الحسن از محمد بن عبدالله بن زراره، از علی بن عبدالله، از پدرش،
 از جدش، از امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت فرمودند:

نطفه مرد و زن در رحم جمع می‌شوند و هر کدام که بیشتر باشد مولود شبیه به
 صاحب آن می‌گردد، بنابراین اگر نطفه زن بیشتر است فرزند شبیه به دایی و خاله
 شده و در صورتی که نطفه مرد بیشتر باشد مولود به عمو و عمه‌ها شباهت پیدا
 می‌کند.

سپس حضرت فرمودند: نطفه به مدت چهل روز در رحم به حالت نطفه می‌ماند،
 اگر بخواهند برای سرنوشت آن دعاء کرده و از خدای عزوجل مقدراتش را بخواهند
 باشند ظرف همین مدت پیش از آن که خلق و به مرحله دیگر وارد شود باید اقدام
 کنند، باری پس از قرار گرفتن نطفه در رحم حق تبارک و تعالی فرشته موکل بر ارحام
 را فرستاده تا آن را گرفته و صعود داده و به نزد حق عزوجل ببرد، پس نطفه به
 مقداری که خداوند بخواهد در آنجا توقف می‌کند، فرشته موکل به درگاه الهی
 عرض می‌کند: خدایا این نطفه مذکراست یا مؤنث؟

از مصدر جلال وحی می‌شود: آنچه را که بخواهد همان می‌شود، لذا فرشته
 خواسته آنها را می‌نویسد.

سپس عرضه می‌دارد: بارالها آیا شقی خواهد بود یا سعید؟
 وحی می‌شود: آنچه را که دعاء کرده و برایش بخواهند همان می‌شود، لذا فرشته
 خواسته آنها را مکتوب می‌کند.

پس از آن عرضه می‌دارد: روزی او چه مقدار است و مرگش چه وقت می‌باشد؟

ثُمَّ يَكْتُبُهُ وَيَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ يَصِيْبُهُ فِي الدُّنْيَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ، ثُمَّ يَرْجِعُ بِهِ فَيَرُدُّهُ فِي الرَّحْمِ فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:
(مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا) (١).

٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعُلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ جَنِيدٍ الْبَرْزَازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى الْفَرَّاءُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ ثَوْرٍ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرَّةٍ، عَنْ ثَوْبَانَ: أَنَّ يَهُودِيًّا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، أَسْأَلُكَ فَتُخْبِرُنِي؟! فَرَكَّزَهُ ثَوْبَانُ بِرِجْلِهِ وَقَالَ لَهُ: قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ: لَا أَدْعُوهُ إِلَّا بِمَا سَمَّاهُ أَهْلُهُ: فَقَالَ: أَرَأَيْتَ قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ:
(يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ) (٢)، أَيْنَ النَّاسُ يَوْمَئِذٍ؟
قَالَ: فِي الظُّلْمَةِ دُونَ الْمَحْشَرِ.

قَالَ: فَمَا أَوَّلُ مَا يَأْكُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِذَا دَخَلُوهَا؟
قَالَ: كَبَدَ الْحَوْتَ.

قَالَ: فَمَا شَرَابُهُمْ عَلَى أَثَرِ ذَلِكَ؟
قَالَ: السَّلْسِيلُ.

قَالَ: صَدَّقْتَ، أَفَلَا أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا نَبِيٌّ؟
قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَمَا هُوَ؟
قَالَ: شَبَهُ الْوَلَدِ أَبَاهُ وَأُمَّهُ.

قَالَ: مَاءُ الرَّجُلِ أَيْضٌ غَلِيظٌ وَمَاءُ الْمَرْأَةِ أَصْفَرُ رَقِيقٌ، فَإِذَا عَلَا مَاءُ الرَّجُلِ مَاءَ الْمَرْأَةِ كَانَ الْوَلَدُ ذَكَرًا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَمِنْ قَبْلِ ذَلِكَ يَكُونُ الشَّيْبُ، وَإِذَا عَلَا مَاءُ الْمَرْأَةِ مَاءَ الرَّجُلِ خَرَجَ الْوَلَدُ أُنْثَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَمِنْ قَبْلِ ذَلِكَ يَكُونُ الشَّيْبُ، وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

جواب به همان نحو داده می شود و فرشته آن جواب و تمام آنچه را که در دنیا بنا است به آن مولود برسد و نصیبش شود را بین دو دیده اش نوشته و سپس آن را به رحم باز می گرداند و به همین معنا اشاره است فرموده حق عزوجل که می فرماید: هر رنج و مصیبتی که در زمین یا از نفس خویش به شما رسد همه در کتاب (لوح محفوظ) پیش از آن که شما را ایجاد کنیم و به دنیا آوریم ثبت است.

حدیث (۵)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله می گوید: حمزه بن قاسم علوی، از علی بن الحسین بن الجنید برآز، از ابراهیم بن موسی الفراء، از محمد بن ثور، از معمر، از یحیی بن ابی کثیر، از عبدالله بن مرة، از ثوبان نقل کرده که وی گفت: یهودی محضر نبی اکرم صلی الله علیه و آله رسید و به حضرت عرض کرد: ای محمد از شما پرسشی کرده، جوابم را بدهید.

ثوبان لگدی به او زد و به وی گفت: نگو محمد بلکه بگو: رسول الله. یهودی گفت: او را نخوانم مگر با نامی که اهلش وی را با آن می خوانند. باری یهودی عرضه داشت: حق عزوجل در قرآن فرموده: روزی که زمین را به غیر این زمین مبدل کنند و هم آسمانها را دگرگون سازند. بفرمایید در آن روز مردم کجا می باشند؟

حضرت فرمودند در زمینی ظلمانی غیر از زمین محشر. عرض کرد: اولین طعامی را که اهل بهشت تناول می کنند چیست؟ حضرت فرمودند: جگر ماهی. عرض کرد: به دنبال این طعام شرابشان چیست؟ حضرت فرمودند: آب سلسبیل.

عرض کرد: راست فرمودی، آیا نپرسم از شما موضوعی را که غیر از نبی احدی نمی داند؟

حضرت فرمودند: آن چیست؟

عرضه داشت: شبیه بودن فرزند به پدر و مادرش؟ حضرت فرمودند: آب مرد سفید و غلیظ بوده و آب زن زرد و رقیق می باشد، هرگاه آب مرد بر آب زن غلبه داشته باشد مولد به اذن خدای عزوجل از جنس ذکور بوده و شبیه به پدر می باشد و زمانی که آب زن بر آب مرد غلبه نماید به اذن خدای عزوجل از جنس اناث بوده و شبیه به مادر می باشد، سپس حضرت فرمودند: قسم

والذي نفسي بيده ما كان عندي فيه شيء مما سألتني عنه حتى أنبأني الله عز وجل في مجلسي هذا.

٤- حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد عن ابن خالد البرقي، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفري، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام، قال: أقبل أمير المؤمنين عليه السلام ومعه الحسن بن علي عليه السلام وهو متكئ على يد سلمان، فدخل المسجد الحرام فجلس إذ أقبل رجل حسن الهيئة واللباس فسلم على أمير المؤمنين فرد عليه السلام، فجلس ثم قال: يا أمير المؤمنين أسألك عن ثلاث مسائل إن أخبرتني بهن علمت أن القوم ركبوا من أمرك ما أفضى عليهم، أنهم ليسوا بمؤمنين في دنياهم ولا في آخرتهم، وإن تكن الأخرى علمت أنك وهم شرع سواء.

فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: سلني عما بدالك.

قال: أخبرني عن الرجل إذا نام أين تذهب روحه؟ وعن الرجل كيف يذكر وينسى؟

وعن الرجل كيف يشبه ولده الأعمام والأخوال؟

فالتفت أمير المؤمنين عليه السلام إلى الحسن بن علي عليه السلام، فقال: يا أبا محمد أجبه.

فقال الحسن عليه السلام: أما ما سألت عنه من أمر الرجل إذا نام أين تذهب روحه؟

فإن روحه معلقة بالريح والريح معلقة بالهواء إلى وقت ما يتحرك صاحبها لليقظة، فإذا أذن الله عز وجل برّد تلك الروح على صاحبها جذبت الروح الريح وجذبت الريح الهواء، فأسكنت الروح في بدن صاحبها، وإذا لم يأذن الله برّد تلك الروح على صاحبها جذب الهواء الريح وجذبت الريح الروح، فلم تردّ على صاحبها إلى وقت ما يبعث

به آن کسی که جانم در دست او است جواب سؤال تو را در همین مجلس حقّ عزّوجلّ به من خبر داد و من نیز به تو منتقل نمودم.

حدیث (۶)

پدرم علیه السلام می فرماید: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از ابن خالد برفی، از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری، از حضرت ابو جعفر ثانی علیه السلام، حضرت فرمودند: امیر المؤمنین علیه السلام تشریف می آوردند و همراهشان حسن بن علی علیه السلام در حالی که تکیه به دست سلمان داده بودند حرکت می کردند، پس داخل مسجد الحرام شده و نشستند، در این وقتی مردی نیکو هیئت و خوش لباس جلو آمد و به امیر المؤمنین علیه السلام سلام کرد، حضرت جوابش را دادند، آن مرد نشست و سپس عرض کرد: یا امیر المؤمنین سه مسئله از شما می پرسم اگر جواب آنها را دادید می دانم آنهایی که بر شما پیشی گرفته و خلافت را گرفتند مرتکب خلاف شده و در ارتباط با آن محکوم بوده نه در دنیا امین هستند و نه در آخرت و اما اگر جواب آنها را ندادید معلوم می شود که شما با ایشان یکسان هستید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: هر چه می خواهی از من سؤال کن.

عرض کرد: بفرمایید:

الف: شخص وقتی می خوابد روحش کجا می رود؟

ب: چگونه است که شخص گاهی متذکّر و زمانی نسیان و فراموش می کند؟

ج: چرا فرزند و مولود زمانی به عمر و عمّه ها و گاهی به دایی و خاله ها شبیه

می شود؟

امیر المؤمنین علیه السلام رو کردند به فرزندشان حضرت مجتبی علیه السلام و فرمودند: ای ابامحمد جوابش را بگو: حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند:

اما این که پرسیدی وقتی شخص می خوابد روحش کجا می رود، جوابش این است که: روح شخص به باد معلق بوده و باد به هواء معلق است تا زمانی که صاحب روح به خاطر بیدار شدن بدنش حرکت کند در این هنگام حقّ عزّوجلّ اذن می دهد که روح به صاحبش برگردد روح باد را جذب کرده و باد هوا را جذب می نماید در نتیجه روح در بدن و کالبد صاحبش ساکن و مستقر می گردد و وقتی حقّ تعالی اذن برگشتن روح به بدن را ندهد هوا باد را جذب کرده و باد روح را می گیرد و بدین ترتیب روح به بدن بر نمی گردد تا زمانی که بعث و زنده شدن مردگان آغاز شود که در این هنگام به اذن پروردگار به بدن باز می گردد.

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الذَّكَرِ وَالنِّسْيَانِ، فَإِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ فِي حَقِّ وَ عَلَى الْحَقِّ طَبَقٌ، فَإِنَّهُ هُوَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى صَلَاةَ تَامَّةٍ انْكَشَفَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَنْ ذَلِكَ الْحَقِّ، فَذَكَرَ الرَّجُلُ مَا كَانَ نَسِيًّا. وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ يَشْبَهُ وَلَدَهُ أَعْمَامَهُ وَأَخْوَالَهُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ بِقَلْبٍ سَاكِنٍ وَعُرُوقٍ هَادِئَةٍ وَ بَدَنٍ غَيْرِ مُضْطَرَبٍ فَاسْتَكْنَتْ تِلْكَ النُّطْفَةُ فِي جَوْفِ الرَّحِمِ، فَخَرَجَ الْوَلَدُ يَشْبَهُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، وَإِنْ هُوَ أَتَاهَا بِقَلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ، وَعُرُوقٍ غَيْرِ هَادِئَةٍ وَ بَدَنٍ مُضْطَرَبٍ اضْطَرَبَتْ تِلْكَ النُّطْفَةُ فِي جَوْفِ تِلْكَ الرَّحِمِ، فَوَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنَ الْعُرُوقِ، فَإِنَّ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ الْأَعْمَامِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَعْمَامَهُ، وَإِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنَ الْأَخْوَالِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَخْوَالَهُ.

فَقَالَ الرَّجُلُ:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ، وَأَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ، وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ وَصِيَّ أَبِيهِ وَالْقَائِمَ بِحُجَّتِهِ بَعْدَكَ.

وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ.

وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَأَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ

و اما این که راجع به ذکر و نسیان پرسیدی، جوابش این است که: قلب و دل انسانی در ظرفی است و بر روی آن ظرف پرده ای است، حال اگر شخص صلوات کامل و درود و تهنیت وافی بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد و بدین ترتیب سبب قرب به مبدأ اعلی را فراهم نموده و نفسش را مستعد برای افاضه علوم بر آن و منور شدن به انوار تابناک حقائق گردانید پرده از روی ظرف دل کنار رفته و شخص متذکر تمام آنچه نسیان و فراموش کرده بود می گردد.

و اما این که راجع به شباهت فرزند به اعمام و احوال سؤال نمودی، جوابش این است که:

هرگاه شخص با قلبی ساکن و آرام و عروق و رگهای آرمیده و بدن غیر مضطرب با همسرش خلوت کرده و هم بستر شود و نطفه اش در درون رحم قرار گیرد البته فرزندی که متولد خواهد شد شبیه پدر و مادرش می باشد و اگر مرد با قلبی غیر آرام و عروق و رگهای غیر آرمیده و بدنی مضطرب با همسرش نزدیکی کند البته نطفه اش با اضطراب در رحم قرار می گیرد نتیجتاً بر روی یکی از عروق واقع می شود حال اگر بر عرقی از عروق اعمام قرار گیرد فرزند به اعمام شباهت می رساند و اگر بر عرقی از عروق و احوال بیفتد به احوال شبیه می گردد.

مرد سائل پس از شنیدن این جوابها عرضه داشت:

شهادت می دهم معبودی غیر از خدای یگانه نبوده و به این معنا پیوسته و علی الدوام شهادت می دهم و نیز شهادت می دهم که محمد رسول و فرستاده خدای یگانه است و همیشه به این معنا شهادت خواهم داد و شهادت می دهم که شما وصی و جانشین رسول حق عزوجل و حجت بعد از آن حضرت می باشی (وی در حالی شهادت اخیر را می داد که اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام می نمود) و همیشه و پیوسته به این معنا شهادت می دهم و نیز شهادت می دهم که شما وصی و حجت قائم بعد از آن جناب می باشی (این فقره اخیر را در حالی می گفت که اشاره به حضرت امام حسن علیه السلام می کرد) و سپس گفت:

شهادت می دهم که حسین علیه السلام وصی پدرش بوده و بعد از تو حجت قائم او می باشد.

و شهادت می دهم بر علی بن الحسین علیه السلام که به امر حسین قائم و امام بعد از او خواهد بود، و شهادت می دهم بر محمد بن علی علیه السلام که به امر علی بن الحسین قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می دهم بر جعفر بن محمد علیه السلام که به امر

أنه القائم بأمر محمد بن علي، وأشهد علي موسى بن جعفر أنه القائم بأمر جعفر بن محمد، وأشهد علي بن موسى أنه القائم بأمر موسى بن جعفر وأشهد علي محمد بن علي أنه القائم بأمر علي بن موسى، وأشهد علي بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن علي، وأشهد علي الحسن بن علي أنه القائم بأمر علي بن محمد، وأشهد علي رجل من ولد الحسين لا يكتني ولا يسمي حتى يظهر أمره فيملأها عدلاً كما ملئت جوراً والسلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته.

ثم قام فمضى فقال أمير المؤمنين للحسن عليه السلام: يا أبا محمد، اتبعه فانظر أين يقصد فخرج الحسن بن علي عليه السلام فقال: ما كان إلا أن وضع رجله خارج المسجد فما دريت أين أخذ من أرض الله عز وجل، فرجعت إلى أمير المؤمنين عليه السلام فأعلمته.

فقال: يا أبا محمد أتعرفه؟

قلت: الله ورسوله و أمير المؤمنين أعلم، فقال: هو الخضر عليه السلام.

باب ٨٦

العلّة التي من أجلها

صار العقل واحداً في كثير من الناس

١ - حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى بن علي بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن إبراهيم بن اسباط، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن زياد القطان، قال: حدثنا أبو الطيب أحمد بن محمد بن عبد الله، قال: حدثنا عيسى بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب، عن آبائه، عن عمر بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام أن النبي ﷺ سئل ممّا خلق الله جلّ جلاله العقل؟

محمد بن علی قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می‌دهم بر موسی بن جعفر علیه السلام که به امر جعفر بن محمد قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می‌دهم بر علی بن موسی علیه السلام که به امر موسی بن جعفر قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می‌دهم بر محمد بن علی علیه السلام که به امر علی بن موسی قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می‌دهم بر علی بن محمد که به امر محمد بن علی قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می‌دهم بر حسن بن علی علیه السلام که به امر علی بن محمد قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می‌دهم بر مردی از فرزندان حسین علیه السلام که نه کنیه و نه اسمش برده می‌شود مگر بعد از ظهور امرش که پس از آن عالم را از عدل و دادگستری پر می‌کند بعد از آن که از ستم و ظلم پر شده باشد و سلام بر تو ای امیر مؤمنان و رحمت و برکات خداوند نیز شامل حالت هست و باشد.

سپس از جا برخاست و رفت، امیر المؤمنین علیه السلام بر فرزندشان امام حسن علیه السلام فرمودند: ابا محمد تعقیبش کن و ببین کجا می‌رود، امام حسن علیه السلام از مجلس خارج شد و فرمود:

این شخص پایش را که از مسجد بیرون نهاد ندانستم به کدام نقطه از زمین خدای عز و جل رفت، پس به مسجد برگشته و به نزد امیر المؤمنین رفته و واقعه را به ایشان عرضه داشتم، حضرت فرمودند: ای ابا محمد او را شناختی؟
عرض کردم: خدا و رسول و امیر المؤمنین علیه السلام بهتر می‌دانند.
حضرت فرمودند: او خضر علیه السلام بود.

مرکز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی

باب هشتاد و ششم

سز این که در بسیاری از مردم عقل یکی می‌باشد

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی بن علی بن حسین بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب می‌فرماید: ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن اسباط از احمد بن محمد بن زیاد قطان از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبدالله از عیسی بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب از آباء گرامش از عمر بن علی از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمودند:
از نبی اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: خداوند جلّ جلاله عقل را از چه آفرید؟

قال: خلقه ملك له رؤوس بعدد الخلائق من خلق و من يخلق إلى يوم القيامة، و لكل رأس وجه، و لكل آدمي رأس من رؤوس العقل، و اسم ذلك الإنسان على وجه ذلك الرأس، مكتوب و على كل وجه ستر ملقى لا يكشف ذلك الستر من ذلك الوجه حتى يولد هذا المولود، و يبلغ حد الرجال، أو حد النساء، فإذا بلغ كشف ذلك الستر، فيقع في قلب هذا الإنسان نور فيفهم الفريضة والسنة والجيد والردىء ألا و مثل العقل في القلب كمثل السراج في وسط البيت.

باب ٨٧

علل ما خلق في الإنسان من الأعضاء والجوارح

١ - حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رحمته الله، قال: حدثنا أبو سعيد الحسن بن علي العدوي، قال: حدثنا عباد بن صهيب بن عباد بن صهيب عن أبيه، عن جدّه عن الزّبيع صاحب المنصور، قال: حضر أبو عبد الله رحمته الله، مجلس المنصور يوماً، و عنده رجل من الهند يقرأ كتب الطب فجعل أبو عبد الله رحمته الله ينصت لقراءته، فلما فرغ الهندي قال له:

يا أبا عبد الله أتريد ممّا معي شيئاً.

قال: لا، فإنّ معي ما هو خير ممّا معك.

قال: وما هو؟

قال: أداوي الحارّ بالبارد والبارد بالحارّ، والرّطب باليابس واليابس بالرّطب، و أردّ الأمر كلّهُ إلى الله عزّ وجلّ، و أستعمل ما قاله رسول الله صلى الله عليه وآله، (و أعلم أنّ المعدة بيت الداء و أنّ الحميّة هي الدواء) و أعود البدن ما اعتاد.

حضرت فرمودند: خدای عزوجل فرشته‌ای آفرید که به تعداد خلایق آفریده شده و آنان که بعداً ایجاد می‌شوند در او سری بوده و هر سری صورتی دارد و هر کدام از آن سرها به فردی از افراد انسان تعلق داشته و اسم آن شخص بر سر نوشته شده است و بر هر یک از صورت‌ها پرده‌ای افتاده که تا آن شخص متولد نشده و اگر از جنس ذکور است به حدّ رجال و در صورتی که از جنس اناث است به حدّ زنان نرسد پرده از روی صورت کنار نمی‌رود ولی پس از بلوغ و رسیدن مولود به حدّ رجال و زنان البته پرده کنار خواهد رفت آنگاه در قلب و دل آن انسان نوری واقع شده که به واسطه آن واجب و مستحب و زشت و زیبا و نیکو و پست را درک می‌نماید و باید توجه داشت که حکم عقل در قلب و دل انسان همچون حکم چراغ است که در وسط خانه افروخته باشند.

باب هشتاد و هفتم

اسرار آفرینش اعضاء و جوارح در انسان

حدیث (۱)

ابوالعبّاس طالقانی رحمته الله با اسنادش نقل نموده که حضرت امام صادق علیه السلام روزی به مجلس منصور وارد شدند و در آنجا مردی از اهل هند بود که کتابهای طبّی را می‌خواند، حضرت به خاطر خواندن وی سکوت کرده و چیزی نفرمودند، خواندن هندی که تمام شد به امام علیه السلام عرض کرد:

ای ابو عبدالله از آنچه با من هست طالب چیزی هستی (یعنی می‌خواهی از علم طب به شما تعلیم کنم)؟

حضرت فرمودند: خیر، زیرا با من چیزی هست بهتر از آنچه با تو می‌باشد.

عرضه داشت: آن چه می‌باشد؟

حضرت فرمودند: طبیعت حار و گرم را با مأكولات و مشروبات بارد و سرد و بالعکس طبیعت سرد را با حار و گرم مداوا نموده، و نیز مزاج‌های مرطوبی را با مأكولات و مشروبات خشک و بالعکس امزجه خشک را با ادویه رطوبی معالجه کرده و در عین حال شفا را از خدای عزوجل خواستار بوده و فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را به کار گرفته که فرمودند:

معدّه مرکز و جایگاه بیماری است و پرهیز و مراقبت دارو محسوب می‌شود.

و بدن را با آنچه عادت کرده مراعات و مراقبت می‌کنم.

فقال الهندي: وهل الطب إلا هذا؟

فقال الصادق عليه السلام: أفتراني من كتب الطب أخذت؟

قال: نعم.

قال: لا والله ما أخذت إلا عن الله سبحانه، فأخبرني أنا أعلم بالطب أم أنت؟

قال الهندي: لا بل أنا.

قال الصادق عليه السلام: فأسألك شيئاً.

قال: سل؟

قال: أخبرني يا هندي لِمَ كان في الرأس شؤون؟

قال: لا أعلم.

قال: فَلِمَ جعل الشعر عليه من فوق؟

قال: لا أعلم.

قال: فَلِمَ خَلَّت الجبهة من الشعر؟

قال: لا أعلم.

قال: فَلِمَ كان لها تخطيط و أسارير؟

قال: لا أعلم.

قال: فَلِمَ كان الحاجبان من فوق العينين؟

قال: لا أعلم.

قال: فَلِمَ جعل العينان كاللوزتين؟

قال: لا أعلم.

قال: فَلِمَ جعل الأنف فيما بينهما؟

قال: لا أعلم.

قال: فَلِمَ كان ثقب الأنف في أسفله؟

قال: لا أعلم.

قال: فَلِمَ جعلت الشفة والشارب من فوق الفم؟

قال: لا أعلم.

قال: فلم احتد السن

هندی گفت: طب فقط همین است و چیز دیگری نیست.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: آیا می‌پنداری این دستورات را از کتب طبّی برداشته و استفاده کرده‌ام؟

مرد هندی عرض کرد: بلی.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: این طور نیست به خدا سوگند این دستورات را فقط از خداوند سبحان گرفته‌ام.

سپس حضرت به وی فرمودند: من به علم طبّ آگاه‌تر هستم یا تو؟

هندی عرضه داشت: من.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: سوّالی از تو می‌کنم.

هندی عرض کرد: بپرسید.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: چرا در سر چند استخوان بوده و با هم پیوند خورده‌اند و علتش چیست که سر از یک استخوان تشکیل نشده است؟

هندی عرضه داشت: نمی‌دانم.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند:

برای چه مو بالای سر قرار داده شده است؟

هندی عرض کرد: نمی‌دانم.

حضرت فرمودند: چرا پیشانی از مو خالی است؟

هندی عرض کرد: نمی‌دانم.

حضرت فرمودند: برای چه ابروها بالای چشمان می‌باشند؟

هندی عرض کرد: نمی‌دانم.

حضرت فرمودند: چرا هیئت چشم‌ها همچون بادام و به شکل آن می‌باشد؟

هندی عرض کرد: نمی‌دانم.

حضرت فرمودند: برای چه بینی بین دو چشم واقع شده؟

هندی عرض کرد: نمی‌دانم.

حضرت فرمودند: برای چه منفذ بینی در قسمت پائین قرار داده شده؟

هندی عرض کرد: نمی‌دانم.

حضرت فرمودند: برای چه لب و شارب (سبیل) بالای دهان قرار داده شده؟

هندی عرض کرد: نمی‌دانم.

حضرت فرمودند: برای چه دندان‌های جلو تیز و دندان‌های عقب (دندان آسیا)

وعرض الضرس و طال الثآلب؟

قال: لا أعلم.

قال: قَلِمَ جُعِلَت اللحية للرجال؟

قال: لا أعلم.

قال: قَلِمَ خَلَت الكفان من الشعر؟

قال: لا أعلم.

قال: قَلِمَ خلا الظفر والشعر من الحياة؟

قال: لا أعلم.

قال: قَلِمَ كان القلب كحبّ الصنوبر؟

قال: لا أعلم.

قال: قَلِمَ كانت الرئة قطعتين و جعل حركتها في موضعها؟

قال: لا أعلم.

قال: قَلِمَ كانت الكبد حدياء؟

قال: لا أعلم.

قال: قَلِمَ كانت الكلية كحبّ اللوباء؟

قال: لا أعلم.

قال: قَلِمَ جعل طيّ الركبة إلى الخلف؟

قال: لا أعلم.

قال: قَلِمَ تخلصت القدم؟

قال: لا أعلم.

فقال الصادق عليه السلام: لكنّي أعلم.

قال: فأجب.

فقال الصادق عليه السلام: كان في الرأس شؤون؛ لأنّ المجوّف إذا كان بلا فصل

عریض و پهن و دندان نیش دراز می باشد؟
 هندی عرض کرد: نمی دانم.
 حضرت فرمودند: برای چه مردان ریش دارند؟
 هندی عرض کرد: نمی دانم.
 حضرت فرمودند: برای چه در کف دست ها موی نیست؟
 هندی عرض کرد: نمی دانم.
 حضرت فرمودند: برای چه ناخن و موی روح ندارد؟
 هندی عرض کرد: نمی دانم.
 حضرت فرمودند: چرا قلب به شکل دانه صنوبر^(۱) می باشد؟
 هندی عرض کرد: نمی دانم.
 حضرت فرمودند: چرا ریه و شش دو قطعه بوده و حرکتش سیری نبوده بلکه در جای خودش می باشد؟
 هندی عرض کرد: نمی دانم.
 حضرت فرمودند: چرا کبد و جگر منحنی شکل است؟
 هندی عرض کرد: نمی دانم.
 حضرت فرمودند: چرا کلیه به شکل دانه لوبیا است؟
 هندی عرض کرد: نمی دانم.
 حضرت فرمودند: چرا در وقت حرکت مفصل زانو به طرف عقب می رود؟
 هندی عرض کرد: نمی دانم.
 حضرت فرمودند: چرا وسط قدم پا به زمین نرسید و جلو و قسمت مؤخرش تنها روی زمین گذارده می شود؟
 هندی عرض کرد: نمی دانم.
 حضرت فرمودند: من جواب این سوالات را می دانم.
 هندی عرض کرد: جواب ها را بیان فرمایید.
 حضرت فرمودند: این که سر از یک استخوان درست نشده بلکه از چند تکه استخوان که به هم پیوند شده اند تشکیل یافته جهتش آن است که چون سر مجوف و تو خالی است لذا اگر از استخوان یک تکه درست می شد شکستن و شکافته

۱- کلمه صنوبر به فتح صاد و نون و باء کاج را گویند.

أسرع إليه الصّداغ، فإذا جعل ذا فصول كان الصّدع منه أبعد.

و جعل الشعر من فوقه؛ ليوصل بوصوله الأدهان إلى الدماغ، و يخرج بأطرافه البخار منه و يردّ عنه الحرّ والبرد الواردين عليه.

و خلّت الجبهة من الشعر؛ لأنّها مصبّ النور إلى العينين.

و جعل فيها التخطيط والأسارير؛ ليحبس العرق الوارد من الرأس عن العين قدر ما يميّطه الإنسان عن نفسه، كالأنهار في الأرض التي تحبس المياه.

و جعل الحاجبان من فوق العينين ليوردا عليهما من الثور قدر الكفاية، ألا ترى يا هندي أنّ من غلبه النور جعل يده على عينيه؛ ليرد عليهما قدر كفايتهما منه، و جعل الأنف فيما بينهما؛ ليقسّم النور قسمين إلى كلّ عين سواء، و كانت العين كاللوزة؛ ليجري فيها الميل بالدواء، و يخرج منها الداء و لو كانت مربّعة او مدوّرة ما جرى فيها الميل و ما وصل إليها دواء، ولا خرج منها داء، و جعل ثقب الأنف في أسفله؛ لينزل منه الادواء المنحدرة من الدماغ، و تصعد فيه الروائح إلى المشام، ولو كان في أعلاه لما أنزل داء ولا وجد رائحة و جعل الشاربّ والشفة فوق الفم؛ ليحبس ما ينزل من الدماغ عن الفم؛ لئلا يتنفس على الإنسان طعامه و شرابه فيميّطه عن نفسه،

شدنش به مراتب سهل تر و زودتر صورت می گرفت تا حالا که از چند تکه تشکیل شده است.

و اما این که مو بالای سر قرار داده شده جهتش آن است که روغن وقتی به مو می رسد به وسیله آن به مغز خواهد رسید و چون موها توخالی و مجوف می باشند از سر آنها بخار داخل مغز خارج می شوند و نیز حرارت و سرمایی که بر مغز وارد می شوند به وسیله همین موها بیرون می روند.

و اما جهت خالی بودن پیشانی از مو آن است که نور از طریق آن به چشم ها می رسد و لازمه آن این است که مصب نور مو نداشته باشد.

و حق تبارک و تعالی در پیشانی خطوط و شیارها را به خاطر این قرار داد که عرق های سرازیر از طرف سر به جانب چشم را حبس نموده و به مقداری که انسان آنها را از خود دور می کند مهارشان نمایند همچون نهرهای روی زمین که آبها را حبس و نگاهداری می کنند.

و ابروها را به خاطر آن بالای چشم ها آفرید تا از ورود نور زائد بر مقدار حاجت بر چشم جلوگیری نمایند و شاهد این گفتار آن است که وقتی نور زائدی به چشم ها متوجه شده و موجب ایذاء و آزار می گردد انسان دست خود را بالای دو چشم به حالت سایبان قرار داده تا فقط از مقدار مورد حاجت و کفایت آن بهره ببرد.

و بینی را به خاطر آن بین دو چشم قرار داد تا نور به واسطه آن به دو قسمت مساوی تقسیم شده و هر کدام به نحو تساوی به چشم ها وارد شوند.

و چشم را به این جهت به شکل بادام آفرید تا میلی که حامل دواء و دارو است در آن جریان و حرکت پیدا کند و بیماری از آن خارج گردد چه آن که اگر به شکل مربع یا دایره می بود هرگز میل در آن جریان پیدا نمی کرد و دارو به چشم نمی رسید در نتیجه بیماری از آن خارج نمی شد.

و منفذ بینی را به خاطر آن در قسمت پائین قرار داد تا بیماری های سرازیر از مغز در آن جریان پیدا نموده و به سهولت خارج شده و از طرفی بوها در آن متصاعد شده و به مشام برسند در حالی که اگر منفذ بینی در بالا بود نه بیماری ناشی از مغز خارج می گشت و نه بوها به مشام می رسیدند.

و شارب (سبیل) و لب را بالای دهان به خاطر این جهت آفرید تا از جاس و آلودگی هایی که از مغز سرازیر شده و از منافذ بینی خارج می گردند وارد دهان نشده تا مزه و طعم غذا و شراب را بر انسان دگرگون نمایند.

و جعلت اللحية للرجال ليستغني بها عن الكشف في المنظر،
و يعلم بها الذكر من الأنثى.

و جعل السن حاداً؛ لأنّ به يقع العض و جعل الضرس
عريضاً، لأنّ به يقع الطحن والمضغ و كان الناب طويلاً؛ ليشدّ
الأضراس والأسنان كالأسطوانة في البناء، و خلا الكفان
من الشعر؛ لأنّ بهما يقع اللمس فلو كان بهما شعر ما درى
الإنسان ما يقابله و يلمسه، و خلا الشعر والظفر من الحياة؛ لأنّ
طولهما وسخ يقبح و قصّهما حسن، فلو كان فيهما حياة لألم
الإنسان لقصّهما، و كان القلب كحبّ الصنوبر؛ لأنّه منكس،
فجعل رأسه رقيقاً؛ ليدخل في الرئة، فتروح عنه ببردها لئلا
يشيط الدماغ بحرّه، و جعلت الرئة قطعتين؛ ليدخل في
مضاغطها فتروح عنه بحركتها، و كانت الكبد حدياء؛ لتثقل
المعدة و تقع جميعها عليها فتعصرها فيخرج ما فيها من البخار،
و جعلت الكلية كحبّ اللوباء؛ لأنّ عليها مصبّ المني نقطة بعد
نقطة، فلو كانت مربعة أو مدوّرة لاحتبست النقطة الأولى الثانية.

فلا يلتدّ بخروجها الحي، إذا المني ينزل من فقار الظهر إلى الكلية

و برای مردان ریش گذارد تا به واسطه اش مرد از زن ممتاز شده و برای این منظور نیازی به نظر کردن به عورت نباشد.

و دندان های جلو را به خاطر آن تیز قرار داد که به واسطه آن شخص بتواند گاز بگیرد چنانچه پهن بودن دندان های عقب به این جهت است که شخص بتواند با آنها اشیاء را خرد و نرم کرده و غذا را نیک بجود و دراز بودن دندان نیش علتش آن است که این دندان از سایر دندان ها قوی تر و ثابت تر بوده لاجرم اتصال و اعتماد آنها بر این دندان موجب حفاظت و استحکام آنها بوده نظیر استوانه و تیر که در ساختمان ها کار گذاشته تا موجب محفوظ ماندن آجرها و خشت ها گردد.

و دو کف دست را از مو خالی قرار داد زیرا لمس کردن اشیاء با آنها صورت می گیرد لذا اگر در آنها مو روییده باشد انسان نمی تواند نرمی و زیری اشیاء را با لمس کردن درک کند.

و مو و ناخن را از روح و داشتن حیات خالی قرار داد زیرا درازی و بلندی آنها در انسان چرکی و آلودگی به حساب آمده و موجب قبح منظر می شود چنانچه کوتاهی آنها حسن و جمال محسوب می گردد از این رو انسان ملزم است آنها را کوتاه کرده و از بلند شدنشان جلوگیری کند حال اگر در آنها روح و حیات باشد کوتاه کردنشان موجب درد و الم خواهد بود از این رو خداوند متعال آنها را فاقد روح و حیات قرار داده.

و اما این که چرا قلب به شکل دانه صنوبر یعنی کاج می باشد، سر آن این است که قلب وارونه قرار گرفته و حق عزوجل سر آن را باریک نموده تا در ریه و شش داخل گشته و به خنکی ریه آن نیز خنک شده و بدین ترتیب مغز از سوخته شدن در اثر حرارت و گرمی قلب مصون می ماند.

و شش را دو قطعه نمود تا با حرکت آن برودت و خنکی به تمام منافذ و مساقطش برسد.

و کبد را منحنی آفرید به خاطر آن که تمامش بر روی معده قرار گرفته و آنرا سنگین نموده و فشار به آن دهد تا در نتیجه آنچه از بخار در معده هست بیرون رود. و کلیه را به این خاطر به شکل دانه لوبیا آفرید که منی نقطه به نقطه از روی آن رد می شود لذا اگر به شکل مربع یا دایره می بود نقطه اول، نقطه دوم را حبس می کرد و منی جریان پیدا نمی نمود در نتیجه خروج و حرکتش موجب التذاذ انسان نمی گشت چه آن که منی از ستون فقرات پشت فرو ریخته و به طرف کلیه حرکت می کند و نحوه

فهي كالذودة تنقبض و تنبسط ترميه أولاً فأولاً ألى المثانة كالبنطقة من القوس.

و جعل طي الركبة إلى خلف؛ لأنّ الإنسان يمشي إلى ما بين يديه فتعتدل الحركات، و لولا ذلك لسقط في المشي.

و جعلت القدم متخصرة؛ لأنّ المشي إذا وقع على الأرض جميعه ثقل ثقل حجر إلحاح، فاذا كان على حرفه رفعه الصبي، و إذا وقع على وجهه صعب نقله على الرجل.

فقال الهندي: من أين لك هذا العلم؟

فقال ﷺ: أخذته عن آبائي عليهم السلام، عن رسول الله ﷺ عن جبرئيل ﷺ، عن رب العالمين جلّ جلاله الذي خلق الأجساد والأرواح.

فقال الهندي: صدقت و أنا أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله و عبده، و أنك أعلم أهل زمانك.

باب ٨٨

العلّة التي من أجلها

صار ابغض الأشياء إلى الله عز وجلّ الأحمق

حرکتش همچون حرکت کرم بوده که هرگاه قسمت مقدم بدنش قبض و جمع شود مؤخرش منبسط و باز می‌گردد و به عکس اگر قسمت اخیر بدنش قبض و جمع گردد مقدم آن منبسط و باز می‌شود منی نیز از طرف ستون فقرات به جانب کلیه پرتاب شده و اولاً و ثانیاً جریان پیدا می‌کند یعنی ابتداء قسمت مقدم رشته منی منبسط شده و به طرف جلو کشیده می‌شود بعد قسمت مؤخر این رشته منبسط می‌گردد نظیر گلوله‌ای که از کمان پرتاب شده و مسافتی را طی می‌کند.

و اما این که در وقت حرکت مفصل زانو به عقب داده می‌شود جهتش آن است که انسان در وقت حرکت و راه رفتن قسمت بالای بدنش به طرف جلو میل پیدا می‌کند لاجرم لازم است قسمت پائین بدن که مفصل زانو باشد به طرف عقب مایل شود تا بدین ترتیب تعادل در حرکت پیدا گردد، پرواضح است اگر مفصل زانو نیز به طرف جلو میل پیدا کند به طور حتم انسان در موقع راه رفتن به زمین خورده و می‌افتد.

و اما این که قدم‌های پا را چرا این طور قرار داد که جلو و پاشنه‌اش روی زمین واقع شده و قسمت وسط آن از زمین بالا می‌ایستد؟ جهتش این است که اگر تمام اجزاء قدم و همه کف پا روی زمین واقع شود مانند سنگ آسیا سنگین شده به طوری که حمل و نقلش بدون وسیله امکان ندارد و چون سنگ آسیا بر سر گردی خود قرار گیرد کودک نیز آن را به سهولت حرکت می‌دهد و اگر به رو بر زمین افتاد مرد بزرگ به سختی آن را جابجا کرده و حرکتش می‌دهد.

هندی عرضه داشت: این علم را از کجا تحصیل نموده‌اید؟

حضرت فرمودند: از پدرانم علیهم السلام و ایشان از رسول خدا ﷺ اخذ کرده و آن حضرت از جبرئیل علیه السلام و جبرئیل از پروردگار عالمیان جل جلاله که تمام اجساد و ارواح را خلق کرده اخذ نموده است.

هندی عرضه داشت: راست فرمودید و من شهادت می‌دهم که معبودی غیر از معبود یگانه وجود نداشته و نیز شهادت می‌دهم که محمد ﷺ رسول خدا و بنده او بوده و تو داناترین اهل زمان خود می‌باشی.

باب هشتاد و هشتم

سر این که مبعوض‌ترین موجودات نزد خدا
شخص احمق می‌باشد

- ١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ الْآبَادِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله قَالَ: مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ شَيْئاً أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَحْمَقِّ؛ لِأَنَّهُ سَلَبَهُ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِ وَهُوَ الْعَقْلُ.
- ٢ - حَدَّثَنَا أَبِي رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَاءَ رحمته الله يَقُولُ: صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ، وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ.

باب ٨٩

العلّة التي من أجلها لا ينبت الشعر

في بطن الراحّة، و ينبت في ظاهرها

- ١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ عَمْرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله فَقُلْتُ: مَا الْعِلَّةُ فِي بَطْنِ الرَّاحَةِ، لَا يَنْبِتُ فِيهَا الشَّعْرُ، وَ يَنْبِتُ فِي ظَاهِرِهَا؟ فَقَالَ: لِعَلَّتَيْنِ:
أَمَّا أَحَدُهُمَا فَلَأَنَّ النَّاسَ يَعْلَمُونَ الْأَرْضَ الَّتِي تَدَّاسُ وَ يَكْثُرُ عَلَيْهِ الْمَشْيُ لَا تَنْبِتُ فِيهَا شَيْئاً.
وَالْعِلَّةُ الْآخَرَى لِأَنَّهَا جُعِلَتْ مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِي تَلَاقِي الْأَشْيَاءَ فَتَرَكْتَ لَا يَنْبِتُ عَلَيْهَا الشَّعْرُ؛ لِتَجِدَ مَسَّ اللَّيْنِ، وَالْخَشْنِ، وَلَا يَحْجِبُهَا الشَّعْرُ عَنْ وَجُودِ الْأَشْيَاءِ وَلَا يَكُونُ بَقَاءُ الْخَلْقِ إِلَّا عَلَى ذَلِكَ.

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله می گوید: علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از کسی که ذکرش نموده از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند عزوجل موجودی را مبعوض تر از احمق نیافریده زیرا محبوب ترین اشیاء که عقل باشد را از او گرفته است.

حدیث (۲)

پدرم رحمته الله می فرماید: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال از حسن بن جهم ^(۱) نقل کرده که وی گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: دوست هر کس عقلش بوده و دشمنش جهلش می باشد.

باب هشتاد و نهم

سز این که موی در کف دست نبوده ولی در پشت دست

می روید

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله می گوید: محمد بن ابی عبدالله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از عمر بن عبدالعزیز از هشام بن حکم نقل کرده که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم: سبب چیست که در کف دست مو نمی روید ولی پشت دست مو دارد؟ حضرت فرمودند: دو سبب دارد: ^(۲)

الف: مردم می دانند زمینی که زیر پا لگد مال شده و زیاد بر آن راه می روند در آن چیزی نمی روید ^(۳)

ب: کف دست از اعضای است که زیاد با اشیاء ملاقات می کند از این رو حق تعالی آنرا این طور قرار داده که مو بر آن نروید تا نرمی و خشونت اشیاء درک شود و بدین ترتیب مانعی از حس کردن کیفیات اجسام در بین نباشد و اساساً بقاء مخلوقات بر همین بوده و هست.

۱- حسن بن جهم بن بکیر بن اعین ابو محمد شبانی ثقة است و از حضرت امام موسی کاظم و ثامن الحجج علیه السلام روایت کرده است.

۲- دو سببی که ذکر شده، علت و سبب برای خالی بودن کف دست از مو است نه رویدن آن در پشت دست.

۳- کنایه است از این که کف دست نیز مانند زمینی است که در اصطکاک زیاد با اشیاء در آن چیزی نمی روید.

باب ٩٠

العلّة التي من أجلها صارت التّحيّة

بين النّاس: السّلام عليكم ورحمة الله وبركاته

١ - أخبرنا أبو عبد الله محمّدين شاذان بن أحمد بن عثمان البرواذي قال: حدّثنا أبو علي محمّدين محمّدين الحارث بن سفيان الحافظ السمرقندي، قال: حدّثنا صالح بن سعيد الترمذي، قال: حدّثنا عبد المنعم بن إدريس، عن أبيه، عن وهب اليماني قال: لما أسجد الله عزّ وجلّ الملائكة لآدم عليه السلام و أبي إيليس أن يسجد، قال له ربّه عزّ وجلّ: أخرج منها، فإنك رجيم، وإنّ عليك لعنتي إلى يوم الدّين، ثمّ قال عزّ وجلّ لآدم: يا آدم، انطلق إلى هؤلاء الملائكة من الملائكة فقل: السّلام عليكم ورحمة الله وبركاته، فسلمّ عليهم. فقالوا: و عليك السّلام ورحمة الله وبركاته. فلمّا رجع إلى ربّه عزّ وجلّ، قال له ربّه تبارك وتعالى: هذه تحيتك، و تحيّة ذريّتك من بعدك فيما بينهم إلى يوم القيامة.

باب ٩١

علّة سرعة الفهم وإبطاله

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن علي بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن إسحاق بن عمّار، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرّجل آتاه أكلّمه ببعض كلامي فيعرف كلّه، و منهم من آتاه فأكلّمه بالكلام فيستوفي كلامي كلّه، ثمّ يرده عليّ كما كلّمته، و منهم من آتاه فأكلّمه فيقول: أعد عليّ؟

باب نودم

سز معمول شدن تحیت بین مردم به عبارت

السَّلامَ علیکم ورحمة الله و برکاته

حدیث (۱)

ابو عبد الله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می گوید: ابو علی محمد بن محمد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب یمانی نقل کرده که وی گفت: هنگامی که خداوند عزوجل تمام فرشتگان را به سجده نمودن به حضرت آدم علیه السلام وادار نمود و ابلیس از آن سرتافت و سجده نکرد پروردگار به ابلیس فرمود از صف فرشتگان خارج شو که تو رانده شده هستی و لعنت من تا روز قیامت بر تو باشد سپس به جناب آدم علیه السلام فرمود:

ای آدم به سوی این فوج از فرشتگان برو و بگو:

السَّلامَ علیکم ورحمة الله و برکاته، پس آدم علیه السلام برایشان سلام نمود.

فرشتگان جواب داده و گفتند: و علیک السَّلام ورحمة الله و برکاته.

و وقتی آدم علیه السلام به نزد پروردگار بازگشت حق تبارک و تعالی به وی فرمود:

این سلام تو و فرزندانست بوده که تا روز قیامت بین ایشان باید با همین عبارت معمول باشد.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی باب نود و یکم

سز تیز و کند بودن فهم

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از علی بن معبد، از حسین بن خالد از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم:

با شخصی مقداری سخن می گویم، پس وی تمام را درک نموده و می فهمد و با بعضی دیگر تکلم نموده و شطری از کلام را ایراد می نمایم، وی کاملاً سخنانم را ضبط نموده و عیناً آنها را به خودم برمی گرداند و با بعضی دیگر وقتی صحبت می کنم می گوید: دوباره سخنت را تکرار کن.

فقال: يا إسحاق أوما تدري لِمَ هذا؟

قلت: لا.

قال: الذي تكلمه ببعض كلامك فيعرف كَلَمَه فذاك من عجننت نطفته بعقله، وأما الذي تكلمه فيستوفي كلامك، ثم يجيبك على كلامك فذاك الذي ركب عقله في بطن أمه، وأما الذي تكلمه بالكلام فيقول:

أعد عليّ، فذاك الذي ركب عقله فيه بعدما كبر فهو يقول: أعد عليّ.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

دعامة الإنسان العقل، ومن العقل الفطنة والفهم والحفظ والعلم، فإذا كان تأييد عقله من النور كان عالماً حافظاً ذكياً فطناً فهماً، وبالعقل يكمل، وهو دليله ومبصره ومفتاح أمره.

باب ٩٢

علة حسن الخلق وسوء الخلق

١ - أخبرني علي بن حاتم قال: حدثنا أبو عبد الله عليه السلام بن ثابت قال: حدثنا عبد الله بن أحمد، عن القاسم بن عروة، عن بريد بن معاوية العجلي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن الله عز وجل أنزل حوراء من الجنة إلى آدم فزوّجها أحد ابنيه، وتزوّج الآخر إلى الجن فولدتا جميعاً فما كان من الناس من جمال و حسن خلق فهو من الحوراء، وما كان فيهم من سوء الخلق فمن بنت الجن، وأنكر أن يكون زوج بنيه من بناته.

حضرت فرمودند: ای اسحاق علت آن را می دانی؟

عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: کسی که با او سخن گفتی و سخنانت را فهمید ولی نتوانست آنها را برایت عیناً بازگو کند، او کسی است که نطفه اش با عقلش عجین و ممزوج شده و شخصی که سخنانت را با بار اول فهمیده و عیناً آنها را به خودت برمی گرداند، وی کسی است که عقلش در شکم مادر با او ترکیب گشته و اما کسی که با بار اول سخنانت را درک نکرده و گفته است دوباره تکرار نما او کسی است که پس از بزرگ شدن عقلش با او ترکیب یافته است.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن می گوید: محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از برخی اصحابش از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

ستون انسان عقل او است و زیرکی و فهم و حفظ و دانش از عقل ناشی می شوند، و هرگاه عقل انسان با نور تأیید گردد البته وی حافظ، زیرک و تیز و با ادراک می شود و با عقل تمام نقائصش تکمیل شده و همین عقل راهنما و روشن کننده چشم و کلید همه امور می باشد.

باب نود و دوم

سز خُشِن و سوء خلق

حدیث (۱)

علی بن حاتم می گوید: ابو عبد الله بن ثابت از عبد الله بن احمد، از قاسم بن عروه، از برید بن معاویه عجل، از حضرت ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند عز و جل فرشته و حوریه ای از بهشت به نزد حضرت آدم علیه السلام فرستاد و آن حضرت حوریه را به تزویج یکی از دو پسرانش درآورده و دیگری را با جنّ تزویج نمود و از هر دو مولودی به دنیا آمد پس کسانی که دارای جمال و حسن خلق هستند از نسل آن حوریه بوده و آنان که مبتلا به سوء خلق هستند از اولاد جنّ می باشند و انکار نمودند که آدم علیه السلام دخترانش را به تزویج پسرانش درآورده باشد.

باب ٩٣

العلّة التي من أجلها لا يجوز أن يقول الرجل

لولده: هذا لا يشبهني ولا يشبه آبائي

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن جعفر بن بشير، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله تبارك و تعالى إذا أراد أن يخلق خلقاً جمّع كل صورة بينه وبين أبيه إلى آدم، ثم خلقه على صورة أحدهم فلا يقولنّ أحدٌ هذا لا يشبهني ولا يشبه شيئاً من آبائي.

باب ٩٤

العلّة التي من أجلها

تجد الآباء بالأبناء ما لا تجد الأبناء بالآباء

١ - حدّثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله قال: حدّثنا الحسين بن محمد بن عامر، عن عمّه عبد الله بن عامر، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، قال: قلت للصادق عليه السلام: ما بالنا نجد بأولادنا ما لا نجدون بنا؟ قال: لأنهم منكم ولستم منهم.

باب ٩٥

علّة الشيب و ابتدائه

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أيوب بن نوح عن محمد بن أبي عمير، عن حفص بن البختري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان الناس لا يشيبون

باب نود و سوم

سز این که جایز نیست شخص در حق فرزندش بگوید وی به

من و پدرانم شباهت ندارد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: احمد بن ادریس، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از جعفر بن بشیر، از مردی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

هنگامی که خداوند تبارک و تعالی بخواهد انسانی را بیافریند صورت تمام انسان‌های بین این مخلوق و بین پدرشان حضرت آدم علیه السلام را جمع می‌کند و سپس او را به صورت یکی از آنها ایجاد می‌نماید لذا احدی حق ندارد به فرزندش بگوید: این نه به من و نه به آباء و پدرانم شباهت دارد.

باب نود و چهارم

سز این که پدران از ناحیه فرزندان چیزی را می‌یابند

که فرزندان از طرف پدران آن را نمی‌یابند

حدیث (۱)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه می‌گوید: حسین بن محمد بن عامر، از عمویش عبدالله بن عامر، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم نقل می‌کند که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما را چه می‌شود که از ناحیه فرزندانمان چیزی را می‌یابیم که آنها از طرف ما آن را نمی‌یابند؟ حضرت فرمودند: زیرا ایشان چیزی از شما بوده ولی شما جزء آنها نیستید.

باب نود و پنجم

سز و سبب پیری و آغاز آن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعید بن عبدالله از ایوب بن نوح، از محمد بن ابی عمیر، از حفص بن بختری از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

قبلاً مردم پیری را به خود نمی‌دیدند و اولین کسی که آن را مشاهده نمود

فأبصر إبراهيم عليه السلام شيئاً في لحيته، فقال: يا ربّ ما هذا؟
فقال: هذا وقار.

فقال: ربّ زدني وقاراً.

٢ - حدّثنا محمّدين الحسن قال: حدّثنا محمّدين الحسن الصقّار،
عن العباس بن معروف، عن عليّ بن مهزيار، عن الحسين بن عمّار، عن نعيم،
عن أبي جعفر عليه السلام قال: أصبح إبراهيم عليه السلام فرأى في لحيته شيئاً شعرة بيضاء،
فقال:

الحمد لله ربّ العالمين، الذي بلغني هذا المبلغ، ولم أعص الله طرفة
عين.

٣ - أخبرني علي بن حاتم قال: حدّثنا جعفر بن محمّد قال: حدّثنا
يزيد بن هارون، عن عثمان، عن جعفر بن الريان، عن الحسن بن الحسين،
عن خالد بن إسماعيل بن أيّوب المخزومي، عن جعفر بن محمّد عليه السلام: أنّه سمع
أبا الطفيل يحدث أنّ عليّاً عليه السلام يقول:

كان الرجل يموت وقد بلغ الهرم ولم يشب، فكان الرجل يأتي النادي
فيه الرجل وبنوه فلا يعرف الأب من الابن، فيقول: أيّكم أبوكم، فلمّا كان
زمان إبراهيم فقال:

اللهم اجعل لي شيئاً أعرف به.

قال: فشاب وأبيض رأسه ولحيته.

باب ٩٦

علة الطبايع والشهوات والمحبات

١ - حدّثنا محمّدين الحسن قال: حدّثنا محمّد بن
الحسن الصقّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى،

حضرت ابراهیم علیه السلام بود که در محاسنش موی سفید دید، به درگاه خدا عرض کرد: پروردگارا این چیست؟

حقّ عزّوجلّ فرمود: این وقار و سنگینی است.
عرض کرد: پروردگارا، به وقار و سنگینی من بیفزای.

حدیث (۲)

محمّد بن الحسن گفت: محمّد بن حسن صفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن عمّار، از نعیم، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت ابراهیم علیه السلام صبح نمود و در محاسنش یک تار موی سفید دید، فرمود حمد خدای را که مرا به این سن رساند و یک چشم به هم زدن او را عصیان و سرپیچی نکردم.

حدیث (۳)

علی بن حاتم می گوید: جعفر بن محمّد از یزید بن هارون، از عثمان، از جعفر بن ریّان، از حسن بن حسین، از خالد بن اسماعیل بن ایوب مخزومی، از جعفر بن محمّد علیه السلام نقل کرده که آن حضرت از ابوالطفیل شنیدند که وی گفت: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

در زمانهای پیشین چنین بود که شخص با این که به سن پیری می رسید موی سفید در او نبود و با این هیئت از دنیا می رفت و بسا بود که انسان به مجلسی داخل می شد که در آن پدر و فرزندانش بودند ولی از یکدیگر ممتاز و مشخص نبودند لذا آن کس که وارد شده بود می پرسید: کدام یک از شما پدر هستید؟

زمان حضرت ابراهیم علیه السلام که فرارسید وی به درگاه الهی عرضه داشت: خداوندا موی مرا سفید گردان تا با آن شناخته شوم: پس پیر گردید و موی سر و محاسنش سفید گشت.

باب نود و ششم

سز پیدایش طبایع و شهوات و محبت ها

در مخلوقات و انسان ها

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن می گوید محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی،

عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام:

إنَّ اللهَ تبارك وتعالى لما أحبَّ أن يخلق خلقاً بيده، وذلك بعد ما مضى من الجن والنسناس في الأرض سبعة آلاف سنة قال:

ولما كان من شأن الله أن يخلق آدم عليه السلام للذي أراد من التدبير والتقدير لما هو مكنونه في السماوات والأرض، وعلِّمه لما أراد من ذلك كله كَشَطَّ عن أطباق السماوات، ثم قال للملائكة: انظروا إلى أهل الأرض من خلقي من الجن والنسناس، فلما رأوا ما يعملون فيها من المعاصي وسفك الدماء والفساد في الأرض بغير الحقِّ عَظُمَ ذلك عليهم و غضبوا لله وأسفوا على الأرض، ولم يملكوا غضبهم أن قالوا: يا ربُّ أنت العزيز القادر الجبار القاهر العظيم الشأن، وهذا خلقك الضعيف الذليل في أرضك يتقلَّبون في قبضتك و يعيشون برزقك و يستمتعون بعافيتك و هم يعصونك بمثل هذه الذنوب العظام، لا تأسف ولا تغضب ولا تنتقم لنفسك، لما تسمع منهم و ترى، و قد عظم ذلك علينا و أكبرناه فيك.

فلما سمع الله عزَّ وجلَّ ذلك من الملائكة قال: إنِّي جاعل في الأرض خليفة لي عليهم، فيكون حجَّة لي عليهم في أرضي على خلقي.

فقلت الملائكة: سبحانك، أتجعل فيها من يفسد فيها و يفسد الدماء و نحن نسبح بحمدك

از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی مقدم از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هفت هزار سال بعد از ایجاد جن و انس^(۱) در روی زمین حق تبارک و تعالی اراده نمود که با قدرت بیکرانیش خلایق و انسان ها را بیافریند.

سپس حضرت فرمودند: و چون شأن و اراده حق تعالی تعلق گرفت که جناب آدم علیه السلام را به منظور تدبیر و تقدیر در آسمان ها و زمین که خواسته اش بود بیافریند و خودش از اراده و آنچه متعلق به آن بود آگاه و عالم بود لاجرم پرده و حجاب را از طبقات آسمان ها کنارزد، سپس به فرشتگان فرمود: به اهل زمین و مخلوقاتم اعم از جن و انس بنگرید.

وقتی ایشان به اهل زمین نگریسته و معاصی و خونریزی ها و فسادشان در زمین را مشاهده کردند این معنا بر ایشان گران آمده و سخت برآشفتنند و بر اهل زمین تأسف خوردند و چنان حالت غضب بر ایشان عارض گشت که دیگر مالک آن نبوده و اختیار از آنها سلب گردید لذا به درگاه الهی نالیده و عرضه داشتند:

پروردگارا تو صاحب عزت و قدرت بوده، جبار و غالب بر هر چیزی بوده و عظیم الشأن می باشی و اینها مخلوقات ضعیف و ذلیل تو هستند که در زمین بوده و تمام تصرفات و حرکاتشان در قبضه قدرت تو بوده، با روزی تو زندگانی کرده و با عافیت و سلامتی که تو به ایشان داده ای از نعمت های بهره مند می شوند ایشان با این گناهان بزرگ و ارتکاب مخالفت ها معصیت و نافرمانی تو را می نمایند پس چرا از این عصیان متأسف نشده و غضبتاک و خشمگین نگشته و انتقام خود را از ایشان نمی گیری و آنچه از ایشان شنیده و می بینی بر تو گران و سخت نمی آید در حالی که بر ما بسیار بزرگ و عظیم جلوه می کند.

وقتی حق عزوجل این سخنان را از فرشتگان شنید فرمود:

من در زمین خلیفه خود را بر ایشان حجّت قرار داده ام.

فرشتگان عرضه داشتند: پروردگارا تو پاک و منزّه هستی، اما کسی را در زمین حجّت قرار می دهی که فساد کرده و خونریزی می نماید!! در حالی که ما تو را تسبیح

۱- در غیث اللغه از حیات الحیوان نقل کرده که نسناس نوعی از حیوان است که به صورت نصف آدمی بوده و دارای یک گوش و یک دست و یک پای می باشد.

و تقدّس لك، وقالوا: فاجعله منا فإننا لانفسد في الأرض ولا نسفك الدماء.
قال جلّ جلاله:

يا ملائكتي إني أعلم ما لا تعلمون، إني أريد أن أخلق خلقاً بيدي أجعلُ ذريّته أنبياء مرسلين و عباداً صالحين، و أئمةً مهتدين، اجعلهم خلفائي على خلقي في أرضي، ينهونهم عن المعاصي و يذكرونهم عذابي، و يهدونهم إلى طاعتي، و يسلكون بهم طريق سبيلي، و اجعلهم حجةً لي عذراً أو نذراً، و أبينّ الناس من أرضي فأطهرها منهم، و أنقل مرّة الجن العصاة عن بريّتي و خلقي و خيرتي، و أسكنهم، في الهواء و في أقطار الأرض لا يجاورون نسل خلقي، و أجعل بين الجنّ و بين خلقي حجاباً و لا يرى نسل خلقي الجنّ، و لا يؤانسونهم و لا يخالطونهم و لا يجالسونهم، فمن عصاني من نسل خلقي الذين اصطفيتهم لنفسي أسكنتهم مساكن العصاة و أوردتهم مواردهم و لا أبالي.

فقال الملائكة: يا ربّنا إفعل ما شئت لا علم لنا إلا ما علّمتنا إنّك أنت العليم الحكيم.

فقال الله جلّ جلاله للملائكة:

إني خالق بشراً من صلصال من حمأ مسنون فإذا سوّيته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين.
و كان ذلك من أمر الله عزّ وجلّ تقدّم إلى الملائكة في آدم عليه السلام من قبل أن يخلقه احتجاجاً منه عليهم.

قال: فاغترف تبارك و تعالى غرفة من الماء العذب الفرات فصلصلها فجمدت، ثم قال لها: منك أخلق النبيين والمرسلين و عبادي الصالحين و الأئمة المهتدين الدعاة إلى الجنّة و أتباعهم إلى يوم القيامة و لا أبالي،

و تقدیس می نمایم پس چرا از ما خلیفه معین ننمودی؟
باز در ادامه سخنانشان عرضه داشتند: حجت را از ما قرار بده که نه در زمین
فساد نموده و نه خونریزی می کنیم.

حقّ جلّ جلاله فرمود: ای فرشتگان من، آنچه من می دانم شما نمی دانید،
می خواهم با قدرتم مخلوقی بیافرینم که فرزندانِش انبیاء و فرستادگانم به سوی خلق
بوده و جملگی بندگان صالح و پیشوایان مردم باشند.

ایشان را در زمین خلیفه و جانشین های خودم نمودم، وظیفه آنها این است که
بندگانم را از معاصی بازداشته و از عذابم ترسانده و به اطاعتم راهنمایی کنند،
بندگان به واسطه ایشان طریق مرا می پیمایند، ایشان حجت من بوده که برای نیکان
عذر و برای بدان بیم و تهدید می باشند طائفه نسناس را از زمین بیرون نموده و آن را
از ایشان پاک خواهم گردانید و نیز سرکشان از جنّ را از میان مخلوقات و مردمان و
نیکان بیرون برده و در فضاء و نقاط دوردست زمین ساکنشان نموده به طوری که
مجاور و با مخلوقات نباشند، بین جنّ و مخلوقاتم حجاب قرار داده تا مخلوقاتم آنها
را رؤیت نکرده و با ایشان انس نگرفته و آمیزش ننموده و هم نشینی نکنند حال
مخلوقاتی که عصیان مرا نمایند ایشان را در منازل سرپیچان مسکن داده و در جای
ایشان واردشان نموده و هیچ باکی از آن ندارم.

فرشتگان عرضه داشتند:

پروردگارا آنچه خواهی بجاآور غیر از آنچه به ما یاد داده ای چیز دیگری را ما
ندانسته و تو علیم و حکیم هستی.

خداوند عزّوجلّ به فرشتگان فرمود: من از گل و لای سالخورده و سیاه و بدبوی
تغییر یافته شده انسانی را آفریده و پس از آن که آن را آراسته و از روح خویش در آن
دمیدم همه بر او سجده کنید.

البته این فرمان و امر حقّ تعالی به ملائکه مبتنی بر لزوم سجده به جناب آدم علیه السلام
زمانی صادر شد که آدم هنوز خلق نشده بود و امر مزبور احتجاج و اقامه برهانی بود
از ناحیه باری تعالی بر فرشتگان سپس امام علیه السلام فرمودند:

حقّ تعالی مشتی از آب شیرین قرات را برداشت و آن را به صدا آورد سپس آب
منجمد شد، بعد حقّ تعالی خطاب به آن نمود و فرمود:

از تو انبیاء و رسولان و بندگان نیکوکار و پیشوایانی که دیگران را به بهشت
دعوت نموده و تابعین آنها تا روز قیامت را آفریده و باکی از آن ندارم چه آن که من از

ولا أسأل عمّا أفعل وهم يسألون - يعني بذلك خلقه -

إنّهُ اغترف غرفة من الماء المالح الأجّاج فصلصلها
فجمدّت، ثم قال لها: منك أخلق الجبّارين والفراعنة والعتاة و
إخوان الشياطين والدعاة إلى النار إلى يوم القيامة و أتباعهم
ولا أبالي، ولا أسأل عمّا أفعل وهم يسألون، قال:

و شرط في ذلك البدء ولم يشرط في أصحاب اليمين البدء، ثم خلط
المائين فصلصلهما ثم ألقاهما قدّام عرشه، وهما سلالة من طين.
ثم أمر الملائكة الأربعة:

الشمال، والدبور، والصبأ، والجنوب، أن يجولوا على هذه السّلالة
من الطّين فامرؤها وانشؤها ثمّ انزوها و جزّوها و فصلوها و اجروا اليها
الطبائع الأربعة:

الريح، والمرّة، والدّم، والبلغم.

قال: فجالت الملائكة عليها وهي الشمال والصبأ والجنوب والدبور
فأجروا فيها الطبائع الأربعة.

قال: والريح من الطبائع الأربعة في البدن من ناحية الشمال.

قال: والبلغم من الطبائع الأربعة في البدن من ناحية الصّبا

قال: والمرّة في الطبائع الأربعة في البدن من ناحية الدبور.

قال: والدّم في الطبائع الأربعة في البدن من ناحية الجنوب.

قال: فاستقلّت النّسمة وكمل البدن.

قال: فلزمه من ناحية الرّيح حبّ الحياة و طول الأمل والحرص،

فعلی که انجام می‌دهم مورد سؤال واقع نشده بلکه خلایق مسئول می‌باشند. و نیز مشتی از آب شور و تلخ را برداشت و آن را به صدا آورد، سپس آب منجمد گردید بعد حق تعالی به آن فرمود: جبارین و فراعنه و طاغیان و اعوان شیاطین و کسانی که دیگران را به دوزخ دعوت می‌کنند تا روز قیامت و اتباعشان را از تو می‌آفرینم و باکی ندارم زیرا از فعلی که انجام می‌دهم مورد سؤال واقع نشده و این مخلوقات هستند که مسئول می‌باشند.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند:

الْبَتَّ حَقَّ عَزَّوَجَلَّ در خطاب با آب شور و تلخ که اصحاب شمال را از آن آفرید بداء^(۱) را شرط فرمود ولی در خطاب با آب شیرین که منشأ آفریدن اصحاب یمین است این شرط را نیاورد.

سپس دو آب شیرین و شور را با هم ممزوج نمود و بعد آن را به صدا آورد و به دنبالش آب ممزوج را جلو عرش ریخت و این دو آب حاصل طعام و شرابی است که اصل آن طعام و شراب از گل انتزاع شده است، سپس خداوند متعال به فرشتگان چهارگانه یعنی: شمال، دبور، صبا و جنوب^(۲) فرمان داد که بر سلاله طین (یعنی همان حاصل طعام و شراب مزبور) تاخته و آن را گوارا و بعد پرورشش داده و سپس سخت و محکمش نموده و به دنبالش قطعه، قطعه و تکه، تکه‌اش کرده و در آن قطعات و تکه‌ها طبایع چهارگانه^(۳) یعنی: باد، تلخی، خون و بلغم^(۴) را جاری کنند.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: فرشتگان بر آن سلاله طین جولان نموده و تاخت آورده و طبایع چهارگانه مزبور را در آنها جاری ساختند. سپس حضرت فرمودند: باد از میان طبایع چهارگانه از طرف فرشته شمال در بدن جاری شد و بلغم از ناحیه صبا،

و تلخی (مرّه) از جانب دبور و خون از ناحیه جنوب در بدن و هیکل انسانی جاری گردیدند و بدین ترتیب روح مستقل و بدن کامل گردید.

سپس حضرت فرمودند: از ناحیه باد، حُب حیات و طول آرزو و حرص و از

۱- شرح بداء و ذکر روایاتی که در آن وارد شده از حوصله این کتاب خارج بوده و باید در مباحث کلامی مورد بحث قرار گیرد.

۲- ظاهراً این اسامی چهارگانه نام چهار فرشته است نه آنکه فرشتگان چهارگانه موکل این چهار جانب باشند.

۳- شاید مراد از طبایع چهارگانه همان اخلاط اربعه باشد که حضرات اطباء می‌فرمایند.

۴- اخلاط اربعه که در لسان اطباء جاری است عبارتند از: خون، بلغم، صفراء و سوداء.

ولزمه من ناحية البلغم حُبّ الطّعام والشراب واللّين والرّفق، ولزمه من ناحية المرّة الغضب والسّفه والشّيطنة والتّجبر والتّمرد والعجلة، ولزمه من ناحية الدّم حُبّ النّساء واللذات وركوب المحارم والشّهوات.

قال عمرو: أخبرني جابر أنّ أبا جعفر عليه السلام قال: وجدناه في كتاب من كتب علي عليه السلام.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله، عن غير واحد، عن أبي طاهر بن حمزة، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

الطّبائع أربع.

فمنهنّ البلغم وهو خَصْمٌ جَدِلٌ.

ومنهنّ الدّم وهو عبد وربّما قَتَلَ العبد سيّده.

ومنهنّ الرّيح، وهي ملك يدارى.

ومنهنّ المرّة، وهي هيات هيّات هي الأرض إذا ارتجّت ارتجّ ما عليها.

٣ - حدّثنا محمّد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن الحسن

الصّفّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطي، عن أبي جميلة عمّن ذكره، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ الغلظة في الكبّد، والحياء في الرّيح والعقل مَسْكَنُه القلب.

٤ - حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر

الحميري عن محمّد بن الحسين، عن الحسن بن محبوب، عن بعض أصحابنا رفع الحديث، قال: لما خلق الله عزّ وجلّ طينة آدم أمر الرّياح الأربعة

جانب بلغم حُبّ طعام و شراب و لمس اشیاء نرم و دوست داشتن رفاقت و از طرف تلخی (صفراء) غضب و سفاهت و شیطنت و ستمگری و طغیان و شتاب زدگی و از ناحیه خون حُبّ زنان و لذّات و مرتکب شدن محارم و تبعیّت از شهوات برای این روح و بدن لازم گردید.

عمرو می گوید: جابر گفت: حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: این روایت را ما در کتابی از کتابهای امیرالمؤمنین علیه السلام یافتیم.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از جمعی، از ابوطاهر بن حمزه از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

طبایع چهار تا است:

یکی از آنها بلغم است و آن دشمنی است ستیزگر^(۱) و دیگری خون است که آن بنده می باشد و بسا بنده آقای خود را می کشد و سوّم باد^(۲) است و آن فرشته ای است که ملاطفت می نماید و چهارم تلخی و صفراء است، آه، آه آن زمین است که هرگاه بلرزد آنچه روی آن است به لرزه می آید.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه می گوید: محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از ابوجمیل، از کسی که نامش را برده، از حضرت ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: غلظت از برخی اخلاط ناشی از کبد همچون خون و صفراء بوده و حیاء و شرم در سوداء است و مسکن و جایگاه عقل قلب و نفس انسانی می باشد.

حدیث (۴)

محمد بن موسی بن متوکل می گوید: عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن حسین، از حسن بن محبوب، از برخی اصحاب حدیث را مرفوعاً نقل کرده و گفته است: هنگامی که حقّ عزّوجلّ طینت آدم علیه السلام را آفرید به بادهای چهارگانه^(۳) امر

۱- کنایه است از این که به گندمی علاج شده و به آسانی دفع نمی شود

۲- ممکن است مراد از آن صفراء باشد چنانچه به احتمال قوی مقصود از آن سوداء است و در اخبار کثیراً به معنای دوّم آمده.

۳- بادهای چهارگانه عبارتند از: باد شمال که از سمت قطب شمال می وزد، باد جنوب که از سمت قطب جنوب می وزد، باد صبا که از سمت مشرق وزیده و باد دیور که از جانب مغرب می وزد.

فَجَرَتْ عَلَيْهَا فَأَخَذَتْ مِنْ كُلِّ رِيحٍ طَبِيعَتَهَا.

٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ

إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ السَّكُونِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

إِنَّمَا صَارَ الْإِنْسَانُ يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ بِالنَّارِ وَيَبْصُرُ وَيَعْمَلُ

بِالنُّورِ، وَيَسْمَعُ وَيَشْمُ بِالرَّيْحِ وَيَجِدُ طَعْمَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ

بِالْمَاءِ، وَيَتَحَرَّكُ بِالرُّوحِ، وَلَوْلَا أَنَّ النَّارَ فِي مَعْدَتِهِ مَا هَضَمَتْ،

أَوْ قَالَ: حَطَمَتْ الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ فِي جَوْفِهِ وَلَوْلَا الرِّيحُ

مَا لْتَهَبَتْ نَارُ الْمَعْدَةِ وَلَا خَرَجَ الثَّقَلُ مِنْ بَطْنِهِ، وَلَوْلَا الرُّوحُ مَا

تَحَرَّكَ وَلَا جَاءَ وَلَا ذَهَبَ، وَلَوْلَا بَرْدُ الْمَاءِ لَأَخْرَقَتْهُ نَارُ الْمَعْدَةِ،

وَلَوْلَا النُّورُ مَا بَصُرَ وَلَا عَقِلَ، فَالطِّينُ صَوْرَتُهُ، وَالْعَظْمُ فِي

جَسَدِهِ بِمَنْزِلَةِ الشَّجَرَةِ فِي الْأَرْضِ وَالْدَّمُ فِي جَسَدِهِ بِمَنْزِلَةِ الْمَاءِ

فِي الْأَرْضِ، وَلَا قَوَامٌ لِلأَرْضِ إِلَّا بِالماءِ، وَلَا قَوَامٌ لَجَسَدِ

الْإِنْسَانِ إِلَّا بِالدَّمِ.

وَالْمَخَّ دَسَمَ الدَّمُ وَزَبَدَهُ، فَهَكَذَا الْإِنْسَانُ خُلِقَ مِنْ شَأْنِ الدُّنْيَا

وَشَأْنِ الْآخِرَةِ فَإِذَا جُمِعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا صَارَتْ حَيَاتُهُ فِي الْأَرْضِ؛

لأنَّه نَزَلَ مِنْ شَأْنِ السَّمَاءِ إِلَى الدُّنْيَا، فَإِذَا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا

صَارَتْ تِلْكَ الْفَرْقَةُ الْمَوْتُ، تَرَدُّ شَأْنُ الْآخِرَى إِلَى السَّمَاءِ،

فرمود که بر آن طینت و گِل بوزند، پس بادهای بر آن وزیدند و از هر بادی طبیعت آن در طینت اخذ و منظور گردید

حدیث (۵)

علی بن احمد رحمه الله علیه می گوید: محمد بن ابی عبدالله کوفی از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید^(۱) از اسماعیل بن ابی زیاد سکونی^(۲) نقل کرده که وی گفت حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

انسان به واسطه گرمای آتش می خورد و می آشامد و با روشنایی نور می بیند و تعقل می کند و با حرکت باد می شنود و می بوید و با سردی آب مزه طعام و شراب را می یابد و با روح و جان حرکت می نماید، اگر گرما در معده نبود طعام و شراب هضم نمی شدند یا فرمودند: اگر گرما در معده نبود طعام و شراب به درون راه نمی یافتند و اگر باد نمی بود آتش و گرمای معده زبانه نمی کشید و برافروخته نمی شد و فضولات از شکم خارج نمی شدند و اگر روح نمی بود انسان نه حرکت داشت و نه می آمد و نه می رفت و اگر سرما و خنکی آب نمی بود گرمای معده او را می سوزاند و اگر روشنایی نور نمی بود نه می دید و نه تعقل می کرد، پس گل ماده انسان است که قبول صورت می کند و استخوان در جسد انسان همچون درخت در زمین بوده و خون در آن به منزله آب در زمین می باشد و بدیهی است که زمین بدون آب قوام و بقایی ندارد از این رو جسد انسان نیز بدون خون قائم نمی باشد.

و مغز چربی و کف خون می باشد.

سپس حضرت فرمودند: پس انسان از دو نشئه دنیا و آخرت آفریده شده^(۳) پس وقتی حق تعالی بین ایندو جمع نمود قهراً روح سماوی او به جسد ارضیش تعلق گرفته و داخل آن می گردد و وقتی بین ایندو تفرقه و جدایی انداخت این تفرقه همان مرگ می باشد در این هنگام نشئه اخروی او که روح باشد به آسمان برمی گردد، پس به اعتبار تعلق روح به بدن می توان گفت حیاتش در زمین بوده و به لحاظ عروج روح به آسمان صحیح است

۱. حسین بن یزید نوفلی نخعی، وی به فرموده مرحوم علامه در خلاصه شاعر و ادیب بود و در ری سکونت داشت و در همانجا از دنیا رفت.

برخی از قمیین گفته اند که وی در اواخر عمر غالی شد ولی این خبر به اثبات نرسیده.

۲. اسماعیل بن ابی زیاد سکونی شعبری، وی عامی مذهب است.

۳. مقصود از «نشئه دنیا»، بدن و از «نشئه آخرت» روح می باشد.

فالحياة في الأرض والموت في السماء، و ذلك أنه يفرق بين الأرواح والجسد، فردّت الروح والنور إلى القدرة الأولى، و ترك الجسد؛ لأنه من شأن الدنيا، وإنما فسد الجسد في الدنيا؛ لأنّ الرّيح تنشف الماء فييبس فيبقى الطّين فيصير رفاتاً و يبلئ و يرجع كلّ إلى جوهره الأوّل، و تحرّكت الرّوح بالنفس والنفس حركتها من الرّيح، فما كان من نفس المؤمن فهو نور مؤيّد بالعقل، و ما كان من نفس الكافر فهو نار مؤيّد بالنّكراء له، فهذه صورة نار، وهذه صورة نور، والموت رحمة من الله لعباده المؤمنين و تقمة على الكافرين، ولله عقوبتان أحديهما أمر الروح والأخرى تسليط بعض الناس على بعض، فما كان من قبل الروح فهو السقم والفقر، و ما كان من تسليط فهو النّقمة، و ذلك قوله تعالى:

(و كذلك نولي بعض الظالمين بعضاً بما كانوا يكسبون

من الذنوب)^(١) فما كان من ذنب الروح من ذلك سقم و فقر و ما كان من تسليط فهو النّقمة، و كان ذلك للمؤمن عقوبة له في الدنيا، و عذاب له فيها، و أما الكافر فنقمته عليه في الدنيا و سوء العذاب في الآخرة، ولا يكون ذلك إلاّ بذنب، والذنب من الشهوة، و هي من المؤمن

گفته شود مرگش در آسمان می باشد و شرح و توضیح این آن است که حق تبارک و تعالی بین ارواح و جسد جدایی می اندازد و پس از این جدایی روح یعنی نور حیاتی انسان به قدرت اولی یعنی به عالم ارواح که شایسته ترین مخلوقات باری تعالی است برگشته و جسد و کالبد را در این عالم ماده که دنیا باشد بجا می گذارد چه آن که بدن از همین نشئه و از سنخ آن می باشد.

و جهت فاسد شدن جسد و نابود شدنش در دنیا این است که وزش باد آب و رطوبتش را خشک کرده و آن را به همان گل برگردانده و بالاخره پوسیده و ریزیز می گردد و هر کدام از عناصر به جوهر اولی خود یعنی ماهیت قبل از امتزاج رجوع می نمایند.

و در وقت مرگ و تفرقه بین جسد و روح، روح حیوانی به سبب حرکت نفس ناطقه به طرف آسمان حرکت می کند چنانچه در هنگام حیات نیز روح حیوانی به سبب نفس ناطقه در مجاری بدن جاری گشته و سریان پیدا می کند، پس آنچه نفس ناطقه مؤمن باشد یقیناً نوری است که عقل مؤید آن بوده و آنچه نفس ناطقه کافر است نار و آتشی است که شیطننت و حيله مؤیدش می باشد نتیجتاً نفس کافر صورت ناری و نفس مؤمن صورت نوری بوده و مرگ رحمتی است از جانب حق تعالی برای بندگان مؤمنش و نعمتی است برای کافرن و خدا دو عقوبت دارد:

الف: آنچه از آلام جسمانی و دردهای روحی بدون واسطه به شخص می رسد که به آنها عقوبات از ناحیه روح گویند.

ب: آنچه به سبب تسلط بعضی از مردم بر برخی دیگر به انسان می رسد. آن عقوباتی که از ناحیه روح بوده بیماری و فقر است و آنچه بسبب تسلط بعضی بر برخی به انسان می رسد نعمت و عذاب می باشد و فرموده حق تعالی مفید همین معنا است: **وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ مِنَ الذُّنُوبِ** (و همچنین ما برخی ستمکاران را مقابل بعضی دیگر برگماریم بسبب آنچه از حسد و ظلم و مکر که بر آزار هم کسب می کنند).

پس عقوبتی که ناشی از گناه روح است بیماری و فقر بوده و آنچه بسبب تسلط بعضی بر برخی به انسان می رسد نعمت و عذاب می باشد و این تنبیه و تأدیب نسبت به مؤمن در دنیا عقوبت بوده و در آخرت عذاب است و اما کافر در دنیا گرفتار نعمت و در آخرت مبتلا به سوء عذاب می شود و این نیست مگر به خاطر گناهی که انسان در دنیا مرتکب شده و گناه ناشی از شهوت بوده و شهوت از مؤمن

خطأً ونسيان، وأن يكون مستكرهاً وما لا يطيق، وما كان في الكافر فعمد
وجحود واعتداء وحسد وذلك قول الله عز وجل:

(كفاراً حسداً من عند أنفسهم)^(١).

٦- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا عبد الله بن جعفر
الحميري قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن
بعض أصحابنا يرفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام، عرفان المرء نفسه أن يعرفها بأربع طبائع
و أربع دعائم و أربعة أركان، و طبائعه: الدم والمرّة والريح
والبلغم، و دعائمه الأربع العقل و من العقل: الفطنة والفهم
والحفظ والعلم.

و أركانه التور والنار والروح والماء، فأبصر وسمع، و عقل بالنور، و أكل
و شرب بالنار، و جامع و تحرك بالروح، و وجد طعم الذوق والطعم بالماء،
فهذا تأسيس صورته.

فإذا كان عالماً حافظاً ذكياً فطيناً فهماً، عرف:
فيما هو.

و من أين تأتيه الأشياء.

ولأي شيء هو ههنا.

مستند به خطاء و نسیان و اکراه و عدم طاقت بوده ولی در کافر سببش عمد و انکار و دشمنی و حسادت می باشد چنانچه حق تعالی در قرآن شریف به این معنا اشاره کرده و می فرماید: **كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ** (شما را در زمره کفار قرار دهند و این به سبب حسدی است که در طبیعت خودشان بر ایمان شما برند).

حدیث (۶)

محمد بن موسی بن متوکل می گوید:

عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از برخی اصحاب به طور مرفوع نقل کرده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

شناختن انسان نفسش را به این است که:

الف: بداند نفسش چهار طبیعت دارد.

ب: بداند که نفسش چهار ستون داشته.

ج: بداند که نفسش دارای چهار پایه می باشد.

چهار طبیعت عبارتند از: خون، صفراء، باد (سوداء) و بلغم.

و چهار ستون نفس عبارتند از: عقل که زیرکی ناشی از همین است، فهم حفظ و علم.

و چهار پایه نفس عبارتند از: نور، نار، روح، آب.

انسان به واسطه نور می بیند و می شنود و تعقل می کند و به توسط نار تناول کرده و می آشامد و به کمک روح مجامعت نموده و حرکت می کند و به برکت آب طعم چشیدنی ها را می یابد.

آنچه گفته شد مربوط به تأسیس نفس انسانی است.

سپس حضرت فرمودند:

وقتی گفتیم انسان عالم، حافظ، ذکی و زیرک و با فهم است مسلماً آگاه است که:

الف: در چه سرای فانی و زائل شدنی بوده.

ب: حوادث و اتفاقات از کجا و به واسطه چه متوجه او می شوند. ^(۱)

ج: برای چه در این دنیا آمده است. ^(۲)

۱- مقصود آن است که وی به قضاء و قدر ایمان دارد و توجه حوادث و اتفاقات را مستند به قضاء و قدر می داند.

۲- یعنی می داند که آمدنش در این دنیا برای تحصیل معرفت و کمال است.

وإلى ما هو صائر باخلاص الوجدانية، والإقرار بالطاعة.

وقد جرى فيه النفس، وهي حارة وتجري فيه وهي باردة.

فإذا حلت به الحرارة أشرب وبطر وارتاح وقتل وسرق وبهج واستبشر وفجر وزنا واهتزّ وبذخ.

وإذا كانت باردة اهتمّ وحزن واستكان وذهل ونسي وأيس، فهي العوارض التي يكون منها الأسقام فإنه سبيلها ولا يكون أول ذلك إلاً لخطيئة عملها، فيوافق ذلك مأكلاً أو مشرباً في أحد ساعات لا تكون تلك الساعة موافقة لذلك المأكّل والمشرب بحال الخطيئة فيستوجب الألم من ألوان الأسقام.

وقال: جوارح الإنسان وعروقه وأعضاؤه جنود لله مجتدة عليه، إذا أراد الله به سقماً سلّطها عليه، فأسقمه من حيث يريد به ذلك السقم.

٧ - حدّثنا محمّد بن موسى البرقي قال: حدّثنا علي بن محمّد ماجيلويه، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن محمّد بن سنان بإسناده يرفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال:

أعجب ما في الإنسان قلبه، وله موادّ من الحكمة وأضداد من خلافها، فإن سنح له الرجاء أذلّه الطمع وإن هاج به الطمع أهلكه الحرص، وإن ملكه اليأس

د: به کجا خواهد رفت^(۱) و در صورتی که خدای واحد را از روی اخلاص پرستیده و اقرار به طاعتش نماید مسیر و مقصدش به بهشت خواهد بود.
سپس امام علیه السلام فرمودند:

نفس در انسان جاری بوده گاه حارّ و زمانی بارد و سرد است، هنگامی که حارّ است انسان تکبر و نخوت داشته، بانشاط بوده، مرتکب قتل و سرقت شده، خوشحال و مسرور بوده، دست به فجور و زنا زده، جنبش و جهش داشته و کبر و بزرگی به دیگران می فروشد و موقعی که بارد و خنک است شخص مهموم و محزون و آرام بوده، پژمرده و فراموشکار و مأیوس نشان داده می شود و این حالات عوارضی است که از جمله آنها بیماری ها و دردها می باشد که در چنین وقتی بر انسان عارض می گردد و سبب عروض آن خطاء و گناهی است که شخص انجام داده و شرح و توضیح آن این است که:

شخص در یکی از ساعات طعام یا شرابی را خورده و آشامیده که با آن عمل گناه موافق بوده و اقتضایش چنین خطیئه ای می باشد و پس از صدور آن خطاء و گناه فاعل مستوجب و مستحق دردی که یکی از انحاء و الوان دردها است می باشد.
سپس امام علیه السلام فرمودند:

جوارح و عروق و اعضاء انسان لشگرهای خدا و اعوان و ایادی حضرتش جلّ و علا می باشند از این رو هرگاه خداوند اراده فلان درد و بیماری را بکند، این جوارح و اعضاء را بر شخص مسلط کرده و به وسیله آنها بیماری و دردی را که خواسته بر شخص غالب می گرداند.

مرکز تحقیقات کامیون علوم اسلامی
حدیث (۷)

محمد بن موسی برقی می گوید: علی بن محمد ماجیلویه، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از محمد بن سنان با سندش به طور مرفوع حدیث را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: عجیب ترین عضوی که در انسان هست قلب او می باشد قلب صفاتی پسندیده و اوصافی ناپسند داشته که شرح آنها چنین است:

اگر امید و آرزو به آن رو کند طمع و آز خوار و ذلیلش می کند و اگر طمع در آن به جوش آید حرص و ولع تباهش می سازد و اگر ناامیدی به آن دست یابد حسرت و

قتله الأسف، وإن عرض له الغضب اشتدَّ به الغيظ، وإن أسعده الرضا نسي التحفظ، وإن ناله الخوف، شغله الحذر، وإن اتسع له الأمن استلبته الغفلة، وإن حدثت له النعمة أخذته العزة، وإن أصابته مصيبة فضحه الجزع، وإن استفاد مالاً أطغاه الغنى، وإن عضته الفاقة شغله البلاء، وإن جهده الجوع قعد به الضعف، وإن أفرط به الشبع كظته البطن، فكل تقصير به مضر وكل إفراط به مفسد.

٨ - و بهذا الإسناد عن محمد بن سنان عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول لرجل:

إعلم يا فلان إن منزلة القلب من الجسد بمنزلة الإمام من الناس الواجب الطاعة عليهم، ألا ترى أن جميع جوارح الجسد شرط للقلب، وتراجعة له، مؤدية عنه:

الأذنان والعينان والأنف والفم واليدين والرجلان والفرج، فإن القلب إذا هم بالنظر فتح الرجل عينيه، وإذا هم بالاستماع حرك أذنيه وفتح مسامعه فسمع، وإذا هم بالشم استنشق بأنفه فأدّى تلك الرائحة إلى القلب، وإذا هم بالنطق تكلم باللسان، وإذا هم بالبطش عملت اليدين، وإذا هم بالحركة سعت الرجلان، وإذا هم بالشهوة تحرك الذكر، فهذه كلها مؤدية عن القلب بالتحريك وكذلك ينبغي

اندوه او را می‌کشد و اگر غضب و تندخویی بر آن عارض گردد خشم به آن سخت گیرد و اگر رضا و خشنودی در او پیدا شود خودداری از قبائح را فراموش می‌کند و اگر ترس و هراس به او برسد دوری جستن از کار مشغولش می‌سازد و اگر ایمنی او زیاد گردد غفلت می‌ریابدش اگر نعمت برایش حاضر شود عزت و بزرگی او را می‌گیرد و اگر مصیبت و اندوه به آن برسد بی‌تابی رسوایش می‌کند و اگر مالی بیابد توانگری طاغیش می‌نماید و اگر بی‌چیزی او را بیازارد بلا و سختی گرفتارش کند و اگر گرسنگی او را به صدمه و مشقت بیازارد ناتوانی وی را از پا درآورد و اگر سیری او به حد افراط برسد شکم پری وی به رنج و زحمتش بیاندازد، پس هر کوتاهی از اندازه به آن ضرر رسانده و هر بیش از حدی آن را فاسد و تباه کند.

حدیث (۸)

محمد بن موسی برقی با همان اسناد قبل از محمد بن سنان، از برخی اصحابش نقل کرده که وی گفت: شنیدم از حضرت امام صادق علیه السلام که به مردی چنین فرمودند: فلانی بدان که قلب نسبت به جسد انسانی به منزله امام است برای مردم که تمام باید اطاعتش را بنمایند، مگر نمی‌بینی که تمام جوارح و اعضاء جسد اعوان و ایادی و مفسر قلب هستند.

دو گوش و دو چشم و بینی و دهان و دو دست و دو پا و عورت خواسته‌های قلب را اداء می‌کنند لذا:

هرگاه قلب خواسته‌اش نگریستن به چیزی باشد شخص دو چشمش را می‌گشاید.

و زمانی که بخواهد بشنود شخص دو گوشش را حرکت داده و منفذ آنها را باز کرده تا مطلوب را بشنود و هر وقت میل داشته باشد بویی را استشمام نماید شخص با بینی استنشاق کرده در نتیجه بوی مطلوب به قلب می‌رسد.

و هنگامی که رغبت به سخن گفتن داشته باشد به وسیله زبان تکلم می‌کند. و در صورتی که مطلوبش گرفتن چیزی باشد دستها به کار افتاده و آن چیز را می‌گیرد.

و به فرض که مقصودش حرکت کردن باشد دو پا سعی نموده و راه می‌روند. و اگر محبوبش شهوت و غریزه باشد نرینه شخص به حرکت و جنبش درمی‌آید. پس تمام این اعضاء و جوارح حرکت و فعالیت نموده تا خواسته قلب را اداء کرده و بدین ترتیب اطاعتش می‌کنند و همچنین شایسته است که خلایق نسبت به

للإمام أن يطاع للأمر منه.

٩- أخبرنا أبو عبد الله محمد بن محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان البرواذي قال: حدثنا أبو علي محمد بن محمد بن الحارث بن سفيان السمرقندي قال: حدثنا صالح بن سعيد الترمذي، عن عبد المنعم بن إدريس، عن أبيه، عن وهب بن منبه: أنه وجد في التوراة صفة خلق آدم ﷺ حين خلقه الله عز وجل وابتدعه:

قال الله تبارك وتعالى:

إني خلقت آدم وركبت جسده من أربعة أشياء، ثم جعلتها وراثته في ولده تنمي في أجسادهم، و ينمون عليها إلى يوم القيامة، و ركبت جسده حين خلقته من رطب و يابس، و سُخْن و بارد، و ذلك إني خلقت من تراب و ماء، ثم جعلت فيه نفساً و روحاً، فيبوسة كل جسد من قبل التراب و رطوبته من قبل الماء، و حرارته من قبل النفس، و برودته من قبل الروح، ثم خلقت في الجسد بعد هذه الخلق الأول أربعة أنواع: و هُنَّ ملاك الجسد و قوامه بإذني لا يقوم الجسد إلا بهنَّ و لا تقوم منهنَّ واحدة إلا بالآخرى.

منها المرّة السوداء والمرّة الصفراء، والدم والبلغم، ثم أسكن بعض هذا الخلق في بعض، فجعل مسكن اليبوسة في المرّة السوداء، و مسكن الرطوبة في المرّة الصفراء، و مسكن الحرارة في الدم، و مسكن البرودة في البلغم، فأَيُّما جسد اعتدلت به هذه الأنواع الأربع التي جعلتها ملاكه و قوامه و كانت كُلُّ واحدة منهنَّ أربعاً لا تزيد و لا تنقص، كملت صحته و اعتدل بنيانه، فإن زاد منهنَّ واحدة عليهنَّ فقهرتهنَّ و مالت بهنَّ دخل على البدن السقم من ناحيتها بقدر ما زادت، و إذا كانت ناقصة تقلَّ عنهنَّ حتى تضعف عن طاقتهنَّ و تعجز عن مقارنتهنَّ، و جعل عقله في دماغه، و شرهه في كليته، و غضبه في كبده، و صرامته في قلبه، و رغبته في رئته، و ضحككه في طحاله، و فرحه و حزنه، و كربه في وجهه، و جعل فيه ثلاثمائة و ستين مفصلاً.

امام علی^{علیه السلام} مانند اعضاء و جوارح بوده و امر آن سرور را اطاعت کنند.

حدیث (۹)

ابو عبد الله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می گوید: ابو علی محمد بن محمد بن حارث بن سفیان سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه نقل کرده که وی گفت: صفت آفرینش آدم^{علیه السلام} را در وقتی که حق عزوجل او را ایجاد کرد در تورات به این شرح یافتم:

خداوند تبارک و تعالی فرموده:

آدم را آفریدم و جسدش را از چهار چیز ترکیب نموده و سپس این چهار چیز را به ارث در فرزندانش نهادم، اینها در اجساد بنی آدم نمو نموده و بنی آدم نیز بر آنها تا روز قیامت رشد می کنند.

سپس این چهار چیز را این طور معرفی می نماید:

جسد انسان را در هنگام آفرینش از تر و خشک، گرم و سرد ترکیب نمودم و توضیح این گفتار آن است که:

آدم را از خاک و آب آفریدم سپس در او نفس و روح قرار دادم، یبوست هر جسدی مستند به خاک و رطوبتش از جانب آب بوده چنانچه حرارتش معلول نفس و برودتش مسبب از روح می باشد، سپس بعد از خلقت اول در جسد چهار نوع خلق کردم که به اذن من فقط قوام و ملاک جسد آنها بوده و قوام هر یک از آنها نیز به دیگری می باشد، این چهار نوع عبارتند از: سوداء، صفراء، خون و بلغم، سپس برخی از آن چهار چیز را در این چهار نوع اسکان داد پس مسکن یبوست را سوداء و مسکن رطوبت را صفراء و مسکن حرارت را خون و مسکن برودت را بلغم قرار داد، پس هر جسد و جسمی که این انواع چهارگانه در آن معتدل باشند یعنی نه زیاد بوده و نه کم از صحت کامل برخوردار بوده و اساس و بقایش معتدل خواهد بود، اما اگر یکی از آنها زائد بر باقی و غالب بر آنها باشد به مقدار زیادی که دارد از ناحیه آن بر بدن بیماری عارض می شود چنانچه اگر یکی از حد اعتدال کمتر باشد در جنب آنها ضعیف محسوب شده و از مقاربت با انواع دیگر ناتوان می گردد، باری حق تبارک و تعالی عقل را در مغز و حرص را در کلیه و غضب را در کبد و شجاعت را در قلب و رغبت و میل را در ریه و شش و خنده را در طحال و فرح و هضم و غصه را در وجه و صورت قرار داده و سیصد و شصت مفصل در او تعبیه نمود.

قال وهب: فالطبيب العالم بالداء والدواء يعلم من حيث يأتي السقم من قبل زيادة تكون في إحدى هذه الفطرة الأربع، أو نقصان منها، و يعلم الدواء الذي به يعالجهن فيزيد في الناقصة منهن، أو ينقص من الزائدة حتى يستقيم الجسد على فطرته و يعتدل الشيء بأقرانه.

ثم تصير هذه الأخلاق التي ركب عليها الجسد فطراً عليها تبني أخلاق بني آدم و بها توصف، فمن التراب العزم، و من الماء اللين، و من الحرارة الحدة، و من البرودة الأناة، فإن مالت به اليبوسة كان عزمه القسوة، و إن مالت به الرطوبة كانت لينته مهانة، و إن مالت به الحرارة كانت حدته طيشاً و سفهاً، و إن مالت به البرودة كانت إناته ريباً و بلداً، فإن اعتدلت أخلاقه و كنّ سواء، واستقامت فطرته كان جازماً في أمره ليناً في عزمه حاداً في لينه، متأنياً في حدته، لا يغلبه خلق من أخلاقه، ولا يميل به، من أيها شاء استكثر و من أيها شاء استقلّ و من أيها شاء عدل و يعلم كلّ خلق منها إذا علا عليه بأيّ شيء يمزجه و يقومه فأخلاقه كلّها معتدلة كما يجب أن يكون.

فمن التراب قسوته و بخله و حصره و فظاظته و برمه و شحّه و يأسه و قنوطه و عزمه و اصراره، و من الماء كرمه و معروفه و توسّعه و سهولته و ترسله و قربه و قبوله و رجاءه واستبشاره،

و هب می گوید: طبیعی که به درد و دواء واقف و آگاه باشد می داند بیماری پیدا شده در بدن از کجا منشأ گرفته آیا از ناحیه زیادی یکی از انواع بر دیگران بوده یا مستند به نقصان یکی از آنها می باشد و نیز او می داند با چه دوائی باید بیماری را معالجه کرد لذا در صورت ناقص بودن یکی از انواع آن را زیاد کرده و به فرض زائد بودنش آن را ناقص و کم می کند به اندازه ای که جسد به مرحله فطرت و خلقت صحیح خود برگشته و نوع مزبور نیز در حد اعتدال و مقارنه با سایر انواع قرار گیرد. اشیایی که جسد از آنها ترکیب یافته فطرت بنی آدم محسوب شده که خصوصیات اخلاقی بنی آدم بر آنها مبتنی می باشد و شرح اِستناء خصوصیات اخلاقی و ویژگیهای خُلُق بنی آدم بر اشیاء چهارگانه مزبور چنین می باشد:

از خاک عزم و اراده ناشی شده و از آب، نرمی و از حرارت تیزی و تندی و از برودت وقار و سنگینی حال اگر بیوست بر شخص غالب شود، عزم به قساوت تبدیل شده چنانچه اگر رطوبت غلبه نماید نرمی به سستی مبدل می گردد و اگر حرارت غلبه کند تیزی و حدّت به سبک عقلی و سفاهت تبدیل می شود و اگر برودت و سردی غلبه کند وقار به شک و کندذهنی می گراید.

و در صورتی که اشیاء چهارگانه با هم مساوی بوده و هیچ کدام بر دیگری غلبه نداشته و فطرت مستقیم و پابرجا باشد شخص در امورش جازم و در عزمش لّین و در عین نرم بودن حادّ و تیز بوده و در عین تیز بودن متأنّی و آرام می باشد در چنین شخصی هیچ یک از اخلاق اربعه بر دیگری غالب نبوده و هیچ کدام به وی مایل نمی باشند وی هر کدام را که بخواهد می تواند بیفزاید و هر کدام را که مایل باشد از آن بکاهد کاسته و هر کدام را که دوست داشته باشد معادل و مقارن با سایرین قرار دهد، البته قرار می دهد در صورتی که هر کدام از اخلاق اربعه غلبه نماید وی می داند که آن را با چه ممزوج کرده و تعدیلش نماید، پس اخلاق چهارگانه در وی معتدل بوده همان طوری که باید چنین باشند.

منشأ پدید آمدن حالات و صفات

از خاک، قساوت و بخل و تنگدستی و درشت خوئی و سخت و استوار بودن، آزمند بودن، مأیوس بودن، پژمرده بودن، مصمّم بودن و نپذیرفتن رأی کسی را، پافشاری کردن.

و از آب، جوانمردی و نیک بودن، گشاده دست بودن، نرم بودن، استیناس، نزدیک بودنش به حقّ عزّوجلّ، حالت پذیرش داشتن، امیدوار بودن، شاد و مسرور

فإذا خاف ذوالعقل أن يغلب عليه أخلاق التراب، و يميل به الزم كل خلق منها خلقاً من أخلاق الماء يمزجه بليينه.

يلزم القسوة اللين، والحصص التوسّع، والبخل العطاء، والفظاظة الكرم، والبرم التوسّل، والشحّ السماح، واليأس الرجاء، والقنوط الاستبشار، والعزم القبول، والاصرار القرب، ثم من النفس حدّته وحقّته وشهوته ولهوه ولعبه وضحكّه وسفهّه وخداعه وعنفه وخوفه، ومن الروح حلمه وقاره وعفافه وحيأؤه وبهاؤه وفهمه وكرمه وصدقته ورفقه وكبره، وإذا خاف ذوالعقل أن تغلب عليه أخلاق النفس و تميل به، الزم كل خلق منها خلقاً من أخلاق الرّوح يقوم به يلزم الحدّة الحلم، والحقّة الوقار، والشّهوة العفاف، واللّعب الحياء، والضّحك الفهم، والسّفه الكرم، والخداع الصّدق، والعنف الرّفق، والخوف الصّبر، ثمّ بالنفس سمع ابن آدم وأبصر، و أكل وشرب، وقام وقعد، وضحك وبكى، وفرح وحزن،

بودن، پدید می آید.

سپس می گوید: هرگاه شخص صاحب عقل خوف و بیم داشته باشد که اخلاق و صفات خاک بر او غالب و مایل شوند سعی می کند اخلاق و صفات آب را با آنها ممزوج نموده و بدین ترتیب از غلبه صفات خاک جلوگیری می کند.

بنابراین قساوت را با نرمی همراه کرده و وسط بین این دو را اخذ می کند، تنگدستی را با سخاوت و گشاده دست بودن ممزوج می کند، بخل را با عطاء، درشت خوئی را با کرم، سخت موضع و استوار بودن را با استیناس و آزار با جود و ناامیدی را با امید، پژمردگی را با سرور و شادی، تصمیم و عدم پذیرش را با قبول و پای فشردن و نزدیک نشدن را با قرب و نزدیکی می آمیزد.

صفات ناشی از نفس^(۱) و روح^(۲)

از نفس صفات ذیل ناشی می شوند:

تیزی و تندى، سبکی، شهوت، لهو و لعب (بازی کردن) خنده، سفاهت و کم عقلی، خدعه نمودن و نیرنگ زدن، درشتی کردن، هراس داشتن.

از روح نیز صفات زیر ناشی می گردند:

بردباری، سنگینی، پارسایی، آرم، خوبی و نیکویی، فهم و ادراک، جوانمردی، راستی، مدارا نمودن، بزرگی.

هرگاه شخص صاحب عقل خوف و بیم داشته باشد که صفات نفس بر او غالب و مایل شوند سعی می کند صفات روح را با آنها ممزوج نموده و بدین ترتیب از غلبه صفات نفس جلوگیری می کند بنابراین:

تندی را با حلم و بردباری، خفت را با وقار و سنگینی، شهوت را با عفاف و پارسایی، لعب و بی حیایی را با آرم و شرم، خنده را با فهم و ادراک، سفاهت را با کرم و جوانمردی، خدعه و نیرنگ را با راستی، درشتی را با مدارا، خوف و هراس را با صبر ممزوج و همراه می نماید.

افعال ناشی از نفس و روح

انسان به واسطه نفس می شنود و می بیند، می خورد و می آشامد، می ایستد و می نشیند، می خندد و می گریه شاد می شود و محزون می گردد.

۱- مقصود روح حیوانی است

۲- مقصود روح ناطقه می باشد

و بالروح عرف الحق من الباطل، والرشد من الغي، والصواب من الخطأ، وبه علم و تعلّم، و حكم و عقل، واستحيى و تكرم، و تفقّه و تفهّم، و تحذّر و تقدّم.

ثمّ يقرن إلى أخلاقه عشر خصال أخرى:

الإيمان والحلم والعقل والعلم والعمل واللين والورع والصدق والصبر والرّفق.

ففي هذه الأخلاق العشر جميع الدّين كلّها، و لكلّ خلق منها عدوّ، فعّدوّ الإيمان الكفر، و عدوّ الحلم الحمق، و عدوّ العقل الغي، و عدوّ العلم الجهل، و عدوّ العمل الكسل، و عدوّ اللين العجلة، و عدوّ الورع الفجور، و عدوّ الصدق الكذب، و عدوّ الصبر الجزع، و عدوّ الرّفق العنف. فإذا وهن الإيمان تسلّط عليه الكفر و تعبّده و حال بينه و بين كلّ شيء يرجو منفعته، وإذا صلب الإيمان وهن له الكفر و تعبّده واستكان واعترف الإيمان، وإذا ضعف الحلم علاّ الحمق و حاطه و ذبذبه و ألبسه الهوان بعد الكرامة، فإذا استقام الحلم فضح الحمق و تبين عورته و أبدى سوءته وكشف ستره وأكثر مذمّته، فإذا استقام اللين تكرّم من الخفة والعجلة واطّردت الحدة و ظهر الوقار والعفاف، و عرفت السكينة، وإذا ضعف الورع تسلّط عليه الفجور و ظهر الإثم و تبين العدوان و كثر الظلم و نزل الحمق و عمل بالباطل، وإذا ضعف الصدق كثر الكذب و فشت القرية و جاء الأفك بكلّ وجه والبهتان،

و به واسطه روح حق را از باطل، هدایت را از گمراهی، صحیح را از خطاء تمیز می دهد و نیز به واسطه روح می داند و فرامی گیرد، حکم کرده و تعقل می نماید، حیاء می کند و جوانمردی می نماید، می فهمد، احتیاط می کند و پیشی می گیرد

ده صفت دیگر برای روح ناطقه

ده صفت دیگر به خصال و اوصاف نامبرده مقرون بوده که عبارتند از: ایمان، بردباری، عقل، علم، عمل، نرمی، پرهیزکاری، صدق، صبر، مدارا. در این خصال دهگانه تمام دین جمع می باشد.

دشمنان صفات روح ناطقه

هر کدام از صفات و اخلاق روح ناطقه دشمنی دارند به این شرح: دشمن ایمان کفر و دشمن حلم و بردباری حماقت و دشمن عقل گمراهی و دشمن علم جهل و نادانی و دشمن عمل و اماندگی و دشمن نرمی و آرامی شتاب زدگی و دشمن پارسایی ارتکاب گناه و دشمن صدق، کذب و دشمن صبر، بی تابی نمودن و دشمن مدارا نمودن، درشتی کردن می باشد.

روشن است وقتی ایمان سست گردید کفر بر شخص مسلط شده و او را به کار گرفته و بین وی و آنچه امید منفعتش است حائل و مانع می شود ولی هنگامی که ایمان سخت و مستحکم شد کفر در مقابلش خاضع و خاشع گردیده و ایمان آن را به کار می گیرد.

و نیز واضح است که هرگاه حلم و بردباری ضعیف و سست گردید حماقت بر آن غالب شده و احاطه اش می نماید و انسان را معلق در هوا نگاه داشته و لباس خواری و ذلت به بدنش می نماید ولی وقتی حلم در انسان استوار گردید حماقت رسوا شده و عیبش آشکار گردیده و بدی و قبحش برملا گشته و مذمتش زیاد می گردد.

و زمانی که نرمی استوار و محکم گردد شخص از سستی و شتاب زدگی اجتناب کرده و حدت و تیزی شایع گشته و وقار و سنگینی ظاهر شده و عفاف و پرهیزکاری علنی گردیده و وقار و آرامی در او معلوم می نماید.

و هنگامی که پرهیزکاری در شخص ضعیف گردد فجور بر وی مسلط شده و گناه ظاهر و دشمنی آشکار و ستم و بیدادگری زیاد و حماقت و عمل به باطل پدید می آید.

و موقعی که صدق و راستی ضعیف شود، کذب و دروغ زیاد و افتراء شایع و بهتان پدیدار خواهد شد.

و اذا حصل الصدق اختسأ الكذب وذل وصمت الأفك و
اميتت الفرية و أهين البهتان ودنا البر واقترب الخير و طردت
الشرة، و إذا وهن الصبر وهن الدين و كثر الحزن و رفق الجزع
و اميتت الحسنة و ذهب الأجر، و إذا صلب الصبر خلص
الدين و ذهب الحزن و أخر الجزع و احييت الحسنة و عظم
الأجر و تبين الحزم و ذهب الوهن، و إذا ترك الرفق ظهر
الغش و جاءت الفظاظة واشتدت الغلظة و كثر الغشم و ترك
العلم و فتر العمل و مات الدين و ضعف الصبر و غلب الورع و
وهن الصدق و بطل تعبد أهل الإيمان.

فمن أخلاق العقل عشرة أخلاق صالحة:

الحلم والعلم والرشد والعفاف والصيانة والحياء والرزانة والمداومة
على الخير و كراهة الشر و طاعة الناصح.

فهذه عشرة أخلاق صالحة، ثم يتشعب من كل خلق منها عشرة خصال:
فالحلم يتشعب منه: حُسن العواقب، والمحمدة في الناس و
تشرف المنزلة، والسلب عن السفه، و ركوب الجميل، و صحبة
الأبرار، والارتداع عن الضعة، والارتفاع عن الخساسة، و
شهرة اللين، والقرب من معالي الدرجات.

و يتشعب من العلم: الشرف وإن كان دنيًا، والعز، وإن كان مهينًا، والغنى

ولی موقعی که صدق و راستی تحقق یافت دروغ دور شده و خوار و خاموش گشته و افتراء زائل و بهتان توهین گردیده، نیکی نزدیک و خیر قریب و آز و حرص دور می شود، و هنگامی که صبر و شکیبایی سست گردید دین ضعیف و حزن زیاد و بی تابی نزدیک و اعمال حسنه برچیده و اجر و ثواب پامال می گردد، ولی اگر صبر سخت و استوار باشد دین خالص گشته و حزن و اندوه زائل گردیده و بی تابی به تأخیر افتاده و افعال حسنه احیاء شده و اجر و ثواب عظیم گردیده و حزم و احتیاط آشکار شده و سستی و تنبلی رخت برمی بندد، و زمانی که مدارا ترک گردد خیانت آشکار شده و درشت خوئی پیدا و ستم زیاد و علم و دانش ترک و عمل و کردار ضعیف شده و دین از بین رفته و صبر و شکیبایی سست گردیده و پارسایی و پرهیزگاری مغلوب واقع شده، راستی و صدق رو به ضعف رفته و تعبّد اهل ایمان باطل می گردد.

اخلاق و صفات دهگانه عقل

عقل دارای ده خلق صالح و پسندیده است به این شرح:
حلم (بردباری) علم (دانش) رشد (هدایت شدن و استقامت نمودن بر طریق حق) عفاف (بازداشتن نفس از محرّمات) صیانت (بازداشتن نفس از شبهات و مکروهات) حیاء (آزرم و شرم) رزانت (مغلوب محرکات شهویّه و غضبیّه واقع نشدن) مداومت بر کارهای خیر، کراهت داشتن از کارهای شرّ، اطاعت نمودن از ناصحین.

و هر کدام از این ده خلق به ده خصلت منشعب می گردد:

شعبات دهگانه حلم

از حلم و بردباری ده شعبه منشعب می شود به این شرح:
نیکو بودن عواقب امور، بین مردم پسندیده و ممدوح بودن، بلند مقام بودن، خالی بودن از سفاهت، مرتکب کار پسندیده شدن، مصاحبت با نیکان، پرهیز از پستی های دنیوی، برکنار بودن از رذائل و ذمائم اخلاقی، آشکار بودن آرامی و نرمی، نزدیک بودن به درجات عالی

شعبات دهگانه علم

از علم و دانش ده شعبه منشعب می شود به این شرح:
شرافت و سروری اگرچه صاحب علم قبل از تحصیل آن پست و دون باشد، عزّت اگرچه صاحب علم قبل از اتّصاف به علم خوار بوده باشد، غناء و بی نیازی

وإن كان فقيراً، والقوّة وإن كان ضعيفاً، والنبل وإن كان حقيراً،
والقرب وإن كان قصيّاً، والجود وإن كان بخيلاً، والحياء وإن
كان صلفاً، والمهابة وإن كان وضيعاً، والسّلامة وإن كان
سقيماً.

و يتشعّب من الرّشد:

السّداد، والهُدى، والبّر، والتّقوى، والعبادة، والقصد،
والاقتصاد، والقناعة، والكرم، والصّدق.

و يتشعّب من العِفاف:

الكفاية، والاستكانة، والمصادقة، والمراقبة، والصّبر،
والنّصر، واليقين، والرّضا، والرّاحة، والتّسليم.

و يتشعّب من الصّيانة:

الكفّ، والورع، وحسن الثّناء، والتّزكية، والمروّة، والكرّم،
والغبطة، والسرور، والمنالة، والتّفكّر.

و يتشعّب من الحياء:

اگرچه صاحب علم قبلاً فقیر و بدون مال باشد، قوت و نیرو اگرچه صاحب علم پیش از تحصیل علم ناتوان باشد، بزرگی اگرچه صاحب علم قبل از عالم شدن حقیر و ناچیز محسوب می‌شده، قرب به درگاه الهی اگرچه قبلاً دور از آن بوده، جود و بخشندگی یعنی حقائق را بر مردم بذل و بخشش می‌کند اگرچه به خاطر نداشتن مال از بذل مال بخل بورزد، حیاء و شرم از بیهوده‌گویی اگرچه قبلاً لاف می‌زد و زیان به کلمات حساب نشده می‌گشود، هیبت و صولت معنوی اگرچه از نظر زخارف دنیوی بی‌قدر باشد، سلامت و صحت از امراض روحی اگرچه در بدنش مرض باشد.

شعبات دهگانه رشد

از رشد و هدایت ده شعبه منشعب می‌شود به این شرح:
سَداد (درستی در کردار و رفتار)، هدایت، نیکی، پرهیزکاری، پرستش حق تعالی، اتخاذ طریق مستقیم و میانه، در تمام امور رعایت حدّ وسط کردن و اجتناب از افراط و تفریط، قناعت و خشنود بودن به آنچه قسمتش شود، جوانمردی، راستی.

شعبات دهگانه عفاف

از عفاف و پرهیزکاری ده شعبه منشعب می‌شود به این شرح:
کفایت (بی‌نیازی از غیر خدا) فروتنی و خضوع، درستی با دیگران، رعایت کردن حقوق دیگران، شکیبایی، کمک نمودن دیگران، داشتن یقین و اطمینان، خشنود بودن از آنچه دارد، آرام بودن در دنیا و آخرت، گردن نهادن و به مخالفت نپرداختن نسبت به فرامین و نواهی الهی.

شعبات دهگانه صیانت

از صیانت و نگاهداری نفس از شبهات و مکروهات ده شعبه منشعب می‌شود به این شرح:

بازداشتن خود از ناپسندی‌ها، اجتناب از محرمات، نیکو ثنا و حمد الهی بجا آوردن، تزکیه نفس از رذائل، مروّت و مردانگی، کرم و بخشندگی، غبطه خوردن به حال نیکان و تقاضای همانند ایشان شدن، سرور و نشاط. مناله (داشتن درجه‌ای که به واسطه آن به اشرف مقاصد نائل شود) اندیشیدن.

شعبات دهگانه حیاء

از حیاء و شرم ده شعبه منشعب می‌شود به این شرح:

اللين، والرأفة، والرحمة، والمداومة، والبشاشة، والمطاوعة و ذل النفس والنهي، والورع، وحسن الخلق.

و يتشعب من المداومة على الخير:

الصلاح والاعتدال، والعز، والإخبات، والإنابة، والسؤدد، والأمن، والرضا في الناس، وحسن العاقبة.

و يتشعب من كراهة الشر:

حسن الأمانة، وترك الخيانة، واجتناب السوء و تحصين الفرج، وصدق اللسان، والتواضع، والتضرع لمن هو فوقه، والانصاف لمن هو دونه، وحسن الجوار، ومجانبة اخوان السوء.

و يتشعب من الرزاة:

التوكل والسكون، والتأني، والعلم، والتمكين، والحظوة، والمحبة، والفلاح، والزكاة، والإنابة.

و يتشعب من طاعة الناصح:

زيادة العقل، وكمال اللب، ومحمدة الناس، والامتناع من اللوم، والبعد من البطش، واستصلاح الحال، ومراقبة ما هو نازل، والاستعداد للغد والاستقامة على المنهاج، والمداومة على الرشاد.

فهذه مائة خصلة من أخلاق العاقل.

١٥ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال:

حدثنا محمد بن الحسن الصفار قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله البرقي، عن علي بن حديد، عن سماعة بن مهران قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام و عنده نفر من مواليه فجرى ذكر العقل والجهل، فقال أبو عبد الله عليه السلام:

نرم بودن با دیگران و غلظت نداشتن، مهربان بودن با مخلوقات خدا، بخشیدن لغزشهای دیگران، مداومت بر کارهای خیر، گشاده روی بودن، سازگاری با دیگران و فرمانبرداری از ایشان، خوار کردن نفس، بازداشتن نفس، اجتناب از محرمات الهی، خوش خلق بودن.

شعبات نه گانه مداومت بر خیر

از مداومت بر خیر نه شعبه منشعب می شود به این شرح:
نیکویی، قدرت داشتن، عزت داشتن، فروتنی نمودن، توبه نمودن و بازگشت از گناه، مهتری و بزرگی، امان داشتن، خشنودی مردم از او، حسن عاقبت.

شعبات ده گانه کراهت از شر

از کراهت داشتن از شر ده شعبه منشعب می شود به این شرح:
نیکو امانت داری کردن، ترک خیانت، دوری جستن از بدی، حفظ فرج از گناه، راست گفتن، فروتنی، زاری نمودن در مقابل کسی که از او برتر است، انصاف دادن و به عدالت عمل کردن نسبت به کسی که پائین تر از او است، همسایه خوب بودن، دوری نمودن از مردم بدکردار.

شعبات ده گانه رزانت

از رزانت و سنگینی ده شعبه منشعب می شود به این شرح:
باوقار بودن، آرام بودن، با تأمل کار کردن، دانش، قادر شدن بر اشیاء، منزلت یافتن، محبت و مهربانی، رستگاری، رشد نمودن، توبه نمودن و بازگشت از گناه

شعبات ده گانه اطاعت از ناصح

اطاعت از ناصح نیز ده شعبه دارد به این شرح:
فزونی عقل، کامل شدن عقل، مورد ستودن مردم واقع شدن، خشمگین شدن از سرزنش دیگران، دوری از حمله نمودن به کسی، حال خود را نیکو کردن، مدارا نمودن با آنچه پیش آمده است، آماده شدن برای فردا، استوار بودن به طریق مستقیم، مداومت بر راستی.

حدیث (۱۰)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه الله علیه می گوید: محمد بن حسن صفار، از محمد بن ابی عبدالله برقی، از علی بن حدید از سماعة بن مهران نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام بودم و نزد آن حضرت تعدادی از دوستانش حضور داشتند، ذکری از عقل و جهل به میان آمد، امام علیه السلام فرمودند:

اعرفوا العقل و جنده تهتدوا، واعرفوا الجهل و جنده تهتدوا.

قال سماعة: قلت: جعلت فداك، لانه عرف إلا ما عرّفنا؟

فقال أبو عبد الله عليه السلام: إن الله تبارك و تعالى خلق العقل و هو أول خلق خلقه من الروحانيين عن يمين العرش من نوره، فقال له: ادبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فأقبل.

فقال الله تبارك و تعالى له: خلقتك خلقاً عظيماً، و كرّمتك على جميع خلقي.

قال: ثم خلق الجهل من البحر الأجاج الظلماني، فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل، فلم يقبل.

فقال الله عزّ وجلّ: استكبرت فلُعنت.

ثمّ جعل للعقل خمسة و سبعين جنداً، فلما رأى الجهل ما أكرم الله به العقل و ما أعطاه اضمر له العداوة، فقال الجهل: يا ربّ هذا خلق مثلي خلّفته فكّرمته و قوّيته، و أنا ضده فلا قوّة لي به، فأعطني من الجند مثل ما أعطيته.

فقال: نعم، فإن عصيتني بعد ذلك أخرجتك و جندك من رحمتي. قال: رضيت.

فأعطاه خمسة و سبعين جنداً.

فكان ممّا أعطاه الله عزّ وجلّ للعقل من الخمسة والسبعين الجند.

الخير و هو وزير العقل، و جعل ضده الشر و هو وزير الجهل، والإيمان و ضده الكفر، والتصديق و ضده الجحود، والرجاء و ضده القنوط، والعدل و ضده الجور، والرضا و ضده السخط، والشكر و ضده الكفران، والطمع و ضده اليأس، والتوكّل و ضده الحرص، والعلم و ضده الجهل، والفهم و ضده الحمق، والعفّة و ضدها التهتّك، والزهد و ضده الرغبة، والرفق

عقل و جهل و ایادی این دو را بشناسید تا هدایت شوید.
 سماعه عرضه داشت: فدایت شوم: چیزی را نمی دانیم مگر شما به ما تعلیم فرمایید.

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی اولین آفریده اش از روحانین را که عقل باشد از نور خود ایجاد و در سمت راست عرش جا داد، بعد به آن فرمود: رو بگردان، عقل رو گرداند، سپس فرمود، رو بیاور، عقل رو آورد، حقّ جلّ و علا به آن فرمود: تو را مخلوقی بزرگ و عظیم آفریده و بر تمام مخلوقاتم برتری دادم.

سپس حقّ تعالی از دریای شور و تلخ تاریک جهل را آفرید و به آن فرمود: رو بگردان، جهل رو گردانید، بعد به آن فرمود: رو بیاور، جهل رو نیاورد، حقّ عزّوجلّ خطاب به آن کرد و فرمود: چون تکبر نمودی ملعون واقع شدی.

سپس برای عقل هفتاد و پنج یار و یاور قرار داد، جهل چون اکرام حقّ تعالی نسبت به عقل و آنچه را که حضرتش به آن اعطاء فرمود را دید عداوت و کینه عقل را به دل گرفت، پس به درگاه الهی عرض کرد:

پروردگارا، این مخلوق مانند من بوده، او را آفریدی و اکرامش کرده و تقویتش نمودی من ضدّ او بوده و هیچ قوّه و نیرویی ندارم، پس مثل او به من نیز یار و یآوری بده.

حقّ تعالی فرمود: آری به تو نیز یار و یاور خواهم داد ولی پس از آن اگر عصیان و نافرمانی مرا نمایی تو و یاورانت را از رحمت خود به دور خواهم نمود.

جهل عرضه داشت: از آنچه فرمودی خشنودم.
 حقّ تعالی هفتاد و پنج یار و یاور نیز به او عطاء فرمود:

یاوران عقل و جهل

هفتاد و پنج یآوری که حقّ تعالی به عقل و جهل عنایت فرمود عبارتند از:
 خیر وزیر عقل بوده و ضدّ آن شرّ است که وزیر جهل می باشد و سایر یاوران این دو به شرح زیر می باشند:

ایمان، ضدّش کفر است، تصدیق، ضدّش انکار است، رجاء و امیدواری ضدّش ناامیدی است، عدل و داد، ضدّش جور و ستم است، خشنودی، ضدّش سخط و ناخرسندی است، شکر، ضدّش کفران است، طمع، ضدّش یأس می باشد، توکل، ضدّش حرص و آز است، علم، ضدّش جهل است، فهم، ضدّش حماقت است، عفت، ضدّش پرده دری می باشد، زهد، ضدّش رغبت و میل است، مدارا و رفاقت،

و ضدّه الخرق، والرهبه و ضدّها الجرأة، والتواضع و ضدّه التكبر، والتؤدة و ضدّها التسرّع، والحلم و ضدّه السفه، والصمت و ضدّه الهذر، والاستسلام و ضدّه الاستكبار، والتسليم و ضدّه التجبّر، والعفو و ضدّه الحقد، والرحمة و ضدّها القسوة، واليقين و ضدّه الشكّ، والصبر و ضدّه الجزع، والصفح و ضدّه الانتقام، والغنى و ضدّه الفقر، والتذكر و ضدّه السهو، والحفظ و ضدّه النسيان، والتعطف و ضدّه القطيعة، والقنوع و ضدّه الحرص، والمواساة و ضدّها المنع، والمودة و ضدّها العداوة، والوفاء و ضدّه الغدر، والطاعة و ضدّها المعصية.

والخضوع و ضدّه التطاول، والسلامة و ضدّها البلاء، والحبّ و ضدّه البغض، والصدق و ضدّه الكذب، والحقّ و ضدّه الباطل، والأمانة و ضدّها الخيانة، والإخلاص و ضدّه الشرك، والشهامة و ضدّها البلادة، والفطنة و ضدّها الغباوة، والمعرفة و ضدّها الإنكار، والمداواة و ضدّها المكاشفة، وسلامة الغيب و ضدّها المماكرة، والكتمان و ضدّه الإفشاء، والصلاة و ضدّها الاضاعة، والصوم و ضدّه الإفطار، والجهد و ضدّه النكول، والحجّ و ضدّه نبذ الميثاق، وصون الحديث و ضدّه النسيمة، وبرّ الوالدين و ضدّه العقوق، والحقيقة و ضدّها الرياء، والمعروف و ضدّه المنكر،

ضدّش خرق و جدایی است، ترس، ضدّش جرئت است، کوچکی کردن، ضدّش تکبر و فخر فروشی است، درنگ کردن و آهسته پیش رفتن، ضدّش سرعت کردن است، حلم و بردباری، ضدّش سفاقت و نادانی است، سکوت و ترک بی جا سخن گفتن، ضدّش هذر و یاوه سرایی است، تسلیم بودن و خود نشان ندادن، ضدّش استکبار و نخوت ارائه دادن است، گردن نهادن، ضدّش گردن فرازی است، عفو و درگذشتن، ضدّش کینه می باشد، رحم دلی، ضدّش سخت دلی است، یقین، ضدّش شک است، شکیبایی، ضدّش بی ثباتی است، معاف کردن و نادیده گرفتن، ضدّش انتقام است، بی نیازی، ضدّش احتیاج و نیاز است، بیاد آوردن، ضدّش سهو و بیاد نیاوردن است، حفظ و بیاد داشتن، ضدّش نسیان و فراموشی است، تعطف و مهربانی، ضدّش بی مهری است، قنوع و خرسند بودن به آنچه دارد، ضدّش حرص و آز است، مواسات و برابری یعنی حقوق دیگران را با خود مساوی دیدن و پرداختن، ضدّش خودداری از حقوق دیگران می باشد، مودّت و دوستی، ضدّش دشمنی است، وفاء یعنی دوستی را حفظ کردن، ضدّش غدر یعنی حيله و با خیانت رشته دوستی را گسستن می باشد، طاعت و فرمانبرداری، ضدّش معصیت و سر نافتن می باشد.

فروتنی، ضدّ آن گردنکشی است، سلامت، ضدّ آن بلاء و گرفتاری است، حبّ و دوستی، ضدّ آن بغض و دشمنی است، راستی، ضدّ آن دروغ می باشد، حقّ، ضدّ آن باطل می باشد، امانت، ضدّ آن خیانت است، اخلاص، ضدّ آن شرک است، شهامت و تیزخاطری، ضدّ آن کندذهنی و کودنی می باشد، زیرکی، ضدّ آن حماقت است، معرفت، ضدّ آن انکار است، مدارات، ضدّ آن مکاشفه است، در نهان و خفاء سالم بودن و حيله نداشتن، ضدّ آن فریفتن و حيله نمودن می باشد، کتمان و پنهان داشتن، ضدّ آن افشاء و اظهار کردن است، صلاّه و پیا داشتن دعاء، ضدّ آن اضاعه و تباه کردن می باشد، صوم و امساک کردن، ضدّ آن افطار و به هم زدن است، جهاد و کارزار کردن در راه خدا، ضدّ آن نکول کردن و به میدان نبرد نرفتن است، حجّ و به عهد و میثاق عمل کردن، ضدّ آن شکستن عهد و میثاق می باشد، صون و حفظ کردن خبر و به سمع دیگران نرساندن، ضدّ آن نمیمه و رساندن خبر به گوش دیگران می باشد، برّالوالدین و به پدر و مادر احسان کردن، ضدّ آن عاق والدین شدن می باشد، حقیقت و عملی را مطابق با واقع انجام دادن، ضدّ آن رباء و عملی را صوری به جای آوردن است، معروف و پسندیده، ضدّ آن منکر و قبیح می باشد،

والستر و ضدّه التبرّج، التقيّة و ضدّها الإذاعة، والانصاف و ضدّه الحميّة، والنظافة و ضدّها القذارة، والحياء و ضدّه الخلع، والقصد و ضدّه العدوان، والراحة و ضدّها التعب.

والسهولة و ضدّها الصعوبة، والبركة و ضدّها المحق، والعافية و ضدّها البلاء، والقوام و ضدّه المكاثرة، والحكمة و ضدّها النقاوة، والوقار و ضدّه الخفّة، والسعادة و ضدّها الشقاوة، والتوبة و ضدّها الإصرار، والاستغفار و ضدّه الاغترار، والمحافظة و ضدّها التهاون، والدعاء و ضدّه الاستنكاف، والنشاط و ضدّه الكسل، والفرح و ضدّه الحزن، والألفة و ضدّها الفرقة، والسخاء و ضدّها البخل.

ولا تجتمع هذه الخصال كلّها من أجناد العقل إلّا في نبيّ أو وصيّ أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان، وأما سائر ذلك من موالينا، فإنّ أحدهم لا يخلو من أن يكون فيه بعض هذه الجنود، حتّى يستكمل و يتّقى من جنود الجهل، فعند ذلك يكون في الدرجة العليا مع الأنبياء والأوصياء عليهم السلام. وإنّما يدرك الحق بمعرفة العقل و جنوده، ومجانبة الجهل و جنوده، وعصمنا الله وإيّاكم لطاعته و مرضاته.

١١ - حدثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمّد بن الحسن الصفار قال: حدثنا إبراهيم بن هاشم، عن أبي إسحاق إبراهيم بن الهيثم الخفاف، عن رجل من أصحابنا، عن عبد الملك بن هشام، عن علي الأشعري رفعه قال: قال رسول الله ﷺ:

پوشاندن و مخفی کردن، ضد آن تبرج و اظهار کردن است، تقیه و پنهان نمودن، ضد آن آشکار کردن است، انصاف و به عدالت رفتار کردن، ضد آن حمیت و ترک عدالت نمودن است، پاکیزگی، ضد آن قذارت و آلودگی است، حیا و شرم داشتن، ضد آن خلع و پرده‌داری می‌باشد، قصد و تعدی نکردن، ضد آن تعدی و تجاوز به حقوق دیگران می‌باشد، راحتی و آرامش، ضد آن تعب و رنج می‌باشد.

سهولت و سادگی، ضد آن صعوبت و سختی است، برکت، ضد آن محق یعنی زوال برکت می‌باشد، عافیت، ضد آن بلاء می‌باشد، قوام و آنچه شیئی به آن وجود پیدا کند، ضد آن مکاثره و بسیار شدن را گویند، حکمت، ضد آن هوی و سخن گفتن از روی خواهش نفس می‌باشد، وقار و سنگینی، ضد آن خفت و سبکی است، سعادت، ضد آن شقاوت است، توبه و بازگشت از گناه، ضد آن اصرار بر گناه می‌باشد، استغفار و طلب آمرزش، ضد آن اغترار و مغرور واقع شدن است، محافظت و سعی نمودن در نگاهداری، ضد آن تهاون و سستی کردن است، دعاء و طلب، ضد آن استنکاف و خودداری می‌باشد، نشاط، ضد آن کسالت و پکر بودن است، فرح و شادی، ضد آن حزن می‌باشد، اُلفت و انس، ضد آن جدایی است، سخاوت و فراخ‌دست بودن، ضد آن بخل و تنگ‌دست بودن می‌باشد.

سپس امام علی^{علیه السلام} فرمودند:

تمام این خصال و صفات که جنود و یاوران عقل بوده در کسی جمع نمی‌شوند مگر در نبی یا وصی و جانشین نبی یا مؤمنی که حق تعالی قلبش را برای ایمان امتحان و آزموده باشد و اما سایرین و بقیه دوستان ما برخی از این اوصاف را داشته و می‌باید سعی کنند تا آنها را تکمیل کرده و پیوسته از جنود و اوصاف جهل بپرهیزند چه آن‌که در این صورت در درجه علیاء با انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام مقرون می‌گردند و باید توجه داشت که با معرفت پیدا کردن به عقل و جنود آن و دوری جستن از جهل و یاوران آن می‌توان به حق راه یافت و آن را درک کرد، خدا ما و شما را برای طاعت و انجام افعالی که مورد رضایتش هست نگاه دارد.

حدیث (۱۱)

محمد بن الحسین بن احمد بن الولید^{رحمته الله} می‌گوید: محمد بن صفار از ابراهیم بن هاشم از ابی اسحاق ابراهیم بن هبشم خفاف، از مردی از اصحاب از عبدالملک بن هشام، از علی اشعری به طور مرفوع حدیث را آورده و می‌گوید رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمودند:

ما عبد الله بمثل العقل، و ماتمّ عقل امرئ حتى يكون فيه عشر خصال:
الخير منه مأمول، والشر منه مأمون، يستقل كثير الخير من عنده، و
يستكثر قليل الخير من غيره، ولا يتبرّم بطلّاب الحوائج إليه، ولا يسأم من
طلب العلم طول عمره، الفقر أحب إليه من الغنى، والذل أحب إليه من العزّ،
نصيبه من الدنيا القوت.

والعاشرة، و ما العاشرة؟ لا يرى أحداً إلا قال: هو خير مني
و أتقى، إنّما الناس رجلان: فرجل هو خير منه و أتقى، و آخر
هو شرّ منه و أدنى، فإذا التقى الذي هو خير منه و أتقى تواضع
له ليلحق به، و إذا التقى الذي هو شرّ منه و أدنى قال: عسى أن
يكون خير هذا باطناً و شرّه ظاهراً و عسى أن يختم له بخير،
فإذا فعل ذلك فقد علا مجده و ساد أهل زمانه.

١٢ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا علي الحسين
السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن
أبي نهشل، عن محمد بن اسماعيل، عن أبيه، عن أبي حمزة، قال:
سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنّ الله عزّ وجلّ خلقنا من أعلى عليين، و
خلق قلوب شيعتنا ممّا خلقنا منه، و خلق أبدانهم من دون ذلك
فقلوبهم تهوي إلينا؛ لأنّها خلقت ممّا خلقنا منه، ثم تلا هذه
الآية:

(كلّا إنّ كتاب الأبرار لفي عليين، و ما أدريك ما عليون، كتاب
مرقوم، يشهده المقربون)^(١).

هیچ مخلوقی حق تعالی را مانند عقل عبادت نکرده، و عقل هیچ شخصی کامل نمی‌گردد مگر آن‌که در آن ده خصلت باشد:

الف: به خیر او امید باشد.

ب: دیگران از شرش در امان باشند.

ج: خیر زیاد خود را کم شمرد.

د: خیر اندک دیگران را زیاد بداند.

ه: از رجوع حاجت‌مندان به او دلتنگ و ملول نشود.

و: در طول عمرش از تحصیل دانش کسل و بدحال نشود.

ز: نزد او احتیاج و نداشتن بهتر باشد از ثروت و دارایی.

ح: فروتنی پیش او از سربلندی محبوب‌تر باشد.

ط: بهره او از دنیا همان خوراک او است.

ی: دهمین خصلت و آن چه خصلتی باشد؟ آن است که: کسی را نبیند مگر آن‌که

پیش خود بگوید: او از من بهتر و پارسا تر می‌باشد.

مردم دو قسمند: قسمی واقعاً از او بهتر و پرهیزگارتر هستند، قسم دیگر از او

بدتر و پست‌تر می‌باشند، چون به قسمی برخورد که از او بهتر و پارسا تر هستند در

مقابل آنها تواضع و فروتنی کند تا خود را به آنها برساند و هرگاه با کسی مواجه شد

که از او بدتر و پست‌تر است به خود بگوید: شاید خوبی او پنهان و بدیش ظاهر

باشد و شاید عاقبتش به خیر انجامد، چون چنین کند بزرگ شده و آقا و سرور اهل

زمانش گردد.

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

حدیث (۱۲)

محمد بن موسی بن متوکل می‌گوید: علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن

ابی‌عبدالله برقی، از پدرش از نهشل، از محمد بن اسماعیل، از پدرش، از ابی حمزه،

وی می‌گوید: شنیدم حضرت ابو جعفر علیه السلام می‌فرمودند:

خداوند عزوجل ما را از اعلی علین آفرید و دلهای شیعیانمان را از آنچه ما را

خلق کرد ایجاد فرمود و بدنهای آنها را از غیر آن آفرید لذا دلهایشان مایل به ما است

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

كَلَّا اِنَّ كِتَابَ الْاِبْرَارِ لَفِي عَلَيْنِ، و ما ادریک ما علیون، کتاب مرقوم، یشهده

المقربون (چنین نیست که شما کافران پنداشتید امروز نیکوکاران با نامه اعمالشان

در بهشت علین روند و چگونه به حقیقت علین آگاه توانی شد، کتابی است نوشته

شده و مقربان درگاه حق به مشاهده آن مقام نائل شوند).

١٣ - حدثنا أحمد بن هارون قال: حدثنا محمد بن عبد الله الحميري، عن أبيه، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن أبي نعيم الهذلي، عن رجل، عن علي بن الحسين عليه السلام قال: إن الله تبارك و تعالى خلق النبيين من طينة عليين قلوبهم وأبدانهم، وخلق قلوب المؤمنين من تلك الطينة، وخلق أبدان المؤمنين من دون ذلك، وخلق الكفار من طينة سجين قلوبهم وأبدانهم فخلط بين الطينتين، فمن هذا يلد المؤمن الكافر و يلد الكافر المؤمن، ومن ههنا يصيب المؤمن السيئة، و من ههنا يصيب الكافر الحسنة، فقلوب المؤمنين تحن إلى ما خلقوا منه، و قلوب الكافرين تحن إلى ما خلقوا منه.

١٤ - حدثنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن محمد بن اسماعيل رفعه إلى محمد بن سنان، عن زيد الشحام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله تبارك و تعالى خلقنا من نور مبتدع من نور رسخ، ذلك النور في طينة من أعلا عليين، وخلق قلوب شيعتنا ممّا خلق منه أبداننا، وخلق أبدانهم من طينة دون ذلك، فقلوبهم تهوى إلينا؛ لأنها خلقت ممّا خلقنا منه، ثم قرأ: (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيَيْنِ * وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلَيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ)^(١)، و إن الله تبارك و تعالى خلق قلوب أعدائنا من طينة من سجين، وخلق أبدانهم من طينة من دون ذلك، وخلق قلوب شيعتهم ممّا خلق منه أبدانهم فقلوبهم تهوى إليهم، ثم قرأ: (إِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ لَفِي سَجِينٍ * وَمَا أَدْرِيكَ مَا سَجِينٌ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ)^(٢).

حدیث (۱۳)

احمد بن هارون می گوید: محمد بن عبدالله حمیری، از پدرش، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از ابونعیم هذلی، از مردی، از علی بن الحسین علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی دلها و بدنهای پیامبران را از طینت علیین آفرید و دلهای اهل ایمان را از همین طینت ایجاد کرد و بدنهایشان را از غیر آن آفرید و دلها و بدنهای کفار را از طینت سجین خلق کرد، پس این دو طینت را به هم آمیخت لذا از مؤمن کافر و از کافر مؤمن متولد شده و نیز مؤمن مرتکب کار بد و کافراتیان به عمل نیک می کند، پس دلهای مؤمنین به آنچه از آن آفریده شده اند میل داشته چنانچه دلهای کفار نیز به آنچه از آن خلق شده اند تمایل دارد.

حدیث (۱۴)

علی بن احمد می گوید: محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل حدیث را مرفوعاً از محمد بن سنان، از زید شحام، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند تبارک و تعالی ما را از نوری که در طینتی از اعلاء علیین رسوخ نموده آفرید و قلوب شیعیانمان را از آنچه بدنهای ما را از آن آفرید ایجاد کرد و بدنهایشان را از طینتی دیگر خلق نمود، لذا دلهایشان به ما مایل می باشد، سپس آیات زیر را تلاوت فرمودند:

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْإِبْرَارِ لَفِي عَلَيْنِ، و ما ادریک ما علیون، کتاب مرقوم پشده المقرئون.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پس از آن فرمودند:

حق تبارک و تعالی قلوب دشمنان ما را از طینت سجین و ابدانسان را از طینت دیگری آفرید و دلهای شیعیانمان را از آنچه ابدان ایشان را خلق کرد آفرید از این رو دلهای شیعیان آنها به ایشان مایل است، سپس آیه زیر را قرائت فرمود:

إِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ لَفِي سَجْنٍ و ما ادریک ما سجین، کتاب مرقوم، ویل یومئذ للمکذبین (البته روز قیامت بدکاران با نامه عمل سیاهشان در عذاب سجینند و چگونه به حقیقت سجین آگاه توانی شد، کتابی است نوشته شده، وای به حال منکران).

١٥ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبي يحيى الواسطي رفعه قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَخَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ، وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ، وَخَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، فَمَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَانَتْ الْقَرَابَةُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ وَ مِنْ ثُمَّ تَحَنُّ قُلُوبُهُمْ إِلَيْنَا.

١٦ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد، عن أبيه، عن ابن العزمي، عن أبيه، عن جابر الجعفي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ، فَإِنْ كَانَ يَحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَيَبْغُضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ ففِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يَحِبُّكَ، وَإِنْ كَانَ يَبْغُضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيَحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ، وَاللَّهُ يَبْغُضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.

باب ٩٧

علة المعرفة والجحود

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ابن بكير، عن زرارة قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل:

(وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ) ^(١)

قال: ثبتت المعرفة ونسوا الوقت، وسيذكرونه يوماً، ولولا ذلك لم يدر أحد من خالفه ولا من رآقه.

حدیث (۱۵)

پدرم علیه السلام: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابویحیی واسطی به طور مرفوع از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند عزوجل ما را از علیین آفرید و ارواح ما را از فوق آن خلق کرد و ارواح شیعیانمان را از علیین و اجسادشان را از غیر آن ایجاد نمود لذا بین ما و ایشان قرابت بوده لاجرم دلهایشان به ما مایل می باشد.

حدیث (۱۶)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام می گوید: محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از پدرش از ابن عزمی، از پدرش، از جابر جعفی، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هرگاه خواستی بدانی در تو خیر و خوبی است به قلبت بنگر، اگر کسانی که اهل طاعت خداوند عزوجل هستند را دوست داشته و اهل عصیان را مبغوض دارد البته در تو خیر بوده و خدا تو را دوست می دارد و اگر قلبت اهل طاعت را مبغوض داشته و اهل معصیت را دوست دارد پس در تو خیر نبوده و خدا تو را مبغوض می دارد و انسان با هر کسی که دوستش دارد مقرون و همراه می باشد.

باب نود و هفتم

سر پیدایش معرفت و انکار

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از ابن بکیر، از زرارہ نقل کرده که گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السلام راجع به فرموده خداوند عزوجل:

و اذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم اilst بر بكم قالوا بلى (بیاد آور هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه قرار داد که آیا من پروردگار شما نیستم؟

همه گفتند: بلی، ما به خدایی تو گواهی می دهیم) پرسیدم؟

فرمودند: معرفت بندگان به باری تعالی ثابت مانده ولی وقت اعترافشان به ربوبیت حق عزوجل از یادشان رفته و به زودی آن را متذکر خواهند شد و اگر ثبوت معرفت نمی بود احدی از بندگان نمی دانست که خالق و رازقش کیست.

٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:
لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ خَلَقَهُمْ وَنَشَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ؟

فَأَوَّلَ مَنْ نَطَقَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَثَمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، فَقَالُوا:
أَنْتَ رَبَّنَا.

فَحَمَلَهُمُ الْعِلْمَ وَالْدِينَ، ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ:
هَؤُلَاءِ حَمَلَةٌ دِينِي وَ عِلْمِي، وَ أَمْنَائِي فِي خَلْقِي، وَ هُمْ الْمَسْئُولُونَ، ثُمَّ قِيلَ لِبَنِي آدَمَ: أَقْرُوا اللَّهَ بِالرَّبُّوبِيَّةِ وَ لَهُؤُلَاءِ النَّفَرُ بِالطَّاعَةِ وَ الْوَلَايَةِ.
فَقَالُوا: نَعَمْ رَبَّنَا أَقْرَرْنَا.

فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِلْمَلَائِكَةِ: اشْهَدُوا، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ:
شَهِدْنَا عَلَى أَنْ لَا يَقُولُوا غَدًا إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، أَوْ يَقُولُوا:
إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ، أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ.

يَا دَاوُدَ، وَ لَا يَتَنَا مُؤَكَّدَةً عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ.
٣ - أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفِيِّ، وَ عَقْبَةَ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَخَلَقَ مِنْ أَحَبِّ مِمَّا أَحَبَّ، وَ كَانَ مَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ،

وَ خَلَقَ مِنْ أَبْغَضِ مِمَّا أَبْغَضَ، وَ كَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ النَّارِ،

حدیث (۲)

محمد بن موسی بن متوکل می گوید: عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالرحمن بن کثیر، از داود رقی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
وقتی حق عزوجل اراده نمود که مخلوقات را ایجاد کند، ایشان را آفرید و در مقابل خودش منتشر و پراکنده ساخت سپس به ایشان فرمود: پروردگار شما کیست؟

اولین موجودی که سخن گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بودند که گفتند: تو پروردگار ما هستی، پس حق تبارک و تعالی ایشان را حامل علم و دین قرار داد، سپس به فرشتگان فرمود:
ایشان حاملین دین و علم من بوده و امین های من در بین مخلوقاتم می باشند، ایشان مسئول خلائق هستند، سپس به بنی آدم گفته شد:
اقرار کنید به ربوبیت خدا و وجوب طاعت و ولایت این چند نفر (رسول خدا و ائمه علیهم السلام).

بنی آدم گفتند: بلی، پروردگارا، اقرار نمودیم.
خداوند عزوجل به فرشتگان فرمود: شما شاهد اقرار بنی آدم باشید.
فرشتگان گفتند: ما شاهد هستیم که بنی آدم در فردا نگویند ما از این معنا (ربوبیت خدا و ولایت حضرات معصومین علیهم السلام) غافل بودیم یا بگویند: پدران ما قبل شرک ورزیده و ما هم فرزندان ایشان بوده که بعد از آنها آمده ایم، آیا ما را به واسطه فعل آنهایی که کار باطلی انجام داده اند هلاک و عذاب می کنی.
سپس امام علیه السلام به داود رقی فرمودند: ای داود ولایت ما در عالم میثاق مورد تأکید قرار گرفت و خدا بر خلائق آن را مسلم و مسجل ساخت.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن بزيع، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفی و عقبه جمیعاً از حضرت ابی جعفر علیه السلام، نقل کردند که آن جناب فرمودند:
خداوند عزوجل خلائق را خلق نمود، پس محبوبش را از آنچه دوست داشت آفرید (یعنی محبوبش را از گل بهشت ایجاد کرد) و مبعوضش را از آنچه مورد بغضش بود خلق کرد (یعنی مبعوضش را از گل جهنم پدید آورد) سپس خلائق را

ثم بعثهم في الظلال.

فقلت: و أي شيء الظلال؟

فقال: ألم تر إلى ظلك في الشمس شيء و ليس بشيء، ثم بعث منهم النبيين فدعوهم إلى الإقرار بالله و هو قوله عز وجل:

(و لئن سئلتهم من خلقهم ليقولن الله)^(١)، ثم دعوهم إلى الإقرار بالنبيين فأنكر بعض و أقر بعض، ثم دعوهم إلى ولايتنا فأقر بها والله من أحب و أنكرها من أبغض و هو قوله عز وجل:

(ما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل)^(٢) ثم قال أبو جعفر عليه السلام: كان التكذيب ثم.

باب ٩٨

علة احتجاب الله جلّ جلاله عن خلقه

١- حدثنا الحسين بن أحمد، عن أبيه قال: حدثنا محمد بن بNDAR، عن محمد بن علي، عن محمد بن عبد الله الخراساني خادم الرضا قال:

قال بعض الزنادقة لأبي الحسن عليه السلام:

لم احتجب الله؟

فقال أبو الحسن عليه السلام:

إنّ الحجاب عن الخلق لكثرة ذنوبهم فأما هو فلا تخفى عليه خافية في آناء الليل والنهار.

قال: فلم لا تدركه حاسة البصر؟

قال: للفرق بينه و بين خلقه الذين تدركهم حاسة الأبصار،

در ظلال برانگیخت.

راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: ظلال چیست؟
حضرت فرمودند: آیا به سایه خودت در آفتاب نظر نکرده‌ای و ندیده‌ای که چیزی است و در عین حال هیچ چیز نیست؟
منظور از ظلال همین سایه می‌باشد.

سپس از میان خلائق انبیاء را برانگیخت و آنها را دعوت نمود که اقرار به او کنند و همین معنا مراد از آیه شریفه است: **و لئن سئلتهم من خلقهم لیقولنّ: الله**

اگر از ایشان سؤال کنی: چه کسی آنها را آفرید؟

در جواب می‌گویند: خداوند

سپس خلائق را خواند که اقرار به انبیاء کنند، بعضی انکار و برخی اقرار نمودند، پس از آن دعوتشان نمود به ولایت ما به خدا سوگند آنان که محبوب حق عزوجل بودند اقرار و آنان که مبعوض حضرتش بودند انکار کردند و آیه شریفه اشاره به همین معنا دارد:

ما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل (ایمان نیاوردند به آنچه قبلاً تکذیبش کردند).

سپس حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: مقصود تکذیبشان در آن عالم بود.

باب نود و هشتم

سرّ محبوب بودن حق جل جلاله از مخلوقاتش

حدیث (۱)

حسین بن احمد از پدر نقل کرده که گفت: محمد بن بندار از محمد بن علی، از محمد بن عبدالله خراسانی خادم الرضا علیه السلام، نقل کرده که وی گفت:

بی دینی به حضرت ثامن الحجج علیه السلام عرض کرد:

برای چه خدا از خلائق محبوب و مستور است؟

امام علیه السلام فرمودند: حجاب و پنهان بودن از خلائق به خاطر کثرت گناهان ایشان است اما حق عزوجل هیچ پنهانی در لحظات شب و روز از او مخفی نمی‌باشد.

بی دین عرض کرد: پس چرا دیدگان او را نمی‌بینند؟

حضرت فرمودند: تا فرق باشد بین او و مخلوقات چه آنکه مخلوقات را دیدگان

ثم هو أجلّ من أن تدركه الأبصار أو يحيط به وهم أو يضبطه عقل.

قال: فحدّه لي؟

قال: إنّه لا يحدّ.

قال: لِمَ؟

قال: لأنّه كلّ محدود متناهٍ إلى حدّ، فإذا احتمل التحديد احتمل الزيادة، وإذا احتمل الزيادة احتمل النقصان، فهو غير محدود ولا متزايد ولا متجزئ ولا متوهم.

٢ - أخبرني علي بن حاتم قال: حدثنا القاسم بن محمّد قال: حدثنا حمدان بن الحسين، عن الحسين بن الوليد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي حمزة الثمالي قال: قلت لعلي بن الحسين عليه السلام: لأيّ علة حجب الله عزّ وجلّ الخلق عن نفسه؟

قال: لأنّ الله تبارك وتعالى بناهم بنية على الجهل، فلو أنّهم كانوا ينظرون الله عزّ وجلّ لما كانوا بالذي يهابونه ولا يعظمونه، نظير ذلك أحدكم إذا نظر إلى بيت الله الحرام أوّل مرّة عظمه، فإذا أتت عليه أيّام وهو يراه لا يكاد أن ينظر إليه إذا مرّ به ولا يعظمه ذلك التعظيم.

باب ٩٩

علة إثبات الأنبياء والرسل

صلّى الله عليهم وعلة اختلاف دلائلهم

١ - حدّثنا محمّد بن الحسن قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن علي، عن عمرو بن أبي المقدام، عن إسحاق بن غالب، عن أبي عبد الله عليه السلام في كلام له يقول فيه: الحمد لله المتعجّب بالثور دون خلقه، في الأفق الطامع والعزّ الشامخ والمُلك الباذخ،

درک و حس می‌کنند ولی حقّ عزّوجلّ منزّه است از این که چشم‌ها او را دیده یا و هم بر او محیط شده یا عقل او را ضبط و محصور نماید.

بی‌دین عرض کرد: او را برای من تعریف نما.

حضرت فرمودند: حقّ عزّوجلّ تعریف نمی‌شود.

بی‌دین عرضه داشت: چرا؟

حضرت فرمودند: زیرا هرچه محدود باشد و تعریف شود به حدّی منتهی می‌گردد و آنچه احتمال تحدید در آن باشد احتمال زیاده نیز در او راه دارد و وقتی زیاده در آن محتمل بود، احتمال نقصان نیز دارد و چون حقّ عزّوجلّ قابل زیاده و نقصان نیست پس محدود نبوده همان طوری که متزاید نیست و اجزاء نداشته و قابل توهم نمی‌باشد.

حدیث (۲)

علی بن حاتم گفت: قاسم بن محمد از حمدان بن حسین از حسین بن ولید، از عبداللّه بن سنان، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: محضر علی بن الحسین علیه السلام عرض کردم: برای چه خداوند عزّوجلّ خود را از مخلوقات محبوب نمود؟

حضرت فرمودند: زیرا خداوند متعال مخلوقات را این طور ساخته که به او جاهل باشند چه آن که اگر حقّ عزّوجلّ را مشاهده کنند دیگر او را عظیم نمی‌شمرند مثل این که هرگاه انسانی بیت‌الله الحرام را بار اول ببیند خیلی عظیم و بزرگ می‌شمرد ولی وقتی برای چند مرتبه به آنجا حاضر شد و آن بیت رفیع را مشاهده کرد دیگر آن را عظیم و بزرگ تلقی نمی‌کند.

باب نود و نهم

سزائبات انبیاء علیهم السلام و اختلاف دلائل ایشان

حدیث (۱)

محمد بن الحسن می‌گوید: محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن علی، از عمرو بن ابی مقدم، از اسحاق بن غالب، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ضمن سخنانی که ایراد نمودند فرمودند: حمد سزاوار خداوندی است که نزد مخلوقش نور محض و مجرد بهت بوده به طوری که حواس او را درک نمی‌کنند، درافق رفیع و عزّتی بلند و ملکی عالی بوده

فوق كل شيء علاً و من كل شيء دنا، فتجلّى لخلقه من غير أن يكون يُرى، وهو يرى و هو بالمنظر الأعلى، فأحبّ الاختصاص بالتوحيد إذا احتجب بنوره، وسما في علوه واستتر عن خلقه ليكون له الحجة البالغة وابتعث فيهم النبيين مبشرين و منذرين ليهلك من هلك عن بينة و يحيي من حيى عن بينة، وليعقل العباد عن ربهم ما جهلوا و عرفوه بربوبيته بعدما أنكروا، و يوحدوه بالالهية بعدما عندوا.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عبد الله بن سنان قال: سئل أبو عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: (و لو شاء ربك لجعل الناس أمة واحدة ولا يزالون مختلفين إلا من رحم ربك و لذلك خلقهم) ^(١). فقال: كانوا أمة واحدة فبعث الله النبيين ليتخذ عليهم الحجة.

٣ - حدثنا حمزة بن محمد العلوي قال: أخبرني علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن العباس بن عمرو الفقيمي، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال للزنديق الذي سأله من أين أثبت الرسل والأنبياء؟

که هیچ حس و عقلی قادر به درک و تعقلش نیست، از حیث قدرت و شرف برتر از هر موجودی بوده و از جهت لطف و وجود و رحمت و تربیت پائین تر از هر مخلوقی است، با افاضه جودش خود را بر خلائق ظاهر نمود بدون این که دیده شود، او در حالی که در مکانی مرتفع تر از انظار است همه را می بیند و به عبارت دیگر او فوق هر منظری است که انظار به آن دوخته می شود، پس دوست دارد که مخلوقاتش او را به یکتاپرستی اختصاص دهند، در علو و ارتفاعش فوق مالائیتناهی است، از مخلوقاتش مستتر و پنهان شده تا برایش حجّت بالغه باشد از این رو انبیاء عظام را برانگیخت و ایشان را موظّف ساخت با بشارت و انذار، خلائق را به او دعوت نموده تا هالکین با وجود بیّنه و برهان هلاک شده و رستگاران با قیام حجّت و دلیل رستگار گشته و به حیات جاوید نائل شده باشند و نیز بدین وسیله بندگان آنچه را که قبل از بعث رُسل جاهل بودند تعقل کرده و ربوبیت حقّ جلّ و علا را که منکر بودند بشناسد و اقرار به وحدانیتش کرده و معبود یکتا را که از روی عناد نمی پرستیدند به یگانگی پرستیده و ستایش نمایند.

حدیث (۲)

محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رحمته الله می گوید: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سوید، از عبداللّه بن سنان نقل کرده که وی گفت:

از حضرت امام صادق علیه السلام راجع به آیه شریفه: **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلَذَلِكَ خَلَقَهُمْ** (اگر خدا می خواست همه مردم را یک امت می گردانید ولی پیوسته همه اقوام و ملل دنیا با هم در اختلاف خواهند بود مگر آن کس که خدا به رحمت و لطف خاص خودش او را هدایت کند و برای همین آفریده شدند).

سؤال شد؟

حضرت فرمودند: مردم یک امت و یک ملت بودند، حقّ تعالی انبیاء عظام را برانگیخت و برای ایشان فرستاد تا حجّت بر آنها تمام باشد.

حدیث (۳)

حمزّه بن محمّد علوی می گوید: علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبّاس بن عمرو فقیمی، از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، حضرت به زندیق و بی دینی که از آن جناب پرسید: چطور رسل و انبیاء را اثبات می کنید؟

فقال: إِنَّا لَمَّا أَثَبْتْنَا أَنْ لَنَا خَالِقاً صَانِعاً مُتَعَالِياً عَنَّا، وَ عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيماً مُتَعَالِياً لَمْ يَجْزْ أَنْ يَشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لَا يَلَامُسُوهُ وَ لَا يَبَاشِرُهُمْ وَ لَا يَبَاشِرُوهُ وَ يَحَاجُّهُمْ وَ يَحَاجُّوهُ فَثَبَّتْ أَنْ لَهُ سَفَرَاءُ فِي خَلْقِهِ يَعْبُرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَآؤُهُمْ فَثَبَّتِ الْآمُرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَ الْمُعْبَرُونَ عَنْهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، حُكَمَاءُ مُؤَدِّبُونَ بِالْحِكْمَةِ، مَبْعُوثُونَ بِهَا، غَيْرُ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ، مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ، ثُمَّ ثَبَّتَ ذَلِكَ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ، مَا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ مِنَ الدَّلَائِلِ وَ الْبَرَاهِينِ لِكَيْلَا تَغْلُو أَرْضَ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ عَلَى صَدَقِ مَقَالَتِهِ وَ جَوَازِ عِدَالَتِهِ.

٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: لِأَيِّ شَيْءٍ بَعَثَ اللَّهُ الْأَنْبِيَاءَ وَ الرُّسُلَ إِلَى النَّاسِ؟

فَقَالَ: لِكَيْلَا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ مِنْ بَعْدِ الرُّسُلِ، وَ لِكَيْلَا يَقُولُوا: مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَ لَا نَذِيرٍ وَ لِيَكُونَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَلَّا تَسْمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ حِكَايَةً عَنْ خِزْنَةِ جَهَنَّمَ وَ احْتِجَاجِهِمْ عَلَى أَهْلِ النَّارِ بِالْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ: (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ؟)

قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ^(١).

٥ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ الصَّعَفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

فرمودند: بعد از آن که اثبات کردیم ماخالقی صانع داشته که از ما و جمیع مخلوقات متعالی بوده، حکیمی است که ممکن نیست مخلوقات او را مشاهده نمایند و نیز لمسش نمی نمایند، با خلائق مباشر نبوده و خلائق نیز با او مباشرت ندارند، او با مخلوقات محاجّه نموده و ایشان نیز با او محاجّه می کنند، پس ثابت شد که او سفرایی در بین مردم داشته که ایشان را به مصالح و منافع و آنچه بقائشان به آن بوده و در ترکش فنائشان می باشد راهنمایی می کنند و بدین ترتیب ثابت شد که در میان خلائق کسانی هستند که از جانب حکیم علیم مردم را به واجبات امر و از محرمات نهی می کنند و ایشان همان انبیاء و برگزیدگان حقّ عزّوجلّ بوده که حکمایی هستند مؤدّب به حکمت و حقّ عزّوجلّ آنها را برانگیخته و در هیچ حالی از حالات با مردم مشترک نمی باشند، ایشان از جانب حکیم تعالی مؤید می باشند. سپس امام علیه السلام فرمودند: در هر زمان و عصری باید چنین رسولی باشد که دلائل و براهین خود را برای خلائق آورده و به ایشان ارائه دهد تا زمین از حجّتی که همراهش دلیل علمی است و بر صدق گفتار و عدالتش دلالت دارد خالی نباشد.

حدیث (۴)

علی بن احمد رحمه الله علیه می گوید: محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عمران، از عمرویش حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، ابوبصیر می گوید: مردی از حضرت پرسید: برای چه خداوند انبیاء و رسل را برای مردم فرستاد؟

حضرت فرمودند: برای این که بعد از ارسال رسل مردم حجّتی بر خدا نداشته و نگویند: بشیر و نذیری برای ما نیامد و نیز برای این که حجّت خدا بر مردم تمام باشد و شاهد بر این گفتار کلام حقّ عزّوجلّ است که از زبان نگهبانان جهنّم استدلالشان بر اهل دوزخ را این چنین نقل می فرماید: ألم یأتکم نذیر؟

قالوا: بلی قد جائنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیء ان انتم الا فی ضلال کبیر (آیا پیغمبری برای راهنمایی شما نیامد؟)

آنها در جواب گفتند: آری، رسول حقّ آمد ولی ما تکذیب او کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده و نیستید شما رسولان مگر در گمراهی).

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از جماعتی، از حسین بن نعیم صحّاف، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام

أَيَكُونُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا قَدْ ثَبِتَ لَهُ الْإِيمَانُ، ثُمَّ يَنْقُلُهُ اللَّهُ بَعْدَ الْإِيمَانِ إِلَى الْكُفْرِ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَدْلُ وَإِنَّمَا بَعَثَ الرِّسْلَ لِيَدْعُوا النَّاسَ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَلَا يَدْعُوا أَحَدًا إِلَى الْكُفْرِ.

قُلْتُ: فَيَكُونُ الرَّجُلُ كَافِرًا قَدْ ثَبِتَ لَهُ الْكُفْرُ عِنْدَ اللَّهِ فَيَنْقُلُهُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ النَّاسَ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهَا، لَا يَعْرِفُونَ إِيْمَانًا بِشَرِيعَةٍ وَلَا كُفْرًا بِجُحُودٍ، ثُمَّ ابْتَعَثَ اللَّهُ الرِّسْلَ إِلَيْهِمْ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ حُجَّةً لَهُ عَلَيْهِمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِهِ.

٦- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنِ مَسْرُورٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ السِّيَّارِيُّ عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ: قَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام لِمَاذَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ بِالْعَصَا وَيَدَهُ الْبَيْضَاءَ وَآلَةَ السَّحْرِ، وَبَعَثَ عِيسَى بِالطَّبِّ وَبَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام بِالْكَلامِ وَالْخُطْبِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا بَعَثَ مُوسَى عليه السلام كَانَ الْأَغْلَبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السَّحْرَ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَسْعِ الْقَوْمِ مِثْلَهُ وَبِمَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ وَأَثَبَتْ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ عِيسَى عليه السلام فِي وَقْتٍ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ وَاحْتِاجُ النَّاسِ إِلَى الطَّبِّ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِمَا لَمْ يَكُنْ عَنْدهُمْ مِثْلَهُ، وَبِمَا أَحْيَى لَهُمُ الْمَوْتَى وَأَبْرَأَ لَهُمُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَأَثَبَتْ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام فِي وَقْتٍ كَانَ الْأَغْلَبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطْبَ وَالْكَلامَ (وَأَظَنَّهُ قَالَ: وَالشَّعْرَ) فَأَتَاهُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَمَوَاعِظِهِ وَأَحْكَامِهِ

عرض کردم: آیا می شود کسی که دارای ایمان است حق تعالی او را به کفر نقل دهد؟

حضرت فرمودند: خداوند عادل است، رسل را برانگیخت تا مردم را به ایمان به خدا دعوت کنند و هرگز ایشان کسی را به کفر نمی خوانند.

عرض کردم: کسی که کافر بوده آیا حق تعالی او را به ایمان نقل می دهد؟
حضرت فرمودند: خداوند عزوجل مردم را بر فطرتی که آنها را بر آن بنا نهاده آفریده در این هنگام نه شریعتی داشته که ایمان را شناسند و نه آنرا انکار کردند تا کافر شوند، سپس انبیاء را به سوی ایشان فرستاد که به ایمان به خدا دعوتشان نمایند تا حجتی باشند برای خدا بر مردم، در این جا برخی هدایت یافته و بعضی هدایت نشوند.

حدیث (۶)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه می گوید: حسین بن محمد بن علی از ابو عبد الله سیاری، از ابویعقوب بغدادی، وی می گوید: ابن سگیت محضر ابی الحسن الرضا علیه السلام عرضه داشت: چرا خداوند عزوجل موسی بن عمران را با در دست داشتن عصا و معجزه ید بیضاء و در اختیار داشتن آلت و اسباب سحر مبعوث فرمود و عیسی علیه السلام را طب داد و معجزه حضرت محمد ﷺ را کلام و خطبه های فصیح و بلیغ قرار داد؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی وقتی موسی علیه السلام را مبعوث فرمود زمانی بود که اغلب مردم در آن عصر ساحر بودند لذا جناب موسی از جانب حق جل و علا سحری آورد که در وسع و طاقت مردم نبوده و علاوه بر آن به واسطه آن سحر ساحرین را باطل می کرد و بدین وسیله حجت را بر آنها تمام نمود.

و هنگامی که جناب عیسی علیه السلام را به سوی مردم فرستاد عصری بود که بیماری زمین گیری در بین مردم شیوع داشته لاجرم به طب نیازمند بودند لذا حضرتش از جانب حق عزوجل با داشتن طبیبی که نظیرش در بین مردم نبود مبعوث شد، آن جناب مرده را زنده می کرد، کور مادرزاد و مبتلایان به پیسی را با اذن خدا شفا می داد و بدین وسیله خداوند حجت را بر مردم آن عصر تمام فرمود.

و در زمانی که وجود مبارک خاتم الانبیاء ﷺ را به پیغمبری فرستاد بازار سخنوری و خطبه خوانی و فصاحت و بلاغت رائج بود (راوی می گوید: گمانم این است که حضرت دنبال «کلام و خطب» شعر را نیز آوردند) لذا پیامبر اکرم ﷺ از جانب خدا قرآن را که مشتمل بر مواعظ و احکام شرع با کلامی در نهایت

ما أبطل به قولهم و أثبت به الحجّة عليهم.
فقال ابن السكّيت: تالله ما رأيت مثلك اليوم قطّ، فما الحجّة على الخلق اليوم؟

فقال عليه السلام: العقل يعرف به الصادق على الله فيصدقّه، والكاذب على الله فيكذبه.

فقال ابن السكّيت: هذا هو والله الجواب.

باب ١٥٥

علة المعجزة

١ - حدثنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله، عن موسى بن عمران، عن عمّه، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لأيّ علة أعطى الله عزّ وجلّ أنبياءه و رسله وأعطاكم المعجزة؟ فقال: ليكون دليلاً على صدق من أتى به والمعجزة علامة لله لا يعطيها إلا أنبيائه و رسله و حججه ليعرف به صدق الصادق من كذب الكاذب.

مركز تحقيقات كاميون علوم سدری

باب ١٥٦

العلة التي من أجلها سُمّي أولوا العزم أولى العزم

١ - أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن المفضل بن صالح، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر عليه السلام: في قول الله عزّ وجلّ:

(و لقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسى و لم نجد له عزماً) ^(١) قال:

عهد إليه في محمد والأئمة من بعده فترك، ولم يكن له عزم فيهم

فصاحت و بلاغت است آورد و بدین ترتیب اقوال و سخنان آنها را باطل نمود و حجّت حقّ عزّوجلّ را بر مردم اثبات فرمود.

ابن سکیت عرض کرد: به خدا قسم در این زمان مثل و مانند شما کسی را ندیدم، پس حجّت خدا بر خلایق امروز چیست؟

حضرت فرمودند: حجّت عقل است که با آن صادق علی الله را می توان شناخت و تصدیقش نمود و کاذب علی الله را دانست و تکذیبش کرد.

ابن سکیت عرض کرد: جواب تام و کامل و صحیح به خدا قسم همین است.

باب صد

سز معجزه داشتن انبیاء علیهم السلام

حدیث (۱)

علی بن احمد می گوید: محمّد بن ابی عبد الله، از موسی بن عمران، از عمویش، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، وی می گوید: محضر ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم: برای چه خداوند عزّوجلّ به انبیاء و رسولانش معجزه داده است؟

حضرت فرمودند: تا دلیل باشد بر صدق آورنده آن یعنی پیامبر.

سپس فرمودند: معجزه علامت و نشانه است بر حقّ تعالی و آن را فقط به انبیاء و رسولان و حجّت هایش اعطاء می فرماید تا راستگو از دروغگو ممتاز و مشخص گردد.

باب صد و یکم

سز نامیدن پیامبران اولوالعزم به این نام

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از مفضل بن صالح، از جابر بن یزید، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده خداوند:

ولقد عهدنا الی آدم من قبل فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (ما با آدم عهدی بستیم و در آن عهد او را استوار و ثابت قدم نیافتیم) فرمودند:

خداوند متعال با آدم علیه السلام راجع به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و ائمه بعد از آن حضرت علیهم السلام عهدی بست ولی آدم آن عهد را ترک نمود و عزمی از خود نشان نداد

أنهم هكذا.

وإنما سمي أولوالعزم؛ لأنهم عهد إليهم في محمد ﷺ والأوصياء عليهم السلام من بعده، والمهدي (عج) وسيرته فأجمع عزمهم أن ذلك كذلك والإقرار به.

٢ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنهم، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني، قال: حدثنا علي بن الحسن بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن الرضا ﷺ قال:

إنما سمي أولوالعزم أولي العزم لأنهم كانوا أصحاب العزائم والشرائع، و ذلك أن كل نبي كان بعد نوح ﷺ

كان على شريعته و منهاجه، و تابعا لكتابه إلى زمان إبراهيم الخليل ﷺ، و كل نبي كان في أيام إبراهيم و بعده كان على شريعة إبراهيم و منهاجه، و تابعا لكتابه إلى زمن موسى ﷺ، و كل نبي كان في زمن موسى ﷺ و بعده كان على شريعة موسى و منهاجه، و تابعا لكتابه إلى أيام عيسى ﷺ، و كل نبي كان في أيام عيسى ﷺ و بعده كان على منهاج عيسى و شريعته، و تابعا لكتابه إلى زمن نبينا محمد ﷺ، فهؤلاء الخمسة هم أولوالعزم، و هم أفضل الأنبياء والرسل ﷺ، و شريعة محمد ﷺ لا تنسخ إلى يوم القيامة ولا نبي بعده إلى يوم القيامة، فمن ادعى بعد نبينا أو أتى بعد القرآن بكتاب قدمه مباح لكل من سمع ذلك منه.

باب ١٠٢

العلة التي من أجلها أمر الله تعالى

بطاعة الرسل والأنمة صلوات الله عليهم

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ٢ قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي

که دلالت کند بر این که اقرار دارد محمد و آل محمد آن طوری که هستند می باشند و اساساً اولوالعزم به کسانی گفته می شود که راجع به مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین و حضرت مهدی علیه السلام و سیره آن جناب و این که این حضرات اولیاء مطلق حق تعالی هستند با آنها عهد بسته شده و التزام داده اند که به این مقام اقرار کرده و عزمشان را استوار نمایند.

حدیث (۲)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله می گوید: احمد بن محمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن فضال از پدرش، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

پیامبران اولوالعزم را به این جهت اولوالعزم نامیده اند که صاحبان عزائم و شرایع هستند و شرح و توضیح آن این است که:

تمام پیامبرانی که بعد از نوح علیه السلام مبعوث شدند به شریعت آن حضرت عمل کرده و تابع کتاب او بودند و این روال ادامه داشت تا زمان ابراهیم خلیل علیه السلام و آنچه از پیامبران در عصر ابراهیم علیه السلام و بعد از آن حضرت بودند جملگی به شریعت او عمل کرده و تابع کتاب حضرتش بودند تا زمان حضرت موسی علیه السلام و پیامبرانی که معاصر و بعد از آن حضرت بودند به شریعت وی عمل کردند و تابع کتابش بودند تا زمان حضرت عیسی علیه السلام و انبیاء زمان عیسی علیه السلام و بعد از آن حضرت به شریعت او عمل کرده و تابع کتاب حضرتش بودند تا زمان ظهور موقر السرور پیامبر گرامی ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله پس این پنج تن انبیاء اولوالعزم بوده که افضل انبیاء و اشرف رسولان هستند و شریعت پیامبر ما صلی الله علیه و آله تا روز قیامت نسخ نشده و بعد از آن حضرت دیگر پیامبری نخواهد بود لذا هر کس بعد از آن جناب ادعای پیامبری کرده یا پس از قرآن کتابی به عنوان کتاب آسمانی ارائه دهد خوش مباح بوده و هر کس این ادعا را از او بشنود می تواند او را بکشد.

باب صد و دوم

سز این که حق تعالی امر به اطاعت رسولان
و ائمه علیهم السلام نموده

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله می گوید: علی بن الحسین سعد آبادی، از

عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن ابن أذينة، عن أبان بن أبي عياش، عن سليم بن قيس، قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: إنما الطاعة لله عز وجل ولرسوله ولولاة الأمر، وإنما أمر بطاعة أولي الأمر؛ لأنهم معصومون مطهرون ولا يأمرون بمعصيته.

باب ١٠٣

العلة التي من أجلها يحتاج إلى النبي والإمام عليه السلام

١ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني عليه السلام، قال: حدثنا عبد العزيز بن يحيى، قال: حدثنا المغيرة بن محمد، قال: حدثنا رجاء بن سلمة، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد الجعفي، قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام: لأي شيء يحتاج إلى النبي ﷺ والإمام؟ فقال: لبقاء العالم على صلاحه، وذلك أن الله عز وجل: يرفع العذاب عن أهل الأرض إذا كان فيها نبي أو إمام، قال الله عز وجل: (و ما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم) (١)، وقال النبي ﷺ: النجوم أمان لأهل السماء، وأهل بيتي أمان لأهل الأرض، فإذا ذهبت النجوم أتى أهل السماء ما يكرهون وإذا ذهب أهل بيتي أتى أهل الأرض ما يكرهون، يعني بأهل بيته الأئمة الذين قرن الله عز وجل طاعتهم بطاعته فقال:

(يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولي الأمر منكم) (٢)، و هم المعصومون المطهرون الذين لا يذنبون ولا يعصون، وهم المؤيدون الموفقون المسددون، بهم يرزق الله عباده و بهم تعمر بلادهم، و بهم ينزل القطر من السماء،

احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابن اذینه، از ابان بن عیاش از سلیم بن قیس نقل کرده که وی گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمودند: فقط اطاعت خدا و رسول و والیان امر واجب است و سرّ این که خدای عزّوجلّ امر به اطاعت اولوالامر فرموده این است که ایشان معصوم از گناه بوده و پاکیزه‌اند و هیچ‌گاه امر به معصیت نمی‌کنند.

باب صد و سوم

سزااحتیاج به پیامبر و امام علیه السلام

حدیث (۱)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله می‌گوید: عبدالعزیز بن یحیی از مغیره بن محمد از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، وی می‌گوید: محضر ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عرض کردم: برای چه به نبی و امام علیه السلام نیاز هست؟ حضرت فرمودند: برای این که عالم بر صلاح باقی باشد چه آن که خداوند عزّوجلّ تا مادامی که نبی یا امام در بین مردم می‌باشند عذاب را از اهل زمین برمی‌دارد و شاهد بر این کلام فرموده حقّ عزّوجلّ در قرآن کریم است:

و ما كان الله ليعذبهم وانت فيهم (تا تو در میان آنها هستی حقّ تعالی آنها را عذاب نمی‌کند).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمودند: ستارگان امان برای اهل آسمان بوده و اهل بیت من امان برای اهل زمین هستند، هنگامی که ستارگان زائل شوند به اهل آسمان مکروه وارد آید و زمانی که اهل بیت من نباشند به اهل زمین مکروه متوجّه می‌گردد. مقصود از «اهل بیت» پیامبر صلی الله علیه و آله ائمه علیهم السلام هستند که حقّ تعالی طاعت ایشان را مقرون با طاعت خود قرار داده و فرموده است:

يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم (ای اهل ایمان خدا و رسول و صاحبان امر و ولایت را اطاعت کنید).

و مقصود از صاحبان امر حضرات ائمه معصومین بوده که از هر آلودگی پاک هستند، مرتکب هیچ گناهی نمی‌شوند و اساساً کوچکترین عصبیانی از آنها سر نمی‌زند، ایشان مورد تأیید خدا بوده و حقّ عزّوجلّ به آنها توفیق می‌دهد و به واسطه ایشان بندگان روزی خورده و بلادشان آباد گشته و قطرات باران از آسمان

و بهم يخرج بركات الأرض، و بهم يسهل أهل المعاصي ولا يعجل عليهم بالعقوبة والعذاب، لا يفارقهم روح القدس، ولا يفارقونه ولا يفارقون القرآن، ولا يفارقهم صلوات الله عليهم أجمعين.

باب ١٠٤

العلّة التي من أجلها صار النبي ﷺ

أفضل الأنبياء عليهم السلام

١ - حدثنا الحسن بن علي بن أحمد الصايغ رحمته الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي قال: حدثنا جعفر بن عبيد الله، عن الحسن بن محبوب، عن صالح بن سهل، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إن بعض قريش قال لرسول الله ﷺ: بأي شيء سبقت الأنبياء وفضلت عليهم وأنت بعثت آخرهم وخاتمهم؟ قال: إني كنت أول من أقرّ بربي جلّ جلاله، وأول من أجاب حيث أخذ الله ميثاق النبيين وأشهدهم على أنفسهم، ألسنت برّكم؟ قالوا: بلى، فكنت أول نبي قال: بلى، فسبقتهم إلى الإقرار بالله عزّ وجلّ.

باب ١٠٥

العلّة التي من أجلها سُمّي النبي ﷺ الأُمّي

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبي عبد الله محمد بن خالد البرقي، عن جعفر بن محمد الصوفي، قال: سألت أبا جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام، فقلت: يا بن رسول الله لم سمي النبي الأُمّي؟ فقال: ما يقول الناس؟

می بارد و نیز ایشان واسطه روییدن و خارج شدن برکات از زمین هستند و به برکت ایشان خدا به اهل معاصی مهلت داده و در عقوبتشان تعجیل نمی کند، روح القدس از ایشان جدا نمی شود و ایشان نیز از او مفارقت نمی کنند، از قرآن جدا نبوده و قرآن نیز از آن حضرات سلام الله علیهم اجمعین جدا نمی باشد.

باب صد و چهارم

سز این که نبی اکرم ﷺ افضل انبیاء علیهم السلام می باشد

حدیث (۱)

حسن بن علی بن احمد صائغ رحمته الله می گوید: احمد بن محمد بن سعید کوفی از جعفر بن عبید الله از حسن بن محبوب از صالح بن سهل، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

برخی از اهل قریش محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتند: با این که شما آخر پیامبری هستید که مبعوث شده و خاتم و پایان دهنده ایشان می باشید به چه چیز بر تمام سبقت گرفته و بر همه ایشان تفضیل و برتری داده شده اید؟!

حضرت فرمودند: به خاطر این که من اولین کسی بودم که به ربوبیت پروردگار جل جلاله اقرار نموده و وقتی از انبیاء میثاق گرفته شد و آنها را شاهد بر خودشان قرار دادند و سپس پروردگار فرمود:

آیا من پروردگار شما نیستم؟ و همه انبیاء گفتند: آری.

من اولین نفر بودم که جواب آری را دادم، پس در اقرار به حق عزوجل من از همگان سبقت گرفتم.

باب صد و پنجم

سز نامیده شدن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به لقب «أُمّی»

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه می گوید: سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابی عبد الله محمد بن خالد برقی، از جعفر بن محمد صوفی نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباجعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم:

ای فرزند رسول خدا، چرا نبی اکرم صلی الله علیه و آله به «أُمّی» موسوم شده اند؟

حضرت فرمودند: مردم در این باره چه می گویند؟

قلت: يزعمون أنه إنما سمي الأمي لأنه لم يحسن أن يكتب.
فقال ﷺ: كذبوا عليهم لعنة الله أننى ذلك والله يقول في محكم كتابه:

و هو الذي بعث في الأميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب والحكمة^(١)، فكيف كان يعلمهم مالا يحسن والله لقد كان رسول الله ﷺ يقرأ و يكتب باثنتين و سبعين، أو قال: بثلاثة و سبعين لساناً، و إنما سمي الأمي لأنه كان من أهل مكة، و مكة من أمهات القرى، و ذلك قول الله عز وجل:

(لينذر أم القرى و من حولها)^(٢)

٢- حدثنا محمد بن الحسن ﷺ قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن حسان، و علي بن أسباط و غيره رفعه عن أبي جعفر ﷺ، «قال»:

قلت: إن الناس يزعمون أن رسول الله ﷺ لم يكتب ولا يقرأ؟
فقال: كذبوا لعنهم الله، أننى يكون ذلك وقد قال الله عز وجل:

(و هو الذي بعث في الأميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب والحكمة و إن كانوا من قبل لى ضلال مبين)، فكيف يعلمهم الكتاب والحكمة و ليس يحسن أن يقرأ و يكتب.

قال: قلت: فلم سمي النبي الأمي؟

قال: لأنه نسب إلى مكة، و ذلك قول الله عز وجل:

(لتنذر أم القرى و من حولها) فأم القرى مكة فقيل: أمي لذلك.

عرض کردم: گمانشان این است که چون پیامبر کتابت نمی دانستند به این اسم خوانده شدند.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: دروغ پنداشته اند، از رحمت خدا دور باشند، این سخن کجا صحیح می باشد در حالی که خداوند در کتاب محکم خودش می فرماید:

هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة (اوست خدایی که میان عرب امی «یعنی قومی که خواندن و نوشتن نمی دانستند» پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب آسمانی و حکمت الهی بیاموزد).

چگونه تعلیم دهد چیزی را که بلد نیست، به خدا سوگند رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} به هفتاد و دو زبان می خواند و می نوشت یا فرمود: به هفتاد و سه زبان می خواند و می نوشت.

و اما این که به آن حضرت امی گفتند به خاطر این بود که آن جناب از اهل مکه بود و مکه از امهات و مهم ترین شهرها بود و همین مراد حق عزوجل است که می فرماید:

لینذر أم القرى و من حولها (و برای این که اهل مکه و حوالی و اطراف آن را انداز کند).

حدیث (۲)

محمد بن الحسن^{رحمته الله} می گوید: سعد بن عبد الله، از حسن بن موسی الخشاب، از علی بن حسان و علی بن اسباط و دیگران به طور مرفوع از حضرت ابی جعفر علی^{علیه السلام} نقل کرده اند، راوی می گوید: محضر امام علی^{علیه السلام} عرض کردم: مردم گمان می کنند رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} نه می نوشتند و نه می خواندند؟

حضرت فرمودند: دروغ می گویند، خدا لعنتشان کند، این حرف کجا صحیح می باشد با این که حق عزوجل می فرماید: هو الذی بعث فی الامیین تا آخر پس چگونه مردم را تعلیم کتاب و حکمت می کرد با این که خواندن و نوشتن بلد نبود؟ راوی می گوید: عرضه داشتم: پس چرا حضرتش را امی می خوانند؟

فرمود: چون منسوب به مکه است و همین معنا مراد از فرموده حق تعالی است که می فرماید: لتنذر أم القرى الخ پس ام القرى مکه است لذا به حضرت که منسوب به آن است گفته شده امی.

٣ - حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا عبد الله بن عامر عن الرّحمن بن أبي نجران، عن يحيى بن عمران الحلبي، عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سئل عن قول الله عز وجل:

(و أوحى هذا القرآن لأندركم به و من بلغ) ^(١) قال: بكلّ لسان.

٤ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن شريف بن سابق التفليسي، عن الفضل بن أبي قرّة عن أبي عبد الله عليه السلام في قول يوسف عليه السلام:
(اجعلي على خزائن الأرض إني حفيظ عليم)، قال: حفيظ بما تحت يدي عليم بكلّ لسان.

٥ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثني معاوية بن حكيم، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان ممّا من الله عز وجل على رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه كان يقرأ ولا يكتب، فلما توجه أبو سفيان إلى أحد كتب العباس إلى النبي صلى الله عليه وآله فجاءه الكتاب و هو في بعض حيطان المدينة، فقرأه، ولم يخبر أصحابه و أمرهم أن يدخلوا المدينة، فلما دخلوا المدينة أخبرهم.

٦ - حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد و محمد بن خالد البرقي، عن محمد بن أبي عمير عن هشام بن سالم،

حدیث (۳)

احمد بن محمد بن یحیی العطار رحمه الله علیه می گوید: سعد بن عبدالله از عبدالله بن عامر، از رحمن بن ابی نجران، از یحیی بن عمران حلبی، از پدرش، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید: از امام علیه السلام راجع به فرموده حق عزوجل: **و اوحی الی هذا القرآن لئنذرکم به و من بلغ (و وحی شده به من این قرآن تا شما و هر کس که خبر این قرآن به او رسد را بترسانم).** سؤال شد؟

حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هر زبانی می توانستند انذار کنند.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه می گوید: سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از شریف بن سابق تفلیسی، از فضل بن ابی قره، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل کلام یوسف علیه السلام که به عزیز مصر فرمود: **اجعلنی علی خزائن الارض ائی حفیظ علیم (مرا به خزینه داری مملکت و ضبط دارایی کشور منصوب دار که من در حفظ و دارایی و مورد صرف آن دانا و بصیرم)** فرمودند: مقصود یوسف این بود که من حافظ آنچه زیر دستم هست بوده و به هر زبانی آگاه و عالم می باشم.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله از معاویه بن حکیم، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از برخی اصحابش از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

از منت های که حق تعالی بر رسول گرامی اسلام گذارده این بود که آن جناب می خواندند ولی نمی نوشتند، هنگامی که ابوسفیان به اُحد متوجه شد، عباس نامه ای محضر مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشت، نامه وقتی به حضرت رسید که در یکی از باغ های مدینه نزول اجلال داشتند، حضرت نامه را خوانده و به اصحابشان خبر ندادند فقط به آنها امر فرمودند که به مدینه داخل شوند، هنگامی که اصحاب به مدینه وارد شدند حضرت آنها را از مضمون نامه خبر دادند.

حدیث (۶)

محمد بن الحسن علیه السلام می گوید: سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از

عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان النبي صلى الله عليه وآله يقرأ الكتاب ولا يكتب.

٧ - أبي عبد الله عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن ابان بن عثمان، عن الحسن بن زياد الصيقل قال: سمعت أبا عبد الله يقول كان ممّا من الله عز وجلّ به على نبيه صلى الله عليه وآله أنّه كان أمياً لا يكتب و يقرأ الكتاب.

٨ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني عليه السلام، قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن إسحاق الماذراني بالبصرة، قال: حدثنا أبو قلابة عبد الملك بن محمد، قال: حدثنا غانم بن الحسن السعدي، قال: حدثنا مسلم بن خالد المكي، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال:

ما أنزل الله تعالى كتاباً ولا وحياً إلا بالعريّة، فكان يقع في مسامع الأنبياء عليهم السلام بالسنة قومهم، وكان يقع في مسامع نبيّنا بالعريّة، فإذا كلّم به قومه كلّهم بالعريّة، فيقع في مسامعهم بلسانهم، وكان أحدنا لا يخاطب رسول الله بأيّ لسان خاطبه إلا وقع في مسامعه بالعريّة، كلّ ذلك يترجم جبرئيل عليه السلام عنه تشريراً من الله عز وجلّ له.

باب ١٠٦

العلّة التي من أجلها سمي النبي صلى الله عليه وآله محمداً

وأحمد وأبا القاسم وبشيراً ونديراً وداعياً و

ماحياً وعاقباً وحاشراً وأحيد وموقفاً ومقفاً

١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عليه السلام قال: حدثنا عمي محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن

حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: مکتوب را قرائت می فرمودند ولی نمی نوشتند.

حدیث (۷)

پدرم علیه السلام فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حسن بن زیاد صیقل نقل کرده که گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود:
از منّت هایی که حق عزوجل بر نبی مکرّمش نهاد این بود که وی را امّی قرار داد یعنی نمی نوشت ولی کتاب را می خواند.

حدیث (۸)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله می گوید: ابوالعبّاس احمد بن اسحاق ماذرانی در بصره نقل نموده اند ابوقلابه عبدالملک بن محمد از غانم بن حسن سعدی از مسلم بن خالد مکی، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کردند که فرمودند:

هیچ کتابی و هیچ وحیی از جانب خداوند تبارک و تعالی نازل نشد، مگر آن که به زبان عربی می باشد و وحی در گوش انبیاء علیهم السلام به زبان قومشان واقع می شد و در گوش پیامبر صلی الله علیه و آله به زبان عربی و وقتی آن حضرت با قوم خویش تکلم می نمود، به زبان عربی سخن می فرمود پس در گوش ایشان تکلم به زبان خودشان واقع می شد.

و بسا افراد با رسول خدا به هر زبانی که تکلم و خطاب می کردند در گوش آن جناب به زبان عربی واقع می شد و جهش این بود که جبرئیل علیه السلام سخن گوینده را به زبان عربی ترجمه می کرد و در سمع مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می داد و این تشریفی بود از ناحیه خدای عزوجل نسبت به وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله.

باب صد و ششم

سرّ نامیده شدن نبی اکرم صلی الله علیه و آله به محمد و احمد و ابوالقاسم
و بشیر و نذیر و داعی و ماحی و عاقب و حاشر و احید
و موقف و مقفی

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله می گوید: عمویم محمد بن ابی القاسم، از احمد بن

أبي عبد الله، عن أبي الحسن علي بن الحسين البرقي، عن عبد الله بن جبلة، عن معاوية بن عمار، عن الحسن بن عبد الله، عن آبائه، عن جدّه الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال:

جاء نفر من اليهود إلى رسول الله ﷺ فسأله أعلمهم فيما سأله فقال: لأي شيء سميت محمداً وأحمد وأبا القاسم وبشيراً ونذيراً وداعياً؟ فقال النبي ﷺ:

أما محمّد فأني محمود في الأرض، وأما أحمد فأني محمود في السماء، وأما أبو القاسم فإن الله عز وجل يقسم يوم القيامة قسمة النار، فمن كفر بي من الأولين والآخرين ففي النار، ويقسم قسمة الجنة، فمن آمن بي وأقرّ بنبوّتي ففي الجنة، وأما الداعي فأني أدعو الناس إلى دين ربّي عز وجل، وأما النذير فأني أنذر بالنار من عصائي، وأما البشير فأني أبشّر بالجنة من أطاعني.

٢- حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن اسحق الطالقاني عليه السلام قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفي قال: حدّثنا علي بن الحسن بن فضال، عن أبيه، قال سألت أبا الحسن عليه السلام، فقلت له:

لِمَ كُنِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِأَبِي الْقَاسِمِ؟

فقال: لأنّه كان له ابن يقال له: قاسم، فكُنِيَ به.

قال، فقلت له: يا بن رسول الله فهل تراني أهلاً للزيادة؟

فقال: نعم، أما علمت أنّ رسول الله ﷺ قال:

أنا و علي أبوا هذه الأمة؟

قلت: بلى.

قال: أما علمت أنّ رسول الله ﷺ أب لجميع أمّته و علي عليه السلام فيهم

بمنزلته؟

ابی عبدالله، از ابی الحسن علی بن حسین برقی، از عبدالله بن جبلة، از معاویه بن عمار، از حسن بن عبدالله، از پدرانش، از جدش حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، حضرت فرمودند: چند نفر یهودی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند اعلم و دانشمندترین آنها پرسید:

برای چه به: محمد و احمد و ابوالقاسم و بشیر و نذیر و داعی نامیده شده‌اید؟
نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

اما به محمد به خاطر آن است که در زمین محمود و ستوده می‌باشم و اما به احمد به جهت آن است که در آسمان محمود و ستوده هستم و اما به ابوالقاسم، برای این است که حق عزوجل در روز قیامت قسمت و سهم دوزخ را تقسیم نموده و از خلق اولین و آخرین آنان که به من کفر ورزیده‌اند را سهم دوزخ قرار می‌دهد و قسمت و سهم بهشت را نیز تقسیم کرده آنان که به من ایمان آورده و به نبوتم اقرار نموده‌اند را در بهشت قرار می‌دهد، و اما به داعی جهتش آن است که من مردم را به دین پروردگارم عزوجل دعوت می‌کنم و اما به نذیر جهتش آن است که هر کس عصیان و نافرمانی مرا نماید او را از آتش جهنم انداز کرده و می‌ترسانم، و اما به بشیر سرش آن است که هر کس مرا اطاعت کند او را به بهشت بشارت می‌دهم.

حدیث (۲)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله می‌گوید: احمد بن محمد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن فضال، از پدرش نقل کرده که گفت: از حضرت ابوالحسن علیه السلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم:

چرا کنیه نبی اکرم صلی الله علیه و آله ابوالقاسم قرار داده شده؟

حضرت فرمودند: زیرا آن جناب فرزندی داشتند به نام «قاسم» پس حضرت را مکئی به این نام نمودند.

راوی می‌گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا آیا من را شایسته می‌بینید که بیشتر توضیح دهید؟

حضرت فرمودند: بلی، آیا می‌دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

من و علی دو پدر این امت هستیم؟

عرض کردم: آری.

فرمود: آیا می‌دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر تمام امت است و علی علیه السلام در بین این

امت به منزله پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد؟

فقلت: بلى.

قال: أما علمت أن علياً قاسم الجنة والنار.

قلت: بلى.

قال: فقليل له أبو القاسم لأنه أبو قسيم الجنة والنار.

فقلت له: وما معنى ذلك؟

فقال: إن شفقة النبي ﷺ على أمته شفقة الآباء على الأولاد، وأفضل أمته

علي ﷺ ومن بعده شفقة علي ﷺ عليهم كشفقته ﷺ لأنه وصيه و خليفته،

والإمام بعده،

فلذلك قال ﷺ: أنا وعلي أبو هذه الأمة، وصعد النبي ﷺ المنبر، فقال:

«من ترك ديناً أو ضياعاً فعلي والي، ومن ترك مالاً فلورثته»

فصار بذلك أولى بهم من آبائهم وأمهاتهم وصار أولى بهم منهم بأنفسهم، و

كذلك أمير المؤمنين ﷺ بعده جرى ذلك له مثل ما جرى لرسول الله ﷺ.

٣ - حدثنا أبو الحسين محمد بن علي بن الشاه قال: حدثنا أبو بكر

محمد بن جعفر بن أحمد البغدادي بآمد قال: حدثنا أبي قال: حدثنا أحمد بن

السخت قال: حدثنا محمد بن الأسود الوراق عن أيوب بن سليمان، عن

حفص بن البختري، عن محمد بن حميد، عن محمد بن المنكدر، عن جابر بن

عبد الله قال: قال رسول الله ﷺ: أنا أشبه الناس بآدم وإبراهيم أشبه

الناس بي خلقه و خلقه و سماني الله من فوق عرشه عشرة

أسماء و بين الله و صفي و بشرني على لسان كل رسول بعثه

الله إلى قومه و سماني و نشر في التوراة اسمي

عرض کردم: آری.

حضرت فرمودند: آیا می‌دانی علی علیه السلام قاسم (تقسیم کننده) بهشت و دوزخ است؟

عرض کردم: آری.

فرمودند: پس به پیامبر صلی الله علیه و آله ابوالقاسم گفته شد زیرا با این بیان حضرتش پدر تقسیم کننده بهشت و دوزخ بودند.

عرض کردم: معنای این عبارت چیست؟

فرمودند: شفقت و مهربانی نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر امت همچون شفقت پدران بر اولاد است و افضل و برترین امت حضرت علی علیه السلام است پس شفقت نبی صلی الله علیه و آله بر آن حضرت از مهربانیش نسبت به دیگران بیشتر است و پس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شفقت علی علیه السلام بر امت همچون شفقت پیامبر بر امت می‌باشد چه آن‌که آن حضرت وصی و خلیفه و امام بعد از پیامبر بوده پس باید همچون آن حضرت نسبت به امت باشند فلذا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من و علی دو پدر این امت هستیم و پیامبر بالای منبر رفته و فرمودند: کسی که از خود قرض یا عیالی باقی گذارد پس قرضش بر عهده من و ولایت بر عیالش با من است و کسی که از خود مالی به جا گذارد تعلق به ورثه‌اش دارد، سپس امام علیه السلام فرمودند:

پس نبی اکرم صلی الله علیه و آله اولی به امت است از پدران و مادرانشان به آنها حتی از خود آنها نسبت به خودشان نیز اولی می‌باشد، و همچنین است امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر یعنی ایشان نیز اولی به امت هستند از پدران و مادران و حتی خودشان نسبت به خودشان.

حدیث (۳)

ابوالحسن محمد بن علی بن شاه می‌گوید: ابوبکر محمد بن جعفر بن احمد بغدادی در شهر آمد از پدرش از احمد بن سخت، از محمد بن اسود و راق، از ایوب بن سلیمان، از حفص بن بختری، از محمد بن حمید، از محمد بن منکدر، از جابر بن عبدالله، نقل کرد که وی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

من شبیه‌ترین مردم به آدم بوده و ابراهیم علیه السلام از نظر خلق (خوی) و خلق (آفرینش) شبیه‌ترین مردم به من می‌باشد و حق تعالی از بالای عرش مرا به ده اسم موسوم نموده و وصف من را بیان کرده و هر رسولی را که مبعوث فرموده به زبان او مرا به قومش بشارت داده، و در تورات یاد کرده و نامم را نشر داده و در بین اهل

وبث ذكرى في أهل التوراة والإنجيل، وعلّمني كتابه ورفعني في سمائه و
 شقّ لي اسماً من أسمائه فسّماني محمّداً وهو محمود، وأخرجني في خير
 قرن من أُمّتي وجعل اسمي في التوراة أُحْيَدُ فبالتوحيد حرّم أجساد أُمّتي
 على النار وسمّاني في الإنجيل أحمد، فأنا محمود في أهل السماء، وجعل
 أُمّتي الحامدين، وجعل اسمي في الزبور ماحي محي الله عزّ وجلّ بي
 من الأرض عبادة الأوثان، وجعل اسمي في القرآن محمّداً فأنا محمود في
 جميع القيامة في فصل القضاء، لا يشفع أحد غيري، وسمّاني في القيامة
 حاشراً يحشر الناس على قدمي وسمّاني الموقف أوقف الناس بين يدي
 الله عزّ وجلّ، وسمّاني العاقب، أنا عقب النبيين، ليس بعدي رسول، و
 جعلني رسول الرحمة ورسول التوبة ورسول الملاحم والمقفي، قفّيت
 النبيين جماعة وأنا القيم الكامل الجامع، ومنّ عليّ ربّي وقال لي:
 يا محمّد صلّى الله عليك، فقد أرسلت كلّ رسول إلى أُمّته بلسانها و
 أرسلتك إلى كلّ أحمر وأسود من خلقي، ونصرتك بالرعب الذي لم أنصر
 به أحداً، وأحللت لك الغنيمة، ولم تحل لأحد قبلك، وأعطيتك لك ولأمتك
 كنزاً من كنوز عرشي فاتحة الكتاب وخاتمة سورة البقرة، وجعلت لك
 ولأمتك الأرض كلّها مسجداً وتراياها طهوراً وأعطيت لك ولأمتك التكبير
 وقرنت ذكرك بذكرى حتى لا يذكرني أحد من أمتك إلاّ ذكرك مع ذكرى
 فطوبى لك يا محمّد ولأمتك.

باب ١٠٧

العلّة التي من أجلها قال الله عزّ وجلّ لنبيّه ﷺ:

فإن كنت في شك ممّا أنزلنا إليك فاسأل

الدين

تورات و انجیل یاد و اسمم را منتشر و پراکنده نموده و کتابش را تعلیم کرده و در آسمانش مرا بالا برده و از یکی از اسمانش نامی برایم مشتق فرموده پس مرا محمد نامیده و خودش محمود می باشد، مرا در بهترین مردمان که امتم باشند برانگیخت، نامم را در تورات آخید قرار داد زیرا اجساد امتم با یکتاپرستی بر آتش حرام می شوند و در انجیل اسمم را احمد معرفی کرد چه آنکه در بین اهل آسمان من محمود و ستوده و امتم را بهترین ستایشگر قرار داده است، و در زیور اسمم را ماحی آورده زیرا حق عزوجل به واسطه من زمین را از عبادت بت ها پاک و محو می نماید، و در قرآن نامم را محمد گذارده زیرا در تمام مراحل و منازل قیامت من ستوده و محمود بوده و احدی غیر از من شفاعت نمی کند، و در قیامت اسمم حاشر است زیرا در روز حشر بر تمام خلایق مقدم بوده و دیگران پشت سر من می باشند و نیز مرا موقف نام گذارد به ملاحظه این که مردم را در مقابل حق عزوجل واقف و ایستاده قرار خواهم داد چنانچه نام دیگرم را عاقب گذارد به خاطر آن که عقب و آخر تمام انبیاء بوده و بعد از من پیامبری نمی باشد، و مرا رسول رحمت و رسول توبه و رسول ملاحم (قتال) و مقفی قرار داد زیرا به دنبال تمام انبیاء و بعد از همه آنها هستم

من قیم و کامل و جامع هستم، پروردگارم بر من منت نهاد و فرمود: ای محمد درود پروردگار بر تو، من هر رسول و فرستاده ای را با زبان امت خودش به سوی آنها فرستاده و تو را بر هر سرخ و سیاهی از مخلوقاتم مبعوث کرده و با قرار دادن رعب در سیمایت کمکی به تو نمودم که احدی را چنین کمکی نکرده ام و غنیمت را بر تو مباح و حلال قرار دادم که بر احدی پیش از تو حلال نکرده بودم و به تو و امتت گنجی از گنج های عرشم که سوره فاتحه الکتاب و آخرین آیه از سوره بقره باشد را عطاء نموده و برای تو و امتت تمام زمین را محل سجده و خاک آن را طاهر و مطهر قرار دادم، و به تو و امتت تکبیر را اعطاء نموده و یاد تو را مقرون با یاد خود قرار داده به طوری که احدی از امت تو مرا یاد نمی کند مگر آن که با آن تو را نیز یاد خواهد نمود پس خوشا به حال تو و امت تو.

باب صد و هفتم

سر این که خداوند عزوجل به پیامبرش ﷺ فرمود:

فان كنت في شك مما انزلنا اليك فاستل الذين

يقرءون الكتاب من قبلك

يَقْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ

١- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيِّ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الدَّارِمِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْأَذْخَرِيِّ، وَكَانَ مَعَهُ يَصْحَبُ مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا أَنَّ مُوسَى أَخْبَرَهُ أَنَّ يَحْيَى بْنَ أَكْثَمَ كَتَبَ إِلَيْهِ يَسْأَلُهُ عَنْ مَسَائِلَ فِيهَا، وَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: (فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ) ^(١)، مَنِ الْمُخَاطَبُ بِالْآيَةِ؟ فَإِنْ كَانَ الْمُخَاطَبُ بِهِ النَّبِيُّ رحمته الله أَلَيْسَ قَدْ شَكَّ فِيَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ الْمُخَاطَبُ بِهِ غَيْرُهُ فَعَلَى غَيْرِهِ إِذَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ؟ قَالَ مُوسَى: فَسَأَلْتُ أَخِي عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ رحمته الله عَنْ ذَلِكَ؟

قَالَ: أَمَّا قَوْلُهُ:

(فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ) فَإِنَّ الْمُخَاطَبَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ رحمته الله، وَلَمْ يَكُنْ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، وَلَكِنْ قَالَتْ الْجَهْلَةُ:

كَيْفَ لَا يَبْعَثُ إِلَيْنَا نَبِيًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، إِنَّهُ لَمْ يَفْرَقْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَيْرِهِ فِي الْأَسْتِغْنَاءِ عَنِ الْمَأْكَلِ وَالْمَشْرَبِ وَالْمَشْيِ فِي الْأَسْوَاقِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى نَبِيِّهِ رحمته الله

(فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ) بِمَحْضَرٍ مِنَ الْجَهْلَةِ، هَلْ يَبْعَثُ اللَّهُ رَسُولًا قَبْلَكَ إِلَّا وَهُوَ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ، وَلَكِنْ لَيْتَبِعَهُمْ أَسْوَةٌ، وَإِنَّمَا قَالَ: وَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ وَلَمْ يَقُلْ وَلَكِنْ لَيْتَبِعَهُمْ

حدیث (۱)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رحمۃ اللہ علیہ می گوید: جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش، از علی بن عبد الله، از بکر بن صالح از ابی الخیر، از محمد بن حسان، از محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل دارمی از محمد بن سعید اذخری، وی از مصاحبین موسی بن محمد بن علی الرضا بود و موسی به وی خبر داد که یحیی بن اکثم نامه ای به او نوشت و از مسائلی چند پرسیده از جمله پرسید:

در آیه شریفه: **فَانْ كُنْتَ فِی شَكٍّ مِّمَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ فَاسْئَلِ الَّذِیْنَ یَقْرَءُوْنَ الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِكَ**

(اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم در شک هستی از پیشینیان خود یعنی علماء یهود و نصاری پرسش و سؤال کن) مخاطب کیست؟ اگر مخاطب نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم باشد به مقتضای آیه در آنچه خدا انزال فرموده ایشان شک و تردید نموده اند و اگر مخاطب غیر حضرت باشد پس قرآن بر غیر آن جناب نازل شده است. موسی می گوید:

از برادرم علی بن محمد رحمۃ اللہ علیہ راجع به این مسئله پرسیدم، حضرت فرمودند: اما فرموده حق تعالی: **فَانْ كُنْتَ فِی شَكٍّ مِّمَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ فَاسْئَلِ الَّذِیْنَ یَقْرَءُوْنَ الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِكَ** بوده و آن جناب در آنچه حق عزوجل نازل فرموده شکی نداشتند ولی جهال می گفتند: چرا خداوند از فرشتگان پیامبری برای ما نمی فرستد چه آنکه بین ما و پیامبر (حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) از حیث احتیاج به غذا و شراب و رفتن به بازار جهت رفع حوائج فرقی نیست و او امتیازی بر ما ندارد پس او نمی تواند پیامبر بوده و اطاعتش بر ما واجب باشد، خداوند عزوجل به نبیش صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وحی فرمود که در حضور این جاهلین از علماء یهود و نصاری پرس آیا پیش از تو خدا پیامبری فرستاده که طعام نخورد و آب نیاشامد و جهت رفع نیازمندی هایش به بازار نرود یا تمام انبیاء همچون سایر مردم به این کارهای معمولی و بشری مبادرت داشته اند و تو هم به ایشان اقتداء نموده و همچون آنها می باشی پس وجهی ندارد این نوع اشکالات را در خصوص تو ایراد نمایند.

و اما این که حق تعالی فرمود: **وَانْ كُنْتَ فِی شَكٍّ مِّمَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ فَاسْئَلِ الَّذِیْنَ یَقْرَءُوْنَ الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِكَ** با این که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در آنچه به او نازل شده بود شک و تردید نداشت و قاعده به جای آن باید کلمه «لكن» استعمال می شد یعنی حق تعالی می فرمود: **وَلَكِنْ اَسْئَلِ الَّذِیْنَ یَقْرَءُوْنَ ...** جهتش آن

كما قال له ﷺ فقل:

(تعالوا ندع أبنائنا و أبنائكم و نسائنا و نسائكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين)^(١)

ولو قال تعالوا نبتهل فنجعل لعنة الله عليكم، لم يكونوا يجيبون للمباهلة، وقد عرف أن نبيه ﷺ مؤدّي عنه رسالته، و ما هو من الكاذبين، و كذلك عرف النبي ﷺ أنه صادق فيما يقول، و لكن أحب أن ينصف من نفسه.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن ابان، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمير رفعه إلى أحدهما في قول الله عز وجل لنبيه ﷺ:

(فإن كنت في شك مما أنزلنا إليك فاسأل الذين يقرءون الكتاب من قبلك)، قال: قال رسول الله ﷺ لا أشك ولا أسأل.

باب ١٠٨

علة تسليم النبي ﷺ على الصبيان

١ - حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي عليه السلام، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه أبي النصر محمد بن مسعود العياشي، قال: حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، قال: حدثنا محمد بن الوليد، عن العباس بن هلال، عن علي بن موسى الرضا عليه السلام، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي،

است که چون جاهلان چنین شکی داشتند برای تبعیت ظاهری از ایشان عبارت چنین ایراد شده چنانچه حق تعالی به رسول گرامیش در جای دیگر می فرماید: **فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا الْخ (پس بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود به مباحله برخیزیم و بدین ترتیب دروغگویان را مورد لعن و نفرین حق عزوجل قرار دهیم)** اگر به جاهلین و کفار گفته می شد: **تَعَالَوْا نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ** هرگز به مباحله حاضر نمی شدند لذا کلام به صورت خطاب آورده نشد تا آنها به مباحله حاضر شوند والا حق عزوجل می دانست که پیامبرش رسالت او را اداء کرده و از کاذبین نیست و خود نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز به صادق بودن خویش واقف بود فقط به خاطر آن که کفار حضرتش را تصدیق کرده و به خانه انصاف آیند کلام به همان گونه که در قرآن ذکر شده ایراد گردیده است.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمته الله می گوید: حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی ^(۱)، از ابراهیم بن عمیر حدیث را مرفوعاً از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل می کند.

در ذیل فرموده حق عزوجل به نبی اکرم صلی الله علیه و آله: **فَانْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا انْزَلْنَا...**
امام علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من در آنچه از جانب خدا به من نازل شده شک نداشته و از احدی هم سؤال نمی کنم.

باب صد و هشتم

سز سلام کردن نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر کودکان

حدیث (۱)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی رحمته الله می گوید: جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش ابی النصر محمد بن مسعود عیاشی از علی بن الحسن بن علی بن فضال از محمد بن ولید، از عباس بن هلال، از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر، از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش محمد بن علی، از پدر بزرگوارش علی بن الحسین از پدر بزرگوارش حسین بن علی،

۱. حماد بن عیسی جهنی بصری ثقة و صدوق است، مرحوم علامه در خلاصه می فرماید: کثی فرموده: اصحاب اجماع دارند که اخبار منقول از ناحیه ایشان جملگی صحیح است و به اصطلاح وی را از اصحاب اجماع می شمردند.

عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: قال رسول الله ﷺ:
خمس لا أدعهنّ حتى الممات: الأكل على الحضيض مع العبيد، وركوبي
الحمار مؤكفاً، وحلبي العنز بيدي، ولبس الصوف، والتسليم على الصبيان؛
ليكون ذلك سنة من بعدي.

باب ١٠٩

العلة التي من أجلها سُمي النبي ﷺ يتيماً

١ - حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا
القطان، قال: حدّثنا بكر بن عبد الله بن حبيب، قال: حدّثنا تميم بن بهلول عن
أبيه، عن أبي الحسن العبدى، عن سليمان بن مهران، عن عباية بن ربعي، عن
ابن عباس، قال: سأل عن قول الله:
(ألم يجعلك يتيماً فأوى)^(١)، قال: إنّما سُمي يتيماً؛ لأنّه لم يكن له نظير
على وجه الأرض من الأولين والآخرين، فقال الله عزّ وجلّ ممتناً عليه
نعمة:

(ألم يجعلك يتيماً) أي وحيداً لا نظير لك، فأوى إليك الناس وعرفهم
فضلك حتّى عرفوك، ووجدك ضالّاً يقول منسوباً عند قومك إلى الضلالة
فهذا هم بمعرفتك ووجدك عائلاً يقول فقيراً عند قومك يقولون: لا مال لك
فأغناك الله بمال خديجة، ثم زادك من فضله، فجعل دعائك مستجاباً حتّى
لو دعوت على حجر أن يجعله الله لك ذهباً لنقلَ عَيْنَه إلى مرادك، وأتاك
بالطعام حيث لا طعام، وأتاك بالماء حيث لا ماء، وأغناك بالملائكة حيث
لا مغيث، فاظفرك بهم على أعدائك.

از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیهم السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: پنج چیز را تا وقت مردن ترک نمی‌کنم: غذا خوردن با بندگان روی زمین، سوار شدن روی درازگوش پالان‌دار، دوشیدن شیر بز با دست خودم، پوشیدن لباس پشمی، سلام نمودن بر کودکان تا بعد از من سنت باشد.

باب صد و نهم

سز نامیدن نبی اکرم ﷺ به یتیم

حدیث (۱)

احمد بن الحسن القطان می‌گوید: احمد بن یحیی بن زکریا قطان از بکر بن عبدالله بن حبیب از تمیم بن بهلول از پدرش از ابی الحسن العبدی، از سلیمان بن مهران، از عبایه بن ربیع، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت: از آیه شریفه: *أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى* (آیا تو را یتیم نیافت پس مکان به تو داد)

پرسیده شدم و گفتم: پیامبر ﷺ را از این جهت یتیم گفتند که روی زمین از بدو خلقت تا انقراض عالم برای آن سرور نظیر و مانندی یافت نشد و نخواهد شد، خداوند عزوجل در مقام امتنان بر پیامبر اکرم در قرآن فرموده:

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى مقصود از «یتیم» وحید و تنهایی است که نظیر و همانند نداشته باشد بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: آیا نیافت حق عزوجل تو را بی‌همتا و بی‌نظیری، *فَآوَى إِلَيْكَ النَّاسُ* پس جاداد و متمایل نمود مردم را به سوی تو و فضل و کمال تو را به ایشان شناساند تا تو را شناختند، و *وَجَدَكَ ضَالًّا* یعنی و یافت حق تعالی تو را گم‌شده نزد قوم که به واسطه نشناختن گمراه و متحیر مانده بودند پس تو را به ایشان شناساند و بدین وسیله آنها را هدایت کرد، و *وَجَدَكَ عَائِلًا* و یافت باری تعالی تو را نزد قوم فقیر یعنی قوم تو می‌گفتند که تو مال و دارایی نداری پس به وسیله مال خدیجه رضی الله عنها توانگرت نمود سپس فضل و کرم و احسانش را بر تو زیاده کرد و دعایت را مستجاب نمود حتی کار را به جایی رساند که اگر دعاء می‌کردی سنگ را خدا برای تو طلا کند حق تعالی ماهیت سنگ را طبق مراد تو تغییر می‌داد و طلا می‌کرد و نیز در جایی که طعام و آب نبود به تو طعام و آب می‌رساند و در جایی که پناه‌دهنده نداشتی به وسیله فرشتگان پناهت داد و بدین وسیله تو را بر دشمنانت ظفر و پیروزی داد.

باب ١١٠

العلّة التي من أجلها أيتّم الله عزّ وجلّ نبيّه ﷺ

١ - حدّثنا حمزة بن محمّد العلوي رحمته الله قال: حدّثنا أبو العباس أحمد بن محمّد الكوفي، عن عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضال، عن أخيه، عن أحمد بن محمّد بن عبد الله بن مروان، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله رحمته الله قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَيْتَمَ نَبِيِّهِ ﷺ؛ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ عَلَيْهِ طَاعَةٌ.

باب ١١١

العلّة التي من أجلها لم يبق لرسول الله ﷺ ولد

١ - أخبرنا عليّ بن حاتم القزويني فيما كتب إلَيّ قال: أخبرنا القاسم بن محمّد، قال: حدّثنا حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد، عن عبد الله بن حماد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله رحمته الله قال: قلت له:

لَا بَيَّ عِلَّةٌ لَمْ يَبْقَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَدٌ؟

قال: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا ﷺ نَبِيًّا، وَ عَلِيًّا ﷺ وَصِيًّا، فَلَوْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَلَدٌ مِنْ بَعْدِهِ لَكَانَ أَوْلَى بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَكَانَتْ لَا تَثْبِتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ.

باب ١١٢

علّة المعراج

باب صد و دهم

سز این که حق تعالی نبی اکرم صلی الله علیه و آله را یتیم نمود

حدیث (۱)

حمزه بن محمد علوی رضی الله عنه می گوید: ابوالعباس احمد بن محمد کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضال^(۱) از برادرش، از احمد بن محمد بن عبدالله بن مروان، از ابن ابی عمیر، از برخی از اصحابش، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند عزوجل نبی گرامیش صلی الله علیه و آله را یتیم نمود تا احدی بر او حق نداشته که طاعت وی بر آن حضرت لازم باشد.

باب صد و یازدهم

سز این که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزند پسر باقی نماند

حدیث (۱)

علی بن حاتم قزوینی در مکتوبی که به من نوشته فرموده: قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید از عبدالله بن حماد، از عبدالله بن سنان^(۲)، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرضه داشتم: سز این که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزند پسر باقی نماند چه بود؟ حضرت فرمودند: برای این که خداوند عزوجل حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پیامبر آفرید و علی علیه السلام را وصی آن حضرت قرار داد حال اگر رسول خدا صاحب پسر می شدند آن پسر از امیرالمؤمنین علیه السلام به رسول خدا سزاوارتر می شد در نتیجه او را باید وصی پیامبر می گردانید و بدین ترتیب وصایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت نمی گشت.

باب صد و دوازدهم

سز معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱- وی از فقهاء اصحاب امامیه بوده و ثقه می باشد ولی مع الاسف فطحی المذهب است
 ۲- عبدالله بن سنان بن طریف مولی بنی هاشم دی کوفی و ثقه و جلیل القدر بوده و طعنی بر او نمی باشد وی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می کند و برخی فرموده اند از امام کاظم علیه السلام نیز روایت کرده ولی این کلام ثابت نیست.

١ - حدثنا محمد بن أحمد بن السناني و علي بن أحمد بن محمد الدقاق والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب و علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهم قالوا: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي الأسدي، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن سالم، عن أبيه عن ثابت بن دينار، قال: سألت زين العابدين علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام عن الله جلّ جلاله: هل يوصف بمكان؟ فقال: تعالى عن ذلك.

قلت: قلنا أشري بنبيّه محمد عليه السلام إلى السماء؟

قال: ليريه ملكوت السماوات و ما فيها من عجائب صنعه و بدائع خلقه. قلت: فقول الله عزّ وجلّ:

(ثُمَّ دَنَىٰ فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ)؟

قال: ذاك رسول الله عليه السلام دنا من حجب النور، فرأى ملكوت السماوات ثم تدلّى عليه السلام فنظر من تحته إلى ملكوت الأرض، حتى ظنّ أنّه في القرب من الأرض كقاب قوسين أو أدنى.

٢ - حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب و علي بن عبد الله الوراق و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنهم قالوا:

حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن يحيى بن أبي عمران، و صالح بن السندي، عن يونس بن عبد الرحمن، قال: قلت لأبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: لأيّ علة عرج الله بنبيّه عليه السلام إلى السماء و منها إلى سدرة المنتهى و منها إلى حجب النور و خاطبه و ناجاه هناك والله لا يوصف بمكان؟

فقال: إنّ الله لا يوصف بمكان ولا يجري عليه زمان، ولكنه عزّ وجلّ أراد أن يشرف به ملائكته و سگان سماواته

حدیث (۱)

محمد بن احمد بن سنائی و علی بن احمد بن محمد دقاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبداللہ و زاق رضی اللہ عنہم فرموده اند: محمد بن ابی عبداللہ کوفی اسدی، از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، از ثابت بن دینار، وی می گوید: از حضرت زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام سؤال کردم: آیا خداوند عزوجل موصوف به مکان می شود یعنی آیا می توانیم بگوییم: در مکانی هست؟

حضرت فرمودند: خدا منزّه از آن است.
عرض کردم: پس برای چه پیامبرش ﷺ را به آسمان سیر داد؟
حضرت فرمودند: تا به او ملکوت آسمانها و مصنوعات عجیب و مخلوقات بدیعی را نشان دهد.

عرض کردم: مقصود و مراد از این کلام الهی چیست که می فرماید: ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (سپس نزدیک آمد و بر او نازل گردید به نزدیکی دو کمان یا نزدیک تر از آن)

حضرت فرمودند: مقصود از فاعل «دنی» رسول خدا ﷺ است چه آن که آن حضرت نزدیک به حجاب های نور شده و ملکوت آسمانها را دیدند سپس سرازیر شده و از پائین به ملکوت زمین نگریسته به قدری خود را نزدیک زمین دیدند که گویا همچون قاب قوسین او ادنی یعنی خود را به نزدیکی دو کمان یا نزدیک تر از آن نسبت به زمین مشاهده فرمود.

حدیث (۲)

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبداللہ و زاق و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللہ عنہم فرمودند:

علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران و صالح بن سندی، از یونس بن عبدالرحمن نقل کرده که گفت: محضر ابی الحسن موسی بن جعفر رحمتهما عرض کردم: برای چه خداوند متعال پیامبرش ﷺ را به آسمان عروج داد و از آنجا به سدرۃ المنتهی و از آنجا به حجاب های نور برده و در آنجا حضرت با خدای متعال مناجات نمود در حالی که حق تعالی در مکان نیست؟

حضرت فرمودند: خداوند در مکان نبوده و آفات زمان نیز بر او نمی گذرد ولی در عین حال حق عزوجل خواست به واسطه پیامبرش فرشتگان و ساکنین آسمانها را

و يكرمهم بمشاهدته و يريه من عجائب عظمتة، ما يخبر به بعد هبوطه، و ليس ذلك على ما يقوله المشبهون سبحانه الله و تعالى عما يصفون.

باب ١١٣

العلّة التي من أجلها لم يسأل النبي ﷺ ربه
عزّ وجلّ التخفيف عن أمّته من خمسين صلاة
حتى سأل موسى والعلّة التي من أجلها لم
يسأل التخفيف عنهم من خمس صلوات

١ - حدّثنا محمّد بن محمّد بن عصام رحمهم الله قال: حدّثنا محمّد بن يعقوب قال: حدّثنا علي بن محمّد بن سليمان، عن اسماعيل بن إبراهيم، عن جعفر بن محمّد التميمي عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن زيد بن علي رحمهم الله، قال: سألت أبي سيّد العابدين رحمهم الله فقلت له: يا أبة أخبرني عن جدّنا رسول الله ﷺ لما عرج به إلى السماء و أمره ربه عزّ وجلّ بخمسين صلاة، كيف لم يسأله التخفيف عن أمّته، حتى قال له موسى بن عمران: ارجع إلى ربّك فاسأل التخفيف، فإنّ أمّتك لا تطيق ذلك.

فقال: يا بُنَيَّ إنّ رسول الله ﷺ كان لا يقترح على ربه عزّ وجلّ، ولا يراجعه في شيء يأمره به، فلمّا سأل موسى رحمهم الله ذلك، فكان شفيعاً لأُمّته إليه لم يجز له ردّ شفاعته أخيه موسى، فرجع إلى ربه فسأله التخفيف إلى أن ردّها إلى خمس صلوات.

قال: قلت له: يا أبة فلم لا يرجع إلى ربه عزّ وجلّ و يسأله التخفيف عن خمس صلوات، وقد سأل موسى رحمهم الله أن يرجع إلى ربه و يسأله التخفيف؟ فقال له: يا بُنَيَّ أراد رحمهم الله أن يحصل لأُمّته التخفيف مع أجر خمسين صلاة،

شرافت داده و با مشاهده آن حضرت مکرم شوند و نیز غرضش آن بود که عجائب عظمت قدرتش را در حضرت نشان دهد تا پس از هبوط و نزول به زمین از آنها برای اهل زمین خبر دهد و این معنا بر طبق مقاله باطلی که اهل تشبیه دارند نمی باشد و خدا از آنچه ایشان توصیف می کنند منزّه و مبرا است.

باب صد و سیزدهم

سز این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پروردگار عزوجل تقاضا نکرد که نمازهای پنجگانه را برای اقامت کاهش دهد تا حضرت موسی علیه السلام از خدا آن را درخواست نمود و علت این که چرا از پروردگار تقاضا نکرد نمازهای پنجگانه را تخفیف دهد

حدیث (۱)

محمد بن محمد بن عصام رحمته الله می گوید: محمد بن یعقوب از علی بن محمد بن سلیمان، از اسماعیل بن ابراهیم، از جعفر بن محمد تمیمی، از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد از زید بن علی علیه السلام نقل کرده که گفت: محضر پدرم سید العابدین علیه السلام عرض کردم: پدر، مرا از جدّمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر ده وقتی حضرتش را به آسمان بردند و پروردگارش عزوجل او را مأمور به پنجاه نماز فرمود چرا از پروردگار تقاضا نکرد که این نمازها را برای امتش کاهش دهد مگر موقعی که موسی بن عمران به حضرتش عرض کرد: از خدای متعال بخواه که آنها را کاهش دهد چه آن که ایشان طاقت آن را ندارند؟

حضرت فرمودند: فرزندم، رسول خدا صلی الله علیه و آله ابتداءً و بدون تقاضای کسی از پروردگارش درخواستی نمی فرمود و نسبت به تکلیفی که به آن امر می شد خواستار تجدیدنظر در آن نمی گشت منتهی وقتی موسی علیه السلام از آن جناب خواست که حق تعالی متقاضی تخفیف گردد و بدین ترتیب شفیع این امت گردید حضرت نتوانست شفاعت وی را نادیده گیرد لذا به پروردگارش رجوع کرد و از ساحت ربوبی تقاضای تخفیف نموده و خواستار شد که پنجاه نماز به پنج تا کاهش یابد.

زید می فرماید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: پدر، چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به پروردگار عزوجل رجوع نکرد و از او نخواست که پنج نماز را تخفیف بدهد با این که جناب موسی علیه السلام از حضرتش درخواست تقاضای این تخفیف را نمود؟

حضرت فرمودند: پسر، نبی اکرم صلی الله علیه و آله خواسته اش این بود که در عین حاصل

يقول الله عز وجل: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا^(١) ألا ترى أنه ﷺ
لَمَّا هبط إلى الأرض نزل عليه جبرئيل ﷺ فقال:

يا محمد إن ربك يقرؤك السلام و يقول: إنها خمس بخمسين ما يبذل
القول لديّ و ما أنا بظلام للعبيد.

قال: فقلت له: يا أبة أليس الله تعالى ذكره لا يوصف بمكان؟
قال: تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

قلت: فما معنى قول موسى ﷺ لرسول الله ارجع إلى ربك؟
فقال معناه: معنى قول إبراهيم ﷺ إني ذاهب إلى ربي
سيهدين.

و معنى قول موسى و عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى^(٢)، و معنى
قوله عز وجل ففروا^(٣) إلى الله، يعني حجوا إلى بيت الله، يا بني
إن الكعبة بيت الله فمن حج بيت الله فقد قصد إلى الله،
والمساجد بيوت الله فمن سعى إليها فقد سعى إلى الله، و قصد
إليه، والمصلّي مادام في صلاته فهو واقف بين يدي الله
جلّ جلاله، و أهل موقف عرفات هم وقوف بين يدي الله عز وجل و إن لله
تعالى بقاعاً في سماواته فمن عرج به إلى بقعة منها فقد عرج به إليه

٢- سورة طه آية (٨٢)

١- سورة الانعام، آية (١٦٠)

٣- سورة الذاريات آية (٥٠)

شدن تخفیف، اجر پنجاه نماز نصیب امت بشود و این عملی نمی‌شد مگر به این‌که امت پنج نماز را در شبانه‌روز بخوانند تا به مقتضای فرموده حق عزوجل: من جاء بالحسنة فله عشر امثالها (کسی که یک عمل نیک بجا آورده ده برابر اجر به وی داده می‌شود) ثواب پنجاه نماز عائدشان بشود لذا بعد از حصول تخفیف اول و کاهش یافتن پنجاه نماز به پنج نماز دیگر جا نداشت که حضرت از حق تعالی خواستار کاهش بعدی و تخفیف دوم بشود و شاهد بر این گفتار آن است که: وقتی رسول خدا ﷺ از معراج به زمین آمدند جبرئیل علیه السلام محضر مبارکش عرضه داشت: پروردگارت سلام رسانده و می‌فرماید این پنج نماز به جای آن پنجاه تا و ثواب آن به جای ثواب آنها چه آن‌که غرض من این بود که ثواب پنجاه نماز را به بندگانم بدهم حال که تعداد آنها به پنج نماز کاهش یافته غرضم تغییر نکرده و تبدیل نشده و همچنان به قوه خود باقی است و چون بندگان به این ثواب محتاج هستند و از طرفی طاقت آوردن پنجاه نماز را ندارند من به آنها ظلم و ستم نکرده بلکه با آوردن پنج نماز همان ثواب پنجاه تا را به ایشان می‌دهم.

زید می‌فرماید: محضر امام طحطاوی علیه السلام عرضه داشتم: پدر، مگر نه این است که حق تعالی موصوف به مکان نمی‌شود؟

حضرت فرمودند: بلی، خدا منزّه است از این اوصاف.

عرض کردم: پس معنای کلام جناب موسی علیه السلام به رسول خدا ﷺ که عرض کرد: به سوی پروردگارت برگرد، چیست؟

حضرت فرمودند: معنای آن معنای کلمات ذیل می‌باشد:

الف: جناب ابراهیم علیه السلام فرمود: من به سوی پروردگارم رفته و به زودی او مرا راهنمایی می‌کند.

ب: جناب موسی فرمود: تعجیل کردم به سوی تو ای پروردگار تا خشنود شوی.

ج: حق عزوجل می‌فرماید: پس به سوی خدا بگریزید یعنی قصد بیت‌الله نمایید، فرزندانم کعبه بیت‌الله است، پس کسی که قصد بیت‌الله را نماید در واقع قصد خدا را نموده چنانچه مساجد بیوت‌الله هستند و هر کسی که به سوی مساجد رود در حقیقت به سوی خدا رفته است و نمازگذار مادامی که در نماز است در مقابل خدا جلّ جلاله ایستاده و کسانی که در عرفات وقوف می‌کنند حقیقتاً در مقابل خدای عزوجل واقف هستند و خدای متعال در آسمان‌ها بقاع و امکنه‌ای دارد و کسی که به یکی از این بقاع عروج کند، به سوی حق تعالی عروج نموده و شاهد بر این گفتار

ألا تسمع الله عز وجل يقول:

(تخرج الملائكة والروح إليه) (١).

ويقول في قصة عيسى عليه السلام: (بل رفعه الله إليه) (٢).

ويقول عز وجل: وإليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه (٣).

باب ١١٤

علة محبة النبي ﷺ لعقيل بن أبي طالب حبيب

١ - حدثنا أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن الحسن بن جعفر بن عبيد الله بن الحسين بن علي بن الحسين بن أبي طالب عليه السلام قال: حدثني جدي يحيى بن الحسن، قال: حدثني إبراهيم بن محمد بن يوسف الفريابي المقدسي قال: حدثنا علي بن الحسن، عن إبراهيم بن رستم عن أبي حمزة السكري عن جابر بن يزيد الجعفي عن عبد الرحمن بن سابط قال: كان النبي ﷺ يقول لعقيل: إني لأحبك يا عقيل حبيباً لك وحباً لأبي طالب لك.

باب ١١٥

العلة التي من أجلها كان رسول الله ﷺ

يحب الدراع أكثر من حبه لسائر أعضاء الشاة

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد، عن علي بن الرزيان، عن عبيد الله بن عبد الله الواسطي، عن واصل بن سليمان، أو عن درست يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: لِمَ كان رسول الله ﷺ يحب الدراع أكثر من حبه لسائر أعضاء الشاة؟ قال: فقال: لأن آدم قرب قرباناً عن الأنبياء من ذريته،

٢ - سورة النساء آية (١٥٨)

١ - سورة الماعارج آية (٤)

٣ - سورة الفاطر آية (١٥)

باب صد و پانزدهم..... ۴۵۵

فرموده خداوند عزوجل است که می فرماید: فرشتگان و روح به سوی خدا بالا می روند.

د: خداوند در بیان قصه عیسی علیه السلام می فرماید: بلکه او را خداوند به سوی خودش بالا برد.

ه: و نیز خداوند عزوجل می فرماید: به سوی خدا کلمه نیکوی توحید بالا رود و عمل نیک خالص آن را بالا می برد.

باب صد و چهاردهم

سز این که نبی اکرم ﷺ نسبت به عقیل بن ابی طالب دو محبت داشتند

حدیث (۱)

ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبیدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب فرموده: جدّم یحیی بن حسن از ابراهیم بن محمد بن یوسف فریابی مقدسی از علی بن حسن، از ابراهیم بن رستم از ابو حمزه سکری از جابر بن یزید جعفی از عبدالرحمن بن ساباط، وی می گوید: نبی اکرم ﷺ به عقیل می فرمودند: من از دو جهت تو را دوست می دارم: الف: به جهت خودت که دوست داشتنی هستی. ب: به جهت این که ابوطالب علیه السلام تو را دوست دارد.

باب صد و پانزدهم

سز این که رسول خدا ﷺ تناول از کتف گوسفند را از سایر اعضا بیشتر دوست می داشت

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه می گوید: محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از علی بن ریان، از عبیدالله بن عبدالله واسطی از واصل بن سلیمان یا از درست نقل کرده که وی حدیث را به طور مرفوع از امام صادق علیه السلام حکایت نموده، وی می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرضه داشتم: چرا رسول خدا ﷺ کتف گوسفند را از سایر اعضایش بیشتر دوست می داشت؟ حضرت فرمودند: به خاطر آن که آدم علیه السلام از طرف پیامبرانی که از ذریه او بودند

فسمي لكل نبي عضواً.

وسمي لرسول الله ﷺ الذراع، فمن ثم كان يحب الذراع و يشتهيها و يحبها و يفضلها.

٢- و في حديث آخر ان رسول الله ﷺ كان يحب الذراع لقربها من المعرى و بعدها من المبال.

باب ١١٦

العلّة التي من أجلها سمي الأكرمون على الله

تعالى محمداً و علياً و فاطمة والحسن

والحسين صلوات الله عليهم

١- حدثنا أبو نصر أحمد بن الحسين بن أحمد بن عبيد التيسابوري المرواني بنيسابور، و ما لقيت أنصب منه قال: حدثنا محمد بن إسحاق بن إبراهيم بن مهران السراج قال: حدثنا الحسن بن عرفة العبدي، قال: حدثنا وكيع بن الجراح، عن محمد بن إسرائيل، عن أبي صالح، عن أبي ذر رحمه الله قال: سمعت رسول الله ﷺ وهو يقول: خلقت أنا و علي بن أبي طالب من نور واحد نسب الله يمينه العرش قبل أن يخلق آدم بألفي عام، فلما أن خلق الله آدم جعل ذلك النور في صلبه، ولقد سكن الجنة، و نحن في صلبه، ولقد هم بالخطيئة و نحن في صلبه، ولقد ركب نوح في السفينة و نحن في صلبه، ولقد قذف إبراهيم في النار و نحن في صلبه، فلم يزل ينقلنا الله عز وجل من أصلاب طاهرة إلى أرحام طاهرة حتى انتهى بنا إلى عبدالمطلب، فقسّمنا بنصفين، فجعلني في صلب عبد الله، و جعل علياً في صلب أبي طالب، و جعل في النبوة والبركة، و جعل في علي الفصاحة والفروسية، و شق لنا اسمين من أسمائه، فذوالعرش محمود و أنا محمد والله الأعلى و هذا علي.

٢- حدثنا الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي الكوفي، قال: حدثنا فرات بن إبراهيم الكوفي، قال: حدثنا الحسن بن علي بن الحسين بن محمد، قال: حدثنا إبراهيم بن الفضل بن جعفر بن علي بن إبراهيم بن

قربانی تهیه کرد و هر عضوی از آن را به نام یکی از انبیاء نام برد و کتف آن را به نام رسول خدا ﷺ یاد کرد لذا است که پیامبر اکرم ﷺ این عضو را دوست و نسبت به تناولش اشتها و میل داشته و آن را بر سایر اعضاء تفضیل و برتری می دادند.

حدیث (۲)

در حدیث دیگر آمده است: رسول خدا ﷺ کتف گو سفند را دوست می داشت چون به سر نزدیک و از مخرج بول دور می باشد.

باب صد و شانزدهم

سز نامیده شده عزیزان حق تبارک و تعالی به محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین

حدیث (۱)

ابونصر احمد بن حسین بن احمد بن ابی عبید نیشابوری که با احدی عالی مقام تر از او ملاقات نکردم می فرماید: محمد بن اسحاق بن ابراهیم بن مهران سراج از حسن بن عرفة العبیدی از وکیع بن جراح، از محمد بن اسرائیل از ابو صالح، از ابوذر رحمة الله علیه نقل کرده که فرمود: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود:
من و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده شده ایم، دو هزار سال پیش از خلقت آدم علیه السلام ما در جانب راست عرش تسبیح خدا می گفتیم، وقتی حق تعالی آدم را آفرید نور ما را در صلب او نهاد، زمانی که او در بهشت سکنی گرفت در صلبش بودیم و وقتی خواست مرتکب گناه شود نیز در صلبش قرار داشتیم و نیز وقتی نوح در سفینه نشست در صلبش بودیم و هنگامی که ابراهیم را در آتش انداختند در صلب او بودیم و پیوسته حق عزوجل ما را از اصلاط طاهره به ارحام پاکیزه انتقال می داد تا نهایت در صلب عبدالمطلب قرار گرفتیم سپس ما را به دو نیم نمود مرا در صلب عبد الله و علی علیه السلام را در صلب ابوطالب قرار داد، در من نبوت و برکت و در علی علیه السلام فصاحت و نیکو اسب دوانی را قرار داد، دو اسم از اسماء خودش را برای ما مشتق نمود او ذوالعرش و محمود بوده و من محمد می باشم، او خدای اعلی است و این علی می باشد.

حدیث (۲)

حسن بن محمد بن سعید هاشمی کوفی می گوید: فرات بن ابراهیم کوفی، از حسن بن علی بن حسین بن محمد از ابراهیم بن فضل بن جعفر بن علی بن ابراهیم بن

سليمان بن عبد الله بن العباس، قال: حدثنا الحسن بن علي الزعفراني البصري، قال: حدثنا سهل بن يسار، قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن علي الطائفي، قال: حدثنا محمد بن عبد الله مولى بني هاشم، عن محمد بن اسحاق، عن الواقدي، عن الهذيل، عن مكحول، عن طاوس، عن ابن عباس قال، قال رسول الله ﷺ لعلي بن أبي طالب ﷺ لما خلق الله تعالى ذكره آدم ونفخ فيه من روحه، وأسجد له ملائكته، وأسكنه جنته، وزوجه حواء أمته، فوق طرفة نحو العرش فإذا هو بخمس سطور مكتوبات، قال آدم: يا رب ما هؤلاء؟

قال تعالى:

هؤلاء الذين إذا شفَعُوا بهم إلى خلقي شفَعْتَهُمْ.

فقال آدم: يا رب بقدرهم عندك ما اسمهم؟ فقال: أما الأول فأنا المحمود وهو محمد، والثاني فأنا العالي وهذا علي، والثالث فأنا الفاطر وهذه فاطمة، والرابع فأنا المحسن وهذا الحسن، والخامس فأنا ذوالإحسان وهذا الحسين، كلّ يحمد الله تعالى.

٣ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد الدقاق رحمه الله قال:

حدثنا محمد بن جعفر الأسدي قال: حدثني موسى بن عمران النخعي عن الحسين بن يزيد، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، عن ثابت بن دينار، عن سعيد بن جبير، قال: قال يزيد بن قعنب: كنت جالسا مع العباس بن عبد المطلب وفريق من عبد العزى بإزاء البيت الحرام إذ أقبلت فاطمة بنت أسد أم أمير المؤمنين ﷺ وكانت حاملة به تسعة أشهر وقد أخذها الطلق، فقالت: ربّ إني مؤمنة بك وبما جاء من عندك من رسل وكتب، وإني مصدقة بكلام جدّي إبراهيم الخليل ﷺ، وأنه بنى البيت العتيق، فبحقّ الذي بنى هذا البيت، وبحقّ المولود الذي في بطني لما يسّرت علي ولادتي.

قال يزيد بن قعنب: فرأينا البيت وقد انفتح عن ظهره، و دخلت فاطمة وغابت عن أبصارنا، والتزق الحائط، فرمنا

سلیمان بن عبداللّه بن عبّاس از حسن بن علی زعفرانی بصری از سهل بن یسار، از ابوجعفر محمد بن علی الطّائفی از محمد بن عبداللّه مولی بنی هاشم، از محمد بن اسحاق، از واقدی، از هذیل، از مکحول، از طاووس، از ابن عبّاس، وی می گوید: رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

زمانی که خداوند (تعالی ذکره) آدم را آفرید و از روحش در او دمید و فرشتگان را به سجده کردن به او امر فرمود و وی را در بهشت ساکن کرد و کنیز خود حواء را به تزویجش درآورد آدم چشم به طرف عرش دوخت پنج سطر نوشته به نظر آورد به درگاه الهی عرض کرد: پروردگارا، اینان کیانند؟

حقّ تعالی فرمود: ایشان کسانی هستند که هرگاه شفاعت خلق مرا نمایند، شفاعتشان را قبول می کنم.

آدم عرض کرد: پروردگارا، به قدر و عظمت آنها نزد خودت نام ایشان چیست؟ حقّ تعالی فرمود: اما اولی: من محمود بوده و او محمد است، دومی: من عالی هستم و او علی است، سومی: من فاطم و او فاطمه است، چهارمی: من محسن بوده و او حسن است، پنجمی: من ذوالاحسان می باشم و او حسین است، تمامشان حمد و ثناء الهی را بجا می آورند.

حدیث (۳)

علی بن احمد بن محمد دقاق رحمه الله علیه می گوید:

محمد بن جعفر اسدی از موسی بن عمران نخعی از حسین بن یزید از محمد بن سنان، از مفّضل بن عمر، از ثابت بن دینار، از سعید بن جبیر، وی می گوید: یزید بن قعنّب گفت: با عبّاس بن عبدالمطلب و گروهی از کسانی که بت عزّی را می پرستیدند در مقابل بیت الله الحرام نشسته بودیم که در این هنگام علیامخدره فاطمه بنت اسد والده ماجده امیرالمؤمنین علیه السلام که باردار و نه ماهه بود جلو آمد در حالی که درد وضع حمل بر او چیره شده بود عرض کرد: پروردگارا، من به تو و به آنچه از نزدت آمده اعمّ از رسولان و کتب آسمانی مؤمن هستم، کلام جدّم ابراهیم خلیل علیه السلام را تصدیق داشته و قبول دارم که او بیت عتیق (کعبه) را بنا نهاده، پس بحقّ کسی که این بیت را ساخته و بحقّ مولودی که در شکم دارم ولادتش را بر من سهل و آسان نما.

یزید بن قعنّب می گوید: دیدم بیت از پشت شکافت و مخدره فاطمه بنت اسد داخل بیت گردید و سپس از دیدگان ما پنهان شد و دیوار هم آمده، اراده کردیم قفل

أن يفتح لنا قفل الباب، فلم يفتح، فعلمنا أن ذلك أمر من الله تعالى، ثم خرجت بعد الرابع وبيدها أمير المؤمنين عليه السلام، ثم قالت:

إني فضلت علي من تقدمني من النساء؛ لأن آسية بنت مزاحم عبدت الله سرّاً في موضع لا يحب أن يعبد الله فيه إلا اضطراراً، وأن مريم بنت عمران هزّت النخلة اليابسة بيدها حتى أكلت منها رطباً جنيّاً، وإني دخلت بيت الله الحرام وأكلت من ثمار الجنة وأرزاقها، فلما أردت أن أخرج هتف بي هاتف يا فاطمة سميّه عليّاً، فهو علي والله العلي الأعلى يقول: إني شققت اسمه من اسمي وأدبته بأدبي ووقفته على غامض علمي.

وهو الذي يكسر الأصنام في بيتي وهو الذي يؤذن فوق ظهر بيتي و يقدّسني ويمجدني فطوبى لمن أحبه وأطاعه، وويل لمن عصاه وأبغضه، و صلى الله على محمد وآله الطاهرين.

٤ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني عليه السلام قال: حدثنا عبدالعزيز بن يحيى الجلودي قال: حدثني المغيرة بن محمد قال: حدثنا رجاء بن سلمة عن عمرو بن شمر، عن جابر الجعفي في حديث طويل يذكر أسماء أمير المؤمنين عليها السلام في التوراة والإنجيل والزبور، وعند الهند، وعند الروم، وعند الفرس، وعند الترك، وعند الزنج، وعند الكهنة، وعند الحبشة، وعند أبيه، وعند أمّه، وعند ظئره، وعند العرب، ثم يفسّر كلّ اسم بمعناه ويقول في آخره: اختلف الناس من أهل المعرفة لم يسمي عليّاً، فقالت طائفة:

لم يُسم أحد من ولد آدم قبله بهذا الاسم في العرب ولا في العجم إلا أن يكون الرجل من العرب، يقول: ابني هذا علي يريد من العلوّ لا أنه اسمه، وإنما سمي به الناس بعده وفي وقته.

درب خانه خدا را بگشاییم ولی درب باز نشد دانستیم که این امر از جانب خدا است، سپس بعد از گذشت چهار روز در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در دست آن علیامخدره بود از بیت خارج شد، سپس فرمود:

من بر تمام زنان پیش از خودم برترم زیرا آسیه دختر مزاحم خداوند را مخفیانه در جایی که عبادت حق جل و علا در آن محبوب و مطلوب نبود مگر اضطراراً پرستش می کرد و مریم دختر عمران درخت خرمای خشک شده را با دست تکاند تا خرمای تازه از آن ریخت و تناول نمود ولی من به داخل بیت الله الحرام وارد شده و از میوه های بهشتی و ارزاق و طعام های آن تناول کردم و هنگامی که خواستم خارج شوم هاتفی مرا صدا زد و گفت: ای فاطمه این مولود را علی نام کن، پس او علی است و حق تعالی علی اعلی است، باری تعالی می فرماید: اسم او را از اسم خود مشتق کرده و به آداب و روش خود تأدیش نموده و بر مشکلات و غوامض علم خویش واقفش کردم، او کسی است که بت های در خانه مرا می شکند، و او کسی خواهد بود که بالای پشت خانه ام اذان گفته و مرا تقدیس و تمجید می نماید، پس خوشا به حال کسی که او را دوست داشته و اطاعتش نماید و وای بر کسی که از او سرپیچی نموده و دشمنش دارد و درود خدا بر محمد و آل پاکش باد.

حدیث (۴)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله می گوید: عبدالعزیز بن یحیی جلودی از مغیره بن محمد از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر از جابر جعفی در ضمن حدیث طولانی اسامی مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام در تورات و انجیل و زبور و نزد اهل هند و روم و فارس و ترک و زنگ و نزد کهنه و اهل حبشه و پیش پدر و مادر و دایه و نزد عرب را ذکر نموده سپس هر یک از اسامی را تفسیر فرموده و در آخر حدیث آمده است:

اهل معرفت با هم اختلاف دارند در این که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام به نام علی موسوم گردیده؟

طائفه ای می گویند: احدی قبلاً نه در عرب و نه در عجم به این نام موسوم نگردیده، البته در عرب بسا کسی می گفت: پسر علی است ولی این نه به آن معنا بود که نام پسرش را علی گذارده است بلکه مرادش علی از ماده علو بود و به عبارت دیگر مقصود از عبارت فوق این بود که بگویند پسر علی مرتبه و رفیع المنزله است، باری نام گذاری به این نام بعد و در زمان موسوم شدن امیرالمؤمنین علیه السلام به آن صورت گرفت.

وقالت طائفة: سُمِّيَ عليّاً؛ لعلّوه على كلّ من بارزّه.
وقالت طائفة: سُمِّيَ عليّاً لأنّ داره في الجنان تعلو حتى تحاذي منازل الأنبياء.

وقالت طائفة:

سُمِّيَ عليّاً؛ لأنّه علا على ظهر رسول الله ﷺ بقدميه طاعة لله تعالى ولم يعلّ أحد على ظهر نبيّ غيره عند حطّ الأصنام من وسط الكعبة.

وقالت طائفة: إنّما سُمِّيَ عليّاً؛ لأنّه زوّج في أعلاّ السماوات، ولم يزوّج أحد من خلق الله في ذلك الموضع غيره.

وقالت طائفة: إنّما سُمِّيَ عليّاً؛ لأنّه أعلىّ الناس علماً بعد رسول الله ﷺ.

٥- حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدّثنا أبو سعيد الحسن بن علي بن الحسين السكري قال: حدّثنا أبو عبد الله محمّدين زكريا بن دينار الغلابي قال: حدّثنا علي بن حكيم قال: حدّثنا الرّبيع بن عبد الله، عن عبد الله بن الحسن، عن محمّدين علي، عن أبيه عليه السلام، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال الغلابي: و حدّثني شعيب بن واقد، قال: حدّثني إسحاق بن جعفر بن محمّد، عن الحسين ابن عيسى بن زيد بن علي، عن أبيه عليه السلام، عن جابر بن عبد الله، قال الغلابي: و حدّثنا العباس بن بكار قال: حدّثنا حرب بن ميمون عن أبي حمزة الثمالي، عن زيد بن علي، عن أبيه عليه السلام قال: لما ولدت فاطمة صلّى الله عليها الحسن عليه السلام قالت لعلّي: سمّه. فقال: ما كنت لأسبق باسمه رسول الله.

فجاء رسول الله ﷺ فأخرج إليه في خرقة صفراء فقال: ألم أنهكم أن تلبّوه في خرقة صفراء، ثم رمى بها وأخذ خرقة بيضاء فلفه فيها،

دسته‌ای دیگر می‌گویند: امیرالمؤمنین به خاطر آن موسوم به «علی» شد که بر هر کسی که با او مبارزه نمود غالب گشت و علو پیدا نمود.
گروهی دیگر می‌گویند: امیرالمؤمنین علیه السلام را علی نامیدند به خاطر آن که منزل حضرت در بهشت به حدی رفیع و عالی است که محاذی منازل انبیاء می‌باشد.
برخی دیگر می‌گویند:

امیرالمؤمنین علیه السلام را به خاطر این علی نامیده‌اند که به منظور اطاعت خدا بالای دوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت تا بت‌ها را از وسط خانه خدا به زیر آورد و احدی بالای دوش نبی اکرم صلی الله علیه و آله غیر از آن حضرت نرفت.
جماعتی دیگر می‌گویند: امیرالمؤمنین علیه السلام را به این جهت علی خوانده‌اند که در اعلا و بالاترین طبقات آسمان تزویج فرموده و احدی غیر از آن حضرت در آن مکان ازدواج ننموده.

طائفه دیگر گفته‌اند: امیرالمؤمنین علیه السلام را به این خاطر علی می‌گویند که از نظر علم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلا و برتر از همه مردم می‌باشد.

حدیث (۵)

احمد بن حسن قطان می‌گوید: ابوسعید بن علی بن حسین سکری از ابو عبدالله محمد بن زکریا بن دینار غلابی از علی بن حکیم، از ربیع بن عبدالله بن حسن، از محمد بن علی، از پدرش علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری، غلابی می‌گوید: شعیب بن واقد از اسحاق بن جعفر بن محمد، از حسین بن عیسی بن زید بن علی، از پدرش علیه السلام از جابر بن عبدالله، غلابی می‌گوید: عباس بن به کار از حرب بن میمون از ابو حمزه ثمالی، از زید بن علی از پدر بزرگوارشان علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمودند: هنگامی که حضرت فاطمه سلام الله علیها وضع حمل نموده و بدین ترتیب امام حسن علیه السلام متولد شدند علیا مکرمه به علی علیه السلام عرض نمود: اسم برای این مولود بگذارید.

حضرت فرمودند: من در اسم گذاردن بر این مولود از رسول خدا پیشی نمی‌گیرم، رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند، مولود را در پارچه‌ای زرد پیچیده محضر مبارکش آوردند، حضرت فرمودند:

مگر من نهی ننموده و سفارش نکردم در پارچه زرد مولود را نپیچید؟ سپس پارچه را از او باز کرده و او را در پارچه‌ای سفید پیچیدند، سپس به علی علیه السلام

ثم قال لعلي عليه السلام: هل سمّيته؟

فقال: ما كنت لأسبقك باسمه.

فقال عليه السلام: وما كنت لأسبق باسمه ربّي عزّ وجلّ، فأوحى الله تبارك وتعالى إلى جبرئيل أنّه ولد لمحمد ابن فاطمة فاقراءه السلام وهنّته وقل له: إن عليّاً منك بمنزلة هارون من موسى، فسّمّه باسم ابن هارون، فهبط جبرئيل فهنّاه من الله تعالى ثم قال: إنّ الله جلّ جلاله يأمرك أن تسمّيه باسم ابن هارون.

قال: وما كان اسمه؟

قال: شبر. قال: لساني عربي.

قال: سمّه الحسن فسمّاه الحسن، فلمّا ولد الحسين عليه السلام أوحى الله تعالى إلى جبرئيل عليه السلام أنّه قد ولد لمحمد ابن فاطمة إليه فهنّته وقل له: إنّ عليّاً منك بمنزلة هارون من موسى فسّمّه باسم ابن هارون فهبط جبرئيل عليه السلام فهنّاه من الله تعالى، ثم قال: إنّ الله عزّ وجلّ يأمرك أن تسمّيه باسم ابن هارون.

فقال: وما كان اسمه؟

قال: شبيراً. مركز تحقیقات کتب و ترویج علوم اسلامی

قال: لساني عربي.

قال: سمّه الحسين.

٦- و بهذا الاسناد عن الغلابي قال: حدثنا العباس بن بكار قال: حدثنا حرب بن ميمون، عن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس عن أبيه، عن جدّه عبد الله بن عباس قال: قال النبي صلى الله عليه وآله يا فاطمة اسم الحسن والحسين في ابني هارون شبر و شبير لكرامتهما على الله عزّ وجلّ.

فرمودند: آیا نام برایش گذارده‌اید؟

علی علیه السلام عرضه داشتند: من در گذاردن نام بر شما سبقت نخواهم گرفت.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من نیز در نام گذاردن این طفل بر پروردگار عزوجل پیشی نخواهم گرفت.

پس حق تعالی به جبرئیل فرمود: فرزندی به محمد صلی الله علیه و آله داده شده، محضرش مشرف شو و سلام و تهنیت مرا به او برسان و عرض کن: علی علیه السلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی است پس این مولود را به نام فرزند هارون اسم بگذار، جبرئیل به زمین آمد، تهنیت خدای تعالی را به پیامبر گفت سپس عرضه داشت: حق جل جلاله تو را امر می‌کند که این مولود را به اسم فرزند هارون نام گذاری.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نام فرزند هارون چیست؟
جبرئیل عرضه داشت: شَبْر.

حضرت فرمودند: زبان من عربی است نه عبری.

جبرئیل عرض کرد: نامش را حسن بگذار، پس پیامبر او را حسن نامید.
و هنگامی که حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد خدای تعالی به جبرئیل فرمود: فرزندی به محمد صلی الله علیه و آله داده شده، محضرش مشرف شو و سلام و تهنیت به او بگو و عرض کن: علی علیه السلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی است پس این مولود را به نام فرزند هارون اسم بگذار.
جبرئیل به زمین آمد، تهنیت خدای تعالی را به پیامبر گفت سپس عرضه داشت: حق جل جلاله تو را امر می‌کند که این مولود را به اسم فرزند هارون نام گذاری.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نام فرزند هارون چیست؟
جبرئیل عرضه داشت: شَبِیر.

حضرت فرمودند: زبان من عربی است نه عبری.

جبرئیل عرض کرد: نامش را حسین بگذار.

حدیث (۶)

با همین اسناد از غلابی نقل شده که گفت: عباس بن به کار از حرب بن میمون، از محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، از پدرش، از جدش عبدالله بن عباس نقل کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:
فاطمه، اسم حسن و نام حسین در دو پسران هارون شَبْر و شَبِیر بوده زیرا آن دو نزد خداوند عزوجل عزیز به شمار می‌رفتند.

٧- وبهذا الإسناد عن العباس بن بكار قال: حدثنا عباد بن كثير وأبو بكر الهذلي، عن ابن الزبير عن جابر قال: لما حملت فاطمة بالحسن فولدت وقد كان النبي ﷺ أمرهم أن يلقوه في خرقة بيضاء فلقوه في صفراء وقالت فاطمة ﷺ: يا علي سمّه.

فقال: ما كنت لأسبق باسمه رسول الله ﷺ.

فجاء النبي ﷺ فأخذه وقبّله وأدخل لسانه في فيه فجعل الحسن ﷺ يمصّه، ثم قال: لهم رسول الله ﷺ:

ألم أتقدّم إليكم ألا تلقوه في خرقة صفراء، فدعا بخرقة بيضاء فلقه فيها ورمى الصفراء وأذن في أذنه اليمنى وأقام في اليسرى، ثم قال لعلي ﷺ: ما سمّيته؟

قال: ما كنت لأسبقك باسمه.

فأوحى الله (تعالى ذكره) إلى جبرئيل ﷺ أنه قد ولد لمحمد ابن فاهبط إليه فأقرأه السلام وهنّته مني ومنك، وقل له: إنّ عليّاً منك بمنزلة هارون من موسى فسمّه باسم ابن هارون.

فهبط جبرئيل فهنّاه من الله تعالى ثم قال: إنّ الله جلّ جلاله يأمرك أن تسمّيه باسم ابن هارون.

قال: ما كان اسمه؟

قال: شبر.

قال: لساني عربي.

قال: سمّه الحسن. فسمّاه الحسن.

فلما ولد الحسين جاء إليهم النبي ﷺ ففعل به كما فعل بالحسن ﷺ وهبط جبرئيل على النبي ﷺ

فقال: إنّ الله تعالى يقرّوك السلام ويقول لك: إنّ عليّاً منك بمنزلة هارون من موسى فسمّه باسم ابن هارون.

حدیث (۷)

با همین اسناد از عباس بن به کار از عباد بن کثیر و ابوبکر هذلی، از ابن زبیر، از جابر نقل کرده که وی گفت: هنگامی که حضرت فاطمه سلام الله علیها به امام حسن علیهما السلام باردار شده و سپس وضع حمل نمودند و پیامبر ﷺ ایشان را امر فرموده بود که مولود را در پارچه سفید پیچید، آنها مولود را در پارچه‌ای زرد پیچیدند، علیامکرّمه فاطمه سلام الله علیها به امیرالمؤمنین علیهما السلام عرض کرد: یا علی او را نام بگذار.

علی علیهما السلام فرمودند: من در نامگذاری بر رسول خدا ﷺ پیشی نمی‌گیرم. پس نبی اکرم ﷺ وارد شده، مولود را گرفته و بوسیدند، بعد زبان مبارک در دهانش نهاد و طفل زبان حضرت را مکید، سپس حضرت به حضار فرمودند:

مگر قبلاً به شما نگفتم: مولود را در پارچه زرد نپیچید، پس پارچه‌ای سفید طلب نموده و او را در آن پیچیدند بعد در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفته و پس از آن به علی علیهما السلام فرمودند: چه نامش نهاده‌ای؟

حضرت عرضه داشتند: من در نامگذاری این مولود بر شما پیشی نمی‌گیرم، پس خداوند (تعالی ذکره) به جبرئیل فرمود:

فرزندی به محمد ﷺ داده شده تو به زمین برو و سلام و تهنیت من و خودت را به او برسان و محضرش عرض کن: علی علیهما السلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی است پس نام این فرزند را نام پسر هارون بگذار.

جبرئیل به زمین آمد، به پیامبر اکرم ﷺ از جانب حق تعالی تهنیت گفت سپس عرضه داشت: حق جلّ جلاله تو را امر نموده که این مولود را به نام فرزند هارون نام نهی.

پیامبر ﷺ فرمودند: اسم او چیست؟

جبرئیل عرض کرد: شَبْر.

حضرت فرمودند: زبان من عربی است نه عبری.

جبرئیل عرض کرد: او را حسن اسم بگذار.

پیامبر نامش را حسن گذارد و وقتی حضرت امام حسین علیهما السلام متولد شد، پیامبر اکرم ﷺ به نزد آنها آمد پس همان عملی را که قبلاً در هنگام ولادت امام حسن علیهما السلام انجام داده بودند تکرار کردند، جبرئیل نازل شد عرض کرد: خداوند متعال تو را سلام رسانده و می‌فرماید: علی علیهما السلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی است، پس نام این مولود را به اسم فرزند هارون بگذار.

قال: وما كان اسمه؟

قال: شبيراً.

قال: لساني عربي.

قال: فسّمّه الحسين فسّمّاه الحسين.

٨ - و بهذا الإسناد عن الغلابي قال: حدّثنا الحكم بن أسلم قال: حدّثنا وكيع عن الأعمش، عن سالم قال: قال رسول الله ﷺ إني سمّيتُ ابني هذين باسم إثنين هارون شبراً وشبيراً.

٩ - حدّثنا الحسن بن محمّد بن يحيى العلوي رحمه الله قال: حدّثني جدّي قال: حدّثني أحمد بن صالح التميمي قال: حدّثنا عبد الله بن عيسى، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه عليه السلام، قال: أهدى جبرئيل إلى رسول الله ﷺ اسمَ الحسن بن علي عليه السلام و خرقةً حرير من ثياب الجنة واشتق اسم الحسين من اسم الحسن عليه السلام.

١٥ - حدّثنا الحسن بن محمّد بن يحيى العلوي رحمه الله قال: حدّثني جدّي قال: حدّثنا داود بن القاسم قال: أخبرنا عيسى قال: أخبرنا يوسف بن يعقوب قال: حدّثنا ابن عيينة، عن عمرو بن دينار، عن عكرمة، قال: لما ولدت فاطمة عليها السلام الحسن جاءت به إلى النبي فسّمّاه حسناً فلمّا ولدت الحسين جاءت به إليه فقالت: يا رسول الله هذا أحسن من هذا فسّمّاه حسيناً.

باب ١١٧

العلّة التي من أجلها وجبت محبة الله تبارك

و تعالى و محبة رسوله و أهل بيته صلوات الله

عليهم على العباد

١ - حدّثنا أبو سعيد محمّد بن الفضل بن محمّد بن إسحاق المذكر النيسابوري قال: حدّثنا أحمد بن العباس بن حمزة قال: حدّثنا أحمد بن يحيى الصوفي الكوفي، قال: حدّثنا يحيى بن معين، قال: حدّثنا هشام بن يوسف،

حضرت فرمودند: اسم او چیست؟

جبرئیل عرضه داشت: شبیر.

حضرت فرمودند: زبان من عربی است.

جبرئیل عرض کرد: پس نامش را حسین بگذار، پیامبر او را به نام حسین اسم گذارد.

حدیث (۸)

و با همین اسناد از غلابی نقل شده که گفت: حکم بن اسلم از وکیع، از اعمش، از سالم نقل کرده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: من نام این دو فرزندم را به نام دو فرزند هارون که شبر و شبیر بودند نامیدم.

حدیث (۹)

حسن بن محمد بن یحیی علوی رحمه الله علیه می گوید: جدّم از احمد بن صالح تمیمی از عبدالله بن عیسی، از حضرت جعفر بن محمد، از پدرش طیّط نقل نموده که فرمودند: جبرئیل برای رسول خدا ﷺ نام «حسن» و پسرچه ای حریر از جامه های بهشت را هدیه آورد و اسم حسین را از نام حسن طیّط مشتق فرمود.

حدیث (۱۰)

حسن بن محمد بن یحیی علوی رحمه الله علیه می گوید: جدّم از داود بن قاسم، از عیسی، از یوسف بن یعقوب از ابن عیینه، از عمرو بن دینار، از عکرمه نقل کرده که گفت: وقتی حضرت فاطمه سلام الله علیها امام حسن علیه السلام را به دنیا آورد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و او را حسن نامیدند و هنگامی که حسین علیه السلام متولد شد، حضرت فاطمه سلام الله علیها او را محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و عرض کرد: یا رسول خدا، این بهتر از این است، پس حضرت نامش را حسین نهاد.

باب صد و هفدهم

سز و جوب محبت داشتن بندگان به خدا و رسولش و

اهل بیت رسولش صلوات الله علیهم اجمعین

حدیث (۱)

ابوسعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق نیشابوری از احمد بن عباس بن حمزه از احمد بن یحیی صوفی کوفی از یحیی بن معین از هشام بن یوسف از

عن عبد الله بن سليمان التوفلي، عن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس عن أبيه، عن جده، قال: قال رسول الله ﷺ احبوا الله لما يغدوكم به من نعمة و احبوني لحب الله واحبوا اهل بيتي لحبي.

٢ - حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني رحمه الله قال:

حدثنا ابو احمد القاسم بن بندار المعروف بابي صالح الحذاء قال: حدثنا ابو حاتم محمد بن إدريس الحنظلي، قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنى بن عبد الله بن أنس بن مالك الأنصاري قال: حدثنا حميد الطويل عن أنس بن مالك قال: جاء رجل من أهل البادية، وكان يعجبنا أن يأتي الرجل من أهل البادية يسأل النبي ﷺ فقال: يا رسول الله متى قيام الساعة، فحضرت الصلاة فلما قضى صلاته قال: أين السائل عن الساعة؟ قال: أنا يا رسول الله.

قال: فما أعددت لها؟

قال: والله ما أعددت لها من كثير عمل لا صلاة ولا صوم إلا أنني أحب الله ورسوله.

فقال: له النبي ﷺ: المرء مع من أحب.

قال أنس: فما رأيت المسلمين فرحوا بعد الإسلام بشيء أشد من فرحهم بهذا.

٣ - حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب القرشي قال: حدثنا أبو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهيم الأصبهاني، قال: حدثنا علي بن عبد الله قال: حدثنا عثمان بن خرذاذ قال: حدثنا محمد بن عمران قال: حدثنا سعيد بن عمرو عن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن أبيه أبي ليلى قال: قال رسول الله ﷺ: لا يؤمن عبد حتى أكون أحب إليه من نفسه و تكون عترتي إليه أعز من عترته

عبداللہ بن سلیمان نوفلی، از محمد بن علی بن عبداللہ بن عباس، از پدرش، از جدش، وی می گوید رسول خدا ﷺ فرمودند:
خدا را دوست دارید به خاطر نعمت هایی که به شما داده و مرا هم دوست بدارید چون خدا مرا دوست دارد و اهل بیت مرا نیز دوست بدارید چون من آنها را دوست دارم.

حدیث (۲)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله علیه می گوید:
ابو احمد قاسم بن بندار معروف به ابی صالح حدّاء از ابوحاتم محمد بن ادريس حنظلی از محمد بن عبداللہ بن مثنی بن عبداللہ بن انس بن مالک انصاری از حمید طویل، از انس بن مالک نقل کرده که وی گفت: مردی از اهل بادیه آمد و ما بسیار دوست داشتیم که شخصی از اهل بادیه محضر نبی اکرم ﷺ مشرف شود و از آن حضرت سؤال کند، باری وی عرض کرد: یا رسول الله چه وقت ساعت بها می شود (یعنی زمان قیامت کی خواهد بود)؟

چون وقت نماز رسیده بود حضرت نماز را خوانده و پس از آن فرمودند: چه کسی بود که از ساعت قیامت سؤال نمود؟
سائل عرضه داشت: یا رسول الله من بودم.
حضرت فرمودند: برای آن روز چه عمل آماده کرده ای؟
عرضه داشت: به خدا سوگند عمل زیادی ندارم نه نماز و نه روزه فقط خدا و رسولش را دوست می دارم.
حضرت فرمودند: شخص هر کسی را که دوست دارد در آن روز با او محشور می شود.

انس می گوید: من ندیدم که مسلمانان بعد از اسلام به عملی شادمان و مسرورتر باشند از سرورشان به محبت به خدا و رسول خدا ﷺ.

حدیث (۳)

عبداللہ بن محمد بن عبدالوہاب قرشی از ابونصر منصور بن عبداللہ بن ابراهیم اصفهانی از علی بن عبداللہ از عثمان بن خرداد از محمد بن عمران از سعید بن عمرو، از عبدالرحمن بن ابی لیلی، از پدرش ابی لیلی نقل کرده که وی گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: هیچ بنده ای ایمان نمی آورد مگر آنکه من نزد او از خودش محبوب تر و فرزندان من پیش او عزیزتر از فرزندان خودش و اهل و خویشانم از اهل

و يكون أهلي أحب إليّ من أهله و تكون ذاتي أحب إليّ من ذاتي.

باب ١١٨

علة عشق الباطل

١ - حدّثنا محمّد بن علي ماجيلويه عليه السلام قال: حدّثنا عمّي محمّد بن أبي القاسم، عن محمّد بن علي الكوفي، عن محمّد بن سنان، عن المفضل بن عمر، قال: سألت أبا عبد الله جعفر بن محمّد الصادق عليه السلام، عن العشق فقال: قلوبٌ خلّت من ذكر الله فأذاقها الله حبّ غيره.

باب ١١٩

علة وجوب الحبّ في الله والبغض فيه

والموالاتة

١ - حدّثنا محمّد بن القاسم الاسترآبادي قال: حدّثنا يوسف بن محمّد بن زياد و علي بن محمّد بن سيار عن أبيهما، عن الحسن بن علي بن محمّد بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عن أبيه، عن آبائه عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لبعض أصحابه ذات يوم: يا عبد الله أحبّ في الله وأبغض في الله و وال في الله وعاد في الله فإنّه لا تنال ولاية الله إلّا بذلك ولا يجد رجل طعم الإيمان، وإن كثرت صلاته وصيامه حتّى يكون كذلك، وقد صارت مواخاة الناس يومكم هذا أكثرها في الدّنيا، عليها يتوادّدون و عليها يتباغضون و ذلك لا يغني عنهم من الله شيئاً.

فقال له: وكيف لي أن أعلم أنّي قد واليت و عاديت في الله عزّ وجلّ و من وليّ الله تعالى حتّى أواليه، و من عدوّه حتّى أعاديّه؟
فأشار له رسول الله صلى الله عليه وآله إلى علي عليه السلام فقال: أترى هذا.

باب صد و نوزدهم ۴۷۳
و خویشانش پیش او گرامی تر و ذات من از ذات خودش از نظر او دوست
داشتنی تر باشد.

باب صد و هیجدهم

سرّ محبت باطل

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله می گوید: عمویم محمد بن ابی القاسم، از محمد بن
علی کوفی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت: از حضرت
ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از محبت باطل پرسیدم؟
حضرت فرمودند: هر قلبی که از ذکر خدا خالی باشد حق تعالی محبت غیر
خودش را به آن می چشاند.

باب صد و نوزدهم

سرّ واجب بودن دوستی و دشمنی در راه خدا و لزوم موالات

حدیث (۱)

محمد بن قاسم استرآبادی می گوید: یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن
سیار از پدرشان، از حسن بن علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن
الحسین بن علی بن ابی طالب از پدرش از آباء گرامش علیهم السلام نقل کرده که
فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به یکی از اصحابشان فرمودند: ای بنده خدا حب و
بغض در راه خدا داشته باش و برای خدا محبت و دشمنی نما چه آن که به ولایت
حق تعالی نخواهی رسید مگر به همین و اساساً احدی طعم و مزه ایمان را
نمی چشد مگر چنین باشد اگرچه نماز و روزه اش بسیار باشد و اکثر دوستی های
مردم با هم دنیایی است، به خاطر دنیا و شئون آن با هم موذت و رزیده و یکدیگر را
مبغوض می دارند و به طور قطع چنین حب و بغضی آنها را از محبت و دوستی در راه
خدا بی نیاز نمی کند.

مخاطب به حضرت عرض کرد: چگونه بدانم که دوستی و دشمنی من در راه
خدای عزوجل می باشد و اساساً ولی خدا کیست تا دوستش داشته و دشمن خدا
کیست تا دشمنش بدارم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره به علی علیه السلام نموده و فرمودند: آیا این را می بینی؟

فقال: بلى.

قال: وليّ هذا وليّ الله فواله و عدوّ هذا عدوّ الله فعاده.

ثم قال: وال وليّ هذا ولو أنّه قاتل أهلك و ولدك و عاد عدوّ هذا ولو أنّه أبوك و ولدك.

باب ١٢٠

في أنّ علة محبة أهل البيت عليهم السلام

طيب الولادة وأنّ علة بغضهم خُبث الولادة

١ - حدّثنا أبي و محدّدين الحسن رحمهما الله قالا: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد قال: حدّثنا أبو القاسم عبد الرحمن الكوفي و أبو يوسف يعقوب بن يزيد الأنباري، عن أبي محمد عبد الله بن محمد الغفاري، عن الحسين بن زيد عن الصادق أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه عن آبائه عليهم السلام، قال: قال رسول الله ﷺ من أحبّنا أهل البيت فليُحمد الله على أوّل النعم.

قيل: وما أوّل النعم؟

قال: طيب الولادة ولا يحبّتنا إلّا مؤمن طابّت ولادته.

٢ - حدّثنا علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال: حدّثنا أبي عن أحمد بن أبي عبد الله عن محدّدين عيسى عن أبي محمد الأنصاري عن غير واحد عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من أصبح يجد برّد حُبّنا على قلبه فليحمد الله على بادئ النعم.

قيل: وما بادئ النعم؟

قال: طيب المولد.

مخاطب عرض کرد: آری.

حضرت فرمودند: این ولی خدا است پس دوستش بدار و دشمنش دشمن خدا است پس او را دشمن بدار.

سپس فرمودند: دوستش را دوست بدار اگرچه قاتل پدر و فرزندان باشد و دشمنش را دشمن بدار اگرچه پدر و فرزندان باشد.

باب صد و بیستم

سرّ دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام پاکی ولادت و سبب

دشمنی با ایشان الودگی و ناپاکی ولادت می باشد

حدیث (۱)

پدرم و محمد بن حسن رحمه الله علیهما فرمودند: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از ابوالقاسم عبدالرحمن کوفی و ابویوسف یعقوب بن یزید انباری، از ابومحمد عبدالله بن محمد غفاری، از حسن بن زید، از حضرت صادق ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام، از پدر بزرگوارش از آباء گرامشان علیهم السلام، فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که اهل بیت را دوست بدارد باید بر اولین و شایسته ترین نعمت ها خدا را حمد و ستایش کند.

محضر مبارکش عرض شد: اولین و شایسته ترین نعمت ها چیست؟

حضرت فرمودند:

پاکی ولادت، و ما را دوست ندارد مگر مؤمنی که ولادتش پاک باشد.

حدیث (۲)

علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله برقی می گوید: پدرم از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن عیسی، از ابی محمد انصاری، از جماعتی، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند:

کسی که صبح کند و خنکی محبت ما را در قلبش بیابد، باید خدا را بر ابتداء نعمت ها حمد و ستایش کند.

محضرش عرض شد: ابتداء نعمت ها چیست؟

حضرت فرمودند: پاکی محلّ ولادت.

٣ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ نَاتَانَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ أَبِي زِيَادٍ الْهِنْدِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

يَا عَلِيُّ مِنْ أَحَبِّتِي وَأَحَبَّكَ وَأَحَبَّ الْأُتَمَّةِ مِنْ وَلَدِكَ فليحمد الله على طيب مولده، فإنه لا يُحِبُّنَا إِلَّا مُؤْمِنٌ طَابَتْ وَلَادَتُهُ وَلَا يُبْغِضُنَا إِلَّا مَنْ خُبِّثَتْ وَلَادَتُهُ.

٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي الزَّيْبِرِ الْمَكِّيِّ قَالَ: رَأَيْتُ جَابِرًا مُتَوَكِّنًا عَلَى عَصَاهُ وَهُوَ يَدُورُ فِي سَكِّ الْأَنْصَارِ وَمَجَالِسِهِمْ وَهُوَ يَقُولُ: عَلِيُّ خَيْرِ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ فَمَنْ أَبِي فَانْظُرُوا فِي شَأْنِ أُمِّهِ.

٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَوْفِيِّ الْقُرَشِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ:

مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبِّنَا عَلَى قَلْبِهِ فَلْيَكْثِرِ الدَّعَاءَ لِأُمِّهِ فَإِنَّهَا لَمْ تَخُنْ أَبَاهُ.

٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ، عَنْ إِبرَاهِيمَ الْقُرَشِيِّ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيِّ ﷺ: لَا يَبْغِضُكُمْ إِلَّا ثَلَاثَةٌ: وَلَدُ زَنَاءٍ وَمُنَافِقٌ

حدیث (۳)

حسین بن ابراهیم بن ناتانه رحمه الله علیه می گوید: علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر، از ابی عمیر، از ابی زیاد هندی، از عبید الله بن صالح، از زید بن علی، از پدر بزرگوارش علی بن الحسین، از پدر بزرگوارشان حسین بن علی، از پدر گرامشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند:

یا علی، کسی که من و تو و ائمه ای که از فرزندان تو هستید را دوست بدارد باید بر پاکی ولادتش خدا را حمد و شکر کند، چه آن که ما را دوست ندارد مگر مؤمنی که ولادتش پاک باشد و دشمنی ندارد ما را مگر کسی که ولادتش ناپاک است.

حدیث (۴)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه می گوید: محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمد بن سندی، از علی بن حکم، از فضیل بن عثمان، از ابی زبیر مکی، وی می گوید:

جابر را دیدم که تکیه بر عصای خود داده و در محافل و مجالس انصار دور می زد و می گفت: علی علیه السلام بهترین انسانها است، کسی که انکار آن کند کافر است، ای گروه انصار فرزندانان را با حب علی علیه السلام تربیت کنید، کسی که انکار این معنا را دارد به مادرش بنگرید.

حدیث (۵)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله علیه می گوید: عمویم محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی کوفی قرشی، از محمد بن سنان از مفصل بن عمر، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: کسی که خنکی دوستی ما را در قلبش بیابد به شکرانه آن، مادرش را زیاد دعاء کند زیرا مادر به پدر او خیانت نکرده است.

حدیث (۶)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه می گوید: محمد بن حسن صفار از احمد بن حسین بن سعید، از علی بن حکم، از مفصل بن صالح، از جابر جعفی، از ابراهیم قرشی، وی می گوید: نزد ام سلمه رضی الله عنها بودیم، وی گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود:

تنها سه گروه تو را دشمن دارند:

الف: ولد زنا

ب: منافق

وَمَنْ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ وَهِيَ حَائِضٌ.

٧ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا فِرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فِرَاتٍ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَعْمَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّمْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِسْحَاقَ الْمُرُوزِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: كُنَّا بَعْنَى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ بَصَرْنَا بِرَجُلٍ سَاجِدٍ وَرَاكِعٍ وَتَضَرَّعٍ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَ صَلَاتِهِ!

فَقَالَ ﷺ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ أَبَاكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ فَمَضَى إِلَيْهِ عَلِيٌّ ﷺ غَيْرَ مَكْتَرٍ فَهَزَّ هَزَّةً ادْخَلَ اضْلَاعَهُ الْيَمْنَى فِي الْيَسْرَى، وَالْيَسْرَى فِي الْيَمْنَى، ثُمَّ قَالَ: لَا تُقَاتِلَنَّكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَقَالَ: لَنْ تَقْدِرَ عَلَيَّ ذَلِكَ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ مِنْ عِنْدِ رَبِّي، مَا لَكَ تَرِيدُ قَتْلِي فَوَاللَّهِ مَا أَبْغَضُكَ أَحَدٌ إِلَّا سَبَقْتَ نَظْفَتِي إِلَى رَحِمِ أُمِّهِ قَبْلَ نَظْفَةِ أَبِيهِ، وَلَقَدْ شَارَكْتَ مَبْغُضِيكَ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ (وَشَارَكَهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ) ^(١)

قال النبي ﷺ:

صَدَقَ يَا عَلِيُّ لَا يَبْغُضُكَ مَنْ قَرِيشٍ إِلَّا سَفَاحِيٍّ، وَلَا مِنْ الْأَنْصَارِ إِلَّا يَهُودِيٍّ، وَلَا مِنْ الْعَرَبِ إِلَّا دَعِيٍّ، وَلَا مِنْ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا شَقِيٍّ، وَلَا مِنْ النِّسَاءِ إِلَّا سَلْقَلِيَّةٌ - وَهِيَ الَّتِي تَحِيضُ مِنْ دَبْرِهَا - ثُمَّ أَطْرَقَ مُلَيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ اعْرَضُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى مَحَبَّةِ عَلِيٍّ، فَإِنْ أَجَابُوا فَهُمْ مِنْكُمْ وَإِنْ أَبَوْا فَلَيْسُوا بِكُمْ.

قال جابر بن عبد الله: فكنا نعرض حبب علي ﷺ على أولادنا فمن أحب علينا علمنا أنه من أولادنا ومن أبغض علينا انتفينا منه.

٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّلَقَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ

ج: کسیکه مادرش در حال حیض به او حامله شده باشد.

حدیث (۷)

حسن بن محمد بن سعید هاشمی می گوید: فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی از محمد بن علی بن معمر از ابو عبدالله احمد بن علی بن محمد رملی از احمد بن موسی از یعقوب بن اسحاق مروزی از عمرو بن منصور از اسماعیل بن ابان از یحیی بن ابی کثیر از پدرش، از ابوهارون عبدی، از جابر بن عبدالله انصاری، وی می گوید: ما در معیت رسول خدا ﷺ در منی بودیم، مردی را دیدیم که سجود و رکوع می کند و تضرع دارد، عرض کردیم: ای رسول خدا چقدر نیکو نماز می خواند!!

حضرت فرمود: این مرد همان است که پدر شما را از بهشت اخراج نمود، علی علیه السلام بدون پروا به طرفش رفته پس او را تکان داد به طوری که دنده های راستش در چپ و دنده های چپش در راست او فرو رفت، سپس حضرت به او فرمود: اگر خدا بخواهد تو را خواهم کشت.

شیطان گفت: تا زمان معهود که پروردگارم معین نموده تو بر این کار قادر نیستی، چرا مرا می خواهی بکشی به خدا سوگند احدی تو را دشمن ندارد مگر آن که نطفه من زودتر از نطفه پدرش در رحم مادرش قرار گرفته من در اموال و اولاد دشمنان تو شرکت دارم چنانچه خداوند عزوجل در کتاب محکمش می فرماید:

و شارکهم فی الاموال والاولاد (در اموال و اولاد ایشان شریک شو).

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

یا علی، او راست می گوید بغض تو را ندارد احدی از قریش مگر حرام زاده و نه از انصار مگر یهودی و نه از عرب مگر متهم در نسب و نه از سائر مردم مگر شقی و نه از زنان مگر آنان که از پشت حائض می شوند، سپس ساکت شدند و پس از لحظاتی سر بلند کرده و فرمودند:

ای گروه انصار فرزندانمان را بر محبت علی علیه السلام عرضه بدارید، اگر جواب دادند، آنها از شما بوده و اگر انکار و امتناع نمودند از شما نیستند.

جابر بن عبدالله می گوید: ما محبت علی علیه السلام را بر فرزندانمان عرضه می داشتیم، هر کس او را دوست می داشت می دانستیم اولاد خودمان بوده و آن که بغض آن حضرت را در دل می داشت خود را از او سلب می کردیم و می گفتیم از ما نیست.

حدیث (۸)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی می گوید: ابوسعید حسن بن علی

العدوي قال: حدّثني أبو عمر و حفص المقدسي قال: حدّثنا عيسى بن إبراهيم عن أحمد بن حسان، عن أبي صالح، عن ابن عباس أنّه قال: معاشر الناس إعلموا أنّ الله تبارك و تعالى خلق خلقاً ليس هم من ذرّيّة آدم و يلعنون مبغضي أمير المؤمنين عليه السلام فقليل له: و من هذا الخلق؟

قال: القنابر تقول في السحر:

اللهم العن مبغضي عليّ اللهم ابغض من أبغضه و أحب من أحبه.

٩ - حدّثنا أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن محمد بن علي بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب قال: حدّثنا أبو الحسن علي بن أحمد بن موسى قال: حدّثنا أحمد بن علي قال: حدّثني أبو علي الحسن بن إبراهيم بن علي العبّاسي قال: حدّثني أبو سعيد عمير بن مرداس الدوانيقي قال: حدّثني جعفر بن بشير المكي قال: حدّثنا وكيع عن المسعودي رفعه إلى سلمان الفارسي رحمة الله عليه قال:

مرّ إبليس لعنه الله بنفر يتناولون أمير المؤمنين ٧ فوقف أمامهم فقال القوم: من الذي وقف أمامنا؟

فقال: أنا أبو مرة.

فقالوا: أبا مرة، أما تسمع كلامنا؟

فقال: سوأة لكم تسبون مولاكم علي بن أبي طالب.

فقالوا له: من أين علمت أنّه مولانا؟

قال: من قول نبيكم عليه السلام:

من كنت مولا فعليّ مولا، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله.

فقالوا له: فأنت من مواليه و شيعته؟

فقال: ما أنا من مواليه ولا من شيعته و لكنّي أحبّه، و ما يبغضه أحد إلّا شاركته في المال والولد.

فقالوا له: يا أبا مرة، فتقول في علي شيئا؟

العدوی از ابو عمر از حفص مقدسی، از عیسی بن ابراهیم، از احمد بن حسان، از ابوصالح، از ابن عباس، وی می گفت: ای مردم خداوند تبارک و تعالی مخلوقی دارد که از ذریه آدم نبوده ولی دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام را لعنت می کند.

از او پرسیدند: این مخلوق کیست؟

گفت: قنابر (نوعی پرنده است که دارای جثه ای به قدر گنجشک یا اندکی بزرگ تر می باشد)، این حیوان در سحرگاه زمزمه اش این است که: خدایا دشمنان علی علیه السلام را لعنت کن، خدایا دشمن بدار دشمنان علی علیه السلام را و دوست بدار دوستانش را.

حدیث (۹)

ابو عبدالله حسین بن احمد بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب از ابوالحسن علی بن احمد بن موسی از احمد بن علی، از ابوعلی حسن بن ابراهیم بن علی عباس از ابوسعید عمیر بن مرداس دوانقی از جعفر بن بشیر مکی از وکیع، از مسعودی، وی حدیث را مرفوعاً به سلمان فارسی رسانده و می گوید او فرمود:

ابلیس ملعون به گروهی گذشت که به امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا می گفتند، ابلیس جلو آنها ایستاد آن گروه گفتند: این کیست که جلو ما ایستاده؟ ابلیس گفت: من ابومرّه هستم.

گفتند: ای ابامرّه، کلام ما را نشنیدی؟

ابلیس گفت: بذا به حالتان، آقای خود علی بن ابی طالب را سب کرده و ناسزا می گوید؟

گفتند: از کجا دانستی که او آقای ما است؟

ابلیس گفت: از کلام پیامبرتان که فرمود: هر کس که من آقای او هستم، علی نیز آقای او است خدایا کسی که او را دوست دارد دوست بدار و آن کس که دشمنش دارد دشمن بدار، خدایا یاری کن کسی را که او را یاری کرده و ذلیل نما کسی که او را خوار کرده.

گفتند: آیا تو از موالی و شیعیان او هستی یا نه؟

ابلیس گفت: من نه از موالی او بوده و نه شیعه اش هستم ولی دوستش دارم و کسی بغض او را در دل نمی گیرد مگر آن که من در مال و فرزندش شرکت می کنم. گفتند: ای ابامرّه درباره علی علیه السلام مطلبی برای ما بگو.

فقال لهم: اسمعوا مني معاشر الناكثين والقاسطين والمارقين، عبادت الله عز وجل في الجان اثني عشر ألف سنة، فلما أهلك الجان شكوت إلى الله عز وجل الوحدة فعرج بي إلى السماء الدنيا فعبدت الله في السماء الدنيا اثني عشر ألف سنة أخرى في جملة الملائكة فيينا نحن كذلك نسبح الله تعالى و نقدسه إذ مرّ بنا نور شعشعاني فخرّت الملائكة لذلك النور سجّداً، فقالوا: سبّوح قدّوس هذا نور ملك مقرب أو نبي مرسل، فإذا بالنداء من قبل الله تعالى: ما هذا نور ملك مقرب ولا نبي مرسل، هذا نور طينة علي بن أبي طالب.

١٥ - حدّثنا محمّد بن علي بن مهرويه قال: حدّثنا أبو الحسن علي بن حسان بن معيدان الأصفهاني قال: حدّثنا أبو حاتم قال: حدّثنا أحمد بن عبدة قال: حدّثنا أبو الرّبيع الأعرج قال: حدّثنا عبد الله بن عمران، عن علي بن زيد بن جدعان، عن سعيد بن المسيّب عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله ﷺ: من أحبّ علياً في حياتي و بعد موتي كتّب الله له الأمان والإيمان ما طلعت الشمس أو غربت و من أبغضه في حياتي و بعد موتي مات ميتة جاهليّة و حوسب بما عمل.

١١ - حدّثنا علي بن محمّد بن الحسن القزويني المعروف بابن مقبرة قال: أخبرنا محمّد بن عبد الله بن عامر قال: حدّثنا عصام بن يوسف قال: حدّثنا محمّد بن أيوب الكلّابي قال: حدّثنا عمرو بن سليمان عن عبد الله بن عمران، عن علي بن زيد عن سعيد بن المسيّب عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله ﷺ:

من أحبّ علياً في حياته و بعد موته كتّب الله عز وجل له الأمان والإيمان ما طلعت شمس و غربت.

١٢ - حدّثني محمّد بن المظفر بن نفيس المصري رحمه الله قال: حدّثني أبو اسحاق إبراهيم بن محمّد بن أحمد بن أخي سيّاب العطار الكوفي ﷺ بالكوفة قال: حدّثنا أحمد بن الهذيل أبو العباس الهمداني قال: حدّثنا أبو نصر الفتح بن قرّة السمرقندي قال: حدّثنا محمّد بن خلف المروزي قال: حدّثنا يوسف بن إبراهيم قال: حدّثنا ابن لهيعة عن أبي الزبير، عن جابر قال: قال أبو أيوب الأنصاري:

ابلیس گفت: ای گروه ناکثین و قاسطین و مارقین از من بشنوید: زمانی که در مُلک جنیان و بین آنها بودم دوازده هزار سال خدا را عبادت کردم و پس از هلاکت این قوم از تنهایی به خدا شکایت کردم، خدا مرا به آسمان دنیا بالا برد و در بین فرشتگان دوازده هزار سال دیگر خدا را عبادت کردم در همین اوقات که حقّ تعالی را تسبیح و تقدیس می‌کردیم نوری بسیار درخشان بر ما عبور کرد تمام فرشتگان برای آن نور به سجده افتاده و گفتند: سیّوح، قدوس، این نور فرشته‌ای مقرب یا پیامبری از جانب خدا است، در جواب ندایی از جانب حقّ تعالی بلند شد که این نه نور فرشته مقرب بوده و نه پیامبری فرستاده شده بلکه نور طینت علی بن ابی طالب است.

حدیث (۱۰)

محمد بن علی بن مهرویه از ابوالحسن علی بن حسان بن معیدان اصفهانی از ابو حاتم، از احمد بن عبده از ابوریع اعرج از عبداللّه بن عمران، از علی بن زید بن جدعان، از سعید بن مسیب، از زید بن ثابت وی می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که علی علیه السلام را در حیات من و بعد از رحلت من از این دنیا دوست داشته باشد حقّ تعالی امن و ایمان برایش قرار می‌دهد و کسی که او را در زمان حیات و بعد از ممات من دشمن دارد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته و به آنچه عمل کرده مورد محاسبه قرار می‌گیرد.

حدیث (۱۱)

علی بن محمد بن حسن قزوینی معروف به ابن مقبره می‌گوید: محمد بن عبداللّه بن عامر از عصام بن یوسف از محمد بن ایوب کلابی از عمرو بن سلیمان، از عبداللّه بن عمران، از علی بن زید، از سعید بن مسیب از زید بن ثابت، وی می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند:

کسی که علی علیه السلام را در زمان حیات و بعد از ممات دوست بدارد مادامی که خورشید طلوع و غروب می‌کند حقّ تعالی برایش امنیت و ایمان قرار می‌دهد.

حدیث (۱۲)

محمد بن مظفر بن نفیس مصری رحمة الله علیه می‌گوید: ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن احمد بن اخی سیاب عطار کوفی از احمد بن هذیل ابوالعبّاس همدانی از ابونصر فتح بن قره السمرقندی از محمد بن خلف مروزی از یوسف بن ابراهیم از ابن لهیعه، از ابوزبیر، از جابر، وی می‌گوید ابویوب انصاری چنین فرموده:

أعرضوا حبِّي عليّ على أولادكم، فمن أحبّه فهو منكم، و من لم يحبّه فاسألوا أمّه من أين جاءت به، فإنّي سمعت رسول الله ﷺ يقول لعليّ بن أبي طالب: لا يحبّك إلاّ مؤمن ولا يبغضك إلاّ منافق أو ولد زنيّة أو حملته أمّه وهي طامث.

باب ١٢١

العلّة التي من أجلها ترك الناس عليّاً عليه السلام

و عدلوا عنه إلى غيره مع معرفتهم بفضله

١ - حدّثنا أحمد بن يحيى المكتب قال: حدّثنا أبو الطيّب أحمد بن محمّد الوراق قال: حدّثنا محمّد بن الحسن بن دريد الأزديّ العمانيّ قال: حدّثنا العباس بن الفرّج الرّياشي قال: حدّثني أبو زيد النحويّ الأنصاري قال: سألت الخليل بن أحمد العروضي فقلت له: لِمَ هَجَرَ النَّاسُ عَلِيّاً عليه السلام و قُرباه من رسول الله ﷺ قُرباه و

موضعه من المسلمين موضعه و عناءه في الإسلام عناءه؟

فقال: بهر والله نوره أنوارهم و غلبهم على صفو كل منهل والناس إلى أشكالهم أميل أما سمعت قول الأوّل يقول:

و كُلُّ شَكْلٍ لِشَكْلِهِ أَلِفَ أَمَا تَرَى الْفِيلَ يَأْلِفُ الْفِيلَا

قال وأنشدنا الرّياشي في معناه عن العباس بن الأحنف:

و قائل: كيف تهاجرتما فقلت قولاً فيه انصاف
لم يك من شكلي فهاجرته والناس أشكال وآلاف

دوستی علی علیه السلام را به فرزندانان عرضه کنید، اگر او را دوست داشتند پس از شما بوده و اگر دوستش نداشته باشند از مادرشان بپرسید که این فرزند را از کجا آورده، چه آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی بن ابی طالب می فرمود: دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمنی ندارد مگر منافق یا ولد زنا یا ولد حیض.

باب صد و بیست و یکم

سز این که چرا مردم علی علیه السلام را ترک کرده و تابع غیر
آن حضرت شده با این که به فضل و برتریش از غیر
اعتراف داشتند

حدیث (۱)

احمد بن یحیی مکتب می گوید: ابوالطیب احمد بن محمد و زاق از محمد بن حسن بن درید آزدی عثمّانی از عباس بن فرج ریاشی از ابوزید نحوی انصاری وی می گوید: از خلیل بن احمد عروضی سؤال کرده و به او گفتم: چرا مردم از علی علیه السلام بریده و از حضرتش جدا شدند در حالی که نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکی غیر قابل انکار و موقعیتش نزد مسلمین موقعیت درخشان و رنج ها و زحماتش در اسلام بر همگان روشن و واضح بود؟

خلیل گفت: به خدا سوگند نور علی علیه السلام بر درخشندگی همه مسلمین فائق بوده و بر هر مرد سخی و جوانمردی غالب بود و این معنا را همگان می دانستند و برای احدی قابل انکار نبود ولی مردم به هم ترکیب ها و هم شکل های خویش مایلند چنانچه شاعر می گوید:

وکلّ شکل لشکله الف اما تری الفیل یألف الفیلا

هر شکلی به مشاکل و همانند خودش انس می گیرد، مگر نمی بینی که فیل با فیل الفت برقرار می کند.

راوی می گوید ریاشی دو بیتی که معنای همین بیت را داشت از عباس بن احنف انشاء کرد و گفت:

و قائل کیف تسهاجرتما فقلت قولاً فیه انصاف

لم یك من شکلی مهاجرته والنّاس اشکال و آلاف

گوینده به من گفت: چگونه هجرت کرده و دوری گزیدی، کلامی به او گفتم که در آن انصاف و صدق بود گفتم: نبود او همانند و هم شکل من لذا از او جدا شدم، مردم

٢ - حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ
الْحَسَنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ حَكِيمِ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو
إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ رَعْلُ الْعَبْشَمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا ثَبِيتُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ:
حَدَّثَنِي أَبُو الْأَحْوَصِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ
الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ:

بَيْنَمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي أَصْعَبِ مَوْقِفٍ بِصَفِّينِ إِذْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ
رَجُلٌ مِنْ بَنِي دُودَانَ، فَقَالَ لَهُ: لِمَ دَفَعْتُمْ قَوْمَكُمْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ
وَكُنْتُمْ أَفْضَلُ النَّاسِ عِلْمًا بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ؟

فَقَالَ: يَا أَخَا بَنِي دُودَانَ وَلَكَ حَقُّ الْمَسْأَلَةِ وَذِمَامُ الصَّهْرِ
فَإِنَّكَ قَلِقْتُ الْوَضِينَ، تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ، كَانَتْ أَثَرَةً شَحَّتْ
عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ، وَسَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخَرِينَ، وَلِنِعْمَ الْحَكَمُ
اللَّهُ، وَالزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ عليه السلام.

(وَدَعْ عَنْكَ نَهْيًا صِيحَ فِي حَجَرَاتِهِ)

وَهَلُمَّ الْخَطْبَ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ:

.. فَلَقَدْ أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ إِنْكَائِهِ ..

همانند و مشاکل و هم‌انسان هستند با هم.

حدیث (۲)

ابو احمد حسن بن عبداللّه بن سعید بن حسن بن اسماعیل بن حکیم عسکری، از ابواسحاق ابراهیم رعل عبشمی از ثبیت بن محمد، از ابوالاحوص از کسی که حدیث برایش گفته، از آباء و پدران، از حضرت ابی محمد حسن بن علی علیه السلام، حضرت فرمودند: هنگامی که در صفین امیرالمؤمنین علیه السلام در موقعیت سخت و دشواری بودند مردی از قبیله بنی دودان^(۱) به حضرت عرض کرد: چرا مردمان شما را از خلافت و ولایت بازداشتند با این که برترین مردم از نظر آگاه بودن به کتاب و سنت شما می‌باشید؟

حضرت فرمودند: ای برادر بنی دودانی، تو حق پرسش داشته^(۲) و همبستگی و خویشاوندی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داری^(۳) لذا با این که سؤالت بیجا و بی‌موقع است^(۴) جواب تو را می‌دهم، تو مردی هستی که تنگ و اسب سواری تو سست و جنبان بوده^(۵)، مهار مرکب خود را بیجا رها می‌کنی^(۶) ولی بدان که خلافت مرغوب و مطلوب همه بود و هر کسی آن را طلب می‌کرد اگر چه لائق برای آن نبود باری گروهی به آن بخل ورزیده و نگذاشتند که سزاوار به آن مقام، متصدی آن شود و دسته‌ای دیگر برای حفظ مصالح دین از آن چشم پوشیده و آن را به دیگران بخشیدند و حکم میان ما و ایشان خدا است که خوب حکمی می‌باشد و مهتر و رئیس قوم محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد.

و رها کن قصه غارتگری را که در حوالی و اطرافش فریاد برآورده شده^(۷). و بیا بشنو امر مهم و مطلب بزرگ را درباره پسر ابی سفیان^(۸) که محققاً روزگار بعد از گریانیدن مرا به خنده آورد.

۱- در نهج البلاغه این مرد را از قبیله بنی اسد معرفی کرده.

۲- چون مورد سؤالش امر دینی و مذهبی بود.

۳- وجه خویشاوندی آن مرد با پیامبر این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنی به نام زینب بنت جحش را از طائفه بنی اسد تزویج نمود.

۴- جهت بی‌موقع بودن سؤال مرد این بود که مطلب بر سائل و دیگران معلوم بود و از چنین مطلبی در آن موقع سخت و دشوار که بحرحه جنگ بود و آتش نزاع شعله‌ور سؤال کردن بیجا است.

۵- مقصود این است که فکر تو آنقدر ضعیف و ناتوان است که به اندک شبهه‌ای مضطرب می‌شوی.

۶- مراد این است که در چنین وقت مشکل و دشواری که جای سؤال نیست، سؤال می‌کنی.

۷- مصراع مذکور، مصراعی است از اشعار امرء القیس که حضرت آن را به عنوان مثل ذکر فرموده‌اند.

۸- اشاره است به معاویه ملعون و جنگ او با حضرت.

وَلَا غَزَوَ إِلَّا جَارَتِي وَ سَوَالَهَا

ألا هل لنا أهل سألته كذلك
بئس القوم من خفضني، و حاولوا الادهان في دين الله، فإن ترفع عنا
محن البلوى أحملهم من الحق على محضه، و إن تكن الأخرى فلا بأس
على القوم الفاسقين إليك عني يا أخا بني دودان.

٣ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رحمته الله قال: حدثنا
أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي قال: حدثنا علي بن الحسن بن علي بن
فضال، عن أبيه عن أبي الحسن رحمته الله قال: سألته عن أمير المؤمنين عليه السلام كيف مال
الناس عنه إلى غيره وقد عرفوا فضله و سابقته و مكانه من رسول الله صلى الله عليه وآله؟

فقال: إنما مالوا عنه إلى غيره؛ لأنه كان قد قتل آبائهم و أجدادهم و
أعمامهم و أخوالهم و أقرباءهم المحاربين لله و لرسوله عدداً كثيراً، فكان
حقدهم عليه لذلك في قلوبهم، فلم يحبوا أن يتولّى عليهم، ولم يكن في
قلوبهم على غيره مثل ذلك؛ لأنه لم يكن له في الجهاد بين يدي
رسول الله صلى الله عليه وآله مثل ما كان له فلذلك عدلوا عنه و مالوا إلى غيره.

مركز تحقيق كتاب توحيد علي بن أبي طالب
باب ١٢٢

العلّة التي من أجلها ترك

أمير المؤمنين عليه السلام مجاهدة أهل الخلاف

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن الهيثم بن أبي مسروق
النهدي عن الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب، عن زرارة قال: سمعت
أبا جعفر عليه السلام يقول:

إنما سار علي عليه السلام بالكف عن عدوه من أجل شيعتنا؛ لأنه كان يعلم
سيظهر عليهم بعده، فأحب أن يقتدي به من جاء بعده فيسير فيهم بسيرته و
يقتدي بالكف عنهم بعده.

شگفتی باقی نمانده است مگر شگفت از این سائل و سؤالش، آیا برای ما اهلی است که چنین سؤال کردی بد گروهی هستند آنان که مرا خوار نموده و قصد خیانت کردن در دین خدا را نمودند، پس اگر از ما سختی های غم و اندوه ها برطرف شود آنها را به راه حق محض خواهیم کشید و اگر نحوه دیگر شد و آنها قدم در راه حق ننهادند و با دلیل راه و امام مفترض الطاعة خود به جنگ پرداختند، پس ای برادر بنی دودانی باکی بر این قوم فاسق و فاجر نیست و خود را برای ایشان هلاک مکن.

حدیث (۳)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش، از حضرت ابی الحسن علیه السلام، راوی می گوید: راجع به امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آن حضرت پرسیده و عرضه داشتم: چگونه مردم از آن حضرت روی گردانده و مایل به دیگری شده با این که فضل و سابقه آن حضرت و موقعیتش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله را می دانستند؟

حضرت فرمودند: جهت روی گردانیدن مردم از آن حضرت و مایل شدن به دیگری این بود که آن جناب پدران و اجداد و عموها و دایی ها و نزدیکانشان را که تعداد زیادی بوده و با خدا و رسول خدا به محاربه برخاسته بودند کشت لذاکینه آن حضرت در دل ایشان جای گرفت از این رو دوست نداشتند که حضرتش بر آنها ولایت و سروری داشته باشد اما نسبت به غیرش چنین کینه ای نداشتند لاجرم از آن حضرت عدول کرده و متمایل به غیر او گردیدند.

باب صد و بیست و دوم

سز این که امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل خلاف ستیز و جنگ نفرمود

حدیث (۱)

بدرم رحمة الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از هشتم بن ابی المسروق النهدی از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب از زراره، وی گفت: از حضرت اباجعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: سیره امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که به خاطر شیعیان ما با دشمنانش ستیز نمی کرد زیرا حضرت می دانستند به زودی آنها بعد از جنابش بر شیعیان غالب می شوند لذا دوست داشتند که اعداء به او اقتداء کرده و سیره وی را تبعیت کرده و همان طوری که آن حضرت دست از دشمنان برداشت و متعرضشان نشد آنها نیز دست از شیعیان برداشته و متعرض ایشان نشوند.

٢ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَسْرُورٌ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَامِرٌ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا بَالُ أُمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَمْ يَقَاتِلْ فَلَانًا وَ فَلَانًا وَ فَلَانًا؟

قَالَ: لَأَيَّةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:

(لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) ^(١) قَالَ:

قُلْتُ: وَمَا يَعْنِي بِتَزَايَلِهِمْ؟

قَالَ: وَدَائِعُ مُؤْمِنِينَ فِي أَصْلَابِ قَوْمٍ كَافِرِينَ وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ عليه السلام لَنْ يَظْهَرَ أَبَدًا حَتَّى تَخْرُجَ وَدَائِعُ اللَّهِ تَعَالَى فَإِذَا خَرَجَتْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ ظَهَرَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ فَقَتَلَهُمْ.

٣ - حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَسْعُودٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَوْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَلَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ عليه السلام قَوِيًّا فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟

قَالَ: بَلَى.

قَالَ: فَكَيْفَ ظَهَرَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ؟ وَ كَيْفَ لَمْ يَدْفَعَهُمْ وَ مَا مَنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ؟

قَالَ: آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنَعَتْهُ.

قَالَ: قُلْتُ وَأَيُّ آيَةٍ؟

قَالَ: قَوْلُهُ تَعَالَى: (لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) ^(٢)

أَنَّهُ كَانَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَدَائِعُ مُؤْمِنِينَ فِي أَصْلَابِ قَوْمٍ كَافِرِينَ وَ مُنَافِقِينَ فَلَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ عليه السلام لِيَقْتُلِ الْآبَاءَ حَتَّى تَخْرُجَ الْوَدَائِعُ فَلَمَّا خَرَجَ الْوَدَائِعُ ظَهَرَ عَلِيُّ عليه السلام عَلَى مَنْ ظَهَرَ فَقَاتَلَهُ

وكذلك قاتلنا أهل البيت لن يظهر أبداً حتى تظهر ودائع الله عز وجل فإذا ظهرت ظهر علي من ظهر فقتله.

٤ - حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي رحمه الله قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه قال: حدثنا جبرئيل بن أحمد قال: حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن، عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال، في قول الله عز وجل: (لو تزيّلوا لعذبنا الذين كفروا منهم عذاباً أليماً) لو أخرج الله ما في أصلاب المؤمنين من الكافرين وما في أصلاب الكافرين من المؤمنين لعذب الذين كفروا.

٥ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني عليه السلام قال: حدثنا أبو سعيد الحسن بن علي العدوي قال: حدثنا الهيثم بن عبد الله الرّماني قال: سألت علي بن موسى الرضا عليه السلام فقلت له:

يا بن رسول الله أخبرني عن علي بن أبي طالب لم لم يجاهد أعداءه خمساً وعشرين سنة بعد رسول الله ﷺ ثم جاهد في أيام ولايته؟

فقال: لأنّه اقتدى برسول الله ﷺ في تركه جهاد المشركين بمكة ثلاثة عشرة سنة بعد النبوة، وبالمدينة تسعة عشر شهراً، وذلك لقلّة أعوانه عليهم وكذلك علي عليه السلام ترك مجاهدة أعدائه لقلّة أعوانه عليهم، فلمّا لم تبطل نبوة رسول الله ﷺ مع تركه الجهاد ثلاثة عشر سنة و تسعة عشر شهراً كذلك لم تبطل إمامة علي عليه السلام مع تركه الجهاد خمساً وعشرين سنة إذ كانت العلة المانعة لهما من الجهاد واحدة.

است قائم اهل بیت علیهم السلام، هرگز آن جناب ظاهر نمی شوند تا ودائع و امانات خدای عزوجل ظاهر شوند و پس از ظهور آنها حضرت نیز بر کسانی که قبلاً ظاهر و غالب بودند غلبه کرده و آنها را می کشند.

حدیث (۴)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رحمه الله علیه از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از جبرئیل بن احمد، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمن، از منصور بن حازم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت در ذیل فرموده حق تعالی: **تَزِيلُوا لِعَذَابِنَا الَّذِينَ الْخ**

فرمودند: اگر حق تعالی کفاری را که در اصلااب مؤمنین بوده و مؤمنین که در اصلااب کفار می باشند خارج نماید به طور حتم کفار را عذاب خواهد نمود.

حدیث (۵)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله می گوید: ابوسعید حسن بن علی العدوانی از هیشم بن عبدالله رمانی ^(۱) نقل کرده که وی گفت:

از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم: بفرمایید چرا علی بن ابی طالب علیه السلام مدت بیست و پنج سال بعد از نبی اکرم صلی الله علیه و آله با دشمنانش نجنگید ولی پس از آن در ایام خلافت و ولایتش با آنها به جنگ پرداخت؟

حضرت فرمودند: به خاطر آن که حضرتش به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتداء نمود چه آن که نبی اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نبوت سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه جهاد با مشرکین را به خاطر کمبود اعوان و قلت یاران ترک نمودند و علی علیه السلام نیز به خاطر فقدان افراد کافی مجاهدت و مبارزه با دشمنان را ترک نمودند پس همان طوری که به خاطر ترک مجاهدت سیزده ساله در مکه و نوزده ماهه در مدینه نبوت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله باطل نمی شود عیناً ترک جهاد بیست و پنج ساله امیرالمؤمنین علی علیه السلام سبب بطلان امامت حضرتش نمی گردد چه آن که علت ترک جهاد در هر دو مورد یکی می باشد.

۱. مرحوم اردبیلی در رجال از نجاشی نقل کرده که وی صاحب کتاب بوده و از حضرت موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا سلام الله علیهم نقل می کند.

٦- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَقَاتِلْهُمْ؟ قَالَ الَّذِي سَبَقَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ وَمَا كَانَ لَهُ أَنْ يَقَاتِلْهُمْ وَلَيْسَ مَعَهُ إِلَّا ثَلَاثَةٌ رَهْطٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

٧- حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعُلَوِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ سَعِيدٌ قَالَ: حَدَّثَنِي الْفَضْلُ بْنُ خُبَابٍ الْجُمَحِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَمْصِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الطَّائِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: احْتَجَّوْا فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالُوا:

مَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَنَازِعِ الثَّلَاثَةَ كَمَا نَازَعَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ وَعَائِشَةَ وَمَعَاوِيَةَ؟ فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمَرَ أَنْ يَنَادِيَ بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً فَلَمَّا اجْتَمَعُوا صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمْدَ اللَّهَ وَاثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكُمْ كَذَا وَكَذَا.

قَالُوا: صَدَقَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ قَلْبْنَا ذَلِكَ. قَالَ: فَإِنَّ لِي بِسُنَّةِ الْأَنْبِيَاءِ أَسْوَةً فِيمَا فَعَلْتُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) ^(١) قَالُوا وَمَنْ هُمْ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: أَوْلَهُمْ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ: (وَاعْتِزِّلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) ^(٢) فَإِنْ قُلْتُمْ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ اعْتَزَلَ قَوْمَهُ لَغَيْرِ مَكْرُوهِ أَصَابَهُ مِنْهُمْ فَقَدْ كَفَرْتُمْ وَإِنْ قُلْتُمْ اعْتَزَلَ لِمَكْرُوهِ رَأَاهُ مِنْهُمْ فَالْوَصِيُّ أَعْذَرُ.

حدیث (۶)

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه می گوید: علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از برخی اصحاب، وی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام پرسید:
چرا امیرالمؤمنین علیه السلام با دشمنان مقاتله فرمود؟
حضرت فرمودند: آنچه از علم خدا گذشت این بود که آن حضرت به جنبه بشری و ظاهری نمی توانست با دشمنان مقاتله کند زیرا با آن جناب نبود مگر سه نفر از مؤمنین.

حدیث (۷)

حمزة بن محمد علوی می گوید: احمد بن محمد بن سعید، از فضل بن خباب جمحی، از محمد بن ابراهیم حمصی از محمد بن احمد بن موسی طایی از پدرش، از ابن مسعود، وی می گوید: مردم در مسجد کوفه با هم مباحثه و محاجه کرده و می گفتند:

چرا امیرالمؤمنین علیه السلام با آن سه نفر مقاتله و منازعه نکرد همان طوری که با طلحه و زبیر و عایشه و معاویه مخاصمه فرمود؟

این خبر به سمع مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام رسید امر فرمود منادی نداء کرده و بگوید: الصلاة جامعة (یعنی برای نماز در مسجد گرد هم آید) وقتی مردم اجتماع نمودند، حضرت بالای منبر رفته و حمد خدا و ثناء الهی را بجا آورده سپس فرمودند: ای مردم از شما خبر به من رسیده که چنین و چنان گفته اید؟
مردم گفتند: یا امیرالمؤمنین بلی ما چنین گفته ایم.

حضرت فرمودند: من در آنچه بجا آورده ام از سنت انبیاء پیروی کرده ام، خدای عزوجل در قرآن می فرماید: بر شما است که از رسول خدا نیک تبعیت کنید.

مردم گفتند: یا امیرالمؤمنین، آن انبیایی که شما از ایشان در کردارتان تبعیت نموده اید کیانند؟

حضرت فرمودند: اول ایشان جناب ابراهیم علیه السلام است که به قوم خود فرمود: من از شما و بت هایی که به جای خدا می پرستید دوری می جویم.

سپس حضرت فرمودند:

اگر بگوئید جناب ابراهیم علیه السلام بدون این که مکروهی از قومش به او برسد از ایشان دوری گزید کافر شده اید و اگر بگوئید به خاطر مکروهی که از ناحیه آنها به حضرتش رسید از آنها دوری جست می گویم وصی پیغمبر سزاوارتر است به این که به خاطر مکروهی که از ناحیه دیگران به وی رسیده از آنها دوری گزیند و نیز از پسر

ولي بابن خالته لوط أسوة إذ قال لقومه:
(لو أن لي بكم قوة أو آوي إلى ركن شديد)^(١) فإن قلتم: إن لوطاً
كانت له بهم قوة فقد كفرتم، وإن قلتم: لم يكن له قوة فالوصي أعذر.
ولي يوسف عليه السلام أسوة إذ قال:
(رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ)^(٢).
فإن قلتم: إن يوسف دعا ربّه وسأله السجن لسخط ربّه فقد كفرتم.
وإن قلتم: إنّه أراد بذلك لئلاّ يسخط ربّه عليه فاختر السجن فالوصي
أعذر.

ولي بموسى عليه السلام أسوة إذ قال: (ففررت منكم لما خفتكم)^(٣).
فإن قلتم: إن موسى فرّ من قومه بلاخوف كان له منهم فقد كفرتم.
وإن قلتم: إن موسى خاف منهم فالوصي أعذر.
ولي بأخي هارون عليه السلام أسوة إذ قال لأخيه:
يا (ابن أمّ إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني)^(٤).
فإن قلتم: لم يستضعفوه ولم يشرفوا على قتله فقد كفرتم.
وإن قلتم: استضعفوه وأشرفوا على قتله فلذلك سكت عنهم فالوصي
أعذر.

ولي بمحمد عليه السلام أسوة حين فرّ من قومه ولحق بالغار من خوفهم وأنامني
على فراشه.
فإن قلتم: فرّ من قومه لغير خوف منهم فقد كفرتم.
وإن قلتم: خافهم وأنامني على فراشه ولحق هو بالغار من خوفهم
فالوصي أعذر.

٢- سورة يوسف، آية (٣٣)

١- سورة هود، آية ٨٥

٤- سورة الأعراف، آية (١٥٠)

٣- سورة الشعراء، آية (٢١)

خاله ابراهیم یعنی جناب لوط علیه السلام تبعیت نموده ام چه آنکه وی به قوم خویش فرمود: ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود یا آنکه چون قدرت ندارم از شر شما به رکن محکمی پناه خواهم برد.

اگر بگویید: لوط بر منع آنها قدرت داشت چون تکذیب گفته او را کرده اید کافر می شوید و اگر بگویید او اقتدار بر منع آنها را نداشت می گویم وقتی پیامبر قدرت بر منع دشمن نداشته باشد وصی به واسطه نداشتن قدرت در منع نکردن اولی به عذر می باشد.

و از یوسف علیه السلام نیز تبعیت کرده ام چه آنکه وی فرمود:

پروردگارا، زندان نزد من محبوب تر است از آنچه مرا به آن می خوانند.

اگر بگویید جناب یوسف زندان را به خاطر آن از خدا خواست که پروردگارش او را مورد سخط و غضب خود قرار داده بود این کلام شما را کافر می کند و اگر بگویید مراد یوسف از این دعاء آن بود که پروردگارش به او غضب نکند پس زندان را اختیار کرد، می گویم وصی به انزوا و عدم تعرض سزاوارتر می باشد.

و از جناب موسی علیه السلام نیز تبعیت کرده ام زیرا وی فرمود: از ترس شما گریختم. اگر بگویید: موسی بدون ترس از قومش گریخت چون تکذیب قول او را کرده اید کافر می شوید و اگر بگویید موسی از ایشان ترسید، می گویم وقتی پیغمبر از دشمن خود بترسد وصی اولی به آن می باشد.

و از جناب هارون نیز تبعیت کرده ام زیرا وی به برادرش موسی علیه السلام گفت:

ای فرزند مادرم بر من خشمگین مباش، آنها مرا خوار و زیون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا به قتل رسانند.

اگر بگویید: مردم هارون را خوار نکرده و مشرف به قتلش نشدند چون کلام پیامبر را تکذیب کرده اید کافر می شوید و اگر بگویید آنها او را ضعیف و خوار نموده و مشرف به قتلش شدند لذا او ساکت شد و متعرض آنها نگردید، می گویم پیامبر که چنین باشد وصی اولی به آن می باشد.

و از حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز تبعیت کرده ام چه آنکه آن حضرت از خوف دشمنانش گریخت و پناه به غار برد و من در بستر آن جناب خوابیدم.

اگر بگویید: بدون هیچ خوفی از دشمنان حضرت گریخت، کافر می شوید و اگر بگویید از خوف گریخت و من در بسترش خوابیده و آن جناب از ترس آنها به غار پناه برد من که وصی او هستم سزاوارتر هستم به خوف.

٨- أخبرني علي بن حاتم قال: حدثنا أحمد بن محمد بن موسى التوفلي قال: حدثنا محمد بن حماد الشّاسي عن الحسين بن راشد، عن علي بن اسماعيل الميثمي قال: حدثني ربي عن زرارة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام ما مَنَعَ أمير المؤمنين عليه السلام أن يدعو الناس إلى نفسه؟ قال: خوفاً أن يرتدّوا.

قال علي بن حاتم: وأحسب في الحديث ولا يشهدوا أن محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله.

٩- و عنه قال: حدثنا أبو العباس محمد بن جعفر الرّازي قال: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن اسماعيل بن بزيع، عن يونس بن عبد الرحمن عن بكر بن أبي بكر الحضرمي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لسيرة علي بن أبي طالب في أهل البصرة: كانت خيراً لشيعة ما طلعت عليه الشمس أنه علم أن للقوم دولة فلو سباهم سُبيَتْ شيعته.

قال: قلت فأخبرني عن القائم عليه السلام يسير بسيرته؟

قال: لا، إن علياً عليه السلام سار فيهم بالعمّ لما علِمَ من دولتهم أن القائم يسير فيهم بخلاف تلك السيرة؛ لأنّه لا دولة لهم.

١٠- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن بُريد بن معاوية، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

حدیث (۸)

علی بن حاتم می گوید: احمد بن محمد بن موسی نوفلی، از محمد بن حماد شاسی از حسین بن راشد^(۱)، از علی بن اسماعیل میثمی از ربیع، از زرارہ، وی می گوید: محضر ابی عبداللہ علیہ السلام عرضه داشتیم:

چه چیز مانع شد از این که امیر المؤمنین علیہ السلام مردم را به خود دعوت فرمایند؟ امام علیہ السلام فرمودند: خوف از این که مردم مرتد شوند.

علی بن حاتم می گوید: گمان می کنم در حدیث بعد از «ان یرتدوا» این فقره نیز باشد «ولا یشہدوا أن محمداً رسول الله» رسول اللہ، یعنی و شہادت ندهند کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم رسول خدا است»

حدیث (۹)

از علی بن حاتم، از ابوالعباس محمد جعفر رازی، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس بن عبدالرحمن، از به کار بن ابی بکر حضرمی، وی می گوید: از حضرت اباعبداللہ علیہ السلام شنیدم کہ می فرمودند: سیرہ و رفتار علی بن ابی طالب علیہ السلام در بین اهل بصرہ برای شیعیانش بہتر بود از تابیدن آفتاب بر آنها، حضرت می دانستند کہ اهل بصرہ بعداً صاحب دولت می شوند لذا اگر آنها را اسیر می فرمود بعداً نیز شیعیان حضرت اسیر آنها می شدند. راوی می گوید: عرضه داشتم: بفرمایید: آیا حضرت قائم علیہ السلام نیز بہ همین نحو عمل می فرمایند؟

حضرت فرمودند: خیر، علی علیہ السلام کہ بر اهل بصرہ منت گذاردند و متعرض آنها نشدند بہ خاطر این بود کہ آن حضرت می دانستند ایشان در آیندہ صاحب دولت می گردند ولی حضرت قائم علیہ السلام می دانند کہ ایشان دولتی نخواهند داشت لذا برخلاف آن سیرہ با ایشان عمل می کنند.

حدیث (۱۰)

پدرم رحمۃ اللہ علیہ فرمود: سعد بن عبداللہ از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از حماد بن عیسی از حریر، از برید بن معاویہ، از حضرت ابی جعفر علیہ السلام، حضرت فرمودند:

۱- مرحوم اردبیلی در جامع الزوارة می فرماید: ظاهراً ضبط «حسین بن راشد» سہو و اشتباه بودہ و صحیح آن «حسن بن راشد» است کہ همان ابوعلی بن راشد می باشد بہ قرینہ روایت علی بن مہزیار از وی.

إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام لَمْ يَتَنَعَّهُ مِنْ أَنْ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا أَنَّهُمْ إِنْ يَكُونُوا ضَلَالًا لَا يَرْجِعُونَ عَنِ الْإِسْلَامِ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَدْعُوهُمْ فَيَأْبُوا عَلَيْهِ فَيَصِيرُونَ كَفَّارًا كُلَّهُمْ.

قال حريز؛ وحدثني زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: لولا أن علياً عليه السلام سار في أهل حربه بالكف عن السبي والغنيمة للقيت شيعة من الناس بلاءً عظيماً، ثم قال: واللّه لسيرته كانت خيراً لكم ممّا طلعت عليه الشمس.

١١ - حدثنا أحمد بن الحسين، عن أبيه، عن محمد بن أبي الصهبان، عن محمد بن أبي عمير، عن بعض أصحابنا قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لم كفّ علي عليه السلام عن القوم؟ قال: مخافة أن يرجعوا كفّاراً.

١٢ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه عن ابن أبي عمير، عن ابان بن عثمان، عن ابان بن تغلب عن عكرمة، عن ابن عباس قال: ذكرت الخلافة عند أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فقال:

أما واللّه لقد تقصصها ابن أبي قحافة أخوئتم وأنه يعلم أن محلي منها محل القطب من الرّحي ينحدر عنّي السيل ولا يرقى إليّ الطير فسدلت دونها ثوباً و طويت عنها كشحها، و طففت ارتأي بين أن أصول بيد جذاء أو اصير على طخية عمياء، يشيب فيها الصغير، و يهرم فيها الكبير، و يكدح فيها مؤمن حتى يلقي ربّه، فرأيت أن الصبر على هاتا أحجى، فصبرت و في العين قذى، و في الحلق شجى،

امیرالمؤمنین علی علیه السلام را هیچ چیز باز نداشت از این که مردم را به خود دعوت کند مگر این که دیدند اگر مردم در گمراهی باشند ولی از اسلام مرتد نشوند بهتر است از این که ایشان را به خود دعوت کند و آنها از آن سرباز زده در نتیجه کافر شوند. حریر می گوید: زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام برایم نقل نمود که آن جناب فرمودند:

اگر علی علیه السلام در بین اهل حرب سیره خودشان را که عبارت بود از ترک اسارت و غنیمت نگرفتن از آنها تغییر می دادند محققاً بعداً شیعیان آن حضرت با بلاء عظیم و بزرگی مواجه می شدند سپس حضرت فرمودند: به خدا قسم سیره و نحوه رفتار آن امام همام با اهل حرب برای شیعیان بهتر بود از آنچه آفتاب بر آن می تابید.

حدیث (۱۱)

احمد بن حسین، از پدرش، از محمد بن ابی صهبان، از محمد بن ابی عمیر، از برخی اصحاب، وی می گوید: محضر ابی عبدالله علیه السلام عرضه داشتیم: برای چه علی علیه السلام از محاربه و مقاتله با مردم خودداری کردند؟ حضرت فرمودند: خوف داشتند که آنها به کفر بگرانید.

حدیث (۱۲)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان، از ابان بن تغلب، از عکرمه، از ابن عباس، وی گفت: محضر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بودم و خلافت را یاد کردم، حضرت فرمودند: آگاه باش، به خدا سوگند که پسر ابی قحافه (ابوبکر) خلافت را مانند پیراهنی در بر خود نمود و حال آن که می دانست موقعیت من نسبت به آن همچون موقعیت قطب است به سنگ آسیا.

علوم و معارف از سرچشمه من همچون سیل سرازیر می شوند، هیچ پرنده ای در فضای علم به اوج رفعت من نمی رسد، پس جامه خلافت را رها و پهلوی آن تهی نموده و در کار خویش اندیشیدم که آیا با دست بریده (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده و حق خویش را مطالبه کنم یا آن که بر تاریکی گمراهی مردم صبر کنم، گمراهی که در آن نوباوگان پژمرده و پیر شده و پیران فرسوده می گردند، مؤمن رنج می کشد تا به لقاء الله می پیوندد، پس دیدم صبر کردن بر این شدت ظلمت از خردمندی است، پس صبر کرده و محاربه را رها نمودم در حالی که در چشمم خاشاک و غبار بود که آزارم می داد و در گلویم استخوان گرفته بود که عیش مرا تیره و تار کرده بود، میراث

أرى تراثي نهياً، حتى مضى الأول لسبيله فأدلى بها إلى ابن
الخطاب بعده، فيا عجباً بينا هو يستقيها في حياته إذ عقدها
لآخر بعد وفاته فصيرها في حوزة خشناء يخشن مسها و
يغلظ كلمها، و يكثر العثار فيها والاعتذار منها فصاحبها
كراكب الصعبة إن أشنق لها حرن و إن أسلس بها غسق، فمُنِي
الناس بتلوّن واعتراض و بلوا و هو مع هن و هن فصبرت على
طول المدة و شدة المحنة حتى إذا مضى لسبيله جعلها في
جماعة زعم أنني منهم.

فيا لله و للشورى متى اعترض الرّيب فيّ مع الأول منهم،
حتى صرت أقرن إلى هذه النظائر، فمال رجل لضغنه و أصغى
آخر لصهره، و قام ثالث القوم نافجاً حُصْنَيْه بين نثيله و مُعْتَلَفِه،
و قام معه بنو أبيه يخضمون مال الله خضم الإبل نبت الربيع،
حتى أجهز غسليه عمله، و كَبَتْ به بِطْنَتُهُ،

خود که خلافت باشد را تاراج کرده می دیدم تا این که اولی (ابویکر) راه خود را به پایان رساند و به دار قرار شتافت و پیش از مردنش خلافت بعد از خودش را به آغوش پسر خطاب انداخت، عجباً که او در زمان حیاتش فسخ بیعت مردم را درخواست می نمود ولی چند روز از عمرش که مانده بود خلافت را برای عمر وصیت می کرد و بدین ترتیب خلافت را در جای سنگلاخ و ناهمواری قرار داد، خلیفه بعدی تندسخن و زخم زبان داشت ملاقات با وی رنج آور بود، اشتباهاتش در مسائل دینی بسیار و عذرخواهیش در آنچه به غلط فتوی می داد بی شمار بود، پس صاحب این طبیعت با غلظت چون سوار ناقه سرکش است که رام نشده باشد، اگر مهار آن ناقه را بکشد تا سربالا کند از رفتار ایستاده و دیگر حرکت نمی کند و اگر مهارش را رها کند و آن را به حال خود واگذارد راکبش را در پرتگاه خواهد انداخت، پس قسم به بقاء حق عزوجل که مردم در زمان او مبتلا شدند به حالات دگرگون و مشی نمودن در عرض طریق بی استقامت و گرفتاریها و او با دو نفر دیگر که زشت است نام ایشان برده شود عامل چه نابسامانی ها بودند پس من هم در این مدت طولانی صبر کرده و با سختی محنت و غم همراه بودم تا زمانی که ابن خطاب نیز درگذشت و راه خود را پیمود و خلافت را در میان جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آنها گمان نمود.

پس بارخدا یا از تو یاری می طلبم از شر شورایی که تشکیل شد، چگونه مردم مرا با نفر اول آنها (یعنی سعد وقاص) برابر نموده و درباره من شک و تردید نموده تا جایی که امروز با این اشخاص (پنج نفری که برای شوری تعیین شده بودند) هم ردیف و هم تراز شده ام، پس یکی از آن پنج نفر به خاطر کینه ای که از من در دل داشت دست از حق شست و به راه باطل گام نهاد (مراد سعد بن ابی وقاص است) و دیگری برای دامادی و خویشی خود با عثمان از من اعراض کرد (مقصود عبدالرحمن بن عوف می باشد).

سوم قوم (یعنی عثمان) برخاست و مقام خلافت را بناحق اشغال نمود درحالی که بار کرد هر دو جانب خود را که میان موضع سرگین و مکان علف او است مثل شتری که به واسطه کثرت خوردن و آشامیدن هر دو جانبش برآمده باشد، باری فرزندان پدرش (مراد بنی امیه اند که خویشان او بودند) با او یار و یاور شدند مال خدا (بیت المال مسلمین) را می خوردند مانند خوردن شتر با میل تمام گیاه بهاری را تا این که بالاخره کردار و عملش سبب در سرعت قتل او شد و پُری شکم او را به رو

فما راعني إلا والناس إليّ كعرف الضبع قد انتالوا عليّ من كلّ جانب حتى لقد وطئ الحسنان، و شقّ عطفائي، حتى إذا نهضتُ بالأمر نكثت طائفة و فسقت أخرى، و مرق آخرون كأنهم لم يسمعوا الله تبارك و تعالى يقول:

(تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين)^(١)

بلى والله لقد سمعوها و وعوها لكنهم احلّولت الدنيا في أعينهم، وراقهم زبرجها أما والذي فلق الحبة و برأ النسمه لولا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله على العلماء ألاّ يقرّوا على كظّة ظالم، ولا سغب مظلوم، لألقيت حبلاً على غاريها، ولسقيت آخرها بكأس أولها، ولألفيتكم دنياكم هذه عندي أزهد من عَفْطَةِ عَنَز.

قال: وناوله رجل من أهل السواد كتاباً فقطع كلامه و تناول الكتاب، فقلت: يا أمير المؤمنين لو اطردت مقالتي إلى حيث بلغت، فقال: هيهات هيهات يا بن عباس، تلك شقشقة هدرت، ثم قرّرت.

قال ابن عباس: فما أسفت على كلام قطّ كأسفي على كلام أمير المؤمنين ﷺ إذ لم يبلغ به حيث أراد.

انداخت، پس از کشته شدن عثمان هیچ چیز مرا به صدمه نینداخت مگر این که مردم همچون موی گردن گفتار به دورم ریخته از همه جانب به من هجوم آوردند به طوری که از کثرت ازدحام حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه و ردای من پاره شد تا این که بیعتشان را قبول کرده و به امر خلافت مشغول گشتم ولی جمعی (مانند طلحه و زبیر و دیگران) بیعتشان را شکستند و گروهی دیگر فاسق شده و جماعتی دیگر از زبیر بار بیعتم خارج شدند (خوارج نهروان) گویا ایشان کلام خدا را که می فرماید: *تلك الدار الآخرة الخ* ^(۱) (ما این دار آخرت «بهشت ابدی» را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت خاص پرهیزکاران است) نشنیده اند.

آری به خدا سوگند این آیه را شنیده و حفظ کرده اند و لکن دنیا در چشم هایشان آراسته و زینت آن ایشان را فریفته است، آگاه باشید سوگند به خدایی که دانه را شکافته و انسان را خلق کرده اگر حضور حاضرین نبود و یاری نمی دادند که حجت تمام شود و اگر نبود عهدی که خدای عزوجل از علماء گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم از ظلم و گرسنه ماندن مظلوم از ستم او هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و آب می دادم آخر خلافت را به کاسه اول آن (یعنی به دستور ایام گذشته از این خلافت چشم پوشیده و امت را در حیرت و ضلالت می گذاشتم) و محققاً فهمیده اید که دنیای شما نزد من بی مقدارتر و بی ارزش تر از یک عطسه بز ماده می باشد.

راوی می گوید: کلام حضرت به این جا که رسید شخصی از اهل عراق نامه ای به آن حضرت داد، امام علی علیه السلام کلام خود را قطع کرده و نامه را دریافت فرمود.

ابن عباس می گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: کاش سخنانتان را ادامه دهید. حضرت فرمودند: ای ابن عباس آن زمان که گرم سخن بوده و واقعیات را بیان می کردم دور شد و بچقدر آن وقت با این زمان فاصله دارد، گویا آن سخنان شششقه شتری بود که صدا کرد و باز در جای خود آرام و قرار گرفت.

ابن عباس می گوید: به خدا قسم اندوهگین نشده ام بر هیچ کلامی مثل اندوهی که از ناحیه کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که قطع شد و به آنجایی که حضرت می خواستند آن را برسانند نرسید متوجه من نشد.

قال مصنف هذا الكتاب: سألت الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري عن تفسير هذا الخبر ففسره لي، قال: تفسير الخبر قوله ﷺ: لقد تقمّصها - أي لبسها مثل القميص - يقال تقمّص الرجل و تدرّع و تردّئ و تمندل.

وقوله محلّ القطب من الرحي، - أي تدور عليّ كما تدور الرحي على قطبها - وقوله ينحدر عنه السيل ولا يرتقى إليه الطير - يريد أنها ممتنعة على غيري ولا يتمكن منها ولا يصلح لها - وقوله: فسدت دونها ثوباً - أي أعرضت عنها ولم أكشف وجوبها لي - والكشف الجنب والخاصرة بمعنى.

وقوله طويت عنها كشحها - أي أعرضت عنها - والكاشح الذي يوليّك كشحه - أي جنبه،

وقوله: طفقت أي أقبلت وأخذت.
أرتأي أي أفكر - واستعمل الرأي و أنظر في أن أصول بيد جذاة وهي المقطوعة، وأراد قلة الناصر.

وقوله: أو أصبر على طخية فللطخية موضعان، فأحدهما الظلمة، والآخر الغمّ والحزن، يقال: أجد على قلبي طخياً أي حزناً و غماً و هو ههنا يجمع الظلمة والغمّ والحزن.

وقوله: يكدح مؤمن - أي يدأب و يكسب لنفسه ولا يعطى حقّه - وقوله: أحجى - أي أولى - يقال هذا أحجى من هذا وأخلق و أخرى و أوجب كلّه قريب المعنى.

شرح لغات و مفردات خطبه مذکور

مصنّف این کتاب می گوید: از حسن بن عبدالله بن سعید عسکری راجع به تفسیر این خبر سؤال کردم، وی آن را این گونه تفسیر و تشریح نمود:

کلمه: لقد تَمَمَّصَهَا یعنی خلافت را به تن کرد و پوشید همچون پیراهن چنانچه وقتی می گویند تَمَمَّصَ الرَّجُلُ یعنی آن شخص پیراهن پوشید و تَدَرَّعَ الرَّجُلُ یعنی آن شخص زره به تن کرد و تَرَدَى الرَّجُلُ یعنی آن مرد رداء به دوش انداخت و تَمَنَدَلَ الرَّجُلُ یعنی آن شخص دستار به سر بست.

و کلمه: محلّ القطب من الرّحی یعنی خلافت بر من دور می زند همان طوری که آسیا بر قطب می چرخد.

و مقصود از: ینحدر عنه السّیل ولا یرتقی الیه الطیر این است که خلافت بر غیر من ممنوع و حرام است و دیگری تمکّن و توانایی آن را نداشته و برای آن صلاحیت ندارد.

و جمله: سَدَّكَ دُونَهَا ثوباً یعنی از خلافت اعراض کرده و روی تافتم و از وجوب و ثبوتش برای خود پرده برنداشتم.

کلمه: کَشَحَ یعنی جنب و پهلوی چنانچه خاصره نیز به همین معنا می باشد.

جمله: طَوَّيْتُ عَنْهَا كَشَحَهَا یعنی از آن روی گردانیدم و کاشح به کسی گویند که پهلویش را از تو برگرداند.

کلمه: طَفَقْتُ یعنی روی آوردم و شروع کردم، اُرتای یعنی می اندیشم و رأی و نظرم را به کار می گیرم در این که با دست جِذَاء یعنی بریده هجوم ببرم و مقصود حضرت از دست بریده کمبود یاوری می باشد.

جمله: او اصبر علی طَخِيَّةٍ، کلمه «طَخِيَّة» را به عنوان کنایه در دو مورد استعمال می کنند، یکی در مورد ظلمت و دیگری در جای غم و حزن مثلاً گاهی می گویند: اجد علی قلبی طَخِيّاً یعنی در قلبم حزن و غم می یابم و در این جا هر دو معنا از آن اراده شده است.

کلمه: یكِدَحُ مؤمن یعنی رنج و مشقت برده و برای خودش کسب می کند و حَقَّش داده نمی شود.

و کلمه «احجی» یعنی سزاوارتر مثلاً می گویند: هذا أحجی من هذا یعنی این سزاوارتر است از این و الفاظ احجی و اخلق و احرى و اوجب تمام از نظر معنا به هم نزدیک می باشند.

وقوله: في حوزة أي في ناحية يقال:

حزت الشيء أحوزه حوزاً إذا جمعته، والحوزة ناحية الدار وغيرها.

وقوله: كراكب الصعبة - يعني الناقة التي لم ترض إن عنف بها - والعنف ضد الرفق.

وقوله: حَرَنَ أي وقف ولم يمشي وإنما يُستعمل الحران في الدواب، فأما في الإبل فيقال: خلت الناقة و بها خلاً وهو مثل حران الدواب، إلا أن العرب إنما تستعيره في الإبل.

وقوله: أسلس بها غسقى - أي أدخله في الظلمة.

وقوله: مع هن وهن - يعني الادنياء من الناس - تقول العرب فلان هُني و هو تصغير هن، أي دون من الناس و يريدون بذلك تصغير أموره.

وقوله: فمال رجل لضغنه ويروي لضلعه و هما قريب و هو أن يميل بهواه و نفسه إلى رجل بعينه.

وقوله: و أصغى آخر لصهره فالصغو: الميل، يقال صغوك مع فلان أي ميلك معه.

وقوله: نافجاً حضنيه فيقال في الطعام والشراب و ما أشبههما، قد انتفج بطنه - بالجيم - و يقال في كل داء يعتري الإنسان قد انتفج بطنه - بالخاء - والحضنان جانباً الصدر.

وقوله: بين نثيله و معتلفه فالنثيل قضيب الجمل، و إنما استعاره للرجل هُناً، والمعتلف، الموضع الذي يعتلف فيه - أي يأكل، و معنى الكلام - أي بين مطعمه و منكحه. وقوله: يهضمون أي يكسرون و ينقضون،

کلمه: فی حوزة یعنی در ناحیه مثلاً وقتی می‌گویند: حُزِت الشیْ حوزة حوزاً یعنی جمع و گردهم آوردم و کلمه «الحوزة» ناحیه و جانبی از منزل و غیر آن را گویند.

کلمه «کراکب الصَّعبَة» یعنی سوار ناقه‌ای که از سخت‌گیری به آن خشنود نیست و لفظ «عنف» از نظر معنا ضد رفق (مدارا کردن) می‌باشد.

و کلمه: حَرَن یعنی بایستد و حرکت نکند، کلمه «حران» را در اسب به کار برند ولی در شتر از کلمه «خلا» استفاده کرده و می‌گویند: خلت الناقه یعنی شتر از رفتار باز ایستاد پس «خلا» مانند «حرَن» است منتهی عرب «خلا» را در شتر به عنوان استعاره استعمال می‌کند.

جمله: اسلس بها یعنی اگر رها کند آن ناقه را، عَسَقَ یعنی راکب را در ظلمت و پرتگاه اندازد.

کلمه: مع هن و هن یعنی مردم پست و دون، عرب می‌گوید: فلان هُنّی کلمه (هُنّی) مصغّر «هن» بوده یعنی مردم پست و مرادشان این است که امور و کارهای شخص را کوچک تلقی نمایند.

جمله: فمال رجل لضفنه در برخی از روایات به جای «ضفنه» ضلعه آمده، البتّه این دو کلمه از نظر معنا نزدیک به هم هستند و معنای آن این است که آن شخص متمایل به شخص معینی باشد.

و جمله: اصغی آخر لصهره، کلمه «صغو» یعنی میل مثلاً می‌گویند: ضفوك مع فلان یعنی میل تو با فلانی است.

و کلمه: نافجاً حضنيه، این عبارت را در مورد طعام و شراب و اشیاء این دو به کار می‌برند لذا جمله انتفج بطنه یعنی شکمش را از طعام و شراب پر کرد و در مورد هر دردی که بر انسان عارض شود و به واسطه‌اش شکم باد کند می‌گویند: انتفج بطنه (باخاه) یعنی شکمش متورّم گشت و کلمه «حضنان» دو طرف سینه را گویند.

عبارت: بین ثیله و معتلفه: کلمه «ثیل» آلت نرّه شتر را گویند که در این جا استعاره برای شخص آورده شده و کلمه «معتلف» مکانی است که در آن تغذیه می‌کنند و معنای کلام این است که: شغل و حرفه سوّمی خوردن و نکاح کردن بود. کلمه: بهضمون^(۱) یعنی می‌شکنند و خرد می‌کنند و از همین باب است جمله

و منه قوله: هضمني الطعام أي نقض.

وقوله: أجهز - أي أتى عليه و قتلته، يقال أجهزت على الجريح إذا كانت به جراحة فقتلته.

وقوله: كعرف الضبع شبههم به لكثرتهم.

والعرف الشعر الذي يكون على عنق الفرس فاستعاره للضبع.

وقوله: قد انثالوا - أي انصبوا عليّ وكثروا، ويقال: انثلت ما في كنانتي من السهام إذا صببته.

وقوله و شقّ عطافي يعني ردائه والعرب تسمي الرداء العطاف.

وقوله: وراقهم زبرجها أي أعجبهم حسننها، وأصل الزبرج: النقش وهو ههنا زهرة الدنيا و حسننها.

وقوله: ألا يقرأوا على كظة ظالم، فالكظة الامتلاء - يعني أنهم لا يصبرون على امتلاء الظالم من المال الحرام ولا يقارّوه على ظلمه.

وقوله: ولا سغب مظلوم، فالسغب الجوع و معناه منعه من الحق الواجب له، وقوله لألقيت حبلاً على غاربه، هذا مثل تقول العرب القيت حبل البعير على غاربه؛ ليرعى كيف شاء.

و معنى قوله: ولسقيت آخرها بكأس أولها - أي لتركته في ضلالتهم و عماهم.

وقوله: أزهد عندي فالزهد القليل.

وقوله: من حبة عنز فالحبة ما يخرج من دبر العنز من الريح.

والعفطة ما تخرج من أنفها، وقوله تلك شقشقة هدرت، فالشقشقة ما يخرج البعير من جانب فيه إذا هاج و سكر.

هضمنی الطعام یعنی طعام مرا تغیر داد و خورد کرد.

کلمه: اجهز یعنی به قتل آورد او را چنانچه وقتی گفته می شود: اجهزت علی الجریح یعنی کسی که مجروح بود را کشتم.

کلمه: کعُزِفَ الضبع یعنی موهای گردن گفتار، حضرت مردم را به خاطر کثرت و ازدحامشان به یال و موهای گفتار تشبیه فرمودند.

کلمه «عُزِفَ» مویی است که برگردن اسب روییده (یال اسب) در این جا استعاره به یال گفتار اطلاق شده و جمله، قد انثالوا یعنی ریختند بر من و ازدحام کردند و در عرف می گویند: انثلت ما فی کنانتی من السهام یعنی ریختم آنچه از تیر در تیردان بود.

جمله: شقّ عطافی، یعنی پاره شد رداء و عباء من و عرب به رداء، عطا ف می گویند.

جمله: راقهم زبرجها: یعنی فریفته است ایشان را حُسن و زینت دنیا، زبرج در اصل نقش را گویند و در این جا مقصود از آن جلوه دنیا و زینت آن می باشد.

جمله ألا یقروا علی کظّة ظالم: کظّة یعنی پُری و معنای جمله این است که: ایشان صبر بر سیری ظالم و پر کردن جیبش از مال حرام نکرده و او را بر ظلمش پابرجا نمی گذارند.

و عبارت: وَلَا سَعْبٍ مَظْلُوم، کلمه «سَعْب» یعنی گرسنگی و معنای عبارت این است که: و منع کردن ظالم مظلوم را از حق واجب و مسلم خودش.

جمله: لَأَلْقِيَتْ حَبِلَهَا عَلٰی غَارِبِهَا: این جمله ضرب المثل است بین اعراب، عرب ها می گویند القیت حبل البعیر علی غاربه لیرعی کیف شاء یعنی افسار و ریسمان را روی کوهانش انداختم. تا هر طور که می خواهد بچرد.

و معنای جمله: ولسقیت آخرها بکأس اولها آن است که مردم را در ضلالت و گمراهی وامی گذاشتم.

کلمه: ازهد عندی: زهید چیز اندک و بی ارزش را گویند.

کلمه: حبیقة عنز یعنی بادی که از مخرج بز خارج می شود و در نسخه های رائج به جای آن عطفة عنز ضبط شده، عطفه آن است که از بینی بز خارج می شود مقصود عطسه می باشد.

کلمه: شقشقة هدرت، شقشقه صدایی است که شتر در موقع مستی و هاج و واج بودن از دهانش خارج می کند.

١٣ - وحدثنا بهذا الحديث محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رحمه الله قال: حدثنا عبدالعزيز بن يحيى الجلودي قال: حدثنا أبو عبد الله أحمد بن عمار بن خالد قال: حدثنا يحيى بن عبد الحميد الحماني قال: حدثني عيسى بن راشد عن علي بن حذيفة عن عكرمة عن ابن عباس مثله سواء.

١٤ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى عن ربعي عن فضيل بن يسار قال: قلت لأبي جعفر أو لأبي عبد الله عليه السلام حين قبض رسول الله ﷺ لمن كان الأمر بعده؟

فقال: لنا أهل البيت.

قلت: فكيف صار في غيركم؟

قال: إنك قد سألت فافهم الجواب: إن الله تبارك و تعالى لما علمه أنه يفسد في الأرض و تنكح الفروج الحرام و يحكم بغير ما أنزل الله تبارك و تعالى أراد أن يلي ذلك غيرنا.

مركز تحقيقات كتابي باب ١٢٣

العلة التي من أجلها قاتل أمير المؤمنين عليه السلام

أهل البصرة و ترك أموالهم

١ - حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن الربيع بن محمد، عن عبد الله بن سليمان قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

أن الناس يروون أن علياً عليه السلام قتل أهل البصرة و ترك أموالهم.

فقال: إن دار الشرك يحل ما فيها، و دار الإسلام لا يحل ما فيها،

حدیث (۱۳)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله علیه همین حدیث را با اسناد ذیل نقل کرده و می گوید: عبدالعزیز بن یحیی جلودی از ابو عبدالله احمد بن عمار بن خالد از یحیی بن عبدالحمید الحمانی، از عیسی بن راشد، از علی بن حذیفه، از عکرمه، از ابن عباس حدیث مذکور را عیناً نقل کرده است.

حدیث (۱۴)

محمد بن حسن بن حسن از محمد بن الحسن الصفار، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از ربیع از فضیل بن یسار، وی می گوید: محضر ابی جعفر یا ابی عبدالله علیهما السلام عرض کردم:

بعد از رحلت رسول خدا ﷺ امر خلافت و ولایت با چه کسی است؟ حضرت فرمودند: با ما اهل بیت رسول خدا ﷺ.

عرض کردم: پس چرا این امر به دست غیر شما افتاد؟

فرمودند: سؤال کردی جوابش را بشنو: خداوند تبارک و تعالی چون می دانست مردم در زمین فساد نموده و فروج حرام را مورد استمتاع قرار می دهند و به غیر ما انزل الله حکم خواهند نمود خواست که غیر ما متوکی مردم بوده و این خلافها در تحت خلافت و پوشش ولایت ما صورت نگیرد.

باب صد و بیست و سوم

سز این که امیر المؤمنین علی با اهل بصره مقاتله
فرمود ولی اموالشان را به حال خود گذارد
و دستور غارت آن را نداد

حدیث (۱)

محمد بن حسن علیهما السلام می گوید: محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ربیع بن محمد، از عبدالله بن سلیمان، وی می گوید: محضر مبارک ابی عبدالله علیهما السلام عرض کردم، مردم این طور نقل می کنند که علی علیهما السلام اهل بصره را کشت ولی اموالشان را غارت نکرد بلکه به جای خود گذارد جهت آن چیست؟

حضرت فرمودند: آنچه در بلاد شرک باشد برای مسلمانان حلال است و می توانند به غارت ببرند ولی اموال بلاد اسلامی را نمی توان غارت کرد، سپس

فقال: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا مِنْ عَلَيْهِمْ كَمَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ وَإِنَّمَا تَرَكَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْوَالَهُمْ لِأَنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَكُونُ لَهُ شِيعَةٌ وَأَنَّ دَوْلَةَ الْبَاطِلِ سَتُظْهَرُ عَلَيْهِمْ، فَأَرَادَ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِ فِي شِيعَتِهِ وَقَدْ رَأَيْتُمْ أَثَارَ ذَلِكَ هُوَ ذَا يَسَارٍ فِي النَّاسِ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَوْ قَتَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَهْلَ الْبَصْرَةِ جَمِيعاً وَأَخَذَ أَمْوَالَهُمْ لَكَانَ ذَلِكَ لَهُ حِلَالاً لَكِنَّهُ مِنْ عَلَيْهِمْ لِيَمُنَّ عَلَى شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ.

٢- وقد روي أَنَّ النَّاسَ اجْتَمَعُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْبَصْرَةِ فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقَسَمَ بَيْنَنَا غَنَائِمُهُمْ؟
قال: أَيَكُمُ يَأْخُذُ أَمْ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَهْمِهِ؟

باب ١٢٤

العلّة التي من أجلها ترك

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَدَكَ لِمَا وَلِيَ النَّاسَ

١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَّاقِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ التَّخَمِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ الثَّوْفَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

قُلْتُ لَهُ: لِمَ لَمْ يَأْخُذْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَكَ لِمَا وَلِيَ النَّاسَ وَلَأَيَّ عِلَّةٍ تَرَكَهَا؟

فقال: لِأَنَّ الظَّالِمَ وَالْمَظْلُومَ كَانَا قَدَمًا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأُتَابَ اللَّهُ الْمَظْلُومَ، وَعَاقِبَ الظَّالِمَ. فَكْرَهُ أَنْ يَسْتَرْجِعَ شَيْئاً قَدْ عَاقَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ غَاصِبَهُ وَأُتَابَ عَلَيْهِ الْمَغْضُوبَ.

فرمودند: علی علیه السلام بر اهل بصره منت گذاردند همان طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اهل مکه منت نهادند و امیرالمؤمنین علیه السلام چون می دانستند که به زودی شیعیانش پیدا شده و دولت باطل بر آنها غالب می شود از این جهت اموال اهل بصره را به حال خود گذارد و متعرض آنها نشد تا دولت باطل بعدی به آن حضرت اقتداء کرده و اموال شیعیان را به یغما نبرد و اکنون شما آثار این سیره حضرت را مشاهده می کنید و می بینید که عین همان سیره نسبت به شیعیان عمل می شود و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام تمام اهل بصره را می کشت و اموالشان را اخذ می کرد البته برایش مباح و حلال بود ولی بر آنها منت نهاد و چنین نکرد تا بعد از آن حضرت بر شیعیانش نیز منت گذارده شود و اموالشان را نگیرند.

حدیث (۲)

روایت شده که در روز فتح بصره مردم بر امیرالمؤمنین اجتماع کرده و به حضرتش عرض کردند: یا امیرالمؤمنین غنائم ایشان را بین ما تقسیم فرما، حضرت فرمودند: کدام یک از شما حاضر است عائشه را در زمره سهم خود درآورده و او را تصاحب نماید؟!

(یعنی این معنا که ممکن نیست پس تقاضای تقسیم اموال اهل بصره را نکنید و مال ایشان را به حال خود بگذارید)

باب صد و بیست و چهارم

سز این که امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام ولایت و خلافتشان چرا زمین فدک را ترک کردند

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد دقاق رحمه الله علیه می گوید: محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمرویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، از ابوبصیر، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، وی گفت: محضرش عرض داشتم: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام ولایتشان بر مردم زمین فدک را اخذ نکرده و به چه علت آن را ترک نمودند؟

امام علیه السلام فرمودند: زیرا ظالم و مظلوم هر دو بر خدای عزوجل وارد شدند. و خدا مظلوم را اجر و ظالم را عقاب فرمود، لذا حضرت کراحت داشتند چیزی را که خدای متعال غاصبش را عقاب و مغضوب را اجر داده به خود بازگردانند.

٢ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ:
حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ،
عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ:
لَايَ عِلَّةٍ تَرَكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَدَكَ لَمَّا وَلِيَ النَّاسَ؟
فَقَالَ: لِلْإِقْتِدَاءِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمَّا فَتَحَ مَكَّةَ، وَقَدْ بَاعَ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
دَارَهُ، فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَرْجِعُ إِلَى دَارِكَ؟
فَقَالَ عليه السلام: وَهَلْ تَرَكَ عَقِيلٌ لَنَا دَارًا؟
إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَسْتَرْجِعُ شَيْئًا يُوْخَذُ مِنَّا ظُلْمًا، فَلِذَلِكَ لَمْ يَسْتَرْجِعْ فَدَكَ لَمَّا
وَلِيَ.

٣ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ
قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام
قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِمَ لَمْ يَسْتَرْجِعْ فَدَكَ لَمَّا وَلِيَ النَّاسَ؟
فَقَالَ: لَأَنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَأْخُذُ حَقُوقَنَا مِمَّنْ ظَلَمْنَا إِلَّا هُوَ وَ
نَحْنُ أَوْلِيَاءُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّمَا نَحْكُمُ لَهُمْ وَنَأْخُذُ حَقُوقَهُمْ مِمَّنْ
ظَلَمَهُمْ وَلَا نَأْخُذُ لَأَنْفُسِنَا.

باب ١٢٥

الْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا كَتَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: أَبَاتِرَابِ

١ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ
الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السَّكْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حَسَّانَ

حدیث (۲)

احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم رحمه الله علیه می گوید: پدرم از پدرش از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر از ابراهیم کرخی نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام سؤال کرده، محضرش عرضه داشتم: زمانی که علی بن ابی طالب علیه السلام ولایت بر مردم و خلافت بر آنها داشتند به چه علت زمین فدک را ترک کرده و بازپس نگرفتند؟

امام علیه السلام فرمودند: به خاطر اقتداء به رسول خدا علیه السلام چه آنکه رسول خدا علیه السلام وقتی مکه را فتح کردند عقیل بن ابی طالب منزل پیامبر را فروخته بود و حضرت آن را پس نگرفتند به حضرت عرض شد: یا رسول خدا چرا به منزل خودتان بر نمی گردید و در آن ساکن نمی شوید؟

حضرت فرمودند: آیا عقیل برای ما منزلی باقی گذارده تا ما به آن برگردیم؟ سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: ما اهل بیت پیغمبر چیزی را که از ما به ظلم گرفته اند به خود بر نمی گردانیم و به خاطر همین بود که علی علیه السلام پس از به خلافت رسیدن فدک را به خود بازنگرداند.

حدیث (۳)

احمد بن حسن قطان می گوید: احمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش، از حضرت ابی الحسن علیه السلام، راوی می گوید: از آن جناب پرسیدم: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی ولایت و خلافت بر مردم پیدا کردند زمین فدک را به خود برنگرداندند؟

حضرت فرمودند: ما اهل بیت پیامبر حقوق خود را از کسانی که به ما ظلم کرده اند نمی گیریم، امیرالمؤمنین علیه السلام و ما اولیاء مؤمنین هستیم، برای مؤمنین حکم کرده و حقوقشان را از ظالمین می گیریم ولی حقوق خود را برای خویش اخذ نمی نماییم.

باب صد و بیست و پنجم

سز این که رسول خدا علیه السلام کنیه امیرالمؤمنین علیه السلام را ابوتراب

قرار داد

حدیث (۱)

احمد بن حسن قطان، از ابوسعید حسن بن علی سکری از حسین بن حسان

العبدی قال: حدثنا عبدالعزیز بن مسلم، عن یحییٰ بن عبداللہ، عن أبيه، عن أبي هريرة، قال: صلّی بنا رسول اللہ ﷺ الفجر، ثمّ قام بوجه کئيب وقمنا معه حتّی صار إلى منزل فاطمة صلوات اللہ علیها، فأبصر علیاً نائماً بین یدي الباب علی الدقعاء فجلس النبی ﷺ فجعل یمسح التراب عن ظهره و يقول: قم فداک أبي و أمي یا أبا تراب، ثم أخذ بيده و دخل منزل فاطمة فمکثنا هنيهة ثم سمعنا ضحکاً عالياً، ثم خرج علينا رسول اللہ ﷺ بوجه مشرق فقلنا: یا رسول اللہ دخلت بوجه کئيب و خرجت بخلافه؟

فقال: کیف لا أفرح وقد أصلحت بین اثنين أحبّ أهل الأرض إليّ و إلى أهل السماء.

٢ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدثنا الحسن بن علي بن الحسين السکري، قال:

حدثنا عثمان بن عمران، قال: حدثنا عبيد اللہ بن موسى، عن عبدالعزیز، عن حبيب بن أبي ثابت، قال:

کان بین علي و فاطمة ﷺ كلام فدخل رسول اللہ ﷺ و ألقى له مثال فاضطجع علیه فجاءت فاطمة ﷺ فاضطجعت من جانب و جاء علي ﷺ فاضطجع من جانب، فأخذ رسول اللہ ﷺ يده فوضعها علی سرّته و أخذ يد فاطمة فوضعها علی سرّته

عبدی از عبدالعزیز بن مسلم از یحیی بن عبدالله، از پدرش، از ابی هریره، وی می گوید: رسول خدا ﷺ نماز صبح را با ما خواند سپس با چهره‌ای گرفته و محزون ایستاد، ما نیز با او ایستاده و همراهش حرکت کردیم تا به منزل حضرت فاطمه صلوات الله علیها رسیدیم، دیدم علی علیه السلام مقابل درب روی زمین بی فرش خوابیده‌اند، پیامبر اکرم ﷺ نشستند و شروع کردند خاکها را از پشت مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام پاک کردن و فرمودند: پدر و مادرم فدایت شوند ای ابوتراب بایست، سپس دست علی علیه السلام را گرفت و هر دو داخل منزل فاطمه علیه السلام شدند.

ما اندکی خارج منزل صبر و درنگ کردیم سپس صدای خنده بلند شنیدیم، پس از لحظاتی رسول خدا ﷺ با روی گشاده و خوشحال از منزل بیرون آمدند، عرض کردیم: یا رسول الله با روی گرفته و چهره‌ای محزون داخل منزل شدید و با حالی برخلاف آن خارج شدید چیست؟

حضرت فرمودند: چگونه مسرور و خوشحال نباشم در حالی که بین دو نفر که هر دو محبوب‌ترین افراد اهل زمین و آسمان نزد من هستند اصلاح کرده و آشتی برقرار نمودم^(۱).

حدیث (۲)

احمد بن حسن قطان می گوید: حسن بن علی بن حسین سکری از عثمان بن عمران از عبیدالله بن موسی از عبدالعزیز، از حبیب بن ابی ثابت نقل کرده که وی گفت: بین حضرت علی و علیا مخدیره حضرت فاطمه علیها السلام سخنی رد و بدل شد که به کدورت بین آنها منجر گردید، پس از این واقعه رسول خدا ﷺ داخل منزلشان شد بستری برای حضرت پهن شد آن جناب یک پهلوی بستر آریدند بعد از آن حضرت فاطمه سلام الله علیها آمدند و در یک طرف رسول خدا ﷺ یک پهلوی آریدند و علی علیه السلام نیز وارد شده در طرف دیگر نبی اکرم ﷺ به یک پهلوی خوابیدند، رسول خدا دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته آن را روی ناف مبارک خویش گذارده و دست فاطمه سلام الله علیها را نیز گرفتند و روی همان موضع قرار

۱. مترجم گوید: این گونه از روایات که ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام را از نظر عادات و امور متعارف همچون مردم عادی و معمولی معرفی نموده‌اند از نظر ما امامیه مقبول نبوده و ضبط و نقل آنها هم به نظر صحیح نمی آید مضافاً به این که ناقلین آنها افرادی از قبیل ابوهریره هستند که حالشان از نظر علماء رجال معلوم می باشد و ما چون متن کتاب را ترجمه نموده ایم به ناچار این روایات را نقل کرده ایم ولی از مصنف کتاب انتظار داشتیم که این گونه از احادیث را که به مجعولات اشبه می باشند نقل نمی کردند.

فلم يزل حتى أصلح بينهما، ثم خرج فقيل له:

يا رسول الله دخلت وأنت على حال وخرجت ونحن نرى البشرى في وجهك؟

قال: ما يعنني وقد أصلحت بين اثنين أحب من على وجه الأرض إليّ.
٣- قال محمد بن علي بن الحسين، مصنف هذا الكتاب: ليس هذا الخبر عندي بمعتمد، ولا هو لي بمعتمد في هذه العلة؛ لأن علياً عليه السلام وفاطمة عليها السلام ما كان ليقع بينهما كلام يحتاج رسول الله ﷺ إلى الإصلاح بينهما؛ لأنه عليه السلام سيّد الوصيّن، وهي سيّدة نساء العالمين، مقتديان بنبي الله ﷺ في حسن الخلق، لكنّي اعتمد في ذلك على ما حدّثني به أحمد بن الحسن القطان.

قال: حدّثنا أبو العباس أحمد بن يحيى بن زكريا، قال: حدّثنا بكر بن عبد الله بن حبيب، قال: حدّثنا تميم بن بهلول، عن أبيه، قال: حدّثنا أبو الحسن العبدى، عن سليمان بن مهران، عن عباية بن ربعي قال: قلت لعبد الله بن عباس، لم كنّي رسول الله ﷺ علياً عليه السلام أبا تراب؟

قال: لأنّه صاحب الأرض و حجّة الله على أهلها بعده و به بقاؤها و إليه سكونها ولقد سمعت رسول الله ﷺ يقول: إنّّه إذا كان يوم القيامة و رأى الكافر ما أعد الله تبارك و تعالى لشيعته علي من الثواب والزلفى والكرامة، قال: يا ليتني كنت تراباً

دادند و مدتی به همین وضع بودند تا بین آن دو بزرگوار صلح و آشتی برقرار شد و سپس از منزل خارج شدند، به حضرت عرض شد:
یا رسول الله هنگامی که داخل منزل می شدید حالتان به گونه دیگری بود و اکنون که خارج شدید سرور و فرح در چهره شما دیده می شود جهتش چیست؟
حضرت فرمودند: چرا خوشحال نباشم و حال آن که بین دو نفری که محبوب ترین مخلوقات روی زمین نزد من هستند آشتی برقرار کرده ام.

حدیث (۳)

محمد بن علی بن حسین مصنف این کتاب می گوید: خبری که گذشت نزد من مورد اعتماد نیست و به علت مذکور جهت نامیده شدن امیرالمؤمنین علیه السلام به «ابوتراب» معتقد نیستم.

وجه عدم اعتماد به این حدیث آن است که امیرالمؤمنین و فاطمه سلام الله علیهما این طور نبودند که بینشان مشاجره واقع شود تا نیاز باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله بینشان اصلاح کرده و آنها را با هم آشتی دهند زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام سرور و آقای تمام اوصیاء و علیا مخدیره حضرت فاطمه سلام الله علیها بانو و بزرگ زنان عالم می باشند و هر دو بزرگوار در حسن خلق اقتداء به رسول خدا صلی الله علیه و آله می کردند لذا ممکن نیست بین این دو معصوم عالی مقدار مشاجره و منازعه واقع شود منتهی من در نقل این حدیث به آنچه احمد بن حسن قطان روایت کرده اعتماد نمودم^(۱)
احمد بن حسن قطان می گوید: ابوالعباس احمد بن یحیی بن زکریا، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابوالحسن عبدی، از سلیمان بن مهران از عبایه بن ربیع، وی می گوید: به عبدالله بن عباس گفتم: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله کنیه علی علیه السلام را ابوتراب قرار داد؟

ابن عباس گفت: زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام صاحب زمین و حجت خدا بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بر اهل زمین بوده و به وجود حضرتش زمین باقی است و آرامش آن منتهی به آن جناب می شود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:
روز قیامت وقتی کفار ثواب و قرب و کرامتی را که حق تبارک و تعالی برای شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام آماده نموده ملاحظه کردند می گویند: کاش ما خاک بودیم

۱- به نظر می آید که مجرّد نقل احمد بن حسن قطان عذر نباشد برای نقل این حدیث که با معتقدات امامیه سازگار نمی باشد.

- يعني من شيعة علي - وذلك قول الله عز وجل:
(و يقول الكافر يا ليتني كنت تراباً) (١)

٤ - حدثني الحسين بن يحيى بن ضريس، عن معاوية بن صالح بن ضريس البجلي قال: حدثنا أبو عوانة قال: حدثنا محمد بن يزيد و هشام الزراعي قال: حدثني عبد الله بن ميمون الطهوي قال: حدثنا ليث، عن مجاهد، عن ابن عمر، قال: بينا أنا مع النبي ﷺ في نخيل المدينة و هو يطلب علياً عليه السلام إذا انتهى إلى حائط فاطلع فيه فنظر إلى علي عليه السلام و هو يعمل في الأرض وقد اغبر، فقال ما ألوم الناس إن يكتوك أباتراب، فلقد رأيت علياً تمر وجهه وتغير لونه واشتد ذلك عليه فقال النبي ﷺ: ألا أَرْضِيكَ يا علي؟ قال: نعم يا رسول الله فأخذ بيده فقال:

أنت أخي و وزير و خليفتي في أهلي تقضي ديني و تبرئ ذمتي، من أحببك في حياة مني فقد قضى له بالجنة، و من أحببك في حياة منك بعدي ختم الله له بالأمن والإيمان، و من أحببك بعدك ولم يرك ختم الله له بالأمن والإيمان و أمنه يوم الفزع الأكبر، و من مات و هو يبغضك يا علي مات ميتة جاهلية يحاسبه الله عز وجل بما عمل في الإسلام.

باب ١٢٦

العله التي من أجلها كان أمير المؤمنين عليه السلام

يتختم بأربعة خواتيم

١ - حدثنا أبوسعيد محمد بن الفضل بن محمد بن إسحاق المذكر المعروف بأبي سعيد المعلم النيسابوري بنيسابور قال: أخبرنا أبو جعفر محمد بن أحمد بن سعيد قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن مسلم بن زرارة الرازي قال: حدثنا محمد بن يوسف الفريابي قال: حدثنا سفيان الثوري، عن اسماعيل السندي، عن عبد خير قال: كان لعلي بن أبي طالب أربعة خواتيم يتختم بها ياقوت لنبله، و فيروزج لنصره والحديد للصيني

یعنی کاش شیعه علی علیه السلام بودیم و به همین معنا اشاره است آیه شریفه: و یقول الکافر یا لیتنی کنت تراباً.

حدیث (۴)

حسین بن یحیی بن ضریس، از معاویه بن صالح بن ضریس بجلی از ابو عوانه از محمد بن یزید و هشام زراعی از عبدالله بن میمون طهوی از لیث، از مجاهد، از ابن عمر، وی می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در نخلستان های مدینه از علی علیه السلام تفحص و جستجو می نمود و من نیز همراهش بودم که به باغی رسیدیم، پیامبر چشمشان به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد که در زمین مشغول کار بودند و سر و روی آن جناب غبارآلود بود، نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: من مردم را سرزنش نمی کنم اگرکنیه تو را ابو تراب صدا بزنند.

راوی می گوید: صورت علی علیه السلام دگرگون و رنگ چهره اش تغییر کرده و بسیار در رنج بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند آیا تو را خشنود و خرسند بکنم؟ علی علیه السلام عرضه داشت: آری یا رسول الله.

حضرت دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و فرمود: تو برادر و وزیر و خلیفه من در بین اهللم بوده، دین من را تو اداء کرده و ذمه ام را تو اجراء می نمایی، کسی که در زمان حیات من تو را دوست بدارد اهل بهشت است و آنکه بعد از من تو را بخواهد خداوند متعال امنیت و ایمان به او می دهد و آنکس که تو را ندیده بعد از تو دوست بدارد خداوند امنیت و ایمان به او داده و در روز قیامت در امان خودش وی را قرار می دهد و کسی که بمیرد و تو را دشمن بدارد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته ولی به آنچه در اسلام عمل کرده مورد محاسبه قرار می گیرد.

باب صد و بیست و ششم

سر این که امیرالمؤمنین علیه السلام چهار انگشتر به دست می نمودند

حدیث (۱)

ابوسعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق مذکر معروف به ابوسعید معلم نیشابوری می گوید: ابوجعفر محمد بن احمد بن سعید از ابوعبدالله محمد بن مسلم بن زراره رازی از محمد بن یوسف فریابی از سفیان ثوری از اسماعیل سندی، از عبدخیر، وی می گوید: علی بن ابی طالب چهار انگشتر به دست می نمودند یا قوت به منظور بزرگی، فیروزه به نیت نصرت و یاری شدن، حدید چینی به قصد

لقوته، و عقيق لحرزه، و كان نقش الياقوت: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الملك الحق المبين،
و نقش الفيروزج: اللَّهُ الملك الحق المبين، و نقش الحديد الصيني: العزة لله
جميعاً، و نقش العقيق ثلاثة أسطر: ما شاء الله لا قوة إلا بالله أستغفر الله.

باب ١٢٧

علة تختّم أمير المؤمنين عليه السلام في يمينه

١ - حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس العطار النيسابوري عليه السلام، قال:
حدّثنا عليّ بن محمّد بن قتيبة النيسابوري، قال: حدّثنا الفضل بن شاذان عن
محمّد بن أبي عمير، قال: قلت لأبي الحسن موسى عليه السلام أخبرني عن تختّم
أمير المؤمنين عليه السلام بيمينه لأيّ شيء كان؟

فقال: إنّما كان يتختّم بيمينه؛ لأنّه إمام أصحاب اليمين بعد رسول الله صلى الله عليه وآله
وقد مدح الله تعالى أصحاب اليمين وذم أصحاب الشمال، وقد كان
رسول الله صلى الله عليه وآله يتختّم بيمينه وهو علامة لشيعتنا يعرفون به وبالمحافظة على أوقات الصلاة
وأيّاء الزكاة، ومواساة الإخوان، والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر.

٢ - حدّثنا عبد الله بن محمّد بن عبد الوهّاب القرشي قال: حدّثنا محمّد بن
إبراهيم القائني قال: حدّثنا أبو قریش قال: حدّثنا عبد الجبار و محمّد بن
منصور الخزاز قالا: حدّثنا عبد الله بن ميمون القدّاح، عن جعفر بن محمّد، عن
أبيه عليه السلام عن جابر بن عبد الله: إنّ النّبيّ صلى الله عليه وآله كان يتختّم بيمينه.

٣ - حدّثنا عبد الله بن محمّد بن عبد الوهّاب القرشي قال: حدّثنا
منصور بن عبد الله بن إبراهيم الأصفهاني قال: حدّثنا علي بن عبد الله
الاسكندراني قال: حدّثنا عبّاس بن العبّاس القانعي قال: حدّثنا سعيد
الكندي عن عبد الله بن حازم الخزاعي، عن إبراهيم بن موسى الجهني، عن
سلمان الفارسي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام: يا عليّ تختّم باليمين
تكن من المقرّبين.

قوت و قوی شدن، عقیق برای حفظ و مصون ماندن.
نقش انگشتر یا قوت آن حضرت: لا اله الا الله الملك الحق المبين و نقش انگشتر
فیروزه آن سرور الله الملك الحق المبين و نقش انگشتر حدید چنینی آن جناب
العزة لله جميعاً و نقش عقیق آن مولا سه سطر به این شرح بود: ماشاء الله، لا قوة الا
بالله، استغفر الله

باب صد و بیست و هفتم

سر این که امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتر را به دست راست می کردند

حدیث (۱)

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری رحمته الله می گوید: علی بن
محمد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان از محمد بن ابی عمیر، وی می گوید:
محضر ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم بفرماید چرا امیرالمؤمنین علیه السلام
انگشتر به دست راست می کردند؟

حضرت فرمودند: زیرا آن جناب بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امام و پیشوای اصحاب
یمین بودند و حق تعالی اصحاب یمین را مدح و اصحاب شمال را مذمت فرموده و
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز انگشتر به دست راست می نمودند و این علامت و نشانه ای
است برای شیعیان ماکه با آن شناخته می شوند چنانچه با محافظت بر اوقات نماز و
پرداختن زکات و برابری با برادران دینی و امر به معروف و نهی از منکر نیز از
غیرشان ممتاز و مشخص می گردند.

حدیث (۲)

عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب قرشی از محمد بن ابراهیم قاینی از ابوقریش از
عبدالجبّار و محمد بن منصور خزاز این دو می گویند، عبدالله بن میمون قداح از
حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیه السلام از جابر بن عبدالله نقل کردند که
جابر گفت نبی اکرم صلی الله علیه و آله انگشتر را به دست راست می نمودند.

حدیث (۳)

عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب قرشی از منصور بن عبدالله بن ابراهیم اصفهانی
از علی بن عبدالله اسکندرانی از عباس بن عباس قانعی از سعید کندی، از عبدالله بن
حازم خزاعی، از ابراهیم بن موسی جهنی، از سلمان فارسی، ایشان گفتند: رسول
خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: یا علی انگشتر را به دست راست نما تا از مقربین

قال: يا رسول الله و ما المقرَّبون؟ قال: جبرئيل و ميكائيل.
 قال: بما أتختم يا رسول الله؟ قال: بالعقيق الأحمر، فإنه أقرُّ لله عزَّ وجلَّ
 بالوحدانيَّة ولي بالنبوَّة ولك يا علي بالوصاية ولولدك بالإمامة ولمحبِّيك
 بالجنَّة، ولشيعة ولدك بالفردوس.

باب ١٢٨

علة الصلح في رأس أمير المؤمنين عليه السلام،

والعلة التي من أجلها سُمِّي الأتزع البطين

١ - حدَّثنا أبي و محمَّد بن الحسن رضي الله عنهما قالا:

حدَّثنا أحمد بن إدريس و محمَّد بن يحيى الطَّار جميعاً عن محمَّد بن
 أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري بإسناد متصل لم أحفظه، أنَّ
 أمير المؤمنين عليه السلام قال:

إذا أراد الله بعبد خيراً رماه بالصلح فتُحات الشَّعر عن رأسه و ها أناذا.

٢ - حدَّثنا محمَّد بن إبراهيم بن إسحاق الطَّالقاني عليه السلام، قال: حدَّثنا
 الحسن بن علي العدوي، عن عباد بن صهيب، عن أبيه، عن جدِّه، عن
 جعفر بن محمَّد عليه السلام، قال: سألت رجل أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أسألك عن
 ثلاث هُنَّ فيك، أسألك عن قِصر خَلْقِكَ، و كبر بطنك، و عن صلح رأسك؟

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: إنَّ الله تبارك و تعالى لم يخلقني طويلاً ولم
 يخلقني قصيراً و لكن خلقني معتدلاً أضرب القصير فأقده و أضرب الطويل
 فأقطعه، و أمَّا كبر بطني فإن رسول الله صلى الله عليه و آله علَّمني باباً من العلم

درگاه الهی باشی.

علی علیه السلام عرض کردند: یا رسول الله مقررین درگاه الهی چه کسانی هستند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل و میکائیل.

علی علیه السلام عرض کردند: چه انگشتی به دست نمایم؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: عقیق سرخ، چه آنکه این سنگ به وحدانیت حق

عزوجل و به نبوت من و به وصی بودن تو و به امامت فرزندان و به بهشتی بودن

دوستان و به اهل فردوس بودن شیعیان فرزندان اقرار کرده است.

باب صد و بیست و هشتم

سز این که جلو سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام مو نداشت و جهت

نامیده شدن حضرت به انزع البطین

حدیث (۱)

پدرم و محمد بن الحسن رضی الله عنهما فرمودند:

احمد بن ادريس و محمد بن یحیی عطار جمیعاً از محمد بن احمد بن یحیی بن

عمران اشعری با اسناد متصل که در حفظم نیست نقل کرده که: امیرالمؤمنین علیه السلام

فرمودند: وقتی خداوند خیری را برای بنده‌ای بخواهد قصد می‌کند که او اصلع

شود پس موهای جلو سرش می‌ریزد و من مصداق این معنا هستم

حدیث (۲)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله از حسن بن علی عدوی، از عباد بن

صهیب، از پدرش، از جدش از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، فرمودند: مردی از

امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد و پرسید: از سه چیز که در شما هست می‌پرسم:

الف: سؤال می‌کنم از کوچک بودن خلقت و جثه شما.

ب: سؤال می‌کنم از بزرگی شکم شما.

ج: سؤال می‌کنم از ریخته شدن موی جلو سر شما.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی نه مرا بلند آفرید و نه کوتاه

بلکه معتدل و میانه بالا خلق نمود لذا در جنگ‌ها وقتی به افراد کوتاه ضربت می‌زنم

آنها را دو قد می‌کنم (یعنی از فرق دو نیمه می‌شوند) و به افراد طویل که ضربت

می‌زنم آنها را از کمر دو نیمه می‌نمایم.

و اما بزرگی شکم، به خاطر آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بابتی از ابواب علم بمن

ففتح ذلك الباب ألف باب فازدحم في بطني فنفخت عن ضلوعي.

٣- حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان قال: حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب، عن تميم بن بهلول، عن عباية بن ربيع، قال: جاء رجل إلى ابن عباس فقال له: أخبرني عن الأنزع البطين علي بن أبي طالب، فقد اختلف الناس فيه؟ فقال له ابن عباس: أيها الرجل والله لقد سألت عن رجل ما وطئ الحصى بعد رسول الله ﷺ أفضل منه وأنه لأخو رسول الله و ابن عمه و وصيه و خليفته على أمته، وأنه الأنزع من الشرك، بطين من العلم، ولقد سمعت رسول الله ﷺ يقول: من أراد النجاة غداً فليأخذ بحجزة هذا الأنزع يعني علياً عليه السلام.

باب ١٢٩

العلّة التي من أجلها سُمّي علي بن أبي طالب
أمير المؤمنين والعلّة التي من أجلها سُمّي سيفه:
ذا الفقار، والعلّة التي من أجلها سُمّي القائم
قائماً، والمهدي مهدياً

١- حدثنا علي بن أحمد بن محمد الدقاق و محمد بن محمد بن عصام رضي الله عنهما قالوا: حدثنا محمد بن يعقوب الكليني قال: حدثنا القاسم بن العلا قال: حدثنا اسماعيل الفزاري، قال: حدثنا محمد بن جمهور العمي، عن ابن أبي نجران عمّن ذكره، عن أبي حمزة ثابت بن دينار الثمالي قال: سألت أبا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام يا ابن رسول الله لِمَ سُمّي علي عليه السلام أمير المؤمنين و هو اسم ما سُمّي به أحد قبله ولا يحل لأحد بعده؟ قال: لأنّه ميرة العلم يمتار منه ولا يمتار من أحد غيره قال: فقلت: يا ابن رسول الله فليَمَ سُمّي سيفه ذا الفقار؟

فقال عليه السلام: لأنّه ما ضرب به أحد من خلق الله إلا أفقره من هذه الدّنيا من أهله و ولده

تعلیم فرمود که از آن هزار باب منفتح می شود و این ابواب در شکم من جمع شده از این رو سبب شده که شکم فراخ و بزرگ گردد.

حدیث (۳)

احمد بن الحسن القطان می گوید: احمد بن یحیی بن زکریا قطان از بکر بن عبداللہ بن حبیب، از تمیم بن بہلول، از عبایہ بن ربیع، وی می گوید: مردی نزد ابن عباس رفت و به او گفت: مرا از انزع بطین علی بن ابی طالب علیہ السلام خبر ده، مردم درباره اش اختلاف دارند؟

ابن عباس گفت: ای مرد به خدا از مردی سؤال نمودی که بعد از رسول خدا روی ریگ ها احدی از او برتر و افضل قدم نگذاشته او برادر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و پسر عمو و وصی و خلیفہ آن حضرت بر امتش می باشد، او انزع و برکنار از شرک و بطین و پراز علم می باشد، از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که می فرمودند: کسی که می خواهد در روز فردای قیامت اهل نجات باشد باید دامن این انزع یعنی علی علیہ السلام را بگیرد.

باب صد و بیست و نهم

سز این که علی بن ابی طالب علیہ السلام به امیرالمؤمنین و شمشیر
آن جناب به ذوالفقار موسوم شده و علت نامیده شدن
قائم به قائم و مهدی به مهدی
حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد دقاق و محمد بن محمد بن عصام رضی اللہ عنہما گفته اند: محمد بن یعقوب کلینی از قاسم بن علا از اسماعیل فزاری از محمد بن جمهور عمی، از ابن ابی نجران از کسی که یادش نموده، از ابی حمزہ ثابت بن دینار ثمالی، وی می گوید: از حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیہ السلام سؤال نموده و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای چه علی علیہ السلام به امیرالمؤمنین موسوم گردیده و این اسمی است که احدی قبل از آن حضرت به آن نامیده نشده و برای احدی بعد از آن جناب جایز نیست موسوم به آن گردد؟

حضرت فرمودند: زیرا حضرتش سلام اللہ علیہ طعام و خواروبار علم بود که از او دیگران تغذیه می کردند و احدی غیر از آن حضرت این طور نبود.

عرض کردم: چرا شمشیرش را ذوالفقار می نامند؟

حضرت فرمودند: زیرا احدی را با آن ضربت نمی زد مگر آن که در این دنیا او را از

و أفقره في الآخرة من الجنة.

قال: فقلت: يا بن رسول الله، فلستم كلكم قائمين بالحق؟

قال: بلى.

قلت: فلم سمي القائم قائماً؟

قال: لما قُتل جدِّي الحسين عليه السلام ضجَّت عليه الملائكة إلى الله تعالى بالبكاء والنحيب وقالوا: إلهنا و سيدنا أتغفل عمَّن قتل صفوتك وابن صفوتك و خيرتك من خلقك، فأوحى الله عزَّ وجلَّ إليهم قروا ملائكتي فوعزَّتني و جلالي لأنتقمن منهم ولو بعد حين، ثم كشف الله عزَّ وجلَّ عن الانثمة من ولد الحسين عليه السلام للملائكة فسرَّت الملائكة بذلك فإذا أحدهم قائم يصلي فقال الله عزَّ وجلَّ: بذلك القائم انتقم منهم.

٢ - حدَّثنا محمد بن محمد بن عصام الكليني قال: حدَّثنا محمد بن

يعقوب، عن علان الكليني رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

إنما سُمِّي سيف أمير المؤمنين ذا الفقار؛ لأنَّه كان في وسطه خط في طوله، فشبهه بفقار الظهر فسُمِّي ذا الفقار بذلك، وكان سيفاً نزل به جبرئيل عليه السلام من السماء، وكانت حلقته فضة، وهو الذي نادى به مناد من السماء: لا سيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا علي عليه السلام.

٣ - حدَّثنا أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن الحسن بن علي

الكوفي، عن عبد الله بن المغيرة، عن سفيان بن عبد المؤمن الأنصاري، عن عمرو بن شعمر، عن جابر قال: أقبل رجل إلى أبي جعفر عليه السلام وأنا حاضر، فقال: رحمك الله اقبض هذه الخمسمائة درهم فضعها في موضعها فإنها زكاة مالي، فقال له أبو جعفر عليه السلام:

بل خذها أنت فضعها في جيرانك والأيتام والمساكين، و في اخوانك من المسلمين، إنما يكون هذا إذا قام قائمنا

اهل و فرزند و در آخرت از بهشت مأیوس و ممنوع می نمود.
عرض کردم: ای پسر رسول خدا، مگر شما همگی قائم به حق نیستید؟
فرمودند: آری.

عرض کردم: پس چرا خصوص حضرت قائم علیه السلام را به این نام خوانده اند؟
فرمودند: هنگامی که جدّم امام حسین علیه السلام کشته شد فرشتگان گریستند و ضجّه زده و به درگاه الهی نالیده و گفتند: ای خدا و ای سرور ما آیا از کسی که برگزیده و فرزند برگزیده و بهترین خلق تو را کشته غافل هستی؟
خدای عزّوجلّ به ایشان وحی نمود: ای ملائکه من آرام باشید قسم به عزّت و جلال خودم از قاتلین او انتقام خواهم گرفت اگرچه در زمان بعد باشد، سپس ائمه ای که از فرزندان امام حسین علیه السلام هستند را به ایشان نشان داد، آنها مسرور و خوشحال شدند در بین فرزندان حضرت یکی از آنها ایستاده و نماز می خواند، حقّ تعالی فرمود: با این قائم از قاتلین انتقام خواهم گرفت.

حدیث (۲)

محمّد بن محمد بن عصام کلینی می گوید: محمد بن یعقوب، از علان کلینی حدیث را به طور مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل می کند، حضرت فرمودند: شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام را به خاطر این ذوالفقار نامیدند که در وسط آن به طول شمشیر خطّی بود شبیه به ستون فقرات پشت، این شمشیر را جبرئیل از آسمان به زیر آورد و دسته آن از نقره بود، زمانی که شمشیر به زمین فرود آمد منادی از آسمان ندا سرداد:

لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی (شمشیری نیست مگر ذوالفقار و جوانمردی نیست مگر علی علیه السلام).

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از حسن بن علی کوفی، از عبدالله بن مغیره، از سفیان بن عبدالمؤمن انصاری، از عمرو بن شمر، از جابر، وی گفت: مردی خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام رسید و من نیز آنجا حاضر بودم عرض کرد: رحمت خدا بر شما باد.

این پانصد درهم زکات مال من بوده از من گرفته و در موردش صرف فرماید.
حضرت به او فرمودند: خودت آن را بردار و صرف همسایگان و یتیم ها و فقراء و برادران مسلمانان بنما، دادن زکات به دست امام علیه السلام زمانی است که قائم ما ظاهر

فإنَّه يُقَسَّم بالسَّوية و يعدل في خلق الرَّحمن، البرُّ منهم والفاجر، فمن أطاعه فقد أطاع الله، و من عصاه فقد عصى الله، فإنَّما سُمِّي المهدي؛ لأنَّه يهدي لأمر خفيّ، يستخرج التَّوراة و سائر كتب الله من غار بانطاكية فيحكم بين أهل التَّوراة بالتَّوراة، و بين أهل الإنجيل بالإنجيل، و بين أهل الزُّبور بالزُّبور، و بين أهل الفرقان بالفرقان، و تجمع إليه أموال الدُّنيا كلّها ما في بطن الأرض و ظهرها، فيقول للنَّاس:

تعالوا إلى ما قطعتم فيه الأرحام و سفكتم فيه الدِّماء و ركبتم فيه محارم الله، فيعطي شيئاً لم يعط أحداً كان قبله.

قال: و قال رسول الله ﷺ: و هو رجل منِّي اسمه كاسمي يحفظني الله فيه، و يعمل بسنتي، يملأ الأرض قسطاً و عدلاً و نوراً، بعدما تمتلئ ظلماً و جوراً و سوناً.

٤ - حدَّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي رحمه الله قال: حدَّثنا جعفر بن محمَّد بن مسعود قال: حدَّثنا جبرئيل بن أحمد قال: حدَّثني الحسن بن خرداد عن محمَّد بن موسى بن القرات، عن يعقوب بن سويد، عن جعفر ﷺ قال: قلت له: جعلت فداك لم سُمِّي أمير المؤمنين ﷺ أمير المؤمنين؟

قال: لأنَّه يُميرهم العلم أمّا سمعت كتاب الله عزَّ وجلَّ (و نُمِر أهلنا) (١).

باب ١٣٠

العلَّة التي من أجلها صار

علي بن أبي طالب قسيم الله بين الجنَّة والنَّار

شود چه آنکه آن حضرت مال را به طور مساوی و معادل بین خلق الله تقسیم می‌کنند چه اشخاص صالح بوده و چه فاجر باشند، و هر کسی که آن حضرت را اطاعت کند، اطاعت خدا را کرده و هر کسی نافرمانی و عصیان‌ش را نماید، نافرمانی خدا را کرده است، سپس حضرت فرمودند:

آن حضرت را به خاطر این جهت «مهدی» نامیده‌اند که مردم را به امر مخفی و نهانی هدایت می‌فرماید، آن جناب تورات و تمام کتب آسمانی دیگر را از غاری که در انطاکیه هست بیرون آورده و بین اهل تورات به تورات و بین اهل انجیل به انجیل و بین اهل زبور به زبور و بین اهل فرقان به فرقان حکم می‌فرماید، تمام اموال دنیا در خدمتش گرد می‌آید اعم از آنچه در دل زمین بوده یا روی آن باشد، سپس به مردم می‌فرماید:

بیایید به سوی آن چیزی که به واسطه‌اش قطع ارحام نموده و خون‌ها ریخته و حرام‌های الهی را مرتکب شده‌اید (مقصود از آن چیز مال دنیایی است) سپس به آنها آن قدر مال اعطاء کند که قبل از او احدی این مقدار اعطاء نکرده باشد.

راوی می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: آن حضرت مردی است از من، اسمش همچون اسم من بوده و خدا مرا در او حفظ و نگاه می‌دارد، به سنت من عمل کرده و زمین را پر از عدل و داد و نور نموده بعد از آنکه از ظلم و ستم و زشتی‌ها پر شده باشد.

حدیث (۴)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رحمه الله علیه می‌گوید: جعفر بن محمد بن مسعود از جبرئیل بن احمد از حسن بن خرداد از محمد بن موسی بن فرات، از یعقوب بن سوید، از حضرت جعفر بن محمد ﷺ، راوی می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: فدایت شوم برای چه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به این نام موسوم شد؟ امام علی علیه السلام فرمودند: برای آنکه حضرت علم را به مؤمنین اطعام می‌فرمایند چنانچه حق تعالی در کتاب عزیزش می‌فرماید: و نمیر اهلنا (ما برای اهل خود طعام تهیه می‌نماییم)

باب صد و سیام

سر این که علی بن ابی طالب علیه السلام تقسیم کننده

بهشت و دوزخ گردیده

١ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أَبُو الْعَبَّاسِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاهِرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام: لِمَ صَارَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟

قَالَ: لِأَنَّ حُبَّهُ إِيْمَانٌ وَبَغْضَهُ كُفْرٌ، وَإِنَّمَا خُلِقَتِ الْجَنَّةُ لِأَهْلِ الْإِيْمَانِ، وَخُلِقَتِ النَّارُ لِأَهْلِ الْكُفْرِ، فَهُوَ عليه السلام قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، لِهَذِهِ الْعِلَّةِ فَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ مُحَبَّتِهِ، وَالنَّارُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ بَغْضِهِ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ: فَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانُوا يُحِبُّونَهُ وَأَعْدَائُهُمْ كَانُوا يُبْغِضُونَهُ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَكَيْفَ ذَلِكَ؟

قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّبِيَّ عليه السلام قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ: لِأَعْطَيْنَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، مَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، فَدَفَعَ الرَّايَةَ إِلَى عَلِيِّ عليه السلام فَفَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى يَدَيْهِ؟

قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عليه السلام لَمَّا أَتَى بِالطَّائِرِ الْمَشْهُوِيِّ قَالَ عليه السلام: اللَّهُمَّ إِنِّي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ وَإِلَيَّ يَأْكُلُ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ - وَعَنْهُ بِهِ عَلِيًّا عليه السلام -

قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ لَا يُحِبُّ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَرُسُلُهُ وَأَوْصِيَاءُهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ.

حدیث (۱)

احمد بن حسن قطان از احمد بن یحیی بن زکریا ابوالعباس قطان از محمد بن اسماعیل برمکی از عبداللہ بن داہر از پدرش از محمد بن سنان از مفضل بن عمر، وی می گوید: محضر ابی عبداللہ جعفر بن محمد الصادق علیہ السلام عرض کردم: برای چه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیہ السلام تقسیم کننده بهشت و دوزخ گردیده؟

حضرت فرمودند: برای این که حب آن حضرت ایمان و بغضش کفر است و بهشت برای اهل ایمان و دوزخ برای اهل کفر آفریده شده است و به خاطر همین علت آن جناب تقسیم کننده بهشت و دوزخ می باشد پس بهشت را فقط کسانی که محبت آن حضرت را دارند داخل می شوند چنانچه دوزخ را صرفاً کسانی که بغض آن جناب را دارند وارد می گردند.

مفضل می گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بنابراین انبیاء و اوصیاء علیہم السلام امیرالمؤمنین سلام اللہ علیہ را دوست داشته و دشمنانش را مبغوض می داشتند که اهل بهشت هستند؟ امام علیہ السلام فرمودند: آری.

عرض کردم: شرح آن چگونه است؟ حضرت فرمودند: آیا نمی دانی که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم روز خیبر فرمودند: فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند، او از جنگ بر نمی گردد مگر آن که خدا به دست او فتح و ظفر را نصیب مسلمین می گرداند، فردا پرچم را به دست علی علیہ السلام داد و خداوند تبارک و تعالی هم به دست مبارک حضرتش مسلمین را فاتح و ظفر را نصیب آنها فرمود؟ عرض کردم: آری می دانم.

حضرت فرمودند: آیا نمی دانی وقتی پرندہ بریان شدہ ای را نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گذاردند، آن جناب فرمودند: خداوند محبوب ترین مخلوق نزد خود و من را برسان که با من از این مرغ بریان شدہ تناول کند و مقصود پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از محبوب ترین مخلوق وجود مبارک علی علیہ السلام بوده؟ عرض کردم: آری می دانم.

حضرت فرمودند: آیا امکان دارد انبیاء خدا و اوصیاء ایشان علیہم السلام دوست نداشته باشند مردی را که خدا و رسولش او را دوست داشته و او نیز خدا و

فقلت له: لا.

قال: فهل يجوز أن يكون المؤمنون من أممهم لا يحبون حبيب الله و
حبيب رسوله و أنبيائهم عليهم السلام؟
قلت: لا.

قال: فقد ثبت أن جميع أنبياء الله ورسله وجميع المؤمنين كانوا العلي بن
أبي طالب محبين، و ثبت أن أعداءهم والمخالفين لهم كانوا لهم ولجميع أهل
محببتهم مبغضين.
قلت: نعم.

قال: فلا يدخل الجنة إلا من أحبه من الأولين والآخرين ولا يدخل
النار إلا من أبغضه من الأولين والآخرين فهو إذن قسيم الجنة والنار.
قال المفضل بن عمر: فقلت له:

يا بن رسول الله فرجت عني فرج الله عنك فزدني ممّا علّمك الله.
قال: سل يا مفضل؟

فقلت له: يا بن رسول الله فعلي بن أبي طالب عليه السلام يدخل محبة الجنة و
مبغضه النار؟ أو رضوان و مالك؟

فقال: يا مفضل أما علمت أن الله تبارك و تعالى بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وهو
روح إلى الأنبياء عليهم السلام، و هم أرواح قبل خلق الخلق بألفي عام؟
فقلت: بلى.

قال: أما علمت أنه دعاهم إلى توحيد الله و طاعته و اتباع أمره و
وعدهم الجنة على ذلك، و أوعدهم من خالف ما أجابوا إليه و أنكره النار.
قلت: بلى.

قال: أفليس النبي صلى الله عليه وآله ضامناً لما وعد و أوعده عن ربّه عزّ وجلّ؟

رسولش را دوست می‌دارد؟

عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: آیا امکان دارد مؤمنین از امت پیامبران حبیب خدا و رسولش و حبیب انبیاء علیهم السّلام را دوست نداشته باشند؟
عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: پس ثابت شد که تمام انبیاء خدا و رسولانش و تمام مؤمنین دوستدار علی بن ابی طالب علیه السلام هستند و همچنین ثابت شد که دشمنان انبیاء و مخالفین آنها مبغض ایشان و تمام دوستان ایشان می‌باشند.
عرض کردم: آری همین‌طور است.

حضرت فرمودند: در نتیجه باید بگوییم: از خلق اولین و آخرین احدی داخل بهشت نمی‌شوند مگر آن‌که امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست داشته باشد چنانچه دیاری داخل آتش نمی‌گردد مگر آن‌که مبغض آن حضرت می‌باشد، بنابراین ثابت شد که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تقسیم‌کننده جنت و نار می‌باشد.

مفضل بن عمر می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله کدورت و گرفتگی را از من برداشتی، خدا کدورت را از شما بردارد، باز هم از آن علمی که حق تعالی به شما داده به من تعلیم فرمایید، حضرت فرمودند: سؤال کن.

محضرش عرضه داشتم: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ وارد می‌کند یا رضوان و مالک (یعنی رضوان دوستان را به بهشت و مالک دشمنان را به دوزخ)؟

حضرت فرمودند: ای مفضل آیا می‌دانی که حق تبارک و تعالی دو هزار سال قبل از خلقت مخلوقات در عالم ارواح روح رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به سوی ارواح انبیاء علیهم السّلام مبعوث نمود؟

عرض کردم: آری می‌دانم.

حضرت فرمودند: آیا می‌دانی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله انبیاء را به توحید و اطاعت از حق دعوت و ایشان را به بهشت وعده داده و کسانی را که با اجابت انبیاء مخالفت کرده و جواب ایشان را انکار نمودند به دوزخ وعید فرمود؟

عرض کردم: آری می‌دانم.

حضرت فرمودند: آیا نبی اکرم صلی الله علیه و آله ضامن وعده و وعیدی که داده نمی‌باشد؟

قلت: بلى.

قال: أوليس علي بن أبي طالب خليفته وإمام أمته؟

قلت: بلى.

قال: أوليس رضوان و مالك من جملة الملائكة والمستغفرين لشيعة الناجين بمحبته؟

قلت: بلى.

قال: فعلي بن أبي طالب إذن قسيم الجنة والنار عن رسول الله ﷺ و رضوان و مالك صادران عن أمره بأمر الله تبارك و تعالى، يا مفضل خذ هذا فإنه من مخزون العلم و مكنونه لا تخرجه إلا إلى أهله.

٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال:

حدثنا الحسن بن عرفة (بسر من رأى) قال: حدثنا وكيع قال: حدثنا محمد بن إسرائيل قال: حدثنا أبو صالح عن أبي ذر رحمه الله عليه قال: كنت أنا و جعفر بن أبي طالب مهاجرين إلى بلاد الحبشة فأهديت لجعفر جارية قيمتها أربعة آلاف درهم، فلما قدمنا المدينة أهداها لعلي عليه السلام فجعلها علي عليه السلام في منزل فاطمة، فدخلت فاطمة يوماً فنظرت إلى رأس علي عليه السلام في حجر الجارية، فقالت: يا أبا الحسن، فعلتها؟

فقال: لا والله يا بنت محمد ما فعلت شيئاً فما الذي تريد؟

قالت: تأذن لي في المصير إلى منزل أبي رسول الله ﷺ؟

فقال لها: قد أذنت لك، فتجلبيت بجلبابها و تبرقت ببرقعها و أرادت النبي ﷺ فهبط جبرئيل عليه السلام فقال:

يا محمد إن الله يقرؤك السلام و يقول لك: إن هذه فاطمة قد أقبلت إليك تشكو عليك فلا تقبل منها في علي شيئاً

عرض کردم: آری.

حضرت فرمودند: آیا علی بن ابیطالب جانشین پیامبر و امام امت او نمی باشد؟

عرض کردم: آری.

حضرت فرمودند: آیا رضوان و مالک از فرشتگان و کسان که برای شیعه

امیرالمؤمنین علیه السلام استغفار کرده و به واسطه داشتن محبت آن حضرت نجات

می یابند نمی باشند؟

عرض کردم: آری همین طور است.

حضرت فرمودند: بنابراین علی بن ابی طالب از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله تقسیم

کننده بهشت و دوزخ بوده و رضوان و مالک به امر حق تبارک و تعالی از امر و فرمان

آن جناب اطاعت کننده و تابع می باشند ای مفضل این معانی را ضبط کن که از علوم

مخزون و اسرار بوده و مواظب باش آن را فقط به اهلش برسانی و از نااهل پنهان نما.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله از حسن بن عرفه (در سرمن رأی) از

وکیع از محمد بن اسرائیل از ابوصالح، از ابوذر رحمه الله علیه، وی می فرماید: من و

جعفر بن ابی طالب به بلاد حبشه مسافرت رفتیم، کنیزی که قیمتش چهار هزار درهم

بود را برای جعفر هدیه آوردند ما وقتی به مدینه برگشتیم جعفر آن را به علی علیه السلام

هدیه داد تا خدمت آن حضرت را بنماید، علی علیه السلام کنیز را در خانه حضرت فاطمه

سلام الله علیها گذارد، باری روزی فاطمه سلام الله علیها وارد منزل گشت دید سر

مبارک علی علیه السلام در دامن کنیز است، عرض کرد: یا اباالحسن: با او تماس برقرار

کردی؟

علی علیه السلام فرمود: نه به خدا سوگند، ای دخت پیامبر من با این کنیز عملی انجام

ندادم، تو چه قصدی داری؟

فاطمه سلام الله علیها عرض کرد: اذن می دهی به منزل پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله

بروم؟

علی علیه السلام فرمود: به تو اذن دادم.

فاطمه سلام الله علیها چادر به سر نمود و رو بنده و نقاب انداخت و عازم منزل

نبی اکرم صلی الله علیه و آله گردید، قبل از این که فاطمه علیها السلام به منزل پدر برسد جبرئیل نازل شد،

عرضه داشت: یا محمد، خداوند سلامت می رساند و می فرماید: فاطمه سلام الله

علیها به نزد تو می آید و از علی شکایت دارد، از او درباره علی علیه السلام چیزی قبول

فدخلت فاطمة فقال لها رسول الله ﷺ: جئت تشكين علياً؟

قالت: إي و ربّ الكعبة.

فقال لها: ارجعي إليه فقولِي له رَغْم أنفي لرضاك، فرجعت إلى علي عليه السلام فقالت له: يا أبا الحسن رَغْم أنفي لرضاك تقولها ثلاثاً، فقال لها علي عليه السلام: شكوتيني إلى خليلي و حبيبي رسول الله ﷺ واسوأته من رسول الله ﷺ، اشهد الله يا فاطمة أن الجارية حرّة لوجه الله و أن الأربعمئة درهم التي فضلت من عطائي صدقة على فقراء أهل المدينة، ثم تلبس وانتعل و أراد النبي ﷺ فهبط جبرئيل فقال: يا محمّد إن الله يقرؤك السلام، و يقول لك:

قل لعلي: قد أعطيتك الجنة بعثتك الجارية في رضا فاطمة والنار بالأربعمئة درهم التي تصدّقت بها فادخل الجنة من شئت برحمتي و أخرج من النار من شئت بعفوي، فعندها قال علي عليه السلام: أنا قسيم الله بين الجنة والنار.

٣- أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى و عبد الله بن عامر بن سعيد، عن محمد بن سنان، عن الفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: أنا قسيم الله بين الجنة والنار، و أنا الفاروق الأكبر و أنا صاحب العصا والميسم.

مکن، در این هنگام فاطمه داخل شد، پیامبر ﷺ به او فرمود: آمده‌ای از علی شکایت کنی؟

فاطمه سلام الله عليها عليها عرضہ داشت: آری به خدای کعبه قسم. پیامبر ﷺ فرمودند: به سوی علی علیه السلام بازگرد و به او عرض کن: خاکسار و مطیع رضا و خشنودی تو هستم.

فاطمه سلام الله عليها عليها بازگشت و نزد علی علیه السلام آمد و به آن حضرت سه بار عرض کرد: یا اباالحسن خاکسار و مطیع رضا و خشنودی تو می‌باشم. علی علیه السلام فرمود: شکایت من را به نزد دوست و محبوبم رسول خدا ﷺ بردی، پناه به رسول خدا ﷺ می‌برم از رسوایی، ای فاطمه خدا را شاهد می‌گیرم که کنیز را در راه خدا آزاد کرده و چهارصد درهم زائدی که از غنیمت نصیب من شده را به فقراء مدینه صدقه دادم پس لباس به تن آراست و نعلین به پا نمود و به طرف نبی اکرم ﷺ حرکت فرمود، جبرئیل بر پیامبر نازل شد عرضه داشت ای محمد خدا سلامت می‌رساند و می‌فرماید: به علی علیه السلام بگو: در مقابل این کنیزی که آزاد کردی و رضایت فاطمه سلام الله عليها عليها را تحصیل نمودی به تو بهشت داده و در قبال چهارصد درهمی که صدقه دادی دوزخ را در اختیار گذاردم پس هر کس را که خواهی به برکت رحمتم داخل بهشت نما و با عفو و بخشش از دوزخ بیرون آور، در این جا بود که علی علیه السلام فرمودند:

من به اذن خدا مردم را بین بهشت و دوزخ تقسیم می‌کنم^(۱).

حدیث (۳) مرکز تحقیقات علوم اسلامی

پدرم رحمه الله عليه فرمود: سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی و عبد الله بن عامر بن سعید، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: من به اذن خدا مردم را بین بهشت و دوزخ تقسیم می‌کنم، من فاروق اکبر و صاحب عصا و صاحب نشانه می‌باشم.

۱- از مضمون این روایت برمی‌آید که صدیقه کبری سلام الله عليها مانند زنان دیگر احساسش بر عقل او نمود بالله حکم بوده و حتی حسادت او را بر آن داشت که از امام مفترض الطاعة خود نزد رسول خدا ﷺ شکایت کند و بدین وسیله از رسول خدا خواستار شد که امیر المؤمنین علیه السلام را بر عمل مشروع و خدایستدانه‌ای که انجام داده توبیخ کند و به طور قطع و مسلم امر چنین نبوده و نفس قدسی و اطهر صدیقه کبری سلام الله عليها منها از این اباطیل می‌باشد، بنابراین به نظر می‌رسد که امثال این روایات مجعول و بی اعتبار بوده و جا نداشت که مرحوم مؤلف آنرا نقل نماید.

٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَضِعَ مَنْبَرٌ يَرَاهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ يَقِفُ عَلَيْهِ رَجُلٌ يَقُومُ مَلَكٌ عَنْ يَمِينِهِ وَ مَلِكٌ عَنْ يَسَارِهِ فَيُنَادِي الَّذِي عَنْ يَمِينِهِ يَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَاحِبُ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ شَاءَ، وَ يَنَادِي الَّذِي عَنْ يَسَارِهِ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَاحِبُ النَّارِ يُدْخِلُهَا مَنْ شَاءَ.

٥ - أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ دَاوُدَ الدِّينُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُنْذِرُ الشَّعْرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو قَبِيلٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ:

إِنَّ حَلَقَةَ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتَةٍ جَمْرَاءَ عَلَى صَفَائِحِ الذَّهَبِ فَإِذَا دَقَّتِ الْحَلَقَةُ عَلَى الصَّفِيحَةِ طُنَّتْ وَ قَالَتْ: يَا عَلِي.

٦ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَيْسَى عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَغِيرَةِ الْخَزَازِ، عَنْ أَبِي حَفْصِ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ:

إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ لِي فَاسْأَلُوهُ الْوَسِيلَةَ، فَسَأَلْنَا النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله عَنْ الْوَسِيلَةِ فَقَالَ: هِيَ دَرَجَتِي فِي الْجَنَّةِ، وَ هِيَ أَلْفُ مَرْقَاةٍ بَيْنَ الْمَرْقَاةِ إِلَى الْمَرْقَاةِ حَضَرَ الْفَرَسَ، فَرَسَ الْجَوَادِ شَهْرًا،

حدیث (۴)

محمد بن الحسن علیه السلام می گوید: محمد بن الحسن الصفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن القاسم الحضرمی، از سماعة بن مهران^(۱)، وی می گوید: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: روز قیامت منبری را که تمام خلایق می بینند قرار می دهند و مردی بر بالای آن ایستاده و فرشته ای در سمت راست و فرشته دیگر در سمت چپش ایستاده اند، فرشته ای که در سمت راست است ندا می کند: ای خلایق این مرد علی بن ابی طالب علیه السلام است که صاحب بهشت می باشد و هر کس را که بخواهد داخل آن می نماید و سپس فرشته ای که سمت چپ قرار دارد ندا نموده و می گوید: مردم، این علی بن ابی طالب علیه السلام است که صاحب دوزخ بوده و هر که را بخواهد داخل آن می کند.

حدیث (۵)

پدرم علیه السلام می فرماید: سعد بن عبدالله از ابراهیم بن محمد ثقفی از محمد بن داود دینوری از منذر شعرانی از سعد بن زید از ابوقبیل، از ابی الجارود^(۲)، وی حدیث را به طور مرفوع این طور نقل می کند: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: حلقه در بهشت از یاقوت سرخ بوده که روی صفحه طلایی در ب نصب گردیده و وقتی حلقه روی درب کوبیده می شود صدای یاعلی بلند می شود.

حدیث (۶)

پدرم رحمه الله علیه می فرماید: سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از عبدالله بن مغیره خزاز، از ابی حفص عبدی، از ابی هارون عبدی از ابی سعید خدری، وی گفت: نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: هرگاه از خدا برای من طلب و سؤال نمودید، وسیله را بخواهید. از محضرش پرسیدم: وسیله چیست؟

فرمودند: نردبان من در بهشت می باشد و آن هزار پله دارد بین هر پله تا پله بعدی فاصله اش به مقداری است که اسب تندرو یک ماه بدود، پله های این نردبان از

۱- سماعة بن مهران حضرمی، کوفی، وی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می کند و واقعی است.

۲- ابوالجارود، نامش زیاد بن منذر می باشد وی کوفی بوده و تابعی و زیدی مذهب است، ابن غضائری می گوید: احادیث وی در بین اصحاب ما بیشتر از زیدیه می باشد و کثی فرموده: وی از دیدگان نایبنا بود همان طوری که قلباً نیز کور محسوب می شد و صاحب جامع الزوارة فرموده در برخی روایات آمده که وی کذاب و کافر بوده است.

وهي ما بين مرقاة جوهر إلى مرقاة زبرجد إلى مرقاة ياقوت إلى مرقاة ذهب إلى مرقاة فضة فيؤتى بها يوم القيامة حتى تنصب مع درجة النبيين فهي في درج النبيين كالقمر بين الكواكب فلا يبقى يومئذ نبي ولا صديق ولا شهيد إلا قال: طوبى لمن كانت هذه الدرجة درجته، فينادي منادٍ يسمع النداء جميع النبيين والصديقين والشهداء والمؤمنين هذه درجة محمد.

قال رسول الله ﷺ فأقبل أنا يومئذ متزراً بريطة من نور على تاج الملك، واكليل الكرامة و علي بن أبي طالب أمامي و لوائي بيده وهو لواء الحمد مكتوب عليه: لا إله إلا الله المفلحون هم الفائزون بالله، فإذا مررنا بالنبيين قالوا: ملكين مقربين، وإذا مررنا بالملائكة قالوا: هذان ملكان ولم نعرفهما ولم نرهما، وإذا مررنا بالمؤمنين قالوا: هذان نبيان مرسلان حتى أعلو الدرجة و علي يتبعني حتى إذا صرت في أعلا درجة منها و علي أسفل مني بدرجة و بيده لوائي فلا يبقى يومئذ نبي ولا وصي ولا مؤمن إلا رفعوا رؤوسهم إلي يقولون: طوبى لهذين العبدین ما أكرمهما على الله تعالى فيأتي النداء من عند الله تعالى يسمع النبيون و جميع الخلق: هذا حبيبي محمد وهذا وليي علي.

طوبى لمن أحبه وويل لمن أبغضه و كذب عليه، قال النبي ﷺ لعلي عليه السلام: يا علي فلا يبقى يومئذ في مشهد القيامة أحد يحبك إلا استروح إلى هذا الكلام و ابيض وجهه و فرح قلبه ولا يبقى أحد ممن عاداك أو نصب لك حرباً أو جحد لك حقاً إلا أسود وجهه و اضطربت قدماه، ثم قال رسول الله ﷺ فينا أنا كذلك إذا ملكان قد أقبلنا إلي أما أحدهما فرضوان خازن الجنة، و أما الآخر فمالك خازن النار فيدنو رضوان فيسلم علي فيقول: السلام عليك يا رسول الله.

سنگ قیمتی و زیرجد و یاقوت و طلا و نقره می‌باشند، این نردبان را روز قیامت می‌آورند و نردبان‌های انبیاء را نصب می‌کنند این نردبان در بین آنها به منزله ماه بین ستارگان می‌باشد، هیچ پیامبر و صدیق و شهیدی نیست مگر آن‌که می‌گوید: خوشا به حال آن کسی که این نردبان و درجه تعلق به او دارد، در این وقت منادی با صدایی که تمام انبیاء و صدیقین و شهداء و مؤمنین آن‌را می‌شنوند ندا می‌کند: این نردبان و درجه تعلق به محمد ﷺ دارد.

رسول خدا ﷺ فرمودند: در این روز من در حالی که جامه‌ای نازک از جنس نور به دوش انداخته و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت به سر نهاده جلو آمده و علی بن ابی طالب علیه السلام جلو من بوده و پرچم من را که پرچم حمد است و بر آن لا اله الا الله المفلحون هم‌الفائزون بالله نوشته به دست دارد با این هیئت حرکت کرده و بر انبیاء می‌گذریم، ایشان می‌گویند این دو دو ملک مقرب هستند و وقتی بر فرشتگان و ملائکه عبور می‌نماییم آنها می‌گویند: این دو فرشته‌ای هستند که ما نه آنها را شناخته و نه دیده‌ایم و هنگامی که به مؤمنین مرور می‌کنیم آنها می‌گویند: این دو، دو پیامبر مرسل می‌باشند، باری به حرکت ادامه می‌دهیم تا به بالاترین پله نردبان رسیده و علی علیه السلام نیز به دنبال من آمده تا در پله‌ای پائین‌تر از من قرار گرفته و در دستش پرچم من می‌باشد در آن روز پیامبر و وصی پیامبر و مؤمنی نیست مگر آن‌که سرهای خود را به طرف من بالا کرده و می‌گویند: خوشا به حال این دو بنده چه قدر بر خدا عزیز هستند، پس ندایی از جانب خدا بلند می‌شود که انبیاء و تمام خلق آن‌را می‌شنوند و آن این است که: این حبیب من محمد و آن ولی من علی است. خوشا به حال کسانی که دوستان او بوده و بد به حال آنان‌که او را دشمن داشته و تکذیبش می‌نمایند.

پیامبر اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمودند: ای علی در آن روز که روز قیامت است احدی از دوستان نیست مگر آن‌که با این کلام آرامش پیدا کرده و صورتش درخشیده و قلبش شادمان می‌گردد و احدی از دشمنان یا آنان‌که با تو به محاربه پرداختند یا حق را انکار کردند نیست مگر آن‌که در آن روز صورتش سیاه شده و دو پایش مضطرب و لرزان می‌گردد.

سپس رسول خدا ﷺ فرمودند: باری پیوسته ما بدین منوال هستیم که دو فرشته به طرف من آمده یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن دوزخ، رضوان نزدیک آمده و سلام نموده و می‌گوید سلام بر تو ای رسول خدا.

فأردّ عليّ، وأقول: أيّها الملك الطيّب الريح الحسن الوجه الكريم على ربّه من أنت؟

فيقول: أنا رضوان خازن الجنّة، أمرني ربّي أن آتيك بمفاتيح الجنّة فأدفعها إليك فخذها يا أحمد.

فأقول قد قبلت ذلك من ربّي فله الحمد عليّ ما أنعم به عليّ فأدفعها إلى أخي علي بن أبي طالب عليه السلام فيدفعها إلى علي عليه السلام و يرجع رضوان، ثم يدنو مالك، فيقول:

السلام عليك يا أحمد.

فأقول: و عليك السّلام أيّها الملك، ما أنكر رؤيتك و أقبح وجهك من أنت؟

فيقول: أنا مالك خازن النار، أمرني ربّي أن آتيك بمقاليد النار، فأقول: قد قبلت ذلك من ربّي فله الحمد على ما فضّلني به، أدفعها إلى أخي علي بن أبي طالب عليه السلام فيدفعها إليه، ثم يرجع مالك فيقبل علي عليه السلام و معه مفاتيح الجنّة و مقاليد النار حتى يقعد على عجرة جهنّم فيأخذ زمامها بيده وقد علا زفيرها واشتدّ حرّها و تطاير شررها فتنادي جهنّم جُزني يا علي فقد أطفأ نورك لهبي، فيقول لها علي عليه السلام:

قرّي يا جهنّم خذي هذا و اتركي هذا، خذي هذا عدوّي و اتركي هذا وليّي، فلجهنّم يومئذٍ أشدّ مطاوعة لعلي عليه السلام من غلام أحدكم لصاحبه، فإن شاء يذهبها يمنة، و إن شاء يذهبها يسرة، و لجهنّم يومئذٍ أشدّ مطاوعة لعلي فيما يأمرها به من جميع الخلائق.

وقد أخرجت هذه الأخبار التي رويتها في هذا المعنى في كتاب

(المعرفة).

جوابش را داده و به او می‌گویم: ای فرشته خوشبو، نیکو منظر و عزیز نزد پروردگار تو کیستی؟

می‌گوید: من رضوان خازن بهشت، پروردگارم مرا فرمان داده که کلیدهای بهشت را نزد شما آورده و تسلیمتان کنم، پس آنها را از من بگیر.

به او می‌گویم از پروردگارم پذیرفتم و سپاس و شکرش را بجا می‌آورم ولی آنها را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام بده، رضوان آنها را تحویل علی علیه السلام می‌دهد و به جای خودش برمی‌گردد و سپس مالک پیش می‌آید و می‌گوید: سلام بر تو ای احمد.

من در جوابش می‌گویم: و بر تو باد سلام ای فرشته، چقدر بدرویت بوده و قبیح و زشت صورت هستی تو کیستی؟

در جواب می‌گوید: من مالک خازن دوزخ می‌باشم، پروردگارم امر نموده که کلیدهای دوزخ را تحویل شما دهم.

به او می‌گویم: از پروردگارم پذیرفته و سپاس و شکرش را بجا می‌آورم ولی آنها را به برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام بده، مالک آنها را به علی علیه السلام می‌سپارد و سپس به جای خویش برمی‌گردد.

پس علی علیه السلام در حالی که کلیدهای بهشت و دوزخ با او است پیش می‌آید تا جایی که روی پشت دوزخ می‌نشیند و افسار آن را به دست گرفته همچون سواری که بر مرکب نشسته باشد، در این وقت نعره جهنم بلند و حرارتش شدید و شعله‌های آتش آن زیانه می‌کشد، نداء می‌کند: ای علی از من بگذر نورت شعله‌های من را خاموش نمود.

علی علیه السلام می‌فرماید: ای جهنم، آرام باش، این را بگیر و این را رها کن، این دشمن من است، بگیرش و آن دوست من بوده، واگذارش.

در آن روز جهنم سخت مطیع علی علیه السلام بوده حتی از غلامی که فرمانبردار آقايش هست بیشتر حالت اطاعت دارد، باری امیرالمؤمنین علیه السلام اگر بخواهد دوزخ را به راست و اگر بخواهد به چپ می‌برد همچون راکبی که مرکبش را به این طرف و آن طرف بدواند و نسبت به آنچه علی علیه السلام فرمان و دستور می‌دهند جهنم از تمام خلائق انقیاد و اطاعتش از آن حضرت بیشتر می‌باشد.

و اخباری را که مفید این معنا هستند و در این باب آوردم جمعاً در کتاب (المعرفة) نقل نموده‌ام.

باب ١٣١

العلّة التي من أجلها أوصى

رسول الله ﷺ إلى علي عليه السلام دون غيره

١ - حدّثنا محمّد بن علي ماجيلويه رحمته الله قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار قال: حدّثنا سهل بن زياد الأدمي قال: حدّثنا محمّد بن الوليد الصيرفي، عن ابان بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام عن أبيه عن جدّه عليه السلام قال: لما حضرت رسول الله ﷺ الوفاة دعا العباس بن عبدالمطلب و أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فقال للعباس: يا عمّ محمّد، تأخذ تراث محمّد و تقضي دينه و تنجز عدااته؟

فردّ عليه و قال: يا رسول الله ﷺ أنا شيخ كبير كثيرالعيال قليل المال، من يطيقك و أنت تباري الريح؟ قال فاطرق عليه السلام هنيئة قال يا عباس: أتأخذ تراث رسول الله و تنجز عدااته و تؤدّي دينه؟

فقال: بأبي أنت و أمي أنا شيخ كبير كثيرالعيال قليل المال، من يطيقك و أنت تباري الريح؟

فقال رسول الله ﷺ أمّا إنّي سأعطيها من يأخذ بحقّها، ثم قال: يا علي يا أخا محمّد، أتنبجز عداة محمّد و تقضي دينه و تأخذ تراثه؟ قال: نعم بأبي أنت و أمي.

قال: فنظرت إليه حتّى نزع خاتمه من إصبعه فقال: تختم بهذا في حياتي.

باب صد و سی و یکم

سز این که رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را وصی خود قرار داده

نه دیگری را

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله می گوید: محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد آدمی از محمد بن ولید صیرفی از ابان بن عثمان، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، از پدر، از جد بزرگوارش صلی الله علیه و آله، آن حضرت فرمودند: هنگامی که وفات حضرت رسول خدا ﷺ فرارسید عباس بن عبدالمطلب و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را طلبید و به عباس فرمود:

ای عموی محمد، آیا میراث محمد را برمی داری و در مقابل دینش را ادا کرده و به وصایایش عمل کنی؟

عباس آن را رد کرد و عرض نمود: ای رسول خدا ﷺ، من پیرمردی مسن و کثیرالعیال و کم مال هستم.

کیست که طاقت تو را داشته باشد و حال آنکه تو از نظر سخا و بخشش با باد معارضه می کنی؟

سپس امام علی علیه السلام فرمود: بعد از سخنان عباس رسول خدا ﷺ اندکی خاموش و ساکت شدند سپس فرمودند: ای عباس آیا میراث رسول خدا را می گیری و در مقابلش به وصایایش عمل کرده و دینش را بردازی؟

عباس عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد، من پیرمرد و مسن و کثیرالعیال و قلیل المال هستم، کیست که طاقت تو را داشته باشد و حال آنکه تو از نظر سخاوت با باد معارضه می کنی؟

رسول خدا ﷺ فرمودند: به زودی آن میراث را به کسی اعطاء می کنم که آنها را به حق اخذ می کند سپس فرمود: ای علی و ای برادر محمد، آیا وصایای محمد را عمل کرده و دینش را اداء نموده و میراثش را اخذ می کنی؟

علی علیه السلام عرضه داشت: آری پدر و مادرم فدایت باد.

عباس می گوید: چشم به پیامبر دوخته بودم تا وقتی که دیدم آن حضرت انگشتی خود را از انگشت بیرون آورد و به علی علیه السلام فرمود: تا مادامی که من زنده ام این را به انگشت خود کن.

قال: فنظرت إلى الخاتم حين وضعه علي ﷺ في أصبعه اليمنى فصاح رسول الله ﷺ يا بلال عليّ بالمغفر والدرع والراية و سيفي ذي الفقار و عمامتي السحاب والبرد والابرقة والقضيب (يقال له: الممشوق) فوالله ما رأيته قبل ساعتى تيك - يعنى الابرقة - كادت تخطف الأبصار فإذا هي من أبرق الجنة، فقال يا علي:

إن جبرئيل أتاني بها فقال يا محمد اجعلها في حلقة الدرع واستوفر بها مكان المنطقة، ثم دعا بزوجي نعال عربيين أحدهما: مخصوفة والأخرى غير مخصوفة، والقميص الذي أسرى به فيه، والقميص الذي خرج فيه يوم (أحد) والقلائس الثلاث:

قلنسوة السفر و قلنسوة العيدين و قلنسوة كان يلبسها و يقعد مع أصحابه، ثم قال رسول الله ﷺ يا بلال عليّ بالبلغتين:

الشهباء والدلدل، والناقتين: العضباء والصهباء، والفرسين: الجناح الذي كان يوقف بباب مسجد رسول الله ﷺ لحوائج الناس، يبعث رسول الله ﷺ الرجل في حاجة فيركبه، و حيزوم و هو الذي يقول أقدم حيزوم والحصار اليعفور، ثم قال: يا علي اقضها في حياتي لا ينازعك فيها أحد بعدي.

ثم قال أبو عبد الله ﷺ: إن أول شيء مات من الدواب حمارة اليعفور توفي ساعة قبض رسول الله ﷺ قطع خطامه، ثم مرّ يركض حتّى وافى بئر بني حطمة بقبا فرمى بنفسه فيها فكانت قبره، ثم قال أبو عبد الله ﷺ: إن يعفور كلّم رسول الله ﷺ

عبّاس می گوید: در وقتی که علی علیه السلام انگشتر را به انگشت راست خود می نمود من مشاهده می کردم باری پیامبر با صدای بلند فرمودند: بلال کلاه خود و زرع و پرچم و شمشیر ذوالفقار و عمامه سحاب و بُرد و رِسمان سیاه و سفید و چوبدستی من که به آن چوبدستی ممشوق می گویند را بیاور.

عبّاس می گوید: به خدا سوگند تا آن ساعت رِسمان و برقه را من ندیده بودم رِسمانی بود که چشم ها را خیره می کرد، این رِسمان از رِسمان های ابرق بهشتی بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی، جبرئیل این رِسمان را برای من آورد و گفت: ای محمد این را در حلقه زره قرار بده و به جای کمر بند از آن استفاده کن.

سپس دو لنگه نعلین عربی را طلب فرمود، یکی از آن دو وصله دار و دیگری بدون وصله بود و نیز پیراهنی که در آن به معراج رفته و آن پیراهنی که در روز جنگ احد به تن فرموده بودند و همچنین سه عرقچین که داشتند را طلبیدند، آنها عبارت بودند از:

عرقچینی که در سفر به سر می گذارند، عرقچینی که در دو عید فطر و قربان از آن استفاده می کردند و عرقچینی که به سر گذارده و با اصحابشان می نشستند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بلال، آن دو قاطر به نامهای: شهباء و دلدل و آن دو شتر به اسامی: عضباء و صهباء و آن دو استر یعنی جناح که درب مسجد نگهداری می شد برای حوائج و نیازمندی های مردم مثلاً شخصی را که رسول خدا برای حاجتی به جایی می فرستادند وی سوار بر آن اسب می شد و به دنبال مقصود می رفت، و حیضوم و این همان اسبی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن خطاب می کرد وی می فرمود: اقدم حیضوم یعنی ای حیضوم قدم بردار و جلو برو، حیوان اجابت می کرد و حرکت می کرد و آن درازگوش به نام یعفور را نزد من بیاور.

سپس فرمودند: یا علی این موارِث را قبض کن و در زمان حیات و زنده بودن من آنها را بردار تا بعد از من کسی با تو درباره آنها نزاع نکند.

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: اولین حیوانی که از این چهارپایان مرد، یعفور بود و شرح آن این است که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از این عالم رحلت فرمودند این حیوان رِسمان مهار خود را قطع کرد و گریخت و پیوسته می دوید تا به چاه بنی حطمه در قبا رسید و خود را در آن انداخت و همان چاه قبر آن حیوان گردید، سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: این درازگوش (یعفور) با رسول خدا صلی الله علیه و آله

فقال: بأبي أنت و أمي إنَّ أبي حدَّثني عن أبيه عن جدّه:
أنّه كان مع نوح في السفينة فنظر إليه يوماً نوح ﷺ و مسح يده على وجهه، ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيّد النّسب و خاتمهم والحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار.

٢ - حدّثنا محمّد بن موسى المتوكّل قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد، عن إبراهيم بن إسحاق الأزدي، عن أبيه قال: أتيتُ الأعمش سليمان بن مهران أسأله عن وصية رسول الله ﷺ

فقال: إيت محمّد بن عبد الله فأسأله.

قال: فأتيته فحدّثني عن زيد بن علي ﷺ فقال:

لما حضرت رسول الله ﷺ الوفاة و رأسه في حجر علي ﷺ و البيت غاص بمن فيه من المهاجرين والأنصار و العباس قاعد قدّامه، قال رسول الله ﷺ: يا عباس أتقبل وصيّتي و تقضي ديني و تُنجز موعدتي؟ فقال: إني امرؤ كبير السنّ كثير العيال، لا مال لي فأعادها عليه ثلاثاً، كلّ ذلك يردّها عليه، فقال رسول الله ﷺ:

سأعطيها رجلاً يأخذها بحقّها لا يقول مثل ما تقول، ثم قال: يا علي أتقبل وصيّتي و تقضي ديني و تنجز موعدتي؟

قال: فخنقته العبرة ولم يستطع أن يجيبه، ولقد رأى رأس رسول الله ﷺ يذهب و يجيء في حجره، ثم أعاد عليه، فقال له علي ﷺ: نعم بأبي أنت و أمي يا رسول الله.

فقال يا بلال: إيت بدرع رسول الله فأتني بها ثم قال يا بلال: إيت براية رسول الله فأتني بها، ثم قال يا بلال:

سخن گفت و اظهار داشت: پدر و مادرم فدایت، پدرم از پدرش، از جدش نقل نمود که با جناب نوح علیه السلام در کشتی بود حضرت نوح علیه السلام روزی به او نگریست و دست به صورتش کشید و سپس فرمود: از پشت این درازگوش، درازگوشی به هم می‌رسد که سید النبیین و خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بر آن سوار می‌شود و حمد و سپاس می‌کنم خدا را که آن درازگوش را من قرار داد.

حدیث (۲)

محمد بن موسی المتوکل از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از ابراهیم بن اسحاق ازدی، از پدرش وی می‌گوید: نزد اعمش یعنی سلیمان بن مهران رفته از او راجع به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. اعمش به من گفت: نزد محمد بن عبدالله برو و از وی سؤال کن.

راوی می‌گوید: به محمد بن عبدالله رجوع نموده و از او پرسیدم، او از زید بن علی علیه السلام چنین نقل کرد: هنگامی که وفات و رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرارسید سر مبارک آن حضرت در دامن علی علیه السلام بود و منزل آن جناب از مهاجرین و انصار مملو و غوطه‌ور بود، عباس مقابل حضرت نشسته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: عباس، آیا وصایت مرا پذیرفته و دین مرا ادا کرده و به آنچه وعده داده‌ام عمل می‌کنی؟

عباس عرضه داشت: من مردی مسن و کثیرالعیال بوده و مالی ندارم. تا سه مرتبه حضرت خواسته خودشان را تکرار نموده و در هر بار عباس آن را رد کرد و نپذیرفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آن فرمودند: به زودی موارث را به کسی خواهم داد که به حق آنها را اخذ نموده و سخنان مثل تو را نخواهد گفت، سپس فرمودند: ای علی آیا تو وصایت مرا می‌پذیری و دین من را می‌پردازی و وصایا و وعده‌های مرا به انجام می‌رسانی؟

راوی می‌گوید: گریه چنان راه گلوی حضرت را گرفته بود که نمی‌توانست جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدهد چه آنکه مشاهده می‌کردند سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله در دامانش می‌رفت و می‌آمد، باری دوباره رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤالش را اعاده فرمودند: علی علیه السلام عرض کرد: آری پدر و مادرم فدایت شوند ای رسول خدا.

پیامبر فرمودند: بلال زره رسول خدا را بیاور، بلال زره را آورد سپس حضرت فرمودند: بلال پرچم رسول خدا را بیاور، بلال آورد، سپس حضرت فرمودند: بلال

إيت ببغلة رسول الله بسرجها و لجامها فأتى بها، ثم قال: يا علي قم فاقبض هذا بشهادة من في البيت من المهاجرين والأنصار؛ كي لا ينازعك فيه أحد من بعدي، قال:

فقام علي عليه السلام وحمل ذلك حتى استودع جميع ذلك في منزله ثم رجع.
٣ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمه الله، عن عمه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن أبي اسماعيل إبراهيم بن إسحاق الأزدي عن أبيه، عن أبي خالد عمرو بن خالد الواسطي، عن زيد بن علي عليه السلام قال:

لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله الوفاة قال للعباس: أتقبل وصيتي و تقضي ديني و تنجز مواعيدي؟

قال: إني امرؤ كبير السن ذو عيال لا مال لي، فأعاده ثلاثاً فردّها.
فقال رسول الله: لأعطيها رجلاً يأخذها بحقّها لا يقول مثل ما تقول، ثم قال يا علي: تقبل وصيتي و تقضي ديني و تنجز مواعيدي؟
قال: فخنقته العبرة، ثم أعاد عليه، فقال علي عليه السلام:

نعم يا رسول الله.
فقال: يا بلال إيت بدروع رسول الله، فأتى بها، ثم قال: يا بلال إيت بسيف رسول الله، فأتى به، ثم قال: يا بلال إيت براية رسول الله، فأتى بها، قال: حتى تفقد عصاة كان يعصب بها بطنه في الحرب فأتى بها، ثم قال: يا بلال إيت ببغلة رسول الله بسرجها و لجامها فأتى بها، ثم قال لعلي عليه السلام: قم فاقبض هذا بشهادة من هنا من المهاجرين والأنصار حتى لا ينازعك فيه أحد من بعدي.

قال: فقام علي عليه السلام وحمل ذلك حتى استودعه منزله ثم رجع.

قاطر رسول خدا را با زین و لجامش بیاور، بلال آنها را حاضر کرد، سپس حضرت فرمودند: یا علی بپاخیز و این موارث را در حضور و شهادت حاضرین در این خانه از مهاجرین و انصار قبض کن تا پس از من کسی با تو نزاع نکند.
راوی گفت: علی علیه السلام بپاخاست و تمام آنها را به منزل خود برد و سپس برگشت.

حدیث (۳)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابی اسماعیل ابراهیم بن اسحاق ازدی، از پدرش، از ابی خالد عمرو بن خالد واسطی از زید بن علی علیه السلام، وی می گوید: هنگامی که وفات و رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرارسید به عباس فرمودند: آیا وصایت مرا پذیرفته و دین مرا اداء کرده و به آنچه وعده داده و وصیت کرده ام عمل می کنی؟ عباس عرض کرد: من مردی مسن و صاحب عیال بوده و مالی ندارم.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه مرتبه خواسته خود را تکرار کرده و هر بار عباس آن را رد کرد و نپذیرفت، در آخر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: موارث را البته به کسی اعطاء می کنم که به حق آن را دریافت کرده و آنچه تو می گویی را نخواهد گفت، سپس فرمود: یا علی آیا تو وصایت مرا پذیرفته و دین مرا اداء کرده و به آنچه وعده داده و وصیت کرده ام عمل می کنی؟

راوی می گوید: گریه راه گلوی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را گرفته بود لذا نتوانست جواب دهد، پیامبر صلی الله علیه و آله دوباره سؤالشان را اعاده نمودند، علی علیه السلام جواب دادند: آری یا رسول الله.

پیامبر فرمودند: بلال، زره رسول خدا را بیاور، بلال آورد، سپس حضرت فرمودند: بلال، شمشیر رسول خدا را بیاور، بلال آورد، پس از آن حضرت فرمودند: بلال پرچم رسول خدا را بیاور، بلال آورد، تا این که دستمالی را که در جنگ به شکم مبارک می بستند مطالبه فرمود و بلال آن را نیز آورد، سپس فرمود: بلال قاطر رسول خدا را با زین و افسارش بیاور، بلال آورد، سپس به علی علیه السلام فرمودند: یا علی بلند شو و در حضور مهاجرین و انصاری که این جا شاهد هستند اینها را بردار تا پس از من احدی با تو راجع به آنها نزاع نکند.

راوی می گوید: علی علیه السلام ایستاد و آنها را بار کرد و به منزل برد و سپس به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مراجعت فرمود.

باب ١٣٢

علة تربية النبي ﷺ لأئمة المؤمنين عليه السلام

١ - حدثنا أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن الحسن بن عبيد الله بن الحسين بن علي بن أبي طالب قال: حدثني جدِّي يحيى بن الحسن، قال: حدثني عبد الله بن عبيد الله الطلحي قال: حدثنا أبي، عن ابن هاني مولى بني مخزوم، عن محمد بن إسحاق قال: حدثني ابن أبي نجیح، عن مجاهد بن جبر أبي الحجاج قال: كان من نعم الله على علي بن أبي طالب عليه السلام ما صنع الله له وأراد به من الخير، إن قريشاً أصابتهم أزمة شديدة، وكان أبو طالب في عيال كثير فقال رسول الله ﷺ لعمة العباس وكان من أيسر بني هاشم: يا أبا الفاضل إن أخاك أبا طالب كثير العيال، وقد أصاب الناس ما ترى في هذه الأزمة فانطلق بنا إليه فنخفف عنه عياله آخذ من بني رجلاً وتأخذ رجلاً فنكفلهما عنه، فقال العباس:

قم، فانطلقا حتى أتيا أبا طالب فقالا:

إننا نريد أن نخفف عنك عيالك حتى ينكشف عن الناس ما هم فيه من هذه الأزمة، فقال لهما أبو طالب:

إذ تركتما لي عيلاً فاصنعا ما شئتما فأخذ رسول الله ﷺ علياً وأخذ العباس جعفرأ فلم يزل علي عليه السلام مع رسول الله ﷺ حتى بعثه الله عز وجل نبياً فأمن به واتبعه وصدقته. ولم يزل جعفر مع العباس حتى أسلم واستغنى عنه.

باب ١٣٣

العلة التي من أجلها ورث علي بن أبي طالب عليه السلام

رسول الله ﷺ دون غيره

١ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رحمه الله قال: حدثني عبد العزيز بن يحيى

باب صد و سی و دوم

سز تربیت و پرورش دادن نبی اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را

حدیث (۱)

ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن عبیدالله بن حسین بن علی بن ابی طالب از جدش یحیی بن حسن از عبدالله بن عبیدالله طلحی، وی می گوید: پدرم از ابن هانی بنی مخزوم، از محمد بن اسحاق از ابن ابی نجیح، از مجاهد بن جبر ابی الحجاج، وی می گوید: از نعمت های حق تعالی بر علی بن ابی طالب علیه السلام کاری بود که در حقش انجام داد و خیر را برایش خواست و آن این بود که قریش در تنگدستی و کمبود اقتصادی شدیدی واقع شده بودند و جناب ابوطالب به واسطه داشتن عیال فراوان گذران زندگی برایش مشکل بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عموی خود عباس که از همه بنی هاشم ثروتمندتر بود فرمودند: ای ابوفاضل، برادرت ابوطالب عیال فراوان دارد و در این وقت که ضیق و تنگدستی به مردم روآورده و آنها را تهدید می کند سزاوار است نزدش رفته و عیال او را کاهش داده یکی از پسرانش را من و دیگری را تو از او بگیریم و تحت تکفل خود درآوریم.

عباس عرضه داشت: پذیرفتم، بپاخیز تا به نزدش رویم، پس هر دو باتفاق نزد ابوطالب رفته و به او گفتند:

ما می خواهیم عیال تو را کاهش داده و برخی از آنها را در تحت تکفل خود درآوریم تا وقتی که این تنگدستی و کمبود اقتصادی از مردم برطرف شود.

ابوطالب به آنها گفت: عقیل را برای من گذارده هر کدام را که خواستید بردارید. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را و عباس جعفر را برداشت، پیوسته علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا وقتی که حق عزوجل آن جناب را به پیامبری برگزید پس علی علیه السلام به آن حضرت ایمان آورد و تبعیتش را نمود و او را تصدیق کرد و جعفر نیز با عباس بود تا اسلام آورد و از او مستغنی گردید.

باب صد و سی و سوم

سز این که فقط علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله

ارث برد

حدیث (۱)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله علیه از عبدالعزیز بن یحیی

الجلودي بالبصرة قال: حدثنا محمد بن زكريّا، قال: حدثنا عبد الواحد بن غياث قال: حدثنا أبو عباية، عن عمرو بن المغيرة، عن أبي صادق، عن ربيعة بن ناجد، أن رجلاً قال لعليّ عليه السلام: يا أمير المؤمنين بما ورثت ابن عمك دون عمك؟

فقال: يا معشر الناس، فافتحوا آذانكم واستمعوا.

فقال عليه السلام: جمعنا رسول الله ﷺ بني عبد المطلب في بيت رجل منا أو قال: أكبرنا، فدعا بمُدّ ونصف من طعام و قدح له يقال له الغُمر، فأكلنا و شربنا و بقي الطعام كما هو والشراب كما هو.

وفينا من يأكل الجذعة و يشرب الفرق، فقال رسول الله ﷺ: إن قد ترون هذه فأيتكم ييا يعني على أنه أخي و وارثي و وصيي؟ فقمتم إليه و كنت أصغر القوم، و قلت: أنا.

قال: اجلس، ثم قال:

ذلك ثلاث مرّات، كلّ ذلك أقوم إليه فيقول: اجلس، حتى كان في الثالثة: فضرب بيده على يدي فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي.

٢ - و عنه قال: حدثنا عبد العزيز قال: حدثنا المغيرة بن محمد قال: حدثنا إبراهيم بن محمد بن عبد الرحمن الأزدي قال: حدثنا قيس بن الربيع و شريك بن عبد الله عن الأعمش، عن المنهال بن عمرو، عن عبد الله بن الحارث بن نوفل، عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال:

لما نزلت (وانذر عشيرتك الأقربين)^(١) أي رهطك المخلصين دعا رسول الله ﷺ بني عبد المطلب و هم إذ ذاك أربعون رجلاً يزيدون رجلاً أو ينقصون رجلاً، فقال: أيكم يكون

جلودی در بصره از محمد بن زکریا از عبد الواحد بن غیاث از ابو عبایه، از عمرو بن مغیره، از ابوصادق، از ربیع بن ناجد نقل کرده که وی گفت: مردی به علی علیه السلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین چرا شما از پسر عموی خود (یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) ارث بردید ولی عموی شما از ایشان ارث نبرد؟

حضرت فرمودند: ای مردم گوشهای خود را باز کنید و کلام مرا بشنوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ما فرزندان عبدالمطلب را در خانه مردی از خودمان (یا فرمودند در خانه مردی که بزرگتر ما محسوب می شد) جمع نمود، بعد یک مدّ و نیم (یک چارک و نیم) طعام با قدحی که به آن غُمَر می گفتند طلب نموده و از ما پذیرایی نمود ما طعام را خورده و شراب را آشامیدیم ولی بعد از دست کشیدن از غذا و شراب، طعام و آب همچنان باقی مانده بود گویا کسی از آن چیزی تناول نکرده است در حالیکه بین ما کسی بود که یک بزغاله را تناول نموده و یک ظرف شانزده رطلی از آب را می آشامید.

باری رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: حال که این صحنه را مشاهده نمودید کدام یک از شما با من بیعت می کند که برادر و وارث و وصی من باشد؟ من از جا برخاسته در حالی که از همه کوچک تر بودم عرض کردم: من. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: بنشین.

سپس کلام خود را سه بار تکرار نموده و در هر بار من از جا برخاسته و عرض کردم: من حاضریم. ولی آن حضرت هر بار فرمودند: بنشین تا بالاخره در نوبت سوم که من اظهار آمادگی کردم نبی اکرم صلی الله علیه و آله با من دست داده و پیمان و عهد بست از این رو فقط من وارث آن حضرت بوده نه عمویم چه آن که او این پیمان را نپذیرفت بلکه ردّ هم نمود.

حدیث (۲)

از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از عبدالعزیز از مغیره بن محمد، از ابراهیم بن محمد بن عبدالرحمن ازدی، از قیس بن ربیع و شریک بن عبداللّه، از اعمش، از منهال بن عمرو، از عبداللّه بن حارث بن نوفل، از علی بن ابی طالب علیه السلام: حضرت فرمودند: هنگامی که آیه شریفه: **وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** (بترسان قوم مخلص خود را).

نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزندان عبدالمطلب را که در آن روز چهل مرد با یک نفر زیاده یا کم بودند دعوت نمود و به آنها فرمود: کدام یک از شما حاضرید

أخي ووصيّي ووارثي ووزيرّي وخليفتي فيكم بعدي؟
فعرض عليهم ذلك رجلاً رجلاً كلهم يأبى ذلك حتى أتى عليّ فقلت: أنا
يا رسول الله.

فقال: يا بني عبدالمطلب هذا أخي ووارثي ووصيّي ووزيرّي و
خليفتي فيكم بعدي.

فقام القوم يضحك بعضهم إلى بعض و يقولون لأبي طالب: قد أمرك أن
تسمع و تطيع لهذا الغلام.

باب ١٣٤

العلّة التي من أجلها

دخل أمير المؤمنين عليه السلام في الشورى

١- أبي رحمه الله قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه بإسناده
رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

لما كتب عمر كتاب الشورى بدأ بعثمان في أوّل الصّحيفة و آخر عليّاً
أمير المؤمنين عليه السلام؛ فجعله في آخر القوم، فقال العباس:

يا أمير المؤمنين يا أبا الحسن أشرت عليك في يوم قبض رسول الله أن
تمدّ يدك فنبايعك فإنّ هذا الأمر لمن سبق إليه فعصيتني حتى بويع أبوبكر و
أنا أشير عليك اليوم أنّ عمر قد كتب اسمك في الشورى و جعلك آخر القوم،
و هم يخرجونك منها فأطعني ولا تدخل في الشورى فلم يجبه بشيّ فلما
بويع عثمان قال له العباس: ألم أقل لك؟

قال له: يا عمّ إنّه قد خفى عليك أمر، أما سمعت قوله
على المنبر ما كان الله ليجمع لأهل هذا البيت الخلافة والنبوة
فأردت أن يكذب نفسه بلسانه فيعلم الناس أنّ قوله

برادر و وصی و وارث و وزیر و جانشینم پس از من در بین خویش باشید؟
 نبی اکرم ﷺ این کلام را به یک یک ایشان عرضه داشت و آنها ایستاده و
 نمی پذیرفتند تا به من رسیدند، من عرض کردم: من حاضرم ای رسول خدا.
 رسول اکرم ﷺ فرمودند: ای فرزندان عبدالمطلب، این برادر و وارث و وصی و
 وزیر و جانشین من بین شما پس از من می باشد.
 آن جماعت برخاستند در حالی که بعضی به روی برخی می خندیدند به
 ابوطالب گفتند: به تو امر نمود که فرمان این جوان را شنیده و اطاعت کنی.

باب صد و سی و چهارم

سز داخل شدن امیرالمؤمنین علی در شوری

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه فرمود: علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش به اسنادش
 حدیث را مرفوعاً از حضرت ابی عبد الله علی نقل کرده: امام علی فرمودند:
 زمانی که عمر مکتوب شوری را می نوشت و اسامی نامزدهای برای خلافت پس
 از خویش را در آن درج می کرد ابتداء اسم عثمان را در صدر مکتوبه قرار داد و نام
 علی را مؤخر از همه نوشت، عباس به امیرالمؤمنین علی عرض کرد: یا
 امیرالمؤمنین، یا اباالحسن روزی که رسول خدا از دنیا می رفتند من به شما اشاره
 کردم دست دراز کن تا ما با تو بیعت کنیم چون خلافت از آن کسی است که سابق بر
 دیگران است شما مخالفت کرده و از آن امتناع نمودید تا مردم با ابوبکر بیعت
 کردند.

و امروز نیز گوشزد می کنم که عمر اسم شما را در شوری نوشته و آخرین نفر قرار
 داده و می دانم که آنها تو را از آن خارج خواهند کرد پس نصیحت مرا بشنو و داخل
 شوری مشو.

امیرالمؤمنین علی جواب عباس را نداد و زمانی که مردم با عثمان بیعت کردند
 عباس به حضرت عرضه داشت: نگفتم ایشان با تو چنین خواهند نمود؟
 امیرالمؤمنین علی فرمود: ای عمو محققاً یک امر بر تو پوشیده و مخفی می باشد
 و آن این است که: مگر نشنیدی پیامبر اکرم ﷺ روی منبر فرمودند: خداوند متعال
 برای بیعت پیامبرش بین نبوت و خلافت جمع نمی کند.

حال، من نفس پیامبر و گفتار آن حضرت را تکذیب کنم تا مردم بدانند که فرموده

بالأمس كان كذباً باطلاً وإنا نصلح للخلافة، فسكت العباس.

باب ١٣٥

العلّة التي من أجلها خرج بعض الأئمة

عليهم السلام بالسيف، وبعضهم لزم منزله

وسكت، وبعضهم أظهر أمره وبعضهم أخفى

أمره، وبعضهم نشر العلوم وبعضهم لم ينشرها

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن

أبي القاسم الهاشمي، عن عبيد بن قيس الأنصاري قال: حدثنا

الحسن بن سماعة عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

نزل جبرئيل عليه السلام على رسول الله ﷺ بصحيفة من السماء لم ينزل الله

تعالى كتاباً قبله ولا بعده وفيه خواتيم من الذهب فقال له: يا محمد

هذه وصيتك إلى النجيب من أهلك.

فقال له: يا جبرئيل من النجيب من أهلي؟

قال: علي بن أبي طالب مره إذا توفيت أن يفكّ خاتمها و

يعمل بما فيه فلما قبض رسول الله ﷺ فكّ علي عليه السلام خاتماً ثم

عمل بما فيه وما تعداه، ثم دفعها إلى الحسن بن علي عليه السلام فكّ

خاتماً و عمل بما فيه وما تعداه، ثم دفعها إلى الحسين بن

علي عليه السلام فكّ خاتماً فوجد فيه:

أخرج بقوم إلى الشهادة لهم معك وأشر نفسك لله فعمل بما فيه وما تعداه

ثم دفعها إلى رجل بعده فكّ خاتماً فوجد فيه أطرق وأصمت وألزم منزلك

واعبد ربك حتى يأتيك اليقين، ثم دفعها إلى رجل بعده فكّ خاتماً

دیروز آن حضرت کذب و باطل بوده و من برای خلافت شایسته‌ام؟
عبّاس پس از شنیدن این کلام ساکت شد.

باب صد و سی و پنجم

سرّ این‌که بعضی از ائمّه علیهم‌السلام با شمشیر خروج نموده و
برخی از آنها ملازم منزل بوده و ساکت نشستند، پاره‌ای از
آنها امر خود را اظهار کرده و تنی از ایشان امر را
مخفی نموده، جماعتی از ایشان به نشر علوم پرداخته
و تعدادی از آنها علم را منتشر نمودند

حدیث (۱)

پدرم رحمه‌الله علیه فرمود: عبدالله بن جعفر حمیری از ابوالقاسم هاشمی، از
عبید بن قیس انصاری، از حسن بن سماعه، از حضرت ابی عبدالله علیه‌السلام نقل کرده که
آن جناب فرمودند: جبرئیل علیه‌السلام به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شد و صفحه و ورقه را از
آسمان با خود آورد که نه قبلاً و نه بعداً مشابه آن نازل نگردید، در آن صفحه
مهرهایی از طلا بود، جبرئیل به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض کرد: ای محمد این وصیت
تو است به نجیب و برگزیده از اهل بیت.

حضرت فرمود: ای جبرئیل نجیب از اهل من کیست؟
عرضه داشت: علی بن ابی طالب، به او امر کن پس از آن‌که رحلت و وفات
نمودید مهر این صفحه را بشکند و به آنچه در آن نوشته عمل نماید.
پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علی علیه‌السلام مهر از نامه برداشت و به آنچه در آن
نوشته بود عمل نمود و سپس هنگام رحلت آن‌را به حسن بن علی علیه‌السلام داد، آن
جناب مهر بعدی را شکست و به آنچه در آن نوشته بود عمل کرد و در وقت وفات
ورقه را به حسین بن علی علیه‌السلام داد، آن حضرت مهر بعدی را برداشت در نامه نوشته
بود: قوم و خویشانت را با خود به سمت شهادت ببر و خود را قربانی خدا کن،
حضرت به آنچه در آن بود عمل فرمود و سپس در وقت ارتحال از این عالم ورقه را
به امام بعدی مسترد فرمود، آن حضرت مهر بعدی را شکست در آن نوشته بود
خاموش و ساکت و ملازم منزل باش و پروردگارت را عبادت کن تا زمان رحلت
فرارسد سپس آن حضرت ورقه را به امام بعد از خود سپرد آن حضرت نیز مهر از آن
برداشت در صفحه نوشته بود:

فوجد فيه: أن حدث الناس وافتهم وانشر علم آبائك، فعمل بما فيه و ما تعداه. ثم دفعها إلى رجل بعده ففك خاتماً فوجد فيه: ان حدث الناس وافتهم و صدق آبائك ولا تخافن إلا الله فإنك في حرز من الله و ضمان. و هو يدفعها إلى رجل بعده و يدفعها من بعده إلى من بعده إلى يوم القيامة.

باب ١٣٦

العلة التي من أجلها دفع النبي ﷺ إلى علي عليه السلام

سهمين وقد استخلفه على أهله بالمدينة

١ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدثنا عبد الرحمن بن محمد الحسني قال: حدثني فرات بن إبراهيم الكوفي قال: حدثنا علي بن محمد بن الحسن اللؤلؤي قال: حدثنا علي بن نوح قال: حدثنا أبي، عن محمد بن مروان، عن أبي داود، عن معاذ بن سالم، عن بشر بن إبراهيم الأنصاري، عن خليفة بن سليمان الجهمي، عن أبي سلمة بن عبد الرحمن، عن أبي هريرة قال: فلما رجع النبي ﷺ إلى المدينة و كان علي قد تخلف على أهله قسّم المغانم فدفع إلى علي بن أبي طالب رضي الله عنه سهمين و هو بالمدينة متخلف و قال: معاشر الناس، ناشدكم بالله و برسوله ألم تروا إلى الفارس الذي حمل علي المشركين من يمين العسكر فهزمهم ثم رجع إليّ فقال: يا محمد إن لي معك سهماً وقد جعلته لعلي بن أبي طالب و هو جبرئيل عليه السلام معاشر الناس ناشدكم بالله و برسوله هل رأيتم الفارس الذي حمل علي المشركين من يسار العسكر، ثم رجع فكلمني فقال لي: يا محمد إن لي معك سهماً وقد جعلته لعلي بن أبي طالب فهو ميكائيل والله ما دفعت إلى علي ﷺ إلا سهم جبرئيل و ميكائيل ﷺ فكبر الناس بأجمعهم.

برای مردم حدیث بگو و فتویٰ بده و علم پدران را منتشر نما، حضرت به آنچه در آن نوشته بود عمل نمود سپس در وقت رحلت صفحه را به امام بعدی تسلیم کرد، آن حضرت مهرش را شکست در آن نوشته بود برای مردم حدیث بگو و فتویٰ بده و پدران را تصدیق کن و اصلاً خوف و هراس نداشته باش مگر از خدا چه آن که تو در امان خدا و ضمان او هستی، سپس آن حضرت صفحه را به امام بعد از خود دفع نمود و آن حضرت نیز آن را به امام بعد از خود داد و او نیز به امام بعدی و به همین منوال تا روز قیامت بپا شود.

باب صد و سی و ششم

سر این که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از غنائم جنگی دو سهم به علی علیه السلام

دادند با این که آن حضرت در مدینه بوده و در جنگ

شرکت نداشتند

حدیث (۱)

احمد بن حسن قطان از عبدالرحمن بن محمد حسنی از فرات بن ابراهیم کوفی از علی بن محمد بن حسن لؤلویی از علی بن نوح از محمد بن مروان، از ابی داود، از معاذ بن سالم، از بشر بن ابراهیم انصاری، از خلیفه بن سلیمان جهمی، از ابی سلمه بن عبدالرحمن، از ابوهریره وی گفت: هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از جنگ به مدینه بازگشتند و علی علیه السلام در شهر باقی مانده و نظارت بر اهل بیت پیامبر داشتند، رسول خدا غنائم را تقسیم کرده و دو سهم به علی علیه السلام دادند و بعد فرمودند: شما را به خدا و به رسولش سوگند می‌دهم آیا در میدان کارزار سواری را ندید که از جناح راست لشکر به مشرکین حمله کرد و آنها را فراری داد سپس برگشت نزد من و گفت: ای محمد من از غنائم یک سهم دارم که آن را برای علی علیه السلام قرار دادم و آن سوار جبرئیل علیه السلام بود، سپس فرمود: باز شما را به خدا و به رسولش سوگند می‌دهم آیا در صحنه نبرد سواری را ندید که از سمت چپ لشکر بر آنها حمله برد بعد به سوی من بازگشت و سخن گفت و اظهار کرد: ای محمد من از غنائم یک سهم دارم که آن را برای علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دادم و آن سوار میکائیل بود، بعد نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به خدا قسم من به علی علیه السلام ندادم مگر سهم جبرئیل و میکائیل علیهما السلام را مردم پس از شنیدن این کلام جملگی صدا به تکبیر بلند نمودند.

٢ - وحدثني بهذا الحديث الحسن بن محمد الهاشمي الكوفي، عن فرات بن إبراهيم، بإسناد مثله سواء.

باب ١٣٧

العلّة التي من أجلها

صار علي بن أبي طالب أول من يدخل الجنة

١ - حدثنا الحسين بن علي الصوفي رحمه الله قال: حدثنا أبو العباس عبد الله بن جعفر الحميري قال: حدثنا محمد بن عبد الله القرشي قال: حدثنا علي بن أحمد التميمي قال: حدثنا محمد بن مروان قال: حدثنا عبد الله بن يحيى، قال: حدثنا محمد بن الحسين بن علي بن الحسين، عن أبيه، عن جدّه، عن الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: قال لي رسول الله ﷺ: أنت أول من يدخل الجنة. فقلت: يا رسول الله ادخلها قبلك؟ قال: نعم أنك صاحب لوائي في الآخرة كما إنك صاحب لوائي في الدنيا و حامل اللواء هو المتقدم، ثم قال ﷺ: يا علي كآتي بك وقد دخلت الجنة و بيدك لوائي.

و هو لواء الحمد تحته آدم فمن دونه.

باب ١٣٨

العلّة التي من أجلها لم يخضب

أمير المؤمنين عليه السلام

١ - حدثنا محمد بن أحمد السناني رحمه الله، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا محمد بن أبي بشر، قال: حدثنا الحسين بن الهيثم، عن سليمان بن داود، عن علي بن غراب، قال: حدثنا ثابت بن أبي صفية، عن سعد بن ظريف عن الأصبع بن نباة قال: قلت لأمير المؤمنين عليه السلام ما منعك من الخضاب، وقد اختضب رسول الله ﷺ؟ قال: انتظر أشقاها أن يخضب لحيتي من دم رأسي بعد عهد معهود

حدیث (۲)

حسن بن محمد هاشمی کوفی از فرات بن ابراهیم با اسنادی همچون اسناد حدیث قبل مثل آن حدیث را نقل کرده.

باب صد و سی و هفتم

سز این که علی بن ابی طالب اولین نفری است

که وارد بهشت می شود

حدیث (۱)

حسین بن علی صوفی رحمه الله علیه می گوید: ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن عبدالله قرشی از علی بن احمد تمیمی از محمد بن مروان از عبدالله بن یحیی، از محمد بن حسین بن علی بن حسین، از پدرش، از جدش از حسین بن علی از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیهم السلام، فرمودند: رسول خدا ﷺ به من فرمودند: تو اولین نفری هستی که داخل بهشت خواهی شد. عرض کردم: یا رسول الله یعنی قبل از شما داخل می شوم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: آری زیرا تو صاحب پرچم من هستی در آخرت همان طوری که در دنیا چنین می باشی و روشن است که حامل پرچم مقدم می باشد. سپس فرمودند: یا علی، من و تو با هم بوده و وقتی داخل بهشت می شوم در دست تو پرچم من که:

پرچم حمد است بوده و در زیر آن حضرت آدم و سایر خلائق می باشند.

باب صد و سی و هشتم

سز خضاب نکردن امیرالمؤمنین علی

حدیث (۱)

محمد بن احمد سنانی رحمته الله می گوید: محمد بن ابی عبدالله کوفی از محمد بن ابی بشر از حسین بن هیشم از سلیمان بن داود از علی بن غراب از ثابت بن ابی صفیه، از سعد بن ظریف، از اصبع بن نباته، وی می گوید: محضر مبارک امیرالمؤمنین علی رحمته الله عرض کردم:

چه چیز مانع از خضاب کردن شما است در حالی که رسول خدا ﷺ خضاب می فرمودند؟

حضرت فرمودند: منتظر هستم شقی ترین امت محاسن مرا به خون سرم خضاب

أخبرني به حبيبي رسول الله ﷺ.

باب ١٣٩

العلّة التي من أجلها لم يطق أمير المؤمنين عليه السلام

حمل رسول الله ﷺ لقا أراد حطّ الأصنام

من سطح الكعبة

١ - حدّثنا أبو علي أحمد بن يحيى المكتب قال: حدّثنا أحمد بن محمد الوراق قال: حدّثنا بشر بن سعيد بن قلوبيه المعدل بالرافقة، قال: حدّثنا عبد الجبار بن كثير التميمي اليماني قال: سمعت محمد بن حرب الهلالي أمير المدينة يقول: سألت جعفر بن محمد عليه السلام فقلت له: يا بن رسول الله في نفسي مسألة أريد أن أسألك عنها.

فقال: إن شئت أخبرتك بمسألتك قبل أن تسألني وإن شئت فسل؟ قال: قلت له: يا بن رسول الله وبأي شيء تعرف ما في نفسي قبل سؤالي؟

فقال: بالتوسّم والتفرّس أما سمعت قول الله عزّ وجلّ: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) (١) وقول رسول الله ﷺ: اتّقوا فراسة المؤمن فإنّه ينظر بنور الله.

قال: فقلت له: يا بن رسول الله فأخبرني بمسألتي؟ قال: أردت أن تسألني عن رسول الله ﷺ: لِمَ لَمْ يَطِقْ حمله علي عليه السلام عند حطّ الأصنام من سطح الكعبة مع قوّته وشدّته وما ظهر منه في قلع باب القموص بخير والرمي به إلى ورائه أربعين ذراعاً، وكان لا يطيق حمله أربعون رجلاً، وقد كان رسول الله ﷺ يركب الناقة والفرس والحصار،

کند چه آنکه حبیب رسول خدا ﷺ به من این خبر را داده است.

باب صد و سی و نهم

سر این که امیرالمؤمنین علی علیه السلام طاقت نیاورد رسول خدا ﷺ

را موقع بزیر انداختن بت‌ها از

پشت بام کعبه حمل نماید

ابوعلی احمد بن یحیی مکتب از احمد بن محمد و زاق از بشر بن سعید بن قلبویه که در رافقه ساکن بود، از عبدالجبار بن کثیر تمیمی یمانی، وی گفت از محمد بن حرب هلالی امیر مدینه شنیدم که می‌گفت: از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام پرسیده و محضرش عرضه داشتم: مسئله‌ای دارم می‌خواهم از حضورتان آنرا سؤال کنم.

حضرت فرمودند:

اگر می‌خواهی قبل از این که سؤال کنی جواب آنرا گفته و اگر هم مایلی سؤال کن تا جواب را بعد از پرسش بگویم.

محمد بن حرب می‌گوید: محضرش عرضه داشتم: از کجا به ضمیر من واقف شده و پیش از سؤال از آن مطلع گشتی؟

حضرت فرمودند: با فراست سؤال را دریافتیم مگر فرموده حق تعالی در قرآن شریف را نشنیده‌ای که می‌فرماید إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (در این عذاب برای افراد با فراست عبرت می‌باشد).

و نیز فرموده رسول خدا ﷺ مگر به سمع تو نرسیده که می‌فرماید: اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ (از فراست مؤمن بر حذر باش چه آنکه او با نور و روشنی خدایی می‌بیند).

محمد بن حرب می‌گوید: عرض کردم: سؤال را بیان فرمایید: حضرت فرمودند: می‌خواهی از رسول خدا ﷺ پرسشی که چرا در وقت به زیر انداختن بت‌ها از بام کعبه، علی علیه السلام طاقت نیاورد آن حضرت را روی دوش خود حمل کند با این که قوت و استقامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیش از این مقدار بود و شاهد آن قدرت و قوتی بود که از آن جناب در مورد کردن درب قلعه خیبر به ظهور رسید، این درب را حضرت از جاکنده و سپس به مقدار چهل ذراع آنرا به پشت سر پرتاب کردند در حالی که چهل مرد توان حمل آنرا نداشتند و از طرفی نبی اکرم بر شتر و اسب و دراز گوش سوار

و ركب البراق ليلة المعراج و كل ذلك دون علي في القوة
والشدة.

قال: فقلت له: عن هذا والله أردت أن أسألك يا ابن
رسول الله، فأخبرني؟

فقال: إن علياً عليه السلام برسول الله تشرف وبه ارتفع وبه وصل إلى أن أطفأ نار
الشرك، وأبطل كل معبود من دون الله عز وجل، ولو علاه النبي ﷺ لحط
الأصنام لكان عليه السلام بعلي مرتفعاً وتشريفاً وواصلاً إلى حط الأصنام، ولو كان
ذلك كذلك لكان أفضل منه، ألا ترى أن علياً عليه السلام قال: لما علوت ظهر
رسول الله ﷺ

شرفت وارتفعت حتى لو شئت أن أنال السماء لنلتها أما علمت
أن المصباح هو الذي يهتدي به في الظلمة وانبعاث فرعه من أصله، وقد قال
علي عليه السلام:

أنا من أحمد كالضوء من الضوء، أما علمت أن محمداً وعلياً
صلوات الله عليهما كانا نوراً، بين يدي الله عز وجل قبل خلق
الخلق بألفي عام، وأن الملائكة لما رأت ذلك النور رأت له أصلاً قد
تشعب منه شعاع لامع فقالت:

إلهنا و سيدنا ما هذا النور؟

فأوحى الله تبارك و تعالى إليهم هذا نور من نوري أصله
نبوة و فرعه إمامة، أمّا النبوة فلمحمد عبدي و رسولي و
أمّا الإمامة فلعلي حجتي و وليي ولولا هما ما خلقت خلقي،

می شدند و این حیوانات آن حضرت را حمل می کردند و در شب معراج وجود مبارک نبی ﷺ بر براق سوار شدند و آن حیوان حضرتش را حمل کرد در حالی که واضح و روشن است قدرت و استقامت این حیوانات از علی علیه السلام کمتر بوده.

محمد بن حرب می گوید: عرض کردم: به خدا قسم از همین موضوع می خواستم سؤال کنم.

امام علی علیه السلام در جواب این سؤال فرمودند: علی علیه السلام به واسطه رسول خدا ﷺ شرافت یافت و به برکت نبی اکرم ارتفاع مقام پیدا نمود و به توسط آن حضرت به این رتبه رسید که آتش شرک را خاموش کرده و هر معبودی غیر از خدای عزوجل را باطل نماید حال اگر رسول خدا ﷺ به منظور بزر انداختن بت ها بر دوش علی علیه السلام سوار می شد و این رسالت را به انجام می رساند صحیح بود که در حقش گفته شود: پیامبر به واسطه علی علیه السلام ارتفاع و تشریف پیدا نمود و به توسط آن جناب بت ها را از بام کعبه به زیر انداخت و در این صورت علی علیه السلام از پیامبر افضل می بود و به خاطر همین بود که وقتی علی علیه السلام بر دوش پیامبر ﷺ قرار گرفت فرمود:

شرافت پیدا کرده و رفعت پیدا کردم به طوری که اگر بخواهم به آسمان برسم البته خواهم رسید.

سپس امام صادق علی علیه السلام فرمودند: ای محمد آیا نمی دانی که چراغ وسیله هدایت شدن در تاریکی است و فرع آن از اصلش نشأت می گیرد؟ و علی علیه السلام نیز به همین مناسبت فرمودند: من از احمد علی علیه السلام همچون نور از نور می باشم یعنی پیامبر اکرم ﷺ نور اصلی است و من نوری بوده که از آن منشعب می شوم.

بعد از آن امام صادق علی علیه السلام فرمودند: ای محمد آیا نمی دانی که محمد و علی صلوات الله علیهما هر دو نوری بوده در مقابل حق عزوجل که دو هزار سال پیش از خلقت مخلوقات آفریده شده بودند و فرشتگان وقتی این نور را دیدند به خوبی دریافتند که این نور اصلی داشته که از آن شعاعی درخشان منشعب گردیده است و وقتی در مقام سؤال از حقیقت آن برآمده و به درگاه الهی عرضه داشتند: پروردگارا و آقای ما این نور چیست؟

خداوند تبارک و تعالی به ایشان وحی فرمود که این نوری است از نور من اصلش نبوت و فرعش امامت است اما نبوت تعلق به بنده و رسولم محمد داشته و امامت از آن حجت و ولی من علی می باشد و اگر این دو نمی بودند ابداً مخلوقات را

أما علمت أن رسول الله ﷺ رفع يد علي عليه السلام بغدير خم حتى نظر الناس إلى بياض إبطيهما فجعله مولى المسلمين وإمامهم وقد احتمل الحسن والحسين رضي الله عنهما يوم حظيرة بني النجار، فلما قال له بعض أصحابه: ناولني أحدهما يارسول الله قال:

نعم الراكبان وأبوهما خير منهما، وأنه ﷺ كان يصلي بأصحابه فأطال سجدة من سجدياته فلما سلم قيل له: يارسول الله لقد أطلت هذه السجدة. فقال ﷺ:

إن ابني ارتحلني فكرهت أن أعاجله حتى ينزل، وإنما أراد بذلك ﷺ رفعهم و تشریفهم فالنبي ﷺ إمام و نبي و علي عليه السلام إمام ليس بنبي ولا رسول فهو غير مطبق لحمل أثقال النبوة. قال محمد بن حرب الهلالي:

فقلت له: زدني يا بن رسول الله فقال:

إنك لأهل للزيادة إن رسول الله ﷺ حمل علياً عليه السلام على ظهره يريد بذلك أنه أبوبولده وإمام الأئمة من صلبه كما حوّل رداءه في صلاة الاستسقاء و أراد أن يُعلّم أصحابه بذلك أنه قد تحوّل الجذب خصباً، قال: قلت له: زدني يا بن رسول الله ﷺ فقال:

احتمل رسول الله ﷺ علياً عليه السلام يريد بذلك أن يُعلّم قومه أنه هو الذي يخفف عن ظهر رسول الله ﷺ ما عليه من الدين والعداء والأداء عنه من بعده.

نمی آفریدم.

سپس حضرت فرمودند:

ای محمد آیا نمی دانی رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم دست علی علیه السلام را گرفت و بلند نمود تا جایی که سفیدی زیر بغل هر دو را مردم دیدند و در همان روز امیرالمؤمنین علیه السلام را مولای مسلمین و امام ایشان قرار داد.

و نیز رسول خدا ﷺ در روز حظیره بنی النجار حسن و حسین علیهما السلام را به دوش خود سوار کردند و وقتی یکی از صحابه حضرت عرض کرد یکی از این دو را بمن دهید، حضرت فرمودند: این دو خوب راکب و سوارهایی هستند و پدرشان از آنها بهتر است.

و نیز روزی رسول خدا ﷺ با اصحابشان نماز می خواندند، یکی از سجده ها را طولانی کردند و وقتی سلام دادند، به حضرت عرض شد: یا رسول الله چرا سجده را طولانی نمودید؟

حضرت فرمودند: فرزندم مرا مرکب خود نموده بود و من کراهت داشتم او را پائین آورم لذا صبر کردم تا خودش پائین بیاید.

مقصود پیامبر ﷺ ترفیع و تشریف ایشان بود.

باری پیامبر اکرم ﷺ هم امام بود و هم نبی ولی علی علیه السلام امام بودند نه نبی و رسول از این رو طاقت نداشت سنگینی نبوت را به دوش خود حمل کند.

محمد بن حرب هلالی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: بیشتر برایم بفرمایید.

حضرت فرمودند: تو برای زیاده تر از این اهل بیت داشته و سزاوار هستی پس بدان که رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را بر پشت خود سوار نمود و مرادش از این کار آن بود که بفرماید: او پدر فرزندان من و امام ائمه ای است که از صلب او به هم می رسند چنانچه در نماز استسقای که خواندند عبا مبارکشان را وارونه نمودند تا دیگران بدانند که خشکی و بی آبی به بارندگی و فراوانی نعمت مبدل می گردد.

محمد بن حرب هلالی می گوید: دوباره عرض کردم: بیشتر برایم بفرمایید.

حضرت فرمودند:

رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را به پشت کشیده و حمل نمودند و مقصودشان از این کار آن بود که به دیگران بفهمانند علی علیه السلام است که ذمه رسول خدا را از دیون و وعده هایی که داده سبک نموده و از طرف آن حضرت آنها را می پردازد.

قال: فقلت له: يا بن رسول الله ﷺ زدني فقال:

احتمله؛ ليعلم بذلك أنه قد احتمله و ما حمل إلا لأنه معصوم لا يحمل وزراً فتكون أفعاله عند الناس حكمة و صواباً وقد قال النبي ﷺ لعلي: يا علي إن الله تبارك و تعالى حملني ذنوب شيعتك، ثم غفرها لي و ذلك قوله تعالى:

(ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر)^(١) ولما أنزل الله عز وجل عليه (عليكم أنفسكم)

قال النبي ﷺ:

أيها الناس، عليكم أنفسكم لا يضركم من ضل إذا اهتديتم و علي نفسي و أخي أطيعوا علياً فإنه مطهر معصوم لا يضل ولا يشقى، ثم تلا هذه الآية: (قل أطيعوا الله و أطيعوا الرسول، فإن تولوا فإنما عليه ما حمل و عليكم ما حملتم و إن تطيعوه تهتدوا و ما على الرسول إلا البلاغ المبين)^(٢).

قال محمد بن حرب الهلالي: ثم قال جعفر بن محمد ﷺ أيها الأمير لو أخبرتك بما في حمل النبي ﷺ علياً عند حط الأصنام من سطح الكعبة من المعاني التي أرادها به لقلت: إن جعفر بن محمد لمجنون فحسبك من ذلك ما قد سمعت فقلت إليه و قبلت رأسه و قلت: الله أعلم حيث يجعل رسالته.

محمد بن حرب هلالی می گوید: عرضه داشتیم: یا بن رسول الله بیشتر برایم بفرمایید:

حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را حمل نمود تا با این کار به دیگران اعلام کند: چون علی علیه السلام معصوم است حملش کرده و الا هرگز وجود مبارکش حامل گناه و گناهکار نخواهد بود و بدین ترتیب به مردم فهماند که تمام افعالش از روی حکمت و صواب می باشد و نفس نفیس نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند: یا علی خداوند متعال گناهان شیعیان تو را بر من بار نمود و سپس آنها را به خاطر من آمرزید و همین معنا مراد است از آیه شریفه: لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر (تا پیامرزد خداوند گناهان گذشته و آینده امت را).

و وقتی خداوند عزوجل این فقره از آیه را نازل فرمود: علیکم انفسکم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای مردم بر شما باد نفس هایتان یعنی مراقب خود باشید، وقتی هدایت شدید گمراه شدن دیگران ضرری به شما نمی رساند و علی علیه السلام نفس و برادر من است او را اطاعت کنید زیرا مطهر و معصوم بوده نه ضلالت به او رسد و نه شقاوت، سپس این آیه شریفه را قرائت فرمود:

قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول، فان تولوا فانما علیه حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا و ما علی الرسول الا البلاغ المبین (ای رسول ما بگو فرمان خدا و رسول را اطاعت کنید و اگر اطاعت نکردند بر آنها بار تکلیف خود و بر شما بار تکلیف خویش است و باز از روی شفقت که لازمه مقام نبوت است بگو اگر خدا را اطاعت کنید هدایت و سعادت خواهید یافت و بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود)

محمد بن حرب هلالی می گوید: امام صادق علیه السلام سپس فرمودند:

ای امیر اگر از آنچه در حمل پیامبر علی علیه السلام را در بزر انداختن بت های روی بام کعبه از معانی دقیق و لطیف که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را اراده فرموده بود به تو خبر دهم محققاً خواهی گفت: جعفر بن محمد مجنون و دیوانه است، بنابراین همین مقدار که شنیدی برای تو کافی است.

من پس از استماع این کلام بلند شده و نزدیکش رفته و سر مبارکش را بوسیده و عرض کردم خداوند متعال می داند رسالتش را در کجا قرار دهد.

باب ١٤٠

العلّة التي من أجلها قال رسول الله ﷺ:

من بشرني بخروج آذار فله الجنة

١ - حدّثنا محدّثين أحمد السناني وأحمد بن الحسن القطان والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب وعلي بن عبد الله الوراق وعلي بن أحمد بن محمد الدقاق رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا أبو العباس أحمد بن يحيى بن زكريّا القطان، قال: حدّثنا بكر بن عبد الله بن حبيب، عن تميم بن يهلول، عن أبيه، عن أبي الحسن العبدى، عن سليمان بن مهران، عن سعيد بن جبيرة، عن ابن عباس قال:

كان النبي ﷺ ذات يوم في مسجد (قبا) وعنده نفر من أصحابه فقال: أوّل من يدخل عليكم الساعة رجل من أهل الجنة، فلمّا سمعوا ذلك قام نفر منهم فخرجوا وكلّ واحد منهم يحبّ أن يعود؛ ليكون هو أوّل داخل فيستوجب الجنة فعلم النبي ﷺ ذلك منهم فقال: لمن بقى عنده من أصحابه سيدخل عليكم جماعة يستبقون فمن بشرني بخروج آذار فله الجنة، فعاد القوم ودخلوا معهم أبوذر رحمه الله فقال لهم:

في أيّ شهر نحن من الشهور الرّوميّة، فقال أبوذر: قد خرج آذار يارسول الله.

فقال ﷺ: قد علمت ذلك يا أباذر ولكن أحببت أن يعلم قومي إنّك رجل من أهل الجنة، وكيف لا تكون كذلك وأنت المطرود من حرّمي بعدي لمحبتك لأهل بيتي فتعيش وحدك وتموت وحدك ويسعد بك قوم يتولّون تجهيزك ودفنك أولئك رفقاؤني في الجنة الخلد التي وعد المتّقون.

باب صد و چهارم

سز فرموده رسول خدا ﷺ: کسی که مرا به خروج برج
آذار بشارت دهد اهل بهشت می باشد

حدیث (۱)

محمد بن احمد سنانی و احمد بن حسن قطان و حسین بن ابراهیم بن احمد بن
هشام مؤدب و علی بن عبدالله و راق و علی بن احمد بن محمد دقاق رضی الله عنهم
جملگی از ابوالعباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان از بکر بن عبدالله بن حبیب، از
تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابی الحسن عبدی از سلیمان بن مهران، از سعید بن
جبیر، از ابن عباس، وی گفت: روزی نبی اکرم ﷺ در مسجد قبا نشسته بودند و
جمعی از صحابه به نزد آن حضرت شرف حضور داشتند حضرت فرمودند: اولین
کسی که بر شما وارد شود اهل بهشت است، اصحاب که این کلام را شنیدند برخی
از آنها از جا برخاسته و بیرون رفتند و هر کدام سعی داشتند زودتر از دیگری به
مسجد برگردد تا اولین نفر محسوب شده و بدین ترتیب مستوجب بهشت گردد،
پیامبر ﷺ از حرکت ایشان آگاه گردید، خطاب به جماعت باقیمانده کرده و
فرمودند: به زودی جماعتی بر شما وارد می شوند که هر یک بر دیگری پیشی
می گیرد، آن که بشارت بمن دهد که ماه آذار خارج شده اهل بهشت می باشد،
جماعتی که بیرون رفته بودند بازگشتند و در میان ایشان ابوذر رحمة الله علیه بود،
رسول خدا ﷺ فرمودند:

در چه ماهی از ماههای رومی هستیم؟

ابوذر عرض کرد: یا رسول الله ماه آذار خارج شده است.

پیامبر ﷺ فرمودند: من خود این را می دانستم منتهی خواستم این جماعت
بدانند که تو مردی از اهل بهشت هستی و چگونه این طور نباشد و حال آن که بعد از
من تو را به جرم محبتت به اهل بیت من از حرم من طرد می کنند و از آن پس تنها
زندگی کرده و غریب و تنها خواهی مرد و جماعتی به واسطه تو سعادت مند خواهند
شد، آنان کسانی هستند که در تجهیز و تدفین تو سعی خواهند نمود، ایشان رفقاء
من در بهشت جاوید خواهند بود، همان بهشتی که حق تعالی وعده اش را به متقین
داده است.

باب ١٤١

العلّة التي من أجلها قال رسول الله ﷺ:

ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء

على ذي لهجة أصدق من أبي ذر

١ - حدّثنا أبو الحسن محمّدين عمرو بن علي البصري قال: حدّثنا عبد السلام بن محمّدين هارون الهاشمي، قال: حدّثنا محمّدين محمّدين عقبة الشيباني قال: حدّثنا أبو القاسم الخضري ابن، عن أبي هذبة، عن أنس بن مالك قال: أتني أبو ذر يوماً إلى مسجد رسول الله ﷺ فقال: ما رأيت كما رأيت البارحة.

قالوا: وما رأيت البارحة؟ قال: رأيت رسول الله ﷺ ببابه فخرج ليلاً فأخذ بيد علي بن أبي طالب وقد خرجا إلى البقيع فما زلت أقفوا أثرهما إلى أن أتيا مقابر مكّة فعدل إلى قبر أبيه فصلّى عنده ركعتين فإذا بالقبر، قد انشقّ وإذا بعبد الله جالس وهو يقول: أشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمّداً عبده ورسوله.

فقال له: من وليك يا أبة؟

فقال: وما الولي يا بني؟

قال: هو هذا علي، قال: وأنّ عليّاً وليّ

قال: فارجع إلى روضتك.

ثم عدل إلى قبر أمّه فصنع كما صنع عند قبر أبيه، فإذا بالقبر قد انشقّ فإذا هي تقول:

أشهد أن لا إله إلا الله وأنك نبي الله ورسوله، فقال لها: من وليك يا أمّاه؟

فقلت: ومن الولي يا بني؟

فقال: هو هذا علي بن أبي طالب.

فقلت: وأنّ عليّاً وليّ.

فقال: ارجعي إلى حفرتك وروضتك، فكذبوه ولتبهوه

باب صد و چهل و یکم

سز فرموده رسول خدا ﷺ: آسمان سبز سایه نیانداخته
بر سر کسی و کره خاک حمل نکرده است بر روی خود
صاحب لهجه‌ای صادق‌تر از جناب ابوذر رحمة الله علیه

حدیث (۱)

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بصری از عبدالسلام بن محمد بن هارون
هاشمی، از محمد بن محمد بن عقبه شیبانی از ابوالقاسم خضر بن ابان، از ابی هدبه،
از انس بن مالک، وی می‌گوید:

روزی ابوذر به مسجد رسول خدا ﷺ وارد شد و فرمود: آنچه در شب گذشته
دیدم تا به حال ندیده‌ام اهل مسجد گفتند: شب گذشته چه دیدی؟

فرمود: دیدم رسول خدا ﷺ از درب منزلشان خارج شده و دست علی بن
ابی طالب علیه السلام را گرفته و به طرف بقیع حرکت کردند من نیز به دنبالشان رفتم تا به
مقابر مکه رسیدیم، سپس بر سر قبر پدر بزرگوارشان عبدالله توقف کرده و دو رکعت
نماز آنجا خواندند، در این هنگام قبر شکافت و حضرت عبدالله در قبر نشسته
بودند و می‌گفتند: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله.

پیامبر ﷺ به او فرمودند: ای پدر ولی تو کیست؟

عبدالله عرض کرد: فرزندم ولی چیست؟

پیامبر ﷺ فرمودند: ولی عبارتست از این بزرگوار یعنی علی علیه السلام.

عبدالله پس از شنیدن این کلام به دنبال شهادتین گفت: و اشهد ان علیاً ولی. پیامبر ﷺ پس از آن فرمودند: به روضه خود بازگرد، سپس بر سر قبر مادرشان
آمنه آمده و آنچه بالای قبر عبدالله انجام دادند این‌جا نیز به انجام رساندند، در این
هنگام قبر مادر شکافت و مشاهده شد که آن بانو می‌فرماید: اشهد ان لا اله الا الله و
انك نبی الله و رسوله.

پیامبر ﷺ به مادر فرمود: مادر، ولی تو کیست؟

آمنه عرضه داشت: فرزند، چه کسی ولی می‌باشد؟

پیامبر ﷺ فرمودند: ولی عبارتست از این بزرگوار یعنی علی علیه السلام.

آمنه پس از شنیدن این کلام به دنبال شهادتین گفت: اشهد ان علیاً ولی.

پیامبر ﷺ پس از آن فرمودند: به روضه خود بازگرد.

اهل مسجد که این حکایت از ابوذر شنیدند او را تکذیب کرده و یقه پیراهنش را

وقالوا: يا رسول الله كذب عليك اليوم.

فقال: وما كان من ذلك؟

قال: إن جندب حكى عنك كيت وكيت.

فقال النبي ﷺ:

ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر.

قال عبدالسلام بن محمد: فعرضت هذا الخبر على الهجيمي محمد بن

عبد الأعلى فقال: أما علمت أن النبي ﷺ قال:

أتاني جبرئيل فقال: إن الله عز وجل حرم النار على ظهر أنزلك، و بطن

حملك، وثدي أرضعك، وحجر كفلك.

٢ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدثنا الحسن بن علي بن

الحسين السكري قال: حدثنا محمد بن زكريا الجوهري الغلابي البصري

قال: حدثنا عثمان بن عمران قال: حدثنا عباد بن صهيب قال: قلت للصادق

جعفر بن محمد ﷺ: أخبرني عن أبي ذر أهو أفضل أم أنتم أهل البيت؟

فقال: يا بن صهيب كم شهور السنة؟

فقلت: اثني عشر شهراً.

فقال: وكم الحرم منها؟

قلت: أربعة أشهر.

قال: ف شهر رمضان منها؟

قلت: لا.

قال: ف شهر رمضان أفضل أم أشهر الحرم؟

فقلت: بل شهر رمضان.

قال: فكذلك نحن أهل البيت لا يقاس بنا أحد.

وإن أبادر كان في قوم من أصحاب رسول الله ﷺ فتذاكروا فضائل

هذه الأمة فقال أبو ذر: أفضل هذه الأمة علي بن أبي طالب وهو قسيم الجنة

والنار، وهو صديق هذه الأمة وفاروقها، وحجة الله عليها

گرفته و او را کشان کشان خدمت رسول خدا برده و محضرش عرضه داشتند: یا رسول الله، وی امروز دروغی بر شما بسته است.

پیامبر فرمودند: آن دروغ چیست؟

گفتند: جندب (ابوذر) از شما چنین و چنان را حکایت نمود.

پیامبر ﷺ فرمودند: آسمان سبز سایه نیفکنده و کره خاک بر روی خود حمل نکرده صاحب لهجه‌ای راست‌گوتر از ابوذر.

عبدالسلام بن محمد می‌گوید: این خبر را بر هجیمی یعنی محمد بن عبدالاعلی عرضه کردم، وی گفت: مگر نمی‌دانی پیامبر ﷺ فرمودند: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: خداوند عزوجل آتش را حرام کرده است بر پستی که تو را فرو فرستاده و شکمی که تو را حمل کرده و پستانی که تو را شیر داده و دامانی که تو را تکفل نموده است.

حدیث (۲)

احمد بن حسن قطان می‌گوید: حسن بن علی بن الحسین سکری از محمد بن زکریا جوهری غلابی بصری از عثمان بن عمران از عباد بن صهیب نقل کرده، وی گفت: محضر امام صادق جعفر بن محمد ﷺ عرض کردم: خبر دهید مرا از ابوذر آیا او افضل است یا شما اهل بیت؟

حضرت فرمودند: ای ابن صهیب ماههای سال چند تا است؟ عرض کردم: دوازده تا.

فرمودند: چند تا از این ماهها، ماه حرام می‌باشد؟ عرض کردم: چهار ماه.

فرمودند: آیا ماه رمضان داخل ماههای حرام است؟ عرض کردم: خیر.

فرمودند: ماه رمضان افضل است یا ماههای حرام؟ عرض کردم: ماه رمضان افضل است.

فرمودند: به ما اهل بیت احدی قیاس نمی‌شود.

و نیز جناب اباذر در میان جمعی از اصحاب رسول خدا ﷺ بود، فضائل این امت را با هم مذاکره می‌کردند، اباذر فرمود: افضل این امت علی بن ابی طالب ﷺ است که قسیم بهشت و جهنم بوده و صدیق و فاروق این امت است، آن حضرت حجّت خدا بر این امت می‌باشد.

فما بقي من القوم أحد إلا أعرض عنه بوجهه وأنكر عليه قوله وكذبه.
فذهب أبوامامة الباهلي من بينهم إلى رسول الله ﷺ فأخبره بقول أبي ذر
واعراضهم عنه و تكذيبهم له، فقال رسول الله ﷺ: ما أظلت الخضراء ولا
أقلت الغبراء - يعني منكم يا أباامامة - من ذي لهجة أصدق من أبي ذر.

باب ١٤٢

العلّة التي من أجلها سُميت فاطمة عليها السلام فاطمة

١ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدثنا أبو سعيد الحسن بن
علي بن الحسين السكري قال:

حدثنا أبو عبد الله محمد بن زكريا الغلابي قال: حدثنا مخدج بن عمير
الحنفي، قال: حدثني بشر بن إبراهيم الأنصاري، عن الأوزاعي عن يحيى بن
أبي كثير، عن أبيه عن أبي هريرة قال: إنما سُميت فاطمة فاطمة: لأن الله
تعالى فطم من أحبها من النار.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى قال:
حدثنا محمد بن زياد مولى بني هاشم قال: حدثنا شيخ لنا ثقة يقال له:
نجية بن إسحاق الفزاري قال: حدثنا عبد الله بن الحسن بن الحسن قال: قال
لي أبو الحسن عليه السلام لم سُميت فاطمة فاطمة؟
قلت: فرقاً بينه وبين الأسماء.

قال: إن ذلك لمن الأسماء ولكن الاسم الذي سُميت به أن الله تبارك و
تعالى علم ما كان قبل كونه فعلم أن رسول الله ﷺ يتزوج في الأحياء وأنهم
يطعمون في وراثته هذا الأمر فيهم من قبله، فلما ولدت فاطمة سَمّاها الله تبارك
و تبارك فاطمة لما أخرج منها وجعل في ولدها فقطعهم عمّا طعموا،

در آن جماعت اصحاب احدی باقی نماند مگر آن که رو از سخن ابوذر برگرداند و قولش را انکار و تکذیب نمود.

ابو امامه باهلی از جمع اصحاب محضر رسول خدا ﷺ رسید و کلام ابوذر را به سمع آن سرور رساند و بیان کرد که اصحاب از کلام و سخن او اعراض نموده و تکذیبش کردند.

رسول خدا ﷺ فرمودند: آسمان سبز بر احدی سایه نیفکنده و کره خاک بر روی خود حمل ننموده صاحب لهجه‌ای را صادق‌تر از ابوذر.

باب صد و چهل و دوم

سز نامیده شدن علیا مخدّره فاطمه سلام‌الله‌علیها به فاطمه

حدیث (۱)

احمد بن حسن قطان از ابوسعید حسن بن علی بن حسین سکری، از ابو عبد الله محمد بن زکریا غلابی، از مخدج بن عمیر حنفی از بشر بن ابراهیم انصاری، از اوزاعی، از یحیی بن ابی‌کثیر، از پدرش، از ابی‌هریره، وی می‌گوید: فاطمه علیها السلام را به خاطر این فاطمه نامیده‌اند که حق تعالی مُحبّ آن حضرت را از آتش جدا می‌کند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از محمد بن زیاد مولی بنی‌هاشم، از شیخ ثقه ما به نام نجیه بن اسحاق فزاری، وی می‌گوید: عبد الله بن حسن بن حسن گفت: حضرت ابوالحسن علیهما السلام به من فرمودند: چرا فاطمه علیها السلام را فاطمه گفته‌اند؟

عرض کردم: به جهت آن که بین آن و اسماء دیگر امتیاز و فرق باشد (عبد الله بن حسن بن حسن توهم کرده بود این اسم قبلاً برای کسی گذارده نشده بود لذا این جواب را داد) امام علیهما السلام فرمودند:

این نیز از اسمایی است که بعضی به آن موسوم بوده‌اند پس جهتش آن است که حق تبارک و تعالی به تمام حوادث پیش از وقوعشان آگاه و عالم است، او می‌داند رسول خدا ﷺ در بین اقوام و طوائف ازدواج خواهد نمود و تمامشان طمع دارند که امر ولایت به وراثت به آنها برسد، لذا وقتی فاطمه سلام‌الله‌علیها متولد شد حق تعالی نامش را فاطمه گذارد زیرا فرزندان از آن بانو خارج شده و باری تعالی امر ولایت را در بین آنها نهاد و بدین وسیله طوائف را از طمعی که داشتند

فبهذا سُمِّيت فاطمة، لأنها فطمت طمعهم. و معنى فطمت: قطعت.

٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَادِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لِفَاطِمَةَ عليها السلام تِسْعَةُ أَسْمَاءَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَاطِمَةُ وَالصَّدِيقَةُ وَالْمُبَارَكَةُ وَالطَّاهِرَةُ وَالزَّكِيَّةُ وَالرَّاضِيَّةُ وَالْمَرْضِيَّةُ وَالْمَحْدَثَةُ وَالزَّهْرَاءُ، ثُمَّ قَالَ: أَتَدْرِي أَيُّ شَيْءٍ تَفْسِيرُ فَاطِمَةَ عليها السلام؟

قلت: إخبارني يا سيدي.

قال: فَطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ.

قال: ثُمَّ قَالَ، لَوْلَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام تَزَوَّجَهَا مَا كَانَ لَهَا كَفْوٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، آدَمَ فَمَنْ دُونَهُ.

٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مَلَكٍ فَاَنْطَلَقَ بِهِ لِسَانَ مُحَمَّدٍ فَسَمَّاها فَاطِمَةَ، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي فَطَمْتُكَ بِالْعِلْمِ وَفَطَمْتُكَ عَنِ الطَّمْتِ ثُمَّ قَالَ: أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام:

وَاللَّهُ لَقَدْ فَطَمَهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِالْعِلْمِ وَ عَنِ الطَّمْتِ بِالْمِثَاقِ.

٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلْوِيَةَ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ، عَنْ جَنْدَلِ بْنِ وَالِقِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: يَا فَاطِمَةُ أَتَدْرِينَ لِمَ سُمِّيتَ فَاطِمَةَ؟

قطع و جدا نمود چه آنکه معنای فطمت یعنی قطع و جدا نمود.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه می گوید: علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از حسن بن عبد الله بن یونس بن ظبیان، وی می گوید: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: حضرت فاطمه سلام الله علیها نزد خداوند عزوجل نه اسم دارند به این ترتیب: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه، زهراء، سپس فرمودند: آیا تفسیر فاطمه را می دانی چیست؟ عرض کردم: ای سرور من بفرمایید چیست.

حضرت فرمودند: آن بانو از شر و بدی جدا گشته بود بدین جهت او را فاطمه نام نهادند، سپس فرمود: اگر امیرالمؤمنین علیه السلام نبود که با حضرت فاطمه سلام الله علیها ازدواج کند برای علیا مخدره همسری تا روز قیامت روی زمین پیدا نمی شد از آدم ابوالبشر گرفته به بعد.

حدیث (۴)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه می گوید: محمد بن یحیی عطار، از محمد بن حسین، از محمد بن صالح بن عقبه، از یزید بن عبد الملك از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که حضرت فاطمه علیه السلام متولد شدند خداوند عزوجل به فرشته ای وحی فرمود که بر زبان محمد علیه السلام جاری کند پس نام آن مولود را فاطمه گذارد سپس فرمود: تو را به واسطه علم از جهل جدا و قطع نمودم چنانچه از آلودگی و آفتار برحذر داشتم. حضرت ابو جعفر علیه السلام پس از آن فرمودند:

به خدا سوگند حق تبارک و تعالی طبق عهد و میثاقی که نمود به واسطه علم فاطمه علیه السلام را از جهل و نیز از رجس و آلودگی برحذر و برکنار داشت.

حدیث (۵)

محمد بن حسن رحمه الله علیه گفت: احمد بن علویه اصفهانی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از جندل بن والی، از محمد بن عمر بصری، از حضرت جعفر بن محمد بن علی علیهم السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا علیه السلام فرمودند: ای فاطمه آیا می دانی برای چه نامیده شدی به فاطمه؟

فقال علي عليه السلام: يا رسول الله لم سميت؟

قال: لأنها فطمت هي وشيعتها من النار.

٦ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن عبد الله بن مسكان، عن محمد بن مسلم الثقفي قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لفاطمة عليها السلام وقفة على باب جهنم، فإذا كان يوم القيامة كتبت بين عيني كل رجل مؤمن أو كافر فيؤمر بمحب قد كثرت ذنوبه إلى النار فتقرأ فاطمة بين عيني محباً فتقول:

إلهي و سيدي سميتني فاطمة و فطمت بي من تولاني و تولي ذريتي من النار و وعدك الحق و أنت لا تخلف الميعاد.

فيقول الله عز وجل: صدقت يا فاطمة إني سميتك فاطمة و فطمت بك من أحبك و تولاك، و أحب ذريتك و تولاهم من النار، و وعدي الحق و أنا لا أخلف الميعاد، و إنما أمرت بعدي هذا إلى النار لتشفي فيه فأشفعك، و ليتبين لملائكتي و أنبيائي و رسلي و أهل الموقف موقفك مني و مكانتك عندي فمن قرأت بين عيني مؤمناً فخذني بيده و أدخله الجنة.

باب ١٤٣

العلّة التي من أجلها

سميت فاطمة الزهراء عليها السلام زهراء

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن معقل القرمسيني، عن محمد بن زيد الجزري عن إبراهيم بن إسحاق النهاوندي، عن عبد الله بن حماد، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: لم سميت فاطمة الزهراء زهراء؟

علی علیه السلام عرضه داشت: یا رسول الله برای چه نامیده شده به این نام؟
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: زیرا او و شیعیانش از آتش دوزخ برحذر داشته شده‌اند.

حدیث (۶)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عبدالله بن مسکان، از محمد بن مسلم ثقفی، وی می‌گوید: از حضرت اباجعفر شنیدم که می‌فرمود:

فاطمه سلام الله علیها بر درب جهنم توقفی دارند، چون روز قیامت شود بین دیدگان هر شخصی نوشته می‌شود که او مؤمن است یا کافر، بسا شخصی را که دوستدار اهل بیت پیامبر است می‌آورند و به واسطه کثرت گناهانش امر می‌شود وی را در آتش بیاندازند فاطمه سلام الله علیها بین دو دیدگانش را می‌خواند که نوشته او محب اهل بیت است به درگاه پروردگار عرض می‌کند: پروردگارا تو مرا فاطمه نام نهادی و وعده داده‌ای هرکسی که من و ذریه‌ام را دوست دارد از آتش دوزخ برحذر داری و وعده تو حق بوده و تخلف پذیر نیست.

خداوند عزوجل می‌فرماید: ای فاطمه تو راست می‌گویی، من نام تو را فاطمه نهاده‌ام و وعده داده‌ام که هرکس که محبت و ولایت تو و فرزندان را داشته باشد از آتش جهنم جدایش کنم، وعده من حق بوده و خلف وعده نخواهم نمود و این که به بنده‌ام امر کردم به جهنم برود به خاطر آن بود که تو او را شفاعت کنی و من شفاعت تو را پذیرفته تا موقعیت و منزلت تو در پیش من برای فرشتگان و رسولان معلوم گردد پس هرکسی را که دیدی بین دیدگانش مؤمن نوشته شده دستش را بگیر و به بهشت داخل نما.

باب صد و چهل و سوم

سر نامیده شدن فاطمه زهراء سلام الله علیها به زهراء

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه می‌فرماید: محمد بن معقل قمرسینی، از محمد بن زید جزری، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبدالله بن حماد از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، جابر می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: برای چه فاطمه زهراء سلام الله علیها به زهراء موسوم گردید؟

فقال: لأن الله عز وجل خلقها من نور عظمتها فلما أشرقت أضأت السماوات والأرض بنورها و غشيت أبصار الملائكة و خرت الملائكة لله ساجدين وقالوا:

إلهنا و سيدنا ما لهذا النور؟

فأوحى الله إليهم هذا نور من نوري أسكتته في سمائي خلقتة من عظمتي أخرجته من صلب نبي من أنبيائي أفضله على جميع الأنبياء و أخرج من ذلك النور أئمة يقومون بأمرى يهدون إلى حقى و أجعلهم خلفائي في أرضى بعد انقضاء وحيي.

٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثني جعفر بن سهل الصيقل، عن محمد بن اسماعيل الدارمي عمن حدثه، عن محمد بن جعفر الهرمزي عن أبان بن تغلب قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: يا بن رسول الله لم سميت الزهراء عليه السلام زهراء؟

فقال: لأنها تزهر لأمر المؤمنين عليه السلام في النهار ثلاث مرّات بالنور، كان يزهر نور وجهها صلاة الغداة والناس في فراشهم فيدخل بياض ذلك النور إلى حجراتهم بالمدينة فتبيض حيطانهم فيعجبون من ذلك فيأتون النبي عليه السلام فيسألونه عما رأوا فيرسلهم إلى منزل فاطمة عليه السلام فيأتون منزلها فيرونها قاعدة في محرابها تصلي والنور يسطع من محرابها و من وجهها فيعلمون أن الذي رأوه كان من نور فاطمة، فإذا نصف النهار و ترتبت للصلاة زهر وجهها عليه السلام بالصفرة فتدخل الصفرة حجرات الناس فتصفر ثيابهم وألوانهم فيأتون النبي عليه السلام

حضرت فرمودند: زیرا حقّ عزّوجلّ او را از نور عظمت خودش آفرید، و هنگامی که نور وجود فاطمه سلام الله علیها درخشید آسمانها و زمین به نورش روشن شده و دیدگان فرشتگان از شدّت نورش بسته شد و تمام ملائکه حقّ تبارک و تعالی را سجده نموده و عرض کردند: اله و معبود ما، سرور و مولای ما، این نور چه خصوصیتی دارد که این قدر تابان و روشن است؟ خداوند متعال به آنها وحی فرمود:

این نور از نور من است که در آسمان ساکنش کرده‌ام آنرا از عظمت خویش آفریدم، آنرا از صلب پیامبری از پیامبران که بر تمام انبیاء تفضیل و برتریش داده‌ام خارج نموده‌ام، از این نور پیشوایانی را که به امر من قیام می‌کنند و مردم را به طرف من هدایت می‌نمایند بیرون می‌آورم، این پیشوایان را پس از انقطاع وحی جانشینان خود در روی زمین قرار می‌دهم.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله از جعفر بن سهل صیقل، از محمد بن اسماعیل دارمی از کسی که برایش حدیث گفته، از محمد بن جعفر هرمزانی، از ابان بن تغلب، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا برای چه حضرت زهراء سلام الله علیها به زهراء موسوم گردید؟ امام علیه السلام فرمودند: زیرا زهراء سلام الله علیها در روز سه مرتبه با سه نور مختلف برای امیرالمؤمنین علیه السلام می‌درخشید:

الف: هنگام نماز صبح که مردم در فراش و بسترشان بودند نور صورت آن حضرت می‌درخشید و سفیدی آن نور به اطاق‌های آنها در مدینه می‌تابید و دیوار اطاق و منازل ایشان منور به نور سفید می‌شد، آنها تعجب می‌کردند و محضر رسول خدا ﷺ مشرف شده و راجع به آنچه دیده بودند از حضرت سؤال می‌نمودند پیامبر ﷺ آنها را به منزل فاطمه سلام الله علیها می‌فرستادند، ایشان آنجا رفته می‌دیدند حضرتش در محراب نماز نشسته و نور از محراب و صورت آن بانو ساطع است پس می‌فهمیدند نوری که دیده بودند از نور حضرت فاطمه سلام الله علیها می‌باشد.

ب: نیم روز یعنی ظهر که می‌شد و خانم خود را برای خواندن نماز ظهر ترتیب می‌دادند نوری زردرنگ از صورت آن حضرت می‌درخشید و زردی نور در حجرات و منازل مردم می‌افتاد و بدین ترتیب لباسها و رنگشان زرد می‌گردید، به نبی

فيسألونه عما رأوا فيُرسلهم إلى منزل فاطمة عليها السلام فيرونها قائمة في محرابها وقد زهر نور وجهها عليها السلام بالصفرة فيعلمون أن الذي رأوا كان من نور وجهها فإذا كان آخر النهار وغربت الشمس احمر وجه فاطمة عليها السلام فأشرق وجهها بالحمرة فرحاً وشكراً لله عز وجل فكان يدخل حُفرة وجهها حبرات القوم وتَحُمَرُ حيطانهم فيعجبون من ذلك و يأتون النبي صلى الله عليه وآله و يسألونه عن ذلك فيرسلهم إلى منزل فاطمة فيرونها جالسة تسبح الله وتمجده و نور وجهها يزهر بالحمرة فيعلمون أن الذي رأوا كان من نور وجه فاطمة عليها السلام فلم يزل ذلك النور في وجهها حتى وُلِدَ الحسين عليه السلام فهو يتقلب في وجوهنا إلى يوم القيامة في الأئمة منا أهل البيت إمام بعد إمام.

٣ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق عليه السلام قال: حدثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي قال: حدثنا محمد بن زكريا الجوهري، عن جعفر بن محمد بن عمارة، عن أبيه قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن فاطمة: لِمَ سُمِّيَت الزَّهْرَاءُ؟

فقال: لأنها كانت إذا قامت في محرابها زهر نورها لأهل السماء كما تزهو نور الكواكب لأهل الأرض.

باب ١٤٤

العلّة التي من أجلها سُمِّيَت فاطمة عليها السلام

البتول وكذلك مريم عليها السلام

١ - حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى بن علي بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن إبراهيم بن اسباط قال: حدثنا أحمد

اکرم علیه السلام مراجعه می کردند و از آن جناب راجع به آنچه دیده بودند می پرسیدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را به منزل حضرت فاطمه علیها السلام فرستاده و وقتی به آنجا می رفتند می دیدند آن حضرت در محراب نماز ایستاده و نور صورتش با رنگ زرد تالو و درخشش دارد، می فهمیدند نوری که دیده اند، نور صورت آن بانو می باشد.

ج: هنگامی که روز به آخر می رسید و خورشید غروب می کرد نور صورت آن حضرت به سرخی می گرایید پس صورتش با رنگ سرخ می درخشید و این علامت فرح و نشانه شکرگذاری آن حضرت در مقابل حق عزوجل بود، سرخی نور آن حضرت داخل منازل مردم می شد و دیوارهای حجرات آنها را سرخ می کرد، ایشان به شگفت آمده و محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف می شدند و سر آن را از آن حضرت سؤال می کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را به منزل حضرت زهراء سلام الله علیها فرستاده آنها به منزل خانم می رفتند و می دیدند که آن حضرت نشسته و خدا را تسبیح و تمجید می نماید و نور صورتش با رنگی قرمز می درخشد، آنها دانستند نوری که دیده بودند از نور صورت فاطمه علیها السلام می باشد، باری پیوسته این نور در صورت آن حضرت بود تا وقتی که حضرت امام حسین علیه السلام متولد شدند از این تاریخ این نور در صورت های ما ائمه پدید آمد و هر امامی که از دنیا می رود در صورت امام بعدی ظاهر می گردد تا روز قیامت.

حدیث (۳)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق علیه السلام می گوید: عبدالعزیز بن یحیی جلودی، از محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش، وی می گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: چرا حضرت فاطمه علیها السلام به زهراء نامیده شده است؟

حضرت فرمودند: زیرا وقتی آن حضرت در محراب می ایستادند نورش به اهل آسمان می تابید همان طوری که نور کواکب و ستارگان به اهل زمین می تابند.

باب صد و چهل و چهارم

سر این که حضرت فاطمه و مریم علیهما السلام به بتول نامیده شده اند

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی بن علی بن حسین بن علی بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، از ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن اسباط از احمد بن

بن محمد بن زياد القطان قال: حدثني أبو الطيب أحمد بن محمد بن عبد الله قال: حدثني عيسى بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب عليه السلام عن آبائه عن عمر بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله سئل ما البتول فإنا سمعناك يا رسول الله تقول: إن مريم بتول و فاطمة بتول؟ فقال صلى الله عليه وآله: البتول التي لم تر حُمْرَةً قَطُّ، أي لم تحض فإن الحيض مكروه في بنات الأنبياء.

باب ١٤٥

العلّة التي من أجلها

كانت فاطمة عليها السلام تدعو لغيرها، ولا تدعو لنفسها

١ - حدثنا علي بن محمد بن الحسن القزويني المعروف بابن مقبرة قال: حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي قال: حدثنا جندل بن والي قال: حدثنا محمد بن عمر المازني عن عبادة الكلبي عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن الحسين، عن فاطمة الصغرى، عن الحسين بن علي، عن أخيه الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: رأيت أمي فاطمة عليها السلام قامت في محرابها ليلة جمعتها فلم تزل راکعةً ساجدةً حتى اتّضح عمود الصبح و سمعتها تدعو للمؤمنين والمؤمنات و تسميهم و تكثر الدعاء لهم ولا تدعو لنفسها بشيء، فقلت لها: يا أمّاه لم لا تدعون لنفسك كما تدعون لغيرك؟ فقالت: يا بني الجار ثم الدار.

٢ - حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الرحمن الحاكم المروزي المقرئ قال: حدثنا محمد بن جعفر المقرئ أبو عمر و قال: حدثنا محمد بن الحسن الموصلي ببغداد قال: حدثنا محمد بن عاصم قال: حدثنا أبو زيد الكحل، عن أبيه، عن موسى بن جعفر، عن أبيه عن آبائه عليهم السلام، قال: كانت فاطمة عليها السلام إذا دعت تدعو للمؤمنين والمؤمنات ولا تدعو لنفسها.

محمد بن زیاد قطان از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبدالله از عیسی بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از پدران گرامش، از عمر بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام حضرت فرمودند: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد:

ای رسول خدا بتول یعنی چه، ما از شما شنیده‌ام که می‌فرمودید: مریم و فاطمه سلام الله علیهما بتول می‌باشند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بتول به زنی گفته می‌شود که قرمزی هرگز نبیند یعنی حیض نشود چه آن‌که حیض در دختران انبیاء ناپسند می‌باشد.

باب صد و چهل و پنجم

سر این که حضرت فاطمه علیه السلام برای دیگران نه برای خویش

دعاء می‌فرمودند

حدیث (۱)

علی بن محمد بن حسن قزوینی معروف به ابن مقبره می‌گوید: محمد بن عبدالله حضرت می‌از جندل بن والی از محمد بن عمر مازنی از عبادۃ الکلبی، از جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش، از علی بن الحسین، از فاطمه صغری، از حسین بن علی از برادرش حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، آن حضرت فرمودند: شب جمعه‌ای بود که دیدم مادرم فاطمه علیه السلام در محراب عبادت ایستاده و پیوسته در حال رکوع و سجود است تا سفیدی صبح طالع شد و در طول این مدت شنیدم که برای مؤمنین و مؤمنات دعاء می‌فرمود و ابداً برای خودش دعایی نکرد، پرسیدم: مادر، چرا همان‌طوری که برای دیگران دعاء نمودی برای خود دعاء نفرمودی؟

فرمودند: فرزندم، اول همسایه را در باب سپس اهل خانه را.

حدیث (۲)

احمد بن محمد بن عبدالرحمن حاکم مروزی مقرئ می‌گوید: محمد بن جعفر مقرئ ابو عمرو از محمد بن حسن موصلی در بغداد از محمد بن عاصم از ابوزید که‌حال، از پدرش، از موسی بن جعفر، از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش علیهم السلام، فرمودند: هرگاه فاطمه علیه السلام دعاء می‌نمودند، برای مؤمنین و مؤمنات دعاء کرده و برای خود اصلاً دعایی نمی‌فرمود.

ف قيل لها: يا بنت رسول الله ﷺ إنك تدعون للناس ولا تدعون لنفسك؟
ف قالت: الجار، ثم الدار.

باب ١٤٦

العلّة التي من أجلها سُميت فاطمة عليها السلام محدثة

١ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدثنا الحسن بن علي السكري،
عن محمد بن زكريا الجوهري قال: حدثنا شعيب بن واقد قال: حدثني
اسحاق بن جعفر بن محمد بن عيسى بن زيد بن علي قال: سمعت
أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إنما سُميت فاطمة عليها السلام محدثة؛ لأن الملائكة كانت تهبط من السماء
فتناديها كما تنادي مريم بنت عمران فتقول: يا فاطمة الله اصطفاك وطهرك
واصطفاك على نساء العالمين يا فاطمة اقنني لربك واسجدي واركعي
مع الراكعين، فتحدّثهم ويحدّثونها فقالت لهم ذات ليلة: أليست المفضّلة
على نساء العالمين مريم بنت عمران؟

فقالوا: إن مريم كانت سيّدة نساء عالمها، وإن الله عزّ وجلّ جعلك سيّدة
نساء عالمك وعالمها وسيّدة نساء الأولين والآخرين.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن الحسن المؤدّب،
عن أحمد بن علي الأصبهاني، عن إبراهيم بن محمد الثّقفي،
عن اسماعيل بن بشار قال: حدثنا علي بن جعفر الحضرمي
بمصر منذ ثلاثين سنة قال: حدثنا سليمان قال: محمد بن
أبي بكر لمّا قرأ وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبّي ولا
محدّث.

قلت:

به ایشان عرض شد: ای دختر رسول خدا ﷺ شما برای مردم دعا می‌کنید، چرا برای خویش دعا نمی‌فرمایید؟
فرمودند: ابتداء همسایه سپس اهل خانه.

باب صد و چهل و ششم

سز نامیده شدن حضرت فاطمه علیها السلام به محدثه

حدیث (۱)

احمد بن حسن قطان، از حسن بن علی سکری، از محمد بن زکریا جوهری از شعیب بن واقد از اسحاق بن جعفر بن محمد بن عیسی بن زید بن علی علیهما السلام، وی می‌گوید:

از حضرت اباعبدالله علیهما السلام شنیدم که می‌فرمودند: فاطمه سلام الله علیها را به خاطر این محدثه نامیدند که فرشتگان از آسمان فرود می‌آمدند و آن حضرت را می‌خواندند همان طوری که مریم دختر عمران را صدا می‌زدند، باری فرشتگان می‌گفتند: ای فاطمه خدا تو را برگزید و پاکیزه ات نمود و بر تمام زنان عالم اختیارت کرد، ای فاطمه پروردگارت را بخوان و سجده اش نما و با رکوع کنندگان رکوع کن و بدین ترتیب حضرتش با آنها سخن می‌گفت و آنها نیز با جنابش حدیث و سخن می‌گفتند، شبی فاطمه سلام الله علیها به فرشتگان فرمود: مگر مریم بنت عمران بر تمام زنان عالم برتری ندارد؟

فرشتگان عرضه داشتند: مریم بانو و سرور زنان عالم خودش بود و خداوند عز و جل تو را بانو و سرور زنان عالم خودت و عالم مریم قرار داده و بدین ترتیب تو سرور تمام زنان عالم هستی از اولین تا آخرین.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: عبدالله بن حسن مؤدب، از احمد بن علی اصفهانی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از اسماعیل بن بشار نقل کرده که وی گفت: علی بن جعفر حضرمی سی سال قبل در مصر از سلیمان حکایت کرد که وی گفت: هنگامی که محمد بن ابی بکر آیه: «و ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی»^(۱) را قرائت کرد بعد از «ولا نبی» کلمه «ولا محدث» را آورد من به او گفتم این کلمه زائد است زیرا ملائکه

و هل يحدث الملائكة إلا الأنبياء؟

قال: مريم لم تكن نبيّةً و كانت محدّثةً، و أم: موسى بن عمران كانت محدّثةً ولم تكن نبيّةً، و سارة امرأة ابراهيم قد عاينت الملائكة فبشّروها باسحاق، و من وراء اسحاق يعقوب ولم تكن نبيّةً، و فاطمة بنت رسول الله ﷺ كانت محدّثة ولم تكن نبيّةً.

قال مصنّف هذا الكتاب: قد أخبر الله عزّ وجلّ في كتابه:

بأنّه ما أرسل من النّساء أحداً إلى النّاس، في قوله تبارك و تعالى
(و ما أرسلنا قبلك إلاّ رجالاً نوحى إليهم)^(١) ولم يقل نساء
المحدّثون ليسوا برسل ولا أنبياء.

وقد روي أنّ سلمان الفارسي كان محدّثاً فسئل الصادق عليه السلام عن ذلك و قيل له: من كان يحدثه؟

فقال رسول الله ﷺ و أمير المؤمنين و إنّما صار محدّثاً دون غيره ممّن كان يحدثانه لأنّهما كانا يحدثانه؛ بما لا يحتمله غيره من مخزون علم الله و مكنونه.

مركز تحقيقات قم بوقوعه عليه السلام باب ١٢٧

العلّة التي من أجلها كان رسول الله ﷺ يكثر

تقبيل فاطمة عليها السلام

١ - حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدّثنا الحسن بن علي السّكري قال: أخبرنا محمّد بن زكريّا قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن عمارة الكندي قال: حدّثني أبي، عن جابر عن أبي جعفر محمّد بن

فقط به انبیاء حدیث گفته و با ایشان سخن می‌گویند، بنابراین محدثی که نبی نباشد وجود ندارد محمد بن ابی بکر گفت: حضرت مریم نبی نبود ولی محدثه بود، همچنین مادر موسی بن عمران علی نبینا و آله علیه و علیهم السّلام محدثه بود و در عین حال نبی نبود، ساره همسر ابراهیم علیه السلام ملائکه را معاینه (باد و چشم) دید و آنها به او بشارت اسحاق و بعد از اسحاق یعقوب را دادند ولی نبی نبود و نیز حضرت فاطمه سلام الله علیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله با این که نبی نبود محدثه بود.

مصنّف این کتاب (مرحوم صدوق) می‌گوید: خداوند عزّوجلّ در کتابش یعنی قرآن خبر داده است که از میان زنان احدی را رسول قرار نداده و به‌سوی مردم نفرستاده است، آیه‌ای که حقّ تعالی در آن این خبر را داده عبارت است از:

و ما ارسلنا قبلك الا رجالاً نوحی اليهم (قبل از تو ای پیامبر ما کسی را به‌سوی این مردم نفرستادیم مگر مردانی که به آنها وحی نمودیم) در این آیه حقّ تعالی فرموده: ما ارسلنا الا رجالاً و نفرموده الا نساءً پس از این آیه می‌توان به وضوح استفاده کرد که زنان نبی یا رسول نبوده‌اند ولی این که محدث نبوده‌اند آیه بر آن دلالتی ندارد و اساساً محدثون غیر از رسل و انبیاء هستند چه آن که مردانی بوده‌اند که محدث به حساب آمده ولی نبی و رسول نبوده‌اند چنانچه در روایتی وارد شده جناب سلمان فارسی محدث بود از امام صادق علیه السلام از این معنا سؤال و محضر مبارکش عرض شد چه کسی او را حدیث می‌گفت؟

حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، البته کسان دیگری غیر از جناب سلمان رحمة الله علیه بودند که رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیهما بر ایشان حدیث می‌گفتند ولی به آنها محدث گفته نشد تنها به سلمان این صفت اطلاق گردید و جهتش آن است که سخنانی را که رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما می‌فرمودند از مخزون علم الله و مکنونات علوم الهی بود و غیر از سلمان کسی دیگر تاب تحمّل آنها را نداشت.

باب صد و چهل و هفتم

سز این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیه السلام را بسیار می‌بوسیدند

حدیث (۱)

احمد بن حسن قطان، از حسن بن علی سکری، از محمد بن زکریا، از جعفر بن محمد بن عمارة الکندی از پدرش، از جابر، از حضرت ابی جعفر محمد بن

علي عليه السلام عن جابر بن عبد الله قال: قيل: يا رسول الله إنك تلتئم فاطمة و تلتزمها و تدنيها منك و تفعل بها ما لا تفعله بأحد من بناتك؟

فقال: إن جبرئيل عليه السلام أتاني بتفاحة من تفاح الجنة فأكلتها فتحولت ماءً في صليبي، ثم واقعت خديجة فحملت بفاطمة فأنا أشم منها رائحة الجنة.

٢- و بهذا الاسناد عن محمد بن زكريا قال: حدثنا عمر بن عمران قال: حدثنا عبيد الله بن موسى العبسي قال: أخبرني جبلة المكي، عن طاووس اليماني عن ابن عباس قال: دخلت عائشة على رسول الله و هو يقبل فاطمة فقالت له:

أتحبها يا رسول الله؟

قال: أما والله لو علمت حبي لها لازددت لها حباً، إنه لما عرج بي إلى السماء الرابعة أذن جبرئيل و أقام ميكائيل ثم قيل لي: أذن يا محمد.

فقلت: أتقدم و أنت بحضرتي يا جبرئيل؟

قال: نعم، إن الله عز وجل فضل أنبيائه المرسلين على ملائكته المقربين و فضلك أنت خاصة، فدنوت فصليت بأهل السماء الرابعة، ثم التفت عن يميني فإذا أنا بإبراهيم عليه السلام في روضة من رياض الجنة، وقد اكتنفها جماعة من الملائكة، ثم إني صرت إلى السماء الخامسة، و منها إلى السادسة فنوديت يا محمد: نعم الأب أبوك إبراهيم، و نعم الأخ أخوك علي، فلما صرت إلى الحجب أخذ جبرئيل عليه السلام بيدي فأدخلني الجنة فإذا أنا بشجرة من نور في أصلها ملكان يطويان الحلل والحلي، فقلت: حبيبي جبرئيل لمن هذه الشجرة؟

علی علیه السلام، از جابر بن عبد الله، وی می گوید: به رسول خدا عرض شد: یا رسول الله، چرا شما دهان و صورت فاطمه را بوسه زده و ملازم او بوده و وی را به خود نزدیک نموده و در حقش ملاطفت و مهربانی به حدی می کنید که در حق دختران دیگران نمی نمایید؟

حضرت فرمودند: جبرئیل علیه السلام سیبی از سیب های بهشت برایم آورد من آن را خورده، سیب در صلب من به آب حیات یعنی نطفه مبدل شد سپس با خدیجه خاتون سلام الله علیها مواجهه نموده، وی به فاطمه علیها سلام الله باردار شد لذا از فاطمه بوی بهشت استشمام می کنم از این جهت است که او را بوسیده و ملازمش هستم.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از محمد بن زکریا، از عمر بن عمران از عبید الله بن موسی عیسی، از جبله مکی، از طاووس یمانی، از ابن عباس نقل شده که وی گفت: عائشه بر رسول خدا وارد شد در حالی که حضرت، فاطمه علیها السلام را می بوسید، عائشه عرض کرد: یا رسول الله آیا او را دوست دارید؟

حضرت فرمودند: آگاه باش اگر می دانستی میزان محبت من به او را حتماً محبت تو به او زیاد می گشت، هنگامی که مرا به آسمان چهارم بردند جبرئیل اذان و میکائیل اقامه گفت، سپس به من گفته شد: یا محمد نزدیک شو و جلو بایست.

من به جبرئیل گفتم: جلو بروم با این که تو در حضور من هستی؟! جبرئیل عرضه داشت: آری، خداوند عز و جل انبیاء خود را بر فرشتگان مقربش برتری داده و خصوص تو را تفضیل ویژه ای بر جملة ملائکه داده است، من جلو رفته و با اهل آسمان چهارم نماز گذاردم سپس به جانب راست خود توجه کرده جناب ابراهیم علیه السلام را در بستانی از بساتین بهشت دیدم در حالی که فوجی از فرشتگان دورش حلقه زده بودند سپس از این آسمان گذشته و به آسمان پنجم و از آن به آسمان ششم رفتم به این آسمان که رسیدم نداء آمد:

یا محمد خوب پدری است، پدرت ابراهیم و خوب برادری است، برادرت علی از آنجا گذشته و وقتی به مقام حُجُب رسیدم جبرئیل دست مرا گرفت و به بهشت داخل نمود در این اثناء به درختی از نور برخوردارم که در اصل و ریشه آن دو فرشته ای که حلل و زیورها به خود پیچیده بودند قرار داشتند به جبرئیل گفتم: حبیب و دوست من آن درخت از آن کیست؟

فقال: هذه لأخيك علي بن أبي طالب، و هذان الملكان يطويان له الحلّى والحلل إلى يوم القيامة، ثم تقدّمت أمامي فإذا أنا برطب ألين من الزبد و أطيّب رائحة من المسك و أحلى من العسل فأخذت رطوبة فأكلتها فتحوّلت الرطوبة نظفة في صلبى فلمّا أن هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة ففاطمة حوراء انسيّة فإذا اشتقت إلى الجنّة شممت رائحة فاطمة عليها السلام.

باب ١٤٨

العلّة التي من أجلها

غُسل فاطمة أمير المؤمنين لما توفيت

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثني أحمد بن إدريس قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن عبد الرحمن بن سالم، عن المفضل بن عمر قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك من غُسل فاطمة عليها السلام، قال ذاك أمير المؤمنين عليه السلام قال: فكأنّي استعظمت ذلك من قوله، فقال: كأنك ضقت ممّا أخبرتك به.

قلت: قد كان ذلك، جعلت فداك.

قال: لا تضيقن فإنّها صديقة لا يغسلها إلا صديق أما علمت أنّ مريم لم يغسلها إلا عيسى عليه السلام.

باب ١٤٩

العلّة التي من أجلها

دفنت فاطمة عليها السلام بالليل ولم تدفن بالنهار

١ - حدّثنا علي بن أحمد بن محمد عليه السلام قال: حدّثنا محمد بن

جبرئیل گفت: این درخت تعلق به برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام دارد و این دو فرشته تا روز قیامت حلال و زیورها را به خود پیچیده‌اند سپس به جلو رفتیم به درخت خرمایی برخوردارم که خرمایش نرمتر از کف و خوشبوتر از مشک و شیرین‌تر از عسل بود یک خرما چیدم و خوردم این خرما مبدل به نطفه در صلب من شد وقتی به زمین فرود آمدم با خدیجه خاتون مواجهه نمودم، او به فاطمه حامل شد پس فاطمه حوراء انسیه است (یعنی فرشته‌ای است به شکل انسان) و هرگاه من مشتاق بهشت شوم بوی فاطمه علیها السلام را استشمام می‌کنم.

باب صد و چهل و هشتم

سزا این که امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه سلام الله علیها را

بعد از وفات غسل داد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبدالرحمن بن سالم، از مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت: محضر ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم: چه کسی فاطمه علیها السلام را غسل داد؟

حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام.

مفضل می‌گوید: این معنا بر من گران آمد، پس حضرت فرمودند: گویا از خبری که به تو دادم سینه‌ات تنگ شده. عرض کردم: چنین است که می‌فرمایید، فدایت شوم. حضرت فرمودند: سینه‌ات تنگ نشود زیرا فاطمه سلام الله علیها صدیقه است و غسل ندهد صدیقه را مگر صدیق چنانچه مریم را غسل نداد مگر عیسی علیه السلام.

باب صد و چهل و نهم

به چه سبب فاطمه علیها السلام شب دفن شد و روز دفن نشد؟^(۱)

حدیث (۱)

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد علیه السلام گفت: حدیث کرد ما را محمد بن

أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام:

لأبي علة دفنت فاطمة عليها السلام بالليل ولم تدفن بالنهار؟

قال: لأنها أوصت أن لا يصلي عليها رجال (الرجلان).

٢ - حدثنا علي بن أحمد قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن محمد بن يحيى عن عمرو بن أبي المقدام وزياد بن عبد الله قال: أتى رجل أبا عبد الله عليه السلام فقال له: يرحمك الله هل تشيع الجنازة بنار و يمشي معها بجمرة أو قنديل أو غير ذلك ممّا يضاء به؟ قال: يتغيّر لون أبي عبد الله عليه السلام من ذلك و استوى جالساً، ثم قال: أنّه جاء شقي من الأشقياء إلى فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لها: أما علمت أنّ عليّاً قد خطب بنت أبي جهل فقالت: حقاً ما تقول؟ فقال: حقاً ما أقول ثلاث مرّات فدخلها من الغيرة ما لا تملك نفسها و ذلك أنّ الله تبارك و تعالى كتب على النساء غيرة و كتب على الرجال جهاداً و جعل للمحتسبة الصابرة منهنّ من الأجر ما جعل للمرابطة المهاجر في سبيل الله، قال: فاشتدّ غمّ فاطمة من ذلك و بقيت متفكّرة هي حتى أمست و جاء الليل حملت الحسن على عاتقها الأيمن والحسين على عاتقها الأيسر و أخذت بيد أم كلثوم اليسرى بيدها اليمنى، ثم تحوّلت إلى حجرة أبيها فجاء عليّ فدخل حجرته فلم ير فاطمة فاشتدّ لذلك غمّه و عظم عليه ولم يعلم القصّة ما هي فاستحى أن يدعوها من منزل أبيها فخرج إلى المسجد يصلي فيه ماشاء الله ثم جمع شيئاً من كثيب المسجد واتكئ عليه، فلمّا رأى النبي صلى الله عليه وآله ما بفاطمة من الحزن أفاض عليها من الماء، ثم لبس ثوبه و دخل المسجد فلم يزل يصلي بين رакع و ساجد و كلّما

ابی عبدالله کوفی، گفت: حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: به چه علت فاطمه علیها السلام در شب دفن شد و در روز دفن نشد؟ گفت: چون او وصیت کرده بود که مردانی (یا آن دو مرد) به او نماز نگذارند.

حدیث (۲)

حدیث کرد ما را علی بن احمد، گفت: حدیث کرد ما را ابوالعباس احمد بن محمد بن یحیی از عمرو بن مقدم و زیاد بن عبدالله، گفتند: مردی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و به او گفت: خدا رحمت کند، آیا می شود جنازه را در نور آتش تشییع کرد و یا با آتش و قندیل و یا چیز دیگری که روشنایی می دهد، همراه جنازه رفت؟ گفت: رنگ امام صادق علیه السلام از این سخن دگرگون شد و مرتب نشست، سپس گفت: شقیی از اشقیای به نزد فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و به او گفت: آیا می دانی که علی علیه السلام از دختر ابوجهل خواستگاری کرده است؟ فاطمه گفت: حقیقت را می گویی؟ آن مرد سه بار گفت: آنچه می گویم حقیقت است. پس غیرت فاطمه تحریک شد به طوری که نتوانست مالک احساسات خود شود و این بدان جهت بود که خداوند برای زنان غیرت و برای مردان جهاد را نوشته است و برای زنانی که خویشان داری و صبر کنند پاداش کسی را که نگهبان مرزها و مهاجر در راه خدا باشد نوشته است.

گفت: اندوه فاطمه از این جریان بیشتر شد و او در اندیشه بود، تا اینکه شب شد و او شبانه حسن را در شانه راست و حسین را در شانه چپ خود قرار داد و دست چپ ام کلثوم را به دست خود گرفت و به خانه پدرش رفت، پس علی علیه السلام آمد و وارد خانه شد و فاطمه علیها السلام را ندید و از این جهت به شدت اندوهگین شد و بر او گران آمد، در جالی که نمی دانست که قضیه از چه قرار است. او از اینکه فاطمه را از خانه پدرش صدا بزند، خجالت می کشید، پس به مسجد در آمد و به تعدادی که خدا می خواست نماز خواند و پس از آن مقداری از ریگ های مسجد را جمع کرد و بر آن تکیه داد.

چون پیامبر اندوه فاطمه را دید قدری آب به او داد، سپس لباسش را پوشید و وارد مسجد شد، او همچنان نماز می خواند و در حال رکوع و سجود بود و هرگاه که

صَلَّى رَكَعَتَيْنِ دَعَا اللَّهَ أَنْ يَذْهَبَ مَا بِفَاطِمَةَ مِنَ الْحُزْنِ وَالْغَمِّ، وَذَلِكَ أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا وَهِيَ تَتَقَلَّبُ وَتَتَنَفَّسُ الصَّعْدَاءَ.

فَلَمَّا رَأَاهَا النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهَا لَا يَهْنِيهَا النَّوْمُ وَلَيْسَ لَهَا قَرَارٌ، قَالَ لَهَا:
قَوْمِي يَا بَنِيَّةَ فَقَامَتْ فَحَمَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْحَسَنَ وَحَمَلَتْ فَاطِمَةُ
الْحُسَيْنَ وَأَخَذَتْ بِيَدِ أُمِّ كَلْثُومٍ فَانْتَهَى إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ نَائِمٌ فَوَضَعَ
النَّبِيُّ ﷺ رِجْلَهُ عَلَى رِجْلِ عَلِيٍّ فَغَمَزَهُ وَقَالَ: قُمْ يَا أَبَا تَرَابٍ، فَكَمْ
سَاكِنٌ أَزْعَجْتَهُ، ادْعَ لِي أَبَا بَكْرٍ مِنْ دَارِهِ وَعَمْرٌ مِنْ مَجْلِسِهِ وَطَلْحَةَ
فَخَرَجَ عَلِيٌّ فَاسْتَخْرَجَهُمَا مِنْ مَنْزِلِهِمَا وَاجْتَمَعُوا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهَا
فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ
مَوْتِي كَانَ كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي وَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَانَ كَمَنْ
آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي، قَالَ: فَقَالَ عَلِيٌّ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَمَا دَعَاكَ
إِلَى مَا صَنَعْتَ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا كَانَ مِنِّي مَعَا
بَلَاغُهَا شَيْءٌ وَلَا حَدَّثْتُ بِهَا نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: صَدَقْتَ، وَصَدَقْتَ
فَفَرَحَتْ فَاطِمَةُ ﷺ بِذَلِكَ وَتَبَسَّمتْ حَتَّى رُئِيَ ثَغْرُهَا، فَقَالَ أَحَدُهُمَا
لصَاحِبِهِ: إِنَّهُ لَعَجِبَ لِحَيْنِهِ مَا دَعَاهُ إِلَى مَا دَعَانَا هَذِهِ السَّاعَةَ قَالَ: ثُمَّ
أَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِ عَلِيٍّ فَشَبَكَ أَصَابِعَهُ بِأَصَابِعِهِ فَحَمَلَ النَّبِيُّ ﷺ
الْحَسَنَ وَحَمَلَ الْحُسَيْنَ عَلِيٌّ وَحَمَلَتْ فَاطِمَةُ أُمَّ كَلْثُومٍ وَأَدْخَلَهُمُ
النَّبِيُّ ﷺ بَيْتَهُمْ وَوَضَعَ عَلَيْهِمْ قَطِيفَةً وَاسْتَوْدَعَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ خَرَجَ وَصَلَّى
بَقِيَّةَ اللَّيْلِ.

دو رکعت نماز می خواند، از خدا می خواست که اندوه فاطمه را برطرف کند، چون وقتی از پیش او بیرون آمد او بسیار ناراحت بود.

زیرا پیامبر ﷺ فاطمه را دید که خواب به چشمش نمی رود و آرام و قرار ندارد، به او گفت: دخترم برخیز و او برخاست و پیامبر حسن را برداشت و فاطمه حسین را برداشت و دست ام کلثوم را گرفت تا اینکه نزد علی علیه السلام رسیدند، پیامبر پای خود را روی پای علی گذاشت و او را بیدار کرده و گفت: برخیز ای ابوتراب که دل آرامی را بی قرار ساخته ای. ابوبکر را از خانه اش و عمر را از مجلسش و نیز طلحه را صدا بزن، علی (ع) بیرون رفت و آنها را از منزل هایشان صدا زد و همگی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای علی! آیا نمی دانی که فاطمه پاره تن من است و من از او هستم؟ هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده و هر کس او را پس از مرگ من اذیت کند مانند این است که در حال حیات من اذیت کرده است و هر کس او را در حال حیات من اذیت کند مانند این است که او را پس از مرگ من اذیت کرده است.

می گوید: علی علیه السلام گفت: آری، ای پیامبر خدا. پیامبر گفت: پس چه چیزی باعث شد که آن کار را کردی؟ علی گفت: سوگند به کسی که تو را به حق به پیامبری برگزید آنچه به او رسیده، هرگز از من واقع نشده است و حتی فکر آن را هم به خود راه نداده ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی، راست گفتی. پس فاطمه علیها السلام خوشحال شد و تبسمی کرد، به طوری که دندان هایش دیده شد. پس یکی از آن دو نفر به رفیقش گفت: جای تعجب است، ما را در این وقت برای چه خواسته بود؟ سپس پیامبر دست علی را گرفت و انگشتانش را به انگشتان او چسبانید و پیامبر حسن را برداشت و علی حسین را و فاطمه ام کلثوم را و پیامبر آنها را به خانه خود آورد و قطیفه ای انداخت و آنها را به خدا سپرد و بیرون آمد و بقیه شب را به نماز ایستاد. (۱)

۱- قسمت اول این حدیث با این مضمون از احادیث اهل سنت است و آنها این جریان را در بسیاری از کتاب های حدیثی خود حتی در بعضی از صحاح آورده اند، ولی در کتب حدیثی شیعه با جستجوی فراوانی که کردیم در جای دیگری جز این کتاب آن را نیافتیم و حتی خود شیخ صدوق علیه الرحمه این حدیث را در کتاب های حدیثی دیگرش نقل نکرده است. البته این حدیث به نقل از همین کتاب (علل الشرایع) در بحار ج ۴ ص ۲۰۱ نیز آمده است.

ادامه پاورقی در صفحه بعد

فلما مرضت فاطمة مرضها الذي ماتت فيه اتياها عائدين و
استأذنا عليها فأبت أن تأذن لهما، فلما رأى ذلك أبوبكر أعطى الله
عهداً أن لا يظله سقف بيت حتى يدخل على فاطمة و يتراضاها
فبات ليلة في البقيع ما يظله شيء ثم ان عمر أتى علياً عليه السلام فقال له: إن
أبابكر شيخ رقيق القلب، وقد كان مع رسول الله ﷺ في الغار فله
صحبة وقد أتيناها غير هذه المرة مراراً نريد الإذن عليها وهي تأبى
أن تأذن لنا حتى ندخل عليها فتراضى فإن رأيت أن تستأذن لنا
عليها فافعل، قال: نعم، فدخل عليّ على فاطمة عليها السلام، فقال: يا بنت
رسول الله ﷺ قد كان من هذين الرجلين ما قد رأيت وقد تردّد
مراراً كثيرة و رددتهم ولم تأذني لهما وقد سألاني أن أستأذن لهما
عليك؟ فقالت: والله لا آذن لهما ولا أكلمهما كلمة من رأسي حتى
ألقى أبي فأشكوهما إليه بما صنعاه و ارتكباه مني، فقال عليّ عليه السلام:
فإنني ضمننت لهما ذلك، قالت: إن كنت قد ضمننت لهما شيئاً
فالبيت بيتك والنساء تتبع الرجال، لا أخالف عليك بشيء
فأذن لمن أحببت، فخرج عليّ عليه السلام فأذن لهما، فلما وقع بصرهما على
فاطمة عليها السلام سلما عليها فلم ترد عليهما وحوّلت وجهها عنهما،

پس چون فاطمه علیها السلام مریض شد در آن بیماری که با آن از دنیا رفت، آن دو نفر به عنوان عبادت آمدند و از او اجازه خواستند و او اجازه نداد، وقتی ابوبکر چنین دید، با خدا پیمان بست که زیر هیچ سقفی نرود مگر اینکه نزد فاطمه برود و او را از خود راضی کند. یک شب در بقیع بیتوته کرد و هیچ سقفی بالای سرش نبود.

عمر نزد علی علیه السلام آمد و به او گفت: ابوبکر پیرمردی نازک دل است و بارگار پیامبر بود و ما به طور مکرر آمدیم و از فاطمه اجازه خواستیم و او مانع از آن شد که ما نزد وی آییم و رضایت او را جلب کنیم، اگر تو می توانی برای ما از او اجازه ملاقات بگیری این کار را بکن، علی علیه السلام گفت: آری. پس نزد فاطمه رفت و گفت: ای دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تو خود دیدی که این دو مرد چه کردند، اینها بارها آمده اند و تو آنها را نپذیرفته ای و به آنها اجازه نداده ای، اکنون از من خواسته اند که از تو اجازه بگیرم. فاطمه گفت: به خدا سوگند که به آنها اجازه نمی دهم و با آنها هرگز سخن نمی گویم تا وقتی که با پدرم ملاقات کنم و از کاری که با من کرده اند به او شکایت برم. علی علیه السلام گفت: من برای این کار ضامن آنها شده ام. فاطمه گفت: اگر تو ضمانت کرده ای، خانه، خانه توست و زنان تابع مردان هستند و من با تو هیچ مخالفتی نمی کنم، به هرکس که خواستی اجازه بده.

علی علیه السلام بیرون آمد و به آن دو نفر اجازه ورود داد، وقتی چشم آنها به فاطمه افتاد، به او سلام کردند و او جواب سلام نداد و صورت خود را برگردانید و آنها به

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

► ادامه پاورقی از صفحه قبل:

با توجه به شرح حال راویانی که شیخ صدوق این حدیث را از آنان نقل کرده، این حدیث ضعیف می باشد، چون احمد بن محمد بن یحیی که این حدیث را نقل کرده، مجهول است (معجم رجال الحدیث آیه الله خونی ج ۳ ص ۱۲۲) و از آن گذشته در طریق شیخ صدوق به عمرو بن مقدم، شخصی به نام حکم بن مسکین قرار دارد که البته نام او در اینجا نیامده و او نیز توثیق نشده است. و طریق صدوق به عمرو بن مقدم ضعیف است (معجم رجال الحدیث ج ۱۴ ص ۸۲) و نام زیاد بن عبدالله که یکی از راویان حدیث است در هیچ کتاب رجالی عنوان نشده است. حدیثی که سندش چنین باشد، از درجه اعتبار ساقط است. و اما از نظر مضمون نیز این حدیث اعتباری ندارد و آن از شأن پیامبر و علی و فاطمه به دور است و مرحوم سید مرتضی آن را خبری باطل و معمول دانسته و گفته است: کسانی که آن را جعل کرده اند دشمنان علی (ع) و اهل بیت بوده اند، سپس به تفصیل به رد مضمون آن پرداخته است (تنزیه الانبیاء ص ۲۱۸) و نیز سید بحر العلوم طی اشعاری، این جریان را باطل دانسته و جاعلان آن را متهم کرده است (مقدمه الفوائد الرجالیه ج ۱ ص ۸۸)

فتحوّلا واستقبلا وجهها حتى فعلت مراراً وقالت: يا عليّ جاف الثوب، وقالت لنسوة حولها: حوّلن وجهي فلما حوّلن وجهها وحوّلا إليها، فقال أبو بكر: يا بنت رسول الله إنّما أتيناك أبتغاء مرضاتك واجتناب سخطك نسألك أن تغفري لنا و تصفحي عما كان منّا إليك، قالت: لا أكلمكما من رأسي كلمة واحدة أبداً حتى ألقى أبي وأشكوكما إليه وأشكو صنيعكما وفعالكما وما ارتكبتما منّي قالاً: إنّنا جئنا معذرين مبتغين مرضاتك فاغفري واصفحي عنّا ولا تؤاخذينا بما كان منّا، فالتفتت إلى عليّ عليه السلام وقالت: إنّني لا أكلمهما من رأسي كلمة حتى أسألهما عن شيء سمعاه من رسول الله فإن صدّقاني رأيت رأيي قالاً: اللهم ذلك لها وإنّا لا نقول إلاّ حقاً ولا نشهد إلاّ صدقاً، فقالت: أنشدكما الله أتذكران أنّ رسول الله ﷺ استخرجكما في جوف الليل لشيء كان حدث من أمر عليّ؟ فقالا: اللهم نعم، فقالت: أنشدكما بالله هل سمعتما النبي ﷺ يقول: فاطمة بضعة منّي وأنا منها من آذاها فقد آذاني ومن آذاني فقد أذى الله و من آذاها بعد موتي فكان كمن آذاها في حياتي و من آذاها في حياتي كان كمن آذاها بعد موتي؟ قالاً: اللهم نعم. قالت: الحمد لله، ثم قالت: اللهم إنّني أشهدك فاشهدوا يا من حضرنى أنّهما قد آذيانى في حياتي و عند موتي والله لا أكلمكما من رأسي كلمة حتى ألقى ربّي فأشكوكما بما صنعتما بي و ارتكبتما منّي فدعا أبو بكر بالويل والثبور، وقال: ليت أمي لم تلدني فقال عمر: عجبا للناس كيف ولّوك أمورهم وأنّك شيخ قد خرفت

آن طرف که صورت فاطمه بود رفتند. باز فاطمه صورت خود را برگردانید و چندین بار این کار تکرار شد و فاطمه گفت: یا علی! روی من لباس بکش و به زنانی که اطراف او بودند گفت: صورت مرا برگردانید و چون صورت او را برگردانیدند و آن دو نفر هم به سوی او برگشتند، ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا! ما برای جلب رضایت تو و دوری از خشم تو نزد تو آمده ایم، از تو درخواست می‌کنیم که ما را ببخشی و از چیزی که از جانب ما درباره تو واقع شده درگذری. فاطمه گفت: من هرگز با شما حتی یک کلمه سخن نمی‌گویم تا وقتی که با پدرم ملاقات کنم و از شما و کارهایی که درباره من کردید به او شکایت کنم. گفتند: ما آمده ایم و از تو معذرت می‌خواهیم و در طلب خوشنودی تو هستیم، ما را ببخش و از ما درگذر و ما را به سبب کارهایی که کرده ایم مؤاخذه مکن. فاطمه به سوی علی (ع) متوجه شد و گفت: من هرگز با آنان سخن نخواهم گفت مگر اینکه از آنها راجع به سخنی که از پیامبر خدا شنیده‌اند بپرسم، اگر تصدیق کردند آن وقت نظر خودم را اظهار خواهم کرد. گفتند: اشکالی ندارد و ما جز حق نخواهیم گفت و جز به راستی شهادت نخواهیم داد.

فاطمه علیها السلام گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا به یاد دارید که پیامبر خدا در دل شب شما را به سبب کاری که از علی علیه السلام صادر شده بود دعوت کرد؟ گفتند: آری. گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا شما از پیامبر شنیدید که گفت: فاطمه پاره تن من است و من از او هستم، هرکس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هرکس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده و هرکس او را پس از مرگ من اذیت کند، مانند آن است که مرا در حال حیاتم اذیت کرده است و هرکس او را در حال حیات من اذیت کند مانند آن است که مرا پس از مرگم اذیت کرده است؟ گفتند: آری. فاطمه گفت: سپاس خدا را. سپس گفت: خدایا من تو را گواه می‌گیرم و ای کسانی که در اینجا حضور دارید شما هم گواه باشید که این دو نفر مرا در زندگی و در حال مرگ اذیت کردند و به خدا سوگند که هیچ سخنی با شما نخواهم گفت تا پروردگارم را ملاقات کنم و از شما به سبب کارهایی که کرده‌اید شکایت کنم. در این هنگام ابوبکر گفت: وای بر من، هلاک شدم و گفتم: ای کاش مادرم مرا نزاییده بود، عمر گفتم: تعجب از مردم است که چگونه تو را به خلافت انتخاب کردند و تو پیر مرد خرفتی هستی که به

تجزع لغضب امرأة و تفرح برضاها و ما لمن أغضب امرأة و قاما و خرجا.

قال: فلما نعى إلى فاطمة نفسها أرسلت إلى أم أيمن و كانت أوثق نسائها عندها و في نفسها، فقالت لها: يا أم أيمن إن نفسي نعت إلي فادعى لي علياً فدعته لها، فلما دخل عليها قالت له: يا بن العم أريد أن أوصيك بأشياء فاحفظها عليّ فقال لها: قل لي ما أحببت، قالت له: تزوج فلانة تكون لولدي مربية من بعدي مثلي و اعمل نعشاً رأيت الملائكة قد صورته لي، فقال لها عليّ: أريني كيف صورته؟ فأرته ذلك كما وصفت له و كما أمرت به ثم قالت: فإذا أنا قضيت نحبي فأخرجني من ساعتك أي ساعة كانت من ليل أو نهار ولا يحضرن من أعداء الله و أعداء رسوله للصلاة عليّ أحد، قال عليّ ﷺ: أفعل، فلما قضت نحبها صلى الله عليها و هم في ذلك في جوف الليل أخذ عليّ في جهازها من ساعته كما أوصته فلما فرغ من جهازها أخرج على الجنازة و أشعل النار في جريد النخل و مشى مع الجنازة بالنار حتى صلى عليها و دفنها ليلاً فلما أصبح أبو بكر و عمر عاودا عائدتين لفاطمة فلقيا رجلاً من قريش فقالا له: من أين أقبلت؟ قال: عزيت علياً بفاطمة. قالوا: وقد ماتت؟ قال: نعم، و دفنت في جوف الليل، فجزعا جزعاً شديداً، ثم أقبلا إلى عليّ ﷺ فلقياه و قالوا له: والله ما تركت شيئاً من غوايلنا و مساءتنا و ما هذا إلا من شيء في صدرك علينا هل هذا إلا كما غسلت رسول الله ﷺ دوننا ولم تدخلنا معك و كما علمت ابنك أن يصيح بأبي بكر أن أنزل عن منبر أبي فقال لهما عليّ ﷺ: أتصدقاني إن حلفت لكما، قالوا: نعم،

سبب خشم یک زن داد و فریاد می‌کنی و با خو شنودی او شاد می‌شوی و برای کسی که زنی را خشمناک کرده چیزی نیست، آنها برخاستند و بیرون رفتند.

می‌گوید: چون فاطمه علیها السلام آثار مرگ را در خود دید، کسی را نزد ام ایمن فرستاد و او مطمئن‌ترین زن نزد وی و در نظر وی بود. به او گفت: ای ام ایمن من در حال مرگ هستم، علی را نزد من بخوان، او علی را خواند، پس چون علی وارد شد، فاطمه به او گفت: ای پسر عمو، می‌خواهم چند چیز را به تو وصیت کنم، آنها را در حق من رعایت کن. علی گفت: آنچه دوست داری بگو. گفت: با فلاتی ازدواج کن تا پس از من بچه‌هایم را مانند خودم تربیت کند و برای من تابوتی بساز به شکلی که فرشتگان برای من تصویر کرده‌اند. علی گفت: شکل آن را به من نشان بده، پس فاطمه شکل آن را همان‌گونه که توصیف کرده بود و به او فرمان داده بود نشان داد، سپس گفت: وقتی من از دنیا رفتم، مرا همان ساعت در هر ساعتی از روز یا شب باشد بیرون کن و کسی از دشمنان خدا و رسول خدا در نماز من شرکت نکند. علی گفت: چنین می‌کنم.

وقتی فاطمه از دنیا رفت و مردم شب را سپری می‌کردند، علی همان‌گونه که فاطمه وصیت کرده بود، در همان ساعت به تجهیز او پرداخت و چون از تجهیز او فارغ شد جنازه را بر روی تابوت بیرون کرد و در یک شاخه درخت خرما آتش روشن کرد و جنازه را با آن حرکت داد تا اینکه به آن نماز خواند و شبانه دفن کرد.

چون صبح شد ابوبکر و عمر مجدداً به دیدار فاطمه شتافتند و با مردی از قریش ملاقات کردند و به او گفتند: از کجا می‌آیی؟ گفت: مرگ فاطمه را به علی تسلیت گفتم. گفتند: مگر فاطمه از دنیا رفته؟ گفت: آری، و شبانه هم دفن شده است، آنها به شدت ناراحت شدند، سپس نزد علی علیه السلام رفتند و با او ملاقات کردند و گفتند: چیزی را در هلاک نمودن ما و بدی کردن به ما فروگذار نکردی و این کار جز برای آن ناراحتی نبود که در سینه تو نسبت به ما وجود دارد، همان‌گونه که پیامبر خدا را بدون حضور ما غسل دادی و ما را با خودت همراه نکردی و پسر را وادار نمودی که به ابوبکر داد بزند که از منبر پدرم پایین بیا.

علی علیه السلام به آنها گفت: آیا برای شما سوگند بخورم باور می‌کنید؟ گفتند: آری. پس

فحلف فأدخلهما على المسجد فقال: إن رسول الله ﷺ لقد أوصاني و تقدّم إليّ أنّه لا يطلع على عورته أحد إلاّ ابن عمّه فكنت أغسله والملائكة تقلبه والفضل بن العباس يناولني الماء وهو مربوط العينين بالخرقة، ولقد أردت أن أنزع القميص فصاح بي صائح من البيت سمعت الصوت ولم أر الصورة: لا تنزع قميص رسول الله ﷺ ولقد سمعت الصوت يكرّره عليّ فأدخلت يدي من بين القميص فغسلته ثمّ قدّم إليّ الكفن فكفنته ثم نزع القميص بعد ما كفنته.

و أمّا الحسن ابني فقد تعلّمان و يعلم أهل المدينة أنّه يتخطّى الصفوف حتّى يأتي النبي ﷺ و هو ساجد فيركب ظهره فيقوم النبي ﷺ و يده على ظهر الحسن والأخرى على رقبته حتّى يتمّ الصلاة، قالوا: نعم. قد علمنا ذلك، ثم قال: تعلّمان و يعلم أهل المدينة أنّ الحسن كان يسعى إلى النبي ﷺ و يركب على رقبته و يدلي الحسن رجله على صدر النبي ﷺ حتّى يرى بريق خلخاله من أقصى المسجد والنبي ﷺ يخطب ولا يزال على رقبته حتّى يفرغ النبي ﷺ من خطبته والحسن على رقبته فلمّا رأى الصبي على منبر أبيه غيره شقّ عليه ذلك والله ما أمرته بذلك ولا فعله عن أمري، و أمّا فاطمة فهي المرأة التي استأذنت لكما عليها فقد رأيتما ما كان من كلامها لكما والله لقد أوصتني أن لا تحضرا جنازتها ولا الصلاة عليها و ما كنت الذي أخالف أمرها و وصيتها إليّ فيكما، وقال عمر: دع عنك هذه المهمة أنا أمضي إلى المقابر فأنبشها حتّى أصلي عليها: فقال له عليّ ﷺ: والله لو ذهبت تروم من ذلك شيئاً و علمت أنّك لا تصل إلى ذلك حتّى ينذر عنك الذي فيه عيناك

سوگند خورد و آنها را به مسجد برد و گفت: همانا پیامبر خدا به من وصیت کرده بود که هیچ کس جز پسر عمویش بر عورت او آگاه نشود و من غسل می دادم و فرشتگان او را حرکت می دادند و فضل بن عباس آب می ریخت در حالی که دو چشم خود را با پارچه ای بسته بود. وقتی من خواستم پیراهن او را بکنم، فریادی از خانه شنیدم که می گفت: پیراهن پیامبر را نکن. و من صدا را می شنیدم ولی کسی را نمی دیدم و این صدا این سخن را تکرار می کرد، پس من دستم را از میان پیراهن وارد کردم و او را غسل دادم و سپس کفنی به من داده شد و من پیامبر را کفن کردم و از زیر آن، پیراهن او را درآوردم.

و اما فرزندانم حسن، شما دو نفر می دانید و اهل مدینه می دانند که او میان صف ها می رفت تا به پیامبر می رسید در حالی که او در سجده بود و سوار پشت او می شد و پیامبر از سجده برمی خاست در حالی که دست او بر پشت حسن بود و دست دیگرش برزانوی او بود تا نماز تمام می شد. گفتند: آری این را می دانیم. سپس علی گفت: شما می دانید و اهل مدینه می دانند که حسن به طرف پیامبر می رفت و برگردن او سوار می شد و پاهایش را بر سینه پیامبر می انداخت به گونه ای که برق خلخال هایش از آخر مسجد دیده می شد و پیامبر خطبه می خواند در حالی که او همچنان برگردن پیامبر بود تا اینکه پیامبر از خطبه فارغ می شد و حسن با او بود. اکنون که این کودک کس دیگری را بر منبر پدرش می بیند، این کار برای او گران می آید و به خدا سوگند که من به او دستور نداده ام و آن کار را به دستور من انجام نداده است.

و اما فاطمه علیها السلام، او بانویی است که من برای شما از او اجازه ملاقات گرفتم و شما دیدید که او چه سخنی به شما گفت: به خدا سوگند که به من وصیت کرد که شما دو نفر بر جنازه و نماز او حاضر نشوید و من نمی توانستم با وصیت او درباره شما مخالفت کنم.

عمر گفت: این سخنان را رها کن، من به قبرستان می روم و قبر او را نبش می کنم و بر او نماز می خوانم. علی به او گفت: به خدا سوگند که اگر به سوی آن بروی، می دانی که به آن دست نخواهی یافت مگر اینکه سرت از تن جدا شود و من پیش

فإني كنت لا أعاملك إلا بالسيف قبل أن تصل إلى شيء من ذلك،
فوقع بين عليّ و عمر كلام حتى تلاحيا واستبا، واجتمع المهاجرون
والأنصار فقالوا: واللّه ما نرضى بهذا أن يقال في ابن عمّ
رسول الله ﷺ وأخيه و وصيّيه وكادت أن تقع فتنة فتفرّقا.

باب ١٥٠

العلّة التي من أجلها رَدَّ النبي ﷺ من كان دفع

إليه سورة (برائة) وبعث عليّاً عليه السلام مكانه

١ - حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن
زهير قال: حدّثنا يوسف بن موسى قال: حدّثنا مالك بن اسماعيل قال:
حدّثنا منصور بن أبي الأسود قال: حدّثنا كثير أبو اسماعيل، عن جميع بن
عمير قال: صلّيت في المسجد الجامع فرأيت ابن عمر جالساً فجلست إليه
فقلت: حدّثني عن عليّ.
فقال: بعث رسول الله ﷺ أبا بكر ببراءة فلما أتى ذا الحليفة أتبعه عليّاً عليه السلام
فأخذها منه.

قال أبو بكر: يا علي ما لي أنزل في شيء؟

قال: لا ولكن رسول الله ﷺ قال: لا يؤدّي عني إلا أنا أو رجل من أهل

بيتي.

قال: فرجع إلى رسول الله ﷺ فقال: يا رسول الله أنزل في شيء؟

قال: لا، ولكن لا يؤدّي عني إلا أنا أو رجل من أهل بيتي.

قال: كثير: قلت لجميع، أتشهد على ابن عمر بهذا؟

قال: نعم - ثلاثاً.

از آنکه تو به آنجا برسی جز با شمشیر با تو مقابله نخواهم کرد. پس میان علی و عمر سخنانی رد و بدل شد و با هم ستیز کردند و مهاجرین و انصار جمع شدند و گفتند: به خدا سوگند که ما به این راضی نمی شویم که درباره پسر عمو و برادر و وصی پیامبر خدا چیزی گفته شود. و نزدیک بود فتنه‌ای واقع شود ولی متفرق شدند.

باب صد و پنجاهم

سز برگرداندن نبی اکرم صلی الله علیه و آله کسی را که به وی سوره برائت را داده بودند و به جای او حضرت علی رضی الله عنه را فرستادن
حدیث (۱)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق از احمد بن یحیی بن زهیر از یوسف بن موسی از مالک بن اسماعیل از منصور بن ابی الاسود از کثیر ابواسماعیل، از جمیع بن عمیر، وی می گوید: در مسجد جامع نماز می گذاردم، ابن عمر را دیدم که در آنجا نشسته، نزدش رفته و پیش او نشسته و گفتم: حدیثی از علی رضی الله عنه برایم نقل کن. ابن عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را مأمور ساخت که سوره برائت را بر مشرکان مکه برده و بخواند وی وقتی به وادی ذوالحلیفه رسید علی رضی الله عنه به او ملحق شد و سوره را از وی گرفت، ابوبکر گفت: یا علی آیا درباره من چیزی نازل شده است؟

حضرت فرمودند: خیر ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: تکلیف و رسالت مرا از طرف من کسی اداء نمی کند مگر خود یا مردی از اهل بیت من. راوی می گوید: ابوبکر به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا درباره من چیزی نازل شده؟ حضرت فرمودند: خیر ولی تکلیف و رسالت مرا از طرف من کسی اداء نمی کند مگر خودم یا مردی از اهل بیت من.

کثیر می گوید: به جمیع گفتم: آیا این واقعه را بر این عمر شهادت می دهی؟ جمیع گفت: آری، و این کلمه (آری) را سه مرتبه تکرار نمود.

٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُويهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادِ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِي الْخَسَنِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ، عَنْ الْحَكِيمِ بْنِ مَقْسَمٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا بَكْرٍ بِيْرَاثَةٍ ثُمَّ أَتْبَعَهُ عَلِيًّا فَأَخَذَهَا مِنْهُ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ خِيفَ فِيَّ شَيْءٌ؟
قَالَ: لَا إِلَّا أَنَّهُ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ وَكَانَ الَّذِي بَعَثَ فِيهِ عَلِيٌّ ﷺ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ وَلَا يَحِجُّ بَعْدَ هَذَا الْعَامِ مُشْرِكٌ وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عَرِيَانٌ، وَ مَنْ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَهْدٌ فَهُوَ إِلَى مَدَّتِهِ.

٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ

حدیث (۲)

محمد بن علی ماجیلویه از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از خلف بن حماد اسدی از ابی الحسن عبدی، از سلیمان بن مهران، از حکیم بن مقسم، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت:

رسول خدا ﷺ ابوبکر را با سوره براءت نزد مشرکین مکه فرستاد سپس علی علیه السلام از دنبالش آمد و به او رسید و سوره را از او گرفت.

ابوبکر محضر رسول خدا ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا دربار من هراسی پیدا شده؟

حضرت فرمودند: خیر ولی رسالت و تکلیف مرا از طرف من کسی اداء نمی کند مگر خودم یا علی علیه السلام و تکلیفی را که رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام داده و آن حضرت را مأمور ساخت که آنرا به کفار مکه تبلیغ کند این چند فقره بود:

الف: به بهشت داخل نمی شود مگر مسلمان

ب: بعد از سال دیگر مشرکان حق ندارند برای مراسم حج حاضر شوند.

ج: افرادی که عریان و برهنه هستند حق ندارند طواف بیت کنند.

د: مشرکینی که با رسول خدا ﷺ عهد و پیمان داشته و آنرا نقض کردند تا چهار ماه فقط حق دارند در مکه بمانند و ظرف این مدت خود را به مأمنی برسانند چه آنکه پس از انقضاء مدت مزبور در هر کجا که بر ایشان دست یافته شود آنها را می کشند^(۱).

حدیث (۳)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق رحمته الله می گوید: محمد بن جریر طبری از سلیمان بن

۱- در تفسیر شریف لاهیجی آمده است: به روایت علی بن ابراهیم وقتی که حضرت رسول ﷺ فتح مکه نمود هنوز مشرکین را از حج و دخول مسجدالحرام منع نکرده بود و عادت عرب نیز چنین بود لباسی را که با آن طواف خانه خدا می کردند دیگر نمی پوشیدند بلکه آن را تصدق می کردند لهذا بعضی در وقت حج لباس از مردم به طریق عاریه یا کرایه می گرفتند و بعد از طواف به صاحبش پس می دادند و در آن زمان زنی صاحب حسن و جمال به طواف بیت الله آمد و به هیچ وجه لباسی نیافت دینی در پیش و دینی در پس گرفت و به طواف مشغول شد صاحب شبق (شهوة) مشتاق تزویج او شدند و چون آن زن شوهر داشت نکاح او میسر ایشان نشد پس از رسیدن آیه براءت بعد از غزوه تبوک که در سال نهم از هجرت به وقوع پیوست حضرت رسالت پناه ﷺ به امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرمود که در موسم حج به حجاج و سگان مکه بگو که حکم الهی آنست که بعد از این احدی برهنه طواف خانه خدا نکند و مشرکین داخل مسجدالحرام نشوند و آیه براءت برایشان بخوان تا مشرکینی که به واسطه گذاردن حج به مکه آمده اند معلوم شود که حق تعالی ایشان را تا مدت چهار ماه مهلت داده که خود را در این مدت به مأمنی برسانند و به خانه های خود بازگردانند که بعد از این مدت هر جا که باشند حکم جزم بر قتل ایشان به وقوع پیوسته.

عبد الجبار قال: حدثنا علي بن قادم قال: أخبرنا إسرائيل، عن عبد الله بن شريك، عن الحرث بن مالك قال: خرجت إلى مكة فلقيت سعد بن مالك، فقلت له: هل سمعت لعلي عليه السلام منقبة؟

قال: قد شهدت له أربعة لأن تكون لي أحداهن أحب إلي من الدنيا أعمُرُ فيها عمُرَ نوح إحداهما:

إن رسول الله ﷺ بعث أبا بكر ببراءة إلى مشركي قريش فسار بها يوماً و ليلة، ثم قال لعلي عليه السلام: أتبع أبا بكر فبلغها ورُدَّ أبا بكر فقال: يا رسول الله أنزل في شيء؟

قال: لا إلا أنه لا يبلغ عني إلا أنا أو رجل مني.

٤ - حدثنا أحمد بن محمد بن إسحاق الدينوري قال: أخبرنا أبو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز قال: حدثنا أحمد بن منصور قال: حدثنا أبو سلمة قال: حدثنا حماد بن سلمة، عن سماك بن حرب، عن أنس بن مالك: أن النبي ﷺ بعث ببراءة إلى أهل مكة مع أبي بكر فبعث علياً عليه السلام وقال: لا يبلغها إلا رجل من أهل بيتي.

وقد رُوِيَتْ في هذا المعنى أخباراً كثيرة أوردت منها في هذا الباب ما يستغنى به عما لم أورد.

باب ١٥١

العله التي من أجلها

أمر خالد بن الوليد بقتل أمير المؤمنين عليه السلام

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَّا مَنَعَ أبوبكر فاطمة عليها السلام فَدَكَأَ و أَخْرَجَ وَ كَيْلَهَا جَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى الْمَسْجِدِ وَ أَبُوبَكْرٍ جَالِسٌ وَ حَوْلَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ لِمَ مَنَعْتَ فَاطِمَةَ عليها السلام

عبدالجبار از علی بن قادم از اسرائیل از عبدالله بن شریک، از حرث بن مالک نقل کرده که وی گفت: به مکه رفتم، سعد بن مالک را ملاقات کردم به او گفتم: آیا برای علی علیه السلام منقبتی شنیده‌ای؟

او گفت: شاهد چهار منقبت برای آن حضرت بوده‌ام که اگر یکی از آنها را من داشته باشم از دنیایی که در آن عمر نوح بکنم بهتر است، یکی از آن چهار تا این است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره براءت را به ابابکر داد که آن را به مشرکین قریش برساند، ابوبکر یک روز و یک شب راه طی نموده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: به دنبال ابوبکر برو و سوره براءت را از او بگیر و خودت آن را به کفار برسان و ابوبکر را برگردان، ابوبکر وقتی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید عرض کرد: ای رسول خدا آیا درباره من چیزی نازل شد؟

حضرت فرمودند: خیر ولی دستور و تکلیف را کسی از طرف من نمی‌تواند تبلیغ کند مگر خودم یا مردی از اهل بیت من.

حدیث (۴)

احمد بن محمد بن اسحاق دینوری از ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز از احمد بن منصور از ابوسلمه از حماد بن سلمه از سماک بن حرب از انس بن مالک نقل کرده که وی گفت: نبی اکرم صلی الله علیه و آله سوره براءت را برای اهل مکه همراه ابوبکر فرستاد و سپس علی علیه السلام را به دنبالش گسیل داشت و فرمود: آن را احدی نمی‌تواند برساند مگر مردی از اهل بیت من.

و در این زمینه اخبار بسیاری وارد شده که آنچه در این جا نقل نمودم از آنچه ذکر نکردم کفایت می‌کند.

باب صد و پنجاه و یکم

سر مامور شدن خالد بن ولید برای کشتن امیرالمؤمنین علیه السلام

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: وقتی ابوبکر فاطمه علیها السلام را از فدک منع نمود و وکیل آن حضرت را بیرون کرد امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد آمدند درحالی که ابوبکر نشسته و مهاجرین و انصار گردش بودند، حضرت فرمودند: ای ابابکر برای چه فاطمه علیها السلام را از آنچه رسول

ما جعله رسول الله ﷺ لها و وكيلها فيه مُنذُ سنين؟

فقال أبو بكر: هذا فيءٌ للمسلمين فإن أتت بشهود عدول وإلا فلا حق لها فيه، قال: يا أبا بكر تحكم فينا بخلاف ما تحكم في المسلمين؟ قال: لا. قال: أخبرني لو كان في يد المسلمين شيء فادّعت أنا فيه ممن كنت تسأل البيّنة؟

قال: إياك كنت أسأل.

قال: فإذا كان في يدي شيء فادّعى فيه المسلمون تسألني فيه البيّنة قال: فسكت أبو بكر، فقال عمر:

هذا فيء للمسلمين ولسنا من خصومتك في شيء، فقال أمير المؤمنين عليه السلام لأبي بكر: يا أبا بكر تقرّ بالقرآن؟ قال: بلى.

قال: فأخبرني عن قول الله عز وجل:

(أَمَّا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) ^(١) أفينا أوفي غيرنا نزلت؟

قال: فيكم.

قال: فأخبرني لو أن شاهدين من المسلمين شهدا على فاطمة عليها السلام بفاحشة ما كُنت صانعا؟

قال: كُنت أقيم عليها الحد كما أقيم على نساء المسلمين.

قال: كنت إذن عند الله من الكافرين.

قال: ولم؟

قال: لأنك كنت تُردّ شهادة الله، و تقبل شهادة غيره

باب صد و پنجاه و یکم ۶۲۱

خدا عزوجل برایش قرار داده بود منع کرده و وکیلش را که سالها در آنجا بود بیرون کردی؟

ابوبکر جواب داد: این ملک فیء و غنیمت بوده و تعلق به همه مسلمانان دارد حال اگر شما شهود عادل دارید که مال فاطمه علیها السلام است که هیچ والا ایشان در این ملک حق ندارد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: درباره ما به خلاف آنچه درباره مسلمین حکم می کنی آیا حکم می نمایی؟
ابوبکر جواب داد: خیر.

حضرت فرمودند: اگر در دست مسلمین مالی باشد و من ادعاء کنم آن مال تعلق به من دارد از چه کسی بیّنه و شاهد می خواهی؟
ابوبکر جواب داد: از شما بیّنه می خواهم.

حضرت فرمودند: حال اگر در دست من مالی باشد و مسلمانان ادعاء آنرا بنمایند از من بیّنه و شاهد می خواهی؟
ابوبکر سکوت کرد و جوابی نداشت که بگوید، عمر گفت:

این ملک فیء و غنیمت مسلمانان بوده و ما با شما خصومتی نداریم.
امیرالمؤمنین علی علیه السلام به ابی بکر فرمودند: ای ابوبکر به قرآن اقرار داری؟
ابوبکر جواب داد: آری اقرار دارم.

حضرت فرمودند: آیا این آیه شریفه: اِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (خدا چنین می خواهد که هر آلودگی را از شما خانواده نبوت ببرد شما را از هر عیبی پاک و منزّه گرداند) در شأن ما بوده یا در شأن غیر ما نازل شده است؟

ابوبکر جواب داد: در شأن شماست.

حضرت فرمودند: اگر دو شاهد از مسلمین شهادت دهند که فاطمه علیها السلام مرتکب فحشاء شده چه خواهی کرد؟

ابوبکر جواب داد: حدّ بر او جاری می کنم همان طوری که بر دیگر زنان از مسلمین حدّ اقامه خواهم نمود.

حضرت فرمودند: در این صورت تو نزد خداوند از کافرین محسوب می شوی.
ابوبکر پرسید: چرا؟

حضرت فرمودند: برای این که تو شهادت خدا را رد کرده و شهادت غیرش را

لأنَّ الله عزَّ وجلَّ قد شهد لها بالطهارة، فإذا رَدَدَتْ شهادة الله وقبلت شهادة غيره كنت عند الله من الكافرين.

قال: فبكى الناس و تفرَّقوا و دمدموا، فلَمَّا رجع أبوبكر إلى منزله بعث إلى عمر فقال: ويحك يا ابن الخطاب أما رأيت عليًّا و ما فعل بنا والله لئن قعد مقعداً آخر ليفسدن هذا الأمر علينا ولا تنتهأ بشيء ما دام حيًّا.

قال عمر: ماله إلا خالد بن الوليد، فبعثوا إليه فقال له أبوبكر: نريد أن نحملك على أمر عظيم.

قال: احملني على ما شئت ولو على قتل علي.

قال: فهو قتل علي.

قال: فصر بجنبه فإذا أنا سلمت فاضرب عنقه فبعثت أسماء بنت عميس وهي أم محمد بن أبي بكر خادمتها فقالت اذهبي إلى فاطمة فأقرئها السلام، فإذا دخلت من الباب فقولي:

(إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ)^(١) فَإِنْ فَهِمْتَهَا وَإِلَّا فَأَعِيدْهَا مَرَّةً أُخْرَى، فَبَجَّاءَتْ فَدَخَلَتْ وَقَالَتْ: إِنَّ مَوْلَاتِي تَقُولُ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ أَنْتُمْ، ثُمَّ قَرَأَتْ هَذِهِ الْآيَةَ:

(إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ) الْآيَةَ فَلَمَّا أَرَادَتْ أَنْ تَخْرُجَ قَرَأَتْهَا

فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: إِقْرَأِي مَوْلَاتِكَ مَنِّي السَّلَامَ وَقُولِي لَهَا: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَحُولُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَرِيدُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَوَقَفَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بِجَنْبِهِ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُسَلِّمَ لَمْ يُسَلِّمْ وَقَالَ: يَا خَالِدُ لَا تَفْعَلْ مَا أَمَرْتُكَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: مَا هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي أَمَرَكَ بِهِ ثُمَّ نَهَاكَ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ

پذیرفته‌ای زیرا حق عزوجل شهادت به طهارت این بانو داده و وقتی تو شهادت خدا را رد نموده و شهادت غیرش را بپذیری نزد حق تعالی کافر هستی.

امام صادق علیه السلام فرمودند: مردم گریسته و متفرق شده و محزون گشتند، وقتی ابوبکر به منزلش بازگشت شخصی را نزد عمر فرستاد و پیغام داد: وای بر تو ای پسر خطّاب، دیدی علی با ما چه کرد به خدا سوگند اگر یک جلسه دیگر با ما چنین برخوردی داشته باشد خلافت را از ما می‌گیرد و تا وقتی که او حیات دارد آب خوش از گلوی ما پائین نمی‌رود.

عمر گفت: کسی غیر از خالد بن ولید او را نمی‌تواند کفایت کند، پس دنبال خالد فرستاده او را خواستند، ابوبکر به او گفت: می‌خواهیم تو را برای امر خطیر و بزرگی مأمور سازیم.

خالد گفت: هر کاری که می‌خواهی به من واگذار اگرچه کشتن علی باشد.

ابوبکر گفت: اتفاقاً این کار کشتن علی است.

خالد گفت: مرا به طرف او بفرست فرمانبردارم با شمشیر گردنش را خواهم زد. اسماء بنت عمیس که والده ماجده محمد بن ابی بکر بود خادمه خود را خواست و به او گفت خدمت بانوی دو عالم فاطمه سلام الله علیها می‌روی سلام محضر مبارکش عرض می‌کنی و وقتی از درب داخل شدی این آیه را بخوان: اِنَّ الْمَلَأَ یا تَمْرُونَ بِکَ لَیَقْتُلُوکَ، فَاَخْرِجْ، اِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِیْنَ (رجال درباره تو شور می‌کنند که به قتلت برسانند بزودی از شهر بگریز و بدان که من درباره تو نصیحت می‌کنم) اگر متوجه شد که هیچ والا بار دیگر آنرا تکرار کن.

خادمه محضر بانوی اسلام سلام الله علیها رسید و عرض کرد: خانم من عرضه می‌دارد: ای دختر رسول خدا چطور هستید و سپس آیه را خواند و هنگامی که خواست خارج شود دوباره آیه را خواند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به آن خادمه فرمودند: از من به خانم خود سلام برسان و به او بگو خدای عزوجل بین ایشان و مقاصدشان مانع می‌شود ان شاء الله.

باری خالد بن ولید در جنب امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و وقتی خواست آن حضرت را تسلیم کند، حضرت تسلیمش نشد، ابوبکر گفت: ای خالد آنچه را به تو امر کرده بودم انجام مده و سپس به امیرالمؤمنین سلام نمود امیرالمؤمنین علیه السلام به خالد فرمود: امری که تو را به آن مأمور ساخت و سپس پیش از تسلیم نمودن تو را از آن نهی کرد چیست؟

قال: أمرني بضرب عنقك وإِنما أمرني بعد التسليم.

فقال: أَوَكُنْتُ فاعلاً؟

فقال: إي والله لو لم ينهني لَفَعَلْتُ.

قال: فقام أمير المؤمنين عليه السلام فأخذ بمجامع ثوب خالد ثُمَّ ضَرَبَ بِهِ

الحائط وقال لعمر: يا بن صهاك والله لولا عهد من رسول الله وكتاب

من الله سبق لعلمت أَتَيْنَا أضعف جُنْدًا وَأَقْلَّ عِدَدًا.

باب ١٥٢

عَلَّةُ إِبْطَاتِ الْأَلَمَّةِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

١ - أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ

صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي

نَظَرْتُ قَوْمًا فَقُلْتُ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله هُوَ الْحَجَّةُ مِنَ اللَّهِ

عَلَى الْخَلْقِ فَحِينَ ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ كَانَ الْحَجَّةَ مِنْ بَعْدِهِ؟

فَقَالُوا: الْقُرْآنُ.

فَنَظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإِذَا هُوَ يَخَاصِمُ فِيهِ الْمَرْجِيُّ وَالْحَرُورِيُّ وَالزَّنْدِيقُ

الَّذِي لَا يُؤْمِنُ حَتَّى يَغْلِبَ الرَّجُلُ خَصْمَهُ، فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حَجَّةً إِلَّا بِقِيَمٍ،

خالد گفت: مرا امر کرد گردن تو را با شمشیر بزنم، البته بعد از آن که تسلیم شدی. حضرت فرمودند: آیا این کار را می‌کردی؟

خالد گفت: به خدا سوگند آری، اگر مرا نهی نمی‌کرد انجام داده بودم. امام صادق علیه السلام فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام از جا برخاست یقه پیراهن خالد را گرفتند سپس او را به دیوار کوبیده و به عمر فرمودند: ای پسر صهاک به خدا قسم اگر عهد و پیمانم با رسول خدا نبود و از ناحیه حق تعالی این حکم (صبر کردن) قبلاً ابلاغ نشده بود آنگاه من دانستی که کدام یک از ما از نظر یاور کمتر و از حیث عدد کمتر هستیم.

باب صد و پنجاه و دوم سزائبات ائمه علیهم صلوات الله حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: با گروهی مناظره کرده و به ایشان گفتم: آیا نمی‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجّت خدا بر مردم است، پس هنگامی که آن حضرت از این عالم رحلت فرمود حجّت بعد از او کیست؟ آنها گفتند: قرآن.

در قرآن نگریستم دیدم قرآن به تنهایی مشکل گشا نبوده و این طور نیست که مورد تسالم همه فرق و جمله طوائف باشد بلکه مرجّحه ^(۱) و حروریة ^(۲) و زنادقه‌ای ^(۳) که اصلاً ایمان ندارند در آن به مخاصمه و منازعه می‌پردازند و هر کدام سعی دارند بر خصم خود بدون مراجعه به قرآن و حاکم قرار دادنش، غالب گردد و بدین ترتیب دانستم که قرآن به تنهایی حجّت نبوده بلکه با وجود قیّم مستند می‌باشد فلذا آنچه

۱- شهرستانی در ملل و نعل گویند: ارجاء به دو معنا است: الف: تأخیر، ب: اعطاء رجاء و امید، اطلاق اسم مرجّحه بر این فرقه به اعتبار معنای اوّل صحیح است زیرا ایشان عمل را از نیت و عقد قلبی تأخیر می‌اندازند و اما به معنای قدم ظاهر است زیرا این گروه معتقدند که معصیت با ایمان مضرّ نیست همان طوری که با کفر طاعت نافع نمی‌باشد.

۲- فرقه‌ای از فرق پانزده گانه خوارج می‌باشند.

۳- ابروالمعالی محمد بن الحسین العلوی در کتاب بیان‌الادیان گوید: زنادقه اصحاب زندک باشند و او مردی بود از فارس و وقتی آن را معرّب کردند به جای کاف، قاف نهادند و هر کس بر مذهب او باشد زندیق خوانند.

فما قال فيه من شيء كان حقاً.

قلت لهم: فَمَنْ قَيِّمُ الْقُرْآنِ؟

قالوا: قد كان عبد الله بن مسعود، و فلان يعلم و فلان.

قلت: كَلِّهِ؟

قالوا: لا.

فلم أجد أحداً يقال: إنه يعرف ذلك كله إلا علي بن أبي طالب عليه السلام، وإذا

كان الشيء بين القوم، وقال هذا لا أدري، وقال هذا لا أدري، وقال هذا: لا أدري، وقال هذا:

أنا أدري، فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ قَيِّمَ الْقُرْآنِ، وكانت طاعته

مفروضة و كان حجةً بعد رسول الله صلى الله عليه وآله على الناس كلهم وأنه ما قال في القرآن فهو حق.

فقال: رحمك الله، فَقَبِلْتُ رَأْسَهُ، و قلت:

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ كَمَا تَرَكَ

رسول الله صلى الله عليه وآله حجةً من بعده، وإنَّ الحجة من بعد علي عليه السلام الحسن بن

علي عليه السلام وأشهد على الحسن بن علي عليه السلام أنه كان الحجة وأن طاعته مفترضة،

فقال: رحمك الله، فَقَبِلْتُ رَأْسَهُ، و قلت: أشهد على الحسن بن علي أنه لم

يذهب حتى ترك حجةً من بعده كما ترك رسول الله صلى الله عليه وآله وأبوه صلى الله

عليهما، وأنَّ الحجة من بعد الحسن الحسين بن علي عليه السلام، وكانت طاعته

مفترضة، فقال:

رحمك الله، فَقَبِلْتُ رَأْسَهُ و قلت: وأشهد على الحسين بن علي عليه السلام

أنه لم يذهب حتى ترك حجةً من بعده، و كان الحجة من بعده

علي بن الحسين عليه السلام و كانت طاعته مفترضة، فقال: رحمك الله،

را که قِیم در آن بفرماید همان حقّ است.

به گروهی که با آنها مناظره کردم گفتم: قِیم قرآن کیست؟

آنها گفتند: عبدالله بن مسعود و فلانی و فلانی قِیم قرآن بوده و به آن عالم هستند.

به آنها گفتم: ایشان به تمام قرآن آگاه و عالم هستند؟

گفتند: خیر، پس هرچه پیگیری و تفحص کردم کسی را نیافتم که در حقّش

بگویند به تمام قرآن آگاه و عالم است مگر علی بن ابی طالب علیه السلام و هرگاه مطلب و

موضوع مجهولی از قرآن بین این قوم که می‌گویند قِیم قرآن هستند مطرح شود و از

این پرسیم بگوید نمی‌دانم و از آن سؤال نمایم وی نیز بگوید: نمی‌دانم و از آن

دیگری استفسار کنیم او نیز اظهار بی‌اطلاعی نماید ولی وقتی از قِیم واقعی قرآن

یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام آن را جویا شویم و بفرمایند می‌دانم و آن مجهول را واضح

فرماید باید شهادت داد که آن حضرت قِیم قرآن بوده و طاعتش واجب و حجت

بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردم می‌باشند و آنچه بفرماید حقّ و صواب است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدا رحمت کند.

پس من سر مبارک حضرت را بوسیده و عرض کردم: علی بن ابی طالب علیه السلام از

دنیا رحلت نفرمود مگر آن‌که بعد از خود حجّتی به جای خویش گذارده همان‌طوری

که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از خود حجّتی به جای خویش نهاد، باری حجّت بعد از

علی علیه السلام حسن بن علی علیه السلام می‌باشد و شهادت می‌دهم:

بر حسن بن علی علیه السلام حجّت بوده و اطاعتش واجب و فرض است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدا رحمت کند.

پس من سر مبارک حضرت را بوسیده و عرضه داشتم: شهادت می‌دهم بر

حسن بن علی که از دنیا رحلت نفرمود مگر آن‌که بعد از خود حجّتی به جای خویش

گذارد همان‌طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش علیه السلام جانشین برای خود گذاردند و

حجّت بعد از حسن، حسین بن علی علیه السلام است که طاعتش واجب می‌باشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدا رحمت کند.

پس من سر مبارک حضرت را بوسیده و عرض کردم: شهادت می‌دهم بر

حسین بن علی علیه السلام که از دنیا رحلت نفرمود مگر آن‌که بعد از خود حجّتی به جای

خویش نهاد و حجّت بعد از آن حضرت، علی بن الحسین علیه السلام بوده که طاعتش

واجب می‌باشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدا رحمت کند.

فَقَبِلْتُ رَأْسَهُ وَقُلْتُ: أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةَ مَنْ بَعْدَهُ: وَأَنَّ الْحُجَّةَ مَنْ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَبُوجَعْفَرٍ، وَكَانَتْ طَاعَتُهُ مَفْتَرَضَةً، فَقَالَ:

رَحِمَكَ اللَّهُ، قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَعْطِنِي رَأْسَكَ فَقَبِلْتُ رَأْسَهُ، فَضَحَكَ فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَبَاكَ لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةَ مَنْ بَعْدَهُ، كَمَا تَرَكَ أَبُوهُ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّكَ أَنْتَ الْحُجَّةَ مَنْ بَعْدَهُ وَأَنَّ طَاعَتَكَ مَفْتَرَضَةٌ، قَالَ: كَفَّ رَحِمَكَ اللَّهُ.

قُلْتُ: أَعْطِنِي رَأْسَكَ أَقْبَلُهُ فَضَحَكَ، قَالَ:

سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ فَلَا أَنْكَرُكَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَدًا.

٢- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَرَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فِيهِمْ:

حَمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ، وَمُؤَمِّنُ الطَّاقِ، وَهَشَامُ بْنُ سَالِمٍ، وَالطَّيَّارُ، وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فِيهِمْ: هَشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَهُوَ شَابٌّ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: يَا هَشَامُ، قَالَ: لَيْتَكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ: أَلَا تُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرٍو بْنِ عُبَيْدٍ، وَكَيْفَ سَأَلْتَهُ؟

قَالَ هَشَامُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أَجْلُكَ وَأَسْتَحْيِيكَ وَلَا يَجْعَلُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: إِذَا أَمَرْتَكُمْ بِشَيْءٍ فَافْعَلُوهُ.

قَالَ هَشَامُ: بَلَّغْنِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرٍو بْنُ عُبَيْدٍ وَجُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ وَعَظَمُ ذَلِكَ عَلَيَّ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَدَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَتَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ فَإِذَا أَنَا بِحُلُقَةٍ كَبِيرَةٍ وَإِذَا أَنَا بِعَمْرٍو بْنِ عُبَيْدٍ وَعَلَيْهِ شِمْلَةٌ سَوْدَاءُ مُتَتَرِّبُهَا مِنْ صُوفٍ

پس من سر مبارک حضرت را بوسیده و عرض کردم: شهادت می‌دهم بر علی بن الحسین که از دنیا رحلت نفرمود مگر آن‌که بعد از خود حجّتی به جای خویش گذارد و حجّت بعد از آن حضرت محمد بن علی ابوجعفر می‌باشد که طاعتش واجب است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدا رحمت کند.

محضر مبارکش عرضه داشتم خدا اصلاح حال شما نماید سر مبارک را به من دهید، پس آنرا بوسیدم، حضرت خندیدند من عرض کردم: می‌دانم پدر شما از دنیا رحلت نکردند مگر آن‌که بعد از خود حجّتی به جای خویش نهاده‌اند همان‌طوری که پدر بزرگوارش چنین نمود پس شهادت می‌دهم که شما حجّت بعد از او بوده و طاعتتان واجب است.

حضرت فرمودند: بس است خدا رحمت کند.

عرض کردم: سر مبارک را بدهید ببوسم، حضرت خندیده و فرمودند: از آنچه خواهی سؤال کن دیگر بعد از امروز هرگز تو را انکار نخواهم نمود.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبدالرحمن از یونس بن یعقوب نقل کرده که وی گفت: جمعی از اصحاب امام صادق علیه السلام که در میانشان حمزان بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم و طیار و گروهی دیگر از اصحاب که در بینشان هشام بن حکم به چشم می‌خورد در عنفوان جوانی بودند گره آن حضرت را گرفته و از آن حضرت بهره علمی می‌بردند، حضرت فرمودند: ای هشام.

هشام عرض کرد: بلی، ای پسر رسول خدا.

حضرت فرمودند: آیا به من نمی‌گویی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟

هشام عرض کرد: فدایت شوم من شما را تجلیل نموده و از حضرتتان حیا و شرم داشتم و در مقابلتان زبانم گویا نیست تا بتوانم شرح ماجرا را بدهم.

امام علیه السلام فرمودند: وقتی تو را به چیزی فرمان دادم آن را به جای آور.

هشام عرضه داشت: خبر به من رسید که عمرو بن عبید در مسجد می‌نشیند و چه سخنان زهراگینی می‌گوید این معنا بر من گران آمد، پس به طرف او حرکت کرده و روز جمعه که داخل بصره شدم به طرف مسجد رفته وارد شدم حلقه و سیمی از جمعیت را دیدم که به دور عمرو بن عبید گرد آمده و او در حالی که پارچه‌ای مشکی

و شملة مرتد بها والناس يسألونه فاستفرجت الناس فأفرجوا لي ثم قعدت
في آخر القوم على ركبتي، ثم قلت: أيها العالم أنا رجل غريب تأذن لي
فأسألك عن مسألة؟

فقال: نعم، قلت، قلت له: ألك عين؟ قال: يا بني أي شيء هذا من السؤال
و شيء تراه كيف تسأل عنه؟ فقلت: هكذا مسألتي
فقال: يا بني سل و إن كانت مسألتك حمقاء.

قلت: أجبني فيها.

قال: فقال لي سل؟

قال: قلت: ألك عين؟

قال: نعم.

قال: قلت: فما ترى بها؟

قال: أرى بها الألوان والأشخاص.

قال: قلت: فلك أنف؟

قال: نعم.

قلت: فما تصنع به؟

قال: أشم به الرائحة.

قال: قلت: ألك فم؟

قال: نعم.

قال: قلت: فما تصنع به؟

قال: أعرف به المطاعم على اختلافها.

قال: قلت: ألك لسان؟

قال: نعم.

قلت: فما تصنع به؟

قال: أتكلّم به.

از جنس پشم به خود پیچیده و پارچه‌ای را رداء نموده و به دوش افکنده بود در بین آنها قرار داشت و مردم از او سؤال می‌کردند، من در بین جمعیت برای خود جایی پیدا می‌کردم تا در پشت صفوف مردم به قدری که روی زانو بنشینم جایی جسته و نشستم، سپس خطاب به عمرو بن عبید کرده و گفتم: ایها العالم من مردی غریبم آیا اذن میدهی از مسئله‌ای سؤال کنم؟

گفت آری، پرس.

به او گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: این چه سؤالی است که می‌کنی، چیزی را که می‌بینی چگونه از آن سؤال و

پرسش می‌نمایی؟

گفتم: سؤالهای من از همین قبیل است.

گفت: پسرم پرس اگرچه سؤال و پرسشست احمقانه است.

گفتم: بجواب همین سؤالهای احمقانه را بگو.

گفت: سؤال کن.

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می‌بینی؟

گفت: با آن رنگها و اشخاص را می‌بینم.

گفتم: آیا بینی داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می‌کنی؟

گفت: با آن بوها را می‌بویم.

گفتم: آیا دهان داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می‌کنی؟

گفت: با آن طعم‌های مختلف را احساس می‌کنم.

گفتم: آیا زبان داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می‌کنی؟

گفت: با آن سخن می‌گویم.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

قال: قلت: ألك أذن؟

قال: نعم.

قال: قلت: فما تصنع بها؟

قال: أسمع بها الأصوات.

قال: قلت: ألك يدان؟

قال: نعم.

قال: قلت: فما تصنع بهما؟

قال: أبطش بهما، وأعرف بهما اللين من الخشن.

قال: قلت: ألك رجلان؟

قال: نعم.

قال: قلت: فما تصنع بهما؟

قال: أنتقل بهما من مكان إلى مكان.

قال: قلت: ألك قلب؟

قال: نعم.

قال: قلت: فما تصنع به؟

قال: أُمَيِّزُ بِهِ كَلِّمَا وَرَدَ عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ.

قال: قلت: أفليس في هذه الجوارح غنى عن القلب؟

قال: لا.

قلت: وكيف ذلك وهي صحيحة سليمة؟

قال: يَا بُنَيَّ إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَتْ فِي شَيْءٍ شَمَّتْهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ أَوْ

سَمِعَتْهُ رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ فَيَسْتَيْقِنُ الْيَقِينَ وَيَبْطُلُ الشَّكُّ.

قال: قلت: فإِنَّمَا أَقَامَ اللَّهُ الْقَلْبَ لَشَكِّ الْجَوَارِحِ؟

قال: نعم.

قال: قلت: فَلَا بُدَّ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلَّا لَمْ تَسْتَيْقِنِ الْجَوَارِحُ؟

قال: نعم.

قال: قلت له: يَا أَبَا مَرْوَانَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتْرِكْ جَوَارِحَكَ

گفتم: آیا گوش داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می‌کنی؟

گفت: با آن صداها را می‌شنوم.

گفتم: آیا در دست داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آنها چه می‌کنی؟

گفت: اشیاء را با آنها گرفته و نرمی و زبری آنها را احساس می‌کنم.

گفتم: آیا دو پا داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آنها چه می‌کنی؟

گفت: با آنها از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شوم.

گفتم: آیا قلب داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می‌کنی؟

گفت: آنچه بر این جوارح و اعضاء نامبرده وارد شده و عرضه شود با آن آنها را تمییز و تشخیص می‌دهم یعنی با قلب تشخیص می‌دهم این امر وارد شده و عرضه گردیده را باید با چشم دید یا با گوش مثلاً شنید.

گفتم: آیا با وجود این جوارح از قلب بی‌نیاز هستیم یا نه؟

گفت: خیر.

گفتم: چگونه بی‌نیاز نیستیم درحالی که این اعضاء و جوارح سالم و صحیح هستند؟

گفت: پسر جوارح وقتی شک کنند در چیزی که بوییده یا دیده و یا چشیده و یا شنیده آن را به قلب ارجاع داده و یقین پیدا شده و شک باطل می‌گردد.

گفتم: پس خداوند متعال قلب را برای شک جوارح و اعضاء تعبیه فرموده؟

گفت: آری.

گفتم: پس چاره‌ای از وجود قلب نداریم والا جوارح نمی‌توانند به یقین برسند؟

گفت: آری همین طور است.

به او گفتم: ای ابامروان خداوند متعال اعضاء و جوارح تو را به حال خود

حتى جعل لها إماماً يصحح لها الصحيح، و تتيقن به ما شككت فيه و يترك هذا الخلق كلهم في حيرتهم و شكهم و اختلافهم لا يقيم لهم إماماً يردون إليه شكهم و حيرتهم و يقيم لك إماماً لجوارحك ترد إليه حيرتك و شكك.

قال: فسكت، ولم يقل لي شيئاً، قال: ثم التفت إليّ فقال: أنت هشام؟ فقلت: لا.

فقال لي: بالله أأست هو؟ فقلت: لا.

فقال: أمن جلسائه؟ قلت: لا.

قال: فمن أين أنت؟ قلت: من أهل الكوفة.

قال: فإذا أنت هو.

قال: ثم صمّني إليه وأقعدني في مجلسه وزال عن مجلسه و ما نطق حتى قمت.

فضحك أبو عبد الله عليه السلام ثم قال:

يا هشام من علمك هذا؟

قال: قلت: يا ابن رسول الله جرى على لساني.

قال: يا هشام هذا والله مكتوب في صحف إبراهيم و موسى.

باب ١٥٣

العلّة التي من أجلها لا تخلو

الأرض من حجة الله عز وجل على خلقه

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن

عيسى، عن محمد بن سنان، عن نعمان الرازي، قال: كنت جالساً أنا و بشير

الدهقان عند أبي عبد الله عليه السلام فقال: لما انقضت نبوة آدم

وانگذارده بلکه برای آنها امامی قرار داده تا افعال صحیح آنها را تصحیح کرده و شک آنها را به یقین مبدل نماید، چطور می شود تمام این مخلوقات را در حیرت و شک و اختلاف گذارده و برای آنها امام و پیشوایی معین نکرده باشد تا در وقت حیرت و تردید و اختلاف به او مراجعه نموده و او حیرت آنها را برطرف و تردید و شکشان را به علم و اختلافشان را به اتفاق مبدل نماید.

هشام می گوید: کلام من به این جا که رسید عمرو بن عبید ساکت شد و چیز دیگری به من نگفت، سپس توجهی به من نمود و گفت: تو هشام هستی؟
گفتم: خیر.

گفت: تو را به خدا سوگند می دهم آیا هشام هستی؟

گفتم: خیر.

گفت: آیا از همنشینان با او هستی؟

گفتم: خیر.

گفت: پس از اهل کجایی؟

گفتم: از اهل کوفه می باشم.

گفت: پس حتماً هشام می باشی، سپس مرا به خود چسبانید و در مجلس خویش نشاند و از جایی که نشسته بود و داد سخن می داد کناره گرفت و تا من نشسته بودم سخنی نگفت.

امام صادق علیه السلام خندیدند سپس فرمودند:

ای هشام این بیان را چه کسی به تو تعلیم نموده؟

هشام می گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا بر زبانم این طور جاری شد. حضرت فرمودند: ای هشام به خدا سوگند این تقریر در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.

باب صد و پنجاه و سوم

سز این که زمین از حجت خدا بر خلایق خالی نباید باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از نعمان رازی، وی می گوید: من و بشیر دهان خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، حضرت فرمودند: وقتی نبوت آدم علیه السلام منقضی شد و

وانقطع أكله أوحى الله عز وجل إليه أن يا آدم قد انتقضت نبوتك وانقطع أكلك فانظر إلى ما عندك من العلم والإيمان وميراث النبوة وأثره العلم والاسم الأعظم فاجعله في العقب من ذريتك عند هبة الله فإني لم أدع الأرض بغير عالم يُعرف به طاعتي وديني ويكون نجاة لمن أطاعه.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي إسحاق الهمداني قال: حدثني الثقة من أصحابنا أنه سمع أمير المؤمنين عليه السلام يقول:

اللهم لا تخل الأرض من حُجّة لك على خلقك ظاهر أو خاف مغمور؛ لئلا تبطل حججك وبيّناتك.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن يعقوب السراج قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

تبقى الأرض بلا عالم حيّ ظاهر يفرع إليه الناس في حلالهم وحرّامهم؟

فقال لي: إذا لا يعبد الله يا أبا يوسف.

٤ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن سنان و صفوان بن يحيى و عبد الله بن المغيرة و علي بن النعمان، كلّهم عن عبد الله بن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الله لا يدع الأرض إلّا وفيها عالم يعلم الزيادة والنقصان، فإذا زاد المؤمنون شيئاً ردّهم، وإذا نقصوا أكمله لهم، فقال: خذوه كاملاً ولولا ذلك لالتبس على المؤمنين أمرهم،

خوراکش قطع گردید حقّ عزّوجلّ به او وحی فرمود:
ای آدم نبوّت تو منقضی شد و خوراکت منقطع گردید پس بنگر به آنچه نزد تو
است یعنی:

به علم و ایمان و میراث نبوّت و برگزیده‌های از علم و اسم اعظم توجّه نما و آنها
را قرار بده برای ذریّه خودت نزد هبة الله چه آنکه من زمین را از عالمی که
به واسطه‌اش طاعت و دین من معلوم و شناخته شده و نجات است برای کسانی که
اطاعتش را نمایند خالی نمی‌گذارم.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از
حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابواسحاق همدانی از شخصی ثقه‌ای از
اصحاب، وی می‌گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که حضرت می‌فرمودند: بارخدا یا
زمین را از حجّت خود بر مخلوقات خالی مگذار چه ظاهر و آشکار بوده و چه از
خوف مخفی باشد، تا بدین وسیله حجّت‌ها و بینات باطل نشوند.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: محمد بن یحیی، از محمد بن الحسن بن ابی الخطاب،
از حسن بن محبوب، از یعقوب سراج نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام
عرض کردم: آیا زمین باقی می‌ماند بدون عالم زنده ظاهری که مردم در حلال و
حرامشان به او رجوع کنند؟

حضرت فرمودند: ای ابایوسف اگر چنین عالمی روی زمین نباشد خدا عبادت
نخواهد شد.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از
محمد بن سنان و صفوان بن یحیی و عبدالله بن مغیره و علی بن نعمان جملگی از
عبدالله بن مسکان، از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده‌اند که آن
حضرت فرمودند: خداوند مَنان زمین را وانمی‌گذارد مگر آنکه در آن عالمی قرار
می‌دهد که به زیاده و نقصان واقف و آگاه است، لذا وقتی مؤمنان چیزی اضافه
می‌کنند آنها را بر می‌گرداند و هنگامی که ناقص گذارند برایشان تکمیل و به آنها
می‌فرماید آنرا کامل و تکمیل اخذ نماید.

سپس امام علیه السلام فرمودند: و اگر روی زمین چنین حجّتی نباشد امر بر مؤمنین

ولم يفرق بين الحق والباطل.

٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّقَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟

قَالَ: لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ.

٦- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ الْخَشَّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ كِرَامٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ.

وَقَالَ: إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ لَنَلَّا يَحْتَجُّ أَحَدَهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ تَرْكُهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَيْهِ.

٧- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ وَغَيْرِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ جَبْرَائِيلَ نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام يَخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ لَهُ:

يَا مُحَمَّدُ لِمَ أَتْرَكَ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالَمٌ يَعْرِفُ طَاعَتِي وَهَدَايَ، وَ يَكُونُ نَجَاةً فِيمَا بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْآخِرِ، وَلِمَ أَكُنْ أَتْرَكَ إِبْلِيسَ يَضِلُّ النَّاسَ وَلَيْسَ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ وَدَاعٌ إِلَيَّ وَهَادٍ إِلَى سَبِيلِي وَ عَارِفٌ بِأَمْرِي، وَ إِنِّي قَدْ قَضَيْتُ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِيًّا أَهْدِي بِهِ السَّعْدَاءَ وَ يَكُونُ حُجَّةً عَلَى الْأَشْقِيَاءَ.

مشتبه شده و بین حق و باطل فرق گذارده نمی شود.

حدیث (۵)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از محمد بن عیسی، از محمد بن فضل، از ابی حمزه نقل کرده، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟

حضرت فرمودند: اگر زمین بدون امام باقی بماند فرو خواهد رفت.

حدیث (۶)

حسین بن احمد رحمه الله علیه می گوید: احمد بن ادریس از عبدالله بن محمد، از ابن خثاب، از جعفر بن محمد از کرام^(۱) نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: اگر تمام مردم منحصر در دو نفر شوند قطعاً یکی از آن دو امام باید باشد.

و نیز فرمودند: آخرین نفری که از دنیا می رود امام است تا احدی از مردم بر خدا احتجاج و استدلال نکند که او را بدون حجّت گذارده است.

حدیث (۷)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از حسن بن موسی الخثاب، از عبدالرحمن بن ابی نجران، از عبدالکریم و غیرش، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام با آن حضرت فرمودند: جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و از طرف خدای عز و جلّ خبر داد و گفت:

ای محمد: من زمین را وانمی گذارم مگر آن که در روی آن عالمی باشد که به طرّی طاعت و راههای هدایت من آگاه بوده و در فاصله بین از دنیا رفتن پیامبری تا ظهور و خروج پیامبر دیگر موجب نجات و رهایی مردم باشد و همچنین وانخواهم گذارد ابلیسی که مردم را گمراه کند در حالی که روی زمین حجّتی و دعوت کننده ای به سوی من و راهنما و عارفی به حقّ و شئونات من نباشد (یعنی در حالی که زمین خالی از حجّت باشد هرگز ابلیس را روی زمین نخواهم گذارد بلکه همزمان با بودن ابلیس روی زمین حجّت و امام نیز حتماً می باشد) و مقرر و مقدر کرده ام برای هر طائفه ای هادی و راهنمایی که افراد باسعادت را هدایت کرده و حجّت باشد بر

۱. کرام بن عبدالکریم بن عمرو بن صالح خثعمی: مرحوم صفحانی فرموده وی ثقه است اگر چه نجاشی و شیخ رحمه الله علیهما او را واقعی می دانند.

٨- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن سعد بن أبي خلف، عن الحسن بن زياد عن أبي عبد الله عليه السلام: قال: الأرض لا تكون إلا وفيها عالم يصلحهم ولا يصلح الناس إلا ذلك.

٩- حدثنا محمد بن الحسين رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان، عن الحسن بن زياد، عن أبي عبد الله عليه السلام: لا يصلح الناس إلا بإمام ولا تصلح الأرض إلا بذلك.

١٠- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن أبي عمار بن الطيار قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لو لم يبق في الأرض إلا رجلان لكان أحدهما الحجة.

١١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى رفعه إلى أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: والله ما ترك الله الأرض منذ قبض الله آدم إلا وفيها إمام يهتدي به إلى الله وهو حجة الله على عباده، ولا تبقى الأرض بغير حجة لله على عباده.

١٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن السندي بن محمد، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لا تبقى الأرض بغير إمام ظاهر أو باطن.

١٣- أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن حفص، عن ميثم بن أسلم، عن ذريح المحاربي، عن أبي عبد الله عليه السلام

حدیث (۸)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از سعد بن ابی خلف، از حسن بن زیاد از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: زمین باقی نخواهد بود مگر آنکه در روی آن عالمی باشد که مردم را اصلاح کند و مردم اصلاح نخواهند شد مگر با چنین فردی.

حدیث (۹)

محمد بن حسین رحمه الله علیه می گوید: محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از حسن بن زیاد، از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام، حضرت فرمودند: مردم اصلاح نمی شوند مگر با امام علیهما السلام و اساساً زمین اصلاح نمی گردد مگر با امام علیهما السلام.

حدیث (۱۰)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابی عمار بن طیار وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیهما السلام شنیدم که می فرمودند: اگر باقی نماند روی زمین مگر دو مرد قطعاً یکی از آن دو حجت خدا خواهد بود.

حدیث (۱۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی مرفوعاً تا ابی حمزه حدیث را از حضرت ابی جعفر علیهما السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: به خدا سوگند از زمان رحلت حضرت آدم علیهما السلام خداوند تعالی زمین را وامگذارد مگر آنکه روی آن امامی قرار داد که به واسطه اش مردم هدایت یافته اند، او حجت خدا بر بندگان است و هیچ گاه زمین بدون حجت باقی نخواهد بود.

حدیث (۱۲)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: عبدالله بن جعفر حمیری از سندی بن محمد، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیهما السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: زمین بدون امام ظاهر یا باطن باقی نمی ماند.

حدیث (۱۳)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: عبدالله بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن حفص، از میثم بن اسلم، از ذریح المحاری، از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام

قال: سمعته يقول، واللّه ما ترك الله الأرض منذ قبض آدم إلّا وفيها إمامٌ يُهتَدَى به إلى الله عزّ وجلّ وهو حجّة الله عزّ وجلّ على العباد، من تركه هلك ومن لزمه نجا، حقّاً على الله عزّ وجلّ.

١٤ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن يحيى عن عبد الله بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن إبراهيم، عن زيد الشحام، عن داود بن العلاء، عن أبي حمزة الثمالي، قال: ما خلت الدنيا منذُ خلق الله السّماوات والأرض من إمام عدلٍ إلى أن تقوم السّاعة حجّة لله فيها على خلقه.

١٥ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب والهيثم بن أبي مسروق التّهدي، عن أبي داود سليمان بن سفيان المسترق، عن أحمد بن عمر الحلال، عن أبي الحسن عليه السلام قال: قلت تبقى الأرض بغير إمام، فإنّا نروي عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال: لا تبقى إلّا أن يسخط الله على العباد.

فقال: لا، لا تبقى لو بقيت إذا لساخت.

١٦ - حدّثنا محمّد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب ومحمّد بن عيسى بن عبيد، عن محمّد بن الفضيل الصّيرفي عن أبي حمزة الثمالي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: تبقى الأرض بغير إمام؟

قال: لو بقيت بغير إمام لساخت.

١٧ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى و علي بن اسماعيل بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن محمّد بن القاسم، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

قلت له: تكون الأرض ولا إمام فيها؟

نقل کرده که حضرت می فرمودند: به خدا قسم از زمانی که جناب آدم علیه السلام از دنیا رحلت کرد خداوند متعال زمین را وامگذارد مگر در آن امامی قرار داد که مردم را به سوی او هدایت کند، او حجت حق عزوجل بر بندگان است، هر کس رهايش نماید هلاک شود و آن کسی که ملازمش گردد نجات یابد.

حدیث (۱۴)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابراهیم، از زید شحام، از داود بن علا، از ابو حمزه ثمالی، وی گفت: از زمانی که خداوند متعال آسمانها و زمین را آفرید تا هنگام قیام ساعت و بپاشدن قیامت هرگز زمین از حجت خدا بر خلائق و امام عادل خالی نبوده و نخواهد بود.

حدیث (۱۵)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب و هیشم بن ابی مسروق نهدی از ابی داود سلیمان بن سفیان مسترق، از احمد بن عمر الحلال از حضرت ابی الحسن علیه السلام، راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرضه داشتیم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام برای ما روایت شده که آن جناب فرمودند: زمین بدون امام باقی نمی ماند مگر آن که حق تعالی بر بندگان غضب نماید؟

حضرت فرمودند: خیر، زمین باقی نمی ماند، اگر بدون امام زمین باقی باشد فرو خواهد رفت.

حدیث (۱۶)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب و محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن فضیل صیرفی، از ابو حمزه ثمالی، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟

حضرت فرمودند: اگر باقی بماند بدون امام فرو خواهد رفت.

حدیث (۱۷)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن اسماعیل بن عیسی، از عباس بن معروف از علی بن مهزیار، از محمد بن القاسم، از محمد بن فضیل، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام، راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: آیا می شود زمین باشد و امام علیه السلام روی آن نباشد؟

فقال: لا، إذا لساخت بأهلها.

١٨ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن النضر بن سويد، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة الثمالي قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: تبقى الأرض بغير إمام؟

فقال: لا، لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت.

١٩ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن عباد بن سليمان، عن سعد بن سعد الأشعري عن أحمد بن عمر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قلت له: هل تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا.

قلت: فإننا نروي عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: لا تبقى الأرض بغير إمام إلا أن يسخط الله على العباد.

فقال: لا تبقى إذن لساخت.

٢٠ - حدّثنا جعفر بن محمد بن مسرور قال: حدّثنا الحسين بن عامر، عن المعلّى بن محمد النّصري، عن الحسن بن علي الوشاء، قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: هل تبقى الأرض بغير إمام؟ فقال: لا.

فقلت: إننا نروي أنها لا تبقى إلا أن يسخط الله على العباد.

فقال: لا تبقى إذن لساخت.

٢١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن الحسن بن علي الدينوري و محمد بن أحمد بن أبي قتيّاه، عن أحمد بن هلال، عن سعيد بن سليمان بن جعفر الجعفري قال: سألت الرضا عليه السلام: فقلت: تخلو الأرض من حجة؟

فقال:

حضرت فرمودند: خیر، در این هنگام زمین اهلش را فرو می برد.

حدیث (۱۸)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از نصر بن سوید، از محمد بن فضیل از ابو حمزه ثمالی، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ حضرت فرمودند: خیر، اگر باقی بماند بدون امام فرو خواهد رفت.

حدیث (۱۹)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از عباد بن سلیمان، از سعد بن اشعری، از احمد بن عمر، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام، وی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: روایت به ما رسیده که امام صادق علیه السلام فرمودند: زمین بدون امام باقی نخواهد ماند مگر آن که خداوند بر بندگان غضب کند. امام علیه السلام فرمودند: زمین باقی نمی ماند چون در چنین وقتی که امام نیست زمین فرو خواهد رفت.

حدیث (۲۰)

جعفر بن محمد بن مسرور از حسین بن عامر، از معلى بن محمد نصری، از حسن بن علی الوشاء، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: به ما روایت رسیده که زمین باقی نمی ماند مگر آن که حق تعالی بر بندگان غضب کند.

حضرت فرمود: زمین بدون امام باقی نمی ماند چون در وقتی که امام نباشد زمین فرو می رود.

حدیث (۲۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از حسن بن علی دینوری و محمد بن احمد بن ابی قتا، از احمد بن هلال از سعید بن سلیمان جعفر جعفری، وی می گوید: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا زمین از حجت خالی می ماند؟ امام علیه السلام فرمودند:

لو خلت الأرض طَرْفَةَ عَيْنٍ من حُجَّةٍ لساخت بأهلها.

٢٢ - أبي رحمه الله قال: حَدَّثَنَا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن سنان و علي بن النعمان، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَدَعْ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالَمٌ يَعْلَمُ الزِّيَادَةَ وَالنَّقْصَانَ فِي الْأَرْضِ فَإِذَا زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رُدُّهُمْ وَإِذَا نَقَصُوا أَكْمَلَهُ لَهُمْ، فَقَالَ: خَذُوهُ كَامِلاً.

و لولا ذلك لالتبس على المؤمنين أمورهم، ولم يفرقوا بين الحق والباطل.

٢٣ - أبي رحمه الله قال: حَدَّثَنَا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن منصور بن يونس، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا عَالَمٌ، كُلَّمَا زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رُدُّهُمْ، وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئاً تَمَّ لَهُمْ.

٢٤ - حَدَّثَنَا أحمد بن محمد رحمه الله، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن عبد الجبار، عن عبد الله بن محمد الحجاج، عن ثعلبة بن ميمون، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا مَنْ يَعْلَمُ الزِّيَادَةَ وَالنَّقْصَانَ، فَإِذَا جَاءَ الْمُسْلِمُونَ بِزِيَادَةِ طَرَحِهَا، وَإِذَا جَاءُوا بِالنَّقْصَانِ أَكْمَلَهُ لَهُمْ، فَلَوْلَا ذَلِكَ اخْتَلَطَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ أُمُورُهُمْ.

٢٥ - أبي رحمه الله قال: حَدَّثَنَا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، و محمد بن

اگر زمین از حجت به قدر چشم بهم زدن خالی بماند اهلش را فرومی برد.

حدیث (۲۲)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب و محمد بن عیسی از عبید، از محمد بن سنان و علی بن نعمان، از عبدالله بن مسکان، از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: خداوند عز و جل زمین را وانمی گذارد مگر آنکه در روی آن عالمی باشد که به زیاده و نقصان روی زمین آگاه و واقف باشد لذا هرگاه اهل ایمان چیزی را زیاد کردند او ایشان را برگردانده و هر زمان که از چیزی نقص کردند وی آن را برای ایشان کامل سازد پس به ایشان بگوید: آن را کامل اخذ کنید و اگر غیر از این باشد امور مؤمنین برایشان مشته شده و نمی توانند بین حق و باطل فرق بگذارند.

حدیث (۲۳)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از منصور بن یونس از اسحاق بن عمار، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: زمین خالی نمی باشد از چیزی مگر آنکه در روی آن عالمی است که هرگاه مؤمنین چیزی را اضافه کردند او آنها را برگردانده و اگر ناقص نمودند چیزی را برایشان تمام و کامل می گرداند.

حدیث (۲۴)

احمد بن محمد رحمه الله علیه از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبدالجبار، از عبدالله بن محمد حجاج، از ثعلبه بن میمون، از اسحاق بن عمار، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: زمین هیچ گاه از کسی که به زیاده و نقصان واقف و آگاه است خالی نمی باشد لذا هرگاه مسلمانان چیز زیادی آوردند او آن را طرح کرده و هرگاه شیئی را ناقص نمودند وی آن را برایشان تکمیل می نماید و اگر چنین نمی بود امور مسلمین برایشان مشته و مختلط می گشت.

حدیث (۲۵)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد و محمد بن

عبد الجبار، عن محمد بن خالد البرقي، عن فضالة بن أيوب، عن شعيب، عن أبي حمزة قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

لن تبقى الأرض إلا وفيها من يعرف الحق، فإذا زاد الناس فيه، قال: قد زادوا، وإذا نقصوا منه قال:

قد نقصوا، وإذا جاؤوا به صدقهم، ولو لم يكن كذلك لم يعرف الحق من الباطل.

٢٦ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن معبد، عن التضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبي.

عن شعيب الحذاء، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن الأرض لا تبقى إلا و منّا فيها من يعرف الحق، فإذا زاد الناس قال: قد زادوا، وإذا نقصوا منه قال: قد نقصوا، و لولا أن ذلك لم يعرف الحق من الباطل.

٢٧ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن يحيى بن أبي عمران الهمداني، عن يونس، عن إسحاق بن عمار، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن الله لم يدع الأرض إلا وفيها عالم يعلم الزيادة والنقصان من دين الله تعالى، فإذا زاد المؤمنون شيئاً ردّهم وإذا نقصوا أكمله لهم، و لولا ذلك لا تيسر على المسلمين أمرهم.

٢٨ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن علي بن أسباط، عن سليم مولى طربال، عن إسحاق بن عمار قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إن الأرض لن تخلو إلا وفيها عالم، كلما زاد المؤمنون شيئاً

عبدالجبار، از محمد بن خالد برقی، از فضالة بن ایوب، از شعیب، از ابو حمزه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: باقی نمی ماند زمین مگر در آن کسی باید باشد که به حق آگاه و واقف بوده به طوری که مردم وقتی در آن چیزی اضافه نمودند او بفرماید: مردم به حق افزودند و هرگاه از آن نقص و کسر نمایند بفرماید مردم ناقص کردند و زمانی که عین حق را آوردند ایشان را تصدیق نماید و اگر این چنین نباشد حق از باطل ممتاز و مشخص نمی شود.

حدیث (۲۶)

محمد بن حسن رحمه الله علیه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن معبد، از نضر بن سوید از یحیی بن عمران حلبی از شعیب حداء، از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: زمین باقی نمی ماند مگر از ما اهل بیت روی آن کسی باشد که حق را واقف و آگاه بوده به طوری که وقتی مردم به آن چیزی افزودند بگوید: مردم به حق اضافه کردند و زمانی که از آن چیزی بکاهند بفرماید: مردم از حق کاستند و اگر چنین نباشد حق از باطل ممتاز و مشخص نمی گردد.

حدیث (۲۷)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: علی بن ابراهیم از پدرش از یحیی بن ابی عمران همدانی، از یونس، از اسحاق بن عمار از محمد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند متعال زمین را وانمی گذارد مگر آن که در روی آن عالمی قرار می دهد که به زیاده و نقصان در دین خدا واقف و آگاه است به طوری که هرگاه مؤمنین چیزی را به دین بیافزایند آنها را برگردانده و زمانی که از آن شیی را کم کنند برایشان تکمیل می نماید و اگر چنین نباشد امر مسلمانان مشتبه و مختلط می گردد.

حدیث (۲۸)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه فرمود: حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از علی بن اسباط، از سلیم مولی طربال، از اسحاق بن عمار نقل کرده که گفت: از حضرت اباعبد الله علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمین هرگز خالی نیست از عالمی که هرگاه مؤمنین چیزی را اضافه کردند آنها را

ردّهم وإذا أنقصوا أكمله لهم، فقال: خذوه كاملاً، و لولا ذلك لالتبس على المؤمنين أمورهم ولم يفرّقوا بين الحقّ والباطل.

٢٩ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد و محمّد بن عيسى بن عبيد، عن محمّد بن أبي عمير، عن منصور بن يونس، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتَه يقول: إنّ الأرض لا تخلو إلّا وفيها عالم، كلّما زاد المؤمنون شيئاً ردّهم و إن نقصوا شيئاً تَمّمه لهم.

٣٠ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى و محمّد بن عبد الجبّار، عن عبد الله بن محمّد الحجاج، عن ثعلبة بن ميمون، عن إسحاق بن عمّار قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: الأرض لا تخلو من أن يكون فيها من يعلم الزيادة والنقصان، فإذا جاء المسلمون بزيادة طرحها، و إذا جاؤوا بالنقصان أكمله لهم، و لولا ذلك لاختلط على المسلمين أمورهم.

٣١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى و محمّد بن عبد الجبّار، عن محمّد بن خالد البرقي، عن فضالة بن أيّوب،

عن شعيب الحذاء، عن أبي حمزة الثمالي قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لن تبقى الأرض إلّا وفيها رجل منا يُعرفُ الحقّ، فإذا زاد الناس فيه قال: قد زادوا، و إذا نقصوا قال: قد نقصوا، و إذا جاؤوا به صدّقهم، و لو لم يكن كذلك لم يُعرفِ الحقّ من الباطل.

برگردانده و زمانی که ناقص نمودند برایشان تکمیل نموده و سپس به آنها می‌گوید: بپذیرید آن را در حالی که کامل است.

سپس حضرت فرمودند: و اگر چنین نباشد امور مؤمنین برایشان مشتبه شده و بین حق و باطل فرق نمی‌گذارند

حدیث (۲۹)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید و محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از اسحاق بن عمار، از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: زمین خالی نمی‌ماند مگر در آن عالمی است که هرگاه مؤمنین چیزی را اضافه کردند آنها را برگردانده و اگر ناقص نمودند برایشان تتمیم و تکمیل می‌کند.

حدیث (۳۰)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبد الجبار، از عبدالله بن محمد حجاج از ثعلبه بن میمون، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبدالله علیهما السلام فرمودند:

زمین خالی نیست از بودن کسی که به زیاده و نقصان آگاه است بر روی آن به طوری که وقتی مسلمین زیادی را آوردند او آن را طرح می‌کند و هنگامی که ناقص نمایند برایشان تکمیل می‌نماید، سپس حضرت فرمودند: و اگر چنین نباشد امور مسلمین بر آنها مختلط و مشتبه می‌گردد.

حدیث (۳۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبد الجبار، از محمد بن خالد برقی، از فضالة بن ایوب^(۱)، از شعیب حذاء، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبدالله علیهما السلام فرمودند: زمین باقی نمی‌ماند مگر آن که در روی آن مزدی است از ما اهل بیت که به حق عارف می‌باشد به طوری که هرگاه مردم در آن اضافه کنند گوید: زیاد کردند و هنگامی که از آن بکاهند می‌فرماید: مردم از حق کاستند و وقتی که عین حق را بیاورند او آنها را تصدیق می‌نماید، سپس حضرت فرمودند: و اگر چنین نباشد حق از باطل ممتاز و مشخص نمی‌گردد.

۱- فضالة بن ایوب از دی نفه است و مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی در حدیث نفه و در دین مستقیم بوده.

٣٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد، عن علي بن اسماعيل الميثمي، عن ثعلبة بن ميمون، عن عبد الأعلى مولى آل سام، عن أبي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول: ما ترك الله الأرض بغير عالم ينقص ما زاد الناس، ويزيد ما نقصوا، ولولا ذلك لاختلط على الناس أمورهم.

باب ١٥٤

العلة التي من أجلها سدّ رسول الله صلى الله عليه وآله الأبواب

كلّها إلى المسجد، وترك باب علي عليه السلام

١ - حدثنا محمد بن أحمد الشيباني رحمته الله: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا محمد بن اسماعيل البرمكي قال: حدثنا عبد الله بن أحمد، عن سليمان بن حفص المروزي، عن عمرو بن ثابت، عن سعد بن طريف، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس قال: لما سدّ رسول الله صلى الله عليه وآله الأبواب الشارعة إلى المسجد إلا باب علي عليه السلام ضجّ أصحابه من ذلك فقالوا: يا رسول الله لمّ سدّدت أبوابنا وترك باب هذا الغلام؟

فقال: إن الله تبارك وتعالى أمرني بسدّ أبوابكم وترك باب علي، فإنما أنا متّبع لما يوحى إليّ من ربّي.

٢ - حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي رحمه الله قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه قال: حدثنا نصر بن أحمد البغدادي، قال: حدثنا عيسى بن مهران قال: حدثنا محول قال: أخبرنا عبد الرحمان بن الأسود، عن محمد بن عبيد الله بن أبي رافع، عن أبيه وعمّه، عن أبيهما، عن أبي رافع قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله خطب الناس فقال: أيّها الناس، إن الله عزّ وجلّ أمر موسى و هارون أن يبنيا لقومهما بمصر بيوتاً وأمرهما أن لا يبيت في مسجدهما جنب ولا يقرب فيه النساء إلا هارون وذريته، وأنّ عليّاً عليه السلام منّي بمنزلة هارون من موسى فلا يحلّ

حدیث (۳۲)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید، از علی بن اسماعیل میثمی، از ثعلبه بن میمون از عبدالاعلی مولى آل سام نقل کرده که گفت: از حضرت ابوجعفر علیّه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند زمین را بدون عالمی که زیاد کردن مردم را کم و کم کردنشان را زیاد کند وانمی گذارد و اگر چنین نباشد امور مردم بر آنها مشتبه خواهد شد.

باب صد و پنجاه و چهارم

سز این که رسول خدا ﷺ درب تمام منازل را به مسجد بستند

مگر درب منزل علی علیّه السلام را

حدیث (۱)

محمد بن احمد شیبانی رحمه الله از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از عبدالله بن احمد، از سلیمان بن حفص مروزی، از عمرو بن ثابت، از سعد بن طریف، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت: وقتی رسول خدا ﷺ تمام درب هایی که به مسجد باز می شد بستند و تنها درب منزل علی علیّه السلام را باز گذاردند اصحاب از این عمل به خجّه درآمده و گفتند: یا رسول الله برای چه درب منازل ما را مسدود کردی و درب منزل این جوان را باز گذاردی؟ حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی به من فرمان داد درب منازل شما را بسته و درب منزل علی را باز بگذارم و من تابع وحی هستم که از جانب پروردگارم به من می شود.

حدیث (۲)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رحمه الله علیه از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از نصر بن احمد بغدادی از عیسی بن مهران از محول از عبدالرحمن بن الاسود، از محمد بن عبیدالله بن ابی رافع، از پدر و عمویش، از پدر این دو، از ابی رافع، وی می گوید: رسول خدا ﷺ برای مردم خطبه خوانده و سپس فرمودند: ایها الناس خداوند عز و جلّ به جناب موسی و هارون علیهما السلام امر فرمود که در مصر برای قومشان خانه هایی بسازند و بعد فرمان داد که در مسجد موسی و هارون جنب بیتوته نکرده و به زنان نزدیک نشوند مگر جناب هارون و فرزندان او و علی علیّه السلام نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است لذا جایز نیست برای

لأحد أن يقرب النساء في مسجدي ولا يبيت فيه جنب إلا علي و ذرّيته فمن سائه ذلك فههنا، و ضرب بيده نحو الشام.

٣ - حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي رحمه الله قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه: قال: حدثنا نصر بن أحمد البغدادي، قال: حدثنا محمد بن عبيد بن عتبة، قال: حدثنا اسماعيل بن أبان، عن سالم بن أبي عمرة، عن معروف بن خربوذ، عن أبي الطفيل، عن حذيفة بن أسيد الغفاري قال: إن النبي ﷺ قام خطيباً فقال:

إن رجالاً لا يجدون في أنفسهم أن أسكن علياً في المسجد وأخرجهم، والله ما أخرجتهم وأسكنته بل الله أخرجهم وأسكنه، إن الله عز وجل أوحى إلى موسى وأخيه أن تبوؤا لقومكما بمصر بيوتاً واجعلوا بيوتركم قبلة وأقيموا الصلاة، ثم أمر موسى أن لا يسكن مسجده ولا ينكح فيه ولا يدخله جنب إلا هارون و ذرّيته، وأن علياً مني بمنزلة هارون من موسى وهو أخي دون أهلي ولا يحل لأحد أن ينكح فيه النساء إلا علي و ذرّيته، فمن سائه فههنا وأشار بيده نحو الشام.

باب ١٥٥

العلّة التي من أجلها يجب أن يكون الإمام

معروف القبيلة، معروف الجنس، معروف

النسب، معروف البيت والعلّة التي من

أجلها يجب أن يكون الإمام أعلم الخلق و

أسخى الخلق وأشجع الخلق وأعف الخلق

معصوماً من الذنوب

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا علي بن الحسين

السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن الحسن بن

علي بن أبي حمزة، عن أبيه قال: سأل ضرار هشام بن الحكم، عن الدليل

على الإمام بعد النبي ﷺ؟

احدی که در مسجد من نزدیک به زنان شده و نه جنب در آن بیتوته کند مگر علی علیه السلام و فرزندان او پس هر کس از این معنا بدحال شده و بدش آمده است پس آنجا (با دست مبارک به طرف شام اشاره فرمود)

حدیث (۳)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رحمه الله علیه از جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش، از نصر بن احمد بغدادی از محمد بن عبید بن عتبّه از اسماعیل بن ابان، از سالم بن ابی عمره، از معروف بن خربوذ، از ابوالطفیل از حذیفه بن اسید غفاری، وی می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله ایستاده و خطبه خواندند، سپس فرمودند:

مردانی که نفسشان راضی نیست از این که من علی را در مسجد ساکن نموده و آنها را اخراج کرده ام بدانند به خدا سوگند من آنها را از مسجد بیرون نکرده و علی را ساکن ننموده ام بلکه خداوند آنها را بیرون نموده و علی علیه السلام را در مسجد اسکان داده، خداوند عز و جلّ به جناب موسی و برادرش هارون وحی فرمود که برای قومشان در مصر خانه هایی بسازند و این خانه ها را قبله قرار داده و نماز بخوانند، سپس به موسی امر فرمود که کسی در مسجدش ساکن نشده و نکاح در آن نکرده و جنب در آن داخل نشود مگر هارون و فرزندان او، و آگاه باشید که علی علیه السلام نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است، او برادر من است نه اهل من، جایز نیست احدی در مسجد من نکاح کند مگر علی و ذریه او، حال بدانید هر کسی که از این بدش آمد و این حکم او را بدحال نموده پس آنجا (با دست به طرف شام اشاره فرمود)

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

باب صد و پنجاه و پنجم

سز این که واجب است امام از نظر قبیله و جنس و نسب و خاندان معروف و شناخته شده باشد و بیان این جهت که چرا باید امام اعلم خلائق و سخی ترین و شجاع ترین و عفیف ترین آنها بوده و از تمام گناهان معصوم و برحذر باشد

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش نقل کرده که گفت: ضرار از هشام بن حکم پرسید: دلیل بر امام صلی الله علیه و آله بعد از نبی صلی الله علیه و آله چیست؟

فقال هشام: الدلالة عليه ثمان دلالات، أربعة منها في نعت نسبه، و أربعة في نعت نفسه، أما الأربعة التي في نعت نسبه، فأن يكون معروف القبيلة معروف الجنس معروف النسب معروف البيت، وذلك أنه إذا لم يكن معروف القبيلة معروف الجنس معروف النسب معروف البيت جاز أن يكون في أطراف الأرض و في كل جنس من الناس، فلما لم يَجُزْ أن يكون إلا هكذا ولم نجد جنساً في العالم أشهر من جنس محمد ﷺ و هو جنس العرب الذي منه صاحب الملة والدعوة الذي ينادي باسمه في كل يوم و ليلة خمس مرّات على الصّوامع والمساجد في جميع الأماكن، أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله، وَ وَصَلَ دَعْوَتُهُ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ من عالم و جاهل معروف غير منكر في كل يوم و ليلة، فلم يَجْزِ إلا أن يكون الدليل في أشهر الأجناس، ولما لم يَجْزِ أن يكون إلا في هذا الجنس لشهرته لم يَجْزِ إلا أن يكون في هذه القبيلة التي منها صاحب الملة دون سائر القبائل من العرب، ولما لم يَجْزِ إلا أن يكون في هذه القبيلة التي منها صاحب الدعوة لا تَصَالُهَا بِالْمِلَّةِ لم يَجْزِ إلا أن يكون في هذا البيت الذي هو بيت النبي ﷺ

لقرب نسبه من النبي ﷺ إشارة إليه دون غيره من أهل بيته، ثُمَّ إن لم يكن إشارة إليه

هشام گفت: هشت دلیل بر آن می باشد، چهارتا در پیرامون توصیف نسب امام علیه السلام بوده و چهارتای دیگر مربوط به توصیف نفس شریفش می باشد.

اما چهار دلیلی که در پیرامون توصیف نسب امام می باشد عبارتند از این که: باید امام از نظر قبیله و جنس و نسب و خاندان معروف و شناخته شده باشد.

شرح و توضیح

توضیح این گفتار آن است که: اگر لازم نباشد امام علیه السلام از نظر قبیله و جنس و نسب و خاندان شناخته شده باشد پس ممکن است از هر قبیله ای که در اطراف و اکناف کره زمین است امام معین شود اگر چه قبیله نازل و غیر شناخته شده ای بوده که احتمال هرگونه رذائل خلقی و خلقی در اهل آن داده شود و نیز باید جائز باشد از هر جنسی، عرب بوده یا عجم، ترک بوده یا دیلم، زنگی بوده یا غیر آن امام تعیین گردد در حالی که واضح و روشن است التزام به این معنا باطل و مردود است، پس وقتی جائز نبود مگر آن که امام از نظر قبیله و جنس شناخته شده باشد به سراغ جنس معروف می رویم بعد از فحص و گردش هیچ جنسی را در عالم مشهورتر و معروف تر از جنس محمد صلی الله علیه و آله که جنس عرب است نمی یابیم و دلیل بر این ادعاء آن است که حضرتش هم صاحب ملت بوده و هم دعوت و بدیهی است که هر یک از این دو موجب اشتهار و معروفیت می باشند.

اما این که آن جناب صاحب ملت است: به خاطر آن که در هر روز و شب پنج بار نام شریفش در معابد و مساجدی که در جمیع اماکن است برده شده و مؤذنین با صدای بلند می گویند: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله.

و اما این که آن حضرت صاحب دعوت است: دعوت آن جناب به هر بر و فاجر، عالم و جاهل رسیده و به حدی این معنا معروف و مشهور است که احدی توان انکارش را ندارد، پس نتیجه این دلیل آن است که باید امام از شهر اجناس تعیین شود و چون شهر اجناس، جنس عرب بوده و در بین این جنس تنها قبیله قریش است که صاحب ملت بوده نه سایر قبائل عرب لاجرم امام را باید از این قبیله معین نمود و چون در بین این قبیله تنها بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که صاحب دعوت می باشد به ناچار باید امام از این بیت تعیین گردد و بدین ترتیب دعوت به ملت متصل می گردد.

و در بین این خاندان تنها کسی باید امام باشد که علاوه بر قرب نسب به پیامبر اکرم از ناحیه آن حضرت به امامتش اشاره هم شده باشد چه آن که در غیر این

اشتركت أهل هذا البيت وادّعت فيه فإذا وقعت الدعوة فيه وقع الاختلاف والفساد بينهم ولا يجوز إلا أن يكون من النبي ﷺ إشارة إلى رجل من أهل بيته دون غيره؛ لئلا يختلف فيه أهل البيت أنه أفضلهم وأعلمهم وأصلحهم لذلك الأمر.

و أما الأربعة التي في نعت نفسه فأن يكون أعلم الخلق و أسخى الخلق و أشجع الخلق و أعف الخلق و أعصمهم من الذنوب صغيرها وكبيرها، لم تصبه فترة ولا جاهلية ولا بدّ من أن يكون في كلّ زمان قائم بهذه الصفة إلى أن تقوم الساعة.

فقال عبد الله بن يزيد الأباضي: وكان حاضراً من أين زعمت يا هشام أنه لا بدّ أن يكون أعلم الخلق؟

قال: إن لم يكن عالماً لم يؤمن أن ينقلب شرانعه وأحكامه فيقطع من يجب عليه الحدّ ويحدّ من يجب عليه القطع، و تصديق ذلك قول الله عزّ وجلّ:

(أفمن يهدي إلى الحق أحق أن يتبع أمّن لا يهدي إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون) (١)

قال: فمن أين زعمت أنه لا بدّ من أن يكون معصوماً من جميع الذنوب؟ قال: إن لم يكن معصوماً لم يؤمن أن يدخل فيما دخل فيه غيره من الذنوب فيحتاج إلى من يقيم عليه الحدّ كما يقيمه على غيره، وإذا دخل في الذنوب لم يؤمن أن يكتسب على جاره و حبيبه و قريبه و صديقه

صورت سایر افراد این بیت با هم در قرب نسب به نبی اکرم مشترک بوده و امکان دارد هر یک ادعاء امامت نموده و مردم را به خود دعوت کنند و بدین ترتیب اختلاف و فساد بین افراد بیت نبی ﷺ واقع می شود، در نتیجه باید ملتزم شویم که نبی اکرم ﷺ لازم است اشاره نمایند به مردی از اهل بیت خویش که افضل و اعلم و اصلح آنها برای امامت باشد.

و اما چهار دلیلی که مربوط به توصیف نفس شریف امام می باشد:

امام باید: اعلم (داناتر) و اسخی (سخاوتمندتر) و اشجع (شجاع تر) و عفیف و معصوم ترین خلایق باشد و از تمام گناهان چه صغیره و چه کبیره اجتناب داشته و اساساً فترت و جاهلیت کوچکترین اصابتی با آن جناب نداشته باشد.

قابل توجه آنکه در هر عصر و زمانی لازم است امامی که قائم به این اوصاف بوده وجود داشته باشد تا عالم منقرض شده و قیامت بپاگردد.

عبدالله بن یزید اباضی که حاضر در مجلس بود گفت: ای هشام از کجا دانستی که باید امام اعلم خلایق باشد؟

هشام گفت: اگر عالم به تمام دانستنی ها نبوده و به اصطلاح اعلم نباشد اطمینان و وثوقی به او نبوده لذا احتمال دارد شرایع و احکام دین را جابجا کند مثلاً کسی را که حدّ بر او واجب است حدّ نزده بلکه عضوی از اعضائش را قطع نماید و به عکس کسی را که قطع عضو واجب است حدّ بزند و شاهد ما بر این گفتار که باید امام اعلم خلایق باش فرموده حق تعالی در قرآن کریم است:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (آیا آنکه خلق را به راه حق و طریق سعادت هدایت می کند سزاوارتر به پیروی است یا آنکه نمی کند مگر آنکه خود هدایت شود، پس شما مشرکان را چه شده که چنین قضاوت باطل برای بت ها می کنید).

عبدالله بن یزید گفت:

از کجا دانستی که باید امام از همه گناهان معصوم و برکنار باشد؟

هشام گفت: اگر معصوم نباشد اطمینانی نیست بلکه احتمال دارد مانند دیگران گناهان را مرتکب شده در نتیجه محتاج شویم بر او اقامه حدّ کنیم همان طوری که بر غیرش حدّ جاری می سازیم و وقتی احتمال دادیم مرتکب گناهان می شود هیچ وثوق و اطمینانی به او نیست که از همسایه و دوست و نزدیک و محبوبش کتمان نماید.

و تصديق ذلك قول الله عز وجل:

(إني جاعلك للناس إماماً قال و من ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين)^(١)، قال له: فمن أين زعمت أنه لا بد أن يكون أشجع الخلق؟ قال: لأنه قيّمهم الذي يرجعون إليه في الحرب، فإن هرب فقد باء بغضب من الله ولا يجوز أن ييؤ الإمام بغضب من الله و ذلك قوله عز وجل:

(إذا لقيتم الذين كفروا زحفاً فلا تولوهم الادبار، و من يولهم يومئذ دبره إلا متحرفاً لقتال أو متحيزاً إلى فئة فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم و بس المصير)^(٢)

قال: فمن أين زعمت أنه لا بد أن يكون أسخى الخلق؟

قال: لأنه إن لم يكن سخياً لم يصلح للإمامة لحاجة الناس إلى نواله و فضله والقسمة بينهم بالسوية وليجعل الحق في موضعه لأنه إذا كان سخياً لم يتق نفسه إلى أخذ شيء من حقوق الناس والمسلمين ولا يفضل نصيبه في القسمة على أحد من رعيته، وقد قلنا: إنه معصوم فإذا لم يكن أشجع الخلق و أعلم الخلق و أسخى الخلق و أعف الخلق لم يجز أن يكون إماماً.

٢ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال: حدثني علي بن إبراهيم، عن

أبيه، عن ابن أبي عمير قال:

ما سمعت ولا استفدت من هشام بن الحكم في طول صحبتي له شيئاً أحسن من هذا الكلام في صفة عصمة الإمام، فأنني سألته يوماً عن الإمام أهو معصوم؟

فقال: نعم.

و مدرک ما بر این گفتار و لزوم عصمت در امام فرموده حق تعالی در قرآن کریم است:

اَنْتَ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا، قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي، قَالَ: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (من تو را به پیشوایی خلق برمی‌گزینم، ابراهیم گفت: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا می‌فرمایی، فرمود: عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید).

عبدالله بن یزید گفت: از کجا دانستی امام باید اشجع خلایق باشد؟

هشام گفت: برای این که امام قیّم مردم است که در جنگ و حرب به او مراجعه می‌کنند، حال اگر در حرب امام نیز مانند دیگران بگریزد به غضب الهی مبتلا می‌شود و ابتلاء به غضب حق تعالی در حق امام ممکن نیست و دلیل ما بر این گفتار فرموده حق تعالی در قرآن شریف می‌باشد.

اِذَا لَقِيتُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا زَحٰفًا فَلَا تَوْلُوْهُمْ اِلَّا دُبُرًا وَّ مِنْ يَّوْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرُهُمْ اِلَّا مَتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ اَوْ مِتَّحِيزًا اِلَىٰ فِتْنَةٍ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَّ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَّ بُشِّرِ الْمُصِيْرَ (ای اهل ایمان هرگاه با تهاجم و تعرض کافران در میدان جنگ روبرو شدید مبادا از بیم و هراس آنها پشت به دشمن کرده و از جنگ فرار کنید، هر که در روز نبرد به آنها پشت نمود و فرار کرد به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین منزل است خواهد بود).

عبدالله بن یزید گفت: از کجا دانستی که باید سخی‌ترین مردمان باشد؟

هشام گفت: اگر سخاوت نداشته باشد برای امامت شایستگی ندارد زیرا مردم به بخشش و فضل او محتاج بوده و طالب هستند عطایا را بین آنها به طور مساوی تقسیم کند و حق را در موردش قرار داده و بجا صرف کند.

و نیز وقتی امام سخی بود از حقوق مردم چیزی بر نداشته و در موقع تقسیم غنائم بر مسلمین نصیب خود را افزون‌تر از سایرین قرار نمی‌دهد بنابراین کسی که اشجع و اعلم و اسخی و عفیف‌ترین مردم نیست نمی‌تواند امام و پیشوا باشد.

حدیث (۲)

محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر نقل کرده که وی گفت: در طول مدّتی که با هشام بن حکم هم صحبت بودم کلامی زیباتر و بهتر از این کلام که در صفت عصمت امام علیه السلام ایراد نموده نه شنیدم و نه استفاده کردم و شرح این کلام آن است که: روزی از او پرسیدم: آیا امام معصوم است؟ هشام گفت: آری.

قلت له: فما صفة العصمة فيه وبأي شيء تعرف؟

فقال: إن جميع الذنوب لها أربعة أوجه ولا خامس لها:

الحرص والحسد والغضب والشهوة، فهذه منقبة عنه، لا يجوز أن يكون حريصاً على هذه الدنيا، وهي تحت خاتمه؛ لأنه خازن المسلمين فعلى ماذا يحرص.

ولا يجوز أن يكون حسوداً؛ لأن الإنسان إنما يحسد من فوقه وليس فوقه أحد، فكيف يحسد من هو دونه؟

ولا يجوز أن يغضب لشيء من أمور الدنيا إلا أن يكون غضبه لله عز وجل، فإن الله فرض عليه إقامة الحدود وأن تأخذه في الله لومة لائم، ولا رافة في دينه حتى يقيم حدود الله.

ولا يجوز له أن يتبع الشهوات ويؤثر الدنيا على الآخرة؛ لأن الله عز وجل قد حبب إليه الآخرة كما حبب إلينا الدنيا، فهو ينظر إلى الآخرة كما ننظر إلى الدنيا فهل رأيت أحداً ترك وجهاً حسناً لوجه قبيح و طعاماً طيباً لطعام مرّ وثوباً ليناً لثوب خشن ونعمة دائمة باقية لدنيا زائلة فانية؟

باب ١٥٦

العلة التي من أجلها صارت الإمام في ولد

الحسين دون الحسن صلوات الله عليهما

به او گفتیم: صفت عصمت در امام علیه السلام چیست و به چه چیز شناخته می شود؟
هشام گفت: تمام گناهان و معاصی از چهار راه پیدا شده که پنجمی ندارند، آن
چهار تا عبارتند از: حرص، حسد، غضب و شهوت و واضح و روشن است که این
چهار تا از امام علیه السلام منتفی هستند و توضیح انتفاء این چهار صفت از امام علیه السلام چنین
است:

جائز نیست امام علیه السلام نسبت به دنیا حریص باشد زیرا دنیا و تمام شئون آن زیر
نگین امام است چه آنکه حضرتش خازن مسلمین است و اختیار تمام دنیا به دست
او است از این رو برای چه حرص بورزد.

و نیز جایز نیست امام علیه السلام حسود باشد زیرا انسان نسبت به انسان برتر از خود
حسد می ورزد و حال آنکه موجودی بالاتر و برتر از امام علیه السلام نیست تا بخواهد به او
حسد داشته باشد بلکه تمام انسانها مادون مقام حضرتش می باشند و حسد داشتن
نسبت به انسان مادون معقول نیست.

و همچنین جایز نیست امام علیه السلام برای امری از امور دنیا غضب کند مگر آنکه
غضبش برای رضای خدا باشد که در این صورت جایز بلکه ممدوح است نظیر
اینکه خداوند و حضرتش اقامه حدود را واجب کرده و آن جناب را مأمور ساخته
در راه خدا از سرزنش سرزنش کنندگان ابایی نداشته باشد و در دین خدا رأفت و
عظوفت را به کار نبرده تا حدود الهی اقامه شوند.

و نیز جایز نیست که امام تابع شهوات بوده و دنیا را بر آخرت اختیار کند زیرا
خداوند عزوجل آخرت را محبوب آن حضرت قرار داده همان طوری که دنیا را
محبوب ما گردانیده، پس امام علیه السلام به آخرت نظر می کند همان طوری که ما به دنیا
می نگریم، بنابراین چطور ممکن است امام آخرت را ترک و دنیا را اخذ کند و اساساً
دیده نشده که کسی صورت زیبا و جمیل را به خاطر روی قبیح رها کند یا طعام پاکیزه
و خوش طعم را به خاطر طعام تلخ و بدطعم ترک نماید یا جامه نرم و لطیف را
گذاشته و لباس خشن بپوشد یا نعمت دائم و باقی را فدای دنیای زائل و فانی کند.

باب صد و پنجاه و ششم

سز قرار داده شدن امامت در اولاد حضرت امام حسین

نه امام حسن صلوات الله علیهما

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن علي بن اسماعيل، عن سعدان، عن بعض رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما علقت فاطمة عليها السلام بالحسين صلوات الله عليه قال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: يا فاطمة إن الله قد وهب لك غلاماً اسمه الحسين تقتله أمتي، قالت: فلا حاجة لي فيه، قال: إن الله عز وجل قد وعدني فيه أن يجعل الأئمة من ولده، قالت:

قد رضيت يا رسول الله.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن حسان الواسطي، عن عمه عبد الرحمن بن كثير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما عني الله عز وجل بقوله: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً) ^(١)؟

قال: نزلت في النبي وأمير المؤمنين والحسن والحسين وفاطمة عليهم السلام، فلما قبض الله عز وجل نبيه كان أمير المؤمنين، ثم الحسن، ثم الحسين عليهم السلام، ثم وقع تأويل هذه الآية: (و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله) ^(٢) وكان علي بن الحسين عليه السلام إماماً، ثم جرت في الأئمة من ولده الأوصياء عليهم السلام فطاعتهم طاعة الله ومعصيتهم معصية الله عز وجل.

٣ - حدثنا أحمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن يحيى قال: حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از علی بن اسماعیل، از سعدان، از برخی رجالش، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که حضرت فاطمه سلام الله علیها به امام حسین علیه السلام باردار شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند:

ای فاطمه خداوند متعال به تو فرزندی عطا می کند که اسمش حسین بوده و امت من او را می کشند.

فاطمه علیها السلام عرض کرد: حاجتی به او ندارم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

خداوند عزوجل به من وعده داده که ائمه و پیشوایان دین را از فرزندان او قرار دهد.

فاطمه سلام الله علیها عرضه داشت: ای رسول خدا راضی شدم.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از حسین بن موسی خشاب، از علی بن حسان واسطی، از عمویش عبدالرحمن بن کثیر نقل کرده که وی گفت: معاصر اباعبدالله علیه السلام عرضه داشتم: مقصود خداوند از این آیه چیست؟

ائما یرید الله لیذهب عنکم الزجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً (خداوند می خواهد از شما اهل بیت پیامبر آلودگی را برده و پاک و پاکیزه گرداند شما را). حضرت فرمودند:

این آیه در شأن نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام نازل شده پس از آن که خداوند عزوجل نبی مکرمش را از این دنیا برد امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس امام حسن و پس از آن امام حسین علیه السلام را به جای آن حضرت قرار داد سپس تأویل این آیه بوقوع پیوست:

و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فی کتاب الله (در کتاب خدا بعضی از ارحام اولی و سزاوارتر از برخی دیگر قرار داده شده اند) یعنی حضرت علی بن الحسین ۸ امام بعد از پدر گردید و سپس امامت در فرزندان ایشان (امام سجاد علیه السلام) جاری شد، پس اطاعت ایشان اطاعت خدا و نافرمانی آنها نافرمانی خدای عزوجل است.

حدیث (۳)

احمد بن حسن رحمه الله علیه از احمد بن یحیی از بکر بن عبدالله بن حبیب از

قال: حدثنا تميم بن بهلول قال: حدثنا علي بن حسان الواسطي، عن عبد الرحمن بن كثير الهاشمي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

جعلت فداك من أين جاء لولد الحسين الفضل على ولد الحسن و هما يجريان في شرع واحد؟ فقال: لا أريكم.

تأخذون به، إن جبرئيل عليه السلام نزل على محمد عليه السلام و ما ولد الحسين بعد، فقال له: يولد لك غلام تقتله أمّتك من بعدك.

فقال: يا جبرئيل لا حاجة لي فيه.

فخاطبه ثلاثاً.

ثم دعا علياً فقال له:

إن جبرئيل عليه السلام يخبرني عن الله عز وجل أنه يولد لك غلام تقتله أمّتك من بعدك.

فقال: لا حاجة لي فيه يا رسول الله، فخاطب علياً عليه السلام ثلاثاً، ثم قال: إنه يكون فيه وفي ولده الإمامة والوراثة والخزانة.

فأرسل إلى فاطمة عليها السلام أن الله يبشرك بغلام تقتله أمّتي من بعدي.

فقالت فاطمة: ليس لي حاجة فيه يا أبة، فخاطبها ثلاثاً، ثم أرسل إليها لأبّد أن يكون فيه الإمامة والوراثة والخزانة.

فقالت له: رضيت عن الله عز وجل فعلقته وحملت بالحسين فحملت

ستّة أشهر، ثم وضعت ولم يعش مولود قطّ لستّة أشهر غير الحسين بن علي و

عيسى بن مريم عليه السلام، فكفلته أم سلمة، وكان رسول الله يأتيه في كلّ يوم

فيضع لسانه في فم الحسين عليه السلام فيمصّه حتّى يروي فانبت الله تعالى لحمه

من لحم رسول الله عليه السلام ولم يرضع من فاطمة عليها السلام ولا من غيرها لبناً قط،

تمیم بن بهلول، از علی بن حسان الواسطی از عبدالرحمن بن کثیر هاشمی نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشتم:

فدایت شوم از کجا برای اولاد امام حسین فضیلت و برتری نسبت به فرزندان امام حسن پیدا شد و حال آنکه این دو بزرگوار در یک درجه مساوی با هم بودند؟ امام علیه السلام فرمودند: نمی بینم که از من بپذیرید و قانع شوید ولی در عین حال می گویم: هنوز حضرت امام حسین علیه السلام متولد نشده بود که جبرئیل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد: فرزندی برای شما به دنیا خواهد آمد که بعد از شما امتتان او را خواهند کشت.

حضرت فرمودند: ای جبرئیل به این فرزند حاجتی ندارم. جبرئیل تا سه مرتبه خطاب مذکور را تکرار نمود سپس پیامبر علی علیه السلام را خواند و به ایشان فرمود: جبرئیل علیه السلام از جانب خدا به من خبر داده که فرزندی برای شما متولد خواهد شد که امت او را می کشند.

علی علیه السلام عرضه داشت: ای رسول خدا نیازی به چنین فرزندی ندارم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه مرتبه خطاب مذکور را تکرار نمود و سپس فرمود: در او و اولادش امامت و وراثت بوده و او و فرزندان او مالک خزانه (انفال) خواهند بود. پس حضرت پی فاطمه سلام الله علیها فرستاده و به ایشان فرمودند: خداوند متعال شما را بشارت داده به فرزندی که بعد از من اُمتم او را می کشند. فاطمه سلام الله علیها عرض کرد: من احتیاجی به این فرزند ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه خطاب مذکور را با ایشان تکرار نموده بعد فرمودند: به ناچار در این فرزند امامت و وراثت از نبوت و مالک شدن خزانه (انفال) خواهد بود.

فاطمه سلام الله علیها عرضه داشت: از خدا راضی شدم پس به حسین علیه السلام حامل شد و شش ماه این حمل در شکم آن حضرت بود سپس وضع حمل نمود و فرزند شش ماهه به دنیا آمد و هیچ مولودی غیر از وجود مبارک امام حسین علیه السلام و حضرت عیسی بن مریم شش ماهه متولد نشد که زنده بماند، باری جناب ام سلمه متکفل آن حضرت شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر روز به ملاقات آن مولود آمده و زبان مبارک در دهانش می نهاد و آن مولود می مکید تا سیراب می گردید و بدین وسیله خداوند متعال گوشت بدن امام حسین علیه السلام را از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله رویاند و آن حضرت نه از فاطمه سلام الله علیها و نه از زن شیردهی شیر آشامید و چون

فلما أنزل الله تبارك وتعالى فيه:

(و جمله و فصاله ثلاثون شهراً حتى إذا بلغ أشده و بلغ أربعين سنة قال رب أوزعني أن أشكر نعمتك التي أنعمت عليّ و عليّ والديّ و أن أعمل صالحاً ترضاه وأصلح لي في ذريّتي)^(١) فلو قال: أصلح لي ذريّتي كانوا كلّهم أنمة لكن خص هكذا.

٤ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد و عبد الله ابني محمّد بن عيسى، عن أبيهما، عن عبد الله بن المغيرة، عن عبد الله بن مسكان، عن عبد الرحيم القصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن قول الله عزّ وجلّ:

(النبى أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجه أمّهاتهم و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله)^(٢)

فيمن نزلت؟

قال: نزلت في الأمّة إنّ هذه الآية جرت في الحسين بن علي وفي ولد الحسين من بعده فنحن أولى بالأمر و برسول الله عليه السلام من المؤمنين والمهاجرين.

فقلت: لولد جعفر فيها نصيب؟

قال: لا.

قال: فعددت عليه بطون بني عبد المطلب

حقّ تعالی این آیه شریفه را نازل فرمود:

و حمّله و فصّاله ثلاثون شهراً حتّی اذا بلغ اشدّه الخ (و سی ماه تمام مدّت حمل و شیرخوارگی بوده تا هنگامی که طفل به حدّ رشد برسد و آدمی چهل ساله گردد آنگاه شایسته است که به درگاه الهی عرض کند خدایا مرا بر نعمتی که به من و پدر و مادر عطا فرمودی شکر بیاموز و به کار شایسته‌ای که رضا و خشنودی تو در او است موفق دار و فرزندان مرا صالح نما) حضرت امام حسین علیه السلام از خدای عزّوجلّ مطابق همین آیه سؤال و درخواست نمود پس حقّ تبارک و تعالی طبق سؤال آن حضرت دعایش را مستجاب فرمود.

البته اگر به جای «اصلح لی فی ذریّتی» درخواست و سؤال با عبارت «اصلح لی ذریّتی» صورت می‌گرفت تمام ذریّه آن جناب ائمّه و پیشوایان می‌شدند منتهی چون سؤال به نحوی که در آیه آمده صورت گرفت صرفاً امامت اختصاص به ائمّه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین پیدا کرد.

حدیث (۷)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی، از پدرشان، از عبدالله بن مغیره، از عبدالله بن مسکان، از عبدالرحیم قصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده، وی می‌گوید: از امام علیه السلام راجع به آیه شریفه: النبیّ اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله (پیامبر سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها و زنان پیامبر مادران مؤمنان بوده و خویشاوندان نسبی شخص در حکم ارث بعضی بر برخی در کتاب خدا مقدّم قرار داده شده‌اند) سؤالی کرده و عرضه داشتم، این آیه درباره چه کسی نازل شده است؟

حضرت فرمودند: این آیه درباره آمرین و پیشوایان نازل شده، این آیه بر حسین بن علی و فرزندان آن حضرت بعد از آن جناب جاری گردیده، ما سزاوارتریم به امر ولایت و امامت و رسول خدا صلی الله علیه و آله از مؤمنین و مهاجرین و با بودن ما احدی شایسته برای این مقام نیست.

عرض کردم: آیا اولاد جعفر در آن نصیبی دارند؟

حضرت فرمودند: خیر.

راوی می‌گوید: یکان، یکان از اولاد بنی عبدالمطلب را مورد سؤال قرار داده و پرسیدم آیا اینها نصیبی دارند؟

كل ذلك يقول:

لا، ونسيت ولد الحسن فدخلت عليه بعد ذلك فقلت: هل لولد الحسن فيها نصيب؟

فقال: لا، يا أبا عبد الرحمن ما لمحمدي فيها نصيب غيرنا.

٥ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن حماد بن عيسى، عن عبد العلي بن أعين قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن الله عز وجل خصّ علياً عليه السلام بوصية رسول الله ﷺ و ما يصيبه له، فأقر الحسن والحسين له بذلك، ثم وصيته للحسن و تسليم الحسين للحسن ذلك حتى أفضى الأمر إلى الحسين لا ينازعه فيه أحد له من السابقة مثل ما له واستحقها علي بن الحسين لقول الله عز وجل:

(و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله) ^(١) فلا تكون بعد علي بن الحسين إلا في الأعقاب و أعقاب الأعقاب.

٦ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن إبراهيم بن مهزيار، عن علي بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن سنان، عن أبي سالم عن سورة بن كليب، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل:

حضرت نسبت به تمام آنها فرمودند: خیر منتهی فراموش کردم از فرزندان امام حسن علیه السلام سؤال کنم که آیا ایشان نصیبی داشته یا بی بهره‌اند پس بار دیگر که بر حضرت داخل شدم پرسیدم: آیا فرزندان امام حسن علیه السلام نصیب داشته یا بی نصیب می‌باشند؟

حضرت فرمودند: ایشان نصیب ندارند، سپس فرمودند: ای اباعبدالرحمن بدان که هیچ یک از اهل بیت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله غیر از ما در این امر نصیب و بهره‌ای ندارد.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از حماد بن عیسی، از عبدالعلی بن اعین، وی می‌گوید:

از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: خداوند عزوجل علی علیه السلام را اختصاص دادند به وصی بودن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه از آن حضرت به آن جناب رسید مال او می‌باشد یعنی اموال رسول خدا و ماترک و آثار نبوت جملگی بعد از پیامبر از آن علی علیه السلام می‌باشد و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز به این معنا اقرار نمودند، سپس علی علیه السلام وصیت فرمودند که آنها از آن امام حسن علیه السلام بوده و امام حسین علیه السلام نیز آنها را تسلیم امام حسن نمودند بدون هیچگونه معارضه‌ای تا وقتی که امر ولایت و امامت منتقل به حضرت سیدالشهداء علیه السلام گردید در این هنگام تمام اموال و ودائع مذکور منتقل به آن جناب شد و احدی با حضرتش در آن به منازعه برنخاست و پس از آن حضرت اموال به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام منتقل گردید و آن جناب مستحق آنها شدند نه دیگری به دلیل فرموده حق عزوجل: و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فی کتاب الله، و پس از علی بن الحسین علیهما السلام ودائع نبوت و امامت صرفاً در اعقاب و اعقاب اعقاب حضرت سجاد علیه السلام گردش کرد و از آنها به احدی از بنی هاشم و غیر بنی هاشم نرسید.

حدیث (۶)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: عبدالله بن جعفر حمیری از ابراهیم بن مهزیار، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابی سالم، از سوره بن کلیب^(۱)، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل

۱- سوره بن کلیب بن معاویه الاسدی، مرحوم معانی در تنقیح المقال او را حسن معرفی فرموده است.

(و جعلها كلمة باقية في عقبه)^(١)، قال: في عقب الحسين عليه السلام فلم يزل هذا الأمر منذ أفضى إلى الحسين ينتقل من ولد إلى ولد لا يرجع إلى أخ ولا عم.

ولا يُعلمُ أحدٌ منهم إلاَّ وله ولد وأنَّ عبد الله خرج من الدنيا ولا ولد له ولم يمكث بين ظَهْراني أصحابه إلاَّ شهراً.

٧ - حدَّثنا محمد بن الحسن قال: حدَّثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمد، عن عبد الصمد بن بشير، عن فضيل بن سكرة، قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقال: يا فضيل أتذري في أي شيء كنت أنظر قبل؟
فقلت: لا.

قال: كنت أنظر في كتاب فاطمة عليها السلام، فليس ملك يملك إلاَّ وهو مكتوب باسمه واسم أبيه فما وجدت لولد الحسن فيه شيئاً.

٨ - أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي الطفيل، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ لأُمير المؤمنين عليه السلام: اُكْتُبْ ما أُملي عليك.

فرموده حق عزوجل: **وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ** (و قرار داد آن را در ذریه خود کلمه باقی تا روز قیامت). فرمودند: مقصود این است که حق تعالی امامت را در عقب و فرزندان امام حسین علیه السلام قرار داد یعنی در هنگامی که امر ولایت و امامت منتقل به حضرت امام حسین علیه السلام شد پیوسته در فرزندان آن جناب از یکی به دیگری انتقال یافته است و ابداً از حضرتش به برادر یا عمو یا سایر بنی هاشم منتقل نشده.

سپس راوی می گوید:

ما در بین فرزندان امام حسین علیه السلام که وارث امامت هستند احدی را سراغ نداریم که بدون فرزند و بلاعقب باشد ولی در عین حال می بینیم عبدالله افطح بدون فرزند از دنیا رفته و بین معظم اصحاب و یارانش درنگ نکرده مگر یک ماه، پس او نمی تواند امام باشد^(۱)

حدیث (۷)

محمد بن الحسن از حسین بن حسن بن أبان، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از عبدالصمد بن بشیر، از فضیل بن سکره، وی می گوید: بر حضرت ابی عبدالله علیه السلام وارد شدم، حضرت فرمودند:
ای فضیل هیچ می دانی قبل از این که بنایی در چه نظر می کردم؟
عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: در کتاب فاطمه علیها السلام می نگریستم، هیچ سلطانی^(۲) که سلطنت و فرمانروایی کند را نیافتم مگر اسم خود و نام پدرش در آن ضبط و ثبت شده است و از فرزندان امام حسن علیه السلام هیچ نامی در آن نیافتم.

حدیث (۸)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابوالطفیل، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آنچه من بر تو املاء می کنم

۱- مرحوم مجلسی در بحار فرموده: غرض راوی از این کلام ابطال مذهب فطحیه است زیرا ایشان به امامت عبدالله افطح بن صادق علیه السلام قائلند و چون وی این علامت را ندارد پس نمی تواند امام باشد.

۲- مقصود سلطان عادل یعنی امام معصوم است که امامت و سلطنتش از جانب خدای متعال منصوص می باشد.

قال: يا نبي الله أوتخاف علي النسيان؟

فقال: لست أخاف عليك النسيان وقد دعوت الله لك أن يحفظك ولا ينسيك ولكن أكتب لشركائك.
قال:

فقلت: و من شركائي يا نبي الله؟

قال: الأئمة من ولدك بهم تسقى أمتي الغيث و بهم يستجاب دعائهم و بهم يصرف الله عنهم البلاء و بهم تنزل الرحمة من السماء و هذا أولهم و أومئ إلى الحسن، ثم أومئ بيده إلى الحسين، ثم قال: الأئمة من ولده.

٩- أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن علي بن محمد، عن القاسم بن محمد، عن سلمان بن داود المنقر، عن محمد بن يحيى، عن الحسين الواسطي، عن يونس بن عبد الرحمن، عن أبي فاختة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا تكون الإمامة في أخوين بعد الحسن والحسين وهي جارية في الأعقاب في عقب الحسين عليه السلام.

١٠- حدثنا علي بن أحمد بن عبد الله البرقي، عن أبيه، عن جده، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي يعقوب البلخي قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام قلت له:

لأي علة صارت الإمامة في ولد الحسين دون ولد الحسن عليه السلام؟

قال: لأن الله عز وجل جعلها في ولد الحسين ولم يجعلها في ولد الحسن والله لا يسأل عما يفعل.

بنویس.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: ای پیامبر خدا بیم داری که من فراموش کنم؟
حضرت فرمودند: از فراموشی و عروض آن بر تو بیم ندارم چه آنکه از خدا
خواسته‌ام قوه حفظ تو را نگاه داشته و به فراموشی نیاندازد ولی شرکاء خود را
بنویس.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: ای پیامبر خدا شرکاء من کیانند؟
حضرت فرمودند: پیشوایانی که از فرزندان بهم می‌رسند، به واسطه ایشان اُمت
من از نعمت باران بهره‌مند شده و دعایشان مستجاب گردیده و بلاء از ایشان رفع
گردیده و رحمت از آسمان بر آنها نازل می‌گردد، این اول ایشان است و اشاره فرمود
به امام حسن علیه السلام سپس با دست مبارک به امام حسین علیه السلام اشاره نموده و پس از آن
فرمودند: پیشوایان از فرزند او خواهند بود.

حدیث (۹)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از علی بن محمد، از
قاسم بن محمد، از سلمان بن داود منقر، از محمد بن یحیی، از حسین واسطی، از
یونس بن عبدالرحمن^(۱)، از ابوفاخته^(۲)، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن
جناب فرمودند: بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام امامت بین دو برادر اصلاً واقع
نشد بلکه جاری گشت در اعقاب و فرزندان (مقصود فرزندان امام حسین علیه السلام)
می‌باشد.

حدیث (۱۰)

علی بن احمد بن عبدالله برفی، از پدرش، از جدش، از احمد بن ابی عبدالله، از
محمد بن عیسی، از محمد بن ابی یعقوب بلخی، وی می‌گوید: از حضرت ابالحسن
الرضا علیه السلام پرسیدم: به چه سبب امامت در بین فرزندان امام حسن علیه السلام جریان پیدا
نمود نه اولاد امام حسن علیه السلام؟

حضرت فرمودند: به جهت آنکه خداوند عزوجل امامت را در بین فرزندان امام
حسین علیه السلام قرار داد نه اولاد امام حسن و از فعل و کردار حق تعالی سؤال نمی‌توان

۱. یونس بن عبدالرحمن مرادی علی بن یقطین، اگرچه قمیون او را تضعیف کرده‌اند ولی اعتباری به آن نبوده و
اخبار و روایات عدیده در فضل و توثیق او وارد شده و در حدیث صحیح از حضرت ثامن الحجج علیه السلام وارد شده
که امام علیه السلام سه بار برای وی بهشت را ضمانت فرموده‌اند.

۲. ابوفاخته کنیه است برای سعید بن حران که ثقة می‌باشد.

١١ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَارُونَ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي الثَّلَاجِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ مِهْرَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْذَرُ الشَّرَّاءِ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَسْلَمُ بْنُ مَيْسَرَةَ الْعَجَلِيُّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ مَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَنِي وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الدُّنْيَا بِسَبْعَةِ آلَافٍ عَامٍ.

قلت: فأين كنتم يا رسول الله؟

قال: قُدَّامَ الْعَرْشِ نَسَبَحَ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَحْمَدُهُ وَ نَقْدُسُهُ وَ نَمَجِّدُهُ.

قلت: على أيِّ مثال؟

قال: أَشْبَاحَ نَوْرِ حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَخْلُقَ صُورَنَا صَيَّرَنَا عُمُودَ نَوْرٍ، ثُمَّ قَذَفَنَا فِي صُلْبِ آدَمَ، ثُمَّ أَخْرَجَنَا إِلَى أَصْلَابِ الْآبَاءِ وَ أَرْحَامِ الْأُمَمَاتِ وَ لَا يَصِيبُنَا نَجَسُ الشَّرِّكَ وَ لَا سَفَاحُ الْكُفْرِ، يَسْعِدُ بَنَاءَ قَوْمٍ وَ يَشْقِي بَنَاءَ آخَرُونَ، فَلَمَّا صَيَّرَنَا إِلَى صُلْبِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ أَخْرَجَ ذَلِكَ النَّوْرَ فَشَقَّهُ نَصْفَيْنِ فَجَعَلَ نَصْفَهُ فِي عَبْدِ اللَّهِ وَ نَصْفَهُ فِي أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ أَخْرَجَ النِّصْفَ الَّذِي لِي إِلَى آمَنَةَ وَ النَّصْفَ إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ، فَأَخْرَجَتْنِي آمَنَةُ وَ أَخْرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلِيًّا، ثُمَّ أَعَادَ عَزَّوَجَلَّ الْعُمُودَ إِلَيَّ فَخَرَجْتُ مِنِّي فَاطِمَةُ ثُمَّ أَعَادَ عَزَّوَجَلَّ الْعُمُودَ إِلَى عَلِيٍّ فَخَرَجَ مِنْهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ - يَعْنِي مِنَ النِّصْفَيْنِ جَمِيعاً - فَمَا كَانَ مِنْ نَوْرِ عَلِيٍّ فَصَارَ فِي وُلْدِ الْحَسَنِ، وَ مَا كَانَ مِنْ نَوْرِ صَارَ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ فَهُوَ يَنْتَقِلُ فِي الْأُثْمَةِ مِنْ وَلَدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

حدیث (۱۱)

ابراهیم بن هارون هاشمی از محمد بن احمد بن ابی الثلج، از عیسی بن مهران از منذر شراک، از اسماعیل بن علیه، از اسلم بن میسره عجل، از انس بن مالک، از معاذ بن جبل^(۱) نقل کرده که وی گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند عزوجل هفت هزار سال قبل از آفرینش دنیا من و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید. معاذ می گوید: عرضه داشتم: ای رسول خدا پیش از آفرینش دنیا شما کجا بودید؟

حضرت فرمودند: جلو عرش بودیم و خدای تعالی را تسبیح نموده و می ستودیم و تقدیس و تمجیدش می کردیم. عرض کردم به چه هیئت و شکلی بودید؟

حضرت فرمودند: شبی هایی از نور بودیم تا این که حق تعالی اراده کرد صورت ما را بیافریند لذا ما را عمودی از نور نمود و انداخت در صلب جناب آدم و پس از آن ما را به اصلاب پدران و ارحام مادرانمان درآورد و ابداً نجاست شرک و قذارت کفر به ما اصابت نکرد، دسته ای به واسطه ما سعادت مند و گروهی دیگر به واسطه ما شقی شدند، باری وقتی ما را به صلب عبدالمطلب وارد کرد آن نور را بیرون آورده و دو نصفش کرد نیمی از آن را در صلب عبدالله، نیم دیگرش را در صلب ابوطالب قرار داد پس نصفی که تعلق به من داشت را به آمنه و نصف متعلق به علی را به فاطمه دختر اسد منتقل نمود، پس آمنه مرا و فاطمه علی را زایید بعد خداوند عزوجل عمود نور را به من برگرداند پس فاطمه از من خارج گردید سپس عمود را به علی علیه السلام اعاده داد پس حسن و حسین از آن حضرت بیرون آمدند پس آنچه از نور علی بود در فرزندان حسن و آنچه از نور من بود در اولاد حسین استقرار گردید و همین نور که در اولاد حسین بود در ائمه علیهم السلام انتقال یافت و تا قیامت باقی است.

۱- معاذ بن جبل بن عمر بن اوس، وی از اصحاب رسول ﷺ است، مرحوم مغفانی در تنقیح فرموده: علی علیه السلام او را برای کمک خود دعوت کرد و فاطمه سلام الله علیها نیز جهت دفع حق خویش از او یاری خواست ولی وی عذر آورد و گندی نمود ولی نسبت به بیعت با ابوبکر سرعت کرد. از کتاب سلیم بن قیس نقل شده که وی از اصحاب صحیفه است و آنها کسانی بودند که نامه ای نوشته و در آن شرط کردند امامت را از علی علیه السلام سلب کنند.

١٢ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السَّكْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا بْنِ دِينَارٍ الْغَلَابِيُّ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الرَّبِيعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: وَقَعَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ كَلَامٌ فِي الْإِمَامَةِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ: إِنَّ الْإِمَامَةَ فِي وَلَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقُلْتُ: بَلْ هِيَ فِي وَلَدِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، دُونَ وَلَدِ الْحَسَنِ، فَقَالَ لِي: وَكَيْفَ صَارَتْ فِي وَلَدِ الْحُسَيْنِ دُونَ الْحَسَنِ وَهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَهُمَا فِي الْفَضْلِ سَوَاءٌ إِلَّا أَنَّ لِلْحَسَنِ عَلَى الْحُسَيْنِ فَضْلًا بِالْكِبَرِ وَكَانَ الْوَاجِبُ أَنْ تَكُونَ الْإِمَامَةُ إِذْنًا فِي الْأَفْضَلِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ مُوسَى وَهَارُونَ كَانَا نَبِيَّيْنِ مَرْسَلَيْنِ وَكَانَ مُوسَى أَفْضَلَ مِنْ هَارُونَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ النَّبُوَّةَ وَالْخِلَافَةَ فِي وَلَدِ هَارُونَ دُونَ وَلَدِ مُوسَى، وَكَذَلِكَ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْإِمَامَةَ فِي وَلَدِ الْحُسَيْنِ دُونَ وَلَدِ الْحَسَنِ لِيَجْرَى فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ سُنَنٌ مِنْ قَبْلِهَا مِنَ الْأُمَمِ حَذُّو النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، فَمَا أَجَبْتُ فِي أَمْرِ مُوسَى وَهَارُونَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِشَيْءٍ فَهُوَ جَوَابِي فِي أَمْرِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَانْقَطَعَ، وَدَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا بَصَّرَنِي قَالَ لِي: أَحْسَنْتَ يَا رَبِيعَ فِيمَا كَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ ثَبَّكَ اللَّهُ.

باب ١٥٧

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَسَعُ الْأُمَّةُ إِلَّا

مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَيَسَعُهُمْ أَنْ لَا يَعْرِفُوا

الْأُمَّةَ الَّذِينَ كَانُوا قَبْلَهُ

١ - أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ قَالَ:

أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْوَلِيدِ، عَنْ ابْنِ بَكِيرٍ، عَنْ حَنَّانِ بْنِ سُدَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا أَيْ عِلَّةٌ لَمْ يَسَعْنَا إِلَّا أَنْ نَعْرِفَ كُلَّ إِمَامٍ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ

حدیث (۱۲)

احمد بن حسن قطان از ابوسعید حسن بن علی سکری از ابو عبدالله محمد بن زکریا بن دینار غلابی بصری از علی بن حاتم از ربیع بن عبدالله، وی می گوید: بین من و عبدالله بن حسن راجع به امامت گفتگو و مباحثه ای واقع شد، عبدالله بن حسن گفت: امامت در فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام هر دو می باشد. من گفتم: تا روز قیامت امامت فقط در اولاد امام حسین علیه السلام می باشد. عبدالله بن حسن گفت: چگونه امامت فقط در فرزندان امام حسین علیه السلام باشد نه اولاد امام حسن با این که هر دو آقا و سروران اهل بهشت بوده و هر دو در فضل با هم مساوی هستند منتهی امام حسن به خاطر بزرگتر بودن افضل می باشد و واجب است که امامت در افضل بوده نه در غیر آن.

به او گفتم: موسی و هارون هر دو نبی بودند و موسی افضل از هارون علیهما السلام بود ولی با این حال حق عزوجل نبوت و خلافت را در فرزند هارون قرار داد نه اولاد موسی و همچنین حق تعالی امامت را در فرزندان امام حسین علیه السلام قرار داده نه اولاد امام حسن علیه السلام تا سنن امت گذشته در این امت نیز عیناً جریان پیدا کند، بنابراین هر جوابی که راجع به موسی و هارون آوردی همان جواب است درباره امامت فرزندان امام حسین علیه السلام نه فرزندان حضرت مجتبی علیه السلام و بدین ترتیب عبدالله بن حسن ساکت شد و مجلس مباحثه به حالت تعطیل درآمد و من محضر مبارک امام صادق علیه السلام مشرف شدم چون چشم مبارک حضرت به من افتاد فرمود: احسنت ای ربیع در مباحثه ای که نمودی و با عبدالله بن الحسن به گفتگو نشستی نیکو سخن راندی خدا تو را ثابت نگهدارد.

باب صد و پنجاه و هفتم

سز این که چرا بر امت معرفت ائمه بعد از پیامبر واجب بوده و معرفت به ائمه قبل از نبی صلی الله علیه و آله واجب نیست

حدیث (۱)

علی بن حاتم رضی الله عنه در نوشته ای که به من ارسال داشت گفته است: قاسم بن محمد از حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از ابن بکیر، از حنان بن سدير نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه مادر توسعه نبوده و حق نداریم نسبت به ائمه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله تحصیل معرفت

و يسعنا أن لا نعرف كلَّ إمام قبل النبي ﷺ؟

قال: لاختلاف الشرائع.

باب ١٥٨

العلّة التي من أجلها سار أمير المؤمنين عليه السلام

بالمَنّ والكفّ و يسير القائم بالبطّ والسبي

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبة بن ميمون، عن الحسن بن هارون، قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام جالساً فسأله المعلّى بن خنيس أيسر القائم بخلاف سيرة أمير المؤمنين؟ فقال: نعم، وذلك أنّ عليّاً عليه السلام سار فيهم بالمَنّ والكفّ؛ لأنّه علم أنّ شيعة سيظهر عليهم عدوّهم من بعده وأن القائم عليه السلام إذا قام سار فيهم بالبطّ والسبي وذلك أنّه يُعلم أنّ شيعة لن يظهر عليهم من بعده أبداً.

باب ١٥٩

العلّة التي من أجلها صالح الحسن بن علي

صلوات الله عليه معاوية بن أبي سفيان

وداهنه ولم يجاهده

نکنیم ولی راجع به وجوب معرفت به ائمه پیش از نبی در وسعت بوده و می توانیم به دنبال آن نرویم؟
حضرت فرمودند: به خاطر آن که شرایع مختلف و بسیار بوده و ائمه و پیشوایان پیش از نبی اکرم صلی الله علیه و آله بسیار و فراوان می باشند از این رو معرفت به تمام آنها واجب نیست.

باب صد و پنجاه و هشتم

سر این که چرا سیره امیرالمؤمنین علیه السلام بین اسراء چنین بود که بر آنها منت می نهاد و آزادشان می کرد و از قتلشان صرف نظر می فرمود ولی سیره حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه چنین است که دشمنان را مورد سیاست (تازیانه زدن و کشتن) و اسارت قرار می دهند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون از حسن بن هارون نقل کرده که گفت: محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودم، معلى بن خنيس از آن حضرت پرسید: آیا سیره حضرت قائم علیه السلام برخلاف سیره امیرالمؤمنین علیه السلام است؟
حضرت فرمودند: آری، زیرا علی علیه السلام با اسراء چنین رفتار می کرد که بر آنها منت می گذارد و آزادشان می نمود و از کشتن آنها صرف نظر می فرمود و جهتش آن بود که حضرت می دانستند دشمنان به زودی بر شیعیان غالب خواهند شد و هر سلوکی که آن جناب با اسراء نمایند آنها نیز مقابله به مثل خواهند نمود لذا با آنها مدارا می فرمودند ولی حضرت قائم علیه السلام وقتی قیام نماید دشمنان را مورد بسط و سیاست و اسارت قرار می دهند زیرا می دانند که دیگر دشمنان بر شیعیان غالب نخواهند شد.

باب صد و پنجاه و نهم

سر این که حضرت امام حسن صلوات الله علیه با معاویه بن ابی سفیان صلح و مدافعت نمود و مجاهدت نفرمود

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن ابن فضال، عن ثعلبة، عن عمر بن أبي نصر، عن سدير قال: قال أبو جعفر عليه السلام و معنا ابني: يا سدير اذكر لنا أمرك الذي أنت عليه، فإن كان فيه إغراق كفناك عنه، وإن كان مقصراً أرشدناك؟ قال: فذهبت أن أتكلّم فقال أبو جعفر عليه السلام:

امسك حتّى أكفيك أن العلم الذي وضع رسول الله صلى الله عليه وآله عند علي عليه السلام من عرفه كان مؤمناً و من جعده كان كافراً، ثم كان من بعده الحسن عليه السلام. قلت: كيف يكون بذلك المنزلة وقد كان منه ما كان دفعها إلى معاوية؟ فقال: اسكت فإنّه أعلم بما صنع لولا ما صنع لكان أمر عظيم.

٢ - حدثنا علي بن أحمد بن محمّد رحمه الله قال: حدثنا محمّد بن موسى بن داود الدقاق، قال: حدثنا الحسن بن أحمد بن الليث، قال: حدثنا محمّد بن حميد، قال: حدثنا يحيى بن أبي بكير، قال: حدثنا أبو العلاء الخفاف، عن أبي سعيد عقيصا، قال: قلت للحسن بن علي بن أبي طالب: يا بن رسول الله لم دأهنت معاوية و صالحته وقد علمت أن الحقّ لك دونه و أن معاوية ضالّ باغ؟

فقال: يا أبا سعيد ألسن حجة الله تعالى ذكره على خلقه و إماماً عليهم بعد أبي عليه السلام؟

قلت: بلى.

قال: ألسن الذي قال رسول الله صلى الله عليه وآله لي ولأخي الحسن والحسين: إمامان قاما أو قعدا؟

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از ابن فضال، از ثعلبه، از عمر بن ابی نصر، از سدید نقل کرده که گفت:

من و دو فرزندم در حضور ابوجعفر علیه السلام بودیم، حضرت فرمودند: ای سدید امری را که بر آن هستی و اعتقاد به آن داری برای ما بیان کن تا اگر در آن اغراق می‌نمایی تو را از آن بازداشته و در صورتی که نسبت به آن تقصیر می‌کنی ارشادات کنیم.

سدیر می‌گوید: رفتم که سخن بگویم، امام علیه السلام فرمودند: خودداری کن تا تو را کفایت کنم، علمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد علی علیه السلام نهاد اگر کسی آن را بداند و به آن آگاه باشد مؤمن بوده و در صورتی که انکارش کند کافر است، سپس بعد از علی علیه السلام امام حسن علیه السلام است.

عرض کردم: چگونه او در منزله و مقام علی علیه السلام باشد و حال آنکه امر ولایت و خلافت را به معاویه واگذار کرد؟

حضرت فرمودند: ساکت باش آن حضرت به آنچه نمود داناتر و آگاه‌تر بود اگر آن جناب چنین نمی‌کرد امر بزرگی رخ می‌داد.

حدیث (۲)

علی بن احمد بن محمد رحمه الله علیه از محمد بن موسی بن داود دقاق از حسن بن احمد بن لیث از محمد بن حمید، از یحیی بن ابی بکر از ابوالعلا خفاف، از ابی سعید عقیصا^(۱) نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حسن بن علی بن ابی طالب عرض کردم: ای فرزند رسول خدا برای چه با معاویه مذاکره و صلح نمودید و حال آنکه می‌دانستید حق مال شما است نه مال او و نیز می‌دانستید که معاویه گمراه و ستمگر است؟

حضرت فرمودند: آیا بعد از پدرم علیه السلام من حجت خدا بر مردم و امام ایشان نیستم؟

عرضه داشتم: چرا؟

فرمود: آیا مگر من نه آن کسی هستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم فرمودند: حسن و حسین دو امام بوده چه قیام کرده و چه بنشینند؟

۱- کلمه «عقیصا» با الف مفصوره لقب ابوسعید بوده و اسمش دینار است، وی به فرموده معقانی در رجال امامی ولی مجهول الحال می‌باشد

قلت: بلى.

قال: فأنا إذن إمام لو قمت و أنا إمام إذاً لو قعدت، يا أباسعيد علة مصالحتي لمعاوية علة مصالحة رسول الله ﷺ لبني ضمرة و بني أشجع و لأهل مكة حين انصرف من الحديبية أولئك كفار بالتنزيل و معاوية و أصحابه كفار بالتأويل، يا أباسعيد إذا كنت إماماً من قبل الله تعالى ذكره لم يجب أن يسفه رأيي فيما أتيت من مهادة أو محاربة وإن كان وجه الحكمة فيما أتيت ملتبساً ألا ترى الخضر ﷺ لما خرّق السفينة و قتل الغلام و أقام الجدار سخط موسى ﷺ فعله لا شبهاء وجه الحكمة عليه حتى أخبره فرضي هكذا أنا، سخطتم عليّ بجهلكم بوجه الحكمة فيه، و لولا ما أتيت لما ترك من شيعتنا على وجه الأرض أحد إلا قتل.

قال محمد بن علي مصنف هذا الكتاب: قد ذكر محمد بن بحر الشيباني ﷺ في كتابه المعروف بكتاب:

(الفروق بين الأباطيل و الحقوق) في معنى موادة الحسن بن علي بن أبي طالب ﷺ لمعاوية، فذكر سؤال سائل عن تفسير حديث يوسف بن مازن الراشي في هذا المعنى، و الجواب عنه و هو الذي رواه أبو بكر محمد بن الحسن بن أسحاق بن خزيمة التيسابوري

قال: حدثنا أبو طالب زيد بن أحزم قال: حدثنا أبوداود قال: حدثنا القاسم بن الفضل، قال: حدثنا يوسف بن مازن الراشي، قال: بايع الحسن بن علي صلوات الله عليه معاوية على أن لا يسميه أمير المؤمنين ولا يقيم عنده شهادة

عرض کردم: آری همین طور است.

فرمود: پس من امام بوده چه قیام کنم و چه بنشینم، ای اباسعید به همان علتی که پیامبر خدا ﷺ با بنی ضمیره و بنی اشجع و با اهل مکه هنگام برگشت از حدیبیه صلح فرمودند من نیز با معاویه صلح نموده‌ام، آنها که رسول خدا ﷺ با ایشان صلح فرمود بنص کتاب کافر بودند و معاویه و اصحابش به مقتضای تأویل قرآن کافر می‌باشند، ای اباسعید وقتی من امام از جانب خدا بودم نباید رأی مرا تخطئه کنی و عملی را که انجام داده‌ام چه مهاده و صلح بوده و چه محاربه و جنگ باشد می‌باید بپذیری اگرچه حکمت کردار من بر تو مخفی و مشتبّه باشد، مگر نمی‌بینی جناب خضر علیّه وقتی کشتی را شکافت و جوان را کشت و دیوار را تعمیر کرد و پیا داشت موسی به غضب آمد و از کردارش سخت برآشت، جهت غضبناک شدن موسی این بود که حکمت عمل خضر بر او مخفی بود تا آنکه خضر علیّه آن را بازگو کرد و موسی راضی گشت، عمل و کردار من نیز همین طور می‌باشد یعنی از عمل و فعل من خرسند نبوده بلکه غضبناک هستند زیرا حکمت آن بر شما پنهان می‌باشد و آن این است که اگر من غیر از این می‌نمودم یک نفر از شیعیان ما روی زمین باقی نمی‌ماند مگر آن‌که او را می‌کشتند.

مقاله مرحوم مصنف (صدوق)

محمد بن علی مصنف این کتاب (صدوق) می‌گوید: محمد بن بحر شیبانی رحمة الله علیه در کتابش معروف به کتاب الفروق بین الاباطیل والحقوق مصالحه و مداهنه حضرت امام حسن علیّه با معاویه را متذکر شده و شرح و توضیح آن چنین است: شخصی از تفسیر حدیث یوسف بن مازن راشی سؤال کرده و جواب سؤالش را داده‌اند و شرح این سؤال و جواب را ابوبکر محمد بن حسن بن اسحاق بن خزیمه نیشابوری در ضمن روایتی نقل کرده که صاحب کتاب الفروق بین الاباطیل والحقوق این روایت را به تفصیل در کتابش آورده است، شرح این روایت چنین است:

محمد بن حسن بن اسحاق می‌گوید: ابوطالب زید بن احزم، از ابوداود، از قاسم بن فضل از یوسف بن مازن راشی نقل کرده که وی گفت: حسن بن علی صلوات الله علیهما با معاویه بیعت و صلح فرمود مشروط به شرائطی که در متن صلحنامه به این شرح درج گردید:

الف: معاویه ملتزم شد که او را امیرالمؤمنین نخوانند.

ب: معاویه پذیرفت که امام حسن علیّه در حضور او اقامه شهادت نکند.

و علي أن لا يتعقب علي شيعة علي شيئاً و علي أن يفرق في أولاد من قتل مع أبيه يوم الجمل و أولاد من قتل مع أبيه بصقّين ألف ألف درهم، و أن يجعل ذلك من خراج دار أبجرد، قال: ما أطف حيلة الحسن صلوات الله عليه هذه في إسقاطه إياه عن إمرة المؤمنين، قال يوسف: فسمعت القاسم بن محيطة يقول: ما وفى معاوية للحسن بن علي صلوات الله عليه بشيء عاهده عليه، و إنني قرأت كتاب الحسن عليه السلام إلى معاوية يعد عليه ذنوبه إليه و إلى شيعة علي عليه السلام فبدأ بذكر عبد الله بن يحيى الحضرمي و من قتلهم معه.

فنقول رحمك الله، إن ما قال يوسف بن مازن من أمر الحسن عليه السلام و معاوية عند أهل التمييز والتحصيل تسمّى المهادنة والمعاهدة ألا ترى كيف يقول: ما وفى معاوية للحسن بن علي عليه السلام بشيء عاهده عليه وهادنه ولم يقل بشيء بايعه عليه والمبايعة على ما يدّعيه المدّعون على الشرائط التي ذكرناها، ثم لم يف بها لم يلزم الحسن عليه السلام.

و أشد ما ههنا من الحجّة على الخصوم معاهدته إياه أن لا يسمّيه أمير المؤمنين، والحسن عليه السلام عند نفسه

ج: معاویه ملتزم گردید اصلاً و به هیچ وجه شیعیان علی علیه السلام را تعقیب نکند.
 د: معاویه متعهد شد بین اولاد آنان که در روز جمل و صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیده اند هزار هزار درهم توزیع کند.

ه: معاویه قبول کرد که این مبلغ از دراهم را بابت مالیات خانه ابجد بپذیرد.
 محمد بن بحر شیبانی می گوید: چقدر لطیف امام حسن علیه السلام چاره جویی فرمود و بدین وسیله خراج و مالیات را از مؤمنین اسقاط کرد.

یوسف بن مازن می گوید: از قاسم بن محیمه شنیدم که می گفت: معاویه به تعهدات و التزامات خود اصلاً عمل نکرد و نیز گفت: در نامه ای که امام حسن علیه السلام به معاویه مرقوم فرموده بودند خواندم که آن حضرت گناهان و خلاف های معاویه را نسبت به خود و شیعیان علی علیه السلام که مرتکب شده برشمردند و در آغاز آنها نامی از عبداللّه بن یحیی حضرمی و کسانی که با او به قتل رسیده بودند به میان آورده و بدین وسیله اعتراض و شکایت خود را اعلام فرمودند.

مصنّف فرموده: رحمت خدا بر تو باد:

واقعه ای که بین حضرت امام حسن علیه السلام و معاویه صورت گرفته و یوسف بن مازن آن را حکایت کرده از نظر اهل تمیز و صاحبان تحصیل «مهادنه» و «معاهده» نامیده می شود نه مبایعه و شاهد بر این گفتار عبارتی است که یوسف از قاسم بن محیمه نقل کرده و گفته: معاویه به آنچه با حضرت امام حسن علیه السلام معاهده و مهادنه نموده بود وفا نکرد.

و چنانچه ملاحظه می کنیم وی از لفظ «عاهده علیه» و «هادنه» استفاده کرده نه «بایعه علیه».

پس تا این جا معلوم شد که امر واقع میان حضرت امام حسن علیه السلام و معاویه علیه الهاویه بیعت یا مبایعه نبوده بلکه مهادنه و معاهده بوده است حال می گوئیم: بفرض امر واقع مبایعه باشد و ادّعاء آنهایی که این امر را مبایعه تلقی نموده اند پذیرفته باشد می گوئیم: این مبایعه چون مشروط به شرائطی بوده که معاویه به آنها عمل و وفا نکرد لاجرم التزام به آن بر امام علیه السلام وجوب و لزومی نداشت.

و محکم ترین حجّت و برهانی که در دست است بر دشمنان و با آن می توان بر ایشان استدلال نمود که امام حسن علیه السلام با معاویه بیعت نفرمود و بر او لازم نبود که فرامین وی را پذیرفته و مخالفتش را ننماید آن است که حضرت در ضمن معاهده شرط فرمودند که معاویه خود را امیرالمؤمنین نخواند، بدون شک امام علیه السلام از نظر

لا محالة مؤمن فعاهده أن لا يكون عليه أميراً إذ الأمير هو الذي يأمر فيؤتمر له، فاحتال الحسن صلوات الله عليه لاسقاط الائتصار لمعاوية إذا أمره أمراً على نفسه.

والأمير هو الذي أمره مأمور من فوقه فدلّ على أن الله عز وجلّ لم يؤمره عليه ولا رسوله ﷺ أمره عليه، فقد قال النبي ﷺ لا يلين مفاءً على مني، يريد أن من حكمه حكم هوازن الذين صاروا فيئاً للمهاجرين والأنصار فهو لاء طلقاء المهاجرين والأنصار بحكم إسعافهم النبي ﷺ فيهم لموضع رضاعه و حكم قريش و أهل مكّة حكم هوازن فمن أمره رسول الله ﷺ عليهم

معاویه مؤمن بود پس طبق شرط مذکور که معاویه نیز آنرا پذیرفت وی حق نداشت خود را امیر امام حسن علیه السلام بداند چه آنکه امیر کسی است که وقتی امر کرد مأمور اطاعت امرش را بنماید و بدین وسیله امام حسن علیه السلام وجوب و لزوم اطاعت امر معاویه را از خود ساقط فرمود.

دلیل دیگر بر این که معاویه امیر نبوده آن است که: امیر به کسی گویند که شخص مافوقش که از مقام بالاتر مأمور است او را امیر کرده باشد، پرواضح است که نه خدا و نه رسول گرامیش معاویه را بر امام حسن علیه السلام امیر نکرده اند. و دلیل دیگر بر سلب امارت معاویه فرموده نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که فرموده اند: لا یلین مفاذ علی مفی (غنیمت به دست آمده بر غنیمت گیرنده ولایت البسته ندارد) مقصود این است که: قبیله هوازن^(۱) که فبی و غنیمت مهاجرین و انصار گردیدند حکم فبی بر آنها جاری گردید، در نتیجه ایشان آزاد شده مهاجرین و انصار شدند و این ناشی از کمک پیامبر صلی الله علیه و آله در حق ایشان بود و این کمک به پاس رعایت حرمت حق شیرخوارگی بود که افراد قبیله بنی سعد که در بین نفرات هوازن بودند بر عهده حضرت داشتند.

و حکم کفار قریش^(۲) و مشرکین مکه بعد از این که به اسارت مسلمین درآمدند حکم قبیله هوازن می باشد یعنی چون مسلمین آنها را آزاد کردند ایشان نیز طلقاء محسوب شده و در ولایت مسلمین درآمدند و کسی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ایشان

۱- بعد از فتح مکه تمام قبائل عرب اطاعت از پیامبر نمودند مگر دو قبیله هوازن و ثقیف که با هم پیمان نهادند با پیامبر بجنگند، مالک بن عوف که قائد هوازن بود به تجهیز لشکر پرداخت و از قبیله بنی سعد استمداد خواست آنها گفتند: محمد صلی الله علیه و آله رضیع ما است با او رزم نمی کنیم، باری مالک با لطائف الحیل آنها را فریفت و گروهی از ایشان را با خود کوچ داد، حاصل در جنگی که بین ایشان و مسلمین در وادی حنین واقع شد ابتداء آنها بر مسلمین غلبه کردند ولی بعداً با رشادت ها و دلاوری های امیر المؤمنین علیه السلام مسلمانان غالب شدند و از آنها شش هزار اسیر گرفتند که در بین آنها شیماء دختر حلیمه که خواهر رضاعی پیامبر بود به چشم می خورد و با تفصیلی که در کتب تاریخ مسطور است حضرت به شفاعت شیماء و به مقتضای رعایت حق شیرخوارگی از حق خود گذشته و اسراء را آزاد کردند و مسلمین نیز به خاطر پیامبر از حق خود صرف نظر کرده و اسراء را آزاد نمودند.

۲- بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح نمود جلو درب کعبه ایستاده و خطبه ای قرائت فرمود و سپس فرمودند: در حق خویش چه گفته و چه گمان دارید؟ آنها گفتند: سخن به خیر گفته و گمان به خیر می بریم، برادری کریم هستی و برادرزاده کریم می باشی اینک بر ما قدرت یافته به هر چه خواهی دست داری، رسول خدا را از این کلمات رفتی آمد و آب در چشم بگردانید و سپس فرمود: اذهبوا فانتم الطلقاء، حضرت می توانستند آنها را اسیر کرده و بکشند و فرزندانشان را اسیر نمایند چون هنوز و با فخر به مکه داخل شده بودند ولی این کار را نکرده بلکه منت بر آنها گذارده و فرمودند: انتم الطلقاء و در میان ایشان معاویه بن ابی سفیان بود پس وی در ولایت امام مسلمین درآمد حال چگونه می تواند بر او و مؤمنین امیر باشد.

فهو التأمير من الله جلّ جلاله ورسوله ﷺ أو من الناس، كما قالوا في غير معاوية: إن الأمة اجتمعت فأمرت فلاناً وفلاناً وفلاناً على أنفسهم فهو أيضاً تأمير غير أنه من الناس لا من الله ولا من رسوله وهو إن لم يكن تأميراً من الله ومن رسوله ولا تأميراً من المؤمنين فيكون أميرهم بتأميرهم فهو تأمير منه بنفسه والحسن صلوات الله عليه مؤمن من المؤمنين فلم يؤمر معاوية على نفسه بشرطه عليه أن لا يسمّيه أمير المؤمنين فلم يلزمه ذلك الائتمار له في شيء أمره به وفرغ صلوات الله عليه إذ خلص بنفسه من الإيجاب عليها الائتمار له عن أن يتخذ على المؤمنين الذين هم على الحقيقة مؤمنون، وهم الذين كتب في قلوبهم الإيمان.

ولأنّ هذه الطبقة لم يعتقدوا إمارته وجوب طاعته على أنفسهم ولأنّ الحسن عليه السلام أمير البررة وقاتل الفجرة كما قال النبي ﷺ لعلي عليه السلام أمير المؤمنين عليّ أمير البررة وقاتل الفجرة فأوجب ﷺ أنه ليس لبرّ من الأبرار أن يتأمر عليه وأن التأمير على أمير الأبرار ليس ببرّ.

هكذا يقتضي مراد رسول الله ﷺ ولو لم يشترط الحسن بن عليّ عليه السلام على معاوية هذه الشروط

امیر نمود، او امیر است و آنها مأمور و این تعیین امیر بر ایشان، تأمیر از جانب خدای عزوجل و رسول او خوانده می شود.

و گاه است که تأمیر از جانب مردم صورت می گیرد چنانچه در غیر معاویه گفته اند:

امّت اجماع نموده پس فلانی و فلانی و فلانی را بر خود امیر گردانده اند، باید گفت این تعیین امیر نیز اصطلاحاً تأمیر خوانده می شود منتهی نه تأمیر از طرف الله و نه تأمیر از طرف رسول الله بلکه تأمیر از طرف مردم محسوب می گردد.

پس تأمیر دارای سه قسم است: تأمیر از جانب خدا، تأمیر از جانب رسول خدا، تأمیر از جانب مؤمنین حال اگر تأمیر و تعیین امیر نه از جانب خدا بود و نه از جانب رسول خدا و نه از طرف قاطبه مؤمنین به ناچار تأمیر از ناحیه خود شخص می باشد نظیر تعیین معاویه علیه الهاویه برای امارت زیرا قطعاً حق تعالی و رسول گرامش او را معین نفرموده اند و همچنین قاطبه اهل ایمان نیز او را به امارت برگزیده اند چه آنکه حضرت امام حسن صلوات الله علیه یکی از اهل ایمان بوده که او را بر خود امیر قرار ندادند به دلیل آنکه در ضمن معاهده بر او شرط کردند وی خود را امیر مؤمنان نخواند لذا بر امام علی علیه السلام لازم نبود به آنچه او امر می کرد ملتزم باشند چه آنکه آن بزرگوار خود را از گرفتن بیعت اهل ایمان با معاویه فارغ و خلاص کردند یعنی وقتی خود آن حضرت با وی بیعت نفرمود و او را به امیری تصدیق نکرد قطعاً مؤمنین و آنانکه در قلوبشان ایمان رسوخ نموده بود نیز با وی بیعت نکرده و او را به امیری نشناختند.

دلیل دیگر بر این که امارت از معاویه سلب بوده آن است که طبقه مؤمنین به امیری او و جوب اطاعتش معتقد نبودند و نیز حضرت امام حسن علی علیه السلام امیر بوده و فرمانروای نیکان و قاتل فجره بود چنانچه نبی اکرم صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام فرمود:

علی امیر بوده و فرمانروای نیکان و قاتل فاجران است.

پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اثبات فرمودند که هیچ نیکی از نیکان ممکن نیست اطاعت غیر نیک بر او واجب باشد و اساساً امیر قرار دادن بر امیر نیکان عمل نیک و پسندیده ای محسوب نمی شود.

سپس می فرماید: مقصود و مراد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حدیث مذکور (لابلین مفاء علی مضمی) همین معنایی است که ذکر شد و مقتضایش شرحی است که در ذیل آن آوردیم اگر چه حضرت حسن بن علی علیه السلام شروط یاد شده را هم در معاهده

وسمّاه أمير المؤمنين وقد قال النبي ﷺ: قريش ائمة الناس ابرارها لا برارها وفجارها لفجارها وكل من اعتقد من قريش ان معاوية إمامه بحقيقة الإمامة من الله عز وجل اعتقد الاثمار له وجوباً عليه فقد اعتقد وجوب اتخاذ مال الله دُولاً وعباده خولاً ودينه دخلاً وترك أمر الله إتياء إن كان مؤمناً فقد أمر الله عز وجل المؤمنين بالتعاون على البر والتقوى فقال:

و تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الإثم والعدوان^(١)

فإن كان اتخاذ مال الله دُولاً وعباده خولاً ودين الله دخلاً من البر والتقوى جاز على تأويلك من اتخذه إماماً وأمره على نفسه كما ترون التأمير على العباد.

ومن اعتقد أن قهر مال الله على ما يقهر عليه وقهر دين الله على ما يسام وأهل دين الله على ما يسامون هو بقهر من اتخذهم خولاً، وأن الله من قبله مديلاً في تخلص المال من الدول، والدين من الدغل، والعباد من الخول علم وسلم، وأمن واتقى، إن البر مقهور في يد الفاجر، والأبرار مقهورون في أيدي الفجار بتعاونهم مع الفاجر

نمی آوردند و معاویه علیه الهاویه را امیرالمؤمنین می خواندند.
اگر شخصی از اهل قریش با استناد بفرموده نبی اکرم ﷺ که فرموده اند: قریش پیشوایان مردم هستند نیکانشان پیشوایان نیکان و فجّار آنها پیشوایان فجّار می باشند.

معتقد باشد که معاویه امام و پیشوای او است و امامتش از جانب خدای عزّوجلّ بوده لاجرم قبول اوامر و فرامینش بر وی واجب و لازم است.
این اعتقاد لازمه اش این است که اعتقاد داشته باشد مال خدا را باید دُول^(۱) و بندگان را خَوَل^(۲) و دینش را دَخَل^(۳) قرار دهم چه آن که در حکومت معاویه این سه عملی می شد و اساساً خلافتش بر این استوار بود در حالی که چنین اعتقادی بدون شک باطل و فاسد است.

از این گذشته معتقد مذکور در صورتی که مؤمن باشد امر و خطاب خداوند را ترک و مخالفت کرده، حقّ تعالی در قرآن شریف خطاب به مؤمنین فرموده:

تعاونوا علی البرّ والتّقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان

اگر معتقد مذکور قرار دادن مال الله را دُول و بندگان را خَوَل و دینش را دَخَل از مصادیق برّ و تقوی بداند و لذا اظهار کند که مخالفت امر الهی را نکرده ام، لازمه این کلام آن است که امام قرار دادن معاویه و تأمیر او را بر نفس خویش جایز می داند.
و کسی اعتقادش این باشد که: مقهور و مغلوب واقع شدن مال و دست به دست گشتنش در موارد غیر مناسب و مقهور گردیدن دین به بدترین وضع و قرار گرفتن اهل دین در موقعیتی نامناسب و بد حال شدنشان صرفاً به چیره شدن و غالب گردیدن کسی است که ایشان را به خدمت و ادار کرده است ولی در عین حال خداوند متعال مال را از این دست به دست گردیدن خلاص کرده و دین را از فساد و تباهی رها نموده و بندگان را از خدمتکاری و استخدام ظالمان نجات خواهد داد.

می داند و قبول دارد و معتقد است که برّ و نیکی مقهور در دست فجّار و نیکان مغلوب در ایادی فسّاق می باشند و این به سبب تعاون ابرار و کمک کردنشان فجّار

۱- به ضم دال و فتح واو جمع دُوله است یعنی آنچه در دست گشته گاهی نزد زید و زمانی پیش عمرو باشد.

۲- به فتح خاء و واو یعنی بندگان و خدمتکاران.

۳- یعنی عیب و فساد و غش.

مترجم گوید: این عبارت اشاره است به حدیثی که از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده و آن این است که: اذا بَلَغَ بنو العاص ثلاثین رجلاً اتخذوا مال الله دُولاً و عباد الله خَوَلّاً و دین الله دَخَلّاً.

على الإثم والعدوان، المزجور عنه، المأمور بضده و خلافه
و منافيه.

وقد سئل الثوري السفيان عن العدوان ما هو؟

فقال: هو أن ينقل صدقة (بانقيا) إلى الحيرة فتفرق في أهل
السهام بالحيرة و بيانقيا أهل السهام وأنا أقسم بالله قسماً باراً
أن حراسة سفيان و معاوية بن مرة و مالك بن معول و خيثمة بن
عبد الرحمن خشبة زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام
بكناس الكوفة بأمر هشام بن عبد الملك من العدوان الذي زجر الله
عز وجل عنه و أن حراسة من سميتهم بخشبة زيد رضوان الله عليه
الداعية بنقل صدقة بانقيا إلى الحيرة.

فإن عذر عاذر عمن سميتهم بالعجز عن نصر البر الذي
هو الإمام من قبل الله عز وجل الذي فرض طاعته على العباد،
على الفاجر الذي تأمر بإعانة الفجرة إيّاه، قلنا:

لعمري أن العاجز معذور فيما عجز عنه و لكن ليس الجاهل
بمعذور في ترك الطلب في ما فرض الله عز وجل عليه و
إيجابه على نفسه فرض طاعته و طاعة رسوله و طاعة
أولي الأمر، و بأنه لا يجوز أن يكون سريرة ولاة الأمر بخلاف
علانيتهم كما لم يجوز أن يكون سريرة النبي الذي هو أصل ولاة
الأمر و هم فرعه بخلاف علانيته، و أن الله تعالى العالم
بالسرائر والضمائر والمطلع على ما في صدور العباد لم يكل
علم ما لم يعلمه العباد إلى العباد جل وعز عن تكليف العباد

را بر اثم و عدوان است که این تعاون منهی و مزجور بوده و در مقابل امر به ضد و خلاف و منافی آن دارند.

ثوری از سفیان راجع به تفسیر و تشریح عدوان پرسید و به او گفت عدوان چیست؟

سفیان گفت: آن است که مال صدقه را از «بائقیاء»^(۱) به «حیره»^(۲) برده با این که در بائقیاء مستحق هست آن را صرف اهل حیره کنند و من قسم راست و درست می خورم که نگهداری سفیان و معاویه بن مرّه و مالک بن معول و خثیمه بن عبدالرحمن^(۳) از چوبه داری که جناب زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام را در گنّاسه^(۴) کوفه به امر هشام بن عبدالملک به آن زده بودند از مصادیق عدوان بوده که حقّ تعالی از آن زجر و نهی فرموده.

سپس گفت: حراست و نگهداری آنان که نامشان را بردم از چوبه دار زید و این گونه تعاون ها داعی و سبب شد برای تغییر دادن بسیاری از احکام شرع که از جمله آنها نقل دادن صدقه بائقیاء است به حیره.

اگر کسی در مقام توجیه و عذر بگوید: افرادی را که نام بردید و گفتید فعل ایشان از مصادیق اعانه بر اثم و گناه است قابل قبول نیست زیرا ایشان از نصرت کردن برّ یعنی امام از جانب خدای عزّوجلّ که طاعتش بر بندگان واجب است عاجز بودند و در چنین موردی اعانه بر فعل عاجز صادق نیست.

در جواب می گوییم: عاجز نسبت به فعلی که از آنان عاجز دارد معذور است ولی در ترک طلب از چیزی که حقّ تعالی بر او واجب و فرض قرار داده نظیر طاعت خودش و طاعت رسول و اولی الامر هرگز معذور نیست.

و نیز می گوییم: ممکن نیست باطن و سریره والیان و امیران برخلاف ظاهرشان باشد چنانچه باطن نبی که اصل و رئیس والیان است و امراء جملگی فرع و مرئوس او هستند امکان ندارد برخلاف ظاهرش باشد و خداوندی که به باطن و ظاهر آگاه بوده و بر آنچه در دلهای بندگان می باشد مطلع است هرگز عباد را مکلف به چیزی

۱. بائقیاء یکسر نون قریه ای است در کوفه.

۲. حیره شهری است نزدیک کوفه.

۳. این چهار نفر نگهبان و مأمور حراست از چوبه دار زید بودند که کسی جناب زید را از بالای دار پائین نیاورده و دفنش نکند.

۴. جایی است در کوفه.

ما ليس في وسعهم و طوقهم إذ ذاك ظلم من المكلف و عبث منه و أنه لا يجوز أن يجعل جلّ و تقدّس اختيار من يستوي سريره بعلايته و من لا يجوز إرتكاب الكبائر الموبقة والغضب والظلم منه إلى من لا يعلم السرائر والضّمائر فلا يسع أحداً جهل هذه الأشياء و إن وسع العاجز بعجزه ترك ما يعجز عنه فإنه لا يسعه الجهل بالإمام البرّ الذي هو إمام الأبرار والعاجز بعجزه معذور والجاهل غير معذور، فلا يجوز أن لا يكون للأبرار إمام و إن كان مقهوراً في قهر الفاجر والفجّار، فمتى لم يكن للبرّ إمام برّ قاهر أو مقهور فمات ميتة جاهليّة إذا مات و ليس يعرف إمامه.

فإن قيل: فما تأويل عهد الحسن عليه السلام و شرطه على معاوية بأن لا يقيم عنده شهادة لا يجاب الله عزّ وجلّ عليه إقامة شهادة بما علمه قبل شرطه على معاوية؟

قيل: إن لإقامة الشهادة من الشاهد شرائط و هي:

حدودها التي لا يجوز تعدّيها لأنّ من تعدّى حدود الله عزّ وجلّ فقد ظلم نفسه، و أوكد شرائطها إقامتها عند قاض فصل و حكم عدل.

ثم الثقة من الشاهد أن يقيمها عند من تجد شهادته حقّاً ويميت بها أثره و يزيل بها ظلماً، فإذا لم يكن من يشهد عنده سقط عنه فرض إقامة الشهادة

که نمی‌دانند و در وسع و طاقتشان نیست نمی‌کند زیرا این تکلیف از مکلف ظلم و عبث محسوب می‌شود.

و همچنین می‌گوییم: ممکن نیست خداوند عزوجل اختیار کسی که باطن و ظاهرش با هم مساوی است و نیز شخصی که جایز نیست مرتکب کبائر گردد را به کسی دهد که به سرائر و ضمائیر عالم و آگاه نیست و این امور مطالبی است که بر احدی مجهول و نامعلوم نمی‌باشد.

سپس می‌گوید: و اگر بر عاجز جایز باشد که به واسطه عجز چیزی که از آن عاجز است را ترک کند ولی جایز نیست نسبت به امامی که بر و پیشوای ابرار هست جاهل داشته و در مقام معرفتش برنیاید و به عبارت دیگر عاجز به واسطه عجزش معذور است ولی جاهل معذور نیست در نتیجه می‌گوییم:

جایز نیست که ابرار امام و پیشوا نداشته باشند اگرچه در قهر فاجر و فجّار مقهور و مفرّی برایشان یافت نشود لذا اگر پذیرفتیم که برای بر امام بر چه قاهر و چه مقهور نمی‌باشد حال اگر وی از دنیا رفت چون امامش را نشناخته به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

سؤال

اگر سؤال شود: تاویل عهد و شرطی که امام حسن علیه السلام بر معاویه نمود و مقرر شد که حضرتش در حضور معاویه علیه‌الهاویه اقامه شهادت نکنند چیست؟ چه آن‌که پیش از شرط مزبور خداوند عزوجل بر آن جناب واجب کرده بود که نسبت به آنچه می‌داند اقامه شهادت بنماید حال با این شرط چطور ایجاب حق تعالی ساقط می‌گردد؟

جواب

در جواب گفته می‌شود اقامه شهادت از شاهد شرائطی دارد که این شرائط حدود شهادت بوده و تعدی از آنها جائز نیست زیرا کسی که از حدود حق تعالی تجاوز کند به نفس خویش ستم کرده و مؤکدترین این شرائط آن است که باید شهادت در حضور قاضی اقامه شود که نزاع را فیصله دهد و حاکم عادل باشد. شرط بعدی آن است که:

شاهد ثقه لازم است شهادت را در حضور کسی اقامه نماید که شهادتش را حق دانسته و به واسطه آن ظلم و ستم زائل گردد، حال اگر شاهد چنین کسی را نیافت تا شهادت دهد وجوب اقامه از وی ساقط می‌گردد، حال با توجه به این نکته می‌گوییم:

و لم يكن معاوية عند الحسن عليه السلام أميراً أقامه الله تعالى و رسوله صلى الله عليه وآله أو حاكماً من ولاية الحكم، فلو كان حاكماً من قبل الله و قبل رسوله، ثم علم الحسن عليه السلام أن الحكم هو الأمير و الأمير هو الحكم و قد شرط عليه الحسن عليه السلام أن لا يؤمر حين شرط أن لا يسميه أمير المؤمنين فكيف يقيم الشهادة عند من أزال عنه الامرة بشرط أن لا يسميه أمير المؤمنين و إذا أزال ذلك بالشرط أزال عنه الحكم؛ لأن الأمير هو الحاكم و هو المقيم للحاكم، و من ليس له تأمير و لا تحاكم يحكم فحكمه هذر و لا تقام الشهادة عند من حكمه هذر.

فإن قال: فما تأويل عهد الحسن عليه السلام على معاوية و شرطه عليه ألا يتعقب على شيعة علي عليه السلام شيئاً؟

قيل: إن الحسن عليه السلام علم أن القوم جوّزوا لأنفسهم التأويل و سوّغوا في تأويلهم إراقة ما أرادوا إراقة من الدماء، و إن كان الله تعالى حقه و حقن ما أرادوا حقنه و إن كان الله تعالى أراقه في حكمه فأراد الحسن عليه السلام أن يبين أن تأويل معاوية على شيعة علي عليه السلام بتعقبه عليهم ما يتعقبه زائل مضمحل فاسد، كما أنه أزال إمرته عنه و عن المؤمنين بشرط أن لا يسميه أمير المؤمنين و إن إمرته زالت عنه و عنهم و أفسد حكمه عليه و عليهم، ثم سوّغ الحسن عليه السلام بشرطه عليه أن لا يقيم عنده شهادة للمؤمنين القدوة منهم به في أن لا يقيموا عنده شهادة فيكون حينئذٍ داره دائرة، و قدرته قائمة لغير الحسن و لغير المؤمنين و يكون داره كدار بخت نصر و هو بمنزلة دانيال فيها، و كدار العزيز و هو كيوسف فيها.

فإن قال:

از نظر حضرت امام حسن علیه السلام معاویه امیری نبود که خدای متعال و رسولش او را نصب کرده باشند یا از جانب والیان حکم به بسمت حاکم بودن منصوب نشده بود، پس اگر معاویه از جانب خدا و رسولش حاکم می بود و از طرفی امام حسن علیه السلام می دانستند که حاکم همان امیر است و امیر همان حاکم چطور جایز بود حضرتش امارت را با شرط یاد شده از وی سلب کنند، پس از نفس شرط مزبور می توان اثبات کرد که وی امیر نبوده در نتیجه حاکم هم نبوده و وقتی حاکم نبود چگونه حضرتش نزد وی و در حضورش اقامه شهادت کند در نتیجه می گوییم: معاویه امارت و حکومت نداشت پس حق حکم نمودن را نداشت لاجرم حکمش هذر و بیهوده بوده و پرواضح است کسی که حکمش هذر و بیهوده است شهادت نزد او نمی توان اقامه کرد.

سؤال

اگر سائل بگوید: تأویل این عهد و شرط حضرت امام حسن علیه السلام بر معاویه که تأکید نمودند معاویه شیعیان علی علیه السلام را تعقیب نکند چیست؟

جواب

در جواب گفته می شود: حضرت امام حسن علیه السلام می دانستند که ستمگران برای خود تأویلاتی داشته و به مقتضای این تأویلات ریختن خون هایی را که بخواهند مباح و مجاز قرار می دهند اگرچه حق تعالی آنها را محقون و محفوظ اعلام نموده باشد لاجرم حضرتش خواستند با این شرط آشکار کنند تأویل معاویه در ارتباط با ریختن خون شیعیان علی علیه السلام زائل و مضمحل و فاسد می باشد چنانچه با شرط قبلی امارت آن مردود را از خود و مؤمنین زائل فرمودند و وقتی امارت او زائل شد حکمش بر آن جناب و بر مؤمنین نیز فاسد و باطل می گردد.

سپس باید توجه داشت که امام علیه السلام با این شرط که شهادت را در حضور معاویه اقامه نفرمایند تجویز نمودند که مؤمنین نیز به حضرتش اقتداء کرده و آنها نیز در حضور آن مردود اقامه شهادت نکنند و بدین ترتیب قدرت معاویه بر غیر امام و غیر مؤمنین قائم گردید در نتیجه خانه معاویه همچون خانه بخت نصر و امام علیه السلام بمنزله دانیال در آن گردید یا خانه اش همچون عزیز مصر و امام علیه السلام به منزله یوسف در آن مورد نظر قرار گرفت.

سؤال

این که گفته شد فرعون به منزله بخت نصر و عزیز مصر بوده و حضرت امام

دانيال و يوسف عليهما السلام كانا يحكمان لبخت نصر، والعزير قلنا:
لو أراد بخت نصر دانيال والعزير يوسف، أن يريفا بشهادة
عمّارين الوليد و عقبه بن أبي معيط، و شهادة أبي بردة بن
أبي موسى و شهادة عبدالرحمن بن الأشعث بن قيس دم
حجر بن عدي ابن الأدبر و أصحابه رحمة الله عليهم، و ان
يحكما له بأن زياداً أخوه و أن دم حجر و أصحابه مراقبة
بشهادة من ذكرت، لما جاز أن يحكما لبخت نصر والعزير
والحكم بالعدل يرمي الحاكم به في قدرة عدل أو جائر و
مؤمن أو كافر لا سيما إذا كان الحاكم مضطراً إلى أن يدين قدر
الجائر الكافر، والمبطل والمحقق بحكمه.

فإن قال: ولم خصّ الحسن عليه السلام عدّ الذنوب إليه و إلى شيعة
علي عليه السلام و قدّم أمامها قتله عبداللّٰه بن يحيى الحضرمي و
أصحابه وقد قتل حجر و أصحابه و غيرهم؟

حسن علیه السلام همچون دانیال و یوسف می باشند صحیح نیست زیرا دانیال برای بخت نصر و یوسف برای عزیز حکم می نمودند اما امام علیه السلام برای معاویه هرگز حکم نمی فرمود پس تشبیه این دو به یکدیگر و تنزیلشان به منزله هم به نظر صحیح نمی آید.

جواب

تنزیل مذکور در کمال صحت و صواب است و این که گفته شد: جناب دانیال برای بخت نصر و یوسف برای عزیز حکم می فرمودند اما امام حسن علیه السلام برای معاویه حکم نمی فرمود جوابش این است که:

اگر بخت نصر و عزیز مصر به جای فرعون بودند و اراده می کردند که جناب دانیال و یوسف به شهادت عمار بن ولید و عقبه بن ابی معیط و شهادت ابی بردة بن ابی موسی و عبدالرحمن بن اشعث بن قیس خون پاک حُجر بن عدی بن ادبر و اصحابش رحمة الله علیهم را بریزند چنانچه ایشان برای معاویه چنین شهادتی دادند قطعاً دانیال و یوسف حکم به ریختن این خونها نمی کردند همان طوری که حضرت امام حسن علیه السلام مبادرت به آن نفرمودند یا اگر بخت نصر و عزیز مصر به جای معاویه بوده و دانیال و یوسف به جای امام حسن علیه السلام و آن دو از این دو پیامبر می خواستند که حکم کنند زیاده بن ابیه برادر آنها است هرگز آن دو پیغمبر چنین حکمی نمی فرمودند همان طوری که امام حسن علیه السلام حکم نفرمودند.

اگر گفته شود همان طوری که دانیال و یوسف برای بخت نصر و عزیز به عدل حکم می کردند چه اشکالی داشت که امام حسن علیه السلام نیز برای معاویه حکم به عدل می فرمود.

جواب این است که حاکمی که به عدل حکم کند با حکمش قدرت امیر را افزون می کند اعم از آن که امیر عادل بوده یا جائر باشد، مؤمن بوده یا کافر باشد علی الخصوص که حاکم مضطرب باشد خود را به دین جائر کافر نشان دهد.

سؤال

اگر گفته شود در نامه ای که امام حسن علیه السلام به معاویه مرقوم فرمودند چرا تنها گناه و خلافتی را که وی نسبت به امام و شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام مرتکب شده بود حضرت بر شمردند و چرا در مقدم آنها قتل عبدالله بن یحیی حضرمی و اصحابش را متذکر شدند در حالی که معاویه ظالم حُجر بن عدی و اصحاب او و بسیاری دیگر از بزرگان را کشته بود وجه مقدم داشتن عبدالله بن یحیی بر حُجر چه بود؟

قلنا: لو قدّم الحسن عليه السلام في عدّه على معاوية ذنوب حجر و أصحابه على عبدالله بن يحيى الحضرمي و أصحابه لكان سؤالك قائماً فتقول: لِمَ قدّم حجراً على عبدالله بن يحيى و أصحابه أهل الأخيار والزهد في الدنيا والأعراض عنها فأخبر معاوية بما كان عليه ابن يحيى و أصحابه من الحزق على أمير المؤمنين عليه السلام و شدة حبّهم إيّاه و أفاضتهم في ذكره و فضله فجاءهم فضرب أعناقهم صبراً.

و من أنزل راهباً من صومعته فقتله بلا جناية منه إلى قاتله أعجب ممّن يخرج قساً من دير فيقتله؛ لأنّ صاحب الدير أقرب إلى بسط اليد لتناول ما معه على التشريط من صاحب الصومعة الذي هو بين السماء والأرض فتقديم الحسن عليه السلام العباد على العباد والزهاد على الزهاد و مصاييح البلاد على مصاييح البلاد لا يتعجب منه بل يتعجب لو قدّم في الذكر مقصراً على مخبت و مقتصداً على مجتهد.

فإن قال: ما تأويل اختيار مال دارأبجرد على سائر الأموال لما اشترط أن يجعله لأولاد من قتل مع أبيه صلوات الله عليهم يوم الجمل و بصقّين قيل لدارأبجرد خطب في شأن الحسن بخلاف جميع فارس،

جواب این است که: اگر امام حسن علیه السلام در مقام برشمردن گناهان و خلاف‌های معاویه کشتن حجر و اصحابش را بر کشتن عبدالله بن یحیی حضرمی و یارانش مقدم می‌فرمودند باز سؤال مذکور مطرح می‌شد و سائل می‌پرسید:

چرا حجر را بر عبدالله بن یحیی و اصحابش که جملگی اهل خیر و زهد در دنیا بودند مقدم نمودند.

باری معاویه در جواب امام علیه السلام گفت:

جهت کشتن ابن یحیی و اصحابش این بود که وی محبت شدید به امیرالمؤمنین علیه السلام داشت و پیوسته علی علیه السلام و فضائلش را انتشار می‌داد لذا او و اصحابش را آورده و گردنشان را زدم.

و باید توجه داشت کسی که راهبی را از صومعه و عبادتگاهش پائین آورده و بدون صدور جنایتی او را بکشد خیلی شگفت‌انگیزتر است از این که قسّیس و بزرگ رهبانان را از دیرش بیرون بکشد و وی را بکشد زیرا صاحب دیر (قسّیس) مبسوط‌الیدتر است از راهب در صومعه لذا برای قتل او وجهی ممکن است ایراد نمود ولی راهب بی‌گناه را کشتن هیچ توجیهی ندارد لذا کشتنش شگفت‌انگیزتر است با توجه به این نکته می‌گوییم: تقدیم نمودن امام حسن علیه السلام بعضی از عابدین را بر برخی و پاره‌ای از زاهدین را بر بعضی و گروهی از مصابیح بلاد را بر گروهی دیگر هیچ جای تعجب ندارد پس نباید گفت چرا حضرت در مقام تخطئه و توبیخ معاویه قتل عبدالله بن یحیی حضرمی را بر قتل حجر بن عدی مقدم داشت بلکه اگر قتل حجر بن عدی را در مقام ذکر مقدم می‌داشتند جای سؤال داشت زیرا عبدالله بن یحیی ضررش بر معاویه کمتر از حجر و اصحابش بود لذا کشتن او شنیع‌تر و کریه‌تر بود لذا امام علیه السلام برای این که قبح فعل معاویه را خوب آشکار کنند ابتداء قتل عبدالله را از جنایات آن مردود برشمردند.

سؤال

اگر سائل بگوید: این که امام علیه السلام مال دارابجرد را بر سایر اموال اختیار فرمود و آنرا برای اولاد مقتولین در رکاب پدر بزرگوارش در جنگ جمل و صفین قرار داد چه توجیهی دارد؟

جواب

در جواب گفته می‌شود: جهتش آن بود که دارابجرد از نظر امام حسن علیه السلام نسبت به سایر بقاع فارس امتیاز خاصی داشت از این جهت آنرا بر سایر اماکن مقدم فرمود

و قلنا: إنَّ المال ما لان؛ الفيء الذي ادَّعوا أنَّه موقوف
على المصالح الدَّاعية إلى قوام الملة و عمارتها من تجييش
الجيوش للدَّفْع عن البيضة ولأرزاق الأسارى و مال الصَّدقة
الذي خصَّ به أهل السَّهام.

وقد جرى في فتوح الأرضين بفارس والأهواز و غيرهما
من البلدان ممَّا قُتِح منها صلحاً و ما فتح منها عَنوة و ما أَسْلَمَ
أهلُها عَلَيتها هنات هنات و أسباب و أسباب بإيجاب الشرائط
الدالة لها، وقد كتب ابن عبدالعزيز إلى عبدالحميد بن زيد بن
الخطاب و هو عامله على العراق أيَّدك الله هاش في السواد ما
يركبون فيه البراذين و يتختمون بالذهب و يلبسون الطيالة
وخذ فضل ذلك فضعه في بيت المال، و كتب ابن الزبير إلى
عامله جنَّبوا بيت مال المسلمين ما يؤخذ على المناظر
والقناطر فإنَّه سحت فقصر المال عمَّا كان فكتب إليهم ما للمال
قد قصر فكتبوا إليه: إنَّ أمير المؤمنين نهانا عمَّا يؤخذ
على المناظر والقناطر فلذلك قصر المال. فكتب إليهم:
عودوا إلى ما كنت عليه هذا بعد قوله: أنَّه سحت،

و نیز می‌گوییم:

مال دو قسم است:

الف: فیء و غنیمت، حضرات ادّعاء کرده‌اند که آنرا باید بر مصالحی که قوام ملت و آباد نمودن آن به واسطه‌اش صورت می‌گیرد صرف نمود مانند: سازماندهی جیوش و لشگریان برای دفع دشمنان و صرف ارزاق اسراء.
ب: مال صدقه که آنرا به اهل سهام اختصاص می‌دهند (زکات که مصرفش در هشت مورد است).

و نسبت به زمین‌های فارس و اهواز و غیر ایندو از بلاد دیگر که یا بعنوان صلح با مسلمین و یا قهراً و جبراً و یا با اسلام آوردن سکنه آن فتح شده و به دست مسلمین افتادند ظلم‌ها و فسادهایی واقع گردیده است.
و از جمله شواهدی که دلالت بر آن دارد:

نامه‌ای است که ابن عبدالعزیز به عبدالحمید بن زید بن خطاب که عامل او در عراق بود نوشته در آن نامه آمده است که: ایّدک الله در ارض عراق نسبت به مرکب‌هایی که سوار شده و زینت‌های طلایی که به کار می‌برند و لباس‌های حریر و ابریشمی که می‌پوشند از حرام گرد آورده‌اند زیادی این اموال را از اهالی اخذ کن و آنها را در بیت‌المال قرار بده.

و نیز: ابن زبیر به عاملش می‌نویسد: از مالیات‌هایی که بر مناظر و قناطر معین می‌شود اجتناب کنید و آنها را اخذ نکنید و در بیت‌المال قرار ندهید زیرا حرام می‌باشند.

پس از آن‌که عامل ابن زبیر به این دستور عمل نمود مقدار بیت‌المال از سابق به طور چشمگیری کمتر گردید.

ابن زبیر وقتی میزان بیت‌المال را خیلی کم دید به عاملین خود نوشت: چرا مال این قدر کم می‌باشد؟

عاملین برایش نوشتند: امیرالمؤمنین (یعنی ابن زبیر) ما را از گرفتن مالیات در مقابل مناظر و قناطر نهی نمود لذا مال خیلی کم گردیده است.

ابن زبیر برای آنها نوشت: به همان نحو که قبلاً عمل می‌کردید و این‌گونه از مالیات‌ها را می‌گرفتید عمل کنید «این عمل به ملاحظه آنچه خودش قبلاً نوشته بود که گرفتن مالیات در مقابل مناظر و قناطر حرام است، حرام و ظلم و ستم می‌باشد».

ولا بد أن يكون أولاد من قتل من أصحاب علي صلوات الله عليه بالجميل و بصفين من أهل الفياء و مال المصلحة و من أهل الصدقة والسهام، وقد قال رسول الله ﷺ في الصدقة: أمرت أن آخذها من أغنيائكم و أردّها في فقرائكم - بالكاف والميم ضمير من وجبت عليهم في أموالهم الصدقة و من وجبت لهم الصدقة.

فخاف الحسن ﷺ أن كثيراً منهم لا يرى لنفسه أخذ الصدقة من كثير منهم ولا أكل صدقة كثير منهم إذ كانت غسالة ذنوبهم ولم يكن للحسن ﷺ في مال الصدقة سهم.

روى ابن حكيم بن معاوية بن حيدة القشيري عن أبيه عن جدّه أن رسول الله ﷺ قال:

في كلّ أربعين من الأبل ابنة لبون ولا تفرق إبل عن حسابها من أتانا بها مؤتجراً فله أجرها، و من منعناها أخذناها منه و شطر إبله عزمة من عزمات ربنا ليس لمحمد و آل محمد فيها شيء و في كلّ غنيمة خمس أهل الخمس بكتاب الله عزّ وجلّ و إن منعوا فخص الحسن ﷺ ما علّه كان عنده أعف و أنظف من مال أردشير خره؛ لأنّها حوصرت سبع سنين

و چاره‌ای نیست از این که اولاد مقتولین در رکاب علی صلوات الله علیه در جنگ جمل و صفین را باید از اهل فیه و غنیمت و از اهل صدقه سهام قرار داد و رسول خدا ﷺ درباره صدقه فرمودند: امر می‌کنم از اغنیاء خود گرفته و به فقرای خودتان بدهید.

ضمیر «کم» در «اغنیائکم» و «فقرائکم» با کاف و میم بوده که اشاره است به آنان که در اموالشان صدقه واجب بوده (اغنیائکم) و کسانی که به آنها باید صدقه را داد (فقرائکم).

پس امام حسن علیّه السلام بیمناک شدند از این که بسیاری از آن مردم جایز نمی‌دانستند که حضرتش از کثیری از آنها صدقه را بگیرند چنانچه روا نمی‌دانستند از صدقه بسیاری از آنها حضرت تناول فرماید زیرا صدقه غساله و چکیده کارهای نازوای ایشان بود و برای آن حضرت در مال صدقه اصلاً سهمی منظور نشده بود.

ابن حکیم بن معاویه بن حیدة القشیری، از پدرش، از جدش روایت نموده که رسول خدا ﷺ فرمودند: در هر چهل شتر یک بنت لبون باید بعنوان صدقه بدهند و آن را از حساب و عدد چهل نباید کم نمود (یعنی شتری را که به عنوان صدقه می‌دهند نباید از عدد چهل کسر کرد تا در نتیجه بعد از اخراج صدقه باقیمانده سی و نه عدد باشد) هر کس این بنت لبون را برای ما بیاورد و طلب اجر و ثواب کند البته اجر و ثواب برایش هست و هر کس ما را از آن منع نماید البته از او خواهیم گرفت و تقسیم نمودن شتر وی و برداشتن سهم صدقه از آن حقی از حقوق الله می‌باشد، برای محمد و آل محمد در آن هیچ سهمی نمی‌باشد و در هر غنیمتی خمس اهل خمس بوده که کتاب خدا عزوجل آن را واجب کرده و اگرچه به اهل و مستحقش ندهند.

سپس می‌گوید:

پس از آن که جواب سائل داده شد و جهت این که چرا امام حسن علیّه السلام در عهدنامه ایشان با معاویه مال دارابجرد را اختیار کردند معلوم گردید دوباره در تشریح و توضیح همین معنا می‌گوید:

پس اختصاص دادن امام علیّه السلام مال دارابجرد را شاید به خاطر این بوده که این مال بهترین و نظیف‌ترین اموال تحت تصرف اردشیر خره (مؤسس سلسله ساسانی که گاهی از او به اردشیر خوره نام می‌برند) بوده و جهت دیگر این است که: این سرزمین هفت سال در محاصره بود تا به تصرف درآمد و ظرف مدت

حتى اتخذ المحاصرون لها في مدة حصارهم إيّاها مصانع و عمارات، ثم ميّزوها من جملة ما فتحوها بنوع من الحكم و بين الاصطخر الأول والاصطخر الثاني هنات علمها الربّاني الذي هو الحسن عليه السلام فاختر لهم أنظف ما عرف.

فقد روي عن النبي صلى الله عليه وآله أنّه قال في تفسير قوله تعالى: وقفّوهم إنّهم مسؤولون^(١) إنّّه لا يجاوز قدما عبد حتى يسئل عن أربع: عن شبابه فيما أبلاه، و عن عمره فيما أفناه، و عن ماله من أين جمعه و فيما أنفقه، و عن حبنا أهل البيت.

و كان الحسن والحسين عليهما السلام ابنا علي عليه السلام يأخذان من معاوية الأموال فلا ينفقان من ذلك على أنفسهما و على عيالهما ما تحمله الدابة بفيئها.

قال شعبة بن نعام: كان علي بن الحسين عليهما السلام ينحل فلما مات نظروا فإذا هو يعول في المدينة أربعمئة بيت من حيث لم يقف الناس عليه.

فإن قال: فإنّ هذا محمّد بن إسحاق بن خزيمة النيسابوري قال: حدثنا أبوبشر الواسطي قال: حدثنا خالد بن داود، عن عامر قال: بايع الحسن بن علي عليهما السلام معاوية على أن يسالم من سالم و يحارب من حارب، ولم يبايعه على أنّه أمير المؤمنين. قلنا هذا حديث ينقض آخره أوّله و أنّه لم يؤمره و إذا لم يؤمره لم يلزمه الائتمار له إذا أمره، وقد رُوينا من غير وجه ما ينقض قوله يسالم من سالم و يحارب من حارب، فلم نعلم فرقة من الأئمة أشدّ على معاوية من الخوارج،

محاصره، محاصرون حوض‌ها و عماراتی را گرفته بودند که آنها را از سایر اماکنی که بعد از فتح به دستشان افتاد با جعل احکام ویژه‌ای مربوط به آنها از سایر اراضی و اماکن فتح شده ممتاز نمودند و بین اصطخر اول (سرزمین فارس قبل از فتح) و اصطخر دوم (سرزمین فارس بعد از فتح) فتنه‌ها و ظلم‌هایی روی داد که حضرت امام حسن علیه السلام از آنها مطلع بودند لذا نظیف‌ترین مالی را که سراغ داشتند اختیار فرمودند.

در تفسیر آیه شریفه: وَقَفَوْهُمْ اَنْهَم مَسْئُولُونَ از نبی اکرم صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند: روز قیامت دو قدم هیچ بنده‌ای حرکت نخواهد کرد تا از چهار چیز سؤال شود:

از جوانی که در چه چیز به پیری رساند، از عمرش که در چه راه صرف کرد، از مالش که از کجا آورد و در چه انفاق و صرف نمود و از دوستی ما اهل بیت. و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان علی علیه السلام از معاویه اموال را می‌گرفتند و از آنها بر خود و عیالشان چیزی را صرف نمی‌فرمودند.

شیبه بن نعمه می‌گوید: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام هدایا و عطایا زیاد صرف می‌کردند پس از رحلت آن حضرت وقتی نگریستند ملاحظه کردند آن حضرت در مدینه چهارصد خانواده را بدون این‌که کسی اطلاع داشته باشد سرپرستی می‌فرمودند.

سؤال

اگر گفته شود: محمد بن اسحاق بن خزیمه النیشابوری گفته است: ابو بکر واسطی از خالد بن داود، از عامر نقل کرده که حضرت حسن بن علی علیهما السلام با معاویه بیعت فرمود به شرطی که وی با کسی که با معاویه به محاربه پرداخت حرب نکند و با کسی که با وی محاربه نمود محاربه نماید ولی این‌طور بیعت نفرمود که او را به امیرالمؤمنین بودن پذیرفته باشد.

جواب

در جواب می‌گوییم: اول این حدیث ناقض آخرش می‌باشد و نیز می‌گوییم: امام علیه السلام امارت معاویه را نپذیرفتند و وقتی چنین بود پذیرفتن او امرش بر حضرت لازم نبود، و در برخی روایات مضمونی وارد شده که ناقض این فقره از حدیث است که فرموده: یسالم من سالم و یحارب من حارب و شاهد بر این گفتار آن است که: ما فرقه‌ای را در این امت دشمن‌تر نسبت به معاویه از خوارج سراغ نداریم، در کوفه

و خرج على معاوية بالكوفة جويرية بن ذراع أو ابن وداع أو غيره من الخوارج، فقال معاوية للحسن: اخرج إليهم وقاتلهم.

فقال: يا بئى الله لي بذلك.

قال: قَلِمَ أليس هم أعداؤك وأعدائي؟

قال: نعم: يا معاوية، ولكن ليس من طلب الحق فأخطأه كمن طلب الباطل فوجده، فأسكت معاوية، ولو كان ما رواه أنه بايع على أن يسالم من سالم و يحارب من حارب لكان معاوية لا يسكت على ما حجه به الحسن عليه السلام ولأنه يقول له قد بايعتني على أن تحارب من حاربت كائناً من كان و تسالم من سالم كائناً من كان، وإذا قال عامر في حديثه ولم يبايعه على أنه أمير المؤمنين قد ناقض لأن الأمير هو الأمر والزاجر والمأمور هو المؤتمر والمنزجر فأبى تصرف الأمر فقد أزال الحسن عليه السلام في موادعته معاوية الائتمار له فقد خرج من تحت أمره حين شرط أن لا يسميه أمير المؤمنين و لو انتبه معاوية بحيلة الحسن عليه السلام بما احتال عليه لقال له:

يا أبا محمد أنت مؤمن و أنا أمير، فإذا لم أكن أميرك لم أكن للمؤمنين أيضاً أميراً، وهذا حيلة منك تزيل أمري عنك و تدفع حكمي لك و عليك، فلو كان قوله:

يحارب من حارب مطلقاً ولم يكن شرطه أن قاتلك من هو شر منك قاتلته وأن قاتلك من هو خير منك في الشر و أنت أقرب منه إليه لم أقاتله و لأن شرط الله على الحسن عليه السلام و على جميع عباده التعاون على البر والتقوى و ترك التعاون على الإثم والعدوان، و إن قتال من طلب الحق فأخطأه مع من طلب الباطل فوجده تعاون على الإثم والعدوان والمبايع غير المبايع والمؤازر غير المؤازر.

جویریة بن ذراع یا ابن وداع یا دیگری از خوارج خروج کردند، معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: به سوی ایشان خارج شو و با آنها مقاتله نما.

حضرت فرمودند: خداوند مرا از این کار منع فرموده.

معاویه گفت: برای چه، آیا ایشان دشمنان شما و من نیستند؟

حضرت فرمودند: آری ای معاویه ولی این طور نیست کسی که طالب حق بوده

ولی به خطاء رود مانند کسی باشد که باطل را طلب کند و بیابد آن را.

معاویه ساکت شد و جوابی نداد درحالی که اگر حضرت با این شرط که معاویه با

آنان که حرب نکنند حرب نکرده و با آنان که به محاربه اش برخیزند حرب نماید

بیعت کرده بودند معاویه ساکت نمی شد و نیز جا داشت به امام حسن علیه السلام عرض

کند: یا من بیعت کردی که با هر کسی که من محاربه کنم تو نیز محاربه نموده هر کسی

که باشد و با کسانی که من مسالمت و صلح کنم تو نیز صلح نمایی هر کسی که باشد.

بنابراین وقتی «عامر» در حدیثش گفت: امام حسن علیه السلام با معاویه به این شرط که

او را امیرالمؤمنین بداند بیعت نکرد این فقره از حدیث ناقض صدر و اول آن

می باشد، زیرا امیر عبارتست از کسی که امر و زجر نموده و مأمور یعنی کسی که

فرمان برده و از نهی امر منجز گردد پس وقتی حضرت با معاویه بیعت فرمود از

تصرف او بعنوان امیر بودن اباء و امتناع ورزید درنتیجه با معاهده خود قبول و لزوم

اطاعت از وی را زائل کرد و بدین ترتیب از تحت امر او خارج گردید.

و اگر معاویه متوجه کارسازی حضرت به آن نحو که عمل فرمود می شد محضر

مبارکش عرض می کرد: ای ابامحمد شما مؤمن بوده و من امیر می باشم و وقتی من

امیر شما نباشم برای مؤمنین نیز امیر نخواهم بود و این حيله ای است از شما که

بدین وسیله امر مرا از خود زائل نموده و حکمم را چه به نفع و چه به ضرر شما باشد

دفع فرمودی.

پس اگر عبارت «یحارب من حارب» مطلق می بود و حال آن که چنین نیست

بلکه مشروط می باشد شرطش این است که: اگر با تو کسی که شرورتر از تو است

مقاتله نمود البته با او مقاتله خواهم کرد ولی اگر در شر بودن مماثل با تو بوده یا تو

شرورتر باشی البته با وی قتال نخواهم کرد.

و نیز خداوند بر امام علیه السلام و جمیع اهل ایمان شرط کرده که معاونت بر برّ و تقوی

داشته و ترک تعاون بر اثم و عدوان نمایند و بدیهی است که در مقاتله بین کسی که

طالب حق است ولی به خطاء رفته و بین طالب باطل که آن را یافته اگر با طالب حق

فإن قال: هذا حديث أنس بن سيرين يرويه محمد بن إسحاق بن خزيمة قال: حدثنا بشار، قال: حدثنا ابن أبي عدي، عن ابن عون، عن أنس بن سيرين، قال: حدثنا الحسن بن علي عليه السلام يوم كلم فقال:

ما بين جابر سا و جابلقا رجل جدّه نبّي غيري و غير أخي و إنّي رأيت أن أصلح بين أُمّة محمد، و كنت أحقّهم بذلك فإنّا بايعنا معاوية و لعلّه فتنة لكم و متاع إلى حين، قلنا ألا ترى إلى قول أنس كيف يقول يوم كلم الحسن ولم يقل: يوم بايع إذ لم يكن عندهبيعة حقيقة وإنّما كانت مهادة كما يكون بين أولياء الله و أعدائه لا مبايعة تكون بين أوليائه و أوليائه فرأى الحسن عليه السلام رفع السيف مع العجز بينه و بين معاوية كما رأى رسول الله صلى الله عليه وآله رفع السيف بينه و بين أبي سفيان و سهل بن عمرو ولو لم يكن رسول الله مضطراً إلى تلك المصالحة و المودة لما فعل.

فإن قال: قد ضرب رسول الله صلى الله عليه وآله بينه و بين سهل و أبي سفيان مدّة ولم يجعل الحسن بينه و بين معاوية مدّة قلنا:

بل ضرب الحسن عليه السلام أيضاً بينه و بين معاوية مدّة و إن جهلناها ولم نعلمها و هي ارتفاع الفتنة و انتهاء مدّتها و هو متاع الى حين.
فإن قال:

فإن الحسن قال لجير بن نفيّر حين قال له: إنّ الناس يقولون: إنك تريد الخلافة،

مقاتله شود این قتال تعاون بر ائمه و عدوان است.

سؤال

اگر سائل بگوید: صلح بین امام علی علیه السلام و معاویه چطور بیعت نباشد و حال آنکه حدیث ابن سیرین آنرا بیعت قرار داده، حدیث این است:
 محمد بن اسحاق بن خزیمه از بشار، از ابن ابی عدی، از ابن عون، از انس بن سیرین از حضرت حسن بن علی علیه السلام در روزی که تکلم فرمود و با معاویه هم سخن شد فرمودند: بین جابرسا و جابلقا مردی نیست که جدش نبی اکرم صلی الله علیه و آله بوده باشد غیر از من و برادرم و من صلاح دیدم که بین ائمه محمد صلح باشد و سزاوارترین افراد به این صلح من هستم، ما با معاویه مبايعه و بیعت نمودیم و شاید این آزمایشی برای شما بوده و منفعتی باشد تا هنگام مرگ.

جواب

صلح مزبور بیعت نبوده و این حدیث نیز دلالت بر آن ندارد، مگر نمی بینی در کلام انس لفظ «یوم کلم الحسن» آمده و نگفته «یوم بايع الحسن» چه آنکه از نظر ابن سیرین نیز صلح مزبور بیعت حقیقی نبوده و در واقع مهاده بوده است همان طوری که بین دوستان خدا با دشمنانش مهاده واقع می شود نه بیعت، بنابراین امام حسن علیه السلام با فرض عجز صلاح دیدند که بین حضرتش و معاویه شمشیر نباشد چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله صلاح دیدند بین خود و ابوسفیان و سهل بن عمرو شمشیر نباشد، روشن است اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله اضطرار به این صلح و مواعده پیدا نکرده بودند هرگز به آن اقدام نمی فرمودند.

سؤال

اگر سائل بگوید: رسول خدا بین خود و ابوسفیان و سهل مدتی برای صلح معین فرمودند در حالی که امام حسن علیه السلام مدت قرار ندادند پس صلحش بیعت بود.

جواب

در جواب می گوئیم:

امام حسن علیه السلام نیز مدت قرار دادند اگرچه انتها آن را ما ندانیم چه موقع می باشد و آن وقتی است که فتنه و آزمایش مرتفع گردد یعنی وقت فرارسیدن مرگ.

سؤال

اگر سائل بگوید: جُبیر بن نفیر محضر مبارک امام حسن علیه السلام رسید و عرض کرد: مردم می گویند شما خواهان خلافت هستید، آیا چنین است؟

فقال:

قد كان جماجم العرب في يدي يحاربون من حاربت و يسالمون من
سالت تركتها ابتغاء وجه الله و حقن دماء أُمَّة مُحَمَّد، ثم أثيرها يا تياس
أهل الحجاز، قلنا:

إنَّ جبيراً كان دسيساً إلى الحسن عليه السلام دَسَّه معاوية إليه يختبره هل في
نفسه الاثارة و كان جبير يعلم أنَّ المَوادعة التي وادع معاوية غير مانعة
من الاثارة التي اتَّهمه بها، ولو لم يجز للحسن عليه السلام مع المهادنة التي هادن أنَّ
يطلب الخلافة لكان جبير يعلم ذلك فلا يسأله؛ لأنَّه يعلم أنَّ الحسن عليه السلام لا
يطلب ما ليس له طلبه، فلمَّا اتَّهمه بطلب ماله طلبه دَسَّ إليه دسياسة هذا
ليستبرئ برأيه و علم أنَّه الصادق و ابن الصادق و أنَّه إذا أعطاه بلسانه أنَّه لا
يثيرها بعد تسكينه إيَّاهَا فإنَّه وفَّى بوعده صادق في عهده فلمَّا مَقَّتَه قول
جبير قال له: يا تياس أهل الحجاز والتياس يباع عسب الفحل الذي هو
حرام.

و أما قوله: بيدي جماجم العرب، فقد صدق عليه السلام و لكن كان من تلك
الجماجم الأشعث بن قيس في عشرين ألفاً و يزهدونهم.

قال الأشعث: يوم رفع المصاحف و وقع تلك المكيدة إن لم تجب إلى ما
دعيت إليه لم يرم معك غداً يمانيان بسهم ولم يطعن يمانيان برمح ولا
يضرب يمانيان بسيف و أومئ بقوله إلى أصحابه أبناء الطمع و كان في تلك
الجماجم شبيب بن ربيعي تابع كل ناعق و مشير كل فتنة

حضرت فرمودند: بزرگان و رؤسای عرب در اختیار من بوده و با هر کسی که من محاربه کنم آنها نیز محاربه نموده و با هر کسی که صلح نمایم، صلح می کنند منتهی من به خاطر رضای خدا و به منظور حفظ خون امت محمد ﷺ محاربه را ترک کردم حال ای تیاس اهل حجاز امت را به نهضت دعوت می کنم؟

جواب

جبیر جاسوس معاویه بود که خدمت امام علی علیه السلام آمد تا کشف کند آیا قصد نهضت در امام علی علیه السلام هست یا نه.

وی به خوبی می دانست مواعده ای که بین امام علی علیه السلام و معاویه علیه الهاویه واقع شده مانع از نهضت و قیامی که امام علی علیه السلام را به آن متهم کرده اند نیست و اگر با مهاده ای که واقع شده بود قیام برای به دست آوردن خلافت برای حضرت جایز و ممکن نمی بود حتماً جبیر به این معنا آگاه و واقف می بود و دیگر سؤال نمی کرد زیرا او می دانست که امام علی علیه السلام هرگز چیزی را که نباید طلب کنند، طلب نمی نماید، پس چون این اتهام که امام طالب خلافت است شایع شد وی برای کشف حال و اطلاع از آن از طرف معاویه به جاسوسی آمد و استخبار نمود و وقتی امام علی علیه السلام به وی خبر دادند که قصد نهضت و قیام را ندارند از این بابت مطمئن شد زیرا می دانست که امام علی علیه السلام صادق و فرزند صادق است و هرگاه به زبان مطلبی را جاری فرمایند محال است برخلافش عمل کنند و چون سخن جبیر امام را سخت به غضب آورد حضرت به او فرمودند: ای تیاس اهل حجاز.....

تیاس کسی است که عَسْبُ الْقَحْل (یعنی حیوان نر که آن را روی ماده برده جهت تولید نسل) را خرید و فروش می کند و این شغل حرامی است.

و اما فرموده امام علی علیه السلام: بزرگان و رؤسای عرب در اختیار من هستند، این کلام صادق است منتهی از جمله این رؤسا اشعث بن قیس بود که سرکرده بیست هزار لشکر بود که آنها را از جنگ و قیام برحذر می داشت

اشعث می گوید: روزی که قرآنهای بالای نیزه رفت و این کید و حیل صورت گرفت یعنی به امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفته شد: اگر به آنچه خوانده شده ای جواب مثبت ندهی لشکریانت نه در رکابت تیر انداخته و نه نیزه زده و نه شمشیر به طرف دشمن می زنند و در حالی که این سخن را می گفت با دست اشاره به اصحاب و لشکریانش نمود آنان که اهل طمع و دنیا بودند.

و نیز در بین رؤسا شبث بن ربعی که تابع هر صدا و بپاکننده هر آشوبی بود وجود

و عمرو بن حريث الذي ظهر على علي صلوات الله عليه و بايع ضبة احتوشها مع الأشعث والمنذر بن الجارود الطاغية الباغية و صدق الحسن صلوات الله عليه أنه كان بيده هذه الجماجم يحاربون من حارب ولكن محاربة منهم للطمع و يسالمون من سالم لذلك و كان من حارب لله تعالى و ابتغى القربة إليه والحظوة منه قليلاً ليس فيهم عدد يتكافئ أهل الحرب لله والنزاع لأولياء الله و استمداد كل مدد و كل عدد و كل شدة على حجج الله تعالى.

باب ١٦٠

السبب الداعي للحسن صلوات الله

عليه إلى موادة معاوية، وما هو؟

وكيف هو؟

دس معاوية إلى عمرو بن حريث، والأشعث بن قيس، و إلى حجر بن الحجر و شبيب بن ربعي، دسيساً أفرد كل واحد منهم بعين من عيونهم أنك إن قتلت الحسن بن علي فلك ماثنا ألف درهم، و جند من أجناد الشام، و بنت من بناتي.

فبلغ الحسن عليه السلام ذلك فاستلام و لبس درعاً و كفرها، و كان يحترز ولا يتقدم للصلاة بهم إلا كذلك، فرماه أحدهم في الصلاة بسهم فلم يثبت فيه لما عليه من اللامة.

فلما صار في مظلم سابط ضربه أحدهم بخنجر مسموم فعمل فيه الخنجر فأمره أن يعدل به إلى بطن جريحه و عليها عم المختار بن أبي عبيد مسعود بن قيلة، فقال المختار لعنه تعالى حتى نأخذ الحسن و نسلّمه إلى معاوية فيجعل لنا العراق،

داشت، و همچنین عمرو بن حرث که در مقابل علی علیه السلام ایستادگی کرد و همراه با اشعث و منذرین جارود طاغی یاغی با سوسمار ماده‌ای که لشگر دورش را گرفته بودند یعنی معاویه بیعت کرد.

ناگفته نماند این که امام حسن علیه السلام فرمودند: این رؤسا در نصرف من بوده با هر کس من محاربه کنم آنها محاربه می‌کنند.

صحیح و صادق است منتهی محاربه آنها برای طمع دنیا بود چنانچه امام حسن علیه السلام با هر کس صلح می‌فرمود آنها هم با او صلح می‌کردند ولی طمع و حرص دنیا ایشان را بر آن وامی‌داشت نه رضایت خدا و در بین این رؤسا و بزرگان کسی که برای خدای عزوجل محاربه می‌کرد و قصدش قربة الی باری تعالی بود بسیار کم و نادر به چشم می‌خورد و عدد این گونه از افراد کافی نبود برای حرب امام علیه السلام با دشمن.

باب صد و شصتم

سز صلح نمودن امام حسن علیه السلام با معاویه علیه‌الهاویه و

ماهیت و چگونگی آن

معاویه مخفیانه نزد عمرو بن حرث و اشعث بن قیس و حجر بن حجر و شیبث بن ربیع مأمورانی علیحده و جداگانه فرستاد و به هر کدام نوید داد اگر حسن بن علی علیه السلام را بکشید دویست هزار درهم خواهید گرفت و علاوه بر آن سرکرده لشگری از لشگریان شام شده و دختری از دخترانم را به شما خواهم داد.

این خبر به سمع مبارک امام حسن علیه السلام رسید پس از آن تاریخ زره به تن مبارک نموده و آن را زیر لباس مخفی می‌کردند و حتی الامکان از اجتماعات احتراز می‌فرمودند و در نماز جماعت حاضر نمی‌شدند مگر با زره در یکی از روزها شخصی در هنگام نماز تیری به حضرتش پرتاب کرد ولی به واسطه داشتن زره آن تیر اصابت به بدن امام علیه السلام نکرد.

بار دیگر وقتی امام علیه السلام در تاریکی سابط (مدائن) عبور می‌کردند شخصی که در تعقیب آن حضرت بود با خنجر مسموم حمله کرد و ضربتی به امام علیه السلام زد، ضربت کارگر واقع شد لذا حضرت امر فرمودند که او را به قبیله جریحی که حاکم بر آنها عموی مختار بن ابی عبید مسعود بن قیله بود ببرند، حضرت را به آنجا انتقال دادند، مختار به عموی خود گفت: حسن را بگیر و تسلیم معاویه کن، او عراق را به

فبدر بذلك الشيعة من قول المختار لعمه فهموا بقتل المختار فتلطّف عمّه لمسألة الشيعة بالعفو عن المختار ففعلوا، فقال الحسن عليه السلام: ويلكم والله إنّ معاوية لا يفي لأحد منكم بما ضمنه في قتلي وإني أظنّ أنّي إن وضعت يدي في يده فأساله لم يتركني أدين لدين جدّي عليه السلام وإني أقدر أن أعبد الله وحدي ولكنّي كأني أنظر إلى أبنائكم واقفين على أبواب أبنائهم يستسقونهم ويستطعمونهم بما جعله الله لهم فلا يسقون ولا يطعمون فبعداً و سحراً لما كسبته أيديكم و سيعلم الذين ظلموا أيّ منقلب يقلبون^(١) فجعلوا يعتذرون بما لا عذر لهم فيه، فكتب الحسن عليه السلام من فوره ذلك إلى معاوية.

أما بعد:

فإنّ خطبي انتهى إلى اليأس من حقّ أحييه و باطل أميته و خطبك خطب من انتهى إلى مراده، وإني أعتزل هذا الأمر و أخليه لك و إن كان تخليتي إيّاه شراً لك في معادك ولي شروط أشرطها لا تبهظنك إن وفيت لي بها بعهد ولا تخف إن غدرت وكتب الشرط في كتاب آخر فيه يمينه بالوفاء و ترك الغدر و ستندم يا معاوية كما ندم غيرك ممّن نهض في الباطل أو قعد عن الحق حين لم ينفع الندم والسلام.

فإن قال قائل:

من هو النادم الناهض؟ والنادم القاعد؟ قلنا: هذا الزبير ذكره أمير المؤمنين صلوات الله عليه ما أيقن بخطأ ما أتاه و باطل ما قضاه و بتأويل ما عزاه

ما خواهد داد، شیعیان از گفتار مختار به عمویش به هم برآمدند پس قصد کردند مختار را بکشند، عمویش از شیعیان عذرخواهی نمود و تقاضا کرد او را ببخشند. شیعیان از کشتنش درگذشتند، امام حسن علیه السلام فرمودند: وای بر شما، به خدا قسم معاویه به آنچه در مقابل کشتن من به شما وعده داده وفا نخواهد کرد و من تصور می‌کنم اگر دستم را در دست او گذارده و با وی صلح کنم مرا به حال خود نمی‌گذارد تا به آئین جدّم عمل کنم و من می‌توانم به تنهایی خدای عزّوجلّ را پرستش کنم ولی آینده شما را می‌بینم که پسرانتان بر در خانه‌های پسران آنها ایستاده و از آنها نان و آبی که خداوند برایشان مقرر کرده را مطالبه می‌کنند ولی آنها توّجهی به خواسته ایشان نکرده و نان و آبی به آنها نمی‌دهند، پس دوری و هلاکت بر ایشان و رفتارشان باد و بزودی آنها که ستم می‌کنند خواهند دانست که به چه جایگاهی باز خواهند گشت.

پس مردم عذرخواهی کرده ولی عذری نداشتند، سپس امام حسن علیه السلام نامه‌ای به این شرح به معاویه مرقوم فرمودند: اما بعد: کار من منتهی شد به این که مایوس گشتم از حقّی که احیاء کرده و باطلی که از بین ببرم آن را ولی کار تو بر وفق مرادت گردید و من از این امر (خلافت) کناره گرفته و آن را برای تو می‌گذارم اگرچه واگذاری من به ضرر قیامت و معاد تو می‌باشد، باری شروطی را پیشنهاد می‌کنم که وفاء به آنها بر تو گران و سنگین نبوده و از این که با تو غدر و حيله کرده باشم در هراس و بیم مباش.

«و شروط را حضرت در نامه‌ای دیگر مرقوم نموده و در آن آرزو کردند معاویه به آنها وفاء کرده و طریق حيله و مکر را پیش نگیرد»

سپس در پایان نامه نوشتند: ای معاویه به زودی پشیمان می‌شوی همان‌طوری که دیگران که در باطل قدم گذارده یا عدول از حق نمودند پشیمان شدند ولی این پشیمانی زمانی بود که نفعی به حالشان نداشت والسلام. اگر سائلی بگوید: چه کسی پشیمان می‌شود، آیا قیام کننده یا نشسته و آن که گوشه گیری اختیار کرده؟

در جواب گوییم: در برخی موارد قیام کننده‌ها پشیمان شده‌اند چنانچه نمونه‌اش زبیر است، حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند: زبیر به خطاء کاری که انجام داده بود پی برد و به بطلان آنچه حکم کرده بود واقف گردید و به تأویل آنچه نسبتش را به نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌داد و باستناد آن خود را در خروجی که کرده بود

فرجع عنه القهقري، ولو وفى بما كان في بيعته لمحانكته، ولكنّه أبان ظاهراً
الندم والسريرة إلى عالمها.

و هذا عبدالله بن عمر بن الخطاب روى أصحاب الأثر في فضائله أنّه
قال:

مهما آسى عليه من شيء فإني لا آسى على شيء أسفي عليّ إني لم
أقاتل الفئة الباغية مع علي فهذا ندم القاعد وهذه عائشة، روى الرواة أنّها
لما أنبها مؤنب فيما أتته قالت:

قضى القضاء و جفت الأقلام والله لو كان لي من رسول الله عشرون
ذكراً كلهم مثل عبدالرحمن بن الحارث بن هشام فشكلتهم بموت و قتل كان
أيسر عليّ من خروجي على علي و مسعاي التي سعت فإلى الله أشكولاً
إلى غيره.

و هذا سعد بن أبي وقاص، لما أنهى إليه أن عليّاً صلوات الله عليه قتل ذا
الثدية أخذه ما قدّم و ما أخر و قلق و نزع، و قال: والله لو علمت أن ذلك
كذلك لمشيت إليه ولو تحبوا، *بوتير علوم ردي*

و لما قدم معاوية دخل إليه سعد و قال له:

يا أبا إسحاق ما الذي منعك أن تعينني على الطلب بدم الإمام المظلوم؟
فقال: كنت أقاتل معك عليّاً و قد سمعت رسول الله ﷺ يقول: أنت مني
بمنزلة هارون من موسى فقال: أنت سمعت هذا من رسول الله ﷺ؟

قال: نعم و إلا صمتا.

قال: أنت الآن أقلّ عذراً في القعود عن النصرة فوالله لو سمعت هذا من
رسول الله ما قاتلته.

معذور می دانست آگاه شد لذا به عقب مراجعت نمود، وی اگر به آنچه در بیعتش ملتزم شد وفا می کرد نقض و نکث نمی نمود، به هر صورت وی ظاهراً از کرده خودش اظهار پشیمانی نمود و باطن را خدا می داند.

و در بعضی موارد قاعدین اظهار پشیمانی کرده اند چنانچه نمونه اش عبدالله بن عمر بن خطاب است، اصحاب حدیث و خبر در فضائل او گفته اند که وی گفت: هرگاه از چیزی محزون و غمگین می شدم به خود می گفتم: نباید بر این چیزها محزون شد اسف و حزن بر من که چرا با گروهی که با امیرالمؤمنین علی علیه السلام جنگیدند، نجنگیدم و از حرب با آنها نشستم.

و از قیام کننده هایی که بعداً اظهار پشیمانی کردند عائشه است، راویان روایت کرده اند وقتی ملامت کننده ای او را در مقابل کاری که انجام داده بود سرزنش نمود وی گفت: کرده ها گذشت و قلم ها خشکید به خدا قسم اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست فرزند ذکور می داشتم که تمامشان مثل عبدالرحمن بن حارث بن هشام بودند و بعد به واسطه مرگ یا کشته شدنشان به سوگ آنها می نشستم برایم سهل تر و آسان تر بود از این که بر علی علیه السلام خروج کردم پس به خدا فقط شکایت حال را می کنم.

و نیز از قیام کننده هایی که بعداً نادم شده اند سعد بن ابی وقاص است وقتی به او خبر رسید که علی علیه السلام ذوالثدیة را کشت از کاری که قبلاً نموده بود و معامله بدی که نسبت به علی علیه السلام انجام داده بود محزون شد و از عذاب آخرت بیمناک و از بی آرامی و شتاب زدگی خود پشیمان گردید و گفت: به خدا سوگند اگر این را می دانستم حتماً به طرف آن حضرت می رفتم ولو بر روی نشستگاه حرکت می کردم.

و هنگامی که معاویه آمد سعد بر او داخل شد معاویه به او گفت: ای ابواسحاق: چه چیز تو را بازداشت از این که من را در طلب خون امام مظلوم (عثمان) یاری کنی؟ سعد گفت: یعنی همراه تو با علی مقاتله می کردم؟! و حال آن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به آن حضرت می فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می باشی.

معاویه گفت: تو خود این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟

سعد گفت: آری و هر دو ساکت و خاموش شدند.

معاویه گفت: تو در این که نشسته ای و آن حضرت را کمک نمی کنی عذری نداری، به خدا سوگند اگر من این حدیث را از رسول خدا شنیده بودم با او مقاتله نمی کردم.

وقد أحال فقد سمع رسول الله يقول لعلي أكثر من ذلك فقاتله وهو بعد مفارقتة للدنيا يلعنه ويشتمه ويرى أن ملكه وثبات قدرته بذلك إلا أنه أراد أن يقطع عذر سعد في القعود عن نصره والله المستعان.

فإن قال قائل:

لحمقه وخرقه فإن علياً ندم مما كان منه من النهوض في تلك الأمور وإراقة تلك الدماء كما ندموا هم في النهوض والقعود قيل كذبت وأحلت لآته في غير مقام، قال: إني قلبت أمري وأمرهم ظهراً لبطن فما وجدت إلا قتالهم أو الكفر بما جاء به محمد ﷺ.

وقد روي عنه أمرت بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين، وروي هذا الحديث من ثمانية عشر وجهاً عن النبي ﷺ أنك تقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين ولو أظهر ندماً بحضرة من سمعوا منه هذا وهو يرويه عن النبي ﷺ لكان مكذباً فيه نفسه وكان فيهم المهاجرون كعمار والأنصار كأبي الهيثم وأبي أيوب ودونهما فإن لم يتحرّج ولم يتورّع عن الكذب على من كذب عليه تبوء مقعده من النار استحيى من هؤلاء الأعيان من المهاجرين والأنصار وعمار الذي يقول النبي ﷺ: عمار مع الحق والحق مع عمار يدور معه حيث دار

مرحوم صدوق می فرماید: معاویه دروغ می گفت و ادّعاء محالی نمود، محققاً او از رسول خدا ﷺ بیش از این مقالات راجع به علی علیه السلام شنیده بود و با این حال با آن جناب به مقاتله پرداخت و بعد از آن که حضرت از دنیا مفارقت فرمودند، معاویه آن جناب را لعن می کرد و دشنام می داد و ثبات ملک و قدرتش را در این می دید ولی باین حال کلامی را که به سعد گفت به خاطر این بود که به سعد بفهماند در نشستنش از نصرت علی علیه السلام عذری ندارد.

سؤال

اگر قائلی به خاطر حماقت و نادانی خود بگوید: علی علیه السلام از قیام و نهضتش در آن امور بعداً نادم و پشیمان شد و از خون‌هایی که ریخته بود اظهار ندامت می کرد همان‌طوری که قیام‌کنندگان و قاعدین یاد شده اظهار ندامت کردند.

جواب

در جوابش گفته می شود: دروغ گفتی و ادّعی محال نمودی زیرا امام علی علیه السلام متعدّد و در مقامات بسیار فرمودند: من امر خود و امر مخالفینم را بسیار زیور و کرده پس نیافتم و به نتیجه‌ای نرسیدم مگر این که یا باید با ایشان قتال کنم و یا به آنچه محمد ﷺ آورده کفر بورزم.

و از آن حضرت مروی است که فرمودند: به قتال ناکشین و قاسطین و مارقین مأمور هستم. این حدیث با هیچ‌ده طریق از نبی مکرم ﷺ روایت شده که آن حضرت فرمودند: ای علی تو با ناکشین و قاسطین و مارقین باید بجنگی. حال اگر آن جناب که خود این حدیث را از پیامبر نقل کرده در حضور کسانی که آن را از نبی مکرم شنیده‌اند اظهار ندامت نموده باشد لازمه‌اش این است که هم خود و هم شنوندگان حدیث را که در میان‌شان مهاجرین از قبیل عمار و انصار نظیر ابوهیثم را تکذیب نموده باشد.

اگر بگویی: باکی نیست از تکذیب مهاجرین و انصار و از دروغ بستن به آنها اجتناب لازم نیست.

جواب این است که: جایگاه کسی که ایشان را تکذیب می کند جهنّم است، و باید از این اعیان و بزرگان مهاجرین و انصار شرم و حیا نمود و چنین نسبت‌هایی را به ایشان نداد خصوصاً عمار که پیامبر در باره‌اش فرمودند: عمار با حق و حق با عمار است، عمار با حق همراه است هر کجا که باشد.

يحلف جهد إيمانه والله لو بلغوا بنا قصبات هجر لعلمت إنا على الحق وإنهم على الباطل، و يحلف أنه قاتل رايته الذي أحضرها صفين وهي التي أحضرها يوم أحد والأحزاب والله لقد قاتلت هذه الراية آخر، أربع مرات والله ما هي عندي بأهدى من الأولى وكان يقول:

إنهم أظهروا الإسلام وأسروا الكفر حتى وجدوا عليه أعواناً، ولو ندم علي بعد قوله: أمرت أن أقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين لكان من مع علي يقول له: كذبت علي رسول الله وإقراره بذلك على نفسه.

و كانت الأمة الزبير و عائشة و حزيهما و علي و أبوأيوب و خزيمه بن ثابت و عمار و أصحابه و سعد بن عمر و أصحابه فإذا اجتمعوا جميعاً على الندم فلا بد من أن يكون اجتمعوا على ندم من شيء فعلوه و ودّوا أنهم لم يفعلوه وإن الفعل الذي فعلوه باطل فقد اجتمعوا على الباطل و هم الأمة التي لا تجتمع على الباطل أو اجتمعوا على الندم من ترك شيء لم يفعلوه و ودّوا أنهم فعلوه فقد اجتمعوا على الباطل بتركهم جميعاً الحق ولا بد من أن يكون النبي ﷺ حين قال لعلي عليه السلام: إنك تقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين كان ذلك من النبي ﷺ خبراً ولا يجوز أن لا يكون ما أخبر إلا بأن يكذب المخبر أو يكون أمره بقتالهم فتركه للائتمار بما أمر به عنده كما قال علي عليه السلام: أنه كفر.

عمار کسی است که از شدت ایمانش خطاب به عایشه نمود و قسم خورد و فرمود:

به خدا سوگند اگر شما بر ما چنان غالب می‌شدید که تا نخلستان هجر ما را می‌دوانید به یقین ما برحق و شما بر باطل می‌باشید.

و نیز عمار کسی است که قسم خورد با علم و پرچم معاویه که آنرا در صفین آورده بود برخورد و مقاتله می‌کند و این علم همان علمی بود که در جنگ اُحُد و احزاب دشمنان آورده بودند، و به خدا قسم سه بار با آن مقاتله کرده‌ام و اکنون مرتبه چهارم است و به خدا سوگند این بار کمتر از بار اول نبوده و همان طوری که در مرتبه اول علم شرک و کفر بود الآن نیز همان طور می‌باشد و پیوسته می‌فرمود:

اینها اسلام را اظهار کرده و کفرشان را مخفی نموده‌اند و بدین وسیله اعوان و انصاری برای خود جمع کرده‌اند.

باری اگر علی علیه السلام بعد از این کلام «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ» اظهار ندامت کرده باشد جای داشت آنان که با حضرت بودند به آن جناب عرض کنند: به رسول خدا دروغ بسته‌ای و حضرت هم این معنا را اقرار باید می‌کرد.

أَمْتُ عبارت بود از زبیر و عائشه و گروه و حزب آنها و علی علیه السلام و ابوابوب و خزیمه بن ثابت و عمار و اصحابش و سعد بن عمر و اصحابش، حال اگر جملگی اجتماع بر ندامت از کاری که انجام دادند نموده باشند و دوست داشتند که آن را بجا نیاورده بودند و متفقاً فعل انجام شده را باطل تلقی کرده باشند لازمه آن این است که همه بر باطل اجتماع کرده‌اند و چون ایشان اَمْتُ بودند، اَمْتُ بر باطل اجتماع نمی‌کنند یا می‌گوییم:

اگر جملگی بر ندامت از ترک کاری که انجام نداده‌اند نموده باشند و دوست می‌داشتند که آن را بجا آورده بودند پس به واسطه این که جمیعاً آن فعل را ترک کرده و حق را نیاورده‌اند اجتماع بر باطل نموده‌اند و باید اعتراف نمود کلام نبی اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام که فرمودند: تو با ناکثین و قاسطین و مارقین مقاتله می‌کنی خبر می‌باشد و امکان ندارد مورد خبر در خارج تحقق نیابد مگر آن که مخبر دروغ و کذب گفته باشد.

و اگر کلام نبی مکرم صلی الله علیه و آله امر باشد، پس ترک اطاعت امر همان طوری که علی علیه السلام فرمودند کفر می‌باشد.

فإن قال قائل:

إنَّ الحسن عليه السلام أخبر بأنَّه حقن دماء أنت تدَّعي أنَّ عليّاً كان مأموراً بإزالتها والحقن لما أمر الله ورسوله بإزاقته من الحاقن عصيان، قلنا: إنَّ الأئمة التي ذكر الحسن عليه السلام أئمتان و فرقتان و طائفتان، هالكة و ناجية و باغية و مبغى عليها، فإذا لم يكن حقن دماء المبغى عليها إلاَّ بـحقن دماء الباغية؛ لأنَّهما إذا اقتتلا و ليس للمبغى عليها قوام بإزالة الباغية حقن دم المبغى عليها أو إزاقه دم الباغية مع العجز عن ذلك إزاقه لدم المبغى عليها لا غير، فهذا هذا.

فإن قال: فما الباغي عندك أمؤمن أو كافر أو لا مؤمن ولا كافر؟

قلنا: إنَّ الباغي هو الباغي بإجماع أهل الصلاة و سَنَاهم أهل الأرجاء مؤمنين مع تسميتهم إِيَّاهم بالباغين، و سَنَاهم أهل الوعيد كُفَّاراً مشركين و كُفَّاراً غير مشركين كالأباضية و الزيدية و فسَّاقاً خالدين في النار كواصل و عمر و منافقين خالدين في الدرك الأسفل من النار كالحسن و أصحابه فكُلُّهم قد أزال الباغي عمَّا كان فيه قبل البغي فأخرجه قوم إلى الكفر و الشرك كجميع الخوارج غير الأباضية و إلى الكفر غير الشرك كالأباضية و الزيدية، و إلى الفسق و النفاق و أقلَّ ما حكم عليهم أهل الأرجاء إسقاطهم من السنن و العدالة و القبول.

فإن قال: فإنَّ الله عزَّ وجلَّ سَمَّى الباغي مؤمناً فقال تعالى:

سؤال

اگر سائلی بگوید: امام حسن علیه السلام خبر دادند که به منظور حفظ خونها با معاویه صلح می فرماید و شما می گوید علی علیه السلام مأمور بود به ریختن خونها، بدیهی است حفظ خونی که خدا و رسولش امر به ریختن آن فرموده اند عصیان و گناه است.

جواب

در جواب می گوئیم: اُمّتی را که امام حسن علیه السلام یاد فرمودند دو اُمّت و دو گروه بودند:

اُمّت هالکه و اُمّت ناجیه یا اُمّت باغیه (ظالم) و اُمّت مبنی علیها (مظلوم)
حال اگر حفظ خون مبنی علیها صرفاً به حفظ خون باغی باشد چون وقتی این دو گروه با هم مقاتله نمودند مبنی علیه قدرت بر دفع باغی نداشته بلکه در این مقاتله نابود خواهد شد بدون تردید در این جا برای حفظ خویش باید خون باغی را نیز حفظ نمود چه آنکه در این فرض اگر خون باغی را بریزند در واقع خون مبنی علیه نیز ریخته می گردد.

اگر سائل بگوید: باغی از نظر شما چه مسلکی دارد، آیا مؤمن بوده یا کافر است و یا نه مؤمن بوده و نه کافر می باشد؟

در جواب گوئیم: باغی به اجماع اهل نماز (به اجماع مسلمین) باغی و ظالم است ولی مرجئه ایشان را مؤمن دانسته با این که آنها را موسوم به باغی می دانند و اهل وعید آنها را کفار مشرک و کفار غیر مشرک می نامند نظیر فرقه اباضیه و گروه زیدیه و برخی همچون واصل و عمر فاسق و مخلّد در جهنّم می باشند و بعضی دیگر همچون حسن و اصحابش منافق و مخلّد در دوزخ می باشند.

پس به عقیده تمام اهل آراء باغی از آنچه قبل از بغی بر آن بوده خارج گردیده است، پس برخی از آنها کافر شده اند مانند تمام گروه های خوارج غیر از اباضیه^(۱) و بعضی از آنها کافر ولی غیر مشرک گردیده اند همچون اباضیه و زیدیه و دسته ای فاسق و منافق شده اند نظیر واصل و کمترین حکمی که مرجئه درباره ایشان نموده اند این است که آنها را از عدالت و سنن و مقبول بودن اسقاط کرده اند.

سؤال

اگر گفته شود: خداوند متعال باغی را در قرآن مؤمن خوانده چه آنکه فرموده:

۱- فرقه ای از خوارج بوده که منتسب به عبدالله بن اباض نمیمی هستند.

و إن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا^(١) فجعلهم مؤمنين، قلنا: لابد من أن الأمور بالإصلاح بين الطائفتين المقتتلين كان قبل اقتتالهما عالماً بالباغية منهما أو لم يكن عالماً بالباغية منهما، فإن كان عالماً بالباغية منهما كان مأموراً بقتالها مع المبغى عليها حتى تفيء إلى أمر الله وهو الرجوع إلى ما خرج منه بالبغي وإن كان الأمور بالإصلاح جاهلاً بالباغية والمبغى عليها فإنه كان جاهلاً بالمؤمن غير الباغي من المؤمن الباغي وكان المؤمن غير الباغي عرف بعد التبيين والفرق بينه وبين الباغي كان مجمعاً من أهل الصلاة على إيمانه لا اختلاف بينهم في اسمه والمؤمن الباغي بزعمك مختلف فيه فلا يسمى مؤمناً حتى يجمع على أنه مؤمن كما أجمع على أنه باغ فلا يسمى الباغي مؤمناً إلا بإجماع أهل الصلاة على تسميته مؤمناً كما أجمعوا عليه وعلى تسميته باغياً.

فإن قال: فإن الله تعالى سمي الباغي للمؤمنين أخاً ولا يكون أخ المؤمنين إلا مؤمناً.

قيل: أحلت و باعدت فإن الله تعالى سمي هوداً و هو نبي أخا عاد و هم كفار فقال:

و إلى عاد أخاهم هوداً^(٢) وقد يقال للشامي: يا أخا الشام، ولليمانى: يا أخا اليمن، و يقال للمسايف: اللازم له المقاتل به فلان أخ السيف، فليس في يد المتأول أخ المؤمن لا يكون إلا مؤمناً مع شهادة القرآن بخلافه و شهادة اللغة بأنه يكون المؤمن أخا الجماد الذي هو الشام واليمن والسيف والرمح،

و اگر دو طائفه از مؤمنین با هم به مقاتله پرداختند.
در جواب می‌گوییم: کسی که مأمور است بین دو گروه مقاتلین را اصلاح کند باید قبل از شروع به قتال و وقوع نزاع بین آن دو بداند باغی و مبنی علیه کدام می‌باشند، اگر باغی را از مبنی علیه تشخیص داد و برایش محرز گشت وظیفه‌اش آن است که همراه مبنی علیه با باغی قتال کند تا او را به امر خدا برگرداند یعنی به واسطه قتال او را به حال پیش از بغی رجوع دهد و اگر باغی را از مبنی علیه تشخیص نداد پس جاهل است و نمی‌داند مؤمن غیرباغی کدام و مؤمن باغی کدام می‌باشد، البته مؤمن غیرباغی بعد از فحص و تبیین معلوم می‌گردد.

و فرق بین مؤمن غیرباغی و باغی آن است که اهل صلوة اجماع دارند بر این که غیرباغی مؤمن است و هیچ اختلافی در صدق اسم مؤمن بر او بینشان نیست ولی در مؤمن باغی اختلاف است، پس به آن مؤمن نمی‌گویند تا وقتی که اجماع محقق شود بر ایمانش همان‌طوری که اجماع است بر این که باغی است، پس به باغی مؤمن نمی‌گویند مگر وقتی که بر ایمانش اجماع محقق گردد همان‌طوری که اجماع قائم است بر بغی او لذا موسوم به باغی می‌باشد.

سؤال

اگر سائل بگوید: خداوند متعال باغی را برادر مؤمنین معرفی کرده و برادر مؤمن حتماً مؤمن می‌باشد.

جواب

در جواب می‌گوییم: ادّغای محالی کرده و حرف بعیدی را ایراد نمودی و شاهد ما بر این گفتار آن است که حق تعالی در قرآن کریم هود را که پیامبری است از پیامبران برادر عاد که قومی کافر بودند معرفی کرده و فرموده:

و الی عاد اخاهم هوداً با این که هود کافر نبوده و عادهم موحد نبودند یا در محاورت به شخص شامی گفته می‌شود: یا اخا الشام و به یمانی می‌گویند: یا اخا الیمن یا در حق شخص شمشیردار که ملازم با شمشیر بوده و با آن مقاتله می‌کند می‌گویند: فلان اخ السیف

و در تمام این موارد استعمال، از تأویل و مجاز کمک گرفته شده و الاً این طور نیست که اگر کسی را مجازاً برادر مؤمن خطاب کردند حتماً مؤمن باشد با این که قرآن برخلاف آن شهادت داده و عرف و لغت نیز شهادت داده که جماد نظیر شام، یمن، سیف، رمح برادر مؤمن است و همان‌طوری که گفتیم این شهادت از قرآن و لغت

وبالله أستعين على أمورنا في أدياننا و دنيانا و آخرتنا وإيَّاه نسأل التوفيق
لما قرب منه و أزلف لديه بمنه و كرمه.

باب ١٦١

العلّة التي من أجلها لم يدفن الحسن بن علي

ابن أبي طالب عليه السلام مع رسول الله صلى الله عليه وآله

١ - حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان،
عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن هشام بن سالم، عن سليمان بن
خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الحسين بن علي عليه السلام أراد أن يدفن الحسن بن علي عليه السلام مع
رسول الله صلى الله عليه وآله و جمع جمعاً فقال رجل سمع الحسن بن علي عليه السلام يقول: قولوا
للحسين ألاّ يهرق فيّ دماً لولا ذلك ما انتهى الحسين عليه السلام حتى يدفنه مع
رسول الله صلى الله عليه وآله.

و قال أبو عبد الله عليه السلام أول امرأة ركبت البغل بعد رسول الله صلى الله عليه وآله عائشة
جاءت إلى المسجد فمنعت أن يدفن الحسن بن علي مع رسول الله صلى الله عليه وآله.

مركز تحقيق كتاب تبيين علوم سدي

باب ١٦٢

العلّة التي من أجلها

صار يوم عاشوراء أعظم الأيام مصيبة

١ - حدثنا محمد بن علي بن بشّار القزويني عليه السلام قال: حدثنا أبوالفرج
المظفر بن أحمد القزويني قال: حدثنا محمد بن جعفر الكوفي الأسدي قال:
حدثنا سهل بن زياد الآدمي قال: حدثنا سليمان بن عبد الله الخزّاز الكوفي،
قال: حدثنا عبد الله بن الفضل الهاشمي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعفر بن
محمد الصادق عليه السلام: يا بن رسول الله كيف صار يوم عاشوراء يوم مصيبة و غم
و جزع و بكاء دون اليوم الذي قبض فيه رسول الله صلى الله عليه وآله و اليوم الذي مات فيه فاطمة عليها السلام

شاهد بر اصل جواز استعمال است اما این که استعمال حقیقی می باشد ابدأً دلیلی بر آن در دست نیست و از خداوند متان می خواهیم که در امور دنیوی و اخروی ما را یاری کرده و توفیق به ما عنایت فرموده و مقام قرب نیز نصیبمان گرداند بمنت و کرمه.

باب صد و شصت و یکم

سر دفن نشدن حضرت حسن بن علی بن ابی طالب

علیهم السلام در کنار رسول خدا ﷺ

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رضی الله عنه می گوید: حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از هشام بن سالم از سلیمان بن خالد، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: حضرت حسین بن علی علیه السلام خواستند بدن امام حسن علیه السلام را در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند و نفراتی از افراد را جمع نمودند، مردی گفت از امام حسن علیه السلام شنیدم که می فرمود: به حسین علیه السلام بگوئید در پای جنازه من خون نریزد، اگر این سفارش نبود حسین علیه السلام دست از اراده خود بر نمی داشت تا بدن امام حسن علیه السلام را در کنار رسول خدا دفن کند حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

اولین زنی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار قاطر شد عائشه بود که بر آن نشست و به مسجد آمد و نگذارد بدن حسن بن علی علیه السلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شود.

باب صد و شصت و دوم

سر این که روز عاشوراء از نظر مصیبت بزرگترین

روزها می باشد

حدیث (۱)

محمد بن علی بن بشار قزوینی رحمته الله می گوید: ابوالفرج مظفر بن احمد قزوینی از محمد بن جعفر کوفی اسدی از سهل بن زیاد آدمی، از سلیمان بن عبد الله خزاز کوفی، از عبد الله بن فضل هاشمی نقل کرده که وی گفت: محضر ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا چگونه روز عاشوراء روز مصیبت و حزن و جزع و گریه گردید نه روزی که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شده یا روزی که فاطمه سلام الله علیها در آن از دنیا رحلت

واليوم الذي قُتل فيه أمير المؤمنين عليه السلام واليوم الذي قُتل فيه الحسن عليه السلام بالسَّم؟ فقال: إنَّ يوم الحسين عليه السلام أعظم مصيبة من جميع سائر الأيام، وذلك أنَّ أصحاب الكساء الذين كانوا أكرم الخلق على الله تعالى كانوا خمسة فلما مضى عنهم النبي صلى الله عليه وآله بقي أمير المؤمنين و فاطمة والحسن والحسين عليهم السَّلام فكان فيهم للناس عزاء و سلوة فلما مضت فاطمة عليها السلام كان في أمير المؤمنين والحسن والحسين للناس عزاء و سلوة فلما مضى منهم أمير المؤمنين كان للناس في الحسن والحسين عزاء و سلوة فلما مضى الحسن كان للناس في الحسين عزاء و سلوة، فلما قتل الحسين لم يكن بقي من أهل الكساء أحد للناس فيه بعده عزاء و سلوة فكان ذهابه كذهاب جميعهم كما كان بقاءه كبقاء جميعهم فلذلك صار يومه أعظم مصيبة.

قال عبدالله بن الفضل الهاشمي: فقلت له: يا ابن رسول الله فلم لم يكن للناس في علي بن الحسين عزاء و سلوة مثل ما كان لهم في آبائه عليهم السَّلام؟

فقال: بلى، إنَّ علي بن الحسين كان سيّد العابدين وإماماً و حجّة على الخلق بعد آبائه الماضين ولكنه لم يلق رسول الله صلى الله عليه وآله ولم يسمع منه وكان علمه وراثته عن أبيه عن جدّه عن النبي صلى الله عليه وآله وكان أمير المؤمنين و فاطمة والحسن والحسين عليهم السَّلام قد شاهدتهم الناس مع رسول الله صلى الله عليه وآله في أحوال في آن يتوالى فكانوا متى نظروا إلى أحد منهم تذكروا حاله مع رسول الله صلى الله عليه وآله و قول رسول الله له وفيه، فلما مضوا فقد الناس مشاهدة الأكرمين على الله عزّ وجلّ ولم يكن في أحد منهم فقد جميعهم إلا في فقد الحسين عليه السلام؛ لأنّه مضى آخرهم فلذلك صار يومه أعظم الأيام مصيبة.

قال عبدالله بن الفضل الهاشمي: فقلت له: يا ابن رسول الله

کرده یا روزی که در آن امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیده و یا روزی که امام حسن علیه السلام در آن به وسیله سم شهید گردیدند؟

امام علیه السلام فرمودند: روز امام حسین علیه السلام از تمام ایام مصیبتش بزرگتر می باشد زیرا اصحاب کساء که کریم ترین مخلوقات و شریف ترین آنها نزد خدا بوده پنج تن می باشند، پس وقتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله از بین ایشان رحلت کردند امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام باقی ماندند پس مردم ایشان را تسلیت می دادند و وقتی فاطمه سلام الله علیها از بینشان رفتند مردم امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام را امر به صبر می نمودند و وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند مردم حسنین علیه السلام را تسلیت می دادند و وقتی امام حسن علیه السلام از دنیا رفتند مردم امام حسین علیه السلام را تسلیت می گفتند و وقتی ایشان شهید شدند در اصحاب کساء احدی باقی نمانده بود که مردم به او تسلیت بگویند پس رفتن امام حسین از دنیا به مثابه این بود که تمام اصحاب کساء از دنیا رفته اند چنانچه بقاء آن حضرت همچون بقاء جمیع آنها بود لذا روز شهادت آن حضرت از نظر مصیبت از تمام ایام بزرگتر می باشد.

عبدالله بن فضل هاشمی می گوید: محضر امام علیه السلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا چرا مردم به علی بن الحسین علیه السلام تسلیت نمی گفتند همان طوری که به آباء و پدران علیهم السلام تسلیت می گفتند مگر ایشان مانند آنها امام و حجّت خدا نبودند؟

امام علیه السلام فرمودند: چرا، علی بن الحسین علیه السلام سرور عبادت کنندگان و بعد از پدران حجّت خدا بر مردم بود ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات نکرده و از آن حضرت حدیثی نشنیده و علمش بالوارثه می باشد یعنی از پدر و پدر از جد و جدش از نبی اکرم صلی الله علیه و آله اخذ نموده درحالی که امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام را مردم بالعیان در آنات متوالی با رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کرده بودند لذا هرگاه یکی از این حضرات را می دیدند یاد حال او یا رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاده و سخن حضرتش را با او و دربار او به یاد می آوردند، و وقتی آن ذوات مقدّسه از دنیا رفتند مردم از مشاهده عزیزان خدا محروم شدند و در فقدان هیچ یک فقدان جمیع نبود مگر در مورد حضرت امام حسین علیه السلام چه آنکه بعد جمیعشان از دنیا رفت فلذا روز شهادت آن حضرت از حیث مصیبت بزرگترین روزها است.

عبدالله بن فضل هاشمی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول

فكيف سمّت العامة يوم عاشوراء يوم بركة؟

فبكى عليه السلام ثم قال:

لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقَرَّبَ النَّاسُ بِالشَّامِ إِلَى يَزِيدَ فَوَضَعُوا لَهُ
الْأَخْبَارَ وَأَخَذُوا عَلَيْهِ الْجَوَائِزَ مِنَ الْأَمْوَالِ فَكَانَ مِمَّا وَضَعُوا لَهُ أَمْرُ هَذَا الْيَوْمِ وَ
إِنَّهُ يَوْمُ بَرَكَةٍ لِيَعْدَلَ النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ وَالْمُصِيبَةِ وَالْحُزَنِ إِلَى الْفَرَحِ
وَالسَّرُورِ وَالتَّبَرُّكِ وَالْإِسْتِعْدَادِ فِيهِ حَكَمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ.
قال:

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ عَمٍّ وَ إِنِّ ذَلِكَ لِأَقْلَ ضَرَرًا عَلَى الْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ مِمَّا
وَضَعَهُ قَوْمٌ انْتَحَلُوا مَوَدَّتَنَا وَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ يَدِينُونَ بِمَوَالِئِنَا وَيَقُولُونَ بِإِمَامَتِنَا
زَعَمُوا أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَقْتُلْ وَأَنَّهُ شَبَّهَ لِلنَّاسِ أَمْرَهُ كَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَلَا
لَائِمَةَ إِذْنٍ عَلَى بَنِي أُمَيَّةٍ وَلَا عَتَبَ عَلَى زَعَمِهِمْ، يَا بَنَ عَمٍّ مَنْ زَعَمَ
أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَقْتُلْ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيًّا وَ كَذَبَ مَنْ بَعْدَهُ
الْأَثَمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي أَخْبَارِهِمْ بِقَتْلِهِ، وَ مَنْ كَذَّبَهُمْ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ
دَمُهُ مَبَاحٌ لِكُلِّ مَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ.

قال عبد الله بن الفضل:

فقلت له: يا بن رسول الله فعما تقول في قوم من شيعتك يقولون به؟

فقال عليه السلام ما هؤلاء من شيعتي وإني بريء منهم (كذا وكذا وكذا وكذا
إبطال القرآن والجنة والنار) قال: فقلت فقول الله تعالى ولقد علمتم
الذين اعتدوا منكم في السبت فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين^(١).

قال: إن أولئك مسخوا ثلاثة أيام ثم ماتوا ولم يتناسلوا، وإن القردة اليوم
مثل أولئك، وكذلك الخنازير وسائر المسوخ، ما وجد منها اليوم من شيء
فهو مثله لا يحل أن يؤكل لحمه. ثم قال عليه السلام: لعن الله الغلاة والمفوضة

خدا، پس چرا عامه روز عاشوراء را روز برکت نامیده‌اند.
 امام علی^{علیه السلام} گریستند و سپس فرمودند: هنگامی که حضرت امام حسین^{علیه السلام} شهید شدند مردم در شام خود را به یزید نزدیک نمودند پس از اخبار کربلاء حکایت می‌کرده و بابت آن جوایز مالی دریافت می‌کردند و از جمله اخباری که برای او جعل و وضع نمودند وقایع در این روز بوده و این که این روز روز برکت است و این اسم را به خاطر آن انتخاب کردند تا مردم از جزع و گریه و مصیبت و حزن به فرح و سرور و تبرک عدول نمایند که خدا بین ما و ایشان حاکم باشد
 راوی گفت: سپس امام علی^{علیه السلام} فرمودند: ای پسر عمو حرکات و آنچه این قوم انجام دادند ضررش بر اسلام و اهل اسلام به مراتب کمتر است از آنچه را که گروهی دیگر جعل و وضع نمودند.

این گروه مودت و محبت ما را آئین خود قرار داده و چنین پنداشتند که به امامت ما قائل و به موالات ما اهل بیت متدینند، توهم کرده‌اند امام حسین^{علیه السلام} شهید نشده و امر آن حضرت همچون عیسی بن مریم علی نبینا و آله علیه و علیهم السّلام بر مردم مشتبه گردید در نتیجه به عقیده ایشان سرزنش و ملامتی بر بنی امیه نیست، ای پسر عمو، کسی که گمان کند امام حسین^{علیه السلام} کشته نشده قطعاً پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} و علی^{علیه السلام} و ائمه بعد ایشان علیهم السّلام را تکذیب کرده زیرا این حضرات جملگی خبر از کشته شدن و شهادت آن بزرگوار داده‌اند و کسی که ایشان را تکذیب کند به خدای عظیم کفر ورزیده و خونس بر هر کسی که آن را بشنود مباح و حلال است.
 عبدالله بن فضل می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چه می‌فرمایید درباره گروهی از شیعیان که به این گفتار قائلند؟

حضرت فرمودند: این گروه شیعه من نیستند و من از آنها بیزارم.
 سپس عبدالله بن فضل می‌گوید: از امام علی^{علیه السلام} راجع به آیه شریفه: ولقد علمتم الذین اعتدوا الخ سؤال کردم:

حضرت فرمودند: آن گروه (اصحاب سبت) مسخ شده و به صورت بوزینه درآمدند و سه روز با این هیئت بوده و سپس مردند، ایشان تولید مثل نکردند و بوزینه‌های امروز شبیه آنها هستند نه آن که فرزندان ایشان باشند چنانچه خوکها و سایر مسوخ همین طور می‌باشند، یک فرد از آنها امروز باقی نیست و آنچه از حیوانات شبیه مسوخات هستند گوشتشان قابل خوردن نیست.

سپس امام علی^{علیه السلام} فرمودند: خداوند غالیان و مفوضه را لعنت کند، ایشان نافرمانی

فأنهم صغروا عصيان الله وكفروا به وأشركوا و ضلوا و أضلوا فراراً من إقامة الفرائض و أداء الحقوق.

٢- حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق قال: أخبرنا أحمد بن محمد الهمداني عن علي بن الحسن بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال:

من ترك السعي في حوائجه يوم عاشوراء قضى الله له حوائج الدنيا والآخرة و من كان يوم عاشوراء يوم مصيبته و حزنه و بكائه يجعل الله عز وجل يوم القيامة يوم فرحه و سروره و قرّت بنا في الجنان عينه، و من سمى يوم عاشوراء يوم بركة و ادّخر لمنزله شيئاً لم يبارك له فيما ادّخر و حشر يوم القيامة مع يزيد و عبيد الله بن زياد و عمر بن سعد (لعنهم الله) إلى أسفل درك من النار.

٣- حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رحمه الله قال: حدثنا أبي، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن سعيد، عن ارطاة بن حبيب عن فضيل الرسان عن جبلة المكيّة قالت: سمعت ميثم التمار (قدّس الله روحه) يقول: والله لتقتل هذه الأمة ابن نبيّها في المحرم لعشر يمضين منه وليتخذنّ أعداء الله ذلك اليوم يوم بركة و إنّ ذلك لكائن قد سبق في علم الله تعالى ذكره أعلم ذلك بعهد عهده إليّ مولاي أمير المؤمنين عليه السلام و لقد أخبرني أنّه يبكي عليه كلّ شيء حتّى الوحوش في الفلوات والحيتان في البحر والطير في السماء، و يبكي عليه الشمس والقمر والنجوم والسماء والأرض و مؤمنوا الإنس والجنّ و جميع ملائكة السماوات والأرضين و رضوان و مالك و حملة العرش، و تمطر السماء دماً و رماداً.

ثم قال: وجبت لعنة الله على قتلة الحسين عليه السلام كما وجبت على المشركين الذين يجعلون مع الله إلهاً آخر و كما وجبت على اليهود والنصارى والمجوس.

قالت جبلة: فقلت له: يا ميثم فكيف يتخذ الناس ذلك اليوم الذي قتل فيه الحسين عليه السلام يوم بركة؟

خدا را کوچک شمردند و به حق تعالی کفر ورزیدند و شرک آورده و گمراه شده و دیگران را نیز گمراه نمودند و بدین ترتیب از اقامه فرائض و پرداخت حقوق فرار نمودند.

حدیث (۲)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق از احمد بن محمد همدانی، از علی بن حسن بن فضال از پدرش، از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: کسی که در روز عاشوراء به دنبال نیازمندیهای خود نرود حق تعالی نیازمندیهای دنیا و آخرتش را برطرف می کند و کسی که روز عاشوراء روز مصیبت و حزن و گریه او باشد خداوند عز و جل روز قیامت را روز شادی و سرور او قرار داده و در بهشت چشمش را به ما روشن می کند و کسی که روز عاشوراء را روز برکت خواند و در منزلش از مطعومات و مشروبات چیزی ذخیره کند برایش مبارک نبوده و روز قیامت با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد لعنة الله علیهم در اسفل درک جهنم محشور خواهد شد.

حدیث (۳)

حسین بن احمد بن ادريس رحمه الله علیه می گوید، پدرم از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از نصر بن مزاحم از عمرو بن سعید، از ارطاة بن حبیب، از فضیل الرسان، از جبلة مکیه نقل کرده که گفت: از میثم تمار قدس الله روحه شنیدم که می فرمود: به خدا قسم این امت پسر پیامبرشان را در دهم ماه محرم خواهند کشت و دشمنان خدا این روز را روز برکت قرار می دهند و این قبلاً از علم خدای تعالی گذشته بود و آن را سرور و آقایم امیر المؤمنین علیه السلام به من فرموده بود و به من خبر داد که تمام اشیاء حتی وحوش در بیابانها و ماهی ها در دریا و پرندگان در آسمان برای امام حسین علیه السلام می گریند و نیز خورشید و ماه و ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنین از انس و جن و تمام فرشتگان آسمانها و زمین و فرشته رضوان و مالک و حاملین عرش جملگی بر آن مظلوم گریه می کنند بلکه آسمان خون و خاکستر می بارد. سپس امام علیه السلام فرمودند: لعنت خدا بر کشتندگان حسین علیه السلام واجب شد همان طوری که بر مشرکینی که با خدای متعال خدایگان دیگر قرار می دهند لعنت واجب گشت و نیز یهود و نصاری و مجوس مورد لعن واقع شدند. جبلة می گوید: به میثم عرض کردم چگونه مردم این روزی که در آن حسین علیه السلام شهید شده است را روز برکت می خوانند؟

فبكى ميثم عليه السلام ثم قال: يزعمون لحديث يضعونه أنه اليوم الذي تاب الله فيه على آدم وإنما تاب الله على آدم في ذي الحجة و يزعمون أنه اليوم الذي قبل الله فيه توبة داود وإنما قبل الله عز وجل توبته في ذي الحجة، و يزعمون أنه اليوم الذي أخرج الله فيه يونس من بطن الحوت و إنما أخرج الله عز وجل يونس من بطن الحوت في ذي الحجة، و يزعمون أنه اليوم الذي استوت فيه سفينة نوح على الجودي و إنما استوت على الجودي يوم الثامن عشر من ذي الحجة، و يزعمون أنه اليوم الذي فلق الله تعالى فيه البحر لبني إسرائيل و إنما كان ذلك في ربيع الأول.

ثم قال ميثم: يا جبلة، اعلمي أن الحسين بن علي عليه السلام سيد الشهداء يوم القيامة ولأصحابه على سائر الشهداء درجة، يا جبلة إذا نظرت السماء حمراء كأنها دم عبيط فاعلمي أن سيد الشهداء الحسين قد قتل.

قالت جبلة فخرجت ذات يوم فرأيت الشمس على الحيطان كأنها الملاحف المعصرة فصحت حينئذ وبكيت و قلت: قد والله قتل سيدنا الحسين عليه السلام.

مركز تحقيقات كاي پير باب ١٦٣

علة إقدام أصحاب الحسين عليه السلام على القتل

١ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق عليه السلام

قال: حدثنا عبدالعزيز بن يحيى الجلودي قال: حدثنا محمد بن زكريا الجوهرى قال: حدثنا جعفر بن محمد بن عمار، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: أخبرني عن أصحاب الحسين عليه السلام و إقدامهم على الموت؟

فقال: إنهم كشف لهم الغطاء حتى رأوا منازلهم من الجنة فكان الرجل منهم يقدم على القتل ليمار

میثم گریست و سپس گفت: به خاطر حدیثی که وضع و جعل کرده بودند گمان می کردند که روز عاشوراء روزی است که خداوند متعال توبه آدم علیه السلام را در آن روز پذیرفته درحالی که حق جل و علا توبه او را در ذی الحجه پذیرفته است و نیز می پنداشتند که عاشوراء روزی است که خداوند متعال توبه جناب داود علیه السلام را در آن قبول کرده و حال آنکه توبه او را در ذی الحجه پذیرفته است و همچنین گمان می کردند که عاشوراء روزی است که خداوند متعال جناب یونس علیه السلام را در آن روز از شکم ماهی بیرون آورده و حال آنکه در ذی الحجه او را بیرون آورد و نیز خیال می کردند در این روز کشتی نوح علیه السلام به کوه جودی رسید و حال آنکه استقرار کشتی در روز هیجدهم ذی الحجه بوده است و نیز تصور می کردند که در این روز خداوند دریا را برای بنی اسرائیل شکافت در صورتیکه شکافتن دریا برای بنی اسرائیل در ماه ربیع الاول بوده است، سپس میثم فرمود: ای جبله بدانکه حضرت حسین بن علی علیه السلام در روز قیامت سرور و آقای همه شهداء بوده و درجه و مقام اصحابش از تمام شهداء بالاتر است، ای جبله هرگاه بر آسمان نگریستی و آنرا سرخ همچون خون تازه دیدی بدان که سیدالشهداء حضرت حسین بن علی علیه السلام شهید شده است.

جبله می گوید:

روزی خارج شده و ملاحظه کردم که شعاع آفتاب روز دیوارها همچون چادری سرخ کشیده شده پس صبحه زده و گریسته و گفتم: به خدا سوگند آقا و سرور ما حسین علیه السلام کشته شد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

باب صد و شصت و سوم

سر اقدام اصحاب امام حسین علیه السلام بر کشته شدن

حدیث (۱)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق علیه السلام می گوید: عبدالعزیز بن یحیی جلودی از محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام چنین نقل کرده: وی می گوید محضر امام علیه السلام عرض کردم: مرا از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام و اقدامشان بر مرگ خبر دهید که سر آن چه بود؟ حضرت فرمودند: پرده از جلو دیدگان آنها کنار زده شد و منازل خود را در بهشت دیدند لذا هر کدام از آنها اقدام بر کشته شدن می نمودند تا به سرعت هرچه

إلى حوراء يعانقها و إلى مكانه من الجنة.

باب ١٦٤

العلّة التي من أجلها يقتل القائم عليه السلام

ذراري قتلة الحسين عليه السلام بفعال آبائها

١ - حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني عليه السلام قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد السلام بن صالح الهروي قال: قلت لأبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام: يا بن رسول الله ما تقول في حديث روي عن الصادق عليه السلام أنه قال: إذا خرج القائم قتل ذراري قتلة الحسين عليه السلام بفعال آبائها.

فقال عليه السلام: هو كذلك، فقلت: فقول الله عز وجل: ولا تزر وازرة وزر أخرى^(١) ما معناه؟

فقال: صدق الله في جميع أقواله لكن ذراري قتلة الحسين يرضون أفعال آبائهم ويفتخرون بها ومن رضي شيئاً كان كمن أتاه ولو أن رجلاً قتل في المشرق ف رضي بقتله رجل في المغرب لكان الراضي عند الله شريك القاتل وإنما يقتلهم القائم إذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم.

قال: فقلت له: بأي شيء يبدأ القائم فيهم إذا قام؟

قال: يبدأ ببني شيبه و يقطع أيديهم؛ لأنهم سراق بيت الله عز وجل.

تمامتر به حوریان بهشتی رسیده و با آنها دست به گردن شده و به منزل خود در بهشت وارد گردند.

باب صد و شصت و چهارم

سزا این که حضرت قائم علیه السلام فرزندان قاتلین امام حسین علیه السلام

را به خاطر کردار پدرانشان می کشد

حدیث (۱)

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالسلام ابن صالح هروی، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا درباره روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده و آن حضرت فرمودند: هرگاه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج کنند فرزندان قاتلین امام حسین علیه السلام را به خاطر کردار پدرانشان می کشد چه می فرماید؟

حضرت فرمودند: واقع همین است.

عرض کردم: پس فرموده حق تعالی در قرآن: ولا تزر وازرة وزر اخرى (هیچ کس بارگناه دیگری را به دوش نگیرد) معنایش چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند در تمام اقوالش صادق است ولی در عین حال باید توجه داشته باشی که فرزندان قاتلین امام حسین علیه السلام به افعال و کردار پدرانشان راضی بوده و به آنها افتخار می کردند و به مقتضای کسی که به چیزی راضی باشد همچون شخصی است که آن چیز را انجام داده فرزندان قاتلین همچون قاتلین سیدالشهداء می باشند.

و اگر شخص در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب راضی و خشنود باشد راضی با قاتل نزد خدا شریک در قتل می باشد و چون این فرزندان به کردار پدرانشان راضی می باشند لاجرم حضرت قائم علیه السلام وقتی خروج نمودند ایشان را می کشد.

راوی می گوید محضرش عرضه داشتم: چرا وقتی حضرت قیام فرمودند اول ایشان را می کشد؟

حضرت فرمودند: حضرت قائم علیه السلام ابتداء بنی شبیه را می کشند به این نحو که دستهایشان را قطع می فرماید زیرا آنها سارقین بیت الله عزوجل می باشند.

باب ١٦٥

العلّة التي من أجلها

سقي علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام

١ - حدثنا عبد الله بن النضر بن سمان التميمي الخرقاني عليه السلام قال: حدثنا أبو القاسم جعفر بن محمد المكي قال: حدثنا أبو الحسن عبد الله بن محمد بن عمر الأطروش الحراني قال: حدثنا صالح بن زياد أبو سعيد الشوني قال: حدثنا أبو عثمان عبد الله بن ميمون السكري قال: حدثنا عبد الله بن معن الأودي قال: حدثنا عمران بن سليم قال:

كان الزهري إذا حدث عن علي بن الحسين عليه السلام قال حدثني زين العابدين علي بن الحسين.

فقال له سفيان بن عيينة: ولم تقول له زين العابدين؟

قال: لأنّي سمعت سعيد بن المسيّب يحدث عن ابن عباس، أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إذا كان يوم القيامة ينادي مناد أين زين العابدين فكانني أنظر إلى ولدي علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب يخطو بين الصفوف.

٢ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عليه السلام قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدثنا محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال: حدثني العباس بن معروف، عن محمد بن سهل الحراني، عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ينادي مناد يوم القيامة أين زين العابدين، فكانني أنظر إلى علي بن الحسين عليه السلام يخطو بين الصفوف.

٣ - حدثنا محمد بن القاسم الاسترآبادي قال: حدثنا علي بن محمد بن سيار قال: حدثنا أبو يحيى.

محمد بن يزيد المنقري عن سفيان بن عيينة قال: قيل للزهري من أزهّد الناس في الدنيا؟

قال: علي بن الحسين عليه السلام حيث كان وقد قيل له فيما بينه وبين محمد بن الحنفية من المنازعة في صدقات علي بن أبي طالب عليه السلام.

باب صد و شصت و پنجم

سر این که حضرت علی بن الحسین علیه السلام زین العابدین نامیده شدند

حدیث (۱)

عبدالله بن نصر بن سیمان تمیمی خرقانی رضی الله عنه می گوید: ابوالقاسم جعفر بن محمد مکی، از ابوالحسن عبدالله بن محمد بن عمر اطروش حرانی از صالح بن زیاد ابوسعید شونی از ابوعثمان عبدالله بن میمون سکری، از عبدالله بن معن اودی از عمران بن سلیم نقل کرده که وی گفت:

زهري هرگاه از علی بن الحسین علیه السلام حدیثی نقل می کرد می گفت: زین العابدین برایم حدیث فرمود.

سفیان بن عیینه به او گفت: برای چه به علی بن الحسین علیه السلام زین العابدین می گویی؟

گفت: برای این که از سعید بن مسیب شنیدم که از ابن عباس نقل نمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه قیامت بها شود منادی ندا می کند: کجا است زین العابدین؟ پس گویا من به فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب می نگرم و می بینم که از بین صفوف گام برمی دارد و جلو حاضر می شود.

حدیث (۲)

محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از عباس بن معروف، از محمد بن سهل حرانی از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبدالله نقل کرده که آن حضرت فرمودند: روز قیامت منادی ندا می کند کجا است زین العابدین؟ پس گویا من به علی بن الحسین علیه السلام می نگرم و می بینم که از بین صفوف گام برداشته و جلو می آید.

حدیث (۳)

محمد بن قاسم استرآبادی، از علی بن محمد بن سیار، از ابویحیی محمد بن یزید منقری، از سفیان بن عیینه، وی می گوید: به زهري گفته شد: چه کسی در دنیا زاهدترین مردم می باشد؟

او گفت: علی بن الحسین علیه السلام زیرا در وقتی که بین آن حضرت و محمد بن حنفیه راجع به صدقات امیرالمؤمنین علی علیه السلام منازعه بود به آن جناب عرض شد اگر نزد

لو ركبت إلى الوليد بن عبد الملك ركبة لكشف عنك من غرر شره و
ميله عليك بمحمد فإن بينه وبينه خلة.

قال: وكان هو بمكة والوليد بها فقال و يحك أفي حرم الله أسأل
غير الله عز وجل، أني آنف لمن أسأل الدنيا خالقها فكيف أسألها
مخلوقاً مثلي.

و قال الزهري: لأجرم أن الله تعالى ألقى هيبته في قلب الوليد
حتى حكم له على محمد بن الحنفية.

٤ - حدثنا محمد بن القاسم الاسترآبادي قال: حدثنا علي بن
محمد بن سيّار عن أبي يحيى محمد بن يزيد المنقري عن سفيان بن
عيينة قال: قلت للزهري لقيت علي بن الحسين عليه السلام؟

قال: نعم لقيته و ما لقيت أحداً أفضل منه والله ما علمت له صديقاً
في السر ولا عدواً في العلانية فليل له و كيف ذلك؟
قال: لأنني لم أر أحداً وإن كان يحبّه إلا و هو لشدة معرفته بفضله
يحسده ولا رأيت أحداً وإن كان يبغضه إلا و هو لشدة مداراته له
يداريه.

٥ - و بهذا الاسناد عن سفيان بن عيينة قال: رأى الزهري علي بن
الحسين ليلة باردة مطيرة و على ظهره دقيق و حطب و هو يمشي
فقال له: يا بن رسول الله ما هذا؟

قال: أريد سفراً أعدّ له زاداً أحمله إلى موضع حريز.
فقال الزهري: فهذا غلامي يحمله عنك فأبى.
قال: أنا أحمله عنك، فأبى أرفعك عن حمله.

ولید بن عبدالملک که بین او و محمد دوستی است و با شما کدورت دارد روید
شر او و کدورتش با شما برطرف می شود.

راوی گفت: این پیشنهاد را من زمانی به امام علیه السلام نمودم که هم حضرت و هم
ولید در مکه بودند، باری امام علیه السلام به من فرمودند:
وای بر تو آیا در حرم خدا از غیر خدای عزوجل چیزی بخواهم؟ من خوش
ندارم که از خالق دنیا، دنیا را بخواهم، چه رسد به آنکه آنرا از مخلوقی مثل خود
بخواهم.

زهري می گوید: خداوند متعال هیبت و رعبی از آن حضرت در دل ولید انداخت
که به نفع امام و بر ضرر محمد بن حنفیه حکم نمود.

حدیث (۴)

محمد بن قاسم استرآبادی از علی بن محمد بن سیار، از ابویحیی محمد بن یزید
منقری، از سفیان بن عیینه، وی می گوید: به زهري گفتم: آیا با علی بن الحسین علیه السلام
ملاقات کردی؟

گفت: آری، ملاقات نمودم و با احدی برتر از او برخورد نکرده ام، به خدا سوگند
نه در خفا دوستی برایش سراغ دارم و نه در علن دشمنی.
به او گفته شد: چطور؟

گفت: زیرا ندیدم احدی را اگرچه حضرتش را دوست می دارد مگر آنکه چون
کاملاً به فضل و کمالش واقف است نسبت به جنابش حسد می ورزد و ندیدم کسی
را اگرچه او را مبعوض و دشمن می دارد مگر آنکه به خاطر شدت مدارات و
مسالمتش با آن حضرت مدارا می کند.

حدیث (۵)

و با همین اسناد از سفیان بن عیینه نقل نموده، می گوید: زهري علی بن
الحسین علیه السلام را شبی سرد و طوفانی در حالی که بر دوشش آرد و هیزم حمل
می کرد دید، محضرش عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا این بار چیست؟
حضرت فرمودند: قصد سفر دارم و برای آن توشه ای آماده کرده ام که به مکان
امن و محفوظی می برم.

زهري عرض کرد: این غلام من است و بار شما را حمل می کند، حضرت از دادن
بار امتناع نمودند.

زهري عرض کرد: من خودم آنرا برمی دارم و شما را خلاص می کنم.

فقال: علي بن الحسين؛

لكنني لا أرفع نفسي عما ينجيني في سفري ويحسن ورودي على ما أرد عليه أسألك بحق الله لما مضيت لحاجتك و تركتني.

فانصرفت عنه، فلما كان بعد أيام قلت له: يا بن رسول الله لست أرى لذلك السفر الذي ذكرته أثراً.

قال: بلى يا زهري، ليس ما ظننته ولكنه الموت، وله كنت أستعد، إنما الاستعداد للموت تجنب الحرام وبذل الندى والخير.

٦ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، قال: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن علي بن اسباط عن اسماعيل بن المنصور، عن بعض أصحابنا قال:

لما وضع علي بن الحسين عليه السلام على السرير ليغسل نظر إلى ظهره و عليه مثل ركب الابل مما كان يحمل على ظهره إلى منازل الفقراء والمساكين.

٧ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن علي بن اسماعيل، عن محمد بن عمر، عن أبيه، عن علي بن المغيرة، عن أبان بن تغلب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني رأيت علي بن الحسين عليه السلام إذا قام في الصلاة غشي لونه لون آخر، فقال لي والله إن علي بن الحسين كان يعرف الذي يقوم بين يديه.

٨ - حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى قال: حدثني بعض أصحابنا، عن أبي حمزة الثمالي قال: رأيت علي بن الحسين عليه السلام يصلي فسقط رداؤه عن أحد منكبيه فقال: فلم يسوّه حتى فرغ من صلاته قال: فسألته عن ذلك

حضرت فرمودند: ولی من خود را از آنچه در این سفر نجاتم می دهد و ورودم بر آنچه اراده کرده ام را نیکو می گرداند خلاص نمی کنم، تو را به حق خدا پی کارت برو و مرا رها کن.

پس زهری می گوید: از حضرت منصور شدم و به کار خویش پرداختم، بعد از چند روز دیگر که با آن جناب ملاقات کردم به آن حضرت عرض نمودم: ای فرزند رسول خدا هیچ اثری از سفری که فرمودید در شما نمی بینم.

حضرت فرمودند: آری، سفری که تو پنداشتی مقصودم نبود بلکه مرادم از آن مرگ بود و برای آن خود را آماده می کنم و آماده شدن برای مرگ به این است که از حرام اجتناب کرده و خیرات را بذل و اعطاء نمود.

حدیث (۶)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه الله علیه می گوید: محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از علی بن اسباط از اسماعیل بن منصور، از برخی اصحاب نقل کرده که وی گفت: وقتی بدن مطهر علی بن الحسن علیه السلام را روی تخت گذاردند تا غسل دهند نظر بینندگان به پشت حضرت افتاد که همچون زانوی شتر پینه داشت و این به خاطر کثرت بارهایی بود که به دوش می گذاردند و به منازل فقراء و مساکین حمل می فرمودند.

حدیث (۷)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رضوان الله علیه از محمد بن حسن صفار، از علی بن اسماعیل، از محمد بن عمر، از پدرش، از علی بن مغیره، از ابان بن تغلب نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی عبد الله علیه السلام عرضه داشتم: حضرت علی بن الحسن علیه السلام را دیدم که هرگاه به نماز می ایستاد رنگش به رنگ دیگر تغییر می کرد. امام علیه السلام فرمودند:

به خدا، علی بن الحسن علیه السلام کسی را که در مقابلش می ایستاد می شناخت.

حدیث (۸)

محمد بن الحسن علیه السلام از عسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از برخی اصحاب از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: علی بن الحسن علیه السلام را در نماز دیدم که عباء آن حضرت از روی یکی از شانه هایشان افتاده بود آن را مرتب و منظم نکردند تا از نمازشان فارغ شدند، از آن حضرت راجع به آن پرسیدم.

فقال: ويحك أتدري بين يدي من كنت إن العبد لا يقبل من صلاته إلا ما أقبل عليه منها بقلبه وكان علي بن الحسين عليه السلام ليخرج في الليلة الظلماء فيحمل الجراب فيه الصرر من الدنانير والدراهم حتى يأتي باباً باباً فيقرعه ثم يناول من يخرج إليه فلما مات علي بن الحسين عليه السلام فقدوا ذلك فعلموا أن علي بن الحسين عليه السلام الذي كان يفعل ذلك.

٩ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا محمد بن اسماعيل البرمكي قال: حدثنا الحسين بن الهيثم قال: حدثنا عباد بن يعقوب قال: حدثنا الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه قال: سألت مولاة لعلي بن الحسين عليه السلام بعد موته فقلت: صف لي أمور علي بن الحسين عليه السلام

فقلت: أظنب أو أختصر؟

فقلت: بل اختصري.

قالت: ما أتيت به بطعام نهاراً قط ولا فرشت له فراشاً بليل قط.

١٥ - حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي عليه السلام قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه، قال:

حدثنا محمد بن حاتم قال: حدثنا أبو معمر اسماعيل بن إبراهيم بن معمر قال: حدثنا عبد العزيز بن أبي حازم قال: سمعت أبا حازم يقول: ما رأيت هاشمياً أفضل من علي بن الحسين عليه السلام وكان عليه السلام يصلي في اليوم والليلة ألف ركعة حتى خرج بجهته آثار سجوده مثل (كركرة البعير).

باب ١٦٦

العلّة التي من أجلها سمي علي بن الحسين عليه السلام

السجاد

١ - حدثنا محمد بن محمد بن عصام الكليني عليه السلام قال: حدثنا محمد بن يعقوب الكليني عليه السلام، قال: حدثنا الحسين بن الحسن الحسني و علي بن محمد بن عبد الله جميعاً، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن عبد الرحمن بن عبد الله الخزازي، عن نصر بن مزاحم المنقري، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد الجعفي، قال: قال أبو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام:

حضرت فرمودند: وای بر تو، آیا می‌دانی در مقابل چه کسی من بودم، بنده نمازش قبول نمی‌شود مگر آن مقداری از آن که شخص به قلبش اقبال بر آن دارد. و علی بن الحسین علیه السلام شبهای ظلمانی از منزل خارج می‌شدند و بردوش مبارک انبانی بود که در آن کیسه‌هایی از دنانیر و درهم قرار داشت و آن را حمل می‌کرد تا به درب منازل فقراء می‌رسید، یک‌یک را دق الباب می‌کرد سپس کسی که به درب منزل حاضر می‌شد اهدایی حضرت را دریافت می‌کرد و وقتی آن جناب از دنیا رفتند مردم دانستند که آن شخص علی بن الحسین علیه السلام بوده است.

حدیث (۹)

علی بن احمد بن محمد علیه السلام از محمد بن ابی عبدالله الکوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن هبثم از عباد بن یعقوب از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش نقل کرده که وی گفت: از یکی از کنیزان علی بن الحسین علیه السلام بعد از رحلت حضرت سؤال کرده و گفتم: امور علی بن الحسین علیه السلام را برای من توصیف نما؟ کنیز گفت: مفصل توصیف کنم یا مختصر نمایم؟ گفتم: مختصر نما. گفت: نه روز هرگز برایش طعام بردم و نه شب برای جنابش بستر پهن کردم.

حدیث (۱۰)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی علیه السلام از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش: از محمد بن حاتم از ابو معمر اسماعیل بن ابراهیم بن معمر از عبدالعزیز بن ابی حازم نقل کرده که گفت: از ابو حازم شنیدم که می‌گفت: ندیدم مردی هاشمی افضل و برتر از علی بن الحسین علیه السلام، آن حضرت در هر روز و شب هزار رکعت نماز می‌خواند تا جایی که در پیشانی آن جناب آثار سجود مانند کف پای شتر ظاهر گردید.

باب صد و شصت و ششم

سر نامیده شدن علی بن الحسین علیه السلام به سجاد

حدیث (۱)

محمد بن محمد بن عصام کلینی علیه السلام از محمد بن یعقوب کلینی علیه السلام از حسین بن الحسن الحسنی و علی بن محمد بن عبدالله جمیعاً از ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبدالرحمن بن عبدالله خزاعی، از نصر بن مزاحم منقری، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو جعفر محمد بن

إنَّ أبي علي بن الحسين عليه السلام ما ذكر نعمة الله عليه إلاَّ سجد، ولا قرأ آية من كتاب الله عزَّ وجلَّ فيها سجود إلاَّ سجد ولا دفع الله تعالى عنه سوء يخشاه أو كيد كاید إلاَّ سجد، ولا فرغ من صلاة مفروضة إلاَّ سجد، ولا وفق لإصلاح بين اثنين إلاَّ سجد، و كان أثر السجود في جميع مواضع سجوده فسُمِّي السجَّاد لذلك.

باب ١٦٧

العلَّة التي من أجلها

سُمِّي علي بن الحسين عليه السلام ذا الثفتات

١ - حدثنا محمد بن محمد بن عصام الكليني عليه السلام

قال: حدثنا محمد بن يعقوب الكليني قال: حدثنا علي بن محمد، عن أبي علي محمد بن اسماعيل بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، عن أبيه، عن آبائه عن محمد بن علي الباقر عليه السلام قال: كان لأبي عليه السلام في موضع سجوده آثار ناتية وكان يقطعها في السنة مرَّتين في كلِّ مرَّة خمس ثفتات، فسُمِّي ذا الثفتات لذلك.

مركز تحقيقات كميته علوم اسلامی

باب ١٦٨

العلَّة التي من أجلها

سُمِّي أبو جعفر محمد بن علي عليه السلام الباقر

١ - حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني عليه السلام

قال: حدثنا عبد العزيز بن يحيى البصري بالبصرة، قال: حدثني المغيرة بن محمد، قال: حدثنا رجاء بن سلمة، عن عمرو بن شمر، قال: سألت جابر بن يزيد الجعفي، فقلت له: لِمَ سُمِّي الباقر باقراً؟ قال: لأنَّه بقر العلم بقرّاً - أي شقّه شقّاً وأظهره إظهاراً - ولقد حدثني جابر بن عبد الله الأنصاري أنه سمع رسول الله ﷺ يقول: يا جابر إنَّك ستبقى حتى تلقى ولدي محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب

علی الباقر علیه السلام فرمودند:

پدرم علی بن الحسین علیه السلام نعمتی از نعمتهای خدا را ذکر نمی فرمود مگر آن که سجده می نمود و آیه ای از آیات کتاب الله عزوجل را که در آن سجود بود قرائت نمی کرد مگر آن که به سجده می رفت و حق تعالی از آن حضرت بدی را که خوف از آن داشت پاکید و حيله حيله گری را دفع نمی فرمود مگر آن که به شکرانه اش سجده می فرمود و اثر سجده در تمام مواضع سجود آن حضرت ظاهر و آشکار بود فلذا به سجاد موسوم گشت.

باب صد و شصت و هفتم

سز نامیده شدن علی بن الحسین علیه السلام

به ذوالثففات

حدیث (۱)

محمد بن محمد بن عصام کلینی رحمته الله از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد، از ابی علی محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش از محمد بن علی الباقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: در جای سجود پدرم آثاری روییده بود و آن جناب آنها را در هر سال دو مرتبه می چید و در هر مرتبه پنج پینه چیده می شد لذا به آن حضرت ذوالثففات (صاحب پینه) گفته شد.

باب صد و شصت و هشتم

سز نامیده شدن ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام به باقر

حدیث (۱)

ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله از عبدالعزیز بن یحیی بصری در بصره از مغیره بن محمد از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، وی گفت: از جابر بن یزید جعفی سؤال کرده و به او گفتم: برای چه حضرت باقر را باقر خواندند؟ گفت: برای این که حضرتش علم را شکافت شکافتنی (کلمه بَقَرَ یعنی شَقَّ وَاظْهَرَ) و جابر بن عبدالله انصاری برایم نقل کرد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که می فرمودند:

ای جابر تو خواهی ماند تا فرزندان محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب

المعروف في التوراة بباقر فإذا لقيته فاقرأه مني السلام، فلقية جابر بن عبد الله الأنصاري في بعض سكك المدينة فقال له: يا غلام من أنت؟ قال: أنا محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب.

قال له جابر: يا بني أقبل فأقبل.

ثم قال له: أدبر فأدبر. فقال:

شماثل رسول الله و رب الكعبة ثم قال: يا بُنَيَّ رسول الله يقرؤك السلام فقال: علي رسول الله ﷺ السلام ما دامت السماوات والأرض و عليك يا جابر بما بلغت السلام فقال له جابر: يا باقر يا باقر أنت الباقر حقاً أنت الذي تبقر العلم بقرأ، ثم كان جابر يأتيه فيجلس بين يديه فيعلمه و ربّما غلط جابر فيما يحدث به عن رسول الله ﷺ فيرد عليه و يذكره فيقبل ذلك منه و يرجع إلى قوله و كان يقول يا باقر يا باقر يا باقر أشهد بالله إنك قد أوتيت الحكم صبيّاً.

باب ١٦٩

العلّة التي من أجلها سمي أبو عبد الله

جعفر بن محمد ﷺ : الصادق

١ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد ﷺ قال: حدثنا محمد بن هارون الصوفي قال: حدثنا أبو بكر عبيد الله بن موسى الحبال الطبري قال: حدثنا محمد بن الحسين الخشاب قال: حدثنا محمد بن الحصين قال: حدثنا المفضل بن عمر، عن أبي حمزة ثابت بن دينار الثمالي عن علي بن الحسين، عن أبيه، عن جدّه ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: إذا ولد ابني جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب فسمّوه الصادق، فإنّه سيكون في ولده سمّي له يدّعي الإمامة بغير حقّها و يسمّى كذاباً.

٢ - حدثنا محمد بن أحمد السناني ﷺ قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكسوفي قال: حدثنا محمد بن أبي بشير

را که در تورات معروف به باقر است ملاقات کنی و وقتی او را ملاقات نمودی از طرف من به او سلام برسان، جابر در برخی از کوچه های مدینه محضر امام باقر علیه السلام رسید و به آن حضرت عرض کرد: ای جوان کیستی؟

حضرت فرمودند: من محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم. جابر عرضه داشت: پسر جلو برو، حضرت جلو رفت، سپس عرض کرد، به عقب برگردد، پس برگشت جابر گفت:

به پروردگار کعبه شمائلت مثل شمائل رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. سپس جابر عرض کرد: پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو سلام رسانده است. حضرت فرمودند: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام باد مادامی که آسمانها و زمین برپا هستند و بر تو ای جابر سلام باد که تبلیغ سلام نمودی.

جابر عرضه داشت: ای باقر تو حقا و قطعاً باقری، تویی که علم را می شکافی شکافتنی، سپس جابر محضر امام علیه السلام مشرف می شد و در مقابل آن حضرت می نشست و حضرت به او تعلیم می فرمودند و بسا در آنچه جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کرد مرتکب اشتباه می شد و حضرت اشتباهش را تصحیح می فرمودند و جابر آن را از حضرت می پذیرفت و به کلام خود رجوع کرده و می گفت: ای باقر، ای باقر، ای باقر خدا را شاهد می گیرم که در کودکی حکمت به شما داده شده است.

باب صد و شصت و نهم

سر نامیده شدن ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام به صادق علیه السلام حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد علیه السلام از محمد بن هارون صوفی از ابوبکر عبید الله بن موسی الحبال الطبری از محمد بن الحسین الخشاب از محمد بن الحصین از مفضل بن عمر، از ابی حمزه ثابت بن دینار الثمالی، از حضرت علی بن الحسین از پدرش از جدش علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب متولد شد او را صادق بنامید، زیرا به زودی در فرزندان این امام شخصی هم نامش به هم می رسد که به ناحق ادعای امامت نموده و کذاب نامیده می شود

حدیث (۲)

محمد بن احمد سنانی علیه السلام از محمد بن ابی عبدالله کوفی از محمد بن ابی بشیر از

قال: حدثنا الحسين بن الهيثم قال: حدثنا سليمان بن داود المنقري قال: كان حفص بن غياث إذا حدثنا عن جعفر بن محمد قال: حدثني خير الجعفر جعفر بن محمد عليه السلام.

٣ - حدثنا الحسن بن محمد العلوي عليه السلام قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن محمد بن أبي بشير قال: حدثنا الحسين بن الهيثم، عن سليمان بن داود المنقري، قال: كان علي بن غراب إذا حدثنا عن جعفر بن محمد يقول: حدثني الصادق جعفر بن محمد عليه السلام.

٤ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه قال: حدثنا أبو أحمد محمد بن زياد الأزدي، قال: سمعت مالك بن أنس فقيه المدينة يقول: كنت أدخل إلى الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فيقدم لي مخدة و يعرف لي قدراً، و يقول: يا مالك إنني أحببك فكنت أسر بذلك و أحمد الله تعالى عليه قال، و كان عليه السلام لا يخلو من أحد ثلاث خصال إما صائماً وإما قائماً وأما ذاكراً، و كان من عظماء العباد و أكابر الزهاد الذين يخشون الله عز وجل و كان كثير الحديث طيب المجالسة كثير الفوائد فإذا قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله

أخضر مرة و أصفر أخرى حتى ينكره من يعرفه ولقد حججت معه سنة فلما امتوت به راحلته عند الإحرام كان كلما همّ بالتلبية انقطع الصوت في حلقه وكاد أن يخر من راحلته فقلت: قل يا بن رسول الله ولا بد لك من أن تقول، فقال: يا بن أبي عامر كيف أجسر أن أقول لبيك اللهم لبيك و أخشى أن يقول تعالى لي: لا لبيك ولا سعديك.

حسین بن هیثم از سلیمان بن داود منقری نقل کرده که وی گفت:
هرگاه حفص بن غیاث از جعفر بن محمد علیه السلام حدیث نقل می کرد، می گفت:
برایم حدیث فرمود خیر الجعفر (بهترین جعفرها) جعفر بن محمد علیه السلام.

حدیث (۳)

حسن بن محمد علوی علیه السلام از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن ابی بشیر
از حسین بن هیثم از سلیمان بن داود منقری ^(۱) نقل کرده که گفت: هرگاه علی بن
غراب از جعفر بن محمد علیه السلام حدیث نقل می کرد می گفت: برایم حدیث گفت
حضرت صادق، جعفر بن محمد علیه السلام.

حدیث (۴)

محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن
محمد بن خالد، از پدرش، از ابواحمد محمد بن زیاد از دی ^(۲) نقل کرده که وی گفت:
از مالک بن انس که فقیه مدینه بود شنیدم که می گفت: محضر امام صادق جعفر بن
محمد علیه السلام مشرف می شدم، حضرت پشتمی برایم می نهادند و از من تجلیل
می کرده و می فرمودند: ای مالک من تو را دوست دارم.

من از این کلام حضرت مسرور و شادمان بوده و حمد خدا را بجا می آوردم.
سپس مالک گفت: حضرت از سه خصلت خالی نبود: یا صائم بود و یا قائم به
عبادت و یا ذکر می فرمود آن حضرت از بزرگان عباد و اعظم زهاد بود که از خدای
عز و جلّ در خوف و خشیت بود، کثیر الحدیث و خوش مجلس و بسیار از حضرتش
استفاده می شد، هرگاه می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

رنگش تغییر کرده گاهی سبز و زمانی زرد می شد به حدی که افراد آشنا آن جناب
را نمی شناختند، در یکی از سنوات با آن حضرت حج رفتم وقتی مرکب موقع احرام
آرام گرفت هرچه حضرت تلاش نمود که تلبیه بگوید صدا در حلق مبارکش قطع
شده بود و بیرون نمی آمد و نزدیک بود که از بالای مرکب به زیر بیفتد، محضر
مبارکش عرض کردم: ای فرزند رسول خدا تلبیه را بفرمایید، چاره ای از گفتنش نیست.
فرمودند: ای ابو عامر چگونه جسارت و جرئت کنم و بگویم: لبیک، اللهم لبیک
می ترسم خدای متعال بفرماید: لا لبیک ولا سعدیک.

۱- ابویوب الشاذکونی، بصری بوده و بفرموده نجاشی و علامه در خلاصه نقل است

۲- محمد بن ابی عمیر زیاد بن عیسی از ابواحمد، جلیل القدر و عظیم المنزله و از اوثق الناس عند العامة والخاصه
می باشد.

باب ١٧٠

العلّة التي من أجلها

سُمّي موسى عليه السلام الكاظم

١ - حدّثنا علي بن عبد الله الوراق عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه عن ربيع بن عبد الرحمن قال: كان والله موسى بن جعفر عليه السلام من المتوسّمين يعلم من يقف عليه بعد موته و يجحد الإمامة بعد إمامته، وكان يكظم غيظه عليهم ولا يبدي لهم ما يعرفه منهم فسُمّي الكاظم لذلك.

باب ١٧١

العلّة التي من أجلها

قيل بالوقف على موسى بن جعفر عليه السلام

١ - حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار، عن أحمد بن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن جمهور، عن أحمد بن الفضل، عن يونس بن عبد الرحمن، قال: مات أبو الحسن عليه السلام وليس من قوّامه أحد إلّا وعنده المال الكثير فكان ذلك سبب وقفهم وجحودهم لموته وكان عند زياد القندي سبعون ألف دينار وعند علي بن أبي حمزة ثلاثون ألف دينار قال: فلمّا رأيت ذلك وتبيّن الحق وعرفت من أمر أبي الحسن الرضا عليه السلام ما علمت تكلمت ودعوت الناس إليه قال:

فبعثنا إليّ وقالوا لي: ما يدعوك إلى هذا إن كنت تريد المال فنحن نغنيك و ضمنا لي عشرة آلاف دينار وقالوا لي: كف فأبيت و قلت لهم: إنّنا روينا عن الصادقين عليهم السّلام إنّهم قالوا:

إذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه فإن لم يفعل سلب منه نور الإيمان وما كنت لأدع الجهاد في أمر الله على كلّ حال فناصباني واضمرا لي العداوة.

باب صد و هفتادم

سز نامیده شدن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به کاظم

حدیث (۱)

علی بن عبدالله و زاق علیه السلام از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از ربیع بن عبدالرحمن نقل کرده که وی گفت: به خدا سوگند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از فراستمدانی بود که می دانست پس از رحلتش از دنیا چه کسی بر او وقف نموده و امامت امام بعدی را انکار می کند ولی باین حال غیظ خود را بر ایشان فرو می برد و آنچه را که از ایشان می دانست ابراز و اظهار نمی نمود فلذا به کاظم نامیده شد.

باب صد و هفتاد و یکم

سز پدید آمدن مسلک وقف بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد الولید علیه السلام از محمد بن یحیی العطّار، از احمد بن حسین بن سعید، از محمد بن جمهور، از احمد بن فضل، از یونس بن عبدالرحمن نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام از دنیا رفتند در حالی که باقی نماند نزد وکلاء حضرت مگر مال فراوانی و همین سبب وقف و انکار آنها نسبت به موت آن جناب شد چه آن که نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار بود، سپس یونس به عبدالرحمن می گوید: وقتی امر را چنین دیده و حق مبین گشت و به امر حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام و امامت آن بزرگوار واقف شدم سخنرانی کرده و مردم را به طرف آن جناب خواندم وقتی این خبر به سمع آن دو رسید نزد من فرستاده و به من گفتند: چه داعی بر این کار داری اگر مال می خواهی ما تو را از مال بی نیاز می گردانیم و هر دو برای من ده هزار دینار ضمانت کرده و گفتند: از این کار خودداری کن، من از پیشنهاد آنها و اطاعتشان امتناع ورزیده و گفتم: از ائمه صادقین علیهم السلام روایت به ما رسیده که وقتی بدعتها ظاهر شد عالم باید علمش را ظاهر کند و الا نور ایمان از او سلب می شود من جهاد در راه امر خدا را در هیچ حال رها نمی کنم، ایشان از من سخت ناراحت شده و عداوت با من را به دل گرفتند.

٢- و بهذا الإسناد عن محمد بن جمهور عن أحمد بن حماد قال: أحد القوام عثمان بن عيسى و كان يكون بمصر و كان عنده مال كثير وستة جوارى قال: فبعث إليه أبو الحسن الرضا عليه السلام فيهن و في المال، قال: فكتب إليه أن أباك لم يمت قال: فكتب إليه أن أبي قد مات وقد اقتسمنا ميراثه وقد صحت الأخبار بموته واحتج عليه فيه قال: فكتب إليه إن لم يكن أبوك مات فليس لك من ذلك شيء و إن كان قد مات على ما تحكي فلم يأمرني بدفع شيء إليك وقد أعتقت الجوارى و تزوجتهن.

قال: محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب: لم يكن موسى بن جعفر عليه السلام ممن يجمع المال ولكنه حصل في وقت الرشيد و كثر أعداؤه ولم يقدر على تفريق ما كان يجتمع إلا على القليل ممن يثق بهم في كتمان السر فاجتمعت هذه الأموال لأجل ذلك لفرق ما اجتمع من هذه الأموال على أنها لم تكن أموال الفقراء و إنما كانت أموالاً تصله به مواليه؛ لتكون له إكراماً منهم له و براً منهم به صلى الله عليه.

مركز تحقيق كتاب توير علوم اسلامی

باب ١٧٢

العلّة التي من أجلها

سُمي علي بن موسى الرضا عليه السلام

١- حدثنا أحمد بن علي بن إبراهيم عليه السلام قال: حدثني أبي، عن جدي إبراهيم بن هاشم عن أحمد بن أبي نصر البزنطي قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الثاني عليه السلام: إن قوماً من مخالفيكم

حدیث (۲)

و با همین اسناد از محمد بن جمهور از احمد بن حماد نقل کرده که وی گفت: یکی از وکلاء حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عثمان بن عیسی بود، وی در مصر سکونت داشت و نزد او مال زیادی و شش جاریه بود، بعد از رحلت امام کاظم علیه السلام حضرت رضا علیه السلام نزد او فرستاده و اموال و کنیزها را مطالبه فرمودند، عثمان بن عیسی طی نامه‌ای که به حضرت نوشت در آن مرقوم داشت که پدر شما از دنیا نرفته است.

حضرت رضا علیه السلام در جواب نامه‌اش نوشتند: پدرم از دنیا رفته و ما میراث او را تقسیم کردیم و اخبار دالّه بر موت آن جناب کلاً صحیح و درست است. عثمان بن عیسی: نامه‌ای دیگر نوشت و در آن مرقوم نمود: اگر پدرت فوت نکرده پس در این اموال و کنیزها حقّی شما ندارید و اگر طبق گفته شما ایشان از دنیا رفته است چون به من امر نکرده‌اند این اموال را به شما سپرده و واگذار نمایم لذا از سپردن آنها به شما معذور بوده و کنیزها را هم آزاد کرده و به ازدواج داده‌ام.

مقاله مرحوم مصنف

مصنف این کتاب می‌گوید: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اهل جمع‌آوری مال نبودند منتهی این اموال در زمان رشید به دست حضرت آمد و دشمنان آن جناب نیز زیاد بودند و حضرت نمی‌توانستند آنچه از مال که نزدشان جمع شده بود را یکجا تقسیم کنند مگر به تدریج بین افرادی که اطمینان داشتند که اهل کتمان سرّ می‌باشند لاجرم رفته رفته اموال اثباته شد تا مبلغ زیادی گردید. از این گذشته این اموال، اموال فقراء نبود تا حضرت در تقسیم آنها تسریع نمایند بلکه اموالی بود که دوستان حضرت آنها را به عنوان احسان به آن جناب محضر مبارکش فرستاده بودند لذا از اموال شخصی خود حضرت محسوب می‌شدند.

باب صد و هفتاد و دوم

سرّ نامیده شدن علی بن موسی علیه السلام به رضا

حدیث (۱)

احمد بن علی بن ابراهیم علیه السلام می‌گوید: پدرم از جدّم ابراهیم بن هاشم، از احمد بن ابی نصر بزنطی، وی می‌گوید:

محضر امام ابو جعفر ثانی محمد بن علی علیه السلام عرض کردم: گروهی از مخالفین

يزعمون أَنَّ أباك صلوات الله عليه إنما سمّاه المأمون الرضا لما رضىه لولاية عهده، فقال:

كذبوا والله و فجروا بل الله تعالى سمّاه الرضا؛ لأنّه كان ﷺ رضىي لله تعالى ذكره في سمائه و رضىي لرسوله والائتمة بعده عليهم السلام في أرضه قال: فقلت له: ألم يكن كلّ واحد من آبائك الماضين عليهم السلام رضىي لله تعالى و لرسوله والائتمة بعده؟ فقال: بلى.

فقلت له: فلم سمّي أباك ﷺ من بينهم الرضا؟ قال: لأنّه رضىي به المخالفون من أعدائه، كما رضىي الموافقون من أوليائه ولم يكن ذلك لأحد من آبائه عليهم السلام، فلذلك سمّي من بينهم الرضا ﷺ.

باب ١٧٣

العلّة التي من أجلها

قيل الرضا ﷺ من المأمون ولاية عهده

١ - حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن ناتانة قال: حدّثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه إبراهيم بن هاشم، عن أبي الصلت الهروي، قال: إن المأمون قال للرضا علي بن موسى ﷺ: يا بن رسول الله قد عرفت فضلك و علمك و زهدك و ورعك و عبادتك و أراك أحقّ بالخلافة منّي، فقال الرضا ﷺ: بالعبودية لله عزّ وجلّ أفنخر، وبالزهد في الدنيا أرجو النجاة من شرّ الدنيا، وبالورع عن المحارم أرجو الفوز بالمغانم و بالتواضع في الدنيا أرجو الرفعة عند الله تعالى.

فقال له المأمون: إنّي قد رأيت أن أعزل نفسي عن الخلافة و أجعلها لك و أبيعك. فقال له الرضا: إن كانت هذه الخلافة لك و جعلها الله لك فلا يجوز لك أن تخلع لباساً ألبسه الله و تجعله لفيرك و إن كانت الخلافة ليست لك فلا يجوز لك أن تجعل لي ما ليس لك.

شما تصور می‌کنند مأمون نام پدر شما را رضا گذارده به خاطر آن‌که آن حضرت به ولایت عهدی مأمون راضی بودند.

حضرت فرمودند: به خدا قسم ایشان دروغ می‌گویند و مرتکب فجور و فسق شده‌اند، خداوند متعال آن حضرت را رضا خواند به خاطر آن‌که حضرتش از خداوند متعال در آسمانش و از رسول و ائمه علیهم‌السلام که بعد از رسول بودند در زمین راضی و خشنود بود.

راوی می‌گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: مگر تمام پدران شما علیهم‌السلام از خدا و رسولش و ائمه بعد از آن حضرت راضی و خشنود نبودند؟ حضرت فرمودند: آری.

عرض کردم: پس چرا بین ایشان تنها پدر شما به رضا موسوم گردید؟ فرمود: زیرا مخالفین و دشمنانش از او خشنود بودند همان‌طوری که موافقین و دوستانش از آن حضرت خشنود بودند درحالی که این امتیاز برای هیچ‌یک از آباء گرامش علیهم‌السلام نبود لذا از میان همه تنها آن حضرت به رضا موسوم گشت.

باب صد و هفتاد و سوم

سز این‌که امام رضا علیه‌السلام ولایت عهدی را از مأمون پذیرفت

حدیث (۱)

حسین بن ابراهیم بن ناتانه از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از ابوالصلت هروی نقل کرده که وی گفت: مأمون به امام رضا علیه‌السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا فضل و علم و زهد و تقوی و عبادت شما را دانستم و شما را سزاوارتر از خود به خلافت دیدم.

حضرت به او فرمودند: به واسطه عبودیت حق تعالی افتخار نموده و با زهد در دنیا امید نجات از شر دنیا را داشته و با تقوی و اجتناب از محارم رجاء رسیدن به مغانم را دارم و با تواضع و فروتنی در دنیا امیدوارم نزد خدا رفعت مقام پیدا کنم. مأمون عرض کرد: نظرم این است که از خلافت کناره گیرم و آن را برای شما گذارده و خود با شما بیعت کنم.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند: اگر خلافت را خدا برای تو قرار داده حق نداری لباسی را که خدا به تن تو نموده درآوری و برای غیر قرار دهی و اگر از آن تو نیست نمی‌توانی آن را برای من قرار دهی.

فقال له المأمون: يا بن رسول الله لابد لك من قبول هذا الأمر.
فقال: لست أفعل ذلك طائعاً أبداً.

فما زال يجهد به أياماً حتى يش من قبوله، فقال له: فإن لم تقبل
الخلافة، ولم تحب مبايعتي لك فكُن ولي عهدي لتكون لك الخلافة بعدي.
فقال الرضا عليه السلام: والله لقد حدثني أبي عن آبائه عن أمير المؤمنين عن
رسول الله ﷺ إني أخرج من الدنيا قبلك مقتولاً بالسّم مظلوماً تبكي عليّ
ملائكة السماء وملائكة الأرض وأدفن في أرض غربة إلى جنب هارون
الرشيد فبكى المأمون، ثم قال له:

يا بن رسول الله و من الذي يقتلك أو يقدر على الإساءة إليك وأنا حي؟
قال الرضا عليه السلام: أما إني لو أشاء أن أقول من الذي يقتلني لقلتُ.
فقال المأمون: يا بن رسول الله إنما تريد بقولك هذا التخفيف عن نفسك و
دفع هذا الأمر عنك ليقول الناس إنك زاهد في الدنيا.
فقال الرضا عليه السلام: والله ما كذبت منذ خلقتني ربّي تعالى و ما زهدتُ
في الدنيا للدنيا و إني لأعلم ما تريد.

قال المأمون: وما أريد؟
قال: الأمان على الصدق.

قال: لك الأمان.

قال: تُريد بذلك أن يقول الناس

إن عليّ بن موسى الرضا لم يزهد في الدنيا بل زهدت الدنيا فيه ألا ترون
كيف قبل ولاية العهد طمعاً في الخلافة فغضب المأمون، ثم قال: إنك تتلقاني
أبداً بما أكرهه وقد آمنت سطوتي فبالله أقسم لئن قبلت ولاية العهد و إلاّ
أجبرتكَ على ذلك، فإن فعلت و إلاّ ضربت عنقك.

فقال الرضا عليه السلام: قد نهاني الله عزّ وجلّ أن ألقى بيدي إلى التهلكة

مأمون عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا چاره‌ای برای شما نیست از این که این امر را قبول نمایی.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: ابدأ اطاعت تو نخواهم کرد و این کار را نمی‌نمایم، پیوسته مأمون جد و جهد می‌کرد و روزگاری را در این امر به امام علی^{علیه السلام} اصرار نمود تا از قبول حضرت مایوس شد، سپس به امام عرض کرد: اگر خلافت را قبول نمی‌کنی و بیعت مرا دوست نداری پس ولیعهد من باش تا بعد از من خلافت از آن شما باشد.

امام رضا علی^{علیه السلام} فرمودند: به خدا سوگند پدرم از آباء گرامش از امیرالمؤمنین علیهم السلام از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} نقل فرمود که من پیش از تو درحالی که با سَمّ و مظلومانه کشته شده‌ام از دنیا خواهم رفت و تمام فرشتگان آسمان و زمین بر من گریه می‌کنند و در زمین غربت در جنب هارون الرشید دفن خواهم شد.

مأمون گریست و سپس عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، چه کسی تو را خواهد کشت یا چه کسی قدرت و بدی به تو را دارد درحالی که من زنده هستم؟! حضرت رضا علی^{علیه السلام} فرمودند: اگر بخواهم بگویم چه کسی مرا خواهد کشت البته خواهم گفت.

مأمون عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا با این کلام می‌خواهی امر خلافت را از خود دفع کرده تا مردم بگویند که تو در دنیا زاهد هستی.

حضرت رضا فرمودند: به خدا قسم از زمانی که حق تعالی مرا آفریده تا به حال دروغ نگفته و در دنیا به خاطر دنیا زهد نورزیده‌ام و من می‌دانم که قصد تو چیست.

مأمون عرضه داشت: چه قصد دارم؟

حضرت فرمود: اگر راست بگویم در امانم؟

مأمون عرض کرد: در امان هستی.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: مقصود تو از این کار آن است که مردم بگویند:

علی بن موسی الرضا در دنیا بی‌رغبت نبود بلکه دنیا رغبتی در او نداشت، مگر نمی‌بینید چگونه ولایت عهدی را به طمع خلافت پذیرفت.

مأمون پس از استماع این سخنان غضبناک شد و گفت: همیشه تو با آنچه من از آن کراهت دارم با من برخورد می‌نمایی و از قدرت من در امان می‌باشی، به خدا قسم اگر ولایت عهدی را قبول کردی که هیچ والا تو را بر آن اجبار می‌کنم و در این صورت اگر خواسته مرا بجا آوری که به تو کاری ندارم والا گردنت را خواهم زد. امام علی^{علیه السلام} فرمودند: خدا مرا از این که خود را به هلاکت اندازم نهی فرموده حال که

فإن كان الأمر على هذا فافعل ما بدا لك، وأنا أقبل ذلك على أن لا أولي أحداً ولا أعزل أحداً ولا أنقض رسماً ولا سنة وأكون في الأمر بعيداً مشيراً فرضي منه بذلك وجعله وليّ عهده على كراهة منه ﷺ لذلك.

٢ - حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر رحمته الله قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه، قال: حدثنا محمد بن نصير، عن الحسن بن موسى، قال: روى أصحابنا عن الرضا عليه السلام أنه قال له رجل:

أصلحك الله كيف صرت إلى ما صرت إليه من المأمون؟ فكأنه أنكر ذلك عليه.

فقال له أبو الحسن عليه السلام: يا هذا أيّما أفضل النبي أو الوصي؟

فقال: لا بل النبي.

قال: فأيّما أفضل مسلم أو مشرك؟

قال: لا بل مسلم.

قال: فإنّ العزيز عزيز مصر كان مشركاً وكان يوسف عليه السلام نبياً وإنّ المأمون مسلم وأنا وصي يوسف سأل العزيز أن يولّيه حين قال:

اجعلني على خزائن الأرض إني حفيظ عليم والمأمون أجبرني على ما أنا فيه وقال عليه السلام في قوله تعالى:

اجعلني على خزائن الأرض إني حفيظ عليم ^(١) قال: حافظ لما في يدي عالم بكلّ لسان.

٣ - حدثنا أحمد بن زياد الهمداني رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الريان بن الصلت، قال: دخلت على علي بن موسى الرضا عليه السلام فقلت له:

يا بن رسول الله إنّ الناس يقولون: إنّك قبلت ولاية العهد مع إظهارك الزهد في الدنيا.

امر چنین است آنچه می خواهی بجا آور و من هم قبول می کنم مشروط به این که احدی را والی نکرده و کسی را عزل ننموده و رسمی و سنتی را نقض نکنی و من دور از این امر بوده تنها در مقام مشورت اشاره ای به تو بنمایم. مأمون راضی شد و حضرت را ولیعهد خود قرار داد درحالی که حضرت کمال کراحت را از این کار داشتند.

حدیث (۲)

مظفر بن جعفر بن مظفر رحمته الله می گوید: جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش نقل کرده که او گفت: محمد بن نصیر از حسن بن موسی حکایت کرده که او گفت: اصحاب نقل کرده اند که شخصی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: خدا نیکو بدارد شما را چگونه قبول کردید آنچه را که مأمون به شما پیشنهاد نمود؟ (گویا این شخص در مقام انکار و اعتراض به حضرت این سؤال را مطرح کرده بود) حضرت به او فرمودند: ای مرد، نبی افضل است یا وصی نبی؟ آن مرد گفت: نبی افضل است.

حضرت فرمودند: مسلمان افضل است یا مشرک؟ آن مرد عرض کرد: مسلمان افضل است. حضرت فرمودند: عزیز مصر مشرک بود و یوسف علیه السلام پیامبر، مأمون مسلمان است و من وصی پیامبر هستم یوسف از عزیز مصر درخواست کرد او را والی قرار دهد و این درخواست هنگامی بود که جناب یوسف به عزیز فرمود: مرا والی خزائن زمین قرار بده چه آن که نگهبان بوده و هم آگاه و عالم درحالی که مأمون مرا مجبور بر آنچه قبول کردم نمود، سپس حضرت در تفسیر آیه شریفه «اجعلنی علی خزائن الارض ائی حفیظ علیم» فرمودند: مقصود از «حفیظ» یعنی حافظ و نگهبان آنچه در زیر دستم هست می باشم و مراد از «علیم» آن است که به هر زبانی آگاه و عالم می باشم.

حدیث (۳)

احمد بن زیاد همدانی رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ربان بن صلت نقل کرده که گفت: بر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد شدم، محضر مبارکش عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، مردم می گویند: شما ولایت عهدی مأمون را پذیرفته اید با این که در دنیا اظهار زهد و بی رغبتی می نمایید؟!

فقال ﷺ: قد علم الله كراحتي لذلك فلما خيّرْتُ بين قبول ذلك و بين القتل اخترت القبول على القتل ويحهم أما علموا أن يوسف ﷺ كان نبياً رسولاً فلما دفعته الضرورة إلى تولي خزائن العزيز قال له: اجعني على خزائن الأرض إنني حفيظ عليم و دفعتني الضرورة إلى قبول ذلك على إكراه وإجبار بعد الإشراف على الهلاك على أنني ما دخلت في هذا الأمر إلا دخول خارج منه فإلى الله المشتكى وهو المستعان.

باب ١٧٤

علة قتل المأمون للرضا عليه السلام

١ - حدثنا أبو الطيب الحسين بن أحمد بن محمد اللؤلؤي قال: حدثنا علي بن محمد بن ماجيلويه قال: حدثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقي، قال: أخبرنا الريان بن شبيب خال المعتصم أخو ماردة أن المأمون لما أراد أن يأخذ البيعة لنفسه بامرة المؤمنين ولأبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام بولاية العهد وللفضل بن سهل بالوزارة أمر بثلاثة كراسي تنصب لهم فلما قعدوا عليها أذن للناس فدخلوا يبائعون فكانوا يصفقون بإيمانهم على إيمان الثلاثة من أعلى الإيهام إلى أعلى الخنصر و يخرجون حتى بايع آخر الناس فتى من الأنصار فصفق يمينه من الخنصر إلى أعلى الإيهام فتبسم أبو الحسن عليه السلام ثم قال: كل من بايعنا بايع بفسخ البيعة غير هذا الفتى فإنه بايعنا بعقدها.

فقال المأمون: وما فسخ البيعة من عقدها؟

قال أبو الحسن عليه السلام: عقد البيعة هو من أعلى الخنصر

حضرت فرمودند: خدا می داند من از پذیرفتن آن کراهت داشتم ولی وقتی مخیر شدم بین قبول آن و کشته شدن پذیرفتن آن را اختیار کردم، وای بر این مردم آیا نمی دانند یوسف علیه السلام نبی و رسول بود ولی وقتی ضرورت او را وادار کرد که ولایت خزائن عزیز مصر را بپذیرد به او گفت: اجعلنی علی خزائن الارض ائی حفیظ، علیم.

و ضرورت نیز مرا وادار کرد که این امر را قبول کرده درحالی که از آن کراهت داشته و مرا بر آن اجبار نمودند بعد از آن که مشرف بر مرگ شدم، از این گذشته داخل شدن من در این امر نبود مگر خارج شدنم از آن لذا از این افتراء و تهمت های مردم به خدا شکایت کرده و او کمک کار من می باشد.

باب صد و هفتاد و چهارم

سز این که مأمون حضرت رضا علیه السلام را با سم به قتل رساند

حدیث (۱)

ابوالطیب حسین بن احمد بن محمد لؤلؤی از علی بن محمد بن ماجیلویه از احمد بن محمد بن خالد برقی از ربان بن شبيب دایی معتصم و برادر ماردی نقل کرده که گفت: وقتی مأمون خواست برای خودش از مردم بیعت بگیرد تا او را امیرالمؤمنین خوانند و برای حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از آن بیعت گرفته تا آن حضرت را ولیعهد او دانند و برای فضل بن سهل بیعت بگیرد تا وی را وزیرش بگویند امر کرد سه کرسی برای آنها قرار دهند.

و وقتی هر سه بر کرسی ها نشستند به مردم اذن داد تا داخل شده و بیعت نمایند، مردم داخل می شدند و دست راستشان را به دست راست ایشان داده به طوری که از بالای انگشتان ابهام تا بالای انگشتان کوچکشان با هم منطبق می گشت و بدین وسیله بیعت کرده و خارج می شدند تا آن که همه بیعت کرده و آخرین نفر جوانی از انصار بود وی برخلاف همه دست راستش را از بالای انگشت کوچک تا بالای انگشت ابهام در دست آن سه نفر گذارد و با ایشان بیعت نمود، امام علیه السلام تبسم نموده و سپس فرمودند: تمام آنان که با ما بیعت کردند بیعتشان در صورت فسخ بیعت انجام گرفت غیر از این جوان که بیعتش در صورت عقد بیعت واقع گردید.

مأمون عرض کرد: امتیاز بین این دو در چیست؟

حضرت فرمودند: عقد بیعت عبارتست از این که طرفین مبیعه از بالای انگشت

إلى أعلى الإيهام وفسخها من أعلى الإيهام إلى أعلى الخنصر.

قال: فماج الناس في ذلك وأمر المأمون بإعادة الناس إلى البيعة على ما وصفه أبو الحسن عليه السلام وقال:

الناس كيف يستحق الإمامة من لا يعرف عقد البيعة إن من علم لأولى بها ممن لا يعلم.

قال: فحمله ذلك على ما فعله من سعه.

٢ - حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب و علي بن عبد الله الوراق و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنهم قالوا: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن سنان، قال:

كنت عند مولاي الرضا عليه السلام بخراسان وكان المأمون يقعه على يمينه إذا قعد للناس يوم الاثنين و يوم الخميس فرفع إلى المأمون أن رجلاً من الصوفية سرق فأمر بإحضاره، فلما نظر إليه وجده متقشفاً بين عينيه أثر السجود فقال: سواة لهذه الآثار الجميلة وهذا الفعل القبيح، أتنسب إلى السرقة مع ما أرى من جميل آثارك وظاهر.

قال: فقال ذلك اضطراراً لا اختياراً حين منعتني حقّي من الخمس والفيء.

قال المأمون: وأي حق لك في الخمس والفيء؟

قال: إن الله تعالى قسم الخمس ستة أقسام فقال:

واعلموا إنما غنمتم من شيء فإن لله خمسة وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل إن كنتم آمنتم بالله و ما أنزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان^(١)

کوچک تا بالای انگشت ابهام دستشان را با هم منطبق کنند یعنی طوری با هم دست دهند که انگشتان کوچک بالا و انگشتان ابهامشان پائین قرار گیرد ولی فسخ بیعت به عکس آن است یعنی از اعلای انگشت ابهام تا اعلای انگشت ابهام طرفین با هم منطبق می‌گردد و به عبارت دیگر طوری با هم دست می‌دهند که انگشتان ابهام بالا و انگشتان کوچکشان پائین واقع می‌گردد.

راوی می‌گوید: مردم بینشان اختلاف و اضطراب پیدا شد، مأمون امر کرد همه بیعت را اعاده کرده و همان طوری که امام علیه السلام توصیف فرموده بودند آنرا انجام دادند، ایشان می‌گفتند: کسی که عقد بیعت را بلد نیست چگونه مستحق امامت باشد، قطعاً کسی که به آن علم دارد سزاوارتر است از کسی که به آن جاهل است. راوی می‌گوید: همین سرزنش مردم مأمون را وادار کرد که امام علیه السلام را با سمّ مسموم نماید

حدیث (۲)

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبدالله و زقاق و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنهم گفتند: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن سنان نقل کرده که گفت:

در خراسان مأمون روزهای دوشنبه و پنجشنبه بارعام می‌داد و می‌نشست و امام علیه السلام را در سمت راست خود می‌نشاند، من محضر مولایم بودم که مردی از گروه صوفیه سرقت کرده بود و مأمون امر کرد که او را احضار نمایند وقتی وی را آوردند، چشمش به شخصی افتاد که ظاهرش گواهی می‌داد به معاش ناچیز و لباس نازل قناعت کرده و بین دیدگانش اثر سجود ظاهر و هویدا بود، مأمون گفت: با این فعل قبیح چقدر این آثار جمیل و پسندیده زشت می‌باشند، آیا به تو نسبت سرقت داده‌اند و تو این کار را کرده‌ای با این که آثاری جمیل و ظاهری آراسته از تو می‌بینم؟! آن مرد گفت: اضطراباً بوده نه اختیاراً، زیرا تو حق مرا از خمس و غنیمت ندادی لاجرم مضطرباً به سرقت شدم.

مأمون گفت: در خمس و غنیمت تو چه حقی داری؟

آن مرد گفت: خداوند متعال خمس را شش قسمت کرده و فرموده:

واعلموا انما غنمتم من شی الخ (بدانید که هرچه به شما غنیمت و فائده رسد خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفر ماندگان است اگر به خدا و به آنچه بر بنده خود «حضرت محمد صلی الله علیه و آله» ایمان

و قسم الفئ على ستة أسهم فقال الله تعالى:

ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فلله وللرسول ولذي القربى
واليتامى والمساكين وابن السبيل كيلا يكون دولة بين الأغنياء منكم^(١)
فمنعتني حقّي وأنا ابن السبيل منقطع بي ومسكين لا أرجع إلى شيء ومن
حملة القرآن.

فقال المأمون: أعطل حدّاً من حدود الله و حكماً من أحكامه
في السارق من أجل أساطير هذه؟

فقال الصوفي: يبدأ بنفسك فطهرها ثم طهر غيرك و أقم حدّ الله عليها،
فالتفت المأمون إلى أبي الحسن عليه السلام فقال:
ما يقول؟

فقال: إنه يقول سرّقت فسرق، فغضب المأمون غضباً شديداً، ثم قال
للسوفي والله لأقطعنك.

فقال الصوفي أتقطعني وأنت عبد لي.

فقال: المأمون ويلك ومن أين صرت عبداً لك؟ قال لأن أملك اشترت من مال المسلمين
فأنت عبد لمن في المشرق والمغرب حتى يعتقوك و أنا لم أعتقك ثم
بلغت الخمس بعد ذلك فلا أعطيت آل الرسول حقّاً ولا أعطيتني ونظرائي
حقّاً، وأخرى أن الغيب لا يطهر خبيثاً مثله إنما يطهره طاهر، ومن في
جنبه الحدّ فلا يقيم الحدود على غيره حتى يبدأ بنفسه أما سمعت الله تعالى
يقول:

أتأمرون الناس بالبرّ وتنسون أنفسكم وأنتم تتلون الكتاب أفلا
تعقلون^(٢) فالتفت المأمون إلى أبي الحسن عليه السلام فقال:
ما ترى في أمره؟

آورده‌اید).

و غنیمت را شش سهم نموده و فرموده است: ما افاء الله علی رسول من اهل القرى الخ (آنچه که خدا از اموال کافران دیار به رسول خود غنیمت داد آن متعلق به خدا و رسول و ائمه و خویشاوندان رسول و یتیمان و فقیران و در راه سفرمندگان است، این حکم برای آن است که غنائم دست به دست میان توانگران شما نگردهد).

سپس آن مرد گفت: تو حق مرا به من ندادی و حال آنکه من این السبیل بوده و در سفر مانده‌ام، مسکین هستم مالی ندارم و از حاملین قرآن نیز می‌باشم.

مأمون گفت: آیا حدی از حدود خدا را تعطیل کرده و حکمی از احکام او را درباره سارق نادیده بگیرم به خاطر این سخنان بیهوده؟

آن مرد صوفی گفت: اول خودت را تطهیر کن سپس به تطهیر دیگری پردازد و حد خدا را بر او جاری نما.

مأمون توجه به حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام نمود و عرض کرد: چه می‌فرمایید؟

حضرت فرمودند او می‌گوید: تو سرقت کردی که مال سرقت شد.

مأمون سخت غضبناک شد و سپس به آن مرد صوفی گفت: به خدا سوگند سرت را قطع خواهم کرد.

مرد صوفی گفت: آیا سر مرا از بدن جدا می‌کنی و حال آنکه بنده من هستی؟

مأمون گفت: وای بر تو کجا من بنده تو شدم؟

مرد صوفی گفت: مادرت از مال مسلمین خریده شده پس تو بنده تمام مسلمین از شرق تا غرب هستی تا زمانی که تو را آزاد کنند و من تو را آزاد نمی‌کنم و دیگر آنکه بعد از این مطلب تو خمس را بلعیدی و حق آل رسول و من و امثال من را نداده‌ای از این گذشته هیچ‌گاه خبیث نمی‌تواند خبیثی مثل خود را طاهر کند، فقط طاهر است که می‌تواند خبیث را تطهیر نماید و کسی که در عهده‌اش حد است نمی‌تواند بر غیر اقامه حدود کند مگر آنکه ابتداء به خود نماید مگر نشنیده‌ای که حق تعالی می‌فرماید: أتاُمرون الناس بالبرّ و تنسون انفسکم الخ (آیا مردم را به نیکی امر می‌کنید و خود را فراموش می‌نمایید در حالی که قرآن را می‌خوانید، آیا تفکر نمی‌کنید).

مأمون توجه به حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام نمود و عرض کرد: درباره این مرد

فقال عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جلاله قال لمحمد عليه السلام:
فلله الحجة البالغة و هي التي تبلغ الجاهل فيعلمها بجهله كما يعلمها
العالم بعلمه والدنيا والآخرة قائمتان بالحجة وقد احتج الرجل بالقرآن
فأمر المؤمنون عند ذلك بإطلاق الصوفي واحتجب عن الناس واشتغل
بأبي الحسن عليه السلام حتى سمّاه فقتله وقتل الفضل بن سهل و جماعة من الشيعة.

باب ١٧٥

العلّة التي من أجلها سُمّي محمد بن علي بن
موسى عليه السلام التقي، و علي بن محمد بن علي بن
موسى عليه السلام النقي ^(١)



باب ١٧٦

العلّة التي من أجلها سُمّي علي بن محمد
والحسن بن علي عليه السلام : العسكريين
سمعتُ مشايخنا رضي الله عنهم يقولون: إنّ المحلة التي يسكنها
الإمامان علي بن محمد و الحسن بن علي عليه السلام بِسُرٍّ مَنْ رَأَى كَانَتْ
تُسَمَّى عَسْكَرَ فَلِذَلِكَ قِيلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْعَسْكَرِيُّ.

١- هُنا في كثير من النسخ بياض تركه النساخ والذي يظهر من كلام المصنف عليه السلام في كتاب المعاني في
باب معاني أسماء محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة عليهم السلام
أن النسخة لم تكن كذلك حيث قال: عليه السلام و سُمّي محمد بن علي الثاني عليه السلام التقي، لأنه اتقى الله عز وجل
فوقاه الله شر المؤمن لما دخل عليه بالليل سكران فضربه بسيفه حتى ظن أنه كان قد قتله فوقاه الله
شره إلى قوله وقد اخرجت هذه الفصول مرتبة مسندة في كتاب (علل الشرايع) و (الأحكام) و
(الأسباب) انتهى. و أمّا علّة تسمية علي بن محمد بن علي بن موسى بالنقي فقد قيل: إنّ أبا الحسن عليه السلام
سُمّي نقياً لنقاؤه و حسن باطنه.

چه رأیی دارید؟

حضرت فرمودند: خداوند جلّ جلاله به حضرت محمد ﷺ فرموده: **فلله الحجة البالغة** حجّت بالغه آن است که به جاهل رسیده و در عین جهلش عالم گردیده همان طوری که به عالم در علین علمش رسیده و اساساً دنیا و آخرت با حجّت قائم و سرپا هستند، این مرد با قرآن استدلال نموده است. مأمون وقتی چنین دید امر کرد صوفی را آزاد کنند و از مردم پنهان شد و پرداخت به امام علیّه تا وقتی که آن جناب را سم داد و کشت و فضل بن سهل و جماعتی دیگر از شیعیان را مقتول ساخت.

باب صد و هفتاد و پنجم

سرّ نامیده شدن حضرت محمد بن علی بن موسی
علیهم السلام به تقی و علی بن محمد بن علی بن موسی
علیهم السلام به نقی^(۱)

* * *

باب صد و هفتاد و ششم

سرّ نامیده شدن حضرت علی بن محمد و حسن بن علی
علیهم السلام به عسکرین

از مشایخ و اساتیدمان رضی الله عنهم شنیدم که می فرمودند: محله ای که این دو امام همام یعنی علی بن محمد و حسن بن علی علیهما السلام در سرّمن رأی مسکن قرار داده بودند به عسکر موسوم بود از این رو به هر یک از این دو بزرگوار گفته شد عسکری.

۱- در بسیاری از نسخه ها ذیل این عنوان سفید و حدیثی نقل نشده و ظاهراً نشاخ آنرا ترک کرده اند و آنچه از کلام مصنف در کتاب معانی الاخبار در باب معانی اسماء محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام ظاهر می شود آن است که نسخه کتاب این طور نیست چه آنکه ایشان فرموده: حضرت محمد بن علی ثانی علیه السلام را تقی خواندند زیرا نسبت به حق عزّوجلّ تقوی اختیار نمود پس خداوند نیز سرّ مأمون را از او برطرف کرد و آن هنگامی بود که مأمون شب درحالی که مست بود بر آن حضرت وارد شد و با شمشیر ضربتی به جنبش زد تا اطمینان پیدا کرد آن حضرت را کشته ولی خدا آن حضرت را از آن ضربت محفوظ داشت..... تا جایی که فرموده: این فصول را در کتاب علل الشرایع و احکام و اسباب مرثّب و مسند آورده ام، انتهى کلام المصنف.

و اما علّت نامیده شدن علی بن محمد بن موسی علیهم السلام به نقی: برخی گفته اند از حضرت ابوالحسن علی بن محمد علیه السلام به نقی نامگذاری شد به خاطر نقاء و حسن باطنش.

باب ١٧٧

العلّة التي من أجلها لم يجعل الله
تعالى الأنبياء والأئمة عليهم السلام
في جميع أحوالهم غالبين

١ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني عليه السلام قال: كنت
عند الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح قدّس الله روحه مع جماعة فيهم
علي بن عيسى القصري فقام إليه رجل فقال له: أريد أسألك عن شيء
فقال له: سلّ عمّا بدا لك فقال الرجل: أخبرني عن الحسين بن علي عليه السلام
أهو وليّ الله؟

قال: نعم.

قال: أخبرني عن قاتله لعنه الله أهو عدو الله؟

قال: نعم.

قال الرجل: فهل يجوز أن يسلط الله عدوّه على وليّه؟

فقال له أبو القاسم قدّس الله روحه: أفهم عني ما أقول لك اعلم أنّ الله
تعالى لا يخاطب الناس بشهادة العيان ولا يشافهم بالكلام ولكنه عزّ وجلّ
بعث إليهم رسولاً من أجناسهم وأصنافهم بشراً مثلهم فلو بعث إليهم رسلاً
من غير صنفهم وصورهم لنفروا عنهم ولم يقبلوا منهم فلمّا جاؤوهم وكانوا
من جنسهم يأكلون الطعام ويمشون في الأسواق قالوا لهم: أنتم مثلنا فلا
نقبل منكم حتّى تأتون بشيء نعجز أن نأتي بمثله فنعلم أنكم مخصوصون
دوننا بما لا نقدر عليه.

فجعل الله تعالى لهم المعجزات التي يعجز الخلق عنها فمنهم من جاء
بالتوفان بعد الإنذار والإعذار ففرق جميع من طغى وتمرّد

باب صد و هفتاد و هفتم

سز این که حق تعالی انبیاء و ائمه علیهم السلام را در

تمام احوال غالب قرار نداده

حدیث (۱)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله می گوید: با جماعتی که در بین آنها علی بن عیسیٰ قسری بود در خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس الله روحه بودیم، مردی از جا برخاست و به ایشان عرض کرد: سؤالی دارم.

حسین بن روح به او فرمود: از آنچه می خواهی سؤال کن.

آن مرد عرض کرد: بفرمایید: آیا حسین بن علی علیه السلام ولی خدا هست یا نه؟

حسین بن روح فرمود: بلی، ولی الله می باشد.

آن مرد عرض کرد: بفرمایید: آیا قاتل آن حضرت دشمن خدا بوده یا نه؟

حسین بن روح فرمود: بلی دشمن خدا بوده.

آن مرد عرض کرد: آیا ممکن است خدا دشمن خود را بر دوست و ولی خویش

مسلط کند؟

حسین بن روح به او فرمود: آنچه که می گویم توجه نما، بدان که حق تعالی بدون

واسطه مردم را مورد خطاب قرار نداده و کلام مشافهی با ایشان ایراد نمی کند بلکه

رسولی از جنس خودشان و بشری از صنف آنها که مثل خودشان هست را به سوری

آنها می فرستد و به وسیله او خواسته خود را به آنها ابلاغ می کند.

قابل توجه است اگر رسول از غیر صنف آنها بوده و به صورت آنها نباشد مردم از

او دوری گزیده و پیغامش را نمی پذیرند.

باری وقتی رسول نزد مردم آمد و از جنس و صنف آنها بود، همچون آنها طعام

خورده و در بازارها حرکت نماید مردم به او می گویند: تو مانند ما هستی پس از تو

نمی پذیریم مگر آن که معجزه ای ارائه دهی آن وقت علم پیدا می کنیم که تو رسول

خدا بوده و مخصوص به چیزی هستی که در قدرت ما نیست، لذا حق تعالی برای

رسولان معجزه ای قرار داده که خلق از آوردن مثل آنها ناتوان می باشند لذا معجزه

برخی از رسولان را طوفان قرار داد، این رسول ابتداء مردم را انذار نمود پس از آن که

کلامش را نشنیده و اطاعتش را نکردند حق تعالی تمام طاغیان و متمرّدین را غرق

و منهم من أُلقي في النار فكانت عليه برداً و سلاماً و منهم من أخرج من الحجر الصلد ناقة و أجرى في ضرعها لبناً و منهم من فلق له البحر و فجر له من الحجر العيون و جعل له العصا اليابسة ثعباناً فتلقف ما يأفكون و منهم من أبرأ الأكمه والأبرص و أحيى الموتى بإذن الله تعالى و أنبأهم بما يأكلون و ما يدخرون في بيوتهم و منهم من انشق له القمر و كلمته البهائم مثل البعير والذئب و غير ذلك فلما أتوا بمثل ذلك و عجز الخلق من أمهم عن أن يأتوا بمثله كان من تقدير الله تعالى و لطفه بعباده و حكمته أن جعل أنبيائه مع هذه المعجزات في حال غالبين، وفي أخرى مغلوبين، وفي حال قاهرين، وفي حال مقهورين، ولو جعلهم عزّوجلّ في جميع أحوالهم غالبين و قاهرين ولم يبتلهم ولم يمتحنهم لاتخذهم الناس آلهة من دون الله تعالى و لما عرف فضل صبرهم على البلاء والمحن والاختيار ولكنته عزّوجلّ جعل أحوالهم في ذلك كأحوال غيرهم ليكونوا في حال المسحنة والبلوى صابرين وفي حال العافية والظهور على الأعداء شاكرين، و يكونوا في جميع أحوالهم متواضعين غير شامخين ولا متجبرين، وليعلم العباد أن لهم عليهم السلام إلهاً هو خالقهم و مدبرهم فيعبدوه و يطيعوا رسله و تكون حجة الله تعالى ثابتة على من تجاوز الحد فيهم و ادّعى لهم الربوبية أو عاند و خالف و عصى و جحد بما أتت به الأنبياء والرسل وليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة.

قال محمد بن إبراهيم بن إسحاق عليه السلام : فعدت إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح قدس الله روحه من الغد و أنا أقول في نفسي أترأ ذكر ما ذكر لنا يوم أمس من عند نفسه فابتدأني فقال لي:

يا محمد بن إبراهيم لأن آخر من السماء فتخطفني الطير أو تهوى بي الريح في مكان سحيق

فرمود و معجزه بعضی را این قرار داد که وقتی وی را دشمنان در آتش انداختند، آتش بر او سرد و ملایم گردید و معجزه بعضی دیگر را این قرار داد که از سنگ سخت شتر بیرون آورد و در پستانش شیر جاری کرد و معجزه برخی دیگر را این قرار داد که دریا را برایش شکافت و از سنگ چشمه جاری نمود و عصای خشک را برای او ازدها نمود و ازدها آنچه را که دشمنان یافته بودند بلعید و معجزه یکی از آنها را این قرار داده که کور مادرزاد و بیمار مبتلا به پیسی را شفا می داد و مردگان را به اذن خدا زنده می کرد و به مردم خبر می داد چه خورده و چه در منازلشان انداخته اند.

بعضی دیگر از رسولان معجزه آنها این بود که ماه برایشان منشق گردید و بهائم همچون شتر و گاو و غیر این دو از حیوانات دیگر با او تکلم می کردند.

باری وقتی انبیاء و رسولان نظیر این معجزات را آورده و خلق از اتیان به مثل آنها عاجز و ناتوان ماندند تقدیر حق تعالی و لطفش به بندگان و حکمتش اقتضاء نمود که انبیاء و رسولانش را با این معجزات درحالی غالب و قاهر و درحالی دیگر مغلوب و مقهور قرار دهد و اگر در تمام احوال ایشان را غالب و قاهر می نمود و مبتلایشان به ابتلائات و گرفتاری ها نمی کرد مردم آنها را خدا و معبود قرار می دادند و از این گذشته میزان صبرشان بر بلاها و محنت ها معلوم نمی شد پس خداوند متعال احوال ایشان را همچون احوال دیگران قرار داد تا در حال محنت و هنگام بلوی صابر و در هنگام عافیت و غلبه بر دشمنان شاکر بوده و در تمام احوال متواضع و خاکسار باشند نه متکبر و شامخ و نیز تا بندگان بدانند انبیاء عظام و رسولان کرام معبودی دارند که او خالق و مدبّر تمام مخلوقات است در نتیجه او را عبادت کرده و رسل و فرستاده هایش را اطاعت کنند و بدین ترتیب حجت خداوند متعال بر کسانی که از حد در میان مردم تجاوز کرده و ادّعاء ربوبیت نموده یا با آنچه انبیاء و رسل آورده اند عناد ورزیده و مخالفت می کنند ثابت گردد و به فرموده حق تعالی در قرآن **لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْتِهِ وَيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْتِهِ**.

محمد بن ابراهیم بن اسحاق رحمته الله می فرماید: فردای آن روز نزد شیخ ابی القاسم حسین بن روح قدس الله روحه برگشتم درحالی که پیش خود می گفتم آیا آنچه را که شیخ دیروز ذکر نمود از پیش خود بود یا نه؟

شیخ ابتداء به سخن نمود و به من فرمود: ای محمد بن ابراهیم اگر از آسمان افتاده پس پرنده ای من را ربوده یا باد مرا در مکانی دور بیاندازد این امر به مراتب نزد

أحب إلي من أن أقول في دين الله تعالى ذكره برأبي و من عند نفسي بل ذلك عن الأصل و مسموع عن الحجّة صلوات الله و سلامه عليه.

باب ١٧٨

علة عداوة بني أمية لبني هاشم^(١)



باب ١٧٩

علة الغيبة

١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمته الله، عن أبيه، عن أبيه أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن محمد بن أبي عمير، عن إبان و غيره، عن أبي عبد الله رحمته الله قال:

قال رسول الله ﷺ: لا بد للغلام من غيبة.

ف قيل له: ولم يا رسول الله؟

قال: يخاف القتل.

٢ - حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى الطاطري، عن أبيه، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن أحمد بن الحسين بن عمر، عن محمد بن عبد الله، عن مروان الأنباري قال: خرج من أبي جعفر رحمته الله أن الله إذا كره لنا جوار قوم نزعنا من بين أظهرهم.

١- ههنا بياض تركه النساخ لكن السبب الجزائري روى في الأنوار النعمانية نقلاً من الكليني رحمته الله أنه كان بين الحسين رحمته الله و بين يزيد عداوة أصلية و عداوة فرعية أما العداوة الأصلية فلأنه ولد لعبد مناف ولدان هاشم و أمية ملتزقاً ظهر كل واحد منهما بظهر الآخر ففرق بينهما بالسيف فلم يرتفع السيف من بينهما و بين أولادهما حتى وقع بين حرب بن أمية و عبد المطلب بن هاشم و بين أبي سفيان بن حرب و أبي طالب و بين معاوية بن أبي سفيان و علي بن أبي طالب رحمته الله و بين يزيد بن معاوية و الحسين بن علي رحمته الله.

من محبوب تر است از این که در دین خدا چیزی را به رأی و فکر خود بگویم
بنابراین آنچه را دیروز برای تو گفتم مأخوذ از اصل بوده و از حجت صلوات الله و
سلامه علیه آن را شنیدم.

باب صد و هفتاد و هشتم

سز عداوت بنی امیه با بنی هاشم^(۱)

* * *

باب صد و هفتاد و نهم

سز و علت غیبت

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله، از پدرش، از پدرش احمد بن ابی عبدالله برقی، از
محمد بن ابی عمیر، از ابان و غیر او از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت
فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

چاره‌ای نیست برای آن نوجوان از غائب شدن.
محضر مبارکش عرض شد: چرا یا رسول الله؟
حضرت فرمودند: چون خوف کشتنش می‌باشد.

حدیث (۲)

احمد بن محمد بن یحیی عطّار، از پدرش، از محمد بن احمد بن یحیی، از
احمد بن حسین بن عمر، از محمد بن عبدالله، از مروان انباری، وی گفت: از حضرت
ابی جعفر علیه السلام این کلام صادر شد: خداوند وقتی همسایگی طائفه‌ای را برای ما
خوش نداشته باشد از بین آشکارترین آنها ما را بیرون می‌کشد.

۱. در ذیل این عنوان حدیثی نقل نشده و نشاخ آن را سفید گذارده‌اند ولی مرحوم سید جزائری در کتاب انوار
نعمانیّه از کلینی رحمته الله نقل کرده که بین امام حسین علیه السلام و یزید لعنة الله علیه عداوت اصلیّه و عداوت فرعیّه بوده، اما
عداوت اصلیّه، به خاطر آن که خداوند به عید مناف دو فرزند داد به نام‌های: هاشم و امیه، پشت این دو به
یکدیگر چسبیده بود که با شمشیر آنها را از هم جدا کردند لذا این شمشیر از بین این دو و اولادشان برداشته نشد
لذا بین حرب بن امیه و عبدالمطلب بن هاشم و سپس بین ابی سفیان بن حرب و ابی طالب و بعد از آن بین
معاویه بن ابی سفیان و علی بن ابی طالب علیه السلام و بالاخره بین یزید بن معاویه و حسین بن علی علیه السلام این شمشیر
واقع بود.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر، عن أحمد بن هلال، عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن فضالة بن أيوب، عن سدير، قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ في القائم شَبَّةً من يوسف، قلت: كأنك تذكر حياته او غيبته.

قال لي: وما ينكر من ذلك، هذه الأُمَّة أشباه الخنازير؟ إنَّ إخوة يوسف كانوا أسباطاً أولاد أنبياء تاجروا يوسف وباعوه و خاطبوه وهم إخوته و هو أخوهم فلم يعرفوه حتى قال لهم يوسف:

أنا يوسف وهذا أخى، فما تنكر هذه الأُمَّة الملعونة أن يفعل الله عزَّ وجلَّ بحجَّتِه فى وقت من الأوقات كما فعل بيوسف، أن يوسف عليه السلام كان إليه مُلك مصر و كان بينه وبين والده مسيرة ثمانية عشر يوماً فلما أراد الله عزَّ وجلَّ أن يعلمه لقدر على ذلك والله لقد سار يعقوب و ولده عند البشارة تسعة أيام من بدوهم إلى مصر فما تنكر هذه الأُمَّة أن يكون الله أن يفعل بحجَّتِه ما فعل بيوسف و أن يكون يسير في أسواقهم و يطأ بسطهم وهم لا يعرفونه حتى يأذن الله عزَّ وجلَّ أن يعرفهم نفسه كما أذن ليوسف حين قال:

هل علمتم ما فعلتم بيوسف و أخيه إذ أنتم جاهلون قالوا: إنَّك لأنت يوسف؟

قال: أنا يوسف وهذا أخى.

حدیث (۳)

پدرم رحمة الله علیه فرمود: عبدالله بن جعفر، از احمد بن هلال، از عبدالرحمن بن ابی نجران از فضالة بن ایوب از سدیر، وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمودند: در حضرت قائم علیه السلام شباهت می باشد به جناب یوسف علیه السلام.

محضرش عرض کردم: گویا مقصودتان حیات آن حضرت است با این که دشمنان ادعاء هلاکتش را می نمودند یا مراد غیبت آن بزرگوار از وطنش می باشد. حضرت به من فرمودند: آن امت که به خوکها شبیه بودند چه چیز را انکار کردند؟

برادران یوسف اسباط و اولاد انبیاء بودند که جناب یوسف را فروختند و مورد خطابش قرار داده درحالی که آنها برادران او و وی نیز برادر ایشان بود ولی او را نشناختند تا وقتی که یوسف علیه السلام به آنها فرمود: من یوسف هستم و این هم برادرم می باشد پس چرا این امت ملعونه انکار کردند که در وقتی از اوقات خداوند عزوجل اراده کند حجت خود را مستور نگاه دارد چنانچه نسبت به جناب یوسف علیه السلام این کار را نمود، به حضرت یوسف علیه السلام ملک و سلطنت مصر تفویض شد و بین او و پدرش مسافت هیجده روز فاصله بود و اگر حق عزوجل می خواست مکان او را آشکار کند و نشان دهد قدرتش را داشت ولی وقتی بشارت زنده بودن یوسف را به یعقوب دادند وی با فرزندانش ظرف نه روز از طریق بادهای غیر معمور خود را به مصر رسانید، پس چرا این امت (امت اسلام) انکار می کنند که خداوند عزوجل نسبت به حجتش آن کند که به یوسف نمود و چه بعدی دارد که حجت علیه السلام در بازارها سیر کرده و در فرش و بساط مردم قدم گذارند ولی در عین حال او را نشناسند تا وقتی که خدا اذن دهد که آن جناب خود را معرفی فرماید همان طوری که به یوسف اذن معرفی داد و آن در وقتی بود که یوسف به برادرانش گفت: آیا دانستید که به یوسف و برادرش چه کردید؟

آنها گفتند: تو یوسف هستی؟ گفت: من یوسف هستم و این هم برادرم می باشد^(۱).

مصنف می فرماید:

۱. مترجم گوید: این روایت را مطابق ضبط مرحوم مجلسی در مرآت العقول ما در این جا آورده و برطبق همان ترجمه نمودیم

وقد أخرجت الأخبار التي رويتها في هذا المعنى في كتاب (الغيبة).

٤ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن الحسن بن عيسى بن محمد بن علي بن جعفر، عن جدّه محمد بن علي بن جعفر، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في أديانكم لا يزيلكم أحد عنها، يا بنيّ أنّه لا بدّ لصاحب هذا الأمر من غيبة حتى يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به إنّما هي محنة من الله عزّ وجلّ امتحن بها خلقه ولو علم آبائكم وأجدادكم ديناً أصح من هذا لا تبوه.

فقلت: يا سيّدي من الخامس من ولد السابع؟

قال: يا بني عقولكم تصغر عن هذا، وأحلامكم تضيق عن حمله، ولكن إن تعيشوا فسوف تدركوه.

٥ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن أحمد العلوي، عن أبي هاشم الجعفري قال: سمعت أبا الحسن العسكري عليه السلام يقول: الخلف من بعدي الحسن ابني فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف.

قلت: ولمّ؟ جعلني الله فداك:

فقال: لأنكم لا ترون شخصه ولا يحلّ لكم ذكره باسمه.

قلت فكيف نذكره؟

فقال: قولوا: الحجّة من آل محمد صلوات الله وسلامه عليه.

٦ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق عليه السلام قال: حدثنا أحمد بن محمد الهمداني قال: حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام أنّه قال:

اخباری که در این باب وارد شده‌اند را در کتاب «الغیبة» نقل کرده‌ام.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله، از حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر، از جدش محمد بن علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هنگامی که فرزند پنجمی از امام هفتم غائب گردد پناه به خدا، دور نکند شما را احدی از دینتان، فرزندم چاره‌ای نیست برای صاحب این امر (حضرت حجت علیه السلام) از غائب شدن و آنقدر این غیبت طول می‌کشد و ادامه پیدا می‌کند که کسانی که به صاحب این امر قائل و معتقد هستند از آن برمی‌گردند.

این غیبت امتحان و آزمایشی است از خدای عز و جل که خلایق را با آن می‌آزماید و اگر پدران شما و اجدادتان دینی صحیح‌تر از این سراغ داشتند حتماً آنرا پیروی و تبعیت می‌کردند.

راوی می‌گوید: عرض کردم: ای سرور و آقای من: پنجمی از فرزند سابع کیست؟ حضرت فرمودند: فرزندم، عقول شما قاصر است از درک آن و وسعت و توان حمل آن را ندارد ولی اگر زنده بمانید به زودی درکش خواهید نمود.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله از محمد بن احمد علوی، از ابو هاشم جعفری نقل کرده که گفت: از حضرت ابوالحسن العسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: جانشین بعد از من فرزندم حسن می‌باشد، چگونه هستید با جانشین بعد از جانشین من؟

عرض کردم: برای چه فدایت شوم؟

حضرت فرمودند: زیرا شما شخص او را نخواهید دید و جایز هم نیست که اسمش را یاد کنید.

عرض کردم: پس چگونه یادش نماییم؟

فرمود: بگوئید: حجت از آل محمد صلوات الله و سلامه علیه.

حدیث (۶)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق علیه السلام از احمد بن محمد همدانی از علی بن الحسن بن علی بن فضال، از پدرش، از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

كأنّي بالشيعة عند فقدهم الثالث من ولدي يطلبون المرعى فلا يجدونه، قلت له: ولم ذلك يا بن رسول الله؟

قال: لأنّ إمامهم يغيب عنهم.

فقلت ولم؟ قال: ثلثا يكون في عنقه لأحد حجّة إذا قام بالسيف.

٧ - حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي رحمته الله قال: حدثنا جعفر بن مسعود و حيدر بن محمد السمرقندي جميعاً قالوا: حدثنا محمد بن مسعود قال: حدثنا جبرئيل بن أحمد، عن موسى بن جعفر البغدادي، قال حدثني الحسن بن محمد الصيرفي، عن حنان بن سدير، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال: إنّ للقائم منّا غيبة يطول أمدها فقلت له: ولم ذاك يا بن رسول الله؟

قال: إنّ الله عزّ وجلّ أبى إلا أن يجري فيه سنن الأنبياء عليهم السلام في غيبتهم وإنّه لا بدّ له يا سدير من استيفاء مُدَدِ غيبتهم قال الله عزّ وجلّ: لتركبن طبقاً عن طبق^(١) أي سنناً على سنن من كان قبلكم.

٨ - حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار رحمه الله قال: حدثنا علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري قال: حدثنا حمدان بن سليمان النيسابوري قال: حدثنا أحمد بن عبد الله بن جعفر المدائني، عن عبد الله بن الفضل الهاشمي قال:

سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول:

گویا می بینم شیعیان را هنگامی که فرزند سوّمی من مفقود و غائب می شود هرچه به دنبال پناهگاهی می گردند آن را نمی یابند.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چرا؟

فرمودند: زیرا امام و پیشوایشان از آنها غائب و پنهان است.

عرض کردم: چرا غائب می باشد؟

فرمودند: به خاطر آن که وقتی با شمشیر قیام فرمود احدی حجّت و برهان بر آن حضرت نداشته باشد.

حدیث (۷)

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رضی الله عنه از جعفر بن مسعود و حیدر بن محمد سمرقندی جمیعاً از محمد بن مسعود از جبرئیل بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی از حسن بن محمد صبرفی، از حنان بن سدید^(۱)، از پدرش از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: قائم ما غیبتی می کند که مدّتش طولانی است.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چرا؟

فرمودند: خداوند عزّوجلّ مصمّم است که در غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف سنن انبیاء علیهم السلام در غیبتشان را جاری فرماید، به ناچار ای سدید لازم است به پایان رساند مدّت های غیبت های ایشان را، حقّ تعالی می فرماید: لتركبن طبقاً عن طبق یعنی: محققاً جاری می کند سنن و احکامی را بر طبق سنن امت هایی که پیش از شما بودند.

حدیث (۸)

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار رحمة الله علیه^(۲) می گوید: علی بن محمد قتیبه نیشابوری^(۳) از حمدان بن سلیمان نیشابوری^(۴) از احمد بن عبد الله بن جعفر مدائنی، از عبد الله بن فضل هاشمی نقل کرده که وی گفت: از حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

۱- حنان بن سدید صبرفی: مرحوم شیخ در فهرست فرموده که وی واقفی است ولی ثقه می باشد.
 ۲- عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار: مرحوم معقانی در رجال فرموده که وی علی الاظهر ثقه می باشد.
 ۳- علی بن محمد قتیبه نیشابوری: مرحوم معقانی در رجال فرموده که وی حسن است اگر ثقه نباشد.
 ۴- حمدان بن سلیمان نیشابوری: مرحوم علامه در خلاصه فرموده که وی ثقه و از وجوه اصحاب می باشد.

إنَّ لصاحب هذا الأمر غيبة لا بدَّ منها يرتاب فيها كلَّ مبطل.

فقلت له: ولم جعلت فداك؟

قال: لأمر لم يؤذن لنا في كشفه لكم.

قلت: فما وجه الحكمة في غيبته؟

قال: وجه الحكمة في غيبته، وجه الحكمة في غيبات من تقدّمه من حجج الله تعالى ذكره أنَّ وجه الحكمة في ذلك لا ينكشف إلّا بعد ظهوره، كما لا ينكشف وجه الحكمة لما أتاه الخضر عليه السلام من خرق السفينة، وقتل الغلام، وإقامة الجدار لموسى عليه السلام إلّا وقت إفتراقهما يابن الفضل: إنَّ هذا الأمر أمر من أمر الله و سرّ من سرّ الله و غيب من غيب الله و متى علمنا أنّه عزّ وجلّ حكيم صدقنا بأنّ أفعاله كلّها حكمة و إن كان وجهها غير منكشف لنا.

٩ - حدثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النيسابوري العطار رحمه الله قال: حدثنا علي بن محمّد بن قتيبة، عن حمدان بن سليمان، عن محمّد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن علي بن رباب، عن زرارة، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: *كتاب تبيين علوم راسخ*

إنَّ للقائم غيبة قبل ظهوره، قلت: ولم؟

قال: يخاف و أومئ بيده إلى بطنه.

قال زرارة: يعني القتل.

وقد أخرجت ما رويته من الأخبار في هذا المعنى في كتاب (كمال الدين و تمام النعمة) في إثبات الغيبة و كشف الحيرة.

باب ١٨٠

علّة دفاع الله عزّ وجلّ عن أهل المعاصي

صاحب امر علیه السلام غیبتی دارد که چاره‌ای از آن نیست، هر گمراه و باطلی در آن تردید و شک می‌کند.

محضرش عرض کردم: فدایت شوم چرا؟
فرمودند: به خاطر امری که در بیانش مأذون نیستم.
عرض کردم: حکمت در غیبت آن حضرت چیست؟
فرمودند: حکمت در غیبت آن جناب همان حکمت در غیبت حجّت‌های گذشته حقّ تعالی می‌باشد که بعد از ظهورش آشکار خواهد شد چنانچه حکمت افعالی را که خضر علیه السلام مرتکب شد که عبارت بودند از شکستن و شکافتن کشتی و کشتن جوان و پیا داشتن دیوار برای موسی علیه السلام بعد از جدا شدنش از خضر ظاهر گشت ای پسر فضل، این امر، امری است از امور خدا و سرّی است از اسرار الهی و غیبی است از غیب‌های ربوبی و وقتی خدای عزّوجلّ را حکیم دانستیم باید تمام افعالش را تصدیق نموده و معتقد باشیم کلاً از روی حکمت صورت می‌گیرند اگرچه وجه آنها را ما ندانیم.

حدیث (۹)

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار رحمة الله علیه از علی بن محمد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان از محمد بن حسین از ابن محبوب^(۱)، از علی بن رثاب^(۲)، از زراره نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباجعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: حضرت قائم قبل از ظهورشان غیبت دارد.

عرض کردم: برای چه؟
فرمودند: خوف دارد و اشاره به شکم خود فرمودند.
زراره می‌گوید: یعنی خوف از کشته شدن دارد.
مرحوم مصنّف می‌فرماید: اخباری که در این باب وارد شده است را در کتاب کمال الدّین و تمام النّعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة نقل کرده‌ام.

باب صد و هشتادم

سرّ دفاع حقّ عزّوجلّ از اهل گناه

۱- مقصود حسن بن محبوب است، وی ثقة و جلیل‌القدر می‌باشد.
۲- علی بن رثاب کوفی: به فرموده مرحوم شیخ در فهرست و علامه رحمتهما الله در خلاصه وی ثقة و جلیل‌القدر می‌باشد.

١ - حدثنا أحمد بن هارون الفامي رحمته الله قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري قال: حدثني أبي عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام أن رسول الله ﷺ قال: إن الله عز وجل إذا رأى أهل قرية قد أسرفوا في المعاصي و فيها ثلاث نفر من المؤمنين ناداهم جل جلاله و تقدست أسماؤه يا أهل معصيتي لولا فيكم من المؤمنين المتحايين بجلالي العامرين بصلاتهم أرضي و مساجدي والمستغفرين بالأسحار خوفاً مني لأنزلت بكم عذابي ثم لا أبالي.

باب ١٨١

علة كون الشتاء والصيف

١ - أخبرني أبو الهيثم عبد الله بن محمد قال: أخبرنا محمد بن علي بن يزيد الصايغ قال: حدثنا سعيد بن منصور قال: حدثنا سفيان عن الزهري، عن سعيد بن المسيب، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ إذا اشتد الحر فأبردوا بالصلاة فإن الحر من فيح جهنم واشتكت النار إلى ربها، فاذن لها في النفسين نفساً في الشتاء و نفساً في الصيف، فشدّة ما تجدون من الحر من فيحها، و ما تجدون من البرد من زمهريرها.

قال مصنف هذا الكتاب: معنى قوله: فأبردوا بالصلاة أي عجلوا بها - وهي مأخوذ من البريد، و تصديق ذلك ما روى أنه ما من صلاة يحضر وقتها إلا نادى ملك قوموا إلى نيرانكم التي أوقدتموها على ظهوركم فاطفئوها بصلاتكم.

حدیث (۱)

احمد بن هارون فامی رحمته الله می گوید: محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از حضرت صادق جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش علیهم السلام نقل نموده که فرمودند: خداوند عزوجل وقتی می بیند که اهل قریه و بادیه ای اسراف در معاصی می کنند در حالی که سه نفر مؤمن در بین آنها است نداء می کند: ای کسانی که نافرمانی مرا می کنید اگر مؤمنینی که اظهار محبت و مودت به جلال من نموده و زمین و مساجد مرا با نمازشان آباد می کنند و به جهت خوف از من در سحرها طلب آمرزش می نمایند، نبودند حتماً عذابم را بر شما فرود می فرستادم و باکی هم نداشتیم

باب صد و هشتاد و یکم

سر پدید آمدن زمستان و تابستان

حدیث (۱)

ابوالهیثم عبدالله بن محمد می گوید: محمد بن علی بن یزید صائغ از سعید بن منصور از سفیان از زهری، از سعید بن مسیب، از ابوهریره، وی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که گرما شدت پیدا می کند نماز (منظور نماز ظهر و عصر است) را تأخیر بیاورید تا هوا خنک تر شود چه آن که این گرما ناشی از زیانه کشیدن آتش جهنم می باشد، آتش دوزخ از کثرت و غلیان بر مکان خود مستولی شد و در تنگنا قرار گرفت پس حق تعالی به آن اذن داد که دو نفس بکشد، یک نفس در زمستان و یک نفس در تابستان، پس شدت گرما در تابستان از زیانه کشیدن و شعله ور شدن آن بوده و شدت سرما در زمستان از زمهریر جهنم می باشد. مصنف این کتاب گوید: معنای «افردوا بالصلاة» یعنی شتاب در خواندن نماز کنید، این کلمه مشتق از «بریده» یعنی نامه رسان می باشد و شاهد بر این معنا روایتی است که وارد شده: هیچ نمازی و قنش فرائمی رسد مگر آن که فرشته ای ندا می کند: بایستید به سوی آتشی که بر پشت سر خود افروخته اید، پس آنرا با خواندن نماز خاموش کنید^(۱).

۱- مترجم گوید: مرحوم علین و ساهه ملا محمد باقر مجلسی عطر الله مرقده در کتاب بحار جلد (۸۳) ص (۱۵) می فرماید: ظاهر خبر (مقصود خبر ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که مرحوم مصنف در ذیل باب (۱۸۱) نقل کرده است) دلالت دارد بر استحباب تأخیر نماز ظهر از وقت فضیلت در هنگامی که هوا به شدت گرم می باشد همچون تابستان، البته این خبر ضعیف است ولی صدوق رحمته الله در کتاب فقیه در ضمن روایت صحیحی از معاویه بن وهب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام آنرا نقل کرده منتهی چون با سایر اخبار مخالف و از طرفی با طریقه مخالفین موافق است برخی از فقهاء این خبر را حمل بر تقیه کرده اند و بعضی همچون صدوق رحمته الله تأویلش برده اند. تأویل مرحوم صدوق رحمه الله علیه این است که فرموده: کلمه «افردوا» مأخوذ از برید است و برید رسول و

باب ١٨٢

علل الشرائع وأصول الإسلام

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر بإسناده يرفعه إلى علي بن أبي طالب عليه السلام أنه كان يقول:

إن أفضل ما تتوسل به المتوسلون بالإيمان بالله ورسوله والجهاد في سبيل الله وكلمة الإخلاص فإنها الفطرة وتمام الصلاة فإنها الملة وإيتاء الزكاة فإنها من فرائض الله وصوم شهر رمضان فإنه جنة من عذابه وحب البيت فإنه منقاة للفقير ومدحضة للذنب وصلة الرحم فإنه مثرة للمال ومنساة للأجل وصدقة السر فإنها تطفئ الخطيئة وتطفئ غضب الرب وصنائع المعروف فإنها تدفع ميتة السوء وتقي مصارع الهوان ألا فتصدقوا فإن الله مع من صدق وجانبوا الكذب فإن الكذب بجانب الإيمان ألا إن الصادق على شفا منجاة وكرامة ألا وإن الكاذبين على شفا مخزاة وهلكة ألا وقلوا خيراً تعرفوا به واعملوا به تكونوا من أهله وأدوا الأمانة إلى من ائتمنكم عليها وصلوا أرحام من قطعكم وعودوا بالفضل على من سألكم.

٢ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن اسماعيل بن مهران، عن أحمد بن محمد بن جابر، عن زينب بنت علي قالت: قالت فاطمة عليها السلام في خطبتها: (الله فيكم عهد قدمه إليكم، وبقية

باب صد و هشتاد و دوم

اسرار و علل شرایع و احکام و اصول اسلام

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه فرمود: سعد بن عبدالله از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر باسنادش به طور مرفوع تا علی بن ابی طالب علیه السلام، حضرت می فرمودند: بالاترین چیزی که متوسلین به آن توسل می جویند عبارت است از: ایمان به خدا و رسولش، جهاد در راه خدا و کلمه اخلاص که فطرت می باشد، نماز را تمام و صحیح بجا آوردن که ملت می باشد، پرداختن زکات که از فرائض و واجبات الهی است، روزه ماه رمضان که سپهر است از عذاب الهی، حج خانه خدا که برطرف کننده فقر و محو کننده گناه است، صله رحم که زیاد کننده مال و به تأخیر اندازنده مرگ است، صدقه دادن پنهانی که پاک کننده گناهان و خاموش نماینده آتش غضب پروردگار است، کارهای نیک و پسندیده نمودن که مرگ بد را از شخص دور کرده و وی را از اشیاء خوار کننده حفظ می کند آگاه باشید و به شما هشدار می دهم راست بگویید که خدا با راستگویان است و از دروغ بهره یزید که دروغ ایمان را دور می سازد، بدانید راستگو در ساحل نجات و کرامت است و دروغگو در کنار هلاکت می باشد، نیک گفتار باشید که با آن شناخته می شوید و عمل به آن کنید تا اهل آن باشید امانت را به صاحبش رد کنید، کسی که با شما قطع کرد شما وصل نمایید، کسی که از شما چیزی درخواست نمود بیش از آنچه خواسته به او بدهید.

حدیث (۲)

محمد بن موسی بن مستوکل رضی الله عنه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی از اسماعیل بن مهران، از احمد بن محمد بن جابر، از حضرت زینب سلام الله علیها بنت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: حضرت فاطمه علیها السلام در خطبه ای فرمودند: خدا در بین شما عهدی دارد که تقدیمتان داشته و جانشینی دارد که حاکم

(دنباله پاورقی صفحه فارسی قبل)

فرستاده باد یا را گویند.

بدون تردید اخذ «ابردوا» از «برید» به معنای مذکور بعید می باشد بلکه مشتق از «تبرید» است یعنی نماز ظهر را به تأخیر اندازید تا شدت گرمای هوا کمتر شود.

استخلفها عليكم كتاب الله بينة بصائرهِ و آيٍ منكشفة سرائره، و برهان متجليّة ظواهره، مديم للبريّة استماعه، و قائد إلى الرضوان اتباعه، و مؤدّ إلى النجاة أشياعه فيه تبيان حجج الله المنيرة و محارمه المحرمة، و فضائله المدوّنة، و جملة الكافية، و رخصه الموهوبة و شرائعه المكتوبة و بينّاته الجليّة، ففرض الإيمان تطهيراً من الشرك، والصلاة تنزيهاً عن الكبر والزكاة زيادة في الرزق والصيام تثبيتاً للإخلاص، والحجّ تسليّة للدين، والعدل تسكيناً للقلوب والطاعة نظاماً للملّة، والإمامة لما من الفرقة، والجهد عزّاً للإسلام والصبر معونة على الاستيجاب، والأمر بالمعروف مصلحة للعامة، و برّ الوالدين وقاية عن السخط وصلة الأرحام مناة للعدد والقصاص حقناً للدماء والوفاء للنذر تعريضاً للمغفرة، و توفيه المكائيل والموازين تغييراً للبخسة، و اجتناب قذف المحصنات حجاً عن اللعنة، و مجانبة السرقة إيجاباً للعقّة و أكل أموال اليتامى إجارة من الظلم، والعدل في الأحكام ايناساً للرعيّة. و حرّم الله عزّ وجلّ الشّرك إخلاصاً للربوبيّة فاتّقوا الله حقّ تقاته في أمركم به وانتهوا عما نهاكم عنه).

٣ - أخبرني علي بن حاتم قال: حدثنا محمد بن أسلم قال: حدثني عبد الجليل الباقلاني قال: حدثني الحسن بن موسى الخشاب قال: حدثني عبد الله بن محمد العلوي عن رجال من أهل بيته عن زينب بنت علي، عن فاطمة عليها السلام بمثله.

٤ - وأخبرني علي بن حاتم أيضاً قال: حدثني محمد بن أبي عمير قال: حدثني محمد بن عمارة قال: حدثني محمد بن إبراهيم المصري قال: حدثني هارون بن يحيى الناشب قال: حدثنا عبيد الله بن موسى العبسي عن عبيد الله بن موسى العمري، عن حفص الأحمر، عن زيد بن علي، عن عمته زينب بنت

بر شما قرار داده است و آن عبارت است از: کتاب خدا که دلائلش روشن و آشکار بوده و آیه‌هایش از امور نهانی کتاب پرده برمی‌دارند، قرآن برهانی است که ظواهرش متجلی و روشن بوده و پیوسته خلایق را به استماعش می‌کشاند اتباع و پیروانش را به بهشت رضوان می‌برد و تابعانش را نجات می‌دهد، در آن حجت‌های نورانی حق و محرمات الهی و فضائل تدوین و تنظیم شده‌اش و جمل و کلمات کافی و وافیش و نعمت‌های ارزانی شده‌اش و شرایع و احکام واجب و قطعیه‌اش و ادله و براهین روشن و آشکارش بیان می‌گردد حق تعالی ایمان را به منظور تطهیر از شرک و نماز را به جهت تنزیه از کبر و سرافرازی و زکات را به داعی زیاد شدن رزق و روزه را به خاطر تثبیت اخلاص و حج را به قصد رونق یافتن دین و عدل را برای آرام نمودن دلها و طاعت را به منظور نظام ملت و امامت و رهبری را به خاطر اصلاح تفرقه و تشتت و جهاد را برای عزت و بزرگی اسلام و صبر را به جهت کمک بر طلب ایجاب مطلوب و ظفر یافتن بر آن و امر به معروف را به جهت مصلحت عموم و احسان به پدر و مادر را به منظور حفظ از غضب و خشم و صله ارحام را به جهت زیاد شدن تعداد دوستان و قصاص را به جهت حفظ دماء و خون‌ها و وفاء به نذر را به منظور فراهم شدن اسباب مغفرت و آمرزش و کامل قرار دادن ترازوها را به جهت ترک کم‌فروشی و دوری جستن از نسبت ناروا دادن به زنان عقیقه را به خاطر برحذر ماندن از رانده شدن از درگاه رحمت الهی و اجتناب از سرقت را به منظور اثبات عفت و پاکی و دوری نمودن از خوردن اموال ایثم را به خاطر عدول از ستم و دادگری در احکام را به منظور انس گرفتن با رعیت واجب و فرض قرار داد و نیز حق عزوجل به منظور اخلاص در مقابل پروردگار شرک را حرام نمود، پس در آنچه شما را مأمور ساخته به مقداری که می‌توانید تقوی و پرهیزکاری داشته و از منهیات دوری نمایید.

حدیث (۳)

علی بن حاتم از محمد بن اسلم از عبد الجلیل باقلانی از حسن بن موسی الخشاب از عبد الله بن محمد علوی از رجالی از اهل بیتش از حضرت زینب علیها السلام بنت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت فاطمه علیها السلام مثل همین خطبه را نقل کرده است.

حدیث (۴)

علی بن حاتم نیز از محمد بن ابی عمیر از محمد بن عماره از محمد بن ابراهیم مصری از هارون بن یحیی ناشب از عبید الله بن موسی عبسی از عبید الله بن موسی عمری از حفص احمر، از زید بن علی از عمه‌اش حضرت زینب علیها السلام بنت

علي، عن فاطمة عليها السلام بمثله، و زاد بعضهم على بعض في اللفظ.

٥- و أخبرني علي بن حاتم قال: حدثنا أحمد بن علي العبدي قال: حدثنا الحسن بن إبراهيم الهاشمي، قال إسحاق بن إبراهيم الديري، قال: حدثنا عبد الرزاق بن همام، عن معمر، عن قتاده، عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: جئني جبرئيل فقال لي: يا أحمد الإسلام عشرة أسهم وقد خاب من لا سهم له فيها أولها: شهادة أن لا إله إلا الله وهي الكلمة. والثانية: الصلاة وهي الطهر. والثالثة: الزكاة وهي الفطرة، والرابعة: الصوم وهي الجنة. والخامسة: الحج وهي الشريعة. والسادسة: الجهاد وهو العز. والسابعة: الأمر بالمعروف وهو الوفاء.

والثامنة: النهي عن المنكر وهي الحجة.

والتاسعة: الجماعة وهي الألفة والعاشرة: الطاعة وهي العصمة.

قال حبيبي جبرئيل: إن مثل هذا الدين كمثل شجرة ثابتة، الإيمان أصلها والصلاة عروقها، والزكاة مأوها، والصوم سعتها، وحسن الخلق ورقها، والكف عن المحارم ثمرها، فلا تكمل شجرة إلا بالثمر، كذلك الإيمان لا يكمل إلا بالكف عن المحارم.

٦- حدثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يعقوب، عن علي بن محمد، عن إسحاق بن اسماعيل النيسابوري أن العالم كتب إليه يعني الحسن بن علي عليه السلام أن الله تعالى بمنه ورحمته لما فرض عليكم الفرائض لم يفرض ذلك عليكم لحاجة منه إليه بل رحمة منه إليكم لا إله إلا هو ليميز الخبيث من الطيب وليبتلي ما في صدوركم وليمحص ما في قلوبكم ولتسابقوا إلى رحمته، ولتتفاضل منازلكم في جسسته ففوض عليكم الحج والعمره وإيقاع الصلاة وإيتاء الزكاة والصوم والولاية

علی علیه السلام، از حضرت فاطمه علیها السلام مثل همین خطبه را نقل کرده است.
برخی به بعضی از الفاظ آن اضافه کرده‌اند.

حدیث (۵)

علی بن حاتم از احمد بن علی عبدی از حسن بن ابراهیم هاشمی از اسحاق بن ابراهیم دیری از عبدالرزاق بن همام از معمر، از قتاده از انس بن مالک، وی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای احمد اسلام ده جزء دارد و کسی که سهمی و جزیی از آن را ندارد زیانکار و ناامید می‌باشد، اول آن ده جزء عبارت است از: شهادت دادن به لا اله الا الله و آن کلمه توحید است.

دوم نماز است که پاک کننده از گناهان می‌باشد، سوم زکات بوده که آن دین می‌باشد، چهارم روزه است که سپر از آتش جهنم می‌باشد، پنجم حج است که آن از اعظم شرایع می‌باشد، ششم جهاد است که موجب عزت و بزرگی دین می‌باشد هفتم امر به معروف است که وفاء به عهد خدا می‌باشد هشتم نهی از منکر است که اتمام حجت حق تعالی است بر خلائق نهم جماعت است در نماز و آن موجب الفت بین مردم می‌باشد، دهم طاعت است که آن مردم را از گناهان باز می‌دارد، حبیب من جبرئیل خبر داد که مثل این دین همچون مثل درخت ثابت بوده که ایمان پایه آن و نماز ریشه‌هایش و زکات آبش و روزه شاخه‌هایش و حسن خلق برگهای آن و خودداری از محارم میوه‌اش می‌باشد و همان‌طوری که درخت کامل نمی‌شود مگر با میوه همان‌طور ایمان کامل نمی‌گردد مگر با نگهداری از محارم.

حدیث (۶)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری نقل کرده که گفت: عالم یعنی حضرت امام حسن بن علی علیه السلام (امام حسن عسکری علیه السلام) به اسحاق بن اسماعیل نوشتند: خداوند تبارک و تعالی منت نهاد و رحمتش اقتضاء نمود که بر شما واجبات را لازم کند، البته واجب نمودن آنها نه به خاطر این است که به شما محتاج باشد بلکه رحمت و اسعه‌اش شما را شامل شد، باری این الزام و ایجاب به خاطر آن صورت گرفت که خبیث از طیب ممتاز گشته و آنچه در سینه‌های شما است مورد ابتلاء و آزمایش قرار گرفته و نیت‌های قلبی شما را خالص نموده و هر کدام نسبت به رحمتش از دیگری پیشی گزیده و بالاخره منازل و جایگاهتان در بهشت متفاصل گشته و مراتب هر کدام معلوم گردد پس به منظور این مقاصد حج و عمره و ایقاع نماز و دادن زکات و گرفتن روزه و اتخاذ

و جعل لكم باباً لتفتحوها به أبواب الفرائض، و مفتاحاً إلى سبيله، و لولا محمّد ﷺ والأوصياء من ولده كنتم حيارى كالبهائم لا تعرفون فرضاً من الفرائض و هل تدخل قرية إلا من بابها، فلما من الله عليكم بإقامة الأولياء بعد نبيكم ﷺ قال الله عز وجل:

اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً^(١) و فرض عليكم لأوليائه حقوقاً فأمركم بأدائها إليهم ليحلّ لكم ما وراء ظهوركم من أزواجكم و أموالكم و مأكلكم و مشربكم و يعرفكم بذلك البركة والنماء والثروة وليعلم من يطيعه منكم بالغيب و قال الله تبارك و تعالى:

قل لا أسئلكم عليه أجراً إلاّ المودة في القربى^(٢) فاعلموا أنّ من يبخل فإنّما يبخل على نفسه إنّ الله هو الغني و أنتم الفقراء إليه لا إله إلاّ هو فاعلموا من بعد ما شئتم فسيرى الله عملكم و رسوله والمؤمنون ثم تردّون إلى عالم الغيب والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون والعاقبة للمتقين والحمد لله ربّ العالمين.

٧ - حدثنا محمد بن علي ما جيلويه رحمه الله، عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن يحيى بن علي الكوفي، عن محمد بن سنان، عن صباح المدائني عن المفضل بن عمر أنّ أبا عبد الله ﷺ كتب إليه كتاباً فيه أنّ الله تعالى لم يبعث نبياً قطّ يدعو إلى معرفة الله ليس معها طاعة في أمر ولا نهى وإنّما يقبل الله من العباد العمل بالفرائض التي فرضها الله على حدودها

ولایت را به شما تفویض نمود و برایتان بابی قرار داد تا به واسطه آن ابواب فرائض گشوده گردد و اگر حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اوصیاء از حضرت که جملگی فرزندان شما باشند نبودند شما همچون بهائم متحیر می بودید یعنی یک واجب از واجبات را هم نمی دانستید پس باب الله الی الفرائض وجود مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء طاهرینش می باشند و همان طوری که نمی توان وارد قریه ای شد مگر از باب و دروازه آن به فرائض الهی نیز نمی توان رسید مگر از طریق معصومین علیهم السلام، باری وقتی حق جل و علا بر شما منت نهاد و اولیاء و اوصیاء را بعد از نبی و پیامبران بپا داشت فرمود: **اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم و رضيت لكم الاسلام دیناً** (امروزه دین شما را کامل کرده و نعمت خود را بر شما تمام نموده و اسلام را برایتان دین پسندیدم) البته برای اولیائش حقوقی در عهده شما واجب کرد و امر فرمود که آنها را اداء نمایند تا بدین ترتیب همسران و اموال و مآكل و مشربتان بر شما حلال و مباح شده و به واسطه ایشان برکت و رشد و نمو و پیدا شدن ثروت را به شما تعلیم نموده تا علم پیدا کند مطیع از بین شما به غیب.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: **قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربى** (بگو من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید).

بدانید کسی که بخل ورزد محققاً بر خود بخل ورزیده چه آنکه حق عز و جل غنی است و شما محتاج به او هستید، نیست معبودی مگر او، پس بدانید بعد از آنچه بخواهید خدا و رسول و مؤمنین کردار شما را می بینند سپس به عالم غیب و شهادت برگردانده شده تا به آنچه انجام داده اید خبرتان دهند و عاقبت و پایان کار از آن پرهیزکاران می باشد و حمد و سپاس برای پروردگار عالمیان است.

حدیث (۷)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه از عمویش محمد بن ابی القاسم، از یحیی بن علی کوفی، از محمد بن سنان از صباح مدائنی، از مفضل بن عمر نقل کرده که گفت: حضرت ابی عبد الله علیه السلام نامه ای به سوی وی مرقوم فرموده و در آن آمده بود: خداوند متعال هرگز پیامبری را مبعوث نفرموده که مردم را به معرفت باری تعالی دعوت کند ولی نسبت به او امر و نواهی او سفارشی ننماید.

خداوند متعال از بندگان عمل به واجباتی را که با شرائط و اجزایی بر آنها واجب

مع معرفة من دعا إليه، و من أطاع حرّم الحرام ظاهره و باطنه و صلّى و صام و حجّ و اعتمر و عظمّ حرّمات الله كلّها و لم يدع منها شيئاً و عمل بالبرّ كلّه و مكارم الأخلاق كلّها و تجنب سيئها، و من زعم أنّه يحلّ الحلال و يحرم الحرام بغير معرفة النبي ﷺ لم يحلّ لله حلالاً و لم يحرم له حراماً و أنّ من صلّى و زكى و حجّ و اعتمر و فعل ذلك كلّه بغير معرفة من افترض الله عليه طاعته فلم يفعل شيئاً من ذلك لم يصل و لم يصم و لم يزك و لم يحج و لم يعتمر و لم يغتسل من الجنابة و لم يتطهّر و لم يحرم لله حلالاً و ليس له صلاة و إن ركع و إن سجد و لا له زكاة و لا حجّ و إنّما ذلك كلّه يكون بمعرفة رجل من الله تعالى على خلقه بطاعته و أمر بالأخذ عنه فمن عرفه و أخذ عنه أطاع الله و من زعم أنّ ذلك إنّما هي المعرفة و أنّه إذا عرف اكتفى بغير طاعة فقد كذب و أشرك و إنّما قيل اعرف و اعمل ما شئت من الخير فإنّه لا يقبل منك ذلك بغير معرفة فإذا عرفت فاعمل لنفسك ما شئت من الطاعة قل أو كثر فإنّه مقبول منك.

٨ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبي الحسن علي بن الحسين البرقي، عن عبد الله بن جبلة، عن معاوية بن عمّار، عن الحسن بن عبد الله، عن آبائه، عن جدّه الحسن بن علي بن

کرده می پذیرد مشروط به این که عامل به کسی که به سویش دعوت شده معرفت داشته باشد.

کسی که اطاعت حق تعالی را نماید حرام را ظاهراً و باطناً حرام می داند، نماز خوانده و روزه می گیرد حج رفته و عمره را بجا می آورد، تمام محرمات الهی را بزرگ می شمرد چیزی از آنها را رها نمی کند، به تمام اعمال نیک عمل می کند و آنچه مکارم اخلاق است را اتیان نموده و از آنچه زشت و منکر است اجتناب می نماید و کسی که می پندارد بدون معرفت نبی ﷺ حلال را حلال و حرام را حرام می داند قطعاً برای خدا حلالی را حلال و حرامی را حرام قرار نداده است و نیز کسی که بدون معرفت نسبت به آن کس که حق تعالی طاعتش را واجب نموده نماز خوانده و زکات داده و حج و عمره برود هیچ عملی را بجا نیاورده، نه نماز خوانده، نه روزه گرفته و نه زکات داده و نه به حج و عمره رفته و نه از جنابت غسل کرده و نه تطهیر نموده، برای خدا حرامی را ترک نکرده و برای او حلالی را اتیان ننموده. نمازی برایش نیست اگرچه رکوع و سجود کرده، زکات و حجی برایش منظور نکرده اند.

تنها زمانی این افعال انجام شده محسوب می گردند که فاعل آنها را با معرفت داشتن به کسی که حق تعالی بر خلائق منت گذارده و طاعتش را بر آنها واجب قرار داده اتیان کرده باشد، بنابراین کسی که به او معرفت داشت و معالم دین و احکام را از وی گرفت البته اطاعت خدا را نموده است در نتیجه باید گفت: کسی که واجب الاطاعه را شناخت و شرایع را از او گرفت البته اطاعت خدا را نموده است و کسی که می پندارد نفس اخذ شرایع از واجب الاطاعه معرفت به او است چنانچه اگر او را شناخت می تواند به همان معرفت اکتفاء کند بدون اطاعت، محققاً در این پندارش کاذب بوده و مرتکب شرک شده است و به چنین شخصی گفته می شود: بشناس و هر عمل خیری که خواستی انجام بده زیرا از تو بدون معرفت مقبول نیست پس هرگاه تحصیل معرفت کردی آنچه از طاعت را که خواستی عمل کن چه کم و چه زیاد، چنین طاعتی البته از تو مقبول خواهد بود.

حدیث (۸)

محمّد بن علی ماجیلویه از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله، از ابی الحسن علی بن الحسین البرقی، از عبدالله بن جبلة، از معاویه بن عمار، از حسن بن عبدالله از آباء و پدراناش از جدّش حضرت حسن بن علی بن

أبي طالب عليه السلام قال:

جاء نفر من اليهود إلى رسول الله ﷺ فسأله أعلمهم فقال له: أخبرني عن تفسير سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر، فقال النبي ﷺ: علم الله عز وجل أن بني آدم يكذبون على الله عز وجل فقال: سبحان الله براءة مما يقولون، وأما قوله الحمد لله فإنه علم أن العباد لا يودون شكر نعمته فحمد نفسه قبل أن يحمده العباد وهو أول كلام لولا ذلك لما أنعم الله تعالى على أحد بنعمته وقوله لا إله إلا الله - يعني وحدانيته - لا يقبل الأعمال إلا بها وهي كلمة التقوى يثقل الله بها الموازين يوم القيامة وأما قوله الله أكبر فهي كلمة أعلى الكلمات وأحبها إلى الله عز وجل يعني أنه ليس شيء أكبر منه ولا تصح الصلاة إلا بها لكرامتها على الله عز وجل وهو الاسم الأعز الأكرم.

قال اليهودي: صدقت يا محمد، فما جزاء قائلها؟

قال: إذا قال العبد: سبحان الله ستج معه ما دون العرش فيعطى قائلها عشر أمثالها وإذا قال: الحمد لله. أنعم الله عليه بنعم الدنيا موصولاً بنعم الآخرة وهي الكلمة التي يقولها أهل الجنة إذا دخلوها و ينقطع الكلام الذي يقولونه في الدنيا ما خلا الحمد لله وذلك قوله تعالى: دعواهم فيها سبحانك اللهم وتحيتهم فيها سلام و آخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمين^(١)

ابی طالب علیه السلام، حضرت فرمودند: چند نفر یهودی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند دانشمندترین آنها به حضرت عرض کرد: بفرمایید تفسیر: سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اكبر چیست؟

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند عزوجل می داند که بنی آدم بر خدا دروغ می بندند لذا فرموده: سبحان الله یعنی خدا منزّه و مبرّا است از آنچه انسانها می گویند.

و اما الحمد لله: خداوند عزوجل می داند که بندگان شکر نعمتش را اداء نمی کنند لذا پیش از آن که بندگان او را حمد کنند او خودش را ستوده و این حمد الهی و ستودنش اولین کلامی است که اگر نمی بود هرگز خدا به احدی نعمتی نمی داد. و عبارت لا اله الا الله یعنی شهادت به وحدانیت حق تعالی، اعمال بندگان قبول نمی شود مگر به آن و این کلمه تقوی است که در روز قیامت ترازوی عمل به واسطه اش سنگین می شود.

و اما الله اکبر: بالاترین کلمات و نزد خدا محبوب ترین آنها است یعنی شیئی در عالم وجود بزرگتر از حق تعالی نیست و نماز صحیحاً واقع نمی شود مگر به واسطه آن زیرا نماز بر خداوند عزیز و ارجمند است والله اسم عزیز و ارجمند حق عزوجل می باشد.

یهودی گفت: ای محمد راست گفتی، پاداش کسی که این کلمات را بگوید چیست؟

حضرت فرمودند: هنگامی که بنده بگوید: سبحان الله تمام موجودات زیر عرش با او خدا را تسبیح می کنند پس حق تعالی به گوینده اش ده مقابل اجر و ثواب می دهد و زمانی که بگوید: الحمد لله، حق تعالی نعمت های دنیا درحالی که وصل به نعمت های آخرت شده اند را به او ارزانی می فرماید و این کلمه، کلمه ای است که هرگاه اهل بهشت داخل آن می شوند بر زبان جاری می سازند و تمام کلماتی که در دنیا شخص می گوید قطع و محو شده مگر الحمد لله و همین معنا مراد حق تعالی از آیه شریفه است که می فرماید:

دعواهم فيها سبحانك اللهم و تحيتهم فيها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمين (در بهشت زبان شوق به تسبیح و تقدیس خدا گشایند که بارالها تو از هر نقص و آلاش پاک و منزّهی و ثنای آنها در بهشت سلامت ابدی می بخشد و آخرین سخنشان حمد پروردگار عالمیان است).

وَأَمَّا قَوْلُهُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَثَمَنُهَا الْجَنَّةُ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى هَلْ جَزَاءُ
الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ قَالَ: هَلْ جَزَاءُ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَّا الْجَنَّةُ،
فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ.

٩ - حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ دَوْسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ
قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَتِيبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: قَالَ
أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيُّ إِنْ سَأَلَ سَائِلٌ فَقَالَ:
أَخْبِرْنِي هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكْلَفَ الْحَكِيمُ عَبْدَهُ فِعْلًا مِنَ الْأَفَاعِيلِ لَغَيْرِ
عِلَّةٍ وَلَا مَعْنَى؟

قِيلَ لَهُ: لَا يَجُوزُ ذَلِكَ؛ لِأَنَّهُ حَكِيمٌ غَيْرُ عَابِتٍ وَلَا جَاهِلٍ.
فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَأَخْبِرْنِي لِمَ كَلَّفَ الْخَلْقَ؟
قِيلَ: لَعَلَّ.

فَإِنْ قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ تِلْكَ الْعِلَلِ مَعْرُوفَةٌ مَوْجُودَةٌ هِيَ أَمْ غَيْرُ
مَعْرُوفَةٍ وَلَا مَوْجُودَةٍ؟

قِيلَ: بَلْ هِيَ مَعْرُوفَةٌ مَوْجُودَةٌ عِنْدَ أَهْلِهَا.
فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: أَتَعْرِفُونَهَا أَنْتُمْ أَمْ لَا تَعْرِفُونَهَا؟
قِيلَ لَهُمْ: مِنْهَا مَا نَعْرِفُهُ وَمِنْهَا مَا لَا نَعْرِفُهُ.
فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَمَا أَوَّلُ الْفَرَائِضِ؟

قِيلَ: الْإِقْرَارُ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَحُجَّتُهُ وَبِمَا جَاءَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ.
فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لِمَ أَمَرَ الْخَلْقَ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَحُجَّتِهِ
وَبِمَا جَاءَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ.

قِيلَ لَعَلَّ كَثِيرَةً: مِنْهَا أَنْ مَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِاللَّهِ
لَمْ يَتَجَنَّبْ مَعَاصِيَهُ وَلَمْ يَنْتَهَ عَنْ ارْتِكَابِ الْكِبَايِرِ

باب صد و هشتاد و دوم..... ۸۰۳
و اما لا اله الا الله، پاداش آن بهشت است و همین معنا را حق تعالی در قرآن
فرموده:

هل جزاء الاحسان الا الاحسان^(۱) (آیا جزاء و پاداش احسان غیر از احسان
است)

حضرت فرمود: آیا جزاء کسی که بگوید لا اله الا الله غیر از بهشت می باشد.
یهودی گفت: ای محمد راست گفتی.

حدیث (۹)

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار از ابوالحسن علی بن محمد بن
قتیبه نیشابوری از ابو محمد فضل بن شاذان نیشابوری، وی گفت: اگر سائلی بپرسد و
بگوید: خبرده به من آیا ممکن است حکیم بنده اش را بدون علت و بدون قصد به
فعلی از افعال مکلف کند؟

به او گفته می شود: امکان ندارد زیرا او حکیم بوده و کار عبثی و جاهلانه
نمی نماید.

اگر سائل بگوید: حق تعالی برای چه خلق را مکلف نموده؟

در جواب گفته می شود: به خاطر علت هایی چند.

اگر سائل بگوید: خبرده به من آیا آن علت ها معروف و موجود هستند یا
غیر معروف و غیر موجود می باشند؟

در جواب گفته می شود: آن علت ها شناخته شده و نزد اهلش موجود می باشند.

اگر سائل بگوید: آیا شما آنها را می شناسید و می دانید یا نمی دانید؟

در جوابش گفته می شود: برخی را شناخته و بعضی را نمی شناسیم.

اگر سائل بگوید: اولین واجب از واجبات چیست؟

در جواب گفته می شود: اقرار به خدا و رسول خدا و حجّت خدا و نیز اقرار به
آنچه رسول از نزد خدا آورده است.

اگر سائل بگوید: چرا خلائق مأمورند به اقرار به خدا و رسول و حجّت خدا و به

آنچه رسول از نزد خدا آورده است؟

در جواب گفته می شود: به خاطر علت های بسیار از جمله آنکه: کسی که اقرار به

خدا نکند از معاصی او اجتناب نخواهد نمود و از ارتکاب کبائر خود را باز نداشته و

ولم يراقب أحداً فيما يشتهي و يستلذ من الفساد والظلم و إذا فعل الناس هذه الأشياء، و ارتكب كل إنسان ما يشتهي و يهواه من غير مراقبة لأحد كان في ذلك فساد الخلق أجمعين و وثوب بعضهم على بعض فغصبوا الفروج والأموال و أباحوا الدماء والسبي و قتل بعضهم بعضاً من غير حق ولا جرم فيكون في ذلك خراب الدنيا و هلاك الخلق و فساد الحرث والنسل.

و منها:

أن الله عز وجل حكيم ولا يكون الحكيم ولا يوصف بالحكمة إلا الذي يحظر الفساد و يأمر بالصلاح و يزجر عن الظلم و ينهي عن الفواحش ولا يكون حظر الفساد والأمر بالصلاح والنهي عن الفواحش إلا بعد الإقرار بالله و معرفة الأمر والنهي فلو ترك الناس بغير إقرار بالله ولا معرفة لم يثبت أمر بصلاح ولا نهي عن فساد إذ لا أمر ولا ناهي و منها إننا قد وجدنا الخلق قد يفسدون بأمور باطنة مستورة عن الخلق فلو لا الإقرار بالله و خشيته بالغيب لم يكن أحد إذا خلا بشهوته و إرادته يراقب أحداً في ترك معصية و انتهاك حرمة و ارتكاب كبيرة إذا كان فعله ذلك مستوراً، عن الخلق بغير مراقب لأحد فكان يكون في ذلك هلاك الخلق أجمعين فلم يكن قوام الخلق و صلاحهم إلا بالإقرار منهم بعليم خبير يعلم السر و أخفى أمر بالصلاح ناه عن الفساد ولا يخفى عليه خافية ليكون في ذلك انزجار لهم يخلون به من أنواع الفساد.

فإن قال قائل: فلم وجب عليكم معرفة الرسل والإقرار بهم والإذعان لهم بالطاعة؟ قيل له: لأنه لما لم يكتف في خلقهم و قواهم ما يثبتون به لمباشرة الصانع تعالى حتى يكلمهم و يشافهم لضعفهم و عجزهم و كان الصانع متعالياً عن أن يرى و يباشر و كان ضعفهم و عجزهم عن إدراكه ظاهراً لم يكن بدلهم من رسول بينه

در اتیان به فساد و ظلم مراعات احدی را نمی نماید و وقتی مردم این منکرات را بجا آورند و هر کسی مشتبهات نفسانی خود را تأمین نمود بدون این که مراعات احدی را نماید فساد بین مردم پدید آمده، برخی بر بعضی جهیده در نتیجه فروج غصب شده و اموال به ناحق در تصرف دیگران واقع می شود خونها ریخته گردد و نوامیس اسیر شوند، بعضی برخی را به ناحق می کشند به ناچار دنیا خراب شده و خلائق هلاک گشته و زراعت و نسل تباه می گردد.

و از جمله آن که: خداوند عزوجل حکیم بوده و حکیم متصف به حکمت نمی شود مگر آن که جلوی فساد را گرفته و به صلاح امر کرده و از ظلم زجر و از فواحش نهی کند و واضح است که منع از فساد و امر به صلاح و نهی از فواحش تحقق نمی یابد مگر بعد از اقرار به خدا و معرفت حاصل کردن به امر و ناهی، حال اگر مردم را به حال خود گذارده و از آنها اقرار به خدا مطالبه نشود یا معرفت به امر و ناهی بر آنها واجب و لازم نگردد، امر به صلاح و نهی از فساد اساساً ثابت نمی گردد زیرا امر و ناهی نمی باشد تا امر و نهی صورت گیرد.

و از جمله آن که: ما مردم را این طور یافته ایم که گاهی مرتکب فساد شده و با انجام امور باطنی و مستور از خلائق ایجاد تباهی می نمایند حال اگر اقرار به خدا و ترس از او و ایمان به غیب نباشد احدی را نمی یابیم که وقتی با شهوتش تنها و خالی ماند مراعات دیگران را کرده و معصیت را ترک نموده و متعرض هتک حرمت سائرین نگشته و کبائر را مرتکب نشود در نتیجه بین جمیع خلائق هلاکت پیدا می شود. پس قوام خلق و صلاح آنها ممکن نیست مگر به این که ایشان به علیم خبری که از سر و اخفی مطلع بوده و به صلاح امر و از فساد نهی می نماید و هیچ امر نهانی از او پنهان نیست اقرار کنند تا بدین وسیله از انواع و انحاء فساد منزجر گردند.

اگر سائلی بگوید: چرا معرفت به رسل و اقرار به آنها و اذعان به طاعت ایشان بر شما واجب شده؟

در جواب گفته می شود: بعد از آن که حق تعالی خلائق را آفرید به مجرد خلقت و این که دارای قوا هستند اکتفاء نشد بلکه حق جل و علی خواست با آنها تکلم نموده و مشافهه مطلوب خود را با آنها مطرح کند چه آن که ایشان عاجز هستند از این که بدون خطاب خواسته و مطلوب حق متعال را احراز کنند و چون حق عزوجل منزّه است از این که دیده شود و مباشرتاً با آنها سخن گوید و از طرفی خلائق نیز ناتوانند از این که او را ظاهراً و آشکارا درک کنند لاجرم هیچ چاره ای نبود از این که بین حق تعالی و

و بينهم معصوم يؤدّي إليهم أمره ونهيّه وأدبه و يفقههم على ما يكون به اجتلاب منافعهم و دفع مضارّهم إذ لم يكن في خلقهم ما يعرفون به ما يحتاجون إليه من منافعهم و مضارّهم فلو لم يجب عليهم معرفته و طاعته لم يكن لهم في مجيء الرسول منفعة ولا سدّ حاجة و لكان يكون اتيانه عبثاً لغير منفعة ولا صلاح و ليس هذا من صفة الحكيم الذي أتقن كل شيء.

فإن قال قائل: ولمْ جُعِلَ أولى الامر و أمر بطاعتهم؟
قيل لعل كثيرة:

منها:

أنّ الخلق لما وقفوا على حدّ محدود و أمروا أن لا يتعدّوا تلك الحدود لما فيه من فسادهم لم يكن يثبت ذلك ولا يقوم إلّا بأن يجعل عليهم فيها أميناً يأخذهم بالوقت عندما أبيع لهم و يمنعهم من التعدّي على ما حظر عليهم لأنّه لو لم يكن ذلك لكان أحد لا يترك لذّته و منفعته لفساد غيره فجعل عليهم قيّم يمنعهم من الفساد و يقيم فيهم الحدود والأحكام.

و منها:

أنا لا نجد فرقة من الفرق ولا ملّة من الملل بقّوا و عاشوا إلّا بقيّم و رئيس لما لا بدّ لهم منه في أمر الدين والدنيا فلم يجز في حكمة الحكيم أن يترك الخلق ممّا يعلم أنّه لا بدّ لهم منه ولا قوام لهم إلّا به فيقاتلون به عدوّهم و يقسمون به فيئهم و يقيمون به جمعهم و جماعتهم و يمنع ظالمهم من مظلومهم.

و منها: أنّه لو لم يجعل لهم إماماً قيماً أميناً حافظاً مستودعاً لدّرست الملّة و ذهب الدين و غيّرت السنن والأحكام

مخلوقات واسطه‌ای بوده که همان رسولش باشد، رسول باید معصوم بوده و امر و نهی الهی را به مردم برساند و چیزی را که به واسطه‌اش منافعتشان جلب و مضارشان دفع می‌گردد را به آنها تفهیم کند زیرا در آفرینش آنها چیزی نیست که به واسطه‌اش به آنها عرفان پیدا کنند.

پس به ناچار می‌باید واسطه یعنی رسول را شناخته و از او اطاعت کنند و بدین ترتیب معرفت رُسل و طاعتشان واجب گردید چه آن‌که اگر واجب نباشد کوچکترین منفعتی در آمدن آنها نبوده بلکه آمدنشان عبث و بدون فائده می‌گردد و این از صفت حکیمی که هر چیزی را متقن آفریده نمی‌باشد.

اگر سائلی بگوید: چرا حق تعالی صاحبان امری قرار داد و ما را مأمور به اطاعتشان نمود؟

در جواب گفته می‌شود: به چند علت:

از جمله: خلائق وقتی دانستند در محدودیت بوده و باری تعالی برایشان حدودی معین کرده و مأمور هستند از آنها تجاوز نکنند زیرا در این تجاوز فساد خودشان می‌باشد، به طور قطع و یقین خواهند دانست که این معنا تحقق نخواهد یافت مگر به این‌که حق عزوجل برای ایشان امینی قرار داده باشد که مباحات را برای آنها بیان کرده و ایشان به آنها راهنمایی نموده و از تعدی و متعرض شدن نسبت به محظورات و منهیات بازشان دارد چه آن‌که اگر چنین امینی در بین نباشد بسا افراد به منظور رسیدن به لذات و منافع خویش دست به هر کاری زده اگر چه غیر در فساد بیفتند، پس به منظور جلوگیری از چنین تباهی و فساد حق تبارک و تعالی برای خلائق و بندگان قیمتی قرار داد تا ایشان را از فساد منع کرده و حدود و احکام را اقامه نماید.

و از جمله: هیچ ملتی را سراغ نداریم که بدون قیم و رئیسی زندگی کنند زیرا در امور دین و دنیا چاره‌ای نیست از وجود یک رئیس و سرپرست، بنابراین حکمت حکیم مقتضی است خلائق را بدون ولی و سرپرست نگذار تا به واسطه‌اش با اعداء خود نبرد نموده و به دستور و راهنمایی وی غنائم را تقسیم کرده و به امامتش جمعه و جماعاتشان را اقامه نموده و تحت سرپرستی او ظالم از مظلوم استنکاف کرده و ظلم به وی ننماید.

از جمله: اگر حق تعالی برای مردم امام و سرپرستی امین و حافظ قرار ندهد ملت و امت به زوال و اندراس می‌روند، دین از بین رفته، سنن و احکام تغییر و تبدل

ولزاد فيه المبتدعون و نقص منه الملحدون و شبهوا ذلك على المسلمين إذ قد وجدنا الخلق منقوصين محتاجين غير كاملين مع اختلافهم و اختلاف أهوائهم و تشتت حالاتهم فلو لم يجعل فيها قيماً حافزاً لما جاء به الرسول الأوّل لفسدوا على نحو ما يتناه و غيرت الشرائع والسنن والأحكام والإيمان و كان في ذلك فساد الخلق أجمعين.

فإن قيل: فلم لا يجوز أن يكون في الأرض إمامان في وقت واحد أو أكثر من ذلك؟
قيل: لعل.

منها: أن الواحد لا يختلف فعله و تدبيره، والاثنين لا يتفق فعلهما و تدبيرهما و ذلك إننا لم نجد اثنين إلاً مختلفي الهمم والإرادة فإذا كانا اثنين ثم اختلفت هممهما و إرادتهما و كانا كلاهما مفترضي الطاعة لم يكن أحدهما أولى بالطاعة من صاحبه فكان يكون في ذلك اختلاف الخلق والتشاجر والفساد، ثم لا يكون أحدهما مطيعاً لأحدهما إلاً وهو عاص للآخر فتعم المعصية أهل الأرض، ثم لا يكون لهم مع ذلك السبيل إلى الطاعة والإيمان و يكونون إنما أتوا في ذلك من قبل الصانع والذي وضع لهم باب الاختلاف و سبب التشاجر إذ أمرهم بالتباعد المختلفين.
و منها:

أنه لو كانا إمامين لكان لكل من الخصمين أن يدعو إلى غير الذي يدعو إليه الآخر في الحكومة ثم لا يكون أحدهما أولى بأن يتبع صاحبه من الآخر فتبطل الحقوق والأحكام والحدود.
و منها:

أنه لا يكون واحد من الحجتين أولى بالنظر والحكم والأمر والنهي من الآخر فإذا كان هذا كذلك وجب عليهم أن يتدوا الكلام وليس لأحدهما أن يسبق صاحبه بشيء إذا كانا في الإمامة شرعاً واحداً فإن جاز لأحدهما السكوت

یافته، مبدعین در آن زیاد کرده و ملحدین از آن نقص و کسر می‌کنند و بسا این زیاده و نقیصه بر مسلمین مشتبه می‌گردد در نتیجه اگر بین مسلمین قیمی که آنها را سرپرستی کند و امینی که آنچه را رسول اول از جانب خدا آورده حفظ نماید نباشد همان‌طوری که قبلاً اشاره کردیم فساد و تباهی در دین پدید آمده و شرایع تغییر یافته و سنن و احکام و ایمان او به زوال و نابودی رفته و بدین ترتیب فساد بین تمام خلایق پیدا می‌شود.

اگر گفته شود: پس هرچه امناء و اولیاء بیشتر باشند دین و دنیای مردم بهتر حفظ می‌گردد باتوجه به این نکته چرا جایز نیست در یک عصر و یک زمان دو امام و دو پیشوا روی زمین باشد؟

در جواب می‌گوییم: به چند علت:

از جمله: امام واحد و پیشوای منفرد فعل و تدبیرش مختلف نبوده همان‌طوری که دو رهبر و دو ولی فعل و تدبیرشان با هم متفق نیست چه آن‌که تا به حال دیده نشده دو نفر از نظر قصد و اراده کلاً با هم اتفاق داشته باشند حال اگر در یک زمان دو امام رهبری مردم را بنمایند و قصد آنها با هم مختلف باشد و فرض کنیم هر دو واجب الطاعة هستند و هیچ یک بر دیگری برتری ندارد لازمه آن پیدا شدن اختلاف بین خلایق و پدید آمدن تشاجر و فساد بین آنها می‌باشد و روشن است هر کسی که مطیع یکی باشد نسبت به دیگری عاصی محسوب می‌شود و بدین ترتیب معصیت اهل زمین را فرامی‌گیرد و اساساً برای اهل زمین امکان طاعت و تحصیل ایمان ممکن نیست و منشأ آن امر ضائع به تبعیت از دو نفر می‌باشد پس به جای این‌که صانع اختلاف را بردارد آن را ایجاد نموده و این با حکمتش منافات دارد.

از جمله: اگر دو امام و دو پیشوا در یک زمان باشند هر کدام از متخاصمین در نزاعی که دارند ممکن است به امامی غیر از امامی که دیگری به او مراجعه کرده رجوع نماید و از وی طلب حکومت نماید و هر کدام از دو پیشوا ممکن است حکمی مخالف با دیگری کند زیرا هیچ کدام اولی و سزاوارتر نیستند که از دیگری در حکم تبعیت نمایند و بدین ترتیب حقوق و احکام و حدود باطل و تباه می‌شوند. از جمله: اگر دو حجّت و دو ولی در یک زمان باشند هیچ یک از آن دو سزاوارتر به حکم نمودن و امر و نهی کردن از دیگری نمی‌باشد و وقتی امر چنین بود بر مردم واجب است ابتداء به کلام نمایند و دو حجّت وقتی با هم مساوی بودند حق ندارد یکی از آنها بر دیگری در کلام سبقت بگیرد، پس اگر سکوت بر یکی جائز بود بر

جاز للآخر مثل ذلك، وإذا جاز لهما السكوت بطلت الحقوق والأحكام و عطّلت الحدود و صار الناس كأنهم لا إمام لهم.

فإن قيل: فلم لا يجوز أن يكون الإمام من غير جنس الرسول؟
قيل لعل:

منها: أنه كان الإمام مفترض الطاعة لم يكن بدّ من دلالة تدلّ عليه و يتميز بها من غيره، وهي القرابة المشهورة والوصيّة الظاهرة، ليعرف من غيره و يهتدي إليه بعينه.

و منها: أنه لو جاز في غير جنس الرسول لكان قد فضل من ليس برسول على الرسول إذ جعل أولاد الرسول أتباعاً لأولاد أعدائه كأبي جهل و ابن أبي معيط لأنّه قد يجوز بزعمه أنّه ينتقل ذلك في أولادهم إذا كانوا مؤمنين فيصير أولاد الرسول تابعين و أولاد أعداء الله و أعداء رسوله متبوعين فكان الرسول أولى بهذه الفضيلة من غيره و أحقّ.
و منها:

أنّ الخلق إذا أقرّوا للرسول بالرسالة و أذعنوا له بالطاعة لم يتكبر أحد منهم عن أن يتّبع ولده و يطيع ذريته ولم يتعاضم ذلك في أنفس الناس و إذا كان في غير جنس الرسول كان كلّ واحد منهم في نفسه أولى به من غيره و دخلهم من ذلك الكبر ولم تسخ أنفسهم بالطاعة لمن هو عندهم دونهم فكان يكون في ذلك داعية لهم إلى الفساد والنفاق والاختلاف.

فإن قال قائل: فلم يجب عليهم الإقرار والمعرفة بأنّ الله واحد أحد؟
قيل لعل:

منها: أنه لو لم يجب ذلك عليهم لجاز لهم أن يتوهّموا مدبرين أو أكثر من ذلك، و إذا جاز ذلك لم يهتدوا إلى الصانع لهم من غيره لأنّ كلّ إنسان منهم لا يدري لعلّه إنّما يعبد غير الذي خلقه

دیگری نیز جائز است و وقتی هر دو در مقابل مردم سکوت کردند و به سؤال آنها پاسخ ندادند حقوق و احکام باطل شده و حدود معطل می مانند در نتیجه مردم به منزله مردمی می باشند که امام ندارند.

سؤال: چرا جایز نیست امام از غیر جنس رسول باشد؟
جواب: به چند علت:

از جمله آنها: این که امام واجب الاطاعه است لذا چاره ای نیست از این که دلیلی باید بر وجود مبارکش دلالت نموده و او را از غیرش ممتاز نماید و دلیل مزبور عبارت است از قرابت مشهورش به نبی اکرم ﷺ و وصی پیامبر بودنش و بدین وسیله از دیگران جدا شده و مردم به وجودش عیناً هدایت می گردند.

و از جمله آنها: این که اگر جایز دانستیم امام از غیر جنس رسول باشد لازم می آید که غیر رسول را بر رسول برتری داده باشیم زیرا در فرض مزبور ممکن است امام از اولاد اعداء رسول همچون ابوجهل و ابن ابی معیط باشد و آن در وقتی است که اولاد آنها اهل ایمان فرض شوند و وقتی امام را در آنها قرار دادیم باید اولاد رسول تابع آنها بوده و آنها متبوع باشند و بدون تردید متبوع از تابع افضل است و نفس این معنا (یعنی اولاد اعداء متبوع و اولاد رسول تابع آنها باشند) فضیلتی است برای اعداء رسول در حالی که رسول به این فضیلت سزاوارتر و شایسته تر می باشد.

و از جمله آنها: این که وقتی خلائق به رسالت اقرار نموده و به وجوب اطاعتش اذعان نمودند احدی از ایشان دیگر از تبعیت فرزندان رسول سرپیچی نکرده و از ذریه اش اطاعت می نمایند و این معنا در نفس مردم بزرگ و گران نیست در حالی که اگر امام در غیر اولاد رسول باشد هر کدام از خلائق در نفس خویش، خود را از او والاتر و برتر می بیند و از این ناحیه حالت کبر در مردم پیدا شده و مانع می شود از اطاعت امام و در نتیجه فساد و نفاق و اختلاف پدید می آید.

اگر سائلی بگوید: برای چه بر خلائق واجب شده که اقرار نموده و معرفت پیدا کنند حق تعالی واحد و احد است؟

در جواب گفته می شود: چند علت دارد:

از جمله آن که اگر این معنا بر آنها واجب نمی بود جایز بود که توهم کنند دو مدبر یا بیشتر وجود دارد و وقتی این توهم جایز شد هرگز به صانع خودشان هدایت نشده و او را از غیرش نمی توانند ممتاز کنند زیرا هر شخصی این تردید برایش هست که آن کسی را که عبادت می کند احتمالاً غیر از خالقش باشد یا آن خدایی را

و يطيع غير الذي أمره فلا يكونوا على حقيقة من صانعهم و خالقهم ولا يثبت عندهم أمر أمر ولا نهى ناه إذ لا يعرف الأمر بعينه ولا الناهي من غيره.

ومنها: أنه لو جاز أن يكون اثنين لم يكن أحد الشريكين أولى بأن يعبد و يطاع من الآخر و في إجازة أن يطاع ذلك الشريك إجازة أن لا يطاع الله و في أن لا يطاع الله الكفر بالله و بجميع كتبه و رسله و إثبات كل باطل و ترك كل حق و تحليل كل حرام و تحريم كل حلال و الدخول في كل معصية و الخروج من كل طاعة و إباحة كل فساد و إبطال كل حق.

ومنها: أنه لو جاز أن يكون أكثر من واحد لجاز لإبليس أن يدّعي أنه ذلك الآخر حتى يضادّ الله في جميع حكمه و يصرف العباد إلى نفسه فيكون في ذلك أعظم الكفر و أشدّ النفاق.

فإن قال قائل: فلمّ وجب عليهم الإقرار بالله بأنه ليس كمثله شيء؟
 قيل: لعل.

ومنها: لأن يكونوا قاصدين نحوه بالعبادة والطاعة دون غيره غير مشبه عليهم ربهم و صانعهم و رازقهم.

ومنها: أنهم لو لم يعلموا أنه ليس كمثله شيء لم يدروا لعل ربهم و صانعهم هذه الأصنام التي نصبها لهم آبائهم والشمس والقمر والنيران إذا كان جائزاً أن يكون مشبهاً و كان يكون في ذلك الفساد و ترك طاعاته كلّها و ارتكاب معاصيه كلّها على قدر ما يتناهى إليهم من أخبار هذه الأرباب و أمرها و نهيا.

ومنها: أنه لو لم يجب عليهم أن يعرفوا أنه ليس كمثله شيء لجاز عندهم أن يجري عليه ما يجري على المخلوقين من العجز والجهل والتفكير والزوال والفناء والكذب والاعتداء و من جازت عليه هذه الأشياء لم يؤمن فناؤه ولم يوثق بعدله

که اطاعت می‌کند غیر از خدایی است که به او امر نموده در نتیجه هیچ انسانی حقیقتاً به صانع خود هدایت نشده و خالق خود را واقعاً اطاعت نکرده است و نیز نه امر و نه نهی ناهی نزد کسی ثابت و محقق می‌گردد زیرا امر و ناهی را نشناخته و از غیرشان تشخیص نمی‌دهد.

از جمله آن‌که: اگر دو تا بودن معبود و خدا جایز باشد هیچ یک از آن دو سزاوارتر از دیگری به این‌که مردم عبادت و اطاعتش را بکنند نیست و اگر اطاعت احد الشریکین را جایز دانسته دون دیگری بسا آن دیگری الله تعالی بوده در نتیجه لازم می‌آید که خدا را اطاعت نکرده باشیم و آن مستلزم کفر به خدا و به جمیع کتب آسمانی و رسل و انبیاء عظام بوده و نیز لازم می‌آید هر باطلی را اثبات کرده و هر حقی را ترک نماییم چنانچه لازم می‌آید هر حرامی را حلال و هر حلالی را حرام نماییم و نیز در هر معصیتی داخل و از هر طاعتی خارج گردیم و همچنین لازمه آن این است که هر فسادی را مباح و هر حقی را باطل نماییم.

از جمله آن‌که: اگر جایز باشد که خدا بیش از یکی فرض شود ممکن است شیطان ادّعاء کند من خدایی دیگر بوده و تمام حکم‌هایی که صادر می‌کنم ضدّ حکمهای آن خدای دیگر است و نیز می‌تواند بندگان را به خودش دعوت کرده و از خدای واقعی منصرف نماید و این مستلزم بالاترین کفر و شدیدترین نفاق می‌باشد. اگر سائل بگوید: چرا بر خلائق واجب است اقرار کنند مثل خدا موجودی نمی‌باشد؟

در جواب گفته می‌شود: چند علت دارد:

از جمله آن‌که: مردم قصد کنند فقط او را عبادت و اطاعت کنند نه دیگری را در حالی که پروردگار و صانع و رازقشان به هیچ موجودی شباهت ندارد.

از جمله آن‌که: اگر ندانند موجودی شبیه او نیست شاید پروردگار و صانعشان بت‌هایی بوده که پدرانشان نصب کرده‌اند یا خورشید و ماه و آتش‌های افروخته باشد و بدیهی است این معنا مستلزم فساد و ترک تمام طاعات و ارتکاب جمیع معاصی می‌باشد.

از جمله آن‌که: اگر بر خلائق واجب نباشد اقرار به این‌که هیچ موجودی شبیه او نیست باید جایز باشد که آنچه بر مخلوقین جاری می‌گردد بر او نیز جاری شود از قبیل عجز، جهل، تغیر، زوال، فناء، دروغ و دشمنی و کسی که اتّصافش به این صفات جایز باشد از فناء و زوالش در امان نبوده و به عدلش و ثوق و اطمینانی

ولم يحقق قوله وأمره ونهيه ووعده ووعيده وثوابه وعقابه وفي ذلك فساد الخلق وإبطال الربوبية.

فإن قال قائل: لِمَ أمر الله العباد ونهاهم؟

قيل: لأنّه لا يكون بقاؤهم وصلاحهم إلّا بالأمر والنهي والمنع عن الفساد والتغاصب.

فإن قال قائل: لِمَ يعبدوه؟

قيل: لئلا يكونوا ناسين لذكره ولا تاركين لأدبه ولا لاهين عن أمره ونهيه إذا كان فيه صلاحهم وفسادهم وقوامهم فلو تركوا بغير تعبد لطلّ عليهم الأمد وقست قلوبهم.

وإن قيل: فلمَ أمروا بالصلاة؟

قيل: لأنّ في الصلاة الإقرار بالربوبية وهو صلاح عام؛ لأنّ فيه خلع الأنداد والقيام بين يدي الجبار بالذل والاستكانة والخضوع والاعتراف والطلب في الإقالة من سالف الذنوب ووضع الجبهة على الأرض كلّ يوم ليكن ذاكراً لله غير ناس له يكون خاشعاً وجلّلاً متذللاً طالباً راغباً مع الطلب للدين والدنيا بالزيادة مع ما فيه من الإنزجار عن الفساد جدّاً.

وصار ذلك عليه في كلّ يوم وليلة لئلا ينسى العبد مدبره وخالقه فيبطل ويطغى وليكون في ذكر خالقه والقيام بين يدي ربّه زاجراً له عن المعاصي، وحاجزاً ومانعاً عن أنواع الفساد.

فإن قال قائل: فلمَ أمر بالوضوء وبدأ به؟

قيل: لأنّه يكون العبد طاهراً إذا قام بين يدي الجبار عند مناجاته إيّاه مطيعاً له فيما أمره نقيّاً من الأدناس والتجاسة مع ما فيه من ذهاب الكسل وطرْد الثعاس وتزكية الفؤاد

نیست و قول و امر و نهی و وعده و وعید و ثواب و عقابش محقق نخواهد بود در نتیجه بین خلائق فساد روی داده و ربوبیت بدین ترتیب باطل می گردد.

اگر سائلی بگوید: چرا خداوند به بندگان امر و آنها را نهی نموده است؟ در جواب گفته می شود: زیرا بقاء و صلاح آنها صورت نگرفته مگر به واسطه امر و نهی و منع نمودن از فساد و غضب.

اگر سائلی بگوید: چرا خلائق خدا را عبادت می کنند؟

در جواب گفته می شود: برای این که ذکر او از یادشان نرفته و تارک مراسم ادب نشده و نسبت به امر و نهی او مرتکب لهو نشوند حال اگر بدون انجام مراسم عبودیت به حال خود واگذارده شوند روزگار دراز بر آنها بگذرد و دلهاشان سخت و قسی گردد.

اگر گفته شود: برای چه مردم مأمور شدند به خواندن نماز؟

در جواب گفته می شود: برای این که در نماز اقرار به ربوبیت حق تعالی است و این مصلحت عام و گسترده ای است زیرا در آن آنداد و اخذاد پروردگار خلع شده و بنده با کمال خاکساری و فروتنی و اعتراف به بندگی و تقاضای عفو از گناهان گذشته در مقابل پروردگار جبار ایستاده و هر روز پیشانی بر خاک گذارده تا یاد قادر متعال بوده و فراموشش نکرده و بدین وسیله حالت خشوع و خوف و خواری خود در مقابل پروردگار جلیل را نشان داده مضافاً به این که در این مراسم بندگی و عبودیت از خدای قادر متعال طلب دین و دنیا کرده و از ساحت ربوبیت تقاضای زیاد نمودن آنها را نموده و عاجزانه از او خواستار منزجر شدن از فساد می شود.

قابل توجه آن که:

بنده در هر روز و شب این عبادت مشتمل بر این مصالح را باید بجا آورد تا مدبر و خالق خود را فراموش نکند تا در نتیجه به طغیان و گردنکشی پردازد و اساساً متذکر خالق متعال بودن و ایستادن در مقابل پروردگار سبب می شود بنده از معاصی منزجر گردیده و بین او و انواع و اثناء فساد مانع و حاجز پیدا شود.

اگر گفته شود: برای چه حق جل و علا امر به وضوء و ابتداء به آن فرموده؟ در جواب گفته می شود: برای این که بنده وقتی در مقابل پروردگار جبار به مناجات می ایستد طاهر و پاکیزه بوده مضافاً به این که امر و فرمان او را که به منظور بر حذر ماندن از ادناس و نجاسات صادر شده اطاعت کرده علاوه بر آن بدین وسیله کسالت و چرت و پینکی از او طرد و برطرف گشته و قلب از ادناس و قذارات باطنی و

للقيام بين يدي الجبار.

فإن قال قائل: فلمَ وجب ذلك على الوجه واليدين و مسح الرأس والرجلين؟

قيل: لأنَّ العبد إذا قام بين يدي الجبار قائماً ينكشف من جوارحه و يظهر ما وجب فيه الوضوء، و ذلك أنَّه بوجهه يستقبل و يسجد و يخضع، و بيده يسأل و يرغب و يرهب و يتبتّل، و برأسه يستقبل في ركوعه و سجوده، و برجليه يقوم و يقعد.

فإن قيل: فلمَ وجب الغسل على الوجه واليدين والمسح على الرأس والرجلين ولم يجعل غسلًا كلّه ولا مسحاً كلّه؟
قيل: لعل شئ.

منها:

أنَّ العبادة إنّما هي الرّكوع والسجود، و إنّما يكون الركوع والسجود بالوجه واليدين لا بالرأس والرجلين.
و منها أنَّ الخلق لا يطيقون في كلّ وقت غسل الرأس والرجلين و يشتدّ ذلك عليهم في البرد والسفر والمرض والليل والنهار، و غسل الوجه واليدين أخفّ من غسل الرأس والرجلين، و إنّما وضعت الفرائض على قدر أقلّ الناس طاقة من أهل الصّحة ثم عمّ فيها القوي والضعيف، و منها أنَّ الرأس والرجلين ليس هما في كلّ وقت باديين و ظاهرين كالوجه واليدين لموضع العمامة والخفين و غير ذلك.

فإن قال قائل: فلمَ وجب الوضوء ممّا خرج من الطرفين خاصّة و من النوم دون سائر الأشياء؟

قيل: لأنَّ الطرفين هما طريق النجاسة و ليس للإنسان طريق تصيبه النجاسة من نفسه إلاّ منهُما

معنوی تزکیه گشته و در نتیجه بنده طاهر الجسم والقلب در مقابل پروردگار جبار می ایستد و با او مناجات می نماید.

اگر گفته شود: چرا در وضوء شستن صورت و دست ها و مسح سر و پاها واجب گشته؟

در جواب گفته می شود: برای این که بنده وقتی در مقابل پروردگار جبار ایستاد از جوارح و اعضائش مانع و حاجب را برطرف کرده و آنچه را که در وضوء واجب است شسته یا مسح کند ظاهر می گرداند چه آن که با صورت خود را رویه قبله قرار داده و سجده نموده و خضوع و خشوع می نماید و با دست سؤال کرده و از درگاه ربوبی طلب حاجت نموده و از غیر خدا خود را منقطع قرار می دهد و با سر در رکوع و سجود خود را مقابل قبله قرار می دهد و با پاها ایستاده و می نشیند.

اگر گفته شود: چرا صورت و دو دست را باید شست و سر و پاها را مسح نمود و جهت این که شستن تمام یا مسح همه واجب نشده چیست؟
در جواب گفته شده: علت های بسیار دارد:

از جمله آن که: عبادت عبارتست از رکوع و سجود و این دو با صورت و دو دست صورت می گیرد نه با سر و پاها لذا صورت و دو دست لازم است شسته شوند و بدین وسیله طهارت و نظافت بیشتری پیدا می کنند.

دیگر آن که: شستن سر و پاها در تمام اوقات نماز از طاقت مردم خارج بوده و تکلیف به آن در همه حالات سرما و گرما، سفر و حضر، مرض و صحت و جمیع ازمان، شب و روز تکلیف شاقی است به خلاف شستن صورت و دست ها که مشقت چندانی ندارد و فرائض و عبادات واجب براساس طاقت ضعیف ترین افراد صحیح المزاج واجب گردیده و سپس تعمیم داده شده و اشخاص قوی را نیز شامل گردیده است.

دیگر آن که سر و پاها در تمام اوقات همچون صورت و دست ها منکشف و ظاهر نبوده بلکه با عمامه و کلاه یا جوراب و کفش مستور پوشیده هستند قهراً از آلودگی مصون تر و محفوظ تر می باشند لذا شستن آنها چندان لزومی ندارد.

اگر سائل بگوید: چرا فقط وضوء به خاطر آنچه از طرفین (قُبُل و دُبُر) خارج می شود یا خصوص خواب واجب بوده نه اشیاء دیگر؟

در جواب گفته می شود: طرفین انسان راه خروج نجاست می باشد و در انسان هیچ راهی غیر از این دو نیست که از خود انسان نجاست به او رسیده و وی را

فأمروا بالطهارة عندما تصيبهم تلك النجاسة من أنفسهم و أمّا النوم: فإنّ النائم إذا غلب عليه النوم يفتح كلّ شيء منه واسترخى فكان أغلب الأشياء كلّها فيما يخرج منه، فوجب عليه الوضوء بهذه العلة.

فإن قال قائل: فلم لم يؤمروا بالغسل من هذه النجاسة كما أمروا بالغسل من الجنابة؟

قيل: لأنّ هذا شيء دائم.

غير ممكن للخلق الاغتسال منه كلّما يصيب ذلك ولا يكلف الله نفساً إلاّ وسعها^(١) والجنابة ليست هي أمراً دائماً إنّما هي شهوة يصيبها إذا أراد و يمكنه تعجيلها وتأخيرها للأيام الثلاثة والأقلّ والأكثر وليس ذلك هكذا. فإن قيل: فلم أمروا بالغسل من الجنابة ولم يؤمروا بالغسل من الخلاء و هو أنجس من الجنابة وأقذر؟

قيل: من أجل أنّ الجنابة من نفس الإنسان و هو شيء يخرج من جميع جسده والخلاء ليس هو من نفس الإنسان إنّما هو غذاء يدخل من باب و يخرج من باب.

فإن قال قائل: فلم صار الاستنجاء بالماء فرضاً؟

قيل: لأنّه لا يجوز للعبد أن يقوم بين يدي الجبار و شيء من ثيابه و جسده نجس.

(قال مصنّف هذا الكتاب) غلط الفضل وذلك لأنّ الاستنجاء به ليس بفرض

متنجس نماید لذا وقتی نجاست از این دو راه خارج شد انسان‌ها مأمور به طهارت هستند.

و اما خواب: وقتی خواب بر انسان غلبه کرد آنچه از منافذ در انسان هست گشوده شود و سست می‌گردند و غالب اشیاء در این حال از انسان خارج می‌شوند و به همین علت وضوء به خاطر خواب بر انسان واجب می‌گردد. اگر سائلی بگوید: چرا به خاطر نجاست خارج از قبل و دبر غسل واجب نشده همان‌طوری که در جنابت واجب می‌باشد؟

می‌گوییم: برای خلائق ممکن نیست هربار که نجاست بول یا غائط به آنها اصابت کند غسل نمایند زیرا اصابت این نجاست به انسان امر دائمی است و تکلیف به غسل در این فرض در وسع و طاقت بشر نیست و حق تعالی در قرآن می‌فرماید: لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا أَلَا وُسْعَهَا ولی جنابت امر دائمی نیست بلکه شهورتی است که شخص وقتی اراده کرد به او اصابت می‌کند و امکان دارد شخص آن را بر ایام سه‌گانه (صبح، ظهر، مغرب) مقدم داشته یا تأخیر بیاندازد، از آن کماسته یا زیادش نماید درحالی که نجاست بول و یا غائط چنین نمی‌باشد.

اگر گفته شود: چطور در صورت حصول جنابت خلائق مأمور به غسل بوده ولی در مورد به خلاء رفتن و بول و غائط کردن غسل واجب نیست با این‌که این دو نجاست از جنابت انجس و پلیدتر می‌باشند؟

در جواب گفته می‌شود: جنابت از نفس انسان ناشی شده لاجرم از تمام جسد بیرون می‌آید درحالی که بول و غائط از نفس انسان ناشی نمی‌شود بلکه غذایی است که از منفذی وارد بدن شده و از منفذ دیگر خارج می‌شوند از این‌رو در جنابت شستن تمام جسد واجب بوده و به عبارت دیگر غسل واجب می‌باشد به خلاف بول و غائط که این‌طور نبوده لذا برای این دو غسل واجب نیست.

اگر سائل بگوید: چرا در صورت اصابت نجاست بول و غائط به انسان شستن با آب واجب می‌باشد؟

در جواب می‌گوییم: برای این‌که جائز نیست بنده در مقابل پروردگار جبار بایستد درحالی که لباس یا بدنش نجس باشد.

مصنّف این کتاب «صدوق» می‌گوید: فضل بن شاذان مرتکب اشتباه شده زیرا شستن با آب فرض و واجب نیست بلکه مخرج غائط را با کلوخ و پارچه و امثال آن نیز می‌توان تطهیر کرد.

وإنما هو سنة. رجعنا إلى كلام الفضل.
فإن قال قائل: فأخبرني عن الأذان لم أمروا؟
قيل: لعل كثيرة.

منها:

أن يكون تذكيراً للساهي و تنبيهاً للغافل و تعريفاً لمن جهل الوقت
واشتغل عنه و داعياً إلى عبادة الخالق مرغباً فيها مقرأً له بالتوحيد مجاهراً
بالإيمان معلناً بالإسلام مؤذناً لمن يتساهى و إنما يقال مؤذن لأنه المؤذن
بالصلاة.

فإن قيل: فلم بدأ بالتكبير قبل التسبيح والتهليل والتحميد؟
قيل: لأنه أراد أن يبدأ بذكره و اسمه لأن اسم الله في التكبير في أول
الحرف و في التسبيح والتحميد والتهليل اسم الله في آخر الحرف فبدأ
بالحرف الذي اسم الله في أوله لا في آخره.

فإن قيل: فلم جعل مثنى مثنى؟

قيل: لأن يكون مكرراً في آذان المستمعين مؤكداً عليهم إن سهى أحد
عن الأول لم يسه عن الثاني

و لأن الصلاة ركعتان فكذلك جعل الأذان مثنى مثنى.

فإن قال قائل: فلم جعل التكبير في أول الأذان أربعاً؟

قيل: لأن أول الأذان إنما يبدأ غفلة و ليس قبله كلام ينبه المستمع له
فجعل الأولين تنبيهاً للمستمعين لما بعده في الأذان.

فإن قال قائل: فلم جعل بعد التكبيرين الشهادتين؟

قيل: لأن إكمال الإيمان هو التوحيد والإقرار لله بالوحدانية
والثاني الإقرار للرسول بالرسالة؛ لأن طاعتها و معرفتهما

بلی شستن با آب سنّت و مستحب است.

باری برگردیم به دنباله کلام فضل بن شاذان، وی می گوید:

اگر سائل بگوید: خبرده مرا از اذان برای چه خلائق مأمور به آن شده اند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر علت هایی بسیار:

از جمله: برای ساهی مُذکّر و برای غافل منبّه و برای جاهل به وقت و کسی که به واسطه ندانستن آن مشغول به کارهای دیگری غیر از نماز شده معرّف بوده و در او داعی ایجاد کرده که به عبادت خالق پردازد و نیز به واسطه اذان در سامع رغبت به نماز پیدا می شود، اقرار به توحید نموده، تجاهر به ایمان می کند و علناً اظهار اسلام می نماید، اذان ساهی را متوجّه می سازد و به اذان گوی از این جهت مؤذن می گویند که اعلام به نماز می نماید.

اگر گفته شود: چرا در اذان قبل از تسبیح و تهلیل و تحمید ابتداء به تکبیر باید

نمود؟

در جواب گفته می شود: حقّ تعالی ابتداء به تکبیر را واجب نموده زیرا در این جمله ابتداء نام «الله» آمده و حقّ تعالی اراده اش تعلق گرفته که ابتداء به نام او شود و این مقصود در ابتداء به تسبیح (سبحان الله) و تحمید (الحمد لله) و تهلیل (لا اله الا الله) تأمین نمی شوند زیرا (الله) در این کلمات مؤخّر آمده است.

اگر گفته شود: چرا فصول اذان دوتا، دوتا قرار داده شده.

در جواب گفته می شود: برای این که به واسطه تکرار در گوش مستمعین و تأکید بر ایشان اگر بار اول را نشنیدند مرتبه دوم را بشنوند و دیگر آن که چون نماز دو رکعت، دو رکعت می باشد اذان را نیز دوتا، دوتا قرار داده اند.

اگر سؤال شود: چرا تکبیر در اول اذان چهار مرتبه گفته می شود؟

در جواب گفته می شود: جهتش آن است که در آغاز اذان چون قبلش کلامی که مستمع را تنبیه کند نمی باشد غالباً در حال غفلت مستمعین شروع می شود لذا دو تکبیر اول و دوم را به منظور تنبیه مستمعین می گویند تا برای شنیدن جملات بعدی آمادگی پیدا نمایند.

اگر سائل بگوید: چرا بعد از تکبیر شهادتین ایراد می شوند؟

در جواب گفته می شود: اکمال ایمان به دو چیز است:

الف: توحید و اقرار به یگانگی و وحدانیت حقّ تعالی.

ب: اقرار به رسالت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ، چه آن که اطاعت خدا و رسولش

مقرونّتان و لأنّ أصل الإيمان إنّما هو الشهادة فجعلت الشهادتين شهادتين كما جعل سائر الحقوق شهادتين فإذا أقرّ لله بالوحدانية و أقرّ للرسول بالرسالة فقد أقرّ بجملة الإيمان لأنّ أصل الإيمان إنّما هو الإقرار بالله و رسوله.

فإن قال قائل: فلم جعل بعد الشهادتين الدعاء إلى الصلاة؟ قيل: لأنّ الأذان إنّما وضع لموضع الصلاة و إنّما هو نداء إلى الصلاة فجعل النداء إلى الصلاة في وسط الأذان فقدّم قبلها أربعاً التكبيرتين والشهادتين و آخر بعدها أربعاً يدعو إلى الفلاح حتّى على البرّ والصلاة، ثم دعا إلى خير العمل مرغباً فيها وفي عملها وفي أدائها، ثم نادى بالتكبير والتهليل ليتّم بعدها أربعاً كما أتمّ قبلها أربعاً وليختتم كلامه بذكر الله و تحميده كما فتحه بذكره و تحميده.

فإن قال قائل: فلم جعل آخرها التهليل ولم يجعل آخرها التكبير كما جعل في أولها التكبير؟ قيل: لأنّ التهليل اسم الله في آخر الحرف منه فأحبّ الله أن يختتم الكلام باسمه كما فتحه باسمه. فإن قيل:

فلم لم يُجعل بدل التهليل التسبيح والتمحيد و اسم الله في آخر الحرف من هذين الحرفين؟

قيل: لأنّ التهليل إقرار له بالتوحيد و خلع الأنداد من دون الله و هو أوّل الإيمان و أعظم من التسبيح والتمحيد.

فإن قال قائل: فلم بدأ في الاستفتاح والركوع والسجود والقيام والقعود بالتكبير؟

و معرفت این دو با هم مقرون می باشد از این رو این دو شهادت بعد از تکبیر باید ایراد شوند.

جهت دیگر آنکه اصل ایمان شهادت است پس آنرا دو شهادت قرار دادند همان طوری که در سایر حقوق دو شهادت جعل گردیده باری وقتی مؤذن نسبت به خدا اقرار به وحدانیت و به رسول اقرار به رسالت نمود مسلماً اقرار به کل ایمان نموده چه آنکه اصل ایمان اقرار به خدا و رسولش می باشد.

اگر سائل بگوید: چرا بعد از شهادتین دعوت به نماز قرار داده شده؟

در جواب گفته می شود: برای این که اساساً اذان را برای نماز تشریع و جعل کرده اند چه آنکه اذان عبارت است از خواندن خلائق به نماز لذا خواندن مردم به نماز را در وسط اذان قرار داده اند یعنی قبل از آن چهار فصل و بعدش نیز چهار فصل دیگر قرار داده شده، چهار فصل قبل عبارتند از: دو تکبیر و دو شهادت و چهار فصل بعد عبارتند از: دعوت به فلاح و رستگاری تا بدین ترتیب مردم بر اعمال نیک و خواندن نماز تحریک و تحریص شوند، سپس دعوت به انجام بهترین اعمال تا به خواندن نماز ترغیب گردند، سپس مؤذن نداء به تکبیر و پس از آن به تهلیل بلند می کند و بدین ترتیب بعد از دعوت مردم به نماز چهار فصل واقع می شود همان طوری که قبلش چهار فصل بود و کلامش را مؤذن به ذکر الله و تحمید او ختم می کند همان طوری که به این دو افتتاح نموده بود.

اگر سائل بگوید: چرا آخر و پایان اذان تهلیل (لا اله الا الله) قرار داده شد نه تکبیر همان طوری که ابتداء به آن گردید؟

در جواب گفته می شود: چون در تهلیل اسم «الله» در آخر قرار گرفته از این رو حق تعالی دوست داشت کلام به اسمش ختم شود همان طوری که به آن فتح و آغاز گردید.

اگر گفته شود:

در تسبیح (سبحان الله) و تحمید (الحمد لله) نیز اسم «الله» در آخر قرار گرفته پس چرا به جای تهلیل در آخر اذان این دو را نیاوردند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر آنکه تهلیل اقرار به یگانگی حق تعالی و خلع انداد و اضداد است از الله و این اول ایمان و از تسبیح و تحمید اعظم و اجل می باشد.

اگر سائل بگوید: چرا در افتتاح و رکوع و سجود و قیام و قعود نماز ابتداء تکبیر

قيل: للعلّة التي ذكرناها في الأذان.

فإن قال: فلم جعل الدعاء في الركعة الأولى قبل القراءة ولم جعل في الركعة الثانية القنوت بعد القراءة؟

قيل: لأنّه أحبّ أن يفتح قيامه لرّبّه وعبادته بالتحميد والتقديس والرغبة والرغبة و يختتمه بمثل ذلك وليكون في القيام عند القنوت بعض الطول فأحرى أن يدرك المدرك الركوع فلا يفوته الركعتان في الجماعة.

فإن قال: فلم أمروا بالقراءة في الصلاة؟

قيل: لأن لا يكون القرآن مهجوراً مضيعاً بل يكون محفوظاً مدروساً فلا يضمحل ولا يجهل.

فإن قال: فلم بدأ بالحمد في كلّ قراءة دون سائر السور؟

قيل: لأنّه ليس شيء من القرآن والكلام جمع فيه من جوامع الخير والحكمة ما جمع في سورة (الحمد) وذلك قوله عزّ وجلّ: الحمد لله إنّما هو أداء لما أوجب الله على خلقه من الشكر لما وفق عبده للخير، ربّ العالمين تمجيداً له و تحميداً وإقراراً بأنّه هو الخالق المالك لا غير، الرحمن الرحيم استعطاف وذكر لرّبّه

می‌گویند؟

در جواب گفته می‌شود: به خاطر همان علتی که در اذان گفتیم. اگر سائل بگوید: چرا دعاء^(۱) در رکعت اول نماز پیش از قرائت حمد خوانده می‌شود ولی در رکعت دوم قنوت بعد از قرائت حمد و پیش از رکوع خوانده می‌شود؟

در جواب گفته می‌شود: حق تعالی دوست دارد ایستادن برای او و قیام برای عبادتش با تحمید و تقدیس و رغبت و خشیت افتتاح و آغاز گردد و در پایان عمل و عبادت را با مثل همین خاتمه داد لذا رکعت دوم که خاتمه عمل است را با خواندن قنوت که مشتمل بر تحمید و تقدیس و رغبت و خشیت است به پایان می‌رسانند. و جهت دیگرش آن است که در نماز جماعت گاه باشد که مأموم در رکعت دوم امام را درک می‌کنند آن هم بعد از خواندن قرائت حال امام پیش از رفتن به رکوع وقتی قنوت خواند به مقدار خواندن قنوت قیام طولانی شده و شخص با اقتداء به امام رکوع را در رکعت دوم درک می‌کند و بدین ترتیب هر دو رکعت از او فوت نمی‌شود.

اگر سائل بگوید: چرا خلایق در نماز امر شده‌اند قرائت بخوانند؟ در جواب گفته می‌شود: برای این که بدین ترتیب قرآن مهجور و متروک واقع نشده بلکه محفوظ و رائج می‌گردد در نتیجه مضمحل و مجهول واقع نمی‌شود. اگر سائل بگوید: چرا در هر قرائتی فقط به سوره حمد باید ابتداء نمود نه سوره‌های دیگر؟

در جواب گفته می‌شود: برای این که هیچ سوره‌ای از سوره‌های قرآن مثل سوره حمد مشتمل بر جوامع خیر و حکمت نیست و شرح آن چنین است: «الحمد لله» با این عبارت بنده آنچه حق تعالی بر او واجب کرده یعنی شکر توفیق یافتنش برای اعمال خیر را اداء می‌کند.

«رب العالمین» این عبارت تمجید حق تعالی و تحمید او بوده و نیز با آن بنده اقرار می‌کند که او فقط خالق و مالک است نه دیگری.

«الرحمن الرحیم» با این عبارت بنده عطوفت خالق را نسبت به خود طلب کرده

۱- مقصود دعا‌هایی است که مستحب است قبل از تکبیرة الاحرام و در خلال تکبیرات افتتاحیه ششگانه بخوانند به شرحی که در کتب فقهیه و ادعیه مذکور است.

و نعمائه على جميع خلقه مالك يوم الدين إقرار له بالبعث والحساب
والمجازاة و إيجاب له ملك الآخرة كما أوجب له ملك الدنيا، إيتاك نعبد
رغبة و تقرباً إلى الله و إخلاصاً بالعمل له دون غيره و إيتاك نستعين
استزادة من توفيقه و عبادته و استدامة لما أنعم عليه و نصره إهدنا
الصراط المستقيم استرشاداً لأدبه و معتصماً بحبله و استزادة في المعرفة
بربه و بعظمته و كبريائه صراط الذين أنعمت عليهم توكيداً في السؤال
و الرغبة و ذكر لما قد تقدّم من نعمه على أوليائه و رغبة في مثل تلك النعم.
غير المغضوب عليهم استعاذة من أن يكون من المعاندين الكافرين
المستخفين به و بأمره و نهيه و لا الضالّين اعتصاماً من أن يكون من الذين
ضلّوا عن سبيله من غير معرفة و هم يحسبون أنهم يحسنون صنعا فقد
اجتمع فيه من جوامع الخير والحكمة في أمر الآخرة والدنيا مالا يجمعه
شيء من الأشياء.

فإن قال: فلم جعل التسبيح والركوع والسجود؟

قيل: لعل.

منها: أن يكون العبد مع خضوعه و خشوعه و تعبّده و
تورّعه و استكانته و تذلّله و تواضعه و تقربّه إلى ربه
مقدّساً له ممّجداً مسبّحاً معظّماً شاكراً لخالقه و رازقه
وليستعمل التسبيح والتحميد كما استعمل التكبير والتهلّيل

و همچنین پروردگار و نعمت‌هایش بر جمیع مخلوقات را متذکر می‌شود. «مالک يوم الدين» اقرار به بعث و زنده شدن مردگان و حساب و مجازات بندگان بوده و نیز با این کلام بنده ملک آخرت را برای حق تعالی اثبات نموده همان‌طوری که ملک دنیا را برایش ایجاب می‌نماید.

«اِنَّكَ عَبْدٌ» با این عبارت بنده رغبت و تقرب خود به خدا را بیان کرده و نیز خبر می‌دهد از اخلاص عمل فقط برای خالق نه دیگری.

«اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ» بنده با این عبارت از خدا تقاضا می‌کند که توفیق و عبادتش را زیاد کرده و نعمت‌ها و نصرتش را خالق نسبت به او ادامه دهد.

«اهدنا الصراط المستقيم» بنده با این جمله از خدا تقاضای ارشاد کرده و نیز بدین وسیله به ريسمان هدايتش چنگ زده و همچنین از خدا می‌خواهد که معرفتش را به او و به عظمت و کبريائيش زياد نمايد.

«صراط الذين انعمت عليهم» این جمله تأکید بنده نسبت به هدایت و رغبتش در ارشاد شدن را رسانده و نیز با این عبارت بنده متذکر نعمت‌های حق تعالی بر اوليائش شده و همچنین رغبت و ميلش به مثل چنین نعمت‌هایی را می‌رساند.

«غير المغضوب عليهم» بنده با اداء این عبارت پناه به خدا برده و استعاذه می‌جوید از این‌که در زمره معاندین و کافرین و کسانی باشد که پروردگار و امر و نهی او را خفیف و کوچک می‌شمرند.

«ولا الضالين» با این کلمه بنده از خدا تقاضا می‌کند او را معصوم و محفوظ بدارد از این‌که در گروه آنان‌که از طریق مستقیم حق تعالی گمراه بوده و بدون عرفان چنین می‌پندارند که اعمال پسندیده و شایسته بجای می‌آورند باشد.

و بدین ترتیب در این سوره جوامع خیر و حکمت نسبت به امر آخرت و دنیا جمع بوده به‌طوری‌که در هیچ شئی از اشیاء چنین نمی‌باشد.

اگر سائل بگوید: برای چه در نماز تسبیح (سبحان الله والحمد لله والنعمة و رکوع و سجود قرار داده شده؟

در جواب گفته می‌شود: برای علت‌های متعددی، از جمله آن‌که: بنده علاوه بر خضوع و خشوع و تعبد و توریع و تذلل و خاکساری و تقربش به باری تعالی او را تقدیس و تمجید نموده، تسبیحش کرده و مراسم بزرگداشت بجای آورده، خالق را شکر و از رازق تشکر کند و نیز به‌خاطر آن‌که عبد همان‌طوری‌که تکبیر و تهلیل را به کار برده تسبیح و تحمید را نیز استعمال نماید و همچنین جهت دیگرش آن است که

وليشغل قلبه و ذهنه بذكر الله ولم يذهب به الفكر والأمانى غير الله.
 فإن قال: فلم يجعل أصل الصلاة ركعتين ركعتين ولم زيد على بعضها
 ركعة و على بعضها ركعتان ولم يزد على بعضها شيء؟
 قيل: لأن أصل الصلاة إنما هي ركعة واحدة لأن أصل العدد واحد فإذا
 نقصت من واحد فليست هي صلاة فعلم الله عز وجل أن العباد لا يؤدّون
 تلك الركعة الواحدة التي لا صلاة أقل منها بكمالها و تمامها والإقبال عليها
 فقرن إليها ركعة أخرى ليتم بالثانية ما نقص من الأولى ففرض الله أصل
 الصلاة ركعتين.

ثم علم رسول الله ﷺ أن العباد لا يؤدّون هاتين الركعتين بتمام ما أمروا
 به و بكمالها فضمّ إلى الظهر والعصر والعشاء الآخرة ركعتين ركعتين ليكون
 فيها تمام الركعتين الأوليين، ثم علم أن صلاة المغرب يكون شغل الناس
 في وقتها أكثر للانصراف إلى الإفطار والأكل والوضوء والتهيئة للمبيت فزاد
 فيها ركعة واحدة لتكون أخفّ عليهم ولأن تصير ركعات الصلاة في اليوم
 واللييلة فرداً ثم ترك الغداة على حالها لأن الاشتغال في وقتها أكثر
 والمبادرة إلى الحوائج فيها أعم ولأن القلوب فيها أخلى من الفكر، لقلة
 معاملات الناس بالليل و قلة الاخذ والاعطاء، فالانسان فيها أقبل على
 صلاته منه في غيرها من الصلوات لأن الفكر أقل لعدم العمل من الليل.

فإن قال: فلم جعل في الاستفتاح سبع تكبيرات؟
 قيل: لأن الفرض منها واحد و سائرهما سنة و إنما جعل
 ذلك لأن التكبير في الصلاة الأولى التي هي الأصل كلّ
 سبع تكبيرات تكبيرة استفتاح و تكبيرة الركوع و تكبيرتي
 السجود و تكبيرة أيضاً في الركوع و تكبيرتين للسجود

قلب و ذهن بنده به ذکر خدا مشغول شده و به غیرش متوجه نگردد.
 اگر سائل بگوید: چرا اصل نماز را دو رکعت، دو رکعت قرار داده‌اند و چرا به بعضی یک رکعت و به برخی دو رکعت و به بعضی هیچ رکعتی نیفزوده‌اند؟
 در جواب گفته می‌شود: به خاطر آن‌که اصل نماز یک رکعت است چون اصل عدد، یک می‌باشد لذا هرگاه نماز را از یک رکعت کمتر بیاورند عمل آورده شده نماز نیست باری حق عزوجل می‌دانست یک رکعتی که کمتر از آن اصلاً نماز نیست را بندگان کاملاً و تماماً نیاورده بلکه ناقص اداء می‌نمایند لذا یک رکعت دیگر را با آن مقرون ساخت تا با رکعت دوم نقص رکعت اول جبران شود و بدین ترتیب اصل نماز دو رکعت جعل گردید.

سپس رسول خدا ﷺ می‌دانستند بندگان این دو رکعت را با تمام آنچه مورد امر است و کاملاً و تماماً نخواهند آورد از این رو به هر کدام از نماز ظهر و عصر و عشاء دو رکعت ضمیمه شد تا بدین وسیله نقص دو رکعت اول و دوم جبران گردد و نیز حضرت می‌دانستند که در وقت نماز مغرب غالباً مردم از خواندن نماز منصرف و به کارهایی از قبیل افطار و تناول غذا و وضوء و آماده نمودن مقدمات استراحت در شب هستند لذا یک رکعت بیشتر به آن اضافه نکردند تا بدین وسیله نماز مغرب بر آنها سبک و خفیف باشد و نیز وجه دیگر برای اضافه شدن یک رکعت به نماز مغرب آن است که بدین وسیله رکعات نماز در روز و شب عدد فرد می‌گردد و اما نماز صبح به حال خود واگذارده شده و چیزی به آن اضافه نگردیده زیرا اشتغال در وقت این نماز بیشتر از اوقات دیگر بوده و دنبال نیازمندیها رفتن وسیع تر نسبت به ازمنه دیگر می‌باشد.

و جهت دیگر آن‌که قلوب و دلها در وقت نماز صبح از فکر و اندیشه خالی تر است نسبت به اوقات دیگر زیرا در شب معاملات مردم کمتر و دادوستد قلیل و ضعیف تر می‌باشد لذا انسان در وقت اقبالش به نماز بیش از اوقات دیگر است.

اگر سائلی بگوید: چرا در آغاز و افتتاح نماز هفت تکبیر مشروع گردیده؟
 در جواب گفته می‌شود: یکی از این هفت تا واجب بوده و بقیه اش مستحب می‌باشد و سر استحباب این تکبیرات آن است که در نماز اولی که اصل بود (دو رکعت اصلی) کل تکبیرات در نماز مجموعاً هفت تا است به این شرح: ۱- تکبیر افتتاح (تکبیرة الاحرام) ۲- تکبیر رکوع در رکعت اول ۳-۴- دو تکبیر برای سجده‌تین در رکعت اول ۵- تکبیر رکوع در رکعت دوم ۶-۷- دو تکبیر برای سجده‌تین در رکعت

فإذا كبر الإنسان في أول صلاته سبع تكبيرات فقد علم أجزاء التكبير كله فإن سهى في شيء منها أو تركها لم يدخل عليه نقص في صلاته، كما قال أبو جعفر وأبو عبد الله عليهما السلام: من كبر أول صلاته سبع تكبيرات أجزاءً و تجزئ تكبيرة واحدة، ثم إن لم يكبر في شيء من صلاته أجزاءً عند ذلك، وإنما عني بذلك إذا تركها ساهياً أو ناسياً.

(قال مصنف هذا الكتاب) غلط الفضل أن تكبيرة الافتتاح فريضة وإنما هي سنة واجبة، رجعنا إلى كلام افضل.

فإن قال: فلم جعل ركعة وسجدين؟

قيل: لأن الركوع من فعل القيام والسجود من فعل القعود و صلاة القاعد على النصف من صلاة القائم فضعف السجود ليستوي بالركوع فلا يكون بينهما تفاوت؛ لأن الصلاة إنما هي ركوع وسجود.

فإن قال قائل: فلم جعل التشهد بعد الركعتين؟

قيل: لأنه كما قدم قبل الركوع والسجود من الاذان والدعاء والقراءة فكذلك أيضاً أخر بعدهما التشهد والتحميد والدعاء.

فإن قال: فلم جعل التسليم تحليل الصلاة ولم يجعل بدلها تكبيراً أو تسبيحاً أو ضرباً آخر؟

قيل: لأنه لما كان في الدخول في الصلاة تحريم الكلام للمخلوقين والتوجه إلى الخالق كان تحليلها كلام المخلوقين والانتقال عنها وإنما بدأ المخلوقين في الكلام أولاً بالتسليم.

دوم حال نمازگذار در اول هر نمازی وقتی هفت تکبیر گفت یقین پیدا می‌کند که کل تکبیرات در یک نماز را گفته لذا اگر یکی از آنها را در موضعش سهو و فراموش نمود یا عمداً ترک کرد نقصی در نمازش از این ناحیه پیدا نمی‌شود چنانچه حضرت ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام فرمودند: کسی که در آغاز نمازش هفت تکبیر بگوید او را کفایت کرده اگرچه یک تکبیر هم بگوید البته کافی است، سپس اگر در هیچ یک از موارد نمازش تکبیر نگوید همان هفت تکبیری که اول گفته او را کافی است. البته مقصود امام علیه السلام از ترک تکبیر است صورت سهو یا نسیان می‌باشد. مصنف این کتاب (صدوق) رحمه الله علیه می‌گوید: فضل بن شاذان در این که تکبیره الاحرام را فریضه دانسته مرتکب غلط و اشتباه شده زیرا این تکبیر سنت واجب می‌باشد^(۱)

برگردیم به کلام فضل بن شاذان و ادامه سخن او:

اگر سائلی بگوید: چرا نماز را یک رکعت با دو سجده قرار داده‌اند؟

در جواب گفته می‌شود: برای این که رکوع قیام محسوب شده و سجود قعود منظور گردیده و در محلش مقرر است که نماز قاعد نصف نماز قائم به حساب می‌آید از این رو سجود در هر رکعت را مضاعف و دو برابر کرده‌اند تا با رکوع مساوی شده و بینشان تفاوتی نباشد چه آن که نماز عبارت است از رکوع و سجود پس در مقابل هر یک رکوع دو سجود باید باشد.

اگر فائلی بگوید: چرا بعد از دو رکعت یک تشهد باید خوانده شود؟

در جواب گفته می‌شود: زیرا همان طوری که قبل از رکوع و سجود اذان و دعاء و قرائت آورده می‌شود همچنین بعد از این دو تشهد و تحمید و دعاء قرار داده شده است.

اگر سائل بگوید: چرا سلام را محلل نماز و خارج کننده از آن قرار داده‌اند و بجایش تکبیر یا تسبیح یا چیز دیگری نگذارده‌اند؟

در جواب گفته می‌شود: چون در داخل شدن به نماز کلام مخلوقین حرام شده و بر نمازگذار لازم است توجه به خالق پیدا نماید لاجرم در خارج شدن از نماز کلام مخلوقین حلال می‌گردد و چون مخلوقین در کلامشان ابتداء به سلام می‌کنند و بعداً

۱. ظاهراً امر بر مرحوم صدوق مشتبّه شده نه فضل بن شاذان زیرا به فتوای مشهور از علماء بلکه اجماع علماء امامیه تکبیره الاحرام واجب بلکه رکن می‌باشد به طوری که اغلال به آن سهواً و عمداً موجب بطلان نماز است.

فإن قال: فلم جعل القراءة في الركعتين الأوليين والتسبيح في الآخرين؟

قيل: للفرق بين ما فرضه الله تعالى من عنده وما فرضه من عند رسوله.

فإن قال: فلم جعلت الجماعة؟

قيل: لأن لا يكون الإخلاص والتوحيد والإسلام والعبادة لله إلا ظاهراً مكشوفاً مشهوداً؛ لأن في إظهاره حجة على أهل الشرق والغرب لله عز وجل وحده وليكون المنافق المستخف مؤدياً لما أقرب به بظاهر الإسلام والمراقبة، ولأن تكون شهادات الناس بالإسلام من بعضهم لبعض جائزة ممكنة مع ما فيه من المساعدة على البر والتقوى والزجر عن كثير من معاصي الله عز وجل.

فإن قال: فلم جعل الجهر في بعض الصلوات ولا يجهر في بعض؟ قيل: لأن الصلوات التي يجهر فيها إنما هي صلوات تصلى في أوقات مظلمة فوجب أن يجهر فيها؛ لأن يمر المار فيعلم أن ههنا جماعة فإن أراد أن يصلي صلياً ولائه إن لم ير جماعة تصلي سمع و علم ذلك من جهة السماع والصلاتان اللتان لا يجهر فيهما فإنما هما صلاة تكون بالنهار وفي أوقات مضيئة فهي تعلم من جهة الرؤية فلا يحتاج فيها إلى السماع.

سخنان دیگر می گویند از این رو بر نمازگذاری که از نماز می خواهد خارج شود و نشان دهد کلام مخلوقین بر او حلال شده سلام را نشانه آن قرار داده اند نه کلام دیگر.

اگر سائل بگوید: چرا در دو رکعت اول نماز قرائت واجب شده و در دو رکعت بعد تسبیح؟

در جواب گفته می شود: تا فرق باشد بین آنچه را که حق تعالی از جانب خود فرض و واجب نموده (قرائت در دو رکعت اول و دوم) و بین آنچه را که حق عزوجل از طرف رسولش واجب قرار داده (تسبیح در دو رکعت سوم و چهارم) اگر سائل بگوید: برای چه در نماز جماعت مشروع گردیده؟

در جواب گفته می شود: برای این که اخلاص و توحید و اسلام و عبادت خدا ظاهر و مکشوف و مشهود باشد چه آن که در اظهار آنها بر اهل شرق و غرب حجت حق عزوجل تمام می گردد و دیگر عذری برایشان باقی نمی ماند و دیگر آن که منافقی که نماز را خفیف و سبک می شمارد مجبور است آنچه را که ظاهراً اقرار دارد علناً و در قرائی و منظر همگان اداء کرده و از آن مراقبت نماید و این موجب قدرت و شوکت اسلام می گردد.

و دیگر آن که در جماعت برخی از مردم برای بعضی دیگری و در حضور یکدیگر شهادت به اسلام می دهند و این امری است مطلوب و راجح مضافاً به این که در سایه جماعت و حضور مردم به دور هم مساعدت بر بر و تقوی و منزه شدن از بسیاری از معاصی حق عزوجل تحقیق می یابد.

اگر سائل بگوید: چرا در برخی از نمازها جهر و بلند خواندن بوده و در بعضی جهر نیست؟

در جواب گفته می شود: نمازهایی را که بلند می خوانند در اوقات تاریک به جامی آورند لذا واجب است که با صدای بلند خوانده شده تا اگر عابری عبور می کند صدا را شنیده و بدین وسیله مطلع شود که جماعتی در آنجا منعقد شده در نتیجه اگر می خواهد نماز بخواند خود را به جماعت رسانده و نمازش را بخواند. و دیگر آن که اگر شخصی جماعت را به واسطه تاریکی هوا نمی بیند به واسطه شنیدن صدای نمازگذاران علم به آن پیدا کرده و به آن واقف می گردد ولی دو نمازی که بلند نمی خوانند (ظهر و عصر) در روز و روشنی هوا اداء می شوند لذا از ناحیه رؤیت درک شده و نیازی به سماع و شنیدن صدایشان نیست.

فإن قال: فلم جعلت الصلوات في هذه الأوقات ولم تقدّم ولم تؤخّر؟
 قيل: لأنّ الأوقات المشهورة المعلومة التي تعمّ أهل الأرض فيعرفها
 الجاهل والعالم أربعة غروب الشمس مشهور معروف فوجب عندها
 المغرب و سقوط الشفق مشهور فوجب عنده عشاء الآخرة و طلوع الفجر
 مشهور فوجب عنده الغداة و زوال الشمس و إيفاء النّبيء مشهور معلوم.
 فوجب عنده الظهر ولم يكن للعصر وقت معلوم مشهور مثل هذه
 الأوقات الأربعة فجعل وقتها الفراغ من الصلاة التي قبلها إلى أن يصير الظلّ
 من كل شيء أربعة أضعافه.

و علة أخرى:

أن الله عزّ وجلّ أحبّ أن يبدأ الناس في كلّ عمل أوّلاً بطاعة و
 عبادة فأمرهم أوّل النهار أن يبدؤا بعبادته ثم ينتشروا فيما أحبّوا
 من مؤنة دنياهم فأوجب صلاة الفجر عليهم فإذا كان نصف النهار و
 تركوا ما كانوا فيه من الشغل و هو وقت يضع الناس فيه ثيابهم و
 يستريحون و يشتغلون بطعامهم و قيلولتهم فأمرهم أن يبدؤوا بذكره
 و عبادته فأوجب عليهم الظهر، ثم يتفرّغوا لما أحبّوا من ذلك فإذا
 قضاوا ظهرهم و أرادوا الانتشار في العمل لآخر النهار بدءوا أيضاً
 بعبادته ثم صاروا إلى ما أحبّوا من ذلك فأوجب عليهم العصر ثم
 ينتشرون فيما شاءوا من مؤنة دنياهم فإذا جاء الليل و وضعوا
 زينتهم و عبادوا إلى أوطانهم بدءوا أوّلاً لعبادة ربّهم ثم
 يتفرّغون لما أحبّوا من ذلك فأوجب عليهم المغرب فإذا جاء وقت
 النوم و فرغوا ممّا كانوا به مشغولين أحبّ أن يبدؤوا أوّلاً بعبادته
 و طاعته، ثم يصيرون إلى ما شاءوا أن يصيروا إليه من ذلك

اگر سائل بگوید: چرا نمازهای یومیّه را در این اوقات خوانده نه مقدّم بر اوقات شده و نه مؤخر از آنها می آورند؟

در جواب گفته می شود: اوقات معروف و مشهوری که همه سکنه کره زمین را شامل می شوند و هر جاهل و عالمی از آن مطلع است چهارتا بوده به این شرح: غروب خورشید که مشهور و معروف است و در آن هنگام باید نماز مغرب را بخوانند، سقوط شفق که آن نیز مشهور است و در آن وقت باید نماز عشاء را خوانند، طلوع فجر که آن هم مشهور بوده و در این وقت باید نماز صبح را خوانند، زوال آفتاب و برگشتن سایه به طرف مشرق مشهور و معروف بوده لذا واجب است نماز ظهر را در این وقت بجا آورد و برای عصر وقت معلوم و مشهوری نظیر نمازهای دیگر وجود ندارد لذا وقت آن را بعد از فراغ از نماز قبلی قرار داده اند تا هنگامی که سایه شاخص چهار برابر خود شاخص گردد.

و علت دیگر آن است که خداوند عزّوجلّ دوست دارد که مردم در هر عملی ابتداء طاعت و عبادتش را نمایند از این رو در اوّل روز یعنی بامداد امر کرده که ابتداء عبادتش کنند و سپس برای خواسته های خودشان منتشر و متفرّق شده و به دنبال کارهای دنیوی خود بروند لذا نماز صبح را برایشان واجب کرده و وقتی روز نیمه شد و مردم دست از شغل و حرفه خود کشیده و لباسهای خود را از بر خویش درآورده و خواستند استراحت کنند و به خوردن طعام اشتغال ورزیده و خواب قیلوله نمایند ایشان را امر نموده که باد پروردگار خود کرده و قبل از اشتغال به این امور عبادتش کنند پس نماز ظهر را بر آنها واجب کرد و پس از خواندن این نماز به دنبال خواسته هایشان بروند.

پس از سپری شدن ظهر و انجام آنچه گفته شد وقتی خواستند برای کار در آخر روز متفرّق شوند باز ابتداء می کنند به عبادت حقّ تعالی و سپس به کار می پردازند لذا نماز عصر را خداوند برایشان واجب قرار داده و پس از خواندن عصر به دنبال آنچه می خواهند می روند و وقتی شب فرارسید و مردم زینت های خود را از خویش دور کرده و به منازلشان بازگشتند ابتداء عبادت پروردگارشان را باید نموده و سپس به خواسته های خود پردازند از این رو حقّ تعالی نماز مغرب را برایشان واجب کرده و وقتی زمان خواب رسید و از اشتغالشان فارغ شدند حقّ تعالی دوست دارد قبل از خوابیدن ابتداء عبادتش را نموده و به طاعتش پردازند لذا نماز عشاء را بر آنها واجب کرد.

فيكونوا قد بدءوا في كل عمل بطاعته وعبادته فأوجب عليهم العتمة فإذا فعلوا ذلك لم ينسوه ولم يغفلوا عنه.

ولم تقس قلوبهم ولم تقل رغبتهم.

فإن قال: فلم إذا لم يكن للمصر وقت مشهور مثل تلك الأوقات أوجبها بين الظهر والمغرب ولم يوجبها بين العتمة والغداة أو بين الغداة والظهر؟

قيل: لأنه ليس وقت على الناس أخف ولا أيسر ولا أحصرى أن يعمّ فيه الضعيف والقوي بهذه الصلاة من هذا الوقت وذلك أن الناس عامتهم يشتغلون في أول النهار بالتجارات والمعاملات والذهاب في الحوائج وإقامة الأسواق فأراد أن لا يشغلهم عن طلب معاشهم ومصلحة دنياهم وليس يقدر الخلق كلهم على قيام الليل ولا يشتغلون به ولا ينتبهون لوقته لو كان واجباً ولا يمكنهم ذلك فخفف الله عنهم ولم يجعلها في أشد الأوقات عليهم ولكن جعلها في أخف الأوقات عليهم كما قال الله تعالى:

يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر (١).

فإن قال: فلم يرفع اليدين في التكبير؟

قيل: لأن رفع اليدين ضرب من الابتهال والتبطل والتضرع فأحب الله عز وجل أن يكون في وقت ذكره متبتلاً متضرعاً مبتهاً ولأن في وقت رفع اليدين أحضار التّبة وإقبال القلب على ما قال و قصد لأن الفرض من الذكر إنما هو الاستفتاح وكل سنة فإنها تؤدي على جهة الفرض، فلما ان كان في الاستفتاح الذي هو الفرض

باری وقتی مردم طبق این دستور عمل کرده و قبل از انجام هر عملی به عبادت حق تعالی پردازند و به شرحی که ذکر شد نماز خوانده و سپس به دنبال حوائج دنیوی و خواسته‌های خود بروند هرگز خدا را فراموش نکرده و از ذکرش غافل نشده و دل‌هایشان قسی نشده و رغبت و میلشان به او کم نمی‌شود.

اگر سائل بگوید: اگر برای نماز عصر همچون نمازهای دیگر وقت مشهور و معروفی نیست پس چرا حق تعالی آن را بین ظهر و مغرب واجب کرده و بین عشاء و صبح یا بین صبح و ظهر قرار نداده؟

در جواب گفته می‌شود: برای مردم خواندن نماز عصر در این وقت سهل‌تر و میسورتر و سزاوارتر است تا انجامش در اوقات دیگر و اساساً تکلیف به خواندن نماز عصر در وقت مزبور به‌طوری است که ضعیف و قوی، پیر و جوان، زن و مرد، جملگی توانایی اتیان آن را دارند به خلاف سایر اوقات که چنین نمی‌باشند و توضیح آن این است که: عموم مردم در ابتداء روز مشغول به تجارت و معامله و دنبال نیازمندیهای خود و رونق دادن بازار و امثال این امور هستند لذا حق تبارک و تعالی نخواست آنها را از طلب معاش و مصالح دنیوی بازدارد و نیز همه خلایق قدرت قیام در شب را نداشته و در آن وقت از خواب بیدار نمی‌شوند و اگر نماز عصر در چنین وقتی برایشان واجب می‌شد قادر بر انجامش نبودند از این رو تکلیف به این نماز را حق تبارک و تعالی در حقشان خفیف و آسان نمود و در اشد اوقات واجب نکرد بلکه آن را در اخف ازمان قرار داد چنانچه حق عزوجل در قرآن شریف فرموده:

یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر (خدا حکم را برای شما آسان خواسته و مشکل قصد ننموده است).

اگر سائل بگوید: چرا برای تکبیر دو دست را بلند می‌کنند؟ در جواب گفته می‌شود: برای این که بلند نمودن دو دست نوعی تضرع و زاری نمودن است لذا حق تعالی دوست دارد که بندگان در وقتی که یادش می‌کنند با حالت تضرع و زاری باشند.

و دیگر آن که در وقت بلند کردن دو دست نیت در خاطر حاضر گشته و قلب به آنچه می‌گوید و قصد نموده اقبال پیدا می‌نماید و توضیح بیشتر آن که: مقدار واجب از ذکر و یاد حق عزوجل بودن همان استفتاح و وارد شدن در نماز است و هر سنت و مستحبی که مقرون با آن قرار داده می‌شود باید در جهت اداء واجب صورت گرفته و کمک به انجام آن باشد و چون در استفتاح و ورود به نماز که فرض و واجب است

رفع اليدين أحب أن يؤدّوا السنّة على جهة ما يؤدّي الفرض.

فإن قال: فلم جعل صلاة السنّة أربعة و ثلاثين ركعاً؟

قيل: لأنّ الفريضة سبع عشرة ركعة فجعلت السنّة مثلي الفريضة كمالاً للفريضة.

فإن قال: فلم جعل صلاة السنّة في أوقات مختلفة ولم تجعل في وقت واحد؟

قيل: لأن أفضل الأوقات ثلاثة عند زوال الشمس و بعد الغروب و بالأسحار فأوجب أن يصليّ له في هذه الأوقات الثلاثة؛ لأنّه إذا فرقت السنّة في أوقات شتى كان أداؤها أيسر و أخفّ من أن تجمع كلّها في وقت.

فإن قال: فلم صارت صلاة الجمعة إذا كانت مع الإمام ركعتين و إذا كانت بغير إمام ركعتين و ركعتين.

قيل: لعل شتى.

منها:

أنّ الناس يتخطّون إلى الجمعة من بعد، فأحبّ الله عزّ وجلّ أن يخفّف عنهم لموضع التعب الذي صاروا إليه.

و منها: أن الإمام يحبسهم للخطبة و هم منتظرون للصلاة، و من انتظر الصلاة فهو في الصلاة في حكم التمام.

و منها: أن الصلاة مع الإمام أتمّ و أكمل، لعلمه و فقهه و فضله و عدله.

و منها: أن الجمعة عيد و صلاة العيد ركعتين و لم تقصر لمكان الخطبتين.

فإن قال: فلم جعلت الخطبة؟

رفع یدین کمک می باشد از این رو حق تعالی دوست دارد که این سنت در جهت اداء واجب صورت بگیرد.

اگر سائل بگوید: چرا نمازهای مستحبی^(۱) می و چهار رکعت قرار داده شده اند؟

در جواب گفته می شود: برای آنکه نمازهای واجب هفده رکعت بوده پس مستحب را در برابر فریضه قرار داد تا برای فریضه بدین ترتیب کمال حاصل شود. اگر سائل بگوید: چرا نمازهای مستحبی در اوقات مختلف اداء می شوند نه در یک وقت؟

در جواب گفته می شود: زیرا افضل اوقات سه وقت است: هنگام زوال آفتاب، بعد از غروب آفتاب، سحرها لذا حق تعالی واجب کرد نماز در این اوقات سه گانه خوانده شود چه آنکه وقتی نمازهای مستحبی را تقسیم بین اوقات مختلف کردند اداء آنها سهل تر و آسانتر خواهد بود از این که تمام را در یک وقت انجام دهند.

اگر سائلی گوید: چرا نماز جمعه وقتی با امام خوانده شود دو رکعت است و وقتی با غیر امام اداء گردد دو رکعت و دو رکعت دیگر به آن اضافه می شود؟ در جواب گفته می شود: به خاطر علت هایی چند:

از جمله آنکه: مردم از راههای دور خود را به نماز جمعه می رسانند لذا حق تعالی دوست دارد نماز خفیف و آسان بر آنها باشد تا تعب و رنجی که در طی طریق متحمل شده اند بدین ترتیب جبران شود.

از جمله آنکه: امام جمعه مردم را برای خواندن خطبه محصور و محبوس می کند و ایشان همواره منتظر نماز هستند و هر کسی که انتظار نماز را بکشد در نماز بوده و بدین ترتیب غیر از کسی است که نماز را تمام یعنی چهار رکعت خوانده از جمله آنکه: نماز با امام اتم و اکمل است زیرا امام واجد علم و فقه و فضل و عدالت است. از جمله آنکه: روز جمعه عید است و نماز عید دو رکعت می باشد و توهم نشود که این نماز مقصور و شکسته است بلکه تمام بوده زیرا دو خطبه غیر از دو رکعت می باشد پس مجموع دو رکعت و خطبه چهار رکعت به حساب می آیند. اگر سائل بگوید: برای چه در نماز جمعه خطبه گذارده شده است؟

۱- مقصود از نمازهای مستحبی، نمازهای مستحبی رواتب است که شبانه روز خوانده می شوند.

قيل: لأنَّ الجمعة مشهود عام فأراد أن يكون للإمام سبب إلى موعظتهم و ترغيبهم في الطاعة و ترهيبهم من المعصية و فعلهم و توقيفهم على ما أرادوا من مصلحة دينهم و دنياهم و يخبرهم بما ورد عليهم من الآفات و من الأحوال التي لهم فيها المضرّة والمنفعة، ولا يكون الصائر في الصلاة منفصلاً و ليس بفاعل غيره ممّن يؤمّ الناس في غير يوم الجمعة.

فإن قال: فلم جعلت خطبتان؟

قيل: لأن تكون واحدة للثناء والتمجيد والتقديس لله عزّ وجلّ، والأخرى للحوائج والأعذار والأندار والدعاء ولما يريد أن يعلمهم من أمره ونهيه ما فيه الصلاح والفساد.

فإن قيل: فلم جعلت الخطبة في يوم الجمعة في أوّل الصلاة و جعلت في العيدين بعد الصلاة؟

قيل: لأنَّ الجمعة أمر دائم و تكون في الشهر مراراً و في السنّة كثيراً و إذا كثّر ذلك على الناس ملّوا و تركوا ولم يقيموا عليه و تفرّقوا عنه فجعلت قبل الصلاة ليحتبسوا على الصلاة ولا يتفرّقوا ولا يذهبوا و أمّا العيدين فإنّما هو في السنّة مرّتين و هو أعظم من الجمعة والزحام فيه أكثر والناس فيه أرغب فإن تفرّق بعض الناس بقي عامّتهم و ليس هو بكثير فيملوا و يسخفوا به.

قال مصنف هذا الكتاب: جاء هذا الخبر هكذا والخطبتان في الجمعة والعيدين من بعد الصلاة؛ لأنّهما بمنزلة الركعتين الأخروين و إنّ أوّل من قدّم الخطبتين عثمان؛ لأنّه لما أحدث ما أحدث لم يكن الناس ليقفوا على خطبته و يقولون ما نصنع بمواعظه، وقد أحدث ما أحدث

در جواب گفته می شود: به خاطر آن که جمعه محل اجتماع عموم بوده لذا خداوند متعال خواسته است که امام جمعه سبب شود برای موعظه مردم و ترغیب نمودن ایشان به طاعت و ترس از گناه و انجام تکالیف و بازداشتنشان بر آنچه اراده دارند که عبارت باشد از مصلحت دین و دنیای آنها و نیز به ایشان خبر دهد از آفات و احوالی که در آنها ضرر و منفعت آنها می باشد درحالی که ائمه جماعات در غیر جمعه فاعل این امور نمی توانند باشند زیرا تنها امامی که منفصل از نماز و جدا از آن می تواند این امر را عملی سازد امام جمعه می باشد.

اگر سائل بگوید: چرا دو خطبه در نماز جمعه قرار داده شده است؟

در جواب گفته می شود: به جهت آن که در یکی از آن دو ثناء و تمجید و تقدیس خدای عزوجل شده و دیگری مشتمل است بر ذکر حوائج و اعذار و برحذر داشتن از معاصی و دعاء و تنبیه بر اوامر و نواهی حق تعالی یعنی اموری که مشتمل بر صلاح و فساد بندگان می باشند.

اگر سائل بگوید: چرا در جمعه خطبه را اول و در عیدین بعداً می خوانند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر آن که جمعه امر مستمر و دائمی است و در هر ماه چند مرتبه و در هر سال تعداد زیادی مراسم نماز جمعه اجراء می شود و قاعدتاً و غالباً هر امری که بر مردم زیاد تکرار شد از آن ملول شده و حتی الامکان سعی می کنند آن را ترک کنند لذا در نماز جمعه خطبه را اول قرار دادند تا بدین وسیله مردم را نگه داشته تا در نماز شرکت کنند و اما نماز عیدین در هر سال دو مرتبه انجام می شود و آن از نماز جمعه اعظم و اهم می باشد و ازدحام و اجتماع شرکت کنندگان در آن بیشتر و مردم در آن راغب تر هستند و به فرض اگر بعد از نماز برخی و اندکی از مردم متفرق شوند عموم و اکثرشان باقی می مانند و همان طوری که گفتیم نفرات متفرقین زیاد و کثیر نیست تا با پراکنده شدنشان نماز سبک شمرده شود و موجب استخفاف آن فراهم گردد.

مصنف این کتاب (صدوق) می گوید: خبر این طور نقل شده: دو خطبه در جمعه و عیدین بعد از نماز باید خوانده شوند زیرا دو خطبه به منزله دو رکعت اخیر می باشد و اولین کسی که در نماز جمعه خطبتین را مقدم داشت عثمان بن عفان بود زیرا پس از آن که وی مرتکب آن اعمال و افعال ناشایست شد مردم پای خطبه او نمی نشستند بلکه می گفتند: با مواظط او چه بکنیم و حال آن که خودش این همه افعال و اعمال نابجا و ناشایست مرتکب شده از این رو وی چون این معنا را

فقدّم الخطبتين لتقف الناس انتظاراً للصلاة.

فإن قال: فلمَ وجبت الجمعة على من يكون على فرسخين لا أكثر من ذلك؟

قيل: لأنّ ما يقصر فيه الصلاة بريدان ذاهباً أو بريد ذاهباً وجائياً. والبريد أربعة فراسخ، فوجب الجمعة على من هو على نصف البريد الذي يجب فيه التقصير، وذلك أنّه يجيء فرسخين و يذهب فرسخين فذلك أربعة فراسخ وهو نصف طريق المسافر.

فإن قال: فلمَ زيد في صلاة السُّنة يوم الجمعة أربع ركعات؟

قيل: تعظيماً لذلك اليوم و تفرقة بينه وبين سائر الأيام.

فإن قيل: فلمَ قصرت الصلاة في السفر؟

قيل: لأنّ الصّلاة المفروضة أولاً إنّما هي عشر ركعات والسّبع إنّما زيدت فيها بعد، فخفف الله عزّ وجلّ تلك الزيادة لموضع سفره و تعب و نصبه و اشتغاله بأمر نفسه و ظنّه و إقامته، لئلاّ يشتغل عمّا لا بدّ له من معيشته رحمةً من الله و تعظفاً عليه، إلّاّ صلاة المغرب فإنّها لم تقصر لأنّها صلاة مقصورة في الأصل.

فإن قال: فلمَ وجب التقصير في ثمانية فراسخ لأقلّ من ذلك ولا أكثر؟

قيل: لأنّ ثمانية فراسخ مسيرة يوم للعامة والقوافل والأثقال، فوجب التقصير في مسيرة يوم.

فإن قال: فلمَ وجب التقصير في مسيرة يوم؟

قيل: لأنّه لو لم يجب في مسيرة يوم لما وجب في مسيرة ألف سنة، وذلك أنّ كلّ يوم يكون بعد هذا اليوم فإنّما هو نظير هذا اليوم، فلو لم يجب في هذا اليوم لما وجب في نظيره إذا كان نظيره مثله ولا فرق بينهما.

می دانست لاجرم برای این که مردم متفرق نشوند خطبتین را بر نماز مقدم داشت تا بدین وسیله به خاطر انتظار نماز مردم متفرق نشوند.

اگر سائل بگوید: چرا جمعه بر کسانی واجب است که فاصله آنها تا نماز جمعه دو فرسخ باشد نه بیشتر از آن؟

در جواب گفته می شود: زیرا مسافتی که در آن نماز شکسته می شود به مقدار دو برید رفتن یا یک برید رفتن و یک برید برگشتن است.

لازم به تذکر است که هر برید چهار فرسخ می باشد.

لذا جمعه بر کسی که فاصله اش تا نماز نصف برید است واجب می باشد یعنی اگر به مقدار دو فرسخ برود و دو فرسخ برگردد که مجموع رفتن و برگشتن او چهار فرسخ که نصف مسافت مسافر است بشود بر او جمعه واجب می باشد.

اگر گفته شود: چرا در روز جمعه چهار رکعت به نوافل اضافه شده و مجموع نوافلی که در ظهر و عصر خوانده می شوند بیست رکعت می باشند؟

در جواب گوییم: به خاطر بزرگداشت این روز و این که بین آن و سایر ایام فرق باشد.

اگر سائل بگوید: چرا در سفر نماز شکسته می شود؟

در جواب گفته می شود: برای آن که نماز واجب در اصل ده رکعت بود و هفت رکعت بعداً به آن افزوده شد سپس حق تعالی در حق مسافر به خاطر سفر در رنجی که وی متحمل می شود و به جهت پرداختنش به امور مربوط به خود از باب رحمت و مهربانی رکعاتی را که به نمازها اضافه شده ساقط فرمود مگر از نماز مغرب زیرا این نماز در اصل مقصوره می باشد.

اگر سائل بگوید: چرا شکسته شدن نماز در هشت فرسخ بوده نه در کمتر از آن و نه در بیشتر؟

در جواب گفته می شود: به خاطر آن که هشت فرسخ سیر یک روز است برای عموم مردم و قافله ها و حیوانات باربر لذا در مقدار سیر یک روز واجب شد نماز شکسته گردد.

اگر سائل بگوید: چرا در مقدار سیر یک روز نماز شکسته شده؟

در جواب گفته می شود: اگر شکسته شدن در مقدار سیر یک روز واجب نشود در سیر هزار سال نیز نباید واجب گردد زیرا هر روز که بعد از امروز باشد نظیر آن بوده و فرقی با هم ندارند حال اگر در سیر امروز نماز شکسته نشود نباید در نظیرش نیز قصر

فإن قال: قد يختلف المسير، وذلك أن سير البقر إنما هو أربعة فراسخ و سير الفرس عشرين فرسخاً، فلم جعلت أنت مسيرة يوم ثمانية فراسخ؟

قيل: لأن ثمانية فراسخ هو سير الجمال والقوافل وهو الغالب على المسير وهو أعظم السير الذي يسيره الجمالون والمكّارون.
فإن قال: فلم ترك في السفر تطوّع النهار ولم يترك تطوّع الليل؟
قيل: كل صلاة لا تقصر فيها فلا تقصر في تطوّعها، وذلك أن المغرب لا يقصر فيها، فلا يقصر فيما بعدها من التطوّع، وكذلك الغداة لا يقصر فيها ولا فيما قبلها من التطوّع.

فإن قال: فما بال العتمة مقصورة وليس تترك ركعتاها؟
قيل: إن تلك الركعتين ليستا هي من الخمسين وإنما هي زيادة في الخمسين تطوّعاً ليستمّ بها بدل ركعة من الفريضة ركعتين من التطوّع.

فإن قيل: فلم وجب على المسافر والمريض أن يصلّيا صلاة الليل في أوّل الليل؟

مركز تحقيقات كميّات علوم اسلامی

قيل: لاشتغاله وضعفه ليحرز صلاته، فيستريح المريض في وقت راحته، ويشغل المسافر باشتغاله وارتحاله وسفره.

فإن قيل: فلم أمروا بالصلاة على الميت؟

قيل: ليشفعوا له ويدعوا له بالمغفرة: لأنه لم يكن في وقت من الأوقات أحوج إلى الشفاعة فيه والطلبية والدعاء والاستغفار من تلك الساعة.

فإن قال: فلم جعلت خمس تكبيرات دون أن تصير أربعاً أو ستاً؟
قيل: إنما الخمس أخذت من الخمس الصلوات في اليوم واللييلة،

گردد چون با هم فرقی ندارند.

اگر سائل بگوید: سیرها فرق می‌کند چه آن‌که سیر شتر در یک روز چهار فرسخ بوده و اسب بیست فرسخ می‌باشد پس چرا مقدار سیر یک روز را هشت فرسخ قرار داده‌اید؟

در جواب گفته می‌شود: به خاطر آن‌که هشت فرسخ سیر شترها و قافله‌ها است که غالب سیرها می‌باشند و شترداران و قافله‌باشی‌ها نوعاً و غالباً این مقدار را در روز طی می‌کنند.

اگر گفته شود: چرا در سفر نوافل نهار و روز ساقط و ترک شده نه نوافل لیل و شب؟

در جواب گفته می‌شود: هر نماز واجبی که در سفر قصر نشود نافله‌اش نیز قصر نمی‌گردد لذا مغرب قصر نمی‌شود لاجرم نافله‌اش نیز مقصور نمی‌گردد و همچنین است نماز صبح که شکسته نشده پس نافله‌اش نیز شکسته نمی‌گردد.

اگر سائل بگوید: پس چه می‌گویی درباره نماز عشاء که شکسته می‌شود ولی نافله‌اش قصر نمی‌گردد؟

در جواب گفته می‌شود: دو رکعت نافله عشاء از جمله نمازهای پنج‌گانه (مجموع فرائض و نوافل) نبوده بلکه آن‌را در ضمن پنج‌گانه رکعت آورده‌اند تا به واسطه‌اش به جای هر یک رکعت فریضه دو رکعت نافله قرار بگیرد.

اگر گفته شود چرا بر مسافر و مریض واجب نشد که نماز شب را در اول شب بجا آورند؟

در جواب گفته می‌شود: به خاطر مشغول بودن مسافر و ناتوان بودن مریض، پس مریض را در توسعه قرار داده‌اند که در وقت راحتی استراحت کرده و مسافر مشغول به امور خود و کوچ کردن گردد.

اگر گفته شود: برای چه خلایق امر شده‌اند بر مرده نماز بخوانند؟

در جواب گفته می‌شود: به خاطر آن‌که بدین وسیله برایش شفاعت کرده و دعاء کنند خداوند او را بیامرزد چه آن‌که در هیچ وقتی از اوقات انسان نیازمندتر به طلب آمرزش و دعاء از آن ساعت نمی‌باشد.

اگر سائل بگوید: چرا در نماز بر اموات پنج تکبیر واجب است نه چهارتا و نه شش تا؟

در جواب گفته می‌شود: عدد پنج مأخوذ است از تعداد پنج نماز که در روز و

و ذلك أنه ليس في الصلاة تكبيرة مفروضة إلا تكبيرة الافتتاح، فجمعت التكييرات المفروضات في اليوم واللييلة، فجعلت صلاة على الميت.

فإن قال: فَلِمَ لم يكن فيها ركوع ولا سجود؟
 قيل: لأنه لم يكن يريد بهذه الصلاة التذلل والخضوع، إنما أريد بها الشفاعة لهذا العبد الذي قد تخلَّى عمّا خلف واحتاج إلى ما قدم.
 فإن قيل: فَلِمَ أمر بغسل الميت؟

قيل: لأنه إذا مات كان الغالب عليه النجاسة والآفة والأذى، فأحب أن يكون طاهراً إذا باشر أهل الطهارة من الملائكة الذين يلوّنه و يماسونه فيما بينهم نظيفاً موجّهاً به إلى الله عزّ وجلّ.

وقد رُوِيَ عن بعض الأئمة عليهم السلام أنه قال:
 ليس من ميت يموت إلا أخرجت منه الجنابة، فلذلك وجب الغسل.

فإن قيل: فَلِمَ أمر أن يكفن الميت؟
 قيل: لأن يلتقى ربّه طاهر الجسد، ولئلاّ تبدو عورته لمن يحمله أو يدفنه، ولئلاّ يظهر الناس على بعض حاله وقبح منظره ولئلاّ يقسو القلب من كثرة النظر إلى مثل ذلك العاهة والفساد، ولأن يكون أطيّب لأنفس الأحياء.

ولئلاّ يبغضه حميم فيلقى ذكره ومودّته، ولا يحفظه فيما خلف و أوصاه وأمره به وأحب.

فإن قيل: فَلِمَ أمر بدفنه؟

قيل: لئلاّ يظهر الناس على فساد جسده وقبح منظره وتغيّر ريحه، ولا يتأذّى به الأحياء بريحه وبما يدخل عليه من الآفة والدنس والفساد،

شب خوانده می شود و شرح آن این است که: در نمازهای واجب هیچ تکبیری واجب نیست مگر تکبیرة الاحرام و چون تعداد نمازهای روز و شب پنج تا است قهراً مجموع تکبیرة الاحرام هایی که در شب و روز گفته می شود پنج تا بوده لذا این تکبیرات را نماز بر میت قرار داده اند.

اگر سائل بگوید: چرا در نماز میت رکوع و سجود نمی باشد؟
در جواب گفته می شود: زیرا مقصود از این نماز تذلل و خضوع و خشوع نمی باشد بلکه مراد شفاعت کردن از بنده ای است که از دنیا رفته و بدین وسیله از بازماندگان جدا گردیده است.

اگر گفته شود: چرا خلائق مأمور شده اند اموات را غسل دهند؟
در جواب گفته می شود: زیرا وقتی انسان مرد غالباً آلوده به نجاست و آلودگی است لذا خداوند دوست دارد که وقتی انسان مرده با اهل طهارت و پاکی یعنی فرشتگان که با وی تماس پیدا می کنند ملاقات کرد نظیف و پاکیزه باشد و سپس با این طهارت متوجه به حق عزوجل گردد.

و از برخی ائمه علیهم السلام مروی است که فرمود: هیچ انسانی نمی میرد مگر آن که از او جنابت خارج می گردد لذا بر میت غسل واجب است.

اگر سائل بگوید: برای چه خلائق مأمور شده اند میت را کفن کنند؟
در جواب گفته می شود: برای این که وقتی میت خدا را ملاقات می کند جسدش پاک بوده و نیز عورتش در مقابل کسی که او را حمل می کند یا دفن می نماید مکشوف نباشد و نیز به خاطر آن که مردم بر بعضی از حالات و قبح منظر میت مطلع نشده و نیز از کثرت نظر بر میت قساوت قلب پیدا نکنند و همچنین پوشاندن میت در کفن برای زنده ها خوشتر می باشد.

و نیز برای این که نزدیکان میت از دیدن قبح منظر او بروی خشمناک نشده و او را مبعوض ندارند تا در نتیجه ذکر و محبت او را از دل بیرون کرده و در بین بازماندگانش حفظش ننموده و نسبت به آنچه وصیت و امر و دوست داشته وی را مراعات نکنند.

اگر گفته شود: چرا خلائق مأمور شده اند میت را دفن کنند؟
در جواب گفته می شود: برای این که مردم بر فاسد شدن جسد میت مطلع نشده و از قبح منظر و بدبو شدن او آگاه نگردیده و همچنین زندگان از بوی متعفن او و آفت و آلودگی و فساد می شود اذیت و آزار نشوند و نیز به خاطر

وليكون مستوراً عن الأولياء والأعداء فلا يشمت عدوّ ولا يحزن صديق.

فإن قيل: قَلِمَ أمر من يغسله بالغسل؟

قيل: لعلّ الطهارة ممّا أصابه من نضح الميّت؛ لأنّ الميّت إذا خرج منه الروح بقي منه أكثر آفته، ولثلا يلهج الناس به وبمماسته، إذ قد غلبت علّة النجاسة والآفة.

فإن قيل: فلم لا يجب الغسل على من مسّ شيئاً من الأموات من غير الإنسان كالطير والبهائم والسباع وغير ذلك؟

قيل: لأنّ هذه الأشياء كلّها ملبّسة ريشاً وصوفاً وشعراً وبراً، وهذا كلّه زكيّ ولا يموت، وإنّما يماس منه الشيء الذي هو زكيّ من الحيّ والميّت الذي قد ألبسه وعلاه.

فإن قيل: قَلِمَ جوّزتم الصلاة على الميت بغير وضوء؟

قيل: لأنّه ليس فيها ركوع ولا سجود، وإنّما هي دعاء ومسألة وقد يجوز أن تدعو الله عزّ وجلّ وتساله على أيّ حال كنت وإنّما يجب الوضوء في الصلاة التي فيها ركوع وسجود.

فإن قيل: قَلِمَ جوّزتم الصلاة عليه قبل المغرب وبعد الفجر؟

قيل: لأنّ هذه الصلاة إنّما تجب في وقت الحضور والعلّة وليست هي مؤقتة كسائر الصلوات، وإنّما هي صلاة تجب في وقت حدوث الحدث ليس للإنسان فيه اختيار، وإنّما هو حق يؤدّي وجائز أن تؤدّي الحقوق في أيّ وقت كان، إذا لم يكن الحقّ مؤقتاً.

آنکه بدن میت از دید دوستان و دشمنان مستور و پوشیده بماند تا در نتیجه نه دشمنان شماتت کنند و نه دوستان از رؤیت صحنه دلخراش پاشیده شدن جسد او محزون گردند.

اگر گفته شود: چرا کسی که میت را غسل می دهد امر شده به این که خودش نیز غسل کند؟

برای این که طاهر شود از رطوبتی که از میت به وی رسیده چه آن که روح وقتی از بدن خارج گشت اکثر آفات و قذارات در او باقی می ماند و دیگر آن که به خاطر حریص نشدن مردم به میت و به تماس گرفتن با او زیرا علت نجاست و آلودگی در او غالب می باشد.

اگر گفته شود: چرا اگر مرده غیر انسان همچون پرندگان و چهارپایان و درندگان و غیر اینها را مس کنند غسل واجب نمی شود؟

در جواب گفته می شود: جهتش آن است که این حیوانات ملبّس هستند به لباسی چون پر، پشم، مو و کرک و بدون تردید این اشیاء پاک بوده و مرگ و موت در آنها معنا ندارد زیرا حیات در آنها نیست تا مرگی باشد و آنچه غالباً از این حیوانات مورد مس واقع می شود همین لباس آنها است که موجب غسل نیست لذا به طور کلی شارع مقدّس مس آنها را موجب غسل قرار نداده اگرچه با اجزاء روح دار آنها تماس حاصل شود.

اگر گفته شود: چرا خواندن نماز بر میت را بدون طهارت جایز می دانید؟ در جواب گفته می شود: زیرا در این نماز رکوع و سجود نیست بلکه دعا و سؤال رحمت است و در هر حالی می توان دعاء نمود و از خدا سؤال حاجت کرد چه در حال طهارت و چه در غیر آن و وضوء فقط در نمازی واجب است که رکوع و سجود دارد.

اگر سائل بگوید: چرا خواندن نماز بر میت را پیش از مغرب و بعد از طلوع فجر جائز می دانید؟

در جواب گفته می شود: این نماز در وقت حضور موت و بیماری مرگ واجب می باشد و وقت معینی همچون نمازهای دیگر ندارد بلکه نمازی است که در وقت حدوث مرگ که امری است غیر اختیاری برای انسان واجب می گردد و در واقع خواندن این نماز حقی است از میت بر عهده احیاء که باید آن را اداء کنند و حقوق را در هر وقتی می توان اداء نمود مشروط به این که وقت خاصی نداشته باشد چنانچه

فإن قيل: فَلِمَ جُعِلَت للكسوف صلاة؟

قيل: لَأَنَّهُ آيَةٌ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَا يَدْرِي لِرَحْمَةِ ظَهَرَتْ أَمْ لِعَذَابٍ؟ فَأَحَبُّ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَفْزَعَ أُمَّتَهُ لِمَخَالَقِهَا وَرَاحِمَهَا عِنْدَ ذَلِكَ لِيَصْرِفَ عَنْهُمْ شَرَّهَا وَيَقِيَهُمْ مَكْرُوهَهَا كَمَا صَرَفَ عَنْ قَوْمِ يُونُسَ حِينَ تَضَرَّعُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

فإن قيل: فَلِمَ جُعِلَت عشر ركعات؟

قيل: إِنَّ الصَّلَاةَ الَّتِي نَزَلَ فَرَضُهَا مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلًا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ فَإِنَّمَا هِيَ عَشْرَ رَكَعَاتٍ، فَجُمِعَت تِلْكَ الرِّكَعَاتُ هَهُنَا وَإِنَّمَا جَعَلَ فِيهَا السَّجُودَ؛ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ صَلَاةً فِيهَا رُكُوعٌ إِلَّا وَفِيهَا سَجُودٌ، وَلِأَنَّهُ يَخْتَمُوا صَلَاتَهُمْ أَيْضًا بِالسَّجُودِ وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ وَإِنَّمَا جَعَلَ أَرْبَعَ سَجَدَاتٍ؛ لِأَنَّ كُلَّ صَلَاةٍ نَقَصَ سَجُودُهَا مِنْ أَرْبَعِ سَجَدَاتٍ لَا تَكُونُ صَلَاةً؛ لِأَنَّ أَقْلَ الْغَرَضِ مِنَ السَّجُودِ فِي الصَّلَاةِ لَا يَكُونُ إِلَّا عَلَى أَرْبَعِ سَجَدَاتٍ.

فإن قيل: فَلِمَ لَمْ يَجْعَلْ بَدَلَ الرُّكُوعِ سَجُودًا؟

قيل: لِأَنَّ الصَّلَاةَ قَائِمًا أَفْضَلُ مِنْ قَاعِدًا وَلَا الْقَائِمُ يَرَى الْكَسُوفَ وَالْانْجِلَاءَ وَالسَّاجِدَ لَا يَرَى.

فإن قيل: فَلِمَ غَيِّرَتِ عَنْ أَصْلِ الصَّلَاةِ الَّتِي قَدْ افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ؟

قيل: لِأَنَّهَا صَلَاةٌ لِعَلَّةٍ تَغْيِّرُ أَمْرًا مِنَ الْأُمُورِ وَهُوَ الْكَسُوفُ فَلَمَّا تَغْيَّرَتِ الْعَلَّةُ تَغْيَّرَ الْمَعْلُولُ.

فإن قيل: فَلِمَ جُعِلَ يَوْمُ الْفِطْرِ الْعِيدُ؟

قيل: لِأَنَّهُ يَكُونُ لِلْمُسْلِمِينَ مَجْمَعًا يَجْتَمِعُونَ فِيهِ وَيَبْرَزُونَ لِلَّهِ تَعَالَى فَيَحْمَدُونَهُ عَلَى مَا مَنَّ عَلَيْهِمْ فَيَكُونُ يَوْمُ عِيدٍ

این جا چنین است.

اگر گفته شود: چرا برای کسوف خواندن نماز واجب شده است؟

در جواب گفته می شود: زیرا کسوف آیه ای است از آیات خدا که نمی دانیم به نشانه رحمت حق عزوجل ظاهر شده یا به منظور عذاب الهی پدید آمده، باری نبی اکرم ﷺ دوست دارند که امتشان هنگام ظهور کسوف در مقابل خالق و راحم فزع و جزع و تضرع نموده تا شر آن از ایشان دفع گشته و بدین وسیله از امر مکروه مترتب بر آن مصون بمانند چنانچه قوم یونس وقتی در مقابل حق عزوجل تضرع و جزع و فزع نمودند باری تعالی عذاب را از آنها برگرداند.

اگر گفته شود: چرا نماز آیات ده رکعت می باشد؟

در جواب گفته می شود: نماز یومیّه واجبی که ابتداء از آسمان نازل شد ده رکعت بود پس این ده رکعت در این نماز جمع گردید و این که سجود در آن واجب است به خاطر آن است که نماز در آن رکوع نیست مگر آن که حتماً سجود نیز دارد و نیز وجه دیگر برای سجود در این نماز آن است که مردم بدین وسیله نمازشان را به سجود و خضوع و خشوع ختم می کنند و اما این که چرا چهار سجده در آن واجب است، جهت آن این است که هر نمازی که سجودش کمتر از چهار سجده باشد نماز نیست زیرا کمترین غرضی که از سجود در نماز تأمین می شود فقط از چهار سجده می باشد نه کمتر از آن.

اگر گفته شود: چرا به جای رکوع سجود قرار داده نشده؟

در جواب گفته می شود: برای این که نماز ایستاده افضل از نشسته است و دیگر آن که شخص ایستاده کسوف و باز شدن قرص را می بیند ولی نشسته نمی بیند. اگر سؤال شود: چرا نماز آیات از اصل نمازی که حق تعالی واجب کرده تغییر نموده است؟

در جواب گفته شده: زیرا نماز آیات به خاطر تغییر پیدا نمودن امری است از امور عالم آفرینش که عبارت باشد از کسوف و چون علت تغییر پیدا نموده معلول نیز متغیر می باشد.

اگر گفته شود: چرا روز فطر را عید قرار داده اند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر دو جهت:

الف: آن که در این روز مردم اجتماع کرده و او را حمد کرده و در مقابل منت هایی که بر ایشان نهاده او را ستایش کرده و ثنایش می گویند پس این روز عید و روز

و يوم اجتماع و يوم فطر و يوم زكاة و يوم رغبة و يوم تضرّع
ولأنّه أوّل يوم من السنّة يحلّ فيه الأكل والشرب لأنّ أوّل
شهور السنّة عند أهل الحق شهر رمضان فأحبّ الله تعالى أن
يكون لهم في ذلك اليوم مجمع يحمدونه فيه و يقدّسونه.

فإن قيل: فلمْ جُعِلَ التكبير فيها أكثر منه في غيرها
من الصلاة؟

قيل: لأنّ التكبير إنّما هو تعظيم لله و تحميد على ما هدى و
عافى كما قال الله عزّ وجلّ: ولتكبّروا الله على ما هديكم و
لعلّكم تشكرون^(١).

فإن قيل: فلمْ جُعِلَ اثنتا عشرة تكبيرة فيها؟
قيل: لأنّه يكون في الركعتين اثنتا عشرة تكبيرة، فلذلك
جعل فيها اثنتا عشرة تكبيرة.
فإن قيل: فلمْ جُعِلَ في الأولى سبع، و خمس في الثانية ولم
يسوّ بينهما؟

قيل: لأنّ السنّة في صلاة الفريضة أن يستفتح بسبع تكبيرات
فلذلك بدأ ههنا بسبع تكبيرات و جعل في الثانية خمس تكبيرات،
لأنّ التحريم من التكبير في اليوم واللييلة خمس تكبيرات، وليكون
التكبير في الركعتين جميعاً وترأ وترأ.

فإن قيل: فلمْ أمروا بالصوم؟
قيل: لكي يعرفوا ألمّ الجوع والعطش و يستدلّوا على فقر الآخرة.

اجتماع و روز افطار و روز زکات و روز رغبت و روز تضرع می باشد.
 ب: آنکه روز فطر اولین روز سال است که در آن تناول مأكولات و شرب مشروبات حلال می باشد چه آنکه اولین ماه سال از نظر اهل حق ماه رمضان بوده که از ابتداء آن تا پایانش روزها اکل و شرب مباح نیست و اولین روزی که این معنا بر مکلفین حلال بوده روز اول بعد از انقضاء ماه است که همان روز فطر می باشد لذا حق تعالی دوست دارد که مردم در این روز اجتماع کرده و او را حمد نموده و تقدیسش کنند.

اگر گفته شود: چرا در نماز روز عید فطر تکبیر آن بیشتر از تکبیر در نمازهای دیگر است؟

در جواب گفته می شود: زیرا تکبیر عبارتست از بزرگداشت حق تعالی و حمد نمودنش در مقابل هدایتی که فرموده و عافیتی که عنایت نموده چنانچه خود در قرآن کریم فرموده: وَلَتَكْبِرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (و برای این که خدا را به عظمت یاد کنید که شما را به دین اسلام هدایت فرموده باشد که از این نعمت بزرگ سپاسگزار گردید).

اگر گفته شود: چرا در این نماز دوازده تکبیر قرار داده شده؟

در جواب گفته می شود: برای این که در هر دو رکعت نمازی دوازده تکبیر مشروع می باشد لذا در این نماز دوازده تکبیر قرار داده شده.

اگر گفته شود: چرا در رکعت اول این نماز هفت تکبیر و در رکعت دوم پنج تکبیر قرار داده اند و هر دو رکعت از این حیث با هم مساوی نیستند؟

در جواب گفته می شود: برای این که در نمازهای واجب هفت تکبیر افتتاح مستحب است از این رو هفت تکبیر را در رکعت اول این نماز قرار داده اند و چون در نمازهای واجب شبانه روز مجموعاً پنج تکبیره الاحرام می باشد این عدد را در رکعت دوم از این نماز قرار داده اند و وجه دیگر آنکه در هر یک از دو رکعت عدد وتر برای تکبیر باشد.

اگر گفته شود: چرا خلائق امر شده اند به گرفتن روزه؟

در جواب گفته می شود: به خاطر پنج جهت:

الف: آنکه درد گرسنگی و تشنگی را بیابند و درک نمایند.

ب: آنکه با درک درد مزبور استدلال کنند بر فقر و نیاز در آخرت یعنی آنرا دلیل قرار دهند بر احتیاجشان در آخرت.

وليكون الصائم خاشعاً ذليلاً مستكيناً مأجوراً محتسباً عارفاً صابراً على ما أصابه من الجوع والعطش، فيستوجب الثواب مع ما فيه من الإمساك عن الشهوات، وليكون ذلك واعظاً لهم في العاجل وراضياً لهم على أداء ما كلفهم و دليلاً لهم في الآجل، وليعرفوا شدة مبلغ ذلك على أهل الفقر والمسكنة في الدنيا، فيؤدّوا إليهم ما فرض الله لهم في أموالهم.

فإن قيل: فلم جعل الصوم في شهر رمضان خاصّة دون سائر الشهور؟

قيل: لأنّ شهر رمضان هو الشهر الذي أنزل الله فيه القرآن، وفيه فرق الله بين أهل الحقّ والباطل، كما قال الله تعالى:

شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن هدى للناس و بيّنات من الهدى والفرقان^(١) وفيه نبيّ محمّد، وفيه ليلة القدر التي هي خير من ألف شهر، وفيها يفرق كلّ أمر حكيم وهو رأس السنة، و يقدر فيها ما يكون في السنة من خير أو شرّ أو مضرة أو منفعة أو رزق أو أجل، ولذلك سمّيت ليلة القدر.

فإن قيل: فلم أمروا بصوم شهر رمضان لأقلّ من ذلك ولا أكثر؟ قيل: لأنّه قوّة العباد الذي يعمّ فيه القوي والضعيف، وإنّما أوجب الله الفرائض على أغلب الأشياء و أعمّ القوي ثم رخص لأهل الضعف، وإنّما أوجب الله و رغب أهل القوّة في الفضل، ولو كانوا يصلحون على أقلّ من ذلك لنقصهم، ولو احتاجوا إلى أكثر من ذلك لزادهم.

ج: آن که بدین وسیله روزه دار خاشع و ذلیل و خاکسار و در ضمن صاحب اجر و عارف و صابر گردد بر آنچه از ناحیه گرسنگی و تشنگی به وی متوجه می گردد در نتیجه مستحق ثواب می شود مضافاً به این که روزه شخص را از شهوات و میول نفسانی حفظ و نگهداری می کند.

د: روزه در دنیا برای روزه داران واعظی بوده و راضی کننده ایشان است بر اداء تکالیف و در آخرت دلیل و راهنما می باشد.

ه: آن که بدین وسیله روزه دار سختی گرسنگی و تشنگی بر اهل فقر و مسکنت را در دنیا لمس می کند و این باعث می گردد که آنچه حقوق مالی است و طلب فقراء از او هست را بپردازد.

اگر سؤال شود: چرا روزه در خصوص ماه رمضان واجب شده نه ماههای دیگر؟ در جواب گفته می شود: به خاطر امتیازاتی که این ماه از ماههای دیگر دارد که از جمله آنها است:

الف: در ماه رمضان قرآن نازل شده.

ب: در این ماه حق تعالی بین اهل حق و باطل تفرقه انداخته چنانچه خود در قرآن فرموده: شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن، هدی للناس و بینات من الهدی والفرقان (ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن برای هدایت مردم و به منظور امتیاز حق از باطل با ادله ای روشن نازل گردیده).

ج: در این ماه حضرت محمد ﷺ به نبوت برانگیخته شد.

د: در این ماه لیلۃ القدر می باشد که از هزار ماه بهتر بوده و در آن هر فرمان حکیم تفریق و توزیع می گردد و آن ابتداء سال بوده و آنچه از خیر و شر، ضرر و منفعت، روزی و مرگ در آن برای انسان مقرر می شود فلذا به آن لیلۃ القدر می گویند.

اگر سؤال شود: چرا خلایق فقط به روزه ماه رمضان امر شده اند نه به کمتر و نه به بیشتر از آن؟

در جواب گفته می شود: این مقدار نیرو و توان بندگان بوده اعم از قوی و ضعیف و همگان در این مبلغ با هم مشترک هستند و حق عزوجل واجبات را براساس اغلب اشیاء و اعم قوی منظور می دارد سپس به اهل ضعف تخفیف داده و آنها را مرخص می نماید چنانچه اهل قوه و آنان که توان دارند را ترغیب در زائد بر آن می نماید و اگر بر کمتر از آن صلاحیت داشته باشند البته تکلیف را در حقشان کاهش داده همان طوری که اگر محتاج به بیش از آن باشند البته تکلیف را نسبت به آنها افزایش

فإن قيل: فَلِمَ إذا حاضت المرأة لا تصوم ولا تصلي؟
 قيل: لأنها في حد نجاسة فأحب أن لا تتعبد إلا طاهرة، ولأنه
 لا صوم لمن لا صلاة له.

فإن قيل: فَلِمَ صارت تقضي الصيام ولا تقضي الصلاة؟
 قيل: لعل شتى فمنها أن الصيام لا يمنعها من خدمة نفسها وخدمة
 زوجها وإصلاح بيتها والقيام بأمرها والاشتغال بمرمة معيشتها،
 والصلاة تمنعها من ذلك كله؛ لأن الصلاة تكون في اليوم والليلة
 مراراً فلا تقوى على ذلك والصوم ليس كذلك.
 ومنها:

أن الصلاة فيها عناء وتعب واشتغال الأركان وليس في الصوم
 شيء من ذلك إنما هو ترك الطعام والشراب، وليس فيه اشتغال
 الأركان.
 ومنها:

أنه ليس من وقت يجبي إلا ويجب عليها فيه صلاة جديدة في
 يومها وليلتها، وليس الصوم كذلك؛ لأنه ليس كلما حدث عليها يوم
 وجب عليها الصوم وكلما حدث وقت الصلاة وجبت عليها الصلاة.
 فإن قيل: فَلِمَ إذا مرض الرجل أو سافر في شهر رمضان فلم
 يخرج من سفره أو لم يفق من مرضه حتى يدخل عليه شهر رمضان
 آخر وجب عليه الفداء للأول وسقط القضاء، وإذا أفاق بينهما أو
 أقام ولم يقضه وجب عليه القضاء والفداء؟

قيل: لأن ذلك الصوم إنما وجب عليه في تلك السنة في هذا
 الشهر فأما الذي لم يفق فإنه لما مر عليه السنة كلها
 وقد غلب الله عليه، فلم يجعل له السبيل إلى أدائها

می دهد.

اگر سؤال شود چرا زن هرگاه حائض شد نه روزه باید بگیرد و نه نماز بخواند؟ در جواب گفته می شود: زیرا حیض در حد نجاست بوده لاجرم حق تبارک و تعالی دوست دارد که زن فقط در حال طهارت عبادتش را نماید و دیگر آن که کسی که نمازش صحیح نیست و در حقش اساساً صلوٰه مشروع نمی باشد روزه هم مشروع نیست.

اگر سؤال شود: پس چرا وقتی زن از حیض پاک شد روزه اش را باید قضاء کند ولی نمازش قضاء ندارد؟

در جواب گفته می شود: این حکم علت های بسیار دارد:

از جمله آن که: روزه مانع نمی شود از این که زن خدمت خود و شوهر نموده، خانه اش را اصلاح کرده، به امور خود پرداخته و مشغول فراهم کردن معیشت باشد ولی نماز از تمام این امور ممانعت می کند زیرا نماز در روز و شب چند مرتبه تکرار می شود لذا به ملاحظه اشتغالاتی که برای زن هست قضاء نمازها بر او بسیار مشکل است در حالی که روزه این طور نیست.

از جمله آن که: در نماز رنج و مشقت و پرداختن به ارکان نماز می باشد و حال آن که روزه این طور نیست بلکه صرف ترک طعام و شراب بوده و اصلاً پرداختن به ارکان در آن وجود ندارد.

از جمله آن که: هیچ وقتی فرامی رسد مگر آن که در آن نمازی جدید واجب می گردد چه در روز و چه در شب و حال آن که روزه چنین نیست زیرا هر روزی که فرامی رسد این طور نیست که روزه اش واجب باشد ولی در نماز هر وقتی که حادث گردد نماز در آن وقت واجب می باشد.

اگر گفته شود: چرا هرگاه شخصی در ماه رمضان مریض شده یا مسافرت کند و از سفرش دست نکشیده یا مرضش بهبودی نیابد تا ماه رمضان آینده بر او فدیة واجب است و قضاء روزه ساقط می باشد اما اگر بین این دو رمضان مرضش خوب شده یا در وطن و یا جای دیگر اقامه کرد و سفرش منقطع شد ولی قضاء روزه رمضان گذشته را نگرفت تا ماه رمضان آینده فرارسید بر او هم قضاء و هم فدیة لازم می باشد؟

در جواب گفته می شود: جهتش آن است که در سال گذشته روزه رمضان آن بر شخص واجب بوده حال وقتی در طول سال وی بیمار بود به طوری که نتوانست روزه

سقط عنه، وكذلك كل ما غلب الله عليه مثل المغمى عليه الذي يغمى عليه في يوم و ليلة فلا يجب عليه قضاء الصلوات كما قال الصادق عليه السلام: كلما غلب الله على العبد فهو أعذر له لأنه دخل الشهر و هو مريض فلم يجب عليه الصوم في شهره ولا سنته للمرض الذي كان فيه و وجب عليه الفداء؛ لأنه بمنزلة من وجب عليه الصوم فلم يستطع أدائه فوجب عليه الفداء، كما قال الله عز وجل:

فصيام شهرين متتابعين ... فمن لم يستطع فإطعام ستين مسكيناً^(١) وكما قال:

فقضية من صيام أو صدقة^(٢) فأقام الصدقة مقام الصيام إذا عسر عليه.

فإن قيل: فإن لم يستطع إذ ذاك فهو الآن يستطيع؟
 قيل: لأنه لما دخل عليه شهر رمضان آخر وجب عليه الفداء للماضي، لأنه كان بمنزلة من وجب عليه صوم في كفارة فلم يستطعه فوجب عليه الفداء وإذا وجب عليه الفداء سقط الصوم والصوم ساقط والفداء لازم، فإن أفاق فيما بينهما ولم يصمه وجب عليه الفداء لتضييعه الصوم لاستطاعته.

فإن قيل: فلم جعل صوم السنة؟

را اداء و قضاء بجا آورد روزه از وی ساقط می باشد و همچنین است حکم هر کسی که مغلوب تقدیر الهی واقع شود نظیر مغمی علیه که در طول روز و شب مبتلا به اغماء شده باشد که بر وی قضاء نمازهای فوت شده لازم نیست چنانچه حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: هر چه را که حق تعالی بر بنده اش غالب نماید و بنده مغلوب آن واقع گردد نزد خداوند متعال معذور بوده و تکالیفی را که به واسطه آن نتوانسته انجام دهد از عهده اش ساقط هستند چه آنکه ماه رمضان در حالی فرارسید که شخص مریض بود در نتیجه روزه بر وی در ماه واجب نبود و چون فرض این است که بعد از ماه تا سال آینده مرضش ادامه پیدا کرد و از قضاء متمکن و مستطیع نشد لاجرم فداء آن را باید بدهد چنانچه حق تعالی در قرآن فرموده: فصیام شهرین متتابعین... تا آنجا که فرموده: فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکیناً (کسی که نتوانست روزه در ماه را بگیرد باید شصت مسکین را طعام دهد) و نیز در جای دیگر فرموده: ففدیة من صیام او صدقة (پس کسی که از شما بیمار بوده یا درد سر بر او عارض شود باید روزه به عنوان فداء گرفته یا صدقه بدهد).

پس حق تعالی در این آیه صدقه را در صورت عسر و سختی به جای روزه قرار داده است.

اگر گفته شود: اگر چه شخص در رمضان گذشته و طول سال تا رمضان آینده مستطیع نبود ولی فرض این است که در رمضان آینده استطاعت دارد پس قضاء بر او باید واجب باشد نه فدیة؟

در جواب گفته می شود: وقتی ماه رمضان بعدی داخل شد وی نمی تواند غیر از روزه اداء امسال روزه دیگری بگیرد حتی قضاء سال گذشته را پس چون نسبت به قضاء گذشته مستطیع نیست همان فداء در عهده اش می باشد زیرا وی به منزله کسی است که به خاطر کفاره روزه در عهده اش آمده و استطاعت گرفتن آن را ندارد پس همان طوری که این شخص فداء در عهده اش هست نه قضاء شخص مورد بحث نیز فقط فداء باید بدهد و وقتی فداء در عهده اش بود روزه یعنی قضاء از وی ساقط است ولی اگر بین دو رمضان از مرض خوب می شد و می توانست روزه بگیرد ولی نگرفت به مجرد دخول ماه رمضان آینده هم فداء و هم قضاء در عهده اش می باشد، فداء به خاطر آن که قضاء را ضایع کرد و نگرفت و روزه قضاء چون استطاعت پیدا نمود و اقدام به گرفتن آن نکرد.

اگر گفته شود: برای چه روزه مستحبی تشریع شده؟

قيل: ليكمل به صوم الفرض.

فإن قيل: فلم جعل في كل شهر ثلاثة أيام في كل عشرة يوماً؟
 قيل: لأن الله تعالى يقول من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها فمن
 صام في كل عشرة يوماً واحداً فكأنما صام الدهر كله كما قال
 سلمان الفارسي رحمة الله عليه: صوم ثلاثة أيام في الشهر صوم
 الدهر كله فمن وجد شيئاً غير الدهر فليصمه.

فإن قيل: فلم جعل أول خميس في العشر الأول و آخر خميس
 في العشر الآخر و أربعاء في العشر الأوسط؟

قيل: أما الخميس فإنه قال الصادق عليه السلام: يعرض كل خميس أعمال
 العباد على الله عز وجل فأحب أن يعرض عمل العبد على الله و هو
 صائم.

فإن قيل: فلم جعل آخر خميس؟

قيل: لأنه إذا عرض عمل العبد ثلاثة أيام والعبد صائم كان أشرف
 و أفضل من أن يعرض عمل يومين و هو صائم، وإنما جعل الأربعاء
 في العشر الأوسط؛ لأن الصادق عليه السلام أخبر بأن الله تعالى خلق النار
 في ذلك اليوم و فيه أهلك الله القرون الأولى و هو يوم نحس
 مستمر، فأحب أن يدفع العبد عن نفسه نحس ذلك اليوم بصومه.

در جواب گفته می شود: برای این که به واسطه آن روزه واجب تکمیل گردد.
اگر گفته شود: چرا در هر ماهی سه روزه، روزه مستحب شده به این نحو که از هر دهه یک روز؟

در جواب گفته می شود: به خاطر آن که حق تعالی می فرماید: هر کسی که یک عمل پسندیده انجام دهد ده مقابلش به او اجر داده می شود، پس کسی که در هر ده روز یک روز را روزه بگیرد مثل این است که تمام دهر و روزگار را روزه گرفته چنانچه سلمان فارسی رحمه الله علیه فرموده: روزه سه روز در هر ماه معادل روزه دهر می باشد، پس کسی که چیزی غیر از دهر را بیابد آن را روزه بدارد.

اگر گفته شود: برای چه اولین پنج شنبه در دهه اول و آخرین پنج شنبه در دهه آخر و اولین چهارشنبه در دهه وسط از هر ماه روزه اش مستحب شده؟

در جواب گفته می شود: اما پنج شنبه: امام صادق علیه السلام فرمودند: در هر پنج شنبه اعمال بندگان را بر خدای عز و جل عرضه می دارد، پس حق تبارک و تعالی دوست دارد اعمال بندگان را در حالی که روزه دار هستند محضرش عرضه بدارند.

اگر گفته شود: چرا از دهه آخر روزه پنج شنبه اخیر مستحب شده است؟

در جواب گفته می شود: جهتش آن است که وقتی پنج شنبه اخیر روزه اش مستحب باشد در برخی از فروض لازم می آید که شخص از دهه آخر دو روز را روزه بگیرد و آن فرضی است که آخر ماه مردّد باشد بین چهارشنبه یا پنج شنبه که در این فرض مکلف از دهه آخر احتیاطاً دو تا پنج شنبه را روزه می گیرد، یکی پنج شنبه اول که متحمل است آخر ماه چهارشنبه باشد دیگر پنج شنبه دوم که احتمالاً آخر ماه با آن مصادف شده باشد باری در چنین فرضی مکلف در یک ماه سه تا پنج شنبه را روزه گرفته یک پنج شنبه از دهه اول و دو پنج شنبه از دهه سوم در حالی که اگر پنج شنبه اول از دهه اخیر روزه اش مستحب باشد همیشه در ماه دو پنج شنبه روزه گرفته می شود و پرواضح است وقتی عمل بنده را به درگاه الهی عرضه دارند اگر سه روز را روزه باشد اشرف و افضل است از آن که دو روز را روزه بگیرد.

و اما جهت استحباب روزه چهارشنبه در دهه وسط آن است که: امام صادق علیه السلام فرمودند:

خداوند متعال آتش را در چنین روزی آفرید و نیز در همین روز حق تعالی طوائف و امم گذشته را هلاک فرمود و این روز نحسی است لذا حق تعالی دوست دارد بنده اش نحوست این روز را با گرفتن روزه از خود دور کند.

فإن قيل: فلم وجب في الكفارة على من لم يجد تحرير رقبة الصيام دون الحج والصلاة وغيرهما من الأنواع؟

قيل: لأن الصلاة والحج و سائر الفرائض مانعة للإنسان من التقلب في أمر دنياء و مصلحة معيشتة مع تلك العلل التي ذكرناها في الحائض التي تقضي الصوم ولا تقضي الصلاة.

فإن قيل: فلم وجب عليه صوم شهرين متتابعين دون أن يجب عليه شهر واحد أو ثلاثة أشهر؟ قيل: لأن الفرض الذي فرضه الله تعالى على الخلق هو شهر واحد فضوعف هذا الشهر في الكفارة تأكيداً و تغليظاً عليه.

فإن قيل: فلم جعلت متتابعين؟

قيل: لثلاثيهم عليه الأداء فيستخف به؛ لأنه إذا قضى متفرقاً هان عليه القضاء و استخف بالإيمان.

فإن قيل: فلم أمر بالحج؟

قيل: لعل الوفاة إلى الله عز وجل و طلب الزيادة والخروج من كل ما اقترف العبد تائباً مما مضى مستأنفاً لما يستقبل مع ما فيه من اخراج الأموال و تعب الأبدان والاشتغال عن الأهل والولد و حظر النفس عن اللذات شاخصاً في الحر والبرد، ثابتاً عليه ذلك دائماً، مع الخضوع والاستكانة والتذلل مع ما في ذلك لجميع الخلق من المنافع كل ذلك لطلب الرغبة إلى الله والرهبة منه و ترك قساوة القلب و خسارة الأنفس ونسيان الذكر و

اگر گفته شود: چرا در کفاره کسی که از آزاد نمودن بنده عاجز است به جایش روزه واجب شده نه حج یا نماز و یا غیر این دو از انواع عبادات؟

در جواب گفته می شود: به خاطر آنکه نماز و حج و سائر عبادات مانع می شوند از این که انسان به امور معاش و مصالح دنیوی خود بپردازد بخلاف روزه که این طور نیست مضافاً به علت هایی که در مورد لزوم قضاء روزه در حائض گفته شد و بین روزه و نماز فرق هایی از این جهت بیان گردید.

اگر گفته شود: چرا در کفاره، روزه دو ماه متوالی واجب شده و به جای آن یک ماه یا سه ماه واجب نگردیده؟

در جواب گفته می شود: تکلیف واجبی را که حق تعالی بر خلایق فرض و لازم قرار داده روزه یک ماه است، در کفاره از باب تغلیظ و تأکید این یک ماه مضاعف شده و به دو ماه مبدل گردیده است.

اگر گفته شود: چرا دو ماه متوالی و پشت سر هم واجب گردیده؟

در جواب گفته می شود: برای این که اداء کفاره بر مجرم سهل و آسان نباشد تا در نتیجه ارتکاب خلاف برایش خفیف و بی مقدار تلقی گردد چه آن که اگر کفاره را بتواند متفرق و با فاصله بجا آورد قضاء و ادای کفاره بر او سهل و بی زحمت بوده در نتیجه اعمال و افعال ایمانی یعنی روزه و سائر تکالیفی که در آن کفاره لازم می آید نزد شخص سبک و بی ارزش محسوب می گردد.

اگر گفته شود: چرا خلایق مأمور شده اند حج بجا آورند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر وارد شدن بر خدای عز و جل و طلب فزونی و بیرون آمدن از گناهانی که بنده مرتکب شده و توبه نمودن از اعمال زشت گذشته و از نو آغاز کردن اعمال در آینده مضافاً به صرف اموال و به رنج انداختن ابدان و منصرف شدن از اهل و فرزند و بازداشتن نفس را از لذات و مسافرت نمودن در گرما و سرما و باقی ماندن بر آن مدت مدیدی زائد بر عبادات و طاعات دیگر با خضوع و خشوع و خاکساری.

و علاوه بر این مصالح و حکم منافعی که در این عبادت بوده برای جمیع خلق می باشد.

آنچه گفته شد به خاطر آن است که در بندگان رغبت و میل به باری تعالی پیدا شده و در عین حال خشیت و ترس نیز از جناب اقدس الهی در دل داشته و نیز قساوت از قلبشان برطرف شده و خساست و دنائت از نفسشان زائل گشته و نسیان ذکر و

انقطاع الرجاء والأمل و تجديد الحقوق و حظر الأنفس عن الفساد مع ما في ذلك من المنافع لجميع من في شرق الأرض و غربها و من في البر والبحر ممن يحجّ و ممن لم يحجّ من بين تاجر و جالب، و بائع، و مشتري، و كاسب، و مسكين، و مكار و فقير و قضاء حوائج أهل الأطراف في المواضع الممكن لهم الاجتماع فيه، مع ما فيه من التفقه و نقل أخبار الأئمة عليهم السلام إلى كلّ صقع و ناحية كما قال الله عزّ وجلّ:

فلولا نفر من كلّ فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلّهم يحذرون و ليشهدوا منافع لهم^(١).

فإن قيل: فلم أمروا بحجّة واحدة لا أكثر من ذلك؟

قيل: لأنّ الله تبارك و تعالى وضع الفرائض على أدنى القوم قوّة كما قال الله عزّ وجلّ فما استيسر من الهدى يعني شاة ليسع القوي والضعيف و كذلك سائر الفرائض إنّما وضعت على أدنى القوم قوّة فكان من تلك الفرائض الحج المفروض واحداً ثم رغب بعد أهل القوة بقدر طاقتهم.

فإن قيل: فلم أمروا بالتمتع في الحج؟

انقطاع رجاء و آرزو از او دورگشته و حقوق تجدید شده و نفوس از فساد ممنوع واقع شوند.

از اینها گذشته منافع در این عبادت برای جمیع بندگان می باشد، اهل مشرق و اهل مغرب، ساکنین در خشکی و انسانهای در دریا، حاجی ها و غیر حاجی ها، تجّار و غیر تجّار، فروشنده و مشتری، کاسب و مسکین، مُکاری و فقیر.

دیگر از منافع این عبادت اداء شدن نیازمندیهای اهل نواحی و اطراف در اماکنی که ممکن است برای حج اجتماع نمایند می باشد و از تمام مهم تر این است که در برگزاری مراسم حج نفقه در دین برای حاجی ها پیدا شده و اخبار ائمه هدی علیهم السلام را به تمام مواضع و بلاد نقل می کنند و دیگران نیز از آنها منتفع می شوند چنانچه در عصر حضور ائمه علیهم السلام از اطراف و اکناف و بلاد دور و نزدیک که مردم برای انجام مراسم حج در مکه حضور بهم می رساندند محضر مبارک حضرات ذوات مقدسه ائمه علیهم السلام مشرف می شدند و آنچه از آن بزرگواران می شنیدند را برای اهالی بلاد خود بازگو می کردند و بدین ترتیب آنها نیز از علوم اهل بیت علیهم السلام منتفع می شدند چنانچه حق تعالی در قرآن فرموده:

فلولا نفر من کل فرقه منهم الخ

(چرا از هر طائفه ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیا نباشند؟ تا آن علمی را که آموخته اند به قوم خود بیاموزند که قومشان هم شاید خدا ترس شده و از نافرمانی حذر کنند).

اگر گفته شود: چرا مردم تنها به یک حج امر شده اند نه بیشتر؟

در جواب گفته می شود: زیرا خداوند تبارک و تعالی فرائض و واجبات را براساس قوه و نیروی ضعیف ترین مردم وضع و جعل فرموده چنانچه خود در قرآن فرموده: فما استیسر من الهدی (پس آنچه از قربانی میسور و ممکن شد) مقصود گوسفند است تا قوی و ضعیف هر دو بتوانند آن را قربانی نمایند و همچنین است سایر فرائض یعنی آنها نیز براساس قوه و نیروی اضعف مردم وضع و جعل شده اند و از جمله این واجبات است حجی که در طول عمر یک بار واجب می باشد چه آن که این مقدار بر همگان میسور است سپس کسانی که قوه و توان بیشتر دارند در آن راغب شده و به مقدار طاقت و توانایی خود مرّات دیگر به این عمل مبادرت می کنند.

اگر گفته شود: برای چه خلائق امر شده اند که در بین عمره و حج از محرمات

قيل: ذلك تخفيف من ربكم ورحمة؛ لأن يسلم الناس في إحرامهم ولا يطول ذلك عليهم فيدخل عليهم الفساد.

وأن يكون الحج والعمرة واجبين جميعاً فلا تعطل العمرة و تبطل ولا يكون الحج مفرداً من العمرة و يكون بينهما فصل و تمييز و أن لا يكون الطواف بالبيت محظوراً؛ لأن المحرم إذا طاف بالبيت قد أحلّ إلا لعلّة، فلو لا التمتع لم يكن للحاج أن يطوف؛ لأنّه إن طاف أحلّ و فسد إحرامه و يخرج منه قبل أداء الحج، و لأن يجب على الناس الهدى والكفارة فيذبحون و ينحرون و يتقرّبون إلى الله جلّ جلاله فلا تبطل هراقة الدماء والصدقة على المسلمين.

فإن قيل: فلم جعل وقتها عشر ذي الحجة ولم يقدّم ولم يؤخّر؟

قيل: قد يجوز أن يكون لما أوجب الله عزّ وجلّ أن يعبد بهذه العبادة وضع البيت والمواضع في أيّام التشريق فكان أوّل ما حجّت لله الملائكة و طافت به في هذا الوقت فجعله سنّة و وقتاً إلى يوم القيامة

مُحَلّ شده و تمتّع ببرند؟

در جواب گفته می‌شود: این تخفیفی است از ناحیه پروردگار و رحمتی است از جانب حضرتش به بندگان تا آنها در احرامشان سالم بمانند و محروم بودنشان از لذائذ طول نکشد تا فساد بر آنها وارد گردد.

و این که حج و عمره جمیعاً واجب بوده لذا اگر بین این دو خروج از احرام و تمتّع از لذات نمی‌بود بسا مردم به واسطه طول کشیدن احرام عمره را معطل گذارده و رهایش می‌نمودند لذا برای پیشگیری از آن در بین حج و عمره تمتّع مشروع گردید و باید توجه داشت که حج مفرد و جدا از عمره نیست بلکه هر دو با هم می‌باشند منتهی به خاطر مصالح یاد شده بین آنها تمتّع فاصله گردیده. عِلّت دیگر برای تمتّع آن است که:

بدین وسیله طواف بیت برای حاجی ممنوع و محظور نمی‌گردد چه آن که مُحَرَّم وقتی در عمره‌اش طواف نمود مُحَلّ می‌شود و از احرام درمی‌آید از این رو اگر تمتّع نمی‌بود (مقصود محرم شدن به احرام حجّ بعد از خارج شدن از احرام عمره می‌باشد) حاجی نمی‌توانست برای حجّش طواف زیارت را بجا آورد زیرا فرض آن است که به واسطه طواف در عمره احرامش فاسد شد یعنی شخص از احرام درآمد پس پیش از اداء حجّ از احرام خارج گردیده است و نمی‌تواند اعمال حجّ را بجا آورد.

عِلّت دیگر آن که بسا در احرام عمره بر مردم قربانی و کفّاره واجب می‌گردد لذا چون قربانی کرده و شتر نحر می‌نمایند و آن را به مسلمین صدقه می‌دهند و بدین ترتیب تقرب به حقّ تعالی می‌جویند و این در صورتی ممکن است که از احرام عمره بیرون آمده باشند و الا ریختن خون و قربانی آنها باطل بوده و تصدقشان بر مسلمین فاسد و بدین ترتیب تقرب الی الله نمی‌توانند پیدا کنند لذا برای پیشگیری از این امور بین عمره و حجّ تمتّع وضع و جعل گردید.

اگر سؤال شد: چرا وقت انجام حج در دهه ذی حِجّه قرار داده شده نه مقدّم و نه مؤخّر از آن؟

در جواب گفته می‌شود: ممکن است بگوییم: وقتی حقّ تعالی این عبادت را بر بندگان واجب کرد بیت و مواضع عبادت (مثل منی و عرفات و مشعر) را در ایّام تشریق وضع و جعل فرمود و اولین کسانی که حجّ را انجام دادند فرشتگان بودند که در همین وقت طواف کردند پس حقّ تعالی برای بندگان آنچه را فرشتگان از نظر

فأما النبيون: آدم و نوح و إبراهيم و موسى و عيسى و محمد صلوات الله عليهم و غيرهم من الأنبياء عليهم السلام إنما حجّوا في هذا الوقت فجعلت سنة في أولادهم إلى يوم الدين.

فإن قيل: فلم أمروا بالإحرام؟

قيل: لأن يخشعوا قبل دخولهم حرم الله و أمنه و لئلا يلهوا و يشتغلوا بشيء من أمور الدنيا و زينتها و لذاتها و يكونوا صابرين فيما هم فيه قاصدين نحوه مقبلين عليه بكلّيتهم مع ما فيه من التعظيم لله عزّ وجلّ و لبيته و التذلل لأنفسهم عند قصدهم إلى الله تعالى و وفادتهم إليه راجين ثوابه راهبين من عقابه ماضين نحوه مقبلين إليه بالذلّ و الاستكانة و الخضوع. و صلّى الله على محمد و آله أجمعين.

حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار قال:

حدثنا علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري قال:

قلت للفضل بن شاذان: لمّا سمعت منه هذه العلل أخبرني عن هذه العلل التي ذكرتها عن الاستنباط و الاستخراج و هي من نتائج العقل أو هي ممّا سمعته و رؤيته؟

فقال لي: ما كنت أعلم مراد الله بما فرض ولا مراد رسوله ﷺ بما شرّع و سنّ ولا علّل ذلك من ذات نفسي بل سمعنا من مولاي أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام مرّة بعد مرّة و الشيء فجمعتها فقلت: فأحدث بها عنك عن الرضا عليه السلام؟

فقال: نعم.

باب ١٨٣

علة الغائط و نتنه

افعال و فرمان بجا آوردند تا روز قیامت سنت قرار داد.

اما انبیاء: حضرات آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین و غیر ایشان از انبیاء دیگر در همین وقت حج بجا آوردند پس خداوند آنرا در اولادشان تا روز قیامت سنت قرار داد.

اگر گفته شود: چرا خلائق امر به احرام شده‌اند؟

در جواب گفته می‌شود: برای این که قبل از داخل شدن به حرم خدا و امن او خاشع و خاضع بوده و نیز به خاطر آن که به کار لهو و امور دنیایی و زینت و لذات آن خود را مشغول نکنند و همچنین نسبت به آنچه قصد کرده‌اند صابر بوده و اقبال داشته باشند مضافاً به آنچه در احرام است از تعظیم حق عزوجل و خاکسار نمودن خود و ورود به حضرت حق در حالی که امید ثوابش را داشته و از عقابش خائف و بی‌سناک بوده و به طرفش با خضوع و خشوع و خواری روی آور می‌باشند و صلی الله علی محمد و آله اجمعین.

* * *

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری نقل کرده که وی گفت: وقتی این علل و اسرار را از فضل بن شاذان شنیدم به او گفتم: آیا این علل را استنباط کردی و از نتایج عقل خودت بوده یا آنها را از معصوم علیه السلام شنیده یا روایت کرده‌ای؟

گفت: من مراد خدا از آنچه فرض کرده است را ندانسته و مقصود رسولش صلی الله علیه و آله را از آنچه تشریح فرموده آگاه نبوده و هیچ یک از احکام مشروعه مذکور را من معلل نساخته و از نزد خود سرش را بیان نکردم بلکه تمام را از مولا و سرور خود حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام چندین مرتبه شنیدم لذا تمام را جمع کرده و به بیان مذکور تقریر نمودم.

به او گفتم: من از تو نقل و روایت بکنم که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین فرمودند؟
گفت: آری.

باب صد و هشتاد و سوم

سر پدید آمدن غائط در انسان و علت تعفن آن

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن النوفلي، عن السكوني، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام، قال: سأله عن الغائط؟

فقال: تصغيراً لابن آدم لكيلا يتكبر وهو يحمل غائط معه.

٢ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن سهل بن زياد الآدمي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، قال كتبت إلى أبي جعفر محمد بن علي ابن موسى عليه السلام أسأله عن علة الغائط و نتنه؟

قال: إن الله عز وجل خلق آدم عليه السلام وكان جسده طيباً وبقي أربعين سنة ملقى تمر به الملائكة فتقول لأمر ما خلقت وكان إبليس يدخل من فيه و يخرج من دبره فلذلك صار ما في جوف آدم منتناً خبيثاً غير طيب.

باب ١٨٤

علة نظر الإنسان إلى سفله وقت التغوط

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن إبراهيم بن هاشم، عن أبي جعفر عن داود الجمال عن العيص بن أبي مهيبة قال: شهدت أبا عبد الله عليه السلام و سأله عمرو بن عبيد فقال: ما بال الرجل إذا أراد أن يقضي حاجة إنما ينظر إلى سفله و ما يخرج منه؟

ثم قال: إنه ليس أحد يريد ذلك إلا وكل الله عز وجل به ملكاً يأخذ بعنقه ليريه ما يخرج منه أحلال أو حرام.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أيوب بن نوح، عن محمد بن أبي عمير،

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد، از پدرش طایف، سکونی می گوید: از امام علی علیه السلام راجع به پدید آمدن غائط در انسان و علتش سؤال کردم؟ حضرت فرمودند: به خاطر کوچک نمودن انسان بوده تا متوجه شود کسی که حامل این شیء خبیث و قدر هست تکبر نکند.

حدیث (۲)

علی بن احمد بن محمد بن ابی عبدالله کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن موسی علیهم السلام نامه ای نوشته و در آن از حضرتش راجع به علت پدید آمدن غائط و تعفن آن پرسیدم؟ حضرت فرمودند: خداوند عزوجل آدم را آفرید و جسدش طیب و پاکیزه و خوشبو بود، چهل سال افتاده باقی فرشتگان به او عبور کرده و گفتند: بارالها به آنچه خلق کردی مرور و عبور نموده و دیدم شیطان داخل دهانش شده و از دبر او خارج می گردد و به خاطر همین جهت آنچه در جوف و شکم آدم بود متعفن و خبیث و غیر طیب گردید.

باب صد و هشتاد و چهارم

سرّ این که انسان در وقت تغوط و تخی به پائین خود می نگرد

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی، از ابراهیم بن هاشم، از ابوجعفر، از داود جمال، از عیص بن ابی مهینه نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام بودم که عمرو بن عبید از حضرتش پرسید: سرّ این چیست که شخص وقتی قضاء حاجت می کند به اسفل و پائین خود و آنچه از وی دفع می شود می نگرد؟

فرمودند: احدی نیست که اراده (قضاء حاجت) بکند مگر آن که حق تعالی فرشته ای را موکل او کرده تا گردن وی را بگیرد و به پائین بیاورد تا آنچه از او خارج می شود را ببیند آیا حلال بوده یا حرام می باشد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از محمد بن ابی عمیر،

عن غير واحد، عن أبي عبد الله عليه السلام، عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: عجبت لابن آدم أوّله نطفة و آخره جيفة و هو قائم بينهما وعاء للغائط، ثم يتكبر.

٣ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الكوفي، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: وقع بين سلمان و بين رجل كلام فقال له: من أنت و ما أنت؟

فقال سلمان: أمّا أولاي و أوليك فنطفة قدرة، و أمّا أخراي و أخراك فجيفة منتنة فإذا كان يوم القيامة و نصبت الموازين فمن خفّ ميزانه فهو اللثيم و من ثقل ميزانه فهو الكريم.

٤ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، عن صالح الحذاء، عن أبي أسامة قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فسأله رجل من المغيرة عن شيء من السنن فقال: ما من شيء يحتاج إليه أحد من ولد آدم الا وقد جرت فيه من الله و من رسوله سنة عرفها من عرفها و انكرها من انكرها، قال الرجل: فما السنة في دخول الخلاء؟

قال: تذكر الله و تتعوذ من الشيطان، و إذا فرغت قلت: الحمد لله على ما أخرج مني من الأذى في يسر و عافية، قال الرجل: فالإنسان يكون على تلك الحال ولا يصبر حتى ينظر إلى ما يخرج منه، فقال: إنه ليس في الأرض آدمي إلا و معه ملكان موكلان به فإذا كان على تلك الحال ثنيا رقبته ثم قال: يا ابن آدم انظر إلى ما كنت تكدر له في الدنيا إلى ما هو صائر.

از جماعتی، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام، از پدر بزرگوارش، از جد گرامیش علیہ السلام، فرمودند: امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمودند: در شگفتی از فرزند آدم که اولش نطفه و پایانش مردار و در بین ظرف برای نجاست بوده و مع ذلک تکبر می نماید.

حدیث (۳)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمرویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام، حضرت فرمودند: بین سلمان و مردی سخنی واقع شد، آن مرد گفت کیستی و چستی؟ سلمان فرمود: اما ابتداء من و تو نطفه نجس بوده و پایان من و تو مردار متعفن می باشد و هرگاه قیامت برپا شود و ترازوی اعمال را نصب کنند، آنکس که ترازویش سبک است دهانش بسته بوده و آنکه ترازوی اعمال او سنگین می باشد مورد اکرام قرار می گیرد.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللہ، از احمد بن محمد، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از صالح حذاء، از ابی اسامه، وی می گوید: محضر امام صادق علیہ السلام بودم شخصی از گروه مغیره راجع به یکی از سنن و احکام سؤال نمود، حضرت فرمود:

چیزی نیست که انسان به آن محتاج باشد مگر آنکه از ناحیه حق تعالی و رسولش در آن سنتی و حکمی جاری شده، کسی که عارف به آن سنت است عارف بود و آنکس که جاهل به آن دارد جاهل است.

مرد عرض کرد: در وارد شدن به خلاء سنت چیست؟

حضرت فرمودند: آن است که ذکر خدا گفته و یاد او باشی و از شیطان پناه ببری و وقتی فارغ شدی بگویی:

الحمد لله على ما اخرج مني من الأذى في يسر و عافية.

مرد گفت: انسان در این حال صبر نمی کند مگر آنکه به آنچه از او خارج می شود می نگرد.

حضرت فرمودند: در روی زمین انسانی نیست مگر آنکه با او دو فرشته بوده که موکل وی هستند، پس هرگاه در این حال (حال تخلی) قرار می گیرد گردنش را خم می کنند و سپس به او می گویند: ای فرزند آدم نگاه کن به آنچه در دنیا سعی برایش

باب ١٨٥

العلّة التي من أجلها نهى عن التخطّط تحت
الأشجار المثمرة، والعلّة التي من أجلها يكون
للأشجار التي عليها الثمار أنسا والعلّة
التي من أجلها سقيت: سدرة المنتهى

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عيينة، عن حبيب السجستاني قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قوله عزّ وجلّ: ثم دنى فتدلى * فكان قاب قوسين أو أدنى * فأوحى إلى عبده ما أوحى ^(١) فقال لي: يا حبيب لا تقرأ هكذا اقرأ: ثم دنا فتدانا فكان قاب قوسين في القرب أو أدنى * فأوحى الله إلى عبده يعني رسول الله صلى الله عليه وآله ما أوحى: يا حبيب إن رسول الله صلى الله عليه وآله لما فتح مكة أتعب نفسه في عبادة الله تعالى والشكر لنعمة في الطواف بالبيت، وكان علي عليه السلام معه قال: فلما غشيهم الليل انطلقا إلى الصفا والمروة يريدان السعي، قال: فلما هبطا من الصفا إلى المروة وصارا في الوادي دون العلم الذي رأيت غشيتهما من السماء نور فأضاءت جبال مكة و خشعت أبصارهما، قال: ففرعا لذلك فرعا شديداً، قال: فمضى رسول الله صلى الله عليه وآله حتى ارتفع عن الوادي و تبعه علي عليه السلام فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله رأسه إلى السماء فإذا هو برمانتين على رأسه، قال: فتناولهما رسول الله صلى الله عليه وآله فأوحى الله عزّ وجلّ إلى محمد: يا محمد إنها من قطف الجنة فلا تأكل منهما إلا أنت و وصيك علي بن أبي طالب، قال: فأكل رسول الله صلى الله عليه وآله احديهما و أكل علي عليه السلام الأخرى، ثم أوحى الله عزّ وجلّ إلى محمد صلى الله عليه وآله ما أوحى. قال أبو جعفر عليه السلام: يا حبيب ولقد رآه نزلة أخرى عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوى -

می کردی که اکنون به چه کیفیت درآمده است.

باب صد و هشتاد و پنجم

سز نهی شدن از تغوط در زیر درختان میوه دار و جهت

انس داشتن درختان میوه دار و سبب نامیده شدن

سدرۃ المنتهی به این نام

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عیینه، از حبیب سجستانی، نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباجعفر علیهما السلام راجع به آیه شریفه: ثُمَّ دَنَى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَى فَاَوْحَى اِلَى عَبْدِهِ مَا اَوْحَى، پرسیدم:

حضرت فرمودند: ای حبیب این آیه را این گونه قرائت مکن، بلکه بخوان: ثُمَّ دَنَى، فَتَدَانَا، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ فِی الْقَرَبِ اَوْ اَدْنَى، فَاَوْحَى اِلَى عَبْدِهِ يَعْنِی رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا اَوْحَى.

ای حبیب، رسول خدا ﷺ هنگامی که مکه را فتح نمودند نفس شریف خود را در عبادت حق تعالی و شکر نعمت هایش با طواف کردن بیت به تعب و رنج انداختند و امیرالمؤمنین علی علیهما السلام نیز با آن حضرت همراه بودند سپس امام علی علیهما السلام فرمودند: زمانی که تاریکی شب اهل مکه را در خود گرفت رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیهما السلام به قصد سعی به صفا و مروه رفتند و وقتی از صفا به مروه فرود آمدند و در وادی نزدیک نشانه ای که دیدی قرار گرفتند نوری از آسمان تابید و آن دو بزرگوار را در خود گرفت، کوههای مکه روشن شده، دیدگان آن دو حضرت خشوع پیدا کرد پس هر دو فزع شدیدی نموده سپس رسول خدا ﷺ سربه سوی آسمان بلند کردند ناگهان بر سر مبارک دو انار دیدند، حضرت آن دو را تناول فرمودند، حق عزوجل وحی نمود: ای محمد این دو انار از میوه های بهشت بوده پس از آن دو فقط تو و وصی تو علی بن ابی طالب بخورید، پس رسول خدا ﷺ یکی از آن دو را خورده و علی علیهما السلام دیگری را تناول فرمودند، سپس خداوند به پیامبر اکرم ﷺ وحی فرمود آنچه را که وحی نمود.

حضرت ابوجعفر علیهما السلام فرمودند: ای حبیب یک بار دیگر در سدرۃ المنتهی حضرت رسول ﷺ جبرئیل علیهما السلام را مشاهده فرمود در نزد سدرۃ المنتهی بهشتی

يعني عندها وافئ به جبرئيل حين صعد إلى السماء، قال: فلما انتهت إلى محلّ السدرة وقف جبرئيل دونها وقال: يا محمد إن هذا موقفى الذي وضعني الله عزّ وجلّ فيه ولن أقدر على أن أتقدّمه ولكن امض أنت أمامك إلى السدرة فقف عندها، قال: فتقدّم رسول الله ﷺ إلى السدرة و تخلف جبرئيل ﷺ، قال أبو جعفر ﷺ:

إنما سمّيت سدرة المنتهى؛ لأنّ أعمال أهل الأرض تصعد بها الملائكة الحفظة إلى محلّ السدرة والحفظة الكرام البررة دون السدرة يكتبون ما ترفع إليهم الملائكة من أعمال العباد في الأرض قال: فينتهون بها إلى محلّ السدرة، قال: فنظر رسول الله ﷺ فرأى أغصانها تحت العرش و حوله قال: فتجلّى بمحمد ﷺ نور الجبار عزّ وجلّ فلما غشي محمداً النور شخص يبصره و ارتعدت فرائصه، قال: فشدّ الله تعالى لمحمد قلبه و قوى له بصره حتى رأى من آيات ربه ما رأى و ذلك قول الله عزّ وجلّ:

ولقد رآه نزلة أخرى عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوى^(١)، قال: يعني الموافاة فرأى محمداً ﷺ ما رأى يبصره من آيات ربه الكبرى يعني أكبر الآيات.

قال أبو جعفر ﷺ: وإن غلط السدرة بمسيرة مائة عام من أيام الدنيا وإن الورقة منها تغطي أهل الدنيا وإن لله تعالى ملائكة وكلهم بنبات الأرض من الشجر والنخل فليس من شجرة ولا نخلة إلّا و معها ملك من الله تعالى يحفظها و ما كان فيها و لولا أنّ معها من يمنعها لأكلها السباع

است که جایگاه متقیان می باشد، یعنی هنگامی که رسول خدا به آسمان بالا رفتند جبرئیل در سدرۃ المنتهی به آن جناب رسید، زمانی که سیر و حرکت جبرئیل به محل سدرۃ منتهی شد همان جا ایستاد و به رسول خدا ﷺ عرض کرد: ای محمد این جا محل توقف و ایستادن من و جایی است که خدای عزوجل مرا در آن قرار داده و هرگز قدرت ندارم جلوتر بروم ولی شما بگذرید و به جلو بروید تا به سدره برسید سپس در آنجا توقف نمایید، رسول خدا ﷺ به طرف سدره جلو رفتند و جبرئیل ایستاد و توقف نمود.

حضرت ابوجعفر علیّه السلام فرمودند: چون فرشتگان نگهبان اعمال اهل زمین را به محل سدره بالا برده و آنجا می نهند این مکان به سدرۃ المنتهی موسوم گردیده است باری اعمال وقتی به آنجا برده شد فرشتگان نگهبان که جملگی کرام و برره هستند آنها را می نویسند.

امام علیّه السلام فرمودند: فرشتگان اعمال بندگان را به محل سدره می رسانند، رسول خدا ﷺ نظر می اندازند شاخه های این درخت (سدره) را می بینند که زیر عرش و اطراف آن می باشند.

پس از آن امام علیّه السلام فرمودند: نور جبار عزوجل به رسول خدا ﷺ تجلی کرده و آن حضرت را فرا می گیرد در این هنگام از شدت نور و عظمت آن چشمان مبارک حضرت باز مانده به طوری که لحظه ای به هم نیامده و شانه های مبارکش به لرزه می آید.

پس از آن فرمودند: خدای متعال قلب رسولش را محکم و نور دیدگانش را قوی نمود تا از آیات پروردگار دید آنچه را که دید و همین است معنای فرموده حق عزوجل:

ولقد رآه نزلة اخرى عند سدرۃ المنتهی عندها جنة المأوی

منظور موافات و رسیدن آن حضرت است به سدرۃ المنتهی و پس از رسیدن حضرتش دیدند آنچه را که با چشم ملاحظه کردند یعنی آیات بزرگ الهی را که مقصود بزرگ ترین آیات پروردگار می باشد با چشم دیدند.

حضرت ابوجعفر علیّه السلام فرمودند: قطر و ضخامت سدره به مقدار صد سال راه از ایام دنیا بوده و هر برگی از آن اهل دنیا را می پوشاند و حق تعالی فرشتگانی دارد که آنها را موکل درخت و نخل خرما قرار داده، لذا هیچ درخت و نخلی نیست مگر آنکه با آن فرشته ای است که او را نگهداری می کند و اگر چنین نمی بود سبّاع و

و هوامّ الأرض إذا كان فيها ثمرها، قال: وإنما نهى رسول الله ﷺ أن يضرب أحد من المسلمين خلاه تحت شجرة أو نخلة قد أثمرت لمكان الملائكة الموكّلين بها، قال: ولذلك يكون للشجرة والنخل أنسا إذا كان فيه حملة؛ لأنّ الملائكة تحضره.

باب ١٨٦

علة التوقي عن البول

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن علي بن اسماعيل، عن صفوان، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله ﷺ أشدّ الناس توقياً عن البول كان إذا أراد البول يعمد إلى مكان مرتفع أو مكان من الأمكنة يكون فيه التراب الكثير كراهة أن ينضح عليه البول.

باب ١٨٧

العلة التي من أجلها

يكره طول الجلوس على الخلاء

١ - أبي قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن الفضل بن عامر، عن موسى بن القاسم البلخي، عن ذكره، عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: طول الجلوس على الخلاء يورث البواسير.

باب ١٨٨

العلة التي من أجلها

يكره صب الماء على المتوضئ

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدثنا محمد بن أحمد، قال: حدثنا أبو إسحاق إبراهيم بن إسحاق، عن عبد الله بن حماد، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن شهاب بن عبد ربّه،

حشرات زمین تمام آنها را در حالی که میوه داشتند می خوردند. سپس امام علی علیه السلام فرمودند: و سرّ این که رسول خدا صلی الله علیه و آله از تخلی نمودن زیر درخت یا نخل میوه دار نهی فرمودند آن است که فرشتگان موکل آنجا هستند و به خاطر همین است که درخت نخل وقتی در آن میوه هست مانوس می باشند چه آن که فرشتگان در آنجا حاضر هستند.

باب صد و هشتاد و هشتم

سرّ اجتناب از ادرار

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از علی بن اسماعیل، از صفوان، از عبدالله بن مسکان، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله شدیداً از ادرار اجتناب می کردند، آن جناب هرگاه می خواستند ادرار کنند یا به جای بلندی رفته و یا در مکانی که خاک زیاد در آنجا بود می رفتند و این به خاطر آن بود که کراهت داشتند ادرار به آن حضرت بپاشد.

باب صد و هشتاد و هفتم

سرّ مکروه بودن زیاد نشستن برای تخلی

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از فضل بن عامر، از موسی بن قاسم بلخی، از کسی که ذکرش نموده، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباجعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: طول دادن و زیاد نشستن برای تخلی موجب پیدا شدن بواسیر می باشد.

باب صد و هشتاد و هشتم

سرّ مکروه بودن ریختن دیگری آب وضوء را بر وضوء گیرنده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق از عبدالله بن حمّاد، از ابراهیم بن عبدالحمید، از شهاب بن عبد ربه،

عن أبي عبد الله قال: كان أمير المؤمنين إذا توضأ لم يدع أحداً يصب عليه الماء، قال: لا أحب أن أشرك في صلاتي أحداً.

باب ١٨٩

العلّة التي من أجلها جعل الوضوء

- ١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز بن عبد الله، عن زرارة، و محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّما الوضوء حدّ من حدود الله ليعلم الله من يطيعه و من يعصيه، و إنّ المؤمن لا ينجسه شيء و إنّما يكفيه مثل الدهن.
- ٢ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من تعدّى في الوضوء كان كناقصه.

باب ١٩٠

العلّة التي من أجلها

صار المسح ببعض الرأس و بعض الرجلين

- ١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن حمّاد، عن حريز، عن زرارة، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام:
ألا تخبرني من أين علمت و قلت: إنّ المسح ببعض الرأس و بعض الرجلين؟
فضحك ثم قال: يا زراراه قاله رسول الله صلى الله عليه و آله و نزل به الكتاب من الله؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: فاغسلوا وجوهكم فعرّفنا أنّ الوجه كلّّه ينبغي له أن يغسل.

از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هرگاه وضوء می‌گرفتند نمی‌گذارند دیگری آب وضوء را بر او بریزد و می‌فرمودند: دوست ندارم که کسی را در نماز خود شریک سازم.

باب صد و هشتاد و نهم

سز جعل و تشریع شدن وضوء

حدیث (۱)

پدرم رحمه‌الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله، از زرارہ و محمد بن مسلم، از حضرت ابی‌جعفر علیه السلام نقل کرده‌اند که حضرت فرمودند:

وضوء حدی است از حدود خدا و حکمی است از احکام حق تعالی تا خدا مطیع و عاصی را بشناسد و مؤمن را هیچ چیز نجس نمی‌کند و در واقع شدن وضوء به کار بردن آب همچون به کار بردن روغن کفایت می‌کند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه‌الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: کسی که در وضوء تعدی و زیاده‌روی کند (مقصود استعمال آب زیاد می‌باشد) مثل کسی است که وضوء را ناقص بگیرد.

باب صد و نودم

سز این که مسح به جزیی از سر و پاها می‌باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه‌الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد، از حریر، از زرارہ نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی‌جعفر علیه السلام عرض کردم: آیا به من نمی‌فرمایید از کجا دانستید و از کجا فرمودید که مسح به جزیی از سر و پاها می‌باشد؟

امام علیه السلام تبسم نموده و فرمودند: ای زرارہ رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن بیان نموده چه آن که حق عزوجل می‌فرماید: فاغسلوا وجوهکم (صورت‌های خود را بشوید) از این آیه دانستیم که شایسته است صورت تمامش شسته شود.

ثم قال: و أيدىكم إلى المرافق، ثم فصل بين الكلامين؛ فقال: وامسحوا برؤوسكم فعرفنا حين قال: برؤوسكم أنّ المسح ببعض الرأس لمكان الباء، ثم وصل الرجلين بالرأس كما وصل اليدين بالوجه فقال: و أرجلكم إلى الكعبين فعرفنا حين وصلها بالرأس أنّ المسح على بعضها ثم فسّر ذلك رسول الله ﷺ للناس فضيغوه.

ثم قال: فلم تجدوا ماء فتيمّموا صعيداً طيباً فامسحوا بوجوهكم فلما وضع عمّن لم يجد الماء أثبت مكان الغسل مسحاً؛ لأنّه قال بوجوهكم، ثم وصل بها؛ و أيدىكم ثم قال منه - أي من ذلك التيميم - لأنّه علم أنّ ذلك أجمع لم يجر على الوجه؛ لأنّه يعلق من ذلك الصعيد ببعض الكف ولا يعلق ببعضها، ثم قال: ما يريد الله ليجعل عليكم في الدين من حرج، والخرج الضيق.

باب ١٩١

العلة التي من أجلها

توضا الجوارح الأربع دون غيرها

سپس فرمود: و اید یکم الی المرافق (و بشوید دست‌های خود را تا آرنج) پس از آن بین شستن و مسح کردن فرق گذارد و فرمود: و امسحوا برؤوسکم (و به سرهای خود مسح کنید) از این فقره که فرموده «برؤوسکم» دانستیم که مسح به چیزی از سر باید باشد به خاطر کلمه «باء» سپس پاها را عطف به سر نمود یعنی در پاها نیز مسح به چیزی از آنها باید باشد همان طوری که دست‌ها را به صورت وصل فرمود لذا دست‌ها را مانند صورت باید کلاً شست در مسح پاها فرمود: و ارجلکم الی الکعبین (یعنی پاها را تا برآمدگی روی پا مسح کنید) از این عطف می فهمیم که مسح پاها مانند سر به چیزی از آنها باید باشد، سپس رسول خدا ﷺ آن را برای مردم تفسیر فرمودند ولی آنها این حکم را تزییع کرده و به آن عمل نکردند. پس از آن حق تعالی فرمود: فلم تجدوا ماءً فتيمموا صعيداً طيباً فامسحوا بوجوهکم (پس نیافتید آب را به خاک پاک تیمم کرده و آن را به صورت‌های خود بکشید).

در این آیه شریفه حق تعالی نسبت به کسی که واجد و دارنده آب نیست وجوب شستن را وضع و ساقط و به جای آن مسح را واجب نموده و فرموده: به وجوه و صورت‌های خود مسح نمایید و پس از آن کلمه «و اید یکم» یعنی دست‌های خودتان را به آن عطف کرده سپس فرموده «منه» یعنی از آن تیمم منظور «تیمم به» یعنی خاک می باشد و حاصل معنا این می شود.

در صورتی که آب نیافتید به خاک پاک تیمم کرده پس از چیزی و مقداری از آن خاک به صورت و دست‌های خود مسح بکشید و علت این که فرموده از مقداری از آن خاک به صورت و دست‌های خود بکشید:

آن است که حق تعالی می داند تمام آن خاک بر صورت کشیده نمی شود زیرا دست را که روی خاک می زنند خاک به مقداری از دست می چسبد و به مقداری دیگر از آن نمی چسبد لذا وقتی دست را به صورت می کشند چیزی از آن خاک به صورت مسح می شود نه تمام آن، سپس فرموده:

ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج يعني خدا نمی خواهد حرج بر شما جعل کند یعنی در دین مقصود از حرج، ضيق و تنگی می باشد.

باب صد و نود و یکم

سر وضوء دادن فقط جوارح چهارگانه

١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَادِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلُوهُ، أَخْبَرَنَا يَا مُحَمَّدَ لَايَّ عِلَّةَ تَوْضِئاً هَذِهِ الْجَوَارِحَ الْأَرْبَعُ، وَهِيَ أَنْظِفَ الْمَوَاضِعِ فِي الْجَسَدِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله:

لَمَّا إِنْ وَسَّوسَ الشَّيْطَانُ إِلَى آدَمَ دَنَا مِنَ الشَّجَرَةِ وَنَظَرَ إِلَيْهَا ذَهَبَ مَاءَ وَجْهِهِ، ثُمَّ قَامَ وَمَشَى إِلَيْهَا، وَهِيَ أَوَّلُ قَدَمٍ مَشَتْ إِلَى الْخَطِيئَةِ، ثُمَّ تَنَاوَلَ بِيَدِهِ مِنْهَا مِمَّا عَلَيْهَا، فَأَكَلَ فِطَارَ الْحُلَى وَالْحَلَلِ عَنْ جَسَدِهِ فَوَضَعَ آدَمُ يَدَهُ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ وَبَكَى، فَلَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَرَضَ عَلَيْهِ وَ عَلَى ذَرِّيَّتِهِ غَسْلَ هَذِهِ الْجَوَارِحِ الْأَرْبَعِ.

وَأَمْرُهُ بِغَسْلِ الْوَجْهِ لَمَّا نَظَرَ إِلَى الشَّجَرَةِ وَأَمْرُهُ بِغَسْلِ الْيَدَيْنِ إِلَى الْمَرْفَقَيْنِ لَمَّا تَنَاوَلَ مِنْهَا وَأَمْرُهُ بِمَسْحِ الرَّأْسِ لَمَّا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ وَأَمْرُهُ بِمَسْحِ الْقَدَمَيْنِ لَمَّا مَشَى بِهِمَا إِلَى الْخَطِيئَةِ.

٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَاجِلَوَيْهِ، عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَوْفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَاءَ عليه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ فِي جَوَابِ كِتَابِهِ أَنَّ عِلَّةَ الْوُضُوءِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ غَسْلُ الْوَجْهِ وَالذَّرَاعَيْنِ وَمَسْحُ الرَّأْسِ وَالرِّجْلَيْنِ فَلِقِيَامِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ اللَّهِ تَعَالَى وَاسْتِقْبَالِهِ إِيَّاهُ بِجَوَارِحِهِ الظَّاهِرَةِ وَمَلَاقَاتِهِ بِهَا الْكَرَامِ الْكَاتِبِينَ فَغَسَلَ الْوَجْهَ لِلْسُّجُودِ وَالْخُضُوعِ وَغَسَلَ الْيَدَيْنِ لِيَسْقِلِيَهُمَا وَيَرْغِبَ بِهِمَا وَيَرْهَبَ وَيَتَبَتَّلَ وَمَسَحَ الرَّأْسَ وَالْقَدَمَيْنِ لِأَنَّهُمَا ظَاهِرَانِ مَكْشُوفَانِ مُسْتَقْبَلَانِ بِهِمَا فِي كُلِّ حَالَتِهِ

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از فضاله از حسن بن ابی العلاء، از حضرت ابی عبدالله نقل کرده که آن جناب فرمودند:

چند نفر یهودی محضر مبارک رسول خدا ﷺ مشرف شدند و راجع به مسائلی از حضرتش سؤال کردند و در ضمن آنچه پرسیدند عرضیه داشتند: ای محمد بفرمایید: برای چه اعضاء چهارگانه (صورت، دست، پا، سر) را که نظیف ترین و پاکیزه ترین مواضع جسد هستند وضوء می دهند؟

نبی اکرم ﷺ فرمودند: هنگامی که شیطان آدم را وسوسه کرد و او را به درخت منهی نزدیک کرد و آن حضرت به درخت نگریست آب رو و رونق و جلاء صورتش رفت، سپس ایستاد و به طرف درخت حرکت کرد و این اولین گامی بود که در عالم وجود به طرف خطاء و لغزش برداشته شد، پس از آن با دستش از میوه درخت تناول کرد پس زینت و پوشش از جسد و اندامش ریخت، آدم دست بر سر نهاد و گریست و زمانی که حق تعالی توبه آدم را پذیرفت بر او و بر فرزندان او واجب کرد که این جوارح و اعضاء چهارگانه را وضوء دهند و شرحش چنین است:

چون به درخت نگریست به او امر کرد صورتش را بشوید و چون با دستها از درخت تناول نمود او را مأمور ساخت که آنها را تا آرنج بشوید و به خاطر آن که دست بر سر نهاد مسح سر را بر او واجب نمود و بالاخره چون با پاها به طرف لغزش و خطاء گام برداشت مسح قدمین را بر او لازم نمود.

حدیث (۲)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان نقل کرده که حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام در جواب مکتوب و نامه وی مرقوم فرمودند:

علت وضویی که به خاطرش شستن صورت و دو ذراع و مسح سر و پاها واجب شده آن است که بنده در مقابل حق تعالی می خواهد بایستد و با جوارح و اعضاء ظاهری او را ملاقات نماید لذا شستن صورت به خاطر سجود و خضوع لازم گردیده و شستن دو دست به جهت حرکت دادنشان و این که به توسط آنها رغبت و میل و خوف و وحشت و بریدن و جدا کردن واقع می شود واجب شد و مسح سر و دو پا به خاطر آن که ظاهر و آشکار بوده و در تمام حالات به واسطه آنها استقبال صورت

و ليس فيها من الخضوع والتبذل ما في الوجه والذراعين.

باب ١٩٢

العلة التي من أجلها

يستحب فتح العيون عند الوضوء

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن أبي همام، عن محمد بن سعيد ابن غزوان، عن السكوني، عن ابن جريح، عن عطاء، عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: افتحوا عيونكم عند الوضوء لعلها لا ترى نار جهنم.

باب ١٩٣

العلة التي من أجلها

يستحب صفق الوجه بالماء في الوضوء

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن معاوية بن حكيم، عن ابن المغيرة، عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا توضأ الرجل فليصفق وجهه بالماء، فإنه إن كان ناعساً فزع واستيقظ، وإن كان البرد فزع فلم يجد البرد.

مركز تحقيقات كميونير علوم اسلامی

باب ١٩٤

العلة التي من أجلها

يكره استعمال الماء الذي تسخنه الشمس

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن عيسى، عن درست، عن ابراهيم بن عبد الحميد، عن أبي الحسن عليه السلام قال: دخل رسول الله ﷺ على عائشة وقد وضعت قمقمها في الشمس فقال: يا حميراء ما هذا؟

قالت: أغسل رأسي وجسدي.

قال: لا تعودى فإنه يورث البرص.

باب صد و نود و چهارم ۸۸۷
می گیرد و این که خضوع و خشوعی که در صورت و ذراعین هست در آنها نیست
لازم و واجب گردید.

باب صد و نود و دوم

سز مستحب بودن گشودن چشم ها هنگام وضوء

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار از عباس بن معروف، از ابوهمام، از
محمد بن سعید بن غزوان، از سکونی، از ابن جریج، از عطاء، از ابن عباس نقل کرده
که وی گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند:
هنگام وضوء چشم ها را بگشایید امید است که چشم هایتان آتش جهنم را نبیند.

باب صد و نود و سوم

سز مستحب بودن زدن آب به صورت در وضوء

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از معاویه بن حکیم، از ابن مغیره، از
مردی از حضرت ابی عبدالله علیّه نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که
شخص وضوء می گیرد شایسته است آب به صورتش بزند زیرا اگر در حال چرت
باشد با زدن آب به صورتش هراسان گشته و از خواب آلودگی درمی آید و اگر هوا
سرد باشد وقتی آب به صورت زد هراسان گشته در نتیجه سرما را حس نمی کند.

باب صد و نود و چهارم

سز مکروه بودن استعمال آبی که آفتاب آن را گرم کرده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی، از درست، از
ابراهیم بن عبدالحمید، از حضرت ابی الحسن علیّه، حضرت فرمودند: رسول
خدا ﷺ بر عائشه وارد شدند در حالی که وی ظرف آبش را در آفتاب گذارده بود
حضرت فرمودند: ای حمیراء این چیست؟
عرض کرد: سر و بدنم را با آن می شویم.
حضرت فرمودند: این کار را تکرار مکن زیرا موجب برص می شود.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمته الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن إبراهيم بن هاشم، عن النوفلي، عن السكوني، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله ﷺ: الماء الذي تسخنه الشمس لا تتوضؤوا به ولا تغسلوا به ولا تعجنوا به فإنه يورث البرص.

باب ١٩٥

العلّة التي من أجلها وجب الغسل

من الجنابة ولم يجب من البول والغائط

١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، عن عمّه، عن محمد بن علي الكوفي، عن محمد بن سنان:

إن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتبه من جواب مسائله علّة غسل الجنابة النظافة وتطهير الإنسان نفسه ممّا أصابه من أذاه وتطهير سائر جسده؛ لأنّ الجنابة خارجة من كلّ جسده، فلذلك وجب عليه تطهير جسده كلّ، وعلّة التخفيف في البول والغائط؛ لأنّه أكثر وأدوم من الجنابة فرضي فيه بالوضوء لكثرة ومشقته ومجيئه بغير إرادة منه ولا شهوة والجنابة لا تكون إلّا بالاستلذاذ منهم والإكراه لأنفسهم.

٢ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، عن عمّه، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبي الحسن علي بن الحسن البرقي، عن عبد الله بن جبلة، عن معاوية بن عمّار، عن الحسن بن عبد الله، عن آبائه، عن جدّه الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال:

جاء نفر من اليهود إلى رسول الله ﷺ فسأله أعلمهم عن مسائل فكان فيما سأله أن قال:

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمۃ اللہ علیہ از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش، از آباء کرامشان علیهم السلام فرمودند:
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: با آبی که آفتاب گرمش کرده باشد وضوء مگیر و غسل مکن و آرد را خمیر منما زیرا موجب برص می باشد.

باب صد و نود و پنجم

سر این که جنابت موجب غسل است نه ادرار و غائط

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه از عمویش، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در جواب سؤالاتی که مکتوباً از محضرش نموده بودم مرقوم فرمودند:

علت غسل جنابت نظافت و تطهیر انسان نفس خودش را از آلودگی آن و پاک نمودن جسد از قذارت و خبائثش می باشد زیرا جنابت از تمام جسد خارج می گردد از این رو بر شخص واجب است تمام بدن را تطهیر کند و علت مخفف بودن حکم در ادرار و غائط این است که این دو اکثر و اداوم از جنابت بوده لذا شارع مقدس به خاطر کثرت و مشقت و اخراجشان بدون اراده و شهوت به وضوء راضی شده ولی جنابت بیرون نمی آید مگر با استلذاذ و اجبار نفس از این رو در مورد آن غسل را واجب کرده است.

حدیث (۲)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش، از احمد بن ابی عبد الله، از ابی الحسن علی بن الحسن البرقی، از عبد الله بن جبلة^(۱) از معاویه بن عمار، از حسن بن عبد الله، از پدرانش، از جدش حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، حضرت فرمودند: چند نفر یهودی محضر مبارک رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم رسیده و داناترین آنها راجع به چند مسئله از حضرت سؤال کرد، در ضمن سؤالاتش عرضه داشت: برای

۱- عبد الله بن جبلة بن حیان بن ابرار الکنانی، وی اگرچه وافقی است ولی به فرموده مرحوم علامه در خلاصه و نجاشی نفع و مشهور می باشد.

لأَيِّ شَيْءٍ أَمَرَ اللَّهُ بِالْأَغْتِسَالِ مِنَ الْجَنَابَةِ وَلَمْ يَأْمُرْ مِنَ الْغَائِطِ وَالْبَوْلِ؟
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ دَبَّ ذَلِكَ فِي عُرْوَقِهِ وَ
 شَعْرُهُ وَبَشَرُهُ فَإِذَا جَامَعَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ خَرَجَ الْمَاءُ مِنْ كُلِّ عِرْقٍ وَشَعْرَةٍ فِي
 جَسَدِهِ فَأَوْجِبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى ذَرْيَتِهِ الْإِغْتِسَالَ مِنَ الْجَنَابَةِ إِلَى يَوْمِ
 الْقِيَامَةِ وَالْبَوْلِ يَخْرُجُ مِنْ فَضْلَةِ الشَّرَابِ الَّذِي يَشْرِبُهُ الْإِنْسَانُ وَالْغَائِطُ
 يَخْرُجُ مِنْ فَضْلَةِ الطَّعَامِ الَّذِي يَأْكُلُهُ الْإِنْسَانُ فَأَوْجِبَ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ الْوُضُوءَ.
 قَالَ الْيَهُودِيُّ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ.

باب ١٩٦

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا إِذَا اسْتَيْقِظَ الرَّجُلُ مِنْ نَوْمِهِ

لَمْ يَجْزَلْهُ أَنْ يَدْخُلَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ قَبْلَ أَنْ يَغْسِلَهَا

١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ
 الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ، عَنْ ابْنِ مَسْكَانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ
 عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَتَبَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَيْقِظُ مِنْ نَوْمِهِ وَلَمْ يَبِلْ يَدْخُلُ
 يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ قَبْلَ أَنْ يَغْسِلَهَا؟
 قَالَ: لَا، لِأَنَّهُ لَا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ فَيَغْسِلُهَا.

باب ١٩٧

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا

يَجِبُ الْوُضُوءُ مَقَامًا يَخْرُجُ وَلَا يَجِبُ مَقَامًا يَدْخُلُ

١ - حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُمَا قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ
 بْنِ أَبَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَزَنْطِيِّ وَ
 عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ مِثْنَى الْحَنَاطِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ،

چه حق تعالی در مورد جنابت امر به غسل فرموده ولی در صورت خروج ادرار و غائط غسل را واجب نکرده است؟

رسول خدا ﷺ فرمودند: هنگامی که آدم علیه السلام از درخت منهی تناول نمود آنچه را که خورد به آرامی و آهستگی وارد عروق و موی و پوست او شد لذا وقتی مردی با همسرش مجامعت می کند آب از تمام رگها و موهای در جسدش خارج شده از این رو حق عزوجل این حکم را جعل کرده که در صورت جنابت غسل بر فرزندان آدم علیه السلام واجب است و آن را تا روز قیامت مستمر نموده ولی ادرار از زیادی مایعاتی که انسان می آشامد بیرون می آید چنانچه غائط از زیادی طعامی که تناول می کند خارج می شود لذا در صورت خروج این دو وضوء واجب می باشد.

یهودی عرض کرد: راست فرمودی ای محمد.

باب صد و نود و ششم

سز این که وقتی شخص از خواب بیدار شد جایز نیست

دستش را پیش از شستن در ظرف آب وضوء نماید

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ابی بصیر، از عبدالکریم بن عتبة، وی می گوید:

از او پرسیدم: شخصی از خواب بیدار شده و ادرار نکرده آیا دستش را پیش از شستن داخل ظرف آب وضوء بنماید یا ننماید؟

فرمود: خیر زیرا وی نمی داند دستش شب تا به صبح گجا بوده، بنابراین بعد از خواب دستش را بشوید.

باب صد و نود و هفتم

سز وجوب وضوء برای آنچه از بدن خارج می شود و عدم

وجوبش برای آنچه داخل بدن می گردد

حدیث (۱)

پدرم و محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنهما فرمودند: محمد بن یحیی عطار از حسین بن الحسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و عبدالرحمن بن ابی نجران، از مثنی حنّاط، از منصور بن حازم، از

عن سعيد بن أحمد، عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ توضؤوا ممّا يخرج ولا تتوضؤوا ممّا يدخل فإنّه يدخل طيباً ويخرج خبيثاً.

باب ١٩٨

علّة الوضوء قبل الطعام وبعده

١ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن القاسم بن محمد وغيره، عن صفوان بن مهران الجمال، عن أبي نميرة قال: قال أبو عبد الله ﷺ: الوضوء قبل الطعام وبعده يذهبان الفقر.

قال: قلت يذهبان الفقر؟

قال: يذهبان الفقر.

باب ١٩٩

العلّة التي من أجلها يغسل

بالأشنان من الغمر خارج الفم دون داخله

١ - حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن موسى بن جعفر ابن أبي جعفر الكميداني، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبد العزيز، عن الرضا ﷺ قال: إنّما يغسل بالاشنان خارج الفم فأما داخل الفم فلا يقبل الغمر.

باب ٢٠٠

علّة النّهي عن البول في الماء النّقيع

١ - حدثنا أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبد الله ﷺ قال:

سعید بن احمد، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: برای آنچه از بدن خارج می شود وضوء بگیرید نه آنچه داخل می شود زیرا آنچه داخل می شود طیب و پاکیزه است ولی وقتی خارج می گردد ناپاک می باشد.

باب صد و نود و هشتم

سز مستحب بودن وضوء پیش از طعام و بعد از آن

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله می گوید: محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش، از قاسم بن محمد و دیگری، از صفوان بن مهران جمال، از ابی نمیره نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد الله رحمته الله فرمودند: وضوء پیش از طعام و بعد از آن فقر و درویشی را می برد. راوی گفت: محضرش عرضه داشتیم: فقر را می برد؟ فرمود: فقر را می برد.

باب صد و نود و نهم

سز شستن چربی خارج دهان را با چوبک و نشستن

داخل دهان را با آن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیدانی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبدالعزیز، از حضرت رضا رحمته الله نقل کرده که آن حضرت فرمودند: با چوبک فقط چربی خارج دهان را باید شست اما داخل دهان با آن شسته نمی شود.

باب دویستم

سز نهی نمودن از ادرار کردن در آب راكد

حدیث (۱)

پدرم رحمته الله از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی از حضرت ابی عبدالله رحمته الله نقل کرده که آن جناب

لا تشرب و أنت قائم ولا تطف بقبر ولا تبل في ماء نقيع فإنه من فعل ذلك فأصابه شيء فلا يلومن إلا نفسه و من فعل شيئاً من ذلك لم يكن يفارقه إلا ما شاء الله.

باب ٢٠١

العلّة التي من أجلها لا يجوز الكلام على الخلاء

١ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد رحمهم الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن سالم، عن أبيه، عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام لا تتكلم على الخلاء، فإن من تكلم على الخلاء لم تقض له حاجة.

٢ - حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رحمهم الله، عن أبيه، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، عن إبراهيم بن هاشم و غيره، عن صفوان بن يحيى، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنه قال: نهى رسول الله ﷺ أن يجيب الرجل أحداً وهو على الغائط و يكلمه حتى يفرغ.

باب ٢٠٢

العلّة التي من أجلها يجوز أن يقول المتغوط

و هو على الخلاء كما يقول المؤذن، و يذكر

الله عزّ وجلّ

١ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد رحمهم الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران

فرمودند:

در حال ایستاده آب نیاشام و قبر را طواف مکن و در آب ایستاده و را کد ادرار مکن چه آنکه هر کس یکی از این افعال را مرتکب شود و به امری گرفتار شود فقط باید خودش را ملامت کند و آن کس که یکی از این افعال را بجا بیاورد از آن جدا نخواهد شد مگر خدا بخواد.

باب دویست و یکم

سز جایز نبودن تکلم و سخن گفتن در حال تخلی

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله از محمد بن ابی عبداللّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی^(۱)، از عمرو بن حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم^(۲)، از پدرش، از ابوبصیر، وی می گوید: حضرت ابو عبداللّه رحمته الله فرمودند: در حال تخلی سخن نگویید زیرا کسی که در این حال صحبت کند حاجتش روا نمی گردد.

حدیث (۲)

حسین بن احمد بن ادریس رحمته الله، از پدرش، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از ابراهیم بن هاشم و دیگری، از صفوان بن یحیی، از حضرت ابی الحسن الرضا رحمته الله نقل کرده که آن جناب فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از این که شخص در حال غائط نمودن جواب کسی را بدهد و با او سخن گوید مگر بعد از فراغ از آن.

باب دویست و دوم

سز جواز حکایت کردن اذان و ذکر خدا گفتن برای

شخص در حال تغوط

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله از محمد بن ابی عبداللّه کوفی، از موسی بن عمران

۱. موسی بن عمران نخعی، مرحوم معقانی در رجال فرموده که وی مجهول و مهمل می باشد.

۲. علی بن سالم، مرحوم معقانی در رجال فرموده که وی امامی و مجهول الحال است.

النخعي عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن سالم، عن أبيه، عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام إن سمعت الأذان و أنت على الخلاء فقل مثل ما يقول المؤذن ولا تدع ذكر الله عز وجل في تلك الحال؛ لأن ذكر الله حسن على كل حال.

ثم قال عليه السلام: لما ناجى الله تعالى موسى بن عمران عليه السلام قال موسى: يا رب أبعد أنت مني فأناديك أم قريب فأناجيك؟ فأوحى الله عز وجل إليه يا موسى أنا جليس من ذكرني، فقال موسى: يا رب إنني أكون في حال أجلك أن أذكرك فيها، فقال: يا موسى اذكرني على كل حال.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن حرز بن عبد الله، عن محمد بن مسلم قال: قال لي يابن مسلم لا تدع عن ذكر الله عز وجل على كل حال فلو سمعت المنادي ينادي بالآذان و أنت على الخلاء فاذكر الله عز وجل و قل كما يقول.

٣ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن أبي عمير، عن عمير بن أذينة، عن زرارة قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام ما أقول إذا سمعت الأذان؟ قال: اذكر الله مع كل ذاكر.

نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم، از پدرش، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند:

اگر اذان را شنیدی و در حال تخلی (تغوط کردن) بودی پس مثل آنچه را که مؤذن می گوید تو نیز بگو و نیز در این حال ذکر خدای عزوجل را ترک مکن زیرا ذکر خدا در هر حال پسندیده و خوب می باشد، سپس فرمودند: زمانی که جناب موسی بن عمران علیه السلام با حق تعالی مناجات و راز و نیاز می کرد به درگاهش عرضه داشت:

پروردگارا آیا از من دور هستی تا بخوانم تو را یا نزدیک هستی تا راز و نیاز کنم با تو؟

خداوند عزوجل وحی فرستاد: ای موسی من همنشین هر کسی هستم که به یاد من بوده و ذکر من بگوید: موسی عرضه داشت: من در حالی هستم (ظاهراً مقصودش حال تخلی بوده) که تو را برتر از آن می دانم که در آن حال ذکر تو را بگویم.

حق تعالی فرمود: ای موسی در هر حالی که هستی به یاد من باش و ذکر من را بگو.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبد الله، از محمد بن مسلم، وی می گوید: به من فرمود:

ای پسر مسلم ذکر خداوند عزوجل را در هیچ حال ترک مکن لذا اگر شنیدی که مؤذن اذان می گوید و تو در حال تخلی بودی پس ذکر خدای عزوجل را بگو و آنچه را که مؤذن می گوید حکایت نما.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر، از عمیر بن اذنیه، از زراره، وی می گوید: محضر مبارک ابی جعفر علیه السلام عرض کردم: وقتی اذان را می شنوم چه بگویم؟

حضرت فرمودند: با هر ذاکری ذکر خدا را بگو.

٤ - حدثنا محمد بن أحمد السناني رحمته الله قال: حدثنا حمزة بن القاسم العلوي قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالك الكوفي قال: حدثنا جعفر بن سليمان العروزي عن سليمان بن مقبل المدائني قال: قلت لأبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: لأيّ علة يستحبّ للإنسان إذا سمع الاذان أن يقول كما يقول المؤذن وإن كان على البول والغائط؟ قال: إنّ ذلك يزيد في الرزق.

باب ٢٠٣

علة وجوب غسل يوم الجمعة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا إبراهيم بن هاشم، عن علي بن معبد، عن الحسين بن خالد الصيرفي قال: سألت أبا الحسن الأول عليه السلام كيف صار غسل الجمعة واجباً؟ قال: فقال:

إنّ الله تبارك و تعالى أتمّ صلاة الفريضة بصلاة النافلة و أتمّ صيام الفريضة بصيام النافلة و أتمّ وضوء الفريضة بغسل يوم الجمعة فيما كان من ذلك من سهو أو تقصير أو نسيان.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد، عن إبراهيم بن إسحاق، عن عبد الله بن حماد الأنصاري، عن صباح المزني عن الحارث، عن الأصبع بن نباتة قال: كان علي عليه السلام إذا أراد أن يوبّخ الرجل يقول له: أنت أعجز من تارك الغسل يوم الجمعة، فإنّه لا يزال في طهر إلى الجمعة الأخرى.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عثمان بن عيسى، عن محمد بن عبد الله عليه السلام قال:

كانت الأنصار تعمل في نواضحها و أموالها فإذا كان يوم الجمعة جاؤوا فتأذّى بأرواح آبائهم و أجسادهم فأمرهم رسول الله صلى الله عليه وآله بالغسل يوم الجمعة فجرت بذلك السنة.

حدیث (۴)

محمد بن احمد سنانی رحمۃ اللہ علیہ از حمزة بن قاسم علوی از جعفر بن محمد بن مالک کوفی از جعفر بن سلیمان مروزی از سلیمان بن مقبل مدائنی، وی می گوید: محضر ابوالحسن موسی بن جعفر علیہ السلام عرض کردم: برای چه مستحب است وقتی انسان اذان را شنید هر چه را که مؤذن می گوید او نیز بگوید اگرچه در حال ادرار و غائط کردن باشد؟
حضرت فرمود: این کار روزی را زیاد می کند.

باب دویست و سوم

سز وجوب غسل روز جمعه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد، از حسین بن خالد صیرفی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن علیہ السلام پرسیدم: چگونه غسل جمعه واجب گردیده؟
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی نماز فریضه را با نماز نافله تمام و کامل گردانیده و روزه واجب را با روزه نافله و وضوء فریضه را با غسل روز جمعه تکمیل و تمام فرموده، بنابراین نقصی که ناشی از سهو یا تقصیر یا فراموشی حادث شده باشد بدین ترتیب کامل می گردد.

حدیث (۲)

محمد بن حسن رحمۃ اللہ علیہ از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد انصاری از صباح مزنی، از حارث، از اصبع بن نباته، وی می گوید: هرگاه امیرالمؤمنین علیہ السلام کسی را می خواستند توبیخ کنند به او می فرمودند: تو از کسی که تارک غسل جمعه است ناتوان تر هستی، کسی که در روز جمعه غسل کند تا جمعه دیگر با طهارت است.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از محمد بن عبدالله، از ابی عبدالله علیہ السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: انصار در طول هفته با شتران آبکش و اموال مربوطه کار می کردند و وقتی روز جمعه فرامی رسید و اجتماع می کردند از بوی زیر بغل و جسد آنها مردم در آزار بودند لذا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به ایشان امر فرمود در روز جمعه غسل کنند و این سنت باقی ماند.

٤ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عن عمّه عن محمد بن علي الكوفي، عن محمد بن سنان أنّ الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسأله علة غسل العيدين والجمعة وغير ذلك من الأغسال لما فيه من تعظيم العبد ربّه واستقباله الكريم الجليل و طلبه المغفرة لذنوبه وليكون لهم يوم عيد معروف يجتمعون فيه على ذكر الله فجعل فيه الغسل تعظيماً لذلك اليوم و تفضيلاً له على سائر الأيام و زيادة في التوافل والعبادة، وليكون ذلك طهارة له من الجمعة إلى الجمعة.

باب ٢٠٤

العة التي من أجلها

رخص للنساء في السفر في ترك غسل الجمعة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى رفعه قال: غسل الجمعة واجب على الرجال والنساء في السفر والحضر إلا أنّه رخص للنساء في السفر لقلة الماء.

باب ٢٠٥

العة التي من أجلها كان الناس يستنجون بثلاثة

أحجار، والعة التي من أجلها صاروا

يستنجون بالماء

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن الحسين، عن عبد الرحمن بن هاشم البجلي، عن أبي خديجة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان الناس يستنجون بثلاثة أحجار؛ لأنهم كانوا يأكلون البسر فكانوا يبعرون بعراً فأكل رجل من الأنصار الدبافلان بطنه

حدیث (۴)

محمد بن علی ماجیلویه از عمویش، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان نقل کرده که گفت: حضرت رضا علیه السلام در جواب سؤالات او مرقوم فرمودند: علت غسل عید فطر و عید قربان و جمعه و اغسال دیگری آن است که بدین وسیله بنده پروردگارش را بزرگ داشته و رو به کریم جلیل آورده و از درگاهش برای گناهان خود طلب آمرزش نموده است، و دیگر آن که برای بندگان این ایام عید معروفی بوده که در آنها جمع شده و ذکر خدا را می گویند لذا غسل در آنها تشریع شده تا بدین وسیله بندگان این ایام را مورد تعظیم و بزرگداشت قرار داده و بر سایر ایام تفضیل دهند و دیگر آن که وقتی در جمعه غسل نمودند از آن روز تا جمعه دیگر با طهارت می باشند.

باب دویست و چهارم

سز این که به زنان اجازه داده اند در سفر غسل جمعه را

ترک کنند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی به طور مرفوع نقل کرده که فرمود: غسل جمعه بر مردان و زنان، در سفر و حضر واجب است منتهی به خاطر کمبود آب در سفر، به زنان اجازه داده اند که آن را ترک نمایند.

باب دویست و پنجم

سز این که مردم با سه سنگ مخرج غائط را تطهیر و

تنظیف نموده و جهت استنجاء و تطهیر آنها با آب

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین، از عبدالرحمن بن هاشم بجلی، از ابی خدیجه، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: مردم با سه سنگ خود را پاک می کردند زیرا غوره خرما تناول نموده در نتیجه مدفوع آنها به صورت خشک و پشکل دفع می شد لذا محل را با سنگ خوب پاک می نمودند، روزی مردی از انصار ملخ تناول نمود پس شکمش روان شد در نتیجه با

واستنجى بالماء بعث إليه النبي ﷺ قال: فجاء الرجل وهو خائف يظن أن يكون قد نزل فيه أمر يسوؤه في استنجائه بالماء فقال له: هل عملت في يومك هذا شيئاً؟

فقال: نعم يا رسول الله إني والله ما حملني على الاستنجاء بالماء إلا أنني أكلت طعاماً، فلان بطني فلم تغن عني الحجارة شيئاً فاستنجيت بالماء.

فقال رسول الله ﷺ: هنيئاً لك فإن الله تعالى قد أنزل فيك آية فأبشر أن الله يحب التوابين ويحب المتطهرين فكنت أول من صنع هذا أول التوابين وأول المتطهرين.

٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن زياد، عن أبي عبد الله عليه السلام أن رسول الله ﷺ قال لبعض نسائه:

مُري نساء المؤمنين أن يستنجين بالماء و يبالغن فإنه مطهرة للحواشي و مذهب للبواسير.

مركز تحقيقات كتابي علوم اسلامی
باب ٢٠٦

العلقة في المضمضة

والاستنشاق وانهما ليسا من الوضوء

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن إبراهيم بن هاشم، عن اسماعيل بن مرار، عن يونس بن عبد الرحمن، عن أخبره عن أبي بصير، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السلام أنهما قالوا:

المضمضة والاستنشاق ليسا من الوضوء؛ لأنهما من الجوف.

آب خود را شست، نبی اکرم ﷺ پی او فرستاد وی آمد ولی خوف داشت که به خاطر استفاده از آب و تطهیر مخرج غائط آیه‌ای درباره‌اش نازل شده باشد که او را بدحال نماید باری رسول اکرم ﷺ به او فرمود:

آیا در امروز عملی انجام داده‌ای؟

عرضه داشت: آری یا رسول الله من طعامی خوردم که شکمم را روان نمود پس به کار بردن سنگ مرا کفایت نکرد از این رو با آب استنجاء نمودم.

رسول خدا ﷺ فرمودند: خوشا به حال تو، حق تعالی درباره‌ات آیه‌ای نازل فرموده و بشارت داده که توّابین و متطهرین را دوست دارد، پس تو اولین کسی بودی که این کار را نموده و اولین نفر از توّابین و متطهرین محسوب شدی.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم^(۱)، از مسعدة بن زیاد^(۲)، از حضرت ابی عبدالله علیّه نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ به برخی از زنان خود فرمودند: به زنان مؤمنین امر کنید که با آب استنجاء کنند و در آن مبالغه نمایند یعنی مخرج غائط را نیکو با آب بشویند چه آنکه آب حواشی و اطراف مخرج را پاک و طاهر نموده و علاوه بر آن بواسیر را برطرف می‌کند.

باب دویست و ششم

سر مضمضه و استنشاق نمودن و جزء وضوء نبودن آنها

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن از کسی که به او خبر داده، از ابوبصیر از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیّه، آن دو بزرگوار فرمودند: مضمضه^(۳) نمودن و استنشاق^(۴) کردن جزء وضوء نیستند زیرا محلّ این دو باطن محسوب شده و اعضاء وضوء ظاهر می‌باشند.

۱- هارون بن مسلم بن سعدان، اصل وی کوفی بوده ولی به بصره هجرت کرده و سپس به بغداد منتقل شده و در آنجا فوت کرده است، مرحوم علامه در خلاصه فرموده وی ثقه بوده ولی به جبر و تشبیه اعتقاد داشته.
۲- مسعدة بن زیاد، مرحوم علامه در خلاصه فرموده وی ثقه و عین بوده و از حضرت امام صادق علیّه روایت می‌کرده.

۳- یعنی آب در دهان کردن و در آن دور دادن و بیرون ریختن.

۴- یعنی آب را به داخل بینی کشیدن.

باب ٢٠٧

العلّة التي من أجلها لا يجب

غسل الثوب الذي يقع في الماء الذي يستنجي به

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا محمد بن الحسين، عن محمد بن اسماعيل بن بزيع، عن يونس بن عبد الرحمن، عن رجل من أهل المشرق عن العنزا، عن الأحول قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقال:

سل عما شئت فارتجت عليّ المسائل فقال لي: سل ما بدا لك فقلت: جعلت فداك الرجل يستنجي فيقع ثوبه في الماء الذي يستنجي به؟ فقال: لا بأس به فسكت.

فقال: أو تدري لم صار لا بأس به؟

قلت: لا والله جعلت فداك.

فقال: لأنّ الماء أكثر من القدر.

باب ٢٠٨

العلّة التي من أجلها لم تجب المضمضة

والاستنشاق في غسل الجنابة

١ - أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبي يحيى الواسطي، عن حدثه قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام الجنب يتمضمض فقال: لا إنّما يجنب الظاهر ولا يجنب الباطن والقم من الباطن.

٢ - وروي في حديث آخر أنّ الصادق عليه السلام قال في غسل الجنابة:

باب دویست و هفتم

سز واجب نبودن شستن و آب کشیدن جامه‌ای که در آب

استنجا افتاده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از محمد بن الحسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس بن عبدالرحمن از مردی از اهل مشرق از عنزا، از احول نقل کرده، وی گفت: بر حضرت ابی عبدالله علیه السلام وارد شدم حضرت فرمودند: از آنچه خواهی سؤال کن، پس مسائل در نظرم آمد، امام علیه السلام فرمودند: از آنچه در نظرت آمده سؤال کن.

عرضه داشتم: فدایت شوم: شخصی استنجا می‌کند و جامه‌اش در آب استنجا می‌افتد، چه کند؟

حضرت فرمودند: اشکالی ندارد پس اندکی سکوت کرده و پس از آن فرمودند: آیا می‌دانی چرا اشکالی ندارد؟

عرض کردم: نه به خدا قسم؛ فدایت شوم.

حضرت فرمودند: به خاطر آن که آب در آب استنجا بیشتر از نجاست در آن می‌باشد.

باب دویست و هشتم

سز واجب نبودن مضمضه و استنشاق در غسل جنابت

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابویحیی واسطی، از کسی که برایش حدیث گفته، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا جُنُب مضمضه بکند؟

حضرت فرمودند: خیر زیرا ظاهر آن شخص جنب شده نه باطنش و دهان از باطن محسوب می‌شود.

حدیث (۲)

در حدیثی دیگر روایت شده که حضرت امام صادق علیه السلام در مورد غسل جنابت

إن شئت أن تتممض و تستنشق فافعل و ليس بواجب؛ لأنّ الغسل على ما
ظهر لا على ما بطن.

باب ٢٠٩

العلّة التي من أجلها إذا اغتسل الرجل من

الجنابة قبل أن يبول ثمّ خرج منه شيء أعاد

الغسل والمرأة إذا خرج منها شيء بعد الغسل لم تعد الغسل

١ - حدّثنا محدّث بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن
أبان، عن الحسين بن سعيد، عن عثمان بن عيسى، عن ابن مسكان، عن
سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن رجل أجنب فاغتسل
قبل أن يبول فخرج منه شيء، قال: يعيد الغسل.
قلت: فامرأة يخرج منها شيء بعد الغسل.
قال: لا تعيد.

قلت: فما الفرق بينهما؟

قال: لأنّ ما يخرج من المرأة إنّما هو من ماء الرجل.

باب ٢١٠

العلّة التي من أجلها يجوز للحائض

والجنب أن يجوزا في المسجد،

ولا يضعا فيه شيئاً

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا يعقوب بن
يزيد، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة و محدّثين مسلم، عن
أبي جعفر عليه السلام قال:

قلنا له: الحائض والجنب يدخلان المسجد أم لا؟

قال: الحائض والجنب لا يدخلان المسجد إلّا مجتازين إنّ الله تبارك و

تعالى يقول:

فرمودند:

اگر خواستی مضمضه و استنشاق کنی، بکن ولی واجب نیست زیرا در غسل
اعضاء ظاهر را باید شست نه باطن را.

باب دویست و نهم

سز این که مرد اگر پیش از ادرار نمودن غسل کند و
پس از غسل رطوبتی از او خارج شود باید غسل را
اعاده نماید ولی در زن اعاده غسل واجب نیست

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از حسین بن حسن بن ابان، حسین بن سعید، از
عثمان بن عیسی، از ابن مسکان از سلیمان بن خالد، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام،
راوی می گوید: از حضرت راجع به مردی که جنب شده و پیش از ادرار نمودن غسل
کرده و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آمده پرسیدم؟
حضرت فرمودند: غسل را اعاده کند.

عرضه داشتم:

اگر زنی بعد از غسل و پیش از ادرار رطوبتی ببیند حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: غسل را اعاده نکند.

عرض کردم: بین مرد و زن چه فرقی است؟

حضرت فرمودند: رطوبتی که از زن خارج می شود همان آب مرد است که در
رحم او ریخته شده لذا غسل ندارد.

باب دویست و دهم

سز این که بر حائض و جنب جائز است در مسجد عبور کنند
ولی حق ندارند در آن چیزی بگذارند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی،
از حریر، از زراره و محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام، آن دو می گویند:
محضر امام علیه السلام عرض کردیم: آیا حائض و جنب داخل مسجد بشوند؟ حضرت
فرمودند: این دو داخل مسجد نشوند مگر به حالت عبور زیرا حق تعالی می فرماید:

ولا جنباً إلاّ عابري سبيل حتى تغتسلوا^(١) و يأخذان من المسجد ولا يضعان فيه شيئاً.

قال زرارة: قلت له: فما بالهما يأخذان منه ولا يضعان فيه؟
قال: لأنّهما لا يقدران على أخذ ما فيه إلاّ منه و يقدران على وضع ما بيدهما في غيره.

قلت: فهل يقرآن من القرآن شيئاً؟
قال: نعم ما شاء الله إلاّ السجدة و يذكران الله على كلّ حال.

باب ٢١١

العلّة في الفرق بين ما يخرج من الصحيح و بين

ما يخرج من المريض من الماء الرقيق

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن المغيرة، عن حريز، عن ابن أبي يعفور قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل يرى في المنام أنّه يجامع و يجد الشهوة فيستيقظ و ينظر فلا يرى شيئاً، ثم يمكث بعد فيخرج قال: إن كان مريضاً فليغتسل و إن لم يكن مريضاً فلا شيء عليه.

قال: قلت فما الفرق بينهما؟

قال: لأنّ الرجل إذا كان صحيحاً جاء الماء بدفقة قويّة، و إن كان مريضاً لم يجئ إلاّ بضعف.

ولا جنباً الا عابري سبيل حتى تغتسلوا (و تا زمانی که غسل نکرده‌اید با حالت جنابت داخل مسجد نشوید مگر از آن عبور کنید) و سپس حضرت فرمودند: این دو از مسجد حق دارند چیز بردارند ولی در آن چیزی نباید بگذارند.

زراره می‌گوید: محضرش عرض کردم: چرا جنب و حائض می‌توانند از مسجد چیزی بردارند ولی نمی‌توانند در آن چیزی بنهند؟

فرمود: زیرا این دو قادر نیستند بر برداشتن آنچه در مسجد است را مگر از مسجد پس چون از غیر مسجد نمی‌توانند بردارند و چاره‌ای غیر از این نیست به ناچار اخذ از مسجد در حقشان تجویز شده ولی چون می‌توانند آنچه را که در دستشان هست در غیر مسجد نیز بنهند از این رو اضطراری ندارند آن را در مسجد بگذارند پس باید آن را در غیر مسجد بگذارند تا مرتکب حرام نشوند.

محضرش عرضه داشتم: آیا قرآن بخوانند؟

فرمود: آری آنچه خواستند می‌توانند مگر سوره‌های سجده‌دار و نیز در هر حالی می‌توانند ذکر خدا بگویند.

باب دویست و یازدهم

سَرِّ فَرْقِ بَيْنِ آبِي كِهْ اَزْ شَخْصِ صَحِيحِ وَ سَالِمِ خَارِجِ شَدِهْ

وَ آبِ رَقِيقِي كِهْ اَزْ مَرِيضِ بِيْرُونِ مِيْ آيْدْ

حَدِيثُ (۱)

پدرم رحمه الله عليه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن مغیره، از حریر، از ابن ابی یعفور، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی در خواب می‌بیند که مجامعت کرده و شهوت بر او عارض شده پس بیدار شده و نظر می‌کند چیزی نمی‌بیند سپس درنگ کرده پس از آن آب از او خارج می‌گردد حکم وی چیست؟

حضرت می‌فرمایند: اگر وی مریض است باید غسل کند و در غیر این صورت تکلیفی بر او نمی‌باشد

عرض کردم: چه فرقی بین این دو می‌باشد؟

فرمود: فرق این دو آن است که: شخص صحیح و سالم از او آب با جهش و قوت خارج می‌شود ولی مریض آبش با ضعف و سستی دفع می‌گردد.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:
إذا كنت مريضاً فأصابتك شهوة فإنه ربما كان هو الدافق لكنه يجيء
مجيئاً ضعيفاً ليست له قوة لمكان مرضك ساعة بعد ساعة قليلاً قليلاً
فاغتسل منه.

باب ٢١٢

النواذر

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن الحسن بن علي
الكوفي، عن عبد الله بن جبلة، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الرجل
ليعبد الله أربعين سنة و ما يطيعه في الوضوء.
٢ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن
محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن محمد بن
مروان قال: قال أبو عبد الله عليه السلام يأتي على الرجل ستون أو سبعون سنة ما
يقبل الله منه صلاة. *مرکز تحقیق کلام و تفسیر علوم اسلامی*
قال: قلت فكيف ذاك؟ قال: لأنه يغسل ما أمر الله بمسحه.

باب ٢١٣

العلقة التي من أجلها

يجب أن يسمى الله تعالى عند الوضوء

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدثنا
محمد بن أحمد، عن محمد بن اسماعيل، عن علي بن الحكم، عن داود
المجلي مولى أبي المغيرة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: يا
أبا محمد من توضأ فذكر اسم الله طهر جميع جسده وكان الوضوء إلى الوضوء

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد از حریر، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هرگاه بیمار شدی پس شهوت بر تو عارض گشت بسا آب جهنده از تو خارج می شود ولی به خاطر بیماری تو ضعیف بوده و به تدریج و ساعتی بعد از ساعت و کم کم خارج می گردد پس در چنین صورتی تو به جنابت مبتلا شدی و غسل نما.

باب دویست و دوازدهم

نوادری

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از حسن بن علی کوفی، از عبدالله بن جبلة، از مردی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام حضرت فرمودند: مردی چهل سال خدا را عبادت و پرستش می کند ولی به واسطه عدم اطاعتش در وضوء و بطلان آن این عبادتش صحیح نمی باشد.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از حکم بن مسکین، از محمد بن مروان، وی می گوید: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: شصت یا هفتاد سال بر شخصی می گذرد ولی حق تعالی از او نمازش را قبول نمی کند.

راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: چگونه این طور می باشد؟ حضرت فرمودند: به خاطر آن که وی آنچه را که حق عزوجل امر به مسح نموده را می شوید.

باب دویست و سیزدهم

سز این که هنگام وضوء واجب است نام حق تعالی برده شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد، از محمد بن اسماعیل، از علی بن حکم، از داود عجلای مولای ابی مغیره از ابی بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام وی گفت حضرت فرمودند: ای ابامحمد کسی که وضوء بگیرد و یاد کند خدا را، تمام جسدش طاهر می گردد و اثر وضوء تا وضوء بعدی آن است که

كفارة لما بينهما من الذنوب و من لم يسمّ لم يطهر من جسده إلا ما أصابه الماء.

باب ٢١٤

العلّة التي من أجلها إذا نسي المتوضّئ
الذراع والرأس كان عليه أن يعيد الوضوء

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثني الحسين بن محمّد بن عامر، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن حمّاد بن عثمان، عن حكم بن حكيم قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام، عن رجل نسي من الوضوء الذراع والرأس؟ قال: يعيد الوضوء إنّ الوضوء يتبع بعضه بعضاً.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيّوب، عن سماعة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا توضّأت بعض وضوئك فعرضت لك حاجة حتّى يبس وضوئك فأعد وضوئك فإنّ الوضوء لا يبغيض.

باب ٢١٥

علّة الطمّث

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن علي بن الحكم، عن أبي جميلة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ بنات الأنبياء صلوات الله عليهم لا يطمثن إنّما الطمّث عقوبة، و أوّل من طمّث سارة.

کفاره گناہانی است که بین این دو وضوء از او صادر شده و کسی که نام خدا را هنگام وضوء نبرد جسدش به مقداری که آب به آن رسیده پاک می شود.

باب دویست و چهاردهم

سز این که وضوء گیرنده وقتی فراموش کرد ذراع و سر را بشوید باید وضوء را اعاده کند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از حسین بن محمد بن عامر از معلى بن محمد، از حسن بن علی الوشاء، از حماد بن عثمان از حکم بن حکیم، وی می گوید: از حضرت اباعبداللہ علیہ السلام پرسیدم: مردی فراموش کرده در وضوء ذراع و سر خود را بشوید حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: باید وضوء را اعاده کند زیرا در وضوء برخی از اعضاء تابع بعضی دیگر می باشند به این معنا اگر بعضی شسته نشوند عضو بعدی اصلاً صحیح واقع نمی شود.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللہ، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید از فضالة بن ایوب از سماعه از ابوبصیر، از ابی عبداللہ علیہ السلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

هنگامی که بعضی از وضوء بخود را انجام دادی و در اثناء حاجتی برایت پیش آمد که به آن پرداختی اگر وقتی خواستی دنباله وضوء را ادامه دهی اعضاء شسته شده خشک گردیده باشند وضوء را اعاده کن زیرا وضوء تبعض نمی شود.

باب دویست و پانزدهم

علت پیدایش حیض در زنان

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللہ، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابی جمیل، از حضرت ابوجعفر علیہ السلام، حضرت فرمودند: دختران پیامبران صلوات الله علیهم اجمعین حیض نمی بینند، زیرا حیض عقوبت و مواخذہ می باشد و اولین زنی که حیض دید ساره می باشد.

٢ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي قال: حدثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال: حدثنا الحسن بن محبوب، عن أبي أيوب الخزاز، عن أبي عبيدة الحذاء، عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام قال:

الحيض من النساء نجاسة رماهن الله بها، قال: وقد كنّ النساء في زمن نوح إنّما تحيض المرأة في كلّ سنة حيضة حتى خرجن نسوة من حجابهن و هن سبعمئة امرأة فانطلقن فلبس المعصفرات من الثياب و تحلّين و تعطرن، ثم خرجن فتفرّقن في البلاد فجلسن مع الرجال و شهدن الأعياد معهم و جلسن في صفوفهم فرماهن الله بالحيض عند ذلك في كلّ شهر أولئك النسوة بأعيانهن فسالت دماؤهن فخرجن من بين الرجال و كنّ يحضن في كلّ شهر حيضة، قال:

فاشغلهنّ الله تبارك و تعالى بالحيض و كثر شهوتهنّ، قال: و كان غيرهنّ من النساء اللواتي لم يفعلن مثل فعلهنّ كنّ يحضن في كلّ سنة حيضة قال: فتزوج بنو اللاتي يحضن في كلّ شهر حيضة بنات اللاتي يحضن في كلّ سنة حيضة، قال: فامتزج القوم فحضن بنات هؤلاء و هؤلاء في كلّ شهر حيضة، قال: و كثر أولاد اللاتي يحضن في كلّ شهر حيضة لاستقامة الحيض، و قلّ أولاد اللاتي لا يحضن في السنة إلاّ حيضة لفساد الدم قال: فكثر نسل هؤلاء و قلّ نسل أولئك.

باب ٢١٦

العلّة التي من أجلها

يبدأ صاحب البيت بالوضوء قبل الطعام

حدیث (۲)

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی از حسن بن محبوب، از ابی ایوب^(۱) خزّاز، از ابی عبیده^(۲) حدّاء، از حضرت ابو جعفر محمد بن علی^(علیه السلام)، حضرت فرمودند:

حیض نجاست و پلیدی است که حقّ تعالی در زنان قرار داده، سپس فرمودند: در زمان حضرت نوح^(علیه السلام) زنان در هر سال یک بار حیض می دیدند تا این که جماعتی از زنان که تعدادشان هفتصد نفر بود از حجاب بیرون آمدند و رها و آزاد گشته، لباسهای سرخ پوشیده و خود را زینت کرده و معطر ساختند و سپس در بلاد و شهرها پراکنده شدند، با مردان همنشین شده و در اعیاد با آنها همراه بوده و در صفوف آنها درآمده و کاملاً با مردان آمیزش پیدا نمودند در چنین وقتی حقّ تعالی آنها را مبتلا ساخت به دیدن حیض در هر ماه، خون حیض این زنان از آنها جاری گشت لذا مجبور شدند که از بین مردان خارج شوند، همان طوری که ذکر شد ایشان در هر ماه یک بار حیض می دیدند حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی ایشان را مشغول به حیض و کثرت شهوتشان فرمود و سایر زنان که عمل ایشان را انجام نداده بودند در هر سال یک بار حیض می شدند، سپس حضرت فرمودند:

پسران آن زنان که در هر ماه حائض می شدند با دختران این زنان که سالی یک مرتبه به آن مبتلا می گردیدند ازدواج نموده و بدین ترتیب بین طائفه امتزاج برقرار گردید و دخترانی که از این وصلت و ازدواج متولد شدند جملگی در هر ماه یک بار حیض می دیدند باری فرزندان زنانی که در هر ماه یک بار حیض می شدند زیاد گردیدند و جهنش آن بود که حیض آنها مستقیم و متعادل بود و در مقابل زنانی که در هر سال یک بار حائض می شدند چون مبتلا به فساد خون بودند فرزندان آنها کم بود از این رو نسل آن زنان زیاد و نسل اینها اندک گردید.

باب دویست و شانزدهم

سرّ آغاز کردن صاحب خانه و ابتدائش به وضوء پیش
از خوردن طعام

۱- اسم او ابراهیم بن عثمان است و به فرموده شیخ علیه الرحمه در فهرست ثقه می باشد

۲- اسم او زیاد بن عیسی است و ثقه می باشد

١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَا دِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي الْكُوفِيِّ، عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجَلَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

الوضوء قبل الطعام يبدأ صاحب البيت؛ لئلا يحتشم أحد فإذا فرغ من الطعام يبدأ من عن يمين الباب حُرّاً كان أو عبداً.
٢ - وفي حديث آخر فليغسل أولاً رَبَّ البيت يده ثُمَّ يبدأ بمن عن يمينه وإذا رفع الطعام بدأ بمن على يسار صاحب المنزل ويكون آخر من يغسل يده صاحب المنزل؛ لأنه أولى بالغمر و يتمنل عند ذلك.

باب ٢١٧

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا أُعْطِيَتِ النِّفْسَاءُ

ثَمَانِيَةَ عَشْرِ يَوْمًا وَلَمْ تُعْطَ أَقَلُّ مِنْهَا وَلَا أَكْثَرُ

١ - أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: قُلْتُ: لَأَيِّ عِلَّةٍ أُعْطِيَتِ النِّفْسَاءُ ثَمَانِيَةَ عَشْرِ يَوْمًا وَلَمْ تُعْطَ أَقَلُّ مِنْهَا وَلَا أَكْثَرُ؟ قَالَ: لِأَنَّ الْحَيْضَ أَقَلُّهُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ وَأَوْسَطُهُ خَمْسَةُ أَيَّامٍ، وَأَكْثَرُهُ عَشْرَةُ أَيَّامٍ، فَأُعْطِيَتِ أَقَلُّ الْحَيْضِ وَأَوْسَطُهُ وَأَكْثَرُهُ.

باب ٢١٨

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَجُوزُ لِلْحَائِضِ

أَنْ تَخْتَضِبَ

١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوه قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْبَاطٍ، عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ.

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از محمد بن علی کوفی، از عثمان بن عیسی، از محمد بن عجلان، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: صاحب خانه پیش از طعام زودتر از همه وضوء بگیرد تا دیگران خجالت نکنند و وقتی از طعام فارغ شدند ابتداء کند به آب ریختن روی دست حاضرین از جانب راست درب اعم از آن که نفر دست راست درب آزاد یا بنده باشد.

حدیث (۲)

و در حدیث دیگر آمده است: ابتداء صاحب خانه دست خود را بشوید سپس ابتداء کند به کسی که سمت راست خودش قرار گرفته و وقتی طعام خورده شد اول دست کسی که در سمت چپ صاحب منزل است را شسته و خودش آخرین کسی باشد که دست خویش را می شوید زیرا وی سزاوارتر است به این که صبر بر چربی انگشتان دست نماید و پس از آن با دستمال دست را خشک کند.

باب دویست و هفدهم

سز این که زن نفساء هیجده روز ایام ناپاکی او است

نه کمتر و نه بیشتر

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد از حماد بن حسین از حسین بن ولید، از حنان بن سدید خبر داد که وی گفت: پرسیدم: برای چه زن نفساء (زنی که وضع حمل نموده) هیجده روز ایام ناپاکی او است نه کمتر و نه بیشتر؟ فرمود: به خاطر آن که اقل حیض سه روز و اوسط آن پنج روز و اکثرش ده روز است پس اقل و اوسط و اکثر حیض را مجموعاً برای نفساء ملاحظه نمودند.

باب دویست و هیجدهم

سز این که جایز نیست زن حائض خضاب کند

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد بن یحیی، از احمد بن ابی عبدالله، از علی بن اسباط، از عمرو بن یعقوب از ابوبکر حضرمی، از

عن أبي عبد الله قال: سألته عن الحائض هل تختضب؟ قال: لا، لأنّه يخاف عليها من الشيطان.

باب ٢١٩

العلة التي من أجلها لا ترى الحامل الحيض

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الكوفي، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن الهيثم بن واقد، عن مقرر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سأل سلمان رحمة الله عليه علياً صلوات الله عليه عن رزق الولد في بطن أمه؟ فقال: إنّ الله تبارك وتعالى حبس عليه الحيضة فجعلها رزقه في بطن أمه.

باب ٢٢٠

آداب الحمام

١ - حدّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال، عن الحسن بن علي، عن عبد الله بن بكير، عن عبد الله بن أبي يعفور، قال: لاحاني زرارة بن أعين في نتف الإبط وحلقه، فقلت: نتفه أفضل من حلقه و طليه أفضل منهما جميعاً فأتينا باب أبي عبد الله عليه السلام فطلبنا الإذن عليه فقبل لنا: هو في الحمام فذهبنا إلى الحمام فخرج علينا وقد أطلّى إبطه، فقلت لزرارة يكفيك؟ قال: لا لعله إنّما فعله لعله به فقال: فيما أتيتما؟

فقلت: لاحاني زرارة بن أعين في نتف الإبط وحلقه،

حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام، ابو‌بکر حضرمی می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم آیا زن حائض خضاب بکند؟
حضرت فرمودند: خیر زیرا از شیطان بر او خوف و هراس می‌باشد.

باب دویست و نوزدهم

سز این‌که زن حامل حیض نمی‌شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه‌الله علیه از محمد بن ابی‌القاسم از محمد بن علی کوفی، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از هبثم بن واقد از مقرر، از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: سلمان رحمه‌الله علیه از حضرت علی علیه السلام راجع به روزی فرزند مادامی که در شکم مادرش هست پرسید؟
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی خون حیض را حبس کرد پس آنرا رزق و روزی فرزند در شکم مادر قرار داد.

باب دویست و بیستم

آداب حمام

محمد بن الحسن رحمه‌الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن الحسن بن علی بن فضال از حسن بن علی، از عبدالله بن بکیر، از عبدالله بن ابی‌یعفور نقل کرده که گفت: زراره بن اعین درباره‌ی کندن و تراشیدن موی زیر بغل با من به مخاصمه و منازعه برخاست، من گفتم: کندن آن افضل است از تراشیدن و داروی نظافت گذاردن از هر دو افضل است و او این گفته را از من قبول نمی‌کرد، هر دو به اتفاق به درب منزل امام صادق علیه السلام رفتیم، اجازه دخول گرفتیم، به ما گفتند: حضرت به حمام تشریف برده‌اند.
پس به طرف حمام رفتیم، امام علیه السلام از حمام بیرون آمدند در حالی که زیر بغلشان را دارو گذارده بودند.

من به زراره گفتم: آیا فعل امام علیه السلام کفایت می‌کند؟

زاره گفت: نه چون ممکن است حضرت به خاطر جهنی این کار را کرده‌اند.

حضرت به ما فرمودند: برای چه شما این جا آمدید؟

من عرض کردم: زراره بن اعین درباره‌ی کندن و تراشیدن موی زیر بغل با من به

فقلت نتفه أفضل من حلقه وطلية أفضل منهما.

فقال: أما أنك أصبت السنة وأخطأها زرارة أما أن نتفه أفضل من حلقه وطلية أفضل منهما، ثم قال لنا: اطلبا فقلنا فعلنا منذ ثلاث.

فقال: أعيذا، فإن الاطلاء طهور.

ففعلنا.

فقال لي: تعلم يا بن أبي يعفور.

فقلت: جعلت فداك علمني.

فقال: إِيَّاكَ والاضطجاع في الحمام فإنه يذيب شحم الكلّيتين وإِيَّاكَ والاستلقاء على القفاء في الحمام فإنه يورث داء الديلة، وإِيَّاكَ والتمشط في الحمام فإنه يورث وباء الشعر، وإِيَّاكَ والسواك في الحمام فإنه يورث وباء الأسنان، وإِيَّاكَ أن تغسل، رأسك بالطين فإنه يسمج الوجه، وإِيَّاكَ أن تدلك رأسك وجهك بمنزر فإنه يذهب بماء الوجه، وإِيَّاكَ أن تدلك تحت قدمك بالخزف فإنه يورث البرص، وإِيَّاكَ أن تغتسل من غسالة الحمام ففيها يجتمع غسالة اليهودي والنصراني والمجوسي والناصب لنا أهل البيت وهو شرهم فإن الله تبارك وتعالى لم يخلق خلقاً أنجس من الكلب وإن الناصب لنا أهل البيت أنجس منه.

(قال مصنف هذا الكتاب) رويت في خبر آخر أن هذا الطين هو طين مصر وأن هذا الخزف هو خزف الشام.

باب ٢٢١

العلة التي من أجلها لم يأمر

رسول الله ﷺ بالسواك مع كل صلاة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد الله بن

ميمون، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ:

مباحثه و منازعه برخاسته، من می گویم: کندن از حلق افضل است و طلا نمودن از هر دو افضل می باشد.

حضرت فرمودند: اما تو در این سنت و حکم الهی به صواب رفته و زراره خطاء کرده، بدانید کندن آن از تراشیدنش افضل و طلا نمودنش از هر دو افضل می باشد، سپس به ما فرمودند: شما هم آن را طلا کنید یعنی دارو بگذارید. عرض کردیم: سه روز پیش این کار را انجام داده ایم.

حضرت فرمودند: اعاده کنید زیرا نوره کشیدن پاک کننده است، پس ما این کار را کردیم، حضرت به من فرمودند: یاد بگیر. عرضه داشتم: فدایت شوم مرا تعلیم فرمایید.

حضرت فرمودند: از روی پهلوی خوابیدن در حمام اجتناب نما زیرا این کار پیه کلیه ها را آب می کند و نیز از طاق و از خوابیدن در حمام اجتناب بکن زیرا موجب زخم معده می گردد و از شانه کردن در حمام حذر کن زیرا باعث ریزش مو می شود و از مسواک کردن در حمام پرهیز نما چون موجب فساد دندانها می گردد و از شستن سر با گل دوری کن زیرا باعث قبح منظر و زشتی روی می شود و از مالیدن لنگ به سر و صورت حذر کن چون آب صورت و نشاط آن را می برد و از مالیدن سفال و اسفنج به کف پا دوری کن زیرا موجب برص می باشد و از شستن با آب غساله حمام اجتناب کن چه آنکه در آن غساله یهودی و نصرانی و زرتشتی و ناصب ما اهل بیت که از همه فرقه و گروهها بدتر است جمع می باشد.

خداوند تبارک و تعالی مخلوقی نجس تر از سگ نیافریده و ناصبی از سگ نجس تر می باشد.

مصنف این کتاب (صدوق) می گوید: در خبر دیگر آمده است که مراد از طین، طین مصر بوده و مقصود از خزف، خزف شام می باشد.

باب دویست و بیست و یکم

سر این که رسول خدا ﷺ امر به مسواک با هر نمازی

نفرمودند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش از عبدالله بن میمون، از حضرت ابی جعفر علیّه نقل کرده که آن حضرت فرمودند رسول خدا ﷺ فرمودند:

لولا أن أشقّ على أمتي لأمرتهم بالسواك مع كلّ صلاة.

باب ٢٢٢

العلّة التي من أجلها

سنّ السواك وقت القيام بالليل

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه عمّن ذكره، عن عبد الله بن حمّاد، عن أبي بكر بن أبي سماك قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا قمت بالليل فاستك، فإنّ الملك يأتيك فيضع فاه على فيك فليس من حرف تتلوه و تنطق به إلّا صعد به إلى السماء فليكن فاك طيب الريح.

باب ٢٢٣

العلّة التي من أجلها كنّ نساء النبي ﷺ

إذا اغتسلن من الجنابة أبقين صفرة الطيب

على أجسادهن

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن النوفلي، عن السكوني، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: كنّ نساء النبي ﷺ إذا اغتسلن من الجنابة أبقين صفرة الطيب على أجسادهن وذلك أنّ النبي ﷺ أمرهنّ أن يصبين الماء صبّاً على أجسادهن.

باب ٢٢٤ - العلّة التي من أجلها

تقضي الحائض الصوم ولا تقضي الصّلاة

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن عبد الجبار، عن علي بن مهزيار، قال:

باب دویست و بیست و چهارم ۹۲۳
اگر بر ائمتّم مشقّت نمی داشت هر آینه به آنها امر می کردم با هر نمازی مسواک کنند.

باب دویست و بیست و دوّم

سزّ این که در وقت بلند شدن برای نماز شب مسواک کردن سنت گردیده است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از کسی که ذکرش کرده، از عبدالله بن حمّاد، از ابن بکر بن ابی سماک، وی می گوید حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند:

هرگاه در شب بلند شدی مسواک کن چه آنکه فرشته ای نزد تو خواهد آمد و دهانش را بر دهانت می گذارد پس حرفی نخوانی و سخنی نگویی مگر آنکه آنرا به آسمان می برد پس چه خوب است دهانت خوشبو باشد.

باب دویست و بیست و سوّم

سزّ این که زنان نبی اکرم ﷺ وقتی غسل جنابت می کردند زردی عطر را بر اجساد خود باقی گذارده و برطرف نمی کردند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد، از پدرش، از آباء کرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند: زنان پیامبر ﷺ وقتی غسل جنابت می کردند زردی عطر را بر اجساد خود باقی می گذاردند زیرا پیامبر کرام ﷺ به آنها امر کرده بود آب را بر اجساد خود بریزند.

باب دویست و بیست و چهارم

سزّ این که زن حائض روزه را قضا نموده ولی نماز را قضا نمی کند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از محمد بن عبدالجبار، از علی بن مهزیار نقل کرده که وی گفت: زنی محضر آن

كتبت إليه امرأة طهرت من حيضها أو من دم نفاسها في أول يوم من شهر رمضان، ثم استحضات فصلت وصامت شهر رمضان، كُله من غير أن تعمل كما تعمل المستحاضة من الغسل لكل صلاتين هل يجوز صومها و صلاتها أم لا؟

فكتب: تقضي صومها ولا تقضي صلاتها؛ لأن رسول الله ﷺ كان يأمر المؤمنات من نسائه بذلك.

٢ - حدثنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله قال: حدثنا موسى بن عمران، عن عمه، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله ﷺ ما بال الحائض تقضي الصوم ولا تقضي الصلاة؟ قال: لأن الصوم إنما هو في السنة شهر، والصلاة في كل يوم و ليلة، فأوجب الله عليها قضاء الصوم ولم يوجب عليها قضاء الصلاة لذلك.

باب ٢٢٥

العلقة التي من أجلها يغسل الثوب من لبن الجارية وبولها ولا يغسل من لبن الغلام وبوله

١ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن إبراهيم بن هاشم، عن الحسين بن يزيد التوفلي، عن اسماعيل عن مسلم السكوني، عن جعفر بن محمد، عن أبيه ﷺ أن علياً عليه السلام قال:

لبن الجارية و بولها يغسل منه الثوب قبل أن تطعم؛ لأن لبنها يخرج من مثانة أمها و لبن الغلام لا يغسل منه الثوب ولا بوله قبل أن يطعم؛ لأن لبن الغلام يخرج من المنكبين والعضدين.

حضرت نوشت که از حیض یا خون نفاس در روز اول ماه رمضان پاک شده سپس استحاضه شده، پس نماز خوانده و روز رمضان را تماماً گرفته بدون این که اعمال مستحاضه را که غسل نمودن برای دو نماز باشد انجام بدهد آیا روزه و نمازش صحیح است یا نه؟

حضرت نوشت: روزه اش را قضاء کند و نمازش را قضاء نکند زیرا رسول خدا ﷺ به زنان مؤمنه اش چنین امر می فرمودند.

حدیث (۲)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله از موسی بن عمران، از عمویش، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، وی می گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا حائض روزه اش را باید قضاء کند ولی نماز را قضاء ننماید؟

حضرت فرمودند: برای این که روزه در سال یک ماه است ولی نماز در هر روز و شب بوده لذا حق تعالی بر زن واجب نمود که روزه اش را قضاء کند ولی قضاء نماز را به همین خاطر واجب نکرد.

مترجم گوید: مقصود این است که اگر قضاء نماز واجب می بود تکلیف شاق و مشکلی بر زن شده بود و مقتضای شریعت آسان آن است که قضاء نماز ساقط باشد.

باب دویست و بیست و پنجم

سز این که جامه ای را که با شیر و ادرار دختر بچه ملاقات کرده باید شست ولی در صورت ملاقات با شیر و ادرار پسر بچه شستن آن واجب نیست

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی از اسماعیل بن مسلم سکونی، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت علی علیه السلام فرمودند: شیری که دختر بچه می خورد و ادراری که از او خارج می شود اگر به جامه برسد در صورتی که بچه غذا خور نشده باشد جامه را باید آب کشید زیرا شیر او از مثانه مادرش خارج می شود ولی شیری که پسر بچه می خورد و بولی که از او خارج می شود پیش از آن که غذا خور شده باشد اگر به جامه برسد جامه را لازم نیست آب بکشند زیرا شیر او از پشت مثانه ها و بازوها خارج می گردد.

باب ٢٢٦

العلّة التي من أجلها

لا يجب غسل باطن الأنف من الرّعاف^(١)

* * *

باب ٢٢٧

العلّة التي من أجلها

كانت الأزد أعذب الناس أفواهها

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن حسان الرّازي، عن محمّد بن يزيد الرّازي، عن أبي البختري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله ﷺ: لمّا دخل النّاس في الدّين أفواجاً أتتهم الأزد أرقّها قلوباً وأعذبها أفواهاً، قيل: يا رسول الله هذه أرقّها قلوباً عرفناه فلم صارت أعذبها أفواهاً؟

قال ﷺ: لأنّها كانت تستاك في الجاهليّة.

قال: وقال جعفر عليه السلام:

لكلّ شيء طهور و طهور الفم السواك.

باب ٢٢٨

العلّة التي من أجلها

ترك الصادق عليه السلام السّواك بسنتين

١ - ههنا بياض تركه النساخ لكن في الوسائل بإسناده عن عمّار الساباطي قال: سئل أبو عبد الله عليه السلام عن رجل يسيل من أنفه الدم هل عليه ان يغسل باطنه - يعني جوف الأنف - فقال: إنّما عليه أن يغسل ما ظهر منه، فافهم.

باب دویست و بیست و هشتم

سز این که بعد از بیرون آمدن خون از بینی داخل آن شستن واجب و لازم نیست^(۱)

* * *

باب دویست و بیست و هفتم

سز این که طائفه اُزد از همه مردم شیرین زبان تر هستند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن بحیی عطار از محمد بن احمد، از محمد بن حسان رازی از محمد بن یزید رازی، از ابی البختری، از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند:

هنگامی که مردم دسته دسته وارد دین خدا شدند طائفه اُزد نیز نزد مردم آمده و به دین خدا وارد شدند، این طائفه رقیق القلب ترین و شیرین زبان ترین مردم بودند، محضر مبارک رسول خدا ﷺ عرض شد: این طائفه از همه مردم رقیق القلب ترین هستند، را دانستیم ولی به چه سبب شیرین زبان ترین مردم شده اند؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: زیرا این طائفه در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام مسواک می کردند.

ابوالبختری می گوید: امام صادق علیهما السلام فرمودند: برای هر چیزی طهور و پاک کننده ای است و طهور دهان مسواک است.

باب دویست و بیست و هشتم

سز این که امام صادق علیهما السلام مدت دو سال مسواک کردن را ترک کردند

۱- در این قسمت کتاب سفید بوده و نسخ حدیثی نقل نکرده اند ولی در وسائل به اسنادش از عمار ساباطی نقل کرده: از امام صادق علیهما السلام سؤال شد: مردی خون از بینی او جاری شد آیا باطن بینی را باید آب بکشد یا نه؟ حضرت فرمودند: بر او لازم است ظاهر بینی را آب بکشد نه باطن آن را.

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين، عن عبد الله بن جبلة، عن إسحاق بن عمار قال: حدثنا مسلم مولى لأبي عبد الله قال: ترك أبو عبد الله ﷺ السواك قبل أن يقبض بسنتين و ذلك أن أسنانه ضعفت.

باب ٢٢٩

العلقة التي من أجلها

صار جميع جسد الحائض طاهراً إلا موضع الحيض^(١)

* * *

باب ٢٣٠

العلقة التي من أجلها يستحب أن يكون

الإنسان في جميع الأحوال على وضوء

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن عيسى اليعقوبي، عن القاسم بن يحيى، عن جده الحسن بن راشد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله ﷺ قال: حدثني أبي عن جدي عن آبائه عن أمير المؤمنين ﷺ قال: لا ينام المسلم و هو جنب ولا ينام إلا على طهور، فإن لم يجد الماء فليتيّم بالصعيد، فإن روح المؤمن تروح إلى الله تعالى فيلقها و يبارك عليها فإن كان أجلها قد حضر جعلها في مكنون رحمته و إن لم يكن أجلها قد حضر بعث بها مع أمثاله من الملائكة فيردوها في جسده.

١ - ههنا بياض تركه النساخ لكن في الوسائل بإسناده عن سورة بن كليب قال: سألت أبا عبد الله عن المرأة العائض اتفسل ثيابها التي لبستها في طمئنها؟ قال تغسل ما أصاب ثيابها من الدم و تدع ما سوى ذلك قلت له: وقد عرفت فيها، قال: إن العرق ليس من الحيض.

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین، از عبدالله بن جبلة، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: مسلم آزاد کرده امام صادق علیه السلام گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السلام دو سال قبل از رحلتشان مسواک کردن را ترک کردند و جهتش آن بود که دندانهای آن حضرت ضعیف و ناتوان شده بودند.

باب دویست و بیست و نهم

سز این که تمام بدن حائض پاک است مگر موضع و مکان
خروج خون حیض^(۱)

باب دویست و سیام

سز این که مستحب است انسان در تمام احوال با وضوء باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسیٰ یقطینی، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

پدرم از جدّم از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم السلام نقل کردند که آن حضرت فرمودند:

مسلمان در حال جنابت نخواست و نیز هیچ مسلمانی نخواست مگر با طهارت و اگر آب نیافت با خاک تیمّم کند زیرا مؤمن وقتی خوابید روحش به جانب حقّ تعالی رفته و با او ملاقات کرده و بر آن مداوت می نماید، اگر اجل و مرگ او فرارسیده باشد حقّ تعالی در بین رحمتش قرارش می دهد و اگر مرگش نرسیده باشد روح را با فرشتگان امینش به زمین فرستاده پس آن را به جسد برمی گرداند

۱- در این قسمت کتاب سفید بوده و نسخ حدیثی نقل نکرده اند ولی در وسائل به اسنادش از سوره بن کلب نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: آیا زن حائض لباسهایی را که در حال حیض پوشیده آب بکشد یا نه؟

حضرت فرمودند: آنچه را که خون حیض به آن رسیده آب بکشد و غیر آن را به حال خود گذارد.

محضرش عرضه داشتیم: زن در لباس بسا عرق کرده؟

حضرت فرمودند: عرق که خون حیض نیست تا نجس باشد.

باب ٢٣١

العلّة التي من أجلها

صار المذي والودي لا ينقضان الوضوء

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد، عن حريز، عن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن سأل من ذكرك شيء من مذي أو ودي وأنت في الصلّة فلا تقطع الصلّة ولا تنقض له الوضوء وإن بلغ عقبك، إنّما ذلك بمنزلة النخامة وكل شيء خرج منك بعد الوضوء فإنّه من الحبائيل أو من البواسير فليس بشيء فلا تغسله من ثوبك إلّا أن تقدّره.

٢ - وبهذا الاسناد عن حريز قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن المذي يسيل حتّى يبلغ الفخذ قال: لا يقطع صلاته ولا يغسله من فخذة؛ لأنّه لم يخرج من مخرج المني إنّما هو بمنزلة النخامة.

٣ - حدّثنا محمّدين الحسن رحمه الله قال: حدّثنا محمّدين الحسن الصفّار، عن إبراهيم بن هاشم، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن يزيد بن معاوية قال: سألت أحدهما عليه السلام، عن المذي؟

فقال: لا ينقض الوضوء ولا يغسل منه ثوب ولا جسد إنّما هو بمنزلة البصاق والمخاط.

٤ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمّدين يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن عمر بن حنظلة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المذي؟

قال: ما هو والنخامة إلّا سواء.

باب ٢٣٢

العلّة التي من أجلها

يحمل أهل الكتاب موتاهم إلى الشام

باب دویست و سی و یکم

سر این که مَذی و وَذی ناقض وضوء نیستند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریر، از زراره، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
اگر از آلت تو مَذی یا وَذی خارج شد و در نماز بودی نماز را قطع نکن و وضوء تو نقض نمی شود اگرچه آب و رطوبت به قدری زیاد باشد که به پشت تو برسد، این دو آب بمنزله آب بینی هستند که ناقض وضوء نمی باشند و هر رطوبتی که بعد از وضوء از تو خارج شود از قبیل حیائل (دام شیطان) بوده یا رطوبت بواسیر است لذا به آن اعتناء مکن و جامه ات را به خاطر آن آب مکش مگر آن که متنجس شده باشد.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از حریر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السلام راجع به مَذی سؤال کرده و پرسیدم: اگر مَذی جاری شد تا به ران رسید چه حکمی دارد؟ حضرت فرمودند: نماز را به خاطر آن قطع مکن و ران را آب مکش زیرا این رطوبت از مخرج منی بیرون نیامده بلکه به منزله آب بینی است که حکمی ندارد.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از ابن ابی عمیر، از عمر بن ادینه، از یزید بن معاویه وی می گوید: از احد الصادقین علیه السلام راجع به حکم مَذی سؤال کردم؟ حضرت فرمودند: وضوء را نقض نکرده و اگر به جامه و جسد برسد آب کشیدن آنها واجب نیست این رطوبت به منزله آب دهان و رطوبت سر می باشد.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از عمر بن حنظله نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی عبد الله علیه السلام راجع به مَذی پرسیدم؟ حضرت فرمودند: این رطوبت با آب بینی مساوی است.

باب دویست و سی و دوم

سر این که اهل کتاب مردگان شان را به شام حمل می کنند

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علي بن فضال، عن أبي الحسن عليه السلام أنه قال: احتبس القمر عن بني إسرائيل فأوحى الله إلى موسى أن أخرج عظام يوسف من مصر ووعده طلوع القمر، إذا أخرج عظامه، فسأل موسى عمن يعلم موضع قبر يوسف فقيل له، ههنا عجوز تعلم علمه فبعث إليها فأتى بعجوز مقعدة عمياء فقال لها: أتعرفين موضع قبر يوسف؟
قالت: نعم.

قال: فأخبريني به؟

قالت: لا، حتى تعطيني أربع خصال:

تطلق لي رجلي وتعيد إليّ بصري وتعيد إلى شبابي و تجعلني معك في الجنة.

قال: فكبر ذلك على موسى قال: فأوحى الله عز وجل إليه:
يا موسى إعطها ما سألت فإنك إنما تعطي على فعل فدلته عليه فاستخرجه من شاطئ النيل في صندوق مرمر، فلما أخرجاه طلع القمر فحملة إلى الشام، فلذلك تحمل أهل الكتاب موتاهم إلى الشام.

باب ٢٣٣

العلّة التي من أجلها صار حمى

ليلة كفارة سنة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود عن سفيان بن عيينة عن الزهري قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

حمى ليلة كفارة سنة، وذلك لأنّ ألمها يبقى في الجسد سنة.

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضال، از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

ماه بر بنی اسرائیل طلوع نکرده و همچنان مخفی بود، حق تعالی به جانب موسی علیه السلام وحی نمود که استخوانهای یوسف را از مصر خارج کند و در این صورت ماه طلوع خواهد نمود، موسی از کسی که محل قبر یوسف را می دانست سراغ گرفت و سؤال کرد؟

به ایشان عرض شد: در این جا پیری است که او می داند، حضرت دنبالش فرستاد، پس پیری زمین گیر و نابینا را آوردند، حضرت به او فرمود: آیا محل قبر یوسف علیه السلام را می دانی؟
گفت: آری.

حضرت فرمود: مرا از آن خبر می دهی؟

گفت: خیر مگر چهار خصلت به من عطاء کنی، پاهایم را روان گردانی، چشمم را به من برگردانی، جوانی مرا را بازگردانی، مرا با خودت در بهشت قرار دهی. این درخواست بر موسی گران آمد، حق تعالی وحی نمود: ای موسی آنچه را که خواسته به او عطا کن چه آنکه در قبال فعل او به وی خواهی داد، باری آن پیر موسی را بر قبر یوسف راهنمایی نمود پس از کنار نیل استخوانهایش را که در صندوقی مرمر بود بیرون آوردند و وقتی آنرا خارج کردند ماه طلوع نمود پس استخوانها را به شام حمل کردند و به همین خاطر اهل کتاب مردگانشان را به شام حمل می نمایند.

باب دویست و سی و سوم

سر این که تب یک شب کفاره گناه یک سال می باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود، از سفیان بن عیینه، از زهری، وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود:

تب یک شب کفاره گناهان یک سال است زیرا درد و آلم آن تا یک سال در بدن باقی می ماند.

باب ٢٣٤

علة توجيه الميت إلى القبلة

١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عليه السلام قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن أبي جعفر أحمد بن أبي عبد الله، عن أبي الجوزاء المنبه بن عبد الله، عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن زيد بن علي، عن آبائه، عن علي عليه السلام قال: دخل رسول الله صلى الله عليه وآله على رجل من ولد عبد المطلب فإذا هو في السوق وقد وجه إلى غير القبلة فقال: وجهوه إلى القبلة فإنكم إذا فعلتم ذلك أقبلت عليه الملائكة وأقبل الله عليه بوجهه فلم يزل كذلك حتى يقبض.

باب ٢٣٥

علة سهولة التزعم وصعوبته على المؤمن

والكافر

١ - حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي القاسم ماجيلويه عن محمد بن علي الكوفي، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: يا مفضل إياك والذنوب وحذرنا شيعتنا فوالله ما هي إلى أحد أسرع منها إليكم إن أحدكم لتصيبه المعرة من السلطان وما ذاك إلا بذنوبه وأنه ليصيبه السقم وما ذاك إلا بذنوبه وأنه ليحبس عنه الرزق وما هو إلا بذنوبه وأنه ليشدد عليه عند الموت وما هو إلا بذنوبه حتى يقول من حضره لقد غمّ بالموت فلما رأى ما قد دخلني قال: أتدري لم ذاك يا مفضل؟

قال: قلت: لا أدري فجعلت فداك.

باب دویست و سی و چهارم

سز رو به قبله نمودن میت

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه رحمۃ اللہ علیہ از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابو جعفر احمد بن ابی عبداللہ، از ابی الجوزاء منبہ بن عبداللہ از حسین بن علوان از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از آباء گرامش از حضرت علی علیہم السلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا ہر مردی از اولاد عبدالمطلب وارد شدند کہ در حال جان دادن بود و او را بہ طرف غیر قبلہ نمودہ بودند پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: او را بہ طرف قبلہ اش کنید چہ آن کہ وقتی چنین نمودید فرشتگان ہر او رو آورده و حق تعالی نیز بہ او رو می نماید و پیوستہ چنین ہست تا قبض روح شود.

باب دویست و سی و پنجم

سز آسان و سخت جان دادن مؤمن و کافر

حدیث (۱)

پدرم رحمۃ اللہ علیہ از محمد بن ابی القاسم ماجیلویه، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، وی می گوید: حضرت ابو عبداللہ علیہ السلام فرمودند: ای مفضل از گناہان پرهیز و شیعمان ما را نیز از آن بر حذر بدار، بہ خدا سوگند گناہ بہ احدی نزدیک تر از شما نمی باشد، اگر آیداء و آزاری از سلطان بہ یکی از شما رسید محققاً بہ خاطر گناہ و معصیتی است کہ مرتکب شدہ و اگر بیماری بہ یکی از شما عارض گردد حتماً بہ جہت گناہی است کہ انجام دادہ چنانچہ اگر رزق و روزی از او حبس شد صرفاً بہ خاطر گناہی است کہ از او صادر گردیدہ و همچنین اگر ہنگام مرگ امر جان دادن بر او سخت و مشکل گردد فقط بہ خاطر صدور گناہ از او است ولی حاضرین می گویند:

بہ واسطہ فرارسیدن مرگ متالم و بدحال گردیدہ.

از فرمایشات امام علیہ السلام حزن و اندوہ مرا فرا گرفت و وقتی امام علیہ السلام حال مرا دیدند فرمودند: ای مفضل می دانی برای چہ این چنین است؟
عرضہ داشتم: فدایت شوم نمی دانم.

قال: ذاك والله إنكم لا تؤاخذون بها في الآخرة و عجلت لكم في الدنيا.

٢ - حدثنا محمد بن القاسم المعروف بأبي الحسن الجرجاني رحمته الله قال:

حدثنا أحمد بن الحسن الحسيني، عن الحسن بن علي الناصر، عن أبيه، عن

محمد بن علي، عن أبيه الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر رحمته الله قال: قيل

للصادق رحمته الله صف لنا الموت؟

قال: للمؤمن كأطيب ريح يشمه فينعس لطيبه و ينقطع التعب

والألم كله عنه، وللكافر كلسع الأفاعي ولذع العقارب أو أشد.

قيل: فإن قوماً يقولون: إنه أصعب من نشر بالمناشير و قرض

بالمقاريض و رضح بالأحجار و تدوير قطب الأرحية في الأحداق،

قال: كذلك هو على بعض الكافرين والفاجرين بالله عز وجل ألا

ترون منهم من يعاني تلك الشدائد فذلكم الذي هو أشد من هذا، ألا

إن من عذاب الآخرة فإنه أشد من عذاب الدنيا.

قيل: فما بالناس ترى كافراً يسهل عليه النزع فينطفئ و هو

يحدث و يضحك و يتكلم، وفي المؤمنين أيضاً من يكون

كذلك وفي المؤمنين والكافرين من يقاسي عند سكرات

الموت هذه الشدائد؟

فقال: ما كان من راحة للمؤمن هناك فهو عاجل ثوابه و ما كان

من شديدة فتمحيصه من ذنوبه ليرد الآخرة نقياً نظيفاً مستحقاً

لثواب الأبد لا مانع له دونه و ما كان من سهولة هناك على الكافر

حضرت فرمودند: به خدا سوگند شما به خاطر گناهان در آخرت عقوبت نخواهید شد بلکه ابتلائات و شدائد در دنیا که به آنها گرفتار می شوید کفاره گناهانتان می باشد

حدیث (۲)

محمد بن قاسم معروف به ابو حسن جرجانی رحمته الله از احمد بن الحسن الحسینی، از حسن بن علی الناصر، از پدرش از محمد بن علی، از پدرش حضرت رضا، از موسی بن جعفر علیهم السلام نقل کرده که فرمود:

به امام صادق علیه السلام عرض شد: مرگ را برای ما توصیف فرماید؟

حضرت فرمودند: مرگ برای مؤمن مثل خوشترین بویی است که آنرا استشمام کرده و به خاطر خوش بودنش حالت چرتی بر او عارض شود و بدنالش تمام رنجها و محنتها تمام می شود و برای کافر همچون گزیدن افعی ها و نیش عقرب ها یا سخت تر از اینها است.

محضرش عرض شد: جماعتی می گویند: مرگ سخت تر و دردش شدیدتر از بریدن با آره و چیدن با قیچی و کوبیدن با سنگ و گردیدن قطب آسیاب در چشم می باشد.

حضرت فرمودند: نسبت به برخی از کافران و فاجرین البته همین طور است مگر نمی بینی برخی از ایشان چنین رنجهایی را کشیده و متحمل می شوند، ایشان همان کسانی هستند که درد مرگ بر آنها شدیدتر و سخت تر از آنچه ذکر شد می باشد. توجه داشته باش این عذاب دنیا است و عذاب آخرت محققاً شدیدتر از عذاب دنیا خواهد بود.

محضرش عرض شد: پس چرا برخی از کفار را می بینیم که حالت نزع و جان دادنشان سهل بوده به طوری که در حال صحبت نمودن و خندیدن تکلم کردن خاموش می شوند و بعضی از مؤمنین نیز همین طور می باشند ولی پاره ای از اهل ایمان و کفر را مشاهده کرده ایم که هنگام سكرات مرگ این شدائد و سختی ها را رفته رفته و کم کم متحمل می شوند؟

حضرت فرمودند: اگر مؤمنی را دیدی که به سهولت از دنیا رفت این از باب آن است که ثوابش را خداوند به تأخیر نیانداخت بلکه عاجلاً به او مرحمت فرموده و اگر مؤمنی سخت جان داد به خاطر محو نمودن گناهانش بوده تا در آخرت پاک و پاکیزه وارد شده و مستحق ثواب دائم و ابدی باشد و اگر کافری به راحتی و سهولت

فليوف أجر حسناته في الدنيا ليرد الآخرة و ليس له إلا ما يوجب عليه العذاب و ما كان من شدة على الكافر هناك فهو ابتداء عذاب الله له بعد حسناته ذلكم بأن الله عدل لا يجور.

٣ - و بهذا الاسناد قال: قيل للصادق عليه السلام: أخبرنا عن الطاعون، فقال: عذاب لقوم و رحمة لآخرين، قالوا:

و كيف تكون الرحمة عذاباً؟

قال: أما تعرفون أن نيران جهنم عذاب على الكافر و خزنة جهنم معهم فيها فهي رحمة عليهم.

باب ٢٣٦

العلة التي من أجلها

لا يجوز للحائض والجنب الحضور عند تلقين

الميت

١ - حدثنا أبي عليه السلام بإسناد متصل يرفعه إلى الصادق عليه السلام أنه قال: لا تحضر الحائض والجنب عند التلقين، إن الملائكة تتأذى بهما.

مركز تحقيق كتاب توحيد علوم اسلامی

باب ٢٣٧

علة الريح بعد الروح، و علة السلوة

بعد المصيبة و علة الدابة التي

تقع في الطعام

١ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير،

از دنیا رفت به خاطر آن است که حق تبارک و تعالی اجر حسنات و اعمال نیکش را که در دنیا انجام داده بدین ترتیب عنایت فرموده تا در آخرت وقتی وارد شد عملی نداشته باشد مگر آنچه که موجب عذاب و عقوبت است و اگر کافری به سختی و شدت جان داد این سختی آغاز عذاب او است که استحقاقش را دارد و خداوند هرگز جور و ستم نمی کند.

حدیث (۳)

و با همین اسناد راوی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض شد: از طاعون به ما خبر دهید؟

حضرت فرمودند: این بیماری برای قومی عذاب و برای دیگران رحمت است. حاضرین عرض کردند: چطور ممکن است که رحمت عذاب هم باشد؟ حضرت فرمودند: آیا نمی دانید که آتش و گرمای جهنم برای کافرین عذاب است ولی در عین حال نگهبانان جهنم که با کافرین در جهنم هستند آتش برای آنها رحمت می باشد.

باب دویست و سی و ششم

سز این که جایز نیست جنب و حائض موقع تلقین میت

حاضر باشند

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام با اسناد متصل مرفوعاً از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

زن حائض و شخص جنب هنگام تلقین میت حاضر نشوند زیرا فرشتگان که حضور دارند از این دو آزار و اذیت می شوند.

باب دویست و سی و هفتم

سز بو گرفتن جسد بعد از خروج روح و سبب پیدا شدن

آرامش بعد از مصیبت و جهت افتادن حیوان افتزا

در طعام (گندم و جو)

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از

عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَطَوَّلَ عَلَى عِبَادِهِ بِثَلَاثٍ: أَلْقَى عَلَيْهِمُ الرِّيحَ بَعْدَ الرُّوحِ وَ لَوْلَا ذَلِكَ مَا دَفَنَ حَمِيمٌ حَمِيمًا.

وَأَلْقَى عَلَيْهِمُ السَّلْوَةَ بَعْدَ الْمَصِيبَةِ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَا نَقَطَعَ النِّسْلُ، وَأَلْقَى عَلَى هَذِهِ الْحَبَّةِ الدَّابَّةَ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَكُنْزَتَهَا مَلُوكُهُمْ كَمَا يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ.

٢ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ تَطَوَّلَ عَلَى عِبَادِهِ بِالْحَبَّةِ فَسَلَّطَ عَلَيْهَا الْقُمَّلَةَ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَخَزَنْتَهَا الْمُلُوكُ كَمَا يَخْزِنُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ.

باب ٢٣٨

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَغْتَسَلُ الْمَيِّتُ،

وَالْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَغْتَسَلُ الَّذِي

يَغْتَسِلُهُ وَ عِلَّةُ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ

١ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ، وَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَاسِ النِّيسَابُورِيِّ الْعَطَّارِيُّ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَتِيبَةَ النِّيسَابُورِيِّ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النِّيسَابُورِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام قَالَ: إِنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَمُوتُ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْهُ النُّطْفَةُ الَّتِي خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْهَا مِنْ فِيهِ أَوْ مِنْ غَيْرِهِ.

هشام بن سالم^(۱)، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند متعال با سه نعمت، بر بندگانِ منت نهاده: بعد از بیرون آمدن روح از جسد آنها بر جسد هو افکند و اگر این نبود هیچ کسی خویش خود را دفن نمی کرد، پس از مصیبت و سوگواری آرامش قلب به آنها داد و اگر چنین نبود نسل انسان منقرض و منقطع می شد، و بر این حبّه طعام (گندم و جو) حیوان آفت زافکند و اگر چنین نمی کرد سلاطین و ملوک آنرا همچون طلا و نقره ذخیره می کردند.

حدیث (۲)

پدرم علیه السلام از احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم^(۲)، از ابویوب خزازی، از ابو حمزه ثمالی^(۳) نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبداللہ علیہ السلام فرمودند:

خداوند عزوجل بر بندگانِ به واسطه حبّه گندم و جو منت نهاد زیرا شپش را بر حبّه مسلط نمود تا به آن آفت وارد کند و اگر چنین نمی کرد سلاطین و ملوک آنرا همچون طلا و نقره در خزائن خود نگهداری می کردند.

باب دویست و سی و هشتم

سز غسل دادن میت و علت غسل نمودن کسی که میت

را غسل می دهد و وجه نماز گذاردن بر آن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از حمدان بن سلیمان و نیز از عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری علیه السلام از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از حسن بن علی بن فضال، از هارون بن حمزه، از برخی اصحاب، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

مخلوقات نمی میرند مگر آن که نطفه ای که از او آفریده شده اند از جسد آنها بیرون بیاید از دهان یا غیر دهان.

۱- مرحوم علامه در خلاصه و نجاشی فرموده اند: وی ثقة می باشد.

۲- مرحوم شیخ در فهرست و علامه در خلاصه فرموده اند: وی کوفی و ثقة و جلیل القدر بوده است.

۳- اسم او ثابت بن دینار است و به فرموده اهل رجال از ثقات می باشد.

٢- أخبرني علي بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمد قال: حدثنا إبراهيم بن مخلد قال: حدثنا إبراهيم بن محمد بن بشير، عن محمد بن سنان، عن أبي عبد الله القزويني قال: سألت أبا جعفر محمد بن علي عليه السلام، عن غسل الميت لأيّ علة يغسل و لأيّ علة يغتسل الغاسل؟

قال: يغسل الميت لأنه جنب ولتلاقيه الملائكة وهو طاهر وكذلك الغاسل لتلاقيه المؤمنين.

٣- أخبرنا أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن اسماعيل، عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن ربيع الصحاف، عن محمد بن سنان أن أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه في جواب مسأله علة غسل الميت أنه يغسل؛ لأن يطهر وينظف من أدناس أمراضه وما أصابه من صنوف عله؛ لأنه يلقي الملائكة ويبشر أهل الآخرة فيستحب إذا ورد على الله عز وجل وأهل الطهارة و يماسونه و يماسهم أن يكون طاهراً نظيفاً موجهاً به إلى الله عز وجل ليطلب وجهه وليشفع له.

و علة أخرى أنه يقال يخرج منه القذى الذي خلق منه فيكون غسله له.

و علة أخرى اغتسال من غسله أو لامسه لظاهر ما أصابه من نضح الميت؛ لأن الميت إذا خرج الروح منه بقي أكثر آفته فلذلك يتطهر له و يطهر.

٤- و عنه قال: حدثنا محمد بن عمر بن أبي عمير قال: حدثنا محمد بن عمار البصري عن عباد بن

حدیث (۲)

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از ابراهیم بن معقل از ابراهیم بن محمد بن بشیر، از محمد بن سنان از ابی عبداللّه قزوینی نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباجعفر محمد بن علی علیه السلام پرسیدم: برای چه مرده را غسل می دهند و برای چه غسل دهنده باید غسل کند؟

حضرت فرمودند: مرده را غسل می دهند برای این که جنب است و دیگر آن که چون با فرشتگان ملاقات می کند باید طاهر باشد و همچنین غسل دهنده میت نیز چون با مؤمنین ملاقات می کند لازم است غسل کند تا با طهارت با ایشان مواجه شود.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبداللّه، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در جواب مسائل من مرقوم فرمودند: علت غسل دادن میت این است که بدین وسیله طاهر و تطیف شده و از آلودگی های امراض و آنچه در هنگام بیماری به او رسیده پاکیزه می گردد چه آن که انسان بعد از مرگ با فرشتگان و اهل آخرت ملاقات می کند لذا مستحب است وقتی بر خدای عزوجل و اهل طهارت وارد می گردد و آنها وی را لمس نموده و او نیز با آنها تماس پیدا می کند طاهر و نظیف بوده و به واسطه طهارت توجه و التفات به حق عزوجل نماید و از حضرتش خواسته خود را خواسته و بخواهد که شفاعت شفعا را در حق او بپذیرد.

و علت دیگر برای غسل دادن میت آن است که گفته شده وقتی روح از کالبد خارج می شود نطفه ای که وی از آن خلق شده از جسد بیرون می رود لذا این غسل به خاطر خروج نطفه می باشد.

و علت غسل کردن غاسل یا کسی که میت را لمس نموده آن است که از میت هنگام غسل بسا ذراتی به او ترشح نموده و به جسدش اصابت کرده لذا برای تطهیر از آن ذرات غسل نماید، چه آن که انسان وقتی روح از بدنش خارج شد و میت شد اکثر و بیشتر آلودگی ها و قذارات ناشی از بیماری و غیر آن در وی باقی می ماند و لذا او را تطهیر نموده و کسی هم که با او تماس پیدا می کند خود را باید طاهر نماید.

حدیث (۴)

از پدرم، از محمد بن عمر بن ابی عمیر از محمد بن عمار بصری، از عباد بن

صهيب، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام أنه سئل ما بال الميت يغسل؟ قال: للنظفة التي خلق منها يرمى بها.

٥ - حدثني الحسين بن أحمد رحمه الله، عن أبيه قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن عبد الرحمن بن حماد قال: سألت أبا إبراهيم عليه السلام عن الميت لم يغسل غسل الجنابة؟ قال: إن الله تبارك و تعالى أعلا و أخلص من أن يبعث أشياء بيده، إن لله تبارك و تعالى ملكين خلّاقين فإذا أراد أن يخلق خلقاً أمر أولئك الخلّاقين فأخذوا من التربة التي قال الله عز وجل في كتابه:

منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تارة أخرى^(١) فعبجوها بالنظفة المسكنة في الرحم فإذا عجنت النظفة بالتربة قالوا: يا رب ما نخلق؟ قال: فيوحي الله تبارك و تعالى إليهما ما يريد من ذلك ذكر أو أنثى، مؤمناً أو كافراً، أسود أو أبيض، شقيماً أو سعيداً، فإذا مات سألت منه تلك النظفة بعينها لا غيرها، فمن ثم صار الميت يغسل غسل الجنابة.

مركز تحقيقات كتابي علوم **باب ٢٣٩** دري

العلة التي من أجلها

إذا دفن الميت يجعل وجهه إلى القبلة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبيه عن حماد بن عيسى، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان البراء بن معرور الأنصاري بالمدينة، و كان رسول الله صلى الله عليه وآله بمكة، والمسلمون يصلّون إلى بيت المقدس فأوصى إذا دفن

صهیب، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش علیه السلام، از آن حضرت سؤال شد: چرا میت را غسل می دهند؟

حضرت فرمودند: به خاطر نطفه ای که از آن خلق شده و از او خارج می گردد.

حدیث (۵)

حسین بن احمد رحمه الله علیه، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبدالرحمن بن حماد نقل کرده که گفت: از حضرت ابابراهیم (امام هفتم علیه السلام) پرسیدم: چرا میت را غسل جنابت می دهند؟ حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی بالاتر و منزّه تر از آن است که اشیاء را با دست خود و مباشرتاً برانگیزد، برای حضرتش دو فرشته بوده که خلّاق و آفریننده اند و هرگاه حقّ عزّوجلّ اراده کرد موجودی را بیافریند به آن دو فرشته امر می کند.

پس آن دو فرشته از آن تربیتی که حقّ عزّوجلّ به آن اشاره کرده و فرموده: **منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارةً أخرى** (از آن خاک شما را آفریده و به آن شما را باز گردانده و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم) مقداری برداشته پس آن را با نطفه ای که در رحم قرار می گیرد عجین می نمایند و پس از آن به درگاه الهی عرض می کنند: پروردگارا چه بیافرینیم؟ حقّ تبارک و تعالی به آنها وحی می فرماید و آنچه را که اراده کرده، مذکر یا مؤنث، مؤمن یا کافر، سیاه یا سفید، شقی یا سعید را به آنها اعلام می فرماید و آنها نیز طبق اراده حقّ می آفرینند و وقتی این موجود مرد و از دنیا رفت عیناً همان نطفه از او جاری شده و بیرون می آید لذا باید میت را غسل جنابت داد.

باب دویست و سی و نهم

سز این که میت را موقع دفن به طرف قبله متوجه می سازند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از حماد بن عیسی، از معاویه بن عمّار از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

براء بن معرور انصاری در مدینه بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه و مسلمانان به طرف بیت المقدس نماز می گذاردند، براء وصیت کرد وقتی مردم و من را دفن

أن يجعل وجهه إلى رسول الله فجرت فيه السنّة و نزل به الكتاب.

باب ٢٤٠

العلّة التي من أجلها

ينبغي لأولياء الميّت أن يؤذّنوا لإخوان

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكّل قال: حدثنا عبد الله بن جعفر، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن أبي ولاد، و ابن سنان جميعاً، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ينبغي لأولياء الميّت أن يؤذّنوا إخوان الميّت بموته فيشهدون جنازته و يصلّون عليه فيكسب لهم الأجر و يكسب لميّته الاستغفار و يكسب هو الأجر فيهم و فيما اكتسبه لميّته من الاستغفار.

باب ٢٤١

العلّة التي من أجلها يستحبّ تجويد الأكفان

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس، قال: حدثنا محمد بن أحمد عن أحمد بن محمد، عن بعض أصحابنا يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: أجيدوا أكفان موتاكم فإنّها زينتهم.

٢ - و عنه، عن أحمد بن إدريس قال: حدثني أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن يونس بن يعقوب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أوصاني أبي بكفنه فقال لي: يا جعفر اشتر لي برداً وجوده، فإنّ الموتى يتباهون بأكفانهم.

باب دویست و چهل و یکم ۹۴۷
کردید صورتم را به طرف رسول خدا ﷺ متوجه سازید پس این سنت جاری و مستمر شد و قرآن هم به آن نازل گردید.

باب دویست و چهل

سر این که شایسته است اولیاء میت به برادران دینی مرگ
او را اعلام کنند

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل از عبدالله بن جعفر، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابی ولاد و ابن سنان جمیعاً از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام نقل کردند که آن جناب فرمودند:

سزاوار است اولیاء میت برادران دینی او را خبر کرده و از مرگ وی آنها را آگاه سازند تا به جنازه اش حاضر شده و بر او نماز بخوانند و بدین ترتیب اجر و ثواب برده و در عین حال برای میت نیز طلب آمرزش نمایند.

باب دویست و چهل و یکم

سر این که مستحب است برای اموات کفن نیکو انتخاب کنند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد، از برخی اصحاب حدیث را مرفوعاً از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام نقل کرده که امام علیهما السلام فرمودند:

کفن های اموات خود را نیکو انتخاب کنید زیرا زینت مردگان همین کفن ها می باشد.

حدیث (۲)

پدرم از احمد بن ادریس از احمد بن محمد، از علی بن الحکم، از یونس بن یعقوب، از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: پدرم راجع به کفن خود به من سفارش نمود و فرمود: برایم بُرد نیکو تهیه کن چه آنکه اموات به کفن های خود مباحات می کنند.

باب ٢٤٢

العلة التي من أجلها صار

الكافور للميت وزن ثلاثة عشر درهماً وثلث

١ - أبي رحمه الله و محمد بن الحسن قالا: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد قال: حدثني أبو إسحاق إبراهيم بن هاشم، عن ابن سنان رفعه قال: السنة في الحنوط ثلاثة عشر درهماً وثلث، قال محمد بن أحمد: ورووا أن جبريل عليه السلام نزل على رسول الله ﷺ بحنوط و كان وزنه أربعين درهماً فقسّمه رسول الله ﷺ ثلاثة أجزاء جزء له و جزء لعلي و جزء لفاطمة صلوات الله عليهم.

باب ٢٤٣

العلة التي من أجلها يجعل للميت الجريدة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قلت له أرايت الميت إذا مات لم تجعل معه الجريدة؟ قال: تجافي عنه العذاب والحساب مادام العود رطباً إنما الحساب والعذاب كله في يوم واحد وفي ساعة واحدة قدر ما يدخل القبر و يرجع الناس عنه، فإنما جعل السعفتان لذلك، ولا عذاب ولا حساب بعد جفوفهما إن شاء الله.

باب ٢٤٤

العلة التي من أجلها يكبر على

الميت خمس تكبيرات

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن عثمان بن عبد الملك، عن أبي بكر الحضرمي، عن أبي عبد الله عليه السلام

باب دویست و چهل و دوم

سز این که وزن سیزده درهم و ثلث درهم کافور برای

میت مستحب شده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه و محمد بن الحسن از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد از ابواسحاق ابراهیم بن هاشم، از ابن سنان نقل کرده که وی به طور مرفوع این حدیث را روایت نموده، فرمود:

سنت در حنوط آن است که سیزده درهم و ثلث درهم کافور مصرف نمایند. محمد بن احمد می گوید: روایت کرده اند که جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا ﷺ نازل شد و حنوطی که وزنش چهل درهم بود را به آن جناب تسلیم کرد، رسول خدا ﷺ آن را سه جزء نمودند، جزیی برای خود و جزیی برای علی علیه السلام و جزیی را به فاطمه سلام الله علیها دادند.

باب دویست و چهل و سوم

سز این که برای میت جریده و چوب می گذارند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از حریر، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده، زراره می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: چرا برای میت جریده و چوب می گذارند؟ حضرت فرمودند: به خاطر آن که مادامی که آن چوب تازه است عذاب و حساب از او دور می شوند، حساب و عذاب کلاً در یک روز و یک ساعت واقع می شوند و آن زمانی است که میت داخل قبر شد و مردم از سر قبر مراجعت کردند، این دو چوب را برای همین همراهش می گذارند و بعد از آن که خشک هم بشوند دیگر نه عذابی خواهد بود و نه حسابی انشاء الله تعالی.

باب دویست و چهل و چهارم

سز این که در نماز میت پنج تکبیر بر آن گفته می شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عثمان بن عبد الملك، از ابوبکر حضرمی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن

قال: يا أبا بكر أتدري كم الصلاة على الميت؟

قال: لا.

قال: خمس تكبيرات، ثم قال: أفندري من أين أخذت؟

قلت: لا.

قال: أخذت الخمس من الخمس صلوات من كل صلاة تكبيرة.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن الفضل بن عامر، عن موسى بن القاسم، عن سليمان بن جعفر، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله ﷺ: إن الله فرض الصلاة خمساً وجعل للميت من كل صلاة تكبيرة.

٣ - أخبرني علي بن حاتم قال: حدثنا علي بن محمد قال: حدثنا العباس بن محمد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن المهاجر، عن أمه أم سلمة قالت: خرجت إلى مكة فصحبني امرأة من المرجئة فلما أتينا الربرة أحرم الناس وأحرمت معهم فأخبرت إجماعي إلى العقيق فقالت: يا معشر الشيعة تخالفون في كل شيء يحرم الناس من الربرة وتحرمون من العقيق وكذلك تخالفون في الصلاة على الميت يكبر الناس أربعاً وتكبرون خمساً وهي تشهد على الله أن التكبير على الميت أربع، قالت: فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت له: أصلحك الله صحبتني امرأة من المرجئة، فقالت: كذا وكذا فأخبرته بمقالتها فقال أبو عبد الله عليه السلام:

كان رسول الله ﷺ إذا صلى على الميت كبر فتشهد، ثم كبر فصلّى على النبي ودعا

جناب فرمودند:

ای ابوبکر آیا می دانی نماز بر میت چه مقدار است؟

عرض کرد: خیر

حضرت فرمودند: پنج تکبیر می باشد، سپس فرمودند: آیا می دانی این پنج تکبیر

از کجا گرفته شد است؟

عرض کرد: خیر

حضرت فرمودند: پنج تکبیر از پنج نماز شبانه روز گرفته شده به این نحو که از هر

نمازی یک تکبیره الاحرام اخذ گردیده شده.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از فضل بن عامر، از موسی بن

القاسم، از سلیمان بن جعفر، از پدرش از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت

فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

خداوند متعال پنج نماز واجب فرموده و از هر نماز یک تکبیر برای میت قرار

داده است.

حدیث (۳)

علی بن حاتم از علی بن محمد، از عباس بن محمد، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از

محمد بن مهاجر، از مادرش ام سلمه نقل کرده که وی گفت: به مکه رفتم، زنی از

مرجئه با من همراه شد وقتی به ریزه رسیدم مردم محرم شده من نیز با آنها احرام

بستم منتهی احرام را به تأخیر انداخته و در وادی عقیق به آن مبادرت نمودم، آن زن

به من گفت: شما شیعیان در همه چیز مخالفت می کنید، مردم از ریزه احرام بستند،

شما از وادی عقیق محرم می شوید و همچنین در نماز میت مردم چهار تکبیر بر

میت می گویند ولی شما پنج تکبیر می گویند و خدا را شاهد می گیرم که تکبیر بر

میت چهار تا است.

زن شیعه می گوید: بر امام صادق علیه السلام داخل شدم، به حضرت عرض کردم: خدا

حال شما را نیکو گرداند زنی از گروه مرجئه با من همراه شد و چنین و چنان گفت:

پس آنچه را گفته بود محضر امام علیه السلام عرض کردم، حضرت ابوعبد الله علیه السلام

فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه بر میت نماز می خواندند اول تکبیر می گفتند سپس

شهادت می دادند بعد تکبیر گفته و پس از آن بر نبی صلوات می فرستادند و دعاء

ثم كَبَّر واستغفر للمؤمنين والمؤمنات، ثم كَبَّر فدعا للميت ثم يكبِّر و ينصرف فلَمَّا نَهاه اللهُ تعالى عن الصلاة على المنافقين كَبَّر و تشهد، ثم كَبَّر فصلَّى على النبي، ثم كَبَّر فدعا للمؤمنين والمؤمنات، ثم كَبَّر الرابعة وانصرف ولم يدع للميت.

باب ٢٤٥

العلّة التي من أجلها

يكبّر المخالفون على الميت أربعا

١ - حدّثنا علي بن أحمد قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله، عن موسى بن عمران، عن عمّه الحسين بن يزيد، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لأي علّة يكبّر على الميت خمس تكبيرات و يكبّر مخالفونا بأربع تكبيرات، قال: لأنّ الدعائم التي بنى عليها الإسلام خمس: الصلاة والزكاة والصوم والحج والولاية لنا أهل البيت فجعل الله عزّ وجلّ للميت من كلّ دعامة تكبيرة و إنكم أقررتم بالخمس كلّها و أقرّ مخالفوكم بأربع و أنكروا واحدة فمن ذاك يكبّرون على موتاهم أربع تكبيرات و تكبّرون خمسا.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا علي بن إبراهيم عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله ﷺ يكبّر على قوم خمسا و على قوم أربعا فإذا كَبَّر على رجل أربعا اتّهم الرجل.

٣ - محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن يحيى الطّار، عن جعفر بن محمد بن مالك

می کردند سپس تکبیر سوّم را گفته و به دنبالش برای مؤمنین و مؤمنات دعاء می کردند بعد تکبیر چهارم را گفته و به دنبالش برای میت دعاء می کردند و بالاخره تکبیر پنجم را گفته و منصرف می شدند، هنگامی که حقّ تعالی آن جناب را از نماز گذاردن بر منافقین نهی فرمود کیفیت نماز را این طور اجراء می نمودند: اول تکبیر گفته و به دنبالش شهادت می دادند بعد تکبیر و به دنبالش صلوات بر نبی اکرم ﷺ فرستاده سپس تکبیر سوّم را ایراد نموده و به دنبالش برای مؤمنین و مؤمنات دعاء نموده و بالاخره تکبیر چهارم را گفته و منصرف می شدند و برای میت دعاء نمی نمودند.

باب دویست و چهل و پنجم

سز این که مخالفین بر میت چهار تکبیر می گویند

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبداللّه، از موسی بن عمران، از عمرو بن حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه بر میت پنج تکبیر می گوئیم و مخالفین ما چهار تکبیر می گویند؟

حضرت فرمودند: برای این که ستونهایی که اسلام بر آنها بنا شده پنج تا است، نماز، زکات، روزه، حجّ و ولایت ما اهل بیت، خداوند عزّوجلّ برای میت از هر ستونی یک تکبیر جعل فرمود و شما شیعیان به هر پنج ستون اقرار دارید ولی مخالفین شما چهار تا را اقرار داشته و یکی را منکر هستند لذا آنها بر اموات خود چهار تکبیر گفته و شما پنج تکبیر می گوئید.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: رسول خدا ﷺ بر قومی پنج و بر قومی دیگر چهار تکبیر می فرمودند و هرگاه بر مردی چهار تکبیر می فرمودند وی متهم می گشت به این که از دوستان اهل بیت نیست.

حدیث (۳)

محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن یحیی عطّار، از جعفر بن محمد بن مالک از

قال: حدثنا أحمد بن هيثم، عن علي بن خطاب الحلال، عن إبراهيم بن محمد بن حمران قال: خرجنا إلى مكة فدخلنا على أبي عبد الله عليه السلام فذكر الصلاة على الجنائز فقال: كان يعرف المؤمن والمنافق بتكبير رسول الله عليه السلام على المؤمن خمساً وعلى المنافق أربعاً.

٤ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عيسى عن ذكره قال: قال الرضا عليه السلام ما العلة في التكبير على الميت خمس تكبيرات؟

قلت: روي أنها قد اشتقت من خمس صلوات فقال: هذا ظاهر الحديث فأما باطنه فإن الله عز وجل فرض على العباد خمس فرائض الصلاة والزكاة والصيام والحج والولاية فجعل للميت من كل فريضة تكبيرة واحدة فمن قبل الولاية كبر خمساً ومن لم يقبل الولاية كبر أربعاً فمن أجل ذلك تكبرون خمساً ومن خالفكم يكبر أربعاً.

مركز تحقيقات كميونير علوم راسدي
باب ٢٢٦

العلة التي من أجلها

يكره المشي أمام جنازة المخالف

١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عليه السلام قال: حدثنا عمي محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن وهب، عن علي بن أبي حمزة، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام: كيف أصنع إذا خرجت مع الجنازة أمشي أمامها أو خلفها أو عن يمينها، أو عن شمالها؟ قال: إن كان مخالفاً فلا تمش أمامه

احمد بن هیشم، از علی بن خطاب حلال^(۱)، از ابراهیم بن محمد بن حمران، وی می‌گوید: به مکه رفتیم و بر حضرت امام صادق علیه السلام داخل شدیم حضرت نماز بر اموات را یاد کرده و فرمودند:

مؤمن و منافق به این شناخته می‌شدند که رسول خدا ﷺ بر مؤمن پنج تکبیر و بر منافق چهار تا می‌فرمودند.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از محمد بن عیسی^(۲)، از کسی که ذکرش نموده، راوی می‌گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

علت این که بر میت پنج تکبیر می‌گویند چیست؟

عرض کردم: روایت می‌کنند که این پنج تکبیر از پنج نماز یومیه گرفته شده است. حضرت فرمودند: این ظاهر حدیث است، اما باطنش آن است که خداوند عز و جل پنج فریضه بر بندگان واجب نموده: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت^(۳)، پس از هر فریضه‌ای برای میت یک تکبیر قرار داده است و کسی که ولایت را پذیرفته پنج تکبیر گفته و آن کس که ولایت را نپذیرفته چهار تکبیر می‌گوید و به خاطر همین است که شما بر اموات خود پنج تکبیر گفته و مخالفین شما چهار تکبیر بر امواتشان می‌گویند.

باب دویست و چهل و ششم

سز این که مکروه است جلو جنازه مخالفین حرکت نمود

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله از عمویم محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله، از وهب، از علی بن ابی حمزه نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبد الله علیه السلام پرسیدم وقتی با جنازه خارج شده و آنرا تشییع نمودم چه بکنم، آیا جلو آن حرکت کرده یا پشت و یا از سمت راست آن یا از جانب چپ؟ حضرت فرمودند: اگر جنازه از مخالفین شما است جلو آن حرکت مکن زیرا

۱- به فرموده مرحوم شیخ در رجالش وی از اصحاب امام کاظم علیه السلام بوده و وافق می‌باشد.

۲- محمد بن عیسی بن عبد الله بن سعد بن مالک الاشعری، وی از شیوخ قمیین و وجوه اشعریین می‌باشد.

۳- یعنی ولایت حضرات معصومین علیهم السلام و مقصود این است که بعد از نبی اکرم ﷺ امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس اولاد طاهرینش را ولی بر کائنات بدانند.

فإن ملائكة العذاب يستقبلونه بألوان العذاب.

باب ٢٤٧

العلّة التي من أجلها نهى

عن حثو التراب في قبور ذوي الأرحام

١ - أخبرني علي بن حاتم قال: حدثنا أبو الفضل العباس بن محمد بن القاسم العلوي قال: حدثنا الحسن بن سهل، عن محمد بن سهل، عن محمد بن حاتم، عن يعقوب بن يزيد قال: حدثني علي بن اسباط، عن عبيد بن زرارة قال: مات لبعض أصحاب أبي عبد الله عليه السلام ولد فحضر أبو عبد الله جنازته فلما أُلحِد تقدم أبوه لي طرح عليه التراب فأخذ أبو عبد الله عليه السلام بكتفه وقال: لا تطرح عليه من التراب، ومن كان منه ذا رحم فلا يطرح عليه التراب فقلنا: يا بن رسول الله أنتهى عن هذا وحده؟ فقال: أنهاكم أن تطرحوا التراب على ذوي الأرحام فإن ذلك يورث القسوة في القلب، ومن قسا قلبه بعد من ربه عز وجل.

باب ٢٤٨

العلّة التي من أجلها يربع القبر

١ - أخبرنا علي بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمد قال: حدثنا حمدان بن الحسين، عن الحسين بن الوليد، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: لأيّ علّة يربع القبر؟ قال: لعلّة البيت لأنه ترك مربّعاً.

باب ٢٤٩

العلّة التي من أجلها

يكره دخول القبر بالحداء

باب دویست و چهل و نهم ۹۵۷
فرشتگان عذاب به استقبالش آمده و انواع عذابها را برای وی مهیا ساخته‌اند.

باب دویست و چهل و هفتم

سز این که از ریختن خاک در قبور ارحام نهی وارد شده است

حدیث (۱)

علی بن حاتم از ابوالفضل عباس بن محمد بن القاسم علوی از حسن بن سهل^(۱)، از محمد بن سهل^(۲)، از محمد بن حاتم، از یعقوب بن یزید از علی بن اسباط^(۳)، از عبید بن زراره، وی می‌گوید: فرزند یکی از اصحاب امام صادق^{علیه السلام} از دنیا رفت، حضرت بر جنازه‌اش حاضر شدند وقتی وی را در لحد گذاردند پدرش جلو آمد تا خاک بر او بریزد امام^{علیه السلام} شانه‌اش را گرفت و فرمود: بر او خاک مریز و هر کسی که رحم او است بر وی خاک نریزد.

عرض کردیم: آیا از خصوص این جنازه ما را نهی می‌فرمایید که خاک نریزیم؟ حضرت فرمودند: شما را به طور کلی نهی می‌کنم از این که بر رحم خاک بریزید زیرا این کار موجب قساوت قلب می‌شود و کسی که قسوی القلب شد از پروردگار عزوجل دور می‌گردد.

باب دویست و چهل و هشتم

سز این که قبر را چهارگوش درست می‌کنند

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از کسی ذکرش نموده، از حضرت ابی عبدالله^{علیه السلام}، راوی می‌گوید محضر امام^{علیه السلام} عرض کردم: برای چه قبر را چهارگوش درست می‌کنند؟ حضرت فرمودند: برای این که قبر خانه است و خانه را مربع می‌سازند.

باب دویست و چهل و نهم

سز این که با کفش داخل قبر شدن مکروه است

۱- حسن بن سهل معروف به ذوالقلمین، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی ضعیف است.

۲- محمد بن سهل به فرموده ممقانی در رجال صحابی مجهول می‌باشد.

۳- علی بن اسباط بن سالم بن کندی به فرموده کشی فطحی المذهب است.

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن علي بن يقطين، قال: سمعت أبا الحسن الأول عليه السلام يقول: لا تنزل في القبر و عليك العمامة ولا القلنسوة ولا الحذاء ولا الطيلسان وحل إزرارك فذلك سنة من رسول الله صلى الله عليه وآله، قلت: فالخف؟ قال: لا أرى به بأساً.

قلت: لم يكره الحذاء؟ قال: مخافة أن يعثر برجليه فيهدم.

(قال مصنف هذا الكتاب) لا يجوز دخول القبر بخف ولا حذاء ولا أعرف الرخصة في الخف إلا في هذا الخبر، وإنما أوردته لمكان العلة.

باب ٢٥٠

العلقة التي من أجلها إذا اجتمع الميت

والجنب يغتسل الجنب ويترك الميت

١ - حدثنا الحسين بن أحمد رحمه الله، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن محمد، عن الحسن بن النضر قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن القوم يكونون في السفر فيموت منهم ميت و معهم جنب و معهم ماء قليل قدر ما يكفي أحدهم أيهم يبدأ به؟ قال: يغتسل الجنب و يترك الميت؛ لأن هذا فريضة و هذا سنة.

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از علی بن یقطین، وی می گوید: از حضرت ابوالحسن اول علیّه السلام شنیدم که می فرمودند: داخل قبر مشو و حال آنکه عمامه یا عرقچین بر سر داری و نیز با کفش یا عبا وارد آن نشو و وقتی داخل می گردی تکمه های خود را بگشا چه آنکه این سنتی است از رسول خدا ﷺ.

عرض کردم: با موزه (چکمه) چطور است؟
فرمودند: اشکالی ندارد.

عرض کردم: چرا با کفش مکروه است؟
فرمودند: زیرا بیم آن هست پاهایش بلغزد پس قبر منهدم شود.
مصنف این کتاب می گوید: داخل شدن در قبر با کفش و با موزه جایز نیست و در هیچ خبری غیر از این خبر ندیدم که دخول در قبر با موزه را اجازه داده باشند و این خبر را به خاطر علتی که دارد ذکر کردم.

باب دویست و پنجاهم

سز این که وقتی میت با جنب اجتماع کردند و آب برای هر دو کافی نباشد جنب مقدم بوده و غسل باید بکند و میت رها شود

حدیث (۱)

حسین بن احمد رحمه الله علیه، از پدرش، از احمد بن محمد، از حسن بن نصر، وی می گوید: از حضرت ابوالحسن الرضا علیّه السلام پرسیدم، گروهی در سفر بوده یک نفر از ایشان فوت می کند و همراهشان جنب نیز می باشد آبی که دارند اندک بوده و به قدری است که صرف یکی بشود، کدام یک از میت و جنب سزاوارتر به آن آب هستند؟

حضرت فرمودند: جنب غسل کند و میت را رهایش نمایند زیرا غسل جنابت فریضه است ولی غسل میت سنت می باشد.

مترجم گوید: مقصود از سنت آن است که حکمش از اخبار و روایات استفاده شده و منظور از فریضه آن است که حکمش از قرآن فهمیده می شود.

باب ٢٥١

العلّة التي من أجلها لا يفاجأ

بالميت القبر

- ١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن سنان، عن محمد بن عجلان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا جئت بأخيك إلى القبر فلا تدح به، ضعه أسفل من القبر بذراعين أو ثلاثة حتى يأخذ لذلك أهفته ثم ضعه في لحدّه وإن استطعت أن تلصق خدّه بالأرض و تحسر عن خدّه فافعل وليكن أولى الناس به ممّا يلي رأسه وليتعوّذ بالله من الشيطان، وليقرأ (فاتحة الكتاب) و (المعوذتين) و (قل هو الله أحد) و (آية الكرسي) ثم ليقل ما يعلم حتى ينتهي إلى صاحبه.
- ٢- و روي في حديث آخر: إذا أتيت بالميت القبر فلا تدح به القبر، فإنّ للقبر أهوالاً عظيمة و تعوذ من هول المطلع، ولكن ضعه قرب شفير القبر واصبر عليه هنيئة، ثم قدّمه قليلاً واصبر عليه ليأخذ أهفته، ثم قدّمه إلى شفير القبر.

مركز تحقيقات كميّات علوم اسلامی

باب ٢٥٢

العلّة التي من أجلها صار خير الصفوف

في الصلّة المقدّم وخير الصفوف

في الجنائز المؤخّر

- ١- أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد عيسى،

باب دویست و پنجاه و یکم

سز این که نباید ناگهان میت را وارد قبر نمود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین، از محمد بن سنان، از محمد بن عجلان^(۱)، از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام، حضرت فرمودند: هنگامی که برادر مؤمن را به طرف قبر می بری او را ناگهان داخل قبر مکن و بدین وسیله قبر و دخول میت را بر وی دشوار و سخت مگردان بلکه میت را در فاصله دو یا سه ذراعی قبر از قسمت پائین قرار بده تا آمادگی پیدا کند سپس او را در لحد قبر قرار بده و اگر بتوانی صورتش را به خاک و روی زمین بچسبانی پس صورتش را برهنه کن و روی خاک بگذار و سزاوار است ولی میت در جنب سر میت باشد و از شیطان به خدا پناه برده و سپس فاتحه الکتاب و معوذتین (سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس) و قل هو الله احد و آیه الكرسی را قرائت کند و پس از آن عقائد حقّه را به زبان آورده و به یک یک از ائمه علیهم السلام اقرار کند تا برسد به صاحب امر حضرت امام زمان علیهما السلام.

حدیث (۲)

و در حدیث دیگر وارد شده: وقتی میت را به طرف قبر آوردی او را ناگهان داخل قبر مگذار و بدین وسیله قبر و ورود را بر میت دشوار و سخت مگردان، چه آن که قبر هول و وحشت های عظیمی دارد و پناه ببر از وحشت روز قیامت، باری میت را نزدیک و کنار قبر زمین بگذار و مقداری صبر کن سپس آن را اندکی جلو ببر و باز مقداری صبر کن تا میت برای داخل شدن به قبر آماده شود و پس از آن میت را به کنار قبر جلوتر بیاور.

باب دویست و پنجاه و دوم

سز این که بهترین صف ها در نماز های یومیه صف مقدم

بوده و در نماز جنائز صف مؤخر می باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از

۱- محمد بن عجلان به فرموده ممقانی رحمه الله علیه در رجال امامی و مجهول الحال می باشد.

عن محمد بن إبراهيم النوفلي قال: أخبرني اسماعيل بن أبي زياد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن علي بن أبي طالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله قال:

خير الصفوف في الصلاة المقدم، وخير الصفوف في الجنائز المؤخر، قيل: يا رسول الله ولم؟ قال: صار سترة للنساء.

باب ٢٥٣

العلقة التي من أجلها

تدمع عين الميت عند موته

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي بن مهزيار، عن فضالة بن أيوب عن معاوية بن وهب، عن يحيى بن سabor قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: الميت تدمع عينه عند الموت، فقال: ذلك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه وآله يرى ما يسره، قال ثم قال: ترى الرجل يرى ما يسره فتدمع عينه و يضحك.

باب ٢٥٤

العلقة التي من أجلها

ينبغي لصاحب المصيبة أن لا يلبس الرداء

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن سعدان بن مسلم، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي عبد الله، أو عن أبي بصير، عن أبي عبد الله قال: ينبغي لصاحب المصيبة أن لا يلبس الرداء وأن يكون في قميص حتى يعرف

باب دویست و پنجاه و چهارم ۹۶۳

محمد بن ابراهیم نوفلی از اسماعیل بن ابی زیاد، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام، از نبی اکرم ﷺ نقل کرده اند که آن جناب فرمودند:

بهترین صف ها در نمازهای یومیه صف مقدم بوده و بهترین آنها در نماز جنازه صف مؤخر می باشد.

محضر مبارکش عرض شد چرا؟

حضرت فرمودند: این امر موجب مستور ماندن زنان از دید مردان می باشد. مترجم گوید: وجه مستور ماندن زنان از دید مردان این است که وقتی این حکم اعلام شد زنان سعی می کنند در صف اخیر بروند و خود را پشت صفوف رجال قرار دهند و بدین ترتیب از دید مردان در ستر و حفظ واقع می شوند.

باب دویست و پنجاه و سوم

سزاشگ آمدن از چشم انسان هنگام مرگ

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از فضالة بن ایوب از معاویه بن وهب، از یحیی بن سابر، وی می گوید: از حضرت ابی عبدالله ع السلام شنیدم که می فرمودند: چشم انسان هنگام مرگ اشگ می ریزد و این در وقتی است که رسول خدا ﷺ را می بیند و از شوق و سرور می گیرد.

راوی می گوید: سپس امام ع السلام فرمودند: انسان چیزی می بیند که مسرور شده در نتیجه اشگ از چشمهایش جاری می گردد و می خندد.

باب دویست و پنجاه و چهارم

سز این که شایسته است صاحب مصیبت عباء نپوشد

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از سعدان بن مسلم، از علی بن ابی حمزه، از ابی عبدالله یا از ابی بصیر، از حضرت ابی عبدالله ع السلام، حضرت فرمودند:

برای صاحب مصیبت شایسته است که عباء نپوشد و با پیراهن باشد تا شناخته

و ينبغي لجيرانه أن يطعموا عنه ثلاثة أيام.

٢ - و روي عن الصادق عليه السلام أنه قال: ملعون من وضع رداثه في مصيبة غيره.

باب ٢٥٥

العلقة التي من أجلها يرش الماء على القبر

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رش الماء على القبر قال: يتجافى عنه العذاب مادام النداء في التراب.

٢ - حدثنا الحسين بن أحمد، عن أبيه، عن أحمد بن محمد، عن بكر بن صالح، عن الحسين بن علي الرافي، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام أن قبر النبي صلى الله عليه وآله رفع شبراً من الأرض، وأن النبي صلى الله عليه وآله أمر برش القبور.

باب ٢٥٦

العلقة التي من أجلها

لا يجوز أن يترك الميت وحده

اسأل أبي رحمه الله: في رسالته إلي، لا يترك الميت وحده فإن الشيطان يعبث به في جوفه.

باب ٢٥٧

العلقة التي من أجلها يستحب أن يتخلف

عند قبر الميت أولى الناس به بعد انصراف

الناس عنه و يلقنه و يرفع صوته

باب دویست و پنجاه و هفتم ۹۶۵
شده و دیگران بدانند که وی صاحب مصیبت است و برای همسایگانش سزاوار
است که از طرف او تا سه روز طعام دهند.

حدیث (۲)

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: ملعون است کسی که رداء و عبای
خود را در مصیبت دیگری بردارد.

باب دویست و پنجاه و پنجم

سز آب پاشیدن بر روی قبر

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله
برقی، از پدرش، از ابن ابی عمیر از برخی اصحابش، وی گفت: از حضرت
ابو عبدالله علیه السلام پرسیدم: سز پاشیدن آب روی قبر چیست؟
حضرت فرمودند: تا مادامی که خاک قبر تازه و مرطوب است عذاب از صاحب
قبر برداشته می شود.

حدیث (۲)

حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمد، از بکر بن صالح از حسین بن علی
رافقی، از حضرت جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام نقل شده که فرمودند:
قبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله به قدر یک وجب از زمین مرتفع است و آن حضرت امر
فرموده اند که قبور را آب پاشند.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

باب دویست و پنجاه و ششم

سز این که جایز نیست میت را تنها بگذارند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه در نامه ای که به من نوشت مرقوم داشت: میت را تنها نباید
گذارد زیرا شیطان در جوف و درونش با او بازی می کند.

باب دویست و پنجاه و هفتم

سز این که مستحب است ولی میت بعد از رفتن مردم از سر قبر
آنجا مانده و با صدای بلند برای میت تلقین بخواند

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ينبغي أن يتخلف عند قبر الميت أولى الناس به بعد انصراف الناس عنه و يقبض على التراب بكفيه و يلقنه و يرفع صوته فإذا فعل ذلك كفى الميت المسألة في قبره.

باب ٢٥٨

العلّة التي من أجلها

لا يجمر الأكفان ولا يمس الموتى بالطيب

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسين بن راشد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدثني أبي، عن جدّه، عن آبائه عليهم السلام: إنّ أمير المؤمنين عليه السلام قال: لا تجمروا الأكفان ولا تمسحوا أمواتكم بالطيب إلّا الكافور فإنّ الميت بمنزلة المحرم.

باب ٢٥٩

العلّة التي من أجلها

يولد الإنسان في أرض ويموت في أخرى

١ - أخبرني علي بن حاتم قال: أخبرني القاسم بن محمد قال: حدثني حمدان قال: حدثني إبراهيم بن مخلد، عن أحمد بن إبراهيم، عن محمد بن بشير، عن محمد بن سنان، عن أبي عبد الله القزويني قال: سألت أبا جعفر محمد بن علي عليه السلام فقلت: لأيّ علّة يولد الإنسان ههنا ويموت في موضع آخر؟ قال: لأنّ الله تبارك و تعالى لما خلق خلقه خلقهم من أديم الأرض فمرّجع كلّ إنسان إلى تربته.

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: سزاوار است بعد از بازگشتن مردم از سر قبر ولی میت آنجا مانده و دو دستش را روی خاک قبر گذارده و با صدای بلند برای میت تلقین بخواند و وقتی چنین نمود این تلقین از سؤال در قبر کفایت می کند.

باب دویست و پنجاه و هشتم

سز این که نباید کفن اموات را بخور داده و مردگان را با عطر معطر نمایند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدش حسین بن راشد^(۱)، از ابی بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

پدرم از جدش از آباء گرامش علیهم السلام نقل نمودند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: کفن ها را بخور ندهید و مردگان را با عطر معطر نکنید مگر با کافور زیرا مرده به منزله محرم است که نباید معطر شود.

باب دویست و پنجاه و نهم

سز این که انسان چرا در سرزمینی متولد شده و در جای دیگر از دنیا می رود

حدیث (۱)

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد از حمدان، از ابراهیم بن مخلد، از احمد بن ابراهیم از محمد بن بشیر، از محمد بن سنان از ابی عبدالله قزوینی، وی گفت: از حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام پرسیدم: برای چه انسان در این جا متولد شده و در جای دیگر از دنیا می رود؟

حضرت فرمودند: زیرا خداوند متعال وقتی مخلوقات را آفرید ایشان را از خاک روی زمین خلق کرد پس بازگشت هر انسانی به تربت خودش می باشد.

۱- مرحوم صفائی در رجال فرموده: بعید نیست که وی حسن باشد.

باب ٢٦٠

العلّة التي من أجلها لا يكتّم موت المؤمن

١ - حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال: حدّثنا علي بن الحسين السّعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله، عن ابن محبوب، عن عبد الرحمن بن سيابة قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا تكتّموا موت ميّت من المؤمنين مات في غيبته لتعتد زوجته و يقسّم ميراثه.

باب ٢٦١

العلّة التي من أجلها يجد الإنسان للروح إذا

خرجت منه مسأ ولا يجد ذلك إذا رُكبت فيه

١ - أخبرني علي بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمّد قال: حدّثنا حمدان بن الحسين، عن الحسين بن الوليد، عن عمران بن الحجّاج، عن عبد الرحمن، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: لأيّ علّة إذا خرج الرّوح من الجسد وجد له مسأ وحيث رُكبت لم يعلم به؟ قال: لأنّه نما عليها البدن.

باب ٢٦٢

العلّة التي من أجلها يكون عذاب القبر

١ - حدّثنا محمّد بن الحسن عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن السندي بن محمّد، عن صفوان بن يحيى، عن صفوان بن مهران بن الحسن، عن أبي عبد الله عليه السلام

باب دویست و شصتم

سز این که نباید مرگ مؤمن را کتمان نمود

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از ابن محبوب، از عبدالرحمن بن سیابه، وی گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمودند:

مرگ هیچ یک از مؤمنین را که در غیاب از دنیا رفته اند کتمان نکنید تا همسرش مطلع شود و عده نگه دارد و میراثش را وراثت تقسیم کنند.

باب دویست و شصت و یکم

سز این که وقتی روح از بدن خارج می شود انسان درد حس

کرده ولی وقتی با بدن و جسم ترکیب می شود چنین حسی

نمی نماید

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد از حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از عمران بن حجاج، از عبدالرحمن، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید محضر امام علیه السلام عرض کردم: به چه علت وقتی روح از جسد و کالبد انسان خارج می شود درد و الم حس می شود ولی وقتی با آن ترکیب می گردد یعنی روح وارد بدن می شود چنین حسی انسان نمی کند؟

حضرت فرمودند: به خاطر آن که بدن با روح نمو کرده و الفت پیدا کرده لاجرم وقت جدا شدن روح از بدن درد و الم جدایی را انسان حس و درک می کند ولی وقت حلول روح در بدن و ترکیبش با جسد درد و الم حس نمی شود.

باب دویست و شصت و دوم

سز عذاب در قبر برای اموات

حدیث (۱)

محمد بن الحسن علیه السلام، از محمد بن الحسن الصفار، از سندی بن محمد، از صفوان بن یحیی، از صفوان بن مهران بن الحسن، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام،

قال:

اقعد رجل من الأحبار في قبره فقيل له: إنا جالدوك مائة جلدة من عذاب الله فقال:

لا أطيقها، فلم يفعلوا حتى انتهوا إلى جلده واحدة فقالوا: ليس منها بد، قال: فيما تجلدونيها، قالوا: نجلدك لأنك صليت يوماً بغير وضوء ومرت على ضعيف فلم تنصره، قال: فجلدوه جلدة من عذاب الله تعالى فامتلى قبره ناراً.

٢ - أخبرني علي بن حاتم قال: حدثنا أحمد بن محمد الهمداني قال: أخبرني المنذر بن محمد قراءة قال: حدثني الحسين بن محمد قال: حدثنا علي بن القاسم، عن أبي خالد، عن زيد بن علي، عن أبيه، عن جدّه، عن علي بن أبي طالب قال: عذاب القبر يكون من النعيمة، والبول، وعزب الرجل عن أهله.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الحسين بن يزيد النوفلي، عن اسماعيل بن مسلم السكوني، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله ﷺ: ضغطة القبر للمؤمن كفارة لما كان منه من تضييع النعم.

٤ - حدثنا أبو الحسن علي بن الحسين بن سفيان بن يعقوب بن الحارث بن إبراهيم الهمداني في منزله بالكوفة قال: حدثنا أبو عبد الله جعفر بن أحمد بن يوسف الأزدي، قال: حدثنا علي بن نوح الحنيط قال: حدثنا عمرو بن اليسع، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله الصادق جعفر بن محمد ﷺ

حضرت فرمودند:

مردی از علماء یهود را در قبرش نشانند، به وی گفته شد: ما صد تازیانه از عذاب الهی به تو خواهیم زد.

آن مرد گفت: طاقت و تحمل آنرا ندارم.

فرشتگان عذاب آنچه را که گفته بودند نزده بلکه پیوسته کاهش دادند تا به یک ضربت رسید، سپس گفتند: از این دیگر چاره‌ای نیست.

آن مرد گفت: به چه سبب یک ضربت را به من می‌زنید؟

گفتند: تازیانه‌ات می‌زنیم به خاطر آن که روزی بدون وضوء نماز گذاری و بر ناتوانی گذشتی کمکش نکردی.

حضرت فرمودند: پس یک تازیانه به او زدند و عذاب الهی را به او چشانند، بلافاصله قبرش پر از آتش شد.

حدیث (۲)

علی بن حاتم از احمد بن محمد همدانی، از منذر بن محمد از حسین بن محمد، از علی بن قاسم، از ابو خالد، از زید بن علی از پدرش از جدش علیهم السلام نقل کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

عذاب قبر ناشی می‌شود از سه چیز:

۱- نمیمه و سخن چینی.

۲- اجتناب نکردن از رشحات ادرار.

۳- دوری کردن مرد از همسرش و انس نگرفتن با او (ظاهراً عزوبت و ترک ازدواج باشد).

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش از آباء گرامش علیهم السلام، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: عذاب قبر برای مؤمن کفاره است برای تزییع نعمت الهی نمودنش.

حدیث (۴)

ابو الحسن علی بن الحسین بن سفیان بن یعقوب بن حارث بن ابراهیم همدانی از ابو عبد الله جعفر بن احمد بن یوسف از دی از علی بن نوح حنّاط از عمرو بن یسع، از عبد الله بن سنان، از حضرت ابی عبد الله الصادق جعفر بن محمد علیه السلام، حضرت

قال: أتى رسول الله ﷺ فقيل:

إن سعد بن معاذ قد مات فقام رسول الله ﷺ وقام أصحابه فحمل فأمر ففسل على عضادة الباب فلما أن حنط وكفن وحمل على سريرته تبعه رسول الله، ثم كان يأخذ يمنة السرير مرة ويسرة السرير مرة حتى انتهى به إلى القبر، فنزل به رسول الله ﷺ حتى لحده وسوى عليه اللبن وجعل يقول: ناولني حجراً ناولني تراباً رطباً يسد به ما بين اللبن فلما أن فرغ وحشا التراب عليه وسوى قبره قال رسول الله ﷺ:

إنني لأعلم أنه سيبنى ويصل إليه البلى ولكن الله تعالى يحب عبداً إذا عمل عملاً فأحكمه، فلما أن سوى التربة عليه قالت أم سعد من جانب: هنيئاً لك الجنة، فقال رسول الله ﷺ: يا أم سعد مه لا تجزمي على ربك فإن سعداً قد أصابته ضمة قال:

ورجع رسول الله ﷺ ورجع الناس فقالوا: يا رسول الله لقد رأيناك صنعت على سعد ما لم تصنعه على أحد أنك تبعته جنازته بلا رداء ولا حذاء.

فقال ﷺ: إن الملائكة كانت بلا حذاء ولا رداء فتأسيت بها.

قالوا: وكنت تأخذ يمنة السرير مرة ويسرة السرير مرة.

قال: كانت يدي في يد جبرئيل أخذ حيث ما أخذ.

فقالوا: أمرت بغسله وصليت على جنازته ولحدته، ثم قلت: إن سعداً قد أصابته ضمة.

قال: فقال ﷺ: نعم إنه كان في خلقه مع أهله سوء.

فرمودند: محضر مبارک رسول خدا ﷺ عرض شد سعد بن معاذ از دنیا رفت، رسول خدا ﷺ از جا برخاستند و صحابه آن حضرت نیز برخاسته و جنازه سعد را حمل کرده و آن را به مغسل برده روی چهارچوبه درب غسل دادند و وقتی او را حنوط و کفن نموده و روی تخت حملش نمودند رسول خدا ﷺ جنازه اش را تشییع نمودند، سپس حضرت جانب راست تابوت را یک بار و جانب چپش را بار دیگر گرفتند و جنازه را نقل داده تا به قبر رسیدند، حضرت داخل قبر شدند و او را در لحد گذارده و خشت های لحد را روی وی قرار دادند و پیوسته می فرمودند: سنگ به من دهید، گِل دهید تا درز خشت ها را مسدود کنم، هنگامی که حضرت از چیدن لحد فارغ شدند و خاک در قبر ریخته و آن را پُر نمودند فرمودند: من می دانم که این قبر به زودی کهنه و فرسوده می شود ولی خداوند متعال دوست دارد که بنده اش وقتی عملی انجام داد محکم و استوار بجا آورد.

باری وقتی حضرت خاک روی قبر ریخت و آن را تسویه فرمود مادر سعد خطاب به فرزندش گفت: بهشت بر تو گوارا باد.

رسول خدا ﷺ فرمودند: ای مادر سعد ساکت باش تو جزم و یقین نداری که پروردگارت با او چه می کند، در این ساعت قبر او را فشار داد.

امام علی علیه السلام فرمودند: رسول خدا ﷺ از دفن او مراجعت فرمود و مردم نیز برگشتند، اصحاب عرضه داشتند: یا رسول الله مشاهده کردیم و دیدیم که با سعد کاری انجام دادید که در حق احدی بجا نیاورده اید، جنازه اش را تشییع نموده و در وقت تشییع بدون عبا و بدون کفش حرکت می فرمودید.

رسول خدا ﷺ فرمودند: فرشتگان به این هیئت او را تشییع کردند من نیز تأسی به ایشان نمودم.

عرضه داشتند: جانب راست تابوت را یک بار و طرف چپ آن را بار دیگر گرفتید و او را حمل نمودید.

حضرت فرمودند: دست جبرئیل بود هر کجا را که او می گرفت من نیز می گرفتم.

عرض کردند: امر به غسل فرموده و نماز بر او گذاردید و لحدش را چیدید سپس فرمودید: قبر سعد را فشار داد!!!

حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: بلی، این فشار به خاطر سوء خلقش با همسرش بود.

تمام شد جلد اول کتاب
ترجمه علل الشرایع تألیف بنده کمترین و احقر العباد
سید محمد جواد ذهنی تهرانی نزیل قم المشرفه در روز یکشنبه
سوم ماه مبارک رجب المرجب سنه ۱۴۲۱ هجری قمری
مطابق با دهم مهرماه سال ۱۳۷۹ هجری شمسی
و از خداوند متعال توفیق اتمام جلد دوم
را مسئلت دارم به حق محمد و آله الطاهرين
آمین یا رب العالمین



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

